ایران
در دوره سلطنت قاجار

قرن سیزده و نیمه اول قرن
چهاردهم مهشیدی (قمری)

تالیف: علی اصغر شمیم
استاد فقیه دانشگاه تهران

ایران

در دورهٔ سلطنت قاجار

قرن سیزدهم و نیمهٔ اول قرن چهاردهم

علی اصغر شمیم

استاد فقید دانشگاه تهران

تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه : شمیم، علی‌اصغر ۱۲۸۳، ۱۳۴۵
عنوان و نام پدیدآور :ایران در دوره سلطنت قاجار/ علی‌اصغر شمیم.
مشخصات نشر :تهران: بهزاد، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری :۶۸۶ص
وضعیت فهرست‌نویسی :فیپا.
شابک :964-2569-08-6
یادداشت:این کتاب تحت عناوین متفاوت در سالهای مختلف توسط ناشران مختلف منتشر شده است.
یادداشت :کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع :ایران-- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق.
رده‌بندی کنگره :۱۳۸۷ ۹الف۸ش/۱۳۱۱ DSR
رده‌بندی دیویی :۹۵۵/۰۷۴
شماره کتابشناسی ملی :۱۱۰۵۷۵۴

انتشارات بهزاد

تهران، میدان انقلاب، ۱۲فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، جنب پستخانه، بن‌بست گرانفر، پلاک ۴، طبقه اول ـ تلفن: ۶۶۴۱۳۶۲۴ ـ فاکس: ۶۶۹۶۵۳۳۰

نام کتاب: ایران در دوره سلطنت قاجار

مؤلف: علی‌اصغر شمیم

نوبت چاپ: دوم ۸۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۶ ـ ۰۸ ـ ۲۵۶۹ ـ ۹۶۴ ISBN:964-2569-08-6

فهرست مطالب

مقدمه

«ایلات و عشایر ایران قرن‌ها از عوامل مهم و مؤثر
تحولات سیاسی و اجتماعی بوده‌اند»

نظری به گذشته

حمله مغول که از سال ۶۱۴ هجری قمری آغاز گردید و به سقوط دولت خوارزمشاهی و برقراری سلطه مغول در سراسر ایران پایان یافت، عنصر جدیدی در تشکیلات طبقات ایران به‌وجود آورد و این عنصر تازه که با حفظ آداب و رسوم خویش همواره وجه امتیاز خود را با طبقات شهرنشین و حتی ده‌نشین ایران محفوظ داشت، عنصر ایلات بود.

چگونگی ایلغار مغول و شرح خسارات مادی و تلفات و ضایعات انسانی و اثرات روحی و معنوی آن واقعه‌ی جانگداز که از حوادث شگفت‌انگیز تاریخ حیات اجتماعی و سیاسی ملت ماست، از حدود بحث ما خارج است و همکاران گرامی و دانشمند نگارنده در کتاب‌های دیگر این مسائل را مورد تحقیق و بحث کامل قرار داده‌اند و بر هر فرد ایرانی لازم است که این مقال را مورد تحقیق و بحث کامل قرار داده‌اند و بر هر فرد ایرانی لازم است که این مقال را به دقت مطالعه کند. اما آنچه در این مورد تذکر آن ضروری به نظر می‌رسد و برای پیوستن سلسله‌ی تاریخ گذشته به تاریخی که آغاز می‌کنیم، کمال لزوم را دارد، این است که چگونه عنصر جدید یعنی عنصر ایلات در کار ساختمان اجتماعی و تحولات سیاسی و مبارزه‌های طبقاتی ایران وارد شد و تا چه حد وجود این عامل جدید در سرنوشت ملت ایران مؤثر بود و برای بیان این مطلب ناگزیر باید به نکات زیر توجه نماییم:

۱ـ در حال حاضر که قرن‌ها از تاریخ حمله‌ی مغول و آغاز زندگی ایلات گذشته، زندگانی یک ایل یا عشیره با وجود ترقیات اجتماعی که در اصول زندگی مردم حاصل شده با آنچه که در چند قرن پیش از این بوده تغییری نکرده است. امروز ایل قشقایی اصول نقل و انتقال زمستانی و تابستانی یعنی **قشلاق** و **ییلاق** را که درست منطبق با روحیه و امتیازات خاص زندگی ساده ایلات و عشایر است کاملاً رعایت می‌کند و اگر بگوییم که حتی در طرز فکر و عقاید افراد این ایل با آنچه در چهار قرن پیش داشته تغییر محسوسی حاصل نشده است، اغراق نگفته‌ایم. این رکورد فکری و اجتماعی ایلات ایران نتیجه‌ی یک سلسله مقتضیات جغرافیایی محل مسکونی آنان و خود این رکود یکی از عوامل مؤثر در وضع اجتماعی و سیاسی ملت ایران بوده و در این کتاب نتایج و آثار این عوامل مهم تشریح خواهد شد. منظور این است که در میان طبقات اجتماعی کشور ما بعد از ایلغار مغول طبقه‌ی ممتاز جدیدی تحت عنوان ایل به‌وجود آمد که نه

آن را می‌توان جزو طبقه روستایی و ده‌نشین شمرد و نه در ردیف شهرنشینان قرار داد. این طبقه که ـ چنان‌که بالاتر گفته شد ـ طبقه‌ای محافظه‌کار و پایبند به اصول عقاید و سنن و آداب قومی خویش است در داخل حصارهای محکم کوهستانی و دور از غوغای شهرنشینان قرن‌ها به زندگی ساده‌ی خود و در حال حرکت ادامه داده و امروز نیز همچنان به این زندگی ادامه می‌دهد و هرگونه اصلاح اجتماعی را که برای ایجاد وحدت و هماهنگی در میان طبقات کشور به عمل آمده خنثی نموده و در برابر هر فکر نو و بنیاد تازه‌ای روح مخالفت نشان داده و ایستادگی کرده است.

۲ـ ایلات و عشایر ایران بدون اراده‌ی ثابت که ناشی از اراده و تصمیم افراد باشد، خواه و ناخواه در طی قرن‌ها مانند مهره‌های شطرنج در صحنه‌ی بازی‌های سیاسی و مبارزه‌ها و کشمکش‌های داخلی ایران شرکت مؤثر داشته و عنصر فعال و گاهی محور اصلی تحولات سیاسی بوده‌اند، زیرا اصول زندگی ایلات در درجه‌ی اول مبنی بر اطاعت کورکورانه نسبت به رئیس و کلانتران ایل است و این اصل در خون و روح افراد ایل چنان رسوخ دارد که کلیه‌ی نیروهای جسمی و روحی افراد را در اختیار رئیس یا کلانتران ایل قرار می‌دهد. مثلاً افراد ایل قشقائی یا بویراحمدی یا عشیره‌های عرب فارس در حکم فرد واحدی هستند که از صدها هزار افراد انسانی ترکیب یافته و نیرویی عظیم به‌وجود آورده‌اند. زمام بکار انداختن این نیرو در مواقع لازم فقط در دست رئیس ایل یا عشیره است و این امر همان مسئله‌ی مهم و قابل بحث و دقتی است که در طی تاریخ قاجاریه برای خوانندگان ارجمند این کتاب روشن و حقایق بسیاری که تاریخ گذشته ما را تشکیل می‌دهد به‌طور وضوح گفته خواهد شد.

عجالتاً متذکر می‌شویم که بسیاری از جریان‌های سیاسی سه قرن اخیر و غالب کشمکش‌ها و مبارزه‌ها و جنگ‌ها و منازعات داخلی ایران معلول وجود ایلات و طرز زندگی و روحیه و امتیازات طبقاتی آنان بوده است، به‌طوری که از یک لحاظ تاریخ سه قرن اخیر را می‌توان تاریخ نهضت و جنبش‌های نظامی و سیاسی ایلات و عشایر دانست.

جنبه‌های گوناگون نهضت ایلات

بالاتر گفتیم که ایلات در سه قرن اخیر یک عامل (فاکتور) تاریخی باید به شمار بیاید. اکنون باید جنبه‌های گوناگون حرکت و آثار این عامل تاریخی را تا آنجا که برای روشن شدن تاریخ قاجاریه لازم است مورد بحث و تحلیل قرار دهیم.

برای بحث در این مسئله که آیا وجود ایلات به‌طور کلی برای حیات اجتماعی و سیاسی کشور ما فایده داشته و یا زیان‌هایی را دربرداشته است و برای بحث در جنبه‌های گوناگون

نهضت‌های عشایری باید در نظر داشته باشیم که عوامل گوناگونی از قبیل دیانت و نژاد و زبان و لهجه‌ی محلی و عقاید و نیز خصوصیات روحی سران عشایر و ایلات، تفاوت‌های بارزی میان ایلات و عشایر کشور ایجاد کرده و هر قسمت از این مردمان را که در سرزمینی از قرن‌ها به این طرف ساکن هستند به‌صورت خاصی در راه به دست آوردن قدرت و حاکمیت بـه جـنبش و نهضت برانگیخته است و درعین حال که دسته‌های مـختلف ایـلات بـرای تـوسعه‌ی قـدرت و حاکمیت خود قرن‌ها با یکدیگر در کشمکش و ستیز بوده‌اند، گاهی نیز به هم پیوسته و نیروی عظیمی به‌وجود آورده و به فتح ممالک دیگر همت گماشته‌اند و این دو جنبه مـتضاد کـه در سراسر تاریخ سیصد سال اخیر ایران از ایلات و عشایر مشاهده می‌شود، مسائل مهم و اساسی تاریخ ما را تشکیل می‌دهد. به‌خصوص که غالباً در پشت پردهٔ بازی‌های سیاسی و نظامی که به دست ایلات و عشایر انجام گرفته، حقایقی از دخالت‌های بیگانگان و تحریکات و زدوبـندهای مأمورین سیاسی خارجی با سران ایلات و عشایر نهفته است که باید آن‌ها را جزو عوامل مؤثر انحطاط سیاسی و اجتماعی ایران به‌شمار آورد. قدر مسلم این است که تمرکز قدرت در دست یک یا چند نفر خان و رئیس ایل با توجه به این‌که منشاء این قدرت عده‌ی بی‌شماری افراد ساده‌ی کوه‌نشین بی‌سواد و تابع و مطیع محض خان هستند، برای وحدت سیاسی و اجتماعی کشور زیان‌بخش است و از لحاظ بسط و نفوذ قدرت و حکومت مرکزی مانع بزرگی به‌شمار می‌آید و با توجه به این مسئله سر انحطاط سیاسی و راز جنگ‌ها، منازعات داخلی که دریچه و روزنه نفوذ سیاست‌های استعماری بیگانگان در کشور ماست فاش می‌شود و بدون آن‌که بتوانیم افراد یک ایل یا یک عشیره ایرانی یا ترک زبان را به خیانت و وطن‌فروشی متهم کنیم، باید اعتراف کنیم که تنها سران ایلات و خان‌های جبار و مغرور و خودخواه بوده‌اند که از نیروهای تابع خود در راه خیانت به کشور و خدمت به بیگانگان استفاده کرده‌اند و در مواقع لازم برای ضـعیف کـردن حکومت مرکزی و وادار نمودن حکومت‌ها به تسلیم در برابر مطامع و اغراض بیگانگان دست به تجهیز افراد ایل زده و مردمی ساده‌لوح و بی‌اراده را به کشتار و خونریزی و ایجاد آشـوب و ناامنی برانگیخته‌اند.

از طرف دیگر جرقه‌های بسیار نورانی در افق تاریک و مبهم تاریخ سیصد ساله اخیر ایران گاه‌گاهی مشاهده می‌شود که ثابت می‌کند افراد ایلات و عشایر ایران اگر در طریق خدمتگزاری رهبری شوند، نیرویی مفید و لازم به‌شمار می‌آیند. مقاومت‌های دلیرانه ایلات کُرد در بـرابـر سپاهیان خونخوار عثمانی در سراسر دوران سلطنت صفویه و افشاریه و زندیه و ایستادگی و پایداری شجاعانه‌ی عشایر تنگستان و دشتی در برابر سپاه مهاجر انگلیس در دوره‌ی قاجاریه و نگهبانی صادقانه کُردهای شمالی خراسان از مرزهای ایـران در بـرابـر تـرکتازی و قـتل و

غارت‌های ازبکان و ترکمانان و نظایر آن‌ها شواهد بارزی برای اثبات این مدعاست. این نیروی مرموز که به اصطلاح کنونی باید آن را ـ نیروی پاتیزانی ـ نامید، جنبه‌های متضاد از قوت و اثرات اعمال خود در تاریخ ما باقی گذاشته و در مواقع مختلف ایستادگی و سرسختی در برابر تسلط ماجراجویانی مانند محمود اشرف افغان که سپاه مجهز ولی تن‌پرور صفویه از عهده‌ی دفع آنان برنیامد، از خود نشان داده است.

از این مقدمه، پاسخ این سؤال که چرا تأسیس هر حکومت جدیدی در ایران با جنگ‌ها و نبردهای شدید و طولانی در داخل کشور توأم بوده است، روشن می‌شود. ایلات و عشایر ایران، نیروی ذخیره دائمی برای مواجهه با هر قدرتی که خودنمایی می‌کرده است، بوده‌اند. این نیروها دائم در حال تزاحم و تصادم بودند و سران و خان‌های ایلات با درنظر داشتن منافع خود له یا علیه قدرت جدید صف‌آرایی می‌کردند و در کلیه این مبارزه‌ها و جنگ‌های داخلی هدف اصلی و اساسی خان‌ها با به‌دست آوردن قدرت و سلطه بیشتر و یا لااقل حفظ مقام ایلخانی و ریاست و فرمانروایی در حوزه‌ی مربوط به خود بوده است و در هر قیام و نهضتی اگر در راه به‌دست آوردن سلطنت و حاکمیت بر ایران توفیق نمی‌یافتند، دست‌کم به هدف کوچک‌تر خود می‌رسیدند. به همین علت از قرن‌ها به این طرف در وضع سکونت و محل زیست ایلات و عشایر ایران کوچک‌ترین تغییری حاصل نشده است و نقل و انتقال‌هایی که به جبر و قوه‌ی قهریه‌ی پاره‌ای از سلاطین مقتدر مانند شاه عباس اول صفوی و شاه عباس دوم صفوی و نادرشاه افشار درباره‌ی بعضی از ایلات و عشایر داده شد، بلافاصله پس از سقوط یا مرگ سلاطین مزبور به حالت اول بازگشت.

مقدمه‌ی کتاب را برای احتراز کلام پایان می‌دهیم و مو شکافی و دقت در هر یک از مطالب مذکور این مقدمه را که خود مستلزم پرداختن کتاب جداگانه‌ای است برعهده‌ی خوانندگان با ذوق واگذار می‌کنیم.

فصل اول

قاجاریه در تکاپوی زمامداری

«ایل قاجار نیز مانند سایر ایلات و عشایر در طلب قدرت و زمامداری می‌کوشید ولی در عرصه‌ی شطرنج سیاست ایران مدت‌ها سرباز پیاده‌ای بیش نبود.»

نسب قاجاریه

حمله‌ی مغول راه ورود بلامانع عده‌ی کثیری از قبایل ترک و تاتار را به ایران باز کرد و قبایلی که در راه مقاصد چنگیز دست به کشتارهای بی‌رحمانه و قتل نفوس و نهب اموال مردم شهرها و دهستان‌های ایران زده بودند، در سایه‌ی قدرت نظامی مغول و سپس در سایه‌ی خدمتگزاری به ایلخانان مغول بسیاری از دشت‌ها و دامنه‌های سبز و خرم کوهستان‌های فلات ایران و قفقازیه را برای سکونت خود اختیار کردند و در مدت دو قرن حکومت ایلخانان در ایران با نقل و انتقال‌هایی که در محل سکونت این قبایل داده شد، نژادهای مختلف تاتار و ترک به هم آمیختند. به مناسبت نام محل سکونت و یا مناسبات اجتماعی اصطلاحات و نام‌های جدیدی در مورد این قبایل به‌کار برده شد که از آن‌جمله **ترکمان** و **ازبک** را می‌توان ذکر کرد.

ترکتاز تیمور که از لحاظ ضربت تاریخی بر پیکر اجتماعی ملت ایران مکمل حمله‌ی بیرحمانه‌ی مغول بود، بار دیگر کشور ما را عرصه‌ی خودنمایی و آزمایش قدرت جنگجویی قبایل ترک و تاتار قرار داد و در این کشمکش‌ها قبایل مختلط ترک و مغول به اصطلاحات جدید ترکمان و ازبک و مانند آن در عرصه‌ی کارزار وارد شدند و بعضی از سران قبایل، پاداش کشتارها و خونریزی‌هایی را که به امر امیر تیمور گورکان در ایران و سایر ممالک آسیای غربی مرتکب شدند، به صورت حکمرانی و فرماندهی سپاه و امثال آن از آن مرد خونخوار گرفتند و ترکمانان و قبایل هم نژاد آنان که تا حمله‌ی تیمور فقط از جنبه‌ی نظامی مورد توجه سلاطین عصر بودند، به تدریج نقش سیاسی و فرمانروایی را اختیار کردند و در سراسر

قفقازیه و دشت‌های شمالی دریای خزر و ترکستان غربی و آذربایجان و آسیای صغیر و شامات و فلسطین حکومت‌هایی برای خود تشکیل دادند که بعضی از آن‌ها مانند حکومت آل‌عثمان قدرت یافت و به تدریج به امپراتوری مقتدری مبدل شد.

رواج زبان ترکی در آذربایجان و قفقازیه نشان می‌دهد که در تمام دوره‌ی سلطنت جانشینان تیمور در ایران و آسیای غربی، این ناحیه مرکز ثقل حکومت بوده و قدر مسلم این است که آذربایجان یکی از بزرگ‌ترین اردوگاه‌ها و مهمترین منبع ذخیره‌ی نظامی و محل تمرکز نیروهای مختلف به‌شمار می‌آمده و جانشینان تیمور تا زمانی که هنوز آثار تجزیه در امپراتوری آنان ظهور نکرده بود، توجه خاصی به این قسمت از متصرفات خود داشتند و این امر قبایلی را که در این ناحیه ساکن بودند خواه ناخواه در مسیر جزر و مدّ حوادث سیاسی و کشمکش‌های نظامی قرار داد و اولین آثار تجزیه‌ی دولت تیموری از این منطقه ظهور کرد و ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو تمام کوشش و نیروی خود را برای تسلط بر آذربایجان قفقازیه به‌کار انداختند و اندکی بعد قدرت‌های نظامی قابل ملاحظه‌ای از اجتماع قبایل تاتار و ترک در ترکستان غربی و دشت‌های جنوب روسیه و شمال قفقازیه به‌وجود آمد که برای نفوذ به خاک ایران، سلاطین صفویه را در فشار قرار داده و موجب جنگ‌های خونین و کشمکش‌های دائمی گردیدند.

ترکمانان آق قویونلو که در آذربایجان مدتی حکومت کردند و می‌توان گفت که پایه‌ی اصلی نیروی صفویه را در اوایل کار بنا نهادند، نام خود را به دسته‌ای از ترکمانان داده‌اند که چند قرن بعد با عنوان قاجاریه[۱] در عرصه‌ی سیاست ایران ظاهر شده‌اند و اگر قاجاریه را نتوانیم به علت طول زمان از بازماندگان ترکمانان آق قویونلو بدانیم، باز این نکته مسلم است که قاجاریه به ترکمان بودن خود مباهات می‌کرده‌اند و به همین دلیل حتی پس از آن‌که تاج و تخت سلطنت ایران را قبضه کردند، القاب و عناوین **قویونلو** و **دولو** را که معرف زندگانی ساده‌ی شبانی آنان در ادوار قبل از دوره‌ی فرمانروایی بوده است، همچنان برای خود حفظ کردند[۲].

از اشاراتی که در بعضی از اسناد تاریخی است، چنین برمی‌آید که در دوره‌ی صفویه،

۱- درباره‌ی اصطلاح قاجاریه در فصول آینده بحث خواهد شد.

۲- پوشیده نماند که اصیل ایل جلیل قاجاریه به ترك بن یافت بن نوح(ع) می‌پیوندند و قاجار طایفه‌ای از طوایف و قبیله‌ای از قبایل ترکند و گفته‌اند که چون از اولاد قاجار نویان بن سرقان نویان بن سابانویان بن جلایر بن نیرون بوده‌اند به نام جد اعلی شهرت نموده‌اند. (روضة‌الصفاء، تألیف هدایت، جلد نهم). سرتاق نویان به نقل نواسخ‌التواریخ از بزرگان درگاه و از سرهنگان سپاه هلاکوخان مغول بوده است.

شاید به علت آنکه سلاطین اولیه‌ی آن سلسله از طرف مادر قرابتی با ترکمانان داشتند، ترکمانان ساکن حوالی رود ارس برای مرزبانی و دفاع از خاک ایران در برابر یورش‌ها و دستبردهای ازبکان به استرآباد (گرگان امروز) کوچانده شده‌اند و این انتقال خود دلیل بارزی است بر اینکه ایل مزبور هنوز قدرت جنگجویی و خوی سپاهی‌گری را حفظ کرده و می‌توانسته است در برابر فشار ازبکان و ترکمانان ساکن ترکستان غربی مقاومت کند.

ایل قاجار در دوران پادشاهی صفویه غالباً به تعهداتی که درباره‌ی حفظ سرحدات ایران داشتند، عمل می‌کردند و نسبت به دربار صفویه وفادار بودند و در این دوره نهضت یا شورشی که جنبه‌ی قیام علیه دولت مرکزی ایران داشته باشد، از این ایل دیده نشد و در اکثر جنگ‌های بزرگ در این دوره که به تناوب میان قوای ایران و نیروهای عثمانی و ازبک در مشرق و مغرب ایران روی می‌داد، سران و عده‌ای از زبدگان ایل قاجار شرکت داشتند. علت و سبب این آرامش و انقیاد قاجاریه را در این دوره می‌توان یکی قرابت نژادی این ایل با سلاطین اولیه صفویه و دیگر بروز اختلاف و دو دستگی در میان سران ایل دانست.

هنگامی که ترکمانان قاجار مأمور حفظ سرحدات ایران در گرگان و دشت شدند، به حکم ضرورت زندگی شبانی دشت‌های کنار رود گرگان و اترک را برای سکونت خویش اختیار کردند تا هم سرزمینی مشابه مسکن سابق خود داشته باشند و هم از مراتع و مرغزارهای کنار اترک و گرگان استفاده کنند. کوخ‌های ایلیاتی تیره‌ها و قبایل قاجار، در طول دره‌ی رود گرگان برپا شد و پس از مدتی که تاریخ قطعی آن را نمی‌توان معین کرد، از لحاظ محل سکونت میان دستجات ایل اختلافاتی روی داد و سران و کلانتران ایل، حد فاصلی برای حوزه‌ی سکونت و چراگاه احشام و اغنام قبایل تعیین کردند که جریان رود گرگان شاخص آن بود. بدین ترتیب عده‌ای از قبایل قاجار در حوضه علیای رود گرگان و عده‌ی دیگر در حوضه‌ی سفلای آن رود ساکن و در آن زمان دسته‌ی اول به **یوخاری باش** و دسته‌ی دوم به **اشاقه‌باش**(۱) که دو اصطلاح ترکی است، مشهور و بعدها دسته یوخاری‌باش به دولو و قبیله‌ی اشاقه‌باش به قویونلو(۲)

۱- در زبان ترکی یوخاری به معنی سمت بالا و اشاقه به معنای سمت پائین است و این دو اصطلاح معرف حوزه‌ی سکونت اولیه قاجاریه در استرآباد و گرگان بوده است.

۲- ایل قاجار صفات ساده‌ی ایلیاتی خود را همچنان حفظ کرده بود و در دشت گرگان با کلیه‌ی احشام و اغنام خود زندگی می‌کرد. اصطلاح دولو و قویونلو معرف گوشه‌ای از زندگی این ایل است زیرا دَو به معنای شتر و قویون به معنی گوسفند است و می‌توان گفت قبایل دولو بیشتر به شترداری و دستجات قویونلو اکثراً به پرورش گوسفند روزگار می‌گذاردند.

معروف شدند.

اشاقه‌باش یا قویونلو

دسته‌ی اشاقه‌باش از ایل قاجار که پس از کسب قدرت و زمامداری بیشتر به قویونلو معروف شدند، هم از حیث مقتضیات محلی و هم از لحاظ حسن خدمت به سلاطین عصر به تدریج قوت گرفتند و در دوران پادشاهی صفویه سلاطین آن سلسله از اختلاف و دودستگی میان ایلات قاجار استفاده می‌کردند و از وحدت آنان که ممکن بود به شورش و قیام علیه حکومت مرکزی منجر شود، جلوگیری می‌نمودند و بدین ترتیب هر یک از دو دسته که بهتر می‌توانستند محبت و توجه سلاطین صفویه را به خود جلب کنند، بیشتر مورد نوازش و عطایای ملوکانه قرار می‌گرفتند.

دسته‌ی اشاقه‌باش از زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی تقریباً مقام اول را نسبت به ایلات شمالی ایران در دستگاه صفویه احراز کرده و اعتماد و علاقه‌ی دربار را به خود جلب کرده بودند و بعضی از بزرگان و سران اشاقه‌باش دارای مقام و منصب و تیول و دستگاه حکمرانی در حوزه‌ی دشت و گرگان شدند و خود این امر، بیش از پیش کینه و حسد دسته‌ی یوخاری‌باش یا دولو را نسبت به سران اشاقه‌باش، برانگیخته و بعدها موجب کشمکش‌های خونین و زد و خوردهای بی‌رحمانه میان این دو دسته گردید و مؤسس دولت قاجاریه را که از سران اشاقه‌باش بود، بر آن داشت تا سیاست بی‌رحمانه و خانمان‌برانداز نسبت به منسوبین ایل دولو پیش گیرد.

چنین به نظر می‌آید که اصولاً عدت و قوت ایل اشاقه‌باش از بدو امر بیش از دستجات دولو بوده و یا پشتیبانی دربار صفویه از دسته‌ی اولی موجب ضعف دسته‌ی دوم گردیده است. آنچه مسلم است در آغاز قیام ایلات قاجار برای به‌دست آوردن زمام حکومت در ایران نامی از دسته‌ی یوخاری‌باش در میان نیست ولی در جنگ‌ها و کشمکش‌هائی که میان سران ایل اشاقه‌باش و حکومت‌های مرکزی ایران در زمان زندیه روی داده است، تقریباً تمامی افراد قاجاریه از هر دو دسته شرکت داشته‌اند و بدین ترتیب دیده می‌شود که در راه کسب قدرت، اختلاف و دودستگی از نظر افراد ایل محو گردیده و فقط سران و رؤسای یوخاری‌باش بودند که داعیه‌ی حکومت و سلطنت داشته‌اند و به دست آغامحمدخان نیست و نابود شده‌اند.

ارتباط سران اشاقه‌باش با شاه طهماسب دوم

پس از شکست ننگین شاه سلطان حسین صفوی از سپاه معدود محمود افغان و سقوط

پایتخت ایران (۱۱۳۵ هجری قمری) وحدت سیاسی و اداری ایران از میان رفت و در هر گوشه‌ای از کشور پهناور ما قوای محلی و نیروهای دول متجاوز همسایه، شروع به خودنمایی کردند؛ به‌طوری که در سال ۱۱۳۸ که سه سال از سقوط پایتخت صفوی به‌دست افغان‌ها گذشته بود، در ایران غربی قوای عثمانی و شمال غربی و سواحل دریای خزر قوای روسیه تزاری، در آذربایجان و قزوین قوای شاه طهماسب دوم (فرزند شاه سلطان حسین)، در خراسان ملك محمود سیستانی و افغان‌های ابدالی فرمانروایی داشتند و درحقیقت برای اشرف افغان که در اصفهان و فارس برای بسط نفوذ خود تلاش خارق‌العاده‌ای می‌کرد از سلطنت ایران جز نامی بیش باقی نمانده بود. این وضع زمینه‌ی مساعدی برای پیشرفت مقاصد نادر که در همان اوقات قوای کوچکی در شمال خراسان گرد آورده بود، فراهم ساخت.

شاه طهماسب دوم که به کمك عده‌ای از فراریان قزلباش و ایلات خمسه و افشار بر آذربایجان و قزوین و گیلان دست یافته بود، درصدد جلب کمك و مساعدت ایلات قاجار برآمد و در سال ۱۱۳۷ عازم گرگان شد. **فتحعلی‌خان** از سران بزرگ دسته‌ی اشاقه‌باش قاجار با زبدگان جنگی ایل خود و عده‌ای از افراد یوخاری‌باش به اردوی طهماسب دوم آمد و مأمور فتح تهران شد.

فتحعلی‌خان قاجار در این مأموریت شهرتی کسب کرد، زیرا با سپاه معدود خود توانست از پیشروی سپاه اشرف افغان به طرف شمال جلوگیری کند و بر اثر همین حسن خدمت از طرف شاه طهماسب دوم به سپهسالاری اردوی پادشاه صفوی منصوب گردید و بدین ترتیب برای اولین بار یکی از افراد ایل قاجار بزرگ‌ترین منصب نظامی را در دستگاه صفویه به‌دست آورد.

نخستین قربانی جاه‌طلبی نادر

خراسان چنان‌که اشاره کردیم، در تصرف ملك محمود سیستانی بود و سه نیروی مختلف درصدد فتح مشهد بودند: یکی نیروی افغان‌های ابدالی و دیگر قوای نادر و سومی شاه طهماسب دوم بود که به هر تقدیر خراسان را برای تحکیم مقام سلطنت و بسط نفوذ خود لازم می‌دانست و برای اینکه لااقل یکی از دو نیروی مقابل را از کار انداخته باشد، از گرگان با نادر ارتباط برقرار کرد و فرستاده‌ی شاه[1] نامه‌ی محبت‌آمیز او را به نادر داد، وی را به مساعدت با شاهزاده صفوی تشویق نمود و پس از چند بار مکاتبه و مبادله‌ی نامه، نادر به اردوی طهماسب پیوست و بدین ترتیب دو نیروی مزاحم به نیروی واحدی مبدل گردید و امید طهماسب به فتح

۱- فرستاده‌ی شاه طهماسب، حسن‌علی بیگ ملقب به معیرالممالك بود.

خراسان بیشتر شد.

نادر در برابر سپهسالار کل اردوی شاه طهماسب روی خوشی نشان نداد و از همان بدو و شاید قبل از پیوستن به اردوی شاه وجود فتحعلی‌خان قاجار را مانع پیشرفت مقاصد خود می‌دانست[۱]. فتحعلی‌خان نیز از پیوستن نادر به اردوی شاه دلخوش نبود و دو مرد جاه‌طلب در سایه‌ی حسن شهرت صفویه و با تظاهر به دولتخواهی و شاه‌دوستی مبارزه‌ی شدیدی را برای به‌دست آوردن زمام امور آغاز کردند و واقعه‌ی لشکرکشی شاه طهماسب به مشهد عرصه‌ی خودنمایی برای آن دو سردار و میدان مبارزه قطعی آنان بود. در این مبارزه فتحعلی‌خان قاجار که در برابر هنر نظامی و رشادت بی‌نظیر نادر مغلوب شده بود، قبل از رسیدن اردوی شاه به مشهد به قتل رسید (۱۴ صفر سال ۱۱۳۹ هجری قمری) و بیشتر افراد ایل اشاقه‌باش به دستور نادر خلع سلاح و به گرگان روانه شدند.

قتل فتحعلی‌خان قاجار یکی از خطاهای سیاسی طهماسب دوم بود و او تصور نمی‌کرد که نادر پس از فتح مشهد و سرکوبی افغان‌ها داعیه تاج و تخت سلطنت داشته باشد؛ ولی این واقعه مانع از شرکت سران ایل قاجار در جنگ‌های شاه طهماسب با عثمانی نگردید و بار دیگر در اردوکشی طهماسب دوم به آذربایجان، ایل قاجار شرکت کردند و چون در این نبرد طهماسب از قوای عثمانی شکست خورد و عهدنامه ننگینی با عثمانی‌ها بست، مقدمه‌ی برکناری او از سلطنت فراهم شد و از همان زمان نادر سیاست تند و خشنی نسبت به ایل قاجار که در تمام موارد از شاه طهماسب پشتیبانی کرده بودند، پیش گرفت و در سراسر دوره زمامداری نادر، راه هرگونه جنبش و نهضت بر روی ایلات قاجار بسته شده بود و حتی جانشینان نادر شاه نیز همان سیاست بیرحمانه را نسبت به این ایل تعقیب کردند.

در دوره‌ی آخر سلطنت نادرشاه، پس از آن‌که قساوت و بی‌رحمی و سیاست خشن و ناهنجار نادر مردم ایران را به ستوه آورده و در هر ناحیه شورشی برخاسته بود، ترکمانان یموت کنار اترك علیه حکمران دشت و گرگان قیام کردند و ایلات قاجار که در دوره‌ی صفویه در برابر این‌گونه قیام‌ها از منافع دولت مرکزی دفاع می‌کردند، در این مورد با ترکمانان همدست شدند. ولی سپاهی که نادر به گرگان فرستاد بسیاری از سران ایلات قاجار و یموت را به قتل رساندند و از سرهای مقتولین کله‌ی منار ساختند و بعضی را زنده به گور کردند و این واقعه بار دیگر کینه‌ی ایلات قاجار را نسبت به خاندان افشار و جانشینان نادر شاه تجدید و تقویت کرد.

۱- گویا بین معیرالممالك و نادر درباره‌ی قتل فتحعلی‌خان قاجار مذاکراتی روی داده بود.

محمدحسن خان در طریق کینه‌جویی

محمدحسن خان فرزند فتحعلی خان قاجار که فرمانروایی بر ایل اشاقه‌باش را نیز داشت، ضعف و انحطاط حکومت نادری را در اواخر دوره‌ی سلطنت وی با مسرت کامل تعقیب می‌کرد و پیوسته درصدد به‌دست آوردن فرصتی بود تا از تجزیه و انقراض دولت نادر سهمی ببرد و چون در نخستین شورش علیه نادر با سیاست خشن و بی‌رحمانه‌ی سپاهیان اعزامی وی مواجه شد، با حیله و تدبیر از چنگ قوای نادر گریخت و اندکی بعد از نادر، در خراسان به قتل رسید و زمام امور خراسان و ایران شمالی به دست برادرزاده‌ی وی، علیقلی خان معروف به عادلشاه افتاد. ایلات قاجار مانند ایلات جنوب و مغرب ایران سر به طغیان برداشتند. (۱۱۶۱)

سپاهیان عادل‌شاه به گرگان تاختند و جمعی از کلانتران ایل قاجار را دستگیر و در آن میان یکی از فرزندان محمدحسن خان را به نام محمد به امر عادلشاه خصی کردند و بار دیگر آتش کینه و نفرت سران قاجاریه را نسبت به جانشینان نادر و وابستگان بـه قدرت نـادری برافروختند.

در این موقع، اختلاف و کشمکش بین عادلشاه و ابراهیم‌خان، برادر زادگان نادر که هر دو مدعی سلطنت بودند، عرصه را برای خودنمایی ایلات قاجار آماده ساخت و محمدحسن خان رئیس ایل اشاقه‌باش در این کشمکش وارد شد و گاهی به نفع ابراهیم‌خان و زمانی بـه نـفع عادلشاه در جنگ‌های شمال ایران شرکت کرد و چون آن دو از میان رفتند و شاهرخ نـواده‌ی نادر در خراسان به سلطنت رسید و کار تجزیه‌ی ایران به منتهای خود رسید، غالب سران ایلات و عشایر که زمانی زیر پرچم نادر گرد آمده بودند از ضعف حکومت افشاریه در خراسان استفاده کرده، هر یک به طریقی علم استقلال برافراشتند. محمدحسن خان قاجار نـیز یکـی از کسانی بود که خود را شایسته‌ی احراز مقام فرمانروایی بر ایـران مـی‌دانست و در گـرگان و مازندران مقدمات اجرای این امر را فراهم می‌ساخت.

از جمله اقدامات محمدحسن خان قاجار، عقد پیمان دوستی و اتحاد با سران ایلات یموت و ترکمانان کوکلان بود که دیر زمانی با ایل قاجار سر کینه و دشمنی داشتند. خان قاجار با تدبیر و سیاست ملایم خود از اجتماع و اتحاد ترکمانان در گرگان قدرتی به‌وجود آورد که اگر حوادث ایران مرکزی و قوت گرفتن ایل زند و هواداری اکثریت مردم از حکومت زندیه پیش نـمی‌آمد، موفقیت او در احراز مقام سلطنت ایران قطعی بود، ولی به‌طوری کـه خـواهـیم گـفت تـلاش و کوشش خان قاجار در برابر قدرت زندیه به جایی نرسید.

فصل دوم

جنبش مسلحانه‌ی ایلات قاجار

«در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری قیام و جنبش ایلات قاجار توسعه می‌یابد و این ایل در برابر حکومت زندیه، قدرت جدی تشکیل می‌دهد که آن‌را باید پایه‌ی اصلی زمامداری آینده‌ی قاجاریه دانست.»

نخستین کشمکش خان‌ها یا زورآزمایی ایلات زند و قاجار

کریم‌خان زند که سپاهی‌گری و جنگ‌آزمایی را در رکاب نادرشاه افشار آموخته و مدت‌ها با افراد ایل زند از ایلات لر و از خاک بختیاری به شمال خراسان انتقال یافته بود، پس از قتل نادر در تکاپوی قدرت و زمامداری بود و به تفصیلی که در تاریخ زندیه آمده است در اصفهان و فارس حکومتی تشکیل داد و آنگاه با دو حریف زورمند مواجه شد. یکی از آن دو آزادخان افغانی بود که بر آذربایجان و قسمتی از مغرب ایران تسلط داشت و دیگری محمدحسن خان قاجار رئیس ایل اشاقه‌باش بود که بر گرگان و مازندران حکومت می‌کرد و او خود برای نابود کردن قدرت آزادخان افغان و تسلط بر آذربایجان در تلاش بود.

محمدحسن خان هنگامی که کریمخان به ظاهر سلطنت صفویه را با انتخاب پسر ۹ ساله‌ای از خاندان صفویه به نام **شاه اسماعیل سوم** احیا کرده و درصدد ایجاد وحدت بین ایالات و ولایات ایران بود برای نخستین بار با چهل هزار مرد جنگی از ترکمانان قاجار و یموت در سال ۱۱۶۵ هجری قمری به قصد تسخیر گیلان از راه مازندران و کناره‌ی دریای خزر حرکت کرد و قصد او آن بود که پس از فتح گیلان از راه مازندران و کناره‌ی دریای خزر به آذربایجان بتازد و رقیب خود آزادخان را از میان بردارد ولی حرکت ناگهانی اردوی زندیه به طرف شمال او را به دفاع از گرگان مجبور ساخت.

اولین برخورد قوای خان‌ها در شمال تهران به شکست محمدحسن خان منتهی شد ولی در

گرگان قوای ذخیره و نیروی دفاعی خان، کار سپاهیان زند را دشوار ساخت و پس از چند ماه که از محاصره‌ی گرگان گذشت روحیه‌ی سپاه زند متزلزل شد و هنگامی که چابکسواران یموت به امر محمدحسن خان از پشت سر به اردوی زند تاختند و رابطه‌ی اردو را با مرکز آذوقه و قوای ذخیره قطع کردند. خان قاجار از گرگان خارج شد و بر سپاه زند تاخت و در آن میان شاه اسماعیل سوم با اطرافیان خود که در قلب سپاه زندیه جای داشت به اردوی خان قاجار پیوست و کریمخان بدون مقاومت زیاد گرگان را رها کرد و به اصفهان بازگشت و از این برخورد به اهمیت نیروی قاجاریه و خطری که از جانب شمال حکومت او را تهدید می‌کرد، واقف گردید و از آن پس قلع و قمع قاجاریه و قطع نفوذ محمدحسن خان را وجهه‌ی همت خود قرار داد.

فتح اصفهان

سپاه زند علاوه بر آن‌که از عهده‌ی رقیب زورمند خود خان قاجار برنمی‌آمدند با رقیب دیگری مانند آزادخان افغان در نبرد بودند و با توجه به حوادث سال‌های ۱۱۶۶ تا ۱۱۶۸ می‌توان به این نتیجه رسید که وجود آزادخان افغان از طرفی مانع بسط قدرت قاجاریه و از طرف دیگر خار راه سپاه زند بوده و به هر تقدیر در کشمکش‌های چندین ساله وجود این عامل موجب ضعف دو رقیب دیگر گردیده است و نکته‌ی قابل ملاحظه این است که قوای دو حریف زند و قاجار در راه نابودی نیروی افغان از جهات مختلف صرف می‌شد بدون آن‌که به نتیجه‌ی مثبتی برسد و حال آن‌که با اتحاد این دو حریف مسلماً در نخستین برخورد، موجبات شکست آزادخان فراهم می‌شد.

کشمکش خان زند با آزادخان افغان طی سال ۱۱۶۷ به شکست آزادخان منتهی شد و هنگامی که آزادخان به آذربایجان برگشت با نیروی تازه‌نفس خان قاجار روبه‌رو گردید و ناچار به والی بغداد پناه برد و مدد طلبید ولی از کمك او ناامید شد. شکست آزادخان از سپاه زند که خود نتیجه‌ی رشادت معددی از طوایف تنگستانی و دشتی بود خان قاجار را آسوده خاطر ساخت و با ۲۰ هزار سپاهی عازم اصفهان شد.

سپاه زند در عراق و حوالی اصفهان از قاجار شکست خوردند و شهر اصفهان که مرکز اولیه‌ی حکومت زندیه بود، به دست محمدحسن خان افتاد و سپاه وی جنگجویان زندیه را تا دروازه‌ی شیراز دنبال کردند و خان زند با معدودی سپاه در شیراز متحصن شد. در این موقع باز نیروی آزادخان که از آذربایجان به جانب تهران به حرکت درآمده بود، خان زند را از زوال قطعی نجات بخشید زیرا محمدحسن خان که مرکز حکومت و کانون تهیه‌ی قوای جنگی خود را در شمال در خطر دید، شیراز را رها کرد و با سرعت به شمال ایران بازگشت و قوای نیمه جان

آزادخان را که با یأس و نومیدی می‌جنگیدند، درهم شکست و این پیروزی، اساس قدرت و سلطه‌ی خان را در شمال ایران استحکام بخشید و از آن پس آزادخان از صحنه‌ی سیاست ایران خارج گردید (۱۱۶۹ هجری قمری).

جنگ سوم با خان زند

خان قاجار پس از غلبه‌ی قطعی بر آزادخان افغان قوای خود را برای نابود کردن قدرت زندیه تجهیز نمود و از جمله عده‌ای از جنگجویان افغانی را به خدمت خود پذیرفت و تلفات سپاه را با استخدام افراد داوطلب از ایلات افشار و خمسه جبران کرد و عازم فارس شد. زیرا کریمخان شیراز را به پایتختی خود برگزیده و آن شهر را برای مقابله با حریف خود مناسب‌تر دیده بود.

سپاهیان قاجار از راه آباده و ممسنی و دشت ارژن که در جنوب شیراز واقع است، عزیمت کردند و در دشت ارژن یکی از خوانین لارستان با تفنگچیان خود به اردوی قاجار ملحق شد و سپاه قاجار به شیراز حمله بردند. ولی کریمخان آن شهر را در برابر حملات قاجاریه برای دفاع آماده کرده بود و در طول محاصره‌ی شهر دسته‌های سپاه زندیه از اطراف به اردوی قاجاریه حمله می‌بردند و چون تهیه‌ی آذوقه برای خان قاجار غیر ممکن گردید، نگرانی و اضطراب در اردو ایجاد شد و در آن میان جنگجویان افغانی که رفتار توهین‌آمیز خان را نسبت به سردار خود غیر قابل تحمل می‌دیدند به اردوی زندیه پیوستند و شکست بر خان وارد آمد و قسمتی از مهمات جنگی و تجهیزات اردوی او به‌دست سپاه زندیه افتاد (۱۱۷۱ هجری قمری).

این لشکرکشی علاوه بر آنکه روحیه‌ی سپاه قاجار را متزلزل ساخت، موجب بروز نارضایی میان سران سپاه گردید و حتی بستگان و نزدیکان خان نیز از سرزنش و ملامت او خودداری نکردند و بدین ترتیب پایه‌ی قدرت جنگی محمدحسن خان سست گردید و همین که سپاهیان زند به سرداری **شیخ‌علی خان** زند که دنبال قاجاریه در حرکت بودند به تهران رسیدند، مجدداً محمدحسن خان در گرگان متحصن شد و وضع این جنگ به سرعت تغییر کرد.

هنگامی که سردار زند در تهران بود خان قاجار دامغان را که راه نفوذ سپاه دشمن به گرگان بود در محاصره انداخت ولی **شیخ علی‌خان** از راه فیروزکوه به ساری حمله برد و آن شهر را متصرف شد و روی به گرگان نهاد. خان قاجار دامغان را رها کرد و عازم گرگان شد تا از آخرین پایگاه جنگی خود دفاع کند و در نزدیکی **اشرف** مازندران با سپاه زندیه روبه‌رو شد و شکست خورد و با یأس و نومیدی به طرف گرگان روی آورد.

یکی از سران ایل یوخاری باش (دولو[۱])، خان قاجار را دستگیر کرد و کشت و سرش را برای ابراز خدمتگزاری به سردار زند تسلیم نمود و پس از آن واقعه خاندان محمدحسن خان اعتبار و حیثیت سیاسی و نظامی خود را در گرگان از دست دادند و پسران خان[۲] از ترس انتقام سران یوخاری باش به ترکمان دشت پناه بردند (۱۱۷۲ هجری قمری).

قتل محمدحسن خان به‌دست سران یوخاری باش حس کینه‌جویی شدیدی میان دو دسته از ایل قاجار را ایجاد کرد و موجب آن شد که فرزندان وی پس از کسب قدرت با نهایت خشونت و بی‌رحمی کلیه‌ی سران و رؤسای یوخاری‌باش را نابود کنند و برای همیشه دسته‌ی دولو را از کار بیندازند.

رفتار کریمخان با بازماندگان خان قاجار و نیز در قبال واقعه‌ی قتل خان حاکی از علو همت و نیك نفسی و روح عفو و گذشت وی بود، زیرا بر مرگ محمدحسن خان گریست و دستور داد تا جسد او را به عطر و گلاب آغشته، در زاویه‌ی حضرت عبدالعظیم تهران با تجلیل و احترام فراوان به خاك سپردند و کلیه افغان‌هایی را که در اردوکشی محمدحسن خان قاجار به شیراز به خان قاجار خیانت ورزیده بودند به قتل رساندند.

نتیجه‌ی سیاست ملایم کریمخان نسبت به قاجاریه

چنانچه اشاره کردیم پس از کشته شدن محمدحسن خان و تسخیر گرگان به‌دست سپاه زند پسران وی به ایلات ترکمان دشت پناه بردند ولی دختر وی به‌دست سپاهیان زند اسیر شد و چون سیاست کریمخان بر جلب محبت و احترام دیگران استوار بود برای آنکه خاندان محمدحسن خان قاجار و افراد اشاقه‌باش را نسبت به خود رام کند دختر خان مقتول را به زنی گرفت و به حرمسرای خود برد و برای باز گرداندن فرزندان خان از میان ایلات ترکمان کوشش زیاد به‌کار برد. محمد و حسین قلی و مرتضی قلی و جعفرقلی پسران خان مقتول امیدوار بودند که از میان افراد ایلات ترکمان هواخواهانی دور خود جمع کنند و مجدداً گرگان را به‌دست آورند لیکن پس از چهار سال کوشش بی‌فایده ناگزیر به رقیب سیاسی خاندان خود کریمخان زند پناه بردند و با بستگی سببی که پادشاه زند با خاندان محمدحسن خان برقرار نموده بود اقامت پسران خان در دربار وی با پذیرایی گرم و صمیمانه و تجلیل و احترام خاص آغاز گردید و اندکی بعد به علت سوءرفتاری که از محمدخان نسبت به مستخدمین دربار مشاهده می‌شد

۱- محمدعلی خان دولو

۲- محمدخان و حسین‌قلی خان و مرتضی قلی و جعفرقلی.

کریمخان هم خود را بیشتر متوجه اعمال و رفتار وی نمود و او را در شیراز نگاه داشت.

نخستین پادشاه بی‌تاج و تخت قاجار

اولین اثر و نتیجه‌ی ملایمت طبع و حسن سلوک کریمخان با فرزندان خان قاجار که درعین حال بستگان سببی او و بدین جهت مورد احترام دیگران بودند، به روز فتنه‌ی **جهانسوز شاه** بود که ما او را اولین پادشاه بی‌تاج و تخت قاجار لقب دادیم.

حسین قلی‌خان از کریمخان زند درخواست کرد که او را به حکومت دامغان منصوب و برادرش مرتضی قلی‌خان را نیز به نیابت وی اعزام دارد. وکیل این تقاضا را پذیرفت و همین که حسین‌قلی خان و برادرش به دامغان رسیدند با ایلات قاجار و ترکمان روابطی برقرار کردند و سر به طغیان برداشتند. حسین‌قلی خان با لقب جهانسوز شاه با کمك برادرانش بر حاکم مازندران دست یافت و او را به قتل رسانید[۱] و در بابل سلطنت خود را اعلام نمود.

سلطنت پادشاه بی‌تاج و تخت قاجار در مازندران چندان طول نکشید زیرا وی در برابر سپاه اعزامی زندیه و سردار سفاك و بیرحم آنان، زکی‌خان زند تاب مقاومت نیاورد و به گرگان گریخت تا بار دیگر از ماجراجویان ترکمان و قاجار، سپاهی فراهم آورد. در این واقعه عده‌ی زیادی از مردم بابل به جرم هواخواهی از جهانسوز شاه به امر زکی‌خان به فجیع‌ترین وضع به قتل رسیدند و بار دیگر طغیان یک خانواده‌ی قاجار باعث قتل و خونریزی در مازندران گردید و شاید به همین علت پس از آنکه جهانسوز شاه با سپاهی معدود به سراغ حاکم جدید مازندران آمد[۲] و او را دستگیر نمود، سپاهیان جانسوزشاه با قوای مردم او را رها کردند و دو تن از غلامانش را به قتل وی تحریك نمودند و جهانسوز شاه به دست آنان گرفتار و مقتول شد و طفل کوچکی به نام باباخان از او باقی ماند (۱۱۸۱ هجری قمری).

فرصت مناسب برای قاجاریه

وفات کریمخان زند که دوره‌ی آرامش و امنیت بی‌نظیری در مدت ده سال آخر سلطنت خود گذرانیده بود، هرج و مرج عجیبی در دستگاه حکومت زندیه ایجاد نمود و کلیه‌ی امراء و حکام یاغی که به امر وکیل در دربار او برای جلوگیری از طغیان و سرکشی زندگی می‌کردند و عده‌ی کثیری از خانزادگان زند و وابستگان به وکیل و سرداران و امرای سپاه وی به‌هم برآمدند.

۱- این حاکم محمد خان بود که در بارفروش (بابل کنونی) به امر مرتضی قلی‌خان کشته شد.

۲- حاکم جدید مازندران مهدی‌خان پسر محمدخان حاکم مقتول بود.

از آن میان محمدخان قاجار نیز از شیراز گریخت و به برادران خود در گرگان پیوست و آتشی که سال‌ها در نهاد او نهفته و محور اعمال و رفتار و شخصیت او را تشکیل داده بود، زبانه کشید. مردی تند و کینه‌جو و سخت‌کُش و بی‌رحم که در دربار وکیل رموز مملکت‌داری و تعبیه‌ی سپاه را آموخته و از نزدیک به احوال روحی رجال و درباریان آن زمان و اسرار قوت و ضعف دولت زندیه به خوبی واقف بود، زمام امور گرگان را در دست گرفت و از آغاز امر با دیدگان حریص و پر ولع هرج و مرج فارس و کشمکش سرداران و وابستگان به خاندان وکیل را که با دست خود تیشه به ریشه‌ی حیات آن دولت برومند می‌زدند نظاره می‌کرد تا فرصتی مناسب برای اجرای مقاصد خود به‌دست آورد.

فصل سوم

تشکیل دولت قاجار

(۱۱۹۳ - ۱۲۰۹ هجری قمری)

زد و خورد با جانشینان کریمخان

دوره‌ی پادشاهی جانشینان کریمخان زند را باید یکی از دوران‌های هرج و مرج و بحرانی داخل ایران دانست. زیرا علاوه بر آن‌که وی جانشین معینی نداشت و کسی پس از او نتوانست مدعیان زورمند و رقبای سیاسی را از میان بردارد، هیچ یک از امراء و شاهزادگان زندیه نیز نتوانستند برای بقای دولت زند و تحکیم اساس آن به اقدام مهمی دست بزنند. اغراض و شهوات نفسانی یا حس جاه‌طلبی جانشینان وکیل چنان بحران عظیمی در فارس و اصفهان ایجاد نمود که هرچند ماه امیری از خاندان زند یا بستگان آن خاندان در شیراز سلطنت می‌کرد و سرانجام به قتل می‌رسید.

به‌طور کلی از سال ۱۱۹۳ تا ۱۲۰۳ هجری قمری در مدت ده سال، تاج و تخت زندیه و عنوان سلطنت ایران در میان جمعی از برادرزادگان و بنی‌اعمام وکیل دست به دست می‌گشت. در طول این مدت فرصتی بسیار مناسب برای خان قاجار فراهم آمد و وی چنان‌که قبلاً اشاره کردیم همِ خود را نخست صرف بسط نفوذ خود در شمال ایران نمود و هر موقع که کار هرج و مرج و زد و خورد مدعیان سلطنت به منتها درجه می‌رسید، دست به حمله می‌زد و قدرت نظامی خود را آزمایش می‌کرد و از پیش‌آمدها و حوادث برای اجرای مقاصد خود استفاده می‌برد. به‌طوری که در اوایل سال ۱۲۰۳ مقدمات تشکیل دولت قاجار از هر حیث آماده شده بود و فقط قدرت لطف‌علی خان زند و هواخواهی مردم جنوب ایران از او که به هرحال شاهزاده‌ی ایرانی زند را بر حکومت خاندان قاجاریه ترجیح می‌دادند، توانست تشکیل این دولت را چند سال دیگر به تعویق اندازد.

کوشش‌های اولیه‌ی آغا محمدخان

۱۱۹۳ - ۱۱۹۸ هجری

محمدخان که بر اثر از دست دادن غریزه‌ی جنسی، طبعی کینه‌جو و لجوج داشت و از رحم و مروّت عاری بود پس از فرار از شیراز در گرگان و مازندران افراد ایلات قاجاریه را جمع‌آوری نمود و به دستیاری برادر خود جعفر قلی‌خان که نسبت به او وفادار بود در اولین قدم مدعیان و گردنکشان قاجار را از میان برداشت. وی در مدت اقامت در دربار وکیل درس عبرت گرفته و از سرنوشتی که نصیب جانشینان وکیل در فارس گردیده بود تجربه‌ها آموخته و معتقد بود که دشمنان داخلی و مدعیان زورمند خانوادگی از دشمنان و رقبای سیاسی خطرناکترند و به همین دلیل بود که بعدها حتی بر برادران خود نیز رحم نیاورد و چون بر حریف خود غالب آمد جز جعفر قلی‌خان بقیه را با حیله و نیرنگ نابود کرد. آغا محمدخان به تدریج قوای خود را برای مقابله با رقبای جنوب ایران آماده نمود و طی ۶ سال که شیراز و اصفهان در آتش ناامنی و بحران می‌سوختند وی بر کلیه‌ی ایالات شمالی ایران دست یافت و ایلات قاجار را از دشت گرگان که پناهگاه و مرکز سکونت آنان بود به دامنه‌های جنوبی البرز یعنی ولایات تهران و دامغان سوق داد و سعی کرد که به تدریج راه خود را به طرف فارس یعنی مرکز قدرت و حکومت زندیه باز کند. لیکن در برابر حملات سپاهیان زند نتوانست کاری از پیش بردارد و به‌طور کلی پس از ۵ سال زد و خورد و کوشش فقط به حفظ قسمتی از ایلات شمالی ایران توفیق یافت.

زورآزمایی دو حریف

۱۲۰۳ - ۱۲۰۹ هجری قمری

لطف‌علی خان زند را که پس از کشته شدن پدرش جعفرخان در سال ۱۲۰۳ زمام امور دولت زندیه را به‌دست گرفت، می‌توان یکی از دلیرترین پادشاهان ایران دانست. وی آخرین فروغ چراغ دولت زندیه و نماینده‌ی بارز شهامت و دلاوری و روحیه‌ی ساده و بی‌آلایش خاندان ایران دوست زندیه بود و چون در مقابل حریف سرسخت و لجوجی مانند آغامحمد خان قرار گرفت، دلاوری‌ها کرد و فداکاری‌ها و از خودگذشتگی عجیبی نشان داد. لیکن سیر حوادث و پیش‌آمدها و روحیه و طرز فکر و اخلاق پاره‌ای از رجال آن دوره مانند حاجی ابراهیم خان، کلانتر فارس و امثال او در سرنوشت شوم شاهزاده‌ی زند مؤثر افتاد و این عوامل که هر یک به سهم خود موجب تضعیف زندیه و تقویت خان قاجار گردید، جریان تاریخ و سرنوشت ملت ایران را تغییر داد و یک دولت ایرانی بر اثر این پیش‌آمدها و خیانت‌ها نابود و یک دولت ترکمان

جانشین آن گردید.

جنگ اول

۱۲۰۳ هجری قمری

آغامحمدخان چون به روحیه‌ی سپاهیان زند و طرز فکر امراء و خانزادگان زندیه آشنا بود و لطفعلی‌خان را جوانی بی‌تجربه و کم‌خرد می‌پنداشت، بلافاصله پس از اعلام سلطنت وی با سپاهی مرکب از ایلات قاجار و ترکمان و افشار و افغان از پناهگاه خود خارج شد و برای تعقیب منظور خویش که تصرف شیراز و درهم شکستن قدرت زندیه بود با سرعت به جانب فارس روانه شد.

اولین برخورد سپاه قاجار با لشکر لطفعلی خان در **هزار بیضا** ۳۲ کیلومتری شیراز فقط تماس مختصری بود ولی نبرد قطعی در ۱۲ کیلومتری آن شهر آغاز شد و لطفعلی خان با جسارت و تهور بی‌نظیری جناح راست اردوی قاجار را درهم شکست ولی بی‌ثباتی محمدخان زند عموی وی در برابر حملات سپاه قاجار باعث تفرقه‌ی لشکر گردید و هرچند وی پافشاری کرد، به جایی نرسید. ناچار به شیراز برگشت و آن شهر به محاصره‌ی سپاه قاجار درآمد و چون آغامحمد خان نتوانست بر برج و باروی مستحکم شیراز رخنه کند، آن شهر را پس از یک ماه محاصره رها نمود و به تهران که مرکز عملیات جنگی وی بود بازگشت.

خبط سیاسی و نظامی لطف علی‌خان بار دیگر موجبات ضعف دولت زندیه و تقویت حریف او را فراهم آورد. لشکرکشی پادشاه زند به کرمان و محاصره ۴ ماهه، فرا رسیدن زمستان که منجر به نابودی عده‌ی کثیری از سپاهیان و بروز قحط و غلا در اردو گردید و بازگشت نومیدانه لطفعلی‌خان و سپس مواجه شدن وی با اختلاف و کشمکش بین حاجی ابراهیم خان کلانتر(۱) و سرداران و خوانین زند، پایه‌ی قدرت و نفوذ سیاسی او را به کلی متزلزل ساخت و در این مدت آغامحمد خان با خیال آسوده به تجهیز سپاه پرداخت و خود را برای حمله‌ی شدیدتری به فارس آماده نمود.

۱- حاجی ابراهیم خان کلانتر به پاداش خدماتی که برای تهیه‌ی مقدمات سلطنت لطفعلی‌خان انجام داده بود، مورد اعتماد وی قرار گرفت و وزارت و صدارت دولت زندیه به وی تفویض شد ولی در مراجعت لطفعلی‌خان از کرمان، خوانین و امرای زندیه ذهن شاه را نسبت به وی مشوب کردند و درنتیجه کلانتر به حکم صیانت نفس درصدد نابود کردن لطفعلی‌خان و سازش با حریف او برآمد.

جنگ دوم

۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ هجری قمری

این جنگ را چه از لحاظ طول مدت و چه از نظر حوادث و میدان‌های جنگ می‌توان یک نبرد بزرگ میان دو حریف دانست. کوشش اولیه‌ی آغامحمد خان در این لشکرکشی فتح شیراز و دستگیر کردن لطفعلی‌خان بود. خیانت و دورویی حاجی ابراهیم خان کلانتر که در غیاب لطفعلی‌خان حکومت فارس را برعهده داشت، وسایل پیشرفت خان قاجار را فراهم ساخت. یکبار سپاه زند با توطئه و دسیسه‌ی برادر و فرزند کلانتر در نزدیکی **شهرضا** (در محل سمیرم علیا) از هم پاشیده شد و لطفعلی‌خان برای نجات شیراز با سرعت به آن شهر بازگشت. ولی کلانتر که با خان قاجار روابط محرمانه برقرار کرده بود، کلیه‌ی قوای موجود در فارس را تا حدی که می‌توانست در راه کارشکنی برای شاهزاده زند به‌کار برد و حتی با دادن پول و رشوه‌ی سران ایلات عرب و طوایف دشتی و تنگستان را از همراهی و مساعدت با لطفعلی‌خان بازداشت. معذالك با کوشش و هنرنمایی لطفعلی خان عده‌ای از افراد جنگی سواحل خلیج‌فارس به او پیوستند.

در این موقع اردوی قاجار به چند دسته تقسیم شده و هر دسته بر سر یکی از راه‌های ارتباطی شیراز مأمور جلوگیری از ورود لطفعلی‌خان به شیراز بودند. وی با عده‌ای معدود، یک دسته از سپاهیان قاجار را به سرداری **مصطفی‌خان دولو** در نزدیکی شیراز درهم شکست و دو هزار نفر از سپاهیان او را اسیر و پس از خلع سلاح آزاد کرد.

آغامحمد خان بنا به اشاره‌ی حاجی ابراهیم‌خان ۲۰ هزار سپاهی به سرداری جان محمدخان قاجار در دشت قبله‌ی حوالی شیراز گرد آورد، ولی لطفعلی‌خان که فقط ۴ هزار تن مرد جنگی داشت با رشادت بی‌نظیری سپاه قاجار را درهم شکست و برای تهیه‌ی آذوقه به زرقان برگشت تا وسایل مبارزه با دو دشمن کینه‌جو یعنی آغامحمد خان و حاجی ابراهیم‌خان کلانتر را فراهم کند. از طرف دیگر آغامحمد خان شخصاً با ۴۰ هزار نفر سپاهی عازم شیراز گردید و در **شهرك** بین راه اصفهان و شیراز با لطفعلی‌خان که فقط ۵ هزار سرباز داشت مواجه شد.

در این نبرد عجیب که هیچ‌گونه تناسبی از لحاظ تعداد افراد جنگی میان دو حریف وجود نداشته، هم رشادت و جسارت لطفعلی‌خان و هم پایداری و ثبات عزم آغامحمد خان هر دو قابل ملاحظه است. هنگامی که لطفعلی‌خان پس از شکافتن قلب سپاه قاجار خود را به نزدیکی سراپرده‌ی آغامحمد خان رسانید با آنکه هیولای مرگ در برابر چشم آغامحمدخان مجسم

شده بود از جای نجنبید و در همان هنگام بار دیگر سرداران لطفعلی‌خان به او خیانت کردند و به بهانه‌ی آن‌که خان قاجار قبلاً از اردو گریخته است او را از حمله به سراپرده‌ی خان بازداشتند و این واقعه که در شبی تاریک و هولناک روی داد، سرنوشت دولت زندیه و آینده‌ی دولت قاجار را تعیین کرد. زیرا فردای آن شب خیانت سرداران بر پادشاه زند ثابت شد و نیز معلوم گردید که با تبلیغات ناروا سپاه او را متفرق کرده‌اند. ناچار برای آخرین کوشش و تلاش در راه مقاومت با حریف، اردوی پراکنده را رها کرده، به امید تهیه‌ی قوا به جانب کرمان گریخت و آغامحمدخان فاتحانه وارد شیراز شد و در عمارت **کلاه فرنگی** وکیل با عنوان سلطنت فارس مورد پذیرایی قرار گرفت. آنگاه امر داد که قبر وکیل را شکافتند و جنازه‌ی او را به تهران بردند و در زیر پایه‌ی تخت سلطنت که بایستی بر آن تکیه کند دفن کردند و نیز به امر خان کلیه‌ی عیال و اولاد زندیه را که در شیراز بودند مانند اسرای جنگی به تهران بردند و برج و باروی شیراز را با خاک یکسان کردند.

فاجعه‌ی کرمان

۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ هجری قمری

مساعدت و یاری مردم کرمان با شاهزاده‌ی زند که خود مدتی در زمان حیات پدرش بر آن شهر حکومت کرده بود، چنان آتش کینه و غضب خان قاجار را برافروخت که خود به فتح آن شهر همت گماشت. در این لشکرکشی بیش از ۵ هزار از سپاهیان او در بیرون دروازه و در کوچه‌های کرمان به دست لطفعلی‌خان و همراهان معدود و متهور او نابود شدند و سرانجام نیز بر لطفعلی‌خان دست نیافت و چون وی از کرمان گریخت و سپاه او متفرق شدند، آغامحمد خان وارد کرمان شد و دمار از روزگار مردم بینوای آن شهر درآورد. امر داد تا ۸ هزار نفر از زنان و دختران شهر را میان سپاهیان قاجار تقسیم کردند و عده‌ی کثیری را به قتل رسانیدند و جمعی را کور کردند.

«... جمیع مردان بلد را به حکم وی یا کشتند یا کور کردند. منقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شدند به هفت هزار رسید و عدد قبلی نیز از این متجاوز بود. کسانی که در این بلیه شامل نشدند نه به سبب رحم کسی یا گریز خود بود، بلکه بدین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار بازماند. گویند آغامحمد خان حکم کرد که به وزن مخصوصی یعنی چند من چشم از برای او ببرند و هیچ استبعادی ندارد».

«نقل از تاریخ ایران - سرجان ملکم»

سیاست خشن و بی‌رحمانه خان قاجار که از لحاظ بشردوستی و انسانیت نفرت‌انگیز و

شایسته‌ی سرزنش و ملامت بود از نظر پیشرفت کار او بسیار مؤثر افتاد و این فاجعه‌ی خونین حس مقاومت و اندیشه‌ی پایدار در برابر مقاصد خان را از مردم سایر بلاد ایران به کلی سلب نمود و شاید اتخاذ چنان تصمیم هولناك و دور از مروت و انصاف از طرف خان اصولاً به همین منظور بوده است که لااقل با این فاجعه و سلب مقاومت از دیگران از خونریزی و تکرار وقایع نظیر آن در سایر نقاط جلوگیری شود. ولی این نکته مسلم است که آغامحمد خان مردم کرمان را نه به سبب مقاومت آنان به آن روز سیاه نشانید، بلکه حس کینه‌جویی از خاندان زند بر وجود خان مستولی بود و بر اراده‌ی او حکومت می‌کرد و به همین دلیل وقتی لطفعلی خان با حیله و خیانت حاکم بم دستگیر و نزد خانه‌ی قاجار اعزام شد، ولی چنان رفتار وحشیانه‌ای نسبت به آن شاهزاده‌ی دلیر مرتکب شد که نظیر آن‌را در تاریخ ایران نمی‌توان یافت.

«... تقریر کردار آغامحمد خان علی‌التفصیل در این مورد بالنسبه به این پادشاه اسیر مایه تفضیح طبیعت انسانی و تحریر آن موجب تلویث صفحه‌ی تاریخ است خواننده را نفرت انگیزد و شنونده را ضجرت زاید همین کفایت است که چشمان لطفعلی‌خان را به سرانگشت (خویش) کنده او را به تهران فرستاد».

«نقل از تاریخ ایران - سرجان ملکم»

با دستگیر و کور شدن لطفعلی خان و با مقدماتی که از آغاز پادشاهی لطفعلی‌خان به وسیله‌ی حاجی ابراهیم‌خان و دیگر خیانت‌پیشگان برای خرابی کار زندیه و تقویت خان قاجار فراهم شده بود، بساط سلطنت زندیه از ایران برچیده شد و آغا محمدخان پس از سه ماه اقامت در شیراز حکومت فارس را به برادرزاده‌ی خود **باباخان** سپرد و حاجی ابراهیم‌خان را با لقب **اعتمادالدوله** به وزارت خود برگماشت و به تهران بازگشت (شعبان ۱۲۰۹ هجری قمری).

لشکرکشی به قفقازیه

۱۲۰۹ هجری

پس از سقوط دولت زندیه بیشتر امرای آذربایجان فرمان خان قاجار را گردن نهادند و کسانی که هنوز در انتخاب مشی سیاسی در قبال وی تردید داشتند با سپاه نیرومند قاجاریه مواجه شدند و ناگزیر راه اطاعت پیش گرفتند.

سپاه آغامحمد خان که عده‌ی نفرات آن‌را تا ۶۰ هزار نوشته‌اند، از راه سراب و خلخال و اردبیل عازم قفقازیه گردید. **ابراهیم‌خان جوانشیر** از امرای قراباغ پل ارس را ویران کرد و به همین علت مدت دو ماه قوای قاجاریه به تعمیر پل وقت گذرانیدند و چون سپاه قاجار از پل گذشتند، آغامحمد خان دو دسته از سپاه خود را مأمور تصرف **ایروان** نمود و یکی از درباریان

را برای مذاکره با **ارایکلی** (هراکلیوس) پادشاه گرجستان به تفلیس فرستاد و او را به تبعیت از دولت مرکزی ایران دعوت کرد ولی ارایکلی طبق قراردادی که با **کاترین دوم** ملکه‌ی روسیه بسته بود از تبعیت ایران خارج شده و تبعیت دولت روسیه را پذیرفته و در مقابل تبعیت ارایکلی از روسیه، **کاترین** تعهد کرده بود که دولت روسیه در حفظ سلطنت ارایکلی و جانشینان و در گرجستان بکوشد و از او حمایت کند.

مخالفت ارایکلی و جوانشیر نقشه‌ی آغامحمد خان را برهم زد. او می‌خواست به حیله و تدبیر یک یک حکام قراباغ را مطیع نموده به کمك آنان بر گرجستان استیلاء یابد. در این موقع ابتدا به جانب **شوشی** تاخته، در نزدیکی آن شهر اردو زد و **مصطفی خان دولو** را به عسکران را قراء شوشی فرستاد تا راه ورود آذوقه را به شهر سد کند و سپاه دیگری به سرداری **پیر قلی‌خان شامبیاتی** بر سر برادران جوانشیر فرستاد و چون سپاه جوانشیر از سربازان قاجار شکست خوردند، وی نامه‌ای به خان نوشت و از در اطاعت درآمد و آغامحمد خان موقع را مغتنم شمرد و با تجهیزات کافی روانه‌ی گرجستان شد.

فتح تفلیس

۱۲۱۰ هجری قمری

ارایکلی به نامه‌ی آغامحمد خان جوابی نداد و خود را برای مقابله‌ی با سپاه قاجار آماده نمود. ولی با وجود رشادتی که گرجیان در آن جنگ نشان دادند و پایداری پادشاه، عاقبت سپاه قاجار پیروز شد و ارایکلی به شهر تفلیس که برج و باروی آن‌را قبلاً مستحکم نموده بود، پناه برد. اما چون سپاه قاجار به سرعت به جانب تفلیس راندند، وی خانواده و بستگان خود را از شهر خارج نموده به گرجستان غربی (ناحیه‌ی کاخت) گریخت و شهر تفلیس به‌دست سپاه قاجار افتاد.

آغامحمد خان فاجعه‌ی کرمان را در تفلیس تجدید نمود و برای عبرت سایر امرای قفقازیه یا جلب محبت مسلمانان آن ناحیه و یا اصولاً بنابر تعصب مذهبی که داشت حکم به قتل عام و تاراج اموال مردم تفلیس داد. عده‌ی کثیری از روحانیون مسیحی گرجی را در رود **کورا** غرق کردند و ۲۵ هزار تن از زنان و مردان و اطفال گرجی را به اسارت گرفتند و تقریباً همگی رجال و اعیان شهر را نابود و بعضی از کلیساهای شهر را ویران کردند و پس از تصرف کلیه‌ی مهمات و ذخایر جنگی ارایکلی، از آن شهر خارج شدند (ربیع‌الاول ۱۲۱۰ هجری). آغامحمدخان در نظر

داشت ارایکلی را نابود کند، لیکن نزدیکی زمستان و انتشار خبر طغیان اهالی **شیروان**[۱] و قتل سردار قاجار به‌دست آنان، خان را از این اندیشه منصرف ساخت و ناچار به دشت مغان بازگشت و با آن‌که مردم شیروان نماینده‌ی او مصطفی خان دولو را کشته بودند، خان از تنبیه آنان به‌طور موقت صرف‌نظر نموده، با حکام شیروان و ایروان و دربند پیمان دوستی و اطاعت بست و به تهران بازگشت.

تاجگذاری آغامحمدخان

۱۲۱۰ هجری

پس از لشکرکشی خان به قفقازیه ظاهراً نفوذ او بر قفقازیه مسلم شد و در داخل ایران کلیه‌ی امرا و حکام سرکش یا نابوده شده و یا اطاعت و فرمان خان را پذیرفته بودند و جز مشهد و خراسان شمالی که هنوز زیر فرمان **شاهرخ میرزای افشار** و فرزندش نادر میرزا بود در نواحی دیگر ایران فرمان خان اجرا می‌شد. خان موقع را برای اعلام مقصود و نیت اصلی خود مناسب دید و در نوروز سال ۱۲۱۰ هجری قمری در تهران به نام پادشاه ایران تاجگذاری کرد و بدین ترتیب پس از ۱۶ سال تلاش و کوشش قاجاریه بار دیگری یکی از سران ایلات ایران به سلطنت رسید.

۱- این شیروان که بایای مجهول خوانده می‌شود و مدت‌ها مرکز قدرت و فرمانروایی شروانشاهیان در قفقازیه بوده غیر از شیروان واقع در دره‌ی شمالی خراسان است.

فصل چهارم

دوره‌ی اول سلطنت قاجاریه

(۱۲۱۰ - ۱۲۵۰ هجری قمری)

وقایع داخلی

«در دوره‌ی اول سلطنت قاجاریه که قریب ۴۰ سال به طول انجامید آغامحمد خان (۱۲۱۰ - ذیقعده ۱۲۱۱) و فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) به ترتیب زمام سلطنت را در دست داشتند. این دوره با مهم‌ترین وقایع تاریخ دنیا مثل انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون اول و توجه خاص بعضی از دول اروپایی به ایران مصادف می‌شود و یکی از شدیدترین و طولانی‌ترین محاربات دوره‌ی جدید ایران در این زمان اتفاق می‌افتاد و در میان آن وقایع درهم و برهم، زمامداران دولت قاجار بعضی از منافع و مصالح کشور را به نفع بیگانگان از دست داده، تنها به حفظ مقام سلطنت موفق می‌گردند.»

I

آغامحمد شاه

(۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ هجری قمری)

نتیجه‌ی لشکرکشی‌ها و زد و خورد آغامحمد خان در مدت ۱۶ سال آن بود که بیشتر حکام سرکش و مدعیان سلطنت را در نقاطی که دست تسلط جانشینان کریمخان بدانجا نرسیده بود، مغلوب و نابود ساخت و بر اثر همین فتوحات قوت گرفت و متصرفاتی برابر با متصرفات خاندان زند فراهم آورد و چنانکه گذشت، کشمکش بین این خاندان و زندیه درگرفت و بر اثر

حوادثی که روی داد و ناکامی‌هایی که نصیب امرای زندیه در جنگ‌ها گردید، آن خاندان رو به انقراض رفت و خاندان قاجار رو به قوت نهاد. این زمان که آغامحمدخان در تهران بـر تـخت سلطنت جلوس می‌کرد، جز شاهرخ شاه افشار و فرزندش مدعی دیگر در مقابل نداشت و بـه همین جهت بعد از جلوس مهمترین اقدام او برانداختن خاندان افشار بود.

لشکرکشی آغامحمدخان به خراسان

۱۲۱۰ هجری

قسمت عمده‌ی سپاه قاجار در اوایل بهار به امر آغامحمد شاه از راه معمولی تـهران بـه مشهد حرکت کرد و خود او از راه فیروزکوه و ساری عازم گرگان شد و ترکمانان کوکلان را سخت تنبیه کرد و خانمان ایشان را آتش زد و از راه چمن کالپوش و جاجرم و اسفراین عازم سبزوار گردید.

حکام محلی خراسان که فقط اطاعت ظاهری از نادر میرزا فرزند شاهرخ داشتند، از ترس مجازات‌های شدید شاه قاجار با اتباع خود، یک‌یک به اردوی او ملحق شدند. نادر میرزا نیز چون تاب مقاومت در خود ندید، مشهد را رها کرده به افغانستان رفت و شاهرخ کور را همچنان در مشهد باقی گذاشت. وی برای آنکه اطاعت خود را نسبت به سردار قاجار ثابت کند با جمعی از خواص به استقبال او شتافت و شاه قاجار بدون زحمت وارد مشهد گردید و بنا به قول مورخین در دروازه‌ی مشهد پیاده و یکسره عازم زیارت مرقد مطهر حضرت رضا(ع) شد. شاه بعد از ورود به مشهد درصدد جمع‌آوری خزاین نادرشاه برآمد. به هر کس گمانی برد تحت شکنجه و آزار قرار داد و سرانجام شاهرخ پیر را که در آن موقع ۶۳ سال داشت به مـنظور بـروز دادن دفینه‌های نادری شکنجه داد[۱] و شاهرخ هر چه داشت عرضـه نمود.

سپس امر داد شاهرخ را با عیال و اولادش روانه‌ی تهران نمودند و او در راه وفات یافت.

حکومت بلخ در دست عمال زمانشاه درانی (۱۲۰۷ - ۱۲۱۶ هجری) پادشاه کابل و سلطنت بخارا با **میر معصوم‌خان** معروف به **بیگ‌خان** بود و شاه قاجار خیال داشت با زمانشاه مـتحد شده بخارا را از تصرف بیگانگان خارج کند. لذا از مشهد محمدحسن خان قراگزلو را روانـه‌ی کابل نمود تا فتوحات او را در خراسان به پادشاه کابل گوشزد و از او تقاضا کند که بلخ را به عمال ایران واگذارد و در قلع ماده ازبکان و اتباع میر معصوم با وی مساعدت نماید. زمانشاه

۱- ... در پایان کار که حلقه از خمیر بر سرش (شاهرخ) گذاشته سرب گداخته در آن ریختند، آن وقت بود که یاقوت بزرگ غریبی بروز داد «تاریخ ایران - سرجان ملکم».

پیشنهادات سفیر ایران را پذیرفت و او را با **کدوخان** نامی از امرای خود به مشهد روانه کرد و برادر او محمود نیز که حاکم هرات بود روابط دوستی با شاه قاجار برقرار ساخت و بدین ترتیب شاه از جانب امرای افغانستان که ممکن بود در امور بخارا دخالتی بکنند، آسوده‌خاطر و مصمم دفع بیگجان گردید. ولی در همان ایام خبر رسید که سپاه روسیه به **دربند** نزدیک شده و قوای آن دولت برای حمله به سرحدات آذربایجان از راه قفقاز درحال حرکت است.

شاه قاجار امور خراسان را منظم و محمد ولی‌خان قاجار را با ده هزار سوار به سرداری کل خراسان منصوب نمود و خود با عجله عازم تهران شد تا برای مقابله با قوای روس سپاه کاملی مهیا کند.

محاربات قفقازیه

زمانی که آغامحمد خان به تفلیس حمله برد ۶ هزار سرباز روسی به فرماندهی سرهنگ **گداویچ (Godawitch)** در داغستان متوقف بودند و هراکلیوس (ارایکلی) چندین بار از سردار مزبور تقاضای مساعدت کرد و مشارالیه وقتی درصدد دادن کمك برآمد که تفلیس به آتش قهر و غضب سردار قاجار سوخته بود. از رسیدن این خبر به دربار روسیه کاترین دوم سخت برآشفت و از آنجا که ارایکلی زیر حمایت آن دولت رفته بود درصدد انتقام سختی از سردار قاجار برآمده، گداویچ را مأمور کرد که با ۸ هزار سوار داخل گرجستان شود و سردار دیگری را به دربند فرستاد و در بهار سال ۱۲۱۰ هجری موقعی که شاه قاجار در مشهد سرگرم امور مربوط به بلخ و بخارا بود، سپاه عظیم روس به عده‌ی ۳۵ هزار نفر به سرداری **زوبوف (Zobov)** در حوالی **نهرترك**[۱] به اردوی **گدوایچ** ملحق گردید و چون حکام آن حدود از کمک فوری شاه قاجار نومید بودند، خواه و ناخواه اطاعت سردار روس را پذیرفتند و **دربند** و **باکو** و قسمتی از **طالش** و **شماخی** و **گنجه**، فرمانبرداری روس را گردن نهادند و پادگان ایران که در حوالی رود کورا مستقر بود مقام خود را از دست داد و راه ارتباط بین سپاه روس و گرجستان از طریق رود کورا باز گردید. طولی نکشید که زبوف از کنار ساحل و جلگه‌ی شیروان وارد دشت مغان شد و از رود ارس گذشت و آذربایجان را در معرض تهدید قرار داد. دسته‌ی دیگر از سپاه روس لنکران را اشغال و از راه دریا بندر انزلی و رشت را تهدید کردند. شاه قاجار با عجله سپاه خود را از تهران به جانب آذربایجان سوق داد ولی در همان اوقات کاترین دوم وفات یافت و پسرش الکساندر پل اول **(Alexander paul)** به جای او نشست و اولین اقدامی که کرد این بود که

۱- Terek در جلگه‌ی کابارادی قفقازیه از مغرب به مشرق جاری است و در داغستان به دریای خزر می‌ریزد.

سپاه زوبوف را امر به بازگشت داد و بدین ترتیب خطری که متوجه‌ی مرزهای شمال غربی ایران شده بود مرتفع گردید و شاه قاجار هم موقع را غنیمت شمرده، جلو راند و چون سازش ابراهیم‌خان جوانشیر را با دولت روسیه می‌دانست و وجود او را بزرگ‌ترین عامل پیشرفت سپاه آن دولت در قفقاز تشخیص داده بود، در بهار سال ۱۲۱۱ هجری کمر به فتح قلعه‌ی شوشی (شیشه) بست و تا نزدیکی قلعه‌ی شوشی پیش تاخت و در آنجا اردو زد.

در یکی از روزها بر بعضی از فراشان خلوت خشم گرفت و خواست آنان را به قتل برساند ولی به شفاعت بعضی از خواص از آن تصمیم درگذشت. خوفی که از غضب شاه بر ایشان مستولی شده بود، موجب فنای شخص او گردید. در شب ۲۱ ذیقعده محکومین به مرگ(۱) بر سر شاه قاجار تاختند و او را کشتند.

صفات شخصی و سیاست آغامحمد خان

بهترین شرحی که راجع به صفات و عادات شخصی و سیاست آغامحمد خان در کتب تاریخی ذکر شده، شرحی است که در تاریخ ایران نوشته‌ی سرجان ملکم آمده؛ ما قسمتی از آن‌را عیناً نقل می‌کنیم:

«اندامی ضعیف داشت چنان‌که از دور مانند پسری ۱۴ ساله به نظر می‌آمد. چهره‌ی بی‌موی پر چینش چون زنان سالخورده می‌نمود. صورتش اگرچه در هیچ‌وقت از دیدن نیکو نبود ولی در هنگام غضب حالتی مهیب می‌یافت و هم بدین سبب خود نمی‌خواست کسی بر صورت وی نگاه کند، چنان‌که آورده‌اند که احیاناً او را غشی عارض گشتی و تا یک دو ساعت از هوش و حواس عاری ماندی. اتفاقاً وقتی در حوالی کرمان به شکار اشتغال داشت، از جماعت جدا افتاده اسبش در باتلاقی فرو رفت و هم در آن وقت حال معهود وی را طاری گشت. در این اثناء یکی از غلامان رسیده او را بدان حالت یافت و به صعوبت تمام او را از گل بیرون آورده به کناری کشید و بر سرش ایستاد تا به هوش آمد. آغامحمد خان چون دیده گشود و آن شخص را دید هراس بر وی مستولی شد، لکن چون صورت واقعه را معلوم کرد، او را شکرگزاری نموده به وعده‌ی انعام امیدوار ساخت و چون بازگشت بر وعده وفا کرد. لیکن انعام شاهی به ازای خدمتی چنان، در نظر مرد حقیر آمد لهذا هر وقت به حضور آمدی متصل در صورت وی نگه کردی و چون یکی از غلامان به ویژه بود، مکرر به اقتضای خدمت، فرصت حضور می‌یافت. این قضیه نیز مکرر شد تا بالاخره روزی چنان غضب بر پادشاه استیلاء یافت که حکم کرد تا چشم‌های

۱- صادق گرجی؛ خداداد اصفهانی و عباس مازندرانی.

مرد بیچاره را کندند. اما بعد از آن چنین می‌نماید که از کرده نادم گشته، حکم داد تا مواجبش را مضاعف نموده، بقیه‌ی عمر او را از خدمت معاف دارند.

«بالجمله طبیعتی منتقم داشت[۱] و حب جاه و مال بر مزاجش غالب و رسوخش در مزاج دیگران به غایت بود. از شناسایی وی بر طباع و قوه، اخفای سرایر خود بود که باید گفت بر دشمنان خویش ظفر یافت. حتی این‌که در معرکه‌ها تا کار به حیلت از پیش رفتی به شمشیر وسیلت نجستی».

«افعال اواخر ایام حیات نادرشاه یک سبب کلی و نرمی و ملایمت کریمخان نیز سبب وضعی که ایران داشت، می‌توان گفت سبب دیگر بود که از اطراف مملکت هر کس توانسته لوای خودسری برافراشت و آغامحمد خان به تدبیر سرهای پر غرور را از پای انداخته ملك را آرام ساخت».

«با اهل شریعت به احترام و رأفت زیستی. مفسدان بر کسی ابقا نکردی. ضباط و عمال و اعیان مملکت و سپاهی و قطاع‌الطریق هر کس از حد خود تجاوز نمودی، سزای خود دیدی. با امرای در خانه (دربار) مکرر سخت گرفتی و گاهگاه ظلم کردی، مگر با حاجی ابراهیم که از سایرین به اعتماد و احترام امتیاز داشت».

«القصه آغامحمدخان چون ثمره‌ی اختلاف زندیه را دیده بود، در ایلاف و ائلاف قاجاریه به غایت جهد مبذول داشت. چنانچه بعضی کشتن و برانداختن برادرهایش را به جهت انجام این مطلب می‌دانند. از این گذشته بعضی تغییرات جزئی در بعضی رسوم در خانه داد. از آن‌جمله هر وقت از جنگی مراجعت کردی بسیار کم بود که مردم تهران را اذن استقبال دادی و اگر جزئی فتوحی شدی، نمی‌گذاشت که علی‌الرسم فتح‌نامه‌های اغراق‌آمیز نویسند و همچنین انشاء و القاب در نوشته‌جات دوستی نداشتی و هر وقت منشی فرمانی یا رقمی نزد وی خواندی، گفتی مزخرفات را رها کن و مطلب را بگو و همیشه گفتی تا مضمون حکم او را چون لازم شدی، به عبارتی سهل‌المأخذ بنویسند».

«سلوک وی با سپاه بهتر از سایر طبقات رعایا بود. مشاهره و مواجب سپاهیان غالباً به قاعده و به وقت رسیدی. کس را بدون فرمان پادشاه یارای آن نبود که دست به غارت برگشاید ولی چون فرمان صادر شدی، هر کس هر چه یافتی مالك مطلق وی گشتی چنان‌که در قتل و

۱- چون آغامحمد خان کریمخان را کشنده‌ی پدر خود می‌دانست، از خشمی که در دل داشت و کاری از او برنمی‌آمد، شب‌ها که بر سر خوان کریم‌خان می‌نشست با خنجر زیرانداز را ریزریز می‌کرد «فارسنامه‌ی ناصری».

غارت کرمان جمعی از زنان و اطفال اعاظم بلد به‌دست سپاهیان افتاده با خویش بردند. می‌توان گفت که آغامحمد خان در لشکر زندگی می‌کرد، زیرا که یا در کارزار یا در اوقات شکار که علی‌الاتصال مشغول بود، لشکریانش بر دور او بودند و در جمیع اوقات معلوم بود که اعتنایی به تجمل و احتشام سلطنت ندارد. به‌جز در اعیاد و اوقات مرسومه همیشه لباس ساده و بی‌تکلف می‌پوشید و در اسفار و ایام شکار غالباً بر زمین نشسته با امرای لشکر هر چه دست‌یاب می‌شد صرف می‌کرد. مسموع افتاد که روزی به همین نهج نان و دوغ می‌خورد یکی از وزرای معتبر نزدیک وی نشسته بود، خواست مشارکت کند آغامحمد خان مانع شده گفت این غذای سپاهیان است، مثل تو میرزا باید پلو و حلویات بخورد. بعد از این نباید در حضور من به این‌گونه غذا درست‌درازی کنی».

«تجار در کنف حمایت وی از آفات مصون بودند و در اواخر سلطنت امور تجارت از هر طرف روی به ترقی نهاد. اهالی ملك به حکم نصفت و قطاع‌الطریق از بیم سیاست او بر جاده‌ی صواب و منهاج استقامت می‌رفتند و حمایت اهل زراعت و فلاحت را فقط نام وی کفایت بود. در اواخر عمر حرص مال بر مزاجش به‌طوری غلبه داشت که نمی‌توان باور کرد. نوشته‌اند وقتی به جهت خطایی جزئی، حکم کرد گوش مرد فقیری را ببرند و بعد شنید که بیچاره با میر غضب می‌گفت که اگر همه گوشش را نبرد چند قرانی به او خواهد داد. آغامحمد خان وی را طلبیده با او گفت اگر وجه را مضاعف کنی و به خود من دهی تو را می‌بخشم. بیچاره دهقان دانست که وی مزاح می‌کند و او را بخشیده است بر خاک افتاده پس از ادای شکرانه روانه شد. لیکن هنوز قدم برنداشته بود که عوانان شاهی به او فهمانیدند که سلامت گوشش موقوف به ادای مبلغ است.

«بالجمله از این قبیل حکایات بسیار از وی نقل شده است. احتمال هم دارد که اغراق باشد در هر صورت اعم از این‌که صدق باشد یا کذب. وجود این قسم حکایت‌ها در افواه خود دلیلی است بر این‌که حرص زیادی به جمع مال داشته است ولی با اینکه خصائل سنیه و رذایل دنیه در نهاد وی جمع بود، در عهد سلطنت وی ایران آرام و پادشاهی در خانواده‌ی وی قوام یافت».

از میان صفات اخلاقی که به آغامحمد خان نسبت داده شده آنچه مسلم است بی‌رحمی و سخت‌کشی و قساوت قلب اوست که در تمام دوره‌ی زمامداری اساس اقدامات و مشی سیاسی وی بوده و به سبب همین خشونت طبع و خونسردی و بی‌رحمی به ایجاد حکومت واحد در کشوری که حکام و رؤسای آن عادت به حکومت ملوك‌الطوایفی داشتند، نائل آمده است.

وی حتی برای برطرف کردن مدعیان سلطنت و استقرار و تحکیم پایه‌ی نفوذ جانشین خویش (باباخان) از قتل برادران و بنی‌اعمام خود نیز احتراز نکرد و روی‌هم رفته از کسانی بود که اعمال و اقدامات وی برحسب مقتضیات آن‌زمان و پیش‌آمدها و حوادث مساعد به نتیجه‌ای

رسید که شاهنشاهان مقتدر و محبوب ایران مثل نادرشاه و کریمخان زند به آن موفق نشدند و آن نتیجه عبارت بود از استقرار سلطنت در خاندان قاجار.

II

فتحعلی شاه[۱]

(شوال ۱۲۱۲ - جمادی‌الاخری ۱۲۵۰ هجری قمری)

خصایص عصر فتحعلی‌شاه

تاریخ نیمه اول قرن سیزدهم هجری (مقارن با نیمه اول قرن نوزدهم میلادی) از جهاتی چند، بخشی از مهمترین قسمت‌های تاریخی است زیرا در این ۵۰ سال وقایع و حوادثی بزرگ در اروپا روی داد که اثرات آن از حدود اروپا خارج شد و در سایر نقاط عالم وارد گردید و ایران نیز به نوبه خود از اثرات آن حوادث مهم مانند انقلاب کبیر فرانسه و جهانداری ناپلئون کبیر و لشکرکشی‌ها و فتوحات او بی‌نصیب نماند.

سیاست خارجی ناپلئون اول و عشق او به غلبه بر انگلستان خواه و ناخواه دربار فرانسه و ایران را به هم نزدیک ساخت و نزدیکی این دو به یکدیگر انگلستان را به عرصه‌ی کشمکش سیاسی در ایران و آسیای غربی کشانید. از طرف دیگر شدیدترین و طولانی‌ترین محاربات خارجی ایران بین این کشور و کشور استعمارطلب روسیه تزاری در این عصر آغاز شد. مسئله همداستانی انگلستان و روسیه در مقابل فتوحات ناپلئون، دولت انگلستان را به مداخله و میانجیگری در محاربات ایران و روسیه مجبور نمود و از آن میان زیان‌هایی جبران‌ناپذیر به کشور ما وارد آمد.

مسئله جنگ‌های ایران و روسیه و توجه شدید دربارهای فرانسه و انگلستان به ایران و رقابت شدید آن دو با یکدیگر برای جلب موافقت شاه و درباریان قاجار، وضعیت سیاسی مبهم و غیرقابل تفکیکی در ایران ایجاد نمود که دربار قاجار را از هر جهت به ارتکاب خبط‌های مهم

۱- رضا قلیخان هدایت در کتاب روضة‌الصفای ناصری نسب فتحعلی شاه را چنین نوشته است: خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه بن ابوالفتح حسینقلی خان جهانسوز شاه بن محمد حسنخان بن شاهقلی خان قویونلو.

سیاسی واداشت و او را از اتخاذ یک مشی ثابت و رویه روشن و متینی که هدف آن اصلاح کشور باشد بازداشت. بعضی از درباریان قاجار که تازه با این قبیل مسائل خارجی روبرو شده بودند با نخوت و غروری که ناشی از فکر کوتاه ایشان بود در برابر دیپلماسی ماهرانه انگلستان و وعده‌های پوچ ناپلئون کبیر که نقشه حمله به هندوستان را از راه ایران طرح کرده بود، همه وقت سیاست مثبت و روی موافق نشان دادند و بر اثر بی‌اطلاعی ایشان از سیاست خارجی دول ذینفع و نیات و مقاصد آنان، منافع کشور را از دست دادند و زمانی به خبط سیاسی خود پی بردند که دول فرانسه و انگلستان با آن همه ابراز همدردی با ایران در موقعی بسیار باریک و سخت از دوست صمیمی و متحد خود ایران کناره گرفتند و او را در برابر تهاجمات روسیه تزاری تنها گذاشتند.

در داخل ایران برای استحکام دولتی که اساس آن را آغامحمد خان با جنگ و ستیز و اعمال سیاست خشن و ناهنجار خود برقرار کرده بود، شاه و درباریان به زد و خوردهایی با مدعیان سلطنت پرداختند و در همان بدو جلوس فتحعلی‌شاه بعضی از سران سپاه آغامحمدخان و بنی‌اعمام و خویشاوندان او به مخالفت با شاه جدید برخاستند و شاید اگر جنگ ایران و روس آغاز نشده بود تا بر اثر مواجهه با خطر بزرگ خارجی حس همدردی و میهن‌دوستی ایرانیان بیدار شود، استقرار سلطنت فتحعلی‌شاه امکان‌پذیر نمی‌شد. چنان‌که در پایان سلطنت وی، همین که محاربات ایران و روسیه به عقد معاهدات شوم زیان‌آوری پایان یافت، گردنکشان و سردارانی که در جبهه جنگ بودند، سلاح از دست ندادند و مجدداً طغیان‌هایی علیه فتحعلی‌شاه در ایران بروز کرد و به نیروی کوشش و پایداری عباس میرزا فرزند او خاموش گردید.

وقایع مهم داخلی خراسان و هرات

وقایع مهم سلطنت فتحعلی‌شاه همان حوادث و آثاری است که مستقیماً یا به واسطه با سیاست خارجی ایران و تماس آن با سیاست جهانی آن عصر ارتباط دارد و چون وقایع مزبور به‌طور کلی به جریان سیاسی اروپا در قرن نوزدهم میلادی مربوط است هر یک از آن‌ها را در فصل جداگانه ذکر می‌کنیم.

گذشته از وقایع فوق‌الذکر و حوادثی که نتیجه آن وقایع بوده است، در داخل ایران واقعه مهمی جز زد و خوردهای فتحعلی‌شاه با مدعیان سلطنت روی نداده است. از این حوادث مهمتر از همه موضوع لشکرکشی‌های فتحعلی‌شاه و فرزندان او به مرزهای شمال شرقی ایران است.

مسئله تسخیر خراسان با موقعیت سیاسی خاصی که آن ناحیه به واسطه مجاورت با افغانستان و ترکستان داشت در دوران فتحعلی‌شاه یکی از مسائل مهم سیاست داخلی او بود.

آغامحمدخان به شرحی که گذشت بعد از آنکه حکومت شاهرخ‌شاه افشار را در خراسان برانداخت، هنگامی که می‌خواست با ایجاد تشکیلات جدید اشغال نظامی خود را به استقرار حکومت و سلطنت قاجار در آن ناحیه تبدیل نماید، حمله سپاه روس به خاک قفقازیه مانع انجام مقصود وی گردید و بر اثر مراجعت او به تهران، خراسان فقط در حال اشغال نظامی باقی ماند و حکام قدیمی که هنوز به خاندان افشار و حکومت ضعیف شاهرخ علاقه‌مند بودند، در انتظار حوادث جدیدی که حرکت آغامحمدخان به قفقازیه ایجاب می‌کرد نشستند. زمانشاه پادشاه درانی افغانستان برای آنکه در برابر نفوذ و قدرت سلطنت قاجار در ایران موقعیت خود را در هرات مستحکم سازد و در صورت لزوم بهانه‌ای برای حمله به خراسان داشته باشد، نادر میرزا فرزند شاهرخ را که از مشهد گریخته بود پناه داد و چون خبر قتل آغامحمدخان منتشر شد و حکام خراسان رویه استقلال‌طلبی را از نو گرفتند، وی سپاهی به کمک نادر میرزا مأمور و او را روانه مشهد نمود. نادر میرزا بر مشهد دست یافت و برخی از حکام خراسان را با خود موافق ساخت و این پیش‌آمد لشکرکشی به خراسان را از طرف فتحعلی شاه ایجاب نمود ولی او در آن وقت (سال ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ هجری) گرفتار کشمکش با **صادق خان شقاقی**[۱] در حوالی قزوین و سلطانیه بود و چون از کار او فراغت یافت به خراسان لشکر کشید.

سه دسته سپاه به سرداری فتحعلی‌شاه و صادق‌خان شقاقی و محمد ولی‌خان قاجار از معابر متعدد شمال و مرکز خراسان به مشهد حمله بردند. نادر میرزا تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد[۲] و حکام محلی خراسان[۳] نیز چون غلبه را با سپاه قاجار دیدند سر به فرمان نهادند (ربیع الاولی ۱۲۱۴ هجری قمری).

این لشکرکشی به خودسری حکام خراسان خاتمه بخشید ولی هنوز زمانشاه در هرات دم از استقلال می‌زد و حکام محلی بلخ و بخارا تعهدات خود را نسبت به فرمانبرداری از حکومت مرکزی ایران فراموش کرده بودند.

۱- صادق‌خان از سران سپاه آغامحمد خان و نزد او مقرب بود و علی‌الظاهر در توطئه قتل او نیز شرکت داشت. بعد از قتل آغامحمدخان در حوالی شوش بعضی از جواهرات وی را تصرف نمود و با بخش عمده سپاه عازم تسخیر تهران شد. ولی در قزوین به‌دست فتحعلی‌شاه مغلوب گردید و به خدمت او درآمد.

۲- نادر میرزا عاقبت در سال ۱۲۱۷ به‌دست محمد ولی میرزا فرمانفرمای خراسان دستگیر و به تهران روانه شد. فتحعلی‌شاه امر داد زبان و دو دست او را بریدند و او از آن رنج و عذاب بدرود حیات گفت.

۳- معروف‌ترین حکام مزبور عبارت بودند از: جعفرخان بیات حاکم نیشابور و ممش خان حاکم چناران که بعد از تسلیم؛ به حکومت همان نواحی منصوب شدند.

محمود پسر تیمور شاه درانی که از جانب برادر خویش زمانشاه بر هرات حکومت داشت، مقارن با وفات آغامحمد خان دم از استقلال زد و زمانشاه به‌وسیله یکی از سرداران خود او را از هرات بیرون راند. وی با فرزند خویش **کامران** از راه سیستان و اصفهان و کاشان عازم تهران گردید و در رمضان سال ۱۲۱۲ هجری وارد پایتخت شد و بعد از یک ماه توقف فتحعلی‌شاه او را به کاشان فرستاد و سال بعد برحسب تقاضای محمود او را به حکومت هرات منصوب و بعضی از سران سپاه و امرای خراسان را به کمک وی مأمور کرد.

محمود مدتی در حوالی هرات و قصبه **فراه** یا **قیصر میرزا** پسر زمانشاه در کشمکش بود. عاقبت سپاه افغانی وی، او را رها کردند و محمود بار دیگر از راه خراسان به یزد آمد و از فتحعلی‌شاه استمداد نمود و به سعی و کوشش سرداران خراسان در سال ۱۲۱۶ هجری در هرات به حکومت منصوب شد و تا سال ۱۲۱۸ از طرف فتحعلی‌شاه بر آن شهر حکومت می‌کرد. در آن سال برادر او **شاه شجاع** بر هرات مستولی گردید و محمود میرزا بار دیگر به حکام خراسان و امرای بلخ و بخارا متوسل شد.

کشمکش سر حکومت هرات بین شاه شجاع و محمود میرزا تا سال ۱۲۲۴ هجری ادامه داشت تا آنکه در این سال محمود بر قندهار و هرات مستولی شد و تا سال ۱۲۴۵ هجری تحت حمایت دربار ایران و فرمانفرمای خراسان بر افغانستان سلطنت راند و در تمام این مدت گرفتاری ایران به جنگ‌های قفقازیه و بروز بعضی اختلافات سرحدی با دولت عثمانی مجالی برای توجه دربار به امر هرات باقی نگذاشت.

در سال ۱۲۴۵ کامران میرزا فرزند محمود میرزا به حکومت رسید و از فرمان حکومت مرکزی ایران سرپیچید. عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد قاجار بعد از ختم جنگ‌های ایران و روسیه مأمور سرکوبی کامران میرزا شد. پس از ورود به مشهد در سال ۱۲۴۹ فرزندان خود محمد میرزا و خسرو میرزا را با بعضی از سران سپاه مأمور فتح هرات کرد.

سپاه ایران که عده آن بیش از ۳۵ هزار نفر بود به جانب هرات پیش رفت و کامران میرزا در اولین تصادم با نیروی ایران مغلوب و در شهر متحصن شد و سپاه ایران، هرات را در محاصره گرفت. در این موقع برای اولین دفعه مدافعین افغانی هرات از حکومت کمپانی انگلیس در هند استمداد نمودند و تقاضایشان مورد قبول واقع شد. محمد میرزا از پدر خود نایب‌السلطنه که در مشهد بود، کمک طلبید ولی در همان زمان ولیعهد وفات یافت (در تاریخ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ هجری قمری در سن ۴۸ سالگی) و محمد میرزا دست از محاصره هرات کشید و آن شهر را به کامران میرزا بازگذاشت.

طغیان‌های داخلی

در اوایل پادشاهی فتحعلی‌شاه برادر وی **حسینقلی خان**(۱) و محمدخان زند سر به طغیان برداشتند و فتحعلی‌شاه مجبور شد که شخصاً به دفع امرای سرکش اقدام کند.

قیام محمدخان پسر زکی‌خان زند در جنوب ایران و غلبه او بر اصفهان آخرین جلوه قدرت زندیه بود. وی پس از کشته شدن آغامحمد خان از بصره به فارس آمد و به کمک **نجف‌خان زند** که دلیری بی‌باک بود سپاهی از افغان‌ها و قبایل لر، گرد آورد و بر اصفهان مستولی شد ولی سردار او **رستم‌خان زند** در حوالی اصفهان از سپاه قاجار شکست خورد و گریخت. محمدخان در اصفهان محصور گردید و به زحمت از آن شهر گریخت(۲) و بار دیگر در حدود بروجرد قوایی از طوایف لر فراهم آورد و با عده‌ای معدود در برابر حملات شدید ۱۵ هزار سپاه قاجار مقاومت ورزید و عاقبت در موقعی که از معرکه روی بر تافته و عزم بصره داشت، در دزفول به‌دست حاکم آن شهر اسیر و به امر فتحعلی‌شاه نابینا و روانه تهران گردید.

حسینقلی‌خان که طبعی سرکش و ستیزه جو داشت ابتدا از طرف فتحعلی‌شاه به حکومت کاشان منصوب شد و اندکی بعد به فرمانروایی ایالات جنوبی ایران مأمور گردید ولی در فارس سر به طغیان برداشت و وزیر خود **میرزا نصرالله علی‌آبادی** را که از جانب فتحعلی‌شاه به وزارت او منصوب شده بود با دو تن از امرای فارس(۳) نابینا کرد. فتحعلی‌شاه سلیمان‌خان اعتضادالدوله را به حکومت آذربایجان که در آن‌وقت میدان کشمکش بین فتحعلی‌شاه و حکام محلی بود منصوب نمود و خود به جانب اصفهان حرکت کرد. در محل **ساروق** (قصبه‌ای است در ۴۰ کیلومتری اراک) مادر حسینقلی‌خان از او نزد شاه شفاعت کرد ولی فتحعلی‌شاه سپاه خود را در کمره به مقابله اردوی حسینقلی‌خان سوق داد و جنگی شدید بین دو برادر درگرفت (۲۸ صفر ۱۲۱۲ هجری) سرانجام حسینقلی‌خان تسلیم شد و به حکومت قم منصوب گردید. ولی بار دیگر سر به طغیان برداشته و فتحعلی‌شاه او را در اوایل سال ۱۲۱۶ هجری در قم دستگیر نموده به تهران آورد. به امر شاه او را نابینا کردند و پس از یکسال وفات یافت (۲۱۷

۱- پسر حسینقلی‌خان جهانسوز شاه بود.

۲- در آن واقعه نجف‌خان زند با جمعی از سران سپاه محمدخان دستگیر شدند و فتحعلی شاه امر کرد آنان را به وسیله خمپاره به قتل رسانیدند.

۳- یکی از آن دو تن محمد زمان برادر حاجی ابراهیم خان کلانتر اعتمادالدوله وزیر و صدراعظم فتحعلی‌شاه بود.

هجری).

مدت ۵ سال از دوره سلطنت فتحعلی‌شاه (از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷) را می‌توان دوره کشمکش‌های داخلی و دوره نضج و قوام سلطنت قاجار دانست. در این مدت علاوه بر طغیان‌های شدیدی که از طرف سرداران قدیم آغامحمدخان و منسوبین قاجاریه علیه سلطنت بروز نمود، بیشتر حکام محلی آذربایجان و از همه مهمتر امرای **دنبلی** در خوی و ماکو اسباب سرگرمی سرداران فتحعلی‌شاه را فراهم می‌کردند و در تمام این مدت فتحعلی‌شاه در آذربایجان و خراسان و سرداران او در فارس و ولایات غربی ایران به قلع و قمع سرکشان اشتغال داشتند و سرانجام بقایای دو دولت افشاریه و زند به دست این پادشاه مضمحل و منقرض گردیدند.

فصل پنجم

روابط ایران با فرانسه و انگلیس

مقدمه

قدرت یافتن ناپلئون اول و فتوحات او یکی از وقایع برجسته تاریخ اروپاست. جهانگشای مزبور بعد از آنکه فرانسه را از خطر تجزیه که بعد از انقلاب آن‌را تهدید می‌کرد، نجات بخشید سربازان انقلابی فرانسه را از سر حدات آن کشور خارج نمود و با فتوحات خود وضع سیاسی اروپا را برهم زد. این لشکرکشی‌ها دو اثر عمده بخشید: یکی نشر افکار انقلابی در کشورهای اروپای مرکزی که ملل آن همه زیر سلطه حکومت استبدادی سر می‌کردند. دیگر ترقی و عظمت بی‌نهایت فرانسه و برهم خوردن موازنه قوا در اروپا.

از تأثیرات اولی، انگلستان که خود از مدت‌ها پیش حکومت مشروطه داشت، زیانی نمی‌دید ولی از ترقی حیرت‌انگیز قدرت فرانسه و تغییر وضع سیاسی دول اروپای مرکزی و غربی بیمناک و به همین علت بود که اتحادیه‌های متعدد بر ضد ناپلئون در اروپا تشکیل داد و با تظاهرات سیاسی خویش پرده از روی نیات و مقاصد دولت بریتانیای کبیر برداشت و خود را بزرگ‌ترین دشمن ناپلئون قلمداد نمود.

در جنگ‌های بعدی همه جا سپاه جوان ناپلئون فاتح بود. امرای آلمان، سلاطین پروس، امپراتوران اطریش، سلاطین محلی ایتالیا و پادشاه اسپانیا همه در برابر مقاصد ناپلئون تسلیم شدند *ولی انگلستان پایداری و مقاومت شدید نشان داد و در جنگ‌های دریایی نیروی فرانسه را* نابود ساخت. ناپلئون برای آنکه قوای دریایی آن دولت را از آب‌های اروپا دور سازد و در صورت امکان به جزایر بریتانیا حمله برد، نقشه‌ای طرح کرد به این ترتیب که سپاه فرانسه به کمک عثمانی و از راه ایران به هندوستان مستعمره انگلیسی حمله ببرد. در این صورت انگلستان ناچار برای حفظ آن مستعمره نیروی دریایی و بیشتر قوای بَرّی خود را در اقیانوس

هند متمرکز خواهد کرد. آنگاه سپاه فرانسه به کمک اسپانیا و هلند به جزایر بریتانیا حمله کند.

اگر نقشه سیاسی و جنگی ناپلئون اجرا می‌شد، همان‌طوری که حدس زده بودند انگلستان را در برابر فرانسه مجبور به تسلیم می‌کرد اما درحین اجرای مقدمات نقشه مشکلات و موانعی پیش آمد که ناپلئون را از انجام مقاصد خود مأیوس نمود و از طرف دیگر تغییراتی که در روابط بین ناپلئون و تزار روسیه حاصل گردید، به نفع انگلستان تمام شد و در لشکرکشی ناپلئون به روسیه بیش از ۲۵۰ هزار نفر از سپاه فرانسه تلف شدند و لطمه بزرگی به اقتدار و عظمت امپراتور فرانسه وارد آمد. به‌طوری که از اجرای نقشه حمله به هند باز ماند و از آن پس فقط کوشش او صرف حفظ سرحدات فرانسه گردید.

مقدمات اجرای نقشه حمله به هندوستان به وسیله‌ی فرانسه مستلزم جلب رضایت عثمانی و ایران بود. اقدام ناپلئون در این زمینه، به‌طوری که قبلاً اشاره کردیم، موجب بروز رقابت شدید سیاسی بین فرانسه و انگلستان در ایران گردید. اولی می‌خواست راه حمله به هندوستان را در ایران بدست آورد و دومی کوشش می‌کرد که با ایجاد موانع و مشکلات از اجرای نقشه ناپلئون جلوگیری نماید. در آن میان دربار فتحعلی‌شاه گاهی با سفرای انگلیس و زمانی با نمایندگان ناپلئون در حال تماس و اصطکاک بود و چون می‌خواست برای دفع سپاه روس از سر حدات قفقازیه متحدی بیابد، در برابر پیشنهادهای هر دو دولت سیاست مثبت اعمال می‌کرد. هر دو دولت نیز تعهداتی برای کمک به ایران به گردن گرفتند و حتی از جنبه‌ی نظامی نیز وارد میدان عمل شدند اما انعقاد عهدنامه دوستی بین روسیه و فرانسه ناپلئون را از انجام تعهدات خود بازداشت و انگلستان نیز چون میدان را خالی از رقیب و موجبی برای اجرای پیمان خود در برابر ایران ندید، از کمک به ایران دست کشید و بنابراین ارتباط ایران با هر دو دولت زیان‌های جبران‌ناپذیری به‌بار آورد.

آخرین جلوه عظمت و اقتدار ناپلئون لشکرکشی او به روسیه بود و از آن پس انحطاط امپراتوری آغاز و در طی یکسال (۱۸۱۴ - ۱۸۱۵ میلادی) بنیان اقتدار وی متزلزل شد. فکر حمله به هندوستان نیز با انحطاط امپراتوری از میان رفت و فرانسه در چنگال سپاه پروس و اطریش و روسیه و انگلستان درمانده شد و با تشکیل **کنگره وینه** (در سال ۱۸۱۵ میلادی) آثار فتوحات ناپلئون برطرف گردید. طرح نقشه حمله به هند به‌وسیله ناپلئون و از راه ایران دولت انگلیس را به یک نکته‌ی اساسی متوجه ساخت و آن حفظ هندوستان از خطرهای احتمالی آینده بود. جلب دوستی و موافقت دول مجاور هند و تشکیل مناطق سرحدی تحت‌الحمایه بریتانیا و یا بی‌طرف جزو مسائل عمده و اساس سیاست مستعمراتی بریتانیا در آسیا قرار گرفت و آن دولت از آن پس همیشه روابط خود را با دربار قاجار محکم نگاه داشت و بر اثر وجود زمینه‌های مساعدی

که در آن عصر برای آن دولت در دربار قاجاریه فراهم می‌شد از ارتباط خود با ایران برای حفظ هندوستان سود بسیار برد و زیان فراوان به کشور ما وارد آمد.

I

روابط ایران و فرانسه[۱]

آغاز روابط

فتحعلی‌شاه همین که در سال ۱۲۱۸ هجری (مقارن ۱۸۰۳ میلادی) با تهاجم سپاه روسیه به ناحیه قفقاز مواجه شد و اطلاعاتی از نیروی بری و درجه استعداد و قابلیت نظامی آن دولت حاصل کرد، درصدد جلب متحدی برآمد. در این موقع فتح مصر و ایتالیا به‌وسیله‌ی ناپلئون و فتوحات او در اروپای مرکزی فتحعلی‌شاه را به سوی امپراتور فرانسه متوجه ساخت و به فکر افتاد که ناپلئون را برای دفع روسیه با خود متحد می‌سازد. در سال ۱۲۱۹ هجری (۱۸۰۴ میلادی) موقع لشکرکشی به ایروان[۲] با **داود** خلیفه ارامنه **اوچ کلیسا** (اوچمیاذین واقع در نزدیکی ایروان و حوالی رود ارس) ملاقات نمود و از او اطلاعات مختصری راجع به ناپلئون به‌دست آورد و در رمضان سال ۱۲۱۹ هجری (دسامبر ۱۸۰۴ میلادی) نامه‌ای مبنی بر علاقه‌ی خود به عقد اتحاد با فرانسه به ناپلئون نوشت و آن نامه به‌وسیله‌ی سفیر فرانسه در قسطنطنیه (پایتخت عثمانی) به فرانسه ترجمه شد و در ژانویه ۱۸۰۵ میلادی به ناپلئون رسید.

ناپلئون، با آن‌که کاملاً با پیشنهادهای فتحعلی‌شاه موافق بود چون اطلاعات دقیق کاملی از وضع سیاسی و عمومی ایران نداشت[۳]، بعد از رسیدن آن نامه، **ژوبر** (Jubert) مترجم و منشی دربار خود را از راه عثمانی به ایران فرستاد تا تحقیقات خود را از دو کشور مزبور به امپراتور گزارش دهد و ضمناً به او دستور داد که حتی‌المقدور مأموریت خود را راجع به ایران مخفی بدارد تا کارگزاران عثمانی و انگلستان از آن مأموریت مطلع نشوند.

۱- از ذکر روابط ایران و فرانسه در دوره‌های تاریخی تیموریان و صفویه چون از حدود کتاب خارج است خودداری شد.

۲- تفصیل جنگ‌های ایران روسیه در فصل جداگانه خواهد آمد.

۳- بعضی اطلاعات ناقص به‌وسیله مأمورین فرانسه در ایران مثل اولیویه Oliver برونیه Brunier در حدود سال‌های انقلاب کبیر فرانسه تهیه شده بود ولی آن اطلاعات برای انجام مقاصد ناپلئون کفایت نمی‌کرد.

کمی بعد از حرکت ژوبر، ناپلئون آجودان مخصوص خویش **رومیو** (Romeeu) را نیز به ایران فرستاد و این مأمور به مناسبت آنکه مستقیماً به ایران می‌آید، قبل از ژوبر، که در عثمانی نیز مأموریت داشت، به ایران رسید و در رجب سال ۱۲۲۰ هجری (اکتبر ۱۸۰۵ میلادی) با منشی خود به تهران وارد شد.

فتحعلی‌شاه او را به گرمی تمام پذیرفت و به تصور آنکه رومیو از طرف ناپلئون با اختیارات کاملی به ایران آمده است او را به عقد قرارداد دوستی و همکاری نظامی دعوت کرد ولی کمی بعد فهمید که مأموریت او فقط مطالعه احوال و اوضاع جغرافیایی ایران است. اتفاقاً رومیو چند روز بعد از ورود وفات یافت. ژوبر که مدتی در راه عثمانی به ایران دچار مخالفت‌های شدید پاشای بایزید شده بود به سعی و کوشش عباس میرزا از دست پاشا رهایی یافت و با منشی خود در ربیع‌الثانی سال ۱۲۲۱ هجری (ژوئن ۱۸۰۶ میلادی) در **سلطانیه** (اردوگاه فتحعلی‌شاه) به حضور فتحعلی‌شاه رسید و از آنجا به همراهی شاه عازم تهران شد.

فتحعلی‌شاه امر داد خزاین و جواهرات سلطنتی را از نظر او گذراندند و چون ژوبر بر اثر تحمل صدمات زیاد در خاک عثمانی و ناسازگاری آب و هوای تهران مریض شد، فتحعلی‌شاه از ترس آن‌که مبادا او نیز به سرنوشت رومیو دچار شود بعد از چند روز او را به همراهی محمدخان افشار و میرزا شفیع صدر اعظم روانه اروپا نمود و به مأمورین خود دستور داد که تا سر حد ایران او را مشایعت کنند.

ژوبر نامه‌های فتحعلی شاه را به ناپلئون رسانید و بعد از او امپراتور، برای تکمیل اطلاعات خود، **ژوانن** (Joinin) و **دلا بلانش** (Delablanche) و **بن تان** (Bontens) افسر مهندس را به ایران فرستاد و هر یک نامه‌هایی از طرف ناپلئون به فتحعلی‌شاه رسانیدند.

بن تان برحسب دستور دربار ایران روانه اردوی عباس میرزا شد تا در جنگ‌های ایران و روسیه زیر فرمان عباس میرزا خدمت کند.

رسیدن نامه‌های ناپلئون و سفرای فوق‌العاده او به ایران، فتحعلی‌شاه را کاملاً به امپراتور و وعده‌های او امیدوار ساخت. به همین نظر در این موقع که روسیه به‌وسیله فرستادن سفیری به ایران[۱] تقاضای مصالحه نمود، وی از پذیرفتن شرایط صلح خودداری کرد و فوراً **میرزا رضاخان قزوینی** وزیر محمدعلی میرزای دولتشاه (پسر دوم فتحعلی‌شاه) را به سفارت نزد ناپلئون فرستاد تا در باب اتحاد دولت و اتحاد نظامی قراردادی با امپراتور منعقد سازد.

سفیر ایران در اردوگاه **فین‌کن اشتاین** (Finkenstein) به حضور ناپلئون رسید و

۱- راجع به این سفارت در فصل جنگ‌های ایران و روسیه شرحی خواهد آمد.

عهدنامه‌ای متضمن یک مقدمه و ۱۶ ماده در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هجری (۴ مه ۱۸۰۷ میلادی) با امپراتور منعقد ساخت و پس از عقد این معاهده ناپلئون تصمیم گرفت که برای اجرای مواد راجع به همکاری نظامی هیئتی را روانه ایران نماید و بنابراین تصمیم، یکی از معتمدین دربار خود سرتیپ گاردان (General Gardene) را به ریاست هیئت اعزامی انتخاب و فرمان حرکت او را در تاریخ ژوئن ۱۸۰۷ میلادی (ربیع‌الاولی ۱۲۲۲ هجری) صادر نمود.

عهدنامه‌ی فین کن اشتاین

این عهدنامه علی‌الظاهر خواسته‌ها و مقاصد فتحعلی‌شاه را تأمین می‌کرد ولی مواد قرارداد طوری تنظیم شده بود که ناپلئون می‌توانست هر موقع بخواهد از زیر بار تعهدات خود شانه خالی کند. تعهدات فرانسه در قرارداد مزبور به قرار ذیل بود:

۱- ضمانت استقلال ممالک موجوده ایران.

۲- شناختن حق ایران بر گرجستان.

۳- وعده بذل مساعی کامل در مجبور ساختن روسیه به تخلیه خاک ایران[۱] و گرجستان و دخالت فرانسه در عقد عهدنامه صلح با روسیه.

۴- تعهد تدارک توپ و تفنگ و صاحب منصب و عمله برای ایران به‌قدر لزوم.

خلاصه تعهدات ایران عبارت بود از:

۱- قبول اعلان جنگ فوری به انگلیس؛

۲- خارج کردن عموم انگلیس‌ها و اتباع آن دولت از خاک ایران؛

۳- بستن سرحدات و ابواب ایران بر روی عموم عمال انگلیس؛

۴- عقد اتحاد با افغان‌ها و قبایل هرات و قندهار برای حمله به متصرفات انگلیس در هند؛

۵- دادن راه عبور به یک لشکر از سپاه فرانسه از ایران درصورتی که اراده‌ی ناپلئون به لشکرکشی به هندوستان قرار گیرد.

در این عهدنامه آنچه به نفع فرانسه بود از قبیل اعلان جنگ فوری بـه انگلیس و طرد انگلیس‌ها از ایران همه واضح و مثبت و مواد راجع به منافع ایران مبهم و قابل تردید بود و در هر صورت ناپلئون می‌توانست آن مواد را بنا به مقتضیات زمان و سیاست خویش توجیه و تفسیر کند. تعهد راجع به تدارک توپ و تفنگ و افسر و عمله بالنسبه به مواد دیگر واضح و مثبت بود[۲]

۱- مقصود از خاک ایران در این مورد که تحت اشغال نظامی روس‌ها بود، عبارت است از سرزمین قفقازیه.

۲- نقل از کتاب (مأموریت ژنرال گاردان) ترجمه عباس اقبال آشتیانی.

و همین مسئله فتحعلی‌شاه را به امضاء عهدنامه مزبور وادار نمود. زیرا در آن موقع خود را بیش از هر چیز به وسائل و مهمات جنگی نیازمند می‌دید و امیدوار بود که به تدریج امپراتور را به اجرای تعهدات دیگر خود وادار خواهد کرد.

عقد قرارداد فین‌کن اشتاین مقدمه مأموریت هیئت نظامی ناپلئون در ایران گردید و ناپلئون چون شنیده بود که قبل از این تاریخ از طرف فرمانفرمای هندوستان و پادشاه انگلیس سفیری به نام **سرجان ملکم**[۱] به ایران آمده است، برای اینکه هر چه زودتر از نفوذ انگلستان در دربار قاجار جلوگیری کند، چنانکه اشاره شد فرمان حرکت سرتیپ گاردان و همراهان وی را به ایران صادر نمود (۱۲۲۲ هجری).

سفارت سرتیپ گاردان

خلاصه مقاصد ناپلئون از فرستادن گاردان به ایران در حقیقت ابراز دشمنی و مخالفت با دو دولت روسیه و انگلستان بود. ناپلئون تسلط روسیه را بر گرجستان که منجر به افتتاح روابط نزدیک بین آن دولت و دولت عثمانی می‌شد، مخالف مصالح خود می‌دانست و بنابراین لازم بود که از هر حیث سپاه ایران را در برابر آن دولت تقویت کند. تهدید انگلستان به‌وسیله‌ی حمله به هندوستان نیز - چنانکه سابقاً گفتیم - جزو نقشه سیاسی امپراتور بود و برای این منظور نیز تقویت سپاه ایران و ایجاد خط سوق‌الجیشی از کنار دریای سیاه تا معابر شرقی فلات ایران لازم بود.

به همین علت ناپلئون تعلیمات مفصل و مشروحی به سرتیپ گاردان داد که خلاصه‌ی آن تحقیقات کامل جغرافیایی راجع به راه‌های ایران و مقدار علوفه و آذوقه و وسائل حمل و نقل و چگونگی سپاه فعلی و تقویت آن سپاه در برابر روسیه بود.

بدین منظور ناپلئون علاوه بر افسرانی که برای تعلیم سپاه ایران و تهیه‌ی وسائل و مهمات جنگی همراه گاردان مأمور ایران شدند، عده‌ای مهندس نیز برای نقشه‌برداری راه‌ها و معابر جزو هیئت اعزامی به ایران فرستاد و روی‌هم رفته هیئت اعزامی ناپلئون یک هیئت کامل‌العیار و مرکب از افسران نظامی، مهندس، توپچی، منشی، طبیب، کارگران فنی و متخصصین توپ‌ریزی بود و فتحعلی‌شاه کلیه مخارج این هیئت را از زمان ورود به سرحد تا موقع خروج از خاک ایران برعهده گرفت.

۱- در باب سفارت سرجان ملکم (Sir John Malkom) در مبحث روابط ایران و انگلیس مفصلاً بحث خواهد شد.

ورود هیئت اعزامی

ناپلئون در انتخاب اعضاء هیئت اعزامی نهایت دقت را به خرج داد و کسانی را مأمور این کار نمود که تا حدی از اوضاع و احوال ایران اطلاع داشتند. در این هیئت **تره‌زل** (Trezel) **برنارد** (Bernard) مهندس جغرافیا و مأمور نقشه‌بردار[1] **فابویه** (Fabouille) **ربول** (Reboule) متخصص توپخانه **لامی** (Lamie) و بن تان افسر صنف مهندس **وردیه** (Verdier) افسر صنف پیاده‌نظام بودند و علاوه بر این اشخاص سه نفر از شاگردان مدرسه السنه شرقیه برای مترجمی و یک نفر طبیب و سه نفر منشی و دو نفر مبلغ مذهبی همراه گاردان حرکت کردند.

مسافرت هیئت از راه آسیای صغیر انجام گرفت و بیش از ۴ ماه طول کشید و عاقبت در اوائل رمضان ۱۲۲۲ هجری به سر حدّ ایران رسیدند. عباس میرزا، فتحعلی‌خان نوری را به استقبال ایشان فرستاد و در شوال ۱۲۲۲ هجری (دسامبر ۱۸۰۷ میلادی) به همراهی میرزا رضاخان قزوینی وارد تهران شدند. فتحعلی شاه آنچه لازمه پذیرایی از آن هیئت بود، به عمل آورد و برای آنکه دوستی خود را نسبت به ناپلئون ثابت کند، پس از یک هفته عهدنامه‌های تجارتی و صورت معاهده فین‌کین اشتاین را که گاردان همراه آورده بود، امضاء کرد و فرمان داد که طبق ماده ۴ عهدنامه فین‌کن اشتاین جزیره خارک برای ایجاد تکیه‌گاه نظامی فرانسه به نمایندگانی که از طرف گاردان تعیین می‌شوند، واگذار گردد و نیز قراردادی برای خرید ۲۰ هزار تفنگ تحویل عمال ایران شود. گاردان عهدنامه‌های امضاء شده را با این قرارداد و خلاصه‌ای از وقایع مدت مسافرت هیئت برای وزیر خارجه فرانسه فرستاد.

عملیات هیئت نظامی در ایران

از اعضاء هیئت اعزامی بعضی مانند تره‌زل مأمور تحقیقات جغرافیایی شدند و بنا به دستور ناپلئون راه‌هایی را که دریای سیاه را به معابر هند اتصال می‌داد مورد مطالعه قرار دادند و نتیجه تحقیقات ایشان، مرتباً به‌وسیله گاردان به اطلاع وزارت خارجه فرانسه می‌رسید.

افسرانی که مأمور تربیت و تعلیم سپاه جدید ایران بودند، در تهران و آذربایجان به‌کار خود مشغول شدند و علی‌الظاهر در حدود ۳۵ هزار نفر پیاده نظام ترتیب دادند.

فابویه متخصص توپخانه در اصفهان کارخانه توپ‌ریزی تأسیس نمود و به دستور

۱- برنارد در حین مسافرت هیئت در نزدیکی خوی وفات یافت.

فتحعلی‌شاه ۲۰ توپ سبک صحرایی در مدت ۸ ماه فراهم آورد. بن تان و لامی مأمور شدند که در اردوی عباس میرزا خدمت کنند. افواج سمنانی و مازندرانی در تهران و ۲۰ هزار پیاده آذربایجانی در تبریز و ۱۴ هزار نفر سرباز در اصفهان تحت تعلیم نظامی افسران فرانسه قرار گرفتند و بعد از یکسال عده سپاه تعلیم دیده به ۳۵ نفر هزار رسید که با سواران چریک اردوی عباس میرزا متحداً در جنگ‌های قفقازیه شرکت کردند.

تعلیماتی که از طرف افسران فرانسوی به سربازان ایرانی داده می‌شد با مشکلاتی که از حیث اختلاف روحیه و فکر و اخلاق در میان بود، به کندی پیش می‌رفت و علاوه بر آن چون منظور عمده فتحعلی‌شاه و عباس میرزا، آشنا ساختن افراد سپاه به فنون جنگ پیاده نظام و استعمال تفنگ‌های جدید بود و از طرف دیگر فشار شدید روس‌ها در جبهه قفقازیه سرعت عمل را در تعلیم سربازان ایجاب می‌کرد، همین که یک فوج دو سه ماهه تحت تعلیم قرار می‌گرفتند و مختصر آشنایی با اصول استعمال تفنگ‌های جدید حاصل می‌کردند، از طرف عباس میرزا به جبهه جنگ احضار می‌شدند و به همین جهت افسران فرانسوی در حقیقت به تشکیل سپاه کامل‌العیار جدید در ایران موفق نشدند. علاوه بر آن - به شرحی که خواهد آمد - هیئت اعزامی فرانسه نتوانست به عملیات خود در ایران ادامه دهد و سالی برنیامد که بنا به پیش‌آمدهای سیاسی، گاردان با همراهان خود ایران را ترک گفت و افسران انگلیسی جانشین آنان شدند. سپاهی که هنوز به تعلیمات نظام فرانسه کاملاً آشنا نشده بود، کمی بعد از خروج گاردان تحت تعلیم افسران انگلیسی قرار گرفت.

عدم کامیابی گاردان و علل آن

فتحعلی‌شاه بعد از آن‌که عهدنامه فین‌کن اشتاین را امضاء کرد، عسکرخان افشار ارومی را به نمایندگی سیاسی به دربار ناپلئون فرستاد و برای آن‌که صمیمیت خود را نسبت به ناپلئون ابراز نماید و گاردان را در اجرای دستور نظامی امپراتور برای تعلیم افواج ایرانی تشویق کند، فوراً سفیر خود را از بمبئی (هند) احضار کرد و امر داد تا کلیه‌ی انگلیس‌ها را از خاک ایران برانند و جزیره **خارک** را به فرانسویان بدهند. گاردان نیز مراتب را به وزیر خارجه ناپلئون اطلاع داد و - چنانکه اشاره شد - افسران خود را به تعلیم سربازان و تهیه توپخانه سبک گماشت.

گاردان با تعلیمات سری و دستورالعمل‌های وزارت خارجه فرانسه، سپاه ایران را برای مقابله با دشمن فرانسه یعنی دولت روس مجهز می‌کرد و مهندسین هیئت مشغول نقشه‌برداری از راه‌های ایران مرکزی و جنوبی و بنادر خلیج‌فارس بودند ولی از طرف دیگر بر اثر ملاقات

ناپلئون با تزار روسیه و عقد معاهده **تیلسیت**[۱] بین آن دو امپراتور، سیاست ناپلئون نسبت به ایران به کلی تغییر کرد و امپراتور فرانسه گاردان را با دادن دستورهای جدید مأمور نمود که حتی‌المقدور وسایل عقد صلح بین ایران و روسیه را فراهم سازد و از تجهیز سپاه ایران و مخالفت علنی با دولت روسیه خودداری کند.

فتحعلی‌شاه نیز وقتی از عقد قرارداد تیلسیت آگاه شد و فهمید که ناپلئون برخلاف تعهدات خود در ملاقات با تزار و در موقع انعقاد عهدنامه، نامی از ایران نبرده و نسبت به استرداد سرزمین‌های از دست رفته ایران در قفقازیه پافشاری نکرده است، بی‌اساس بودن قول و پیمان امپراتور را دریافت و نظر مساعدی که نسبت به گاردان داشت، به کلی تغییر و از آن پس به وسایل مختلف او را مورد ملامت قرار داد.

فتحعلی‌شاه انگلیس‌ها را طرد کرد و روابط خود را با فرمانفرمای انگلیسی هندوستان قطع نمود و حاضر شد برای سپاه فرانسه که از خاک ایران می‌گذرند، علوفه و آذوقه به حد کافی تهیه نماید و درحقیقت کلیه تعهداتش را انجام داد. لیکن ناپلئون راجع به تضمین استقلال ایران و در باب استرداد گرجستان، موقعی که روسیه را در حال ضعف به عقد قرارداد وادار نمود، به هیچ وجه اقدامی نکرد. بنابراین دربار ایران حق داشت که مجدداً به جانب انگلستان که با تمام قوا دوستی ایران را خریداری می‌کرد، متمایل شود.

گاردان که خود با این مشکلات مواجه شده بود، بنا به دستور ناپلئون درصدد آن برآمد که بین ایران و روسیه صلحی برقرار کند و به همین نظر با فرمانده کل قوای روس در قفقازیه مارشال گوداویچ (Marechall Goodawitch) داخل مکاتبه شد و از او درخواست کرد که چون بنا به تقاضای دربار ایران مقرر گردیده است، عهدنامه‌ی بین ایران و روسیه به وساطت ناپلئون در پاریس منعقد گردد، مارشال تا یک سال جنگ را متارکه کند. مارشال نیز مراتب را به هیئت وزرای روس در **سن پترزبورگ**[۲] نوشت و به او جواب داده شد که از قبول متارکه جنگ خودداری نماید. مارشال نیز جنگ را شروع کرد. درصورتی که گاردان با اطمینانی که به قبولاندن پیشنهاد خود به فرمانده قوای روسیه داشت، دربار ایران را از عدم تعرض فرمانده تا

۱- این معاهده در شهر تیلسیت Tilisit از شهرهای روسیه که امروز ساویتسک Sovietsk خوانده می‌شود روز هشتم ژوئیه سال ۱۸۰۷ میلادی (مطابق با سال ۱۲۲۲ هـ. ق) بین ناپلئون اول و الکساندر اول تزار روسیه منعقد و از آن تاریخ روابط دوستان بین دو کشور فرانسه و روسیه برقرار گردید و این حالت تا سال ۱۸۱۲ میلادی که امپراتور فرانسه به خاک روسیه حمله برد و تا مسکو پیش راند، باقی بود.

۲- لنینگراد Leningrad کنونی.

یک سال به سر حدات آذربایجان مطمئن ساخته و عباس میرزا بنا بر اعتمادی که به قول گاردان داشت، قسمتی از سپاه چریک تحت فرمان خود را مرخص کرده بود. به همین جهت گاردان مجبور شد مخفیانه و به‌طور سری و برخلاف دستوری که از طرف امپراتور دریافت کرده بود، افسران فرانسوی را با لباس ایرانی به اردوی عباس میرزا در ایروان بفرستد.

فتحعلی‌شاه برای آنکه از نیات و عقاید ناپلئون نسبت به ایران کاملاً آگاه شود، بعد از عقد قرارداد تیلسیت به‌وسیله گاردان از امپراتور درخواست کرد که در پاریس وسیله‌ی عقد قرارداد صلح را بین **عسگرخان** سفیر ایران و **کنت تولستوی**(۱) سفیر روسیه مقیم پاریس فراهم آورد. گاردان هم با این پیشنهاد موافقت نمود و مراتب را به اطلاع امپراتور رسانید ولی تزار روسیه با انجام این تقاضا مخالفت ورزید و ناپلئون نیز در این باب اصرار نکرد.

این پیش‌آمد بی‌ثباتی قول و وعده‌های گاردان به‌طور کلی موجب سلب اطمینان فتحعلی‌شاه از هیئت اعزامی گردید و شاه به‌وسیله میرزا شفیع صدراعظم اجازه مرخصی هیئت اعزامی را از ایران به گاردان اطلاع داد.

موقعی که سرتیپ گاردان با تأسف رد پیشنهادات ایران را از طرف فرانسه به اطلاع فتحعلی‌شاه رساند، دربار ایران عزا گرفت و دانست که بعد از این باید در مقابل روسیه فقط به قوه‌ی خود متکی باشد و این پیش‌آمد در حکم اعلان ختم نفوذ فرانسه در ایران بود و عموم نتایجی را که تا این تاریخ به‌دست آمده بود، در خطر انداخت. دیگر فرانسه نبایستی به خیال لشکرکشی به هند باشد چه بعد از آن به هیچ اسم و رسمی نمی‌شد از ایران خواست که با انگلیس وارد جنگ شود.

فرانسه در این اقدام فایده‌ی بزرگی را از دست داد و سیاست دیرینه‌ی خود را فدای دوستی ناپایدار روسیه کرد و به نظر ما از تمام خبطها عظیم‌تر رفتاری بود که فرانسه در عدم ایفای به قول خود کرد. اما روسیه چون نمی‌خواست در مقابل مطامع خود در آسیا هیچ نوع مانع جدی در پیش داشته باشد و قدرت خصم را نیز درهم شکند، در این مورد با کمال بی‌پروایی زیر اتحاد خود با فرانسه زد و با رعایت نکردن نظریات آن دولت، او را سخت از خود رنجاند. روسیه قول داده بود که با نظریات ناپلئون در مخالفت با انگلیس موافقت کند ولی در ایران از اجرای این تعهد سرپیچید و نقشه‌ی او را نقش بر آب و دشمنان او را در پیش بردن مقاصد خود کامیاب نمود. انگلیسی‌ها از این پیش‌آمد استفاده کردند و همان‌طور که ظاهر امر هم می‌فهماند به دربار ایران گفتند که معاهده تیلسیت بنیانی ندارد و طرفین متعاهدین به یکدیگر چندان ارادتی نمی‌ورزند.

1- Cont Tolstoi

دوست حقیقی روس‌ها انگلیس است و تحصیل آنچه که فرانسه به ایران وعده داده در ظرف سه ماه فقط از دست انگلیس برمی‌آید[۱].

گاردان هنوز از طرف امپراتور حکم قطعی برای مراجعت به اروپا نداشت ولی از طرف دیگر توقف خود را در ایران بی‌فایده می‌دانست زیرا از بی‌اعتنایی فتحعلی‌شاه نسبت به خود حس کرده بود که کم‌کم دربار قاجار به جانب انگلستان متمایل می‌شود و حتی شنید که اجازه‌ی ورود به خاک ایران به سفیر آن دولت که از چندی پیش در بوشهر منتظر اجازه دربار ایران بود، داده شده است و عنقریب سفیر مزبور وارد تهران خواهد شد. ناچار بار دیگر مقررات عهدنامه فین‌کن اشتاین را به رخ دربار ایران کشید و شاه را متوجه این نکته ساخت که ورود سفیر انگلیس به خاک ایران برخلاف مقررات آن عهدنامه می‌باشد و درصورتی که اجازه ورود به سفیر انگلیس داده شود، وی و همراهانش خاک ایران را ترک خواهند گفت.

فتحعلی‌شاه که منتظر چنان فرصتی بود، فوراً با مراجعت هیئت نظامی فرانسوی به اروپا موافقت کرد و گاردان روز ۲۷ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹ میلادی) رسماً از فتحعلی‌شاه اجازه‌ی مرخصی گرفت و فدای آن‌روز با همراهان خود از تهران خارج شد و از طریق آذربایجان و ارزنت‌الروم و آسیای صغیر (خاک عثمانی) عازم اروپا گردید ولی با کمال تأنی حرکت می‌کرد، به‌طوری که مسافرت هیئت از موقع خروج از تهران تا رسیدن به سرحدات ایران و عثمانی قریب به ۴ ماه طول کشید.

II

روابط ایران و انگلستان

آغاز روابط

سفارت اول سرجان ملکم

۱۲۱۵ هجری قمری[۲]

سیاست استعماری انگلستان در هند و آسیای جنوبی چنان اقتضا می‌کرد که با دول مجاور هندوستان، مخصوصاً ایران که از لحاظ موقعیت جغرافیایی و دست داشتن به معابر

۱- مأموریت گاردان در ایران - ترجمه اقبال آشتیانی.

۲- مطابق با سال ۱۸۰۰ میلادی.

هندوستان[۱] و عظمت و قدرتی که در خاورمیانه داشت و بیش از سایر کشورها مورد توجه انگلستان بود، روابط دوستی برقرار سازد و از طریق روابط دوستانه مقاصد استعماری خود را پیش ببرد. به همین نظر زمانی که به علت فتوحات ناپلئون اول اعتبار انگلستان دچار خطر گردید، برای پیش‌بینی از هرگونه خطر دیگری که ممکن بود متوجه مستعمره پر بهای هندوستان شود به تجدید روابط با ایران[۲] پرداخت و مبادله سفرا بین دو کشور کم‌کم به رقابت شدید بین انگلیس و فرانسه در ایران منجر گردید.

ابتدا از طرف فرمانفرمای کل هندوستان سفیری به نام **مهدیعلی خان** ملقب به **بهادر جنگ**، مأمور ایران گردید. وی در ربیع‌الاولی سال ۱۲۱۴ هجری قمری[۳] در تهران به حضور شاه رسید و نامه فرمانفرمای هند و هدایایی را که از جانب او و دربار انگلستان همراه آورده بود، تقدیم کرد و از فتحعلی‌شاه درخواست نمود که از تجاوز و تعدی حکام محلی افغانستان به خاک هند جلوگیری کرد. فتحعلی‌شاه - به شرحی که در فصول گذشته ذکر شد - برای انصراف حکام افغانستان از حمله به هند سپاهی به محاصره هرات روانه نمود.

مهدیعلی خان بعد از چند ماه توقف در ایران به هند مراجعت کرد و متعاقب حرکت او به هند سرجان ملکم[۴] از طرف فرمانفرمای هندوستان و پادشاه انگلیس با ۵۰۰ نفر همراهان هندی و انگلیسی به سفارت ایران مأمور شد. هیئت مزبور در اوایل ربیع‌الثانی سال ۱۲۱۵ هجری قمری به بندر بوشهر رسیدند و از طرف دربار ایران، **فتحعلی‌خان نوری** مأمور شد که از سفیر انگلیس در فارس پذیرایی کند.

سرجان ملکم هدایای زیادی به مهمانداران خود داد و از راه فارس و اصفهان عازم تهران شد و در تهران در منزل حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، صدر اعظم ایران، مسکن گرفت. وی در جمادی‌الاولی سال ۱۲۱۵ حضور شاه رفت. الماس‌های درشت گرانبها و آیی‌نه‌های بزرگ و مقداری منسوجات نفیس تقدیم نمود. فتحعلی‌شاه نیز یک خنجر مرصع و یک قبضه شمشیر جواهرنشان به سفیر بخشید (۱۲۱۵ هجری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی).

سرجان ملکم در این سفارت به عقد قراردادی با فتحعلی‌شاه موفق گردید که قسمتی از منافع استعماری انگلستان را تأمین نمود. خلاصه مفاد آن قرارداد این بود که فتحعلی‌شاه با

۱- در آن موقع افغانستان که مشرف بر معابر فلات ایران به هندوستان است جزو کشور ایران بود.

۲- انگلیس‌ها از زمان صفویه هیچگاه روابط خود را با ایران قطع نکردند و همیشه در بوشهر و بصره کنسول داشتند.

۳- مطابق با ۱۷۹۹ میلادی.

4- Sir Jhon Malkom

نیروی نظامی، **زمانشاه** فرمانروای کابل و جانشینان او را از حمله به هندوستان باز دارد و درصورتی که زمانشاه به هند حمله ببرد، دربار ایران از اتحاد با او بر ضد انگلستان خودداری کند. علاوه بر آن بعضی امتیازات تجاری در خلیج‌فارس به انگلیسی‌ها داده شد[۱] و سفیر انگلیس از طرف دولت متبوع خود تعهد کرد که هرگاه از جانب افغانستان یا فرانسه به خاک ایران تجاوز شود از مساعدت و کمک به ایران خودداری نکند. این سفارت که برای انگلستان در حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ روپیه تمام شد، خطری را که از جانب زمانشاه متوجه هندوستان بود، مرتفع ساخت زیرا حمله‌ی قوای ایران به هرات، زمانشاه را از حمله به هند منصرف ساخت و سرجان ملکم پس از سه ماه توقف در تهران به همراهی حاجی خلیل‌خان قزوینی سفیر فوق‌العاده فتحعلی‌شاه عازم هندوستان گردید.

قتل سفیر ایران در هند

حاجی خلیل‌خان قزوینی ملک‌التجار که به همراهی سرجان ملکم با نامه‌های فتحعلی‌شاه عازم هندوستان شده بود، مأموریت داشت که پس از ملاقات با فرمانفرمای کل هندوستان برای انجام سفارت خویش به لندن برود. وقتی وارد **بمبئی**[۲] شد، کارگزاران انگلیس از او به گرمی پذیرایی کردند و برای آنکه سفیر ایران از آسیب و صدمه‌های احتمالی محفوظ باشد، قریب ۲۰۰ تن سرباز بومی هند را به نگهبانی منزل او گماشتند. در یکی از روزها نزدیک غروب آفتاب همراهان سفیر درصدد شکار برآمدند و جمعی از هندوها که قتل طیور را گناهی بزرگ می‌شمردند از این حرکت به خشم آمدند و چون افکار عمومی مردم هند سخت علیه استعمارگران انگلیسی تهییج شده بود و سفیر ایران را وابسته به انگلیس‌ها می‌دانستند به خانه سفیر حمله‌ور شدند و درحین زد و خورد **حاجی خلیل‌خان** به ضرب گلوله از پا درآمد (۱۲۱۹ هجری قمری).

فرماندار بمبئی شورشیان را با دویست تن سرباز بومی که در جلوگیری از شورشیان تعلل ورزیده بودند، دستگیر و زندانی کرد و مراتب را به **لرد ولزلی**[۳] فرمانفرمای کل هندوستان اطلاع داد. وی فوراً نامه‌ای به شاه ایران نوشت و به همراهی کنسول انگلیس در

۱- از جمله امتیازات تجاری این بود که بازرگانان انگلیسی و هندی از آن پس حق داشتند بدون پرداخت مالیات در بنادر ایران به کسب و تجارب بپردازند و کالای انگلیسی مانند قماش و فولاد و آهن و سرب و امثال آن‌ها را بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد ایران کنند.

2- Bombay

3- Lord Wellesley

بصره و جمعی از معاریف بمبئی که عموماً جامه‌ی سیاه دربر کرده بودند، برای عذرخواهی به دربار ایران روانه ساخت و آن هیئت در چمن سلطانیه حضور فتحعلی‌شاه رسیدند. شاه که آن واقعه را یک امر عادی تلقی نموده بود از فرستادگان فرمانفرمای هند تقاضا کرد که کسانی را که به جرم قتل سفیر به زندان انداخته‌اند آزاد کنند[1] و **محمدنبی خان** خواهرزاده سفیر مقتول را به جای او به همراهی آن هیئت روانه هندوستان کرد (۱۲۱۹ هجری قمری مطابق با ۱۸۰۳ میلادی).

قطع روابط
۱۲۱۹-۱۲۲۲ هجری قمری

محمد نبی‌خان سفیر جدید ایران در هند بیش از ۵ ماه در بمبئی نماند و اصولاً به لندن نرفت زیرا فتحعلی‌شاه به علت برقراری ارتباط با ناپلئون او را احضار و به حکومت بنادر جنوب منصوب کرد.

در این موقع انگلستان با تمام قوا مشغول تحکیم سرحدات هند و ایستگاه‌های دریایی اقیانوس هند بود و برای جلوگیری از هر خطر احتمالی تصرف جزیره **خارک** را که نزدیک به دهانه‌ی شط‌العرب و دارای موقعیت مهم نظامی است، لازم می‌دانست. سرجونز[2] کنسول انگلیس در بغداد و نایب کنسول آن دولت در بصره با کمال دقت مراقب جریان‌های سیاسی ایران بودند و با اِعمال سیاست تبلیغاتی می‌خواستند از سفارت سرجان ملکم در ایران استفاده کنند ولی بعد از احضار محمد نبی خان از هند تا اواسط سال ۱۲۲۱ مبادله سفیر بین ایران و انگلستان قطع شد. زیرا جریان سیاست ایران مطابق تمایلات و به نفع انگلستان بود و فتحعلی‌شاه هیچ‌گاه حکام و امرای افغانستان را راحت نمی‌گذاشت و چون هرات و قندهار را متعلق به ایران می‌دانست، تسخیر افغانستان و قطع نفوذ و قدرت امرای محلی را لازم می‌شمرد.

انگلیسی‌ها برای آن‌که از دربار ایران دور نشده باشند، مجدداً در سال ۱۲۲۱ درصدد تجدید روابط سیاسی و اعزام سفیر به ایران برآمدند. ولی توجه فتحعلی‌شاه به ناپلئون و ورود نمایندگان اولیه امپراتور فرانسه (ژوبر - ژوانن و دلابلانش) سد بزرگی در برابر نقشه‌های سیاسی انگلستان ایجاد کرد و آن دولت را سخت به هراس انداخت. از طرف دیگر گرفتاری ایران

۱- فرمانفرمای انگلیسی هند دستور داد ماهانه دو هزار روپیه به اسماعیل‌خان فرزند سفیر مقتول ایران بپردازند و این مقرری مادام‌العمر پرداخته شود.

2- Sir Jones

به جنگ‌های روسیه و احضار سپاه ایران از افغانستان، مستعمره هند را در معرض تهدید امرای افغانی قرارداد و در همان اوقات فتحعلی‌شاه از ورود سرجان ملکم سفیر انگلستان که بار دیگر مأمور دربار ایران شده بود، به ایران جلوگیری کرد.(۱)

در تمام مدتی که نمایندگان ناپلئون و هیئت اعزامی وی در ایران بودند، کارگزاران انگلیس به وسایل مختلف اسباب شکست و ناکامی سیاست فرانسه را در ایران فراهم می‌کردند و در برابر نفوذ گاردان موانع ایجاد می‌نمودند. تصادفاً پیش‌آمدهای سیاسی اروپا نیز با مقاصد آنان موافق آمد و به شرحی که در قسمت مربوط به روابط ایران و فرانسه گفته شد - ناپلئون نتوانست یا نخواست به تعهدات خود نسبت به ایران عمل کند و هنگامی که گاردان درحال بی‌تکلیفی و تزلزل خاطر در تهران متوقف بود، عمال انگلیس به وسایل مختلف، وفاداری و صمیمیت خود را نسبت به شاه ایران به درباریان گوشزد کردند و اجرای تعهداتی را که امپراتور فرانسه از انجام آن درمانده بود، برعهده گرفتند.

احساسات عمومی مردم نیز تا حدی با مقاصد انگلستان موافق آمد، زیرا بعد از آن همه انتظاراتی که از نماینده امپراتور فرانسویان داشتند، نقض عهد و پیمان ناپلئون و بی‌ثباتی تعهدات او مردم را نسبت به سیاست آن دولت بدبین ساخت. کار نمایندگان اعزامی در اواخر توقف آنان در ایران به جایی رسید که همیشه با چند سوار تفنگدار از منزل خارج می‌شدند. در این موقع انگلستان نیروی دریایی کاملی در خلیج‌فارس برای ارعاب ملت ایران و درباریان گرد آورده بود و سفیر آن دولت **سرهارفورد جونز**(۲) (کنسول سابق انگلیس در بغداد) با تحف و هدایای بسیار در یکی از کشتی‌های جنگی انگلیسی در خلیج متوقف و منتظر اجازه ورود به خاک ایران بود و به‌وسیله حکام بوشهر و بندر ریک پیشنهادات خود را راجع به عقد اتحاد دوستی با ایران و انجام کلیه‌ی تعهداتی که قبلاً ناپلئون کرده بود، به دربار قاجار اطلاع داد. بر اثر مأیوس شدن فتحعلی‌شاه از طرف ناپلئون و اطلاع یافتن وی از پیشنهاداتی که سفیر انگلیس ظاهراً به نفع ایران داده بود - چنان‌که اشاره شد - اجازه خروج هیئت اعزامی ناپلئون را از ایران صادر کرد و به سفیر انگلستان اجازه ورود داد.

۱- سرجان ملکم از این بی‌احترامی که به او و کمپانی هند شرقی (کمپانی انگلیسی) شده بود سخت به خشم آمد و چون به هند بازگشت، اصرار ورزید که جزیره خارک به‌وسیله‌ی قوای هند تابع کمپانی اشغال شود و لرد مینتو Lord Minto فرمانفرمای انگلیسی هند پیشنهاد او را پذیرفت. لیکن چون از ناتوانی ناپلئون در مورد لشکرکشی به هند از راه ایران اطمینان یافت از حمله به خارک منصرف شد.

2- Sir Harford Jones.

«... انگلیس از ما (مقصود فرانسه است) خوشبخت‌تر شد و علت این مسئله، طرز رفتاری است که هیئت دولت فرانسه و انگلیس در این مورد اختیار نموده‌اند. در موقعی که دولت فرانسه هیئتی به آن مهمی را بی‌تکلیف رها کرد و در موقع چنان بحران و در میان اوضاعی به آن مشکلی معطل و بی‌حرکت گذاشت، دولت انگلیس بالعکس، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیم‌های قوی عاقلانه، زمانی باز ننشست. با داشتن موقعی بهتر از موقع فرانسه در ایران، در داخله محرمانه به‌وسیله‌ی عمال فعال و در خارج به دستیاری قنسول‌های کارآگاه به عملیات شروع کرد».

«با تمام این احوال باید گفت که دوستی روسیه بیشتر باعث شکست طرح ناپلئون در ایران شد تا دشمنی انگلیس. این اولین ضرری نبود که از دوستی آن دولت عاید ما گردید. ضررهای بعد که از آن ناحیه شامل فرانسه گردید، به مراتب وخیم‌تر شد. آیا از عقب رفتن فرانسه از ایران که فایده برد؟ فقط روسیه. دشمنی احمقانه فرانسه و انگلیس به او خدمت کرد و او نیز با کمال استادی از آن فایده برداشت».(۱)

از آنچه گذشت، به خوبی معلوم می‌شود که دولت انگلیس تا چه پایه از نفوذ گاردان در ایران مضطرب بوده و با چه کوششی برای شکست سیاست ناپلئون و انحراف ایران از دوستی با فرانسه و جلب‌نظر و توجه فتحعلی‌شاه به سوی انگلستان اهتمام ورزیده است و نیز از گزارش‌های ژنرال گاردان و جریان اوضاع آن زمان و وقایع و حوادثی که بعداً روی داد، چنین برمی‌آید که در حقیقت دوستی ناپلئون با تزار روسیه هم به ضرر ناپلئون و هم به زیان ایران تمام شد و عهدنامه‌ی بی‌ثبات «تیلسیت» هم عامل پیشرفت روسیه در مقاصد تجاوزکارانه خود و هم وسیله‌ی تجدید روابط ایران و انگلستان و بسط نفوذ استعماری و پایه‌ی عملیات ناروا و نامشروع آن دولت در ایران گردید.

سفارت هارفورد
۱۲۲۳-۱۲۲۴ هجری قمری

همین که گاردان تهران را ترک گفت و عازم آذربایجان شد، فتحعلی‌شاه که در برابر حملات سپاه روسیه در قفقازیه سخت مضطرب و در پی جستجوی متحدی بود، به حکمران اصفهان دستور داد که هیئت اعزامی انگلستان را روانه تهران کند و نوروز خان قاجار را مأمور پذیرایی آن هیئت گرداند **سرهاردفورد جونز** رئیس هیئت و سفیر فوق‌العاده انگلستان به

۱- مأموریت ژنرال گاردان در ایران.

همراهی **براون**[۱] کنسول انگلیس در بندر بوشهر و موریس[۲] سرمنشی و ماطاوس ارمنی خزانه‌دار هیئت با ۶۰ تن سپاهی هندی و صد نفر مستخدم ارمنی و هندی در اوایل ذی‌الحجه سال ۱۲۲۳ هجری قمری وارد اصفهان شدند و روز ۲۶ ذی‌الحجه به تهران وارد و در خانه حاجی محمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی ساکن شدند.

سرجونز با شش تن از همراهان انگلیسی خود روز سوم محرم ۱۲۲۴ هجری قمری (فوریه ۱۸۰۹ میلادی) به حضور شاه بار یافتند و نامه‌هایی را که از طرف جرج سوم[۳] پادشاه انگلیس آورده بودند با یک قطعه الماس درشت (به قیمت ۴۰۰ هزار ریال) تقدیم کردند.

سفیر انگلیس خلاصه‌ای از مقاصد و نیات و پیشنهادات دولت انگلیس را راجع به عقد قرارداد دوستی با ایران و انجام تعهداتی که دولت فرانسه قبلاً در قبال جلب دوستی ایران نموده بود، به وسیله‌ی مترجم خود بیان کرد. فتحعلی‌شاه نظر به عللی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، با رنجش شدیدی که از ناپلئون داشت، پیشنهادهای سفیر را پذیرفت.

خلاصه تعهدات دولت انگلیس در قبال ایران، عبارت بود از: پرداخت سالی ۱۲ هزار لیره (۱۶۰ هزار تومان) برای مخارج سپاه آذربایجان تا مدتی که آن سپاه به جنگ با روسیه اشتغال داشته باشد و تدارک توپ و تفنگ به حد کافی برای ایران و تربیت و تعلیم سربازان ایران به وسیله افسران انگلیسی.

سرجونز ضمن پیشنهادهای خویش که مفاد آن ذکر شد، از طرف پادشاه انگلستان و امپراتور هند از فتحعلی‌شاه تقاضا کرد که برای ایجاد روابط دائمی بین دولتین به عمال انگلیس اجازه داده شود که در شیراز و اصفهان و یزد و قزوین و تبریز کنسول خانه تأسیس کنند و نیز برای جلوگیری از خطرات احتمالی که ممکن است متوجه مستعمرات انگلیس در آسیا شود، دولت ایران جزیره خارک را همان‌طور که به فرانسویان واگذاشته بود و با همان شرایط در اختیار عمال و نیروی دریایی انگلیس بگذارد. فتحعلی‌شاه جز واگذاری جزیره خارک بقیه‌ی پیشنهادهای سفیر را پذیرفت ولی چون برای حفظ جزیره و جلوگیری از نفوذ انگلستان در خلیج هیچ اقدامی نکرد، انگلیس‌ها خارک را تصرف کردند و استحکامات نظامی برای خود در آن جزیره که کلید سواحل ایران در خلیج بود بنا نهادند و سستی و بی‌حالی دربار ایران و خیانت و رشوه خواری و بیگانه‌پرستی بعضی از عناصر خیانتکار داخلی به مقصود آنان کمک کرد.

اندکی بعد از ورود **سرجونز** به تهران و تهیه‌ی زمینه قرارداد، سرجان ملکم که بهتر از وی

1- Brun 2- Moris

3- Georges

به وضع سیاسی ایران و روحیه‌ی درباریان آشنا بود، بار دیگر از طرف فرمانفرمای کل هندوستان به ایران آمد و به حضور شاه بار یافت و در باب اتمام و امضای قرارداد کوشش کرد و شاه را به اعزام سفیر به دربار انگلستان تشویق نمود. وی پس از دو ماه توقف در تهران به هندوستان برگشت، درحالی که به‌وسیله‌ی جلب اعتماد و دوستی عده‌ای از درباریان و به‌وسیله‌ی تبلیغات شدید زمینه را برای اعمال مقاصد استعماری انگلستان آماده کرده بود. سرجونز با همراهان خود عازم تبریز شد و در آنجا توقف کرد ولی تا سال ۱۲۲۶ هجری قمری (۱۸۱۱ میلادی) در ایران به سفارت باقی بود.

سفارت ایران در انگلستان

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهرزاده و داماد حاجی میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله[۱] بود و چون شاه می‌خواست هر چه زودتر قرارداد به تصویب پادشاه انگلیس برسد و از تعهدات آن دولت در باب تنظیم سپاه و تدارک مهمات جنگی استفاده شود، حاجی مزبور را که اخیراً به لقب خانی سرافراز نموده بود، به سفارت لندن نامزد کرد و چون سفیر مزبور می‌بایستی از راه آسیای صغیر عازم اروپا شود، نامه‌ای به سلطان مصطفی خان رابع (از ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۳ هجری قمری سلطنت کرد) پادشاه عثمانی نوشت و از او تقاضا کرد که در انجام مأموریت سفیر ایران و تسهیل عبور او از خاک عثمانی مساعدت کند[۲]. ضمناً تحفه‌های گرانبها از قبیل رشته‌های مروارید و شال‌های کشمیری و قالی‌های ابریشمی و حقه‌های پادزهر برای پادشاه انگلیسی فرستاد و سفیر ایران با همراهان خود و جیمز موریه (James Morier) معاون و منشی سرجونز هارفورد در اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ (مه ۱۸۰۹) از تهران

۱- حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله که یکی از مهمترین عمال دولت قاجار و وجود او به شرحی که در فصول سابق گفته شد، بزرگترین عامل استقرار سلطنت آغامحمد خان مؤسس دولت قاجار بود و بعد از جلوس فتحعلی‌شاه به مقام صدر اعظمی نایل گردید. در سال ۱۲۱۵ مورد سوءظن فتحعلی‌شاه قرار گرفت و به فرمان شاه در غره ماه ذی‌الحجه ۱۲۱۵ او را در دیگ روغن مذاب انداختند و در همان روز برادران و فرزندان او را که در تهران و شهرستان‌ها مصدر کارهای مهم بودند به قتل رساندند. بنا به نقل سرپرسی سایکس از خاندان اعتمادالدوله فقط یک پسر علیل باقی ماند که خاندان قوام‌الملك را تشکیل داد.

۲- چون سلطنت سلطان مصطفی‌خان رابع اندکی قبل از خروج سفیر ایران از مرز پایان یافته بود. سفیر ایران، نامه فتحعلی‌شاه را به جانشین او سلطان محمودخان ثانی (سلطنت از ۱۲۲۳ تا ۱۲۵۵ هجری قمری) تسلیم نمود.

حرکت کردند[۱].

مأموریت سوم سرجان ملکم در ایران
۱۲۲۵ هجری قمری (۱۸۱۰ میلادی)

در سال ۱۸۱۰ میلادی امپراتوری ناپلئون به نهایت اقتدار و وسعت خود رسیده بود و انگلستان با بیم و هراسی که از جانب ناپلئون داشت و با موفقیتی که در تجدید روابط با ایران حاصل کرده بود، ظاهراً می‌خواست هر چه زودتر به تعهدات خود در مقابل فتحعلی‌شاه عمل کند.

سرجان ملکم که بار دوم در سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹) میلادی کمی بعد از ورود سرجونز به ایران آمده و دوباره به هندوستان بازگشته بود، بار سوم با هیئت نظامی انگلستان و مقداری مهمات جنگی مأمور ایران گردید و در ربیع‌الثانی ۱۲۲۵ هجری قمری وارد بندر بوشهر شد. فتحعلی‌شاه یکی از معتمدین، خود **مهراب‌خان بکشلوی افشار** را به استقبال او فرستاد و سفیر با همراهان خود و ذخایر جنگی که داشت در ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۲۲۵ هجری قمری در چمن سلطانیه که آن زمان اردوگاه بزرگ ایران بود، به حضور شاه رسید.

سرجان ملکم که علاقه‌ی شدید فتحعلی‌شاه را به مقابله با قوای روسیه و احتیاج او را به کمک و معاضدت نظامی کاملاً حس کرده بود و می‌دانست که شاه ایران برای راندن قوای روسیه از خاک قفقازیه و به خصوص از گرجستان تا چه حد ناشکیباست، قبل از آن‌که درباره مأموریت خود سخنی به میان آورد، توپخانه و تفنگ‌های جدیدی را که همراه آورده بود، به نظر شاه رساند و افسران انگلیسی لیندسه[۲] افسر توپخانه و کریستی[۳] افسر پیاده نظام و مونتیت[۴] و پوتینجر[۵] را به شاه معرفی کرد و بلافاصله آن را برای تعلیم دسته‌های سپاه و خدمت در اردوی زیر فرمان عباس میرزا به آذربایجان فرستاد.

در ملاقات‌هایی که بین سرجان ملکم و شاه روی داد، سفیر مزبور اطمینان خاطر شاه را

۱- جیمز موریه داستان مسافرت خود را با سفیر ایران موضوع کتابی به نام «مسافرت حاجی بابا» قرار داده است و سفیر ایران سفرنامه‌ی خود را زیر عنوان «حیرت‌نامه» تألیف کرده است.

۲- Lindsay بسیار تنومند و قوی هیکل بود و سربازان ایرانی او را به رستم تشبیه کرده بودند. این افسر بعداً با عنوان لیندسه بتون Lindsay Bethune فرمانده کل قوای ایران شد و مدتی در این مقام باقی ماند.

3- Christie

4- Mantieth

5- Pottinger

کاملاً به پیشنهادهای دولت انگلیس جلب کرد تا حدی که توانست درباریان و اطرافیان او را با نیات و مقاصد خود همراه سازد. در همان اوقات نامه‌ی سفیر ایران از لندن رسید و معلوم شد که از طرف دولت انگلیس به سرجونز برای عقد و امضای قرارداد، اختیار کامل داده شده و سرجان ملکم را امر به بازگشت داده‌اند. وی افسران انگلیسی را به سرجونز سپرد و خود در اواخر همان سال به هندوستان مراجعت کرد و این سفارت آخرین مأموریت او در ایران بود.(۱)

مراجعت سفیر ایران با سفیر جدید انگلیس

در لندن از سفیر ایران و همراهان وی به خوبی پذیرایی کردند و پادشاه انگلیس جرج سوم (سلطنت از ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰ میلادی) چندین بار او را به حضور خود پذیرفت و در اوایل سال ۱۲۲۶ (مطابق با ۱۸۱۱ میلادی) سفیر را به همراهی **سرگور اوزلی**(۲) روانه ایران نمود و امر به بازگشت سرجونز داد. مسافرت سفیر ایران و سفیر انگلیس از انگلستان تا بندر بوشهر چندان به خوشی نگذشت و دو سه بار کشتی حامل سفرا و همراهان آن دچار طوفان دریا شد. سرانجام در ماه شوال ۱۲۲۶ هجری قمری وارد تهران شدند و یک روز بعد از ورود به حضور شاه رسیدند.(۳) (۲۰ شوال ۱۲۲۶ هجری قمری).

به‌طوری که از منابع تاریخی داخلی برمی‌آید، **سرگوراوزلی** مردی مدیر و دانا و به زبان‌های فارسی و ترکی و هندی آشنا و شخصی چرب زبان بوده و به زودی مقام خود را در نظر شاه و درباریان وی مستحکم نموده است و بنابر همین منابع وی قطعه الماس گرانبهایی به وزن ۴۵ قیراط به شاه تقدیم کرده و همسر او نیز عنبرچه الماس نشان گرانبهایی به یکی از زنان متعدد حرمسرای شاه هدیه داده است.

سرگوراوزلی بنابر مفاد عهدنامه سابق، مقرری سه ساله آذربایجان را با ۳۰/۰۰۰ قبضه تفنگ و ۲۰ عراده توپ تسلیم کرد و افسرانی را که همراه آورده بود به تعلیم افراد سپاه ایران گماشت.

۱- سرجان ملکم کتابی زیر عنوان «تاریخ ایران» و پوتینجر کتابی تحت عنوان «مسافرت‌های افغانستان» تألیف کرده‌اند که کتاب ملکم به فارسی ترجمه و طبع شده است.

2- Sir gore Ouseley

۳- از جمله همراهان سرگور اوزلی یکی میجر دارس معروف به دارسی تود D'arcy told و دیگری سر ویلیام اوزلی sir willam ouseley بودند و شخص اخیرالذکر یادداشت‌هایی درباره ایران نوشته که برای نویسندگان انگلیسی اهمیت دارد.

دولت انگلیس بنابر عهدنامه سرّی که در سال ۱۸۰۷ میلادی با تزار روسیه در باب تقسیم ایران به مناطق نفوذ بسته بود، نمی‌توانست علناً علیه آن دولت که دوستی او را به بهای یک جنایت سیاسی جلب کرده بود، اقدام کند و به همین جهت افسران انگلیسی در اردوی عباس میرزا در لباس سربازان ایرانی خدمت می‌کردند. در همان موقع سفیر انگلیس روابط مکاتبه را با فرمانده قوای روسیه در قفقازیه برقرار نمود و سعی کرد که شرایط سنگین فرمانده‌ی قوای روسیه را برای متارکه جنگ و عقد صلح بر فتحعلی‌شاه تحمیل کند و چون آن اوقات فتوحاتی نصیب عباس میرزا و قوای ایران در قفقازیه گردید، وی قرارداد دوستی روس و انگلیس را پیش کشید و افسران انگلیسی را از اردوی ایران احضار کرد و فقط کریستی تا پایان جنگ‌های دوره‌ی اول ایران و روس در اردوی عباس میرزا باقی مانده و در جنگ کشته شد.

احضار افسران انگلیسی از طرف سفیر انگلیس، فتحعلی‌شاه را بار دیگر از کمک و معاضدت بیگانگان مأیوس گردانید. از طرف دیگر پرداخت مخارج گزاف جنگ برای او که حتی‌المقدور از دادن پول به عباس میرزا خودداری داشت، امری مشکل بود. ناچار با سفیر انگلیس که در زمینه‌ی مصالحه با روسیه پیشنهادهای متوالی و مکرر می‌داد موافق شد و **میرزا شفیع صدراعظم** ایران نیز با مقاصد سفیر همراهی کرد و سرانجام - به شرحی که خواهد آمد - عهدنامه‌ی **گلستان** به وساطت و با حضور سرگور اوزلی بین ایران و روسیه منعقد گردید (۱۲۲۸ هجری مطابق با ۱۸۱۳ میلادی).

عهدنامه‌ی گلستان با نیات سیاسی و مقاصد استعماری کاملاً مناسب بود، زیرا - چنان‌که می‌دانیم - انگلستان همیشه از بسط نفوذ روسیه در آسیای غربی و مرکزی بیم داشت و در اواخر سال ۱۲۲۷ که نیروی ایران به علت جنگ‌های ممتد و کمی عده و اختلاف رأی فرماندهان سپاه، مراکز سوق‌الجیشی مهمی را در مرکز قفقازیه از دست داده و راه برای پیشروی سپاه روسیه به فلات ایران باز شده بود، عقد پیمان صلح و جلوگیری از ادامه‌ی جنگ به نفع انگلستان بود و می‌توان گفت که احضار افسران انگلیسی از جبهه جنگ بیشتر برای مأیوس ساختن فتحعلی‌شاه از پیروزی و وادار کردن او به قبول شرایط غیر منصفانه صلح بوده است. به این ترتیب سفیر انگلیس که مأموریت داشت به هر صورت از توسعه‌ی جنگ به خاطر حفظ معابر ایران به هند جلوگیری کند، حیثیت سیاسی و نظامی ایران را در لفافه‌ی دوستی و با نزاکت سیاسی فدای اغراض و مطامع استعماری دولت متبوع خویش ساخت.

عهدنامه ایران و انگلیس

سرگور اوزلی از بدو ورود به تهران برای تأمین منظورهای سیاسی و اقتصادی انگلیسی

در ایران طرح قراردادی را با دربار ایران ریخت و در تثبیت و تسجیل آن کوشید. این قرارداد می‌بایستی هرگونه خطری را که ممکن بود از طریق ایران متوجه هندوستان شود، برطرف سازد و بنابراین فتحعلی‌شاه مجبور بود که روابط سیاسی خود را با روسیه و افغانستان و دول اروپایی براساس جدیدی قرار دهد که با منافع سیاسی و استعماری انگلیس موافق باشد و خطری از آن روابط متوجه منافع مستعمراتی انگلیس در هندوستان نگردد. خطری که از جانب روسیه متوجه‌ی انگلیس بود با عقد قرارداد **انگلستان** برطرف شد و به همین علت زمینه‌ی عهدنامه ایران و انگلیس فراهم گردید و این دولت برای آنکه از جانب افغانستان که یکی دیگر از معابر مهم سوق‌الجیشی هندوستان بود، آسوده خاطر شود، حاکمیت ایران را بر آن ناحیه تصدیق کرد و عهدنامه‌ای شامل ۱۱ فصل نوشته شد. سرگور اوزلی آن‌را به لندن برد و به وسیله‌ی سفیر جدید انگلیس **الیس** Ellis[1] با اصلاحاتی که در لندن به عمل آمده بود به ایران فرستاد و این عهدنامه در ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ هجری (مطابق با ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ میلادی) در تهران به امضاء رسید.

خلاصه تعهدات ایران در عهدنامهٔ مزبور از این قرار بود:

۱- قبول حکمیت نماینده‌ی انگلیس در اختلافات سر حدی با روسیه و تعیین حدود.

۲- جلوگیری از تهاجم و حمله‌ی قبایل افغانی و امرای بخارا و سمرقند و خوارزم به خاک هند و الزام امرا و خانان مزبور به دفاع از معابر افغانستان به هند، در صورت حمله هر یک از ارتش‌های اروپایی به این منطقه.

۳- اجتناب از عقد قرارداد دوستی با هر دولت ثالثی که دشمن انگلیس باشد.

۴- دولت ایران به سپاه هیچ دولت ثالث اجازه عبور از خاک ایران به طرف هندوستان ندهد.

۵- از کشورهایی که با انگلیس روابط دوستی ندارند افسر و افراد نظامی برای تعلیم سپاه ایران استخدام نکند.

خلاصه تعهدات انگلیس در قبال ایران به قرار ذیل بود:

۱- سالی ۱۵۰/۰۰۰ لیره به شاه تأدیه کند مشروط بر آنکه با نظارت نماینده‌ی انگلیس در ایران فقط صرف نگهداری سپاه دفاعی در سرحدات شمالی شود و مشروط بر آنکه ایران به هیچ وجه درصدد تهاجم و جنگ تهاجمی برنیاید.

۲- در امور داخلی افغانستان به هیچ وجه مداخله نکند.

۳- از کمک و معاونت با سرکشان و شاهزادگانی که علیه تاج و تخت پادشاه قاجار قیام

۱- جیمز موریه نماینده‌ی سابق سیاسی انگلستان در ایران نیز با الیس به ایران آمد.

کنند خودداری نماید.

۴- دادن کمک از نیروی دریایی خود در خلیج‌فارس به ایران - موقعی که ایران بدان احتیاج داشته باشد - مشروط بر آنکه این کمک از لحاظ عمل برای آن دولت مقدور باشد.

۵- اگر دولت ثالثی به خاک ایران تعرض کند، حتی‌المقدور از کمک و مساعدت بـه ایـران خودداری نکند.

این عهدنامه مثل عهدنامه فین کن اشتاین از حیث تنظیم مواد و تأمین منافع و درجه وضوح و قوت تعهدات طرفین متناسب نبود. تعهدات ایران صریح و قطعی و قابل اجرا و موافق با نیات و مصالح سیاسی و منافع استعماری دولت انگلیس بود ولی تعهدات آن دولت در قبال ایران فقط پیش‌آمدهای احتمالی را در برداشت و نیز دولت انگلیس می‌توانست بنا بـه مـصلحت خـود و بهانه‌ی این‌که وجوه پرداخت شده صرف هزینه سپاه نشده است از تأدیه اقساط دیگر خودداری کند.

بی‌ثباتی انگلستان در تعهدات خود - آن‌هم تعهدات ناقص - اندکی بعد از آن تاریخ ظاهر شد. انگلستان در جنگ‌های دوره دوم ایران و روس از کمک به ایـران خـودداری و حکـمیت و نمایندگی سفیر خود را در عقد پیمان صلح بین ایران و روسیه به ضرر ایران بر فتحعلی شاه تحمیل کرد و به شرحی که خواهد آمد - بـرخـلاف تـعهدی کـه راجـع بـه بـی‌طرفی در امـور افغانستان نموده بود با تهدید نظامی دربار قاجار را از توجه به امور هرات و قندهار بازداشت و این قسمت از تعهدات خود را که تا حدی روشن و قطعی بود، عملاً لغو کرد و نیز - به شرحی که خواهد آمد - هنگامی که فتحعلی‌شاه برای پرداخت غرامت جنگ به دولت روسیه احتیاج به پول داشت دولت انگلیس با پرداخت ۲۰۰/۰۰۰ تومان شاه ایران را به قبول لغو ماده پنجم تـعهدات خود، مبنی بر کمک نظامی به ایران هنگامی که مورد حمله دولت ثالثی قرار گیرد وادار نمود.



فتحعلی شاه قاجار

فصل ششم

روابط ایران با روسیه

I

دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روسیه

۱۲۱۹ - ۱۲۲۸ هجری قمری[۱]

علت جنگ

دولت روسیه برای دست یافتن به دریای آزاد از راه قفقازیه و ترکستان غربی و یا از طریق آسیای صغیر کوشش می‌کرد و این اصل سیاسی را که پطرکبیر مؤسس دولت جدید روسیه طرح کرده بود، هیچ‌گاه از مدنظر دور نمی‌داشت. دست‌اندازی به خاک قفقاز که ساکنین آن از نژادهای مختلف تشکیل یافته و سکنه آن طالب خودمختاری بودند، بدان جهت که قفقازیه‌مرکزی و جنوبی همیشه جزئی از کشور ایران محسوب می‌شد و با تمامیت و استقلال ایران بستگی داشت، خواه و ناخواه موجب بروز جنگ بین ایران و روسیه بود. بخصوص که بیشتر سکنه قفقازیه شرقی یعنی مردم بلاد گنجه و شیروان و طالش و باکو مسلمان و هواخواه حکومت ایران بودند و بیعت از یک دولت مسلمان را بر اطاعت از حکومت تزاری روسیه ترجیح می‌دادند.

بنابراین مقدمه، کوچکترین تعرض قوای روسیه به ولایات مسلمان‌نشین قفقاز، دربار ایران را بدان ناحیه متوجه می‌ساخت و این تعرض از زمان آغامحمد خان قاجار شروع شد و -

---

۱- مطابق با ۱۸۰۴ - ۱۸۱۳ میلادی

چنانکه گفتیم - به لشکرکشی آغامحمد خان به قفقازیه و تسخیر تفلیس منتهی گردید.

الکساندر اول جانشین کاترین دوم تزار روس توسعه‌ی سرحدات روسیه را در جنوب لازم می‌شمرد و به امید آن‌که ملل مسیحی ساکن گرجستان و ارمنستان با نیات او در تسخیر قفقازیه موافقت خواهند کرد، در اوایل سال ۱۲۱۸ هجری (مطابق با ۱۸۰۳ میلادی) سپاهی به سرداری سیسیانف[1] روانه قفقازیه نمود و سردار مزبور غفلتاً شهر گنجه را که تقریباً تمامی مردم آن مسلمان بودند مورد تعرض قرار داد.

تزار روس با اطلاعاتی که از وضع سیاسی و نظامی آن عصر ایران داشت، تصور می‌کرد که با چند حمله متوالی و وارد کردن تضییقات نظامی در قفقازیه مرکزی، دربار ایران را به قبول مقاصد خود وادار خواهد کرد و هرگز انتظار نداشت که شاه ایران با آن همه گرفتاری‌های داخلی بتواند مدت زیادی در برابر حملات سپاه روس مقاومت کند. از طرف دیگر فتحعلی‌شاه نیز در بدو امر به عملیات نظامی سیسیانف در قفقازیه با نظر تردید می‌نگریست و بروز جنگ ممتد ده ساله‌ای را هرگز پیش‌بینی نمی‌کرد و یقین داشت که از راه مکاتبه و طرق سیاسی آن مشکل را حل خواهد کرد. به همین نظر نامه‌ای به سردار روس نوشت و به عملیات او در قفقازیه اعتراض کرد. سردار روس به نامه‌ی شاه جوابی نداد و به دستور تزار تعرض خود را ادامه داد و این امر فتحعلی‌شاه را به اهمیت موضوع متوجه ساخت و ناچار فرمان تجهیز سپاه را صادر کرد و از میان فرزندان متعدد خود عباس میرزا را که به رشادت و جنگجویی و هنر نظامی از سایرین ممتاز بود، به فرماندهی سپاه مأمور قفقازیه و آذربایجان منصوب کرد.

وضع سیاسی گرجستان

ارایکلی خان (هراکلیوس) در سال ۱۱۹۶ هجری قمری در برابر حملات پی‌درپی قبایل لزگی داغستان خود را تحت حمایت کاترین دوم ملکه روسیه کشید، زیرا در آن زمان ایران در آتش جنگ‌های داخلی و انقلابات پی در پی می‌سوخت و کشمکش میان خوانین زند مجالی برای توجه دولت ایران به قفقاز باقی نگذاشته و اصولاً دولت متمرکز واحدی در ایران وجود نداشت که از مرزها و تمامیت و استقلال ایران دفاع کند. کاترین با کمال میل تقاضای ارایکلی را - که ظاهراً به عنوان اتحاد و دوستی عنوان شده بود - پذیرفت و سالی ۶۰/۰۰۰ منات مقرری برای او معین کرد و یکی از رجال مبرز روسیه فلد مارشال کنت دوگوداویچ[2] را با نیروی کافی به داغستان فرستاد تا هم از حمله قبایل لزگی به خاک گرجستان جلوگیری کند و هم راه را برای پیشروی

1- Sissianow

2- F.M. Conte de Goodo Witch

سپاه روس به طرف ایران آماده سازد. ولی حمله‌ی مردانه آغامحمدخان به قفقازیه به قدری سریع و ناگهانی بود که کنت گوداویچ نتوانست در آن موقع خطرناک به ارایکلی کمک کند و ارایکلی موقعی که از برابر سپاه ایران گریخت و مدتی در گرجستان غربی سرگردان ماند، مجدداً به دربار روسیه متوسل شد و استمداد کرد. کاترین دوم ۶۰/۰۰۰ سپاه جدید به سرداری زوبف[۱] (مشهور به قزل ایاغ) روانه قفقازیه نمود و خود او پس از اندک زمانی وفات یافت و الکساندر پل اول جانشین او شد.

قتل آغامحمد خان در قفقازیه، صرف‌نظر از خصوصیات اخلاقی آن پادشاه، در حقیقت ضایعه‌ی بزرگی از لحاظ سیاست خارجی ایران در برابر روسیه بود. زیرا قدرت نظامی و قوت اراده‌ی آغامحمد خان به خوبی می‌توانست از تجاوز سپاه روسیه به قفقازیه جلوگیری کند و شاید برای همیشه فکر تصرف قفقاز را از دستگاه سیاسی و نظامی تزار روس دور سازد و یا لااقل برای مدتی حمله و تجاوز مزبور را به تأخیر اندازد و بدیهی است که در این صورت نیز اوضاع و احوال سیاسی دنیا ممکن بود به نفع ایران گردد.

بعد از قتل آغامحمد خان چون هرج و مرج در دستگاه فرماندهی سپاه ایران روی داد و بیشتر همّ اطرافیان شاهِ مقتول صرف آماده کردن زمینه سلطنت باباخان (فتحعلی‌شاه) گردید، ارایکلی به کمک زوبف سردار روس مجدداً در تفلیس استقرار یافت و به این ترتیب گرجستان زیر نفوذ سیاسی روسیه رفت.

ارایکلی از آن تاریخ تا مدت پنج سال (یعنی تا سال ۱۲۱۵) زیر حمایت روسیه بر گرجستان سلطنت کرد و چون به سال ۱۲۱۵ وفات یافت، به دستور الکساندر تزار روس فرزند او گرگین خان به حکومت گرجستان منصوب گردید و فرزند دیگر ارایکلی به نام الکساندر به دربار ایران پناهنده شد. تزار روس این امر را بهانه قرار داد. سیسیانف را - به طوری که قبلاً اشاره شد - مأمور تصرف قفقازیه نمود.

سیسیانف به تفلیس حمله برد و آن شهر را تصرف کرد. گرگین‌خان پس از چند ماه وفات یافت و یکی از فرزندان او طهمورث به دربار ایران پناهنده شد و فتحعلی شاه را به جنگ با روسیه تشویق کرد. فتحعلی‌شاه که تعلق خاطر شدیدی به گرجستان داشت، پناهنده شدن الکساندر و تهمورث شاهزادگان گرجی را بهانه قرار داد و فرمان حمله به گرجستان را صادر کرد. بنابراین بهانه، جنگ‌های دوره‌ی اول ایران و روس را می‌توان انقلابات داخلی گرجستان و علت اساسی جنگ را تمایل هر دو دولت به تصرف آن ناحیه دانست و به هر صورت دفاع ایران

1- Zobov

از قفقازیه در برابر تجاوز قوای روسیه یک امر طبیعی و مبنی بر حق حاکمیت ایران بر قفقازیه بود.

تعرض نیروی روس به گنجه
شوال ۱۲۱۸ قمری

سیسیانف در رمضان سال ۱۲۱۸ هجری قمری قوای خود را به طرف گنجه سوق داد و آن شهر را محاصره کرد. جواد خان زیاداغلی حاکم گنجه سرداری متهور و بی‌باک بود و با وجود کثرت عده سپاه روس در دفاع از شهر مردانه پایداری کرد و فتحعلی‌شاه را به کمک طلبید. علمای شهر مسلمانان را به جهاد با کفار روس دعوت کردند و تقریباً تمامی مردان گنجه مسلح شدند و در دفاع از شهر با سربازان زیاداغلی همکاری کردند. پایداری و مقاومت دلیرانه مردم گنجه و حاکم شهر، سیسیانف را از تصرف گنجه مأیوس ساخت. لیکن یکی از اطرافیان خائن جوادخَان به نام **نصیب بیگ *شمس‌الدین* لو** با عده‌ای از ارامنه ساکن گنجه همدست شدند و به سردار روس پیوستند و دروازه شهر را شبانه به روی سپاه روس باز کردند. در کوچه‌های شهر، برای چندین ساعت، زد و خوردی خونین بین سپاه مهاجم و مردم شهر ادامه یافت. جوادخان و فرزند دلیرش به دست سپاه روس با وضع فجیعی کشته شدند و شهر گنجه به امر سردار روس ویران گردید و سربازان او مردم را قتل‌عام کردند. سیسیانف گنجه را مرکز ستاد نیروی خود قرار داد و از آنجا به حکام ایروان و قراباغ پیغام فرستاد و آنان را به اطاعت دربار روسیه دعوت کرد. **جعفر قلی‌خان** و **کلبعلی‌خان نخجوانی** و **محمدخان قاجار ایروانی** دعوت او را پذیرفتند و سردار مزبور به پیروزی خود کاملاً امیدوار شد.

خبر سقوط گنجه و قتل‌عام مسلمانان در دربار فتحعلی‌شاه غوغایی برپا کرد و علمای تهران جنگ با کفار روسیه را تصویب کردند و حکم تجهیز سپاه صادر گردید. در اواخر این سال قریب به ۵۵/۰۰۰ نفر سوار و پیاده از افواج و دسته‌های تحت‌السلاح و مختلط ایالات و ولایات در چمن سلطانیه، گرد آمدند و عباس میرزا که به فرماندهی آن سپاه منصوب شده بود، روز ۱۴ صفر سال ۱۲۱۹ هجری قمری از تبریز به جانب ایروان حرکت کرد و در یک کیلومتری آن شهر اردو زد.

جنگ‌های سال ۱۲۱۹ (شوره گول - ایروان)

سیسیانف در ۱۹ ربیع‌الاولی ۱۲۱۹ سپاه خود را به طرف اوچمیاذین (اوچ کلیسا) اعزام داشت و روز ۲۰ آن ماه در نزدیکی قصبه **شوره گول** بر سر راه اوچمیاذین به ایروان اردو زد.

عباس میرزا یکی از سرداران خود **احمدخان مقدم** را در اردوگاه ایران گذاشت و خود با چند دسته از سپاهیان برای جلوگیری از سپاه روس حرکت کرد.

در اراضی واقع بین ایروان و اوچمیاذین در محل شوره‌گول جنگ سختی بین طرفین درگرفت و سپاه روس در سه صف شروع به تعرض نمود. سواره‌نظام ایران به سرداری **مهدیقلی‌خان دولو** رشادت و فداکاری بی‌نظیری بروز داد و زیر آتش توپخانه مجهز روسیه پافشاری کرد تا وقتی که قوای امدادی عباس میرزا رسید و متحداً قسمتی از قوای روس را از سنگرها خارج و به عقب‌نشینی مجبور ساختند. جنگ تا اوایل شب ادامه یافت و فردای آن روز طی نبرد دیگری قوای روسیه عقب نشست.

روز ۲۳ ماه موقعی که هنوز نقشه دفاع و تعرض در شورای فرماندهی سپاه ایران طرح نشده بود در محل **قرخ بولاخ** سه دسته از سپاه سیسیانف حمله‌ی ناگهانی خود را آغاز کردند و در آن میان جمعی از سواران شمس‌الدین لو و قزاق از اردوی ایران خارج شده به اردوی روس پیوستند. عباس میرزا ناچار به ایروان برگشت و آن شهر به محاصره سپاه روس درآمد.

فتحعلی‌شاه که از چمن سلطانیه ناظر جنگ‌های قفقازیه بود با ۵۰۰۰ سوار به کمک عباس میرزا شتافت و روز ۲۸ ماه در **صدرک** به اردوی وی پیوست و همان روز آذوقه و مهمات کافی از تبریز رسید و فردای آن روز سپاه ایران برای شکستن محاصره و دفع سپاه روس از قلعه‌ی ایروان خارج شد.

سپاه روسیه خود را مغلوب وانمود کرده، دست از محاصره کشیدند ولی ناگهان چند دسته از قوای روس قلعه را دور زده پشست سپاه ایران قرار گرفتند. سواره‌نظام ایران با کمال رشادت حمله‌ی روس‌ها را دفع کرد و عباس میرزا برای تشویق سربازان شخصاً وارد میدان جنگ شد و در زیر آتش توپخانه‌ی دشمن شروع به حمله نمود و به زور با ده هزار سوار قلب پیاده نظام روس را شکافت و آن‌ها را از کار انداخت. روز بعد سپاه روس با بی‌نظمی کامل به طرف تفلیس عقب نشست و سوار نظام ایران چند دسته از سپاه روس را تعقیب کرد و اسرای زیادی از آنان به‌دست آورد.

از جنگ‌های سال ۱۲۱۹ نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد و در حقیقت این جنگ‌های مقدماتی یک نوع آزمایشی بود که طرفین از قوای یکدیگر به عمل آوردند. از سپاه روس قریب به ۱۰/۰۰۰ نفر کشته شدند و تلفات سپاه ایران بیش از آن بود. فتحعلی‌شاه پس از آزاد کردن ایروان سرداران ولیعهد را مورد عنایت قرار داد. **کلبعلی‌خان** را به ریاست ایل **کنگرلو** و ابوالفتح‌خان جوانشیر را به حکومت **قراباغ** و الکساندر میرزا را به حکومت **قراچه‌داغ** (ارسباران فعلی) منصوب کرد و به تهران برگشت. قوای ایران و روسیه در مواضعی که داشتند متوقف شدند و آتش جنگ مدت ۴

ماه زمستان خاموش بود.

نبردهای عسکران و گنجه و بادکوبه
۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ هجری قمری

در سال ۱۲۲۰ هجری بر اثر تعرض ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر دست نشانده‌ی روسیه به منطقه‌ی نفوذ ایران مجدداً آتش جنگ شعله‌ور شد. فتحعلی‌شاه در اوایل ربیع‌الاولی از چمن سلطانیه به کنار ارس رفت و عباس میرزا نیز قوای خود را برای حمله و تعرض آماده نمود و تصمیم به فتح گنجه گرفت. سیسیانف چند دسته از سپاه خود را به محافظت پل خداآفرین (بر سر راه گنجه) گماشت و خود در نزدیکی قلعه **پناه‌آباد** موضع گرفت. اسماعیل‌بیگ دامغانی از سرداران عباس میرزا محافظین پل را مغلوب نمود و قوای ایران از پل گذاشتند و در محل تخت طاووس (در ۵۰ کیلومتری پناه‌آباد) موضع گرفتند.

چند روز بعد جنگ شدید در **عسکران** نزدیک شوشی بین قوای ایران و روس درگرفت و به شکست روس‌ها منتهی شد و قلعه‌ی شوشی به تصرف قوای ایران درآمد. عباس میرزا فراریان روس را در جنوب گنجه به محاصره انداخت و پس از اسیر کردن آنان با سرعت به طرف گنجه پیش رفت.

سیسیانف گنجه را رها کرد ولی از طرف دیگر کشتی‌های جنگی روسیه به بندر انزلی نزدیک شدند و سپاه روس به خاک ایران پیاده شد. **میرزا یوسف‌خان گرجی اشرفی** مأمور گیلان گردید. **شفت**[1] سردار روس در نظر داشت که با عجله به طرف رشت پیش برود ولی **میرزا موسی** حاکم رشت حیله‌ای به کار برده از برابر سپاهیان روس عقب نشست و آنان را به داخل جنگل‌ها کشید. در آنجا سپاهیان میرزا یوسف‌خان گرجی که در پناه درختان جنگل کمین کرده بودند بر سر روس‌ها ریختند. سربازان روسیه پس از دادن هزار نفر تلفات با زحمت خود را از آن مهلکه نجات داده تمامی مهمات جنگی خود را بر جای گذاشتند و خود را به کشتی‌های جنگی روس در دریای خزر رساندند. بر اثر شکست مهاجمین روسی در گیلان و حمله‌ی شدید عباس میرزا به گنجه، سیسیانف به طرف باکو عقب نشست.

شفت سردار روس بعد از محاربه‌ی گیلان به طرف باکو حرکت کرد و چون همان اوقات فتحعلی‌شاه به تهران برگشت و ایروان و حوالی ارس بدون مدافع ماند، عباس میرزا به ایروان مراجعت کرد و در غیاب او ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر قلعه‌ی پناه‌آباد (شوشی) را مجدداً به

1- Shaftt

تصرف روس‌ها داد و کوشش و پایداری سپاه ایران در جبهه گنجه بی‌نتیجه ماند.

حاکم باکو حسینقلی‌خان، در برابر شفت پایداری کرد تا قوای امدادی عباس میرزا رسید. سیسیانف خود به کمک شفت شتافت و عباس میرزا قوای جدیدی برای مدافعه کوبا روانه کرد. سیسیانف در نزدیکی باکو به محاصره افتاد و برای آنکه سپاه خود و قوای شفت را از نابودی نجات دهد با حسینقلی‌خان روابط دوستی برقرار ساخت. حاکم مزبور نیز موقع را مناسب دید و سردار روس را برای مذاکره صلح به حوالی قلعه باکو دعوت نمود و در آنجا او را به وسیله‌ی پسر عموی خود به قتل رسانید. سواران ایرانی بر سپاه بی‌سردار روس تاختند و عده‌ی کثیری را کشتند. شفت نیز با کشتی‌های جنگی خود راه لنکران را پیش گرفت.

جنگ‌های تعرضی ایران در سال ۱۲۲۰ هجری قوای روسیه را چندین کیلومتر به طرف کوهستان قفقاز عقب راند و معابر شرق تفقازیه به تصرف قوای ایران درآمد ولی در سال ۱۲۲۱ به واسطه‌ی خیانت بعضی از حکام قفقاز به سپاه روس مواضع سوق‌الجیشی خود را که در اوایل سال ۱۲۲۰ تصرف کرده بود، مجدداً به‌دست آورد و بار دیگر میدان جنگ از کنار دریای خزر و مصب رود کورا به حوضه‌ی **آرپاچای** و ولایت ایروان انتقال یافت و در همان اوقات هیئت اعزامی ناپلئون به ریاست گاردان وارد ایران شدند و قسمتی از پیاده نظام ایران را تحت تعلیمات قرار دادند و افسران فرانسوی به کمک عباس میرزا آمدند و در پایان آن سال فتوحاتی نیز نصیب سپاه ایران شد که نتیجه‌ی کلی آن حفظ قلاع ایروان بود.

جنگ‌های سال‌های ۱۲۲۲ - ۱۲۲۸ هجری قمری

در بهار سال ۱۲۲۲ هجری افواج جدید پیاده‌نظام ایران که به‌وسیله‌ی افسران فرانسوی تعلیم دیده بودند به اردوی عباس میرزا ملحق شدند. سردار روس **گداویچ** که ضمناً فرمانروای کل قفقازیه نیز بود و قوای خود را در سواحل غربی دریای خزر یعنی در حدود **سالیان و قراباغ** تمرکز داده بود، با گاردان نماینده‌ی فرانسه در ایران وارد مکاتبه شد و گاردان نیز سعی می‌کرد که ایران و روس را به صلح وادار کند. ولی فتحعلی‌شاه با صلحی که کاملاً به ضرر ایران و به نفع روسیه تمام می‌شد، مخالف بود و فقط بنا به وعده‌های گاردان که تقاضای متارکه جنگ از سردار روس نموده بود، فرزند خود را از تعرض به قوای روسیه بازداشت و این امر چنان‌که سابقاً اشاره کردیم به ضرر ایران تمام شد.

در جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۳ هجری موقعی که بیشتر سواران چریک ایران به دستور ولیعهد به مرخصی رفته بودند و نیروی ایران در قفقازیه بسیار ضعیف شده بود، ناگهان گداویچ جنگ را شروع کرد و در نهم آن ماه قوای خود را از قراباغ به طرف **ایروان** سوق داد و آن

شهر را به محاصره انداخت. عده‌ی نفرات پادگان قلعه‌ی ایروان بیش از سه هزار نفر نبود و فقط ۱۱ عراده‌ی توپ داشتند ولی سواران جلایری و افشار از جانب آرارات پیش آمدند و قلعه‌ی شهر را نجات دادند و سپاه روس با حالت شکسته و پس از دادن تلفات زیاد عقب نشست و غنایم بسیار به‌دست سربازان ایران افتاد. مدافعین باکو و دربند نیز دسته‌های دیگر سپاه مهاجم روس را از کار انداختند و سردار ایشان ناچار دامنه صفوف سپاه خود را که از حوالی سالیان تا ایروان گسترده بود، به جانب گنجه عقب کشید.

در اواخر سال ۱۲۲۳ هجری گداویچ از طرف تزار احضار شد و **ترومسوف**[۱] به سرداری سپاه منصوب گردید. قوای محارب مدت دو ماه در حالت دفاع و بدون اقدام به جنگ در مواضع خود باقی ماندند. در سال ۱۲۲۴ هجری افسران انگلیسی در اردوی ایران خدمت می‌کردند و در بهار این سال مجدداً تعرض قوای روسیه در جبهه قراباغ و ایروان شروع شد. فتحعلی‌شاه خود با ۲۰/۰۰۰ نفر سپاه پادگان مرکز به تبریز رفت و فرزندش محمدعلی میرزا **دولتشاه** نیز با ۲۰/۰۰۰ سوار و پیاده از کردستان به کمک رسید و عباس میرزا نیز ۲۰/۰۰۰ نفر سرباز آماده داشت. شورای فرماندهی تصمیم گرفت که در دو جبهه با قوای روسیه بجنگد و بنابراین تصمیم محمدعلی میرزا مأمور جبهه تفلیس و عباس میرزا مأمور گنجه شدند و فتحعلی‌شاه خود در کنار ارس توقف کرد تا در صورت لزوم قوای امدادی به کمک فرزندان خود بفرستد. بر اثر این تعرض قوای روسیه در کنار ارس و حوالی مغان عقب نشستند و محمدعلی میرزا بعضی از ایلات اطراف تفلیس را قلع و قمع نمود و عباس میرزا سردار روس را در گنجه به محاصره انداخت ولی به واسطه‌ی رسیدن زمستان و کمی آذوقه و صعوبت ارتباط بدون اخذ نتیجه به طرف ارس برگشت و در **گوگچای** به محمدعلی میرزا ملحق شد.

این تعرض قوای ایران را کاملاً ضعیف ساخت و هرچند که در سال ۱۲۲۶ هجری بار دیگر فتوحاتی نصیب سپاه ایران گردید ولی معبر جنوبی و شرقی قفقازیه به‌دست سپاه روس افتاد و راه پیشرفت برای عباس میرزا مسدود گردید و فقط می‌توانست نیروی خود را برای مدافعه قلاع و استحکامات کنار ارس به کار اندازد.

در سال ۱۲۲۷ هجری سردار روس **کتلروفسکی**[۲] با نقشه‌ی دقیقی شروع به تعرض نمود و سفیر انگلیس سرگور اوزلی نیز - به‌طوری که در فصول پیش اشاره کردیم - افسران انگلیسی را از اردوی ایران احضار کرد. عباس میرزا که روز ۵ ذی‌الحجه ۱۲۲۷ هجری در حوالی

1- Tromsov

2- Kotlerovsky

ایروان در جنگ **اصلاندوز**[۱] نیمی از قوای خود را از دست داده بود، از ارس گذشت و تا تبریز عقب نشست. قوای روس بر ایروان و در پایان سال بر لنکران دست یافت.

در آن میان سفیر انگلیس به وساطت برخاست و مقدمات عقد پیمان صلح را بین ایران و روسیه فراهم ساخت. مذاکرات صلح مدتی طول کشید و عاقبت عهدنامه‌ای در گلستان از توابع قراباغ در ۱۱ فصل و یک مقدمه نوشته شد و در تاریخ ۲۹ شوال سال ۱۲۲۸ هجری قمری سابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی با حضور سفیر انگلیس به وسیله‌ی میرزا ابوالحسن خان شیرازی نماینده‌ی ایران و **نیکولا** نماینده‌ی فوق‌العاده تزار و سردار روس به امضاء رسید.

مفاد عهدنامه‌ی گلستان به جز قسمتی که مربوط به انتزاع قسمتی از قفقازیه از خاک ایران است، بعدها از طرف حکومت شوروی سوسیالیستی روسیه لغو گردید. اینک برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی فصول (مواد) سوم و چهارم از عهدنامه مزبور را ذیلاً نقل می‌کنیم:

«فصل سوم - پادشاه ایران برای ابراز دوستی و وفاق نسبت به امپراتور روسیه تمامی ولایات قراباغ و گنجه و خانات موشکی و شیروان و قبه و دربند و باکو و هر جا از ولایات طالش را که بالفعل[۲] در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان را تا دریای خزر مخصوص و متعلق به دولت امپراتوری روسیه می‌داند.

فصل چهارم - امپراتور روسیه برای ابراز و اظهار دوستی به پادشاه ایران و برای اثبات ایمنی از طرف خود و ولیعهدان عظام اقرار می‌نماید که هر یک از فرزندان پادشاه ایران که به ولیعهدی معین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امداد دولت روسیه باشد، مضایقه ننماید تا از خارج کسی نتواند در مملکت ایران دخل و تصرف کند و اگر در امور داخلی مابین شاهزادگان منازعاتی دست دهد دولت روسیه را در آن میانه کاری نیست مگر آنکه پادشاه وقت خواهش نماید[۳]».

۱- در خلال جنگ‌های کنار ارس افسران انگلیس از اردوی عباس میرزا احضار شده بودند و فقط **کریستی** و **لیندسه** در اردو باقی ماندند. کریستی که فرماندهی یک دسته از پیاده نظام ایران را مستقلاً برعهده گرفته بود در جنگ زخمی و به‌دست نیروی روسیه اسیر و کشته شد.

۲- یعنی در تاریخ عقد قرارداد.

۳- در معاهده‌ی گلستان بطور ضمنی ایران قبول کرد که در دریای خزر نیروی دریایی نداشته باشد و سرپرستی سایکس در کتاب تاریخ خود نوشته است که هنگام مذاکره درباره‌ی این قسمت از قرارداد در تهران حاجی میرزا آغاسی که بعدها صدراعظم محمدشاه گردید، برای پایان دادن به مذاکره و مباحثه فریاد زد: «ما از آب شور چه می‌خواهیم؟»

عهدنامه‌ی گلستان به عملیات جنگی ایران و روسیه در قفقازیه خاتمه بخشید. آن سرزمین در مدت ده سال جنگ و زد و خورد به وضع ناهنجاری دچار شده بود و طول مدت جنگ مردم قفقازیه را به ستوه آورده، و حتی مسلمانان طرفدار ایران نیز مایل بودند که هر چه زودتر در آن خونریزی خاتمه داده شود. تعصب و هواخواهی مردم قفقازیه از میان رفته بود و خواه و ناخواه به حکومت و سلطه‌ی یکی از دو دولت راضی شده بودند. به همین جهت عهدنامه‌ی گلستان برای مردم قفقازیه به منزله‌ی مژده بزرگی بود که همه را خشنود ساخت ولی این عهدنامه که در شرایط نامناسب از طرف دولت زورمند روسیه‌ی تزاری بر ایران تحمیل شد، تکلیف سرحدات دو دولت را به‌طور قطعی تعیین نکرده بود و می‌بایستی نمایندگان دو دولت در سرحدات اجتماع کنند و مرزها را معین نمایند. بنابراین ممکن بود بر اثر بروز اختلاف نظر بین نمایندگان، مجدداً آتش جنگ میان دو دولت روشن گردد و بار دیگر مردم قفقازیه را دچار وحشت و اضطراب نماید.

II
دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روس

مبادله‌ی سفرا و علت جنگ

روسیه از آنچه طی ده سال جنگ با عهدنامه‌ی گلستان به‌دست آورد، خشنود بود ولی فتحعلی‌شاه که بخش عمده‌ی قفقازیه را از دست داده و سه میلیون مردم مسلمان اتباع ایران ساکن قفقازیه را بدون حامی دراختیار دولت تزاری روس گذاشته بود، هرگز نمی‌توانست مقررات عهدنامه‌ی گلستان را بر خود هموار کند. بدین سبب در سال ۱۲۳۲ هجری قمری حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به دربار روسیه مأمور نمود. تزار روس سفیر ایران را مدتی در پترزبورگ نگه داشت و روزی که سفیر را به حضور پذیرفت و دعاوی ایران را در باب ولایات از دست رفته قفقاز شنید، در جواب گفت: «بلاد متصرفی را گماشتگان ما به قهر و غلبه نگرفته‌اند بلکه حکام هر محل هر یک با کمال میل و رغبت حکومت روسیه را پذیرفته‌اند و اهالی گرجستان نیز چون مسیحی هستند، تابعیت آن‌ها نسبت به روسیه از اطاعت نسبت به ایران اولی و انسب است». برای حل اختلافات راجع به گنجه و شیروان و طالش نیز ژنرال **الکسی پتروویچ یرمولف**[1] سردار خود را به حکومت قفقازیه و سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه در دربار

1- G. Alexis Petrovitch Iemolov

ایران برگزید و او را مأمور نمود که با مردم نواحی متصرفه روسیه در قفقازیه در باب تمایل ایشان به تابعیت روسیه با ایران مذاکره کند. سپس سفیر ایران را مرخص کرد و او به همراهی ژنرال یرمولف عازم ایران شد.

سفیر ایران و سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه در اواخیر سال ۱۲۳۲ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) در چمن سلطانیه به حضور شاه رسیدند و یرمولف نامه‌ها و هدایایی را که از طرف تزار روس همراه آورده بود، به شاه تقدیم کرد.[۱] از پیشنهادهای سفیر روسیه یکی این بود که چون دولت روسیه با عثمانی داخل در جنگ شده است، ایران با روسیه علیه عثمانی متحد شود و یا لااقل از اتحاد با عثمانی بر ضد روسیه امتناع ورزد. دوم آنکه مردم خوارزم و خیوه و بخارا به کاروان‌های روسی آزار می‌رسانند؛ یا دولت ایران آنان را سرکوب کند و یا اجازه دهد سپاه روسیه از راه گرگان بدانجا حمله برد و یاغیان را سرکوب نماید. سوم آنکه دولت روسیه در گیلان کنسول دائمی داشته باشد. چهارم آنکه برای حدود طالش و توقف نمایندگان گمرکی طرفین در آن حدود نظریه قطعی اظهار کند.[۲]

فتحعلی‌شاه تشکیل کنسولگری روسیه را در گیلان صریحاً رد کرد و تعیین حدود طالش را نیز به آمدن سفیر دیگری از طرف روسیه به ایران موکول ساخت و در باب اتحاد با روسیه بر ضد عثمانی جواب مبهمی داد و درباره‌ی خوارزم اظهار کرد که «عبور سپاه روسیه از استرآباد در فصول مقرره عهدنامه‌ی گلستان ذکر نشده و راه دادن سپاه روسیه در آن ملك امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه‌ی ممالک محروسه ما باشد تا لشکر ایرانی به آسانی به رزم خوارزم تواند پرداخت». و مقصود فتحعلی‌شاه آن بود که نظر مساعد و کمک روسیه را برای تصرف مجدد هرات و افغانستان شمالی جلب کند.

یرمولف پس از انجام مأموریت خود به تفلیس بازگشت و سال بعد (۱۲۳۳ هجری)

۱- از جمله هدایای شاهانه پیل و هودجی از زراحمر بود که استادان صاحب صناعت بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی به کار برده بودند که چون با کلید آن را کوک کردندی اعضاء و جوارح پیل زرین بمانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن به حرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن برآمدی و بر دیدهٔ بینندگان و گوش شنوندگان آن حرکت و اهتزاز نغمات و آواز جلوات وافره کردی «از روضة‌الصفای ناصری».

۲- یرمولف ضمن پیشنهادهای خود به فتحعلی‌شاه از شاه ایران خواست که افسران روسی برای تعلیم سپاه در ارتش ایران به خدمت گماشته شوند ولی شاه این درخواست را در کرد.

مازارو ویچ[۱] را که اصلاً ایتالیایی و ساکن روسیه بود با مترجم خود شاه میرخان ارمنی به تهران فرستاد تا دربارهٔ تعیین حدود طالش مذاکره کند. فتحعلی‌شاه او را به تبریز نزد عباس میرزا فرستاد و نمایندهٔ مزبور به همراهی میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی ولیعهد، مأمور تحدید حدود طالش گردیدند ولی در هیچ امری بین آنان موافقت حاصل نشد و مازاروویچ به تفلیس برگشت و مجدداً در سال ۱۲۳۹ هجری مأمور دربار ایران شد.

در سال ۱۲۴۰ هجری قمری دو بار فتحعلی‌خان حاکم تبریز از جانب عباس میرزا ولیعهد و فرمانده قوای ایران در آذربایجان و قفقازیه برای مذاکره با ژنرال یرملوف به تفلیس رفت و سرانجام در تاریخ هشتم شعبان ۱۲۴۰ هجری (۲۸ مارس ۱۸۲۵) موافقتنامه‌ای با حضور ژنرال **ویلهمینوف**[۲] و **مدداوف**[۳] پاراف شد تا در تهران دربارهٔ مواد آن تصمیم قطعی اتخاذ شود. در این موافقتنامه نمایندگان روسیه با تردستی خاصی مبادله دو ناحیه **گوگچای** و **قپان** را که هر دو طبق عهدنامهٔ گلستان می‌بایستی متعلق به ایران باشد، بین ایران و روسیه زمینهٔ حل اختلافات مرزی قرار داده بودند تا به آن وسیله ناحیه گوگچای را در تصرف خود نگاه دارند.

موافقتنامهٔ مزبور در تهران با حیرت و تعجب تلقی شد و جلسات متعددی با حضور عباس میرزا ولیعهد و مازاروویچ نمایندهٔ روسیه و **حسن‌خان ساری اصلان**[۴] که به وضع طبیعی و جغرافیایی قفقازیه جنوبی کاملاً آشنا بود، تشکیل گردید و ساری اصلان خدعهٔ سیاسی روسیه را در تنظیم موافقتنامه فاش ساخت و معلوم شد که ناحیه گوگچای از لحاظ سوق‌الجیشی و تسلط بر ناحیهٔ ایروان برای ایران اهمیت بسیار دارد، درصورتی که روسیه می‌خواست گوگچای را که متعلق به ایران بود تصرف کند و قپان را که آن نیز متعلق به ایران بود به عنوان عوض در قلمرو ایران بشناسد.

در خلال این اوقات ژنرال یرمولف به اتکاء موافقتنامهٔ تفلیس (که هنوز مورد قبول ایران قرار نگرفته بود) یک واحد از نیروهای خود را برای اشغال ناحیهٔ گوگچای روانه ساخت. فتحعلی‌شاه میرزا محمد صادق وقایع‌نگار را به همراهی مازاروویچ برای اعتراض به این امر و مذاکره با یرمولف روانه تفلیس نمود ولی مازاروویچ در نیمهٔ راه نماینده ایران را رها کرد و خود با عجله به تفلیس رفت.

وقایع‌نگار به دنبال مازاروویچ عازم تفلیس گردید و در ربیع‌الثانی ۱۲۴۱ هجری (نوامبر

1- Mazaarowitch

2- Wilheminov

3- Maddaov

۴- یاء سارو اصلان.

۱۸۲۵ میلادی) وارد آن شهر شد و چون ژنرال یرمولف تفلیس را ترک گفته بود نماینده‌ی ایران با ولهمینوف که مأمور حل اختلافات مرزی با ایران بود ملاقات و مذاکره کرد و سرانجام چون مرگ الکساندر اول تزار روس پیش آمد، و یلهمینوف طی یادداشتی به نماینده ایران گوشزد کرد که بدون اجازه‌ی دربار روسیه فرماندهی کل قوای روسیه در گرجستان نمی‌تواند اراضی اشغال شده را به دولت ایران بازگرداند. بدین ترتیب تلاش ایران برای جلوگیری از مطامع روسیه بی‌اثر ماند و وقایع‌نگار در رمضان سال ۱۲۴۱ هجری (مارس ۱۸۲۶ میلادی) به تهران بازگشت.

رفتار ظاهراً صلح‌جویانه روسیه نسبت به ایران بعد از عهدنامه‌ی گلستان و پذیرفتن راه حل مسالمت‌آمیز یعنی مذاکرات سیاسی با ایران یک نوع خدعه‌ی سیاسی بود، زیرا روسیه می‌خواست با اعزام سفیر و جلب اعتماد فتحعلی‌شاه دربار ایران را اغفال کند و ایران را از تجهیز و تدارک سپاه بازدارد. اتفاقاً در این ۱۳ سال دوره‌ی متارکه‌ی جنگ، هم دربار روسیه و هم دربار ایران متوجه مسائل دیگری بودند که آن‌ها را از توجه کامل به امور قفقازیه باز می‌داشت. روسیه در فکر تهیه‌ی مقدمات جنگ با عثمانی و بسط نفوذ سیاسی خود در بالکان بود[۱] و فتحعلی‌شاه نیز به وقایع مصر و حکومت محمدعلی پاشا نظر داشت و به علت بروز اختلاف در سرحدات غربی با دولت عثمانی[۲] عمده‌ی قوای خود را به حدود غرب ایران سوق داده بود.

هنگامی که فتحعلی‌شاه به تظاهرات دوستانه روسیه فریفته شده بود، سرداران روس در قفقازیه مشغول تحکیم نفوذ سیاسی و نظامی خویش بودند و به وعده و وعید یا تطمیع حکام یاغی و سرکش بلاد متصرفی را که هنوز نمی‌خواستند سلطه‌ی روسیه را بر خود هموار کنند، به طرف خود جلب می‌کردند و نفوذ نظامی روسیه از حدودی که در عهدنامه‌ی گلستان تعیین شده بود، تجاوز کرده تا ایروان و کنار رود ارس گسترده بود و فرمانفرمای کل قفقازیه پیوسته تزار روس را به جنگ با ایران دعوت می‌کرد و می‌خواست قلمرو نفوذ آن دولت را تا کنار ارس - که به عقیده او سرحد طبیعی محسوب می‌شد - بسط دهد.

۱- سیاست روسیه‌ی تزاری در بالکان و حوضه‌ی دریای سیاه تضعیف امپراتوری عثمانی و تحمیل حمایت خود بر سلطان عثمانی و در دست گرفتن نظارت بر بغازی‌های داردانل و بسفر و دریای مرمره بود و نکته‌ی قابل توجه این است که در مناسبات روسیه و عثمانی نیز مانند مناسبات روسیه و ایران سیاست استحفاظی دولت بریتانیا در برابر روسیه تزاری به کوشش و تلاش برخاسته است.

۲- مناسبات ایران و عثمانی در فصول آینده گفته خواهد شد.

سفارت پرنس منچیکف[۱]

پس از آن‌که مذاکرات وقایع‌نگار و ویلهمینوف در تفلیس با شکست مواجه گردید و پیش از آن‌که وقایع‌نگار به تهران برسد، تزار نیکلای اول (۱۸۲۵-۱۸۵۵ میلادی) که پس از مرگ پدر خود الکساندر اول جانشین او شده بود، پرنس **منچیکف** را به عنوان سفیر فوق‌العاده روانه دربار ایران کرد.

نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی روسیه علاوه بر مأموریت اعلام رسمی جلوس تزار نیکلای اول بر تخت امپراتوری روسیه به پادشاه ایران، مأمور بود که درباره‌ی حل مسائل سرحدی با دربار ایران گفتگو کند و نیز در صورت امکان ایران را به اتحاد با روسیه علیه عثمانی برانگیزد[۲]. منچیکف در تبریز با عباس میرزا ولیعهد و وزیر او میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ملاقات و مذاکره کرد و نامه‌ها و یادداشت‌هایی بین آنان مبادله گردید و منچیکف سرانجام عازم تهران و روز ۴ ذی‌الحجه ۱۲۴۱ هجری (۱۰ ژوییه ۱۸۲۶ میلادی) به اردوگاه سلطانیه وارد شد.

در جلسات متعدد مشاوره که با حضور شاه و بعضی از رجال و سیاستمداران آن عصر و بعضی از شاهزادگان برای شور درباره‌ی مسائل مربوط به ایران و روسیه تشکیل گردید، **هنری ویلوک**[۳] کاردار سفارت انگلیس در تهران نیز در آن جلسات حضور داشت و به فتحعلی‌شاه توصیه می‌کرد که در برابر روسیه روش مسالمت‌آمیزی پیش گیرد و در حالی که این نماینده‌ی سیاسی بریتانیا شاه را به اتخاذ روش مسالمت‌آمیز دعوت می‌کرد، نمایندگان دیگر سیاسی بریتانیا یعنی **میجرهارت**[۴] و **دکتر کرومک**[۵] در تبریز عباس میرزا و سران سپاه او را به جنگ با روسیه تحریک می‌کردند.[۶]

پس از ورود منچیکف به سلطانیه و شرفیابی او به حضور شاه مذاکرات با حضور سفیر فوق‌العاده روسیه و عباس میرزا ولیعهد و پنج تن ازدرباریان یعنی آصف‌الدوله و امین‌الدوله و

1- Menchikov

۲- مقارن این اوقات در بالکان انقلاباتی علیه سلطه‌ی عثمانی بر آن ممالک روی می‌داد و از آن جمله انقلاب یونان بود که از جانب انگلستان حمایت می‌شد و دولت تزاری روسیه نیز می‌خواست در ماجرای بالکان به نفع خود و به منظور تضعیف امپراتوری عثمانی دخالت کند.

3- Henry willok

4- Major Hart

5- Dr Cromk

۶- از کتاب تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران تألیف دکتر علی اکبر بینا (جلد اول).

معتمدالدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آغاز گردید و چون سفیر روسیه صریحاً اعلام نمود که فقط با اجرای مفاد موافقتنامه‌ی تفلیس موافقت می‌کند و گوگچای را حق روسیه می‌داند مذاکرات به نتیجه نرسید. ملاقات‌ها و مذاکرات بعدی رجال و درباریان ایران با پرنس منچیکف و پافشاری آنان برای انصراف روسیه از تسلط بر ناحیه‌ی گورگای نیز بی‌نتیجه ماند و منچیکف پیشنهاد کرد که هیئتی از طرف شاه ایران به پایتخت روسیه اعزام شوند و تا بازگشت آن هیئت و اطلاع از نتیجه‌ی مذاکرات هیئت با زمامداران روسیه مذاکرات تهران متوقف گردد.

«در جریان این مذاکرات اعمال نفوذ نمایندگان سیاسی و دیپلمات‌های انگلستان فوق‌العاده مؤثر شد. زمامداران بریتانیای کبیر با ایجاد جنگ میان دو دولت ایران و روس در نظر داشتند دولت روسیه را با جنگ خسته‌کننده‌ای در سرحدات شمال غربی ایران مشغول سازند تا بتوانند از فعالیت روس‌ها در مشرق ایران که برای دولت هند خطرناک بود، بکاهند. این نظریه از مطالعه‌ی یادداشت‌های سری سرجان ملکم که راجع به پیشرفت‌های دولت روسیه در آسیا نوشته شده، روشن می‌گردد. به نظر ملکم فعالیت روس‌ها در مشرق ایران از سمت افغانستان به تدریج شدت می‌یافت و این فعالیت برای سیاست انگلستان فوق‌العاده خطرناک به نظر می‌رسید. همچنین دو نامهٔ مورخ دسامبر ۱۸۲۵ **هنری ویلوک**، یکی به عنوان **ویلیام پیت لرد آمرست**[۱] فرمانفرمای کل هندوستان و دیگری به عنوان ژرژ **(جرج) کانینگ**[۲] نشان می‌دهد که چگونه دولت انگلستان از نفوذ روزافزون و پیشرفت‌های دولت روسیه در ایران وحشت و نگرانی داشت».[۳]

هنگامی که هنوز پرنس منچیکف به مذاکرات خود با هنری ویلوک نماینده‌ی سیاسی دولت انگلیس در تهران ادامه می‌داد و پیش از آن‌که طبق پیشنهاد سفیر روسیه هیئت ایرانی برای مذاکره با زمامداران روسیه تعیین شوند، تعرض نیروهای روسیه در قفقازیه به مواضع پادگان‌های ایران آغاز گردید و پادگان ایران در ناحیه‌ی **باش آپارن** مورد حمله‌ی نیروهای زیر فرمان ژنرال **آلکسی پتروویچ یرمولف** قرار گرفت. بدین ترتیب آتش جنگ ایران و روسیه که مدت سیزده سال خاموش گردیده بود، بار دیگر شعله‌ور شد (ذی‌الحجه سال ۱۲۴۱ هجری قمری).

در جریان جنگ دوم ایران و روسیه مکرر نمایندگانی از طرف ایران مأمور مذاکره با

1- William pitt - Lord Amhurst

2- Georges Canning

۳- از کتاب تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران تألیف دکتر علی اکبر بینا.

فرماندهی کل نیروهای روسیه در قفقازیه و مأمور دربار روسیه شدند و حتی یکی از نمایندگان ایران (داودخان) ضمن عزیمت به روسیه از راه قسطنطنیه در این شهر نامه‌ای به **مترنیخ**[۱] صدراعظم اتریش نوشت و علل اختلافاتی را که بهانه‌ی جنگ دوم روسیه با ایران گردیده بود، در آن نامه شرح داد. ولی هیچیک از نمایندگان اعزامی نتوانستند به پایتخت روسیه راه یابند، زیرا در جبهه‌ی قفقازیه جنگ میان نیروهای دو دولت آغاز شده بود و صدراعظم روسیه و مقامات دیگر آن کشور از پذیرفتن سفرای فوق‌العاده‌ی ایران امتناع می‌ورزید. از مذاکرات میرزا محمدعلی نماینده ایران با ژنرال الکسی یرمولف در تفلیس نیز نتیجه‌ای به‌دست نیامد و متارکه‌های چند هفته‌ای و چند ماهه جنگ در جبهه‌ی قفقازیه بیشتر به زیان ایران انجامید.

جنگ دوم

جنگ‌های دوره‌ی دوم ایران و روسیه طولانی نشد زیرا تجهیزات ایران برای دفاع در برابر نیروی کثیرالعده‌ی روس کافی نبود و نیروی نظامی ایران بر اثر جنگ‌های ممتد داخلی و خارجی که در مدت ۳۰ سال از جلوس فتحعلی‌شاه بر تخت سلطنت تا این زمان متوالیاً اتفاق افتاد، کاملاً ضعیف شده بود. در این جنگ یأس و نومیدی ولیعهد از غلبه بر سپاه روس و بی‌پولی و درماندگی او در برابر مخارج سپاه و خست و لئامت شخص شاه و خودداری او از تأمین مخارج سپاه مزید بر علت شد و جنگ را زودتر خاتمه داد و به شکست قطعی ولیعهد و انعقاد عهدنامه‌ی **ترکمانچای** منجر گردید.

در جنگ‌های سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ هجری قمری چندان موفقیتی نصیب روس‌ها نگردید و سپاه ایران که احساسات دینی آنان را علمای مذهب تهییج کرده بودند، رشیدانه مقاومت کردند و حتی در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ هجری بیشتر نواحی را که در جنگ‌های دوره‌ی اول از دست رفته بود، اشغال کردند و سرانجام **یرمولف** بر اثر عدم کامیابی در جنگ از طرف تزار روس احضار شد و سردار دیگری به نام **پاسکیویچ**[۲] که در جبهه‌ی مشرق اروپا و در جنگ‌های عثمانی آزموده شده بود به فرماندهی سپاه قفقازیه منصوب گردید.[۳]

۱- Klemins Lothar wenzel prince de Metternich از سیاستمداران و صدر اعظم اتریش (۱۷۷۳-۱۸۵۹ میلادی).

2- G. Paskiewitch

۳- عباس میرزا ولیعهد و فرماندهی کل قوای ایران در جبهه قفقازیه یکی از نزدیکان خود را به نام میرزا صالح که مدتی در انگلستان تحصیل کرده بود، برای مذاکره با پاسکیویچ به تفلیس فرستاد ولی نتیجه‌ای

پاسکیویچ در سال ۱۲۴۳ هجری قمری (۱۸۲۸ قمری) حملات تعرضی خود را به قلعه‌های نظامی ایران شروع کرد.

سپاه روس نخست در دشت قراباغ تمرکز یافتند و سپس در دو جبهه‌ی قراباغ و ایروان نیروی ایران را تحت فشار قرار دادند. حکام آن نواحی با موفقیت‌هایی که از سپاه روس در دوره‌ی اول جنگ دیده بودند، یکیک خود را زیر حمایت سردار روس قرار دادند و عباس میرزا که به زحمت زیاد و با اعمال تدابیر سیاسی، حکام مزبور را در دوره‌ی متارکه جنگ به جانب ایران متمایل ساخته بود، از این عدم کامیابی به کلی مأیوس شد. در محاربات خونینی که متوالیاً در جبهه‌های طالش و ایروان و لنکران اتفاق افتاد قوای ایران مغلوب شد و در اوچ کلیسا تلفات بسیار به سپاه ایران وارد آمد و عاقبت معابر ارس به‌دست سردار روس افتاد. کشتی‌های جنگی روسیه نیز در سواحل گرگان با ترکمانان و ایلات یموت سازش کردند و ایشان را به شورش و طغیان علیه ایران برانگیختند.

ولیعهد آخرین و بهترین افواج خود را در **سردار آباد** تمرکز داد و در ربیع‌الاول سال ۱۲۴۳ هجری با قوای روسیه که به جبهه‌ی ارس فشار آورده بودند به نبردی سخت و خونین دست زد ولی نرسیدن آذوقه و جیره و مواجب سپاهیان از تهران، روحیه‌ی سپاه او را متزلزل ساخت و ولیعهد از هر طرف دچار مشکلات گردید. عاقبت سردارآباد به تصرف سردار روس درآمد و قوای ایران به کلی از ساحل چپ رود ارس به داخل آذربایجان رانده شدند.

پیشروی قوای روس به سوی پایتخت

پاسکیویچ از طرف امپراتور روسیه دستور داشت که در هر صورت قوای خود را از ارس بگذراند و به خاک آذربایجان وارد شود و راهی که آذربایجان را به پایتخت اتصال می‌دهد اشغال کند و پایتخت ایران را مورد تهدید نظامی قرار دهد. به همین منظور ژنرال **آریستوف**(۱) بعد از تصرف سردار آباد مأمور شد که مستقیماً به طرف تبریز پیش برود. ولیعهد دسته‌های متفرق سپاه خود را در خوی تمرکز داد و حفظ تبریز را به آصف‌الدوله واگذاشت. در این موقع پاسکیویچ مشغول تسخیر نخجوان بود و آریستوف به طرف تبریز پیش می‌رفت. ولیعهد، **فتحعلی‌خان رشتی** را نزد پاسکیویچ فرستاد و از او تقاضا کرد که از پیشروی به طرف تبریز جلوگیری کند تا قرار مذاکره صلح داده شود ولی قبل از آنکه این اقدام به نتیجه برسد، به‌دست نیامد.

1- G. Aristov

دروازه‌های تبریز به روی آریستوف باز شد و آخرین امید ولیعهد مبدل به یأس گردید. زیرا با تصرف تبریز خط ارتباط اردوی او با مرکز سوق‌الجیشی داخلی به کلی قطع شد و پاسکویچ نیز از ارس گذشت و به تبریز رسید و چون هنوز فتحعلی‌شاه را در قبول شرایط صلح جدید مردد می‌دانست، امر به پیشروی سپاه داد و قسمتی از سپاه روس تا دهخوارقان پیش رفتند در آنجا عباس میرزا که خوی و سلماس را نیز از دست داده بود به اردوی پاسکیویچ رسید.

عهدنامه‌ی ترکمانچای

۱۲۴۳ هجری قمری (۱۸۲۸ میلادی)

شرایطی که پاسکویچ برای عقد مصالحه‌ی جدید پیشنهاد می‌کرد بسیار سنگین و از آن جمله پرداخت ۵/۰۰۰/۰۰۰ تومان غرامت جنگ بود. سفیر انگلیس در تهران، مک دونالد[۱] که بیش از فتحعلی‌شاه از پیشرفت سپاه روس به هراس افتاده بود، شاه را به خطرات واقعی آن تهدید نظامی آگاه نمود و آنقدر در عقاید خود پافشاری کرد که شاه را به قبول شرایط صلح و تعیین نماینده برای عقد پیمان جدید واداشت. فتحعلی‌شاه ۴/۰۰۰/۰۰۰۰ تومان پول به همراهی **منوچهرخان** به تبریز فرستاد و به وساطت سفیر انگلیس مجلسی در قریه **ترکمانچای**[۲] که قرارگاه اردوی **پاسکیویچ** بود، مرکب از سردار مزبور و عباس میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و آصف‌الدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی تشکیل گردید و عهدنامه‌ای در ۱۶ فصل و یک قرارداد تجاری الحاقی در ۹ فصل نوشته شد و در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری مطابق با ۱۰ فوریه سال ۱۸۲۸ میلادی به امضای نمایندگان ایران و روسیه رسید.

روسیه تزاری در این عهدنامه نیات و مقاصد استعماری خود را بی‌پرده نشان داد و منافعی عاید آن دولت شد که در هیچ‌یک از جنگ‌های اروپا نتوانسته بود نظیر آن‌را به‌دست آورد. علاوه بر آنچه به موجب عهدنامه‌ی گلستان از ناحیه‌ی قفقازیه دارا شده بود، ایروان و نخجوان و بخشی از دشت مغان را مالک شد و مجرای رود ارس سرحد دو دولت گردید، اتباع آن دولت در ایران از تابعیت نسبت به قوانین حقوقی و جزایی ایران معاف شدند[۳]، کشتی‌رانی در دریای خزر به آن دولت انحصار یافت، توپ و تفنگ و مهمات جنگی و قلاع نظامی ایران را در

1- Sir John Macdonald

۲- دهکده واقع بر سر راه میانه به تبریز.

۳- کاپیتولاسیون Capitulation قضایی یا حق قضاوت کنسول که اعطای آن به یک کشور بیگانه نشانه‌ی یک نوع تحت‌الحمایگی نسبت به آن کشور است.

قفقازیه به‌دست آورد و ۵ میلیون تومان غرامت جنگی گرفت.

مفاد فصل اول عهدنامه‌ی **ترکمانچای** اعلام استقرار صلح میان دولتین روسیه و ایران و بعضی از فصول دیگر عهدنامه مزبور به شرح زیر است:

فصل دوم - چون مخاصمه‌ی طرفین معظمین که به سعادت امروز به اختتام رسید، تعهدات عهدنامه‌ی گلستان را باطل می‌دارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور کل روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامه‌ی مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیه مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان و ایروان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند. بناء علیهذا شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادی که راجع به حکومت و اداره خانات فوق‌الذکر است، منتهی در ظرف شش ماه از امضاء این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - عهدنامه‌ی مربوط به تعیین خط سرحدی جدید بین ایران و روسیه یعنی مرز کنونی ایران و شوروی در منطقه‌ی آذربایجان است.[1]

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراتور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف وارث و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می‌نمایند که ممالك و جزایری که مابین خط تحدید فصل اخیر (فصل

۱- برای اجرای فصل چهارم عهدنامه‌ی ترکمانچای درباره‌ی تعیین خط مرزی یک سال پس از امضاء معاهده هیئت مختلطی از نمایندگان ایران و روسیه مأمور این کار شدند و در آن هیئت میرزا مسعود مستوفی و مهندس بارتلمی و میرزا احمدخان از طرف ایران نمایندگی داشتند. جلسات هیئت مدتی در مرز تشکیل و پروتکلی نیز در این باب نوشته شد ولی چنان‌که از گزارش رسمی و غیر رسمی مأمورین سرحدی آن زمان برمی‌آید روس‌های تزاری به مدلول عهدنامه و پروتکل عمل نکرده در اغلب نقاط سرحدی تجاوزاتی نموده، پست‌های خود را به داخل خاک ایران پیش آورده‌اند و حتی اسامی بسیاری از نقاط مرزی را تغییر دادند و روی همین اصل در سال ۱۸۹۶ میلادی روس‌ها کمیسیونی به مرز مغان اعزام داشته توسط خلمتسکی مهندس، نقشه و پروتکلی به میل خویش از آن حدود تهیه نموده در نظر داشتند آن‌را به دولت ایران تحصیل نمایند ولی دولت ایران رسماً از امضای آن خودداری کرد و همین‌طور موضوع معوق ماند ماند تا این اواخر یعنی در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵ میلادی) که برای خاتمه دادن به اختلافات مرزی کمیسیونی از طرف دولت ایران به مرز مغان اعزام گردید. «مرزهای ایران تألیف مهندس محمدعلی مخبر».

چهارم) و تیزه جبال قفقاز، دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره متعلق به دولت روسیه می‌باشد.

در مواد دیگر عهدنامه آزادی کامل برای روسیه در مورد تأسیس نمایندگی بازرگانی و کنسولگری در خاک ایران و حق رفت و آمد آزاد کشتی‌های جنگی روسیه در سراسر دریای خزر از طرف ایران به رسمیت شناخته شد و دولت روسیه سمت ولیعهدی عباس میرزا را تأیید و موافقت کرد که پس از جلوس او بر تخت سلطنت ایران سلطنت او را به رسمیت بشناسد.

در قرارداد الحاقی (متمم عهدنامه‌ی ترکمانچای) ترتیب پرداخت غرامت جنگی به دولت روسیه و مهلت پرداخت و شرایط دیگر مربوط به این امر تعیین و پیش‌بینی شده بود که اگر ایران اقساط غرامت را حداکثر تا ۱۵ ماه اوت ۱۸۲۸ میلادی (صفر ۱۲۴۴ هجری قمری) به روسیه نپردازد تمام ایالت آذربایجان برای همیشه از مملکت ایران مجزا و ضمیمه متصرفات روسیه شود و «**یا حکومت جداگانه از آن تشکیل دهند**»[۱].

نمایندگان دولت روسیه تزاری ضمن معاهدهٔ ترکمانچای و متمم آن موادی را گنجانیدند که مفهوم آن یک نوع دست‌نشاندگی و تحت‌الحمایگی ایران نسبت به روسیه و از آن جمله درنظر گرفتن تشریفات خاص برای ورود سفرای آن دولت به ایران بود. بنابر مفاد متمم قرارداد می‌بایستی نماینده‌ی سیاسی روسیه از بدو ورود به مرز ایران همه جا مورد استقبال حکام و مأمورین ایرانی قرار گیرد و همین که به پایتخت رسید وزرای ایران به ملاقات او بروند و سپس او به حضور شاه ایران برسد.

مفاد ماده هفتم - معاهده‌ی ترکمانچای هرچند که ظاهراً برای جلب رضای خاطر عباس میرزا ولیعهد درباره‌ی قبول و امضای قرارداد نوشته شده ولی درحقیقت تعبیر دیگری از فصل چهارم قرارداد **گلستان** و مفاد آن نظیر مفاد قراردادهایی بود که دولت تزاری روسیه بر سلطان عثمانی تحمیل کرد و بدان وسیله آن امپراتوری را که رو به انحطاط و سقوط می‌رفت تحت‌الحمایه خود قرار داد. تخفیف قابل توجه در گمرک کالای روسی (فقط ۵ درصد قیمت کالا) و معافیت اثاثیه و لوازم متعلق به اتباع روسی و بستگان آنان از پرداخت هرگونه عوارض و همچنین اعطای این‌گونه مزایا به ایرانیانی که در خدمت مأمورین و نمایندگان روسیه درمی‌آیند و تحت حمایت آن دولت قرار می‌گیرند، از جمله امتیازات ناروایی است که به موجب معاهده‌ی

۱- نقل از تاریخ قاجار تألیف رابرت گرانت واتسن انگلیسی ترجمهٔ عباسقلی آذری. دربارهٔ مندرجات این کتاب و سایر آثار مؤلفین و نویسندگان انگلیسی دربارهٔ تاریخ دورهٔ معاصر ایران به قسمت مربوط به مآخذ کتاب حاضر رجوع شود.

ترکمانچای و متمم آن به دولت تزاری روسیه داده شد.

سفارت گریبایدوف

پس از عقد معاهده ترکمانچای، دربار روسیه خواهرزاده پاسکیوچ را که از نویسندگان نامی روس و موسوم به **گریبایدوف**[۱] بود، برای اجرای مقررات عهدنامه‌ی ترکمانچای و حل اختلافات مرزی به تهران فرستاد و سفیر مزبور - به شرحی که خواهد آمد - قربانی سیاست استعماری روسیه شد.

گریبایدوف با عنوان سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار دولت تزاری روسیه در اوایل سال ۱۲۴۴ هجری قمری (۱۸۲۸ میلادی) به تبریز و روز پنجم ماه رجب آن سال به تهران رسید. **مالتسف**[۲] به عنوان منشی اول و **ادلنگ**[۳] با عنوان منشی دوم سفارت و یک شاهزاده گرجی و یک افسر و یازده تن قزاق روسی و یک مستخدم اروپایی و چند نفر کارمند و مستخدم ارمنی و گرجی همراه سفیر روسیه بودند.

سفیر روسیه دارای اخلاق خشک و انعطاف‌ناپذیر و به آداب و رسوم و حیثیت و شئون خانوادگی خود سخت پابند بود[۴] و به همین جهت در برابر شکایات مردم یا زمامداران از بدرفتاری و عربده‌جویی قزاقان روسی وابسته به سفارت، خونسردی و بی‌اعتنایی نشان می‌داد. وی چندی پس از اقامت در پایتخت به استناد مقررات عهدنامه‌ی ترکمانچای و مفاد متمم قرارداد از دولت ایران خواست که دو نفر زن ارمنی را که مسلمان شده و در خانه الهیارخان آصف‌الدوله مقیم بودند، به عنوان آنکه از اهالی ایروان هستند و ایروان به تصرف روسیه

۱- Alexander Sergievitch Griboidov (۱۷۹۵ - ۱۸۲۹ میلادی) نویسنده دراماتیک روس که مهمترین اثر او کمدی هجوآمیزی است زیر عنوان Mdalheurd, avoir trop d, Esprit که می‌توان آن‌را «مصیبت هوشمندی» یا «بدبختی عاقل بودن» ترجمه نمود.

2- Malzov

3- Adelung

۴- ... بر وجهی که مرقوم دیده‌ام و مذکور شنیده‌ام این گریبایدوف ایلچی روسیه را به جهت چیرگی نظام روسیه بر تبریز و آذربایجان تبختری عظیم و تکبری جسیم بوده و بوفق قوانین خوانین ترکستان با پادشاه ایران که اعظم از خاقان چین و افخم از خان توران زمین بوده رفتار و سلوک شایسته مرعی نمی‌نموده... و چون به مجلس همایون شاهنشاه قاجار فتحعلی‌شاه صاحبقران درآمد چنان شنیدم که بر بساط مبارك كه محل جبهه سائی سلاطین بزرگ و بوسه‌گاه شاهان سترک بود خلع نعلین نکرد. «روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم».

درآمده است، تحویل سفارت روسیه بدهند. زمامداران ایران برای انصراف سفیر روسیه از این امر تلاش کردند و چون به نتیجه نرسید، ناچار آن دو زن ارمنی تازه مسلمان را تحویل سفارت دادند و آصف‌الدوله که دل خوش از روس‌ها نداشت در پیرامون این واقعه شروع به تبلیغات کرد و تبلیغات او و کسان دیگر در جامعه‌ی روحانی مؤثر افتاد و در محافل مذهبی گفته شد که استخلاص دو زن مسلمان از دست اجنبی کافر شرعاً لازم و واجب است.

فتوای روحانیون در میان مردم که سخت به آداب دینی پابند بودند به سرعت انتشار یافت و از گوشه و کنار پایتخت غوغا برخاست و مراتب به گوش سفیر روسیه رسید. وی در برابر اصرار و پافشاری رجال ایرانی موضوع استرداد دو زن ارمنی تازه مسلمان را به روز بعد موکول نمود. فردای آن روز بازار تهران بسته شد و جمعیت انبوهی به جانب سفارتخانه‌ی روسیه حرکت کردند و همین که جمعیت به پیرامون سفارت رسیدند گریبایدوف دستور داد تا آن دو زن را تحویل مردم بدهند. درضمن تحویل زنان ارمنی به مردم بین بعضی از افراد جمعیت و مستخدمین سفارت کشمکش درگرفت و یکی از افراد جمعیت به ضرب گلوله قزاق‌ها کشته شد. مردم جسد مقتول را به مسجد بردند و در آنجا سردسته و رهبر جمعیت مردم را به انتقامجویی و قصاص خون مقتول تهییج نمود.

اثر عمیق شکست‌های ایران در جبهه‌ی قفقازیه و انتشار مفاد عهدنامه‌ی ترکمانچای، نارضایی عمومی را برانگیخته و حمله بازاریان و مردم دیگر به سفارت روسیه درحقیقت جلوه‌ای از آن نارضایی بود که متأسفانه به صورت یک عمل غیر انسانی و دور از مروت و جوانمردی پدیدار گردید[۱] و درنتیجه گریبایدوف و در حدود ۳۵ نفر از همراهان او و اتباع

۱- رابرت گرانت واتسن درباره‌ی این حادثه می‌نویسد: «... آنچه اثاثیه در آن منزل بود به یغما بردند. از میان جمعیت کسی فریاد کشید که اسب‌های روسی در طویله سفارت انگلیس هستند. جمعیت دسته‌جمعی عازم سفارت انگلیس شدند. کوشش آن‌ها برای گشودن دروازه‌های سفارت بی‌اثر ماند. جمعیت طوری تهییج و تحریص نشده بودند که اشتهای آنان فرو نشیند از دیوار خانه‌ی مجاور شکافی به صحن اصطبل (اصطبل سفارت انگلیس) گشوده به آن راه یافتند. این موضوع قابل توجه است دیده نشده که عنان مردم بلوایی در حال طغیان به‌دست شعور و تشخیص سپرده شده باشد. اما این جماعت از قدم اول تشخیص و هدف و خواسته مشروع و قانونی خود را داده بودند. با اینکه اصطبل در تصرف آن‌ها بود و کلیه‌ی زین و برگ و پلاس اسب‌ها را تصاحب نموده بودند، دست به کوچک‌ترین اسباب و اثاثیه متعلق به سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند. پس از کشتن یک میراخور گرجی و دو قزاق روسی اسب‌ها را از طویله به خانه‌های خود بردند و دفعتاً بلوا فرو نشست. «تاریخ قاجار، تألیف رابرت گرانت واتسن (انگلیسی) ترجمه عباسقلی آذری».

روسیه و عده‌ای از نگهبانان ایرانی سفارت به قتل رسیدند[۱] و تنها کسی که از هیئت نمایندگی روسیه در تهران زنده ماند **مالتسف** دبیر اول سفارت بود که کوشش دولت ایران را برای نجات هیئت نمایندگی به چشم خود دیده و به علل واقعی حادثه ناگوار مزبور کاملاً واقف گردیده و همین شخص بود که پادشاه ایران، او را با هیئت مخصوص سفارت فوق‌العاده به دربار روسیه فرستاد تا مشاهدات خود را به نفع دولت ایران به تزار روسیه گزارش دهد.

بنا به نقل نویسندگان ایران مانند رضاقلی خان هدایت و لسان‌الملك سپهر و امثال آنان، مالتسف دبیر اول سفارت روسیه به دستور فتحعلی‌شاه به تبریز رفت و در حضور عباس میرزا ولیعهد که از این حادثه‌ی ناگوار بی‌اندازه متأثر و ناراحت بود، حقیقت واقعه را بیان کرد و طرز رفتار و کردار گریبایدوف را ناستوده و از عوامل بروز حادثه مزبور قلمداد کرد و قول داد که در حضور تزار روسیه نیز این مطالب را بیان کند و نیز بنا به نقل مورخین داخلی تزار روسیه از پادشاه ایران خواسته بود که یکی از شاهزادگان نامدار قاجار را برای عذرخواهی به سن‌پترزبورگ پایتخت روسیه بفرستد تا به قول رضاقلی‌خان هدایت «مزید عزت آن دولت شود».

فتحعلی‌شاه سرانجام شاهزاده خسرو میرزا فرزند عباس میرزا ولیعهد را برای این مأموریت برگزید. وی به همراهی محمدخان زنگنه امیر نظام (از احفاد شیخ علی‌خان زنگنه از رجال دوره‌ی صفویه) و میرزا تقی‌خان فراهانی وزیر نظام (که بعدها مربی ناصرالدین میرزا و سپس در زمان سلطنت او صدراعظم ایران و ملقب به امیرکبیر گردید) از راه قفقازیه عازم روسیه شد (شوال ۱۲۴۴ هجری قمری).

تزار روسیه نیکلای اول همین که از ماجرای فاجعه‌ی قتل هیئت نمایندگی خود در تهران آگاه شد. پرنس **دالغورکی**[۲] از معتمدین و رجال دربار خود را برای تحقیق ماجرا روانه ایران نمود و از طرف دیگر پس از ورود خسرو میرزا و همراهانش به پایتخت روسیه تزار از آنان به گرمی پذیرایی کرد و در برابر امتیازات و منافع سرشاری که از معاهده‌ی ترکمانچای نصیب وی شده بود و نیز به علت گرفتاری در جنگ‌های بالکان و شکست سپاه روسیه در حوضه‌ی رود دانوب عذرخواهی هیئت ایرانی را در مورد قتل گریبایدوف پذیرفت و ضمناً مبلغ پنج میلیون ریال از بقیه غرامت جنگ را به خسرومیرزا بخشید و برای پرداخت پنج میلیون ریال

۱– محل اقامت هیئت نمایندگی روسیه در نزدیکی ارک در یکی از خانه‌های واقع بین اراک و قورخانه بوده است.

2- Prince Dolghorouki

دیگر پنج سال مهلت قرار داد.

پرنس دالغورکی، سفیر فوق‌العاده روسیه در محرم سال ۱۲۴۵ هجری به تهران رسید[۱] و پس از ده روز به حضور فتحعلی‌شاه بار یافت و از وی خواست تا مسببین اصلی حادثه‌ی قتل سفیر روسیه مجازات شوند و اموال غارت شده مسترد گردد یا خسارت آن‌ها پرداخته شود و نیز چون مسلم شده بود که میرزا مسیح مجتهد استرآبادی ساکن تهران محرک و مسبب شورش مردم بوده و آنان را به سمت سفارت روسیه سوق داده است از ایران به خارج کشور تبعید شود.

فتحعلی‌شاه پیشنهادهای سفیر روسیه را پذیرفت و دستور داد تا لااقل یکی از رهبران شورش مردم را در حادثه‌ی قتل گریبایدوف پیدا کنند تا به مجازات برسد. فراشان حکومتی تهران شخصی به نام رضاقلی بیگ را که از رهبران شورشی و در روز حادثه با شمشیر خون‌آلود دیده شده و قبلاً نیز در شمیران مرتکب قتل گردیده بود، توقیف کردند و به فرمان شاه او را در میدان ارک به قتل رساندند، اما در مورد تبعید میرزا مسیح مجتهد فتحعلی‌شاه او را احضار و با تلطف و مهربانی به او گوشزد کرد که به عتبات سفر کند. وی پذیرفت ولی چند روزی را به مسامحه گذراند و ضمناً در نزد مریدان خود چنین وانمود کرد که دولت می‌خواهد او را از وطن به خارج تبعید کند و بعضی از مریدان نیز معتقد بودند که همین که مجتهد از دروازه‌ی تهران خارج شود، مأموران دولت او را توقیف خواهند کرد و تحویل مأمورین روسی خواهند داد تا به قصاص خون سفیر مقتول کشته شود. از طرف مأمورین دولت به مجتهد فشار وارد می‌آمد که زودتر بار سفر ببندد. وی روزی با زن و فرزند خود به مسجد رفت تا به بهانه‌ی وداع با مردم بار دیگر احساسات دینی آنان را تحریک کند[۲] و در این کار موفق گردید، لیکن

۱- دالغورکی به دستور عباس میرزا پس از ورود به تبریز تا بازگشت خسرو میرزا و هیئت نمایندگی ایران از روسیه در آن شهر متوقف ماند و سپس روانه تهران گردید.

۲- «... از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد. مردم شهر از دانی و قاصی نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم به قتل‌عام فرماید. حاجی محمد ابراهیم کلباسی حاجی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا مسیح بی‌آگهی خاص و عام شب هنگام با جامه‌ی دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا بازنشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بی‌نهایت شاد شدند - ناسخ‌التواریخ، جلد اول، قاجاریه».

اقدام سریع دولت از بروز حادثه جدید جلوگیری کرد[۱] و سرانجام مجتهد مزبور بـه فـرمان دولت گردن نهاد.

* * *

جنگ‌های ایران و روسیه و عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای صـفحات مـذلت‌باری از تاریخ ایران در دوره‌ی قاجاریه به‌شمار می‌آید. از دست رفتن سرزمینی زرخیز و پر جمعیت مانند قفقازیه جنوبی و گـرجسـتان و ارمـنستان هـرچـند کـه از لحـاظ اراضـی و اقـتصادی جبران‌ناپذیر بود، لیکن در برابر مقررات دیگر عهدنامه‌ی ترکمانچای از قبیل محدودیت ارضی ایران و سلب مالکیت ایران از دریای خزر و برقرار شدن حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون قضایی) درباره‌ی اتباع روسیه که لطمه‌ی شدید به استقلال سیاسی و قضایی ایران وارد آورد، قابل تحمل بود. روسیه با عقد پیمان ترکمانچای نفوذ سیاسی خود را در ایران برقرار ساخت و باید این حقیقت برای ملت ایران روشن گردد که یکی از علل شکست ایران در جنگ‌های قفقازیه و تسلیم دربار ایران در برابر هطامع استعماری روسیه، سیاست شوم استعماری انگلستان بود که همواره مصالح و منافع ملت ایران را فدای مطامع خویش می‌کرد. در زمینه‌ی جنگ‌های ایران و روس نیز سیاست خائنانه‌ی انگلیس که در خفا با دولت تزاری روس برای تسلط بـر ایـران همداستان شده بود، شاه و درباریان ساده‌لوح ایران را فریب داد و با وجود آن‌که طبق پیمان با ایران متعهد و ملزم بود که ایران را در برابر حملات دولت ثالث حمایت کند، هنگام ضـرورت از کمک و یاری چشم پوشید و ایران را در برابر رقیب زورمـندی مـانند روسـیه‌ی تـزاری تـنها گذاشت.

دورویی و خیانت انگلستان در جنگ‌های ایران و روسیه از این نکته به خوبی پیداست که هنگام پرداخت غرامت جنگ چون شاه را برای تهیه‌ی وجه در مضیقه‌ی مالی دید، با پـرداخت ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال او را وادار کرد تا از ماده‌ی پنجم قرارداد ایران و انگلیس مبنی بر کمک به ایران هنگام حمله دولت ثالث به این کشور چشم پوشد و آن ماده از قرارداد را که تا حدی صـراحت

۱– رضا قلی‌خان هدایت می‌نویسد که شورش مردم به پایه‌ای رسید که «دروب ارک مبارکه را فرو بستند و توپ بر بروج کشیدند و به خرابی شهر و مسجد و قتل‌عام مرد و زن و انباشتن محلات و برزن فرمان صادر شد – روضةالصفای ناصری، جلد نهم».

داشت لغو نمود.[۱] نکته‌ای که باید در این مورد یادآوری شود این است که سیاست استعماری و بسط نفوذ روسیه از مدت‌ها پیش در شبه جزیره بالکان که جزء متصرفات امپراتوری عثمانی بود، ظهور کرده بود و تلاش و سعی تزارها برای شکافتن راه قفقازیه و به‌دست آوردن معابر برزخ مزبور بیشتر از لحاظ راه یافتن به آسیای صغیر و به منظور تسلط بر دریای سیاه و محاصره‌ی نظامی خاک عثمانی بود و چون دولت روسیه در جنگ‌های بالکان و کریمه با مقاومت دول اروپای غربی و از جمله انگلستان که به یاری عثمانی برخاسته بودند مواجه شد، می‌خواست از راه قفقازیه به خاک آسیایی عثمانی حمله ببرد و بدیهی است که کشمکش‌ها و اختلافات بی‌مورد دو دولت بزرگ اسلامی (ایران و عثمانی) خود عامل بزرگی برای پیشرفت سیاست‌های استعماری روس و انگلیس به‌شمار می‌آمد. اگر میان دو دولت همجوار و هم‌کیش ایران و عثمانی وحدت و اتفاق و اتحاد نظامی برقرار می‌شد، هم در جبهه‌ی قفقازیه و هم در جبهه‌ی بالکان از پیشرفت و نفوذ نظامی روسیه به خوبی جلوگیری به عمل می‌آمد ولی به شرحی که خواهد آمد پاره‌ای تعصبات بی‌مورد مذهبی همواره از حصول وحدت و اتفاق میان این دو دولت جلوگیری کرد.

۱- رابرت گرانت واتسن انگلیسی در کتاب تاریخ قاجار می‌نویسد: «دولت ایران مدعی بود که اقدام روسیه در دفعه‌ی اول برای تصرف منطقه‌ی گوگچه غاصبانه و تجاوز به ایران بوده لذا دولت ایران خود را ذی‌حق می‌دانست هزینه‌ی تمام مدت جنگ را از دولت انگلیس مطالبه نماید. این ادعا مورد تأیید دولت انگلیس واقع نگردید و پذیرفته نشد، چون دولت انگلیس معتقد بود که دولت ایران اول به روسیه حمله کرده و در حقیقت دولت ایران متجاوز شناخته می‌شود... در این مورد سرجان ماکدونالد (سفیر انگلیس در تهران) خدمت ذی‌قیمتی نسبت به دولت متبوعه خود انجام داد و دولت انگلیس را از تعهدی که نسبت به دولت ایران داشت نجات داد و از طرفی پرداخت دویست هزار تومان در آن ساعات بحرانی برای دولت ایران خیلی ارزنده بود.»



ظروف و ابزارآلات دوره قاجاریه

فصل هفتم

روابط ایران و عثمانی

موضوع مشاهد متبرکه

علاقه‌ی مردم شیعی مذهب ایران به زیارت مشاهد متبرکه واقع در بین‌النهرین عراق یعنی کربلا و نجف و کاظمین و مخالفت و ستمکاری حکام و دست‌نشاندگان متعصب و خشک مغز امپراتوری عثمانی در آن نواحی نسبت به زوار ایرانی از مسائلی بود که همواره توجه پادشاهان ایران را به خود جلب می‌کرد. وجود مراکز عشایرنشین در سرحدات دو دولت و دورویی و نفاق و سیاست مآبی بعضی از حکام محلی مثل حکام بغداد و سلیمانیه و شهر زور نیز آتش نفاق و کینه را بین دو دولت دامن می‌زد و از همه مهمتر مسئله‌ی سرحدات ایران و عثمانی بود که بعد از نبردهای دوره‌ی نادرشاه افشار و شکست‌های پی در پی سپاه عثمانی هنوز به‌صورت صحیح و روشن درنیامده[1] و دعاوی دو دولت درباره‌ی بعضی از سرحدات مثل ناحیه‌ی سلیمانیه (مسکن ایلات کرد موسوم به **بابان**) حل نشده بود. حکام سلیمانیه و شهر زور بنا به معمول آن عصر اغلب از جانب پاشای بغداد و با موافقت دربار‌ه‌ی قاجار تعیین و منصوب می‌شدند و اغلب اوقات برای تعیین حکام بلاد مزبور بین پاشای بغداد و مأمورین رسمی ایران در غرب اختلاف نظر به میان می‌آمد. دربار عثمانی که درحقیقت بازیچه‌ی دست سرداران فاسد و شهوتران **ینی چری** و فاقد هرگونه تصمیم و اراده بود، غالباً از تمایلات حکام بغداد پیروی می‌کرد و چون وضع سیاسی عثمانی به صورتی درآمده بود که پاشاها یعنی حکام بزرگ در حوزه‌های

۱- مرزهای ایران و عثمانی پس از یک سلسله محاربات طولانی نخستین بار در دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب اول صفوی در قرارداد صلح دو دولت تعیین و در دوره‌ی سلطنت شاه سلیمان صفوی بار دیگر تأیید گردید و نادرشاه افشار نیز مقررات مربوط دوکشور را طبق عهدنامه‌ی منعقده در دوره‌ی پادشاهی شاه سلیمان صفوی در مصالحه با عثمانی و قرارداد مربوط به آن گنجانید.

حکمرانی خود آزادی عمل و استقلال کامل داشتند، دربار عثمانی خواه و ناخواه در اختلافات ایران با پاشای بغداد نه به عنوان یک دولت رسمی و آمر بلکه به عنوان یک مأمور معذور دخالت می‌کرد. سیاست فرصت‌طلبی و دورویی در برابر ایران از طرف دربار عثمانی پیوسته و در تمام ادوار تاریخ روابط این دو کشور، عنصر بارز سیاست خارجی عثمانی بوده است. هنگام فراغت قوای خود را به مرزهای ایران برای چپاول و غارت می‌فرستاد و عشایر مرزی را به طغیان و شورش برمی‌انگیخت ولی همین که از نیروی ایران شکستی می‌دید و یا در جبهه‌ی اروپا به جنگ با روسیه و یا در جبهه‌ی شامات به جنگ با محمدعلی پاشا سرگرم می‌شد، با ایران از در دوستی درمی‌آمد و به وسیله‌ی عذرخواهی و اعزام سفرای فوق‌العاده، سیاستمداران بزرگوار و با گذشت و یا غفلت‌زده و بی‌خبر ایران را اغفال می‌کرد و در همان حال دست‌نشاندگان پاشای بغداد در کربلا و نجف در آزار و اذیت زوار ایرانی می‌کوشیدند و از هیچ‌گونه تخفیف و تحقیر و اهانت نسبت به اتباع ایرانی دریغ نداشتند.

توسعه‌طلبی امپراتوری عثمانی و مسائل ناشی از تعصب دینی مردم ایران و عثمانی که پیوسته به‌وسیله‌ی روحانیون دو کشور تقویت می‌شد، علل حقیقی کشمکش‌ها و جنگ‌های ایران و عثمانی از آغاز تشکیل دولت صفویه تا انقلاب مشروطیت ایران بوده است. برای تشدید و ادامه‌ی این کشمکش‌ها و جلوگیری از اتحاد و اتفاق دو دولت مسلمان، سیاست‌های استعماری دول اروپا به خصوص سیاست‌های شوم افغانستان و روسیه‌ی تزاری، پیوسته بهانه‌ها و وسائلی برمی‌انگیختند و تنور این معرکه را که بالمآل ضعف و بیچارگی هر دو دولت را دربرداشت گرم نگاه می‌داشتند.

مسئله‌ی حکمرانی سلیمانیه

قلعه‌ی سلیمانیه را **ابراهیم پاشا** حاکم ناحیه شهر زور در مغرب آن شهر بنا نهاد و عده‌ای از قبایل کرد بابان را به آنجا کوچ داد و این قلعه با تمامی قراء و قصبات مجاور آن به موجب عهدنامه‌ای که نادرشاه افشار در سال ۱۱۵۹ هجری قمری با دولت عثمانی منعقد ساخت به ایران تعلق گرفت. بعد از ابراهیم پاشا حکومت سلیمانیه و شهر زور به برادر وی **عبدالرحمن** واگذار شد ولی حاکم بغداد علی پاشا با انتصاب او به حکومت مخالفت ورزید و در سال ۱۲۲۰ هجری قمری به قوه قهریه او را از شهر زور بیرون راند. وی به سنندج رفت و از والی کردستان **امان‌الله خان اردلان** استمداد نمود. ولی پس از کسب اجازه از فتحعلی‌شاه درصدد برآمد که عبدالرحمن را مجدداً به حکمرانی شهر زور بازگرداند ولی در همان اوقات احمد چلبی را طرف والی بغداد برای اعتراض به این امر شاه را در چمن سلطانیه ملاقات کرد. فتحعلی‌شاه

محمدصادق **وقایع‌نگار** را با **احمد چلبی** به بغداد فرستاد تا درباره‌ی عبدالرحمان با علی پاشا مذاکره کند ولی علی پاشا به سخنان وقایع‌نگار و دستورات فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشت و **خالد پاشا** را به حکومت شهر زور منصوب نمود. امان‌الله خان اردلان به امر شاه، عبدالرحمان را که در تهران به حضور شاه رسید و با خلعت‌های گرانبها به سنندج بازگشته بود، به قوی قهریه در شهر زور مستقر گردانید و خالد پاشا دست نشانده‌ی پاشای بغداد را از آنجا راند و این مسئله مقدمات لشکرکشی و جنگ‌های ممتدی را بین قوای ایرانی و عثمانی در غرب فراهم ساخت و زیان معنوی این جنگ‌ها برای ایران که سرگرم نبرد با روسیه بود، بیش از لطمه‌ای بود که به دولت عثمانی وارد آمد.

جنگ مریوان
۱۲۲۱ هجری قمری

فتحعلی‌شاه برای حفظ سرحدات غرب از تجاوز قوای عثمانی و سرکوب کردن شورش‌ها و طغیان‌های محلی پسر دوم خود **محمدعلی میرزا دولتشاه**[۱] را با چند تن از سرداران لایق از قبیل ابراهیم‌خان دولوی قاجار و محمدعلی خان شامبیاتی و عده‌ای سپاه به مغرب فرستاد و حکومت کلیه‌ی ولایات غربی ایران را از مغرب آذربایجان تا بصره به فرزند خود واگذاشت. دولتشاه در جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۱ هجری قمری از راه قزوین و همدان به طرف کرمانشاهان حرکت کرد و هنگامی که در همدان بود، علی پاشا حاکم بغداد با ۳۰/۰۰۰ نفر سپاهی تا **زهاب**[۲] (در مغرب کرمانشاهان) پیش راند و از آنجا خواهرزاده خود **سلیمان پاشای کهیا** را با ۱۵/۰۰۰ تن سوار عرب و گرجی به شهر زور فرستاد. عبدالرحمان دست نشانده‌ی ایران در شهر زور تاب مقاومت نیاورد و شهر را رها کرد و به سنندج گریخت. علی پاشا به پیشروی خود ادامه و تا نزدیکی **پاطاق** پیش آمد و چون همان اوقات لشکری به سرداری **نوروزخان میربار** از طرف فرماندهی قوای ایران در آذربایجان به طرف کردستان در حرکت بود علی پاشا برای آنکه از وصول لشکر مزبور به ناحیه شهر زور جلوگیری کند راه شمال را پیش گرفت و در کنار رود

۱- چنین روایت می‌کنند که وقتی محمدعلی میرزا کودک بود آغامحمد خان از او پرسید اگر شاه شود چه کار خواهد کرد. محمدعلی میرزا جواب داد من شما را خواهم کشت. این جواب جدی باعث شد که عباس میرزا که پسر دوم بود به ولیعهدی فتحعلی‌شاه انتخاب شود. «تاریخ ایران، سرپرستی سایکس، جلد دوم» روایت سایکس ساختگی است زیرا به نقل منابع معتبر داخلی عباس میرزا فرزند ارشد و محمدعلی میرزا فرزند دوم فتحعلی‌شاه بوده است.

۲- این کلمه امروز به غلط «ذهاب» نوشته می‌شود.

سیروان (گاماسآب) فرود آمد.

دولتشاه نوروزخان را که به اردوی او ملحق شده بود با جمعی از سواران **مدانلو** و **جهان بیگلو** مأمور نمود که نقاط واقع بین **متدلیج** و **یعقوبیه** را تاراج کنند و بقیةالسیف علی پاشا را که هنوز در زهاب باقی مانده بودند به جانب مغرب برانند. سردار ایران **فتاح پاشا** سردار عثمانی در کنار رود سیروان به علی پاشا ملحق شد.

دولتشاه قبل از آغاز نبرد با علی پاشا از فتحعلی‌شاه مدد خواست و او مجدداً سه تن از سران سپاه خود را به مغرب روانه ساخت. از طرف دیگر علی پاشا قوای خود را از کنار سیروان رود به دشت مریوان منتقل نمود و در آن دشت جنگ سختی بین طرفین درگرفت. فرماندهی جناح چپ سپاه ایران که با جناح راست سپاه ترک وارد نبرد شد، با **صفی یارخان کردبچه** بود. افواج کُرد و اردلان در جناح راست جای گرفتند و قلب سپاه به امان‌الله خان اردلان و فرج‌الله خان افشار سپرده شد. در سپاه عثمانی علاوه بر علی پاشا حاکم بغداد، سلیمان پاشا کهیا و خالد پاشا و سلیمان پاشا متسلم کرکوک با افواج عرب نیز شرکت داشتند. در جناح چپ، سپاه ایران غالب گردید؛ کهیا که فرماندهی جناح راست عثمانی را داشت موضع خود را رها کرد و به کمک جناح چپ سپاه ترک شتافت ولی صفی یارخان دلیرانه مقاومت کرد و کهیا را درحین جنگ دستگیر نمود. سرانجام شکست بر سپاه ترک رخنه یافت و سه هزار تن از آنان به قتل رسیدند و بقیه با بی‌نظمی و پریشانی به اردوگاه علی پاشا گریختند و سواران ایران فراریان را تا نزدیک سراپرده علی پاشا تعقیب کردند.

علی پاشا بعد از آن شکست، **شیخ محمدجعفر لحساوی** را به شفاعت نزد محمدعلی میرزا دولتشاه فرستاد. دولتشاه اسرای عثمانی را که بیش از ۴/۰۰۰ تن بودند بنا به شفاعت شیخ آزاد کرد و کهیا را به تهران روانه ساخت. شیخ لحساوی به تهران رفت و استخلاص کهیا را از شاه خواست. فتحعلی‌شاه او را بخشید و فرمان حکومت بین‌النهرین را به نام او صادر کرد و نیز عبدالرحمان سابق‌الذکر را مجدداً به حکومت شهر زور منصوب و میرزا صادق وقایع‌نگار را برای بار دوم به سفارت دربار عثمانی مأمور کرد.

سال بعد علی پاشا وفات یافت و سلیمان کهیا که فرمان حکومت بین‌النهرین را از فتحعلی‌شاه گرفته بود به جای او والی بغداد شد. در همان سال سلطان سلیم‌خان ثالث (سلطنت از ۱۲۰۳ تا ۱۲۲۲ هجری قمری) درگذشت و سلطان مصطفی‌خان رابع (۱۲۲۲-۱۲۲۳ هجری قمری) به سلطنت رسید و با حکومت کهیا در بغداد موافقت کرد. فتحعلی‌شاه نیز برای تهنیت جلوس سلطان، شیخ‌الاسلام خوی به نام **آقا شیخ ابراهیم** را روانه اسلامبول نمود و بدین ترتیب ظاهراً اختلافات سیاسی دولتین برطرف و روابط دوستی بین طرفین برقرار گردید.

تعرض قوای ایران به بغداد
۱۲۲۷ هجری

مبادله‌ی سفرا بین ایران و عثمانی مدت ۵ سال از بروز جنگ جدید میان دولتین جلوگیری کرد. سلطان محمدخان ثانی (سلطنت از ۱۲۲۳ تا ۱۲۵۵ هجری قمری) برای تحکیم مبانی صلح و برای آن‌که پادشاه ایران را در آن موقع گرفتار جنگ با دشمن عثمانی یعنی روسیه می‌دید هیئتی از رجال دربار خود را که **عبدالوهاب پاشا** و **شاکر پاشا** و **حیرت پاشا** جزو آنان بودند، به تهران روانه نمود و آن هیئت در ربیع‌الثانی سال ۱۲۲۶ هجری وارد پایتخت شدند و درنتیجه مذاکراتی که با میرزا شفیع صدراعظم ایران به‌عمل آوردند، قرار شد که حاکم شهر زور همیشه از طرف دربار ایران تعیین شود و ولایت بغداد نیز به شخصی که مسالمت جو و مورد اعتماد دولتین باشد تفویض گردد و حکام عثمانی در کربلا و نجف از آزار زوار ایرانی خودداری کنند و هر دو دولت در ابراز دشمنی با روسیه پافشاری نمایند و هر یک از دو دولت که با روسیه عهدنامه‌ی صلحی برقرار سازد، منافع طرف دیگر را نیز در آن عهدنامه منظور نماید. عبدالوهاب پاشا با اجازه‌ی فتحعلی‌شاه در تبریز باقی ماند و بقیه‌ی هیئت اعزامی به خاک عثمانی بازگشتند.

این سفارت، هرچند که بنابر مقتضیات سیاسی آن زمان کاملاً ضروری و پیشنهادهای دولت عثمانی منطقی و به نفع هر دو دولت بود، چنین به نظر می‌آید که جز یک حیله و خدعه‌ی سیاسی چیزی بیش نبوده است و شاید قصد سلطان عثمانی اغفال و انصراف خاطر سران سپاه غرب از ادامه‌ی عملیات نظامی در بین‌النهرین بود. زیرا هنوز اندک زمانی از عقد پیمان نگذشته بود که مجدداً پاشای بغداد به اشاره‌ی سلطان عثمانی آتش اختلاف و جنگ را دامن زد.

عبدالله پاشا، حاکم جدید بغداد که بدون موافقت قبلی فتحعلی‌شاه از طرف سلطان عثمانی به آن سمت منصوب شده بود، در اواسط سال ۱۲۲۷ هجری شهر زور را از عبدالرحمان پاشا دست‌نشانده‌ی ایران گرفت و **اسماعیل آغا** حاکم **اربیل** را به تهران فرستاد و پیغام داد که چون وجود عبدالرحمان در شهر زور موجب بروز اختلاف بین دو دولت همجوار خواهد بود، به ملاحظه‌ی صلاح دولتین حکومت شهر زور بایستی به شخص دیگری محول گردد. فتحعلی‌شاه از آن پیغام و خودسری پاشای بغداد در خشم شد و چون سلطان عثمانی برخلاف پیمان هنگام عقد قرارداد صلح با روسیه به هیچ وجه نامی از ایران نبرده و منافع ایران را منظور ننموده بود، به محمدعلی میرزا دستور داد که علیرغم تمایلات سلطان و پاشای بغداد عبدالرحمان را به حکومت شهر زور برقرار سازد و این امر موجب بروز جنگ جدید گردید.

دولتشاه ابتدا مهدی خان کلهر را به بغداد فرستاد تا عبدالله پاشا را به قبول پیشنهادهای خود راضی کند و چون والی مزبور سفیر دولتشاه را نپذیرفت، وی در شعبان سال ۱۲۲۷ هجری حمله به بغداد را آغاز نمود. سپاه ایران در سه ستون به جانب بغداد حمله بردند یک ستون از راه قراتپه و ستون دوم از طریق قزل رباط و ستون سوم به فرماندهی دولتشاه از طریق زهاب شروع به پیشروی کردند و دستجاب سپاه ترک را در کرند و زهاب و حوالی اربیل درهم شکستند. عبدالله پاشا بار دیگر به خدعه متوسل شد و نیرنگ او در ذهن شاهزاده ساده لوح قاجار محمدعلی میرزا مؤثر افتاد. وی **شیخ محمد جعفر نجفی** از علمای شیعه ساکن نجف را به شفاعت نزد دولتشاه فرستاد و چنان وانمود کرد که از اول با پیشنهاد شاهزاده موافق بوده است و جنگ بین دو ملت مسلمان هرگز صلاح نیست. به این ترتیب با تحریك احساسات مذهبی دولتشاه حملهی قوای ایران را خنثی کرد، زیرا چون وی با انتصاب عبدالرحمان پاشا به حکومت شهر زور اجباراً موافقت نمود، دولتشاه سپاهیان خود را از حوالی بغداد عقب کشید و بغداد از خطر محاصره نجات یافت.

پس از آن تعرض، دربار عثمانی به ارزش نظامی سربازان ایران تا حدی آشنا شد و یک چندی آرامش در سرحدات غربی برقرار گردید. عبدالله پاشا به دست اسعد پسر کهیای سابق‌الذکر که اعراب **بنی منتفک** را بر ضد او شورانده بود، کشته شد و اسعد پاشا با موافقت دربار ایران و به وسیله‌ی نماینده‌ای که فتحعلی‌شاه به بغداد فرستاد، در سال ۱۲۲۸ هجری به حکومت آن شهر منصوب گردید. در همان اوقات سفیر فوق‌العاده‌ای به نام **جلال‌الدین پاشا** از طرف سلطان عثمانی به تهران آمد و مدتی با حضور عبدالوهاب پاشا و میرزا قزوینی برای حل اختلافات سرحدی مذاکره کردند و سرانجام فتحعلی‌شاه میرزا رضا قزوینی را با سفیر فوق‌العاده‌ی سلطان به اسلامبول فرستاد و دربار عثمانی کلیه‌ی پیشنهادهای فتحعلی‌شاه را درباره‌ی حکومت شهر زور و بغداد و مسئله‌ی زوار ایرانی در مشاهد متبرکه و اختلافات سرحدی پذیرفت و سفیر ایران در اواخر ذی‌الحجه ۱۲۲۹ هجری به تهران بازگشت.

عملیات دامنه‌دار نظامی در سرحدات غرب

دوره‌ی آرامش موقت در مرزهای غربی ایران در سال ۱۲۳۶ هجری پایان یافت و حکام و فرماندهان ترک مجدداً بهانه‌های تازه‌ای برای دامن زدن آتش جنگ به دست آوردند[1] حکام

۱- سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران مازارویچ سفیر روسیه را در تهران محرک و عامل این جنگ قلمداد کرده است.

ترک در ارمنستان عثمانی به وسایل مختلف نسبت بـه تـحریک و اغـوای عشـایر مـرزنشین آذربایجان و کردستان کوشش می‌کردند. در آغاز سال ۱۲۳۶ هجری قاسم‌آقا حـیدرانـلو بـه تحریک سلیمان پاشا والی **بایزید و موش** (شیز) با اتباع خود، که در قلمرو حکومت ایران بودند به خاک عثمانی کوچ کردند و عده‌ای از افراد ایل **سیبکی** را نیز با خود بردند. چون مرزداران ایران خواستند از خروج آنان جلوگیری کنند سرفرمانده‌ی سپاه ترک در ارمنستان (شهر **وان** مرکز فرماندهی ترک‌ها بود) مداخله کرد. از طرف دیگر **صادق‌بیگ** نامی که خود را فرزند سـلیمان پاشا کهیا می‌دانست و مورد تعقیب داودپاشا والی بغداد بود به اردوی عباس میرزا پناه بـرد. والی ارزروم تسلیم او را از ولیعهد ایران خواست و عباس میرزا به ملاحظه حـفظ دوسـتی و جلوگیری از جنگ، صادق بیگ و همراهانش را به ارزروم فرستاد ولی حافظ محمد پاشا والی ارزروم برخلاف قولی که به ولیعهد ایران داده بود، ناجوانمردانه صادق‌بیگ و کلیه‌ی همراهانش را به قتل رسانید.

پیش‌آمدهای مذکور و به‌طور کلی غرور و نخوتی که سپاه ینی چری عثمانی به‌خصوص سران و فرماندهان ترک را سراپا فراگرفته بود، فتحعلی‌شاه را بر آن داشت که گوشمالی سختی به نیروی عثمانی بدهد و به قوی قهریه سلطان را به عقد قرارداد و قبول نـظریات خـود وادار سازد.(۱)

فرمان حمله به سپاه ترک در اواخر سال ۱۲۳۶ هجری صادر شد و دو سـپاه بـزرگ در آذربایجان و کرمانشاهان آماده‌ی حمله شدند. نخستین تعرض نیروی ایران به ارمـنستان و بین‌النهرین در ذی‌الحجه سال ۱۲۳۶ هجری آغاز گردید. سپاه آذربایجان به فرماندهی عباس میرزا از راه خوی و ماکو متوجه‌ی بایزید و ارزروم شد و در نخستین برخورد با سپاه ترک در حوالی **توپراق قلعه** سربازان ترک شکست خوردند و در قلعه متحصن شدند. حسن‌خان قاجار قزوینی، فرمانده‌ی قوای ایران، قلعه را محاصره کرد و پس از وارد کردن ۴۰۰۰ نفر تلفات بـه نیروی ترک قلعه را تصرف نمود. از طرفی عباس میرزا با شتاب خود را به بایزید رسـانید و

۱- عبدالله بن سعود رئیس طایفه‌ی وهابی عربستان به مکه تاخت و خرابی زیاد به‌بار آورد و چـون دولت عثمانی از دفع آنان درمانده بود فتحعلی‌شاه (حاجی حیدرعلی خان) برادرزاده‌ی حاجی ابراهیم‌خان کـلانتر شیرازی را با هدایا و نامه‌هایی به مصر نزد محمدعلی پاشا که علیه امپراطـوری عـثمانی قـیام و مـقدمات استقلال مصر را فراهم کرده بود فرستاد و از او خواست که یا مستقیماً به دفع طایفه‌ی وهابی بپردازد و یا اطلاع دهد تا نیروی ایران به دفع آنان همت گمارند. محمدعلی پاشا سپاهی به عربستان فرستاد و عبدالله بن سعود را دستگیر و روانه‌ی دربار عثمانی نمود و او به دستور سلطان عثمانی کشته شد.

بهلول پاشا حاکم آن شهرستان را در محل قلعه‌آق سرای به کلی مغلوب و وادار به تسلیم نمود و پس از فتح قلعه‌ی **آق سرای** مظفرانه وارد بایزید شد و میرزا ابوالقاسم **قائم‌مقام** که حق تربیت بر عباس میرزا و فرزندان او داشت، در آن شهر به نام فتحعلی‌شاه خطبه خواند. عباس میرزا پس از پاک کردن ناحیه‌ی بایزید و حوالی آن از سپاه ترک و گماشتن پادگان‌های نظامی در قلعه‌های مفتوحه سپاه خود را برای حمله‌ی جدیدی در دشت **ملازگرد** تمرکز داد. در پایان نخستین حمله، غنایم بسیار با ۱۶ عراده توپ به تصرف نیروی ایران درآمد و خط سوق‌الجیشی ارزروم زیر استیلای قوای عباس میرزا قرار گرفت و وی ابتکار عملیات جنگی را به‌دست آورد.

هنگامی که عباس میرزا قصد حمله به ارزروم را داشت، **خسرو محمد پاشا** آن شهر را رها کرد و به **نارین قلعه** واقع در جنوب ارزروم عقب نشست. عباس میرزا، **محمد زمان قاجار** را با دو هزار پیاده و ۸۰۰۰ سوار مأمور نمود که با دسته‌ای از سپاه عثمانی که در حدود **حسن قلعه** اجتماع نموده بودند به نبرد پردازد ولی سردار مزبور ناگهان در محاصره‌ی سپاه ترک افتاد و عباس میرزا را به کمک طلبید. وی با شتاب به استخلاص او رفت و دو دسته سپاه ترک را در محل **بولاتلق** (در حوالی قلعه‌ی موش) مغلوب کرد و محمدخان را از محاصره نجات داد و بر اثر آن جنگ ۱۷ عراده‌ی توپ و قریب به ۲۰۰/۰۰۰ رأس دواب و اغنام نصیب سپاه ایران گردید. در همان اوقات قلعه **ملازگرد** به تصرف سپاه ایران درآمد و سردار دیگر ایران **حسین‌خان سردار** نیز قلعه‌ی موش را متصرف شد و در پایان حمله‌ی مزبور قلاع **بایزید** و **آبشگرد یادین** و **ملازگرد** و **بدلیس** و **موش** و **اخلاط** و **توپراق قلعه** که مواضع مستحکم نیروهای ترک در ارمنستان بود با ۴۸ عراده توپ و غنایم دیگر به تصرف سپاه ایران درآمد (صفر ۱۲۳۷ هجری قمری) و دربار عثمانی ناچار برای جلب رضایت خاطر ولیعهد و فتحعلی‌شاه، والی ارزروم را از آن مقام عزل کرد.

سپاه دیگر ایران به فرماندهی **دولتشاه** در حوالی شهر زور و کنار **سیروان رود** با کمک **حسن‌خان فیلی** و جنگجویان لرستان سپاه محمد آقای کهیا و محمود پاشا را شکست دادند و فراریان ترک را تا کرکوک عقب راندند (محرم ۱۲۳۷ هجری). دولتشاه سلیمانیه را متصرف شد و از راه سامرا به طرف بغداد حمله برد. **داودپاشا** حاکم بغداد در محاصره افتاد و **شیخ موسی** پسر شیخ جعفر نجفی سابق‌الذکر را برای شفاعت نزد دولتشاه فرستاد. اتفاقاً دولتشاه در همان اوقات بیمار شد و در محل طاق کسرا وفات یافت (۲۶ صفر ۱۲۳۷ - هجری قمری).

جنگ توپراق قلعه

دربار‌ه‌ی عثمانی برای آن‌که بار دیگر قوای خود را در برابر ایران آزمایش کند، سپاهی

بزرگ به عده‌ی ۷۰/۰۰۰ به فرماندهی **محمد امین رئوف پاشا** و چند تن از سرداران آزموده خود به ارزروم فرستاد تا نواحی از دست رفته ارمنستان را از سپاه ایران بازگیرند. حسن‌خان قزوینی یک دسته از جلوداران نیروی ترک را در **قارص** شکست داد و اسرای ترک را نزد ولیعهد به خوی فرستاد. چون ولیعهد خبر حرکت سپاه عثمانی را شنید با عجله به طرف توپراق قلعه که ۱۲۰ تن سرباز ایرانی آن‌را حفظ می‌کردند و در محاصره سپاه ترک افتاده بودند، حرکت کرد (رمضان ۱۲۳۷ هجری). ابتدا جمعی از ارامنه را که در **قراکلیسا** بر سر راه توپراق قلعه به مقاومت ایستاده بودند، مغلوب نمود و چون کار بر محصورین توپراق قلعه تنگ شده بود ولیعهد با چهار هزار تن از زبدگان سپاه خویش با سرعت به قلعه تاخت و چندان در برابر نیروی عظیم ترک مقاومت کرد تا بقیه‌ی سپاه ایران در رسیدند. جنگی بسیار سخت و خونین درگرفت و کار از توپ و تفنگ به شمشیر و خنجر کشید. در آن جنگ سربازان ایران نهایت جلادت و شجاعت را بروز دادند و سرانجام بعد از یک شبانه‌روز جنگ سپاه ترک از کار بازماند. جلال‌الدین محمد چپان اغلی گریخت و توپخانه سپاه ترک به تصرف قوای ایران درآمد و از سپاه عظیم ترک فقط ۲۰/۰۰۰ نفر به ارزروم بازگشتند. (شوال ۱۲۳۷ هجری قمری).

سران سپاه ولیعهد او را به تعقیب فراریان ترک و قلع ماده آنان تشویق و توصیه می‌کردند ولی وی چون سپاه را خسته و محتاج به استراحت می‌دانست، رأی آنان را نپسندید و در محل **خالباز** که دشتی خرم و باصفا بود، اردو زد و **میرزاتقی خان** فراهانی را که از پروردگان قائم‌مقام فراهانی و مردی مدبر و چرب‌زبان بود به ارزروم فرستاد تا با دشمن مغلوب در باب قرار متارکه جنگ و عهدنامه‌ی صلح و حل اختلافات سرحدی گفتگو کند.

چون خبر فتوحات ولیعهد در ارمنستان به فتحعلی‌شاه رسید برای سرکوب کردن قطعی نیروی ترک و ادامه‌ی عملیات جنگی مغرب که به علت وفات دولتشاه متوقف مانده بود، چند تن از حکام غرب ایران را با چند دسته سپاه به فتح بغداد و شهر زور مأمور ساخت و سه ستون از قوای ایران از طریق کردستان و کرمانشاهان به بین‌النهرین حرکت کردند. ولی در آن موقع مرض وبا در عراق ظهور کرد و نیمی از افراد سپاه ایران را از پای درآورد. شاه که خود نیز به قصد زیارت عتبات تا نهاوند پیش آمده بود با عجله به پایتخت بازگشت و همان موقع به او خبر رسید که **محمد امین**، سردار عثمانی تقاضای صلح کرده و وعده داده است که در بهار سال بعد نماینده‌ی عثمانی را برای مذاکره و عقد قرارداد به تهران بفرستد.

عهدنامه‌ی ارزنةالروم
۱۲۳۹ هجری قمری

در اوایل سال ۱۲۳۷ هجری، مذاکره صلح بین نمایندگان دو دولت در تهران و ارزروم (ارزنةالروم) آغاز شد. محمدامین از طرف دربار عثمانی مأمور بود که با حفظ منافع آن دولت صلحی با ایران برقرار کند. فتحعلی‌شاه شرایط صلح را که از آن جمله پرداخت خراج سالانه از طرف عثمانی به ایران بود به‌وسیله‌ی **سرهنگ قاسم‌خان** سفیر خود در اسلامبول به سلطان عثمانی اطلاع داد ولی سلطان از قبول آن سرپیچی کرد و **نجیب پاشا** را با نامه‌ای که متضمن مواد اساسی عهدنامه بود، به همراهی سفیر ایران به تهران فرستاد و فتحعلی‌شاه بدون آنکه متوجه ضعف کلی نیروهای ترک و موقعیت مناسب سیاسی و نظامی ایران در برابر عثمانی باشد و شاید برای خاتمه دادن به جنگ‌ها و زد و خوردهایی که تمام دوره‌ی سلطنت او را اشغال کرده بود، با پیشنهادهای سلطان عثمانی موافقت کرد و دستور داد تا تفصیل قرارداد تهیه و به امضای نمایندگان مختار دو دولت برسد.

عهدنامه‌ی ارزروم در یک مقدمه و ۷ ماده و یک خاتمه در ارزروم ابتدا به‌وسیله‌ی **میرزا تقی‌خان فراهانی** نماینده‌ی ایران و **محمدامین پاشا** نماینده‌ی عثمانی امضا و به اسلامبول فرستاده شد. سلطان محمودخان آن‌را در تاریخ ذی‌القعده ۱۲۳۸ هجری امضاء کرد و به وسیله‌ی سفیر خود به تهران فرستاد. فتحعلی‌شاه با حضور سفیر عثمانی بعضی از مواد عهدنامه را تغییر داد و در ربیع‌الثانی ۱۲۳۹ هجری نسخ آن‌را که به فارسی و ترکی نوشته شده بود، امضا کرد.

چون کالای صادراتی ایران به ممالک اطراف مدیترانه از طریق بین‌النهرین و متصرفات دیگر عثمانی در آسیای غربی می‌گذشت و علاوه بر آن بنا به عقاید دینی، مردم ایران پیوسته طالب و آرزومند زیارت مشاهد متبرکه واقع در بین‌النهرین عراق بودند. در عهدنامه‌ی ارزروم مواد مخصوصی درباره‌ی وضع تجارت طرفین و مسارفت ایرانیان به کربلا و نجف قید گردید و به موجب آن مواد قرار شد که از کالاهای صادراتی ایران به متصرفات عثمانی فقط صدی چهار از قیمت اصلی کالا گمرک گرفته شود و عمال ترک در بین‌النهرین عراق با زوار ایرانی در وصول به مقصد و تسهیل وسایل سفر همکاری کنند.

مواد عهدنامه‌ی ارزروم از لحاظ تعیین خطوط مرزی و نقاط سرحدی چندان واضح و قطعی نبود، زیرا فقط در مقدمه اشاره شده بود به این‌که حدود دولتین همان حدودی باشد که در عهدنامه‌ی سال ۱۱۵۹ هجری قمری در زمان سلطنت نادرشاه افشار معین شده بود و چون در

آن عهدنامه نیز مواقع در نقاط مرزی با تفصیل و به‌طور وضوح تعیین نگردیده بود، مواد عهدنامه‌ی ارزروم نیز به استناد آن عهدنامه اختلافات ارضی و مشکلات سرحدی دو دولت را به‌طور قطع از میان نبرد؛ علاوه بر آن نقل و انتقال عشایر سرحدی و عادت آنان به ییلاق و قشلاق مشکلات زیادی برای تحدید حدود فراهم می‌ساخت. به همین علل از قوت و اعتبار عهدنامه ارزروم روز به روز کاسته می‌شد و -به شرحی که خواهد آمد- مسئله‌ی تعیین حدود ایران و عثمانی که بایستی فقط بین دو دولت و با دست نمایندگان ذینفع حل شود همیشه به صورت یک مشکل عمده‌ی سیاسی موجب تیرگی روابط دو دولت بود تا آنجا که به دخالت و حکمیت دول استعمارطلب اروپا در آن امر منجر گردید و زد و خوردهای مرزی و اختلاف دو دولت تا پایان امپراتوری عثمانی و انقراض آن دولت و استقرار مشروطیت در ایران ادامه داشت.



محمدشاه قاجار

فصل هشتم

دوره‌ی دوم سلطنت قاجاریه سلطنت

محمدشاه و ناصرالدین شاه

(۱۲۵۰ - ۱۳۱۳ هجری قمری)

«در این دوره نتایج شوم عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و عوارض جنگ‌های ممتد دوره‌ی فتحعلی‌شاه در ایران بروز می‌کند. دول دیگری که در این دوره با ایـران روابـط سیاسی خود را بسط می‌دهند، به اخذ امتیازاتی نظیر امتیازات و مزایایی که بـه مـوجب عهدنامه‌ی ترکمنچای به روسیه داده شده بود، موفق می‌شوند و درنتیجه نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانگان در ایران به حد کمال می‌رسد و استقلال ایران و حیات اقتصادی ملت ایران، بیش از هر زمان متزلزل می‌گردد. سلاطین قاجار و درباریان آنان به علت قیودی که عهدنامه‌ی گلستان و عهدنامه‌ی ترکمانچای و معاهدات نظیر آن‌ها در ایران برای سعادت عمومی ایجاد نموده بود و بر اثر خوش‌بینی فوق‌العاده نسبت به بیگانگان بسیاری از منافع کشور را به نفع بیگانه از دست می‌دهند و در پایان سلطنت ناصرالدین شاه، جسته جسته افکار انقلابی و زمزمه‌ی آزادی‌طلبی ظهور می‌کند و زمینه‌ی انقلاب مشروطیت فـراهـم می‌گردد.»

I
سلطنت محمدشاه دوم (غازی)
۱۲۵۰ - ۱۲۴۶ هجری قمری[۱]

قیام شاهزادگان

بر اثر انتشار خبر وفات فتحعلی‌شاه، در پایتخت و اغلب ولایات ایران شاهزادگان به ادعای سلطنت برخاستند. در تهران شاهزاده علی‌شاه ظل‌السلطان[۲] پسر دهم فتحعلی‌شاه و در فارس حسینعلی میرزا فرمانفرما به کمک برادرش حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه هر یک خود را پادشاه مستقل خواندند و سکه و خطبه به نام خود ضرب کردند. بقیه‌ی شاهزادگان نیز در حوزه‌های حکمرانی خود در انتخاب روش و طریقه‌ای که تبعیت آنان را نسبت به پادشاه وقت تعیین نماید، متحیر و سرگردان بودند و تا زمانی که محمدشاه به سعی و کوشش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به سلطنت رسید، هرج و مرج و کشمکش میان طرفداران محمدشاه و برادران و اعمام وی در ایران مرکزی و جنوبی ادامه داشت.

حکومت ۹۰ روزه ظل‌السلطان

ظل‌السلطان حکمران تهران هنگامی که خبر وفات فتحعلی‌شاه را در اصفهان شنید[۳] با شاهزادگان و حکام ولایات مرکزی ایران و عده‌ای از درباریان که در تهران بودند، همدست و هم‌عهد شد و خود را پادشاه خواند و با عنوان‌های **علی شاه** و **عادل شاه** مدت ۹۰ روز سلطنت راند.

۱- مطابق با ۱۸۴۳ - ۱۸۳۴ میلادی.

۲- بنا به قول جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا در تاریخ نو، خاقان مغفور (یعنی فتحعلی‌شاه) آثار مهمی در صفحه‌ی روزگار باقی گذاشته است و از آن جمله «اولاد امجاد ایشان است که برای هیچ سلطانی از عهد کیومرث تا این زمان (یعنی زمان تألیف کتاب در حدود ۱۲۸۶ هجری) اتفاق نیفتاده است درحین وفات ۵۳ نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب به ۶۰ نفر اولاد اناث که بعد از وفات خاقان مغفور باقی بودند سوای نبیره و نتیجه».

۳- فتحعلی‌شاه روز نوزدهم جمادی‌الاخری سال ۱۲۵۰ در اصفهان وفات یافت و جسد او را در مقبره‌ای که یک سال قبل از آن تاریخ به دستور خود در بقعه‌ی حضرت معصومه در قم ساخته بودند به خاک سپردند.

ظل‌السلطان بعد از اعلام سلطنت خود، دست به بذل و بخشش زد و عده‌ای از رنود و اوباش تهران را به نام سرباز به زور پول جمع‌آوری نمود و دسته‌های نظامی را که همراه فتحعلی‌شاه به اصفهان رفته بودند با فرمانده‌ی آنان، **علینقی میرزا رکن‌الدوله** پسر هشتم فتحعلی‌شاه، به پایتخت احضار کرد. وی فرمان ظل‌السلطان را پذیرفت و با سپاه خود و کلیه‌ی ذخایر اثاثیه سلطنتی به تهران آمد و ضمن خدمتگزاری، بازوبند فتحعلی‌شاه را که یکپارچه الماس موسوم به دریای نور و به وزن ۴۰ گرم بود، به ظل‌السلطان تسلیم کرد و از طرف او نامه‌هایی به حکام ولایات نوشت و آنان را به قبول امر و فرمان ظل فرا السطان خواند و فرمان‌هایی نیز به نام و امضای **ظل‌السلطان علی‌شاه** به بعضی از ولایات صادر کرد.

چند روز پس از آن وقایع، ظل‌السلطان یکی از محارم خود، **محمدجعفر خان کاشی** را به وزارت برگزید و رکن‌الدوله را برای ملاقات با محمد میرزا (ولیعهد فتحعلی‌شاه) به تبریز روانه ساخت و ضمناً نامه‌ای به محمد میرزا نوشت و او را به قبول سلطنت خویش دعوت و در آن نامه اظهار کرد که اگر محمدمیرزا با مقصد وی موافقت کند، او را همچنان به ولیعهدی منصوب و حکمرانی تمامی آذربایجان را کماکان به او واگذار خواهد کرد.

از طرف دیگر محمدمیرزا ولیعهد رسمی ایران که در زمان حیات پدرش عباس میرزا در غالب لشکرکشی‌های او شرکت داشت[1]، در تبریز بود و پس از شنیدن خبر وفات فتحعلی‌شاه به کمک **میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی** که یکی از رجال مبارز آن عهد به شمار می‌آمد و تربیت محمدمیرزا را برعهده داشت، درصدد جمع قوا برای تسخیر تهران و سرکوب کردن ظل‌السلطان و سایر مخالفین برآمد و چون دولت روسیه باطناً هواخواه سلطنت محمدمیرزا بود، سفیر روس از تهران برای عرض تسلیت وفات شاه و تبریک سلطنت محمدمیرزا به تبریز رفت و سفیر انگلیس نیز عازم تبریز گردید و چند تن از افسران انگلیسی را که دربار انگلستان با هیئتی[2] برای تعلیم و تربیت سپاه ایران فرستاده بود، با خود به آذربایجان برد.

قائم‌مقام با تمهید مقدمه و بدون جنگ، ابتدا دو تن از برادران محمدمیرزا یعنی جهانگیر میرزا[3] و خسرو میرزا را در آذربایجان دستگیر و زندانی کرد. آنگاه از سپاهیانی که گرد

۱- فتحعلی‌شاه پس از مرگ عباس میرزا با اینکه پسران متعدد داشت فرزند عباس میرزا محمدمیرزا را به ولیعهدی برگزید و او را از خراسان به تبریز فرستاد (عباس میرزا در دهم جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۹ هجری وفات یافت).

۲- تفصیل مربوط به هیئت اعزامی انگلستان در فصول آینده خواهد آمد.

۳- مؤلف کتاب تاریخ نو

آورده بود، یک دسته را به همراهی **راولینسن**[۱] از افسران انگلیسی، قبلاً روانه تهران کرد و بقیه‌ی سپاه را برای حراست شاه در تبریز باقی گذاشت. دسته‌ی اول سپاه اعزامی از آذربایجان به محل **سیادهن** (تاکستان فعلی) در ۴۰ کیلومتری مغرب قزوین با ۱۵/۰۰۰ تن سپاه اعزامی ظل‌السلطان که به سرداری برادر خود امام ویردی میرزا ایلخانی برای تصرف زنجان و آذربایجان و تهدید محمدمیرزا روانه کرده بود، روبرو شدند. پس از برخورد مختصری سپاه ظل‌السلطان مبدل به یأس گردید و درصدد پوزش و عذرخواهی و جلب محبت محمدمیرزا برآمد. سرانجام محمدمیرزا در اوایل رمضان سال ۱۲۵۰ هجری به همراهی قائم‌مقام و رجال دربار خود و سفرای روس و انگلستان به پایتخت وارد شد و روز ۱۴ آن ماه تاجگذاری کرد و سلطنت ۹۰ روزه ظل‌السلطان[۲] پایان یافت.

مدعیان دیگر سلطنت

از میان مدعیان دیگر سلطنت که پس از ورود محمدمیرزا به تهران هنوز در مخالفت خود با وی باقی بودند، مهمتر از همه حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه حکمرانان فارس و کرمان بودند که با وحدت نظر و هماهنگی برای پیش بردن مقاصد خود می‌کوشیدند. قائم‌مقام برای احتراز از جنگ‌های داخلی، حتی‌المقدور سعی کرد که برادران و عموهای شاه را با حیله و نیرنگ به دام اندازد[۳] ولی در مورد فرمانفرما و شجاع‌السلطنه حیله‌های او مؤثر نیفتاد و ناچار شاهزاده فیروز میرزا را با منوچهرخان معتمدالدوله و لیندسی[۴] از افسران انگلیسی با ۵۰۰۰ سرباز و توپخانه کافی به فارس روانه کرد و چون خبر

1- Rawlinson

۲- «سلطنت علیشاه نود روز بود» ماده تاریخ دوران سلطنت کوتاه ظل‌السلطان است.

۳- قائم‌مقام به محمدقلی میرزا ملک‌آرا نوشت که چون شما ارشد اولاد خاقان مغفور هستید بی‌اجازه شما پادشاه قدم بالای تخت نمی‌گذارد، شما باید تشریف‌فرما شده و حیوه خاقان مغفور را مطابق شریعت طاهر برداشته و اذن و اجازه جلوس را داده، دوازده روزی دارالخلافه مانده به مازندران تشریف‌فرما شوید. ملک‌آرا که مردی صادق و پاک طینت بود وارد دارالخلافه شده جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر گرفتن حیوه و اجازه معاودت مازندران نشستند تا بعد از چندی مأمور به توقف همدان گردیدند. مال حال ایشان در سنه هزار و دویست و شصت و پنج در همدان به رحمت ملك منان واصل شد. «نقل از کتاب تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزای قاجار»

4- Sir Hanry Lindsay Bethune

استقرار محمدشاه در تهران به گوش اطرافیان فرمانفرما رسید، غالباً از ترس مجازات بعدی او را رها کردند و سرانجام فرمانفرما و شجاع‌السلطانه نیز از کار افتادند و شجاع‌السلطنه به امر شاه کور و زندانی گردید.

رفتار قائم‌مقام با سایر مدعیان سلطنت نیز بهتر از رفتاری که با شجاع‌السلطنه شد، نبود. بعضی از شاهزادگان مانند محمدتقی میرزا و شیخ‌علی میرزا ملقب به شیخ‌الملوک حکام بروجرد و ملایر، به محض وصول دستور قائم‌مقام برای ابراز اطاعت به تهران رفتند و از مجازات رهایی یافتند ولی عده‌ی زیادی از شاهزادگان را قائم‌مقام دستگیر و زندانی ساخت و محمدشاه را از یک خطر بزرگ حتمی که در آغاز سلطنت او پیش آمده بود، نجات داد و به پاداش آن خدمات به مقام صدر اعظمی ارتقاء یافت و محمدشاه زمام کلیه‌ی امور کشور را به وی سپرد.

قائم‌مقام

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فرزند میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی از دیرباز در دستگاه عباس میرزا در تبریز خدمت می‌کرد. وی مردی ادیب و دانشمند و نویسنده و مدیر و باهوش و در امور اداری هنرمند بود و - چنانکه اشاره شد - در تحکیم اساس سلطنت محمدشاه صادقانه کوشید و کفایت و لیاقت قابل توجهی از خود نشان داد و چون شاه او را بزرگ‌ترین عامل موفقیّت خویش می‌دانست و مکرر حسن اعتقاد پدر خود عباس میرزا را نسبت به قائم‌مقام دیده و شنیده بود، او را به مقام صدارت برگزید. قائم‌مقام که طبعاً مردی مستبد به رأی و تا حدی خودخواه بود، به زودی زمام کلیه‌ی امور کشور را در دست گرفت و گذشته از آن‌که برای محمدشاه در انجام امور، اختیاری باقی نگذاشته بود، در امور خصوصی شاه و حرمخانه و بسیاری از خصوصیات زندگی وی نیز دخالت می‌کرد.

قائم‌مقام که از لاابالیگری و ضعف مزاج و سستی اراده‌ی محمدشاه به خوبی اطلاع داشت، امور لشکری و کشوری را شخصاً و بدون مراجعه به شاه اداره می‌کرد و به واسطه‌ی سوءظنی که به غالب درباریان و اطرافیان شاه داشت، هیچ یک را در کارهای مملکت با خود شریک قرار نمی‌داد و از اختیاراتی که بر اثر نفوذ شخصیت خود در کشور به‌دست آورده بود، به نفع مملکت استفاده می‌کرد. ولی دشمنان و مخالفین قائم‌مقام بی‌کار ننشسته بودند؛ بعضی از رجال و اطرافیان شاه و کسانی که برای وصول به مقامات عالیه‌ی کشوری و لشکری صدراعظم دانا و وطن‌دوست، ایران را سد راه ترقی خود می‌دانستند، در مزاج شاه نفوذ یافتند و اقدامات او را دلیل بی‌اعتنایی نسبت به شاه و نشانه‌ی خودسری و استبداد رأی دانستند.

دشمنان صدراعظم به محمدشاه چنین وانمود کردند که قدرت روزافزون صدراعظم

موجب زوال سلطنت او خواهد شد و برای اثبات مدعای خود عملی را که صدراعظم در مورد تغییر قراولان مخصوص اندرون و حرمسرای شاه بنا بر مقتضیات و مصالح وقت انجام داده بود، دلیل بر سوءنیت قائم‌مقام قرار دادند و حتی به شاه تلقین کردند که صدراعظم مخفیان با ظل‌السلطان تماس گرفته و توطئه‌ای برای بر هم زدن اساس سلطنت شاه چیده است.(۱)

محمدشاه که روز و شب با دشمنان قائم‌مقام همنشین و تحت‌تأثیر افکار و عقاید آنان قرار گرفته بود، به وحشت افتاد و به قتل قائم‌مقام رضا داد. روز ۲۷ ماه صفر سال ۱۲۵۱ هجری قمری صدراعظم را به باغ نگارستان که آن زمان توقفگاه موقت شاه برای عزیمت به ییلاق بود، احضار نمود.

قائم‌مقام درحالی که عده‌ی زیادی از مردم و اطرافیان و منشیان وی در پی او در حرکت بودند، به باغ وارد شد. فراشان خلوت از ورود همراهانش به باغ جلوگیری کردند و او را به عمارت اندرون بردند و در انتظار ورود شاه نشاندند. لحظه‌ای بعد **اسماعیل‌خان قراچه‌داغ** رئیس فراش‌های خلوت، او را از فرمان شاه مبنی بر قتل وی آگاه ساخت و بلافاصله مأموریت خود را انجام داد(۲).

۱- جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ نو که خود جزو شاهزادگان یاغی بوده و به امر قائم‌مقام دستگیر و مدتی زندانی گردیده است، چنین می‌نویسد:

«این دعاگوی دولت شاهی (جهانگیر میرزا) از شاهزاده شاهقلی میرزا ولدخان مغفور، استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم‌مقام ازدالانی که به خلوت کریمخان زند می‌رود می‌گذشتم میرزا ابوالقاسم بر سکویی از آن دالان نشسته بود مرا پیش طلبیده نزدیک خود نشاند و احوال ظل‌السلطان را از من پرسید گفتم خبری از او ندارم. میرزا ابوالقاسم گفت چرا خبر نداری از او بپرس که باز میل پادشاهی دارد؛ شاهقلی میرزا گفت که من تحاشی کرده و بیم و هراس بر من غلبه کرد. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دانست که من خوف کرده‌ام مرا استمالت داده گفت مترس به ظل‌السلطان بگو که دوباره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد مثل آب خوردن آسان است. شاهزاده گفت من ترسان و لرزان از کلمات او شده رفتم چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته‌اند.»

۲- لسان‌الملك سپهر درباره‌ی قتل صدراعظم ایران چنین می‌نویسد:

«معالقصه بعد از بازداشتن قائم‌مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمودند: نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز نگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم. پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه دلگشا فرود کردند و در بیغوله‌ای که حوضخانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ (۳۰) صفرش خپه «خفه» کردند و جسدش را در جوار بقعه‌ی شاهزاده‌ی عبدالعظیم رضی‌الله عنه به خاک سپردند. ناسخ‌التواریخ، جلد دوم، تاریخ قاجاریه.»

در روز قتل قائم‌مقام[۱]، به امر شاه فرزندان و بستگان و هوادارانش را نیز در تهران و شهرستان‌ها بازداشت و زندانی کردند و یا کشته و فاجعه‌ای که قبلاً در زمان فتحعلی‌شاه در مورد حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم آن پادشاه روی داده بود، در مورد قائم‌مقام و خاندان او تکرار شد.

پس از قتل قائم‌مقام، محمد شاه، معلم دوران کودکی و مراد و مرشد خود، حاجی میرزا عباس، پسر میرزا مسلم بیات ایروانی معروف به **حاجی میرزا آغاسی** را به مقام صدراعظمی برگزید و او چند تن از رجال منسوب به هواداری از سیاست بریتانیا را به وزارت انتخاب کرد. از آن جمله **میرزا آقاخان نوری** را به وزارت لشکر و **میرزا نصرالله اردبیلی** را به وزارت وظایف برگزید و ضمناً با موافقت محمدشاه، **میرزا حسن‌خان آشتیانی** را با لقب **مستوفی الممالك** به ریاست دیوان انشاء که در حقیقت به منزله‌ی وزارت دربار بود، منصوب نمود.

حاجی میرزا آغاسی

رضاقلی‌خان هدایت در کتاب روضة‌الصفای ناصری درباره‌ی حاجی میرزا آغاسی چنین می‌نویسد: «... و مدت‌های دیگر تحصیل کمالات نموده در اغلب علوم متداوله تجربتی حاصل کرد. چندی **در لباس فقر و کسوت درویشی** سیاحتی کرده، به زیارت مکه معظمه شرفیات شد ... چون شاهزاده (منظور هدایت محمدمیرزا در دوران ولیعهدی است) به اهل طریقت و معرفت حسن ظنی کامل حاصل کرده بود و از قراین خارجه و دلایل واضحه جمعی به سلطنت آن حضرت ظن غالب داشتند و این خبر گوشزد خواص و عوام آمده بود، جناب حاجی میرزا آغاسی نیز بدین مواعید در خاطر پاک آن امیرزاده بزرگوار صداقت شعار تصرفی و وقعی یافته، همانا از آن حضرت نیز وعده‌ی وزارت به ویژه مسموع کرده منتظر وقت همی بود».

از اشاراتی که در مآخذ تاریخی این دوره هست، چنین برمی‌آید که حاجی میرزا آغاسی به سلطنت رسیدن محمدمیرزا را قبلاً پیشگویی کرده و از این راه در مزاج شاهزاده مزبور رسوخ

۱- بنا به نقل سپهر، تاریخ بازداشت قائم‌مقام ۲۴ ماه صفر می‌شود ولی چنین به نظر می‌آید که تاریخ ۲۷ صفر در این مورد صحیح باشد و قتل قائم‌مقام سه روز پس از بازداشت او انجام گرفته و شاه و درباریان از ترس بلوا و شورش مردم تا دو سه روز دیگران آن فاجعه را پنهان داشته‌اند.

صنیع‌الدوله در کتاب منتظم ناصری این واقعه را به صورت یک مرگ طبیعی جلوه داده و نوشته است «.. او را (قائم مقام را) به نگارستان احضار کرده سه روز در اینجا محبوس بود تا درگذشت و در بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم مدفون گشت.»

یافته و نیز از مطالعه‌ی احوال حاجی برمی‌آید که او نظیر این پیش‌بینی را درباره‌ی سایر شاهزادگان و برادران محمدمیرزا، هر یک را به‌طور جداگانه و بدون اطلاع از یکدیگر انجام داده و بدین ترتیب و به حکم آن‌که ناچار یکی از شاهزادگان مزبور به سلطنت خواهند رسید، راه را برای نفوذ خود در دستگاه سلطنت هموار ساخته است.

آنچه مسلم به نظر می‌آید، این است که روابط حاجی میرزا آغاسی با محمدشاه روابط خادم و مخدومی و یا نظیر روابط وزیر و سلطان متبوع نبوده و محمدشاه او را مراد و مرشد خود می‌دانسته و در نامه‌هایی که به حاجی می‌نوشته او را «جناب حاجی سلمه الله تعالی» و «جعلت فداك – فدایت شوم» و یا «روحی فداك» یا «جناب روح پاك» خطاب می‌کرده و در حاشیه‌ی یکی از نامه‌های حاجی نوشته است: «رأی انچه تو اندیشی»، «حکم آنچه تو فرمایی».

دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» درباره‌ی حاجی میرزا آغاسی می‌نویسد: «در تمام مدت سیزده سال صدارت حاجی پادشاه ایران در حقیقت حاجی بود و محمدشاه علاوه بر آنکه به هیچ وجه در مقابل اعمال و اقوال و خواهش و فرمایش حاجی مخالفتی نشان نمی‌داد، با وجود همه خطاها و خراب‌کاری‌های حاجی هر کس هر چه در باب او می‌گفت علاوه بر آن‌که نمی‌شنید، به تبعید و آزار او نیز می‌پرداخت و چنین عقیده داشت که حاجی هر چه بخواهد می‌شود، و هر چه بکند، عین صواب است و مسئله‌ی بی‌جواب چنانکه می‌گفت: این درد پای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب بشود از برای این‌که این زحمت‌ها را در دنیا بکشم و در آخرت بهتر بروم. اگر حاجی خواهد خوب خواهد شد.

این حال مریدی و مرادی، بین شاه و وزیر ظاهراً از هر دو جانب بوده، زیرا که حاجی نیز در پاره‌ای از مراسلات خود خطاب به محمدشاه، او را ولی خدا می‌داند و می‌نویسد که به آن خدایی که آفریننده‌ی زمین و زمان و خورشید و آسمان است، من بنده به صداقت حضرت مالك اشتر(ع) پیوسته خدمتکار صادقم و به ولی مطلق(ع) که سرکار پادشاه را ولی خدا می‌دانم. به همین وجه برای خود بر محمدشاه حقوقی چند قائل بوده و به استظهار آن‌ها دخالت در کارهای مهم مملکتی را به وجود خویش برازنده می‌پنداشته است. چنان‌که در یکی از مراسلات خود خطاب به محمدشاه می‌نویسد: «چندان‌که سررشته از قشون گردانیدن ندارم. اما از این مردمان ظاهراً بهتر فهمیده باشم ... چندین حق بندگی در خدمت دارم: حق تعلیم، حق نوکری، حق باطن، حق ظاهر، حق دولت‌خواهی».

خلاصه به گفته‌ی یکی از مسافرین فرنگی که حاجی را دیده و اقوال و اطوار او را از نزدیک مشاهده کرده بوده است شخص حاجی میرزا آغاسی عجیب‌ترین خلقتی بوده است که برای اداره‌ی امور یک ملتی می‌شود تصور وجود او را کرد».

کنت دوسی[۱] وزیر مختار فرانسه در باب حاجی چنین می‌نویسد: «حاجی میرزا آغاسی پیر مردی است که تمام قدرت ایران و تمام بی‌کفایتی دولت آن در وجود او خلاصه شده. محمدشاه نسبت به او اعتمادی نامحدود دارد و این اعتماد را از عهد طفولیت به او پیدا کرد.[۲]

پرنس الکسیس سولتیکف[۳] نویسنده و نقاش روسی که در سال ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۸۳۸ میلادی) به ایران آمده و به حضور محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی در تهران بار یافته و در تبریز با ناصرالدین میرزا ولیعهد و درباریان او ملاقات کرده و تصویرهای بسیار زیبا از شاه و صدراعظم ولیعهد و بعضی از شاهزادگان کشیده است، در کتاب مسافرت به ایران درباره‌ی حاجی میرزا آغاسی چنین نوشته است:

«اندک مدتی بعد از رسیدن به تهران به حاجی میرزا آغاسی صدراعظم شاه معرفی شدم. پس از عبور از دالان‌های تاریک و تنگ و درهای کوتاه وارد اتاقی بسیار ساده شدم که وزیر در آنجا بود. وزیر پیرمردی بسیار زشت بود، اما لباس بسیار فاخر از ترمه‌های اعلی بر تن داشت. او با ترش‌رویی بسیار که به نظر می‌آمد طبیعت او بدان‌سان باشد، بدون تأمل از من پرسید: دماغ من (شما) چطور است. ضمناً چنین وانمود کرد که موضوع اهمیت چندانی ندارد و او هیچ علاقه‌مند به دانستن آن نیست و زمانی که من هنوز در تردید بودم که پاسخ این پرسشی که همیشه مرا متعجب می‌ساخت بدهم، بحث دیگری در خصوص طریقه ریختن توپ به میان آورد. این میل به جانب توپ یکی از تمایلات منحوس وزیر بود. چه اسلحه‌خانه تهران سه توپ و بیش از چند تفنگ شکسته نداشت. ولی این دو مانع نشده بود که سفیر ایران در لندن به شاه تأیید کند که مهمات او هزاران بار مهمتر از اسلحه‌خانه «وولویچ[۴]» است. راست است که در همان موقع حاجی میرزا آغاسی مشغول بود که چندین توپ با دهانه‌های بزرگ بریزد. او به حدی علاقه‌مند به این قورخانه عزیز خود بود که مایل بود در کارخانه‌ی ذوب آهن خود به خاک سپرده شود[۵].

1- Conte de Sercey

۲- کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۴۰.

3- Prince Alexis Soltykoff

۴- Woolvich از مراکز اسلحه‌سازی لندن.

۵- در مآخذ داخلی تاریخ قاجاریه صریحاً ذکر شده که حاجی میرزا آغاسی در اندک مدتی بین ده تا سی کرور (۵ تا ۱۵ میلیون) تومان از خزانه‌ی کشور را صرف توپ‌ریزی کرده زیرا مکرر شنیده بود که علت شکست ایران از روسیه فقدان توپخانه بوده است.

با این حال این وزیر جنگجو درویش بود. اصلش تاتار بود. قبل از این‌که صدراعظم بشود، امین مالیه شاه فعلی بود و با این‌که حاجی از فرقه‌ی صوفیه بود و اصول اخلاقی آنان طوری انعطاف‌پذیر می‌باشد که چندان اطمینان‌بخش نیست، شاه به او اعتماد کامل داشت[۱].

حاجی میرزا آغاسی که دیگران نسبت کشف و کرامات به او داده بودند و امر بر خود او نیز مشتبه شده بود، گاهی دچار افکار مالیخولیایی عجیب می‌شد. او در عالم وهم و خیال لشکر می‌آراست و قفقازیه را از روسیه تزاری باز می‌گرفت و ملکه ویکتوریا را از اریکه‌ی سلطنت بریتانیای کبیر به زیر می‌کشید. این مرد صوفی مسلك که در سایه‌ی غفلت محمدشاه به کمال قدرت و نفوذ خود در کشور رسیده بود، دست به کارهای عجیب می‌زد. کنت دوسرسی وزیر مختار فرانسه، که قبلاً ذکر او رفت، در جای دیگر از کتاب خود به نام «ایران» درباره‌ی حاجی میرزا آغاسی چنین می‌نویسد:

«هیچ امری عجیب‌تر از شنیدن نظریات و نقشه‌های این مرد مقتدر نبود، به‌خصوص که او آن‌ها را با آرامش طبع شگفت‌آوری شرح و تفصیل داد. یک روز به من گفت که از دست تقاضاهای بی‌جای انگلیس جگرم خون است. چیزی نمانده است که سپاهی به کلکته بفرستم و ملکه ویکتوریا را دستگیر کنم[۲] و در ملاء عام او را به دست سپاهیان بسپارم تا هر معامله‌ی ناسزا که می‌خواهند نسبت به او روا دارند. روزی دیگر از کشتی‌هایی که در خیال خود آن‌ها را ساخته بود، صحبت می‌داشت و می‌گفت که می‌خواهد با آن‌ها تجارت بحری انگلیس را نابود سازد[۳].

حاجی میرزا آغاسی صدراعظم درویش مسلك ایران علیرغم درویشی و صوفیگری که نشانه‌ی آن گریز از مادیات و جمع مال و ثروت است، در مدت صدارت خود، املاک بسیار از متعلقات دولت و مردم را غصب کرد و در آخرین سال سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴ هجری) چون وارثی نداشت و می‌دانست که پس از مرگ او املاکش را دولت ضبط خواهد کرد، همه‌ی آن‌ها را

۱- کتاب مسافرت به ایران تألیف الکسیس (سولتیکف ترجمه‌ی دکتر محسن صبا - چاپ تهران، سال ۱۳۳۶ شمسی).

۲- حاجی چون شنیده بود که عنوان ویکتوریا (ملکه‌ی بریتانیا و آیرلند و امپراطریس هندوستان) است تصور می‌کرد او در بندر کلکته بسر می‌برد.

۳- کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران، ۱۳۴۰.

به محمدشاه بخشید[۱] و منظور او از این عمل، آن بود که خود را از بازخواست احیاناً کیفر اعمال خویش به وسیله‌ی پادشاه جدید (ناصرالدین شاه) و رجال دربار او درامان نگاه دارد. عوام‌فریبی و سالوس و ریاکاری نیز از خصایص اخلاقی حاجی میرزا آغاسی بود. رابرت واتسن انگلیسی در کتاب تاریخ قاجار چنین می‌نویسد:

«به نظر می‌آید که حاجی میرزا آغاسی برای جلب قلوب هرگز جواب رد به متقاضیان حقوق مستمری یا پاداش نمی‌داد و به ندرت جواب رد صادر می‌نمود. این پرداخت‌ها را مستقیماً انجام نمی‌داد مگر به افراد خودش. اصولاً حوالجات دولتی را عهده‌ی حکام ایالات صادر می‌نمود. می‌گویند از صدور این حوالجات، نیت حاجی پرداخت نبود و مایل بود حکام این مطلب را متوجه باشند و چون حوالجات نیت حاجی پرداخت نمی‌شد به حسن شهرت و دست و دل‌بازی حاجی می‌افزود اما بدنامی آن متوجه دولت می‌گردید. به این ترتیب کسب محبوبیت می‌کرد و بالمآل مبالغ هنگفتی از تعهدات پرداخت نشده دولتی روی دست امیر نظام امیرکبیر ماند.[۲]»

نتیجه‌ی سوء سیاست و بی‌تدبیری و بی‌کفایتی حاجی میرزا آغاسی در اداره‌ی امور کشور تهی شدن خزانه از پول و امتناع فرمانروایان و حکام ایالات و ولایات از فرستادن مالیات به پایتخت و پریشانی و اختلال مالیه مملکت بود. یکی از نامه‌هایی را که حاجی میرزا آغاسی به محمدشاه در اواخر سلطنت آن پادشاه نوشته و حاکی از بی‌نظمی و هرج و مرج در امور مالی مملکت است، عیناً از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی در اینجا نقل می‌کنیم:

«قربان خاک پای آسمان آسای همایونت گردم. دستخط همایون را زیارت کردم و نواب حمزه میرزا، حکم همایون را رساند. نوکرهای سرکار پادشاهی از بی‌عرضگی به هر کس می‌گویند که حاکم هستی پول بده به جز آه و ناله و آقا کم التفات است. جبه مندرس نجس آقا را به من بدهید که اعتبار پیدا کنم، اما پول نیست. حاجی محمدخان مرحوم خانه‌ای در تبریز ساخته بود، الحاح و اصرار کرد که به خانه‌ی من پا بگذارید و برکتی پیدا کند بعد از این من بروم تا

۱- و هم در این سال (۱۲۶۴) از آن پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر چه دیه و قریه و مرتع و مریمی که در ایران حاجی میرزا آغاسی به‌دست کرده بود بر طریقت شریعت غراسجلی کرد به شاهنشاه غازی هبه نمود و این جمله در صفحه آواره‌نگاران (آمارگران) و مستوفیان دیوان یکهزار و چهار صد و سی هشت قریه و دیه و مزرع بشمار می‌آمد (ناسخ‌التواریخ، جلد دوم، تاریخ قاجار).

۲- تاریخ قاجار، تألیف سررابرت واتسن، ترجمه‌ی عباسقلی آذری - سال ۱۳۴۰ خورشیدی.

سلامت باشم. گفتم مرد حسابی چهل سال است در خانه‌ی خودم هستم هیچ برکتی ندیدم، این یک ساعت که به خانه‌ی شما می‌روم چه برکت حاصل خواهد شد. به این نوکرهای دله‌ی بی‌عرضه می‌گویم که این جبه مندرس نجس بجز بی‌آبرویی و فحش از سرباز و ملا و سید بی‌عقل شنیدن ثمری برای من نبخشید به تو چه نفع خواهد کرد، می‌گوید آقا کم التفات است.

تصدقت شوم من کی آقا بودم. مرد درویش فقیر هستم و التفات و عدم التفات بنده به کجا می‌رسد باید پول بدهید قشون راه بیفتد زمستان نزدیک است کاری از پیش نمی‌رود هیچ کس یاری نمی‌کند سه هزار تومان حاضر است شب هم به اطراف آدم فرستادم پول قرض کنند بیاورند قشون راه بیفتد. چنین می‌دانم که انشاءالله تعالی هفت هزار تومان پیدا شود این ده هزار تومان و در پایان نامه می‌نویسد: «نه کرمان پول دارد نه اصفهان از فارس قدر قلیلی رسید تا خدا چه حکم فرماید».

«ندانستم این‌قدر پول که کمترین بنده بندگی کرد به چه مصرف رسید، باز می‌فرمایند حاصل چهارده ساله سلطنت پانزده هزار تومان بود آن هم مصرف شد، باری نواب حمزه میرزا را بگویید خزانه را به‌دست مازندرانی بسپارد، فوج ماکویی مفت‌خور اینجا هستند به خزانه یا جاهای صعب نمی‌گذارم اما به اصطبل و دارالنظاره و قورخانه خوب است این همه جسارت را ندارم. امرالاشراف مطاع».

محاصره‌ی هرات

محمدمیرزا در زمان ولیعهدی پدر خود عباس میرزا - به شرحی که گذشت - مأمور فتح هرات گردید و در حین محاصره هرات به علت فوت عباس میرزا، هرات را رها کرد[1] و به مشهد رفت و از آنجا به دستور فتحعلی‌شاه عازم پایتخت گردید.

فتحعلی‌شاه به پاس خدمات فرزند رشید خود عباس میرزا و علیرغم تمایلات فرزندان متعدد دیگر خود[2]، محمدمیرزا را به ولیعهدی برگزید و او را با عده‌ای سپاه به تبریز فرستاد و حکمرانی آذربایجان را به او سپرد.

پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (صدراعظم ایران) به امر محمدشاه، بعضی از حکام محلی خراسان سر به طغیان برداشتند و ترکمانان از راه گرگان به حمله و تهاجم مبادرت ورزیدند. محمدشاه با ۸۰/۰۰۰ سرباز و تجهیزات کافی در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۵۳ هجری از

۱- هنگام محاصره‌ی هرات به‌وسیله‌ی محمد میرزا ژنرال پروسکی G. perovsky افسر روسی که اصلاً لهستانی بود، در اردوی او خدمت می‌کرد.

۲- از قبیل ظل‌السلطان و فرمانفرما و شجاع‌السلطنه.

راه دامغان و سمنان عازم خراسان شد و چون به بسطام رسید، در دشت خرم و با صفای بسطام اردو زد.

وضع افغانستان در آن موقع برای پیشرفت مقاصد محمدشاه از هر حیث مساعد بود، زیرا در هرات کامران میرزا پسر محمود میرزا از خاندان درانی که در سال ۱۲۴۵ هجری بر افغانستان شمالی مسلط شده بود، حکومت می‌کرد و در **کابل** دوست محمدخان از خاندان بارکزایی از سال ۱۲۴۲ هجری نفوذی به هم رسانیده بود و به کمک فرزندان خود و بعضی از امرای محلی افغانستان شرقی بر آن ناحیه حکومت می‌راند و دوست محمدخان به دربار ایران متمایل بود و محمدشاه می‌توانست به دستیاری او بر افغانستان شمالی دست یافته، نفوذ انگلستان را از افغانستان ریشه‌کن سازد.

دستگاه فرمانفرمایی انگلیس در هندوستان یقین حاصل کرده بود که ایران برای بازیافتن حق حاکمیت خود در افغانستان شمالی دست به اقدامات جدی خواهد زد و نیز از تمایل دوست محمدخان به دربار ایران آگاه بود، به همین سبب در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (۱۸۳۶ میلادی) یک هیئت بازرگانی به ریاست **الکساندر برنز**(۱) از طرف **لرد اوکلند**(۲) فرمانفرمای کل انگلیس در هند به کابل رفتند. دوست محمدخان برای تسلط بر پیشاور و هرات کمک مساعدت انگلستان را خواست و نیز پیشنهاد کرد حکومت انگلیسی در هند، امارت او را بر کابل به رسمیت بشناسد.

هنگامی که هیئت اعزامی انگلستان در کابل بودند، **کاپیتان ویتکاویچ**(۳) به عنوان نماینده‌ی بازرگانی روسیه تزاری نیز به کابل رسید ولی دوست محمدخان که چشم امید به یاری انگلیس‌ها دوخته بود، به نماینده‌ی روسیه چندان توجه نکرد؛ به ویژه که نماینده‌ی مزبور که از ایران به قندهار رفته بود، **کهندل خان** برادر دوست محمدخان را در مخالفت با برادر و قیام علیه او تحریک و تشویق نموده بود. از طرف دیگر **الکساندربرنز** نماینده‌ی انگلیسی نیز به کهندل خان قول داده بود که درصورت حمله‌ی نیروهای ایران به قندهار او را یاری کند و به همین جهت **برنز** مورد سرزنش فرمانفرمای کل هند قرار گرفت.

هیئت انگلیسی پیشنهاد دوست محمدخان را در مورد به رسمیت شناختن حکومت او در کابل و کمک و مساعدت مالی پذیرفتند لیکن درباره‌ی مسئله پیشاور به او توصیه کردند که برای استقرار حکومت خود در آن شهر با حکمران لاهور، **رانجیت سنگه**، وارد مذاکره شود و سالانه خراجی به او بپردازد. نتیجه‌ی مذاکرات هیئت وقتی به **لرد اوکلند** رسید، با آن مخالفت

1- Alexander Burnes　　2- Lord Auckland

3- Captain Vitcawitch

ورزیده و به وسیله‌ی هیئت اعزامی به دوست محمدخان پیشنهاد کرد که اولاً **ویتکاویچ** نماینده‌ی روسیه تزاری را از کابل اخراج کند و ثانیاً از طرح دعاوی خود نسبت به ایالات و ولایاتی که رانجیت سنگه فتح و تصرف کرده است، دست بردارد. چون دوست محمدخان زیر بار پیشنهادهای لرد اوکلند نرفت، مذاکرات برنز با امیر کابل و مأموریت هیئت اعزامی انگلیسی بی‌نتیجه ماند. سرپرسی سایکس، در کتاب تاریخ ایران، از **قول کی**[1] نویسنده‌ی دیگر انگلیسی، درباره‌ی این مأموریت می‌نویسد:

«اگر برنز را گذارده بودند که نظریات خود را که عقل سلیم و منطق خود او ایجاد شده بود، عملی کرده و تجربیات خود را به مورد عمل بگذارد، شاید می‌توانست سردارهای قندهار و امیر کابل را آشتی داده و برج و باروی محکمی در افغانستان، در مقابل حمله‌ی ایران و آنتریک‌های روسیه برپا دارد».

نیکلای اول، تزار روس، با حمله‌ی سپاه ایران به هرات کاملاً موافق بود و این تمایل را به وسیله‌ی سفیر خود در ایران مکرر به محمدشاه گوشزد و در آن موقع تقاضای ملاقات با محمدشاه را نموده بود. از طرف دیگر، حمله‌ی محمدشاه به هرات، با توجه به سیاست استعماری روسیه و - چنان‌که قبلاً اشاره کردیم - انگلستان را به آن مسئله متوجه ساخت و موضوع لشکرکشی شاه قاجار به هرات که یکی از ولایات داخلی ایران بود[2]، به رقابت سیاسی و استعماری بین روسیه و انگلیس تبدیل گردید و در آن میان محمدشاه از وصول به مقصود بازماند و خیانت صدراعظم و کارشکنی اللهیارخان آصف‌الدوله، حکمران خراسان و بعضی از

1- Kaye

۲- سرپرسی سایکس در کتاب خود، این امر داخلی ایران را زیر عنوان گمراه‌کننده‌ی «تجاوز ایران به افغانستان» ذکر کرده و می‌نویسد: «اما فصل حاضر و نیز فصل متعاقب آن همانا حاوی مجاهدات و کوشش‌های مصرانه ولی غیر موفقانه‌ای است که از طرف دولت شکست‌خورده‌ای (شکست‌های ایران از روسیه) به عمل آمده تا برای تدارک و جبران خسارت سخت و سنگینی که در غرب به او وارد آمده بود، ممالک و بلادی در سرحدات شرقی مملکت به‌دست بیاورد. فرمانفرمایان انگلیسی در هند این لشکرکشی‌ها و جنگ‌های علیه افغانستان را با نظر بدبینی نگاه می‌کردند و کاملاً به این نکته متوجه بودند که اگر در این خط‌مشی و رویه‌ی خود موفقیت یافته، نائل مقصود گردد، هرآینه نفوذ روسیه و جاسوسان او تا نواحی جنوب هندوکش نیز برقرار خواهد شد. بنابراین حکومت هندوستان منتها درجه کوشش می‌نمود که افغانستان را از منطقه‌ی نفوذ ایران و روسیه خارج نگهدارد و دولت انگلیس برای پیشرفت منظور خود حتی از نبرد با متفق قدیم خود ایران ابا نداشت.»

رجال آن عصر که برای حفظ مقام و نفوذ خود راه را برای اجرای مقاصد استعماری انگلستان و روسیه هموار می‌کردند، موجب نکبت و بدبختی بزرگی برای ایران گردید.

حرکت محمدشاه به طرف مشهد بیشتر برای سرکوبی حکام محلی و انتظام امور داخلی خراسان بود. ولی دعوت نیکلا از محمدشاه برای ملاقات و نتیجه‌ای که از ملاقات **ناصرالدین** میرزا ولیعهد محمدشاه با تزار روس در اوچمیاذین ایروان حاصل شد نظر محمدشاه را به طرف هرات کاملاً متوجه ساخت. نیکلا برای بازدید ولایاتی که از تصرف ایران در قفقازیه خارج شده بود به ایروان آمد و از محمدشاه که در بسطام بود، تقاضای ملاقات کرد. محمدشاه پسر هشت ساله خود **ناصرالدین میرزا** را به همراهی میرزا محمدخان امیر نظام زنگنه و میرزا تقی‌خان فراهانی وزیر نظام (امیرکبیر دوره‌ی ناصرالدین شاه) و یکی از روحانیون و جمعی از اعیان و درباریان ولیعهد به ایروان فرستاد و آن هیئت در رجب ۱۲۵۳ هجری قمری (۱۸۳۷ میلادی) به ایروان رسیدند. نیکلا از ایشان به گرمی تمام پذیرایی کرد و قول داد که در تسخیر هرات و کابل به محمدشاه مساعدت نماید. ولی این ملاقات به هیچ وجه در جریان لشکرکشی محمدشاه به هرات و آثاری که بر آن مترتب گردید تأثیری نداشت.

محمدشاه بالاخره تصمیم به فتح هرات گرفت[1] و در رجب سال ۱۲۵۳ هجری وارد مشهد شد و پس از یک ماه استراحت، مقدمات حمله به هرات را آماده نمود و به جانب غوریان روانه شد. حفظ قلعه‌ی غوریان به امر کامران میرزا و وزیر او یارمحمدخان، به **شیر محمدخان** برادر وزیر واگذار شد. وی شبانه از قلعه خارج شد و بر سر جلوداران سپاه ایران تاخت ولی پس از زد و خورد سختی شکست خورد و به قلعه پناه برد و پس از ۲۰ روز پایداری و مقاومت در برابر آتش توپخانه‌ی ایران، از مقاومت بازماند و تسلیم شد و قلعه را به تصرف قوای ایران داد و خود به اردوی ایران پیوست. فرمانده‌ی سپاه ایران حفظ قلعه‌ی غوریان را به دسته‌ای از سپاهیان طبسی و قاینی سپرد، بقیه‌ی سپاه را از غوریان گذرانید و در اوایل شعبان ۱۲۵۳ هجری کنار

۱- پیش از حرکت محمدشاه از تهران، فتح محمدخان فرستاده کامران میرزا والی هرات به پایتخت رسید و ضمن تقدیم پنجاه طاقه بافته کشمیری و پانزده اسب نامه‌ای را که کامران میرزا به شاه نوشته بود، تقدیم کرد. کامران میرزا در آن نامه از گذشته‌ی خود ابراز ندامت کرده و قول داده بود که از آن پس مطیع فرمان شاه باشد و سکه و خطبه به نام شاه کند. درباریان و اطرافیان محمدشاه نوشته و تعهد کامران میرزا را دروغ پنداشتند و فرستاده‌ی او را باز گرداندند و پیام دادند که اگر کامران میرزا در گفته‌های خود صادق است، باید هنگامی که سپاه ایران به هرات نزدیک می‌شود، شخصاً به حضور شاه ایران بیاید و در آن صورت به فرمان شاه در حکومت خود باقی بماند.

رود نقره در نزدیکی هرات فرود آمد.

تصرف قلعه‌ی غوریان از نظر تأمین پیشرفت‌های بعدی سپاه ایران در نواحی کوهستانی شمال افغانستان و تأمین ارتباط اردو با مراکز پشت جهبه بسیار مفید بود[۱]، ولی تسخیر و تصرف هرات به علت موقع طبیعی و ضعف توپخانه‌ی ایران و عدم دسترسی به آلات محاصره و وسایل تخریب برای سپاه ایران خالی از اشکال نبود. از طرف دیگر بعد از تسخیر قلعه‌ی غوریان سرجان **مکنیل**[۲]، سفیر انگلیس از تهران به اردوی محمدشاه شتافت و روابط محرمانه با کامران میرزا برقرار ساخت و او را به مساعدت مادی و معنوی حکومت هندوستان و کمپانی انگلیسی هند امیدوار کرد و عده‌ای از افسران و مهندسین انگلیسی را که قبلاً به ایران آمده بودند و محمدشاه روی خوشی به آنان نشان نداده بود، به هرات فرستاد. از آن جمله یک نفر افسر متخصص توپخانه به نام **پوتینجر**[۳] بود که در استحکام حصار شهر و تشویق افغان‌ها، به مقاومت در برابر سپاه ایران کوشش فوق‌العاده‌ای نشان داد.

محاصره‌ی هرات و زد و خورد بین سپاه ایران و سربازان کامران میرزا قریب به یکسال طول کشید. برج‌های حصار هرات دست به دست می‌گشت و پیروزی به‌دست نمی‌آمد.

در اواخر سال ۱۲۹۳ هجری (بهار ۱۸۳۸ میلادی) **ماکنیل**، سفیر انگلیس، به اردوگاه ایران در هرات رسید و پس از گفتگوی بسیار با شاه، از او اجازه گرفت که به هرات برود و با یارمحمدخان، وزیر کامران میرزا، قراردادی تدوین کند که تا حدی مقاصد محمدشاه تأمین گردد. هنگامی که سفیر انگلیس با قرارداد تنظیم شده به اردوی ایران بازگشت، ژنرال **کنت سیمونیچ**[۴] نماینده‌ی سیاسی روسیه‌ی تزاری به حضور شاه رسید و یک افسر روسی را برای خدمت در اردوی ایران به شاه معرفی کرد. محمدشاه در وضع و حالت جدید از قبول و امضای قرارداد با کامران میرزا خودداری کرد و تصمیم به ادامه‌ی محاصره هرات گرفت.

سفیر انگلیس بار دیگر با شاه ملاقات و گفتگو نمود و به او گوشزد کرد که ادامه‌ی محاصره هرات موجب تیرگی روابط انگلستان با ایران خواهد شد. محمدشاه طی یک جلسه

۱- در مجلس مشورتی، قبل از تسخیر غوریان، حاجی میرزا آغاسی معتقد بود که از تصرف قلعه صرفنظر و حمله به هرات آغاز شود، ولی میرزا آغاخان وزیر لشکر به صدراعظم گفت که بهتر است در این‌گونه امور مداخله نکند و ضمناً تعهد کرد که طی یک هفته قلعه را فتح کند و به قول خود عمل کرد.

2- Sir John Macneil

3- Pottinger

4- G. Count Simonitch

مشورتی حاضر شد قرارداد با کامران میرزا را امضا کند، به شرط آن‌که سفیر انگلیسی آنچه را از جانب دولت انگلیس به شاه گفته است، رسماً بنویسد و امضا کند و شاید منظور محمدشاه این بوده که بدان وسیله فسخ عزیمت و نقض تصمیم خود را در مورد فتح هرات معلول لزوم حفظ دوستی با انگلستان قلمداد کند. ضمناً محمدشاه از سفیر انگلستان خواست که در مقابل این ابراز دوستی و گذشت، دولت انگلیس مبالغی به عنوان کمک به ایران بپردازد ولی سفیر انگلیس این پیشنهاد را رد کرد و شاه به سفیر مزبور پیام فرستاد که اقدامات او مداخله در امور داخلی و تجاوز و تخطی به حقوق سلطنت مستقل ایران است.

در اواخر سال ۱۲۵۳ هجری، دوست محمدخان بار کزایی به کمک محمدشاه برخاست و برادر خود کهندل‌خان را مأمور جنگ در جبهه هرات کرد. وی به دستیاری یک دسته از سپاه ایران به فرماندهی **حبیب‌الله خان شاهسون**، **فراه** را تسخیر کرد. در شمال هرات نیز دسته‌های سپاه ایران به **مرغاب** و **میمند** حمله بردند و ارتباط هرات را با نواحی دیگر قطع کردند. سرانجام در حمله شدیدی که به هرات شد و پس از وارد شدن تلفات سنگین به سپاه ایران قسمتی از برج و حصار شهر فرو ریخت و چند دسته از سپاه ایران به شهر وارد شدند. کامران میرزا از مقاومت و پایداری مأیوس گردید و درصدد برآمد که شهر را تسلیم کند. بدین منظور دروازه‌ی شهر را گشود و فوج **قراگزلو** از سپاه ایران وارد شهر شدند. لیکن سفیر انگلیس، **سرجان مکنیل** که قبلاً نیز چند بار محمدشاه را به ترک محاصره هرات دعوت کرده بود، اردوی ایران را رها کرد و با چند تن از افسران انگلیسی از جمله **راولینسن**(۱)، **ستودارت**(۲) و **دارسی تود**(۳) و **شیل**(۴) که همراه او بودند، به مشهد رفت و از آنجا راه تهران را پیش گرفت(۵).

اندکی بعد از خروج سفیر انگلیس از مشهد به محمدشاه خبر رسید که کشتی‌های جنگی انگلیس جزیره‌ی خارک را تصرف کرده، به بندر بوشهر نزدیک شده‌اند. محمدشاه که از مساعدت تزار روس ناامید شده بود(۶) و جنگ با انگلستان را صلاح

1- Rawlinson
2- Stoddart
3- D'arsy Todd
4- Sheil

۵- در شاهرود، از دربار انگلستان به سرجان مکنیل دستور رسید که مراتب عدم رضایت شدید دولت علیاحضرت ملکه‌ی انگلستان (ملکه ویکتوریا Victoria که یکسال قبل از این تاریخ به سلطنت رسیده بود) را در موضوع الحاق هرات به خاک ایران به شاه اطلاع و تذکر دهد که تصرف آن شهر را، بریتانیا به منزله‌ی یک اقدام خصومت‌آمیز علیه خود تلقی می‌کند.

۶- درحین محاصره‌ی هرات ژنرال بروسکی افسر روسی لهستانی‌الاصل کشته شد.

نمی‌دانست[۱]، از تصرف هرات چشم پوشید و اسرای افغانی را، که **جلال‌الدین میرزا**[۲] نیز جزء آنان بود، به هرات فرستاد و قلعه‌ی غوریان را به جعفر قلیخان بزنجردی و شش هزار سرباز سپرد و در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۲۵۴ هجری به پایتخت بازگشت.

عمال انگلیسی و حکومت هندوستان پس از تهدید محمدشاه و رفع محاصره هرات ظاهراً روابط خود را با ایران قطع کردند، ولی جاسوسان انگلیسی با لباس‌های مختلف در ایران به فعالیت پرداختند. چنان‌که **سراستین لیارد**[۳] خود را میان بختیاری‌ها انداخت و به لباس بختیاری ملبس شد و محمدتقی خان، رئیس ایل بختیاری را به طغیان علیه دولت مرکزی برانگیخت و خود او با فرمانده‌ی کشتی‌های جنگی انگلیس موجب شورش‌ها و طغیان‌هایی شد که شرح آن خواهد آمد. انگلستان زمینه‌ی مداخله مستقیم در امور افغانستان را که جزء لاینفک ایران بود، فراهم می‌ساخت. بریتانیا می‌خواست به هر صورت یک حکومت پوشالی دست‌نشانده‌ی در افغانستان که سنگر طبیعی هندوستان به‌شمار می‌آمد، بوجود آورد و راه نفوذ روسیه را به طرف هندوستان ببندد. ایران از آن پس، عرصه‌ی فعالیت‌های نامشروع و ناروای عمال انگلیسی برای حفظ هندوستان بود و در سراسر دوره‌ی سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه این سیاست از طرف انگلستان تعقیب می‌شد و حتی دولت نامبرده، به بهانه‌ی جلوگیری از برده‌فروشی و در لباس بشردوستی و انسان‌پرستی، نفوذ نظامی خود را در خلیج‌فارس بسط داد و در حقیقت ایران را از جنوب دچار محاصره‌ی نظامی و اقتصادی گردانید.

در افغانستان نیز عمال انگلیسی و کمپانی هند به تدریج نفوذ خود را بسط دادند و کوشش آنان متوجه این امر بود که قدرت و نفوذ حکام و امرای قندهار و کابل را که غالباً متمایل به دربار ایران بودند و سلطه‌ی دیرین و تاریخی که یک کشور هم نژاد و هم زمان و هم کیش خود، یعنی ایران را بر استقرار نفوذ استعماری بیگانه ترجیح می‌دادند، از میان بردارند[۴].

۱- سرپرسی سایکس در مقدمه‌ی فصل هفتاد و هفتم از کتاب خود (جلد دوم) این اظهارات را به محمدشاه نسبت داده است.

«ما به تمام دعاوی و تقاضاهای دولت بریتانیا رضایت می‌دهیم. ما وارد جنگ نخواهیم شد و اگر برای خاطر دوستی نبود ما هرگز از محاصره‌ی هرات صرفنظر نمی‌نمودیم.»

۲- کامران میرزا در سال ۱۲۵۷ هجری به‌دست وزیر خود یارمحمدخان کشته شد.

3- Sir Austin Liard

۴- در این باره ضمن بحث در روابط ایران و انگلیس در فصول آینده گفتگو خواهیم کرد.

تلاش عمال انگلیسی

شاهزادگانی که در آغاز سلطنت محمدشاه با او از در موافقت درآمدند و غالباً به حکومت ایالات و ولایات مرکزی و جنوبی ایران گماشته شدند، هنگام گرفتاری محمدشاه به جنگ هرات در اصفهان و کاشان و گرگان سر به شورش و طغیان برداشتند و - چنان‌که قبلاً اشاره شد - عمال انگلیسی در نهان دامنه‌ی آن طغیان‌ها را توسعه می‌دادند تا به هر صورت که باشد، شاه را از تسخیر هرات بازدارند. هنگامی که محمدشاه به تهران بازگشت و خبر شورش‌ها را شنید، با ۲۵ هزار سرباز در ذیقعده سال ۱۲۵۵ هجری از پایتخت خارج و عازم جنوب گردید. در اصفهان به بهانه‌ی تنبیه شورشیان عده‌ی کثیری را به قتل رسانید و سرداران او در کاشان و کرمان نیز با خشونت تمام به قلع و قمع شورشیان پرداختند.

در آن موقع انگلیس‌ها، شاه شجاع پسر تیمورشاه درانی را که به عمال کمپانی هند متوسل شده بود، وسیله‌ی اجرای مقاصد سیاسی خود قرار دادند و او را با ۲۰ هزار سپاهی هندی و افغانی از راه پنجاب و پیشاور به قندهار فرستادند. دوست محمدخان و فرزندانش از قندهار گریختند و **الله‌قلی‌خان** خوارزمی در بخارا پناه بردند. ولی چون وی از یاری آنان خودداری ورزید با ۵۰۰ سوار سیستانی به دربار ایران پناهنده شدند (۱۲۵۵ هجری). محمدشاه، دوست محمدخان را استمالت و دلجویی بسیار کرد و کسان او از جمله کهندل خان را به معاونت حکومت بلاد جنوبی فرستاد تا پس از تهیه‌ی مقدمات سرکوب شاه شجاع، مجدداً آنان را به قندهار بفرستد.

پس از استقرار شاه شجاع در قندهار، انگلستان تصمیم گرفت که کامران میرزا حکمران هرات را نیز زیر حمایت خود قرار دهد و دوستی و اتحاد او را با پول و عنوان کمک مالی بخرد. بدین منظور، **میجردارسی تود** را که جزو هیئت اعزامی انگلستان به ایران بود و با سفیر آن دولت **(مکنیل)** از اردوی محمدشاه در هرات خارج شده بود، در رأس هیئتی به هرات فرستاد. کامران میرزا و وزیر او یارمحمد خان هیئت انگلیسی را به گرمی پذیرفتند و معاهده‌ای با هیئت مزبور منعقد ساختند که به موجب آن حکومت انگلیسی هند تعهد کرد؛ ماهانه مبلغ ۲۵ هزار روپیه به کامران میرزا بپردازد، مشروط بر آنکه حکمران هرات هرگونه مکاتبه و مذاکره یا مراوده سیاسی با دربار ایران را از جانب خود با نمایندگان سیاسی بریتانیا واگذارد. یارمحمد خان وزیر کامران میرزا هرچند که ظاهراً به انگلیس‌ها روی خوش نشان داد، ولی نامه‌ای به محمدشاه نوشت و یادآوری کرد که قرارداد هرات به اقتضای وقت و برحسب مصلحت روز بوده و حکمران هرات هنوز چشم امید به شهریار ایران دارد.

انگلیس‌ها که از طریق سفارت خود در تهران رونوشتی از نامه‌ی یارمحمدخان خطاب به محمدشاه به دست آورده بودند[۱] به منظور حفظ مقررات عهدنامه، از این امر چشم‌پوشی کردند. لیکن دارسی تود بعد از یکسان و نیم توقف در هرات متوجه شد که یارمحمدخان هیئتی را برای مذاکره با والی خراسان به مشهد فرستاده است. دولت انگلیس ماهانه کامران میرزا را قطع کرد و تود که از خصومت یارمحمدخان با انگلستان اطمینان یافته بود، هرات را ترک گفت.

محمدشاه که از شکست سیاسی خود در برابر دیپلماسی مزورانهٔ بریتانیا در مورد هرات سخت ناراحت بود و لحظه‌ای از فکر هرات و افغانستان فارغ نمی‌شد، علیرغم ضعف مزاج و بیماری نقرسی که داشت درصدد آن بود که در فرصتی مناسب، شکست خود را جبران کند. اما عمال سفارت بریتانیا در تهران و شهرستان‌ها بیکار ننشسته بودند و - همانطور که قبلاً اشاره کردیم - هر روز فتنه و آشوبی در نقطه‌ای از کشور ایران برپا می‌ساختند که اگر محرك و مسبب اصلی آن‌ها را سیاست انگلیس ندانیم، لااقل باید قبول کنیم که در تقویت و توسعه‌ی دامنه این فتنه‌ها، عمال انگلیسی دخالت داشته‌اند. یکی از این صحنه‌ها که برای شاه و نیروی نظامی ایران دردسر بزرگی فراهم ساخت، قیام **آقاخان محلاتی** رهبر فرقه‌ی اسماعیلیه بود.

قیام آقاخان

رهبری فرقه‌ی اسماعیلیه در زمان حکومت زندیه با سید ابوالحسن خان کهکی قمی بود که حکومت کرمان را داشت. وی پس از عزل از حکمرانی به **محلات** رفت و در آنجا ساکن شد و پس از فوت او فرزندش شاه خلیل‌الله (میرزا شاه خلیل الله) به مقام امامت و پیشوایی فرقه‌ی اسماعیلیه رسید. مریدان او از اقصی نقاط ایران و هند و ترکستان برای زیارت او به محلات می‌شتافتند و سهم امام و زکوت خود را به او تقدیم می‌کردند و «اگر قدرت مسافرت و یا وسیله‌ی ارسال زکوت را نداشتند آن را به دریا می‌ریختند و معتقد بودند که به‌دست امام خواهد رسید.[۲]»

شاه خلیل‌الله پس از مدتی اقامت در محلات به یزد رفت و چون رهبر فرقه و به قول مردم آن روز دارای دم و دستگاه مفصل بود، مورد حقد و کینه‌ی بعضی از روحانیون قرار گرفت تا آن‌که روزی بر اثر منازعه چند تن از مریدان امام با مردم بازاری به اغوا و تحریك ملاحسین یزدی به خانه‌ی امام هجوم بردند و پس از پاره پاره کردن امام و چند تن از خواص او، خانه‌ی وی را

۱- تسلیم رونوشت نامه یارمحمد خان به سفارت انگلیس نمونه‌ای از خیانت بعضی از درباریان و رجال آن عصر است.

۲- نقل قول از مؤلف ناسخ‌التواریخ.

غارت کردند. میرزا محمد جعفر صدرالممالك از متنفذین یزد نیز، در تحریک مردم دخالت کرده بود؛ به همین جهت **حاجی محمدزمان خان** حکمران یزد، ملاحسین و چند تن از مسببین آن فاجعه را بازداشت کرد و مراتب به تهران گزارش داد (۱۲۳۲ هجری قمری).

به دستور فتحعلیشاه، مسببین فاجعه به تهران اعزام شدند. شاه در مورد صدرالممالك فقط به عتاب و تندی و سرزنش اکتفا کرد(۱) و ملاحسین یزدی را به زندان انداخت و دستور داد او را به چوب بستند و مقرر داشت که خونبهای مقتول را از کلیه‌ی مسببین حادثه وصول کنند.

پس از کشته شدن شاه خلیل‌الله فتحعلی‌شاه پسر ارشد او را که **آقاخان** نام داشت، مورد عطوفت قرار داد و دختر بیست و سوم خود **سروجهان** را به ازدواج او درآورد(۲). آقاخان مقام امامت و رهبری فرقه‌ی اسماعیلیه را از پدر به ارث برد و روز به روز بر مریدانش افزوده می‌شد. وی در اواخر سال ۱۲۵۳ هجری در بم قیام کرد و چون محمدشاه او را به پایتخت احضار نمود، وی در قلعه‌ی بم متحصن شد و بعد از اندکی مقاومت تسلیم گردید و به شفاعت فرمانفرما والی فارس و حاجی میرزا آغاسی صدراعظم(۳) مورد عفو قرار گرفت. هنگامی که محمدشاه عازم ولایات جنوبی بود و یکی از سرداران خود به نام **بخشعلی‌خان** یوزباشی را برای سرکوب کردن شاهزاده فرخ سید میرزا (حکمران همدان) مأمور نموده بود، آقاخان که با بستگان خود به عتبات می‌رفت و در همدان با فرخ سید میرزا همدست شده بود، از مأموریت بخشعلی‌خان به

۱- مؤلف روضة‌الصفای ناصری می‌نویسد: «چون جناب صدارت (صدرالممالک) از علما و فضلا و فی‌الجمله رعایت وی، شرعاً لازم بود، او را به حضور نخوانده مورد التفاتی نفرمودند و به منزلی بازداشتند.» ولی مؤلف ناسخ‌التواریخ طوری که در متن آمده است، حضور صدرالممالك در دربار و روبرو شدن او را با شاه تأیید کرده است.

۲- ثمره زناشوئی آقاخان با دختر فتحعلی‌شاه سه فرزند (دو دختر و یک پسر) بود و پسر آقاخان به نام علی شاه پس از مرگ آقاخان که بعداً به نام آقاخان اول مشهور شد به رهبری فرقه‌ی اسماعیلیه رسید و به آقاخان دوم شهرت یافت.

۳- راولینسن Rawlinson که جزو هیئت اعزامی انگلستان به ایران در زمان محمدشاه آمده بود، درباره‌ی حاجی میرزا آقاسی نوشته است: «مدت سیزده سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود. کاملاً از سیاستمداری و فنون نظامی بی‌خبر و درعین حال به قدری خودبین و مغرور بود که حاضر نبود از کسی تعلیماتی قبول کند. در تکلم خیلی خشن و در رفتار و کردار خیلی گستاخ و بی‌پروا بود. در حرکات و عاداتش تنبلی و کاهلی کاملاً مشهود بود. وی خزانه‌ی کشور را به حد افلاس ورشکستگی و کشور را به مرحله‌ی انقلاب سوق داد. مواجب قشون معمولاً سه تا پنج سال عقب افتاده بود و سوارنظام عشایری تقریباً از میان رفت.

هراس افتاد. وی همراهان خود را به عتبات فرستاد و نامه‌ها و فرمان‌های جعلی دایر بر انتصاب خود به حکومت بم تهیه کرد و برای اعیان و متابعان خویش به کرمان ارسال داشت. جاسوسان انگلیسی نیز در کرمان و بلوچستان مریدان و جمعی از سواران سیستانی و افغانی را به هواخواهی آقاخان گرد آوردند و هنگامی که آقاخان به بم رسید، قریب به ۴۰۰۰ سرباز داوطلب گرد او جمع شدند (۱۲۵۵ هجری) آقاخان به **شهر بابک** که مقر کهندل‌خان افغان بود حمله برد و برادر خود محمدباقر خان را نیز به سیرجان فرستاد. حاکم کرمان **فضلعلی‌خان قراباغی** که مردی دلیر و شجاع بود با چند سوار که همراه داشت به دفع شورش آقاخان همت گماشت و در محل زیدآباد محمدباقر خان را در محاصره انداخت. آقاخان به کمک برادر خود شتافت ولی در مقابل حمله‌ی شدید و مردانه‌ی فضلعلی‌خان تاب مقاومت نیاورد و به لار گریخت و همراهان و مریدان او که در شهر بابک مانده بودند، دست از محاصره آن شهر کشیدند و متفرق شدند. آقاخان در لار مجدداً جماعتی را گرد آورد و به جیرفت شتافت و قلعه‌ی **اسفندقه** جیرفت را تصرف کرد ولی بار دیگر از فضعلی‌خان شکست خورد و به میناب گریخت و چون فصل زمستان در رسید در آن بندر باقی ماند.

در بهار سال ۱۲۵۶ هجری قمری، آقاخان به کمک عمال انگلیسی مجدداً سپاه فراوانی گرد آورد و چندین عراده توپ فراهم ساخت و راه کرمان را در پیش گرفت و دو دسته معدود از سپاه فضعلی‌خان را که به سرداری خود، اسفندیار خان و یکی دیگر از سرداران به نام **عبدالله خان قراگزلو**، به دفع او فرستاده بود، شکست داد. درحین جنگ اسفندیار خان کشته شد و آقاخان تا بردسیر در ۳۶ کیلومتری جنوب کرمان پیش رفت. فضلعلی‌خان که از مرگ برادر خود سخت به خشم آمده بود، از کرمان خارج شد و به بردسیر حمله برد. همراهان آقاخان از حمله‌ی مردانه سردار کرمان به هراس افتاده، رو به گریز نهادند و فضلعلی‌خان فراریان را تا **بمپور** تعقیب کرد و عده‌ی کثیری را دستگیر نمود. آقاخان پس از آن شکست قطعی، راه **قندهار** را پیش گرفت و از آن‌جا به هندوستان رفت[۱] و به این ترتیب شورش کرمان که مدت ۱۴ ماه، توجه شاه محمد را به خود جلب کرده بود، خاموش گردید. در اواخر دوره‌ی سلطنت محمدشاه، برادر آقاخان ابوالحسن خان معروف به سردار بار دیگر به بلوچستان حمله کرد، ولی به زودی سرکوب شد.

در پایان شورش آقاخان محلاتی جمعی از اشرار بلوچ در بمپور گرد آمدند و سر به طغیان برداشتند. **حبیب‌الله خان شاهسون** بر سر آنان تاخت و قلعه‌ی بمپور را ویران نمود و کشتاری

۱- آخرالامر این شخص (آقاخان) به هندوستان گریخت و بریتانیایی‌ها را در رفع غائله‌های سند کمک نمود و بعداً در شهر بمبئی اقامت گزید. «تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم».

هولناک کرد و جمعی را اسیر گرفت. درنتیجه آن خشونت و ناجوانمردی سردار، عده‌ی کثیری از ایلات بلوچ حوالی بمپور به کوه‌های سرحدی متواری شدند و کینه‌ی دستگاه حاکمه‌ی ایران را در دل گرفتند و این امر نیز به پیشرفت مقاصد استعماری و عمال خیانت‌پیشه‌ی کمپانی هند انگلیس که برای سرگرمی دربار ایران هر روز بهانه و وسیله‌ی تازه‌ای به‌دست می‌آوردند، کمک کرد و از آن پس، مکرر عمال مزبور از نارضایی طوایف بلوچ و ساده‌لوحی آنان علیه دولت مرکزی ایران استفاده کردند.

سیدعلی محمد باب

هنوز فتنه آقاخان محلاتی به کلی خاتمه نیافته بود که محمدشاه با بروز فتنه‌های جدیدی مواجه گردید. در نواحی شمال شرقی خراسان طایفه قادریه (نقشبندیه) به مخالفت با حاکم خراسان قیام کردند و در همان زمان در جنوب ایران نیز صاحب داعیه‌ای به نام سیدعلی محمد باب در لباس مذهبی و به عنوان ارشاد و هدایت خلق قیام کرد.

سیدعلی محمد فرزند سید رضا شیرازی مدتی در عتبات در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شد و بعد از چندی به بوشهر رفت و به ریاضت پرداخت و برای تسخیر ارواح، مدت چهل روز به آفتاب سوزان بوشهر به ذکر ادعیه و اوراد اشتغال ورزید و اندکی بعد به کوفه رفت و ۴۰ روز در مسجد کوفه معتکف شد و از آنجا سودای ریاست و پیشوایی مذهب در مغز او پیدا شد. سپس به مکه رفت و سرانجام به بوشهر برگشت. در آنجا جمعی از مردم ساده‌لوح بی‌عقیده و لاابالی را گرد آورد و خود را مظهر نامه‌ی خلق و بقیة‌الله و بالاخره امام دوازدهم و باب علم الهی خواند. عمال زیرک حکومت هند انگلیس - که در پی چنان بهانه‌هایی برای برپا کردن آشوب در ایران بودند - سید را وسیله‌ی تبلیغات سیاسی خود قرار داده تا حدی که امکان داشت از مردم ساده‌لوح و طماع به عنوان مرید دور او گرد آوردند و باب بعضی از مریدان چرب‌زبان خود را به شیراز فرستاد و شروع به تبلیغات دینی نمود و در آن شهر نیز عمال انگلیسی در پرده به مقاصد باب کمک کردند.

حسین‌خان آجودان باشی صاحب امتیاز، حکمران فارس، بعضی از هواداران و مبلغین باب را در شیراز دستگیر نمود و تحت شکنجه قرار داد و باب را به شیراز دعوت نمود و مجلسی از روحانیون شیراز تشکیل داد و باب را به مباحثه با علما دعوت کرد. در آن مجلس فقها و علمای شیراز باب را مورد تمسخر قرار داده، عقاید او را که معجونی از احادیث سست و ضعیف و روایات و امثال تاریخی و قصص و افسانه‌های عامیانه بود، با ادله‌ی فقهی و براهین عقلی رد کردند و برخی از فقها گفته‌های او را به خبط دماغ و اختلال حواس منسوب نمودند.

صاحب اختیار، باب را به زندان انداخت ولی اندکی بعد هواداران باب به قوه پول‌های گزافی که از طرف عمال کمپانی هند دراختیار آنان گذاشته شده بود، **منوچهرخان معتمدالدوله** حکمران اصفهان را به استخلاص باب واداشتند. وی عده‌ای سوار به شیراز فرستاد و باب را به عنوان آنکه باید به تهران اعزام گردد، به اصفهان برد و تحت حمایت خود نگاه داشت و اندکی بعد او را مخفی نمود و چنان شهرت داد که وی گریخته است.

غیبت باب از انظار و توجه روزافزون حکمران اصفهان نسبت به این امر و برخی عوامل و مقتضیات اجتماعی آن عصر بر اهمیت موقع باب افزود و مریدان او بیش از پیش به حمایت و طرفداری او برخاستند و تا سال ۱۲۶۳ هجری که معتمدالدوله در اصفهان حکومت داشت، باب در نهایت راحتی به سر می‌برد و چون معتمدالدوله به سال ۱۲۶۳ هجری وفات یافت، بـه امـر محمدشاه باب را بازداشت و در قلعه‌ی **چهریق** اردبیل زندانی کردند.

موضوع ظهر باب در آغاز امر، بیش از یک داعیه‌ی مذهبی نبود ولی توجه زیاد زمامداران آن عصر به آن امر و به خصوص حمایت معتمدالدوله از باب، آن را به صورت یک مسـئله‌ی سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه درآورد و اندکی بعد از گرفتار شدن باب، در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه، شورش‌های سخت به وسیله‌ی طرفداران باب به ظهور رسـید و تـوطئه‌هایی برای قتل شاه و صدراعظم ایران به وسیله بابیان چیده شد[۱] و کم‌کم آن مسئله دست‌آویزی برای اغراض شخصی و مقاصد سیاسی درباریان و حکام ولایات شد و بازار اتهام به کـفر و زندقه رواج یافت و - به شرحی که خواهد آمد - درباریان فاسدالعـقیده و اطـرافـیان طـماع و مغرض و احتمالاً بیگانه‌پرست ناصرالدین شاه، آن امر را وسیله‌ی اجرای مقاصد سوء خود و از کار انداختن مردم وطن‌دوست قرار دادند و در مواقع لازم آن را مانند یک حربه‌ی برنده بـرای قطع زبان‌های منقد و خاموش کردن افکار و عقاید مردم روشـنفکر تـجدد خـواه آن زمـان و زمامداران مصلح و خیرخواه به کار بردند و بالاخره موضوع دعوی باب با مسـائل اجتماعی و

۱- سرپرسی سایکس زیر عنوان توطئه و شورش بابیان می‌نویسد: یک توطئه برای قتل امیر نظام (میرزا تقی‌خان امیرکبیر) تشکیل شد ولی کشف شد و توطئه کنندگان دستگیر شده به قتل رسیدند. سپس می‌نویسد: «دو سال بعد حیات شاه (ناصرالدین شاه) مورد سوء قصد چهار نفر بابی که عریضه‌ای در دست داشتند قرار گرفت. شاه از قسمت ران زخم برداشت و خبر مرگ او انتشار یافت. مجازاتی که برای سوءقصد کنندگان معین گردید بسیار وحشیانه بود. در مورد دو نفر حکم شد آن‌ها را شمع آجین کردند یعنی سینه هر یک را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و بعد با یک تبر کوچک آن‌ها را چهار شقه کرده و هر شقه را بـه یک دروازه‌ی تـهران آویختند.

سیاسی و اغراض شخصی توأم گردید.

قیام سالار در خراسان

اللهیار خان آصف‌الدوله که از آغاز سلطنت محمدشاه به حکمرانی خراسان منصوب شده بود، در اوایل سال ۱۲۶۲ هجری به بهانه‌ی پیری و خستگی از اداره‌ی امور آن ناحیه امتناع ورزید و فقط تولیت آستان قدس رضوی را برعهده گرفت و از آن پس فرزند جوان او **حسن‌خان** مشهور به **سالاربار** زمام حکومت خراسان را در دست گرفت. فرزند دیگر آصف‌الدوله به نام **محمد قلی‌خان** در دربار محمدشاه منصب حاجبی داشت وایشیک آغاسی دربار و از رجال متنفذ عصر خود و غالباً به وسیله‌ی مکاتبه با پدر خود، او را از بی‌تدبیری و بی‌کفایتی حاجی میرزا آغاسی و امکان بروز فتنه در کشور و تزلزل سلطنت محمدشاه آگاه ساخت(۱).

در آن موقع ترکمانان از شمال غربی به حدود خراسان تجاوز کردند و محمدشاه یکی از حکام محلی خراسان **محمدحسین خان نردینی**(۲) را به قلع و قمع ترکمانان و حکمرانی ولایات شمالی خراسان منصوب و به مقر مأموریت، روانه کرد. سردار مزبور بر ترکمانان غالب آمد و بر اثر آن خدمت مورد عنایت خاص شاه و صدراعظم قرار گرفت. آصف‌الدوله که با حاجی میرزا آغاسی میانه‌ی خوشی نداشت و فرزندش سالار بار که از ترقی محمدحسین‌خان نردینی بر سر حسد آمده بود، نجف قلی‌خان بزنجردی شادلو و جعفر قلی‌خان شادلوی ایلخانی، فرزند او را علیه نردینی تحریک به شورش کردند و سرداران مزبور شبانگاه بر سر نردینی تاخته، خود و کسانش را به قتل رساندند.

چون خبر شورش خراسان و قتل نردینی به تهران رسید، محمدشاه به احضار مسببین شورش و قاتلین نردینی فرمان داد ولی آصف‌الدوله با اعزام آنان مخالفت ورزید و این امر مدت

۱- مؤلف ناسخ‌التواریخ در این باره می‌نویسد: «... و از آن سوی چون این سخنان (نوشته‌های محمدقلی خان) در خراسان سمر گشت و حسن‌خان سالار پسر دیگر آصف‌الدوله اصغا می‌نمود چنان می‌پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دارالخلافه فرماید، مردمان چنان از پادشاه رنجیده‌اند که بی‌زحمت جنگ تاج اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و او را به سلطنت، سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش می‌سرود.»

بیت:

مرا عار آید از این زندگی — که سالار باشم کنم بندگی

۲- نردین از قلعه‌های شمال خراسان است.

چندین ماه مورد کشمکش بین آصف‌الدوله و محمدشاه بود عاقبت آصف‌الدوله مشهد را رها کرد و به تهران رفت و شاه او را به عتبات تبعید کرد.

پس از تبعید آصف‌الدوله به عتبات، حسن سالار به کمک دو سردار سابق‌الذکر از ترکمانان و کردهای مرزنشین و افراد متفرقه سپاهی گرد آورد و علناً علیه حکومت مرکزی قیام کرد. محمدشاه به اشاره صدراعظم، برادر بزرگ سالار، **حاجی میرزا محمدخان** مشهور به **بیگلربیگی** را که داماد محمدشاه بود، به حکمرانی خراسان منصوب و او را مأمور نمود که حسن‌خان را با نصایح سودمند از آن خیال بازدارد. بیگلربیگی چون به مشهد رسید در مخالفت با حکومت مرکزی با برادر خود سالار همداستان شد و سالار که به دستیاری و کمک برادر خویش قوت گرفته بود، بسیاری از حکام خراسان شمالی[۱] را نیز با خود همراه ساخت و ترکمانان کوکلان را به تاخت و تاز به ناحیه بسطام و شاهرود برانگیخت و جمعی از افغان‌های اطراف هرات را نیز به اردوی خود ملحق ساخت[۲].

محمدشاه در بدو امر دو تن از سرداران آذربایجان سرتیپ **محمد علی‌خان ماکوئی** و **ابراهیم خلیل خان ماکوئی** را به دفع سالار فرستاد. ولی سرداران مذکور موفق به تصرف مشهد نشدند و با وجود کوشش بسیار نتوانستند از حدود نیشابور پیشتر برانند. محمدشاه ناچار حکومت خراسان را به برادر خود **حمزه میرزا حشمت‌الدوله** که مردی دلیر بود واگذاشت. او را با سپاه کافی به خراسان روانه ساخت. در آن موقع قریب ۲۰۰۰۰ تن سرباز داوطلب خراسانی و کرد و شادلو و افغان و ترکمان در اردوی سالار گرد آمده بودند. او چون خبر حرکت حمزه میرزا را به جانب خراسان شنید، **جعفر قلی‌خان شادلو** را با ۱۲۰۰۰ نفر از سبزوار که در اردوگاه او بود، به بسطام فرستاد و آن لشکر در **میامی** (بین سبزوار و بسطامی) با اردوی حمزه میرزا مصادف شد و پس از زد و خورد مختصری شکست خورد. انتشار خبر شکست مزبور موجب تفرقه‌ی سپاه سالار گردید، وی از سبزوار به **جوین** گریخت و جمعی از ترکمانان را مجدداً گرد آورد و به کلات خمله برد و در پناه استحکامات آن قلعه‌ی طبیعی مدت ۸ ماه برابر سپاه حمزه میرزا مقاومت ورزید.

در اوایل سال ۱۲۶۴ هجری قمری سالار مجدداً قوتی حاصل کرد و حمزه میرزا برای آن‌که ایلات کوکلان و یموت را از همدستی با سالار منصرف سازد به سرکوبی آنان شتافت ۳۰۰

۱- محمدخان بغایری، سلیمانخان درجزی، جهانگیر خان گرجی، حید قلیخان شادلو که بعد از گرفتار شدن سالار نیز تا مدتی در خراسان شمالی به مخالفت خود با حکومت مرکزی باقی بودند.

۲- یارمحمد خان وزیر کامران میرزا که پس از کشتن کامران میرزا در هرات استقلال یافته بود، طغیان سالار را تقویت می‌کرد.

خانوار از ترکمانان را به حوالی تهران کوچ داد و جمعی را نیز به اردوی خود ملحق ساخت. در غیاب او سالار مشهد را محاصره کرد، ولی حمزه میرزا بار دیگر سالار را در ۴۸ کیلومتری شمالی شرقی مشهد شکست داد. سالار به جانب سرخس عقب نشست و سپاه حمزه میرزا او را تعاقب کردند ولی در همان اوقات اهالی مشهد علیه حمزه میرزا سر به شورش برداشتند و حمزه میرزا سخت بیمار شد و عملیات نظامی او علیه سالار متوقف ماند. سالار با قوای جدید تا ۶۰ کیلومتری مشهد پیش آمد و اندکی بعد از آن تاریخ، خبر فوت محمدشاه[۱] در خراسان انتشار یافت و سالار درصدد برآمد از هرج و مرجی که معمولاً بعد از فوت سلاطین در ایران پیش می‌آمد به نفع خود استفاده کند.

II

سلطنت ناصرالدین شاه

(۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هجری قمری[۲])

جلوس ناصرالدین شاه

هنگام فوت محمدشاه، ولیعهد و جانشین او **ناصرالدین میرزا**[۳]، زیر حمایت و تربیت میرزا تقی‌خان وزیر نظام در تبریز به سر می‌برد. چون خبر فوت شاه به تبریز رسید، درحالی که خراسان به علت قیام سالار دچار هرج و مرج و آشفتگی بود، میرزا تقی‌خان سپاه آذربایجان را گرد آورد و وسایل جلوس ناصرالدین میرزا را بر تخت سلطنت در آذربایجان فراهم ساخت. سپس به همراهی سفرای روس و انگلیس که به تبریز رفته بودند، شاه جوان را برداشته عازم تهران شد و برای آن‌که در غیاب او آذربایجان دچار اغتشاش و ناامنی نگردد، حکامی را که به وفاداری آنان اطمینان نداشت، از کار برکنار کرد و حکام مورد اعتماد بر بلاد آذربایجان گماشت. ناصرالدین شاه روز ۲۱ ذی‌القعده سال ۱۲۶۴ هجری قمری به تهران رسید و روز بعد رسماً تاجگذاری کرد. شاه به سبب حسن کفایت و لیاقتی که از میرزا تقی‌خان وزیر نظام دیده بود، او را با لقب اتابک اعظم به صدارت برگزید و میرزا تقی‌خان اندکی بعد به لقب **امیرکبیر** ملقب گردید. ناصرالدین‌شاه میرزا نصرالله خان نوری معروف به **میرزا آقاخان** را که حکمران کاشان

۱- محمدشاه شب سه‌شنبه ششم شوال سال ۱۲۶۴ هجری قمری وفات یافت.

۲- مطابق با ۱۸۴۷ - ۱۸۹۵ میلادی.

۳- مادر ناصرالدین میرزا و ملکه‌ی ایران در زمان سلطنت محمدشاه مهدعلیا نام داشت.

بود، به تهران طلبیده و به معاونت امیرکبیر منصوب و او را به اعتمادالدوله ملقب گردانید[۱].

امیرکبیر

یکی از خوشبختی‌های ناصرالدین شاه در آغاز سلطنت وجود میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود که در میان محیط آشفته و تشنج سیاسی و فتنه‌ها و قیام‌ها و شورش‌های گوناگون به قوه‌ی تدبیر و عزم راسخ و اراده‌ی آهنین خود در تحکیم اساس سلطنت ناصرالدین شاه کوشید.

اصل امیر از **ده هزاوه** از قرای بلوک فراهان عراق و این ده تا **شهر سلطان‌آباد** (اراک کنونی) کرسی عراق دو فرسنگ فاصله دارد و در جهت شمال غرب این شهر واقع است. پدر میرزا تقی‌خان امیر، کربلایی محمد قربان است. به مناسبت مجاورت قریه مهرآباد فراهان که اصل خاندان قائم‌مقام از آنجا بود، با هزاوه موطن و مسکن کربلایی محمد قربان پدر امیر، این مرد در عداد خدمتکاران قائم‌مقام اول یعنی مرحوم میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ درآمد و در دستگاه او سمت آشپزی پیدا کرده و بعدها در پیش قائم‌مقام ثانی ناظر آشپزخانه و در پیری قاپوچی او شده است.

میرزا تقی‌خان در حدود سال‌های ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۴ هجری قمری متولد شد و از کودکی در خاندان قائم‌مقام در تبریز بسر می‌برد و در همان حال که زیردست پدر خود به امور آشپزخانه رسیدگی می‌کرد، با اطفال خردسال خاندان قائم‌مقام محشور و همبازی بود و چون مکرر از خود هوش و درایت و نسبت به کسب سواد و دانش علاقه‌ی وافر نشان داده بود، قائم‌مقام در تعلیم و تربیت او کوشید[۲].

۱- در انتخاب و انتصاب میرزا آقاخان نوری به وزارت و معاونت امیرکبیر سفیر انگلیس دخالت داشت. این مرد از دست نشاندگان دیپلماسی انگلستان در ایران و تا پایان عمر خدمتگزار صدیق و با وفای آن دولت بود. شرح توسل وی به سفارت انگلیس و توصیه‌ی سفیر به ناصرالدین شاه و پافشاری او در انتصاب میرزا آقاخان به صدارت در غالب منابع داخلی تاریخ قاجاریه ذکر شده است.

۲- گویند که امیر در کودکی که ناهار اولاد قائم‌مقام را می‌آورد، در حجره‌ی معلمشان ایستاده برای باز بردن ظروف، آنچه معلم به آن‌ها می‌آموخت، او فرا می‌گرفت تا روزی قائم‌مقام به آزمایش پسرانش آمده هر چه از آن‌ها پرسید ندانستند، امیر جواب می‌داد. قائم‌مقام پرسید تقی تو کجا درس خوانده‌ای؟ عرض نمود روزها که غذای آقازاده‌ها را آورده ایستاده می‌شنودم. قائم‌مقام انعامی به او داد، او نگرفت و گریه کرد. بدو فرمود چه می‌خواهی، عرض کرد به معلم امر بفرمایید درسی را که به آقازاده‌ها می‌دهد به من هم بیاموزد. قائم‌مقام را دل سوخته، معلم را فرمود تا به او نیز می‌آموخت نقل از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر عباس اقبال آشتیانی.

میرزا تقی‌خان با ذوق فطری و هوش خداداد خود، در فرا گرفتن علوم عصر و دانش زمان پیشرفت شایان کرد، چنان‌که روزی قائم‌مقام در سیمایش نظر افکند و گفت:

«فرزند، تو در آتیه‌ی مشاغل بزرگی را اشغال خواهی کرد و روزی خواهد رسید که در باریک‌ترین مواقع، اگر خائنین و مغرضین مزاحمت نشوند، کشتی طوفانی مملکت را از گرداب پریشانی و هلاکت نجات خواهی داد[۱]».

هنگامی که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به منصب صدارت محمدشاه رسید، میرزا تقی‌خان را به برادرزاده‌ی خود میرزا اسحق سپرد و درباره‌ی او به برادر خود نوشت:

«الحق، **یکاد زیتها یضیی** در حق قوه‌ی مدرکه‌اش صادق است **فالله خیر حافظا و هو ارحم الرحمین** خلاصه این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد باش تا صبح دولتش بدمد(۱)».

در نامه‌ی دیگری که قائم‌مقام به فاضل‌خان گروسی، متخلص به راوی (۱۱۹۸ - ۱۲۵۳ هجری)، از منشیان و مؤلفین عهد فتحعلی‌شاه نوشته، در موقعی که امیر در رکاب خسرو میرزا به پترزبورگ رفته بود (در سال ۱۲۴۴)، چنین می‌نگارد: «گله از نوشتن کاغذ به خط غیر داشتید هرچند میرزا علی تقی فراهانی باشد، یا میرزا محمدتقی آذربایجانی یا کربلایی محمدتقی ابن کربلایی محمد قربان که بالفعل در مسقوو پترزبورگ از کرسی‌نشینان است، گوی سبقت از همزهٔ استفهام می‌رباید، پای تفوق بر فرق لام ابتدا می‌گذارد، فرقدین را شسع نعلین خود نمی‌شمارد، سخن در اوج فلک‌الافلاک دارد[۳]».

میرزاتقی خان در حدود سنین سی سالگی یا سی و سه سالگی مراحل اولیه‌ی خدمات اداری را در دستگاه عباس میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه طی کرده و از لحاظ هوش خارق‌العاده و فراست و قوه‌ی درک، مورد توجه خاص و محرم و دوست صمیمی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام واقع شد، و به دستور قائم‌مقام وزیر عباس میرزا، زیردست میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام به سمت لشکرنویسی مشغول کار شد و بعداً به مقام منشی‌گری نظام ارتقاء یافت و در این سمت بود که به علت آشنایی با آداب معاشرت با بیگانگان و حسن سلوک با مأمورین خارجی، جزو هیئت اعزامی به روسیه در زمان فتحعلی‌شاه به آن کشور سفر کرد.

میرزا تقی‌خان که در سفر اول خود به روسیه به همراهی خسرو میرزا (در سال ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ هجری) بیش از پیش تجربه اندوخته بود، در زمان سلطنت محمدشاه نیز به همراهی

---

۱ و ۲ نقل از کتاب زندگانی میرزا تقی‌خان امبیر کبیر، تألیف حسین مکی، چاپ تهران، سال ۱۳۲۹.

۳- نقل از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰.

ناصرالدین‌شاه میرزا ولیعهد برای دیدار تزار روسیه به ایروان رفت و از آن پس یعنی در سال ۱۲۶۴ هجری که ناصرالدین میرزا مأمور به اقامت در تبریز گردید، امیر به ریاست سپاه آذربایجان و پیشکاری ولیعهد منصوب گردید.

امیر ضمن انجام خدمات اداری، مأموریت‌های سیاسی مهمی را در ارزروم برای حل اختلافات ایران و عثمانی و عقد معاهده با آن دولت انجام داد که مأموریت اولیه او در زمان فتحعلی‌شاه و مأموریت دوم او در زمان محمدشاه انجام گرفت.

سیاست داخلی امیرکبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه عبارت بود از: برانداختن نفوذ درباریان، قطع مستمری‌های فوق‌العاده که بدون سبب به اشخاص داده می‌شد، تمرکز امور اداری و مالیات‌ها و درآمدهای دولت، تنظیم بودجه که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت، ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه‌ی دولت، تشکیل سپاه منظم تحت‌السلاح، از میان بردن ملوك‌الطوایفی و رؤسای ایلات و بسط معارف به طریق اقتباس از اصول معارف اروپایی. سیاست خارجی امیر عبارت بود از: برقرار کردن روابط دوستی و احترام متقابل با کلیه‌ی دول، درهم شکستن قیودی که بر اثر عقد معاهدات سابق به دولت و ملت ایران تحمیل شده بود، اصلاح وضع سفارتخانه‌های ایران در کشورهای دیگر، جلوگیری از هرگونه نفوذ خارجی در ایران، برانداختن اصول جاسوسی و خدمتگزاری به بیگانه و از ریشه کندن بیگانه‌پرستی از دستگاه حاکمه‌ی ایران.

برای انجام مقاصد مزبور که روی‌هم رفته موجب عظمت ایران و قوت سیاسی کشور در خارج و داخل و وسیله‌ی بسط و تعمیم نفوذ دولت مرکزی در سراسر کشور بود، امیرکبیر که عزمی راسخ و هوش و تدبیر کافی داشت، با کوشش و فعالیتی تغییرناپذیر در راه پیشرفت مقصود خویش قدم برمی‌داشت و می‌خواست از خردسالی شاه و علاقه‌ی وافری که شاه به وی داشت، به نفع کشور استفاده کند. در آغاز امر به قلع و قمع سالار در خراسان و فتنه پیروان باب و سرکوب کردن شورشیان فارس و بختیاری همت گماشت.

پایان فتنه‌ی سالار

حمزه میرزا اندکی قبل از فوت محمدشاه بر اثر فشار شدیدی که از طرف سپاه سالار در مشهد به او وارد آمد و حمایتی که جمعی از مردم مشهد از سالار می‌کردند، ناگزیر آن شهر را رها کرد و از راه جام عازم هرات گردید و بار دیگر مشهد به تصرف سالار درآمد (رمضان ۱۲۴۶ هجری). سالار، یارمحمدخان حاکم هرات را به کمک خود طلبید و حاکم مزبور با سپاه افغانی از هرات به مشهد حرکت کرد. ولی در نزدیکی جام، حمزه میرزا به مواعیدی چند او را با

خود همداستان نموده و متحداً به مشهد حمله بردند و مدت ۸ ماه زد و خورد بین سپاه سالار و هوداران او و سپاهیان حمزه میرزا و متحد او یارمحمدخان ادامه داشت. امیرکبیر حمزه میرزا را به تهران احضار و به حکمرانی آذربایجان منصوب نمود و یارمحمد خان را نوازش و استمالت کرد و **سلطان مراد میرزا** حسام‌السلطنه، عموی ناصرالدین شاه را به سپاه کافی و تجهیزات کافی به خراسان روانه ساخت و ضمناً یکی از معتمدان خود **چراغعلی‌خان کلهر** را با نامه‌هایی خطاب به بعضی از علمای مشهد که در آن شهر صاحب نفوذ بودند و نامه‌ای محبت‌آمیز خطاب به سالار به مشهد فرستاد و سالار را اغفال کرد تا زمانی که اردوی حسام‌السلطنه نزدیک مشهد رسید و سالار در محاصره افتاد و سرانجام دستگیر شد. ناصرالدین‌شاه امر داد که سالار را با فرزندش امیر اصلان‌خان و برادر وی به قتل رساندند (جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ هجری) حسام‌السلطنه به حکومت خراسان و یارمحمدخان افغان با لقب ظهیرالدوله به حکومت هرات منصوب شدند.

اصلاحات امیرکبیر

محیط اجتماعی ایران آن عصر، به علت ارتباطی که بین مردم ایران با روسیه در شمال و انگلستان در جنوب برقرار گردید و در اثر رفت و آمد هیئت‌ها و سفرا و نمایندگان اروپایی به ایران با اصلاحات جدید تا حدی مساعد و زمینه‌ی اخذ اصول زندگی و معارف اروپایی در ایران آماده شده بود. ناصرالدین شاه نیز شخصاً به تمدن اروپایی توجه داشت و نقص تشکیلات کشوری و لشکری آن زمان و لزوم تغییر و اصلاح آن را غالب مردم روشنفکر تجدد خواه ایران درک کرده بودند ولی درباریان و اطرافیان شاه از داشتن جسارت و همت بلندی که برای دست بردن به اصلاحات کشوری و لشکری باید در زمامداران هر عصر موجود باشد، محروم بودند و علاوه بر آن‌که جرأت اقدام به اینگونه امور را نداشتند، غالباً بقای همان تشکیلات ناقص را از لحاظ منافع شخصی لازم می‌شمردند و هر وقت مقتضی بود، عقاید و نظریات محافظه‌کارانه خود را در لباس مذهب جای می‌دادند و ذهن شاه را مشوب می‌ساختند. ولی امیرکبیر صدها درباری و حواشی سلطان را که با پیشرفت مقاصد او مخالفت می‌ورزیدند، به هیچ شمرده با اراده ثابت و محکم و بدون تردید و تزلزل دست به اصلاحات کشوری و لشکری زد.

۱- اصلاح امور مالی

امیرکبیر، چنان که در شرح حال حاجی میرزا آغاسی گفته شد، در آغاز صدارت خود علاوه بر وجود مشکلات سیاسی و طغیان‌های داخلی با خزانه‌ی تهی و هرج و مرج امور مالی

کشور و تعهدات دولتی که از زمان محمدشاه باقی مانده بود، مواجه شد. بودجه‌ی کشور در حدود یک میلیون تومان کسر درآمد داشت و فرار از پرداخت عوارض و مالیات برای فرمانروایان و حکام ایالات و ولایات عادی ثانوی شده بود.

امیر از یک طرف به وسیله‌ی معتمدان با نیروی نظامی جدیدی که ترتیب داده بود، مالیات‌های عقب افتاده را وصول کرد و از طرف دیگر، کلیه‌ی مستمری‌های گزاف را که بدون استحقاق به درباریان می‌دادند از بودجه حذف نمود و علاوه بر آن اصل صرفه‌جویی در هزینه، حتی هزینه‌های دربار سلطنت و شخص ناصرالدین شاه را اجرا نمود و در اندک مدتی بین درآمد و هزینه‌ی کشور تعادل برقرار ساخت. اما حذف مستمری‌ها و جلوگیری از حیف و میل اموال و دارایی دولت، جمع کثیری از شاهزادگان و درباریان و نوکران دربار و حتی مهدعلیا مادر شاه را که از دخالت امیر در امور اندرون شاه سخت به خشم آمده بود، علیه آن مرد فداکار برانگیخت.

۲- اصلاح وضع نظام

امیرکبیر چون خود مدت‌ها در آذربایجان در دستگاه عباس میرزا ولیعهد، زیردست محمدخان زنگنه امیر نظام سمت لشکرنویسی و بعداً منشیگری نظام را داشت و با هیئت‌های نظامی اعزامی از فرانسه و انگلستان از نزدیک آشنا و معتقد شده بود که باید اصول سازمان‌ها و نوع تجهیزات ارتش ایران اصلاح شود، با تجربیاتی که از این راه اندوخته بود، در دوران صدارت خود دست به اصلاحات نظامی زد. این اصلاحات عبارت بود از: برقرار کردن جیره و مواجب معین برای افسران و سربازان، ایجاد کارخانه‌ی اسلحه‌سازی (قورخانه)، تهیه‌ی لباس اونیفورم به سبک نظام اتریش برای سربازان از پارچه‌ی وطنی محصول ایران، سعی در تهذیب اخلاق و روحیه‌ی سربازان و منع و جلوگیری آنان از تجاوز و تعدی به اموال مردم، گروه‌بندی و رده‌بندی و مشخص ساختن صفوف ارتش به سبک نظام اروپایی، تهیه و نشر رسالات و کتبی در فنون نظامی، بنای عمارت توپخانه در تهران و چندین سربازخانه در خارج پایتخت و پاسدارخانه و سربازخانه‌ها و استحکاماتی در شهرستان‌ها و مراکز مهم سوق‌الجیشی.

۳- توسعه‌ی فرهنگ

در مورد فرهنگ، امیر را باید بانی و مؤسس فرهنگ نوین ایران دانست زیرا او به وسیله‌ی احیاء روزنامه، تأسیس مدرسه دارالفنون، انتشار کتب فنی، بهداشتی و اعزام محصلین به اروپا و استخدام معلمین اروپایی، در حقیقت نقشی از آمال و آرزوهای اصلاح‌طلبانه خود را جلوه‌گر

ساخت.

بنای دارالفنون که نقشه‌ی آن به وسیله‌ی میرزا رضا مهندس (از محصلین اعزامی ایران به انگلستان در زمان فتحعلی‌شاه) تهیه شده بود، به سال ۱۲۶۶ قمری آغاز شد و یک سال طول کشید. سال بعد امیر هیئتی از معلمین اتریشی را برای تدریس در دارالفنون استخدام نمود. این هیئت به سال ۱۲۶۸ به تهران رسیدند. در بین آنان **کاپیتان زاتی**[۱] استاد مهندسی، **کارنوتا**[۲] استاد عملیات کوهستانی در رشته‌ی نظام و دکتر **پولاک**[۳] استاد داروسازی بودند[۴].

دارالفنون دارای هفت شعبه: پیاده نظام، توپخانه، مهندسی، سواره نظام، پزشکی و جراحی، داروسازی و معدن‌شناسی بود و هر یک از استادان اروپایی یکی از محصلین اعزامی ایران به اروپا را که اینک به ایران بازگشته بودند، برای مترجمی خود انتخاب کردند. علاوه بر رشته‌های فوق‌الذکر تاریخ، جغرافیا، طبیعی، ریاضی، زبان فرانسه و امثال آن‌ها نیز، در دارالفنون تدریس می‌شد. کارخانه‌ی شمع کافورسازی، آزمایشگاه فیزیک، شیمی، داروسازی و نیز یک چاپخانه و یک کتابخانه از مؤسسات وابسته به دارالفنون بودند.

نخستین روزنامه در ایران، در اوایل سلطنت محمدشاه انتشار یافت که نام مخصوصی نداشت و میرزا صالح شیرازی مهندس، آن را اداره می‌کرد و یک نسخه از آن عیناً در مجله‌ی آسیایی انگلیس (جلد پنجم از سال ۱۸۳۹ میلادی) نقل شده و در ابتدای آن نوشته شده است «اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳ در دارالخلافه تهران انطباق یافته» این روزنامه که به گفته‌ی نویسنده مقاله مجله انجمن آسیایی انگلیس، از چند سال پیشتر از تاریخ مذکور چاپ می‌شده، لااقل تا سال ۱۲۵۵ (تاریخ تحریر آن مقاله) باقی بود، ولی سرنوشت بعدی آن معلوم نشد. **ادموند دوتامپل**[۵] در تاریخ مختصر قاجاریه که در سال ۱۸۷۳ مسیحی مطابق ۱۲۹۰ هجری، در پاریس طبع کرده در باب این روزنامه می‌نویسد: «در عهد محمد شاه به سال ۱۹۳۷ میلادی (مطابق ۱۲۵۳ هجری) اولین بار در تهران، روزنامه‌ای دولتی انتشار یافت و این روزنامه ماهیانه بود. تاریخ انتشار اولین شماره‌ی آن، اول ماه مه (دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳) بود. این

1- Captitain Zattie 2- Carnota

3- Dr. Polak

۴- معلمین دیگر اروپایی دارالفنون عبارت بودند از: ژنرال بروسکی لهستانی الاصل افسر سابق ارتش ایران که جغرافیا و زبان فرانسه تدریس می‌کرد. بوهلر (Bohler) فرانسوی معلم ریاضی و مسیو ریشار (M. Richard) فرانسوی که بعدها مسلمان شده و به میرزا رضاخان مشهور و سپس به لقب مؤدب‌الدوله ملقب گردید.

5- Edmond du Temple

روزنامه با چاپ سنگی به قطع یک ورق بزرگ از کاغذ خانبالیغ چاپ می‌شد و چاپ آن چندان عالی نبود. روزنامه‌ی مزبور نام مخصوصی نداشت فقط در آخر صفحه‌ی اول آن نشان دولتی ایران دیده می‌شد. همین روزنامه است که پس از تغییراتی محسوس به صورت روزنامه وقایع اتفاقیه روزنامه‌ی رسمی تهران درآمده است(۱).

به دستور امیرکبیر روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه تأسیس گردید و نخستین شماره آن روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ در تهران انتشار یافت. این روزنامه هفتگی و چاپ آن سنگی و به تفاوت دارای سه یا دو ورق و شماره‌ی اول آن دارای نقش شیر و خورشید ایران در میان دو درخت و بالای شیر و خورشید نوشته شده بود «یا اسدالله الغالب» و در شماره‌های بعدی به جای عبارت «یا اسدالله الغالب» جمله‌ی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه نوشته شده است.

شماره‌ی اول این روزنامه چنین شروع شده است:

از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آن‌ها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که دول دیگر **گازت** می‌نامند در دارالطباعه دولتی زده شود و به کل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز، در هر هفته از احکام دارالخلافه مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گازت یکی آن که سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است، این که اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران، پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد، بعد از این به واسطه‌ی روزنامچه موقوف خواهد شد و بدین سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت، این روزنامه‌ها را داشته باشند(۲).

مدیر روزنامه حاجی میرزا جبار رئیس تذکره و سردبیر آن یک نفر انگلیسی به نام ادوارد برجیس(۳) و نویسنده یا کاتب آن شخصی به نام میرزا عبدالله بودند.

امیرکبیر تا آنجا که امکان داشت در طبع و نشر کتب و رسالات مفید علمی و صحی کوشید. از آن جمله: چند دوره نقشه‌ی جغرافیا از ایران و پنج قاره‌ی عالم، یک نقشه‌ی جهان‌نما، دو جلد

۱- نقل از کتاب میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران، ۱۳۴۰.

۲- نقل از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران، ۱۳۴۰.

۳- Edward Burgess این شخص از زمان ولیعهدی عباس میرزا به خدمت دولت ایران درآمده بود و ضمن اشتغال به امور چاپ و چاپخانه تجارت نیز می‌کرد.

تاریخ ناپلئون، کتاب نظام ناصری تألیف بهرام میرزا قاجار، رسالاتی درباره‌ی لزوم تلقیح ضد آبله و امثال آن‌ها به تشویق و همت امیرکبیر چاپ و منتشر گردید.

۴- توجه به امور و مسائل اقتصادی

مهمترین اقدامات امیر در این زمینه تأسیس کارخانه‌های: تصفیه‌ی شکر و قندسازی در مازندران، بلورسازی در تهران و اصفهان و قم، کاغذسازی در تهران، حریربافی در کاشان، تهیه‌ی ماهوت و چلوار و کارخانه نخ‌ریسی و امثال آن است. اعزام صنعتگران و کارگران فنی به ممالک اروپایی برای کارآموزی و تأسیس نمایشگاه کالاهای صنعتی ایران در پایتخت و تشویق صنعتگران و صاحبان حِرَف و مانند آن‌ها از اقدامات دیگر امیر می‌باشد.

۵- اصلاحات اداری

مهمترین اصلاح اداری امیرکبیر عبارت بود از: تعیین مشاغل و میزان حقوق و مقرری هر شغل و مبارزه‌ی جدی با تنبلی و کاهلی کارمندان دولت، جلوگیری از رشوه‌خواری، اصلاح وضع چاپارخانه دولتی به صورتی که آماده حمل و نقل محمولات پستی به اقصی نقاط کشور گردید، ایجاد قراولخانه در معابر و راه‌ها برای حفظ چاپارها و محمولات پستی، تأسیس دایره پاسبانی و آگاهی در پایتخت، نظارت دقیق بر اعمال کارکنان عالی‌رتبه دولت و ولات و حکام ولایات.

امیرکبیر که غیرت وطنی و تعصب ملی بسیار شدید داشت، به وسیله‌ی مأموران مخصوص خود، مناسبات و روابط رجال و وزراء و درباریان را با نمایندگان سیاسی خارجی در ایران زیر نظر گرفت و صریحاً به کلیه‌ی عمال دولت دستور داد که از هرگونه رفت و آمد و تماس با مأموران خارجی جز در مورد مأمورین وزارت امور خارجه احتراز جویند و چون حاجی میرزا مسعود گرمرودی وزیر امور خارجه به سال ۱۲۶۵ وفات یافت، امیرکبیر امور آن وزارتخانه را شخصاً در دست گرفت و میرزا محمدعلی خان شیرازی را که قبلاً سفیر ایران در پاریس بود به معاونت خود در آن وزارتخانه برگزید.

امیر قصد داشت ارتباط با بیگانه و بیگانه‌پرستی را ریشه‌کن سازد. زیرا به عقیده‌ی او جاسوسی به نفع بیگانه و خدمت به بیگانگان به ضرر مملکت، بالاترین جرم و گناه غیرقابل بخشایش بود و به همین جهت تا می‌توانست در ارشاد رجال و عمال دولت به راه راست کوشید. ولی هرگاه کسی گوش به فرمان امیر نمی‌داد و از تمایل به بیگانه و بیگانه‌پرستی احتراز نمی‌جست، او را به سختی مجازات می‌کرد و هیچگونه عفو و گذشتی را چه در این مورد و چه در

موارد دیگر خطاها و گناهان عمال دولت به ویژه مأمورین عالی‌رتبه روا نمی‌داشت.

***

بر اثر اصلاحات فوق‌الذکر و نفوذی که امیرکبیر در کلیه‌ی شئون کشوری و لشکری به هم رسانید، قدرت او در نظر درباریان جلوه‌گر شد و بعد از آنکه مستمری‌های گزاف آنان را قطع کرد، در برابر او صف‌آرایی نمودند و در برانداختن او کوشیدند و با تملق و چرب‌زبانی افکار شاه جوان را که خود از نفوذ و قدرت روزافزون امیر به وحشت افتاده بود، علیه امیر تحریک کردند. ناصرالدین شاه عاقبت زیر نفوذ تلقینات سوء اطرافیان قرار گرفت و امیر را از صدارت معزول و به حکومت کاشان منصوب نمود ولی دشمنان امیر چون از تعلق خاطر شاه به وی اطلاع داشتند، از بیم آنکه مبادا بار دیگر او را به صدارت منصوب نماید، شاه را به صدور فرمان قتل امیر وادار کردند.

فاجعه‌ی قتل امیر

تفصیل فاجعه‌ی قتل امیرکبیر را که سومین قربانی[1] هوسرانی و استبداد رأی سلاطین قاجار و خیانت و بیگانه‌پرستی اطرافیان و بعضی از رجال آن عصر گردید، مورخین قاجاریه هر یک به صورتی مخصوص در کتب خود آورده‌اند و بعضی از آنان از بیم مجازات حتی قتل امیر را یک مرگ طبیعی قلمداد کرده‌اند و ما اینک برای نمونه سه روایت را از کتب تاریخی عهد قاجاریه از مؤلفین آن عصر نقل می‌کنیم:

رضاقلی خان هدایت در کتاب روضة‌الصفای ناصری جلد دهم تاریخ قاجاریه می‌نویسد:

«... لاجرم با اُثاثه به ویژه و سامان و برگ امارت و وزارت رفته به حرکت از ارک مبارکه و نزول و توقف شهر کاشان هم در آن هفته مجبور و مأمور داشتند و در بیست و پنجم محرم، محرم آن حرم شد و در فین کاشان که به نزاهت معروف ماهی دو موقوف همی زیست و به واسطه‌ی تسلط نقم و تغلب سقم (یاندم) در شب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول جهان فانی را بدرود کرد.

لمؤلفه

«هر که او از نظر عاطف شاه افتد | هر کجای پای نهد یکسره در چاه افتد»

۱- قربانی اول حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم آغامحمدشاه و فتحعلی‌شاه و قربانی دوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام صدراعظم محمدشاه دوم (غازی) بودند.

روایت و اظهار عقیده محمدتقی لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ درباره‌ی امیر این است:

«... چون میرزا تقی‌خان را اصلی منیف و محتدی شریف نبود الطاف و اشفاق پادشاه را حمل نتوانست داد چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد آن تنمر و تکبر به دست کرد که نخستین عقل دوراندیش را پشت‌پای زده کوه گران سنگ را وزن کاه می‌نهد و خرمن ماه را حشمت خاک راه نمی‌گذاشت. شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترک را که سال‌ها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را به امتحانات ایام فرسوده شهد و شرنگ کشیده، تلخ و شیرین چشیده، خدمت‌ها کرده، **نعمت‌ها برده**، چندان‌که توانست مخذول کرد و در زوایای خمول بازداشت و مردم پدر و مادر نشناخته (یعنی بی‌پدر و مادر) و دل و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد و به کارهای بزرگ اختیار همی داد و این کار از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را به خردی دیده‌اند و فرود خویش نگریسته‌اند امروز صعب است که او را در خاطر، بر خویش بزرگ شمارند **بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهش به زبان سعایت از مَحل خویش فرود آرند.** اما این مردم پست پایه که به دولت او کامکار و به قوت او نامبردارند هرگز از دعای او نکاهند و جز او نخواهند؛ بالجمله کار از این گونه کرد تا اعیان ایران را پوست بر تن، زندان و موی بر پیکر، پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام او بر زبان راند چه جای آن که پرده او بردارند. چون کار تا بدین جا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت، این هنگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطنت واجب افتاد، کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار همی داشت...».

دشمنان امیر و ریزه‌خواران درباری، یعنی همان کسانی که به قول لسان‌الملک «**خدمت‌ها کرده و نعمت‌ها کرده**» و بر اثر اقدامات مصلحانه امیرکبیر، بساط مفتخواری آنان برچیده شده بود، به رهبری میرزا آقاخان نوری وزیر کشور و دشمن سرسخت امیر، دامنه‌ی اقدامات خود را توسعه دادند و مهدعلیا مادر شاه نیز با آنان همدست شد و سرانجام توماری از خلافکاری‌ها و سرکشی‌ها و نافرمانی‌های امیر ساختند و پرداختند و به نظر ناصرالدین شاه رساندند. چون امیر از این جریان مطلع شد، تقاضای ملاقات با شاه کرد و شاه پذیرفت. لسان‌الملک شرح مبسوطی درباره‌ی گفتگوی شاه با امیر در کتاب خود آورده که اینک قسمتی از آن نقل می‌شود:

با این همه هول و هرب هنوز میرزا تقی‌خان از مستی منصب تنبیه نیافته بود در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و به جسارتی که در حضرت سلاطین پسندیده نیست به عرض رسانید که این مملکت را من به نظام کرده‌ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده‌ام، این دبیران و دفترخانه از من آراسته گشت و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شد. اگر من نباشم کیست

که از بلدان ایران منال دیوان را ارتفاع دهد و در انحای حدود و اقصای ثغور حراست قلاغ و بقاع کند. من بودم که متمردین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجأ و پناه نگذاشتم. امروز به جای پاداش، پادشاه مرا کیفر (دهد) گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت. شاهنشاه را این سخنان که بیرون شریعت ادب بود، نایرهٔ غضب جنبش داد و فرمود: **کلمات تو را با شیطان رجیم که در حضرت سلطان کریم (یعنی: خدا) در ترك سجده (به حضرت آدم) القاء می‌کرد مشابهتی تمام است.** نخست بگوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیردست بودی، این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی. چرا چندین بیهوده می‌خروشی و این کالا که از ما یافته‌ای به ما می‌فروشی. دیگر آنکه اینك هفت پشت پدر بر پدر می‌رود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند (یعنی پرستش می‌کنند) **تو یک مرد رعیت کیستی** که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی و این‌که می‌گویی در ایران ملجأ و پناهی نگذاشتم این بزرگ خیانتی است که در دین و دولت کرده‌ای و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری. نخستین آنکه علمای اثنی عشریه که در شعار شریعت غرا ودیعت انبیاء(علیهم‌السلام) هستند چگونه خوار توان داشت و پناهندگان ایشان را خوار توان گرفت...».

سپهر در پایان این مقال، پس از ذکر عزل امیر و اعزام او به کاشان فاجعه‌ی قتل او را بدین صورت پرده‌پوشی کرده است: «پس از مدت یک اربعین که میرزا تقی‌خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام خون و ملال مزاجش از اعتدال بگشت، سقیم علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع‌الاول درگذشت».

اما محمدحسن خان صنیع‌الدوله که بعد به اعتمادالسلطنه ملقب گردید، مؤلف کتاب «منتظم ناصری» درباره‌ی عزل امیر و فاجعه‌ی قتل او کمال اختصار را رعایت کرده و می‌نویسد:

«روز بیست و پنجم ماه محرم (سال ۱۲۶۸ هجری) به اقتضای رأی صواب‌نمای همایون و نظر به مصالح ملکی، میرزا تقی‌خان اتابیك اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی لقب اتابیکی و سایر مشاغل و مناصب به کلی خلع و معزول شد». و سپس می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان که سابقاً نظام و شخص اول دولت بود در قریه فین کاشان وفات کرد».

به طوری که ملاحظه می‌شود مورخین جیره‌خوار دوره‌ی قاجاریه مرگ امیر را فقط بر اثر غم و غصه و غلبه‌ی آلام و مصائب بر وی قلمداد نموده و با کمال جسارت یک چنان جنایت فجیعی را پرده‌پوشی کرده‌اند. اما تنها میرزا جعفر حقایق‌نگار خورموجی مورخ معاصر ناصرالدین شاه است که در تاریخ خود به نام «حقایق‌الاخبار» فاجعه‌ی قتل امیر را بی‌پرده ذکر کرده و چنین می‌نویسد:

«... پس از مدت یک اربعین برحسب صواب‌دید امناء و امرا فنایش (یعنی فنای امیر) بر بقاء

مرجع گردید. حاج علی خان فراش‌باشی[1] به کاشان شتافت، روز ۱۸ ربیع‌الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه‌ی ایادیی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت فصاد دژخیم نهاد اجل به قصد یمین و یسارش پرداخته به دیار عدمش روانه ساخت».

تفصیل قتل امیرکبیر را از قلم دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی که پس از مقایسه روایات گوناگون در این باب به دست آورده‌اند، عیناً نقل می‌کنیم:

«امیر یا به عادت معمول یا برای پوشیدن خلعتی که بنا بود به وعده‌ی فریب‌آمیز توطئه‌کنندگان قتل او از تهران برسد در شب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول یعنی روز جمعه ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ ظاهراً پیش از ظهر به حمام متصل به باغ فین برای استحمام رفته بود. این حمام دری به اندرون قصر شاهی (قصر فین اقامتگاه سلاطین هنگام سفر به کاشان بود) داشت و دری به خارج. هر وقت اهل اندرون به حمام می‌رفتند، در خارجی را می‌بستند و در سایر مواقع در رو به اندرون بسته بود و حمام در اختیار اهل ده گذاشته می‌شد. در چنین موقعی که امیر در حمام بود، چند سوار (ظاهراً پنج تن) سر و رو بسته از طرف جاده تهران می‌رسند و از حال امیر می‌پرسند. می‌گویند امیر در حمام است. از آن سواران رو پوشیده دو تن یکی حاجی علی‌خان مقدم مراغه‌ای فراش‌باشی و دیگری میرغضب باشی داخل حمام می‌شوند. فراش‌باشی حکم قتل امیر را از جانب ناصرالدین شاه به او ارائه می‌دهد و چون امیر از او مهلتی جهت نوشتن عریضه یا وصیت‌نامه یا دین زوجه‌ی خود می‌خواهد، ابا می‌نماید ولی امیر را در اختیار طرز کشته شدن آزاد می‌گذارد. امیر هم به دلاک خود (داود نام به ویژه تراش امیر) امر می‌دهد تا رگ‌های دو دست او را با نشتر بگشاید. او نیز چنین می‌کند و امیر با متانت و ثباتی مردانه رفتن خون را از بدن خود تحمل می‌نماید و همین که به حال ضعف می‌افتد، میر غضب به فرمان فراش‌باشی او را با لگد بر زمین می‌افکند و دستمال یا حوله‌ای در گلوی او فرو می‌کند و آن نیمه جان او را نیز به این وضع می‌گیرد و سواران مأمور پیش از آنکه عزت‌الدوله همسر امیر از واقعه باخبر شود، از ترس او به سرعت چاپاری راه تهران را پیش می‌گیرند. به این شکل در روز ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ امیرکبیر در حمام باغ فین کاشان حسب‌الامر ناصرالدین شاه و به دستور حاجی علی‌خان مقدم مراغه‌ای فراش‌باشی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و حاجی علی‌خان،

۱- حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای فراشباشی حاجب‌الدوله پدر محمدحسین خان اعتمادالسلطنه صنیع‌الدوله مؤلف تاریخ منتظم ناصری. این شخص بعد از این خدمت به لقب اعتمادالسلطنه ملقب و محرم اسرار ناصرالدین شاه گردید.

چنان‌که در دستخط شاه نوشته شده بود، در انجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر گردیده است!!(۱)»

پس از قتل امیرکبیر، منصب صدارت به میرزا نصرالله خان مشهور به میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله، دشمن سرسخت امیرکبیر سپرده شد و این همان کسی است که امیر او را از مقام کوچک برکشید و بعداً به اصرار ناصرالدین شاه و سفیر انگلیس او را به وزارت کشور برگماشت. اعتمادالدوله هنگام پیشنهاد تفویض صدارت به وی، اعدام امیرکبیر را شرط قبول صدارت قرار داده بود و این معنی در غالب کتب تاریخ دوره‌ی قاجاریه منعکس شده است. وی پس از قتل امیر، همچنان تحت حمایت سفارت انگلستان به شغل خود ادامه داد و با آنکه چندین بار خیانت او به ایران بر ناصرالدین روشن گردیده بود، مدت‌ها در منصب صدارت باقی ماند.

قضاوت دربارهٔ امیرکبیر

ظل‌السلطان مؤلف تاریخ سرگذشت مسعودی درباره‌ی امیر چنین می‌نویسد:

«... مرحوم میرزا تقی‌خان اتابك اعظم صدر اعظم دولت علیه ایران بود از بدو صدارت خدمات خیلی شایسته نمایان کرد چه شد و چرا مزد خدمات او را این قسم دادند و قدر ندانستند و چه خدماتی او کرد و سبب عزل او چه شد؟ اولاً همه خوب می‌دانند و ثانیاً به قدر کفایت کتاب‌ها نوشته‌اند ربطی به علم من ندارد ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می‌طلبم که در مقام آن مرد نمک به حلال یکتا غلو نکردم. از خواجه نظام‌الملك مرحوم وزیر مشهور معروف سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور معروف دیالمه و پرنس بیز مارک و لرد پالمرستن وریشلیو وزیر مشهور لویی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچکف روسی، به حق به مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود. ملك‌زاده خانم عزت‌الدوله که خواهر بطنی اعلیحضرت همایونی بود اول زن آن مرحوم بود. از او دو دختر دارد. یکی تاج‌الملوك خانم و یکی همدم‌الملوك خانم، به میل و انتخاب علیا مهدعلیا، تاج‌الملوك خانم را به برادر تاجدارم اعلیحضرت مظفرالدین شاه که آن‌وقت مقام منیع ولیعهدی را داشت عقد بسته شد».

غالب شعرای معاصر امیر او را مدح گفته و فضایل اخلاق و کفایت و درایت او را ستوده‌اند و از جمله‌ی قاآنی قصایدی نغز و شیوا در مدح امیر سروده و قصیده‌ای به مطلع ذیل:

نسیم خلد می‌زد مگر ز جویبارها — که بوی مشک می‌دهد هوای مرغزارها

از جمله قصاید او در مدح امیر است.

۱- از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی.

در یادداشت‌ها و سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، اشاراتی هست که پشیمانی او را از قتل امیرکبیر می‌رساند و به هر صورت می‌توان گفت که قتل آن مرد بزرگ، بزرگ‌ترین ضایعه‌ی جبران‌ناپذیری بود که به حیات سیاسی و اجتماعی ایران وارد آمد و محققاً بقای امیر بر سر کار، صفحه‌ی جدیدی در تاریخ حیات ملی ایران باز می‌کرد و اصلاحاتی که آن مرد بلند همت آغاز کرده بود اگر به دست خود او به اتمام می‌رسید، شرایط زندگی ملت ایران کاملاً تغییر می‌کرد و از آن همه لطمات سیاسی و اقتصادی که بعد از قتل امیر از طرف بیگانگان و به دست عمال پست و خیانت پیشه‌ای چون میرزا آقاخان اعتمادالدوله به ایران وارد آمد، جلوگیری می‌شد.

مورخان معاصر ناصرالدین شاه که یا از ترس مجازات و یا به صرف حفظ مقام و تقرب یافتن به دربار، فاجعه‌ی قتل امیر را پرده‌پوشی کرده‌اند، درعین حال نتوانسته‌اند از عظمت روح و فکر آن مرد آزاده چشم‌پوشی کنند و جسته و گریخته در خلال نوشته‌های آنان، عبارات و مطالبی حاکی از ارزش و اهمیت شخصیت امیر به چشم می‌خورد. خواننده‌ی عزیز این کتاب ضمن غور و مطالعه‌ی دقیق در عبارات و جملاتی که از نوشته‌های مورخین مزبور به ویژه لسان‌الملك سپهر مؤلف «ناسخ التواریخ» در صفحات پیش نقل شده است، این نکته را به خوبی درمی‌یابد که خرده‌گیری نویسندگان مزبور بر اعمال و رفتار امیرکبیر، در حقیقت تمجید و تجلیل از امیر و معرف قدرت نفس و توانایی روحی اوست. غیر از امیرکبیر چه کسی قادر بود که به قول مؤلف ناسخ التواریخ: «شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترگ» یعنی خیل مفت‌خواران را «مخذول کند و در زوایای خمول باز دارد» و آیا کدام سیاستمدار ایرانی را جز امیر، می‌توان یافت که در برابر سلطان مقتدر قاجاریه که خود را **ظل‌الله** می‌دانست با آن بی‌پروایی و صراحت و آزادگی سخن بگوید و اظهار عقیده کند.

سفارت انگلستان در تهران، از طرف دولت انگلیس طی نامه‌ای نسبت به قتل امیرکبیر، اعتراض کرد تا به آن وسیله تهمت دخالت در قتل آن مرد وطن‌پرست را از خود دور کند و همین امر عده‌ای از مورخین را بر آن داشته است که در قتل امیرکبیر بیشتر به سیاست و تمایلات دولت روسیه توجه کنند، و آن دولت را مسئول قتل وی بدانند! درحالی که حمایت و جانبداری صریح انگلستان از رقیب امیر، میرزا آقاخان نوری و جنبه‌ی نوکر مآبی و تسلیم نوری در برابر سیاست انگلیس غیر قابل انکار است و خود این امر نیز یکی از آثار و دلایل خدعه و نیرنگ‌های سیاسی انگلستان در ایران و نشانه‌ای از صدها مداخله‌ی مستقیم و غیر مستقیم در امور داخلی کشور ما می‌تواند باشد. به هر صورت قدر مسلم آن است که از مرگ امیرکبیر هر دو همسایه

نیرومند شمالی و جنوبی[1] ایران خرسند و شاد شدند. زیرا کشوری آشفته و بی‌نظم و ملتی سرگردان و متحیر و بی‌خبر، برای پیش بردن مقاصد سیاسی و استعماری آنان، مناسب‌تر از آنچه بود که امیرکبیر می‌خواست بوجود آورد و اصلاحات و کوشش مداوم امیر، تیشه‌ای بود که به ریشه‌ی نفوذ سیاسی و استعماری آن دو دولت و هر دولت استعماری دیگری در ایران زده می‌شد.

مسئله‌ی انتساب امیرکبیر به روسیه و هواداری امیر از سیاست آن دولت، یکی از شاهکارهای سیاست خدعه‌آمیز بریتانیا در ایران است و مسلماً سرپرسی سایکس عامل امپریالیزم بریتانیا و نویسنده‌ی کتاب «تاریخ ایران» موظف و مکلف بوده است که این معنی را در کتاب خود بگنجاند[2]. وی درباره‌ی امیرکبیر و علت عزل او می‌نویسد:

«شاه (ناصرالدین شاه) یک عده مستحفظ در اطراف قصر خود گذاشته و قاصدی به نزد وزیرش امیرکبیر فرستاد تا به او ابلاغ کند که به شغل وزارت او خاتمه داده شده و فقط فرماندهی قشون با او خواهد بود. امیر نظام این ابلاغ را به حسن اطاعت پذیرفت و میرزا آقاخان اعتمادالدوله به صدر اعظمی تعیین گردید. لیکن اقدام بی‌رویه و خارج از احتیاط سفیر روس که اعلام داشت امیر نظامِ معزول تحت حمایت تزار امپراتور روس می‌باشد و بعد هم تغییر مشی داده و خود را از حمایت او کنار کشید، ممکن است بیشتر باعث برافروختن شاه و شدت خشم و غضب او شده باشد. اما روی‌همرفته این وساطت و توطئه‌های دشمنان او بالاخره شاه را مجبور ساخت که او را به کاشان تبعید نماید».

این نویسنده انگلیسی نیز نتوانسته است از ستایش امیر خودداری کند و این معنی را طی عباراتی از قبیل: «معدودی از ایرانیان می‌توانستند وجود یک وزیری را که صدیق و هم پاکدامن یعنی منزه از ارتشاء بود، مغتنم و مایه‌ی افتخار بدانند» و «واقعاً قتل امیر نظام برای ایران یک مصیبتی بود» و می‌گوید: «هر ملتی شایسته‌ی حکمرانانی است که دارد و اگر همین طور است که گفته شده برای ایران خیلی باید تأسف خورد» به‌طور وضوح نشان داده است.

۱- روسیه با ایران همسایه مرزی بود و انگلستان پس از تسلط بر هند و افغانستان جنوبی و بعضی از جزایر خلیج‌فارس و راه‌ها و معابر دریایی خلیج و اقیانوس هند عملاً با ایران همسایه شد.

۲- سایکس در بیان واقعه‌ی سقوط اصفهان به دست محمود افغان عالما و عامداً سران تنبل و بی‌کاره قزلباش را به جای ملت ایران گرفته و نوشته است که ملت ایران مردانگی و حمیت خود را از دست داده بود و البته وقتی که ملتی جبون و نامرد شد به فتوای تاریخ محکوم به زوال است. به جلد دوم تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، چاپ دوم، صفحه ۳۵۳ رجوع شود.

اما نویسنده‌ی دیگر انگلیسی سررابرت واتسن در کتاب «تاریخ قاجار»، لیاقت و کاردانی و هوش و تدبیر و صداقت و فداکاری امیر را ستوده و درباره‌ی او نوشته است:

«میرزا تقی‌خان در این هنگام امیر نظام یا فرمانده‌ی کل قوای ایران بود و در پرتو کاردانی و لیاقت و خدمت، به این مقام رسیده ذاتاً با کلیه‌ی افراد مملکتش تفاوت داشت. بلیزاریوس[1] سردار رومی بیش از آنچه که امیر نظام درباره‌ی ایرانیان معاصرش کرده او برای رومی‌ها انجام نداده. این سردار موقعی به احیاء ملت روم همت گماشت که دوران آخرین سرداران روم بود. او وارث کلیه‌ی نفاق‌ها و بدبختی‌های مردمی شد، که روحیه‌ی خود را باخته و شخصیت خود را از دست داده بودند.

«نژاد ایران کنونی خاصیت و جوهر ذاتی خود را از دست نداده چون وجودی مانند امیر نظام را به جهان عرضه داشته است.»

«مولود این پاک نهاد از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی بود.»

نکته‌ای که نگارنده در این مورد تذکر آن‌را لازم می‌داند، این است که امیرکبیر مظهر هوش خارق‌العاده و استعداد فطری و ذاتی طبقه‌ی سوم یعنی نجیب‌ترین طبقه از جامعه‌ی ایرانی بوده و به زعم لسان‌الملك سپهر و مورخین متملق دیگر عهد ناصرالدین شاه مانند طبقات ممتاز و اعیان و خیل مفتخواران «اصلی منیف و محتدی شریف نداشته» و مهمتر آن که هرگز زیر نفوذ و تأثیر مفاسد اخلاق و رذایل و صفات ناپسند طبقات ممتازه عصر خود قرار نگرفته و همرنگ جماعت نشده است. امیر در نتیجه‌ی کسب سواد و دانش و تجربه و به اتکاء استعداد و هوش فطری خود به جهانیان نشان داد و ثابت کرد که اگر وسایل تعلیم و تربیت صحیح برای افراد طبقه‌ی سوم این کشور فراهم گردد، با هوش خداداد و خصال جوانمردانه و حس فداکاری خود، عظمت دیرین از دست رفته خود را دوباره به دست خواهند آورد. امیر به همان اندازه که دارای قوه‌ی تشخیص قضاوت صحیح بود، استقامت و پشتکار داشت و روزها و هفته‌ها به‌طور مداوم و با کمال صمیمیت، آن‌طور که شایسته‌ی یک مرد شرافتمند بود، کار می‌کرد. وی در برابر مشکلات و دسیسه‌هایی که در راه پیشرفت مقاصد عالیه‌ی او پیش می‌آمد هرگز روحیه‌ی قوی و توانای خود را از دست نمی‌داد.

دشمنان امیر نهایت کوشش را به کار بردند تا او را در رشوه‌خواری همرنگ خود سازند، اما چون امیرکبیر مردی نفوذناپذیر بود، دشمنانش پول‌هایی را که می‌بایستی به او به عنوان رشوه بدهند، در راه نابود کردن او به کار بردند.

1- Balizarius

بعضی از مورخان و حتی نویسندگان بی‌طرف، امیر را به قساوت قلب و سفاکی متهم ساخته و مجازات‌های شدیدی را که او بدون عفو و گذشت درباره‌ی مجرمین و سرکشان و خلافکاران، به ویژه امنای دولت و کارمندان عالی‌رتبه روا می‌داشت، حمل بر قساوت و سفاکی او کرده‌اند. اما این خرده‌گیری سطحی، و ناشی از عدم تعمق در قضایاست. رابرت واتسن می‌نویسد که: «تجربه نشان می‌دهد که اسلوب حکومت امیر، مفیدترین حکومت بود برای مردم مشرق زمین، و آن رویه‌ی استبداد با هدف روشن اصلاح‌طلبانه بود». مردمی را که سال‌ها به هرزگی و افسار گسیختگی بار آمده و دزدی و تعدی به مال مردم خوی ثانوی ایشان شده بود، امیر تنها با موعظه و نصیحت و یا با صدور فرمان و دستور بدون ضمانت اجرایی نمی‌توانست تربیت و به راه راست هدایت کند. او جز شدت عمل راهی برای استقرار نظم و عدالت در کشور نداشت و در سایه‌ی همین شدت عمل و سختگیری امیر بود که دستورها و فرمان‌های او بدون چون و چرا در اقصی نقاط کشور اجرا می‌شد.

جنگ آق دربند سرخس

قیام سالار علیه حکومت مرکزی در خراسان علاوه بر آنکه آن ایالت را دچار هرج و مرج گردانید، در میان ترکمانان و ازبکان نیز نهضتی علیه دولت ایجاد نمود و ضمناً محمد امین‌خان حاکم خوارزم (خیوه) از گرفتاری قوای دولت مرکزی به قلع و قمع سالار استفاده کرد و پس از تصرف مرو تا نزدیکی سرخس پیش راند. ولی همین که حسام‌السلطنه بر سالار فایق آمد و به شمال خراسان متوجه شد، خان خوارزم به شمال مرو عقب نشست و برای اغفال دربار ایران یکی از معتمدان خود را به سفارت به دربار ایران روانه کرد و هدایایی نیز برای شاه و درباریان فرستاد. امیرکبیر در سال ۱۲۶۷ هجری رضاقلی خان هدایت را به گمراهی سفیر مزبور به خیوه فرستاد و به او دستور داد که از وضع سپاه و طرز رفتار محمدامین خان تحقیقات کامل نماید.

رضاقلی خان هدایت در خیوه، محمد امین خان را ملاقات و او را به انصراف از حمله به مرو و سرخس دعوت نمود. ولی خان مزبور خود را پادشاه مستقل خوارزم می‌خواند و مرو را هم جزو متصرفات خویش می‌دانست و به استظهار کمک‌هایی که دولت روسیه به او وعده داده بود، از هرگونه اطاعت و تبعیت نسبت به دولت مرکزی ایران امتناع می‌ورزید. سفیر ایران پس از چندین بار ملاقات با خان و استحضار از تصمیم او درباره‌ی تسخیر مرو و سرخس و حمله به مشهد به تهران بازگشت و حسام‌السلطنه بلافاصله به سرخس حمله برد. چند دسته از ترکمانان ساکن بین سرخس و مرو را سرکوبی نمود ولی قسمتی از قوای محمدامین خان، از راه **درگز** و **لطف‌آباد** به شمال خراسان تاختند و عده‌ی زیادی از قراء و قصبات آباد آن ناحیه را

غارت کردند و همین که حسام‌السلطنه به مشهد بازگشت به پناه ریگزارهای شمالی گریختند.

تاخت و تاز ترکمانان مدت سه سال ادامه داشت[۱] و محمدامین خان، مقدمات یک حمله‌ی بزرگ را به مشهد فراهم می‌ساخت. ناصرالدین شاه در اوایل سال ۱۲۷۱ هجری، **فریدون میرزا فرمانفرما** را با سپاهی کامل به سرکوبی محمدامین خان مأمور کرد. محمدامین خان با سپاه ترکمان و اوزبک به مرو حمله برد و دامنه تاخت و تاز خود را تا سرخس توسعه داد. فریدون میرزا با نیرویی که از تهران آورده بود و جمعی از سواران خراسانی، در محل **آق دربند** سرخس با خان خوارزم روبرو شد و پس از جنگ بسیار خونینی که دو شبانه‌روز طول کشید محمدامین خان، دستگیر و کشته شد و قریب به ۲۷۰ تن از سران سپاه خوارزم به خاک هلاک افتادند و بقیة‌السیف خان راه فرار را پیش گرفتند.

جنگ سرخس و درهم شکستن قدرت محمدامین خان، برای تحکیم نفوذ و قدرت حکومت مرکزی ایران در میان ایلات ترکمان و نواحی مجاور جیحون، که از پایتخت ایران دور و به مراکز فعالیت استعماری و سیاسی دولت توسعه‌طلب روسیه‌ی تزاری نزدیک بود، اثر بسیار مفیدی داشت. لیکن درباریان فاسد ناصرالدین شاه نتوانستند و یا نخواستند از آن پیروزی استفاده کنند و دولت تزاری روس با زبردستی و مهارت کامل به وسیله‌ی سفیر خود در تهران، نظر ناصرالدین‌شاه را به جانب هرات متوجه ساخت و همین که قوای ایران از خراسان شمالی و مرو و بخارا برای حمله به هرات در سال ۱۲۷۲ هجری به مشهد فرا خوانده شدند و نواحی کنار

۱- درجه قساوت و بیرحمی و رفتار غیرانسانی ترکمانان را درباره‌ی اسرای ایرانی که بر اثر هجوم به کاروان‌ها و شهرها و دهکده‌ها به چنگ آن مردم نیمه وحشی می‌افتادند، از این روایت وامبری Wambery مؤلف کتاب مسافرت در آسیای مرکزی می‌توان دریافت. شعف رقب‌بار یکی ایرانی را که در یک حمله‌ی شبانه غافلگیر از کسانش ربوده و اسیر شده غالباً با بدن مجروح به اسارت آورده‌اند نزد خود مجسم سازیم. لباس‌های او را می‌گیرند گلیم کهنه پاره ترکمنی که گوشه‌ی بدنش را می‌پوشاند به او می‌پوشانند و با زنجیرهای سنگین او را زنجیر می‌کنند درحالی که زنجیر قوزک‌های پای او را می‌ساید و مجروح می‌سازد و هر قدمی که برمی‌دارد سوزش و درد آن رو به فزونی می‌رود. روزهای اول بلکه هفته‌های اول اسارتش به قدری که نمیرد و رمق فرار کردن نداشته باشد به او غذا می‌دهند و هنگام شب به گردن او حلقه‌ی آهن می‌گذارند و زنجیر آن‌را که به میخ طویله وصل است به زمین می‌کوبند. اگر کوچکترین تکانی خورد صدای گوشخراش زنجیر بلند می‌شود. هیچ راهی برای استخلاص او نیست مگر رفقایش حاضر شوند برای نجات او پولی بدهند. هرگز قدرت نداشتم صدای گوش‌خراش زنجیر را بشنوم. از چادر هر ترکمنی که صاحب عنوان و مقامی است صدای دلخراش زنجیره شنیده می‌شود، تاریخ قاجار، تألیف رابرت واتسن.

جیحون و خوارزم بدون مدافع ماند. دولت تزاری اولین دسته سپاه قزاق و روس‌های سفید را به خیوه روانه کرد و از تفرقه‌ی بزرگی که بعد از جنگ سرخس بین حکام و امراء و سران ایلات ترکمان پیش آمده بود، استفاده نمود و نفوذ نظامی خود را در خوارزم برقرار ساخت و همین امر مقدمه‌ی تسخیر و استعمار ترکستان غربی و از دست رفتن متصرفات ایران در کنار جیحون بود.

تسخیر هرات
(۱۲۷۳ هجری قمری)

به طوری که قبلاً اشاره کرده‌ایم، هنگامی که محمدشاه برای سرکوبی یاغیان فارس و اصفهان عازم جنوب ایران بود و مقدمات طغیان آقاخان محلاتی فراهم می‌شد، حکومت انگلیسی هند دست بر روی افغانستان گذاشت و درصدد برآمد که امرای محلی را با مقاصد خود همراه کند. امیر دوست محمدخان بارکزایی، حاکم قندهار، با پیشرفت سیاست انگلیس در افغانستان مخالف بود و میل داشت به همدستی و کمک ایران همیشه خود و اولادش بر افغانستان حکومت کنند. انگلستان برای جلوگیری از مقاصد امیر دوست محمدخان، یکی از عمال خود سر ویلیام ماگناتن[۱] را به همراهی شاه شجاع‌الملك (شاه شجاع) پسر تیمورشاه درانی، که از دشمنان دیرین خاندان بارکزایی افغان بود، با ۲۰/۰۰۰ سپاهی هندی و افغانی به قندهار روانه کرد. زد و خورد بین شجاع‌الملک و امیر دوست محمدخان قریب به سه سال (از ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۸ هجری) طول کشید و در آن مدت به شرحی که گذشت، سیاست مسموم کننده انگلستان پیوسته وسیله‌ی گرفتاری و سرگرمی محمدشاه را به امور شهرستان‌های جنوب ایران فراهم می‌ساخت و او را از توجه به امور افغانستان باز می‌داشت و ضمناً سفرا و نمایندگان سیاسی انگلستان در ایران مرتباً به وسیله‌ی یادداشت و نامه، شاه و صدراعظم بی‌کفایت او حاجی میرزا آغاسی را از مداخله در امور افغانستان و حمایت از امیر دوست محمدخان، که پیوسته از ایران استمداد می‌کرد، برحذر می‌داشتند.

بر اثر حملات سخت شاه شجاع به قندهار، امیر دوست محمدخان هواخواه ایران، آن شهر را از دست داد و شاه شجاع درانی به سلطنت افغانستان جنوبی رسید. امیر مزبور با فرزندان خود ابتدا به خوارزم رفت و درصدد جلب حمایت خان خوارزم برآمد و چون از او مأیوس گردید، به ایران پناهنده شد ولی برادر او **اکبر خان** در برابر شاه شجاع‌الملك مقاومت ورزید و در

1- Sir William Magnaghten

سال ۱۲۵۷ هجری به کابل حمله برد. در همان اوقات شورش سختی علیه انگلیس‌ها، که زیر نظر **ماگناتن** در کابل بسر می‌بردند، برپا شد. ماگناتن و یکی دیگر از عمال انگلیسی و قریب به ۱۶۰۰۰ تن از سپاه هندی شاه شجاع در آن شهر و حوالی آن به دست شورشیان و سربازان اکبرخان به قتل رسیدند (شوال ۱۲۵۷ هجری، مطابق با نوامبر ۱۸۴۱ میلادی).

حکومت انگلیسی هند، سال بعد یکی از سرداران خود **پولوک**[1] را با سپاه کافی به کابل فرستاد و در همان موقع که طوایف بلوچ در بلوچستان سر به طغیان برداشته و دعاة و مبلغین سید علی‌محمد باب در شیراز و اصفهان اسباب گرفتاری دولت ایران را فراهم کرده بودند، سردار انگلیسی، کابل را تصرف و قتل عام کرد و عاقبت امیر دوست محمدخان که از حمایت ایران و توجه روسیه‌ی تزاری طرفی نبسته بود، با مقاصد انگلیس‌ها موافقت نمود، وزیر نظر عمال انگلیسی در سال ۱۲۵۸ هجری به سلطنت افغانستان برقرار شد و تا سال ۱۲۸۰ هجری که سال وفات اوست بدان سمت باقی بود.

پس از استقرار امیر دوست محمدخان در کابل، راه برای پیشرفت سیاسی انگلیس در افغانستان باز شد و حکومت هند انگلیس امیر مزبور را تقویت کرد و او را به فتح و تسخیر هرات و تشکیل حکومت واحد افغانستان تحریك نمود. وقایعی که از سال ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۲ هجری یعنی در مدت پنج سال در افغانستان روی داد، نمونه‌ی بارزی از مداخلات نامشروع و ناروای حکومت هند انگلیس و نشانه‌ی تصمیم دولت انگلیس به تضعیف ایران و اجرای سیاست استعماری خود در این کشور و سایر نواحی خاورمیانه است.

سفرای انگلیس در تهران، نه تنها در امور داخلی مداخله کردند، بلکه می‌خواستند به هر قیمت که باشد دولت ایران را از اعمال حق حاکمیت خود در آن ایالت باز دارند.

امیر دوست محمدخان در سال ۱۲۷۲ هجری، سپاهی بزرگ برای تصرف هرات آماده کرد[2]. در همان اوقات صید (سعید) محمدخان ظهیرالدوله[3] حاکم هرات، که دست‌نشانده‌ی ایران بود، به دست شاهزاده محمد یوسف‌خان درانی به قتل رسید و وی برای تحکیم موقعیت خود و مقاومت در برابر دوست محمدخان، حمایت دربار ایران را جلب و از سلطان مراد میرزا

1- Pollock

۲- انگلیس‌ها در سال ۱۲۷۲ هجری (۱۸۵۵ میلادی) سرجان لارنس Sir John Lawrence را به کابل فرستادند و معاهده‌ی دوستی و اتحاد با دوست محمدخان بستند و سلطنت او را به رسمیت شناختند.

۳- صید محمدخان فرزند محمدخان ظهیرالدوله بود که پس از فوت پدر، از طرف دربار ایران به لقب ظهیرالدوله به حکومت هرات منصوب شده بود.

حسام‌السلطنه فرمانفرمای خراسان استمداد کرد. حسام‌السلطنه ۱۵۰۰ نفر تفنگچی به سرداری **سام خان ایلخانی** از مشهد به هرات روانه ساخت و به محمدیوسف خان نوشت که در صورت احتیاج سپاه بیشتری به کمک او خواهد فرستاد.

عمال انگلیسی، مردم هرات مخصوصاً اعیان شهر را به وسیله‌ی پول و تبلیغات عاری از حقیقت با مقاصد خود همراه و آنان را به هواخواهی از امیر کابل دعوت کردند و وقتی سام‌خان ایلخانی به هرات رسید، مردم دروازه‌های شهر را به روی او بستند و محمدیوسف خان را به قتل تهدید کردند. **سام‌خان** فوراً مراتب را به حسام‌السلطنه اطلاع داد. در همان اوقت **سردار علیخان سه کوهه** از سیستان خبر داد که یکی از پسران دوست محمدخان به خاک ایران تجاوز کرده است. ناصرالدین شاه که در اوایل سلطنت خود می‌خواست با انگلیس و عثمانی و فرانسه بر ضد روسیه متحد شود و عهدنامه‌ی ترکمانچای و گلستان را لغو و قفقازیه را تصرف کند و به همین لحاظ از پیروی و تمایل به سیاست روسیه جدّاً احتراز می‌کرد، در این موقع از تحریکات سیاسی عمال انگلیس در افغانستان به مقاصد شوم آن دولت پی برد و **حسام‌السلطنه** را به فتح هرات مأمور کرد و بیست فوج پیاده و هزار نفر تفنگچی به کمک او فرستاد. سپاه ایران همان راهی را که سپاه محمد شاه طی کرده بودند، پیش گرفتند و نخست به قلعه **غوریان** که کلید هرات بود، حمله بردند. **سردار مجید خان افغانی** پس از اندک مقاومتی قلعه را تسلیم کرد و در آن موقع فرمانفرما نیز با ۱۰/۰۰۰ سرباز از فارس به کمک **حسام‌السلطنه** رسید و متحداً به هرات حمله بردند.

چون سپاه افغان گرد شهر هرات خندقی عمیق حفر کردند، نیروی ایران ناچار آن شهر را در محاصره انداخت و بعد از دو ماه مقاومت حاکم هرات از در اطاعت و تسلیم درآمد و به حسام‌السلطنه پیغام داد که اگر محاصره هرات را بشکند، تسلیم خواهد شد. عیسی‌خان یکی از سرداران افغانی که همراه حسام‌السلطنه بود او را به قبول پیشنهاد مزبور واداشت.

سردار ایران تا چند کیلومتری غوریان عقب نشست و عیسی‌خان را به هرات فرستاد. وی پس از ورود به آن شهر، شاهزاده محمد یوسف‌خان را دستگیر کرد و به دست کسان صید محمدخان ظهیرالدوله سپرد و ایشان سردار مزبور را به قصاص خون ظهیرالدوله به وضع فجیعی کشتند. **عیسی‌خان** پس از پایان کار محمد یوسف‌خان خود زمام امور هرات را در دست گرفت و برای مقابله با سپاه ایران آماده شد. حسام‌السلطنه مجدداً به شهر حمله برد و به زور گلوله توپ و به کمک **بوهلر**(۱)، مهندس فرانسوی، قسمتی از حصار شهر را ویران کرد.

۱- Bohler مهندس توپخانه و معلم رشته‌ی مهندسی دارالفنون بود.

سرداران زیردست او نیز برای جلوگیری از سپاه دو دوست محمدخان در سیستان و فراه متفرق شدند.

عیسی‌خان در ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری تسلیم شد و حسام‌السلطنه وارد هرات گردید و در اول ربیع‌الاولی همان سال در هرات به نام ناصرالدین شاه خطبه خواندند و حسام‌السلطنه فرمان شاه را مبنی بر الحاق مجدد هرات به حکومت مرکزی ایران اعلام نمود و به نام ناصرالدین شاه سکه زد.

حکومت هند انگلیس که از آغاز حمله سپاه ایران به هرات به انواع وسایل برای انصراف ناصرالدین شاه از تصرف آن شهر کوشیده و کوشش آن دولت به جایی نرسیده بود و از طرفی مقدمات یک شورش بزرگ علیه انگلستان در هند فراهم می‌شد و سیاست استعماری بریتانیا سخت در خطر بود، در آن موقع حساس از سستی اراده و بی‌خبری درباریان ایران استفاده کرد و با اعمال سیاست تهدید و مداخله مسلحانه در ایران - به شرحی که خواهد آمد - نفوذ و حاکمیت ایران را از سراسر افغانستان ریشه‌کن ساخت.



سید جمال الدین اسد آبادی

فصل نهم

نهضت فکری و اصلاحات داخلی

I

نهضت فکری و سیاسی

مقدمه

دوران پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه علاوه بر طول مدت و جنبه‌های گوناگون سیاست خارجی که بیشتر متضمن زیان‌های جبران‌ناپذیر برای ملت ایران بوده، از لحاظ اجتماعی و تغییر افکار سیاسی مردم نیز قابل توجه است. ناصرالدین شاه بعد از قتل امیرکبیر، هر چند که ظاهراً اعتمادالدوله نوری را به صدارت برگزید، لیکن از آنجا که طبعاً استبداد طلب و مغرور و پابند عقاید و افکار خود بود و نیز برای آن‌که مبادا اعتمادالدوله مانند امیرکبیر زمام کلیه‌ی امور را از دست او خارج کند، استبداد رأی پیشه کرد و نفوذ خود را میان درباریان از هر حیث بسط داد و بر اثر استبداد مطلقه‌ی شاه، حکمرانان ولایات نیز که نماینده‌ی شخص شاه بودند، بر استبداد رأی و نفوذ خود افزودند. در حقیقت حکومتی که آغامحمدخان قاجار به قوه‌ی جنگ و ستیز و اجرای سیاستی خشن و خانمان‌سوز تشکیل داده و در زمان فتحعلی‌شاه مورد شناسایی رسمی دول بزرگ و کوچک دنیا قرار گرفته بود، در عصر ناصرالدین شاه به کمال استبداد نزدیک شد و از طرف دیگر از زمان فتحعلی‌شاه به بعد بر اثر افتتاح روابط با دول اروپایی و انتشار اخبار انقلاب کبیر فرانسه و انقلابات سال ۱۸۴۸ اروپا(۱) در ایران به تدریج

۱- سال ۱۸۴۸ میلادی مطابق با ۱۲۶۵ هجری قمری را مورخین اروپایی سال انقلاب خوانده‌اند در آن سال نهضت‌های آزادی‌خواهی و قیام علیه ستمکاری و بیدادگری رژیم استبداد در کشورهای آلمان و اطریش

افکار و عقاید جدید سیاسی در ایران ظهور کرد و محیط اجتماعی تا حدی برای رشد و نمو افکار تازه آماده شد و ضمناً مردان بزرگی در آن عصر ظهور کردند که آراء و عقاید سیاسی و اجتماعی آنان در روشن کردن افکار عمومی و آماده ساختن مردم برای یک جنبش و نهضت سیاسی کاملاً مؤثر بود.

امیرکبیر، در بیداری ایرانیان و متوجه ساختن طبقات باسواد و ممتاز ایران به معایب و مفاسد اجتماعی و انحرافات سیاسی آن عصر به سهم خود خدمت بزرگی انجام داد و اساس اقتباس از فرهنگ اروپایی را به وسیله‌ی تشویق ناصرالدین شاه به اعزام محصل به اروپا طرح و پی‌ریزی کرد و با تأسیس دارالفنون، کانون جدیدی برای تبادل افکار و آشنایی طبقه‌ی جوان به مزایای تمدن اروپایی ایجاد نمود.

سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی، نخستین کسی بود که افکار و آراء سیاسی و اجتماعی خود را بی‌پروا برای خدمت به میهن خود و کلیه‌ی کشورهای اسلامی ابراز می‌کرد و ملل مسلمان را از مطامع و اغراض پلید دول استعمارطلب اروپا آگاه می‌نمود و وجود او موجب نهضت جدیدی در افکار ایرانیان آن عصر گردید.

خلاصه‌ای از شرح حال، افکار، عقاید و خدمات

سید جمال‌الدین اسدآبادی

سید جمال‌الدین در قریه‌ی اسدآباد واقع در ۴۲ کیلومتری مغرب همدان، در شعبان سال ۱۲۵۴ هجری قمری در خانواده‌ی شیخ‌الاسلام اسدآباد که از سادات شریف النسب بودند، متولد شد. پدرش سید صفدر نسبت به هم‌عصران خود مردی فاضل و دانشمند بود. وی سید جمال‌الدین را تا سن ۱۰ سالگی در نزد خود تعلیم داد و در سال ۱۲۶۶ هجری با فرزند خود از اسدآباد به قزوین و از آنجا به تهران رفت و مدتی در خانه سلیمان‌خان صاحب امتیاز، از خوانین افشار اسدآباد، ساکن بود. آنگاه هر دو عازم نجف شدند و سید در حوزه‌ی درس شیخ مرتضی که از مجتهدین بزرگ آن عصر بود، به تحصیل علوم معقول و منقول اشتغال ورزید و

و ایتالیا و فرانسه روی داد. در فرانسه انقلاب به ثمر رسید و به سقوط حکومت مشروطه سلطنتی و تبدیل آن به رژیم جمهوری (جمهوری دوم فرانسه) منجر گردید و هرچند که در اطریش و آلمان و ایتالیا، نیروهای حکومت مرکزی بر انقلابیون فائق آمدند لیکن به قلع ریشه‌ی افکار و عقاید سیاسی طبقات روشن فکر موفق نشدند و چندی نگذشت که انقلابات سال ۱۸۴۸ در آن ممالک نیز به نتیجه رسید و ملل اروپای مرکزی به آزادی بیشتری نایل گردیدند.

شیخ مرتضی چون از حدت ذهن و کثرت هوش سید مطلع شد، او را به همراهی یک نفر از طلاب به هندوستان فرستاد. سید در آنجا علاوه بر مطالعه‌ی احوال اجتماعی و سیاسی هند، به زبان انگلیسی نیز آشنا شد و در سال ۱۲۷۰ (سال ششم سلطنت ناصرالدین‌شاه) از هندوستان به مکه و از آنجا به اسدآباد مسقط‌الرأس خود رفت و بعد از چند شب توقف به تهران بازگشت و ۶ ماه در تهران ساکن بود.

در آن مدت به نشر افکار و عقاید خود پرداخت تا وقتی که وجود او موجب بیم و وحشت ناصرالدین شاه شد. ناچار از تهران به افغانستان نزد دوست محمدخان رفت و باز عازم هندوستان شد. در آنجا نیز روابط او را با مردم حتی‌المقدور محدود کردند. ناچار به مصر رفت و پس از ۴۰ روز توقف به اسلامبول شتافت. **فواد پاشا** از رجال سیاسی و مبرز عثمانی او را به گرمی تمام پذیرفت ولی کمی بعد به واسطه‌ی مخالفت شیخ‌الاسلام ترک از اسلامبول خارج شد و در سال ۱۲۸۷ هجری به مصر رفت و مدت دو سال متوالی در مصر باقی ماند.

سید جمال‌الدین همت بلند و قریحه‌ی سرشار و حافظه‌ی قوی و نفوذ کلام فوق‌العاده داشت. در مصر انجمن **«حزب‌الوطنی»** را با ۳۰۰ تن عضو تأسیس نمود و در **جامع‌الازهر** مشغول تدریس و بحث فلسفه‌ی ابن‌سینا گردید. در همان ضمن خطابه‌هایی ایراد می‌کرد که اساس آن ایجاد وحدت اسلامی و بر هم زدن تشکیلات جاسوسی و حقه‌بازی انگلستان و جلوگیری از استعمار آن دولت و هدف آن تأمین آزادی و استقلال حقیقی ملل اسلامی بود.

چون عقاید سید جمال‌الدین همه جا انتشار یافت، عمال انگلیس از نفوذ کلام او ترسیدند و وسایل خروج او را از مصر فراهم ساختند. سید بار دیگر به هندوستان رفت و از آنجا عازم اروپا شد و در سال ۱۳۰۰ هجری (مطابق با ۱۸۸۲ میلادی) به انگلستان رفت. انگلیس‌ها نخست درصدد برآمدند که از وجود سید برای ایجاد اتحادی بین ممالک اسلامی استفاده کنند لیکن بعداً نظریات سیاسی انگلیس تغییر کرد و سید به پاریس رفت و سه سال در آن شهر به نوشتن روزنامه‌ی **«عروة‌الوثقی»** که سردبیری آن‌را **شیخ محمد عبده** عالم معروف مصری و شاگرد سید به عهده داشت، اشتغال ورزید. در همان اوقات با عالم و مورخ مشهور فرانسوی **ارنست رنان**(۱) درباره‌ی تطبیق اسلام با تمدن مغرب زمین مباحثات طولانی داشت و به وسیله‌ی روزنامه‌ی خود که به تمامی ممالک اسلامی می‌فرستاد و متضمن آراء و عقاید سیاسی و

۱- Ernest Renan (۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ میلادی) در مسائل مربوط به ادیان و السنه تحقیقات و مطالعات فراوان دارد و آثاری درباره‌ی آینده‌ی علوم و مبادی مسیحیت و تاریخ بنی‌اسرائیل و امثال آن تألیف کرده و عضو آکادمی فرانسه بوده است.

اجتماعی سید مبنی بر مساوات و آزادی بود، در روشن کردن افکار مردم ایران و عثمانی کوشید. ولی عاقبت پس از انتشار ۱۸ شماره روزنامه، انگلیس‌ها وسایل تعطیل آن‌را فراهم کردند.

ناصرالدین شاه که هنگام مسافرت سید به مصر، به تدریج به احوال و افکار او آشنا شده بود، در سال ۱۳۰۳ هجری قمری به وسیله‌ی صنیع‌الدوله وزیر انطباعات او را به ایران دعوت کرد. سید به شیراز آمد و در آنجا **میرزا فرصت شیرازی و ملک‌المتکلمین** با او ملاقات کردند و چون به تهران رسید، درباریان ذهن ناصرالدین‌شاه را به او مشوب کردند(۱) و سید با خاطری آزرده به روسیه و از آنجا به اتریش رفت.

در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (مطابق با ۱۸۸۸ میلادی) که ناصرالدین شاه در اروپا مشغول گردش و سیاحت بود، از شهرت سید جمال‌الدین به حیرت افتاد و درصدد دلجویی و دعوت او به تهران برآمد، سید نیز به عهد و پیمان شاه اطمینان کرد و در سال ۱۳۰۷ هجری به تهران آمد. لیکن بار دیگر بر اثر دسیسه و حیله‌های سیاسی، مورد بغض شاه قرار گرفت و در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. مأمورین شاه او را از آنجا خارج و به عتبات تبعید کردند. وی ناچار بار دیگر به لندن رفت و در آنجا روزنامه‌ای به نام «**ضیاء الخافقین**» به دو زبان عربی و انگلیسی انتشار داد. روزنامه‌ی مزبور هم بعد از چند شماره تعطیل شد و سید به اسلامبول رفت. **سلطان عبدالحمید** به امید آن‌که از عقاید سید در باب ایجاد وحدت اسلامی استفاده کند و خود ریاست آن اتحادیه را عهده‌دار شود، در اکرام سید کوشید. ولی عاقبت درباریان سلطان و کارگزاران انگلیس، به مخالفت با سید برخاستند و سید در سال ۱۳۱۴ هجری یعنی یک سال پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه(۲) در اسلامبول مسموم و در همان شهر مدفون شد. سید شخصاً تأهل اختیار نکرد ولی از منسوبان او خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایش هنوز در اسدآباد و همدان باقی و

۱- نخستین وسیله‌ی ارتباط سید با ناصرالدین شاه مقالاتی بود که او در روزنامه‌ی «عروة‌الوثقی» انتشار می‌داد. مقالات مزبور در شاه ایران مؤثر افتاد و او را به تهران احضار و به عضویت مجمع شورای سلطنتی (دارالشورای کبرای دولتی) انتخاب نمود و عقاید او در شاه تأثیر زیاد داشت. امین‌السلطان بر سر حسد آمد و سفیر عثمانی را برانگیخت تا تبعید سید را از شاه بخواهد و ضمناً چون می‌دانست که شاه از لفظ «قانون» متنفر است، به شاه گوشزد نمود که سید به علت انتشار قوانین از هند و مصر و عثمان تبعید شده است. به این ترتیب شاه با امین‌السلطان درباره‌ی تبعید سید از ایران موافقت کرد.

۲- ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید.

غالباً به خدمت دولتی و فرهنگی مشغول هستند[۱].

افکار سیاسی سید جمال‌الدین از لحاظ شدت تأثیر بی‌نظیر بود. بسیاری از مردم بیدار دل و شیفته‌ی آزادی که به کنه افکار و نظریات سید پی برده بودند، در غالب سفرها همراه او حرکت می‌کردند و از مصاحبت و مکالمه با او محظوظ می‌شدند. افکار سید راجع به آزادی و مساوات و طرح اساسی حکومت مشروطه اندکی بعد از فوت او به وسیله‌ی مریدان و شاگردانش بروز کرد.

شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن‌خان خبیرالملك از جمله کسانی بودند که در نشر افکار و نظریات سید کوشش کردند و در این راه رنج بسیار بردند و شکنجه و زجر بی‌شمار دیدند و تا آخرین نفس در پیشرفت مقاصد خود درباره‌ی برقرار کردن اصول مشروطیت که در مکتب سید فرا گرفته بودند، کوشیدند و سرانجام در این راه جان سپردند.

سید جمال‌الدین را از لحاظ وسعت فکر و همت بلندی که داشت مانند غالب مردان بزرگ عالم نمی‌توان به یک کشور و یا یک ملت اختصاص داد. منظور حقیقی سید برقرار کردن وحدت تام و تمام بین کلیه‌ی ملل و ممالك اسلامی و ایجاد سدی در برابر مطامع و اغراض استعماری انگلستان[۲] و سایر دولت استعمارطلب جهان بود و در راه بیداری همه ملل اسلامی مانند ایران، مصر، عثمانی، افغانستان و هند به یک نسبت کوشید و به همین جهت و به مناسبت تحولاتی که در دوران زندگی وی پیش آمد، تا مدتی نام و نشان و روابط نسبی او بر بسیاری از مردم ممالك اسلامی، غیر از ایران که او را به خوبی می‌شناختند، مجهول مانده بود و به هر کشور اسلامی می‌رفت، او را از خود و وابسته به خود می‌دانستند. زیرا سید علاوه بر آنکه مقاصد و آمال هر ملت مسلمان را چنان که می‌خواست طی کوشش‌ها و تبلیغات خود منعکس می‌ساخت، در هر کشور به لباس بومی و ملی مردم آن کشور درمی‌آمد و به همین جهت از سید عکس‌های گوناگون در لباس‌های مختلف مصری و افغانی و عرب و ایرانی و ترک باقی مانده است.

پاره‌ای از نویسندگان شهرت سید را به «افغانی» که گویا تخلص شعری وی بوده و یا به

۱- از جمله خواهرزاده‌های سید، آقای صفات‌الله جمالی است. از خدمتگزاران قدیم و صدیق فرهنگ اسدآباد که شرح حال و قسمتی از آثار سید را جمع‌آوری و به چاپ رسانیده است و قسمتی از مندرجات این شرح از آن کتاب نقل و یا اقتباس شده است.

۲- هنگامی که سید در جامع‌الازهر مصر سخن می‌گفت شنوندگان چنان تحت تأثیر کلام او قرار گرفتند که به تناسب گفته‌های سید گاه به صدای بلند می‌خندیدند و گاهی می‌گریستند. کارگزار بریتانیا در قاهره به دولت متبوع خود نوشت که اگر این مرد چند صباحی بیش در مصر بماند بریتانیا باید از مستعمرات خود در آسیا و آفریقا چشم بپوشد.

بعضی از علل سیاسی خود را افغانی خوانده است، دلیل بستگی او به افغانستان دانسته و حتی موطن و خانواده‌ای در افغانستان و تاریخچه‌ی مجعولی برای سید ساخته‌اند ولی به هر صورت خدمات سید به عالم اسلام و کوشش و پایداری آن مرد بزرگ در راه بیداری مردم این ممالك و ایمان عجیبی که به گفته‌ها و عقاید خود داشت، نفوذ کلام، قوت شخصیت و روی متلاطم و بی‌قراری که در وی بود، او را در ردیف رجال برجسته و نامی جهان قرار داده است.

II
اصلاحات داخلی

مقدمه

ناصرالدین شاه از برکت تربیت اکتسابی که از میرزا تقی‌خان امیرکبیر یافته بود، به اصلاحات داخلی تمایل داشت و مهمتر از آن مسئله، توجه امیرکبیر در دوره‌ی کوتاه صدارت خویش، به تنظیم امور مالی و لشکری و کشوری ایران، خواه و ناخواه بعضی از رجال میهن‌پرست مصلح را به خرابی وضع اداری و اجتماعی مملکت متوجه نموده بود. سفرهای شاه به اروپا و بازگشت محصلین اعزامی ایران از اروپا به کشور و انتشار افکار جدید میان مردم، همان‌طور که موجب تمایل مردم به رژیم حکومت مشروطه گردید، افکار عمومی را تا حدی برای قبول اصلاحات و تحولاتی متناسب با وضع اجتماعی دنیای آن عصر، آماده نمود.

دست زدن به اصلاحات داخلی ایران در آن عصر خالی از اشکال نبود؛ چنان‌که امیرکبیر جان خود را بر سر آن گذاشت. زیرا هر یک از دو دولت استعمارطلب روس و انگلیس با آن که نسبت به وضع سیاسی و اجتماعی ایران نظریه‌ی خاصی متناسب با منافع خود داشتند و ممکن بود به منافع و مصالح جابرانه‌ی آن دو دولت در ایران لطمه‌ای وارد شود، مشترکاً و متحداً مخالف بودند و بدیهی است که بسط نفوذ سیاسی و استعماری انگلستان و روسیه در ایران منافی با هرگونه اصلاحات عمقی و اساسی بود و - به شرحی که خواهد آمد - آن دو دولت هر کدام به طریقی در محدودیت ارضی ایران و بر هم زدن تشکیلات کشوری و لشکری و ایجاد هرج و مرج و ترویج فساد و رشوه‌خواری و وطن‌فروشی در میان جمعی از رجال و زمامداران ایران بر یکدیگر سبقت می‌جستند.

سفر ناصرالدین شاه به خارج از کشور

نخستین سفر شاه به خارج از کشور سفر او به عراق برای زیارت مشاهد متبرکه یعنی

کربلا و نجف و کاظمین بود. در این سفر عده‌ی زیادی از درباریان همراه شاه بودند. ناصرالدین شاه روز بیستم جمادی‌الاخری سال ۱۲۸۷ هجری از پایتخت خارج شد و از راه همدان و کرمانشاهان عازم بغداد گردید. در بغداد به دستور سلطان عثمانی از شاه ایران استقبال رسمی به عمل آمد.

در این سفر ناصرالدین شاه به زیارت بقاع متبرکه کاظمین و سپس کربلا و نجف رفت و در نجف اشرف جیقه‌ی الماس کلاه خود را به خزانه‌ی آستانه‌ی بقعه حضرت علی امیرالمؤمنین(ع) اهداء کرد و هنگام مراجعت به مأمورین عالی‌رتبه دولت عثمانی در بغداد و کسانی که به عنوان مهماندار از شاه ایران پذیرایی کرده بودند، خلعت و انعام بخشید و اول ماه ذی‌حجه به پایتخت بازگشت.

سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا بنا به دعوت **فرانسوا ژزف اول**[۱]، به‌طور رسمی و به عنوان بازدید از نمایشگاه بین‌المللی **وینه** صورت گرفت و ناصرالدین شاه نخستین پادشاه ایران بود که به اروپا سفر می‌کرد. در این سفر حاجی میرزا حسن‌خان (سپهسالار) صدر اعظم، وزرای علوم و فواید عامه، چند تن از شاهزادگان (مانند عزالدوله و نصرت‌الدوله و حسام‌السلطنه)، دکتر **تولوزان** فرانسوی طبیب مخصوص، وزیر مختار اتریش، نایب اول سفارت انگلیس در تهران، یک نفر طبیب انگلیسی، عکاس‌باشی، آجودانهای شاه و عده‌ی دیگری از خدمه‌ی دربار، ملتزم رکاب بودند و پس از ورود موکب شاه به رشت **پرنس منچیکف** و یک افسر روسی و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك سفیر ایران در پترزبورگ نیز به آن جمع ملحق شدند.

ناصرالدین شاه و همراهانش روز ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۹۰ هجری (۱۸۷۳ میلادی)، از رشت با کشتی‌های روسی عازم حاجی طرخان (استراخان) و از آنجا از راه ولگا به **تساریتسین**[۲] رفتند و سپس از راه زمینی به مسکو و از آنجا به پترزبورگ (پایتخت روسیه تزاری) عزیمت کردند. شاه در پایتخت روسیه با تزار الکساندر دوم[۳] و مقامات رسمی روسیه ملاقات و مذاکره کرد و مورد پذیرایی رسمی قرار گرفت. آنگاه از راه **ویلنا**[۴] و **کونیگسبرگ**[۵]

۱- Francois - Joseph (سلطنت از ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی).

2- Tsaritsin

3- Alexandre. II (۱۸۱۸ - ۱۸۸۱ م)

4- Vilna

۵- Konigsberg (از شهرهای مهم پروس شرقی که طی جنگ جهانی دوم به تصرف شوروی درآمد و کالینین گرد Kaliningrad خوانده شد).

به برلین رفت و پس از ملاقات با گیوم (ویلهلم) اول پادشاه سابق پروس و امپراتور جدید آلمان[۱] و پرنس بیسمارک[۲] صدر اعظم مقتدر آلمان و شرکت در میهمانی‌های رسمی و بازدید از کاخ‌های بزرگ و حضور در پارلمان آلمان، از راه **فرانکفورت**[۳] و **کلن**[۴] و **آخن**[۵] عازم بلژیک شد. در بروکسل لئوپلد دوم[۶] پادشاه بلژیک به گرمی تمام از شاه ایران استقبال کرد و چند روز بعد هیئت مهمانداران انگلیسی به ریاست **لاورنس**[۷] وارد پایتخت بلژیک و همراه شاه ایران عازم لندن شدند.

در انگلستان، ناصرالدین شاه از بدو ورود به بندر **دوور**[۸] تا پای پله‌های کاخ **باکینهگام**، مقر سلاطین بریتانیا فقط از طرف پسران ملکه‌ی انگلیس و بعضی از رجال درباری مورد استقبال قرار گرفت و سه روز پس از ورود به لندن، او به دیدن ملکه‌ی انگلیس، ویکتوریا[۹]، رفت و ملکه فقط تا پای پله‌ی کاخ به استقبال شاه ایران آمد. ناصرالدین شاه در مدت توقف خود در انگلستان از کارخانه‌های اسلحه‌سازی و پارچه‌بافی و پایگاه‌های دریایی و ناوگان جنگی بریتانیا، بازدید نمود و از راه دریای مانش و بندر **شربور**[۱۰] عازم فرانسه شد. در پاریس با **مارشال ماکماهون**[۱۱] رئیس‌جمهوری فرانسه که تا ایستگاه راه‌آهن به استقبال شاه ایران آمده بود، ملاقات کرد و از راه سوییس و ایتالیا عازم وینه گردید. در ایتالیا با **ویکتور امانوئله دوم**[۱۲] ملاقات و مذاکره کرد و سرانجام از راه **میلانو** به وینه رفت و مورد استقبال فرانسوا ژزف و مقامات رسمی اتریش قرار گرفت.

ناصرالدین شاه پس از شرکت در مهمانی‌های رسمی و بازدید از نمایشگاه وینه و مذاکره

۱- گیوم اول (ویلهلم اول) تا سال ۱۸۷۱ پادشاه پروس بود و طی یک سلسله اقدامات بزرگ امپراتوری واحد آلمان را به‌وجود آورد و خود تا سال ۱۸۸۸ میلادی بر آن کشور سلطنت راند.

۲- Otto prince ede Bismarck صدر اعظم پروس و سپس آلمان واحد که تا پایان سلطنت گیوم اول و مدتی از اوایل سلطنت گیوم (ویلهلم) دوم زمان قدرت حکومت را در دست داشت.

3- Frankfurt

4- Koln

5- Akhe (اکس لاشایل)

6- Leopold II. (۱۸۶۵ - ۱۹۰۹ میلادی)

7- Lawrence

8- Doovre

۹- Victoria (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱ م)

10- Cherbourg

۱۱- Mac - Mahon رئیس جمهور فرانسه از ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۹ م

12- Victor : Emmanueele

با امپراتور اتریش – هنگری، از راه هنگری (مجارستان) عازم استانبول شد و در پایتخت عثمانی با سلطان عبدالحمید ملاقات و گفتگو کرد و از راه دریای سیاه و بندر پتی[۱] و تفلیس و بادکوبه و دریای خزر به ایران بازگشت و آخر ماه رجب سال ۱۲۹۰ قمری به تهران رسید.

سفر دوم ناصرالدین شاه به‌طور غیر رسمی در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸ میلادی) صورت گرفت. در این سفر حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار صدر اعظم و امین‌السلطان و چند تن از شاهزادگان قاجار همراه شاه بودند. شاه در جمادی‌الاولی سال ۱۲۹۵ هجری از راه تفلیس و ولادی قفقاز و مسکو و پترزبورگ و برلین به پاریس رفت و از راه اتریش و روسیه به ایران بازگشت (۲۵ رجب سال ۱۲۹۵ هجری).

سومین سفر شاه به اروپا که آخرین سفر او به خارج از ایران بود از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ هجری[۲] (۱۸۸۹ میلادی) و به‌طور غیر رسمی صورت گرفت و شاه از کشورهای اروپای مرکزی و غربی بازدید کرد و در این سفر امین‌السلطان همراه شاه بود.

* * *

سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و مطالعه در وضع حکومت کشورهای اروپا، او را به ادامه‌ی اصلاحاتی که قبل از سفر به اروپا آغاز نموده بود، ترغیب کرد. شاه ایران میل داشت دست به یک سلسله اصلاحات در امور اداری کشور بزند و حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار نیز مردی تجددطلب و از پیروان مکتب امیرکبیر و طرفدار کسب تمدن جدید اروپایی بود. اما مشاهده‌ی وضع کشورهای اروپا و ملاقات ناصرالدین شاه با امپراتوران روسیه و آلمان و اتریش که در آن عصر مظهر استبداد کامل و از مقتدرترین سلاطین عصر خود بودند، این اندیشه را در شاه ایران به وجود آورد که چگونه و از چه راه می‌تواند قدرت سلطنت را هر چه بیشتر در سراسر کشور خود بسط دهد. ناصرالدین شاه که خود یک بار مورد توطئه و سوءقصد چند تن از طرفداران باب قرار گرفته و در سفر دوم خود به اروپا در برلین با سوءقصد نسبت به جان گیوم اول امپراتور آلمان[۳] مواجه شده بود، به خیال خود برای آن‌که دریچه‌ی اطمینانی برای رژیم استبداد مطلقه خود به وجود آورد، ظاهراً از استبداد خویش کاست و به سبك ممالك اروپا در سازمان سیاسی و اداری ایران تغییراتی داد و به اقتباس بعضی از مظاهر

۱- Poti بندر روسیه در کنار دریای سیاه در ناحیه قفقازیه.

۲- از ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ هجری قمری.

۳- این سوء قصد به وسیله‌ی یکی از سوسیالیست‌های آلمان صورت گرفت ولی امپراتور جان به سلامت برد.

تمدن جدید اروپا مانند تلگراف و راه‌آهن و سازمان پلیس و امثال آن دست زد، که اینک به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

هیئت دولت و مجلس دربار اعظم

در سال ۱۲۵۷ هجری به دستور و فرمان ناصرالدین شاه کارهای دولت بین شش وزارتخانه تقسیم شد که عبارت بودند از: داخله، خارجه، جنگ، ملیه، عدلیه، وظایف و علوم. وزیران در برابر صدراعظم مسئولیت نداشتند و از شخص شاه دستور می‌گرفتند. ضمناً مجلسی به نام «مجلس دربار اعظم» یا «دارالشورای کبرای دولتی» با عضویت صدراعظم، وزیران و شاهزادگان بزرگ و چند تن از رجال و اعیان تشکیل گردید تا در باب اجرای اموری که دستور آن از طرف شخص شاه صادر می‌شد، مشورت کنند. اما بدیهی است که این مجلس فقط با امور و مسائلی موافقت می‌کرد که اراده‌ی شاه به آن‌ها تعلق گرفته بود.

تعداد وزارتخانه‌ها به مرور زمان و برحسب مقتضیات و احتیاجات کشور تا سال ۱۲۸۳ هجری به هفت و در سال ۱۲۸۹ هجری به پیشنهاد حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار) به نه وزارتخانه به شرح زیر رسید: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، علوم، فواید عامه، تجارت و زراعت، دربار. ضمناً بر اختیارات صدراعظم افزوده شد و به وزیران نیز اختیارات بیشتری اعطا گردید.

ناصرالدین شاه پس از بازگشت به ایران از سفر اول خود به اروپا، بار دیگر وظایف و تکالیف وزارتخانه‌ها را در یکدیگر ادغام کرد و در سال ۱۲۹۱ هجری شش وزیر مسئول برگزید و برای رسیدگی به گزارش کارهای هر وزارتخانه روز معینی از هفته را اختصاص داد. سه سال پس از آن تاریخ، یعنی سال ۱۲۹۴ حاجی میرزا حسین‌خان، سپهسالار اعظم، به اشاره‌ی ناصرالدین شاه مقرراتی مربوط به حدود تکالیف و وظایف و اختیارات وزیران و عمال عالی‌رتبه‌ی دولت و سران سپاه و فرماندهان واحدهای ارتش در پایتخت و شهرستان‌ها تدوین نمود و شاه آن را امضاء و دستور اجرای آن مقررات را تحت عنوان **«قانون»** صادر کرد. در این طرح تا حدی از تمرکز امور در پایتخت و حوزه‌ی صدارت عظمی کاسته شده و اختیارات بیشتری به وزراء اعطا گردید.

چنین به نظر می‌آید که سفر دوم ناصرالدین شاه در توجه او به نقص تشکیلات سیاسی دولت بی‌اثر نبوده است، زیرا پس از بازگشت از اروپا ضمن صدور دستخط، قسمتی از اختیارات خود را به هیئت دولت اعطا کرد و در ترکیب هیئت دولت و شورای دولتی تغییراتی داد. دستخط و فرمان شاه که در سال ۱۲۹۸ هجری صادر شده از این قرار است:

«چون اعظم و مهم امور دولت نظم مملکت و سرحد و آسودگی رعایا و رفع ظلم و ستم شریکی در میان آن‌ها و انتظام مهام قشون و قورخانه و مهمات عسکریه و سایر شعب و ادارات است و ایجاد انتظام این مهام در خارج و تشکیل قوانین و تدبیرات لازمه‌ی آن منوط به اجرای سریعه نافذه احکام مفیده و تشبثات صحیحه‌ی دولت است و آن اجرای احکام و استحکام مبانی افکار صایبه هم منوط به وجود **وزراء** و **نوکرهای** صاحب تجربه دولتخواه عاقل کامل با غیرت است، لهذا به موجب این دستخط که خودمان می‌نویسیم اختیار و اقتدار کامل می‌دهیم به وزرای منتخبین حالیه دولت که در مجلس دربار اعظم حکم به جلوس فرموده‌ایم که از این تاریخ به بعد در هر قسم از امور دولت از جزئی و کلی مختار و مجاز و قادر خواهند بود که قرارهایی که متضمن خیر و صلاح دولت و ملت باشد بگذارند و آنچه را که آن‌ها صلاح دانسته و به عرض برسانند قبول فرموده و رد نخواهیم کرد و **نفاذ امر و قدرت سلطنت را به هیئت این مجلس اعطاء می‌فرماییم** که انشاءالله تعالی آنچه منظورات و مقصودات دولت در ترقی امور ملك و ملت متصور است در اجرای احکام به عرصه‌ی ظهور و بروز آورده خاطر ما را از حسن خدمات و خیراندیشی‌های خودشان خرسند و مسرور نمایند و حسن ظن و التفات ما را نسبت به **خودشان روز به روز زیادتر کرده** اعمال نیك خود را بر همه ظاهر نمایند. تحریراً «۹۸»[۱]

یک سال پس از صدور فرمان، ناصرالدین شاه در تقسیم کار بین وزراء تجدیدنظر کرد و تعداد وزارتخانه‌های مسئول به سیزده رسید. به این شرح: جنگ، داخله، مالیه، خارجه، عدلیه (عدلیه‌ی عظمی)، دربار اعظم خزانه و گمرک، وظایف و اوقاف و پست (وزیر این وزارتخانه مدیریت داخلی مجلس وزراء را نیز داشت) دفتر لشکر، فلاحت و تجارت، علوم و تلگراف و معادن، فواید عامه، بقایا، صنایع، انطباعات و دارالترجمه. به ویژه وزیران مکلف بودند در ساعات معین از روز تعیین شده در هر هفته گزارش اقدامات خود را به شاه بدهند و روزهای پنجشنبه هر هفته مخصوص احضار وزرا و شاهزادگان بود.

دارالشورای کبرای دولتی روزهای شنبه و سه‌شنبه هر هفته تشکیل جلسه می‌داد و تعداد اعضاء آن به میل و اراده‌ی شاه تغییر می‌کرد. در سال ۱۳۰۰ هجری بیست و سه تن از وزیران و شاهزادگان و حکمرانان درجه‌ی اول (که همه از شاهزادگان بودند) و رجال و اعیان، عضو دارالشورا بودند و درباره‌ی مسائل و امور مملکتی (غیر از مسئله‌ی خزانه مخصوص سلطنت و هزینه‌های دربار) گفتگو می‌کردند.

۱- منتظم ناصری، جلد سوم، تاریخ قاجاریه.

پست و تلگراف

گام‌های اولیه برای تنظیم امور پست و تأسیس چاپارخانه‌های مرتب را، میرزا تقی‌خان امیرکبیر برداشت و اساس و پایه‌ای که آن مرد بزرگ در این باره برقرار نمود، به مرور زمان استحکام و توسعه یافت به‌طوری که تا سال ۱۳۱۰ هجری قمری، تعداد چاپارخانه‌ها در سراسر کشور به ۱۷۲ رسید.

میرزا علی‌خان امین‌الملك که به امر ناصرالدین شاه به وزارت رسائل و پست منصوب شده بود، در سال ۱۲۹۱ هجری پس از بازگشت شاه از اروپا، یک هیئت اتریشی را به ریاست **ریدرر**[۱] برای اداره‌ی امور پست ایران استخدام کرد و هیئت مزبور از سال ۱۲۹۲ زمام امور پست را در دست گرفت و به تدریج قاصدها و پیک‌های پیاده به پیک‌های سواره مبدل و حمل و نقل پستی نسبت به سابق سریع‌تر گردید. ریدرر تا سال ۱۲۹۴ در مقام خود باقی ماند و پس از بازگشت او به اتریش، یک نفر روسی به نام **استال**[۲] به مدیریت کل چاپارخانه منصوب گردید و او دکتر **آندره‌اس**[۳] را به عنوان مفتش کل چاپارخانه‌های ایران استخدام نمود و در ۱۹ شوال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸ میلادی) ایران به عضویت اتحادیه‌ی بین‌المللی پست پذیرفته شد.

خدمت **استال** در مقام مدیریت کل پست ایران، چندان دوام نیافت و اداره‌ی امور پست به دست خود ایرانیان افتاد و ضمناً مبادله‌ی پستی بین ایران و اروپا از راه روسیه و بین ایران و هند و خاور دور از راه بوشهر برقرار گردید. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه یک هیئت بلژیکی برای اداره‌ی امور پست استخدام شدند که ریاست آنان با **نوز**[۴] بود و این شخص تا انقلاب مشروطیت ایران در خدمت دولت بود و از ریاست پست تهران به تدریج به مقام مدیریت کل پست ایران ارتقا یافت.

نخستین خط تلگراف در سال ۱۲۶۷ هجری (سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه) به عنوان آزمایش بین قصر گلستان و باغ لاله‌زار کشیده شد و طی دو سال تهران به وسیله‌ی شبکه‌ی تلگراف به رشت، تبریز، اصفهان، همدان، شیراز و مشهد ارتباط یافت. در احداث شبکه‌ی تلگرافی ایران شرکت‌های وابسته به روسیه و انگلستان دخالت داشتند و مدت‌ها خطوط تلگرافی شمال ایران در اختیار عمال روسیه و خطوط ارتباطی نواحی غرب و جنوب و بنادر ایران در

1- Riederer
2- Stahl
3- Dr. Andereas
4- Nuse

خلیج‌فارس در اختیار عمال بریتانیا بود[1]. به‌طور کلی علاوه بر خطوط تلگرافی داخلی، ارتباط تلگرافی ایران با ممالک اروپایی و هند و خاور دور نیز، در اختیار انگلستان و روسیه قرار گرفت.

راه آهن

مسافرت‌های ناصرالدین شاه به اروپا، فکر احداث خط آهن را در ایران به‌وجود آورد. شاه ایران در لندن در این باب مذاکره کرد و امتیازاتی نیز به اتباع انگلستان داد و سپس به یک نفر فرانسوی و بعضی از بازرگانان ایرانی از قبیل حاجی محمد حسن امین‌الضرب و بعضی از مؤسسات بیگانه مانند بانک استقراضی روس در ایران، برای احداث خط‌آهن امتیازاتی اعطا نمود و در این مورد علیرغم مخالفت افکار عمومی پافشاری کرد. خط‌آهن تهران به شهر ری (حضرت عبدالعظیم) که عوام آن را **ماشین دودی** نام داده بودند، یادگار تلاش‌های ناصرالدین شاه برای احداث خطوط آهن در ایران است[2].

ضرب سکه

به طوری که قبلاً اشاره کرده‌ایم، یکی از اقدامات مفید امیرکبیر تأسیس ضرابخانه در تهران بود. پیش از ایجاد کارخانه‌ی ضرب سکه هر یک از شهرستان‌های ایران به‌طور جداگانه و مستقل، نقود مورد احتیاج خود را از پول (کوچک‌ترین واحد نقد) تا قران سکه می‌زدند و بدین ترتیب سکه‌های گوناگونی که عیار و وزن آن‌ها با یکدیگر متفاوت بود، در ایران رواج داشت.

امیر نظام گروسی که در سال ۱۲۸۳ هجری قمری سفیر ایران در پاریس بود، یک دستگاه ماشین‌آلات ضرب سکه خرید و به ایران فرستاد. ماشین‌آلات مزبور به علت نبودن وسایل حمل و نقل سال‌ها در بندر انزلی در انبار کالا باقی ماند و سرانجام در سال ۱۲۹۴ هجری کارخانه ضرب سکه و قالب‌گیری در تهران دایر گردید و چون محمد ابراهیم امین‌السلطان رئیس ضرابخانه بود، سکه‌های جدید نقره به «قران امین‌السلطان» معروف شد.

اداره‌ی امور ضرابخانه از سال ۱۳۰۰ هجری به حاجی محمدحسن اصفهانی واگذار گردید و وی با عنوان «امین دارالضرب» اداره‌ی ضرابخانه را برعهده گرفت و با خریداری نقره از تجار

۱- شرح احداث خطوط تلگرافی به وسیله‌ی انگلستان در فصول آینده خواهد آمد.

۲- بواتال Boitale فرانسوی صاحب امتیاز احداث خط آهن تهران - شهر ری پس از احداث آن خط چون از عهده‌ی انجام تعهدات خود برنیامد امتیاز خود را به یک شرکت بلژیکی که امتیاز احداث سرویس واگن شهری را در تهران داشت واگذار نمود.

واردکننده، سکه‌های یکنواخت ۵۰ دیناری (یک شاهی) و ۱۰۰ دیناری (دو شاهی) و ۵۰۰ دیناری (۱۰ شاهی) و هزار دیناری (قران) از نقره در کارخانه‌ی جدید ضرب شد و انتشار یافت.

پس از تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به وسیله‌ی اتباع انگلیس، اداره و نظارت ضرابخانه به بانک مزبور واگذار شد و چون انحصار چاپ و نشر اسکناس نیز در انحصار آن بانک قرار گرفت، جریان پول به طور کلی، اعم از سکه و اسکناس، به اختیار بانک درآمد و این حالت تا انقلاب مشروطیت ایران باقی بود.

امور فرهنگی

امیرکبیر با همت بلند و افکار مترقیانه‌ای که داشت چنان که در جای خود گفتیم، روزنامه «وقایع اتفاقیه» را به راه انداخت و این روزنامه پس از قتل ناجوانمردانه امیر، با نام روزنامه‌ی دولت علیه ایران و سپس با نام ایران انتشار یافت. فرمان‌ها و دستورات شاه و وقایع و حوادث هر هفته که غالباً مربوط به دستگاه سلطنت بود، در آن روزنامه چاپ می‌شد و در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه روزنامه‌ی مزبور دارای تصاویر گردید[۱].

ناصرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا، هنگام بازگشت به ایران یک دستگاه چاپخانه سربی با حروف فارسی و لاتین خرید و به ایران فرستاد. این چاپخانه مدتی به علت نبودن سرپرست و حروف‌چین معطل ماند، تا آنکه در سال ۱۲۹۲ هجری **بارون لویی دونرمان**[۲] فرانسوی از ناصرالدین شاه امتیاز انتشار روزنامه **لاپاتری**[۳] را به زبان فرانسه گرفت و چاپخانه به وسیله‌ی او به کار افتاد.

در این دوره چاپخانه‌های دیگری در تبریز و بوشهر و اصفهان دایر گردیده و روزنامه‌هایی از قبیل روزنامه‌ی ملتی و روزنامه‌ی **علمی و مریخ** انتشار یافت. در شیراز یک روزنامه‌ی نیمه فارسی و نیمه عربی به‌وسیله‌ی طبیب مخصوص ظل‌السلطان در حدود سال ۱۲۸۹ هجری تأسیس گردید و بعداً فقط به فارسی منتشر می‌شد.

توجه ناصرالدین شاه به امر تاریخ‌نویسی و ترغیب و تشویق نویسندگانی چون رضاقلی خان هدایت و محمدحسن خان صنیع‌الدوله و لسان‌الملک سپهر، به نوشتن کتب تاریخی یک امر طبیعی بود، زیرا او می‌خواست حوادث دوران سلطنت قاجاریه به ویژه وقایع دوره‌ی سلطنت

۱- روزنامه‌ی دولت علیه ایران به وسیله‌ی میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک نقاش‌باشی از استادان فن نقاشی مصور گردید.

2- Baron Louis de Naurman

3- La Patrio (وطن)

خود او، در کتاب‌ها ثبت و ضبط شود و اگر از جنبه‌های تملق و چاپلوسی و مداهنه و مزاح‌گویی نویسندگان مزبور و امثال آن بگذریم، روی‌هم رفته از لحاظ ثبت وقایع تاریخی این دوره، خدمت شایسته‌ی تقدیری انجام داده‌اند.

دارالفنون بزرگ‌ترین مرکز علمی کشور که به همت امیرکبیر دایر و چند روز پس از قتل او به وسیله‌ی ناصرالدین شاه افتتاح شد، درحقیقت تنها مؤسسه‌ای بود که شاه ایران برای نمایش تجددطلبی و ترقی‌خواهی خود به رخ سفرا و نمایندگان خارجی می‌کشید. شاه گاهی با اطلاع قبلی و گاهی بدون اطلاع قبلی از دارالفنون بازدید می‌کرد و محصلین را مورد سؤال قرار می‌داد و اگر پاسخ‌های موافق طبع می‌شنید، به محصلین و معلمین پاداش و انعام می‌بخشید. مورخین این دوره نوشته‌اند که چون محصلین رشته‌ی مهندسی دارالفنون به رهبری استاد خود، نقشه‌ی شهر تهران را برای اولین بار ترسیم کردند و به نظر شاه رساندند، مبلغ سه هزار تومان از شاه جایزه گرفتند.

ارتش

امیرکبیر همان‌طور که بانی فرهنگ نوین و موجد و مؤسس صنایع جدید و بنیانگذار اصلاحات سیاسی و اداری است در تنظیم و تقویت ارتش ایران نیز سهمی به‌سزا دارد. امیر به خوبی درک کرده بود که علیرغم بدبینی و سوءظنی که به بیگانگان داشت، بدون کمك و دستیاری مستشاران خارجی و متخصصین فن، نظام اصلاح ارتش امکان‌پذیر نخواهد بود[۱]. اما او با تجربیات تلخی که از جنگ‌های ایران و روسیه داشت و با اطلاع از دسایس و مقاصد استعماری انگلیس نمی‌خواست که مستشاران نظامی را از اتباع آن دو دولت برگزیند و به همین نظر علیرغم فشار سیاسی دو دولت روسیه و انگلیس و گله و شکایت عمال دولت اخیر، نخستین هیئت معلمین و مستشاران نظامی را از کشور اتریش که در آن موقع چشم طمع به خاک ایران نداشت و یک دولت استعماری نبود، انتخاب کرد. انگلیسی‌ها برای جلوگیری از اقدام امیرکبیر نهایت کوشش را به کار بردند ولی چون امیر مردی نفوذناپذیر بود، در انتظار فرصت مناسب نشستند. قتل امیرکبیر راه را برای اجرای مقاصد بیگانگان به ویژه روسیه و انگلستان، باز کرد و درنتیجه به اشاره و اصرار مقامات انگلیسی، عده‌ای ایتالیایی به شرح زیر:

۱- خواننده‌ی ارجمند خوب می‌داند که بعد از تاریخ زمامداری امیرکبیر تا پایان دوران پهلوی ما به وجود مستشاران نظامی بیگانه نیازمند بودیم.

۱- **کلنل متراتسو**[۱] برای معلمی و مستشاری پیاده نظام و تاکتیك.
۲- **پوشه**[۲] معلم پیاده نظام.

و چند نفر دیگر به استخدام دولت ایران درآمدند و در دارالفنون و ارتش به کار گماشته شدند.

بعضی از افسران ایرانی کم و بیش با اصول تازه و تاکتیک جدید جنگی دنیای غربی آشنا شده بودند، زیرا علاوه بر نتایجی که از توقف هیئت نظامی و اعزامی ناپلئون و هیئت افسران انگلیس در دوره‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه حاصل گردیده بود، به طوری که اشاره کردیم، در عصر پادشاهی محمدشاه نیز عده‌ای از افسران انگلیسی در ارتش ایران خدمت می‌کردند.

در این موقع با تأسیس دارالفنون و شرکت مؤثر هیئت نظامی اتریشی در امر تعلیم و تدریس و شرکت در تنظیم امور ارتشی، به تدریج اصول و مراسم نظامی ایران به سبک و اسلوب ارتش امپراتوری اتریش هنگری درآمد. نخستین بار امیرکبیر دستور داده بود تا اونیفورم سربازان ایران مطابق اونیفورم سربازان اتریشی تهیه شود و دکمه‌ی شیر و خورشیددار را برای اونیفورم ارتش معمول نموده بود.

ناصرالدین شاه در خلال دومین سفر خود به اروپا (در سال ۱۲۹۵ هجری)، از روسیه و اتریش خواست تا افسرانی برای تنظیم سوار نظام (به سبك سواره قزاق روسیه) و پیاده نظام به سبك پیاده نظام اتریشی به ایران بفرستند. هیئت افسران روسی به ریاست **سرهنگ دومانتوویچ**[۳] در محرم سال ۱۲۹۶ هجری (۱۸۸۷ میلادی) به ایران آمدند و تعلیم عده‌ای از سواران مهاجر[۴] را برعهده گرفتند و بدین ترتیب سواره نظام به سبك سواره قزاق روسی با همان اونیفورم و ساز و برگ به‌وجود آمد. در سال ۱۲۹۹ هجری که مدت خدمت افسران روسی پایان یافت، هیئت دیگری به ریاست **سرهنگ چارکوفسکی**[۵] زمام امور قزاقخانه و تعلیم افواج سواره قزاق را در دست گرفتند.

1- Metrazo　　　2- Poche

3- C. Dumantovitch

۴- منظور از مهاجر، اخلاف ایرانیان و طوایفی هستند که پس از غلبه روسیه بر قفقازیه و پس از چشم‌پوشی ایران از افغانستان از قفقازیه و شمال افغانستان و بعضی از نواحی افغانستان جنوبی به خاک ایران کوچ کردند، اما نام سواره مهاجر که در ارتش دوره‌ی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه تا انقلاب مشروطیت باقی‌مانده به تدریج شامل افواج و جماعت‌های دیگری از سواران نواحی مختلف ایران گردیده است.

5- Colonel Charkovski

هیئت افسران روسی طبق قراردادی که در این باره بین میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایران و وزیر مختار روسیه در ۱۱ ماده در تاریخ ۱۲۹۹ هجری (۱۸۸۱ میلادی) در تهران منعقد شد، تحت امر وزارت جنگ بوده‌اند. اینك متن فصل هفتم قرارداد استخدام کلنل چارکوفسکی:

فصل هفتم - در جمیع کارهای متعلقه به خود پالکونیک (کلنل) چارکوفسکی باید به دستورالعمل وزارت جنگ دولت علیه ایران که خود مشارالیه تابع آن است حرکت نماید و وزارت مزبور هم متعهد است که مواجب مشارالیه را بپردازد[۱].

اما در مورد استفاده از وجود افسران اتریشی برای تنظیم پیاده جدید، امپراتور اتریش درخواست ناصرالدین شاه را پذیرفت و دومین هیئت مستشاران اتریشی در سال ۱۲۹۶ هجری مرکب از چند افسر پیاده نظام و مهندس و مخابرات و قورخانه و توپخانه و موزیک به ریاست سرهنگ **شینونووسکی شیونوویتسن** به استخدام دولت ایران درآمدند و اداره‌ی امور و تعلیم صنف پیاده و توپخانه را برعهده گرفتند و مأموریت آنان سه سال طول کشید.

نتیجه‌ی اقدامات دو هیئت نظامی اتریش و سومین هیئت که پس از سال ۱۲۹۹ هجری به ایران آمدند، این بود که در یک سازمان، واحد بزرگی از ارتش ایران با اصول سازمانی ارتش‌های منظم اروپایی برقرار گردید، ولی چند سال بعد به تدریج واحد متشکل و منظم جدید دچار بی‌سر و سامانی شد و فکر تشکیل سپاه نمونه‌ی اتریشی نیز از میان رفت.

علاوه بر افسران و مستشاران روسی و اتریشی در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری دو افسر آلمان به نام **وت**[۲] افسر پیاده نظام و **فلمر**[۳] افسر توپخانه نیز برای تعلیم در دارالفنون و تربیت سربازان ایران استخدام شدند. «به طوری که لرد کرزن در این باب نوشته است در حدود سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ هجری، علاوه بر صاحب منصبان روسی هفت نفر صاحب منصب اتریشی در ایران بوده‌اند و شش نفر از این صاحب منصبان سرتیپ بوده‌اند و یک نفر یاور موزیکالچی فرانسوی و یک نفر ایتالیایی و یک نفر بلغارستانی و دو صاحب منصب پروسی که در مدرسه‌ی دارالفنون مشغول تعلیم شاگردان بوده‌اند[۴]».

برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی، سازمان ارتش ایران را در سال ۱۳۰۰ هجری به صورتی که در منابع داخلی تاریخ قاجاریه ذکر شده است، ذیلاً می‌نگاریم:

۱- کامران میرزا امیرکبیر، نایب‌السلطنه، وزیر جنگ و رئیس کل قشون از توپخانه و

۱- نقل از کتاب «تحولات سیاسی نظام ایران» تألیف جهانگیر قائم مقامی.

2- Wet

3- Felmer

۴- نقل از کتاب «تحولات سیاسی نظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقام.

قورخانه و زنبورخانه و سواره و پیاده نظام و خارج نظام.

۲- نظام‌الملك وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر.

۳- معتمدالسلطان میرزا عبدالوهاب خان لشکرنویس باشی و نایب وزارت جلیله لشکر.

۴- امیرالامرا الهیارخان امیر تومان، آجودانباشی کل.

۵- عده‌ای لشکرنویس و طبیب و سر رشته‌دار عزب‌باشی و عزب دفتران.

۶- ده نفر امیر تومان (امیر و فرمانده یک لشکر ده هزار نفری) - در حدود سی نفر سرتیپ اول و عده‌ای سرتیپ دوم و سرتیپ سوم و سرهنگ و نایب آجودان باشی و یاور اول و یاور دوم.

۷- معلمین و مستشاران ایرانی و اروپایی دارالفنون و نظام.

۸- توپخانه و کارخانه توپخانه قورخانه.

۹- افواج قاهره مرکب از ده تومان و هر تومان از چهار تا یازده فوج - سواره مرکب از دسته‌ها - سواره مهاجر مرکب از جماعت‌ها.

۱۰- تعداد قشون حاضر رکاب از پیاده و سواره و توپخانه: ۱۵۰ هزار نفر - ذخیره: ۵۰ هزار نفر.

کشته شدن ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه مدت پنجاه سال بر ایران سلطنت کرد و در آغاز پنجاه و یکمین سال سلطنت خود بنا به عادت معمول برای زیارت بقعه‌ی حضرت شاهزاده عبدالعظیم(ع) با امین‌السلطان صدراعظم و چند تن از درباریان، روز ۱۷ ذیعقده سال ۱۳۱۳ هجری قمری عازم شهر ری شد. وی از مدتی پیش اجازه داده بود که رعایا برای تقدیم عریضه و دادخواهی مستقیماً به حضور شاه برسند و حتی هفته‌ای یک روز را به این امر اختصاص داده بود.

هنگامی که وارد بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم(ع) گردید، مردی به نام میرزارضا کرمانی که قبلاً در بقعه متحصن شده بود، عریضه‌ای به دست شاه داد و همین که ناصرالدین شاه خواست عریضه را بخواند چند تیر به سوی شاه شلیك کرد و او را از پای درآورد. صدراعظم با سرعت شاه را با طرز خاصی از درِ دیگر بقعه به کالسکه مخصوص رسانید و ترتیبی داد که هیچ‌کس متوجه کشته شدن شاه نشود. میرزا رضا کرمانی بلافاصله دستگیر و زندانی شد و بعداً به قتل رسید.

خصال شاه

ناصرالدین شاه مردی مستبد به رأی و خودخواه متظاهر به دین و شعائر دینی، شیفته‌ی اصلاحات و اقدامات تازه برای تحکیم اساس سلطنت و استقرار نفوذ خویش در میان درباریان و اطرافیان بود. او خود را خلیفه‌ی اسلامی در عالم تشیع می‌دانست و به همین مناسبت مورخین قاجاریه، تهران را **دارالخلافه** خوانده‌اند. ناصرالدین شاه با آن‌که هیئت وزیران را برگزید و طبق فرمان، آنان را در کارهای مملکت اختیار داد، لیکن هیچ وزیر و مأموری عالی‌رتبه‌ای جرأت و جسارت آن‌را نداشت که امر مهمی را بدون اجازه‌ی شاه انجام دهد و همگی او را تواناترین رجال سیاسی کشور **ظل‌الله** و اطاعت از فرمان او را واجب و به منزله‌ی اطاعت از فرمان الهی می‌دانستند. بدین ترتیب در حقیقت زمام کلیه‌ی امور کشور در دست شخص ناصرالدین شاه بود و او به فراست دریافته بود که اطرافیانش همگی مردم بی‌شخصیت و نوکر مآب هستند. حکایت زیر که سرپرسی سایکس در کتاب خود آورده نمونه‌ای از طرز فکر شاه و قضاوت او درباره‌ی وزراء و اطرافیان اوست.

«اعلیحضرت وقتی به تماشای طاق کسری معروف رفت، هنگامی که در وسط خرابه‌های این قصر ساسانی ایستاده بود، از درباریان خود پرسید که به نظر آن‌ها او عادل‌تر است یا انوشیروان. ایرانیان زیرک در این موقع کاملاً خودشان را گم کردند، زیرا اگر به شاه می‌گفتند که او از انوشیروان که در تمام دنیا به عدل معروف می‌باشد عادل‌تر است شاه اظهارات آن‌ها را حمل بر تملق و چاپلوسی می‌نمود و درصورتی که جواب مخالف می‌دادند، ممکن بود شاه جواب آن‌ها را به بدی دریافت کند. بالنتیجه آن‌ها با حال فروتنی تعظیم کرده و سکوت اختیار نمودند. پس از یک مکث طولانی شاه متفکرانه چنین گفت: من خودم این سؤال را جواب می‌دهم: «من خیلی از انوشیروان عادل ترم»، درباریان از این جواب پادشاه نفس راحت کشیده همه با هم فریاد برآوردند «بله قربان، بله قربان». شاه که در این موقع در حالت طعنه و نیش زدن بود، دوباره لب به سخن گشوده و گفت: شماها بدون این‌که انتظار بکشید من دلایلم را بگویم، حرفم را تصدیق و تحسین نمودید و این کار احمقانه است. اکنون من دلایل خود را به شما ارائه می‌دهم. انوشیروان دارای وزیری معروف به نام **بزرگمهر** بوده و هر وقت که سلطان از طریق عدالت منحرف می‌شد، وزیرش او را از انحراف باز می‌داشت، اما وزیر من شماها هستید که همیشه می‌کوشید مرا از جاده‌ی راستی و عدالت منحرف سازید و با وجود این من دارای شخصیت عادلانه‌ای هستم و بنابراین من از **انوشیروان** عادل‌ترم».

حکایت بالا نمونه‌ای است از وضع روحی و اخلاقی رجال و درباریان ناصرالدین شاه و

روایات دیگری نیز در دست است که درجه‌ی اعتقاد اطرافیان شاه را نسبت به او و طرز قضاوت آنان را درباره‌ی ناصرالدین شاه می‌رساند. از آن جمله شرحی است که مؤلف کتاب منتظم ناصری در مورد گفتگوی امیرکبیر با میرزا آقاخان نوری (پیش از خلع امیر از صدارت) آورده، میرزا آقاخان خطاب به امیرکبیر می‌گوید: «هر که در حضرت پادشاه خاضع و خاشع نشود، ستاره‌ی بخت خویش را هابط و راجع دارد. نبینی که من اطاعت سلطان را چون طاعت یزدان تن در داده‌ام و حکم پادشاه را چون فرمان الله گردن نهاده‌ام، مگر نشنیده‌ای که بزرگ‌ترین گناه در حضرت الله، تکبر و انانیت و خودپسندی و خویشتن‌بینی است، نه آخر پادشاه ظل‌الله است، هرگز این خودپسندی تو بر خویشتن نپسندد و به کیفر این کبر و خیال، روزی تو را مبتلا سازد.»

از مقایسه‌ی مفاد روایت مؤلف منتظم ناصری با مفاد حکایتی که از قول سرپرسی سایکس نقل کردیم، چنین برمی‌آید که آنچه بعضی از مورخین درباره‌ی ندامت و پشیمانی ناصرالدین شاه از قتل امیرکبیر نوشته‌اند، چندان دور از حقیقت نباید باشد. این مرد مغرور همین که خود زمام امور کشور را در دست گرفت و به معضلات و مشکلات کار مملکت‌داری آشنا شد و بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی میرزا آقاخان نوری و امثال او را دریافت، به شخصیت ممتاز و درجه‌ی لیاقت و کیاست صدراعظم از دست رفته خود پی برد و گاهی به مناسبتی نامی از امیر بر زبان می‌راند. شاید این انتباه در عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت و گرایش شاه به رجال نسبتاً خوشنام و روشنفکر چون حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله و مستوفی الممالک و امین‌الدوله و امثال آنان که کم و بیش از افکار بلند امیرکبیر پیروی می‌کردند بی‌تأثیر نبوده است.

نکته‌ی دیگری که در این مورد تذکر آن‌را لازم می‌دانیم، این است که ناصرالدین شاه با قتل امیرکبیر سدی را که آن مرد نیرومند در برابر اعمال نفوذ مأمورین سیاسی روسیه و انگلیس ایجاد نموده بود، با دست خود شکست و زمانی به خود آمد که خواه و ناخواه تحت تأثیر دو سیاست متضاد دو دولت همسایه قرار گرفته و ناگزیر بود که برای حفظ مقام و سلطنت خود گاهی به انگلستان و زمانی به روسیه روی خوش نشان بدهد و توقعات ناروای آن دو دولت را بپذیرد. در این مورد منابع انگلیسی یا بر سبیل مبالغه و یا به منظور اثبات حقانیت سیاست بریتانیا به ذکر شواهد و مواردی پرداخته‌اند که تمایل شدید ناصرالدین شاه را به سیاست روسیه تزاری نشان می‌دهد و حتی این دسته از نویسندگان انگلیسی امیرکبیر را نیز دست‌نشانده‌ی روسیه و مجری نیات و مقاصد آن دولت در ایران قلمداد کرده‌اند[۱]. قدر مسلم این است که ناصرالدین شاه در کشاکش رقابت سیاسی و استعماری روسیه و انگلیس یا خیل

۱- خواننده‌ی گرامی به شرح حال امیرکبیر در فصول گذشته رجوع نمایید.

رجال و درباریان بی‌عرضه و نالایق خود نتوانست منافع کشوری را که به سلطنت آن مباهات می‌کرد، حفظ کند و چنان که در فصول آینده خواهد آمد، افغانستان و بلوچستان را به نفع انگلیس و مرو و بخارا و سرزمین‌های شمال شرقی خراسان را به نفع روسیه تزاری از دست داد.

زندگی خصوصی ناصرالدین شاه و وضع حرمسرا و شیفتگی و هوسرانی و لطیفه‌گویی و طبع شعر و سایر خصوصیات اخلاقی او موضوع داستان‌ها و روایات و حکایات متعددی است که هر کس موافق ذوق و سلیقه خود، آن‌ها را پرورانده و درباره‌ی آن‌ها کتابی ساخته و پرداخته است. مؤلف ناسخ‌التواریخ پس از شمردن فضایل و کمالات نفسانی ناصرالدین‌شاه[۱]، اشعاری را از دیوان اشعار شاه در کتاب خود نقل کرده که اینك چند بیت آن را در اینجا می‌آوریم:

ای که چو حسن تو نبود به جهان کالایی	چون قد سرو روانت نبود بالایی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد	که سرش را ننهد بر سر هر سودایی

* * *

حور نجویم من و قصور نخواهم	شیفته چشم و خال و زلف سیاهم
خط غلامی ز آفتاب گرفتم	تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم
بندگی حضرت تو مایه شاهی است	تا شده‌ام بنده تو بر همه شاهم

۱- در ایران همه گونه مناهی و ملاهی در عهد این پادشاه آشکار شد. دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود. از مدایح خود خیلی مسرور می‌شد، خویش را دیپلمات جلوه می‌داد، از تاریخ بی‌اطلاع نبود، عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی می‌دانست. غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می‌انداخت. خوش ظاهر و بد باطن بود. هزاران نفوس بی‌گناه را فدای نفس و شهوت‌رانی خود ساخت. خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمی‌داشت. مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او می‌نمود. الحق و الانصاف ایران به هر جهت بر باد کرده‌ی اوست (تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی).



ناصرالدین شاه

فصل دهم

روابط ایران و عثمانی
در دوره‌ی دوم سلطنت قاجاریه

(۱۲۵۰ - ۱۳۱۳ هجری قمری)

تجاوز نیروی عثمانی به ایران

به طوری که ضمن وقایع دوره‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه گفته شد، اختلافات مرزی و سیاسی ایران و عثمانی پس از یک سلسله نبرد بین قوای دو دولت و شکست نیروهای عثمانی از سرداران ایران، یعنی محمدعلی میرزا دولت شاه و عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد، به وسیله‌ی عقد **معاهده‌ی ارزنةالروم** (ارزروم) در تاریخ ربیع‌الثانی سال ۱۲۳۹ هجری قمری، برطرف شده و از آن پس در مرزهای ایران و عثمانی (سرحدات غربی و شمال غرب ایران) آرامش برقرار گردید و هر دو دولت عثمانی و ایران در برابر مشکلات سیاسی و فشارهای استعماری روسیه و میانجی‌گری و مداخلات انگلستان صلح و سازش را بر طرح دعاوی و جنگ و ستیز ترجیح دادند.

مواد معاهده‌ی ارزنةالروم مورخ سال ۱۲۳۹ هجری از لحاظ تعیین نوار مرزی دو دولت و مشخصات جغرافیایی نقاط سرحدی، چندان واضح و قطعی نبود و چنان‌که قبلاً گفته شد، در مقدمه‌ی معاهده فقط اشاره شده بود به این‌که حدود دولتین، همان حدودی باشد که در عهدنامه‌ی سال ۱۱۵۹ (دوره‌ی سلطنت نادرشاه افشار) تعیین شده است. بدین ترتیب مرزداران عثمانی و گردانندگان سیاست تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه‌ی آن دولت می‌توانستند برای دست‌اندازی و تجاوز به خاک ایران بهانه‌هایی به دست آورند. به ویژه که وجود ایلات و عشایر مرزی که عادت به ییلاق و قشلاق داشتند، ایجاد چنین بهانه‌هایی را تسهیل می‌کرد.

بر اثر حسن سلوک مأمورین دولت ایران در **محمره** (خرمشهر فعلی) با بازرگانان و تسهیلاتی که برای صدور و ورود کالاهای تجارتی فراهم می‌ساختند، بازار داد و ستد این بندر بر بندر **بصره** که در کنار شط‌العرب و متعلق به دولت عثمانی بود، پیشی گرفت و درآمد پاشای بغداد که بصره را نیز در قلمرو حکومت خود داشت، از بصره کاهش یافت و پاشای بغداد که در این موقع **علیرضا** نام داشت، در پی فرصت می‌گشت تا ضربتی به بندر فعال ایران وارد سازد.

اما روابط سیاسی ایران با عثمانی، پس از معاهده ارزنةالروم به وسیله‌ی تأسیس نمایندگی سیاسی دائم در خاک یکدیگر رو به بهبود گذاشته بود و سفیر ایران در استانبول، **میرزا جعفرخان مشیرالملک** (که بعداً به مشیرالدوله ملقب گردید)، در دربار عثمانی اعتبار و احترام کامل داشت و به طوری که از منابع داخلی تاریخ قاجاریه برمی‌آید، سفارتخانه‌ی ایران در پایتخت عثمانی ملجاء و پناهگاه اقلیت ارمنی ساکن خاک عثمانی و متظلمین و دادخواهان دیگر بوده است و در تهران نیز سفیر عثمانی مورد نهایت اکرام و احترام شاه و درباریان بود. اما نکته قابل ذکر این است که پاشایان و حکمرانان عراق عرب و عربستان بر اثر انحطاط دستگاه اداری و سیاسی امپراتوری عثمانی و ضعف دستگاه سلطنتی آن کشور، خودمختار و نیمه مستقل بودند و هر کاری را که به مصلحت خود می‌دانستند، بدون اجازه از سلطان و خودسرانه، انجام می‌دادند.

سفارت مشیرالدوله

هنگامی که **محمدشاه** در اوایل سال ۱۲۵۴ هجری به شرحی که در فصول قبل گفته شد، هرات را در محاصره‌ی سپاه خود گرفته بود، پاشای بغداد موقع را مغتنم شمرد و به محمره «خرمشهر کنونی» هجوم برد. حاکم و پادگان محلی و جمعی از اعراب **بنی کعب** تبعه‌ی ایران مردانه دفاع کردند، ولی در برابر سپاه زمینی و دریایی پاشا شکست خوردند و تلفات بسیار دادند. سپاه عثمانی، چنان که شیوه‌ی ناپسند آنان بود، شهر را غارت کردند و جمعی از مردان را به قتل رساندند و عده‌ای از زنان و دختران ساکن محمره و بنی‌کعب را به اسارت بردند.

محمدشاه، پس از شنیدن خبر تجاوز نیروی عثمانی به خاک ایران، در اوایل شعبان ۱۲۵۴ هجری[1] **میرزا جعفرخان مشیرالدوله** (مشیرالملک سابق) سفیر سابق ایران در دربار عثمانی[2] را به همراهی **حسین‌خان آجودانباشی** که مأمور دربارهای انگلستان و فرانسه و

۱- محمدشاه از محاصره هرات دست کشیده و در جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۵ هجری به تهران بازگشته بود.

۲- بعضی از منابع داخلی نوشته‌اند که مشیرالدوله در این موقع در استانبول بوده و محمدشاه به او دستور داده است تا مأموریت خود را انجام دهد.

اتریش بود و از راه استانبول می‌بایستی به اروپا برود، به استانبول فرستاد. مشیرالدوله و آجودانباشی در نیمه‌ی ماه رمضان همان سال به استانبول رسیدند و با **سلطان محمودخان ثانی** (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵ هجری قمری) ملاقات کردند[۱]. سفیر ایران از صدراعظم و وزیر خارجه‌ی عثمانی خواست که دولت عثمانی، خسارات وارده بر محمره و مردم آن شهر را جبران کند و پاشای بغداد را به کیفر اعمال خودسرانه‌ی خویش برساند و ضمناً از جانب محمدشاه به سلطان اعلام نمایند که اگر پیشنهاد ایران مورد قبول واقع نشود، «دولت ایران این کینه را باز خواهد جست و زیان محمره را باز خواهد گرفت».

مذاکرات مشیرالدوله با امنای دولت عثمانی بی‌نتیجه ماند، زیرا دولت عثمانی محمره را جزو امپراتوری عثمانی می دانست و صدراعظم و وزیر امور خارجه‌ی آن دولت به سفیر ایران گوشزد کردند که حمله‌ی پاشای بغداد به محمره برای سرکوب کردن شورش رعایای عثمانی در آن شهر بوده و ارتباطی با ایران نداشته است. در آخرین جلسه‌ی مذاکرات نماینده‌ی ایران با رجال دربار عثمانی، سفرای روس و انگلیس و بعضی از کشورهای دیگر اروپایی حضور داشتند و چون مشیرالدوله مدارك و دلایلی برای اثبات حق حاکمیت ایران بر محمره همراه نداشت، ناچار سکوت کرد.

اتفاقاً کمی بعد یعنی در اوایل سال ۱۲۵۵ هجری سلطان محمود خان ثانی وفات یافت و **عبدالمجید اول** (۱۲۵۵ - ۱۲۷۷ هجری قمری) جانشین او شد. در این موقع سپاه عثمانی از ابراهیم پاشا پسر محمدعلی پاشا فرمانروای مصر شکست خورد و قسمتی از ناوگان جنگی عثمانی به تصرف محمدعلی پاشا درآمد[۲].

مشیرالدوله به عنوان این‌که از طرف شاه ایران احضار شده است، عازم ایران گردید و پس از حرکت او اولیای دولت عثمانی متوجه شدند که بازگشت سفیر ایران به منظور آگاه ساختن دولت ایران از ضعف و فتوری بود که پس از شکست از پاشای مصر بر نیروی عثمانی عارض گردیده است و به همین جهت درصدد برآمدند که از بروز جنگ جلوگیری و موجبات رضایت ایران را فراهم کنند. از طرف دیگر محمد شاه یکی از درباریان خود به نام **قنبرعلی خان مافی** را به بغداد فرستاد و به علیرضا پاشا حکمران عراق عرب پیام داد که در صورت امتناع از جبران خسارت وارده به محمره، با نیروی نظامی او را به تأمین خسارت مجبور خواهد ساخت.

اندکی قبل از فوت سلطان محمدخان ثانی، چون **عبدالله پاشا بابان** حکمران سلیمانیه و

۱- آجودانباشی سفر خود را به سوی اروپا ادامه داد و شرح این مسافرت در فصول آینده خواهد آمد.

۲- عامل این انتقال انگلیسی‌ها بودند.

دست‌نشانده‌ی ایران از اجرای فرمان حکومت مرکزی سرپیچیده و چندین بار دست به نهب و غارت اموال مرزنشینان کردستان زده بود، **رضاقلی‌خان** والی کردستان به دستور محمدشاه مأمور شد که او را از سلیمانیه اخراج و محمدپاشا (یا محمود پاشا) را که به ایران پناهنده شده بود، به حکومت آن شهر بگمارد. **رضا قلی‌خان** درحین حرکت به سمت سلیمانیه، دسته‌ای از سپاه عثمانی را در شهر زور مغلوب نمود، ولی بر اثر غرور و جوانی به باده گساری و عیاشی پرداخت و هنگامی که خود و سربازانش در حال استراحت و عیش و نوش بودند، عبدالله پاشا بر سر آنان تاخت. رضاقلی‌خان به زحمت از آن مهلکه نجات یافت ولی عده‌ی زیادی از سربازانش تلف شدند و مهمات و اموال سپاه او به تصرف عبدالله پاشا درآمد[۱].

بر اثر برخورد قوای ایران و عثمانی در مرز هر دو دولت به فکر تجهیز سپاه افتادند اما در همان حال فعالیت سیاسی سفیر انگلیس آغاز گردید و پس از مذاکرات زیاد با صدراعظم (حاجی میرزا آقاسی) و محمد شاه قرار بر این شد که کمیسیون نمایندگان ایران و عثمانی و روس و انگلیس در ارزروم تشکیل و ضمن مذاکرات دوستانه به اختلافات مرزی و سیاسی دو کشور پایان داده شود. نخستین جلسه این کمیسیون در ارزنةالروم تشکیل شد ولی به علت وفات سلطان محمودخان ثانی و تغییراتی که در دربار عثمانی پیش آمده بود، مذاکرات کمیسیون متوقف ماند.

سلطان عبدالمجیدخان اول، سلطان جدید عثمانی چنان که رسم بود، برای ابلاغ رسمی سلطنت خود و حل مسئله محمره و سایر اختلافات عثمانی و ایران، صارم افندی را روانه‌ی دربار ایران نمود. وی در محرم سال ۱۲۵۶ هجری قمری در اصفهان با محمدشاه ملاقات و موافقت سلطان عثمانی را با پرداخت غرامت خسارات وارده به محمره و تشکیل کمیسیون حل اختلاف به شاه ابلاغ نمود.

به طوری که از منابع داخلی برمی‌آید، حاجی میرزا آغاسی به سفیر عثمانی روی خوش نشان نداد و در برابر پیشنهاد سفیر مبنی بر پرداخت سیصد هزار تومان خسارت، مبلغ پنج

۱- علاوه بر مسئله‌ی سلیمانیه موارد دیگری برای تیرگی روابط ایران و عثمانی وجود داشت. از آن جمله - دست‌اندازی و دستبرد محمودخان حکمران وان به ناحیه قطور خوی آذربایجان و غارت و چپاول دهستان‌های ترگور و مرگور (هر دو کلمه به فتح تاء و کسر گاه و فتح واو باید خوانده شود) از توابع رضائیه به دست امیر رواندوز و چپاول دارایی یک کاروان تجارتی ایران در حدود بایزید بود. به علاوه دولت عثمانی سال‌ها بود که از پرداخت حق مرتع چراگاه‌های ایران که مورد استفاده اتباع عثمانی قرار می‌گرفت امتناع می‌ورزید.

کرور تومان (۲/۵۰۰/۰۰۰ تومان زر مسکوک) خسارت طلبید و سفیر عثمانی چون در رد یا قبول این پیشنهاد از خود اختیاری نداشت، طبعاً مسئله‌ی خسارت و غرامت محمره همچنان معوق مانده و موضوع تشکیل کمیسیون حل اختلاف که به هر تقدیر با منافع سیاسی انگلیس و روسیه ارتباط داشت را دنبال کرد و قرار شد کمیسیون در ارزروم تشکیل شود و مفاد عهدنامه‌ی سال ۱۲۳۹ هجری قمری را مورد بحث و مذاکره قرار دهند و آن را تکمیل کنند.

پس از موافقت محمدشاه و سلطان عثمانی با کمیسیون حل اختلاف، بار دیگر **میرزا جعفرخان مشیرالدوله** که با روحیه و طرز فکر اولیای دولت عثمانی آشنا بود، به نمایندگی ایران در دربار عثمانی و شرکت در کمیسیون مأمور گردید. اما چون مشیرالدوله قبل از رسیدن به مرز عثمانی بیمار شد، محمدشاه میرزا تقی‌خان وزیر نظام (که بعداً به امیرکبیر ملقب شد) پیشکار و رئیس لشکر ناصرالدین میرزا ولیعهد را برای انجام این مأموریت برگزید و او با دویست تن نویسنده و منشی و مترجم و فرمانده‌ی توپخانه و زبدگان سپاه آذربایجان عازم ارزنةالروم شد.

مأموریت وزیر نظام

کمیسیون حل اختلاف برای مشاوره و اخذ تصمیم درباره‌ی سرحدات دو دولت در سال ۱۲۵۹ هجری قمری در ارزنةالروم با حضور میرزا تقی‌خان وزیر نظام نماینده‌ی ایران و **انورافندی**[۱] نماینده‌ی عثمانی و **کلنل ویلمیز**[۲] و **میجرفرانت**[۳] و **روبرت کرزن**[۴]، نمایندگان انگلستان، **کلنل دنیز**[۵] نماینده‌ی دولت تزاری روسیه تشکیل گردید و مذاکرات کمیسیون هجده جلسه و به مدت سه سال و چند ماه به طول انجامید و چون موافقت درباره‌ی تعیین مرزها حاصل نشده بود، مقرر گردید که عهدنامه‌ی جدیدی بین دو دولت منعقد گردد و موارد اختلاف دولتین را به‌طور کلی حل کند.

۱- پاشای ارزروم یکی از افسران عالی‌رتبه را با پنجاه سوار به استقبال نماینده‌ی ایران فرستاد و به وزیر نظام تکلیف نمود که در مدت اقامت هیئت ایرانی در ارزنةالروم مهمان پاشا باشند ولی میرزا تقی‌خان نپذیرفت. روز دیگر نیز پاشا مبلغی در حدود دویست تومان سکه طلا برای میرزا تقی‌خان فرستاد و پیام داد که هر روز و هر ماه آنچه خواهد دستور دهد تا فرستاده شود، ولی نماینده‌ی شجاع و منیع‌الطبع ایران پول را پس فرستاد و اظهار داشت به هیچ وجه احتیاج به کمک پاشا ندارد.

2- Colonel Wiliams 3- Major Ferrant

4- Robert Curson 5- Colonel Dainese

در اواخر دوره‌ی توقف میرزا تقی‌خان وزیر نظام در ارزنة‌الروم، چون مقامات دولت عثمانی به لیاقت و درایت و کاردانی او پی بردند، برای جلوگیری از موفقیت نماینده‌ی ایران درصدد توطئه علیه وزیر نظام برآمدند و قاضی شهر، مردم کوچه و بازار را علیه وزیر نظام برانگیخت[۱]. شورشیان به خانه‌ی هیئت نمایندگی ایران هجوم بردند و دو تن از همراهان نماینده‌ی ایران را پاره پاره کردند و عده‌ای از مستحفظین را مجروح ساختند. خود میرزا تقی‌خان نیز در این واقعه زخمی شد و لحظه به لحظه بر فعالیت و کوشش مهاجمین افزوده می‌شد. نماینده‌ی روسیه برای رفع غائله نهایت کوشش را به کار برد و سرانجام هنگامی که میرزا تقی‌خان از هرگونه اقدام مسالمت‌آمیز مأیوس و مصمم شد که سربازان خود را به دفاع مسلح در برابر مهاجمین فرمان دهد، **بحری پاشا** فرمانده‌ی پادگان ده هزار نفری عثمانی در ارزنة‌الروم با عده‌ای سرباز سوار به کمک میرزا تقی‌خان شتافت[۲]. در این گیر و دار بحری پاشا نیز مجروح شد و به فرمان او قاضی شهر، مردم را پراکنده ساخت و آنگاه بحری پاشا از میرزا تقی‌خان و همراهانش خواست که در اردوگاه او در خارج شهر منزل بگیرند و بدین ترتیب جلسات بعدی کمیسیون در اردوگاه بحری پاشا تشکیل می‌شد.

پس از آن‌که میرزا تقی‌خان با انتقال هیئت نمایندگی ایران از شهر به اردوگاه بحری پاشا موافقت کرد، اسعد پاشا حکمران ارزنة‌الروم گفت که هیئت نمایندگی ایران باید به لباس مردم شهر ملبس شوند و از میان مردم بگذرند وگرنه ممکن است بار دیگر شورش و بلوا برخیزد. میرزا تقی‌خان گفت: «من هرگز نام ایران را به ننگ آلوده نمی‌کنم و با جامه‌ی عثمانی به بهشت جاودانی نمی‌روم، اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست، سوار می‌شوم و بدین شهر عبور می‌دهم، اجازت کنید تا همه‌ی مردم به مبارزات ما بیرون شوند و مردم ایران و حمله شیران را بدانند[۳]».

میرزا تقی‌خان از شورش و غائله ارزنة‌الروم که بحری پاشا و رجال دیگر عثمانی آن را مایه‌ی ننگ و رسوایی دولت متبوع خویش می‌دانستند. مانند مردان بزرگ و هوشیار سیاسی

۱- بهانه‌ای که دست‌آویز قاضی ارزنة‌الروم و اسعد پاشای آن شهر برای تحریک مردم علیه هیئت نمایندگی ایران گردید، بنا به نقل ناسخ‌التواریخ این بود که یکی از همراهان نماینده‌ی ایران به یک کودک ترک تجاوز کرده است و چون از میرزا تقی‌خان در این باره استیضاح شد، صریحاً آن‌را تکذیب کرد و گفت اگر چنین امری اتفاق افتاده باشد او خود گناهکار را طبق قانون شرع به کیفر خواهد رسانید.

۲- بحری پاشا بیش از حرکت از اردوگاه خود برای آن‌که مبادا افواج ارزنة‌الروم تحت فرمان او به شورشیان ملحق شوند، اسلحه‌ی آنان را گرفت.

۳- ناسخ‌التواریخ، جلد دوم، تاریخ قاجاریه.

بهره‌برداری کرد و سرانجام کمیسیون حل اختلاف را به تصویب عهدنامه‌ی جدیدی وادار نمود. این عهدنامه که آن‌را باید «معاهده‌ی دوم ارزنة‌الروم» نامید و در نه ماده تنظیم شده بود، در شانزدهم جمادی‌الثانی سال ۱۲۶۵ هجری قمری به امضای نمایندگان ایران و عثمانی رسید و نمایندگان روسیه و انگلیس به عنوان ناظر و ضامن اجرای معاهده‌ی آن را امضا کردند و قرار بر این شد که نمایندگان ایران نسخ قرارداد را به امضای محمدشاه و نماینده‌ی عثمانی آن‌را به امضای سلطان عبدالمجید اول (۱۲۵۵ - ۱۲۷۷ هجری قمری) برسانند.

تفسیر قرارداد ارزنة‌الروم

گذشته از مسئله‌ی سرحدات و دعاوی ایران و عثمانی نسبت به سلیمانیه و محمره (خرمشهر) مسائل دیگری از قبیل خسارات و غرامت هجوم پاشای بغداد به محمره و حق‌المرتع ایران بابت سال‌های گذشته نیز در کمیسیون حل اختلاف مطرح گردید و در قرارداد جدید طی فقرات قرارداد گنجانیده شد.

در مورد ادعای خسارت ایران نسبت به محمره با وساطت و پافشاری نمایندگان روسیه و انگلیس نماینده‌ی ایران از آن خسارت صرف‌نظر کرد و دولت عثمانی طبق فقره (ماده) دوم معاهده از ادعای خود نسبت به محمره و جزیرة‌الخضر و لنگرگاه و اراضی ساحل شرقی یعنی اراضی واقع در ساحل چپ اروندرود، چشم پوشید و مالکیت و حاکمیت ایران را بر آن ناحیه به رسمیت شناخت.

برطبق فقره دوم (ماده دوم) قرارداد ایران از ادعای خود در مورد سلیمانیه صرف‌نظر نمود و سرزمین زهاب بدین ترتیب بین ایران و عثمانی تقسیم شد که کلیه‌ی نواحی کوهستانی واقع در مشرق زهاب متعلق به ایران و بخش غربی (ناحیه‌ی جلگه‌ای) آن متعلق به عثمانی باشد و این تقسیم با مرزهای کنونی ایران و عرق (که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود) تقریباً تطبیق می‌کند.

فقره‌ی سوم قرارداد تأیید می‌کند که هر دو دولت باید از کلیه‌ی دعاوی ارضی نسبت به خاک یکدیگر صرف‌نظر و بدون تأخیر مهندسین و مأمورین مختار، خود را برای تحدید حدود طبق ماده‌ی دوم تعیین کنند.

مسئله‌ی کشتی‌رانی ایران در اروندرود برطبق ماده‌ی دوم قرارداد براساس آزادی کامل و حقوق متساوی با عثمانی حل شد و از آن پس کشتی‌های ایرانی و یا کشتی‌هایی که به مقصد خرمشهر وارد اروندرود می‌شدند، می‌توانستند آزادانه تا محلی که خط سرحدی دولتین از

اروند رود جدا می‌شد، رفت و آمد کنند[۱].

درباره‌ی حق‌المرتع که مورد ادعای ایران بود، طبق ماده‌ی چهارم عهدنامه مقرر گردید که به وسیله‌ی ابلاغ دوستانه به دولت عثمانی و پس از رسیدگی یک کمیسیون مشترک مرزی، مبلغ مورد ادعای ایران تعیین و پرداخته شود. در این ماده دخالت و میانجی‌گری دو دولت روسیه و انگلیس تحت عنوان «دو دولت بزرگ واسطه»، با کمال صراحت گنجانده و تأکید شده است که آنچه دو دولت مزبور در ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۱، یعنی دومین سال تشکیل کمیسیون حل اختلاف، راجع به خسارت طرفین و دعاوی مالی و حق‌المرتع و امثال آن تصویب و به هر دو دولت ایران و عثمانی، البته به‌طور دوستانه ابلاغ کرده‌اند، مورد قبول واقع شود.

فقره‌ی پنجم عهدنامه مربوط به مبادله‌ی مجرمین و پناهندگان سیاسی بین دو دولت است. طبق این ماده دولت عثمانی تعهد کرد که شاهزادگان فراری و پناهنده‌ی ایران به خاک عثمانی را در شهر بروسه زیر نظر نیروهای انتظامی و تأمینی خود نگاه دارد و از مراوده و مکاتبه و تماس آنان با دیگران و همچنین از بازگشت مخفیانه‌ی آنان به ایران جلوگیری کند. اما هر دو دولت تعهد کردند که در مورد سایر فراریان (غیر از شاهزادگان فراری ایران) طبق عهدنامه‌ی اول ارزنةالروم رفتار و فراریان رابه تقاضای دولت متبوع آنان به مأمورین آن دولت تسلیم نمایند.

موضوع آزادی تجارت بازرگانی ایران در خاک عثمانی و تعرفه‌ی گمرکی و طرز پرداخت گمرک در قرارداد جدید به همان ترتیبی که در معاهده‌ی اول ارزنةالروم تعیین شده بود طی ماده‌ی ششم معاهده‌ی جدید تأیید و تصویب شد.

به موجب فقره‌ی هفتم عهدنامه‌ی دولت عثمانی تعهد کرد که عمال خود را از هرگونه تعدی نسبت به زوار ایرانی در خاک عراق عرب جلوگیری کند و زوار و اتباع ایرانی در خاک عثمانی محترم باشند و حقوق آنان محفوظ و جان و مال آنان تحت حمایت دولت عثمانی باشد. ضمناً برای رسیدگی به وضع زوار و اتباع ایرانی در کشور عثمانی و حفظ منافع آنان دولت ایران حق داشته باشد که در هر یک از شهرهای عثمانی که لازم بداند، نمایندگی بازرگانی و سیاسی دایر کند (غیر از مکه و مدینه) و نمایندگی‌های ایران در آن کشور با نمایندگی‌های سایر ممالک متساوی‌الحقوق باشند. دولت ایران نیز متقابلاً تعهدات فوق‌الذکر را در مورد اتباع و نمایندگی‌های سیاسی و بازرگانی عثمانی در خاک خود پذیرفت.

۱- مسئله‌ی کشتی‌رانی ایران در اروندرود با انعقاد این عهدنامه نیز حل نشد و دنباله‌ی جر و بحث و گفتگو و اشکال‌تراشی‌های عثمانی و سپس همسایه ما عراق که در جریان جنگ جهانی اول جانشین عثمانی در عراق عرب گردید، همچنان ادامه یافته است.

مفاد فقره‌ی هشتم قرارداد که از لحاظ حفظ امنیت سرحدات دو دولت اهمیت بسیار دارد، مربوط به جلوگیری از نقل و انتقال و کوچ خودسرانه‌ی عشایر مرزی و جلوگیری از تجاوز آنان به خاک یکدیگر به‌طور کلی استقرار سلطه‌ی نظامی در مرزهاست. هر دو دولت متعهد شدند که برای تأمین این منظور پادگان‌های نظامی در نوار مرزی برقرار کنند و درباره‌ی عشایر سرحدی نیز ترتیبی به شرح زیر داده شد:

الف- عشایری که از قدیم‌الایام تابع ایران و قبلاً ساکن خاک ایران بوده و در تاریخ انعقاد معاهده به خاک عثمانی کوچ کرده‌اند، با همکاری نیروهای نظامی دو کشور به خاک ایران کوچ داده شوند و همچنین عشایری که از دیرباز در سرزمین‌های متعلق به عثمانی می‌زیستند و در تاریخ قرارداد به خاک ایران آمده بودند، به سرزمین اصلی خود عودت داده شوند.

ب- درباره‌ی عشایری که تعیین ملیت و تابعیت و محل سکونت آنان به صورت قطعی امکان‌پذیر نباشد، انتخاب دولت متبوع و محل سکونت دایم به خود آنان واگذار شود و هر یک از دو کشور ایران و عثمانی را به عنوان کشور متبوع خود برگزیدند به خاک آن کشور کوچانده شوند.

طبق ماده‌ی نهم عهدنامه، کلیه‌ی مواد و مقررات مندرج در عهدنامه‌ی اول ارزنةالروم که در این قرارداد لغو و یا نسخ نشده بود، به قوت خود باقی ماند و منظور از مقررات عهدنامه‌ی اول تعیین مسیر خط مرزی بین دو کشور ایران و عثمانی است که کمیسیون‌های تحدید حدود دولتین براساس آن به نقشه‌برداری از سرحدات و نصب علائم سرحدی اقدام کردند.

سفارت میرزا محمدعلی خان شیرازی

پیش از آن‌که میرزا تقی‌خان وزیر نظام کار معاهده‌ی ارزنةالروم را به پایان برساند و از سفر ارزنةالروم به ایران باز گردد، محمدشاه میرزا **محمدعلی خان** معاون اول وزارت امور خارجه را به سفارت ایران در پاریس منصوب نمود و او در اواسط ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۳ از پایتخت حرکت کرد و هنگامی به مرز عثمانی رسید که کار تدوین و امضای عهدنامه پایان یافته و میرزا تقی‌خان وزیر نظام عازم ایران گردیده بود. وی در نزدیکی **قراکلیسا** با وزیر نظام ملاقات کرد و سپس از راه بندر ترابوزان و دریای سیاه به سمت استانبول حرکت کرد.

پس از ورود میرزا محمدعلی شاه به پایتخت عثمانی نمایندگان سیاسی روسیه و

انگلستان از او خواستند که مدت دو ماه در استانبول توقف کند ولی او نپذیرفت[۱] و درصدد حرکت به محل مأموریت خود برآمد. اما امنای دولت عثمانی مسئله‌ی وجود ابهام در بعضی از مواد عهدنامه را پیش کشیده و از میرزا محمدعلی خان خواستند صورت مجلس سؤال و جوابی را که بین وزیر خارجه عثمانی و نمایندگان روس و انگلیس در کمیسیون حل اختلاف مبادله شده بود امضاء کند. سفیر ایران ابتدا زیر بار نرفت و گفت که از جانب دولت متبوع خود هیچ‌گونه اختیاری در این مورد ندارد، لیکن بنا به روایت ناسخ‌التواریخ وی چهار هزار تومان از دولت عثمانی رشوه گرفت و زیر صورت مجلس سؤال و جواب را امضا کرد.

اینك چهار فقره سؤال دولت عثمانی از نمایندگان روس و انگلیس و جواب آن‌ها را به شرحی که در کتاب ناسخ‌التواریخ ذکر شده است عیناً نقل می‌کنیم:

«**سؤال اول** - رجال دولت عثمانی به موجب شرط فقره‌ی قرارنامه تصور می‌کنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیرةالخضر به ایران این ترتیب نمی‌تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها».

«**جواب سفیران** - دولت روس و انگریز (انگلیس) مأمورین دولتین واسطه می‌گویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرةالخضر است و بابعالی (دربار عثمانی) ترک نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد».

«**سؤال دوم** - دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه‌ی دولت ایران که آن‌ها می‌توانند سکنی داشته باشند نصف آن‌ها در خاک ایران باشند و نصف آن‌ها در خاک عثمانی، در این حالت می‌تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و به آن‌ها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود».

«**جواب سفیران** - مأمورین دولت ایران، هیچ بهانه نمی‌توانند به‌دست بیاورند. مملکتی را

۱- لسان‌الملك سپهر مؤلف کتاب ناسخ‌التواریخ اصرار نمایندگان روس و انگلیس را در توقف سفیر ایران حمل بر این کرده است که دول روسیه و بریتانیا از ایجاد روابط سیاسی و بازرگانی بین ایران و فرانسه خشنود نبودند و می‌خواستند به هر نحوکه باشد در مدت توقف میرزا محمدعلی خان در استانبول از راه فعالیت سیاسی در تهران شاه را به لغو حکم سفارت او در پاریس برانگیزند.

که در سمت یمین شط‌العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق به دولت عثمانی است اگر چه عشایر آن نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند».

«**سؤال سوم** - دولت عثمانی در باب فقره‌ی اول و چهارم سؤال می‌کند، اگر دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را می‌تواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک کرده است و نیز دولت عثمانی تصور می‌کند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها، مگر حق عادیه ییلاقیه و بعضی خسارات که فیمابین تبعه‌ی دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً به واسطه‌ی سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این».

«**جواب سفیران** - معنی اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا بکند و هر طریقه‌ای که باشد ترک می‌شود و البته باید ترک شود. بناء علیه هیچ‌کس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند. طلب اشخاصی که طرفین می‌توانند آن اشخاص را راضی بدارد، تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد. همچنان که قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طی نماید».

«**سؤال چهارم** - دولت عثمانی سؤال می‌کند که اگر دولت ایران گفتگویی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود به فقره‌ی دوم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود».

«**جواب سفیران** - مأمورین اعتقاد دارند می‌توانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده‌اند، همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره‌ی هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسول‌ها و در باب سؤال قلعه مأمورین خیلی مایل هستند که به مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را بنمایند بخصوص این مطلب و امید دارند که بهره‌یاب شوند».

میرزا محمدعلی خان که مأمور بود نسخ عهدنامه ارزنةالروم را مبادله کند و آن را به امضای سلطان عثمانی برساند، پس از تصدیق صورت مجلس سؤال و جواب طی نامه‌هایی که به نمایندگان روسیه و انگلیس نوشت، صریحاً جواب‌هایی که سفرای دولتین به پرسش‌های عثمانی داده بودند، تأیید نمود. درحالی که مدلول پاسخ‌های مزبور در بعضی موارد با مدلول و روح عهدنامه‌ی ارزنةالروم که میرزا تقی‌خان با مهارت و زبردستی خاص آن‌را تدوین نموده و به نماینده‌ی عثمانی قبولانده بود، مغایرت داشت.

سفیر ایران که می‌بایستی به پاریس برود به علت مرگ محمدشاه (۱۲۶۴ هجری) با

نسخه‌ی امضا شده قرارداد به وسیله‌ی سلطان عثمانی که صورت مجلس سؤال و جواب و سواد نامه میرزا محمدعلی خان دایر بر تأیید صحت جواب‌های سفرای واسطه ضمیمه آن بود به ایران بازگشت و به علت عمل خودسرانه‌ای که انجام داده بود، مورد بازخواست واقع شد و دولت ایران فقط قرارداد اصلی را پذیرفت و میرزا تقی‌خان وزیر نظام که اینك با لقب امیرکبیر صدارت و زمام امور ایران را در دست گرفته بود، میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به نمایندگی دولت ایران در کمیسیون مختلط تحدید حدود برگزید و با آشنایی کاملی که به روحیه و طرز فکر ترکان عثمانی حاصل کرده بود، دستورهای لازم و مفید به مشیرالدوله داد و او در اوایل سال ۱۲۶۵ هجری قمری عازم بغداد گردید.

مأموریت مشیرالدوله

مشیرالدوله به بغداد رفت تا به همراهی نماینده‌ی دولت عثمانی و نمایندگان دو دولت رابط (روسیه و انگلیس) به محمره بروند و طبق قرارداد جدید تکلیف خطوط سرحدی و محل سکونت عشایر مرزی را تعیین کنند. اما درویش پاشا نماینده‌ی عثمانی پیش از عزیمت به بغداد با سپاه خود به **قطور** تاخت و آن ناحیه را تصرف کرد و سپس به بغداد رفت. مشیرالدوله از شرکت در مذاکرات تا تخلیه‌ی قطور از سپاه عثمانی خودداری ورزید و جر و بحث بین نماینده‌ی ایران و درویش پاشا و نمایندگان روس و انگلیس قریب به نه ماه طول کشید و بالاخره به اصرار نمایندگان واسطه و دستور دولت ایران مشیرالدوله به همراهی اعضای دیگر کمیسیون عازم محمره شدند و از روز دوازدهم ربیع‌الاولی سال ۱۲۶۶ هجری کار کمیسیون آغاز گردید.

چون دولت ایران، به شرحی که گفته شد، سؤال و جواب دولت عثمانی را با نمایندگان واسطه و هیچ‌گونه تعبیر وٚ تفسیری را از مفاد عهدنامه نپذیرفته بود و درویش پاشا اصرار داشت که در تعیین حدود دولتین در محمره مفاد سؤال و جواب مزبور را که به ضرر ایران بود اجرا کند، نماینده‌ی ایران زیر بار نرفت. درویش پاشا هر روز به نحوی در کار کمیسیون اشکال‌تراشی می‌کرد و حتی با بعضی از سران عشایر **بنی کعب** تابع ایران وارد مذاکره شد و به آنان وعده داد که در صورت قبول تابعیت عثمانی و اظهار این مطلب که عشایر مزبور از قدیم همیشه تابع عثمانی بوده‌اند، تا ده سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود. منظور درویش پاشا این بود که با تحمیل تابعیت عثمانی بر عشایر کعب محل سکونت آنان را که در سمت چپ اروندرود واقع است، طبق فقره‌ی هشتم عهدنامه متعلق به عثمانی قلمداد کند. اما سران عشایر کعب با آن‌که مشیرالدوله مبلغ ده هزار تومان بر مالیات و خرج سالانه‌ی آنان افزود، زیر بار پیشنهاد درویش پاشا نرفتند و همچنان در تابعیت ایران باقی ماندند و بدین ترتیب تیر نماینده‌ی

عثمانی به سنگ خورد.

درویش پاشا بار دیگر دست به یک مانور سیاسی ناشیانه زد. بدین ترتیب که مفاد نامه‌ای را که **سلطان مراد رابع** (۱۰۳۲ - ۱۰۴۹ هجری قمری) درباره‌ی سرحدات دو دولت به شاه صفی پادشاه صفویه نوشت و نسبت به بعضی از نواحی سرحدی ادعا کرده بود، مستمسک قرار داده نسبت به نواحی مرزی دولتین در کردستان و آذربایجان و کرمانشاهان و لرستان دعاوی جدیدی را مطرح ساخت و درصدد قبولاندن مفاد سؤال و جواب فوق‌الذکر به ایران برآمد و چون مشیرالدوله به هیچ وجه ایرادات و ادعاهای نماینده‌ی عثمانی را نپذیرفت، بنا به میانجی‌گری نمایندگان واسطه قرار بر این شد که خلاصه‌ی مذاکرات و نتایج آن به اطلاع دربارهای ایران و عثمانی برسد و بدین ترتیب کار کمیسیون معوق ماند و هر یك از نمایندگان به طرفی رفتند.

مشیرالدوله گزارش کار خود را به پایتخت فرستاد و خود در دزفول به انتظار دستور شاه باقی ماند. در ماه ذی‌القعده سال ۱۲۶۷ هجری از پایتخت به مشیرالدوله دستور رسید که کار تحدید حدود را از قسمت زهاب آغاز کند. اعضای کمیسیون سرحدی در ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری (پس از عزل و قتل امیرکبیر) در زهاب حاضر شدند و مدتی نیز به گفتگو پرداختند ولی از این گفتگو نیز به علت اشکال‌تراشی نماینده‌ی عثمانی نتیجه به دست نیامد. نمایندگان روسیه و انگلیس پس از سه سال و کسری شرکت در کمیسیون حل اختلاف، به این نتیجه رسیدند که توافق بین نمایندگان عثمانی و ایران امکان‌پذیر نخواهد بود[۱] و به همین جهت تصمیم گرفتند که از کوه **آغری کوچك** (آرارات کوچک) تا مصب اروندرود در خلیج‌فارس را نقشه‌برداری کنند و خط سرحد و نقاط مرزی را روی نقشه تعیین نمایند. نماینده‌ی ایران با این پیشنهاد موافقت نمود، لیکن درویش پاشا آن را رد کرد و کمیسیون منحل گردید و مشیرالدوله به تهران بازگشت.

نقشه‌برداری و تحدید حدود

نمایندگان روسیه و انگلیس بنابر تصمیمی که گرفته بودند، کار نقشه‌برداری از مرزها را

۱- امنای دولت عثمانی معتقد بودند که میرزا تقی‌خان وزیر نظام نماینده‌ی ایران با زبردستی و مهارت سیاسی کار عهدنامه را به نفع ایران و به ضرر عثمانی تمام کرده است و این استنباط کاملاً درست بود، زیرا نماینده‌ی وطن‌دوست ایران دقیقه‌ای منافع ایران را در عقد قرارداد از نظر دور نداشت. اما مورخ بسیار منصف (!!) لسان‌الملك سپهر میرزا تقی‌خان را بی‌اطلاع «از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان» دانسته و انجام چنان مأموریت دشواری را بر آن مرد بزرگ خرده گرفته است.

مدتی پیش از انحلال کمیسیون حل اختلاف به وسیله‌ی مهندسین خود آغاز کرده بودند(۱) و سرانجام نقشه‌ای به مقیاس $\frac{\text{یک}}{\text{هفتاد و سه هزار و پنجاه}}$ از آغری تا مصب اروندرود (شط‌العرب) در چهارده قطعه ترسیم کردند و یک نسخه آن را به دربار عثمانی و نسخه‌ی دیگر آن را در شوال ۱۲۶۸ هجری به وزارت امور خارجه‌ی ایران تسلیم و از هر دو دولت درخواست کردند که دعاوی خود را نسبت به نواحی سرحدی روی نقشه تعیین کنند.

چند سال بعد از تهیه‌ی نقشه، روسیه خود را برای جنگ با عثمانی آماده نموده و تزار روسیه درصدد برآمد که با ایران علیه عثمانی متحد شود. بدین منظور در اواخر پاییز سال ۱۲۷۰ هجری (۱۸۵۳ میلادی) به دستور دولت روسیه، **ژنرال ببیتوف**(۲) فرمانده‌ی نیروی روسیه در جبهه‌ی قارص و ارزنة‌الروم به وسیله‌ی پیک سیاسی مخصوص، سفیر روسیه در تهران یعنی **پرنس دالگورکی**(۳) را مأمور نمود که با ناصرالدین شاه ملاقات و درباره‌ی اتحاد نظامی دولتین علیه عثمانی محرمانه مذاکره کند. مذاکرات سفیر روسیه با شاه دو به دو و کاملاً محرمانه صورت گرفت و ناصرالدین شاه احساسات تند مخالفت‌آمیزی نسبت به انگلستان داشت و چون در این موقع انگلستان و فرانسه به حمایت از عثمانی برخاسته بودند، پیشنهاد روسیه را پذیرفت.

پیشنهاد روسیه این بود که ارتش ایران در دو جبهه: یکی در جبهه بایزید و ارزنة‌الروم و دیگری در جبهه‌ی بغداد برای تهدید نیروهای عثمانی متمرکز شوند و درصورت لزوم با حمله سریع بغداد و کربلا و نجف و در جبهه‌ی آذربایجان، قطور و بایزید و ارزنة‌الروم را تصرف کنند. پس از استقرار صلح با عثمانی، دولت ایران نواحی تصرف شده را به ملکیت خود درآورد و یا آن نواحی را در ازاء دریافت غرامت هنگفتی از عثمانی مجدداً به آن دولت واگذار کند. سفیر روسیه در پایان پیشنهاد خود اضافه کرده بود که در صورت ورود ایران به جنگ علیه عثمانی، دولت روسیه از باقیمانده‌ی غرامت جنگ دوره‌ی فتحعلی‌شاه که طبق معاهده ترکمانچای از ایران طلبکار بود، صرف‌نظر خواهد کرد و اگر ورود ایران به جنگ لازم نشد، دولت روسیه کلیه‌ی هزینه‌های تجهیز سپاه را که ایران متحمل شده از مبلغ طلب خود کسر خواهد نمود. ولی

۱– اعمال ژئودزی (Geodesie) نقشه‌برداری را مهندسان انگلیسی و توپوگرافی (Topographie) را مهندسان روسی انجام دادند و قریب سه سال در استانبول مشغول پاکنویس و ترسیم نقشه بودند. (از کتاب مرزهای ایران، تألیف مهندس محمدعلی مخبر).

2- Bebitov 3- Dalgouroki

درصورتی که جنگ طولانی شود پرداخت تمامی مخارج جنگ که ناشی از ورود ایران به جنگ علیه عثمانی پیش بیاید برعهده‌ی روسیه خواهد بود.

سفیر عثمانی، علیرغم کوششی که ناصرالدین شاه برای مخفی نگاه داشتن ملاقات و مذاکرات خود با **پرنس دالگورکی** به‌کار برده بود، از این ملاقات اطلاع یافت و هنگامی که فهمید در مذاکرات سفیر روسیه با شاه ایران، هیچ یک از رجال حتی صدراعظم حضور نداشته‌اند سخت بیمناک شد و به همین جهت به وزارت امور خارجه ایران رسماً گوشزد نمود که خاک ایران را ترک خواهد گفت. ناصرالدین شاه در برابر تهدید نماینده‌ی سیاسی عثمانی ناچار صدراعظم **میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله** را احضار کرد و خلاصه مذاکرات خود را با سفیر روسیه به اطلاع او رسانید و ضمناً به اعتمادالدوله خاطرنشان ساخت که قبول پیشنهاد روسیه از چند لحاظ به نفع ایران است: اول آن‌که فتوحات ایران در آسیای غربی بر اعتبار و حیثیت این کشور خواهد افزود. دوم آن‌که نفوذ سیاسی ایران بر مشاهد متبرکه عراق که مورد علاقه‌ی اکثریت ملت ایران است، استقرار خواهد یافت. سوم این‌که ایران برای همیشه از پرداخت غرامت به روسیه رهایی خواهد یافت. اعتمادالدوله سخنان شاه را به دقت گوش داد و چون اشتیاق او را به شرکت در جنگ از جنبه‌ی نام‌آوری و شهرت‌طلبی دریافت، گفت که اگر قرار باشد ایران در این جنگ شرکت کند در صورتی که انگلیس و فرانسه به کمک بشتابند چون صلاح ایران در این است که با طرف قوی‌تر متحد شود، بهتر این است که ایران با عثمانی و انگلیس و فرانسه علیه روسیه عقد اتحاد ببندد[۱]. در این صورت ایران می‌تواند از این جنگ برای تصرف مجدد نواحی از دست رفته قفقازیه بهره بردارد و قطعاً تأثیر مطلوب تصرف مجدد قفقازیه در افزایش اعتبار ایران و شاه ایران کمتر از تسلط بر عتبات عالیه نخواهد بود و نسل‌های آینده هیچ‌گاه نام شاه را از یاد نخواهند برد.

ناصرالدین شاه در برابر منطق صدراعظم تسلیم شد، لکن از صدور دستور احضار

۱- مداخله‌ی روسیه در امور داخلی امپراتوری عثمانی انگلستان را به رقابت با آن دولت برانگیخت و سرانجام با کمک فرانسه به حمایت از عثمانی برخاست و نیروهای متحد سه کشور عثمانی و انگلیس و فرانسه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۷۱ هجری قمری) با روسیه وارد نبرد شدند. این نبرد که تا سال ۱۸۵۶ میلادی (۱۲۷۳ هجری) به طول انجامید و در تاریخ خاورمیانه و نزدیك به جنگ‌های کریمه معروف شده با سقوط قلعه و بندر سواستوبل در شمال دریای سیاه به شکست روسیه پایان یافت و روسیه امتیازاتی را که از عثمانی بدست آورده بود، از دست داد.

نیروهایی که در مرزهای غربی آذربایجان و کرمانشاهان متمرکز شده بودند[۱]، خودداری نمود. پرنس دالگورکی سفیر روسیه که با اطمینان به وعده‌ی ناصرالدین شاه گزارش ملاقات و مذاکره خود را برای تزار روسیه فرستاده بود، پس از اطلاع از این جریان با صدراعظم ملاقات و او را درباره‌ی منصرف ساختن شاه از اتحاد با روسیه ملامت نمود و حتی در برخورد با صدراعظم تندی و خشونت نشان داد[۲].

بر اثر این پیشامدها بار دیگر کار تحدید حدود ایران و عثمانی معوق ماند و هرچند که پرنس دالگورکی به روسیه احضار شد، لیکن شاه علیرغم مخالفت صدراعظم بار دیگر به اتحاد با روسیه متمایل شد و فرمان تدارکات جنگی در غرب را صادر نمود و تصمیم خود را به صدراعظم نیز ابلاغ کرد. انتشار خبر تغییر عقیده ناصرالدین شاه در انگلستان موجب آن شد که آن دولت نماینده‌ی سیاسی جدیدی به ایران بفرستد تا از اتحاد ایران و روسیه جلوگیری کند. روزنامه‌ی تایمز[۳] لندن ذیل خبر انتصاب سفیر جدید نوشت: «این سفیر می‌رود به دربار ایران تا شاه ایران را به زانو درآورد[۴]».

نتیجه‌ی فعالیت سفیر جدید بریتانیا در تهران این بود که شاه از اتحاد با روسیه علیه عثمانی چشم پوشید و حاضر شد که بنابر پیشنهاد اعتمادالدوله با انگلیس و فرانسه و عثمانی علیه روسیه متحد و وارد جنگ شود. اما متفقین شرکت ایران را در جنگ صلاح ندانستند و انگلستان معتقد بود که در آخر کار متفقین نمی‌توانند ایران را در برابر انتقام روسیه تزاری حفظ کنند و بدین ترتیب موضوع شرکت ایران در جنگ علیه یاله امپراتوری عثمانی منتفی شد.

پس از پایان جنگ‌های کریمه، بار دیگر کمیسیونی از نمایندگان دولت ایران و عثمانی در

۱- در آذربایجان چهل هزار نفر و در کرمانشاهان پانزده هزار نفر تجهیز شدند.

۲- «... و با همان هیجان و حرارتی که از خود نشان می‌داد (دالگورکی) از جای بلند شد و نزدیک صدر اعظم رفت و درحالی که با ابراز احساسات بیانات خودش را با دست و عصا ادا می‌نمود تصادفاً عصای او محکم به ران صدراعظم اصابت نمود. در مقابل این پیش آمد صدراعظم در حضور سایرین متانت خود را از دست نداده بود فقط عصا را از دست او کشید و به طرف دیگر اطاق پرتاب نمود و گفت خواهش می‌کنم من را تنها بگذارید (تاریخ قاجار، تألیف سر رابرت واتسن، ترجمه‌ی عباسقلی آذری).

3- Times

۴- «... قطعاً این قسمت از مقاله‌ی روزنامه تایمز ترجمه و از نشر شاه (ناصرالدین شاه) گذشته و طبیعی است از آن دقیقه به بعد شاه مصمم شد در مقابل سفیر انگلیس رفتاری مستقل و رویه جدی‌تری اتخاذ نماید. (تاریخ قاجار، تألیف رابرت واتسن).

استانبول تشکیل گردید و نمایندگان ایران در کمیسیون **حاج میرزا محسن‌خان مشیرالدوله** و **میرزا محبعلی‌خان ناظم‌الملك** بودند. نمایندگان عثمانی بدون توجه به نقشه‌ی مرزها و مفاد عهدنامه‌ی دوم ارزنةالروم بار دیگر دعاوی گذشته خود را به میان آوردند و این کمیسیون نیز بدون حصول نتیجه‌ی قطعی، منحل گردید.

اختلاف مرزی ایران و عثمانی تا سال ۱۳۲۳ هجری قمری (اواخر سلطنت مظفرالدین شاه) همچنان باقی بود و سرانجام حل این مشکل از رژیم‌های استبدادی عثمانی و ایران به رژیم‌های سلطنت مشروطه پارلمانی، که به فاصله‌ی چند ماه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در هر دو کشور برقرار گردید، به ارث رسید و حکومت‌های جدید ایران و عثمانی فعالیت خود را درباره‌ی حل اختلافات و تثبیت مقررات عهدنامه‌ی ارزنةالروم به‌کار بردند.



ناصرالدین شاه میهمان ادوارد هفتم
پادشاه انگلیس

فصل یازدهم

روابط ایران و انگلیس
در دوره‌ی دوم سلطنت قاجاریه

۱۲۵۰ - ۱۳۱۳ هجری قمری

(۱۸۳۴ - ۱۸۹۵ میلادی)

انگلیس‌ها می‌خواهند همه چیز را از ما بگیرند ولی ما نمی‌توانیم تا این درجه تن به مذلت بدهیم - ناصرالدین‌شاه

مقدمه

پس از ختم جنگ‌های ایران و روسیه و عقد عهدنامه‌ی ترکمانچای، بنابر آنچه در باب مبادله‌ی سفرا و اقامت نمایندگان سیاسی طرفین در دربار یکدیگر در آن عهدنامه قید شده بود، دربار روسیه روابط موقت خود را با ایران به روابط دایمی تبدیل نمود. زیرا بعد از جنگ‌های مزبور، اقامت اتباع روسیه در خاک ایران به علت امتیازاتی که به آنان اعطا شده بود، آسان گردید و دولت روسیه برای حفظ منافع اتباع خود و اجرای مقررات عهدنامه‌ی ترکمانچای درباره‌ی امور قضایی و حقوقی آنان ناچار بود که سفارت و کنسولگری‌های دایمی در پایتخت و بلاد بزرگ ایران داشته باشد. از طرف دیگر انگلیس‌ها برای جلوگیری از ازدیاد نفوذ روسیه در ایران و عثمانی، ایجاد پست‌های سیاسی را در ایران لازم می‌شمردند و بدین ترتیب روابط سیاسی موقت ایران و انگلستان نیز به روابط دایم مبدل گردید و در همان اوقات وقایعی روی داد که بار دیگر روابط بین ایران و فرانسه تجدید شد و به مناسبت توجهی که در آن عصر

(مقارن نیمه دوم، قرن ۱۹ میلادی) دول بزرگ اروپا نسبت به امپراتوری عثمانی داشتند و در تاریخ اروپا تحت عنوان «**مسئله مشرق**» تفصیل آن آمده است، نظر سلاطین و حکومت‌های اروپای غربی و مرکزی نیز به ایران معطوف گردید. بنابراین دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه را می‌توان دوره‌ی ایجاد روابط سیاسی دایم ایران با دول بزرگ اروپا دانست.

تیرگی روابط

در فصل دهم اشاره کردیم که محمدشاه در سال ۱۲۵۴ هجری قمری (۱۸۳۸ میلادی) **حسین‌خان آجودانباشی** را به سفارت فوق‌العاده به دربارهای انگلستان و فرانسه و اتریش فرستاد. وی به همراهی میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفیر و نماینده‌ی سیاسی ایران در دربار عثمانی به استانبول رفت و پس از ملاقات با سلطان عثمانی به دیدار سفرای فرانسه و اتریش در استانبول رفت و درباره‌ی مأموریت خود با آنان مذاکره کرد. سفیر انگلستان در دربار عثمانی که از مأموریت آجودانباشی اطلاع حاصل کرده بود، به او پیغام فرستاد که سفر او به انگلستان اگر فقط برای سیاحت و بازدید از آن کشور باشد، ورود او به خاک بریتانیا مانعی نخواهد داشت، لیکن درصورتی که به عنوان مأمور سیاسی ایران عازم بریتانیاست تا زمانی که رضایت خاطر **مکنیل**، سفیر انگلیس در تهران، حاصل نشود او را به خاک بریتانیا راه نخواهند داد.

حسین‌خان از جانب محمدشاه که در این موقع سرگرم محاصره هرات بود، مأموریت داشت که ضمن عرض تبریك جلوس مکه ویکتوریا بر تخت سلطنت بریتانیا، نامه‌ای را که شاه ایران در مورد شکایت از مداخلات مکنیل سفیر آن دولت در امور داخلی ایران و از جمله در مسئله‌ی هرات نوشته بود، به ملکه‌ی بریتانیا تقدیم کند. هنگامی که سفیر ایران به **وینه** رسید و با **مترنیخ**[1] صدراعظم وزیر امور خارجه‌ی اتریش ملاقات کرد، اطلاع یافت که قسمتی از نامه‌ها و گزارش‌های سفیر بریتانیا در تهران که لشکرکشی محمدشاه را به هرات یک نوع تجاوز قلمداد کرده و این امر را عمل خصومت‌آمیز نسبت به بریتانیا جلوه داده بود، طبع و منتشر شده و سفیر انگلیس از اقدام محمدشاه شکایت کرده است.

سفیر ایران موضوع قرارداد ایران و انگلیس را در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه با مترنیخ در

1- Klemens lothar Venzel prince de Mettirnich (۱۷۷۳ – ۱۸۵۹ میلادی)

میان گذاشت و به او یادآوری کرد که مداخله مکنیل و سایر عمال بریتانیا در مورد هرات درست برخلاف تعهدات انگلیس در آن قرارداد[۱] و منافی با حق حاکمیت ایران بر افغانستان در حقیقت دولت انگلیس است که نقض عهد و پیمان کرده و اقدام شاه ایران را برای ایجاد امنیت در قسمتی از خاک ایران عمل خصمانه نسبت به بریتانیا تلقی کرده است. مترنیخ پیشنهاد کرد تا استدلال و بیانات حسین‌خان به صورت گزارشی تنظیم و به انگلیسی ترجمه و به دربار انگلستان فرستاده شود. حسین‌خان به همین نحو اقدام نمود ولی در همان اوقات سفیر بریتانیا دورینه با سفیر ایران ملاقات و به او یادآوری کرد که بین انگلیس و ایران حالت جنگ برقرار است و سفارت او در دربار لندن پذیرفته نخواهد شد.

لرد پالمرستن[۲] سفیر انگلیس و وزیر امور خارجه بریتانیا به حسین‌خان اطلاع داد که اگر محمدشاه از محاصره‌ی هرات دست بردارد، دولت بریتانیا دو کرور تومان پول طلا نقداً خواهد پرداخت و هزینه‌ی سپاه آذربایجان را نیز همه ساله برعهده خواهد گرفت. آجودانباشی گزارش اقدامات و مذاکرات خود را به وسیله‌ی **فرج‌اله بیك** پیک مخصوص خویش به تهران فرستاد و خود در وینه به انتظار دستور دربار ایران نشست. چندی بعد نامه‌ای از وزارت امور خارجه بریتانیا در پاسخ نامه‌ی محمدشاه به آجودانباشی رسید و دولت انگلیس اظهار داشته بود که ما با ایران سر جنگ و خصومت نداریم و آنچه مستر مکنیل سفیر بریتانیا در تهران انجام داده، برحسب وظیفه و موافق مصلحت بوده است. بنابراین دولت ایران باید درباره‌ی اهانتی که به سفیر انگلیس وارد آمده است، عذرخواهی کند. آجودانباشی پس از وصول این نامه و پنجاه روز توقف در اتریش پاسخ نامه‌ی محمدشاه را از امپراتور اتریش گرفته اوایل محرم سال ۱۲۵۵ هجری قمری عازم فرانسه شد تا شاید به وسیله‌ی وزارت خارجه‌ی فرانسه بتواند عازم لندن شود.

هنگامی که حسین خان آجودانباشی در وینه اقامت داشت، مکنیل سفیر بریتانیا در اردوگاه محمدشاه چندین بار با شاه ملاقات و گفتگو کرد و از او خواست که دست از محاصره‌ی هرات بردارد ولی سرانجام - به شرحی که در فصول پیش گفته شد - به عنوان اعتراض با هیئت

۱- عهدنامه‌ی مورخ سال ۱۲۲۹ هجری (مطابق با ۱۸۱۴ میلادی) ایران و انگلیس که فصل نهم آن از این قرار است «اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیه انگریز (انگلیس) را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد مگر این‌که به خواهش طرفین واسطه‌ی صلح گردند.

2- Lord Palmerston

نظامی انگلیسی از اردوگاه محمدشاه بیرون آمد و از راه مشهد عازم تهران شد و اندکی قبل از عزیمت سفیر بریتانیا نیروی دریایی انگلیس، پس از تصرف جزیره‌ی خارک به سمت بندر بوشهر حرکت کرده و بدین ترتیب انگلستان علیه ایران وارد جنگ شده بود.

آجودانباشی که ظاهراً از گفتگوها و ملاقات‌های مکنیل با محمدشاه و روش و سیاست حاجی میرزا آغاسی در برابر مانورهای سیاسی نماینده‌ی بریتانیا به کلی بی‌اطلاع بوده است، در پاریس توانست یک گذرنامه‌ی عادی برای انگلستان تهیه کند و سرانجام به لندن رفت و با پالمرستن وزیر امور خارجه‌ی انگلستان ملاقات و گفتگو کرد. در پایان مذاکرات یادداشتی از طرف لرد پالمرستن به سفیر ایران تسلیم و تجدید روابط سیاسی بین انگلیس و ایران و پایان دادن حالت جنگ بین دو دولت، موکول به قبول پیشنهادهایی گردید که بریتانیا طی هشت ماده به ایران داده بود.

یادداشت وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا حاوی شرایط زیر بود:

۱- دولت ایران باید در مورد اهانتی که به پیک مخصوص بریتانیا شده، کتباً عذرخواهی کند.

۲- فرمانی صادر و چاپ و توزیع شود مبنی بر این‌که کلیه‌ی کسانی که در خدمت میسیون انگلیسی هستند، درامان باشند و امنیت آنان تضمین شود[۱].

۳- غوریان و سایر نواحی متعلق به افغانستان که هنوز در تصرف قوای دولت مرکزی ایران بود، تخلیه و حاکم هرات تسلیم شود و دولت در مورد ضبط اموال اقامتگاه افسر انگلیسی در تهران کتباً عذرخواهی کند.

۴- کلیه‌ی کسانی که علیه نماینده‌ی بریتانیا در بوشهر ابراز احساسات نموده و برای آبدارخانه‌ی کنسول بریتانیا مزاحمت فراهم کرده بودند، تنبیه شوند.

۵- حکمران بوشهر که به سر. اف. میتلند[۲] نماینده‌ی سیاسی انگلیس در آن بندر اهانت نموده، از شغل خود معزول و علت عزل او از طرف دولت، برای اطلاع عموم اعلام شود[۳].

۱- مفهوم حقیقی این پیشنهاد آن بود که هر کس اعم از ایرانی یا غیر ایرانی به انگلیس‌ها به هر نحو و به هر صورت حتی از راه جاسوسی و وطن‌فروشی خدمت می‌کرد، از تعقیب مقامات ایران مصون باشد.

2- Sir. F. Maitland

۳- حکمران بوشهر معزول و علت عزل او (یعنی توهین به نماینده‌ی دولت بهیه‌ی بریتانیای کبیر) به همه مردم اعلام شد تا برای دیگر درس عبارت باشد و بدانند که وطن‌دوستی و مبارزه با بیگانه در مواردی که آن بیگانه یک نفر تبعه‌ی انگلیسی باشد بدون کیفر نخواهد ماند.

۶- مطالبات یکی از اتباع انگلیسی در مورد معامله‌ی آهن در قره‌داغ (ارسباران کنونی) تصفیه شود.

۷- مطالبات افسران انگلیسی که قبلاً در ارتش ایران خدمت کرده‌اند، پرداخته شود.

۸- استقرار مجدد روابط سیاسی بین ایران و انگلیس منوط به انعقاد و امضای پیمان بازرگانی بین دو دولت خواهد بود.

یادداشت وزارت خارجه‌ی انگلیس در تهران مورد مطالعه قرار گرفت و چون محمدشاه می‌خواست هرچه زودتر جزیره‌ی خارک از نیروهای انگلیسی تخلیه شود، شرایط آن دولت را پذیرفت ولی در تخلیه‌ی غوریان مسامحه کرد و نیروهای دریایی بریتانیا همچنان در جزیره‌ی خارک باقی ماندند تا سرانجام در ماه صفر سال ۱۲۵۷ هجری (آوریل ۱۸۴۱ میلادی) فرمان واگذاری غوریان به عمال کامران میرزا (که خود را شاه کامران خوانده بود) صادر و آن ناحیه با حضور نماینده‌ی دولت انگلیس به کامران میرزا واگذار گردید و انگلیس‌ها ظاهراً خارک را تخلیه کردند[۱].

تجدید روابط سیاسی

مکنیل و هیئت نمایندگی انگلستان، پس از آن‌که مواد مندرج در یادداشت دولت انگلیس به وسیله‌ی محمدشاه اجراء شد، به ایران بازگشتند و در اوایل شعبان ۱۲۵۷ هجری (اوایل اکتبر ۱۷۴۱ میلادی) به تهران رسیدند. محمدشاه از هیئت سیاسی بریتانیا به گرمی پذیرایی کرد و عهدنامه‌ی بازرگانی بین دو دولت ایران و انگلیس که قبلاً تدوین و تهیه شده بود، روز ۱۲ ماه رمضان ۱۲۵۷ هجری (۲۸ اکتبر ۱۸۴۱ میلادی) به امضای حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه‌ی ایران و سرجان مکنیل سفیر و نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی بریتانیا رسید.

عهدنامه‌ی تجارتی شامل دو فصل و فصل اول آن مربوط به آزادی تجارت بین ایران و انگلستان و ممالك تابع انگلیس بود و بازرگانان دو دولت حق داشتند از مقررات مربوط به دولت‌های کاملة‌الوداد اروپا در مورد پرداخت حق گمرك و امثال آن بهره‌مند شوند و بازرگانان هر یک از دو دولت که ساکن خاک کشور متعاهد دیگر باشند، از هرگونه رعایت و احترام مخصوص برخوردار خواهند بود.

در فصل دوم معاهده تصریح شده است که وابسته‌ی بازرگانی بریتانیا در تهران و تبریز و

۱- چنان که در فصول پیش اشاره کرده‌ایم جزیره‌ی خارك بر اثر عدم توجه دربار ایران به تدریج زیر نفوذ نظامی و اقتصادی انگلستان قرار گرفت.

نماینده‌ی سیاسی آن دولت، کماکان در بندر بوشهر مقیم باشند و نماینده‌ی بازرگانی آن دولت در تبریز دارای سمت ژنرال کنسولی باشد و در مقابل دولت ایران نیز دو نفر وابسته‌ی بازرگانی در لندن و بندر بمبئی داشته باشد و به‌طور کلی نمایندگان تجارتی هر دو دولت در خاک یکدیگر مشمول مقررات دول کاملةالوداد باشند.

* * *

مرحله‌ی اول رقابت سیاسی و استعماری روسیه و انگلیس در دوره‌ی سلطنت محمدشاه با نخستین پیروزی بریتانیا در افغانستان شمالی که دولت تزاری می‌خواست در دست ایران باقی بماند، پایان یافت و از آن پس قیام آقاخان محلاتی و سیدعلی محمد باب و فتنه و آشوب نواحی جنوبی ایران با کمك و دستیاری عمل بریتانیا، مجال توجه به افغانستان را برای محمدشاه باقی نگذاشت و بدین ترتیب انگلستان قسمتی از نیات سیاسی و استعماری خود را به مرحله‌ی عمل درآورد.

پس از جلوس ناصرالدین شاه به تخت سطنت (۱۲۶۴ قمری مقارن با سال ۱۸۴۸ میلادی) دولت روسیه اقدامات خود را تعقیب نمود و در سال ۱۲۷۰ قمری (۱۸۵۳ میلادی) برای اتحاد با ایران بر ضد عثمانی به وسیله‌ی سفیر خود **پرنس دالگورکی**، پیشنهادی به ناصرالدین شاه داد ولی ناصرالدین شاه چنان که قبلاً نیز اشاره شد، چون می‌خواست با انگلیس و فرانسه و عثمانی متحد شود و به نیروی آن اتحاد عهدنامه‌ی **ترکمانچای** را لغو کند، پیشنهاد سفیر روسیه را نپذیرفت و علیرغم روسیه سفیری به دربار عثمانی فرستاد و روابط دوستی را با سلطان عثمانی محکم‌تر نمود و در امر کمیسیون حل اختلاف و تعیین مرز نیز به میل سلطان عثمانی مسامحه کرد.

امیدواری ناصرالدین شاه نسبت به اتحاد و کمك انگلیس و فرانسه که در آن زمان با روسیه در جنگ‌های کریمه درحال نبرد بودند، چندان طول نکشید و عاقبت از پایداری انگلستان در وفای به عهد و موافقت با ایران در الغای عهدنامه‌ی ترکمانچای مأیوس شد و به شرحی که گذشت، هرات را تصرف نمود و تصرف هرات مقدمه‌ی قطع روابط سیاسی و بروز جنگ بین ایران و انگلستان شد.

تصرف خارك و جنگ بوشهر

حکومت هند انگلیس که سیاست پیشدستی را برای اجرای مقاصد و نیات استعماری خود در ایران همیشه اعمال می‌کرد، پیش از آن‌که قوای ایران هرات را تصرف کنند، به تهیه‌ی مقدمات حمله به سواحل ایران پرداخت و روز ۲۶ سپتامبر سال ۱۸۵۶ (۱۲۷۳ هجری قمری) نیروی

دریایی و تفنگداران بومی و انگلیسی ساکن بمبئی، به دستور فرمانفرمای کل هندوستان به طرف آب‌های ایران حرکت کردند و یک ماه بعد، اولتیماتوم دولت انگلیسی هند به شرح زیر به **فرخ‌خان** وزیر مختار ایران در دربار عثمانی از طرف سفیر انگلیس در آن کشور تسلیم شد:

۱- دولت ایران باید تعهد کند که کلیه‌ی سپاهیان خود را به فوریت از هرات خارج نماید و برای خساراتی که به شهر مزبور و اهالی وارد آمده، غرامت بپردازد.

۲- دولت ایران باید متعهد شود که قراردادی با دولت بریتانیا منعقد کرده و در طی آن از کلیه دعاوی خود نسبت به هرات یا سایر نقاط افغانستان صرف‌نظر نماید. تعهد کند که هیچ‌گاه در آتیه در امور داخلی افغانستان مداخله ننموده، استقلال نام آن دولت را به رسمیت بشناسد و برای هرگونه اختلافی که بعدها با دولت مزبور پیدا می‌کند به دولت انگلستان مراجعه و به وسیله‌ی آن دولت آن را تسویه نماید.

۳- دولت ایران باید قراردادهای تجارتی با دولت انگلیس منعقد نماید و اختلافاتی را که درنتیجه پیش‌آمدهای اخیر ایجاد گردیده مرتفع سازد و موافقت کند که دولت انگلیس در هر یک از نقاط ایران که مقتضی بداند، کنسول بفرستد.

۴- کلیه‌ی قروض اتباع بریتانیا باید بی‌درنگ پرداخته شود و دعاوی مورد اختلاف هرچه زودتر تسویه گردد.

۵- قراردادی راجع به بندرعباس با رضای **امام مسقط** که دوست دولت انگلیس است، منعقد سازد.

۶- اعلیحضرت پادشاه ایران باید صدراعظم کنونی(۱) را به مناسبت اقدامات بی‌رویه‌ی او که منجر به قطع روابط دولتین گردیده، منفصل نماید و دیگری را که قادر به حفظ مناسبات دوستانه باشد به جای او برگزیند.

پس از آن لشکریان ایران، افغانستان را تخلیه نمودند و دولت ایران تعهد نامه‌ای راجع به اجرای سایر مواد در ظرف ۶ ماه پس از مراجعت وزیر مختار بریتانیا به تهران به مهر پادشاه تسلیم نمود، آن وقت وزیر مختار بریتانیا با آیین و تشریفاتی که قبلاً شرح داده شده، به تهران بازگشت خواهد نمود و نیروی انگلیس در ظرف مدتی که از ۶ ماه بعد از ورود نماینده‌ی بریتانیا به تهران تجاوز نکند خاك ایران را تخلیه خواهند کرد.

اندکی پس از تسلیم اولتیماتوم، خبر تصرف هرات به دست نیروی ایران به استانبول

۱- میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله.

رسید. **فرخ‌خان** شرایط اولتیماتوم را پذیرفت ولی راجع به شلیك ۲۱ تیر توپ[۱] اظهار داشت که این آیین در ایران فقط به مقام سلطنت اختصاص دارد و راجع به میرزا هاشم‌خان نیز بعدها مذاکرات لازم به عمل خواهد آمد[۲] و نیز در ۱۲ دسامبر به انگلستان اطلاع داد که موضوع انفصال صدراعظم، یکی از موانع مهم موافقت مأمورین ایران است. جریان مذاکرات همچنان ادامه پیدا کرد ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد[۳].

دولت انگلستان که نیات و مقاصد خود را همیشه به وسیله‌ی حکومت هند به ایران تحمیل می‌کرد، هنگامی به دولت ایران اولتیماتوم داد که سپاهیان آن دولت جزیره‌ی خارک را تصرف و بندر بوشهر را گلوله‌باران می‌کردند و وقتی پیام ناصرالدین شاه را در قبال آن اولتیماتوم شنید: که گفته بود انگلیس‌ها می‌خواهند همه چیز را از ما بگیرند ولی ما نمی‌توانیم تا این درجه تن به مذلت بدهیم، قوای مجددی به فرماندهی **سرجیمز ارترام**[۴] و با شرکت بعضی از سرداران دیگر و از جمله **ژنرال هیولاک**[۵] که در سلک سرداران آن دولت در مستعمره‌ی هند خدمت می‌کردند، به سواحل ایران روانه کرد.

نیروی انگلیس مرکب از ۱۲۰۰ نفر توپچی و ۳۷۰۰ سرباز هندی و در حدود ۳۷۰۰ سرباز چریک، نوبت اول به بوشهر حمله بردند و پس از چند روز کشتی‌های جنگی و کشتی‌های سربازبَرِ انگلیسی، لشکر دوم انگلیس را نیز به آب‌های بوشهر رساندند. **میرزا حسن‌علی خان دریابیگی** حاکم بنادر که ظاهراً مرد بی‌کفایتی بود، با وجود کمك‌های رشیدانه‌ی مردم تنگستان و فداکاری‌های بی‌نظیر سران تنگستانی و «چاه کوتاهی» که داوطلبانه برای نبرد با نیروی بیگانه حاضر و آماده شده بودند، در برابر قوای انگلستان پایداری لازم را نشان نداد. اندکی بعد میرزا محمدخان قاجار سر کشیکچی‌باشی با ۱۵ هزار سوار از پایتخت به کمک نیروی بوشهر رسید و جنگ و زد و خورد در شهر بوشهر و حومه‌ی آن مدت ۴۰ روز به طول انجامید و سرانجام چون قوه‌ی مقاومت مبارزین دلیر تنگستانی، به علت بدی آلات جنگ و تفوق سربازان انگلیسی از لحاظ اسلحه از میان رفت، بوشهر به تصرف نیروی مهاجم انگلیسی و هندی درآمد

۱- دولت انگلیس می‌خواست که هنگام ورود سفیر آن دولت به ایران ۲۱ تیر توپ شلیك شود.

۲- میرزا هاشم‌خان قبلاً از مأمورین ایران بود که مورد غضب و تعقیب دولت قرار گرفته و به سفارت انگلیس پناه برد.

۳- عین اولتیماتوم دولت انگلیس از کتاب (جنگ انگلیس و ایران، تألیف کاپیتان هنت انگلیسی، ترجمه‌ی آقای حسین سعادت نوری) نقل شده است.

4- Sir James Otram   5- G. Haeolack

(۴ مارس ۱۸۵۷ مطابق با ۳۶ جمادی‌الثانی ۱۲۷۳ هجری قمری).

«... حاکم بوشهر در این اوان حسن‌علی خان دریابیگی بود، چنانچه از تاریخ روضة‌الصفای ناصری استنباط می‌شود، بین او و سران تنگستانی مغایرت و کدورتی وجود داشت و کسانی که در مقابل نیروی انگلیس مقاومت نموده‌اند، همان تنگستانی‌ها بودند که تفنگ‌های فتیله‌ای داشته‌اند و **باقرخان تنگستانی** و **شیخ حسین چاه کوتاهی** مخصوصاً پسر باقرخان یعنی **احمدخان** در این جنگ رشادت فوق‌العاده‌ای ابراز نموده و ۷۴۰ تن از سپاه انگلیس را هلاک ساخته‌اند. صاحب کتاب دوستداران وطن می‌نویسد: در این جنگ، احمدخان منشی قنسولخانه‌ی انگلیس در بوشهر، نامه‌ای به احمدخان تنگستانی نوشته و او را در مجادله با نیروی پر زور انگلیس سرزنش و تهدید می‌کند. احمدخان (تنگستانی) در جواب می‌نویسد:

احمد ای آن که شاه خوبانی — بی‌بی بخت باد دمسازت

چار آسیم، ما نمی‌ترسیم — از سه لکاته و دو سربازت

ولی بالاخره تنگستانی‌ها هزیمت یافتند و باقرخان به تنگستان و از آنجا نزد شجاع‌الملک[۱] می‌رود و احمدخان فرزند جوان وی در میدان جنگ هلاک می‌شود و زن و مرد دشتی و تنگستانی به این اشعار مترنم می‌شود:

خبر آمد که دشتستان بهار آمد — زمین از خون احمد لاله‌زار است

الا ای مادر پیرش کجائی — که احمد یک تن و دشمن هزار است

برحسب روایات دیگری که نقل شده، احمدخان و شیخ حسین که هر دو مظهر تامه‌ی میهن‌دوستی نسل رشید ایرانی بودند، پس از فداکاری و مقاومت بی‌نظیری که دوست و دشمن هر دو به عظمت آن اعتراف کرده‌اند، گرفتار شدند و نیروی خونخوار و دیو سیرت انگلیس، آن دو مرد وطن‌دوست را به طرز فجیع به قتل رساندند.

روایاتی از منابع داخلی

جونز[۲]، کنسول انگلیس در بوشهر، به حسن‌علی خان دریابیگی مراجعه و اظهار نمود که چون به دستور دولت متبوع خود باید از آن شهر خارج شود، اموال و اثاثیه‌ی خود را به حکمران بوشهر می‌سپارد. دریابیگی دستور داد تا از اموال و اثاثیه او صورت برداشتند و رسید دادند.

۱- شجاع‌الملک فرمانده‌ی کل سپاه ایران در جنگ بود که بدون مقاومت زیاد بوشهر را رها کرد و به طرف برازجان عقب نشست.

2- Jones

در اوایل ماه ربیع‌الاول کشتی‌های جنگی انگلیسی به تدریج به بندر بوشهر نزدیک شدند و در ظرف یک ماه تعداد کشتی‌ها به سی فروند رسید و درحالی که مقامات ایران، به هیچ وجه فکر جنگ با انگلیس را در مخیله‌ی خود راه نمی‌دادند، ناگهان با انبوه واحدهای جنگی دریایی بریتانیا مواجه شدند.

دریابیگی جریان واقعه را به **شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله**، والی فارس و بنادر جنوب، گزارش داد و او بلافاصله واحدهایی از سربازان زیر فرمان خود را به دشتی و برازجان فرستاد و به دریابیگی نوشت که «به سران لشکر انگلیس ابلاغ کن که دولت‌های بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بی‌موجبی نقض عهد کنند و از شرایط چندین عهدنامه چشم بپوشند و بعد از نقض عهد، آهنگ جنگ کنند. این روش ترکمانان است که ناگاه بستیزند و بی‌آن‌که خبر کنند، با دوست و دشمن درآویزند[۱]».

پیام دریابیگی به هیچ‌وجه مؤثر نیفتاد، و چند روز بعد، از طرف دریادار انگلیس **سرهنری**[۲] و نماینده‌ی دولت بریتانیا، **استاکر**[۳]، اولتیماتومی برای دریابیگی فرستاده شد که خلاصه‌ی آن این بود:

ما بسیار قوی هستیم و به یک حمله، شهر را چون خاکستر خواهیم ساخت. از امروز تا فردا مهلت دارید که زنان و اطفال و کسانی را که قدرت حمل سلاح ندارند از شهر خارج کنید. البته اگر مردم شهر و دریابیگی از در ضراعت درآیند و ما را اطاعت کنند به سلامت خواهند بود، نشانه‌ی اطاعت آنان این است که چون ما آهنگ قلعه کنیم پرچم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده‌اند فرود آورند. همین که تسلیم شدند رفتار ما با آنان بدین قرار خواهد بود:

۱- ما با اموال کسی کاری نداریم، لیکن کلیه‌ی توپخانه و مهمات و اسلحه‌ی جنگ و آنچه مربوط به دولت ایران است از نقدینه و غیره باید به ما تحویل شود.

۲- کلیه‌ی سپاهیان ایران مقیم این منطقه خلع سلاح و مرخص شوند و افسران ایرانی شمشیر خود را به علامت تسلیم و انقیاد به ما تحویل دهند و به هر جا که می‌خواهند بروند. همه بدانند که ما با دولت ایران درحال جنگ هستیم ولی با مردم دشمنی نداریم و هر کس بخواهد ایمن باشد، باید زیر حمایت حکومت بریتانیا قرار گیرد.

۱- اگر روح شاهزاده مؤیدالدوله سحرگاه روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی در کرانه‌ی بندر خرمشهر حاضر بود بار دیگر می‌دید که چگونه نیروهای دریایی بریتانیای کبیر به روش ترکمانان ناگهان به مرزهای ایران حمله کردند و شریف‌ترین و وطن‌دوست‌ترین افسران نیروی دریایی ایران را به خاک و خون کشیدند.

2- Admiral Sir Henry

3- Stalker

دریابیگی که هنوز از پایتخت دستور مقاومت و جنگ با نیروی مهاجم را دریافت نکرده بود، خود درصدد طرح نقشه دفاع برآمد و از جمله خطاهایی که عمداً یا سهواً مرتکب شد، این بود که **باقرخان تنگستانی** را که برای مقابله با انگلیس‌ها به موقع از **دالکی** به **بهمنی** تاخته بود، به بوشهر احضار کرد و اقدام مؤثر آن سردار دلیر را خنثی کرد. همین که باقرخان به بوشهر رسید، بلافاصله به او دستور داد که به بهمنی برگردد و ضمناً توپخانه او را گرفت. باقرخان برادرزاده خود را نزد دریابیگی فرستاد و گفت که چون ما را به بوشهر راه نمی‌گذاشتی، از چه طلب کردی و از کار بازداشتی، چه امشب من می‌توانستم در برابر دشمن ده سنگر پرداخته کنم. دریابیگی گفت صلاح وقت چنین افتاد[۱].

میزان رشادت و دلیری سربازان تنگستانی و فرمانده‌ی وطن‌دوست آنان باقرخان را از شرحی که در ناسخ‌التواریخ درباره‌ی جنگ بهمنی آمده است، می‌توان دریافت:

اما از آن سوی، لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع‌الثانی در حلیله دو فرسخی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند و سی عراده‌ی توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند نه پوند به کنار آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بحر بیرون شد و در اول حمله صد تن تفنگچی که در حلیله بودند بشکستند و به باران گلوله توپ ایشان را هزیمت کردند و روز سه‌شنبه را نیز در آنجا اوتراق نموده روز چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ به جانب قلعه‌ی بهمنی که یک فرسنگی بوشهر است رهسپار شدند و وقت سر بر زدن آفتاب به کنار قلعه آمدند و این همان روز بود که هنگام سپیده‌دم باقرخان از بوشهر برسید و هنوز از رنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و باقرخان و احمدخان، پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی با چهارصد تفنگچی به قلت عدد و کثرت عدو نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند. از دو سویه گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و کشتی‌های بزرگ انگلیس نیز از دریا عبور کرده در برابر قلعه‌ی بهمنی ایستاده شد و توپ‌های شصت و شش پوند به سوی قلعه گشاده گشت. بالجمله از بحر و بر جنگ درانداختند. باقرخان و مردم او استوار بایستادند و از هنگام سر برزدن آفتاب تا نیمه روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر به روی انگریزان درآمدند و جمعی را با تیغ بگذرانیدند. سواران انگلیس از چهار سوئ ایشان درآمدند و قاروره‌های آتشین به میان لشکر همی

۱- سرداران انگلیس ... از بهر آن‌که بزرگان فارس به ویژه حاجی قوام‌الملك را در حضرت پادشاه آلوده‌ی گناه کنند همی گفتند که ما بوشهر را به غلبه نگرفتیم بلکه دریابیگی را سی هزار تومان عطا دادیم تا علم (پرچم) را فرود آورد و شهر را تسلیم داد («ناسخ‌التواریخ»، جلد سوم قاجاریه).

پراکندند تا ایشان را از کار جنگ بدان مشغول کنند. با این‌همه فتوری در ثبات ایشان راه نکرد و هفتصد و چهل تن از لشکر انگلیس را به خاک درافکندند و پنج عراده‌ی توپ مأخوذ داشتند و بر زیادت از این پنجاه تن از مردم مهندس و حکیم و سردار تباه شد و مردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند. هفتاد و دو تن از خویشاوندان باقرخان و شصت کس از سپاه او مقتول گشت.

پس از تسلط نیروی مستعمراتی بریتانیا بر بندر بوشهر، حسن‌علی خان دریابیگی و مهدی‌خان سرهنگ و میرزا رضا منشی با سرداران مهاجم ملاقات کردند و سخنان تند بین آنان رد و بدل شد. به دستور مقامات بریتانیا، حکمران ایرانی و هفت تن از همراهان او را به عنوان اسیر جنگی به بمبئی فرستادند و در بوشهر حکومت نظامی برقرار و مقررات حکومت را بدین شرح برای اطلاع سکنه‌ی شهر اعلام نمودند:

۱- شهر بوشهر به تصرف انگلستان درآمده و از این تاریخ طبق مقررات نظامی اداره می‌شود. هرگونه مخالفت با نیروی مهاجم کیفر شدید خواهد داشت.

۲- هر کس اسلحه دارد باید به مقامات نیروی اشغال کننده بسپارد و هیچ‌کس حق حمل سلاح با خود را ندارد. همچنین خرید و فروش و صرف مشروبات الکلی ممنوع است.

۳- برده‌فروشی به کلی ممنوع است و هیچ‌کس حق ندارد غلام و کنیز به شهر وارد و یا از شهر خارج کند و از این تاریخ بردگان به کلی آزاد هستند.

۴- کسانی که مایل باشند در شهر خود بمانند زیر حمایت انگلستان خواهند بود و داد و ستد آزاد است و کسبه باید دکان‌های خود را باز کنند.

۵- کارکنان کشتی‌هایی که وارد بوشهر می‌شوند، باید هنگام ورود به شهر اسلحه خود را تسلیم نگهبانان انگلیسی کنند و هنگام بازگشت به کشتی‌های خود دریافت دارند.

۶- هر کس در اجرای آداب مذهبی خود آزاد است و دولت انگلیس با ادیان و مذاهب مردم کاری ندارد.

۷- تخلفات و جرایم کوچك مطابق قانون محاکمات نظامی کیفر داده می‌شود ولی اجرای حکم درباره‌ی کسانی که مرتکب جرایم بزرگ شوند با فرمانده‌ی کل نیروهای اشغال‌کننده است.

جنگ محمره و اهواز

پادگان محمره (خرمشهر) به فرماندهی **شاهزاده خانلر میرزا احتشام‌الدوله** از روز ۸ مارس (جمادی‌الثانی) با نیروی مهاجم انگلیس که با کشتی‌های جنگی تا دهانه‌ی اروندرود، پیش رانده

بودند، مواجه شد و از روز ۲۶ مارس کشتی‌های انگلیسی سمیرامیس[۱]، اژدها، فیروز، آسی[۲]، ویکتوریا و فالکلند[۳] خمپاره‌های مخرب به طرف بندر محمره پرتاب و در برابر توپخانه‌ی ایران به زور پرتاب خمپاره و نارنجک، سربازان مستعمراتی را به تدریج از کشتی‌های بزرگ نیروبر به کشتی‌های سریع‌السیر سبک انتقال دادند.

جنگی هولناک مدت ۲۴ ساعت متوالی در کنار محمره میان قوای ایران و نیروی مهاجم انگلیسی و هندی ادامه یافت و سرانجام در برابر شلیک توپ‌های کشتی جنگی و فشار فوق‌العاده‌ی نیروی مهاجم و سستی بعضی از سران سپاه ایران، **خانلر میرزا** تمامی مهمات و تجهیزات و حتی چادرها و بنه سپاه را برجای گذاشته محمره را به دشمن سپرد و با سپاهیان خویش به طرف اهواز عقب نشست و نیروی انگلیس روز ۲۷ مارس آن شهر را متصرف شد.

پس از تصرف محمره، **ژنرال اوترام** فرمانده‌ی نیروی مهاجم، سیصد سرباز و چند افسر با سه کشتی کوچک از راه کارون به جانب اهواز فرستاد و سه کشتی جنگی که هر یک دارای دو توپ ۲۴ پوندی بود، دنبال آن عده به اهواز روانه کرد. فرمانده‌ی نیروی ایران در اهواز، شاهزاده خانلر میرزا با آن که متجاوز از ۹ هزار نفر سرباز و توپخانه‌ی کافی داشت شهر را رها نمود و به جانب شوشتر حرکت کرد[۴]. و قوای ۳۰۰ نفری انگلیسی بدون تلفات وارد شهر شدند و از طرف جمعی از شیوخ عرب ساکن جنوب مورد استقبال قرار گرفتند و به این ترتیب نیروی نظامی انگلیس بر خارک و بوشهر و محمره و اهواز و اندکی بعد بر برازجان (بر سر راه بوشهر به کازرون و شیراز) دست یافتند (۳ آوریل ۱۸۵۷ مطابق با شعبان ۱۲۷۳ قمری).

1- Semiramis 2- Assie

3- Falkland

۴- خانلر میرزا در این جنگ سستی و بی‌لیاقتی نشان داد و عجیب این است که بعدها در موقع سان قشون در تهران که سربازان مأمور خلیج را مورد تحقیر قرار دادند و برخی را مجازات کردند ناصرالدین شاه به مشارالیه که بیش از دیگران سزاوار سرزنش بودکه قبضه‌ی شمشیر و یک جبه ترمه خلعت داد. (نقل به معنی از کتاب جنگ انگلیس و ایران) رابرت گرانت واتسن می‌نویسد: «ولی حضرت اجل خانلر میرزا در مقابل این ضعف نفس و دون همتی با تقدیم مبلغ هشت هزار لیره انگلیسی در روحیه‌ی صدراعظم رسوخ یافت و به عوض آن که مورد تنبیه و توبیخ قرار گیرد مورد مرحمت شاهانه واقع و با عطای یک قبضه‌ی شمشیر و خلعت تن‌پوش ملوکانه مفتخر گردید.»

معاهده‌ی پاریس

(۱۲۷۳ قمری ۱۸۵۷ میلادی)

خبر پیشرفت نیروی مهاجم انگلیس در جنوب و یأس ناصرالدین شاه از مقاومت و پایداری در برابر آنان، سرانجام او را به قبول شرایط صلح و عقد معاهده‌ای که کلیه‌ی مواد آن فقط بنابر تمایل دولت انگلیس و بر وفق مراد و مطابق با مقاصد سیاسی و استعماری آن دولت تنظیم شده بود، مجبور ساخت و به سفیر خود در پاریس دستور داد که برای متارکه‌ی جنگ و عقد معاهده با سفیر انگلیس در پاریس مذاکره کند. اینك شرح عقد آن معاهده‌ی منحوس را که دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی ضمن حواشی و تعلیقات بر ترجمه‌ی کتاب (جنگ انگلیس و ایران) نوشته است عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

«معاهده‌ی پاریس که در تاریخ ۴ مارس ۱۸۵۷ مسیحی مطابق هفتم شهر رجب ۱۲۷۳ هجری قمری مابین فرخ‌خان امین‌الملک سفیر کبیر ایران و **لرد کُولی**[1] سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس انعقاد یافته به وساطت ناپلئون سوم امپراتور فرانسه و وزیر خارجه‌ی آن دولت انجام پذیرفته است.

در ابتدا دولت انگلیس مایل بود که در عقد مصالحه بین آن دولت و ایران و روسیه واسطه باشد، اما فرانسویان چون میل داشتند که برای جلب دوستی ایران، این کار به وسیله‌ی ایشان انجام شود و از امین‌الملک هم در طی اقامت او در پاریس پذیرایی گرمی کرده بودند، او را بر آن داشتند که دولت فرانسه و شخص ناپلئون سوم را واسطه‌ی اصلاح بین ایران و انگلیس قرار دهد. امین‌الملک و دولت ایران هم به قبول وساطت فرانسه که دولتی بی‌طرف بود، راضی‌تر بودند تا به وساطت روسیه، به همین نظر بعد از مذاکراتی که مابین وزیر امور خارجه‌ی فرانسه و لرد کولی سفیر کبیر انگلیس در پاریس به عمل آمد و ملاقاتی که میان این سفیر و امین‌الملک صورت گرفت، لرد کولی، امین‌الملک را برای عقد مصالحه به لندن دعوت نمود ولی امین‌الملک از رفتن به آنجا استنکاف ورزید و صلاح را در آن دید که این کار در پاریس تحت‌نظر وزارت خارجه‌ی فرانسه به اتمام برسد. این بود که پس از چندین جلسه‌ی ملاقات و مذاکرات بالاخره در تاریخ ۴ مارس ۱۸۵۷ مطابق ۷ رجب ۱۲۷۳ قمری معاهده‌ای که به **معاهده‌ی پاریس** مشهور شده در پانزده فصل به امضای نمایندگان طرفین رسید و نسخ امضاء شده آن برای تصویب دولتین به لندن و تهران ارسال گردید و در ماه مه ۱۸۵۷ (رمضان ۱۲۷۳) در بغداد بین وکلای دو

1- Lord. R. CH. Covley

دولت مبادله شد.

به موجب فصول پنجم و ششم و هفتم این معاهده‌ی شوم، دولت ایران تعهد کرد که هرات و تمام خاک افغانستان را از قشون خود خالی کند و از هر نوع ادعایی نسبت به سلطنت خود در هرات و تمامی خاک افغانستان بگذرد(۱) و از رؤسای هرات و افغانستان هیچ‌گونه علامت اطاعت از قبیل سکه خطبه یا باج مطالبه ننماید و من‌بعد از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان احتراز کند و هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته، هرگز درصدد اخلال استقلال این ولایات برنیاید و در صورت بروز اختلاف مابین ایران و هرات و سایر ولایات افغانستان، این دولت تعهد کند که دولت انگلیس را واسطه‌ی رفع نقار بین اثنین قرار دهد و اگر هم وقتی دولت ایران مجبور به سرکوبی یکی از مهاجمین افغانی گردید، ملزم باشد که پس از رفع غائله، قشون خود را عقب بکشد و حق نداشته باشد که شهر یا قطعه‌ای از خاک افغانستان را به‌طور دائم به ممالک خود ضمیمه سازد.

به موجب این معاهده‌ی منحوس چنان که مشاهده می‌شود، هرات به کلّی از ایران مجزا گردید و افغانستان هم به اسم استقلال از تحت تبعیت و حمایت پادشاهان ایران بیرون رفت.

موقعی که متن این معاهده به تهران به دست **میرزا آقاخان صدراعظم** رسید و دید که انگلیس‌ها برخلاف سابق که جداً عزل او را از صدارت می‌خواستند، دیگر از این بابت گفتگویی نکرده‌اند، خدا را شکر نمود که اگر هرات و افغانستان از دست رفته، باز صدارت او باقی است و انگلیس‌ها درخصوص عزل او دیگر اصراری ندارند. اما این شادی بی‌جای او خوشبختانه دوامی نکرد زیرا که ناصرالدین شاه بر اثر اختلالی که در عهد صدارت او، آن‌هم بعد از صدارت مرحوم امیرکبیر در کلیه‌ی امور پیش آمده بود، او را در محرم سال ۱۲۷۵ هجری قمری از کار انداخت و خود زمام امور را به دست گرفت و میرزا آقاخان از آن تاریخ دیگر روی خوشی ندید و در ناکامی و بدبختی مرد.

* * *

عهدنامه‌ی پاریس ضربت شدید دیگری بود که بر پیکر استقلال سیاسی و اقتصادی ایران وارد آمد و به‌طور خلاصه می‌توان گفت که بر اثر عقد آن معاهده که از حیث حق‌کشی و عدم تناسب با شئون یک کشور مستقل آزاد کمتر از معاهده‌ی ترکمانچای نبود، محدودیت ارضی ایران به کمال خود رسید و انگلستان با زبردستی و مهارت کامل در چنان موقع باریکی که

۱- این قسمت از تعهدات ایران و دنباله‌ی آن عیناً همان موادی است که در اولتیماتوم انگلیس به ایران قید شده بود و قدری بالاتر از آن گفتگو شد.

سراسر مستعمره‌ی هند، مردم سر به شورش و طغیان علیه غارتگران انگلیسی برداشته بودند و امپراتوری بریتانیا دچار چنان خطر بزرگی گردیده بود، از ضعف و سستی سردارانی مانند حاجی محمدعلی خان شجاع‌الملک و خانلر میرزا احتشام‌الدوله و مانند آنان و ناجوانمردی بعضی از مردم سفله و پست[۱] و جاه‌طلبی کسانی مانند میرزا آقاخان نوری صدراعظم و بالاخره از ترس و جبن باطنی ناصرالدین شاه[۲] که در هر صورت سلطنت بر یک ایالت کوچک را هم بر دوری از تاج و تخت ترجیح می‌داد، به خوبی استفاده کرده و منظور سیاسی خود را در انتزاع افغانستان از ایران و بستن دروازه‌ی هند به روی دولت روسیه پیش برده، از آن پس نفوذ دریایی انگلیس بلامانع در سراسر خلیج‌فارس و دریای عمان برقرار گردید و دروازه‌ی تجارت خارجی ایران در خلیج‌فارس که تنها دریای آزاد ایران و یگانه‌ی راه ارتباط تجارتی این کشور با سایر نقاط جهان است به دست انگلستان افتاد.

بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران

انگلستان پس از موقعیت بزرگی که در عقد معاهده‌ی پاریس به دست آورد، درصدد حفظ منافع حاصله از آن موقعیت و تحکیم نفوذ و بسط سیاست استعماری خود در ایران برآمد و برای انجام آن منظور که از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه مرتباً آن را تعقیب می‌کرد، با استفاده از ضعف نفوذ نظامی و سیاسی سلاطین قاجار در جزایر و بنادر خلیج‌فارس و استقلال‌طلبی بعضی از شیوخ عرب ساکن آن نواحی دست به اقداماتی زد که شرح کلیه‌ی آن‌ها و تفصیل آن وقایع، خود محتاج به کتاب جداگانه‌ای است و ما در اینجا به ذکر خلاصه‌ای از سوابق نفوذ انگلستان در خلیج‌فارس می‌پردازیم.

شرکت مؤثر ناوگان جنگی کمپانی انگلیسی در طرد پرتغالی‌ها از بندر عباس و جزیره‌ی هرمز در دوره‌ی سلطنت شاه عباس اول صفوی و به دنبال آن کسب اجازه‌ی تأسیس تجارتخانه

۱- بنا به نقل منابع داخلی انگلیس‌ها پس از غلبه بر بندر بوشهر هر روز پنج صندوق بزرگ از کشتی به ساحل می‌آوردند و چنین وانمود می‌کردند که آن صندوق‌ها مملو از زر مسکوک است و هر کس از نیروی مهاجم جانبداری کند، او را پاداش نقدی خواهند داد. این کار را تا پنج روز یعنی تا غلبه بر دلاوران تنگستانی در بهمنی ادامه دادند. لیکن کسی رنگ زرهای مسکوک انگلیسی را ندید.

۲- ناصرالدین شاه در برابر این جریان دستخط‌های متعدد صادر کرد و علمای دین فرمان جهاد دادند و شاه صریحاً گفت که هرگز تن به مذلت نخواهد داد. ولی اگر فتحعلی‌شاه لااقل گاهی برای کمک به فرزند خود عباس میرزا در جنگ شرکت کرد، ناصرالدین شاه هرگز از تهران خارج نشد.

در کرانه‌های خلیج، مقدمه‌ی نفوذ سیاسی و استعماری بریتانیا در این نواحی بود.

نادرشاه افشار، پس از ایجاد امنیت در داخل و مرزهای کشور و راندن روس‌ها و عثمانی‌ها از ایران درصدد ایجاد نیروی دریایی در بحر خزر و خلیج‌فارس برآمد. وی در دریای خزر کشتی جنگی ساخت و به آب انداخت و دستور داد تا چوب لازم برای ساختن کشتی از جنگل‌های شمال ایران به کرانه‌ی خلیج حمل و کار ساختن اسکله و کشتی روبه‌راه شود و ضمناً دو کشتی از هلندی‌ها و دو کشتی از انگلیسی‌ها خرید. بندر بوشهر را مرکز نیروی دریایی ایران در خلیج قرار داد. لیکن کشته شدن نادرشاه و بروز هرج و مرج سیاسی مانع وصول به این هدف بزرگ گردید و در تمام دوران سلطنت زندیه، تجارتخانه‌های انگلیسی و هلندی آزادانه در جزایر و بنادر خلیج و شهرهای شیراز و اصفهان به کار خود ادامه دادند.

کریم‌خان زند با همت و پشتکار خود سیاست استقرار سلطه و حاکمیت ایران را بر آب‌های خلیج و جزایر و بنادر ایران و از آن جمله بحرین که نادرشاه آن را وجهه همت خویش قرار داده بود، دنبال کرد و عمال انگلیسی کمپانی هند شرقی در برابر اراده‌ی پادشاه زند تسلیم و حاکمیت ایران را بر آب‌های خلیج و جزایر بحرین به رسمیت شناختند. اما دوره‌ی هرج و مرج سیاسی که پس از مرگ کریم‌خان زند پیش آمد، بار دیگر به عمال کمپانی انگلیسی فرصت داد که سیاست نفوذ در خلیج را دنبال کنند.

رقیب سرسخت انگلیس‌ها در خلیج هلندی‌ها بودند که مانند انگلیس‌ها در بندرعباس تجارتخانه و برای حفظ اموال و اتباع خود سپاهی داشتند. در این بندر و جزیره‌ی هرمز، بین شیوخ عرب و راهزنان دریایی و مأمورین انگلیسی و هلندی پیوسته زد و خورد برقرار بود، به‌طوری که در سال ۱۱۷۲ هجری قمری (۱۷۵۸ میلادی) که کریم‌خان بر مدعیان سلطنت پیروز شده و سلطنت مستقل خود را پایه‌گذاری می‌کرد، از بناهای بندرعباس جز بنای تجارتخانه‌های انگلیسی و هلندی چیزی بر جای نمانده بود. در این موقع بین انگلستان و فرانسه بر سر تسلط بر شبه قاره‌ی هند کشمکش و نبرد آغاز گردید و در سال ۱۱۷۳ هجری (۱۷۵۹ میلادی) چهار کشتی فرانسوی به بندرعباس نزدیک شدند و تجارتخانه‌ی انگلیس‌ها مرکز تجارت خود را به بصره که در تصرف دولت عثمانی بود، انتقال دادند و ده سال بعد هلندی‌ها نیز به بصره رفتند.

هنگامی که انگلیس‌ها از توقف در بندرعباس مأیوس و به بصره منتقل شدند، از کریم‌خان زند (در سال ۱۱۷۷ هجری قمری) اجازه‌ی تأسیس تجارتخانه‌ای را در بندر بوشهر به‌دست آوردند و به تدریج آن بندر را به خود انحصار دادند. کریم‌خان به توسعه‌ی تجارت علاقه‌ی فراوان داشت و از نیات و مقاصد سیاسی انگلیس‌ها بی‌اطلاع بود، در کار تجارتخانه‌ی انگلیسی در بوشهر نهایت همراهی و مساعدت و نشان داد. از طرف دیگر هلندی‌ها نیز در سال ۱۱۶۷

قمری (۱۷۵۳ میلادی) که دوره‌ی کشمکش بین مدعیان سلطنت در ایران بود، از خان **بندرریگ** اجازه‌ی تأسیس تجارتخانه گرفتند و چون به تدریج نفوذ تجارتی آنان در بندرعباس و بصره در برابر فعالیت انگلیس‌ها کاهش یافت، بندر ریگ را مرکز عمده‌ی فعالیت بازرگانی خود قرار دادند تا آن‌که در حدود سال ۱۱۸۰ هجری قمری **میرمهنا** خان بندر ریگ، آنان را برای همیشه از آن بندر بیرون کرد و هلندی‌ها از خلیج‌فارس به کلی رانده شدند و میدان بدون رقیب برای انگلیس‌ها باقی ماند.

در دوره‌ی کشمکش بین جانشینان کریم‌خان زند و سران ایل قاجار، به ویژه در دوره‌ی نبردهای طولانی لطفعلی خان زند با آغامحمدخان تحولاتی، در خلیج‌فارس روی داد که دیپلماسی بریتانیا از آن به نفع خود استفاده کرد. در حدود سال ۱۱۹۸ هجری اعراب **عتبی** از شبه جزیره‌ی عربستان به جزایر بحرین تاختند و پادگان ایران را از آن جزایر راندند و **عمان** نیز از تصرف ایران خارج شد و **سید سلطان** امام مسقط در سال ۱۲۰۸ هجری بر بنادر اطراف و جزیره‌ی قشم و ناحیه‌ی **گوادر** در مکران و بندر **چاه بهار** مسلط گردید و دولت انگلیس که وجود شیوخ مستقل و حکومت‌های محلی کوچك را در خلیج برای پیش بردن مقاصد خود مفید می‌دانست و هرگز نمی‌خواست که حاکمیت دولت مرکزی ایران بر خلیج پایدار بماند، باب روابط اقتصادی و سیاسی را با امام مسقط و شیوخ دیگر ساکن خلیج گشود و در حقیقت حکومت امام را تحت‌الحمایه خود قرار داد و در دوره‌ی کوتاه زمامداری آغامحمد خان که آن هم صرف کشمکش با لطفعلی‌خان زند و مدعیان سلطنت در قفقازیه و خراسان و استخلاص قفقازیه از سلطه‌ی روسیه تزاری گردید، مجالی برای توجه به جزایر و بنادر ایران در خلیج‌فارس باقی نماند و عمال بریتانیا از آن وضع و گرفتاری‌های فتحعلی‌شاه به جنگ با روسیه برای بسط نفوذ خود در خلیج، حداکثر استفاده را بردند.

بندرعباس و امام مسقط

در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه، حکومت بندرعباس و جزیره‌ی هرمز از طرف دولت ایران به **بن احمد امام مسقط** واگذار و وی متعهد گردید که ۶۰ میلیون ریال باج به دولت ایران بدهد. در آن اوقات انگلیس‌ها با اجازه‌ی امام مسقط که از آن پس زمامدار مطلق‌العنان هرمز و بندرعباس بود، در بندرعباس تجارتخانه‌ای دایر کردند و به عنوان حفظ مال و جان اتباع خود، یک دسته ۷۰۰ نفری سپاه هندی نیز در بندر مزبور گرد آوردند و برای عملیات نظامی خود در جزیره‌ی قشم نیز، زمینه‌ی مساعدی فراهم کردند.

صعیدخان امام مسقط، جانشین و پسر بن احمد، در سال ۱۲۷۱ قمری به تحریك انگلیس‌ها

به ادعای حکومت بندرعباس و جزیره‌ی قشم برخاست و با چند کشتی جنگی بـه بـندرعباس حمله برد و پادگان ایرانی آن بندر را که عده‌ی آنان به واسطه‌ی بدی آب و هوا و شیوع بیماری بسیار کم شده بود، از بندر خارج نمود. **مؤیدالدوله** حکمران فارس فرزند خود، **عبدالباقی میرزا** را با **عبدالله خان قراگزلو** (صارم‌الدوله) و سربازان همدانی به بندرعباس فرستاد و پس از زد و خورد شدیدی که در ربیع‌الاول سال ۱۲۷۱ قمری بین سپاه ایران و اتباع صعید درگرفت. اتباع امام در قلعه‌ی شهر که از بناهای هلندی‌ها باشد متحصن شدند و شهر به تصرف سپاه ایران درآمد اندکی بعد بر اثر حملات شدید سپاهیان به قلعه، پیروان امام از پایداری عاجز مـاندند، عده‌ای به هلاکت رسیدند و بقیه همراه خود امام به سواحل عمان مقابل هرمز گریختند. امام از آنجا نامه‌ای با تحف و هدایا به فارس فرستاد و با میانجی‌گری فرمانفرمای فارس و عده‌ای از درباریان و فشار انگلستان، فرمان حکومت **بندرعباس** و جزایر **قشم** و **هرمز** و نواحی **شمیل** و **میناب** و بندر **خمیر** را برای مدت ۲۰ سال به نام خود و اولاد خویش از ناصرالدین شاه گرفت. در آن فرمان که در ۱۶ فقره نوشته شد، امام مسقط ملزم گردید که سالانه شانزده هزار تومان بابت خراج و مالیات و پیشکش به دولت ایران بپردازد و همیشه خود را رعیت و دست‌نشانده‌ی ایران بداند (۲۰ شعبان ۱۲۷۲ قمری).

ناصرالدین شاه در فرمانی که برای انتصاب سید سعیدخان به حکـومت مسـقط و بـندر عباس تدوین شده بود، دولت فرانسه را ضامن اجرای شرایط فـرمان و ادامـه‌ی تـابعیت امـام نسبت به حکومت مرکزی ایران قرار داد و در این باب قبلاً با نمایندگان سـیاسی فـرانسـه در تهران مذاکره کرده بود. پسر امام این ضمانت را که شرط هفدهم فرمان حکومت بود، نپذیرفت و شرکت دادن یک کشور بیگانه را در امور داخلی ایران، برخلاف مصلحت و مـنافی بـا شـئون سلطنت دانست و به حاجی عبدالمحمد که برای مذاکره درباره‌ی شرایط فرمان به جزیره‌ی **قشم** (مقر سید ثوینی) رفته بود، اظهار داشت که «همیشه مسقط و بندرعباس و دیگر اراضی سواحل بحر (خلیج) مقهور این دولت (ایران) بود و از ممالك ایران به شمار آمده و امروز منت خدای را که دولت ایران را قوتی به کمال است، چندان‌که به ممالك بیگانه دست توانند یافت، چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کـنند و بـرهانی بـر ضـعف خـویش اقـامه فـرمایند». حـاجی عبدالمحمد حذف ماده‌ی هفدهم را از شرایط فرمان پذیرفت و متن شرایط شـانزده‌گـانه را بـه امضای سید ثوبتی و سید محمد بن السالم رسانید.

خلاصه‌ی شرایط مندرج در فرمان از این قرار بود:

۱- حاکم بندر عباس همیشه تابع دولت ایران و در اطاعت فرمانفرمای فارس خواهد بود.

۲- سالی شانزده هزار تومان بابت **مالیات** و **پیشکش** و **تعارف** به این شرح بپردازد:

الف- دوازده هزار تومان مالیات دیوان عالی.

ب- دو هزار تومان پیشکش جناب اشرف صدراعظم.

ج- هزار تومان پیشکش فرمانفرمای فارس.

د- هزار تومان هدیه‌ی محمدعلی خان شجاع‌الملك.

۳- خندق موجود را پر کنند و دیگر خندق به دور بندرعباس نکنند.

۴- تا بیست سال حکومت بندرعباس با جناب امام مسقط و اولاد او باشد و بعد از بیست سال آن بندر را آباد و معمور تحویل دولت ایران نمایند.

۵- پرچم ایران در اهتزاز و پرچمداران ایرانی و یک نفر مأمور تذکره در بندرعباس مقیم خواهند بود و چاپار دولت مرتباً به آن بندر رفت و آمد کند.

۶- هیچ‌گونه آزار و اذیتی به سکنه و رعایا و مردم بندرعباس نرساند.

۷- قلمرو حکومت حاکم بندر عباس همان است که در دوره‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه مقرر بوده و اکنون نیز در این فرمان تأیید گردیده است و حاکم بندرعباس حق ندارد به خارج از این قلمرو دخل و تصرف کند.

۸- هنگام سفر فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان به بندرعباس برای شکار و گردش، حاکم بندر باید شرایط خدمتگزاری را بجا آورد.

۹- درصورتی که حکام فارس و کرمان احتیاج به کمك نظامی داشته باشند، حاکم بندرعباس مانند سایر حکام از تهیه‌ی لوازم و آذوقه و کمک‌های دیگر نظامی خودداری نکند.

۱۰- اگر حاکم بندرعباس در خدمتگزاری قصور کند، فرمانفرمای فارس مراتب را به امام مسقط اعلام و حاکم متخلف را عزل کند و حاکم دیگری با موافقت امام به جای او بگمارد.

۱۱- اگر از رعایای لارستان و سبعه و سایر نواحی فارس یا کرمان کسانی به بندرعباس فرار کنند، به محض اظهار و اعلام مقامات محلی، حکمران بندر آنان را به موطن اصلی خودشان برگرداند.

۱۲- این قرارداد و شروط مخصوص امام مسقط صید سعیدخان و اولاد امجاد اوست و اگر شخص دیگری به حیله و تقلب بر عمان و مسقط تسلط یابد، دولت ایران با او قراردادی نخواهد داشت.

۱۳- امام مسقط و حکمران و حکمران بندرعباس به هیچوجه نباید بیگانگان را چه از راه دوستی و چه از طریق دشمنی به قلمرو حکومت خود که در این قرارداد ذکر شده است، راه بدهد و یا قلمرو خود را پایگاه اقدامات نظامی علیه دولت مرکزی ایران قرار دهد.

۱۴- امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و سایر حدود قلمرو خود را به دیگری اعم از دول

خارجه و غیره واگذار کند.

۱۵- همان‌طور که در زمان حکومت شیخ سیف معمول بوده است از کالاهای وارده به بندرعباس چه از راه دریا و چه از طریق خشکی فقط یک عشر گمرک در محل دریافت شود و زیاده بر آن از تجار چیزی مطالبه نشود.

۱۶- سرمایه‌ی بازرگانان محجور ساکن قشم به وسیله‌ی حاجی عبدالمحمد ملک‌التجار بندر بوشهر به وکلای تجار که ساکن بندر عباس هستند، تحویل داده شود که به تهران ارسال گردد.

پس از صدور امضای فرمان حکومت: امام مسقط طی نامه‌ای مراتب خدمتگزاری و انجام شرایط و مقررات فرمان را تعهد کرد و اینک متن نامه عیناً از ناسخ‌التواریخ نقل می‌شود:

«بنده درگاه آسمان جاه سلطانی سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ایران صانهاالله تعالی عن الحدثان می‌دانم. حکومت عباسی و جزایر تین قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان وایسین و تازیان که واگذار به این بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندرعباس و سایر را موافق تشخیص و رقم مرحمت شیم قسط به قسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد خرج به جهت خود صادر کنم و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را به عمل آورم و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام نورزم و اگر خدای نخواسته سهواً ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت است. به آنچه بفرمایند مختارند».

* * *

انگلیسی‌ها محرمانه با امام مسقط و بعضی دیگر از شیوخ ساکن جزایر بنادر و خلیج، قراردادهای تجارتی و سیاسی منعقد و از صدور فرمان حکومت به نام امام مسقط به نحو دیگری استفاده کردند و چون صعید چند ماه بعد از دریافت آن فرمان وفات یافت، به وسیله‌ی عمال خود، فرزند او صید (سعید) ثوینی را به اتخاذ رویه‌ی خودسری و استقلال و خروج از تبعیت دولت ایران تشویق و به پشتیبانی و حمایت حکومت هند امیدوار ساختند. علاوه بر آن به موجب قراردادهای سری، حفظ استقلال و حاکمیت امام را در بندرعباس تضمین کردند و همین سیاست را در بحرین نیز پیروی نمودند. لیکن بر اثر هشیاری موقت دربار ایران ناچار شدند که حاکمیت ایران را بر جزایر بحرین و سایر بنادر و جزایر خلیج به رسمیت بشناسند (۱۲۸۵ هجری قمری مطابق با ۱۸۶۸ میلادی).

امتیازات سیاسی و اقتصادی

نفوذ سیاسی انگلستان در ایران بعد از عقد معاهده‌ی پاریس، مقدمه به‌دست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت گردید. چنان‌که در سال ۱۳۰۹ هجری (مطابق با ۱۸۹۱ میلادی) انحصار فروش دخانیات در ایران به یکی از اتباع دولت انگلیس داده شد و همین امر مقدسه بروز نهضت جدیدی در میان طبقات مردم گردید و چند تن از روحانیون منجمله **حاجی میرزا حسن شیرازی** حکم تحریم استعمال دخانیات را صادر کردند و درنتیجه ناصرالدین شاه امتیاز را لغو کرد ولی انگلیس‌ها، بعدها به گرفتن امتیازات مهمتری نایل گردیدند و دارنده‌ی امتیاز دخانیات نیز مبلغی بابت غرامت از دولت ایران گرفت.

قیام آقاخان کرمانی در زمان محمدشاه و کمک‌هایی که عمال انگلستان و حکومت هند به وی کردند، مقدمه‌ی انتزاع قسمتی از بلوچستان ایران از ایران بود. زیرا از آن پس انگلستان به بهانه‌های گوناگون مانند قلع و قمع طوایف شیخ ساکن کنار رود سند کم‌کم در داخله‌ی بلوچستان نفوذ به هم رساند و بعضی از رؤسای استقلال‌طلب و غافل بلوچ را بر ضد ایران برانگیخت و ناصرالدین شاه از سرکوبی طوایف بلوچ و حفظ مرزهای ایران در جنوب شرقی عاجز ماند.

در سال ۱۲۸۰ قمری (مقارن سال ۱۸۶۳ میلادی) **سر فردریک گلدسمید**(۱) از اتباع انگلستان که برای تأسیس تلگراف در جنوب ایران استخدام شده بود، پیشنهادی در باب تعیین حدود بلوچستان و ملکیت بندر گوادر به ناصرالدین شاه داد و قرار شد که نمایندگان ایران و انگلستان خط سرحدی را تعیین کنند. ناصرالدین شاه چندان توجهی به آن امر نکرد و مهندسان انگلیسی به تنهایی و بدون مشاوره با نمایندگان ایران، خط سرحد را تعیین کردند و قرارداد مرزی را که خود تنظیم نموده بودند، به ناصرالدین شاه قبولاندند و مقارن قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ هجری مقارن با ۱۸۹۶ میلادی) هیئت دیگری به ریاست **کلنل هالدیچ**(۲) مسافت میان کوهك و سرحد ایران و افغانستان را نیز به میل خود سرحدبندی کردند و قسمتی از دشت **هشتادان** در مشرق خراسان در سال ۱۳۰۹ قمری (۱۸۹۱ میلادی) به وسیله‌ی **ژنرال مك لین**(۳) انگلیسی تحدید حدود شد و پروتکل‌هایی که در این زمینه تهیه نموده بودند، به

1- Sir Frederic Goldsmid

۲- Col. Holdich که بعداً معروف به سرتوماس Sir Thomas شد.

3- G. Maclean

امضای مظفرالدین شاه رساندند.

انگلیسی‌ها از تمایل ناصرالدین شاه به ایجاد وسایل جدید تمدن اروپایی استفاده کردند و هنگامی که انگلستان طبق قرارداد مخصوص با عثمانی خط تلگرافی دریای احمر را به بغداد اتصال داد، ناصرالدین شاه نیز، چنان‌که قبلاً اشاره شد، درصدد ایجاد تلگراف برآمد و بالاخره در سال ۱۲۸۷ قمری (مقارن سال ۱۸۷۰ میلادی) سیم تلگراف **هند و اروپا**(۱) از راه بوشهر و بندرعباس به وسیله‌ی انگلیس‌ها تأسیس گردید و سیم‌های تلگراف در داخله ایران نیز به دست انگلیس دایر شد(۲) و مدت‌ها اداره‌ی تلگراف ایران در دست ایشان بود.

امتیاز بانک شاهنشاهی

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) شاید به راهنمایی حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم خود، امتیاز تأسیس خط آهن و استخراج معادن ایران، غیر از آنچه قبلاً به دیگران واگذار شده بود و غیر از معادن فلزات قیمتی و احجار کریمه و نیز امتیاز تأسیس بانک را به شخصی موسوم به بارون **ژولیوس دورویتر**(۳) که به تابعیت بریتانیا درآمده بود، واگذاشت و خود عازم اروپا شد (سفر اول شاه به اروپا).

در پایتخت روسیه احساس کرد که تزار روس و امنای دربار او از اعطای چنان هنگفتی به یک نفر انگلیسی رنجیده‌اند و حتی برخلاف انتظار خود در انگلستان نیز با خونسردی ملکه‌ی انگلیس و رجال بریتانیا مواجه شد و پس از مراجعت به ایران چون افکار عمومی را نیز با اعطای آن امتیاز مخالف دید آن امتیاز را لغو کرد.

۱- کمپانی زیمنس (Siemens) آلمانی خطوط تلگرافی از لندن تا الکساندروسک (Alexandrovsk) در مرز روسیه را از بریتانیا و آلمان اجاره نمود و از الکساندروسك یک خط تلگرافی دو رشته‌ای از راه ادما و تفلیس و تبریز به تهران کشید و به خط تلگراف هند و اروپا اتصال یافت. خط تلگرافی هند و اروپا مخابره‌ی مستقیم بین لندن و هندوستان را تأمین کرد و بوشهر به وسیله‌ی کابل زیر دریایی به جاسك و از آنجا به بمبئی هم به وسیله‌ی کابل زیر دریایی و هم سیم هوایی مربوط گردید.

۲- در حدود سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۲۲ میلادی) قرارداد دیگری بین ایران و انگلیس در مورد ایجاد خطوط تلگرافی جدید منعقد و خطوط تلگرافی نواحی جنوب شرقی ایران برای تأمین ارتباط مخابراتی لندن با هند و پایگاه‌های بریتانیا در خلیج‌فارس تأسیس گردید و مهندس و مساح این خطوط کینگ‌وود Kingvood انگلیسی بود.

3- Baron Julius de Reuter

رویتر در برابر لغو امتیازی که به‌دست آورده بود، پاداش و غرامتی مطالبه نکرد و او مبلغ چهل هزار لیره را که به عنوان سپرده به شاه ایران داده بود، هنگام دریافت امتیاز تأسیس بانک با سود آن از شاه دریافت نمود. ناصرالدین شاه برای جبران اقدام خود در مورد لغو امتیاز رویتر، امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را به رویتر داد (۱۳۰۷ قمری مطابق با ۱۸۸۹ میلادی).

بانک جدید با سرمایه‌ی یک میلیون لیره استرلینگ تشکیل شد و به زودی حق انحصاری نشر اسکناس[۱] و تأسیس شعب در شهرستان‌ها و خارج از کشور ایران را به‌دست آورد و کمی بعد ناصرالدین شاه امتیاز استخراج کلیه‌ی معادن ایران، غیر از طلا و نقره و احجار کریمه را نیز به بانک مزبور اعطا کرد.

کشتیرانی در کارون

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۶ قمری (۱۸۸۸ میلادی) امتیاز کشتی‌رانی در حوضه سفلای رود کارون را به کمپانی برادران لینچ واگذاشت.

در عهدنامه‌ی ترکمانچای در مورد اتباع روسیه پیش‌بینی شده بود که برای سکونت خود و تأسیس تجارتخانه و انبار کالا و امثال آن‌ها حق دارند زمین و ساختمان بخرند و یا اجاره کنند و این امتیاز در کلیه‌ی معاهداتی که پس از عقد معاهده‌ی ترکمانچای بین ایران و انگلیس و سایر ممالک اروپایی بسته شد، منظور گردید. اما در مورد امتیاز کشتی‌رانی کارون، طبق فرمان و قرارداد مربوط به آن، بنای هرگونه ساختمان و انبار ذغال‌سنگ و کالا و دکان و کاروانسرا و یا کارگاه‌ها و کارخانجات در دو کرانه‌ی رود کارون به وسیله‌ی کمپانی لینچ ممنوع شده بود.

بنابر نوشته‌ی مورخین انگلیسی، این امتیاز برای کمپانی لینچ سود کافی دربر نداشت و نیز به عقیده‌ی این دسته از نویسندگان، شیوخ و سران عشایر بنی‌کعب ایران در راه اقدامات و

۱- بانک شاهی ایران برای سودجویی بیشتر پول‌های کاغذی یعنی اسکناس ایران را یکنواخت چاپ نمی‌کرد. بدین معنی که برای هر یک از شهرستان‌های ایران مقدار معین اسکناس چاپ و عبارت فقط در شهر ... ادا خواهد شد قید می‌کرد و تعویض اسکناس‌های شهرستان‌ها با یکدیگر مستلزم پرداخت نزول به بانک شاهی هر محل بود و فقط در تهران اسکناس کلیه‌ی شهرستان‌ها بدون نزول از طرف بانک پذیرفته می‌شد. بدین ترتیب مثلاً مسافر تبریزی که مقداری اسکناس رایج تبریز را همراه داشت وقتی به رضائیه می‌رفت مجبور بود که اسکناس‌های خود را پس از دادن مبلغی بابت نزول (حداقل تومانی نیم شاهی) در شعبه‌ی بانک شاهی رضائیه تبدیل کند. به همین جهت مردم سکه‌های نقره را بر پول کاغذی ترجیح می‌دادند و حمل و نقل پول نقره نیز مشکل بزرگی برای بازرگانان و سایر مردم به‌وجود آورده بود.

فعالیت کمپانی مزبور کارشکنی می‌کردند و ناصرالدین شاه انتظار داشت که هر چه بیشتر بتواند از اعطای آن امتیاز نفع مادی ببرد و صاحب امتیاز ناگزیر بود که در برابر حفظ امتیاز خود مبالغ هنگفتی به کیسه‌ی شخص شاه بریزد. سرپرسی سایکس در این باره می‌نویسد:

«آقایان لینچ که دارای معلومات گرانبهایی از اوضاع ایران بودند، این خار راه و مانع بزرگ را توانستند به وسیله‌ی تقدیم یک کشتی بخاری به شاه برطرف سازند. این کشتی بخاری که به توسط خودشان و به نمایندگان اعلیحضرت در بین اهواز و شوشتر کار می‌کرد سالیانه ضرر هم می‌داد».

از آنچه درباره‌ی نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان در دوره‌ی سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه در ایران گذشت، می‌توان به این حقیقت تلخ پی برد که پایه و اساس نکبت و بدبختی که بعدها گریبان ملت ایران را گرفت، به دست عمال سیاست استعماری انگلستان و روسیه در ایران پی‌ریزی شده و رقابت سیاسی و اقتصادی آن دو دولت زورمند از هرگونه اصلاح و جنبش مترقیانه در ایران جلوگیری کرد.

آنچه از خصوصیات سیاست انگلیس در ایران بوده این است که دولت انگلیس همواره خود را دوست غمخوار و مهربان ایران قلمداد می‌کرد و برای انجام مقاصد خود و برای حفظ مقام دوستی و وفاق که همیشه پیش درآمد سیاست شوم و منحوس آن دولت در ایران بود، کمتر به زور و قوه‌ی قهریه متوسل می‌شد[۱] و از جنبه‌های ضعف و شهوت‌رانی و جاه‌طلبی و مقام‌پرستی بعضی از رجال و نوکران دربخانه (دربار سابق) و حتی از زنان و همخوابه‌های سلاطین قاجار و خواجه سراها که محرم اسرار بودند، برای اجرای مقاصد خود استفاده می‌برد، بدین ترتیب مردم سفله و پست را به مقامات عالیه کشور ارتقا می‌داد و از روح زبون و نوکرمآب آنان برای پیش بردن اموری که حتی با اعمال زور و قوه‌ی قهریه امکان‌پذیر نبود فایده می‌برد.

۱- رابرت گرانت واتسن درباره‌ی جنگ انگلیس با ایران چنین می‌نویسد: «... با این پیش‌آمد دولت انگلیس در وضعیت مخصوصی بود. چون در موقعیتی قرار داشت که باید علیه دولتی وارد جنگ شود که تاکنون سیاستش اقتضا می‌کرد از او نگاهداری کند. با وجود سوء سلوك دربار ایران بقا و صیانتش مورد توجه دولت ملکه‌ی انگلستان بود و آسان نبود با ایران بجنگد بدون آن‌که باعث اضمحلال کلیه‌ی ایران شود. درصورتی که کوچک‌ترین تشویق یا تحریکی از طرف فرماندهان انگلیسی می‌شد ایلات جنوب و ایلات سواحل خلیج‌فارس با کمال اشتیاق حاضر بودند از همراهی با شاه چشم بپوشاند و از قید او خلاص شوند.» برخلاف عقیده‌ای که واتسن درباره‌ی ایلات جنوب ایران ابراز داشته است مردم دلیر دشتی و تنگستان در برابر هجوم ناجوانمردانه‌ی نیروی انگلستان مردان پایداری کردند و هیچ‌گونه تشویق و تحریک فرماندهان انگلیسی در آن مردم سلحشور وطن‌دوست مؤثر نیفتاد.



مظفرالدين شاه

فصل دوازدهم

روابط ایران و روسیه
در دوره‌ی دوم سلطنت قاجاریه

(۱۲۵۰ - ۱۳۱۳ قمری - ۱۸۳۴ میلادی)

در این دوره روسیه تزاری که به هدف‌های نظامی خود در مرزهای شمالی و شمال غربی ایران رسیده بود، از یک طرف سیاست توسعه‌طلبی را در مرزهای شمال شرقی ایران دنبال می‌کند و از طرف دیگر در میدان رقابت با بریتانیا حداکثر کوشش را برای توسعه‌ی نفوذ خویش در دربار ایران وکسب امتیازات سیاسی و اقتصادی به کار می‌برد.

همکاری ایران و روسیه

دولت روسیه تزاری پس از تحمیل عهدنامه‌ی شوم و منحوس ترکمانچای بر ایران که متضمن منافع سرشاری برای آن دولت بود، روش ظاهراً دوستانه‌ای نسبت به ایران پیش گرفت و در همان حال از کلیه‌ی نیروهای مادی و معنوی ایران برای رقابت با انگلستان و مبارزه‌ی استعماری با آن دولت استفاده کرد و متدرجاً قدرت و نفوذ سیاسی و سلطه‌ی نظامی خویش را در سراسر قفقازیه بسط داد و کمی بعد به شرحی که سابقاً نیز اشاره شد، به نواحی مابین آرال و دریای خزر و حوضه‌ی علیای جیحون یعنی نواحی خوارزم و خراسان شمالی دست‌اندازی را آغاز کرد و برای آن‌که توجه دربار ایران را از امور آن نواحی حتی‌المقدور منحرف سازد، پیوسته محمدشاه را به تسخیر هرات و قلع و قمع حکام و امرای قندهار تحریص می‌نمود تا بدان وسیله هم اسباب اشتغال و گرفتاری نیروی ایران را در افغانستان فراهم کند و هم راهی برای حمله به هندوستان باز نماید.

هنگام حرکت قوای ایران به طرف هرات در زمان محمدشاه، کاپیتان ویتکویچ[1] که فارسی و ترکی را خوب می‌دانست، مأمور شد که همکاری نزدیک با نیروی ایران علیه حکام محلی افغانستان را که سفیر روسیه مکرر وعده داده بود، به مرحله‌ی عمل بگذارد. وی به کابل رفت و با دستیاری دوست محمدخان نقشه‌های نمایندگان حکومت هند انگلیس را که هدف آن تقویت امرای محلی افغان علیه ایران بود، خنثی نمود و بعدها برحسب دستور حکومت روسیه در ایران باقی ماند و خدمت در سفارت روسیه را به عهده گرفت.

عمال سیاسی روسیه برای آن‌که کلید هندوستان را در دست داشته باشند، سعی می‌کردند که با تضعیف نفوذ سیاسی و نظامی دولت مرکزی ایران در افغانستان شرقی و جنوب شرقی، نواحی کابل و قندهار را ظاهراً به عنوان استقلال و در باطن برای بسط نفوذ خود به صورت یک ناحیه‌ی تحت‌الحمایه ایران درآورند و حتی پیش‌نویس قراردادی را که می‌بایستی بین ایران و سردار قندهار به میانجی‌گری و ضمانت دولت روسیه منعقد شود، تهیه کردند. طبق آن قرارداد پادشاه ایران برای ابراز مرحمت نسبت به سردار قندهار، ولایت هرات را به وی می‌بخشید و سردار قندهار متعهد می‌شد که همیشه ۱۲۰۰۰ سوار و ۱۲ عراده‌ی توپ به هزینه‌ی دولت شاهنشاهی ایران و برای خدمت به پادشاه ایران در هرات نگه دارد. ضمناً در پایان قرارداد، سفیر کبیر روسیه شخصاً ملزم شده بود که اگر محمدشاه نسبت به اجزای تعهدات مذکور و تعهدات دیگر آن قرارداد از قبیل: قطع رابطه با **کامران میرزا** و وزیر او و عدم مداخله‌ی سیاسی در امور ایلات افغان و مانند آن تعلل و مسامحه ورزد، شاه را به وسایل مقتضی به اجرای قرارداد وادار نماید. قرارداد مزبور به علت انصراف محمدشاه از تسخیر هرات طبعاً از میان رفت. به‌طوری که از مفاد قرارداد برمی‌آمد دلسوزی و همکاری دولت تزاری روسیه با ایران در موضوع افغانستان جز یک نیرنگ سیاسی چیز دیگری نبود و به هر صورت جز زیان و خسران برای ایران نتیجه‌ای نداشت. مداخلات صریح و مستقیم عمال و مأمورین سیاسی روسیه در امور ایران، هنگام پادشاهی محمدشاه، دولت انگلستان را سخت به تکاپو و چاره‌جویی برانگیخت و موجب فعالیت و کوشش بیشتر عمال آن دولت در ایران و مداخله‌ی مستقیم و مسلحانه‌ی نیروی استعماری آن دولت در ایران گردید.

دست‌اندازی به مرزهای شمال شرقی ایران

به‌طوری که قبلاً اشاره شد، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه چون روسیه حس کرد که

1- Capitan Witkewitch

وی مایل است به کمک دول اروپای غربی و عثمانی عهدنامه‌ی ترکمانچای را لغو کند، در تحکیم مواضع نیروهای نظامی خویش در قفقازیه کوشید و همان اوقات نیروهای آن دولت، گاه و بیگاه به نواحی اطراف **جیحون** و خوارزم دست‌اندازی می‌کردند. بعد از شکست **محمدامین خان** پادشاه محلی خوارزم از سپاه ایران و متلاشی شدن سپاه خوارزم، راه دست‌اندازی به مرزهای شمالی شرقی ایران برای دولت روسیه کاملاً باز و موانع برطرف گردید. دولت روسیه ابتدا به عنوان تجارت و اعزام مهاجر و رفت و آمد عادی، عده‌ای از قوای قزاق را به حوالی خیوه فرستاد و چون دربار ایران را سرگرم جنگ با انگلستان دید، موقع را مغتنم شمرد و رسماً از سال ۱۲۶۵ قمری (مطابق با ۱۸۴۸ میلادی) سپاهیان آن دولت به تدریج اطراف آرال و سمرقند و تاشکند را تصرف کردند و بعدها بر مرو نیز دست یافتند.

خان بخارا در برابر تعرض سپاه روس، مدتی مقاومت و از دربار ایران نیز استمداد کرد. لیکن به زودی از پا درآمد و آن شهرستان نیز به تصرف قوای روس درآمد ۱۲۸۵ قمری (۱۸۶۸ میلادی) و خان حاکمیت دولت روسیه را بر سمرقند نیز تصویب نمود.

کوشش ناصرالدین شاه برای سرکوب کردن ترکمانان مهاجم به خراسان شمالی، در طول سال‌های ۱۲۸۶-۱۲۸۷ قمری، به علت بروز اختلاف بین دو سردار ایران یعنی **حشمت‌الدوله** و **قوام‌الدوله** به نتیجه نرسید، تا آن‌که **حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار** صدراعظم ایران تصمیم گرفت که از راه سیاست و تدبیر، دوستی رؤسای ترکمان را نسبت به ایران جلب کند. بدین منظور **حاجی میرزا رضی‌خان معظم‌الملك** را مخفیانه به مرو فرستاد و او موفق شد که ترکمانان آن ناحیه را به اطاعت از دربار ایران برانگیزد. قرار بر این شد که یک نفر حکمران به عنوان نماینده‌ی دولت مرکزی ایران به مرو فرستاده شود و بیست نفر از سران ترکمان به تهران بیایند و قراردادی درباره‌ی تبعیت آنان از ایران و شرایط آن تدوین شود. روسیه تزاری وقتی از این جریان آگاه شد مانع از انجام مقصود ایران گردید.

دست‌اندازی روسیه تزاری به مرزهای شمال شرقی ایران به وسیله‌ی نیروهای مسلح آن کشور پس از شکست نیروی ایران در مرو، از سال ۱۲۹۰ قمری (۱۸۷۳ میلادی) به عنوان سرکوب کردن ترکمانان راهزن و تأمین ارتباط تجارتی، آغاز گردید. در این سال نیروی تحت فرمان **کاوفمان**[۱] به مسکن ترکمانان «**یوموت**» یا **یموت** در شمال رود اترک هجوم بردند و پنج سال بعد یعنی در سال ۱۲۹۵ قمری (۱۸۷۸ میلادی) **سر تیپ لازاف**[۲] سردار ارمنی تابع روسیه،

1- Kaufman
2- Lazarov

به آن ناحیه لشکرکشی کرد تا بالاخره **ژنرال اسکوبلف**[1] مأمور شد که کار اشغال نظامی نواحی موردنظر دربار روسیه را تکمیل کند. وی در سال ۱۲۹۸ قمری (۱۸۸۰ میلادی) با سپاه کامل و مجهزی به سرزمین ترکمانان **تکه** حمله برد. ترکمانان رشیدانه دفاع کردند لیکن سرانجام مغلوب شدند و بالاخره در سال ۱۲۹۹ قمری (۱۸۸۱ میلادی) گوگ **تپه** یا (گوی تپه - تپه‌ی آبی) آخرین پایگاه ترکمانان به تصرف روس‌ها درآمد. از آن تاریخ مساکن آنان با بقیه‌ی نواحی اشغال شده به وسیله‌ی نیروی روسیه تزاری در جوار مرزهای کنونی شمال خراسان از دریای خزر تا رود تجن به عنوان ایالت ماوراء بحر خزر جزء امپراتوری روسیه گردید.

ناصرالدین شاه که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته و در مقابل امضای معاهده‌ی **پاریس** و از دست دادن قسمتی از مرزهای شرق ایران به نفع بریتانیا، ناگزیر بود که در برابر همسایه‌ی زورمند شمالی و رقیب سیاسی و استعماری بریتانیا نیز سر تسلیم فرود آورد. طبق معاهده‌ی مورخ ۲۹ محرم سال ۱۲۹۹ هجری قمری مطابق با دسامبر ۱۸۸۱ میلادی که در تهران منعقد گردید، تسلط روسیه را بر سراسر مرزهای از دست رفته‌ی شمال شرقی خراسان به رسمیت شناخت.

قرارداد مرزی که به وسیله‌ی **میرزا سعیدخان موتمن‌الملك** وزیر امور خارجه ایران و ایوان زینوویف سفیر و نماینده‌ی مختار روسیه به امضا رسید، شامل چهار فصل بود. در فصل اول نقاط و محل عبور خط مرزی تعیین و در فصل دوم پیش‌بینی شده بود که کمیسرهای (نمایندگان) ایران و روسیه برطبق فصل اول خط سرحد را به‌طور صریح، ترسیم و در مرزها علامت‌گذاری کنند.

زورگویی یک دولت غاصب توسعه‌طلب و ناتوانی و درماندگی یک حکومت فاسد محکوم به زوال را می‌توان از مفاد فصل چهارم این عهدنامه به خوبی دریافت اینك عین فصل چهارم از عهدنامه‌ی ذیلاً نقل می‌شود:

فصل چهارم - چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی رود و انهاری که ایالت ماوراء بحر خزر متصله به سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است، دولت علیه ایران متعهد می‌شود که به هیچ وجه نگذارد از منبع، الی محل خروج از خاک ایران در امتداد رود و انهار مزبوره قراء جدیدی تأسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود، توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلاً در خاک ایران مزروع است، بیش از آن مقداری که لازم است

1- Skobelef

نگذارد آب استعمال کنند[۱]...».

طبق فصل دوم عهدنامه‌ی مرزی در جمادی‌الاول سال ۱۳۰۳ قمری (۱۸۸۵ میلادی) پروتکلی تدوین گردید که آن را **سلیمان خان صاحب اختیار** از طرف ایران و **نیکولاگورمین کاراوایف** از طرف روسیه امضا کردند و نیز درباره‌ی قسمت دیگری از مرز جدید دو کشور پروتکلی به مأموریت **میرزا علی اشرف‌خان** سرتیپ مهندس سرکمیسر ایران در **چکیشلر** و سر کمیسر روسیه تدوین و امضا شد و نقشه‌ای از آن حدود به مقیاس (۱:۸۴۰۰۰) ترسیم گردید.

مسئله‌ی قریه فیروزه که در فصل اول عهدنامه‌ی سرحدی، محرم سال ۱۲۹۹ قمری، خط مرزی می‌بایستی از شمال آن بگذرد از طرف روسیه تزاری بار دیگر مطرح شد و روس‌ها نسبت به انتقال قریه مزبور به ملکیت خود اصرار ورزیدند و پادشاه پیر و فرسوده و شکست‌خورده‌ی ایران ناصرالدین شاه در برابر مطامع روسیه به زانو درآمد و در تاریخ ۲۳ ذی‌القعده‌ی سال ۱۳۱۰ قمری (۲۷ مه ۱۸۹۳ میلادی) قرارداد جدیدی شامل شش فصل درباره‌ی مبادله دو قریه‌ی فیروزه و حصار و تغییرات دیگر در خطوط مرزی تدوین شد و به امضای میرزای علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم و **پوتسف** نماینده و سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه

۱- لرد کرزن راجع به قرارداد فوق شرح جالب توجهی می‌نویسد که قسمتی از آن در اینجا نقل می‌شود: در سال ۱۸۸۱ دولت نالایق ایران که نتوانست یک مشت ترکمن صحرانشین را مطیع کند و عموی شاه و سپاهیان او به دست ترکمن‌ها مغلوب گشته ناچار قبله‌ی عالم و شاه شاهان از دولت روس درخواست نمود شر این ترکمن‌ها را رفع نمایند. روس‌ها هم فوری دست به کار شده در مدت مختصری ترکمن‌های مسلح را ده نشین ساخته و قسمتی از اراضی ترکمن‌نشین را ضمیمه‌ی خاک روسیه نمودند و خواه ناخواه با همسایه‌ی ضعیف خود ایران نزدیک‌تر شدند و برای این‌که ایالت خراسان را بیشتر تحت نفوذ و قدرت نظامی خود قرار دهند نقشه‌ی راه عشق‌آباد و قوچان را پیش کشیدند. بخشی از این راه در خاک روسیه و بخش دیگر در خاک ایران می‌باشد. روس‌ها درضمن انعقاد قرارداد مرزی اولاً کوه‌های بلند مرتفع سرحدی را در مرز خودشان انداختند سپس سرچشمه‌ی رودخانه‌ها را نیز جزء خاک روسیه ثبت کردند که هر وقت اراده نمایند آب را از ده‌های ایران قطع کنند و درنتیجه محصول خراسان را تباه سازند (نقل از کتاب «مرزهای ایران»، تألیف مهندس محمدعلی مخبر). اما لرد کرزن که در این مورد به دلسوزی و غمخواری برخاسته و برای ایران اشک تمساح ریخته در مورد معاهده‌ی پاریس و مداخله‌ی مسلحانه بریتانیا در امور داخلی ایران حق را به جانب دولت متبوع خویش داده و غمخواری او در مورد مرزهای خراسان نیز بدان جهت است که روسیه تزاری یعنی رقیب سیاسی و استعماری بریتانیای کبیر چند قدم دیگر به دروازه‌ی هندوستان مستعمره‌ی گرانبهای بریتانیا نزدیک شده بود.

رسید.

طبق قرارداد جدید، ایران قریه‌ی فیروزه را به روسیه واگذاشت و روسیه تزاری چند قطعه زمین و یک دهکده به نام حصار را که طی عهدنامه‌ی ترکمانچای از ایران منتزع نموده بود در کرانه‌ی راست جنوبی رود ارس به ایران باز داد.

پس از عقد قرارداد مزبور **محمدصادق خان قاجار امیر تومان** (امین نظام) از طرف ایران مأمور شد که با نمایندگان روسیه در تحدید حدود همکاری کند. این نماینده در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۳۱۱ قمری (۱۸۹۴ میلادی) در قریه‌ی حصار (که طبق قرارداد جدید در عوض فیروزه به ایران باز داده شده بود) پروتکلی با نمایندگان روسیه درباره‌ی توضیح و تفسیر مواد قرارداد جدید امضا نمود. دو پروتکل دیگر یکی در ۲۱ جمادی‌الاولی سال ۱۳۱۲ قمری (۸ نوامبر ۱۸۹۴ میلادی) عشق‌آباد دیگری در ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۱۲ قمری (۹ نوامبر ۱۸۹۴ میلادی) درباره‌ی توضیح و تفسیر خط سرحدی به امضای محمدصادق خان امیر تومان و نماینده‌ی دولت روسیه رسید.

علیرغم قرارداد و پروتکل‌های متعدد فوق‌الذکر، بهانه‌جویی روس‌ها برای تجاوز و تعدی به خاک ایران و اتباع مرزنشین ایران تا بروز انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ میلادی (۱۳۳۶ قمری) ادامه یافت.

جزایر آشوراده

ترکمانان ساکن ساحل چپ اترک با قایق‌های بادی خود، اغلب از **جزایر آشوراده** واقع در دهانه‌ی خلیج گرگان به سواحل مازندران رفت و آمد می‌کردند و گاهی نیز دستبردی به کالا و انبارهای تجارتی بنادر واقع در مسیر خود می‌زدند. دربار ایران می‌خواست جزایر آشوراده را از وجود ترکمانان سرکش پاک کند ولی چون طبق عهدنامه‌ی ترکمانچای از حق کشتی‌رانی در دریای خزر محروم شده بود، ناچار محمد شاه از دولت روسیه برای تنبیه ترکمانان ساکن آشوراده کمک خواست و تزار روس دو کشتی جنگی برای کمک به نیروی ایران فرستاد. پیش از آن‌که کشتی‌های روسی به کرانه‌های ایران برسند، اردشیر میرزا که مأمور سرکوب کردن ترکمانان بود، آنان را شکست داد و کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر را از شر دستبرد **قیات**، رئیس طایفه‌ای از ترکمانان مزاحم نجات بخشید و به مازندران بازگشت. کشتی‌های جنگی روسیه در این ماجرا نه تنها کمکی به ایران نکردند، بلکه پس از رسیدن به خلیج **حسینقلی** بنای داد و ستد و دوستی با ترکمانان گذاشتند و از سال ۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰ میلادی) در جزایر آشوراده لنگر انداختند و آن جزایر را به صورت پایگاه دریایی روسیه درآوردند.

اعتراض ایران به عمل نامشروع روسیه به جایی نرسید تا آن‌که در سال ۱۲۵۸ قمری بار دیگر ترکمانان در کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر دست به دزدی و شرارت زدند. یک دسته از کشتی‌های جنگی روسیه بر سر ترکمانان تاختند و آنان را به مساکین خود راندند و همچنان در آب‌های ساحلی ایران باقی ماندند و در برابر اعتراض دولت ایران جواب دادند که چون دولت روسیه حاکمیت ایران بر جزایر آشوراده تصدیق نکرده است، نیروی دریایی روسیه باید برای حفظ مصالح آن دولت و جلوگیری از تجاوز ترکمانان در آن جزایر باقی بماند.

سلطه‌ی غاصبانه‌ی روسیه بر جزایر آشوراده تا سال ۱۲۶۶ قمری ادامه یافت. در این سال به دستور میرزا تقی‌خان امیرکبیر، نیروی ایران به سرپرستی **مهدیقلی میرزا** حکمران لایق و کارآمد مازندران به دستیاری ترکمانان اتباع ایران، روس‌ها را از جزایر آشوراده بیرون راندند و فقط بازرگانان روسی و مؤسسه تجارتی آنان در آن جزیره باقی ماندند. این امر موجب خشم سفیر روسیه در تهران شد و در اوایل سال ۱۲۶۷ قمری که بعضی از ترکمانان راهزن به اموال مؤسسه بازرگانی روسیه در آشوراده دستبزد زدند، کنسول روس در مازندران چنین وانمود کرد که مهدیقلی میرزا حکمران آن ایالت در تحریک ترکمانان دست داشته و دالغورکی سفیر روسیه براساس گزارش کنسول مزبور عزل مهدیقلی میرزا را از حکومت مازندارن خواستار شد ولی امیرکبیر از قبول درخواست سفیر روسیه امتناع ورزید.

دالغورکی ضمن گزارش خود به تزار روسیه از او خواست که ضمن اعزام یک نماینده‌ی مخصوص و به وسیله‌ی نامه، عزل مهدیقلی میرزا را از مقام خود، از شاه ایران بخواهد.

امیرکبیر پس از چند ملاقات با سفیر روسیه برای آن‌که قبلاً ذهن تزار را از مداخلات ناروای سفیر مزبور در امور داخلی ایران آگاه سازد، **میرزا عباس منشی** را به سفارت فوق‌العاده‌ی دربار روسیه برگزید و چون نماینده‌ی روسیه با نامه‌ی امپراتور به تهران رسید و ناصرالدین شاه فرمان عزل مهدیقلی میرزا را صادر کرد، باز امیرکبیر زیر بار نرفت و از اجرای فرمان شاه که آن را نشانه‌ی عجز و زبونی دولت در برابر یک کشور بیگانه می‌دانست، جلوگیری و میرزا عباس را روانه‌ی روسیه نمود و به او مأموریت داد که در نزد امپراتور، مهدیقلی میرزا را از اتهام تحریک ترکمانان تبرئه و نیز از رفتار مستبدانه و خلاف رویه‌ی نمایندگان سیاسی روسیه در ایران، نزد تزار شکایت کند. بدین ترتیب امیرکبیر یک دشمن نیرومند دیگر یعنی سفیر روسیه را بر صف دشمنان خود افزود.

میرزا عباس منشی که در آستانه‌ی عزیمت به سفارت روسیه به لقب خانی مفتخر و به نیابت وزارت امور خارجه منصوب گردیده بود، در اوایل ماه شوال سال ۱۲۶۸ قمری از اصفهان

(ناصرالدین شاه و امیرکبیر در آن تاریخ در اصفهان بودند) حرکت کرد. وی در **ولادی قفقاز** بیمار شد و به هر ترتیب بود خود را به مسکو رسانید تا با تزار روس که در آن زمان از پایتخت خود به مسکو آمده بود، ملاقات کند. لیکن تزار اندکی پس از ورود سفیر ایران به مسکو از آن شهر عازم پایتخت شد و به زمامداران محلی مسکو دستور داد تا از سفیر ایران پذیرایی و او را مداوا و پس از بهبود یافتن روانه‌ی پایتخت کنند. میرزا عباس‌خان که طرز رفتار و آداب و حفظ حیثیت در یک کشور خارجی را از امیرکبیر صدراعظم بیدار دل و وطن‌دوست ایران دریافته بود، با نهایت مناعت طبع از پذیرایی مهمانداران روسی معذرت خواست و به خانه‌ی **میرعلی اصغر معین‌التجار** بازرگان ایرانی مقیم مسکو رفت و در آنجا به مداوا پرداخت و پس از چند روز عازم پترزبورگ گردید.

در خلال سفر میرزا عباس‌خان به پترزبورگ، امیرکبیر از صدارت عزل و مهدیقلی میرزا نیز از حکومت مازندران معزول گردید[۱] و خبر این وقایع به وسیله‌ی پیک مخصوص سفیر روسیه در تهران به اطلاع تزار رسید و به همین جهت هنگامی که سفیر فوق‌العاده‌ی ایران به حضور امپراتور بار یافت، به قول مؤلف ناسخ‌التواریخ: «با این‌که از برای شکایت از رفتار مأمورین این سفر کرده بود به ملاحظه‌ی حسن حرکت و رفتار مورد تحسین امپراتوری آمده به یک قطعه نشان آستلانسلاد (استلانیسلاس) و یک قطعه‌ی انگشتری مکلل به الماس ممتاز گردیده طریق مراجعت سپرد و در شهر (نووچرکاسک **Novotcherkask**) به سفارت ایران که عضدالملك مأمور بود باز خورد و از عزل میرزا تقی‌خان مستحضر گردیده در عزیمت دارالخلافه تعجیل نمود و دوازدهم ربیع‌الاولی (سال ۱۲۶۸ قمری) وارد دارالخلافه شد و مورد تحسین کارداران دولت ایران آمد[۲]».

۱- کارداران دولت ایران روا ندیدند که چنان پادشاه بزرگ امپراتور روسیه در اسعاف حاجتی اندک رنجیده خاطر فرمایند لاجرم مهدیقلی میرزا را از عمل بازداشتند (ناسخ‌التواریخ، جلد سوم تاریخ قاجار).

۲- معمرین می‌گویند در اولین وهله همین که چشم امپراتور به میرزا عباس منشی می‌افتد و از مضمون نامه‌ی وی آگاهی حاصل می‌کند با حالت تبسم و خنده‌رویی می‌گوید مأموریت شما دیگر مورد ندارد و خود به خود خاتمه یافته است زیرا میرزا تقی‌خان را در کاشان به قتل رسانیده‌اند (نقل از کتاب زندگانی امیرکبیر، تألیف حسین مکی). صحت و سقم این روایت معلوم نیست ولی مسلم است که هنگام بار یافتن سفیر ایران به حضور امپراتور روسیه که زمان آن قطعاً بعد از محرم سال ۱۲۶۸ قمری بوده است. امیرکبیر در کاشان به فرمان ناصرالدین شاه به قتل رسیده بود.

کشمکش سیاسی و نظامی بر سر آشوراده همچنان دوام یافت و دنباله‌ی آن تا بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ هجری شمسی و شروع سلطنت محمدرضا پهلوی کشیده شد و دولت ایران توانست به استناد قراردادهایی که پس از تغییر رژیم روسیه و استقرار حکومت شوروی با حکومت جدید منعقد ساخته بود جزایر آشوراده را تصاحب کند.

سفارت سیف‌الملک

نیکلای اول تزار روسیه در سال ۱۸۵۵ میلادی (اواخر ۱۲۷۱ هجری قمری) وفات یافت و جانشین او الکساندر دوم (۱۸۵۵-۱۸۸۱ میلادی) برای ابلاغ رسمی جلوس خود بر تخت سلطنت، پیک مخصوصی با نامه به دربار فرستاد و پیک مزبور در تفلیس نامه و نماینده‌ی فرمانفرمای روسی قفقازیه را نیز با خود همراه ساخت و هر دو به تهران آمدند.

ناصرالدین شاه فرستادگان تزار و فرمانروای قفقاز را به گرمی پذیرفت و برای تبریک جلوس الکساندر دوم، **عباسقلی خان میرپنجه** از بستگان نزدیک میرزا آقاخان نوری صدراعظم را به سفارت فوق‌العاده در دربار روسیه برگزید و به او لقب سیف‌الملک اعطا کرد.

سیف‌الملک به عنوان **ایلچی کبیر** (سفیر فوق‌العاده) با همراهان خود، روز دوازدهم محرم سال ۱۲۷۲ قمری از تبریز عازم قفقازیه شد و در تفلیس مورد استقبال با شکوه مهمانداران و مأموران فرمانفرمای قفقازیه قرار گرفت. وی در اواخر ماه صفر از تفلیس عازم مسکو و از آنجا عازم پترزبورگ گردید و از طرف مأمورین دربار روسیه و اعضای سفارت ایران از او استقبال به عمل آمد[۱].

۱- چون راه پترزبورگ نزدیک کرد نخستین از جانب کارداران روسیه از برای ایلچی کبیر و تبعه‌ی سفارت ایران کالسکه‌ها بیاوردند تا ایشان برنشستند. میرزا صادق حکیم نایب دوم سفارت و نظر آقای مترجم و میرزا مهدی و میرزا حبیب‌الله که منشیان سفارت بودند بر کالسکه‌ی چهار اسبی نشستند و دیگر نریمان خان نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کالسکه‌ی چهار اسبی برآمدند و همچنان قاسم‌خان مستشار سفارت علی‌خان پسر او این‌چنین کالسکه یافتند. آنگاه سفیر کبیر بر کالسکه‌ی شش اسبه برنشست پس کلانتر شهر با جماعتی از مردم پذیره شدند و شانزده تن نسقچی از دو سوی کالسکه بر صف شدند و همچنان شحنه‌ی بزرگ و سواران صاحب منصب و رایضان به ویژه امپراتوری پذیره شدند و بعد از ورود شهر، فوج به ویژه با بیرق و طبل و شیپور تقدیم حشمت او را بداشتند.

سفیر فوق‌العاده‌ی ایران رد ملاقات خود با **کنت نسلرود**[۱] وزیر امور خارجه روسیه نامه‌ی اعتمادالدوله صدراعظم ایران را که حاوی مطالبی درباره‌ی مودت و دوستی بین دو کشور بود به وی تسلیم نمود و سپس به حضور الکساندر دوم بار یافت. در این ملاقات که با تشریفات خاصی صورت گرفت سیف‌الملك نامه‌ی ناصرالدین شاه را به الکساندر تقدیم کرد.

ناصرالدین شاه در نامه‌ی خود ضمن اظهار تعزیت درگذشت نیکلای اول، جلوس الکساندر دوم را بر تخت سلطنت روسیه تهنیت گفته و دوام و استحکام دوستی و مودت دو کشور را خواستار شده بود.

الکساندر در برابر وزیر امور خارجه و درباریان و عده‌ای از مارشال‌ها و آجودان‌های نظامی خود از سفیر ایران خواست که آرزوی قلبی و میل باطنی او را به تشیید روابط دوستی بین روسیه و ایران به پادشاه ایران ابلاغ کند. سپس سفیر را مرخص کرد و او به حضور ملکه و ولیعهد روسیه رسید و نشان و تمثال زرین اهدایی ناصرالدین شاه را بنا به خواهش ملکه، شخصاً به گردن ولیعهد آویخت و بدین ترتیب تشریفات رسمی ملاقات سفیر ایران با اولیای دولت روسیه پایان یافت.

توقف سیف‌الملك در پایتخت روسیه، اندکی بیش از چهار ماه طول کشید. در این مدت وی با صدراعظم و وزیر امور خارجه و سایر اولیای دولت روسیه مذاکره کرد و در پایان آن مذاکرات طرح موافقت‌نامه‌ای درباره‌ی مسائل مورد علاقه‌ی دو کشور و از آن جمله درباره‌ی مسافرت اتباع دو کشور به خاک یکدیگر و پناهندگان و فراریان تدوین گردید و بعداً به امضای نمایندگان ایران و روسیه رسید.

سفیر کبیر فوق‌العاده ایران با همان تشریفاتی که در راه تفلیس به پترزبورگ درباره‌ی هیئت نمایندگان ایران صورت گرفته بود به تفلیس بازگشت و پس از چند روز توقف در آن شهر که مرکز اداری و سیاسی و نظامی ناحیه‌ی قفقازیه گردیده بود و حضور در مجلس ضیافت مجللی که فرمانفرمای قفقازیه به افتخار نماینده‌ی ایران ترتیب داده بود[۲] به ایران بازگشت و

۱– Charles - Robert Conte de Nesselrode دیپلمات روسی (۱۷۸۰–۱۸۶۲ میلادی) در دوره‌ی سلطنت الکساندر اول و نیکلای اول و سال اول سلطنت الکساندر دوم وزارت امور خارجه‌ی روسیه را برعهده داشت.

۲– چون نقل قسمتی از مذاکرات سیف‌الملک با فرمانروای روسی قفقازیه ساکن تفلیس در مجلس ضیافت فرمانروا از لحاظ آشنایی خوانندگان گرامی با عقاید و طرز فکر رجال مردم آن روز ایران مفید به نظر آمد عین مذاکرات را از ناسخ‌التواریخ، جلد سوم تاریخ قاجاریه در این‌جا نقل می‌کنیم:

در اواسط ماه محرم سال ۱۲۷۳ قمری به تهران رسید.

موافقت‌نامه‌ی ایران و روسیه درباره‌ی مسافرت اتباع دو کشور

نتیجه‌ی مذاکرات سیف‌الملك در پترزبورگ با اولیای روسیه و گفتگوی سفیر روسیه در تهران با صدراعظم و وزیر دول خارجه (وزیر امور خارجه) ایران درباره‌ی مسافرت اتباع دو دولت به خاک یکدیگر به صورت موافقتنامه‌ای حاوی چهار فصل به شرح زیر تدوین و امضا شد.

فصل اول - اتباع دو کشور بدون اجازه‌ی کتبی (گذرنامه) دولت متبوع خود حق ورود به خاک کشور دیگر را ندارند.

فصل دوم - کسانی که بدون گذرنامه رسمی به خاک کشور متعاهد بروند به وسیله‌ی مرزداران بازداشت و با کلیه‌ی اموال و دارایی یا اسلحه و کالاهایی که همراه داشته باشند، تحویل کنسول یا ژنرال کنسول و یا وزیر مختار دولت متبوع خود که در کشور متعاهد مقیم هستند، خواهند شد.

فصل سوم - اگر از اتباع هر یک از دو کشور کسانی مایل به مهاجرت به خاک کشور دیگر باشند، ترتیب مهاجرت آنان بدون دخالت دولت ثالث و یا دولت‌های دیگر داده خواهد شد.

فصل چهارم - هر یک از دو دولت متعهد شدند که با هرگونه تقاضا و درخواست مأمورین رسمی دولت دیگر درباره‌ی صدور اجازه‌ی مهاجرت موافقت کنند مگر درصورتی که برحسب

«... و روز چهارم اول را به مهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهربانی و ضیافت با پای برد و بر خویشتن فراتر جای داد. بالجمله چنین افتاد که جانشین قفقاز فرمانروای قفقازیه در مجلس بال که زنان و مردان انجمن بودند و با هم رقص می‌کردند از سفیر کبیر پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان اینگونه برمی‌آیند یا پوشیده می‌روند سفیر کبیر گفت آن زن که در شریعت ما بی‌پرده در میان انجمن شود حدود شرعیه بر وی رانند بلکه مردان خونش را هدر دانند. در پاسخ گفت: دور نیست که تا ده سال دیگر ایران به صورت فرنگستان برآید و زن با مرد بیگانه رقص آزماید. سیف‌الملک گفت از مستقبل ایام کسی را آگهی نیست: نیز تواند بود که تا ده سال دیگر فرنگستان به صورت ایران شود و زن از مرد پوشیده رود. دیگر باره جانشین آغاز سخن کرد که مرا اصغا رفته که در ایران دور و قصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مطموس گردد و دولت ایران در تعمیر و مرمت آن انبیه رنجی نبرند. ایلچی کبیر گفت: از بدو دولت ایران تاکنون پنج هزار سال بل افزون می‌رود و این بنا و سرای از دیرباز به‌پای شده عجیب نیست که ثلمه و رخنه یافته باشد اما واجب است که عمارات روسیه که روزگار فراوان بر آن نگذشته زیان امحا و انهدام ندیده باشد.»

قانون و مقررات موانعی برای قبول چنین درخواستی وجود داشته باشد.

امتیازات اقتصادی و سیاسی

دولت تزاری روس در کسب امتیازات اقتصادی و سیاسی به اندازه‌ی انگلستان در ایران کامیاب نشد. معذلك در برابر هر امتیازی که به دولت یا اتباع انگلیسی داده می‌شد، اتباع روسیه نیز فعالیت و کوششی برای اخذ امتیازی نظیر آن نشان می‌دادند.

نخستین امتیاز مهمی که به اتباع روسیه داده شد، امتیاز بهره‌برداری انحصاری از مراکز صید ماهی در قسمتی از سواحل ایران در دریای خزر بود که در سال ۱۲۸۵ هجری قمری (مطابق با ۱۸۶۹ میلادی) از طرف ناصرالدین شاه به یکی از اتباع روسیه به نام **لیانازوف**[۱] داده شد و بعد از آن تاریخ نیز چندین بار تمدید گردید و سرانجام بهره‌برداری از صید ماهی در بندر انزلی و اطراف آن و امتداد کرانه‌ی دریای خزر تا نوشهر کنونی به دست شرکت مختلط **شیلات** که سرمایه آن متعلق به دولت روسیه و دولت ایران (روسیه صدی ۵۱ سهام و ایران صدی ۴۹ سهام) است افتاد[۲].

کمی بعد از آن تاریخ در سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۷۰ میلادی) اجازه‌ی احداث سیم تلگراف بین **الکساندروفسکی** و تهران از راه ادسا و تفلیس و تبریز به روسیه داده شد و بعدها وزارت مالیه‌ی دولت روسیه با کسب اجازه مخصوص از دولت ایران بانك **استقراضی** روس را در برابر بانک شاهنشاهی ایران که امتیاز آن به اتباع انگلیس داده شده بود، در ایران دایر کرد و در معاملات اقتصادی و تجارتی رقیب سرسخت بانك شاهنشاهی گردید.

بانک استقراضی که بعداً به نام **بانک اسکنت**[۳] (بانک تنزیلی) خوانده شد، یک مؤسسه بود. این بانک بی‌دریغ به همه‌ی بازرگانان و پیشه‌وران وام می‌داد و در وصول آن‌ها اهمال می‌ورزید. سرمایه‌ی بانک محدود نبود و آنچه لازم داشت از وزارت دارایی و خزانه‌ی روسیه دریافت می‌کرد. شعاع عمل این بانک به تدریج توسعه یافت و به دولت و پادشاه و شاهزادگان نیز وام می‌داد و بدین ترتیب علاوه بر آن‌که از این ممر سود کلانی عاید بانک نمی‌شد، غالباً ضرر هم می‌داد. این بانک تا استقرار رژیم حکومت شوروی در روسیه در ایران باقی بود و طی

1- Lianazov

۲– مدت امتیاز شیلات در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی پایان گرفت و دیگر تمدید نشد و دولت ایران خود اداره‌ی امور این مؤسسه تولیدی و تجاری را در دست گرفت.

3- Banque d'escompte de perse

قراردادهای منعقده بین ایران و رژیم شوروی کلیه‌ی دارایی و مطالبات آن بانک به عنوان غرامت جنگ به ایران داده شد.

دولت تزاری روسیه در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه مهمترین مرکز حیاتی ایران را به دست آورد و چنان که در فصول پیش اشاره شد، با اعزام مستشاران نظامی و تشکیل بریگاد قزاق در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۱۸۷۹ میلادی) نیروی دفاعی ایران را تحت اختیار خود درآورد.

بریگاد قزاق و رؤسای روسی آن که طبق قرارداد استخدامی فقط تابع وزارت جنگ ایران بودند و مستخدم دولت ایران شمرده می‌شدند، کم‌کم به صورت یک نیروی مستقل وابسته به شخص شاه ایران و دربار روسیه درآمدند و نیرویی که برای حفظ و صیانت کشور از تجاوز اجانب تشکیل شده بود، وسیله‌ی مؤثر تحکیم بنیان رژیم استبداد سلاطین و سرکوب کردن افکار آزادی‌طلبان و مجری اوامر و دستورهای فرمانفرمای قفقازیه و دربار روسیه‌ی تزار شد و بعضی از رؤسای بریگاد قزاق منجمله **لیاخوف** در اجرای سیاست ضد آزادی روسیه تزاری و مبارزه با آزادی‌خواهان ایران نقش بزرگی را ایفا کردند.

در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) امتیاز احداث خط شوسه بین **بندر انزلی** و **قزوین** و بهره‌برداری از آن به یک شرکت روسی موسوم به **شرکت بیمه حمل و نقل ایران** واگذار شد. مدت امتیاز ۹۹ سال بود و بعدها در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه شرکت مزبور امتیاز خط شوسه بین قزوین و همدان را نیز به‌دست آورد.

خط آهن

در حدود ۱۲۹۱ قمری (۱۸۷۴ میلادی) اندکی پس از آن‌که بارون ژولیوس دورویتر تبعه‌ی انگلستان امتیاز احداث خط‌آهن از رشت به تهران و از تهران به خلیج‌فارس را به مدت ۷۰ سال از ناصرالدین شاه گرفت(۱)، یکی از اتباع وی به نام **فن فالکنهاگن**(۲) امتیاز احداث و بهره‌برداری خط‌آهن جلفا به تبریز را در طول ۱۵۶ کیلومتر از شاه ایران گرفت ولی چون در پایان مهلت مقرر یعنی پنج سال از تاریخ امتیازنامه نتوانست به تعهد خود عمل کند امتیاز او لغو گردید.

۱- برای اطلاع از تفصیل امتیازنامه‌ی رویتر به فصول یازدهم و چهاردهم این کتاب رجوع شود.

2- Von Falkenhagen



مورگان شوستر

فصل سیزدهم

روابط ایران با کشورهای اروپای مرکزی، غربی و آمریکا

۱۲۵۰ - ۱۳۱۳ هجری قمری

(۱۸۳۴ - ۱۸۹۵ میلادی)

مقدمه

در دوره‌ای که دول روس و انگلیس رقابت سیاسی و اقتصادی خود را در ایران به کمال رسانیده و از هر طرف ایران را در حلقه‌ی محاصره‌ی اقتصادی انداخته بودند و برای پیشرفت مقاصد شوم و استقلال‌شکنانه‌ی خود تلاش می‌کردند، روابط ایران با دول دیگر اروپایی نیز بسط می‌یافت. بخصوص که وقایع قرن نوزدهم اروپا مانند حلقه‌ی زنجیری سرنوشت ملل و کشورهای اروپایی را به خاورمیانه و ایران پیوسته بود و دولت ایران خواه برای کمک و یاری و خواه به منظور تقویت موقع سیاسی خود سعی داشت که با کشورهای اروپایی بخصوص با فرانسه و اطریش و آلمان که آن زمان جزء قدرت‌های بزرگ جهان به‌شمار می‌آمدند، روابط سیاسی و اقتصادی دایم برقرار کند. مسافرت‌های ناصرالدین شاه به اروپا و اعزام محصل به خارجه نیز در جلب توجه دول اروپای غربی و مرکزی به ایران و بسط سیاسی و اقتصادی آن ممالک با این کشور مؤثر بوده است.

I
روابط ایران با بلژیک و اسپانیا

قرارداد ایران و بلژیک

در سال ۱۲۵۷ هجری قمری، میرزا جعفرخان مهندس‌باشی (مشیرالدوله) سفیر ایران در دربار عثمانی با بارون **فرانسواجان** وزیر مختار بلژیک در استانبول ملاقات و درباره‌ی عقد یک قرارداد دوستی و بازرگانی بین دو کشور گفتگو کرد. اصول مذاکرات سفیر ایران با نماینده‌ی بلژیک در تهران مورد موافقت محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی صدراعظم قرار گرفت و **لئوپلد** پادشاه بلژیک نیز آن اصول را پذیرفت و سرانجام قراردادی شامل یک مقدمه و هفت ماده تنظیم و در تاریخ ۲۵ جمادی‌الاول سال ۱۲۵۷ هجری قمری[۱] (۱۴ ژوئن ۱۸۴۱ میلادی) به امضای سفرای ایران و بلژیک رسید و نسخه‌ی فارسی آن به تهران ارسال گردید و صدراعظم و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه‌ی ایران نیز آن را امضا کردند و به تصویب محمدشاه رسید.

برطبق ماده‌ی اول قرارداد، اساس دوستی همیشگی بین ایران و بلژیک و اتباع دو کشور برقرار و طبق ماده‌ی دوم رفت و آمد اتباع دو کشور به خاک یکدیگر و اقامت آنان برای تجارت آزاد گردید و به اتباع ایران و بلژیک اجازه داده شد که برای توقف و سکونت و اداره‌ی امور بازرگانی خود، خانه و انبار و ساختمان در خاک یکدیگر اجاره کنند و در دوران توقف خویش مورد احترام و از هرگونه تعرض و اجحاف و تعدی مأمورین محلی مصون باشند و نیز مقرر گردید که اگر یکی از دو دولت متعاهد، با دولت ثالثی وارد جنگ شود به مقررات این عهدنامه و مودت بین دو کشور خللی وارد نیاید.

ماده‌ی سوم قرارداد به شرحی که در کتاب ناسخ‌التواریخ نقل شده از این قرار است:

«ماده سیم - اشخاصی که از تبعه‌ی دولتین بهیتین به عنوان تجارت یا سیاحت به ممالک دیگر می‌روند یا توقف می‌نمایند، در حق آن‌ها لازمه‌ی احترام مدعی می‌شود و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج به تجار دولت بلجیق (بلژیک) از امتعه تبعه‌ی دولتین بهیتین در یک‌جا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه‌ی تجار دولت علیه ایران

۱- تاریخ انعقاد قرارداد در کتاب ناسخ‌التواریخ، جلد دوم تاریخ قاجاریه، در یک مورد چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الاولی و جای دیگر ۲۱ جمادی‌الاول ذکر شده است.

مثل تبعه‌ی دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار گردد».

از مفاد ماده‌ی سوم قرارداد چنین برمی‌آید که دولت بلژیک ایران را متعهد ساخته است که براساس تعرفه‌ی ثابت (صدی پنج) از کالاهای تجار بلژیکی گمرك دریافت کند ولی نرخ تعرفه‌ی گمرکی کالاهای ایران و تعهدات بازرگانان ایرانی مقیم بلژیک را در این مورد تابع تعرفه‌ی گمرکی بلژیک در قبال کشورهای فرانسه و انگلستان قرار داده و از تعیین نرخ ثابت در این باره خودداری کرده است.

بنابر ماده‌ی چهارم قرارداد دولت ایران مکلف بود که اتباع بلژیک مقیم ایران را، اعم از سیاح و بازرگانان، زیر حمایت مستقیم خود قرار دهد و احکام و فرمان در این‌باره به حکام و مأمورین ایرانی صادر کند.

طبق ماده‌ی پنجم دولت بلژیک اجازه یافت که نمایندگی بازرگانی در تهران و تبریز دایر کند و دولت ایران نیز حق داشت که متقابلاً در بروسل (بروکسل[۱] پایتخت بلژیک) و شهر آنور (آنورس[۲]) نماینده‌ی تجارتی (رئیس‌التجار) داشته باشد.

بنابر ماده‌ی ششم قرارداد، نمایندگی‌های تجارتی دو کشور مقیم در خاک یکدیگر اختیار داشتند که به اختلافات بین اتباع خود و اتباع کشوری که مقیم آن هستند، رسیدگی و با دخالت خود آن اختلافات را برطبق اصول و عادات محل رفع و نیز به امور تجار ورشکسته‌ی تبعه‌ی دولت متبوع خود رسیدگی کنند و در صورت فوت یکی از آنان اموال و دارایی او را ضبط نمایند.

اندکی پس از امضا و تصویب قرارداد ایران و بلژیک دولت اخیرالذکر به بهانه‌ی نارسا بودن قسمت آخر ماده‌ی سوم قرارداد مربوط به تعرفه‌ی گمرکی و به عنوان این‌که اجرای آن ماده در وضع گمرک بلژیک موجب بی‌نظمی خواهد شد، یک طرح اصلاحی به ایران پیشنهاد کرد که طبق آن تبعه‌ی دولتین گمرک را وقت ورود و خروج به ممالک یکدیگر، مانند شرط اول عهدنامه‌ی تجارتی دولت بهیه‌ی انگلیس که این اوقات ما بین دولت علیه ایران و دولت مشارالیها منعقد شده است کارسازی نمایند[۳].

1- (Bruxelles) Brussel   2- Anvers

۳- منظور از شروط اول عهدنامه‌ی ایران و انگلیس فصل اول عهدنامه‌ی تجارتی است که در تاریخ ۱۲ رمضان سال ۱۲۵۷ هجری قمری (۲۷ اکتبر ۱۸۴۱ میلادی) یعنی در حدود سه ماه و چند روز پس از امضای قرارداد ایران و بلژیک بین ایران و انگلستان در تهران به امضا رسید. فصل مزبور از این قرار بود: فصل اول – تجار دولتین علیتین بالسویه ماذون و مرخص‌اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را به مملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مباعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که می‌آورند و می‌برند درحین ورود

طرح اصلاحی ماده‌ی سوم قرارداد به صورت پروتکلی در تاریخ پانزدهم ذی‌حجه‌ی سال ۱۲۵۷ هجری قمری (ژانویه‌ی ۱۸۴۲ میلادی) در استانبول بین سفیر ایران و وزیر مختار بلژیک امضا و مبادله شد.

قرارداد ایران و اسپانیا

هنگامی که میرزا جعفرخان مشیرالدوله، سفیر ایران در دربار عثمانی، با سفیر بلژیک درباره‌ی قرارداد تجارت و اقامت اتباع دو کشور مذاکره می‌کرد، با وزیر مختار اسپانیا مقیم استانبول نیز در زمینه‌ی قرارداد دوستی و بازرگانی و تأمین اقامت اتباع دو کشور در خاک یکدیگر گفتگو کرد و سرانجام قرارداد مزبور شامل یک مقدمه و هفت ماده در تاریخ ۲۰ محرم سال ۱۲۵۸ قمری (مطابق با سوم مارس ۱۸۴۲ میلادی) در پایتخت عثمانی به امضای مشیرالدوله و **آنتونی**[۱] وزیر مختار و نماینده‌ی **ایزابل دوم** ملکه اسپانیا[۲] رسید.

قرارداد ایران و اسپانیا از حیث مفاد و مواد نظیر قرارداد دوستی و تجارت ایران و بلژیک و اساس آن بر دوستی دو دولت و دو کشور و لزوم ایجاد تسهیلات برای رفت و آمد و اقامت و تجارت اتباع دو کشور در خاک یکدیگر و ماده‌ی اول قرارداد مزبور به این شرح بود:

«ماده‌ی اول - بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه‌ی طرفین الی ماشاءالله تعالی، اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد[۳]».

مفاد ماده‌ی سوم این قرارداد درباره‌ی چگونگی اخذ عوارض گمرکی از بازرگانان و اتباع دو کشور در خاک یکدیگر با توجه به پروتکل ایران و بلژیک مورخ ذی‌حجه ۱۲۵۷ قمری تنظیم گردیده و مقرر داشته بود که از کالاهای بازرگانان دو کشور مانند بازرگانان دول متحاربه،

یک مرتبه به طریقی که از تجار دولت‌های کاملةالوداد فرنگ گمرک مال‌التجاره گرفته می‌شود از تجار تبعه‌ی طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یک مرتبه و دیگر به هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکت‌های جانبین چیزی مطالبه نخواهند شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین، به نهجی که به تبعه‌ی دولت‌های کاملةالاتحاد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آن‌ها به هر باب خواهند کرد (ناسخ‌التواریخ، جلد دوم تاریخ قاجاریه).

1- Anthony

۲- Isabelle II (Marie - Louise) دختر فردیناند هفتم از سال ۱۸۳۳ ملکه‌ی اسپانیا بود و در سال ۱۸۶۸ بر اثر کودتای افسران عالی‌رتبه ارتش از سلطنت خلع شد.

۳- نقل از «ناسخ‌التواریخ»، جلد دوم، تاریخ قاجاریه.

گمرک دریافت شود و درحقیقت روح ماده‌ی سوم قرارداد همان روح فصل اول عهدنامه‌ی تجارتی ایران و انگلیسی بود که قبلاً بدان اشاره کردیم.

طبق این قرارداد دولت اسپانیا حق داشت که در **تهران** و **تبریز** نمایندگی‌های تجارتی تأسیس کند و دولت ایران نیز متقابلاً یک وکیل‌التجار در شهر مادرید(۱) پایتخت اسپانیا و یک نمایندگی بازرگانی در بندر **بارسلن**(۲) یا هر بندر دیگری که صلاح بداند داشته باشد.

II
روابط ایران و فرانسه

مقدمه

در فصل یازدهم این کتاب اشاره کردیم که **حسین‌خان آجودانباشی** با عنوان سفیر و نماینده‌ی فوق‌العاده محمدشاه در سال ۱۲۵۴ قمری (۱۸۳۸ میلادی) عازم انگلستان شد تا درباره‌ی مداخلات سفیر بریتانیا در امور داخلی ایران و از آن جمله در مسئله‌ی هرات با وزیر خارجه و نخست‌وزیر انگلیس مذاکره کند(۳). وی چون اطلاع یافت که اولیای دولت بریتانیا سفارت او را به رسمیت نخواهند شناخت، در وینه با **مترنیخ** گفتگو کرد و از او خواست که از راه دیپلماسی، رسمیت سفارت او را به انگلستان بقبولاند. مترنیخ نیز در این باره اقدام کرد و چون اقدامات او به نتیجه‌ی قطعی نرسید آجودانباشی در محرم سال ۱۲۵۵ عازم پاریس شد.

آجودانباشی در ماه صفر ۱۲۵۵ وارد پاریس و **ژوانن**(۴) عضو هیئت اعزامی ناپلئون اول به ایران که به زبان فارسی آشنایی داشت، از طرف دولت فرانسه مأمور پذیرایی از نماینده‌ی ایران گردید. آجودانباشی با گیزو(۵) وزیر امور خارجه‌ی فرانسه و سپس با لویی فیلیپ(۶) پادشاه

1- Madrid

2- (Barcelone) Barcelona

۳- به فصل یازدهم صفحه‌ی ۲۲۴ رجوع شود.

4- Joinin

۵- Francois Guigot دیپلمات و مورخ و نویسنده‌ی محافظه‌کار فرانسوی که مخالفت او با لیبرال‌ها و جمهوری‌خواهان فرانسه مقدمات انقلاب سال ۱۸۴۸ و سقوط سلطنت لوئی فیلیپ را فراهم ساخت.

۶- Louis philippe پس از انقلاب ژوئیه‌ی سال ۱۸۳۰ میلادی (۱۲۴۶ قمری) و سقوط سلطنت شارل دهم به پادشاهی فرانسه رسید و در فوریه‌ی سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۶۵ میلادی) طی یک انقلاب عمومی از سلطنت استعفاء کرد و به انگلستان گریخت.

فرانسه ملاقات کرد و هدایای محمدشاه را که یک قبضه‌ی شمشیر مرصع به جواهر و شانزده طاقه‌ی شال رضایی و یک جلد کتاب شاهنامه‌ی فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود به پادشاه فرانسه تقدیم نمود[۱].

به‌طوری که در فصل یازدهم اشاره شد، چون انگلستان با سفر رسمی نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی ایران به لندن موافقت نکرد، آجودانباشی همراه جبرائیل‌خان مترجم خود به‌طور غیر رسمی از پاریس عازم لندن شد و پس از مدتی اقامت در آن شهر بار دیگر به پاریس بازگشت و طی ملاقات و مذاکره با اولیای دولت فرانسه، از آن دولت خواست که یک هیئت از متخصصین توپخانه و سواره و پیاده‌نظام برای تعلیم سپاه ایران از اتباع فرانسه به استخدام دولت درآورد.

دولت فرانسه **کنت دوسرسی**[۲] را به سفارت در دربار ایران برگزید و او با سه نفر معلم توپخانه و دو معلم سوار نظام و پنج افسر پیاده نظام که به خدمت ارتش ایران درآمده بودند، عازم ایران گردیدند و این هیئت در اوایل ماه شوال سال ۱۲۵۵ قمری به تبریز رسیدند و از آنجا عازم اصفهان شدند و در این شهر به حضور محمدشاه بار یافتند. بدین ترتیب روابط سیاسی ایران و فرانسه که پس از عدم کامیابی ژنرال گاردان در اجرای تعهدات ناپلئون اول نسبت به ایران قطع شده بود، مجدداً برقرار گردید.

از همراهان کنت دوسرسی مشهورتر از همه یکی **ژنرال فریه**[۳] و دیگری **ژنرال مهندس سمینو**[۴] بودند. سمینو مدتی در ارتش ایران در محاصره‌ی هرات خدمت کرد و ژنرال فریه به

۱- داستانی از دوران اقامت حسین‌خان آجودانباشی در پاریس در کتاب ناسخ‌التواریخ ذکر شده که نقل آن در اینجا خالی از فایده نیست: «و این هنگام چنان افتاد که مردم پاریس بر او شوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند ... بعد از آن‌که پادشاه بر مفسدین غلبه کرد، ایشان را گرفته محبوس داشت آن کس را که سبب این فتنه بود، خواست مقتول سازد. مادر آن مجرم نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید. در این‌وقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدین‌گونه نوشت که اگرچه آن مقصر قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق به‌واسطه‌ی وجود اوست، لکن به دستی که این حکم را می‌نویسد قطره‌ای از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم به دل صاحب این دست آمد، چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و مختصر به وجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و به همان قطره‌ی اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم (ناسخ‌التواریخ، جلد دوم تاریخ قاجاریه).

2- Con te de Sercey

3- G. Ferrier

4- G. Semeneau

سمت ژنرال آجودانباشی سپاه ایران برگزیده شد. اما چون با سیاست روسیه تزاری به شدت مخالفت می‌ورزید و طرفدار نفوذ انگلستان بود، حاجی میرزا آغاسی بر اثر فشار وزیر مختار روسیه او را از خدمت دولت ایران عزل کرد و افسر مزبور به فرانسه بازگشت. دیگر از همراهان سفیر فرانسه **مارکی دولاوالت**(۱) بود و محمدشاه به او و به کنت دوسرسی لقب خانی داد.

کنت دوسرسی از مذاکره با اولیای دربار ایران و محمدشاه برای عقد قراردادهای تجارتی و سیاسی نتیجه‌ای به‌دست نیاورد. زیرا نماینده‌ی فرانسه برخلاف انتظار دربار ایران که تصور می‌کرد وساطت فرانسه بین ایران و انگلیس درباره‌ی مسئله‌ی هرات به نفع ایران خواهد بود، از هرگونه مداخله و مذاکره درباره‌ی مسائل سیاسی خودداری ورزید و فقط موفق شد محمدشاه را به صدور فرمانی درباره‌ی کاتوکلی‌های فرانسوی مقیم ایران وادار کند. فرمان مزبور که در ماه صفر سال ۱۲۵۶ قمری از طرف محمد شاه خطاب به عمال دولت صادر شده است، این بود که کاتولیک‌های فرانسوی مقیم خلفای اصفهان و سایر نقاط ایران، از همان **مزایایی** که اتباع ایرانی دارند، بهره‌مند باشند و آزادانه به عبادت و خرید و فروش و تعلیم و تربیت اطفال خود و ازدواج و ایجاد معابد و کلیساها بپردازند.

سفارت میرزا محمدعلی خان شیرازی

کنت دوسرسی پس از سه ماه اقامت در ایران، در سال ۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰ میلادی) به فرانسه بازگشت ولی همراهان او در ایران ماندند. دولت فرانسه در سال ۱۲۵۹ قمری (۱۸۴۳ میلادی) کنت دوسارتیژ(۲) را به عنوان سفیر فوق‌العاده به ایران فرستاد و این سفیر تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه و دوره‌ی صدارت امیرکبیر در تهران باقی ماند. سفیر فرانسه برای عقد یک قرارداد با ایران نهایت کوشش خود را به کار برد، اما حاجی میرزا آغاسی از عقد قرارداد رسمی جلوگیری کرد و سرانجام محمدشاه دستوری صادر کرد که طبق آن طرح یک قرارداد با فرانسه تهیه شود. این طرح آماده شد و در سال ۱۲۶۳ قمری (۱۸۴۶ میلادی) به وسیله‌ی **حاجی میرزا آغاسی** و **کنت دوسارتیژ** و منشی او **نیکلا پاراف** و یک نسخه‌ی آن برای تصویب به وزارت امور خارجه فرانسه فرستاده شد.

نسخه‌ی قرارداد مدت‌ها در استانبول نزد سفیر فرانسه در دربار عثمانی باقی ماند و هنگامی به پاریس رسید که انقلاب فوریه ۱۸۴۸ مجالی برای توجه به اینگونه مسائل برای زمامداران فرانسه باقی نگذاشته بود و حکومت موقت فرانسه که پس از سقوط سلطنت لویی

1- Marquis de La Valette

2- Conte de Sartiges

فیلیپ بر سر کار آمد، سرگرم تمشیت امور داخلی بود و بدین ترتیب قرارداد و موضوع آن فراموش شد.

در سال ۱۲۶۳ قمری، میرزا محمدعلی خان شیرازی نایب اول وزارت امور خارجه‌ی ایران با دستورالعملی که حاجی میرزا آغاسی صادر کرده بود، برای جلب دوستی فرانسه و استخدام یک عده معلم و صنعتگر و متخصص فنی عازم فرانسه شد. خلاصه‌ی دستورهای صدراعظم ایران این بود که سفیر ایران با **فرانسواگیزو**، وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، ملاقات کند و سپس به حضور پادشاه فرانسه برود و دوستی و الفت صادقانه‌ی ایران را نسبت به فرانسه و اتباع آن دولت در ایران به اولیای فرانسه گوشزد نماید و از آنان بخواهد که عده‌ای از ارباب صنایع و معلمین ماهر و ورزیده به ایران بفرستند که مدت هفت سال طبق قرارداد در ایران خدمت کنند و نیز اگر اولیای دولت فرانسه مسئله قرارداد تجارتی را مطرح کنند، سفیر ایران بگوید که فرمان محمدشاه برای آزادی و تأمین تجارت اتباع آن دولت در ایران کافی است.

درباره‌ی توقف سفیر فرانسه در ایران، حاجی میرزا آغاسی ضمن دستورالعمل خود به میرزا محمدعلی خان شیرازی نوشته بود که توقف کنت دوسارتیژ سفیر فرانسه در تهران مانعی ندارد اما به شرط آن‌که بیش از سه سال در ایران نماند و از استخدام افراد شرور در دستگاه سفارت و از حمایت این گونه افراد خودداری ورزد[۱].

میرزا محمدعلی خان شیرازی روز هیجدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۳ قمری از تهران عازم پاریس شد و در استانبول سفرای روس و انگلیس مقیم دربار عثمانی در تعویض حرکت او به پاریس کوشیدند ولی پس از آن‌که از حقیقت مأموریت او اطمینان یافتند، متعرض او نشدند.

۱- قسمتی از عین دستورالعمل حاجی میرزا آغاسی به میرزا محمدعلی خان را که جزو اسناد وزارت امور خارجه‌ی ایران مضبوط است در اینجا نقل می‌کنیم: «دوم خواهیم گفت که ایلچی مقیم دارالخلافه خواهیم گذاشت. جواب این است که ما مضایقه نداریم اما اگر عالیجاه بلند جایگاه غراف سرتیژ (کنت دوساتیژ) را منصب داده مقیم نمایند بهتر از دیگران می‌باشد. بلکه قاعده این باشد که زیادتر از سه سال ایلچی مقیم باید در ایران نماند و نوکر زیاد از اهل ایران نگیرد و زیاده از ده دوازده نفر از اهل ایران باید نوکر (کارمند و عضو) نگیرند و آدم شریر نگاه ندارند و اگر تقصیری از نوکرها سر زند حمایت ننماید بلکه در دیوانخانه‌ی مبارکه یا جای دیگر مقصر باید تنبیه شود» قسمت اخیر دستورالعمل مذکور ناظر بر قسمتی از روح قرارداد ترکمانچای مبنی بر مصونیت اتباع روسیه ساکن ایران از تابعیت نسبت به قوانین و مقررات کشور ایران است که برای سایر ممالکی که اتباعی در ایران داشتند سرمشق و مستمسک قرار گرفته بود.

سفیر ایران مدت هشت ماه در پاریس اقامت داشت و پس از ملاقات و مذاکره با وزیر امور خارجه و لویی فیلیپ پادشاه فرانسه و گرفتن جواب نامه‌های محمدشاه و صدراعظم به استانبول بازگشت و چون به ارزنةالروم رسید، از طرف حاجی میرزا آغاسی به او دستور داده شد که نسخ قرارداد ارزروم را که میرزاتقی خان فراهانی وزیر نظام با حسن تدبیر برای تعیین مرزهای ایران و عثمانی تدوین نموده بود، با نمایندگان عثمانی مبادله کند. او در انجام این امر - به طوری که در فصل دهم ذکر شد - مرتکب اشتباهاتی گردید که بر اثر آن در زمینه قرارداد مزبور، اشکال بزرگی برای دولت ایران فراهم شد.

بعد از بازگشت میرزا محمدعلی خان شیرازی از پاریس، دولت فرانسه بنابر پیشنهاد صدراعظم ایران، با ابقای **کنت دوسارتیژ** در مقام وزیر مختاری آن دولت در تهران موافقت نمود و چون مقارن این اوقات محمدشاه وفات یافت و ناصرالدین شاه به سلطنت رسید، از طرف **کاونیاک**(۱) رئیس موقت هیئت مجریه حکومت انقلابی فرانسه که بعد از انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ و سقوط سلطنت **لوئی فیلیپ** روی کار آمده بود، نامه‌ای مبنی بر معرفی کنت دوسارتیژ به وزیر مختاری آن دولت در دربار ایران، خطاب به ناصرالدین شاه به تهران فرستاده شد که درحقیقت به منزله‌ی استوارنامه سفیر مزبور بود(۲).

۱- Louis - Eugene Cavaignac (۱۸۰۲-۱۸۵۷ میلادی) ژنرال فرانسوی و فرماندار الجزایر و رئیس هیئت مجریه‌ی محکومت موقت انقلابی سال ۱۸۴۸ که در برابر لوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) مقام خود را از دست داد.

۲- ترجمه نامه کاونیاک به ناصرالدین شاه که به وسیله‌ی یکی از منشیان ایرانی سفارت فرانسه در آن اوقات ترجمه شده و جزو اسناد موجود در وزارت امور خارجه ایران می‌باشد: «رئیس دولت بهیه جمهوری فرانسه و صدرنشین مجلس وزرا بر رأی اصابت پیرای اعلیحضرت فلك رفعت خسرو با فر و جلال سلطان با عدل و اقتدار ناصرالدین شاه قاجار شاهنشاه ممالک ایران ایدالله قدرته و شوکته مکشوف می‌دارد که نظر به کمال متانست نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی از صمیم قلب مایل و راغب شدیم که در جلوس میمنت مأنوس اعلی درجه‌ی دوستی و اتحاد صادقه‌ی خود در پیشگاه حضور به منصه‌ی ظهور رسانیم. لهذا موسیو سرتیژ (سارتیژ) را که در دربار پادشاه مغفور مبرور که از روی صدق و صفا با دولت بهیه فرانسه متفق و یک جهت بود و به رسم وزیر مختار مخصوص اقامت داشت و به‌طور لیاقت و درایت به امورات دولتیه می‌پرداخت، او را به همان منصب در دربار آن حضرت تصدیق و توثیق نمودیم و چون مشارالیه در امورات آن سفارت عظمی فطات و کفایت خود را به ظهور رسانید و در سلوک و رفتار با اولیای دولت علیه منتهای احتیاط و راستی

کنت دوسارتیژ بر سر مسائل جزئی از قبیل حمایت از کاتولیک‌های فرانسوی و سایر اتباع آن دولت و این‌که چرا پادشاه ایران به او نیز مثل سایر سفرای خارجی تمثال همایونی اعطا نکرده است، با وزارت امور خارجه ایران در کشمکش و مبادله نامه و یادداشت بود و اصرار داشت که دولت ایران فرمان محمدشاه را درباره‌ی آزادی و تسهیل تجارت اتباع فرانسه در ایران به منزله‌ی یک عهدنامه‌ی رسمی بازرگانی بشناسد و حتی یک بار نشانی را که محمدشاه به او داده بود، به وزارت خارجه‌ی ایران پس فرستاد و تهدید کرد که در صورت امتناع ایران از قبول رسمیت آن قرارداد، ایران را ترک خواهد گفت.

امیرکبیر در برابر پافشاری و اصرار سفیر فرانسه، ایستادگی کرد و سرانجام به او فهماند که برای عقد قرارداد بازرگانی باید از طرف دولت فرانسه، ایستادگی کرد و سرانجام به او فهماند که برای عقد قرارداد بازرگانی باید از طرف دولت فرانسه اختیارنامه‌ی رسمی به نام او صادر و فرستاده شود و آنگاه وی با نماینده‌ی مختار دولت ایران در زمینه‌ی قرارداد مذاکره کند. کنت دوسارتیژ ناچار به قبول این پیشنهاد تن در داد ولی چون درضمن مذاکرات او با اولیای دولت معلوم شد که او نمی‌خواهد حقوق و احترامات و امتیازات متقابل و برابر با حقوق و امتیازات بازرگانان فرانسوی به تجار ایرانی مقیم فرانسه بدهد، امیرکبیر به خشم آمد و نسبت به سفیر مزبور بی‌اعتنایی کرد. کنت همین که سردی روابط اولیای دولت را با خود حس کرد، در ماه رجب سال ۱۲۶۵ قمری (۱۸۴۸ میلادی) به کشور خویش بازگشت.

و خیرخواهی دولتین ذی شوکتین مرعی داشت، به جهت ما اطمینان کلی به هم رسید و یقین قطعی حاصل آمد که چنان‌که خود را مورد التفات و نوزاشات پادشاه مبرور نمود مورد مراحم و عنایات اعلیحضرت شاهنشاهی نیز خواهد شد، به این جهات اولیای دولت جمهوریه را از خود راضی و خشنود خواهد ساخت. بناء علیهذا از اعلیحضرت شاشهنشاهی خواهش می‌نماییم که مشارالیه را از روی التفات عادیه خود اخذ فرمایند و مشارالیه از جانب اولیای دولت بهیه جمهوریه فرانسه هر چه معلوم دارد و اظهار نماید اعتبار و اعتماد کلی بر آن بفرمایند به تخصیص اوقاتی که از درگاه احدیت قوام و دولت آن دولت ذی شوکت و حفظ دوستی و اتحاد ابدی این دولت قوی آیت را مسئلت می‌نماییم. در این خصوص نیز عرض او را به سمع یقین اصغا فرمایند. تحریر شد فی دارالسلطنه پاریس در ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی. محل امضای موسیو کاونیاک رئیس دولت جمهوریه و صدرنشین مجلس وزرا. محل امضای موسیو باستت (Bastidi) وزیر دول خارجه‌ی دولت جمهوریه فرانسه» (نقل از کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» تألیف عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۴۰).

بر اثر رفتار خشن و خارج از نزاکت کنت دوسارتیژ و نامه‌های تندی که بین او و وزیر امور خارجه‌ی ایران مبادله گردید[۱]، پس از مراجعت سفیر مزبور به پاریس روابط ایران و فرانسه قطع گردید و این حالت مدت شش سال دوام یافت و در این مدت حفظ منافع اتباع دولت فرانسه در ایران برعهده‌ی سفارت بریتانیا بود.

۱- نامه‌ی زیر که در تاریخ صفر سال ۱۲۶۵ قمری از طرف حاجی میرزا مسعود گرمرودی (آذربایجانی) وزیر امور خارجه‌ی ایران در پاسخ نامه‌ی شکوه‌آمیز کنت دوسارتیژ خطاب به امیرکبیر به مشارالیه نوشته شده نمونه‌ای است از یک سلسله نامه‌ها و یادداشت‌هایی که از تاریخ جلوس ناصرالدین شاه تا بازگشت سفیر فرانسه به کشور خویش بین او و وزیر خارجه‌ی ایران و امیرکبیر مبادله شده. «جناب جلالت و فخامت نصابا، فراست و فطانت انتسابا، محبان استظهارا، دوستان اعضادا، مشفقاً، مراسله آن جناب که به جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیرکبیر دام اجلاله نوشته بودند و نشانی که از شاهنشاه مغفور مبرور به شما رسیده بود، خدمت جناب معظم الیه فرستاده بودید همه را ملاحظه کرد و این‌طور رفتار آن جناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این همایون دربار خلافت مدار شده‌اند، مورث کمال تعجب و تحیر آمد و از فطانت و درایت و کاردانی آن جناب زیاده از حد بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجه‌ی مستقل دارد این‌گونه مکاتبات به صدارت عظمی شود. ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل از این محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور به آن جناب رسیده باشد و زیور پیکر خود ساخته‌اند پس بفرستد به این بهانه که چرا به سفرای دول سایره تصویر همایون مرحمت شده است به آن جناب نشده است، دوستدار می‌تواند صراحتاً به آن جناب بنویسد که آن جناب هیچ وجه من‌الوجوه حق نداشتید به این سیاق و به این طرز از اولیای دولت علیه مطالبه‌ی تصویر همایون نمایید زیرا که در یک دولتی که چندین سفرا اقامت دارند اگر به یکی یا دو نفر از آن‌ها به جهتی التفاتی شود، نباید همه‌ی سفارت مبذول شود خصوصاً حکماً مطالبه نمایید یا سفیر دولتی که آن دولت بنویسد به منتسبان این دولت در مقام تلافی برمی‌آید و نشان می‌دهد و از دولت بهیه فرانسه با وصف آن‌که مکرر از این دولت علیه تقدیمی‌ها و به سفرای آن دولت بهیه نشان التفات شده و سفیر این دولت علیه چندین نشان به جهت منتسبان آن دولت بهیه ببرد از آن دولت بهیه مطلقاً تلاقی نشد و یک نفر از تبعه‌ی این دولت علیه نشان از آن دولت بهیه ندارد. مع‌ذلك المراتب هرگز مطالبه نشان از آن دولت بهیه نشد. چرا باید برای امری که آن جناب به هیچ وجهی حق ندارد، این‌طور بی‌احترامانه رفتار نماید و بخواهد برودت فیمابین دو دولت دوست به میان آورد. تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی. چون لازم بود زحمت داد. تحریراً شهر صفر ۱۲۶۵ (نقل از کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر»، تألیف عباس اقبال آشتیانی).

تجدید روابط و عهدنامه‌ی بازرگانی

ناپلئون سوم[۱] پادشاه فرانسه در سال ۱۸۵۵ میلادی (۱۲۷۱ هجری قمری) **مسیو پروسپر بوره**[۲] را به عنوان وزیر مختار و سفیر فوق‌العاده در دربار ایران برگزید و او را به همراهی کنت دوگوبینو و اعضای سفارت در اواسط ماه شوال ۱۲۷۱ قمری وارد تهران شد و چند روز بعد به حضور ناصرالدین شاه رسید و استوارنامه‌های خود را تقدیم کرد.

وزیر مختار جدید فرانسه پس از ملاقات با میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران پیش‌نویس قراردادی را که براساس موافقت‌های قبلی بین کنت دوسارتیژ و حاجی میرزا آغاسی تدوین شده بود به صدراعظم تقدیم نمود و طی مذاکراتی که در وزارت امور خارجه‌ی ایران بین وزیر مختار فرانسه و وزیر خارجه با حضور صدراعظم انجام گرفت، عهدنامه‌ی مودت و بازرگانی شامل هشت فصل و یک مقدمه مورخ شوال ۱۲۷۱ قمری (۱۲ ژوییه ۱۸۵۵ میلادی) به امضای میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله، صدراعظم ایران و مسیو پروسپر بوره وزیر مختار فرانسه رسید.

فصل اول قرارداد مانند قراردادهای مودت ایران و بلژیک و ایران و اسپانیا متضمن استقرار دوستی صادقانه و اتحاد دایم بین دولتین ایران و فرانسه و اتباع دو کشور بود.

فصل دوم و سوم مقرر داشته بود که هر یک از دو دولت در حق سفرا و وزرای مختار دولت متعاهد مقیم خاک همان سلوک و رفتاری را داشته باشد که با نمایندگان کشورهای کاملة‌الوداد دارد و نیز هرگونه امکانات و تسهیلات برای اقامت و تجارت و کسب و رفت و آمد اتباع دولت متعاهد در خاک خود فراهم نماید.

فصل چهارم مربوط به تعرفه‌ی گمرکی برطبق تعرفه‌ی گمرک معمول بین دول کاملة‌الوداد و فصل پنجم مربوط به چگونگی حل اختلافات بین اتباع فرانسه مقیم ایران و بین اتباع آن دولت و اتباع ایران و خلاصه‌ی آن بدین قرار است:

۱- شارل لوئی ناپلئون بناپارت Charles - Louis - Napoleon Bonaparte پس از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ به ریاست جمهوری فرانسه رسید و در سال ۱۸۵۱ پس از رفراندمی که به نفع او تمام شد، رژیم جمهوری را به سلطنت مبدل ساخت و با عنوان ناپلئون سوم، دومین امپراتوری فرانسه (امپراتوری اول مربوط به دوله سلطنت ناپلئون اول) را بنیان نهاد و این امپراتوری در سال ۱۸۷۰ میلادی بر اثر شکست ناپلئون سوم از پروس سقوط کرد و بار دیگر رژیم جمهوری در فرانسه برقرار گردید و همچنان پایدار ماند.

2- M. Prosper Bouree

۱- اختلافات بین اتباع فرانسه مقیم ایران، مطلقاً به وسیله‌ی نمایندگان سیاسی فرانسه مقیم ایران و طبق قوانین فرانسه حل خواهد شد.

۲- اختلاف میان اتباع ایران و اتباع فرانسه در خاک ایران، در محاکم داخلی ایران ولی با حضور کنسول فرانسه یا نماینده‌ی کنسولگری آن دولت تصفیه می‌شود.

۳- حل هرگونه اختلاف بین اتباع فرانسه و اتباع سایر ممالک در ایران و رسیدگی به دعاوی و موارد اختلاف، مطلقاً با نمایندگان سیاسی فرانسه مقیم ایران خواهد بود.

۴- اگر بین اتباع ایران مقیم فرانسه با فرانسویان یا اتباع دول دیگر ساکن آن کشور اختلاف و منازعه‌ای پیش آید، دولت فرانسه با اتباع ایران رفتاری خواهد کرد که با اتباع دول کاملةالوداد در فرانسه معمول است.

۵- با مجرمین ایرانی مقیم فرانسه و مجرمین فرانسوی مقیم ایران، برحسب جرمی که مرتکب شوند، برطبق مقررات معمول بین دول کاملةالوداد رفتار خواهد شد.

مفاد ماده‌ی پنجم این قرارداد جلوه‌ای است از حق حاکمیت قضایی کنسول که برای اولین بار طی عهدنامه‌ی منحوس ترکمانچای به دولت روسیه اعطا شد و ابتدا انگلستان نظیر آن حق را در ایران عملاً به‌دست آورد. در این قرارداد نیز، چنان حقی برای نمایندگان سیاسی فرانسه در ایران شناخته شده است بدون آن‌که نظیر آن حق به کنسول‌ها و نمایندگان سیاسی ایران در فرانسه اعطا شده باشد.

فصل ششم عهدنامه‌ی مربوط به چگونگی رسیدگی نمایندگان سیاسی دو کشور مقیم خاک یکدیگر به میراث اتباع فوت شده کشور خود و فصل هفتم حاوی مقررات مربوط به تعداد کنسولگری‌های دو دولت متعاهد در خاک یکدیگر است. طبق ماده‌ی هفتم، دولت فرانسه حق داشت که علاوه بر سفارت، یک کنسولگری در تهران و دو کنسولگری در تبریز و بندر بوشهر دایر کند و دولت ایران نیز مجاز بود که در پاریس و بندر مارسی[۱] و جزیره‌ی بوربن[۲] کنسولگری داشته باشد. کنسول‌ها و نمایندگان سیاسی هر دو دولت در خاک یکدیگر از امتیازات مخصوص نمایندگان دول کاملةالوداد بهره‌مند خواهند بود.

در فصل هشتم قرارداد پیش‌بینی شده بود که نسخ تصویب شده‌ی قرارداد، حداکثر تا شش ماه در تهران و پاریس بین اولیای وزارت امور خارجه دو دولت مبادله شود.

۱- Marseille بزرگ‌ترین بندر فرانسه واقع در جنوب آن کشور کنار دریای مدیترانه.

۲- Bourbon جزیره‌ی واقع در اقیانوس هند نزدیک به کرانه‌ی شرقی آفریقا به مساحت ۲۵۰۰ کیلومتر مربع متعلق به فرانسه که اکنون به نام جزیره‌ی رئونیون Reunion خوانده می‌شود.

پس از تدوین و امضای قرارداد دوستی و بازرگانی فوق‌الذکر روابط ایران و فرانسه بر مبانی جدیدی استوار گردید و ناصرالدین شاه، هیئت نمایندگان سیاسی فرانسه را مورد عنایت مخصوص خود قرارداد و روز اول ماه ذی‌حجه سال ۱۲۷۱ قمری که مصادف با روز تولد ناپلئون سوم بود، هدایا و نشان‌هایی برای سفیر و کنت دوگوبینو و مسیو نیکلا(۱)، مترجم اول سفارت فرستاد و حامل هدایای شاهانه‌ی میرزا ملکم خان مترجم رسمی وزارت امور خارجه‌ی ایران بود.

امتیاز حفاری در شوش

وساطت ناپلئون سوم بین انگلیس و ایران در حین تهاجم نیروهای انگلیس به مرزهای جنوب ایران بر سر مسئله‌ی هرات و افغانستان، که منجر به عقد **عهدنامه‌ی پاریس**(۲) گردید، در تحکیم روابط دوستی و سیاسی ایران و فرانسه مؤثر بود. سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و بازدید وی از نمایشگاه پاریس(۳)، به ویژه سفر دوم (سال ۱۲۹۵ قمری مطابق با ۱۸۷۸ میلادی) نیز در بسط مناسبات دو دولت بی‌تأثیر نبود.

در حدود سال ۱۳۰۱ قمری (۱۸۸۳ میلادی) **مارسل اگوست دیولافوی**(۴) فرانسوی به دستیاری سفیر فرانسه در تهران، امتیاز حفاری و استخراج آثار باستانی را در شوش از ناصرالدین شاه گرفت. وی با همسر خود و عده‌ای از متخصصین باستان‌شناسی فرانسوی، از جمله **بابن**(۵) و **هوسه**(۶) به ایران آمد. مدت دو سال به کاوش‌های علمی در شوش ادامه داد و قسمت مهمی از آثار نفیس دوره‌های تاریخی پیش از اسلام، به ویژه دوره‌ی تمدن **الامی** (عیلامی) را کشف کرد و برطبق امتیازنامه‌ی نیمی از آن آثار را به دولت ایران تسلیم نمود و بقیه‌ی را به پاریس فرستاد و آن آثار اکنون در غرفه‌ی مخصوصی در موزه‌ی **لوور**(۷) پاریس موجود است.

۱- Nicola این شخص مؤلف کتاب لغت فارسی به فرانسه و دارای تألیفاتی درباره‌ی فرقه‌های بابیه و شیخیه است.

۲- برای اطلاع از تفصیل قرارداد به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

۳- ناصرالدین شاه نخستین پادشاه مستبد مشرق زمین که از نمایشگاه پاریس دیدن کرد.

4- Marcel Auguste Dieulafoy

5- Babin

6- Houssay

7- Louvre

III
ایران و کشورهای متحد آمریکای شمالی

عهدنامه‌ی دوستی و بازرگانی

هنگامی که فرخ خان امین‌الملک، سفیر ایران در پاریس و عاقد قرارداد ننگین پاریس، به ایران بازمی‌گشت، در استانبول با وزیر مختار کشورهای متحد آمریکا در دربار عثمانی، ملاقات نمود و پس از چند جلسه مذاکره به نمایندگی از طرف دولت ایران، عهدنامه‌ای نظیر معاهدات مودت و بازرگانی که با کشورهای فرانسه و بلژیک و اسپانیا قبلاً منعقد شده بود، با وزیر مختار آمریکا که از جانب **فرانکلین پیرس**[۱] رئیس‌جمهوری آن کشور نمایندگی داشت، منعقد ساخت و متن قرارداد به زودی به تصویب دولتین ایران و آمریکا رسید (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ قمری مطابق ۱۸۵۶ میلادی).

عهدنامه‌ی ایران و آمریکا، شامل یک مقدمه و هشت ماده و طرز تنظیم و تدوین آن، مانند عهدنامه‌ی دوستی و بازرگانی ایران و فرانسه است. طبق ماده‌ی هفتم این عهدنامه، روابط دیپلماسی بین دو کشور متعاهد برقرار گردید و هر دو دولت قبول کردند که هیئت نمایندگان سیاسی در پایتخت‌های یکدیگر داشته باشند. دولت ایران علاوه بر سفارت در پایتخت آمریکا حق داشت که در **واشنگتن**[۲] (پایتخت آمریکا) و نیویورک[۳] و **نیواورلِ آنس** کنسولگری دایر کند و دولت آمریکا مجاز گردید که علاوه بر سفارت تهران، در **تهران** و **تبریز** و **بوشهر** کنسولگری داشته باشد.

یکی از نکات قابل توجه در عهدنامه‌ی ایران و آمریکا که در فصل هفتم قرارداد گنجانیده شده و در قراردادهای ایران و فرانسه، ایران و بلژیک، ایران و انگلیس ذکری از آن‌ها به میان نیامده، این است که برطبق قسمت اخیر فصل هفتم عهدنامه‌ی مزبور، نمایندگان سیاسی و بازرگانی آمریکا مقیم خاک ایران ملزم و مکلف بوده‌اند که به هیچ وجه از اتباع ایران، چه آشکارا

۱- فرانکلین پیرس Franklin Pierce چهاردهمین رئیس‌جمهوری آمریکا که از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ میلادی رئیس‌جمهور بود.

2- Washington

۳- New - Orleans بندر بزرگ آمریکا واقع در جنوب آن کشور در کرانه‌ی خلیج مکزیک.

و چــه پــنهانی، حــمایت نکـنند و مـفهوم ایـن قسـمت از عـهدنامه ایـن است کـه سـفارت و کنسولگری‌های آمریکا، محل پناهندگی مجرمین عادی یا سیاسی ایران نگردد و کسانی از اتباع ایران به عنوان وابستگی به نمایندگان سیاسی آمریکا درصدد تخطی از مقررات کشور برنیایند.

گنجانیدن این معنی در عهدنامه دو دولت، نموداری از طرز تفکر آزاد و روح آزادی دوستی ملت آمریکا در آن دوره از زمان است.

نکته‌ی دیگر که در فصل هفتم این عهدنامه ذکر شده محدودیت تعداد اعضای سفارت و کنسولگری‌های آمریکا در ایران است. قسمت آخر فصل هفتم، چنین مقرر داشـته کـه عـده‌ی مستخدمین و اعضای نمایندگی‌های سیاسی و بازرگانی کشورهای متحد آمریکا در تهران و تبریز و بوشهر از آنچه به موجب عهدنامه برای نمایندگی‌های روسیه در ایران پیش‌بینی شده است بیشتر نباشد.



در عهدنامه‌ی مودت و بازرگانی ایران و کشورهای متحد آمریکا، اصل حمایت قانونی از اتباع آن کشور در ایران بـه وسـیله‌ی سـفرا و کـنسولگری‌های آن دولت، در فـصل پـنجم آن عهدنامه، به همان ترتیبی که در فصل پنجم قرارداد ایران و فرانسه ذکر شد، گـنجانیده شـده است. ما طی فصول گذشته به این نکته اشاره کردیم که ابتدا روسیه تزاری و سپس کشورهای دیگر اروپایی که با این قراردادها و معاهداتی برقرار نمودند، همگی این حق را برای نمایندگان سیاسی خود در ایران کسب کردند و علت اساسی توجه دول اروپایی به این مسئله، یکی فقدان تشکیلات صحیح دادگستری و محاکم دنیاپسند در ایران و دیگر تمایل بعضی از دول مزبور، به ویژه روسیه و انگلستان به بسط نفوذ سیاسی خود در ایران بود.

در مورد محاکمات و رسیدگی به دعاوی حقوقی و جزایی دول متعاهد با ایران مدعی بودند که چون این کشور دارای قانون مدنی مدون نیست و دعاوی حقوقی را برحسب احکام و قوانین شرعی حکم می‌دهد و مجرمین را به میل و سلیقه‌ی حکام و داروغه‌ها و مأمورین احتساب به کیفر می‌رساند، دول مزبور ناگزیر هستند که برای حفظ جان و مال و شرف و اعتبار اتباع خود، حق مداخله در اختلافات و منازعات بین اتباع خود و اتباع ایرانی را داشته باشند.

اما درباره‌ی تمایل دول مزبور به بسط نفوذ سیاسی از طریق به‌دست آوردن حق قضاوت کنسولی باید گفت که این اساس شوم و فلاکت‌بار را روسیه تزاری ضمن معاهده ترکمانچای بنیان نهاد و کشورهای دیگر اروپایی نیز، بر همان روش با ایران معامله کردند و نتیجه این شد

که هر یک از سفارت‌ها و کنسولگری‌های خارجی در ایران، به صورت یک قدرت و نیروی فوق دولت درآمد و در همان حال که احیاناً ملجاء مظلومین و ستمدیدگان دستگاه حکومت استبدادی ایران بود، پناهگاه وطن‌فروشان و خیانت پیشگان و گاهی تبهکاران نیز قرار گرفت و این امر علاوه بر آن‌که به اعتبار و حیثیت ایران لطمه وارد ساخت، مشکلات فراوان نیز برای دولت فراهم نمود.



ادوارد براون

فصل چهاردهم

دوره سوم سلطنت قاجاریه

(۱۳۱۳ - ۱۳۴۴ قمری)

«در این دوره مظفرالدین شاه از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ و محمدشاه از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ و احمدشاه از ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۳۰۴ هجری شمسی) سلطنت کردند. عکس‌العمل سلطنت مستبدانه ناصرالدین شاه و سیاست شوم انگلستان، سیاست خشن و ناهنجار روسیه تزاری، اعطای امتیازات ناروا به بیگانگان، استقراض از خارجی توأم با انتشار آراء و عقاید سید جمال‌الدین اسدآبادی و پیروان آزادمنش مکتب او در میان طبقات روشنفکر و آزادیخواه ایران، مقدمات نهضت سیاسی و فکری را فراهم ساخت و طی یک انقلاب چهار ساله، سلطنت استبدادی قاجاریه به سلطنت مشروطه پارلمان مبدل گردید. نتیجه‌ی فشارهای سیاسی دو دولت توسعه‌طلب روسیه و انگلیس و مداخلات مسلحانه‌ی متفقین و متحدین در ایران، در جنگ جهانی اول، استقلال ایران را در معرض تهدید جدی قرار داد و شیرازه امور اجتماعی و اقتصادی این کشور را از هم گسیخت.»

سلطنت مظفرالدین شاه

امتیازات و قروض

(۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هجری قمری)

جلوس مظفرالدین شاه

ناصرالدین شاه - چنان‌که قبلاً اشاره کردیم - روز جمعه هفدهم ذیقعده سال ۱۳۱۳ قمری

در بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله‌ی میرزا رضا کرمانی کشته شد[۱]. امین‌السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه به وسیله‌ی **کلنل کاساکوفسکی**، رئیس سواران قزاق، امنیت پایتخت را حفظ کرد و مراتب را به سفرای روس و انگلیس و دول دیگر اطلاع داد و با حضور آنان در تلگرافخانه با مظفرالدین میرزا ولیعهد که مقیم تبریز بود، به وسیله‌ی تلگراف حضوری تماس گرفت و وفات شاه را به ولیعهد خبر داد. هنگامی که امین‌السلطان همراه سفرای انگلیس و روسیه عازم تلگرافخانه بود، تهی بودن خزانه و عقب‌افتادگی جیره و مواجب قراولان و نوکران دربار را به اطلاع سفرا رسانید و نیز گفت که ولیعهد، خود دیناری پول ندارد تا وسایل سفر خود به پایتخت و جلوس بر تخت سلطنت را فراهم کند. سفیر انگلیس تعهد کرد که به لندن تلگراف کند تا برای مبلغ مورد احتیاج دولت اعتبار لازم به **بانک شاهنشاهی** حواله شود.

امین‌السلطان ضمن مخابره حضوری با ولیعهد او را از نتیجه مذاکرات خود با سفیر

۱- در این فرصت بعض حاضرین از پیشخدمتان و سران سپاه به دهلیز قهوه‌خانه می‌رفتند که زندان موقت رضای کرمانی است و او را از شاه عبدالعظیم به آنجا آورده در زیر زنجیر گران داشتند. جوابهای میرزا رضا به هر کس مضحك و آمیخته به حقیقت‌گویی شوخی‌نما بود، قوت قلب و جسارت او همه را حیرت می‌داد و چون همه را درست می‌شناخت جواب مطابق حقیقت به احوال و نیات سائل گفته می‌شد و چنان می‌نمود که با همه در فساد اوضاع مملکت و معایب دایره‌ی دولت و تقصیرات پادشاه مقتول همداستان بوده است. محمدحسن میرزا معتضدالسلطنه از پیشخدمتان شاه نزدیك او رفته پرسید: میرزا رضا، ناصرالدین شاه چه گناه داشت که او را کشتی؟ گفت: کدام جرم از این بزرگ‌تر که مثل تو را به خلوت خود راه دهد و با همه بی‌ناموسی که در تو جمع است به تو مأنوس شود (خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، چاپ تهران). درصورت استنطاق میرزا رضا کرمانی که به وسیله نظمیه تهران انتشار یافته است این سؤال و جواب به چشم می‌خورد پس در صورتی که شما اقرار می‌کنید که تمام این صدمات را وکیل‌الدوله برای تحصیل شئونات و نایب‌السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده‌اند، شاه شهید چه تقصیر داشت. منتها مطلب را این‌طور حالی ایشان کردند: شما بایستی تلافی و انتقام را از آن‌ها بکنید که سبب ابتلاء شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم نمی‌کردید.

ج- «پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد، هنوز امور را به اشتباه‌کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت، وکیل‌الدوله، آقای عزیزالسلطان امین خاقان و این اراذل و اوباش بی‌پدر و مادرهایی که ثمره‌ی این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند؛ چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد (ماهی از سرگنده گردد نی زدم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد (تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی، چاپ دوم، تهران).

انگلیس و تأمین اعتبار از راه استقراض از بانك شاهنشاهی مطلع ساخت. آنگاه تلگراف تسلیت مرگ شاه و تهنیت سلطنت شاه جدید از طرف درباریان تهیه و به تبریز مخابره شد و جواب آن از طرف مظفرالدین شاه از تبریز رسید. در این تلگراف مظفرالدین شاه برای احتراز از هرگونه مخالفت احتمالی درباریان با سلطنت خود، یادآور شده بود که دربار ولیعهد در تبریز «حتی یک نفر ندارد که به دقایق الفاظ آگاه باشد تا به حقایق معنی چه رسد[۱]». بدین ترتیب شاه جدید به رجال و درباریان اطمینان داده بود که هر یک در مقام خود باقی خواهند ماند.

مظفرالدین شاه که واقعه‌ی ترور ناصرالدین شاه او را سخت بیمناک ساخته و فاصله‌ی تبریز و تهران را با نگرانی و تشویش خاطر طی می‌کرد، علیرغم تشریفاتی که امین‌السلطان برای ورود او به پایتخت پیش‌بینی نموده بود، صبح یکشنبه بیست و پنجم ذی‌حجه، به‌طور ناگهانی و بدون انجام تشریفات وارد پایتخت شد و به دوران انتظار درباریان و نوکران دستگاه سلطنت[۲]، پایان بخشید.

مسئله‌ی صدارت عظمی

مظفرالدین شاه که در سن ۴۴ سالگی پس از گذراندن یك دوره‌ی ممتد ولیعهدی به سلطنت رسیده بود، چنان که اشاره شد به وسیله‌ی تلگراف حضوری از تبریز، امین‌السلطان را به حفظ مقام خود در دستگاه سلطنت امیدوار ساخت. در سال‌های آخر سلطنت ناصرالدین شاه نویسندگان تاریخی مشروطیت ایران، میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدر اعظم را مردی فرومایه و طماع و احیاناً خائن و بعضی دیگر از نویسندگان او را دست‌نشانده‌ی دیپلماسی

۱- نقل از کتاب خاطرات میرزا علی خان امین‌الدوله.

۲- امین‌الدوله در خاطرات خود زیر عنوان غسل و تکفین ناصرالدین شاه چنین نوشته است: لاجرم پیکر پادشاه از لباس عاریت برهنه شد... کفن خواستند نبود. تربتی که این پادشاه بدبخت به‌دست خود از مرقد مطهر حسین بن علی صلوات‌الله علیه که پیوسته به آن تبرك می‌کرد و بایستی در این حین به بدنش آمیخته شود به‌دست نیامد. محمدعلی خان امین‌السلطنه رخت‌دار و صندوقدار که با بی‌سوادی و ناقابلی به توجه و الطاف این پادشاه مکانتی داشت نه خود ماند و نه کسی در صندوقخانه گذاشت که لوازم تجهیز پادشاه معطل نماند. پس از ساعتی که شاه ایران برهنه و بی‌کفن ماند عضدالملك برد متبرك و تربت خالص و ذخیره‌ی روز سیاه خود را آورد و شاه را از خاك برداشت. جنازه را بعد از غسل و تکفین به اطاق بردند حالا شال نیست که احتراماً جسد مطهر را به آن بپوشانند چرا که پروردگار نعمت و برآوردگان تربیت شاه مقتول همه پراکنده و به خود مشغول بودند.

روسیه‌ی تزاری دانسته‌اند و رقیب سیاسی او میرزا علی‌خان امین‌الدوله را عامل اصلی و یا لااقل از عمال قتل ناصرالدین شاه قلمداد کرده‌اند[۱].

صدارت در دوره‌ی سلطنت کوتاه مظفرالدین شاه بین امین‌السلطان و امین‌الدوله دست به دست می‌گشت و دو دسته، متمایز از هواخواهان آن دو در دربار و خارج از دربار برای حفظ مقام صدراعظم موردنظر خود در تلاش و کوشش بودند. خاطرات تلخی که مردم آزاده و روشنفکر از دخالت‌های ناروای دیپلماسی روسیه و بریتانیا در امور داخلی ایران، به ویژه در امور دربار داشتند، موجب آن شده بود که بسیاری از مردم عزل و نصب دو صدراعظم رقیب را نتیجه‌ی مستقیم رقابت سیاسی دو دولت روسیه و انگلیس در ایران بدانند و هر یک از آن دو سیاستمدار ایرانی را به هواخواهی از سیاست یکی از دو دولت مزبور منتسب نمایند.

امین‌السلطان که مورخین معاصر، او را مردی نوکرمآب و متملق و چاپلوس دانسته‌اند، تا سال ۱۳۱۵ قمری در صدارت باقی بود ولی چون مظفرالدین شاه تا حدی به وضع روحی و آمادگی بعضی از طبقات مردم برای ابراز مخالفت با دولت آگاه شده بود، در سال ۱۳۱۵ امین‌السلطان را از صدارت برداشت[۲] و امین‌الدوله را که مردی خوشنام و مورد اعتماد طبقه‌ی

۱- روایت دیگر هم از محدثین ثقه و طرق به ویژه است که اشتغال شاه (ناصرالدین شاه) به یادداشت‌ها و مسودات محرمانه و آن دقت و مراقبت به کتمان پنهانی آن از گذاشتن به کیف مخصوص و بستن و کلید کیف را از خود جدا نکردن، خیال امین‌السلطان را مضطرب کرده بود، وسیله‌ی اطلاع می‌جست چاره کشف سر می‌خواست لاجرم باغبانباشی را تطمیع نمود که در خواب مفتاح راز نهان به‌دست آورد و رشته‌ی خبر به‌دست دهد. چنان کرد و چون به امین‌السلطان آشکار گردید شاه قصد مؤاخذه و سلب اختیارات او دارد و از پس جشن قرن (جشن پنجاهمین سال سلطنت) کارها دگرگون می‌شود. خود مؤسس جنایت و منشاء خیانت شد. مار در آستین پرورد که به هنگام ضرورت کار را تمام کند. بر فرض صحت این خبر باز آلت فساد و نهال فنا را همت شخص ناصرالدین پرورد.

۲- امین‌السلطان مسند صدارت ایران را به ملوث‌ترین شکلی تخلیه کرد که نه حسابی در مالیات و نه دیناری در خزانه و نه محلی در هیچ سمت نبود و آنچه از طریف و تالد به نظر می‌آمد پیش خور شده‌ی دستگاه سلطنت نو را به وجوه استقراضی و پیشکش‌های بی‌رویه راه می‌برد. فقط کفایت او را برای مقاصد سیاسی دولت روس بهترین آلت باید شمرد که ایران را دست بسته تسلیم آن دولت کند و بی‌خرج و رنج این مملکت به همسایه شمال خود پیوندد. از این‌روی بعد از عزل امین‌السلطان که سفرا و مأمورین دولت متحابه به حضور شاه رفته بودند، مسیو یوتسف وزیر مختار روس به شاه گفت: از این تبدیلی که در هیئت دربار اعلی‌حضرت شما ظهور کرد، اولیاء دولت امپراتوری متبوعه من دل نگرانند که امور به مدار مطلوب نرود و در حسن جوار و

روشنفکر و درس خوانده‌ی کشور بود، به صدارت خود برگزید.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله در برابر گروه طرفداران امین‌السلطان و درباریان طماع و مفتخوار کاری از پیش نبرد و پس از یک سال از صدارت خلع شد[۱] و بار دیگر امین‌السلطان بر سر کار آمد. تا آن‌که در جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۱ قمری علمای روحانی حکم به ارتداد او صادر کردند و عزل او را از شاه خواستند. مظفرالدین شاه امین‌السلطان را از صدارت خلع و شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را به صدارت منصوب نمود و عین‌الدوله تا جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ یعنی تا صدور فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه بر مسند صدارت باقی و چنان که خواهیم گفت اعمال و رفتار مستبدانه او یکی از عوامل تقویت صفوف آزادیخواه و مشروطه‌طلبان بود.

روابط محبت زحمتی زاید. جواب شاه که هیچ‌گاه تبدیل اشخاص را در معانی و مبانی امور دولت مدخلیت نیست. به او مجال اطاله کلام و تجدید مبحث نداد. با امین‌السلطان از سوء تدبیر فرمانفرما سی نفر سوار قزاق به عنوان احترام یا به معنی مستحفظ تا قم رفت. پس از عزل امین‌السلطان از صدارت و باطناً به دستور و حکم کاساکوفسکی سرکرده‌ی سواران دائمی به خدمت و حفظ وجود او مجاور قم شدند (خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله).

۱- مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله به واسطه‌ی عداوتی که با امین‌الدوله داشت به مظفرالدین شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یک ماه دیگر بر مسند صدارت دائم متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود. این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه‌ی امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد تا سایر تکلیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که پادشاه ایران همه‌وقت مواجب می‌داده است. رعایا از سفره و عطایای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد. این نیست جز اینکه امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید. این اظهار حاج شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علما و اظهار عداوت از طرفین. دیگر آن‌که مرحوم امین‌الدوله یک زمان به مرحوم مظفرالدین شاه اظهار داشته بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به سمت امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی اسلام بشناسد. این مکنون هم در ضمیر مظفرالدین شاه طور دیگر جلوه کرد. ازدحام این اسباب باعث شد که امین، خائن و خائن، امین به قلم رفت (تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی). احمد کسروی مخالفت امین‌الدوله را با عقد پیمان جدید گمرکی با روسیه و تقلیل تعرفه‌ی گمرکی که به نفع روسیه و به ضرر ایران بود علت عزل او از صدارت دانسته است. (تاریخ مشروطه، چاپ سوم، صفحه‌ی ۲۵ از بخش یکم).

خصال مظفرالدین شاه و وضع دربار

جامع‌ترین شرحی که درباره‌ی خصال و خصائص اخلاقی مظفرالدین شاه و وضع دربار او به نظر نگارنده رسید، شرحی است که مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان آورده است و ما بدون تصرف در عبارات، عیناً از آن کتاب نقل می‌کنیم:

«... روس‌ها حسب‌العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند. در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح‌خواهی و حریت‌پسندی می‌فرمود، **اخبار ناصری**[۱] هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و **قانون**[۲] که ممنوع از دخول به ایران بود، در لف پاکت به ایشان می‌رسید. دانشمندان به ملاحظه‌ی بی‌کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه‌ی جبنیت امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند».

«در آغاز جلوس سخنان دل خوش‌کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی، به ویژه نظامی بود، می‌فرمود. از این‌رو تا درجه(ای) توجه‌ی عامه را مبذول به خود نمود؛ خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزا علی‌اصغر خان (امین‌السلطان) مطرود و میرزا علی‌خان امین‌الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد، اصلاح خواهان را تا اندازه‌ای امیدوار ساخت».

«این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل‌القبول، متلون‌المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بد خلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله‌جات خلوت با وزرا خود غرض اداره می‌شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی‌تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بودند. از این‌رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه‌ی جهانداری است بی‌بهره بود و از این‌رو مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی، حتی برای خود اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد».

«چون این پادشاه را شخصاً قوه‌ی متصرفه در مهام امور جمهور نبود اگر وزیری کاردان و کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد، رشته‌ی امور به این قسمت‌ها از هم نمی‌گسیخت. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه‌ای از شعبات دولتی و ملکی اصلاح نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید. حکومت علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به

۱- نام روزنامه‌ای که در تبریز انتشار می‌یافت.

۲- روزنامه‌ی قانون به وسیله‌ی میرزا ملکم‌خان در پاریس منتشر می‌شد.

دست کهنه‌فروشان داخله و خارجه‌ی آشکارا به معرض بیع می‌رسید. اعتبار دستخط و فرامین دولتی یک دفعه زایل گردید».

«یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد: **آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد.** خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده و جودت را نداشت. یک مسافرت نامه هم نوشت. به تعزیه‌داری راغب معلوم می‌شد، در فن توپچیگری بی‌مهارت نبود. اگرچه مانند جدش محمدشاه موهوم‌پرست نبود ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبودی. شوق بسیار به گربه داشت و حکایات غریبه‌ای در این باب ذکر می‌نمایند».

«این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌ی جبان بود از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر، اجتناب می‌نمود. جبنیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به یک جنبش ملی، مشروطیت سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت به خیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب‌القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید».

«از تمام اجداد خود معارف دوست‌تر بود. به ترقی مملکت هم مایل‌تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می‌شد، حرفی نداشت مشروط بر این‌که به دلخواه هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید».

«در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیه‌ی سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به دعوی سرحدی به خاک ایران قدری تجاوز نمود. بحرین علناً خودسر یا زیربار انگلیس رفت. چند بندر و جزیره‌ی کوچک هم در خلیج‌فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد. امتیازات بسیار مضر به خارجه داد من‌جمله تجدید امتیاز راه‌آهن به روس، بانک آلمان[۱]، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه به فرانسه، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره[۲]، اگرچه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هرگاه چشم از همه این‌ها پوشیده شود، قبول شرایط استقراض که پنجه‌ی روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ با نیکنامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترک جان و جهان فرمود[۳]».

۱- امتیاز بانک آلمان در دوره‌ی حکومت مشروطه پس از مرگ مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۵ قمری داده شده است.

۲- شرح امتیازات بعداً خواهد آمد.

۳- سرآرتور هاردینگ Sir. A Hardinge وزیر مختار انگلیس در تهران در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه، در کتاب خود به نام «یك دیپلمات در شرق» درباره‌ی مظفرالدین شاه می‌نویسد: شاه که از لحاظ فکر کودك سالخورده بیش نبود از لحاظ استقامت مزاج چون نایی، شکسته و نحیف و ناتوان شده بود.»

I
امتیازات

مقدمه

امتیازاتی که ناصرالدین شاه به اتباع دول خارجی به ویژه روسیه و انگلستان داد، از لحاظ کسب آثار و مظاهر تمدن جدید اروپایی برای کشوری که تازه می‌خواست با این تمدن آشنا شود، ضروری و مفید به نظر می‌آمد و در این باره نمی‌توان بر آن پادشاه خرده گرفت. او، چنان‌که در جای خود اشاره کردیم، شیفته‌ی تمدن جدید غرب و طالب اصلاحات در شئون اداری و اقتصادی کشور خود بود و در همان حال می‌خواست اقتدارات سلطنت را در کشور حفظ کند و از هرگونه جنبش ترقی‌خواهانه مردم جلوگیری نماید. درحقیقت ناصرالدین شاه که رژیم استبدادی کهنسال ایران را به کمال خود رسانیده بود، هیچ فردی از افراد مردم و حتی درباریان و یا به اصطلاح آن زمان نوکران دربار اعظم را در اظهارنظر نسبت به تصمیمات خویش مجاز نمی‌دانست.

اما نکته مهمی که در مورد امتیازات به نظر می‌رسد، این است که هیچ‌گونه موازنه‌ای از لحاظ قوای سیاسی و نظامی بین گیرندگان امتیاز و کشور ایران وجود نداشت و مذاکرات درباره‌ی آن امتیازات در شرایط متقابل بین دو دولت ذینفع صورت نمی‌گرفت. علاوه بر آن غالب امتیازات در مواقعی بر ایران تحمیل می‌شد که خزانه‌ی کشور دچار فقر و دولت در تنگنای بی‌پولی و شاه با حرص و ولع عجیب در فکر تدارك سفرهای تفریحی به اروپا بودند و درنتیجه هر امتیازی با دریافت مبلغی ناچیز، که به هر تقدیر علاج موقت برای فقر خزانه‌ی کشور به شمار می‌آمد و با شرایط نامساعد به حال ایران به بیگانگان اعطا و پولی که از این ممر عاید خزانه می‌شد، در اندك مدتی صرف هزینه‌ی سفر شاه و همراهانش به فرنگ و پرداخت مستمری‌های گزاف شاهزادگان و درباریان می‌گردید.

دول روس و انگلیس که محاصره‌ی نظامی ایران را از سلطنت فتحعلی‌شاه تا اواسط دوره‌ی پادشاهی ناصرالدین شاه با عقد قراردادهای ترکمانچای و پاریس تکمیل کرده بودند، در میدان رقابت اقتصادی نیز هرگز از پای ننشستند و به شرحی که در فصول سابق گفته شد، دست به محاصره‌ی اقتصادی ایران زدند و هر یک از آن دو دولت، در سایه‌ی رخنه‌ی سیاسی در امور داخلی ایران به کسب امتیازاتی نایل شدند. اما این اقدامات درحقیقت مقدمه‌ای برای اقدامات آینده دو دولت توسعه‌طلب در ایران بود.

نفوذ تمدن جدید غرب در ایران، خواه و ناخواه، پای اجناس و کالاهای بیگانه را به کشور ما باز کرد و طبقاتی از مردم کم و بیش به استفاده از کالاهای خارجی راغب شدند و چیت و فاستونی و پارچه‌ی پشمی خارجی را بر منسوجات نخی دستباف و مخمل و ترمه‌ی کاشان و کرمان و شال‌های پشمی خراسان و کرمان ترجیح دادند و بازار ایران مورد توجه بیگانگان قرار گرفت و یک سلسله‌ی عهدنامه‌های بازرگانی و دوستی بین ایران و کشورهای روسیه، انگلیس، بلژیك، اسپانیا، فرانسه و کشورهای متحد آمریکا منعقد گردید. انعقاد این قراردادها دول زورمند یعنی روس و انگلیس را بر آن داشت که برای در دست گرفتن کلیدهای اقتصاد ایران هر چه بیشتر در شئون سیاسی و ارکان امور اداری ایران رخنه کنند و از یک طرف قراردادهای جدید بازرگانی به سود خویش برابر آن تحمیل کنند و از طرف دیگر امتیازاتی در زمینه‌ی امور اقتصادی به‌دست آورند.

بدین ترتیب دول روس و انگلیس در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه که به قول مرحوم ناظم الاسلام کرمانی، پادشاهی صافی درون و خوش عقیدت بود و با دست خیانت پیشه‌ای چون میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان و ایادی دیگر خود، امتیازات مکتسبه‌ی سابق را تمدید نمودند و با کسب امتیازات و رخنه در امور گمرکی ایران، محاصره‌ی اقتصادی این کشور را کامل کردند.

الف
امتیازاتی که به روس‌ها داده شد

راهسازی

امتیاز ساختن راه انزلی به قزوین، چنان‌که قبلاً گفتیم، در سال ۱۳۱۰ قمری (۱۸۹۲ میلادی) از طرف ناصرالدین‌شاه به شرکت روسی «بیمه‌ی حمل و نقل» در ایران داده شد. مدت آن امتیاز ۹۹ ساله و شرکت موظف بود که شرکت تازه‌ای با سرمایه‌ی ایرانی و روسی برای ساختن راه مزبور تأسیس کند. سایر شرایط امتیازنامه از این قرار بود:

۱- عرض راه شوسه از سه متر کمتر نباشد و راه در مدت دو سال ساخته شود.

۲- یک ماه پس از تاریخ اعطای امتیازنامه، عملیات مقدماتی راهسازی آغاز و حداکثر تا شش ماه تسطیح راه انجام شود وگرنه دولت ایران امتیاز را لغو خواهد کرد.

۳- اگر منافع خالص شرکت از صدی دوازده تجاوز کند، همه ساله نصف مبلغی که از میزان صدی دوازده متجاوز است به دولت ایران پرداخته شود.

۴- هرگاه دولت ایران بخواهد راهی از تهران به کرانه‌ی دریا خزر بسازد در شرایط مساوی شرکت روسی حق تقدم خواهد داشت.

شرکت بیمه حمل و نقل در سال ۱۳۱۵ قمری دایره‌ی امتیاز خود را وسعت داد و امتیاز جدیدی برای ساختن راه شوسه‌ی تهران به همدان از طریق قزوین از مظفرالدین شاه گرفت. مدت این امتیاز ۷۵ ساله و شرایط آن برای ایران بسیار نامساعد بود، زیرا روس‌ها با کسب امتیاز راهسازی امتیاز و انحصار استخراج معادن واقع در دو طرف راه‌های قزوین به انزلی و تهران به همدان را نیز از مظفرالدین شاه گرفتند.

راه قزوین به انزلی و تهران به همدان که هر دو از لحاظ تجارت روسیه با ایران برای آن کشور ضرورت داشت، به وسیله‌ی شرکت‌های روسی ساخته شد و این امتیازات را تا اواسط جنگ اول و انقلاب کبیر روسیه (۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۳۳۶ قمری) برقرار و وصول عوارض راهداری[1] و نظارت بر عبور و مرور در این جاده‌ها در دست روس‌ها بود و درحین جنگ جهانی اول، راه‌های مزبور برای حمل و نقل واحدهای ارتش روسیه‌ی تزاری در شمال و غرب ایران به کار رفت.

معادن قراجه‌داغ

در سال ۱۳۱۶ قمری (۱۸۹۸ میلادی) امتیاز استخراج معادن قراجه‌داغ آذربایجان از طرف دولت ایران به شرکت روسی که نماینده‌ی آن **نیکولاکور ماکوف**، مهندس روسی بود برای مدت ۷۰ سال داده شد. تاریخ این امتیاز دهم جمادی‌الاولی سال ۱۳۱۶ بود و از تاریخ اول ذیقعده سال ۱۳۱۶ (اول مارس ۱۸۹۹ میلادی) رسمیت یافت.

حوزه‌ی امتیاز، منطقه‌ی وسیعی از شمال آذربایجان در امتداد رود ارس بود که از جنوب تا **مرند** و **اهر** امتداد داشت و دارنده امتیاز حق داشت که از کلیه‌ی منابع زیرزمینی این منطقه به استثنای فلزات قیمتی و جواهرآلات و نمک خوراکی و معادنی که قبلاً در اجاره یا امتیاز و یا در تصرف اشخاص دیگر بود، بهره‌برداری کند و ۱۶ درصد از سود خالص سنگ‌های معدنی معادن دولتی که در ایران ذوب کند و صدی پنج از سود خالص معادن متعلق به اشخاص را به

۱- دخل و خرج شرکت بیمه‌ی حمل و نقل بابت راهداری در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰ میلادی) به نقل از کتاب گنج شایگان تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده بدین قرار بوده است: عایدی بابت وجوه حق‌العبور راه = ۳۵۴۰۲۷ منات و ۱۷ کپک، مجموع هزینه = ۳۰۷۳۵۵ منات و ۷۷ کپک. منفعت خالص ۴۶۶۷۱ منات و ۴۰ کپک معادل با ۲۶۰۰۰ تومان پول آن روز ایران.

دولت ایران بپردازد. ضمناً شرکت موظف بود که معادن متعلق به اشخاص را قبلاً از صاحبان آن‌ها خریداری کند و نیز برای هر هزار پوت (۱۶۵۰۰ کیلو) سنگ معدنی خام که به خارج حمل کند، ۲/۵ منات (تقریباً ۱۵ قران) و برای حمل همین مقدار زغال سنگ پنج منات (سه تومان) به دولت ایران بپردازد.

شرایط دیگر امتیازنامه از این قرار بود:

۱- شرکت حق دارد در حوزه‌ی امتیاز خود راه‌هایی را که برای بهره‌برداری از معادن لازم است، بسازد.

۲- شرکت می‌تواند برای رفع احتیاجات خود به قدر لزوم از چوب و هیزم جنگل‌های محلی بلاعوض استفاده کند.

۳- شرکت مکلف بود که از تاریخ اول مارس ۱۸۹۹ میلادی (اول ذیقعده ۱۳۱۶ قمری) حداکثر تا ده سال تجسسات علمی برای تعیین محل و نوع معادن حوزه‌ی امتیاز خود را انجام دهد. ولی چون در سال ۱۳۲۷ قمری، مدت ده سال مهلت سرآمد و تجسسات شرکت پایان نیافت، از دولت ایران تقاضای تمدید مهلت نمود و دولت مهلت مقرر را سه سال تمدید کرد و شرکت روسی در این مدت هشت نوع معدن در ۷۵ نقطه از حوزه‌ی امتیاز را کشف و بهره‌برداری از آن‌ها را آغاز کرد[۱].

شیلات

امتیاز انحصار صید ماهی در آب‌های ایران در دریای خزر چنان که در فصل دوازدهم گفته شد، از طرف ناصرالدین شاه به یکی از اتباع روسیه به نام **لیانازوف** و برادران او داده شد.

۱- «نواحی قراجه‌داغ معادن بسیار دارد و در زمان‌های سابق هم در استخراج آن معادن اقداماتی چند به عمل آمده است. از آن جمله در سال ۱۲۳۴ (قمری) عباس میرزای نایب‌السلطنه یک نفر معدن‌شناس انگلیسی را که Capitaine Monteith نام داشت مأمور نمود که درخصوص معادن آذربایجان تحقیقاتی به عمل آورد و نتیجه‌ی آن‌را به نظر نایب‌السلطنه برساند. مشارالیه پس از امتحاناتی چند یقین حاصل نمود که معادل بسیار پر پشتی در دمبره در جلوی رود ارس و مسارود واقع است و هم وی گفته که هیچ کجای دنیا گمان نمی‌رود به اندازه‌ی کوه‌های قراجه‌داغ آهن داشته باشد و در این ناحیه در مسافت چندین فرسخ به نظر می‌آید که زمین سرتاسر از آهن باشد. بعدها در سال ۱۲۵۲ (قمری) لندزی (لیندسه H. Brthume Lindsay) سابق‌الذکر دستگاه نجار و کارگرهای ماهر و سرمایه‌ی زیاد از انگلیس آورد که معادن قراجه‌داغ را استخراج نماید ولی نتیجه‌ی مطلوب به‌دست نیامد. (از کتاب گنج شایگان).

در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه، امتیاز مزبور تجدید و تمدید گردید و آخرین بار در ماه صفر سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۶ میلادی) در زمان صدارت **عین‌الدوله** برای مدت بیست سال تمدید و قرار شد شرکت شیلات سالانه ۱۶۰ هزار تومان در ازای بهره‌برداری از منطقه‌ی وسیعی در کرانه‌ی خزر به ایران بپردازد. در آن موقع که بار دیگر خزانه‌ی ایران تهی بود، مظفرالدین شاه حق‌الامتیاز سه ساله را از شرکت شیلات یک‌جا دریافت نمود.

ب

امتیازی که به فرانسویان داده شد

کاوش‌های علمی در ایران

در حدود سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۵ قمری (۱۸۹۷ میلادی) دولت فرانسه امتیاز کاوش‌های علمی برای کشف آثار باستانی را در سراسر خاک ایران برای ابد و به مدت نامحدود از مظفرالدین شاه گرفت.

مطابق این امتیاز خرابه‌ها و مناطق باستانی ایران به دو قسمت تقسیم شده بود بدین معنی که درباره‌ی شوش، مقررات و شرایط خاص پیش‌بینی شده و حفاری در سایر نواحی ایران تابع مقرراتی بود که ضمن اعطای امتیاز حفاری از طرف ناصرالدین‌شاه به **دیولافوی**[1] منظور گردیده بود.

طبق این امتیازنامه، آنچه از حفاری در سراسر خاك ایران، به غیر از ناحیه‌ی شوش، به‌دست می‌آمد بایستی به تساوی بین دولت ایران و دارنده‌ی امتیاز تقسیم شود، لیکن کلیه‌ی اشیاء و جواهرات و آنچه از حفریات شوش عاید هیئت علمی فرانسوی می‌شد، کلاً متعلق به دولت فرانسه بود.

پس از صدور امتیازنامه دولت فرانسه، یکی از علمای باستان‌شناسی خود موسوم به **کنت دمرگان**[2] را که در مصر مشغول تحقیقات علمی مربوط به آثار باستانی مصر بود، به ایران فرستاد. دمرگان که سال‌ها در انتظار چنان فرصتی بود، به زودی عازم شوش گردید و از سال ۱۳۱۷ قمری کاوش‌های علمی را آغاز نمود. از جمله همراهان دمرگان کشیشی بود به نام

۱- شرح آن در فصل سیزدهم آمده است.

2- JJ. M.de Morgan

شیل[1] که در تاریخ قدیم ایران و خواندن زبان **الامی** (عیلامی) مهارت داشت.

دمرگان از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ قمری (۱۸۹۹-۱۹۰۲ میلادی) با عده‌ی زیادی عمله که گاهی تعداد آنان به ۱۲۰۰ نفر می‌رسید، به عملیات حفاری خود در تل‌ها و پشته‌های ناحیه شوش ادامه داد و در حدود ۵۰۰۰ قطعه از آثار باستانی ایران را که در این مدت از زیر خاک بیرون آورده بود، در ۱۸۳ صندوق جای داد و با خود به پاریس برد. وی یک‌بار در حین عملیات حفاری و کاوش علمی قسمتی از اشیای به‌دست آمده را به پاریس برد و در سال ۱۳۱۸ قمری (۱۹۰۰ میلادی) در نمایشگاهی در معرض تماشای مردم قرار داد. اشیای مزبور مورد توجه‌ی مردم، به ویژه دانشمندان و علمای فن باستان‌شناسی، قرار گرفت. بعدها آن اشیاء و بقیه‌ی اشیای مکشوفه به شوش را در موزه‌ی **لوور** پاریس بردند و در غرفه‌ی ایران جای دادند.

ج
امتیازات انگلیس‌ها و مسئله‌ی نفت

تلگراف

در تاریخ ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۹ قمری (۱۶ اوت ۱۹۰۱ میلادی) امتیاز احداث یک شبکه‌ی ارتباط تلگرافی با سه سیم بین تهران و سرحد بلوچستان به انگلیس‌ها داده شد. شبکه‌ی مزبور، تهران را از طریق کاشان و یزد و کرمان به مرز هند مربوط می‌ساخت.

یکی از شرایط امتیازنامه این بود که دولت انگلیس (دارنده‌ی امتیاز) آنچه تیر تلگراف و سیم و غیره لازم باشد به قیمت عادله خریداری کند و بهای آن را به اضافه‌ی کرایه‌ی حمل، بدون سود، از ایران دریافت کند.

شرط دیگر این بود که خط تلگرافی جدید متعلق به دولت ایران ولی استفاده از آن برای مخابره‌ی تلگراف‌های خارجی در انحصار اداره‌ی تلگراف **هند** و **اروپا**[2] و درآمد مخابرات متعلق به آن شرکت باشد.

دولت انگلیس در برابر نظارت بر خطوط مزبور و تحصیل درآمد آن‌ها هر سال مبلغی در حدود چهار درصد هزینه‌ی ساخت و مصالح خطوط مزبور را به دولت ایران خواهد پرداخت.

سایر شرایط امتیازنامه از این قرار بود:

1- Scheil

۲- به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

۱- دولت انگلیس هر ساله ۳/۴ از مبلغی را که بابت چهار درصد هزینه‌ی ساخت و مصالح خطوط باید به دولت ایران بپردازد، بابت استهلاک وجوهی که به‌طور مساعده به دولت ایران پرداخته از مبلغ مزبور کسر و ۱/۴ آن‌را در دو قسط شش ماهه به دولت خواهد پرداخت.

۲- مبلغی که دولت انگلیس بابت ۱/۴ از چهار درصد هزینه‌ی ساخت و مصالح هر سال به ایران می‌پردازد نباید کمتر از ۲۵ هزار فرانک باشد.

۳- از سه سیم احداث شده یکی برای مخابرات داخلی و زیر نظر اداره‌ی تلگراف ایران و دو سیم دیگر مخصوص مخابرات بین‌المللی خواهد بود.

۴- ۲/۳ از درآمد مخابرات از ایران به خارجه و از خارجه به ایران متعلق به دولت ایران خواهد بود.

انگلستان که قبلاً در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه امتیاز خطوط تلگرافی عمده‌ی جنوب ایران و انحصار کابل زیردریایی بوشهر - جاسك را برای ارتباط پایگاه‌های دریایی خود در خلیج‌فارس و دریای عمان کسب کرده بود، با گرفتن امتیاز جدید شبکه‌ی ارتباطی نواحی موردنظر خود را در جنوب شرقی ایران با بلوچستان انگلیس (پاکستان فعلی) و هندوستان تکمیل نمود و کمی بعد سیم دیگری به سیم‌های موجود بین تهران و کاشان، به خرج دولت ایران افزود.

مدت امتیاز فوق‌الذکر تا پنجم جمادی‌الثانی ۱۳۴۳ قمری (اول ژانویه‌ی ۱۹۲۵ میلادی) بود و در تاریخ انقضا مدت امتیازنامه هرگاه دولت ایران قروض خود را از بابت احداث شبکه‌ی تلگرافی مزبور به انگلستان نپرداخته بود، امتیازنامه به قوت خود باقی می‌ماند.

نفت

سابقه‌ی امتیاز نفت

در فرمانی که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) به نام بارون **ژولیوس دورویتر**(۱) صادر کرد، امتیاز استخراج کلیه‌ی معادن فلزات (غیر از فلزات قیمتی) و زغال سنگ و نفت ایران را به وی داد. اقدام ناصرالدین شاه در مورد اعطای چنان امتیازی به یک تبعه‌ی خارجی آن چنان غیر مترقبه و عجیب بود که ناظران بیگانه و از آن جمله دکتر **تولوزان**

۱- این شخص یک نفر یهودی آلمانی بود که به تابعیت انگلستان درآمده بود (برای اطلاع از مفاد فرمان ناصرالدین شاه و امتیازنامه رویتر به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.)

فرانسوی طبیب مخصوص شاه و لرد کرزن و سرپرسی سایکس و آژانس‌های اطلاعاتی و محافل سیاسی و اقتصادی آن روز جهان را به حیرت انداخت. زیرا هرگز معقول نبود که رئیس کشوری امتیاز بهره‌برداری از کلیه‌ی ذخایر و منابع زیرزمینی مملکت پهناور خود را یکجا به شخصی که دارای هیچ‌گونه سرمایه و تخصص و استعداد و تجهیزات فنی نبوده است، اعطا کند.

لرد کرزن(۱) درباره‌ی این امتیاز در کتاب خود به نام «ایران و مسئله‌ی ایران» چنین می‌نویسد:

«وقتی که امتیاز رویتر منتشر گشت، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیه‌ی منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود و این کاری بود که هیچ‌گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن‌را هم کسی نمی‌دیده است».

«درحقیقت محافل بازرگانی دنیا از اعطای چنین امتیازی مبهوت شده بودند و بارون دورویتر به زودی درک کرد که بدون تضمین دولت نه او می‌توانست قرضه‌ی شش میلیون لیره مندرج در ماده‌ی شانزده امتیازنامه را در بازار لندن راه بیندازد و نه توانایی آن را داشت که شرکتی تشکیل دهد تا از امتیاز مزبور بهره‌برداری کند. عیوب سیاسی امتیاز هم بسیار زیاد و اعتراضات به آن بسی سخت و محکم بود. اجرای امتیازنامه موجب می‌شد که منازعه‌ی دائم و ناشایسته‌ای بین انگلیس و روس در ایران درگیرد و ممکن بود که تولید مزاحمت‌های شدید بین‌المللی بنماید. ولی به عقیده‌ی من از همه‌ی اعتراضات قوی‌تر، آن بود که «**امتیاز مزبور آزادی و حقوق حقه‌ی یک ملت را به نفع سفته‌بازان بیگانه کاملاً از میان می‌برد**(۲).»

دکتر تولوزان فرانسوی در نامه‌ای خطاب به ناصرالدین شاه چنین نوشته است:

«ثانیاً همین قدر خوشبختم مسئله‌ای که جمعی اصرار در کتمان و اخفای آن به خاکپای همایون داشته و دارند، بر بندگان پادشاهی مسلم گردد و این فقره عمل رویتر است که کراراً عرض کرده‌اند ما این ماجرا را خوابانده‌ایم و این عمل را تمام کرده‌ایم. اگر چنین بود پس چرا در یادداشت مسیو تومسون شارژدافر که انگلیس تقریباً بیست روز قبل به وزارت خارجه دولت علیه ایران فرستاده است، بالصراحه در یکی از فصول آن نوشته، تصریح بلکه تشریح کرده است که عمل رویتر را نه تنها فورنگ آفیس(۳) (وزارت امور خارجه) بلکه خود شخص ملکه

۱- Lord Curzon مدتی نایب‌السلطنه هندوستان بوده و بعداً به وزارت امور خارجه بریتانیا منصوب شد.

۲- نقل از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، چاپ تهران، ۱۳۳۵.

۳- تلفظ صحیح آن فارین آفیس Foreign office است.

(ملکه‌ی انگلستان) باطل ندانسته، برقرار می‌داند[۱]».

از مفاد نامه‌ی دکتر تولوزان چنین برمی‌آید که ناصرالدین شاه خود به اشتباه و خطایی که در موارد امتیاز رویتر مرتکب شده، آگاه گردیده بود و می‌خواست آن را لغو کند و رجال درباری به شاه قول داده بودند که این کار را انجام خواهند داد و در این زمینه گزارش‌های خلاف واقع به شاه می‌دادند و چنان وانمود می‌کردند که دستور شاه را بر وفق مصلحت انجام داده‌اند[۲].

سرپرسی سایکس می‌نویسد:

«در سال ۱۸۷۱ (۱۲۸۷ قمری) شاه (ناصرالدین شاه) سفیر و نماینده‌ی خود را در قسطنطنیه به مقام صدراعظمی برگزید که مدتی بود کسی عهده‌دار آن نبود. میرزا حسین‌خان نخست‌وزیر جدید از روی صداقت خیال می‌کرد که نجات ایران فقط در انجام تعهدات مندرجه در معاهده‌ای که با روس‌ها بسته شده قرار دارد، درصورتی که معتقد بود اصلاح کشور را باید به انگلیس‌ها بسپارد. بنابراین او برای تعقیب سیاست خود تصمیم گرفت که يك انحصار فوق‌العاده معظمی را برای ساختمان راه‌آهن، استخراج معادن و تأسیس یک بانک ملی ایجاد نماید. در مقابل آن حقوق گمرکی و درحقیقت تمام منابع عایدی امپراتوری را به او گرو و وثیقه بگذارد. این امتیاز عظیم به بارون ژولیوس دو رویتر که به تابعیت دولت انگلستان درآمده بود، واگذار شد. این شخص نیز نقشه‌ای کشیده و تصمیم گرفت که اجرای این کار بزرگ را برعهده چند شرکت بگذارد تا با یکدیگر شروع به کار نمایند».

«شاه با بی‌اطلاعی کامل از سیاست اروپاییان در چنین زمانی شروع به اولین سفر اروپایی خود کرد و در محافل پتروگراد بر ضد اعطای این امتیاز عظیم، فوق‌العاده رنجش شدیدی احساس نمود. علاوه بر این، اعلیحضرت انتظار داشت در انگلستان استقبال پر حرارتی در این موضوع مشاهده کند ولی در آنجا نیز نسبت به این مسئله با خونسردی و بی‌اعتنایی روبه‌رو شد. احساسات مردم ایران نیز با دادن چنین امتیازی به اروپاییان که تقریباً بر همه چیز نظارت داشته باشند، مخالف بود و در این مورد باید گفت که عقیده و نظر مردم کاملاً صحیح بوده است[۳]».

۱- نقل از «کتاب پنجاه سال نفت ایران».

۲- عده‌ای از رجال دربار ناصرالدین شاه از وزرا و شاهزادگان قاجار در آغاز امر شاه را به قبول و امضای امتیازنامه رویتر برانگیخته بودند و بعداً به لطایف‌الحیل از لغو آن امتیاز جلوگیری می‌کردند.

۳- «تاریخ ایران»، تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم، چاپ دوم، صفحه ۵۷۷-۵۷۸.

ناصرالدین شاه سرانجام در برابر فشار سیاسی روسیه‌ی تزاری و مخالفت افکار عمومی و محافل بازرگانی جهان، به شرحی که در فصل یازدهم گفته شد، امتیازنامه رویتر را لغو کرد و چون رویتر دست از دعاوی خود برنمی‌داشت، ناگزیر امتیاز تأسیس بانکی به نام بانک شاهنشاهی ایران را به او داد.

تجدید امتیاز معادن

پس از شانزده سال گفتگو و مرافعه بین دولت ایران و بارون جولیوس دوریتر از سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) تا سال ۱۳۰۶ قمری (۱۸۸۹ میلادی) سرانجام ناصرالدین شاه ضمن اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به رویتر، امتیاز استخراج و بهره‌برداری کلیه‌ی معادن ایران (غیر از فلزات قیمتی و جواهرات) و از آن جمله **معادن** نفت را برای مدت ۶۰ سال به رویتر داد[۱].

ماده‌ی یازدهم امتیازنامه درباره‌ی معادن ایران بدین قرار بود:

«بانک شاهنشاهی در مدت ۶۰ سال مدت این امتیازنامه، امتیاز انحصاری قطعی دارد که در تمام وسعت مملکت ایران معادن آهن و سرب و مس و زیبق و زغال سنگ و نفت و غیره به استثنای فلزات قیمتی و جواهرآلات را که تعلق به دیوان باشد و قبل از وقت به دیگران واگذار نشده باشد، دایر نماید».

پنج سال پیش از تجدید امتیاز معادن به نام رویتر، یعنی در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۴ میلادی) یک شرکت انگلیسی به نام شرکت **هوتز**[۲] که شعبه‌ای در بوشهر برای ورود و صدور کالاهای تجارتی دایر نموده بود، امتیازی برای استخراج نفت در حوضه‌ی **دالکی** واقع در کرانه‌ی خلیج‌فارس نزدیک بندر بوشهر از دولت ایران گرفت و اولین چاه نفت را هم در حوضه‌ی امتیاز حفر کرد که چندان عمیق نبود و چون به نفت نرسید از ادامه‌ی کار منصرف شد.

بانک شاهنشاهی ایران چندی پس از کسب امتیاز استخراج معادن ایران، طبق اختیاری که

۱- «پس از روی کار آمدن امین‌السلطان و مأمور شدن سر.هـ دروموندولف Sir.H.Drummondwolff به سمت وزیر مختار انگلیس در ایران مذاکراتی برای خاتمه دادن به این ادعا (ادعای رویتر) آغاز گشت و در همان اوقات ناصرالدین شاه درصدد تهیه‌ی مقدمات سفر سوم خود به اروپا بود و برای این کار پول لازم داشت. نتیجه‌ی مذاکرات امین‌السلطان و وزیر مختار انگلیس امتیاز دیگری بود که در سال ۱۸۸۹ به رویتر داده شد و بعدها به نام امتیاز بانک شاهنشاهی مشهور گشت» (کتاب پنجاه سال نفت ایران).

2- Hotz

بنابر مفاد فصل نهم امتیازنامه به او داده شده بود[۱]، حقوقی را که برای استخراج و بهره‌برداری معادن ایران داشت، به یک شرکت انگلیسی موسوم به «**شرکت معادن ایران**[۲]» در ازاء دریافت صد و پنجاه هزار لیره انگلیسی واگذار کرد.

سرمایه‌ی شرکت معادن ایران یک میلیون لیره انگلیسی بود و عده‌ای از سرمایه‌داران روسی و فرانسوی و بلژیکی هم در آن شریك بودند. شرکت مزبور مطالعات و تجسسات علمی خود را برای کشف معادن ایران آغاز کرد و ضمناً در مورد **نفت** امتیازی را که شرکت انگلیسی **هوتز** در حوضه‌ی **دالکی** به‌دست آورده بود، از آن شرکت خرید و کارشناسان شرکت در سمنان و دالکی و جزیره‌ی قشم به کاوش پرداختند.

در دالکی چاهی به عمق ۲۷۰ متر و در قشم با عمق ۲۵۰ متر به وسیله‌ی دستگاه‌های حفاری جدید حفر شد ولی هیچ‌یک به نفت نرسید.

اقدامات شرکت تا ده سال مهلت مقرر در امتیازات نامه در مورد نفت، بدون اخذ نتیجه دنبال شد و چون به مرحله بهره‌برداری از نفت نرسید، برطبق فصل یازدهم امتیازنامه، حق شرکت درباره‌ی نفت خود به خود ملغی گردید. درباره‌ی سنگ‌های معدنی نیز پس از حمل مقداری سنگ منگنز از کرمان به بندرعباس با توجه به هزینه‌ی گزاف استخراج و حمل و نقل مسلم گردید که بهره‌برداری از معادن فلزی نیز برای شرکت مزبور مقرون به صرفه نخواهد بود.

امتیازدارسی

چون به نظر نگارنده، کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، بدان جهت که مؤلف کتاب خود سال‌های متمادی در دستگاه شرکت نفت انگلیس و ایران (وارث و تحصیل‌کننده نهایی امتیازنامه دارسی) بوده و مسلماً به اسناد و مدارك متقن و غیر قابل

۱- فصل نهم امتیازنامه از این قرار است: «فصل نهم - خود بانك، معادن و کارهای دیگر مذکوره در فصل یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از امتیازنامچه و ایضاً کارهای تجارتی مذکور در فصل اول از امتیاز نامچه دایر نخواهند نمود اما بانك حق خواهد داشت یا همه یا یکی از حقوقی که مطابق فصول مزبور اعطا شده‌اند، به کس یا به کسان بفروشد یا واگذار نماید و این فروش یا واگذاری مطابق فصول امتیاز نامه خواهد بود، مشروط بر این‌که آن کس یا کسان را جهت اجازه به دولت علیه معرفی کند و بدون چنین اجازه از جانب دولت علیه چنین واگذاری یا فروش کامل نخواهد بود» (کتاب پنجاه سال نفت ایران).

2- The persian Mining Corporation

تردیدی دست داشته که دسترسی به آن‌ها برای نگارنده بسیار دشوار و شاید درحال حاضر غیرممکن بود، جریان اعطای امتیاز به دارسی و آغاز عملیات و تحصیل سرمایه دولت انگلیس بدون تصرف در عبارات از آن در این‌جا نقل و این نکته اضافه می‌شود که هرچند درحال حاضر موضوع آن امتیاز منتفی شده است ولی درج آن در این کتاب برای عبرت نسل جوان کنونی و نسل‌های آینده لازم به نظر آمد[۱]:

در باب طرز به‌دست آوردن امتیاز دارسی افسانه‌ی شگفت‌آوری منتشر شده است که هیچ مبنا و اساسی ندارد و به اندازه‌ای متناقض و اغراق‌آمیز است که باور کردن آن برای شخص بی‌غرض و کنجکاوی که مایل است مطالب را با ادله و برهان بپذیرد، بسی دشوار می‌باشد. افسانه‌ی مزبور را چند نفر از نویسندگان فرانسوی و اتریشی یا به عبارت صحیح‌تر روزنامه‌نویسان این کشور ساخته و پرداخته‌اند.

اولین دفعه قصه‌دارسی و ربودن امتیاز او به دست مأمورین خفیه‌ی انگلیس در مجله‌ی **لاگراپوئیو**[۲] تحت عنوان «جدال را کفلر و دتردینگ» در پاریس منتشر گشت. بعد **آنتوان زیشکا**[۳]در کتاب خود موسوم به «جنگ مخفی برای نفت» آورد. سپس هر وقت کسی خواست قصه و افسانه‌ای راجع به نفت بنویسد آن را نقل کرد. در ایران اولین مرتبه این افسانه در روزنامه‌ی «**شفق سرخ**» منتشر گشت و چون مردم ایران نظر خوبی نسبت به امتیاز دارسی نداشتند، با رغبت زیاد آن را قبول کردند. بی‌شك اگر دقتی در وقایع مذکور و در افسانه‌ی مزبور شود، معلوم خواهد شد که اساسی ندارد و خود آنتون زیشکا هم ضمناً به افسانه بودن آن معترف است.

به هرحال چون این قصه و افسانه کهنه شده و بی‌اعتباری آن هم مشهور است، از آن می‌گذریم و به شرح واقعی قضیه می‌پردازیم:

چند سال قبل از اعطای امتیاز دارسی، مسیو **دمرگان** باستان‌شناس فرانسوی که سال‌ها در شوش مشغول کاوش برای کشف آثار باستانی ایران بود، مقاله‌ای در **مجله‌ی معادن**[۴] که در پاریس چاپ می‌شد، نوشت و راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران شرح مفصلی

۱- کتاب «پنجاه سال نفت ایران» تألیف مصطفی فاتح که در سال ۱۳۳۵ شمسی پس از ملی شدن نفت ایران به چاپ رسیده است.

2- La Grapouillot

۳- Anton Zischka روزنامه‌نویس اتریشی که کتاب او را داوود داوودی ترجمه و منتشر نموده است.

4- Les Annales Mincs

نگاشت.

یک نفر ایرانی به نام **کتابچی خان** که در آن موقع متصدی اداره گمرک بود، مقاله مزبور را خواند و چون در مسافرت خود به نقاط غرب از آثار سطحی نفت مطلع شده بود، مطمئن شد که منابع بزرگ نفت در ایران وجود دارد. کتابچی‌خان سفری به پاریس رفت و در آنجا به سابقه‌ی دوستی با **سرهنری درومندولت** که چندی قبل از آن تاریخ سمت وزیر مختاری انگلیس را در ایران داشت، ملاقاتی نمود. ضمن این ملاقات کتابچی‌خان به مقاله‌ی دمرگان اشاره کرد و مشاهدات شخصی خود را درباره‌ی وجود نفت متذکر گردید و از سر.درومondولف تقاضا کرد که وسایل آشنایی او را با سرمایه‌داران انگلیسی فراهم نماید تا مطلب را با آن‌ها به میان گذارد و از آن‌ها دعوت کند که برای استخراج نفت ایران اقدام نمایند. سردرومondولف که خود چند سال وزیر مختار انگلیس در ایران بود، اطلاعاتی راجع به منابع نفتی ایران داشت و به کتابچی خان وعده‌ی اقدام داد و از پاریس عازم لندن شد که در آنجا با سرمایه‌داران وارد مذاکره شود. در لندن سردرومondولف با شخصی به نام **ویلیام ناکس دارسی**[1] آشنا شد و او را تشویق نمود که سرمایه‌ی خود را برای استخراج نفت ایران به کار اندازد.

دارسی در سال ۱۸۴۹ میلادی در شهر **نیوتن آبوت**[2] واقع در ایالت **دونشیر**[3] انگلستان متولد شد و تحصیلات متوسطه‌ی خود را در مدرسه‌ی **وست مینستر**[4] لندن به پایان رسانید. در سال ۱۸۸۶ هنگامی که دارسی هفده ساله بود، پدر او که شغلش وکالت دادگستری بود با تمام خانواده‌اش به استرالیا مهاجرت کرد.

در استرالیا، دارسی در دارالوکاله پدرش مشغول کار شد تا این‌که روزی یکی از مشتریان تکه سنگی را به او نشان داده و گفت که در نزدیکی محلی که او سکنی دارد یک کوه بزرگی از این سنگ‌ها یافت می‌شود. بعد معلوم شد که آن تکه سنگ، طلا داشته و از این برخورد معدن طلای معروف **مونت مرگان**[5] کشف گشته و استخراج شد. چند سالی نگذشت که دارسی و شرکای او فواید بسیاری برده و همه‌ی آن‌ها میلیونر شدند. غالب مردم پس از آن‌که چنین بخت و اقبالی به آن‌ها روی می‌آورد، قانع شده و با ثروتی که به‌دست آورده‌اند، زندگانی با رفاهی برای خود تهیه کرده و کنار می‌روند ولی دارسی از اینگونه مردم نبود و روح ماجراجوی او طالب ترقی و پیشرفت بیشتری بود. در آن موقع صحبت نفت و منافع سرشار آن زبانزد خاص و عام بود و

1- William Knox D'arcy

2- Newton Abbot

3- Devonshire

4- Westminster

5- Mount Morgan Gold Mine

دارسی به فکر این افتاد که ثروت خود را در کار نفت به کار برد و استفاده‌های بیشتری نماید. این بود که به انگلستان معاودت کرد و درهمان حال نیز از گوشه و کنار تحقیقاتی درباره‌ی نفت می‌نمود.

در چنین موقعی بود که سر درومونددلف با دارسی آشنا شد و درباره‌ی نفت ایران با او مذاکراتی نمود. نتیجه‌ی این مذاکرات این شد که سردروموندولف، کتابچی‌خان را به لندن خواست و او را با دارسی آشنا نمود. کتابچی‌خان شرح و بسط زیادی راجع به منابع نفت ایران برای او داد و نوشته‌های دومرگان را شاهد آورد. دارسی تصمیم گرفت که زمین‌شناس مطلع و کارآزموده‌ای را انتخاب و به ایران اعزام دارد تا در این‌باره گزارش جامعی به او بدهد و زمین‌شناسی به نام هـ.ت. برلز[۱] با یک نفر معاون به نام **دالتن**[۲] از طرف دارسی استخدام و به ایران اعزام گشتند. این متخصصین پس از مطالعه در محل گزارش رضایت‌بخشی داده و گفتند که کشف نفت در حوالی **قصر شیرین** و **شوشتر** بسیار محتمل است و در نقاط دیگر هم امید بسیاری می‌رود.

در ۱۹۱۰ (۱۳۱۹ قمری) دارسی نماینده‌ای به اسم **ماریوت**[۳] به معیت کتابچی خان به تهران اعزام داشت که با دولت داخل مذاکره شده و امتیازی تحصیل نمایند. ضمناً ماریوت سفارشنامه‌ای از سردرومondولف برای وزیر مختار انگلیس در تهران که در آن وقت **سرآرتور هاردینگ**[۴] بود، همراه داشت که همه نوع مساعدت با او بنمایند.

وزارت خارجه انگلیس به هاردینگ دستور کلی داده بود که هنگام مأموریتش در ایران کوشش بسیار نماید که امتیاز نفت نواحی جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل کند و به قسمی رفتار نماید که موجب تحریك روس‌ها هم نشود. موقعی که سفارشنامه سلف او رسید، هاردینگ موقع را مغتنم شمرده و اقدام کرد و به نماینده‌ی دارسی توصیه نمود که پنج ایالت شمالی را جزء پیشنهاد خود منظور ندارد تا از اعتراض روس‌ها کاسته گردد.

ماریوت و کتابچی خان پس از ورود به تهران پیشنهادی تنظیم کرده و به مظفرالدین شاه تسلیم نمودند و او هم که کاملاً تحت نفوذ سیاست روس قرار گرفته بود، بی‌درنگ از قبول آن امتناع نمود.

در این وقت هاردینگ دخالت نموده و به ملاقات اتابك (امین‌السلطان) رفت و از او تقاضای مساعدت نمود و ضمناً به ماریوت دستور داد که مواعید لازمه را به متصدیان امر داده و آن‌ها

1- H.T. Burls

2- Dalton

3- Marriot

4- Sir Arthur Hardinge

را به نحو مطلوب تطمیع نماید.

سرآرتور هاردینگ در کتابی موسوم به «**یک دیپلمات در شرق**[۱]» صفحه‌ی ۲۷۸ چنین می‌نویسد:

«اتابك اعظم (امین‌السلطان) اظهار داشت که حاضر است با پروژه‌ی ما موافقت نماید و پیشنهاد کرد که من نامه‌ای به فارسی خطاب به او بنویسم و شرایط عمده‌ی امتیاز را در آن ذکر نمایم تا او نامه‌ی مزبور را به سفارت روس تسلیم نماید. اتابك مستحضر بود که وزیر مختار روس موسوم به **مسیو ارگی روپولو**[۲] نمی‌تواند خط فارسی را بخواند، مخصوصاً وقتی که فارسی به خط شکسته نوشته شده باشد و ضمناً به وسیله‌ی جاسوسانی که داشت، آگاه شده بود که دبیر شرقی سفارت روس موسوم به **مسیو استریتر**[۳] که تنها عضو آن سفارت بود و می‌توانست خط را بخواند از زرگنده عازم ییلاق‌های کوهستانی است و چند روزی غایب خواهد بود. لذا اتابك كاغذی را که دستور داده بود و من نوشتم به سفارت روس در زرگنده فرستاد و مدتی در آن سفارت بدون این‌که ترجمه شود ماند تا دبیر شرقی از ییلاق مراجعت کرد. در این وقت اتابك اظهار داشت که از طرف سفارت روس اعتراضی به امتیاز نشده است. درحالی که وزیر مختار روس از مندرجات نامه‌ای که نمی‌توانست بخواند، اطلاعی نداشت و حتی سوءظنی هم نسبت به مندرجات بس مهم آن نبرده بود و لذا همه‌ی اعضای دولت، نظر اتابک را تأیید کرده و امتیاز به دارسی واگذار و به صحه‌ی شاه رسید. وزیر مختار روس پس از اطلاع از جریان امر بسیار رنجیده خاطر گردید ولی گناه اتابك نبود اگر به‌طور تصادف و موقت مترجم سفارت روس غایب بود. بنابراین وزیر مختار روس یگانه راه عاقلانه و عملی را انتخاب نموده و قضیه‌ی انجام شده را قبول کرد».

پس از آن‌که امتیاز دارسی به صحه‌ی شاه رسید، وزیر مختار روس تقاضا کرد که جبران این کار به نحوی بشود که رضایت او فراهم گردد. در آن وقت یك جوان اسکاتلندی در وزارت دارایی ایران شاغل مقام نسبتاً مهمی بود و چون وزیر مختار روس تصور کرده بود که او در امر اعطای امتیاز دارسی مؤثر بوده است، تقاضای اخراج او را نمود. وزیر مختار انگلیس به اخراج او اعتراض نمود ولی مؤثر واقع نشد و اتابک برای جلب رضایت روس‌ها این جوان را که موسوم به **مکلین**[۴] بود، از کار بر کنار کرده و به هاردینگ گفته بود که ایران کشور مستقلی است و مسئله‌ی اخراج یک کارمند دولت مربوط به تصمیم شاه می‌باشد. هاردینگ هم این کار را

1- A'Diploma in the East

2- M. Argyropulo

3- M. Sritter

4- Mr. Maclein

عمل انجام شده تلقی کرد و به مکلین شغل افتخاری وابسته بازرگانی سفارت انگلیس را واگذار نمود.

در صفحه‌ی ۲۸۰ همان کتاب، هاردینگ می‌نویسد:

از آن وقت به بعد من درك کردم هر جا که منافع روس‌ها در میان باشد، هیچ‌گونه اعتمادی به اتابك نمی‌توان داشت. شاه که از لحاظ فکر کودك سالخورده‌ای بیش نبود، از لحاظ استقامت مزاج چون نایی شکسته، نحیف و ناتوان شده بود. وضع عجیب کشور هم که سال‌های متمادی به طرز بسیار ناگواری اداره می‌شد، موقعیتی را پیش آورده بود که هر دولت خارجی که بیشتر به متصدیان فاسد و بی‌دفاع کشور پول و تعارف می‌داد یا با صدای رساتری آن‌ها را تهدید می‌نمود، می‌توانست آنان را از پای درآورد و مجبور به تسلیم نماید.

هنگامی که امتیاز نفت به دارسی داده شد، دولت انگلیس ادعا نمود که دخالتی در تحصیل امتیاز مزبور نداشته است ولی گفته‌ها و نوشته‌های دیپلمات‌های انگلیسی این ادعا را باطل می‌سازد.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت و از روی کمال بی‌طرفی باید به آن اذعان کرد، این است که هنگام اعطای امتیاز به دارسی، نه امتیاز گیرنده و نه امتیاز دهنده از آینده‌ی نفت ایران اطلاعی نداشت و پیشرفت‌های علمی برای کاوش نفت هم به پایه‌ی امروز نرسیده بود که وجود نفت را تا حدی بتوان پیش‌بینی نمود و اعتمادی به آن داشت. امتیازنامه پیشنهادی بود که یک سرمایه‌دار ماجراجوی خارجی به دولت داده و حاضر شده بود که مبلغی از سرمایه‌ی خود را به خطر اندازد تا شاید استفاده کلانی از آن بنماید و اولیای دولت هم بدون اطلاع از چگونگی امر، بدون دقت و رسیدگی درباره‌ی شرایط پیشنهاد[1]، آن را به صحه‌ی شاه که در آن وقت صاحب اختیار مطلق بود، رساندند.

۱- مفاد جملات بالا برحسب اصل تداعی معانی از طریق تضاد، نگارنده را متوجه‌ی مسئله‌ی احداث تأسیسات ذوب آهن در ایران نمود. زمانی بود که رجال و زمامداران ما در یك طرفةالعین کلیه‌ی ذخایر طبیعی کشور را بدون تأمل و اندیشه به یک خارجی، آن هم نماینده و وکیل او می‌دادند و اکنون دوره‌ای است که برای احداث کارخانه‌های ذوب آهن و صنایع سنگین مدت سی سال است که هیئت‌های حاکمه‌ی ما درحال مطالعه و بررسی هستند و چه بسا که مبلغی معادل هزینه‌ی احداث ذوب آهن خرج این مطالعات و بررسی‌ها و مسافرت‌های به خارج و استخدام مشاوران و غیره کرده‌اند. آن حالت تفریط بود و این همه حالت افراط و وسواس است و نسل کنونی نه عاقدین آن قرارداد را می‌بخشد و نه بر تعلل و مسامحه و رویه‌ی وسواس و افراط مسئولین کنونی اخیر صحه می‌گذارد.

ناگفته نماند که دارسی هیچ وقت به ایران نیامد و امتیاز را نماینده‌ی او ماریوت به وکالت از طرف او امضا کرد که این نکته هم افسانه‌ی تحصیل امتیاز را که در بالا ذکر شد به کلی بی‌اعتبار ساخت.

امتیازنامه دارسی دارای صحه‌ی شاه و امضا و مهر اتابك (میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم) و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پرنیا موتمن‌الملك) و نظام‌الدین غفاری مهندس‌الممالك است و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است[۱].

به موجب فصول هشتم و نهم و شانزدهم امتیازنامه، دارسی تعهد کرده بود که در ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیان، شرکتی برای بهره‌برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت، بیست هزار لیره نقد، معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده، شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم نماید. البته از سایر وجوهی که نماینده‌ی دارسی هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و مواعیدی که داده بود، در جایی ذکر نشده است. فقط آنچه بعدها محقق و معلوم شد، این بود که کتابچی خان حق دلالی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگانی با رفاهی در اروپا تهیه نماید و به قراری که جراید صدر مشروطیت به کرات ذکر کرده‌اند، نماینده‌ی دارسی در حدود ده هزار لیره هم به اتابك و مشیرالدوله مهندس الممالك نقد پرداخت و شاید مخارج دیگری هم کرده است که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست.

پس از آن‌که دارسی اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود، معلوم شد که جزء تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده هزار لیره به اتابك و پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم به مهندس الممالك به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست می‌باشد که دارسی به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود. این سهام در ابتدا قیمتی نداشت و کسی خریدار آن نبود ولی در خلال جنگ اول بین‌المللی و بعد از آن‌که سهام مزبور قیمت خوبی پیدا کرده بود، ورثه‌ی اتابك و مهندس‌الممالك آن‌ها را به قیمت نازلی به چند نفر از اتباع انگلیسی مقیم تهران فروختند. ورثه‌ی نصرالله خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعی که حیات داشتند، نفروختند و هر سال سود آن‌ها

۱- «مدت امتیاز نامه دارسی ۶۰ سال و ابتدای آن از هشتم صفر ۱۳۱۹ (۲۸ مه ۱۹۰۱ مسیحی) و حوزه‌ی امتیاز سراسر خاك ایران به استثنای ایالات خراسان و مازندران و استرآباد (گرگان کنونی) آذربایجان بود» (نقل از کتاب «گنج شایگان» تألیف سیدمحمدعلی جمال‌زاده).

را دریافت می‌داشتند ولی به قرار مسموع پس از فوت آن‌ها، قسمتی از سهام مزبور را ورثه‌ی آن‌ها فروخته‌اند[۱].

آغاز عملیات و تحصیل سرمایه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، دارسی عده‌ای حفار لهستانی را استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به **چاه سرخ** واقع در شمال **قصر شیرین** اعزام داشت و در آن وقت چاه سرخ جزء ایران بود و بعدها پس از تجدیدنظر در خط مرزی بین ایران و عثمانی (که پس از جنگ جهانی اول این قسمت خط مرزی بین ایران و عراق شد) در سال ۱۹۱۳ (۱۳۱۳ قمری) به عثمانی واگذار گردید. مهندسی را هم که دارسی برای ریاست عملیات انتخاب نموده بود، شخصی بود موسوم به **رینولدز**[۲] که در وزارت فواید عامه‌ی هندوستان سابقه‌ی ممتدی داشت و مرد فوق‌العاده با استقامت و با پشتکاری بود.

هیئت اعزامی از راه بصره و بغداد عازم چاه سرخ شده، شروع به کار کردند و در ابتدای امر هم با مشکلات گوناگونی مواجه شدند.

فقدان امنیت در این ناحیه مرزی و تقاضاهای متعدد ایلات و طوایفی که در دو طرف خط مرزی سکنی داشتند و تهدیدهایی که می‌کردند، موجب شد که کار با کندی پیشرفت نماید، ولی پایداری مداوم **رینولدز** تأثیری زیادی در پیشرفت کار داشت.

در تابستان سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ قمری) گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم به‌دست آمد.

چند ماه بعد چاه دوم در عمق مشابهی به نفت رسید که محصول روزانه‌ی آن در اول ۳۰ تن و چندی بعد به ۲۵ تن تقلیل یافت. در این وقت محقق گردید که به واسطه‌ی بعد مسافت میان چاه سرخ و خلیج‌فارس (که بالغ بر یک هزار کیلومتر بود) و همچنین ناچیزی مقدار محصول، ادامه‌ی

۱- با آنکه مطالب بالا بدون اندك تصرف در عبارت، از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح نقل شده است. هرگاه وابستگان خاندان‌های مرحوم نصرالله‌خان مشیرالدوله و مهندس الممالك در مقام تکذیب مطالبی باشند که در مورد اخذ رشوه از دارسی در کتاب مزبور آمده و در اینجا نقل شده است، صفحات کتاب حاضر همیشه برای درج توضیحات و یا تکذیب‌نامه آنان باز خواهد بود. آنچه در این مقام، ذکر آن را لازم می‌دانید این است که مرحوم مشیرالدوله را آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان و محافل مطبوعاتی و سیاسی دوران اولیه‌ی مشروطیت ایران از رجال خوشنام و وجیه‌المله عصر خود دانسته‌اند.

2- G.B Reynolds

عملیات در آن محل منافی با صرفه می‌باشد. لذا دارسی تصمیم گرفت که چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش بپردازد.

طبق ماده‌ی شانزدهم امتیازنامه دارسی شرکتی در سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ قمری) با سرمایه‌ی ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که نام آن را شرکت بهره‌برداری اولیه(۱) گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود، تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. دارسی تا آن وقت قریب سیصد هزار لیره از جیب خود خرج کرده بود و حاضر نبود که بیش از این مبلغ سرمایه‌اش را در این کار صرف نماید، لذا درصدد برآمد که کمك و مساعدت دیگران را جلب نماید.

عده‌ای از سرمایه‌داران آلمانی به دارسی پیشنهاد دادند که تمام مخارجی که او تا آن وقت صرف کرده بود، بپردازند و مبلغ مهمی هم به عنوان قیمت امتیاز به او بدهند تا او کنار رفته و امتیاز را به آن‌ها واگذار نماید(۲). یک شرکت نفت آمریکایی و بعضی از سرمایه‌داران فرانسوی هم پیشنهادهایی به دارسی کردند تا امتیاز را از او خریداری کنند و حتی حاضر بودند که او را هم در امتیاز سهیم سازند. شواهدی در دست است که دارسی به واسطه‌ی خرج گزافی که تا آن وقت کرده بود و نتیجه‌ی مطلوبی را هم تحصیل نکرده بود، میل داشت که معامله‌ای کرده و سرمایه‌ی از دست رفته‌ی خود را باز یابد، ولی ضمناً رغبت زیادی به معامله با بیگانگان نشان نمی‌داد. در این هنگام واقعه‌ای رخ داد که طرح‌ها و نقشه‌های دارسی و خریداران امتیاز او درهم ریخته شد.

دریا سالار **لرد فیشر**(۳) پس از سال‌ها خدمت در نیروی دریایی انگلستان و مدت‌ها تبلیغ برای آن که سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس تبدیل به نفت گردد، در سال ۱۹۰۴ به فرماندهی نیروی دریایی انگلیس منصوب گشت و فوری کمیته‌ای انتخاب کرد که قضیه‌ی تحصیل منابع کافی نفت را برای نیروی دریایی، مطالعه و بررسی نمایند. مستر **پرتی من**(۴) که از سیاستمداران بود، به ریاست این کمیته انتخاب گردید و سایر اعضای کمیته مزبور هم متخصصین و سیاستمدارانی بودند که اطلاعات مبسوطی در این امر داشتند. لرد فیشر شنیده بود که دارسی امتیاز نفتی در ایران به‌دست آورده و در مذاکره است که آن‌را به سرمایه‌داران خارجی بفروشد، لذا به کمیته‌ی مزبور دستور فوری صادر کرد تا به هر طریقی که باشد امتیاز

1- The Eirst Exploitation

۲- کتابچه‌ای که شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۲۴ به مناسبت نمایشگاه wembley منتشر کرد، این نکته ذکر شده است.

3- Lord Fisher

4- E. G. Pretyman

مزبور را برای دولت انگلیس تحصیل نماید.

آن ایام عقیده‌ی عمومی در انگلستان که یك کشور سرمایه‌داری و مخالف سرسخت با دخالت دولت در امور بازرگانی بود، اجازه نمی‌داد که دولت مستقیماً درصدد خرید امتیاز برآید یا آن‌که سهام شرکتی را خریداری کند که چنین امتیازی را داشته باشد. لذا اولیای امور مصلحت در آن دیدند که به هر قیمتی هست مانع شوند که امتیاز دارسی به دست خارجیان بیفتد و ضمناً سرمایه‌ی کافی برای دارسی تهیه کنند تا عملیات را ادامه دهد و منتظر فرصت شوند تا به تدریج عقیده‌ی عمومی را برای دخالت مستقیم دولت در امر نفت حاضر و مهیا سازند.

کمیته‌ی مذکور بی‌درنگ شروع به کار کرد و اولین اقدامی که مستر پرتی من کرد این بود که نزد لرد **استراتکونا**[۱] رفته و از او استعانت خواست. این لرد ثروت هنگفتی در کانادا به‌دست آورده و موجد راه‌آهن سرتاسری کانادا بود و در آن وقت به واسطه‌ی کهولت سن از کارهای بازرگانی بر کنار و گوشه‌نشینی را اختیار کرده بود. پرتی من ضمن نطقی که ده سال بعد در مجلس مبعوثان انگلیس (ایراد) کرد، درباره‌ی ملاقات خود با لرد استراتکونا چنین گفت[۲]:

«من خودم شخصاً به ملاقات لرد استراتکونا رفته و قضیه را با او در میان گذاشتم و تقاضا کردم که او با نام و سرمایه‌ی خود به دارسی کمک کند تا این امتیاز از دست ما خارج نگردد. لرد استراتکونا فقط یک پرسش از من کرده، گفت: «آیا پیشرفت و توفیق این پروژه به نفع نیروی دریایی انگلیس است که از من تقاضا دارید در آن شرکت نمایم؟» و همین که به او پاسخ مثبت دادم، دیگر پرسشی نکرد و بدون هیچ‌گونه چون و چرا تقاضای مرا پذیرفت».

پرتی من در جای دیگر نطق خود می‌گوید:

«تشکرات مجلس مبعوثان را باید تقدیم لرد استراتکونا و دیگران نمود که این امتیاز را سخت چسبیده و نگاه داشتند تا این‌که فرصتی برای دولت به‌دست آمد که آن را بعدها تحصیل نماید».

از طرف دیگر پرتی من با **شرکت نفت برمه**[۳] که یك شرکت نفت تمام انگلیسی بود و به استخراج نفت برمه می‌پرداخت، وارد مذاکره شد. از آن شرکت هم تقاضای مساعدت کرد که با حسن قبولی تلقی شد. درنتیجه این مذاکرات در سال ۱۹۰۵ شرکت جدیدی به نام **«سندیکای**

1- Lord Strathcona

۲- رجوع شود به مذاکرات مجلس مبعوثان انگلیس سال ۱۹۱۴، جلد ۶۳.

3- Burmah Oil Company

امتیازات[۱]» در شهر **گلاسکو**[۲] تشکیل شد که سهام بهره‌برداری اولیه و امتیازنامه را مالك گردید و سرمایه‌ی متناسبی هم برای ادامه‌ی عملیات در ایران تهیه گردید.

صاحبان عمده‌ی سهام این شرکت جدید عبارت بودند از: لرد استراتکونا و شرکت برمه و دارسی.

اولین کاری که شرکت جدید کرد این بود که عملیات چاه سرخ را متوقف ساخت و دستور داد که تمام اثاثیه و لوازم کار را به **ماماتین** که در نزدیکی رامهرمز واقع در شمال اهواز است، منتقل بنمایند. در اینجا شروع به حفر دو چاه، اولی به عمق ۶۶۱ و دومی ۵۹۱ متر رسید ولی هیچ‌کدام به نفت نرسید. نبودن راه شوسه مشکلات محلی هزینه‌ی کار را زیاد می‌کرد و چندی بعد از اولیای شرکت جدید هم دچار نگرانی بسیار شدند.

سرآرنولد ویلسن[۳] در کتاب خود موسوم به «جنوب غربی ایران» صفحه‌ی ۲۴ می‌نویسد:

«وزارت خارجه‌ی انگلیس و دولت هندوستان را باید تقدیر کرد که عده‌ای سرباز هندی به این نقطه اعزام داشتند تا به ایلات محلی بفهمانند که اگر مانع کار یک شرکت انگلیسی شوند (که امتیاز صحیحی در دست دارد و همین که از امتیاز مزبور بهره‌برداری به قاعده‌ای شد، هم ایلات محلی و هم ایران استفاده‌ی کلانی از آن خواهند کرد) چه عواقبی برای آن‌ها خواهد داشت[۴]».

موقعی که سرآرنولد ویلسن کتاب مزبور را می‌نوشت، خود سمت نایب قونسولی انگلیس را در اهواز داشت و سرپرستی سربازان هندی هم به عهده‌ی او بوده است و از این‌رو معلوم می‌شود که انگلیس‌ها برای تأمین کارکنان شرکت، عده‌ای سوار هندی به ماماتین آورده بودند که به قرار نوشته‌ی ویلسن بیست نفر بوده‌اند.

همین که در ماماتین نتیجه‌ی مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد که چاه‌های دیگری در نقطه‌ای که نامش در آن وقت، **میدان نفتون** بود حفر نمایند. باستان‌شناس فرانسوی (مسیو دمرگان) در گزارش‌های خود ذکری از این نقطه که در میان تپه‌های خاک بختیاری واقع بود، نموده و گفته بود که در سر راه بین **مالمیر** و **شوشتر** جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه‌های آتشکده‌ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام **مسجد سلیمان** می‌شناسند.

بنابراین اثاثیه و لوازمات از ماماتین به مسجد سلیمان حمل و در آنجا حفاری شروع گشت.

1- Concessions Syndicate

2- Glasgow شهر و بندر بزرگ ناحیه‌ی اسکاتلند

3- Sir Arnold Wilson

۴- اعزام سربازان هندی به ایران یك تجاوز آشکار از طرف دولت انگلیس (به ایران) بود.

در اواسط سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) سرمایه‌ی شرکت و «سندیکای امتیازات» رو به تحلیل می‌رفت و چاه‌های مسجد سلیمان هم به نفت نرسیده بود و بسیاری گمان می‌کردند که نفت کافی و به مقدار تجاری در این نقاط یافت نمی‌شود.

چنان که مشهور است، رؤسای شرکت پس از مشاوره تصمیم می‌گیرند که به سر مهندس خود رینولدز دستور دهند که عملیات را متوقف ساخته و اثاثیه را جمع نموده با همراهان از ایران خارج شوند، حتی گفته می‌شود که این دستور به رینولدز می‌رسد ولی او به واسطه‌ی اعتماد فوق‌العاده‌ای که به مسجد سلیمان داشته از اجرای این دستور خودداری کرده و کار را ادامه می‌دهد. به هرحال عملیات مسجد سلیمان ادامه پیدا می‌کند تا این‌که در تاریخ ۲۶ ماه مه سال ۱۹۰۸ (مطابق با پنجم خرداد سال ۱۲۸۷ شمسی هجری) مته‌ی حفر چاه آخرین ضربت خود را به صخره‌ای که روی معدن معروف مسجد سلیمان قرار گرفته بود، وارد آورده و نفت ازچاه با فشار زیادی فوران می‌کند. در این تاریخ آشکار می‌شود که ایران دارای منابع ذی‌قیمت نفت بوده و آینده‌ی درخشانی در پیش دارد. عمق اولین چاه ۳۶۰ متر و عمق چاه دوم که ده روز پس از چاه اول به نفت رسید، ۳۰۷ متر بود و معلوم گشت که قطر سنگ معدن نفت مسجد سلیمان بالغ بر ۳۰۰ متر است.

کشف این معدن مهم، مشکلات مالی را فوری حل کرد و چند ماه بعد یعنی در ماه آوریل سال ۱۹۰۹ «**شرکت نفت ایران و انگلیس**[1]» با سرمایه‌ی دو میلیون لیره که نصف آن پرداخته شده بود، تشکیل و در لندن به ثبت رسید. این شرکت جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» گردید. ۹۷۰ هزار سهام آن را (که هر سهمی یک لیره بود) شرکت نفت برمه برداشت و ۳۰ هزار دیگر در بازار فروخته شد.

اینجا باید گفته شود که دارسی و لرد استراتکونا در این موقع سهامداران شرکت نفت برمه بودند و علاوه بر این، پس از تشکیل شرکت مزبور ۶۰۰هزار سهم مرجح یک لیره‌ای و ۶۰۰ هزار سهم قرضه یک لیره‌ای که سالی پنج درصد سود می‌پرداخت از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس به بازار عرضه شد و با استقبال بی‌نظیری از طرف مردم خریداری گردید.

لرد استراتکونا که در آن وقت ۸۹ سال داشت، به ریاست هیئت مدیره انتخاب گردید و یک

۱– Anglo persian Oil Company شاید نگارنده‌ی محترم کتاب «پنجاه سال نفت ایران» را فراموش کرده و یا لازم ندانسته‌اند یادآوری کنند که شرکت نفت بر روی ظروف محتوی محصولات نفتی ایران فقط علامت اختصاری (B. P) یعنی British Petroleum (نفت بریتانیا) را به کار می‌برد و هرگز نامی از ایران در میان نبود.

تاجر انگلیسی به نام چارلز گرنیوی[1] که دارای سوابق ممتدی در تجارت با هندوستان و با شرکت نفت برمه هم روابط نزدیکی داشت، به مدیریت عامل شرکت مزبور انتخاب گردید. دارسی هم به عضویت هیئت مدیره انتخاب گردید و تا سال ۱۹۱۷ که فوت کرد، این سمت را داشت.

پیشرفت عملیات و شرکت دولت انگلیس

توسعه‌ی عملیات بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴ (۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ قمری) که جنگ جهانی اول شروع شد با سرعت هر چه تمام‌تر پیش می‌رفت. تا سال ۱۹۱۴ سی حلقه‌ی چاه در مسجد سلیمان حفر گردید و خانه‌هایی برای کارکنان نفت ساخته شد و خطوط لوله به چاه‌های نفت وصل گردید و آب خوراکی از رود کارون با لوله آورده شد و کارخانه‌ی تعمیر و انبار ملزومات و بیمارستان و درمانگاه و باشگاه و غیره بنا گردید.

یک خط لوله از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد که تا سال ۱۹۱۲ به اتمام رسید. قطر این لوله در جاهای مختلف بین ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر بود که می‌توانست سالی چهارصد هزار تن نفت از مسجد سلیمان به آبادان حمل نماید.

یکی از کارمندان اولیه‌ی شرکت که از سال ۱۹۰۹ به ایران آمد، پزشکی به نام **دکتر یونگ**[2] بود که در مدت کمی زبان فارسی را آموخت و به واسطه‌ی شغل طبابت خود محبوبیتی بین همه‌ی کارکنان شرکت و اهالی محل پیدا کرد. شرکت از اطلاعات و زبان فارسی دانستن او و مقام پزشکی او استفاده کرده و کارهایی که با متصدیان محلی داشت، به وسیله‌ی او انجام می‌داد.

برای آنکه روابط شرکت و خوانین بختیاری به نحو مطلوبی جریان یابد، سه فقره قرارداد با آن‌ها منعقد شد که تسهیلات بسیار در کار شرکت فراهم کرد:

اول - قراردادی مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن خوانین بختیاری را در امور شرکت سهیم می‌ساخت. برای این منظور شرکت نفت ایران و انگلیس یک شرکت تابعه‌ای به نام «شرکت نفت بختیاری[3]» تشکیل داد که حدود عملیات آن محدود به یک میل مربع در وسط مسجد سلیمان بود. سرمایه‌ی این شرکت چهارصد هزار لیره بود که سه درصد آن یعنی دوازده هزار سهم (یک لیره‌ای) آن مجاناً به خوانین بختیاری واگذار گردید. چهار نفر از خوانین

۱- Charles Greenway بعدها لقب Sir و چند سال بعد لقب لردی گرفت.

2- Dr. M.Y. Young

3- Bakhtiari Oil Company

که دو نفر نماینده‌ی خانواده‌ی **حاجی ایلخانی** و دو نفر نماینده‌ی **ایلخانی** بودند، از طرف سایرین نمایندگی داشتند که عواید سهام را هر سال گرفته و بین دیگران تقسیم نمایند. بعدها شرکت نفت بختیاری منحل و ضمیمه‌ی شرکت بهره‌برداری اولیه گردید و دوازده هزار سهم خوانین هم تبدیل به سهام «شرکت بهره‌برداری اولیه» گردید.

دوم - قراردادی راجع به خریداری اراضی بود که هر سال شرکت اراضی را که در حدود خاك بختیاری لازم داشت از ایلخانی و ایل بیگی به قیمت معینی خریداری می‌کرد و این دو که خود را نماینده‌ی دولت می‌دانستند، متعهد بودند که وجه آن‌را به صاحبان حقیقی اراضی برسانند. اگر برحسب اتفاق، اراضی خریداری شده متعلق به یکی از خوانین بود، وجه آن‌را با کم و کسر کردن معمول خودشان به او می‌پرداختند و اگر خانی پیدا نمی‌شد که خود را مالك اراضی مزبور معرفی کند، قیمت اراضی جزء درآمد ایلخانی و ایل بیگی محسوب می‌گشت.

سوم - قراردادی درباره‌ی حفاظت محل بود که ایلخانی یکی از خانزاده‌ها را به عنوان سر مستحفظ به شرکت معرفی می‌کرد و عده‌ای تفنگچی در اختیار او می‌گذاشت. شرکت، حقوقی به سر مستحفظ و تفنگچیان می‌پرداخت و آن‌ها امنیت ناحیه را حفظ می‌کردند و سالی سه هزار لیره هم به ایلخانی می‌داد. این سر مستحفظ ضمناً حاکم محل بود و همه‌ی کارهای حقوقی و جزایی به رسم قدیم معمول در ایل عمل می‌کرد. قرارداد سوم تا موقعی که نفوذ حکومت مرکزی در خوزستان مستقر نشده بود، به قوت خود باقی بود ولی بعدها با ایجاد ادارات دولتی و ژاندارمری و غیره خود به خود از میان رفت، ولی پرداخت سالی سه هزار لیره پا برجا بود.

در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ قمری) شرکت نفت قراردادی با **شیخ خزعل** منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت.

به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، حافظت ناحیه‌ی آبادان را شیخ در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود.

در سال ۱۹۱۲ (۱۳۳۱ قمری) اولین نفتی که از معادن جنوب ایران استخراج شده بود، به شکل خام صادر گردید که مقدار آن ۴۳۰۰۰ تن بود. سال بعد این مقدار به ۸۱۰۰۰ تن بالغ گشت و در سال ۱۹۱۴ (۱۳۳۳ قمری) به ۲۷۴۰۰۰ تن رسید. موقعی که اولین جنگ جهانی آغاز گردید، شرکت نفت دارای معدن بزرگ مسجد سلیمان و خط لوله‌ای از معدن مزبور تا آبادان و پالایشگاه متناسبی در جزیره‌ی آبادان بود و می‌توانست کمك مهمی به عملیات جنگی انگلستان و متفقین آن بنماید.

داستان خرید سهام شرکت نفت ایران و انگلیس (از طرف دولت انگلیس) در کتابی که

چرچیل سیاستمدار معروف انگلستان، بعد از جنگ جهانی اول منتشر کرد و نام آن کتاب «بحران جهانی[۱]» می‌باشد، به تفصیل ذکر شده است. چرچیل در کتاب خود می‌نویسد: بحران جهانی در پیش بود و دولت تصمیم گرفته بود کشتی‌های جنگی جدیدی بسازد که سرعت زیادی داشته باشند و این کار بدون این‌که سوخت کشتی‌ها از زغال به نفت تبدیل شود، راه دیگری نداشت. این بود که کمیسیون مخصوصی برای این کار تشکیل و دستوری که به اعضای کمیسیون داده شد، از این قرار بود:

شما باید به هر نحوی هست راه تحصیل نفت را پیدا کنید و نشان بدهید به چه قسم ما می‌توانیم به قیمت ارزان و خرج کم آن را انبار کنیم و نیز باید معلوم دارید که چگونه نفت را در زمان صلح می‌توان مرتب و ارزان خرید و در موقع جنگ، چه راهی هست که به‌طور قطع نفت را می‌توان با اطمینان خاطر به‌دست آورد. شما باید این مسائل را بررسی و مطالعه کنید و نظر خود را اظهار دارید. وظیفه‌ی شما تهیه‌ی اطلاعات است و کارهای اجرایی به این کمیسیون محول نمی‌شود.

کمیسیون مزبور به ریاست **لرد فیشر** شروع به کار کرد و یکی از کسانی که به کمیسیون مزبور دعوت شد که اطلاعات خود را در دسترس اعضای آن قرار دهد. **سرهنری دتردینگ**[۲] رئیس شرکت نفت **رویال داچ شل**[۳] بود. ضمن مطالبی که دتردینگ در این کمیسیون اظهار داشت، نکته‌ای بود که دانستن آن برای ساکنین تمام کشورهایی که نفت دارند، لازم است.

دتردینگ گفته بود:

«نفت یکی از کالاهای فوق‌العاده این جهان است که فروش آن منوط به استخراج و تولید آن می‌باشد. هیچ کالای دیگری در جهان یافت نمی‌شود که میزان مصرف آن متکی به استخراج و تولید آن باشد. در مورد نفت، شما استخراج آن را تأمین کنید و مصرف در تعاقب آن خواهد بود. هیچ احتیاجی نیست که شما درباره‌ی مصرف آن نگران باشید و اگر فروشنده هستید، ضرورتی ندارد که قراردادهای طویل‌المدت با خریدار منعقد نمایید زیرا نفت، خود به خود فروش خواهد رفت. تنها چیزی که لازم دارید یک جیب بزرگ پر از پول است و هرگاه امروز، مردم مایل به خرید نفت شما نباشند، وظیفه‌ی شما این است که به آن‌ها بگویید خیلی خوب، من میلیون‌ها لیره خرج می‌کنم و انبارهای ذخیره می‌سازم، نفت خود را در آن ذخیره می‌کنم ولی در آینده موقعی که شما خواستید نفت مرا بخرید، قیمت آن را بالا برده و خسارت خود را هم به

1- The world Crists

2- Sir. Henry Deterding

3- Royal Dutch Chell

قیمت نفت می‌افزایم و از شما می‌گیرم.

چرچیل به انتظار گزارش کمیسیون مخصوص ننشست و با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد تا قرارداد طولانی برای خرید نفت ایران منعقد نماید، شرکت مزبور در آن موقع سرمایه‌ی زیادی نداشت و لذا از وزارت دریاداری تقاضای مساعده‌ای بابت فروش نفت کرد. چرچیل بی‌درنگ کمیته‌ای تعیین کرد که به ایران آمده و درباره‌ی منابع نفتی ایران گزارشی تهیه کند. رئیس این کمیته **دریا سالار (ادموند) سلید**(۱) بود که بعدها یکی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس شد و عضو دیگر کمیته پروفسور **سرجان کدمن**(۲) بود که در آن وقت مستشار امور نفتی وزارت مستعمرات و پروفسور دانشگاه **بیرمینگهام**(۳) بود و بعدها رئیس هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس گردید. یک عضو دیگر کمیته زمین‌شناس معروف و یک عضو دیگر هم دبیر کمیته بود.

اعضای این کمیته مسافرت سه ماهه‌ای به ایران کرده و معادن نفت را بررسی نموده، گزارشی به دولت دادند که جمله‌ی آخر گزارش بدین قرار بود(۴):

«شرکت نفت ایران و انگلیس بدون سرمایه‌ی اضافی قادر به بهره‌برداری کافی از امتیاز وسیع خود نیست به طوری که ما مستحضر شده‌ایم دولت انگلستان در نظر دارد که مساعدت‌های مالی به شرکت مزبور بنماید. درصورتی که چنین نظری باشد ما پیشنهاد می‌کنیم که شرط مساعدت مالی دولت این باشد که دولت در سیاست کلی شرکت دخیل باشد».

* * *

بنابر مندرجات کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، دولت انگلیس با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی منعقد ساخت که شرکت مقادیر عمده‌ی نفت سوخت را به نیروی دریایی انگلیس به قیمت نازلی بفروشد و ضمناً دولت انگلیس دو میلیون سهام عادی و هزار سهم ممتاز(۵) شرکت

1- Edmond Slade 2- Sir John Codman

3- Birmingham

۴- هیئت مزبور در ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۳۲ (قمری) با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی گذاشت که مطابق آن «شرکت نفت انگلیس و ایران» بطور نیمه رسمی شرکت دولتی انگلیس می‌گردید. (کتاب گنج شایگان، تألیف سیدمحمد علی جمال‌زاده).

۵- سهام ممتاز Preference Shares (سهام مرجح) به سهامی گفته می‌شود که سود سالانه‌ی آن‌ها معلوم است و در صورت انحلال شرکت، دارندگان اینگونه سهام در وصول سرمایه‌ی خود نسبت به صاحبان سهام عادی حق تقدم دارند.

را خریداری کرد و متعهد شد که در امور عادی بازرگانی شرکت دخالت نکند، برطبق نوشته‌های سید محمدعلی جمال‌زاده در کتاب «گنج شایگان»، شرکت در آن موقع فقط ۱/۹۹۹/۰۰۰ لیره‌ی انگلیس بود و با شرکت دولت انگلیس و خریداری ۲/۰۰۱/۰۰۰ لیره از سهام عادی و ممتاز سرمایه‌ی شرکت نفت انگلیس و ایران به چهار میلیون لیره بالغ گردید.

مسئله‌ی تعهد شرکت در قبال دولت انگلستان در شرکت نفت ایران و انگلیس با مفاد امتیازنامه مخالف و منافی با استقلال و حاکمیت ایران بود و این امر علاوه بر آن‌که موجب اعتراضات شدید رسمی دولت و مخالفت مطبوعات و مردم ایران گردید، مخالفت حزب کارگر بریتانیا را نیز علیه دولت محافظه‌کار برانگیخت و ما در جای خود در این باب گفتگو خواهیم کرد.

II

وام‌های خارجی دولت و سفرهای شاه به خارج از کشور

نخستین وام از انگلستان

خزانه‌ی ایران بعد از قتل امیرکبیر، به امر ناصرالدین شاه به‌طور کلی دراختیار سلطان وقت قرار گرفت و پرداخت‌های خزانه از نظارت وزیر مالیه و خزانه‌دار و سایر مسئولین امور مالی مملکت خارج گردید. ناصرالدین شاه نهایت کوشش را به‌کار برد تا از گرفتن وام خارجی خودداری کند. در این امر نیز موفق شد، به‌طوری که در فصول پیش گفته‌ایم، از طریق اعطای بعضی امتیازات مبالغ لازم برای سفرهای اروپا و بذل و بخشش‌های شاهانه را تهیه نمود.

ناصرالدین شاه که می‌خواست از راه سیاست و به لطایف‌الحیل نفوذ روحانیون را از دستگاه سلطنت قطع و یا لااقل ضعیف کند، در واقعه‌ی رژی (انحصار دخانیات ایران) که نیروی عظیم روحانیون در برابر شاه جلوه‌گر شد، با شکست مواجه گردید و ناگزیر امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو را که شخصی انگلیسی به نام **تالبوت**[۱] صادر نموده بود، لغو

۱- G.G. Talbot گیرنده‌ی اصلی امتیاز یک شرکت انگلیسی بود به نام هیئت شاهنشاهی دخانیت در ایران The Impenial Tobacco Corporation Impersia و مدت امتیاز پنجاه سال بود.

کرد و درنتیجه پافشاری صاحب امتیاز، شاه مجبور شد که برای تأدیه خسارت مورد ادعای او مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی با فرع ۶ درصد در سال از بانك شاهنشاهی ایران که آن نیز یک مؤسسه انگلیسی بود، وام بگیرد و این نخستین وامی بود که دولت ایران در دوره‌ی قاجاریه از بیگانگان گرفت[۱].

وام اول از روسیه

امین‌السلطان دو سال پس از انتصاب به مقام صدارت عظمی، وسایل سفر اول مظفرالدین شاه را به فرنگ فراهم ساخت و برای تأمین مخارج سفر شاه و همراهانش به دولت روسیه تزاری متوسل شد و آن دولت به وسیله‌ی «بانك استقراضی» در تهران که در حقیقت تابع وزارت مالیه‌ی روسیه بود، وام مورد تقاضای امین‌السلطان را پرداخت (۱۳۱۸ قمری مطابق با ۱۹۰۰ میلادی).

مبلغ این وام ۲۲/۵۰۰/۰۰۰ منات طلا با ربح ۵ درصد و به مدت ۷۵ سال و قسط سالانه‌ی آن بابت اصل و فرع ۱/۱۵۶/۲۸۸ منات بود و دولت روسیه قبول کرد که پرداخت اقساط استهلاکی وام مزبور از ۱۹ ذی‌حجه سال ۱۳۲۷ قمری (۱۹۰۹ میلادی) از طرف دولت ایران آغاز شود. این وام ضمانت شده روی گمرکات ایران به استثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج‌فارس و از شرایط وام این بود که درآمد گمرکات مزبور بایستی کلاً تسلیم بانك استقراضی روس در تهران شود و پس از آن، بانك قسط استهلاکی سالانه‌ی وام را برداشت و مابقی درآمد مزبور را پس از ۶ ماه به دولت ایران بپردازد. درصورتی که ایران عایدات گمرکی را مرتباً به بانك نپردازد، دولت روسیه گمرکات را زیر نظارت و در صورت لزوم زیر اداره‌ی مستقیم خود قرار خواهد داد.

یکی از شرایط عجیب وام دولت روسیه به ایران، این بود که تا زمانی که دولت ایران تمامی بدهی خود را به آن دولت نپرداخته است، حق ندارد بدون رضای دولت روس از یك کشور خارجی وام بگیرد.

سرپرسی سایکس دوباره این وام می‌نویسد:

«مسئله‌ی اعطای قرضه به دولت ایران بدواً در انگلستان مطرح گردید ولی درست در آن هنگام قضیه‌ی انحصار تنباکو (دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه) و نیز شرکت امتیاز استخراج معادن ایران در بورس لندن، انعکاس بدی بخشید و در این موقع امید آن نمی‌رفت که این قرضه

۱- برای اطلاع از کیفیت بانك شاهنشاهی ایران و بانك استقراضی روس، به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

بدون مداخله و پشتیبانی مستقیم دولت انگلستان صورت عمل به خود بگیرد. وثیقه‌ای که برای قرض جدید از ایران تقاضا شد، حقوق گمرکات جنوب ایران بود که در مقابل قرض، وثیقه‌ی کافی بود ولی سرمایه‌داران انگلیس در عوض حق نظارت نهایی نسبت به حقوق و عوارض گمرکی و درصورت عدم استهلاك قرضه، حق نظارت فوری عوارض مزبور را جداً خواستار شدند و ظاهراً روی همین زمینه اساس قرضه‌ی مزبور به هم خورد».

«این مسئله زمینه‌ی خوبی به دست روسیه داد و راه را برای دادن قرضه برای آن دولت باز کرد، چنان که در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ قمری) روسیه حاضر شد که مبلغ ۳۲/۵ میلیون روبل با ربح پنج درصد به ایران قرض بدهد که به طریق استهلاکی[۱] پس داده شود».

«یکی از شروط قرضه‌ی جدید آن بود که دولت ایران بقیه‌ی قرضی را که به مبلغ نیم میلیون لیره از بانك شاهنشاهی ایران گرفته بود و در مقابل خسارت امتیاز انحصاری تنباکو به گیرندگان امتیاز پرداخته بود، از این پول کارسازی دارد و تمامی قروض دیگر را نیز در همان هنگام تأدیه نماید».

«این قرضه اسما ۸۶$\frac{2}{3}$ با حق‌العمل ۱$\frac{1}{3}$ درصد انتشار یافت. درنتیجه وقتی که یك مبلغ از بابت انحصار تنباکو و دیگر قروضی که به بانك (شاهنشاهی) داشتند از این محل پرداخته شد کمی بیش از یک میلیون لیره استرلینگ باقی ماند و آن هم برای پرداخت حقوق‌های پس افتاده و مصارف و مخارج دیگر مورد استفاده قرار گرفت و نتیجه این شد که تمامی مبلغ قرضه‌ی اول (وام دوم) در یك مصارف غیر انتفاعی ته کشید».

سفر اول شاه

مظفرالدین شاه بیمار و مبتلا به نقرس بود و چون بیماری او شدت یافت برای مداوا و

۱- استهلاکی ترجمه‌ی Sinking Fund و منظور از این طریقه آن است که در آخر هر سال قسط معین پرداخت می‌شود ولی بهره روی سرمایه می‌آید. مثلاً اگر مبلغ قرضه صد ریال باشد و ربح آن ۵ درصد باشد و در آخر سال اول قسط اول به مبلغ ۱۰ ریال پرداخت شود مبلغ ۵ ریال با ۹۰ ریال باقیمانده جمع شده و قرض ۹۵ ریال می‌شود و سال دوم ده ریال دیگر پرداخت می‌شود ولی ۴/۷۵ ریال روی ۸۵ ریال آمده و قرض ۸۹/۷۵ ریال می‌شود. به همین جهت است که مبلغ قرضه اسما ۸۶$\frac{2}{3}$ درصد است که نرخ کارمزد (کمیسیون) از آن کم شود ۸۵ درصد می‌شود. به عبارت دیگر ۲۷/۶۲۵/۰۰۰ روبل به ایران پرداخت شد که با ربح کارمزد و غیره ایران می‌بایستی ۳۲/۵۰۰/۰۰۰ روبل تا آخرت مدت پرداخت نماید. این نوع مرابحه را در اصطلاح حساب ربح مرکب و در اصطلاح بازار و صرافی ربح اندر ربح گویند.

استفاده از آب‌های معدنی به همراهی امین‌السلطان و ملتزمین رکاب عازم اروپا گردید (تابستان سال ۱۳۱۸ قمری مطابق با ۱۹۰۰ میلادی) و از کشورهای روسیه و فرانسه بازدید کرد و با آن‌که بازدید از کشورهای انگلستان و آلمان و ایتالیا نیز در برنامه‌ی سفر شاهانه پیش‌بینی شده بود، بدان علت که دربار کشورهای مزبور به سبب مرگ شاهزاده **ساکس کوبورگ گتا**[۱] عزادار بودند، سفر شاه از برنامه حذف گردید. در این سفر امین‌السلطان که در حادثه سوءقصد نسبت به جان مظفرالدین شاه از خود تهور و جسارتی نشان داده بود از طرف شاه به لقب **اتابک اعظم** ملقب شد[۲].

وام دوم از انگلستان

رقابت سیاسی و اقتصادی دو دولت روس و انگلیس در ایران که هدف آن محاصره کامل اقتصادی این کشور بود، موجب آن شد که بانك شاهنشاهی یعنی مؤسسه صرافی انگلیسی از همکار روسی خود در میدان رقابت عقب نماند و به همین جهت در سال ۱۳۱۸ قمری (۱۹۰۰ میلادی) قرضه‌ای با شرایط زیر به مظفرالدین شاه و به نام دولت ایران داد:

۱- مبلغ قرضه‌ی ۳۱۴/۲۸۱ لیره‌ی انگلیسی و ۱۶ شلینگ و ۴ پنس طلا.

۲- ربح سالانه ۵ درصد به مدت ۱۵ سال.

۳- قسط استهلاك سالانه از بابت اصل و فرع ۳۰/۲۷۸ لیره و ۱۲ شلینگ و ۷ پنس.

۴- اولین تاریخ تأدیه، نوروز ۱۳۴۶ (۱۹۲۷ میلادی).

۵- در تاریخ ششم شعبان ۱۳۳۱ قمری باقیمانده‌ی قرضه معادل است با خود مبلغ قرضه.

۶- مبلغ قرضه و استهلاک آن روی عواید شیلات دریای خزر و عایدات پستخانه و تلگرافخانه و نیز درآمد گمرکات فارس و بنادر خلیج‌فارس و اهواز و محمره (بندر خرمشهر کنونی) تضمین شده بود.

1- Duke of Saxe Cobourg Gotha

۲- بنا به نقل ادوارد براون در کتاب «انقلاب ایران» مظفرالدین شاه روز دوم ماه اوت سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ قمری) در پاریس از طرف یك نفر نارشیست مورد سوءقصد قرار گرفت و جان به سلامت برد. امین‌السلطان که به قول براون «خویشتن‌داری قابل توجهی از خود نشان داده بود» به لقب اتابك اعظم ملقب گردید. خوانندگان گرامی برای اطلاع از عقاید و روش کار و سازمان‌های انارشیستی می‌توانند به کتاب «انارشیسم» ترجمه‌ی نگارنده این کتاب رجوع فرمایند.

۷- بدون رضای طرفین هیچ‌گونه تغییری در ترتیب تأدیه نمی‌توان داد.

۸- از تاریخ پرداخت قرضه تا سال ۱۳۴۶ قمری که پرداخت اصل و فرع از طرف ایران می‌بایستی آغاز شود، دولت ایران سالانه مبلغ ۱۵/۷۱۴ لیره و یك شلینگ و ۱۰ پنس بابت سود قرضه به بانك شاهنشاهی خواهد پرداخت.

این قرضه را بانك شاهنشاهی ایران به عنوان تأمین اعتبار از طرف حکومت انگلیسی هند به دولت ایران پرداخت و ظاهراً طلبکار ایران، حکومت هند و در حقیقت دولت بریتانیا بود.

وام دوم از روسیه

برای تهیه‌ی مقدمات سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا بار دیگر امین‌السلطان موضوع وام از روسیه را پیش کشید و سرانجام در سال ۱۳۲۰ قمری (۱۹۰۲ میلادی) مبلغ ده میلیون منات طلا (روبل) به وسیله‌ی بانك استقراضی از روسیه قرض گرفت.

شرایط این وام مانند وام از روسیه و آغاز استهلاك اصل و فرع از ۱۱ محرم ۱۳۳۰ قمری، قسط استهلاکی سالانه‌ی آن ۵۱۴/۰۰۶ منات و ۲۰ کپک بود و با آن‌که دولت ایران می‌بایستی هر سال فرع وام را بپردازد در تاریخ ۶ شعبان ۱۳۳۱ قمری تمامی ده میلیون منات وام برعهده ایران باقی بوده است.

این وام با وام اول روسیه یك کاسه شد و از آن پس دولت ایران می‌بایستی سالانه بابت هر دو وام ۱/۶۷۰/۲۹۴ منات و ۲۰ کپک (معادل با ۹/۵۴۱/۸۰۰ قران آن روز) به روسیه بپردازد و در تاریخ ششم شعبان سال ۱۳۳۱ قمری دولت، ایران بابت هر دو وام جمعاً مبلغی معادل با ۱۸۲/۱۹۶/۰۰۰ قران (واحد پول آن روز) به دولت روسیه بدهکار بود[۱].

مظفرالدین شاه که در سفر اول خود، به علتی که قبلاً ذکر شد، نتوانسته بود از انگلستان دیدن کند، بار دوم در سال ۱۳۲۰ قمری (۱۹۰۲ میلادی) با همراهان خود عازم اروپا شد و روز ۱۷ ماه اوت ۱۹۰۲ به لندن رسید و در کاخ **مالبرو**[۲] که برای پذیرایی از او آماده شده بود، اقامت گزید. دولت انگلیس یک میهمانی رسمی به افتخار شاه ایران در ۱۸ ماه اوت در کاخ **بوکینگهام**

۱- با توجه به مبلغ وام اول و دوم دریافت شده از انگلستان دولت ایران در آغاز سال ۱۳۲۰ قمری جمعاً مبلغی معادل ۴/۱۸۸/۲۸۱ لیره استرلینگ (وام‌های روسیه با تبدیل به لیره ۳/۳۷۴/۰۰۰ لیره محسوب شده است) که تقریباً برابر است با ۲۲۷ میلیون قران از دولت‌های روس و انگلیس وام گرفته بود.

2- Malbrough

مقر **پرنس او ویلز**[۱] ترتیب داد و شاه و همراهانش در آن ضیافت حضور یافتند[۲].

شاه پس از چند روز توقف در لندن، عازم پاریس شد و روز چهاردهم سپتامبر ۱۹۰۲ از پاریس به سمت **ورشو** (مرکز حکومت لهستان که آن زمان تابع روسیه تزاری بود) حرکت کرد و از راه روسیه به ایران بازگشت. بنابر گزارش‌های رسیده از پاریس، هزینه‌ی مهمانخانه‌ی شاه و همراهانش در آن شهر، روزانه بالغ بر ۶۰۰۰ (برابر ۲۴۰ لیره انگلیسی) بوده است.

تعرفه‌ی جدید گمرکی

هنگامی که امین‌السلطان برای دومین بار از روسیه درخواست وام کرد، یکی از شرایط روسیه برای اعطای وام، علاوه بر آنچه در وام اول پیش‌بینی شده بود، این بود که دولت ایران در مقررات بازرگانی و تعرفه‌ی گمرکی موجود تجدیدنظر کند و نرخ گمرک را به نفع روسیه تقلیل دهد.

دولت ایران، به اشاره‌ی روسیه تزاری یك هیئت مستشاری بلژیکی را مرکب از شش نفر به ریاست **نوز**[۳] برای خدمت در گمرک ایران استخدام کرد و این هیئت از سال ۱۳۲۱ قمری (۱۹۰۳ میلادی) کار خود را در ایران آغاز کردند. نوز و امین‌السلطان با زرنگی و زبردستی خاصی مذاکرات محرمانه درباره‌ی قرارداد و تعرفه‌ی جدید گمرکی با نمایندگان روسیه را که از سال ۱۳۲۰ قمری آغاز شده بود، دنبال و پس از عقد قرارداد جدید، در سال ۱۳۲۱ قمری، آن را انتشار دادند و تعرفه‌ی جدید به مرحله‌ی اجراء درآمد.

1- Prince of Wales

۲- روزنامه‌ی تایمز لندن در شماره‌ی مورخ ۲۳ آگوست (اوت) خود، او را (مظفرالدین شاه) چنین ستود که «منافع انگلستان در سایه‌ی ایران مستقل و نیرومند به بهترین وجهی تأمین تواند شد.» در این هنگام روزنامه‌ی نوویرمیای روسی ایران را آگاه می‌نمود که حرص و هوای نفس انگلستان در جهان‌گشایی به حدی است که در همین موقع گفتگو از مناطق نفوذ ایران را می‌نماید. چند روز بعد در ۱۷ سپتامبر، سه روز پس از عزیمت شاه از پاریس به سوی ورشو، همان روزنامه نوشت: «ایران می‌باید استقلال خود را ملحوظ خاطر داشته و با قدرت، آزادی خود را از هرگونه مداخله‌ی بیگانگان مصون بدارد.» و چنین ادامه داد که «یکی از سه راهی که می‌توان به دریاهای آزاد رسید در دامن کشور ایران است ولی این موقعیت جغرافیایی به ما اجازه نمی‌دهد که هوای سیادت در متصرفات شاه را در سر بپرورانیم» و با تردید خاطر نشان می‌ساخت که چه بسا انگلستان مانند روسیه در این قضیه علاقه‌مند نباشد (انقلاب ایران، تألیف ادوارد براون).

3- Nause

قبولاندن قرارداد و تعرفه‌ی جدید گمرکی به ایران، موفقیت دیپلماسی قابل ملاحظه‌ای برای روسیه‌ی تزاری به شمار می‌آمد، زیرا طبق تعرفه‌ی جدید، نرخ گمرک صدی پنج در مورد شکر به ۲ ۱/۴ درصد تقلیل داده می‌شد و از طرف دیگر گمرک و عوارض چای که از مستعمرات آسیایی بریتانیا به ایران وارد می‌شد از ۵ درصد به ۱۰۰ درصد افزایش یافت.

انتشار تعرفه جدید گمرکی ایران و روسیه، دولت بریتانیا را نگران ساخت و همین که آن دولت از کشتار دسته جمعی و بی‌رحمانه‌ی خود در آفریقای جنوبی و نابود کردن میهن‌دوستان و آزادی‌خواهان **ترانسوال**[1] فراغت یافت، متوجه‌ی ایران گردید و درصدد برآمد که از تجارت خود با ایران به هر ترتیبی که امکان داشته باشد، در برابر موفقیت‌های روسیه حمایت کند.

سیاستمداران بریتانیا چنین تشخیص دادند که مظفرالدین شاه بدان علت که دولت بریتانیا درخواست او را در باب اعطای نشان «**بند جوراب**[2]» به وی نپذیرفته، از دولت بریتانیا رنجیده

۱- بوئرها Boers که نسل مختلط هلندی و انگلیسی و بومیان جنوب آفریقا بودند برای به‌دست آوردن استقلال و آزادی خود قیام کردند و بریتانیا به وسیله جاسوسان و دست نشاندگان خود علیه پل کروگر Paul Kruger رئیس‌جمهور وطن‌دوست و با شهامت ترانسوال Transvaal سرزمین بوئرها (بوئر در زبان هلندی به معنی کشاورز و دهقان است) تحریك کردند و او با مردم غیور کشور خود تا آخرین نفس در برابر سیل سپاه خونخوار بریتانیا مقاومت ورزید و هنگامی نیروی مهاجم انگلیس بر سرزمین بوئرها مسلط شد که حتی یک تن از آنان زنده نمانده بود. این حادثه‌ی جانگداز که از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ میلادی اتفاق افتاد، یکی از مهمترین و بارزترین جلوه‌های سیاست استعماری بریتانیا و نمونه‌ای از قساوت و بی‌رحمی سربازان انگلیسی و مزدوران مستعمراتی آن دولت در آستان قرن بیستم میلادی است.

۲- Order of Garter نشان «بند جوراب» از نشانه‌های قدیمی دولت بریتانیا بود که به پادشاهان و امثال آنان داده می‌شد و چون ناصرالدین‌شاه به دریافت نشان مزبور نایل گردیده بود، مظفرالدین شاه نیز مایل بود که مانند پدر مورد لطف و نوازش امپراتوری بریتانیا که در آغاز قرن بیستم نیرومندترین امپراتوری جهان بود، قرار گیرد. سابقه‌ی این نشان و وجه تسمیه‌ی آن از این قرار بود که در سال ۱۳۴۸ میلادی در یکی از مهمانی‌های بزرگ سلطنتی هنگامی که ادوارد سوم Edouard پادشاه انگلیس با کنتس اوسالیسبوری Countess of Salisbury می‌رقصید، بند جوراب آبی رنگ کنتس از پای چپ او افتاد و شاه در میان خنده‌ی تمسخرآمیز درباریان خم شد و بند جوراب را برداشت و خطاب به درباریان گفت که این عمل را برای خود افتخاری می‌داند و این جمله‌ی معروف را نیز بر زبان راند: Honi soit quiy pense mal «شرم باد بر کسی که از این عمل سوءظن به خود راه بدهد و فکر شیطانی به سر داشته باشد.» از آن زمان نشان «بند جوراب» در انگلستان معمول شد و جمله‌ی

خاطر است. به همین جهت هیئتی را به ریاست **ویسکنت داون**[1] که حاصل نشان مزبور بود به ایران فرستادند و آن هیئت در اول فوریه ۱۹۰۳ میلادی (۱۳۲۱ قمری) به تهران رسیدند و نشان و حمایل آن را به شاه تقدیم کردند. ضمناً دولت انگلیس بنا به مصلحت وقت از اعتراض رسمی و مبارزه‌ی جدی با تعرفه‌ی گمرکی جدید برای کالاهای روسی خودداری و مذاکرات مسالمت‌آمیز را برای بدست آوردن امتیاز جدیدی نظیر امتیازی که به روسیه داده شده بود[2]، با شاه و درباریان ایران دنبال نمود و سرانجام مقارن ورود هیئت حامل نشان «بند جوراب» به تهران، یك قرارداد جدید بازرگانی با ایران منعقد ساخت. این قرارداد در تاریخ نهم فوریه‌ی ۱۹۰۳ میلادی (۱۳۲۱ قمری) منعقد گردید و چند ماه بعد به صحه‌ی مظفرالدین شاه رسید و از ماه ژوییه‌ی ۱۹۰۳ به مورد اجراء گذاشته شد.

سفر سوم شاه به اروپا

مظفرالدین شاه به علت ابتلاء به بیماری و یا بر اثر وحشت و نگرانی که از جنبش‌ها و نهضت‌های فکری عصر خود داشت، دور بودن از کشور را که هم متضمن امنیت شخص او و هم وسیله‌ی سرگرمی و تفریح و استراحت بود، بر توقف در ایران ترجیح می‌داد و به همین جهت بار دیگر درصدد مسافرت به اروپا برآمد.

معروف بالا در قسمت انتهای نشان که به شکل بند جوراب ساخته می‌شد حك گردید. خود پادشاه و ولیعهد و ۲۵ تن از شوالیه‌ها یعنی نجبای درجه‌ی اول انگلستان حق داشتند که به دریافت این نشان نایل گردند و تا سال ۱۸۰۵ میلادی این محدودیت برقرار بود لیکن از آن سال اعقاب جرج اول پادشاه بریتانیا و از سال ۱۸۳۱ اعقاب جرج دوم پادشاه انگلیس نیز، علاوه بر ۴۵ نفر نجیب‌زاده حق دریافت نشان را به دست آوردند و نیز برطبق فرمانی که صادر شد مقرر گردید که این نشان هنگام لزوم به شاهزادگان خارجی نیز اعطا شود. چون شاه و ولیعهد و شوالیه‌های صاحب نشان، علامت نشان را به زانوی چپ خود می‌بستند آن را نشان «زانو بند» نیز خوانده‌اند.

1- Viscount Downe

۲- سرپرسی سایکس می‌نویسد که زمامداران بریتانیا هنگام انتشار تعرفه‌ی جدید گمرکی ایران و روسیه در ابراز نگرانی نسبت به آینده‌ی بازرگانی خود با ایران راه خطا پیموده بودند؛ چه در گزارش وابسته‌ی بازرگانی صلاحیتداری در سال ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ قمری) صادرات ایران به امپراتوری بریتانیا فقط نیم میلیون لیره و واردات امپراتوری به ایران بر دو میلیون بالغ بوده و در سال ۱۹۱۱ (۱۳۳۰ قمری) واردات بریتانیا به ایران به چهار میلیون لیره افزایش یافته است.

موکب شاهانه در بهار سال ۱۳۲۳ قمری (آوریل ۱۹۰۵ میلادی) از راه گرگان و مرز ایران و روسیه عازم اروپا گردید. کچانوسکی، مرزدار روسیه در گرگان، به ملتزمین رکاب شاه پیوست و در سفر روسیه همراه شاه بود. در این سفر، مظفرالدین شاه ولیعهد خود، محمدعلی میرزا را به نیابت سلطنت برگماشت تا در غیاب شاه از اختیارات سلطنتی استفاده کند.

در این سفر که روسیه خود سرگرم جنگ با ژاپن در منچوریا بود، بین مظفرالدین شاه و مقامات دولت روس مذاکراتی در مورد دریافت قرضه‌ی جدیدی از روسیه به عمل آمد و به‌طوری که ناظم‌الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» می‌نویسد، گویا این قرضه به‌طور محرمانه از روسیه دریافت شده است.



ناصرالدین شاه بعد از رفتن به بریتانیا

فصل پانزدهم

سازمان‌های کشوری

I

تشکیلات دربار

رژیم حکومت

رژیم حکومت قاجاریه دنباله‌ی رژیم سلطنت استبدادی فردی دو هزار و پانصد ساله ایران و طبعاً دارای همان ماهیت و خصوصیاتی بود که با مختصر تفاوتی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران در رژیم سلطنت این کشور به چشم می‌خورد. شاه یگانه مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی به کلیه‌ی مسائل و امور کشوری و لشکری، فرمانده‌ی کل نیروهای مسلح کشور، ولی‌نعمت همه‌ی افراد ملت، امر او لازم‌الاجراء، فرمان او لازم‌الاطاعه و سلطنت او موهبت الهی و وجود او منشاء خیر و برکت برای عامه‌ی رعایای او بود. هر قدرتی از شاه ناشی می‌شد و سرانجام به شاه باز می‌گشت. کلیه‌ی افراد مردم، حتی صدراعظم و وزیران و مأموران عالی‌رتبه‌ی دولت، نوکران شاه محسوب می‌شدند.

سلطنتی که به دست آغامحمد خان قاجار، از خاندان شریف و اصیل ایرانی نژاد زندیه به خاندان ترکمان قاجار انتقال یافت، بنابر اصل مرور زمان روز به روز از سادگی و بی‌آلایشی که به ویژه دوران کوتاه سلطنت آغامحمد خان بود، به تجمل‌پرستی گرایید و هر چه زمان پیش می‌رفت، بر تفصیل دستگاه سلطنت افزوده می‌شد و علاوه بر آن سلاطین قاجار یکی پس از دیگری در راه استحکام بنیان سلطنت خود می‌کوشیدند و در این راه حتی از توسل به بیگانگان نیز دریغ نمی‌ورزیدند.

رژیم استبدادی حکومت قاجاریه، به مرور زمان استحکام یافت و در دوران طولانی

سلطنت ناصرالدین شاه به کمال خود رسید و آن پادشاه مغرور و مستبد به رأی، حتی برای صدراعظم و دارالشورای کبرای دولتی مجال چون و چرا در برابر تمایلات و آرای خود باقی نگذاشت. به همین نظر دوران پادشاهی او را می‌توان در مقام مقایسه نظیر سلطنت لویی چهاردهم در فرانسه دانست؛ به‌خصوص که نخستین آثار تحول فکری مردم فرانسه در زمان لویی چهاردهم و اولین جلوه‌های تغییر افکار مردم ایران نیز در عهد ناصرالدین شاه پدید آمده است.

به قول **لرد کرزن** شخص شاه، دارای سه وظیفه‌ی حکمرانی یعنی، قانونگذاری و اجرایی و قضایی، و وجود او محوری بود که تمام ماشین زندگی عموم مردم روی آن گردش می‌کرد. در این حالت هرگاه صدراعظم دلسوز و با کفایتی چون قائم‌مقام و امیرکبیر بر سر کار بودند، قدرت سلطنت را با حدت و شدت هر چه تمام‌تر در راه خیر و صلاح عمومی مردم و بهبود وضع کشور به کار می‌بردند و این حالت همان «رژیم استبداد صالح» یا به عبارت دیگر استفاده از نیروهای موجود برای تجهیز نیروهای نهفته‌ی جسمانی و فکری یک ملت و به کار انداختن استعدادهای گوناگون افراد مردم است که در دوره‌های تاریخی بسیاری از ممالک اروپا نظایری دارد، مانند دوره‌ی استبداد صالح بیسمارک صدراعظم مشهور پروس که به تشکیل دولت واحد بزرگ آلمان انجامید و قدرت شگرفی در قلب اروپا به‌وجود آورد.

اما در رژیم سلطنت مطلقه‌ی قاجاریه، دوران استبداد صالح بسیار کوتاه بود و هر دو سیاستمدار وطن‌دوست و مدیر ایران به دست پادشاهان عصر خود نابود شدند و زمام امور کشور به دست رجال نالایق و متملق و چاپلوس افتاد و کارهای بزرگ به اشخاص کوچک و بی‌شخصیت واگذار گردید، زیرا به قول میرزا آقاخان نوری در مذاکرات ملامت‌آمیز خود با امیرکبیر «هر کس در پیشگاه ظل‌الله خاضع و خاشع نبود» به دیار عدم رهسپار می‌شد و آن کس حق تقرب به سلطان را داشت که بر آنچه سلطان می‌گوید و می‌خواهد، صحه بگذارد و آن را عین صواب بداند.

حکومت قاجاریه هرچند که از لحاظ رژیم، چنان‌که گفتیم نظیر حکومت‌های دیگر ایران تا قبل از استقرار مشروطه بوده است، لیکن از چند جهت با اکثر حکومت‌های گذشته‌ی بعد از اسلام ایران تفاوت دارد به شرح زیر:

۱- پادشاهان قاجار از نژاد ترکمان بودند و به انتساب خود به مغول و تاتار افتخار می‌کردند. برای این مدعا، به اقامه‌ی دلایل زیادی احتیاج نیست، زیرا تمام تاریخ‌نویسان این عصر مانند اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله) مؤلف کتاب «منتظم ناصری» و رضاقلی خان هدایت مؤلف کتاب «روضة‌الصفای ناصری» و لسان‌الملک سپهر نویسنده‌ی کتاب «ناسخ‌التواریخ» و

سایر نویسندگان معاصر دوره‌ی قاجاریه، بالاتفاق در انتساب قاجاریه به قاجارنویسان از شاهزادگان یا بزرگان درگاه هلاکوخان مغول همداستانند[۱].

این روایت به قلم میرزا علی‌خان امین‌الدوله از سیاستمداران عصر قاجاریه نیز جالب توجه است:

«... فروغ‌السلطنه فوت دو فرزند خود را که ولیعهد و امیر توپخانه لقب داده بودند، به بدخواهی و خدیعت میرزا آقاخان صدراعظم نسبت کرد و با آن‌که میرزا آقاخان در ولایت‌عهد پسرش میل و اراده‌ی شاه را صورت مشروعه داده، نسبت محمدعلی تجریشی پدر جیران (فروغ‌السلطنه) را به هلاکوخان مغل (مغول) پیوست و میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك پسر خود را به وزارت و خدمت امیرقاسم خان ولیعهد (فرزند جیران از ناصرالدین‌شاه) گماشت تا به این وسیله مقام خود را دوام و استحکام داده باشد. تیر تدبیر این وزیر خطا کرد و با تقدیر موافق نیامد. کینه‌ی فروغ‌السلطنه را دشمنان میرزا آقاخان به دسائس و وساوس قوت دادند[۲]».

۲- روش حکومت ترکان سلجوقی، پس از تسلط بر ایران، این بود که هر پادشاهی پسران خود را به فرمانروایی یک ناحیه از متصرفات خویش می‌گماشت و قسمتی از اقتدارات و اختیارات خود را به پسرانش انتقال می‌داد و بدین ترتیب حکومت‌هایی در داخل کادر حکومت مرکزی به‌وجود می‌آمد. نظیر این روش حکومت را که می‌توان نوعی از روش حکومت چند نفری یا **اولیگارشی**[۳] نامید، در سلطنت قاجاریه نیز مشاهده می‌کنیم.

از سلطنت فتحعلی‌شاه، یعنی از حدود سال ۱۲۲۰ قمری به بعد به تدریج فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایات ایران به پسران شاه سپرده شد و طبعاً هر یک از فرزندان شاه، با عنوان شاهزادگی، دستگاهی نظیر دستگاه سلطنت برای خود فراهم ساختند و دنباله‌ی این ماجرا تا انقلاب مشروطه‌ی ایران کشیده شد. در دنبال مرگ هر پادشاه، عده‌ی زیادی شاهزاده یا بر سر کار حکومت و فرمانروایی و یا در انتظار وصول به این مقام بودند. گذشته از کشمکش‌ها و خونریزی‌ها و سرگردانی مردم که پس از مرگ هر پادشاهی بر سر جانشینی و کسب مقام سلطنت روی می‌داد، شاهزادگان قاجار با استفاده از عنوان و مقام و اختیاراتی که داشتند، با استبدادی شدیدتر و جابرانه‌تر از استبداد خود شاه، بر مردم قلمرو فرمانروایی خود حکومت می‌کردند و در سراسر صفحات تاریخ دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین

۱- به فصل اول کتاب مراجعه شود.

۲- خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، صفحه‌ی ۱۶.

3- Olgarchie

شاه، اعمال خودسرانه و تجاوزات و تعدیات اکثر شاهزادگان قاجار نسبت به جان و مال و ناموس مردم نقش بسته است.

نتیجه‌ی منطقی این روش حکومت که آن را به یك تعبیر می‌توان «**حکومت ایلیاتی**» یا «**حکومت خانوادگی**» نیز نامید، از این قرار بود:

الف- به قول میرزا علی‌خان امین‌الدوله، استقرار شاهزادگان در ایالات و ولایات بر استحکام مبانی سلطنت می‌افزود. این عقیده‌ی رجال سیاسی عصر قاجار را بدون دلیل می‌توان پذیرفت، زیرا دوام و بقای شاهزادگان در مقام فرمانروایی، مستلزم بقای سلطنت و درجه‌ی نفوذ و قدرت آنان، تابع نفوذ و قدرت شاه بود و طبعاً در راه تحکیم اساس سلطنت خانوادگی می‌کوشیدند و شاید دوام سلطنت خاندان قاجار را گذشته از عوامل مربوط به دیپلماسی روس وانگلیس، تا حدی بتوان نتیجه‌ی روش حکومت خانوادگی دانست.

ب- هر یک از شاهزادگان به تفاوت مقام و درجه‌ای که داشتند، دستگاهی مرکب از وزیر و مستوفیان و نوکران، یعنی کارمندان دولت و پیشکاران و عده‌ی زیادی مستخدم و عمله حضور و عمله خلوت و فراش و فراشباشی و امثال آنان، برای خود ترتیب داده بودند و هزینه‌ی هنگفت این دستگاه‌ها ناچار از خزانه‌ی مملکت تأمین می‌شد و چون هر شاهزاده‌ای می‌کوشید تا در میدان رقابت و هم‌چشمی با شاهزادگان دیگر بر آنان سبقت جوید، روز به روز بر تفصیل دستگاه اداری شاهزادگان در ولایات افزوده و به همان نسبت هزینه‌ی بیشتری بر خزانه‌ی کشور تحمیل می‌شد.

فتحعلی‌شاه قاجار به قول جهانگیر میرزا (فرزند عباس میرزا و نوه‌ی فتحعلی شاه) مؤلف کتاب «تاریخ نو»، «آثار مهمی در صفحه‌ی روزگار باقی گذاشت و از آن جمله اولاد امجاد ایشان است. درحین وفات ۵۳ نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب به ۶۰ نفر اولاد اناث که بعد از وفات خاقان مغفور باقی بودند. سوای نبیره و نتیجه و با توجه به توالد و تناسل این عده، مسلم است که تعداد شاهزادگان بلافصل و شاهزادگان درجه‌ی دوم بعد از پنجاه سال به چه حد و پایه‌ای رسیده است. این عده می‌بایستی از خزانه‌ی مملکت حقوق مستمری و خرج خانه دریافت کنند و حتی‌المقدور به مقام حکومت و ولایت برسند».

ج- پادشاهان قاجار به روش و سنت ایلخانان مغول و پادشاهان تیموری و با تأسی به سلاطین صفویه رسم تیول بخشی را پیش گرفته، برای تأمین خرج گزاف شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها املاك و مزارع خاصه دولتی را به آنان می‌بخشیدند و بدین ترتیب شاهزادگان، علاوه بر عنوان شاهزادگی و انتساب به مقام شامخ سلطنت دارای املاك مزروعی نیز شدند و در ردیف ملاکین قرار گرفتند و نفوذ معنوی را با قدرت مادی توأم ساختند.

دربار

دربار یا **درخانه** در زمان زمامداری آغامحمدخان قاجار عبارت بود از: مجموعه‌ی شاه و صدراعظم و عده‌ی بسیار معدودی نویسنده و منشی، و حاجی ابراهیم‌خان شیرازی اعتمادالدوله به کمك فرزندانش و برادر و برادر زادگانش امور کشور را اداره می‌کرد. اما به همان نسبت که مرور زمان در افزایش قدرت و اختیارات سلطنت تأثیر بخشید و به همان نسبت که بر تعداد شاهزادگان افزوده شد، شکوه و جلال و تفصیل دربار تهران و دربارهای شاهزادگان در شهرستان‌ها نیز افزایش یافت و در حد خود رو به کمال رفت.

درباریان، یا به اصطلاح آن زمان نوکران **شاه**، از صدراعظم گرفته تا آبدارباشی و مأمور اصطبل شاهی، خدمت در دربار را برای خود افتخاری بزرگ می‌شمردند و در نزد مردم کوچه و بازار انتساب خود به دربار و شغل **نوکری در خانه** را وسیله‌ی تفاخر و احیاناً زورگویی و گاهی وسیله‌ی کلاشی و تعدی قرار می‌دادند و چه بسا که یک نوکر ساده‌ی آبدارخانه‌ی سلطنتی، خود را در جامعه و نزد مردم از ملك‌التجار و رئیس صنف و امثال آن محترم‌تر و با شخصیت‌تر می‌پنداشت.

در کنار خیل عظیم نوکران شاه، که روز به روز بر جمعیت آنان افزوده می‌شد، حرمسرای عجیب و افسانه‌ای پادشاه عصر قرار داشت که مجموعه‌ای بود از زنان عقدی و صیغه و متعه و کنیزان و غلامان و خواجه سراها[۱] و بدیهی است که هر یك از زنان عقدی شاه پیشکار و

۱- «اشاراتی درباره‌ی شیوع فساد و گمراهی و انحرافات در حرمسرای قاجاریه شده است که چون هیچ‌یک از آن‌ها مدلل و قانع‌کننده نیست نمی‌توان به آسانی پذیرفت. از آن جمله میرزا علی‌خان امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود وجود رابطه‌ی نامشروع بین میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم را با یکی از زنان ناصرالدین شاه به صراحت بیان کرده و در پایان داستان می‌نویسد که اجرای چنین خیانت و فرصت ملاقات و صحبت به بهانه‌ی دیدار مادر و پدر (مادر و پدر معشوقه) و زیارت مقابر مقرر آمد و چنان بود که کالسکه صدراعظم آمده مخدره را به تفرج می‌برد. آینه غماز شد راز از پرده به در افتاد. خوانین که به عشق سرکش ناصرالدین شاه رشك می‌بردند و اشک حسرت به دامن داشتند، مجال تشنیع یافتند زبان به ملامت گشودند.

نمی‌توان گفت که بر طبع غیور ناصرالدین گران نیامد اما مصلحت وقت و صیانت عرض و اقتضای سکوت کرد و لبریزی پیمانه‌ی صبر فقط قدرت شاهانه می‌توانست تحمل این همه فضایح صوری و باطنی و قبایح مادی و معنوی کند. اگر گاهی حرفی از اصلاح و منع و افتضاح به میان می‌آمد با ملایمت عبارت و الفاظ و به وساطت برادر و داماد بود و جز تعرض و تمارض وزیر بی‌نظیر تأثیر نداشت.» (خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صفحه‌ی ۱۸۹)، جای تردید است: پادشاهی که با یک گردش قلم مرد مصلح توانایی چون امیرکبیر را به دیار عدم فرستاد از عهده‌ی حفظ ناموس خود در برابر صدراعظم نوکر مآبی چون امین‌السلطان درمانده و آن همه فضیحت و رسوایی را به قوه‌ی حلم شاهانه بر خود هموار ساخته باشد.

مباشر و ناظر خرج و عده‌ی زیادی پیشخدمت و مستخدم مخصوص به خود داشت و زنان دیگر نیز به همین ترتیب و برحسب شأن و مقام و درجه‌ی عزت و اعتبار خود در نزد شاه از این‌گونه مزایا برخوردار بودند. در شهرستان‌ها، به ویژه مراکز ایالات بزرگ چون تبریز و شیراز و اصفهان و مشهد و کرمان، هر شاهزاده‌ای که عنوان فرمانفرمایی و ولایات داشت، به شیوه و روش پدر تاجدار خود، حرمسرا و دستگاه مفصل وابسته به آن‌را به راه انداخته بود و بدان وسیله اعتبار مقام سلطنت و حشمت و جلال شاهزادگی را حفظ می‌کرد.

دربار قاجاریه با آن جلال و شکوه، کانون فساد و مرکز توطئه‌چینی و درحقیقت منبع و منشاء بسیاری از مفاسد آن عصر بوده است. شواهد و دلایلی هست که نشان می‌دهد نه تنها شاهزادگان درجه‌ی اول (به قول مورخین آن عصر: **شاهنشاه‌زادگان**) و شاهزادگان درجه‌ی دوم (عموها و بنی‌اعمام و برادرزادگان سلطان وقت) در عزل و نصب‌ها و تقسیم مقامات کشوری و لشکری و مناصب درباری دخیل و ذینفع بوده‌اند، بلکه حرمسرای شاه نیز در بند و بست‌ها و تغییرات دربار و حتی عزل و نصب بعضی از نوکران عالی‌رتبه شاه سهم بسزایی داشته است.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود تحت عنوان «سیمای ناصرالدین شاه» چنین می‌نویسد:

«... این خلقت تمام و شخص کامل که با جوانی و سلطنت متعبد و پارسا بود، پس از عزل و فنای میرزا تقی‌خان، دستخوش متملقین درباری و پیشخدمتان و اصحاب خلوت شد که برای حصول یک مقصود نالایق و تحصیل یک مبلغ بی‌مقدار به گزاف و مبالغه، پایه‌ی تملق را از اندازه بیرون می‌بردند و به نیت فتح‌الباب مداخلات خودشان، به کارهای مملکتی شاه را به تصرفات مستبده در امور دولت تحریص می‌کردند».

و در جای دیگر می‌نویسد:

«بالجمله شاه (ناصرالدین شاه) را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی، مجازگویی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربت خود را بر تمام مردم راجح می‌دید و رفته رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست. خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند در این هنگام که رئیس کل و صدراعظم مستقل در کار نبود (بعد از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت) نفاذی در کار و تصرفاتی در امور یافته، خود را با شاه هم‌زانو می‌دیدند و با اکابر و وزرا هم‌تراز می‌دانستند».

کار نفوذ عمله‌ی خلوت در مزاج شاه و مداخلات آنان در امور مملکت به پایه‌ای رسید که در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، وجود آبدار شاهی موجب ترس و وحشت یکی از متنفذترین رجال دربار ناصرالدین شاه گردیده بود. امین‌الدوله در این باره چنین می‌نویسد:

«... در میان دوستعلی خان معیرالملك (خزانه‌دار) و پاشاخان امین‌الملك، با سوابق انس و قدمت هم‌قدمی، منافرت و مناقشتی مزمن مستدام شده بود و از یکدیگر امنیت نداشتند و طبعاً در چنین آشفتگی‌ها، بازار نمام و غماز رونقی دارد. شنیدم روزی محمدخان، پسر قاسم‌خان والی که بنی‌عم و داماد معیر بود، در محضر او محرمانه از مبحثی که در منزل امین‌الملك گذشته بود و بعض آن به معیرالممالك نسبت داشت، شرح داد. معیرالملك پس از استماع قضیه، به محمدخان گفت: از امین‌الملک و امثال او دلم از **ابراهیم آبدار** پاك نیست که بر من و همه از او چه آسیب‌ها مقدر باشد. شنوندگان این جواب استعجاب می‌کردند که آقا ابراهیم[1]، آبدار شاهی، کیست و چه مقدار دارد تا دوستعلی خان به این اقتدار از او بیندیشد؟ پس از چند سال حدس صائب و نظر مردم‌شناس دوستعلی‌خان ثابت کرد که در پیشانی مملکت واردات آتیه و مقدرات حتمیه را چگونه به درستی خوانده بود[2]».

علاوه بر عمله‌ی خلوت، چنان‌که اشاره شد، همخوابه‌های متعدد شاه نیز در مزاج او نفوذ داشتند و این نفوذ در عصر ناصرالدین شاه که مردی عاشق پیشه و شهوت‌ران بود، بیشتر و آثار نکبت‌بار آن شدیدتر بود. محمدشاه قاجار، علاوه بر آن‌که حلقه‌ی بندگی حاجی میرزا آغاسی صدراعظم مراد و مرشد خود را به گردن گرفته بود، توصیه‌های ملکه یعنی **مهدعلیا** را می‌پذیرفت و به خواسته‌های او ترتیب اثر می‌داد. نفوذ مهدعلیا بر مزاج فرزندش ناصرالدین شاه یکی از علل مهم فنای میرزا تقی‌خان امیرکبیر و آن زن محیل و خودخواه از دشمنان سرسخت امیر بود.

امین‌الدوله درباره‌ی جیران تجریشی، محبوبه و معشوقه‌ی ناصرالدین شاه که بعداً به فروغ‌السلطنه ملقب گردید، چنین می‌نویسد:

«پادشاه جوان به معلومات خود غره، به دخالت در کارها مایل گردید و در همین اوقات از اتباع حرم که نزد مادر شاه در مسلك مغنیات و رامشگران بود، پادشاه به او الفتی و مهری پیوست. صیغه‌ی جاری و به عنوان تمتع در سلک جواری آمد، موضع عشق شاه شد، وجود نازنین ناصرالدین شاه را اسیر خود دید، می‌خواست معشوقیت خود را که مستلزم مطاعیت است، به مردم جلوه دهد. «**در کارهای مشکل حاجت می‌شد توسط او مردود نمی‌شد.**» و چند سطر بعد می‌نویسد: «اینجا برای عمله‌ی خلوت از بیرون و زنان از اندرون راه مداخلت به امور

۱- آقا ابراهیم آبدار شاهی روز به روز نزد شاه مقرب‌تر وسرانجام به امین‌السلطان ملقب و فرزند او میرزا علی‌اصغر خان لقب پدر را به ارث برد و از بازیگران به نام سیاست دوره‌ی آخر سلطنت ناصرالدین شاه و دوران سلطنت مظفرالدین شاه گردید.

۲- خاطرات سیاسی امین‌الدوله.

دولت باز گردید[۱]».

با توجه به نوشته‌های امین‌الدوله، مرد سیاسی دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و دلایل و شواهد دیگری که در دست است و شاید معمرین قاجاریه نیز آن‌ها را به زبان و قلم تأیید کنند، اقتدار عمله خلوت و حرمسرای شاه قاجار به پایه‌ای رسیده بود که گاهی شاهنشاه‌زادگان و شاهزادگان نیز برای حفظ مقام و موقعیت خود به خواتین حرم و با عمله خلوت، یعنی امنای شاه متوسل می‌شدند. در چنین وضع و حالتی، صدراعظم و وزرا و مسئولین امور مملکت نیز ناگزیر بودند یکی از این سه طریقه را انتخاب کنند:

۱- مردانه در برابر قدرت‌نمایی امنای شاه و حرمسرای سلطنت ایستادگی کنند و زیر بار تحمیلات و توصیه‌های آنان نروند. نتیجه‌ی این روش همان بود که بر سر قائم‌مقام و امیرکبیر آمد.

۲- دست از مقام و منصب بردارند و به هر عذر و بهانه‌ای که امکان داشت، از دایره‌ی نفوذ امنای حرم، خود را خارج کنند و در سلك مردم عادی درآیند و عالم سیاست و مملکت‌داری را به کلی ترک گویند.

۳- کسانی که حب جاه و مقام و حرص و آز ثروت و تمکن داشتند و راه و رسم تملق و چاپلوسی را پیش می‌گرفتند و به هر خواری و خفتی تن در می‌دادند و در خلوت به آبدار شاهی و میر آخور و میرشکار و خواجه‌باشی فلان خاتون حرم سر می‌سپردند و با دادن رشوه و انعام دل آنان را به خود راغب و به وسیله‌ی آن لطف و عنایت شاه را بـه خـویش جلب مـی‌کردند، پویندگان این طریق به مرور زمان اکثریت یافتند و راه و رسم عبودیت و تسلیم و رضا در برابر شاه که مظهر کامل استبداد و در همان حال جلوه‌گاه تمایلات و اغراض امنا و خـواتـین حـرم خویش بود، جای صراحت لهجه و اتّکاء به نفس و حمیت و مردانگی را گرفت. شاه مظهر تامه‌ی حق و ظل‌الله و **قبله‌ی عالم** شناخته شد و متملقین و چاپلوسان درباری چنان امر را بر شاه قاجار مشتبه ساختند که او خود، مدت‌ها آنچه را به او می‌بستند و نسبت می‌دادند باور می‌کرد.

در برابر خیل درباریان و نوکران شاه، عده‌ای از رجال سیاسی نیز بوده‌اند که یا به سابقه‌ی وطن‌دوستی و اصلاح‌طلبی و یا درنتیجه‌ی مشاهده از دست رفتن منافع خود، گاهی در مـقام مبارزه با نادرستان و خطاکاران برآمده و قهراً و شاید علیرغم مـیل بـاطنی خـود، بـه مـیدان دسته‌بندی‌ها و توطئه‌ها و امثال آن کشانیده شده‌اند، در میان این دسته از رجال میرزا علی‌خان امین‌الدوله (امین‌الملك سابق) با نام نیکی که در دوره‌های متناوب وزارت و صدارت کسب کرده

۱- خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، چاپ تهران.

بود و به علت برقرار کردن رابطه‌ی سببی با شاه[۱] و داشتن مال و منال و ملك و آب، توانست در این مبارزه تا حدی پرده از روی نادرستی و خطاکاری‌های درباریان بردارد. حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار مشیرالدوله نیز در آغاز کار خود می‌خواست راه و رسم امیرکبیر را در اداره‌ی مملکت دنبال کند، ولی نه این رجل سیاسی و نه امین‌الدوله هیچ یک نتوانستند بر خیل مفت‌خواران و متملقین نوکر مآب دربار پیروز شوند. امین‌الدوله «در طول عمر خویش شاهد دسته‌بندی‌ها، دسیسه‌بازی‌ها و کینه‌ورزی‌های رجال ایران بود و عجب آن‌که خود او هم نتوانست از میدان توطئه‌گری‌ها به دور بماند[۲]».

اما درباره‌ی حاجی میرزا حسین‌خان قزوینی مشیرالدوله، سپهسالار اعظم، به نقل دو روایت اکتفا و قضاوت درباره‌ی این مرد سیاسی دوره‌ی قاجاریه را به خوانندگان ارجمند این کتاب واگذار می‌کنیم:

۱- «سپهسالار اعظم تغییر مسلك داده، به‌قدر انکار و استعجاب که اوایل از رشوه خوردن و امتیاز و مقام نظامی و غیر نظامی را نابجا فروختن و شرف خدمت را پست و ضایع کردن به هزار سوز دل اظهار می‌کرد، خود در این مراحل به سابقین سبقت جست و مبلغ پیش‌کشی را از آنچه معمول قدیم مملکت بود، چندین مقابل بالا برد و در شیفتگی و تعلقی که به یکی از شاهزادگان داشت، جاه و جبه را از او دریغ نمی‌داشت و بی‌ملاحظه، حفظ صورت و پاس ظاهر آن طفل را - که از منتسبین حرم و در خلوت پادشاهی سمت پیشخدمتی داشت - پیش می‌کشید[۳] و محض این‌که بتواند فلان رتبه یا فلان مقام را برای او تحصیل کند، به چند محل نامناسب دیگر هم فدیه می‌کرد[۴]...».

۲- «یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به یک اندازه اثری در این عالم گذارد، مرحوم میرزا حسین‌خان سپهسالار بانی مدرسه‌ی ناصریه و عمارت بهارستان است... و اگرچه باز به زودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سپهسالار اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج میرزا حسین‌خان دانست (که) حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که درباره‌ی

۱- پسر امین‌الدوله داماد مظفرالدین شاه بود و پس از وفات پدر به امین‌الدوله ملقب گردید.

۲- نقل از مقدمه‌ی کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» به قلم حافظ فرمانفرماییان.

۳- این انحراف جنسی را به مظفرالدین شاه و بسیاری از رجال دوره‌ی قاجاریه نیز نسبت داده‌اند.

۴- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۵۶.

مملکت داشت، افتاد و شاید قصد او این بود که به مرور کاری بسازد[۱]».

در پایان این مقال داستان دیگری که گوشه‌ای از روش حکومت درباریان و درجه‌ی تقرب و نفوذ امنای خلوت شاهی و رفتار آنان را با مردم نشان می‌دهد، از کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» در اینجا نقل می‌کنیم و به این مقام خاتمه می‌دهیم:

«یکی از عمله اصطبل پادشاهی به رتبه‌ی نیابت وفات یافت. بیچاره در سنین عمر خود و خدمت دو پادشاه به امساک و لئامت زیسته، در مأموریت‌های مختلفه و از تفاوت علیق و دزدی کاه و جو مختصر مالی اندوخته بود، در خانه‌ی کوچکی با اثاث اندک، فرزندان خود را کفالت می‌کرد. چون کسی را بر او وامی نبود و در حد خود نان و نامی داشت، همسایگان او را به دارایی می‌ستودند. آغا فتح‌الله خواجه که به خبث فطرت و شرارت ذاتی از نمامی و غمازی و فتنه‌انگیزی وسیله‌ی تقرب می‌جست، به شاه عرض کرد (مقصود ناصرالدین شاه است) که این نایب اصطبل دفینه و گنجینه داشت و در متروکات او صندوقچه‌ی پر از مسکوک طلا و جواهر گرانبهاست. شاه فرمود به صدراعظم بگو اگر مال زیاد است، حصه و نصیب ما را منظور و موضوع کنند».

«آغا فتح‌الله به صدر جلیل گفت و بی‌آن‌که تحقیقی شود و به رکاکت و شناعت چنین اقدام پرده بپوشد و کار را به دست اولاد نایب متوفی فیصل کند، خود آغا فتح‌الله را که در وقاحت و قباحت صورت و سیرت و زشتی منظر و مخبر آیتی است، مأموریت داد با معدودی فراش سرخ‌پوش شاهی برود و آنچه به‌دست آورد، از دست ندهد».

«نگفتن اولی که در خانه‌ی محقر صاحب مرده، جمع وراث منکودالخط و آشنایان و اقارب نایب مرحوم از ورد آغا فتح الله و فراش‌ها چه دیدند و با چه رسوایی و بدنمایی این تفحص مجری شد و دزد از خانه‌ی مفلس خجل آمد بیرون. اثاث‌البیت، اسباب کهنه و اسقاط طویله بود و فرش، نمد زین پاره و سرمایه‌ی متوفی و اعقاب او، عفاف و قناعت. در خزانه‌ی مشهور نایب فقط هفتصد عدد امپریال طلای روسی یافتند و با شوکتی چنان که گویی مملکتی تازه به ایران افزوده‌اند، آغا فتح‌الله فتح‌نامه خواند و این پول بی‌مقدار را به عرض صدراعظم رسانید».

«چون امین‌السلطان به بدنامی پادشاه اهتمام داشت و می‌خواست در نظر خلق او را به پستی همت و خست معروف کند، کفایت و امانت آغا فتح‌الله، تحسین و وجه نالایق را به ضمیمه‌ی نفرین عیال و اولاد نایب به پیشگاه همایون تقدیم نمود».

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی.

وزارت دربار اعظم

در یک جمله و به‌طور خلاصه می‌توان گفت که هدف تمام تشکیلات و سازمان‌های رژیم استبدادی در هر کشور صیانت مقام سلطنت و استقرار نفوذ و سلطه‌ی شاه و به عبارت دیگر وجود کشور و ملت و سازمان‌های کشوری و لشکری برای شخص شاه و طفیل وجود او بوده و رژیم استبدادی ایران در دوره‌ی قاجاریه نیز، از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است. فتحعلی‌شاه قفقازیه را به خاطر حفظ سلطنت و عباس میرزا برای ولیعهدی و سلطنت آینده‌ی خویش و محمدشاه هرات را ظاهراً به خاطر دوستی با بریتانیا و در باطن از ترس سقوط سلطنت خود از دست دادند و ناصرالدین شاه سراسر ایالات شمال شرقی ایران تا رود جیحون و افغانستان و بلوچستان را فدای مقام شامخ سلطنت خویش نمود تا چند صباحی بیشتر بر اریکه‌ی سلطنت تکیه بزند.

پادشاهان بزرگ صفویه چون اسمعیل اول و عباس اول و عباس دوم و همچنین نادر کریم‌خان زند و حتی آغا محمدخان مؤسس حکومت قاجاریه، در نبردهای دفاعی به منظور حفظ و حراست مرزهای کشور و در جنگ‌های تهاجمی برای بازستاندن مرزهای از دست رفته، شخصاً شرکت کردند اما فتحعلی‌شاه قاجار تا تبریز و احیاناً کنار ارس جلوتر نرفت و ناصرالدین شاه در بحرانی‌ترین و حساس‌ترین مواقع که نیروهای نظامی و فشار دیپلماسی بریتانیا در فعالیت بودند، از پایتخت خارج نشد.

با توجه به آنچه بالاتر گفته شد، می‌توان حدس زد که وزارت دربار اعظم دوره‌ی قاجاریه، تا چه حد ارزش و اهمیت داشته و تفصیل سازمان‌های آن وزارت تا چه پایه بوده است. پیش از آن‌که به ذکر نمونه‌ای از تشکیلات وزارت دربار اعظم بپردازیم، تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که عنوان وزارت، همان‌طور که خوانندگان مطلع می‌دانند، از عناوین دوره‌های پیش از اسلام ایران بوده و در دستگاه خلافت اسلامی عرب نیز وارد شده و از آغاز قرن سوم هجری که حکومت‌های مستقل ایرانی در کشور ما به‌وجود آمده‌اند، بار دیگر انتخاب وزیر و سپردن کارهای کشور به دست وزیران در ایران معمول گردیده و تا آغاز مشروطیت ادامه یافته است.

اما نکته‌ی دیگر این است که در سازمان کشوری غالب حکومت‌های بعد از اسلام ایران، هر سلطانی معمولاً به یک وزیر اکتفا می‌کرده و این وزیران برحسب لیاقت و کفایت ذاتی خود، جز در مورد اعلام جنگ و صلح که مستقیماً به شخص شاه مربوط بوده است، زمام کلیه‌ی امور اداری کشور را در دست داشته‌اند و از میان وزرای دوره‌ی اسلامی ایران، کسانی را می‌شناسیم که در زمان وزارت خود هم امور مملکت را به بهترین وجه اداره می‌کردند و هم پادشاه متبوع

خود را از انحراف و تعدی و ستمکاری باز می‌داشتند. آغا محمدخان قاجار، چنانکه گفته شد، حاجی ابراهیم‌خان شیرازی کلانتری را در ازای خیانتی که به مخدوم خود لطفعلی‌خان زند روا داشت و در قبال خدمت گرانبهایی که به خان قاجار کرد، با لقب **اعتمادالدوله** به صدارت برگزید و از این زمان وزیر منفرد عصر قاجار، که متکفل تمام امور اداری و مالی کشور بود، به **صدراعظم** مشهور گردید و عنوان صدارت جای وزارت را گرفت.

صدراعظم دوره‌ی قاجاریه، تنها کسی بود که حق داشت به حضور پادشاه برود و یا به شاه مستقیماً نامه بنویسد و در امور کشور اظهارنظر کند. بنابراین می‌توان گفت که سمت اصلی و حقیقی صدراعظم، تا زمانی که به تقلید از ممالک غرب هیئت وزیران در ایران تشکیل یافته، وزارت دربار و تنها صدراعظم بوده است که یا برحسب فطرت پاك و توانایی روحی و عرق ملیت و حسن وطن‌دوستی خود می‌توانسته است قدرت سلطنت را در راه بهبود وضع مردم و اصلاح امور کشور به کار اندازد و یا بنابر بر خبث طینت و ناپاکی فطرت و یا بی‌جالی و سستی و اهمال خویش، میدان را برای امیال و هوس‌های سلطان مستبد متبوع خود، خالی بگذارد و کشور را به نکبت و ادبار سوق دهد. قائم‌مقام و امیرکبیر نمونه‌های بارز دسته‌ی اول و حاجی میرزا آغاسی و امین‌السلطان نمونه‌های مشخص دسته‌ی دوم بوده‌اند.

اینك نمونه‌ای از تشکیلات وزارت دربار اعظم در دوره‌ی ناصرالدین شاه (سال ۱۳۰۰) :

وزیر دربار اعظم و خزانه و گمرك. این سمت در حدود سال ۱۳۰۰ قمری با میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان بوده است.

نایب کل وزارتخانه (معاون).

این وزارت شامل چند قسمت بوده است به شرح زیر:

الف- وزارت دربار اعظم، شامل:

۱- خلوت همایون

۲- صندوقخانه و رختدار خانه.

۳- اطباء به ویژه : میرزا کاظم ملك‌الاطباء، سید رضا حکیم‌باشی نظام، میرزا حسینعلی شیخ‌الاطباء، میرزا علی‌اکبر معتمدالاطباء، دکتر تولوزان حکیم‌باشی (پزشك فرانسوی شاه)، مسیو هیدنه داندانساز مخصوص شاه.

۴- فراشخانه‌ی خلوت همایونی.

۵- قهوه‌خانه مبارکه!!

۶- تفنگداران به ویژه.

۷- خواجه سرایان.

۸- اطاق موزه.

ب- اداره‌ی دارالنظاره و اداره‌ی مهر همایونی. در این تاریخ عضدالملك وزیر حضور همایون و خوانسالار و خازن و مهردار و ایلخانی ایل قاجار بوده است.

ج- مجموعه‌ای از ادارات شامل:

۱- اداره‌ی خزانه؛

۲- اداره‌ی آبدارخانه و سقاخانه؛

۳- اداره‌ی صرف جیب مبارك!!

۴- اداره‌ی ضرابخانه؛

۵- اداره‌ی چراغ گاز و الکتریسیته؛

۶- اداره گمرکخانه؛

۷- اداره‌ی غلات؛

۸- اداره‌ی حکومت و تولیت زاویه‌ی مقدسه حضرت عبدالعظیم(ع)؛

۹- اداره‌ی شترخانه و قاطرخانه؛

۱۰- اداره‌ی سواره دیوانی؛

۱۱- اداره‌ی قراسورانی[۱]؛

۱۲- اداره‌ی ایلات؛

۱۳- اداره‌ی بناخانه و فخارخانه؛

۱۴- اداره‌ی راه‌های شوسه.

د- ایشیك خانه شامل ایشیک آغاسی باشی و (نایبان) و یساولان.

هـ- کشیک‌خانه شامل کشیکچی باشی و غلام پیشخدمتان و یوزباشیان.

و- فراشخانه و سرایدارخانه و نسقچی‌خانه. در این سال ریاست این سازمان با محمدحسن خان حاجب‌الدوله فراشباشی و نسقچی‌باشی بود.

این سازمان مشتمل بود بر:

۱- نایبان، مرکب از ۱۱ نایب اول و ۱۸ نایب دوم و ۱۴ نایب سوم؛

۲- قاپوچی باشی و قاپوچیان و سرایدارخانه؛

۳- نسقخانه که ریاست آن در این سال با محمد رحیم‌خان نسقچی باشی پسر حاجب‌الدوله

۱- قراسورانی و قراسوران‌ها، عهده‌دار حفظ امنیت راه‌ها و طرق ارتباطیه و دهستان‌ها بودند و این وظایف اکنون بر عهده‌ی ژاندارمری است.

بود و فراشان سرخ‌پوش و دژخیمان و میرغضبان و مأمورین شکنجه زیر فرمان او بودند.



به‌طوری که از مطالعه‌ی سازمان فوق‌الذکر برمی‌آید ناصرالدین شاه علی‌رغم وجود وزارتخانه‌ای به نام وزارت مالیه، گمرک یعنی مهمترین منبع درآمد ثابت، دولت را ضمیمه وزارت دربار اعظم نموده بود تا به هر کیفیت که مایل بود، در امور گمرك و خزانه دخل و تصرف کند.

نکته‌ای که تذکر آن لازم به نظر می‌آید، این است که در تشکیلات وزارت دربار اعظم، نوع مشاغل و مناصب و عناوین مربوط به آن‌ها تقریباً همان است که در دوره‌ی حکومت صفویه معمول بوده و اصطلاحات ترکی که در این سازمان به‌کار رفته، همان اصطلاحاتی است که از دوره‌ی حکومت ایلخانیان مغول به صفویه منتقل و از پادشاهان صفوی به قاجار انتقال یافته است.

II
تشکیلات دولت

مقدمه

دولت با مفهوم وسیعی که امروزه در رژیم‌های دموکراسی پارلمانی وجود دارد، در دوره‌ی حکومت قاجاریه وجود نداشت و اگر تشکیلاتی، به نام «دولت»، اداره‌ی امور کشور را در دست می‌گرفت، تنها برای حفظ ظاهر و درحقیقت در حکم سرپوشی بود که برای حفظ ظاهر و در حقیقت در حکم سرپوشی بود که بر روش سلطنت استبدادی مطلق پادشاهان قاجار گذاشته می‌شد و تقلیدی ناقص و نارسا از تشکیلات دول اروپای مرکزی مانند اتریش و آلمان بود.

در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه در حدود سال ۱۲۳۹ قمری ابتدا وزارت دول خارجه تأسیس گردید و پس از چندی سه وزارتخانه: داخله و مالیه و فواید عامه به‌وجود آمد و بدین ترتیب اولین هیئت دولت با چهار وزیر و یک صدراعظم در دوره‌ی قاجاریه زمام امور را در دست گرفت. اما، چنان‌که پیشتر اشاره کردیم، نه وزیران از خود اراده و اختیاری داشتند و نه مقام و موقعیت و تشکیلات وزارتخانه‌ها ثابت و پابرجا بود. حاجی میرزا آغاسی با نفوذ خارق‌العاده‌ای که بر مزاج محمدشاه داشت، فرمانروای حقیقی کشور و صاحب اختیار مطلق بود و وزیران می‌بایستی بدون چون و چرا دستورهای او را اجرا کنند.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر، با روش خاصی که پیش گرفت، تقریباً به کلیه‌ی امور کشور، به

ویژه امور مالی و نظامی، شخصاً رسیدگی می‌کرد و وزارت دول خارجه را نیز عهده‌دار بود و میرزا محمدعلی خان شیرازی را به نیابت خود در آن وزارتخانه برگماشت. پس از قتل امیرکبیر، ناصرالدین شاه برای جلوگیری از تمرکز قدرت و اختیارات در دست یک نفر، کارهای مملکت را بین شش وزارت تقسیم کرد که عبارت بودند از: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، وظایف و علوم. به منظور سلب هرگونه قدرت از صدراعظم به وزیران امر کرد که شخصاً از شاه دستور بگیرند و اوامر او را اجرا کنند و ضمناً وزارت دربار اعظم را توسعه داد و آن سازمان را که به‌طور مستقیم و بلاواسطه زیر نظر و فرمان شاه بود، تقویت نمود و قدرت وزیر دربار به حدی رسید که صدراعظم را تحت‌الشعاع نفوذ خویش قرار داد.

تعداد وزارتخانه‌ها پیوسته درحال تغییر بود، به طوری که تا سال ۱۲۸۳ قمری به هفت و در سال ۱۲۸۹ قمری در زمان صدارت حاجی میرزا حسین‌خان قزوینی مشیرالدوله، تعداد آن‌ها به ۹ وزارتخانه رسید که عبارت بودند از: داخله، خارجه، مالیه، عدلیه، جنگ، علوم، فواید عامه، تجارت و زراعت و وزارت دربار. نتیجه‌ی سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا این بود که در بازگشت به ایران بار دیگر وزارتخانه‌های موجود را در یکدیگر ادغام و آن‌ها را به شش وزارتخانه مبدل کرد و در سال ۱۲۹۱ هجری قمری ظاهراً به وزیران خود اختیارات و مسئولیت داد.

چنان که در فصل نهم اشاره کردیم، ناصرالدین شاه به پیشنهاد حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، مقرراتی درباره‌ی حدود اختیارات و تکالیف وزیران و مأمورین عالی‌رتبه‌ی دولت و فرماندهان و ولاة و حکام ولایات، تدوین و آن‌را زیر عنوان «قانون» ضمن فرمانی به صدراعظم و به‌وسیله‌ی او به وزیران و مأمورین دولت ابلاغ نمود و پس از مراجعت از سفر دوم خود به اروپا نیز در سال ۱۲۹۸ قمری دستخطی صادر کرد و در آن دستخط متذکر شد که «اجرای احکام و استحکام مبانی افکار صایبه منوط به وجود وزرا و نوکرهای صاحب تجربه دولتخواه عاقل کامل با غیرت است».

وزرا و نوکرهای دولتخواه با غیرت (کلیه‌ی مأمورین دولت اعم از عالی‌رتبه و عادی) که طبق دستخط شاهانه دارای اختیاراتی شده بودند، چون به افکار و عقاید و روش مستبدانه و خودخواهی و خودپسندی ناصرالدین شاه، کم و بیش آشنایی داشتند، از آن اختیارات جز برای حفظ مقام و منافع خود استفاده نکردند، زیرا سرانجام دردناک زندگی امیرکبیر که می‌خواست به اراده و اختیار خود مملکت را اداره کند و شاه را از مداخله در امور باز دارد، هنوز از خاطرها محو نشده بود و علاوه بر آن رجال و وزرای نوکر مآب جز طریقه‌ی گوش به فرمان شاه داشتن، راه دیگری بر صیانت خود نمی‌شناختند.

در اواخر سال ۱۲۹۹ قمری بار دیگر ناصرالدین شاه در ترکیب وزارتخانه‌ها تجدیدنظر کرد و تعداد آن‌ها را به سیزده وزارتخانه رسانید که عبارت بودند از: جنگ، خارجه‌ی عدلیه عظمی، دربار اعظم و خزانه و گمرک، داخله و مالیه، وظایف و اوقاف و پست، دفتر لشکر (نظیر ستاد ارتش کنونی)، فلاحت و تجارت، علوم و تلگراف و معادن، فواید عامه، صنایع انطباعات و دارالترجمه به ویژه بقایا و نیز مقرر داشت که هر یك از وزیران در روز و ساعت معین از هفته شرفیاب شود و گزارش کار خود را به شاه بدهد.

چگونگی اعطای مناصب

فسادی که امروز نیز کم و بیش در بعضی دستگاه‌های اداری کشور ما و برخی از کشورهای دیگر جهان هست، مسلماً یادگاری از دوران گذشته و نتیجه‌ی بدعت‌های ناروایی است که رجال و سیاستمداران کوته‌بین پیشین ما، در دستگاه‌های اداری مملکت گذاشته‌اند و هدف آنان تأمین منافع مادی خود و ارضای هوس‌ها و تمایلات و غرایز شاهان عصر خویش بوده است.

در این مورد ما از آنچه ذکر آن مایه رسوایی و فضیحت و تلویث صفحات این کتاب است و عامل و مجری آن‌ها، بعضی از درباریان و نوکران پادشاهان بوده‌اند، صرف‌نظر و همین‌قدر اشاره می‌کنیم که اگر روایت میرزا علی‌خان امین‌الدوله درباره‌ی مشیرالدوله سپهسالار اعظم، که در این فصل آن را نقل و در صحت آن تردید کرده‌ایم درست باشد، می‌توان حدس زد که فساد اخلاق و تباهی تا چه حد در دربار پر شکوه قاجاریه و میان رجال و مأمورین عالی‌رتبه دولت رواج داشته است و ضمناً برای مزید اطلاع خوانندگان ارجمند روایت دیگری از خاطرات سیاسی امین‌الدوله در این‌جا نقل و تصور می‌کنیم مطالعه‌ی آن خالی از تفریح نباشد:

امین‌الدوله زیر عنوان[1] «شاه در حرمسرا داستانی از مجلس عیش صدراعظم بیان می‌کند» چنین می‌نویسد:

«یکی از خواجه سرایان پادشاهی» (دوره‌ی ناصرالدین شاه) حکایت کرد که اعلی‌حضرت شاهنشاهی در حرمسرا وقتی که جماعتی خواتین مکرمات و خدمه‌ی محترمات حاضر بودند فرمود: دیشب صدراعظم (امین‌السلطان) سرگذشت بدی داشته، خود و اصحابش ناکام از مجلس برخاسته‌اند، شنیدنی و خندیدنی است، با ملایمات و مزه‌ها که مخصوص بیان شاهانه

۱- عناوین کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» در نسخه‌ی خطی وجود نداشته و هنگام چاپ کتاب برای سهولت مطالعه بر آن افزوده شده است.

است به خانم‌ها قصه کردند: خلاصه‌ی آن‌که دیشب در فلان باغ به دعوت فلان شخص به علت مألوف بزمی آراسته و پنج شش نفر از فواحش معروفات آورده بودند، هنوز مجلس گرم نشده سرد شده و اول پیاله درد آمد. صدراعظم چنان که عادت اوست، به یکی از زن‌ها شوخی آغازید و بر سیل هزل به فاحشه فحش داد. ضعیفه جداً دشنام را رد کرد و بد گفت. اصحاب خواستند لنگ بیندازند و میانجی شوند، زن‌ها به یکدیگر هم‌دست و هم‌زبان فحش را به دوره انداختند. ترجیح کلام به دشنام صدراعظم می‌گشت. رکاکت و فضاحت طوری شد که طرفین تاب نیاوردند و چون غیرت زن‌ها بیشتر بود، برخاستند و مجلس را به رجال حمیده خصال گذاشتند، الغرض سور و سرور زهرآلود و انجمن خنك و تلخ شد. شام نخورده هر یک از گوشه(ای) فرار رفتند».

«خانم‌ها به شاه عرض کردند که از این اوضاع خبر دارید و می‌دانید که از روز و شب صدراعظم شما چه‌سان می‌رود، پس چرا فکر مملکت و رعیت خود نیستید؟»

نباشد به نزدیك دانا پسند　　　شبان خفته و گرگ در گوسفند

«شاه از گفته پشیمان بیرون رفت که از پیشخدمت‌های متملق حرف‌های ملایم طبع و قصه‌های موافق مزاج بشنود[۱]».

اگر روایت نقل شده را صحیح و خالی از شائبه غرض‌ورزی تصور کنیم، این سؤال پیش می‌آید که با وجود استبداد رأی و اقتدار و نفوذ شخصی که ناصرالدین شاه داشت، چرا امین‌السلطان را از صدارت خلع نکرد و یا لااقل او را از ارتکاب چنان اعمال ننگینی باز نمی‌داشت. پاسخ این سؤال بسیار آسان است. ناصرالدین شاه خود غرق در عیش و عشرت و شهوت‌رانی بود و صدراعظمی چون امین‌السلطان و رجال هم‌فکر و هم عقیده او بهتر از کسان دیگر می‌خواستند اسباب و وسایل کامجویی شاه را فراهم سازند و هرچند صباحی یک یا چند صید تازه به دام شهوت او بیندازند.

علاوه بر آن، اگر چنان که امین‌الدوله و مورخین دوره‌ی مشروطیت و مطبوعات آن عصر نوشته‌اند، قبول کنیم که امین‌السلطان را قدرت دولت تزاری روسیه بر سر کار آورده و در آن مقام پشتیبان او بوده است، ظاهراً دیگر موردی برای اعتراض به ناصرالدین شاه در حفظ آن مرد در مقام صدارت باقی نمی‌ماند. اما مسئله‌ی مهمتر این است که هم ناصرالدین شاه و هم صدراعظم‌های او و وزیرانش در یک امر با یکدیگر توافق کامل داشته‌اند و آن امر عبارت بود از: کیفیت تقسیم مشاغل و چگونگی اعطای مناصب و القاب به اشخاص.

۱- خاطرات سیاسی امین‌الدوله.

حقیقت امر این بود که مشاغل و مناصب در دوره‌ی قاجاریه، به ویژه از سلطنت محمدشاه به بعد، به مزایده و حراج گذاشته می‌شد و هر کس با تهیه‌ی مقدمات لازم، پول بیشتری به عنوان **پیشکش** به صدراعظم و به وسیله‌ی او و یا خلوتیان شاه، به شخص شاه تقدیم می‌کرد، می‌توانست شغل موردنظر خود را به‌دست آورد و همین شخص پس از انتصاب مکلف بود که پیشکشی‌های ماهانه یا سالانه را مرتباً تقدیم کند تا بر سر کار خود بماند و همین که وظیفه و تکلیف خود را در تقدیم رشوه انجام می‌داد، از هرگونه مؤاخذه و بازخواست مصون و در رفتار و کردار خود نسبت به زیردستان و عامه‌ی مردم آزاد بود.

هر وزیر یا مأمور عالی‌رتبه‌ی دولت، پس از آن‌که به شرح بالا بر سر کار می‌آمد، همان رویه را در مورد انتخاب اعضا و کارمندان و کارکنان مربوط به شغل دنبال می‌کرد و با دریافت رشوه‌ی قبلی و پیشکشی‌های بعدی در مسابقه‌ی ترویج فساد در دستگاه دولت، شرکت می‌جست و کارمندانی که به زورِ تقدیم رشوه و پیشکشی به مشاغلی منصوب می‌شدند، از راه تعدی و تجاوز به مال مردم بیش از آنچه را که داده بودند و می‌دادند، به دست می‌آوردند و بدین ترتیب دستگاهی که به نام دولت برای خدمت به مردم به‌وجود آمده بود، در حقیقت وسیله‌ی استثمار مردم بود.

سرپرسی سایکس می‌نویسد:

«طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران که از شاهزادگان می‌باشند، نه تنها در مطالبات جابرانه‌ی خود بدون رحم و شفقت می‌باشند، بلکه هیچ فکری برای بهبود اوضاع کشور خود نمی‌کنند. وقتی من در حضور یک شاهزاده‌ی پیر ایرانی از فعالیت‌های حاکمی در اعاده‌ی نظم و امنیت و دستگیری و اعدام دزدان تمجید می‌نمودم، شاهزاده جواب داد: حاکم کار خطایی نموده است، او بایستی فقط به زندانی نمودن راهزنان قناعت نماید و از آن‌ها پولی گرفته و در موقعی که از حکومت منفصل می‌شود، آن‌ها را نیز آزاد نماید. چنانچه او در ایالت خود انتظام و امنیت را چنان برقرار کند که بعداً یک پسر بقال نیز بتواند به آسانی حکومت نماید، پس او دشمن طبقه‌ی حاکمه می‌باشد[۱].

۱- تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم، صفحه‌ی ۵۹۸.

تشکیلات پایتخت (دارالخلافه)(۱)

سلاطین قاجار به تقلید از پادشاهان صفوی و علیرغم سلاطین عثمانی که خود را خلیفه‌ی مسلمین و امر خود را برای مسلمانان پیرو طریقه‌ی سنت و جماعت لازم‌الرعایه می‌دانستند، داعیه‌ی خلاف مذهب داشتند و چون مذهب رسمی ایران آیین تشییع اثنی‌عشری و ایران مهمترین و بزرگ‌ترین مرکز سکونت پیروان این آیین است، شاهان قاجار که در ظاهر پایبند شریعت بودند و به علت فقدان قوانین مدون عرفی خود را مجری احکام مذهبی و ناظر بر اجرای آن احکام می‌دانستند، خود را **خلیفه** و پایتخت را **دارالخلافه** می‌خواندند.

سلاطین قاجار در اختیار عنوان خلافت دو هدف داشتند:

۱- چون در عقاید تشیع اوامر پیشوا و رهبر مذهبی لازم‌الاطاعه و حکومت خاص رهبران مذهبی است، با تظاهر به دینداری و حمایت از مذهب، شاه قاجار می‌خواست موافقت و هماهنگی طبقه‌ی روحانی شیعه را با سلطنت خود جلب کند.

۲- عامه‌ی مردم به حکم وراثت دو هزار و پانصد ساله به سلطنت دلبستگی داشتند، حکومت قاجاریه را بر خود هموار سازند و آن حکومت را با همه معایبی که داشت، یک حکومت مذهبی و منطبق با موازین شرعی و مطابق عقاید دینی خود بشناسند.

قاجاریه در وصول به هدف دوم کامیاب شدند زیرا همین‌قدر شرکت شاه قاجار در مجالس روضه‌خوانی و تعزیه‌داری ماه محرم در تکیه‌ی دولت و انتشار خبر آن در ایالات و ولایات و تبلیغات مساعد جمعی از ملاها و روحانیون جیره‌خوار شاه در میان مردم برای جلب اعتماد عامه کافی بود. اما در مورد هدف اول - به شرحی که بعداً خواهیم گفت - توفیق کامل نصیب پادشاهان قاجار نشد.

پس از جنگ‌های ایران و روسیه، در زمان فتحعلی‌شاه، آذربایجان ولیعهدنشین و شهر تبریز به نام **دارالسلطنه** خوانده شد و همیشه ولیعهد رسمی قاجار در آن شهر سکونت داشت و این رسم حتی پس از استقرار رژیم مشروطه نیز برقرار بود.

تشکیلات پایتخت، گذشته از دستگاه سلطنت و وزارتخانه‌ها که جداگانه به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت، در سال ۱۳۰۰ قمری از این قرار بود:

۱- نایب‌السلطنه امیرکبیر، وزیر جنگ، حکمران دارالخلافه، در این تاریخ این سمت را

۱- در کتاب «جام جم» تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله، جمعیت شهرستان تهران در سال ۱۲۷۰ قمری در حدود ۱۲۰ هزار نفر ذکر شده است.

کامران میرزا داشت؛

۲- محمد ابراهیم‌خان، وزیر نظام با سمت وزیر دارالخلافه؛

۳- سه نفر عضو مجلس حکومت تهران؛

۴- چند نفر منشی و رشته‌دار؛

۵- نایب‌الحکومه حومه‌ی تهران؛

۶- اداره‌ی جلیله پلیس و احتساب به ریاست **کنت دومونت فرت** با یک معاون و یک نفر تحویل‌دار کل و مستشاران و رؤسای محلات شهر (کلانتران) و کلانتر اداره‌ی نظمیه و شامل اداره‌ی مسروقات و اداره‌ی محبس و شعب استنطاق و دعاوی و جنایات محکامات. در این تاریخ پلیس و احتساب پایتخت روی‌هم رفته دارای ۴۶۰ نفر عضو (عضو اداری و پلیس) و ۲۶۰ نفر اجزای احتساب بود.

وزارت امور خارجه

ارتباط ایران با ممالك اروپایی در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، آن پادشاه را بر آن داشت که یک نفر را مسئول اداره‌ی امور مربوط به روابط خارجی ایران قرار دهد و بدین منظور **میرزا عبدالوهاب نشاط** معتمدالدوله اصفهانی را مأمور این کار کرد ولی معتمدالدوله عنوان وزارت نداشت. در اوایل سال ۱۳۳۹ قمری **حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی** از طرف فتحعلی‌شاه به وزارت امور خارجه، که آن زمان عنوان وزارت دول خارجه داشت، منصوب گردید. این دیپلمات ایرانی مدتی سفارت ایران را در لندن داشت و عهدنامه‌ی گلستان را از طرف دولت ایران امضا نمود و برای مبادله‌ی آن قرارداد به پایتخت روسیه رفت و پس از آن در سال ۱۲۳۲ بار دیگر به پترزبورگ و سپس به لندن رفت و تا سال ۱۲۳۵ قمری در لندن اقامت داشت.

وزارت حاج میرزا ابوالحسن خان از سال ۱۲۳۹ تا سال ۱۲۵۰ قمری یعنی سال فوت فتحعلی‌شاه، دوام یافت و پس از فوت او چون وزیر دول خارجه جانب ظل‌السلطان را گرفت، بعد از سقوط سلطنت ۹۰ روزه ظل‌السلطان و ورود محمدشاه به تهران، وی به حضرت عبدالعظیم(ع) پناهنده شد و بست نشست و تا تاریخ قتل قائم‌مقام، به امر محمد شاه، در آن حالت باقی بود و در این مدت قائم‌مقام شخصاً سرپرستی وزارت دول خارجه را برعهده داشت.

وزارت دول خارجه، پس از قائم‌مقام از طرف حاجی میرزا آغاسی اسماً به میرزا علی پس قائم مقام و رسماً به **حاجی میرزا مسعود انصاری گرمرودی آذربایجانی** واگذار گردید و این شخص یکی از دختران فتحعلی‌شاه را به عقد ازدواج خود درآورد و بار اول تا سال ۱۲۴۵ وزیر

امور خارجه بود و بار دوم نیز از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۵ قمری این سمت را داشت[۱].

روش برخورد وزرای دول خارجه‌ی ایران با سفرا و نمایندگان سیاسی مقیم دربار ایران که در آغاز امر فقط هیئت‌های نمایندگی روس و انگلیس بودند، برحسب خصوصیات اخلاقی و شخصیت وزرای خارجه، مقتضیات زمان و طرز تفکر پادشاه وقت متفاوت بود ولی آنچه که به‌طور کلی در این باره می‌توان گفت، این است که اکثر وزرای دول خارجه‌ی ایران در برابر سفرا و وزرای مختار روس و انگلیس تواضع و نزاکت سیاسی را تا حد اظهار زبونی و حقارت رعایت می‌کردند و تنها امیرکبیر بود که شخصیت ممتاز و غرور ملی ایرانی را در قبال نمایندگان سیاسی خارجی به حد اعلا نشان می‌داد و ما در این مورد برای اطلاع خوانندگان گرامیَ از شهامت اخلاقی و قدرت نفسانی و طرز فکر امیرکبیر و درجه‌ی گستاخی و غرور و تکبر بعضی از سفرا و نمایندگان خارجی[۲] دو روایت را از کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر»، تألیف دانشمند

۱- وزرای خارجه‌ی ایران از سال ۱۲۶۵ تا ۱۳۲۴ قمری عبارت بوده‌اند از: میرزا تقی خان امیرکبیر با نیابت میرزا محمدعلی خان شیرازی (۱۲۶۵ تا ۱۹ رمضان ۱۲۶۷)، میرزا محمدعلی خان شیرازی (۱۹ رمضان ۱۲۶۷-۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸)، میرزا سعیدخان موتمن‌الملك (کفیل وراث) (ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ - ربیع‌الثانی ۱۲۶۹)، میرزا سعید خان موتمن‌الملک در دوره‌ی اول وزارت (ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ - شعبان ۱۲۹۰)، حاجی میرزا حسین‌خان قزوینی مشیرالدوله سپهسالار اعظم (شعبان ۱۲۹۰ - شوال ۱۲۹۷)، دوره‌ی دوم وزارت دوم وزارت میرزا سعید خان موتمن‌الملك (شوال ۱۲۹۷ - ۱۳۰۱)، محمودخان ناصرالملك قراگزلو (۱۳۰۱-۱۳۰۳)، یحیی‌خان مشیرالدوله برادر سپهسالار اعظم (۱۳۰۳-۱۳۰۵)، میرزا عباس‌خان قوام‌الملك (۱۳۰۵ - ۱۸ محرم ۱۳۱۴)، میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان با نیابت میرزا نصرالله خان مشیرالملك نائینی (۱۸ محرم ۱۳۱۴ - جمادی‌الاول ۱۳۱۴)، حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله (جمادی‌الاولی ۱۳۱۴-۱۳۱۷)، میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله (مشیرالملك سابق) (۱۳۱۷-۱۳۲۴). مشیرالدوله یکی از تدوین‌کنندگان قانون اساسی مشروطیت بود که در مجلس اول به تصویب رسید.

۲- حاجی میرزا آغاسی در یکی از مراسلات خود به محمدشاه چنین می‌نویسد: «کمترین بنده می‌خواستم تا عباس‌آباد (دهکده‌ی ملکی خود حاجی) بروم اما به واسطه‌ی این‌که جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم. نه بنده می‌میرم نه آن‌ها دست می‌کشند، نه وجود مبارك صحت کامل می‌یابند که پدر این‌ها را از گور درآورند. حالا جناب وزیر مختار دولت (انگلیس) منتظر است که یکی از نوکرهای متشخص در خانه‌ی (دربار) شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملك ایران را تصرف کردید، نمی‌دانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشیم به سر مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه و، انه لقسم عظیم نزدیك است به مرگ مفاجات (مفاجاة) بمیرم. نه دنیا دارم نه آخرت نه آبرو. نوکر دولت روسیه مرا به قراول

فقید عباس آشتیانی نقل می‌کنیم:

«سفیر روس در تهران به رسم ایران آدم‌های عدیده جلو خود می‌انداخت. روزی از امیر وقت ملاقات خواست. سه ساعت به غروب وعده داد. سفیر آمد و امیر بیرون نیامد. سفیر مدتی منتظر ماند، خواست برود پیشخدمت جلو گرفت که امیر می‌آمد باز یک ساعت طول کشید و امیر بیرون نیامد. سفیر متغیر شد که به دولت امپراتوری توهین کرده و حرکت نمود. امیر آمد و گفت چه شده. گفت سه ساعتی وعده کرده الان یک ساعت است. امیر گفت این رسم ایران است. سفیر گفت ما به رسم خود رفتار می‌کنیم. امیر گفت شما در روسیه با چند نفر راه می‌روید، گفت تنها می‌روم. گفت چرا اینجا عده‌ای نوکر جلو می‌اندازید. گفت به رسم ایران. گفت: اگر به رسم ایران راه می‌روید، رسم وعده‌ی ایرانی هم دو ساعت تأخیر دارد».

روایت دیگر:

«نظر آقا یمین‌السلطنه[1] با لهجه‌ی ترکی شیرین خود می‌گفت که وقتی من خیلی جوان و در وزارت امور خارجه مترجم بودم، میرزاتقی خان امیرکبیر هر وقت سفرای خارجه را می‌پذیرفت، مرا برای مترجمی احضار می‌نمود. روزی که وزیر مختار روس در یک موضوع سرحدی تقاضای بی‌مناسبتی داشت، امیر که به هیچ وجه گوش شنوایی این قبیل حرف‌ها را نداشت، وقتی که مطلب را ترجمه کردم در جواب گفت: از وزیر مختار بپرس که هیچ کشك و بادنجان خورده‌ای؟ وزیر مختار از این سؤال تعجب کرد و گفت: بگویید خیر. گفت: پس به وزیر مختار بگو ما در خانه‌مان یک فاطمه خانم جانی داریم که کشك و بادنجان را خیلی خوب درست می‌کند، این دفعه وقتی که فاطمه خانم‌جان کشک و بادنجان درست کرد، یک قسمت هم برای شما خواهم فرستاد تا بخورید و ببینید چقدر خوب است:

آی کشک و بادنجان، آی فاطمه خانم جان وزیر مختار گفت: بگویید ممنونم، اما در موضوع سرحدی چه می‌فرمایید. به امیر گفتم. امیر گفت به وزیر مختار بگویید:

آی کشک و بادنجان، آی فاطمه خانم جان و همین‌طور تا بالاخره چون وزیر مختار دید غیر

بیندازد دیگر چیزی باقی نمانده که به سر من بیاید، لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم. باری مقرر فرمایید که یکی رفته عذر بخواهد. اقلاً عالیجاه شهباز خان برود و سوار شود. می‌گویم من فرستادم قبله‌ی عالم و عالمیان روحنافداه استحضار ندارند... (نقل از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال، صفحه‌ی ۲۴۸.)

۱- نظر آقا اصلاً از آسوریان ارومیه بود و در مدرسه‌ی یسوعیین اسلامبول تحصیل کرده بود. وی پس از مدتی معلمی در دارالفنون و مترجمی در وزارت خارجه و نیابت سفارت ایران در پترزبورگ، در سال ۱۲۸۷ قمری وزیر مختار ایران در پاریس گردید.

از آن کشک و بادنجان، آی فاطمه خانم جان جواب دیگری دریافت نمی‌دارد، با کمال یأس از جا برخاسته، مرخصی گرفته و تعظیم نمود و رفت.

* * *

نکته‌ای که با نهایت تأسف باید ذکر کنیم این است که، با وجود نفوذ فوق‌العاده‌ی نمایندگان سیاسی روسیه و بریتانیا در دربار و دخالت‌های روزافزون آنان در امور سیاسی و حتی مسائل روزمره‌ی داخلی، وزارت امور خارجه‌ی ایران جز نامی بیش نبوده است و اصولاً از اواسط سلطنت فتحعلی‌شاه به بعد یعنی پس از عقد قراردادهای شوم گلستان و ترکمانچای با روسیه، مشی سیاست خارجی ایران به وسیله‌ی عمال روسیه و برتیانیا تعیین می‌شده و به عبارت دیگر سیاست خارجی کشور ما تابع سیاست و تمایلات و اغراض و منافع دو دولت زورمند همسایه بوده و در جزر و مد و کشاکش رقابت سیاسی و اقتصادی آن دو دولت قرار داشته است.

تا آغاز زمامداری امیرکبیر نفوذ و مداخله سفرا و وزرای مختار روس و انگلیس در ایران به حدی بود که شاه و وزیران می‌بایستی میل و اراده‌ی وزیر مختار انگلیسی یا روس را مانند وحی منزل و قانون جاری محترم و مطاع بشناسند. نمایندگان سیاسی خارجی هر وزیری را که تحت حمایت خویش می‌گرفتند، آن وزیر مرتکب هر خلافی می‌شد از مؤاخذه و بازخواست شاه مصون بود. امیر در راه قطع ریشه‌ی نفوذ خارجی بسیار کوشید و حتی در واقعه‌ی مشهد و دفع فتنه‌ی سالار با آنکه سفرای روس و انگلیس به میانجی‌گری برخاستند، امیر به هیچ وجه زیر بار نرفت و به قول **سر رابرت واتسن**، مؤلف «تاریخ قاجار» گفت که اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظایفشان مستلزم قتل بیست هزار نفر باشد، او این حالت را بر تصرف شهر به وساطت خارجیان ترجیح می‌دهد.

امیرکبیر، بدون آن‌که نسبت به خارجیان عناد و دشمنی داشته باشد به وسیله‌ی مأمورین خفیه‌ی خود از اعمال و نقشه‌ها و اقدامات آینده‌ی آنان قبلاً مطلع می‌شد و اقدامات آنان را خنثی می‌کرد. بزرگ‌ترین دلیل عدم خصومت امیر با فرنگی‌ها این بود که خود او به استخدام معلمین و مستشاران و کارشناسان اروپایی اقدام کرد و محصل و صنعتگر به اروپا فرستاد، اما بعد از امیر، صدارت به دست کسی افتاد که در زمان زمامداری خود امیر، سفارت بریتانیا نهایت کوشش را برای شرکت دادن او در اداره‌ی امور کشور ایران به‌کار بسته بود و بدین ترتیب راه نفوذ مستقیم وزیر مختار انگلیس در مسائل و امور کلی و جزئی ایران باز شد و رقیب سیاسی این وزیر مختار یعنی سفیر روسیه نیز بر فعالیت و تلاش خود افزود و دایره‌ی نفوذ این دو رقیب سیاسی در ایران روز به روز وسیع‌تر گردید و بار دیگر شاه و دربار و شاهزادگان،

مصدر مشاغل مهم در ایالات و ولایات در این دایره‌ی نفوذ قرار گرفتند و درباریان سفله و سود پرست نیز بنا به مصلحت وقت گاهی به سیاست همسایه‌ی شمالی و زمانی به سیاست همسایه‌ی جنوبی متمایل می‌شدند.

اجمالاً تشکیلات وزارت امور خارجه در حدود سال ۱۳۰۰ قمری، که می‌توان آن‌را صورت جامع‌تر و کامل‌تری از تشکیلات این وزارت در دوره‌های قبل دانست، از این قرار بوده است:

وزیر امور خارجه : میرزا سعید خان موتمن‌الملك (در دوره‌ی دوم وزارت)

الف- ادارات خمسه شامل:

۱- اداره‌ی انطباعات و دارالترجمه و مقدم السفراء؛

۲- اداره‌ی انگلیس؛

۳- اداره‌ی روس؛

۴- اداره‌ی عثمانی؛

۵- اداره‌ی دول غیر همجوار.

ب- دفتر مرکزی وزارت دارای چند منشی و آجودان و چند نفر نایب وزیر.

ج- دفاتر خمسه شامل: دفتر ثبت و ضبط، دفتر تجارت و رسوم و تشریفات، ترجمه و خطوط رمز، محاسبه.

د- کارگزاری‌های آذربایجان و تذکره آذربایجان.

هـ- کارگزاری‌های خراسان و گرگان و فارس و گیلان و سایر ولایات مهم. کارگزاری‌ها، امور مربوط به اقامت و تذکره اتباع خارجی را در شهرستان‌ها زیر نظر داشتند و این امور اکنون از اختیارات شهربانی‌های شهرستان‌هاست.

و- نمایندگی و سفارت‌های ایران در خارج.

۱- در کشور امپراتوری عثمانی: سفیر کبیر در استانبول، کنسولگری و نمایندگی در شهرهای: ارزروم، ترابوزان، قاهره، دمشق، وان، حلب، بغداد، بصره، کربلا، نجف، خانقین، سلیمانیه، کرکوک، کاظمین، مندلیج، دیاربکر، عماره، مسیب، سماوات، بیت‌المقدس، جده، یعقوبیه، حله، قزل رباط، انطاکیه.

۲- در انگلستان: سفیر کبیر در لندن[۱]، کنسول در بمبئی و کلکته (هند) و کنسولگری در برمه (بیرمانی).

۳- در روسیه: وزیر مختار در پترزبورگ، ویس کنسول (کنسولیار) در بادکوبه و ایروان و

۱- سفیر کبیر ایران در لندن سفارت ایران را در دربارهای هلند و آلمان نیز داشت.

لنکران و سالیان، کارپرداز در تفلیس و حاجی طرخان (آستراخان).

۴- در فرانسه: وزیر مختار در پاریس، قنسول در مارسی[1]، بردو[2]، لوهاور[3].

۵- در اتریش: وزیر مختار در وینه.

ز- نمایندگان سیاسی خارجی در ایران:

۱- عثمانی : سفیر کبیر در تهران، شه بندر در تبریز، ارومیه، ساوجبلاغ (شاهین دژ کنونی)، باختران، سنندج، همدان.

۲- روسیه: وزیر مختار در تهران ژنرال، قنسول در تبریز و قنسول در رشت و گرگان.

۳- انگلستان: وزیر مختار در تهران، ژنرال قنسول در تهران و بوشهر. قنسول در تبریز و رشت و ساری و گرگان؛ و در شهرهای مشهد و اصفهان و شیراز و کرمانشاهان نیز کنسول‌ها یا وکلایی داشتند که غالباً از بازرگانان محلی بودند.

۴- اتریش: وزیر مختار در تهران.

۵- فرانسه: وزیر مختار در تهران، ژنرال قنسول در تبریز.

۶- هلند و رومانیا: ژنرال قنسول در تهران.

وزارت مالیه و عواید دولت

در آخرین تغییری که ناصرالدین شاه در ترکیب وزارتخانه وارد ساخت؛ و بالاتر بـه آن اشاره کردیم، دو وزارت داخله و مالیه را در یکدیگر ادغام نمود. در سال ۱۳۰۰ قمری وزارت داخله و مالیه با میرزا یوسف‌خان مستوفی مشهور به آقا وزیر مالیه، یعنی رئیس دفتر استیفای وزارت داخله و مالیه، میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالك و وزارت مزبور شامل دو قسمت بود:

۱- وزارت دفتر استیفا یا وزارت مالیه، مرکب از وزیر و عده‌ای مستوفی و کارمند و محاسب.

۲- وزارت رسائل به ویژه یا وزارت داخله شامله وزیر و منشیان و مستوفیان.

منابع درآمدهای دولت به‌طور کلی عبارت بود از:

الف- مالیات‌ها که عمده‌ی آن مالیات مستقیم؛ و مالیات‌های مستقیم عبارت بودند از: مالیات بر اراضی مزروع، احشام و اغنام، کسبه و اهل حرفه، سرشماری و مالیات بر معادن.

ب- درآمدهای دیگر از قبیل گمرک و ضرابخانه و پست و تلگراف و تذکره و خالصه‌جات و

1- Marsei

2- Bordeaux

3- Le Havre

حق تمبر و حق‌الامتیاز و امثال آن‌ها.

مالیات اراضی مزروعی

اساس این مالیات بر واحد زمین زراعتی قرار داشت و در زمان فتحعلی‌شاه قاجار میزان این مالیات که تا آن زمان یك دهم بود، به ۲۰ و سپس به ۲۵ درصد افزایش یافت و کم‌کم مقدار آن به ۳۵ درصد رسید. به عبارت دیگر از مجموع عایدات یک واحد زراعتی (ده یا مزرعه یا قصبه) $\frac{۱}{۳}$ آن متعلق به دولت بود.

مالیات بر احشام و غنایم

این مالیات به‌طور کلی از ایلات و عشایر، که کار عمده‌ی آنان پرورش احشام و اغنام و دامداری است، گرفته می‌شد و میزان آن در میان ایلات و نیز مناطق مهم گله‌داری متفاوت بود.

مالیات بر کسبه

دریافت مالیات از کسبه و بازرگانان و پیشه‌وران گاهی برحسب سرشماری و گاهی برحسب عایدات سالانه‌ی آنان صورت می‌گرفت و بدیهی است که در اخذ این مالیات با توجه به رژیم و قلدری دوران استبداد قاجاریه، ولات و حکام ایالات و ولایات غالباً راه افراط می‌پیمودند و علاوه بر میزان تعیین شده‌ی مالیات، مبالغی نیز به عنوان پیشکشی از کسبه می‌گرفتند.

مالیات معادن

معادن سطح الارضی از قبیل نمك، سنگ گچ، سنگ آهك، خاك رس، سنگ فیروزه و بعضی از سنگ‌های فلزی مانند سرب، مس و امثال آن‌ها که غالباً در اجاره اتباع ایران بود، مشمول مالیات بودند و از صدی ۵ تا صدی ۱۵ سود معادن، به تفاوت عاید دولت می‌شد.

الف- مالیات‌ها

منشاء مالیات و طرز وصول و زمینه‌ی مالیات‌بندی، هرچند که اساس آن یکی بود، در همه‌ی ایالات و ولایات یکسان نبوده است و این اختلاف و تفاوت را می‌توان چنین تفسیر نمود که در هر ایالت و ناحیه‌ای از ایران قسمت عمده‌ی مالیات مستقیم را بر آنچه که طبیعت و اوضاع جوی و استعدادهای اقتصادی هر ناحیه ایجاب می‌کرده تحمیل می‌نمودند. مثلاً در ایالاتی چون آذربایجان و ولایات غرب که زمین و وضع اقلیمی با کشت محصولات زمینی از قبیل غلات

کاملاً مساعد است، قسمت عمده‌ی مالیات از غلات و سایر محصولات زمینی اخذ می‌شد و در بعضی نواحی از گاوداری به سبب هر جفت گاو دو قران و در گیلان برای هر جیب زراعت برنج و توتون و توتستان، پانزده قران مالیات می‌گرفتند.

اساس مالیات احشام و اغنام در میان ایلات و عشایر بر تعداد احشام و برای هر رأس بز و گوسفند پانزده شاهی تا یک قران و برای هر گاو و خر یک تومان (ده قران) بود.

نکته‌ی قابل ذکر این است که بسیاری از شاهزادگان قاجار همین که بر مسند حکمرانی ایالت و ولایت تکیه می‌زدند، به میل خود میزان مالیات‌های مستقیم حوزه‌ی فرمانروایی خود را بالا می‌بردند. چنانکه مالیات اراضی مزروعی در بعضی از ایالات به تدریج از یک تومان به سه تومان رسید و بعدها وزارت مالیه در فهرست‌های مالیاتی، ارقام دریافت شده جدید را ملاک عمل برای وصول مالیات قرار داد و این ترتیب تا استقرار رژیم مشروطه باقی بود. در پاره‌ای از ولایات نیز حکام و مأمورین وصول مالیات بدعت‌هایی برای افزایش درآمد خود گذاشته بودند، مثلاً در بیجار گروس و کردستان هنگام نقل و انتقال رعایا و زارعین و دامداران از قریه‌ای به قریه دیگر و یا از چراگاهی به چراگاه دیگر مجبور بودند مبلغی از سی و چهار قران تا هشت تومان به عنوان آزاد بودن در نقل و انتقال، به حکمران یا پیشکار مالیه بپردازند و اجازه‌نامه برای تغییر مکان دریافت دارند.

علاوه بر تنوع مالیات‌ها و آزادی عمل حکام و فرمانروایان ایالات در زمینه وصول آن‌ها، این مسئله نیز قابل توجه است که بنا به رسم معمول آن زمان، حکمرانان ولایات با دادن مبلغی رشوه و پیشکشی به صدراعظم و شاه به حکومت می‌رسیدند، و چنان‌که بالاتر اشاره کردیم، بقای آنان بر مسند حکومت منوط به این بود که هر سال مبلغ پیشکشی را به دربار و مصادر امور در دارالخلافه تقدیم کنند. بنابراین هر حکمرانی علاوه بر تعهدی که در مورد ارسال مبلغ معین مالیات حوزه‌ی خود به پایتخت داشت، مبالغ دیگری به زور و قلدری از مردم وصول می‌کرد تا هم جای رشوه و پیشکشی تقدیمی را پر نماید و هم برای خود ثروتی اندوخته کند.

سرپرسی سایکس که خود سال‌ها ژنرال قنسول بریتانیا در مشهد بوده است، می‌نویسد:

«جمع مالیات و عوائد خراسان در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ قمری) مبلغ یک صد و سی و هفت هزار و هفتصد و سیزده لیره[1] نقد و ۲۱/۷۷۸ تن غله (گندم و جو) جنسی بود. مقدار زیادی از غلات به جیره‌خواران و بازنشستگان و قشون داده می‌شد و فقط یک هزار و صد و شصت تن برای فروش باقی می‌ماند. مسئله‌ی تعیین قیمت غلات اشکالات زیاد داشت و بدیهی

۱- در سال ۱۳۲۳ قمری (۱۹۰۵ میلادی) هر لیره‌ی انگلیسی معادل ۵۹ قران بوده است.

است که در آخر از این طریق هم چیزی عاید دولت نمی‌شد. والی خراسان مبلغی در حدود سی هزار لیره پیش از حد نصاب مالیات خراسان جمع می‌نمود. بعداً چهارده هزار لیره به شاه و شش هزار لیره به صدراعظم به عنوان پیشکش می‌پرداخت. بدین طریق ده هزار لیره باقی می‌ماند که بین وزیر و والی (استاندار) تقسیم می‌گردید».

«این مبلغ فقط چند صدم منافع والی را نشان می‌دهد و ارقام زیر را باید بدان افزود:

الف- چند درصد از حقوق و کلیه‌ی مستمریات نقدی به علاوه بیست درصد از وظایف و انعامات جنسی. سایکس در پایان این مقال درباره‌ی درآمدهای شخص والی می‌نویسد:

«منافعی از فروش حکومت‌های کوچك و بخشداری‌ها و دیگر مشاغل، مثلاً شخصی چهارصد لیره می‌پرداخت تا به شغلی منصوب گردد، چند ماه بعد او را از آن کار منفصل می‌نمودند، جانشین او مبلغ دویست لیره برای همان شغل می‌پرداخت و امید داشت که آن پست را تا شب عید نگاه دارد[(۱)]».

کلیه‌ی عایدات مالیاتی دولت از نقد و جنس که در دفاتر ثبت شده و به حساب خزانه‌ی مملکت منظور گردیده از سال ۱۲۵۵ قمری تا آغاز مشروطه از این قرار بوده است:

در سال ۱۲۵۵ قمری	مجموع	۳۴۰/۵۲۶/۱۵۰ قران
در سال ۱۲۶۸ قمری	بدون مالیات جنسی	۲۸/۲۵۷/۸۲۴ قران
در سال ۱۲۷۰ قمری	مجموعاً	۳۳/۵۵۴/۵۸۰ قران
در سال ۱۲۹۳ قمری	مجموعاً	۵۰/۷۰۰/۰۰۰ قران
در سال ۱۳۰۲ قمری	مجموعاً	۵۰/۸۰۰/۰۰۰ قران
در سال ۱۳۰۳ قمری	مجموعاً بدون مالیات جنسی	۴۸/۲۰۱/۵۳۰ قران
در سال ۱۳۰۶ قمری	مجموعاً	۵۴/۶۸۷/۶۳۰ قران
در سال ۱۳۰۸ قمری		۶۰/۰۰۰/۰۰۰ قران
در سال ۱۳۲۵ قمری		۸۰/۰۰۰/۰۰۰ قران

در سال ۱۲۶۸ یعنی چهارمین سال سلطنت ناصرالدین شاه کل مالیات ایران از نقد و جنس عبارت بوده است از[۱]:

۱- «تاریخ ایران» تألیف سرپرسی سایکس، ترجمه‌ی فخر داعی، جلد دوم، صفحه‌ی ۶۰۱-۶۰۲.

۱-			۲۸/۲۵۷/۸۲۴	قران
۲- جنس		۱- غله	۲۳۵/۲۹۸	خروار
		۲- شلتوك (برنج)	۸/۱۹۴	خروار
		۳- کاه	۱۳۶/۵۲۵	خروار
		۴- نخود	۷۵	خروار
		۵- فصیل	۱/۵۰۰	خروار
		۶- ابریشم	۱	خروار

در سال ۱۳۰۶ قمری مجموع عایدات مالیاتی نقدی دولت بالغ بر ۴۷/۰۱۶/۹۵۷ قران و بهای مالیات جنسی ۱۰/۱۰۰/۹۸۳ قران و مجموع درآمد گمرک ۸۸ میلیون قران و کل عواید دولت از ممر مالیات مستقیم و گمرک در حدود ۱۳۷ میلیون قران بوده است. در این سال آذربایجان از لحاظ پرداخت مالیات نقدی در میان کلیه‌ی ایالات و ولایات در مقام اول (۷/۸۶۱/۴۲۰ قران) و فارس در مقام دوم (۶/۴۲۰/۴۰۲ قران) و خراسان در مقام سوم (۵/۰۸۲/۲۸۶ قران) و تهران و حومه در مقام چهارم بوده است[۱].

با توجه به تغییراتی که در وضع دهستان‌ها پیش می‌آمد، همیشه مبلغ مالیات نقدی و جنسی دریافتی ازدهات با آنچه در دفاتر مالیاتی ثبت شده بود، تفاوت داشت و این اختلاف دو مبلغ را **تفاوت عمل** می‌خواندند. مثلاً دهکده‌ی قاسم‌آباد که در سال ۱۲۵۵ قمری دارای ۵۰ خانوار سکنه بود و ۵۰ تومان مالیات می‌داد، تا سال ۱۳۰۰ قمری سکنه‌ی آن به ۱۵۰ خانوار رسیده بود و حکمران محل از آن دهکده ۱۵۰ تومان مالیات می‌گرفت ولی مطابق ثبت دفاتر مالیاتی همان ۵۰ تومان را به حساب دولت منظور می‌کرد و صد تومان استفاده‌ی شخص او بود. این تفاوت عمل در بعضی از ایالات و ولایات از چندین برابر اصل مالیات تجاوز می‌کرد، چنان که در کرمان و بلوچستان در سال ۱۳۰۶ قمری مالیات نقدی که به حساب دولت آمده در حدود دو میلیون ریال و آنچه از مردم آن دو ایالت دریافت شده بالغ بر هشت میلیون ریال بوده و درحقیقت هر حکمران و والی در حوزه فرمانروایی خود در ازای وصول یک قران مالیات برای دولت، سه قران به نفع جیب خود از مردم رنج کشیده به زور و قلدری می‌گرفت.

---

۱ و ۲- اقتباس از «گنج شایگان» تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده، چاپ برلین، صفحه‌ی ۱۱۸ - ۱۱۲ - ۱۲۳.

ب- درآمدهای دیگر دولت

درآمدهای دیگر دولت غیر از مالیات مستقیم، که شرح آن گذشت، عبارت بود از: درآمد گمرکات، درآمد پست و تلگراف، درآمد اجاره‌بندی خالصه‌جات، درآمد ضرابخانه، درآمد معادن و عایدات متفرقه.

گمرکات - عواید دولت از گمرکات همیشه یکی از درشت‌ترین ارقام درآمد دولتی بوده و معمولاً گمرکات کشور را به اشخاص مختلف اجاره می‌دادند و این رسم تا سال ۱۳۱۷ قمری معمول بوده است. میزان اجاره‌ی گمرکات در سال‌های مختلف غالباً ثابت و تفاوت آن بسیار کم بود. مثلاً گمرکات آذربایجان در سال ۱۲۸۴ قمری به مبلغ ۱۲۰ هزار تومان به اجاره واگذار شد و تا سال ۱۳۰۰ قمری به همین حال باقی بود.

مستأجرین گمرکات هر یك از ایالات مرزی ایران مانند آذربایجان، خراسان، کردستان، کرمانشاهان، خوزستان، فارس، کرمان و بلوچستان در حدود بیست درصد بیش از مبلغی که بابت اجاره‌ی سالانه به دولت می‌پرداختند، درآمد داشتند. بدین ترتیب هزینه‌ی وصول عوارض گمرکی درحقیقت ۲۰ درصد کل درآمد گمرکات بود.

طبق جدول مندرج در کتاب «گنج شایگان»، نوشته‌ی سید محمدعلی جمالزاده، افزایش درآمد گمرکات طی ۳۳ سال از ۱۲۸۳ تا ۱۳۱۶ قمری بدین قرار بوده است:

سال مالی ۱۲۸۳-۱۲۸۴ .... ۵/۳۶۶/۶۰۰ قران

سال مالی ۱۲۹۶-۱۲۹۷ .... ۶/۰۶۴/۰۰۰ قران

سال مالی ۱۳۰۵-۱۳۰۶ .... ۸/۲۰۰/۰۰۰ قران

سال مالی ۱۳۱۲-۱۳۱۳ .... ۹/۳۰۰/۰۰۰ قران

سال مالی ۱۳۱۴-۱۳۱۵ .... ۱۳/۵۰۰/۰۰۰ قران

سال مالی ۱۳۱۵-۱۳۱۶ .... ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ قران

عوارض گمرک هم از واردات گرفته می‌شد و هم از صادرات و نرخ آن برای اتباع ایران ۳ درصد و برای اتباع بیگانه صدی پنج بود اما، به شرحی که در فصل پیش گفته شد، دولت تزاری روسیه در برابر اعطای وام به ایران، نرخ گمرک را در مورد کالاهای وارداتی خود به ایران برای نفت تا ۱/۵ درصد و برای شکر تا $2\frac{1}{4}$ درصد تقلیل داد و کمی بعد انگلستان نیز نظیر این امتیاز را در مورد کالاهای خود از مظفرالدین شاه به‌دست آورد.

اداره‌ی گمرک و ضرابخانه در سال ۱۳۴۵ قمری به یک هیئت بلژیکی مرکب از **نوز**[۱] **پریم**[۲] و **انگلس** که به کوشش میرزا علی‌خان امین‌الدوله به استخدام ایران درآمده بودند، سپرده شد و سال بعد امور گمرکات تبریز و باختران نیز به این هیئت واگذار گردید و بعداً نوز که رئیس گمرك تهران بود، ریاست و نظارت بر گمرکات باختران و رشت و انزلی را نیز عهده‌دار و سپس به ریاست کل گمرکات ایران منصوب شد[۳].

پست و تلگراف - نخستین چاپارخانه‌ی دولتی را امیرکبیر بنیان گذاشت و ناصرالدین شاه چاپارخانه‌هایی به وسیله‌ی **فیروز میرزا نصرت‌الدوله** در خطوط ارتباطی فارس و به وسیله‌ی **حسام‌السلطنه** در خراسان و نیز عده‌ای چاپارخانه در راه‌های تهران به مازندران احداث نمود و تعداد چاپارخانه‌های دولتی تا سال ۱۳۱۰ قمری به ۱۷۲ باب رسید.

اداره‌ی پست تا سال ۱۲۹۰ قمری برعهده‌ی وزارت طرق و شوارع بود و در آن سال پست و وزارت رسائل به ویژه به میرزا علی‌خان امین‌الملك (امین‌الدوله بعدی) سپرده شد و این شخص، چنان که شرح آن در فصول پیش آمد، یک هیئت اتریشی را برای اداره‌ی امور پست ایران استخدام کرد و به تدریج پست سواره‌ی منظم بین تهران و تبریز و جلفا و رشت و سپس در سایر خطوط پستی ایران برقرار گردید.

درآمد دولت از حمل و نقل محمولات پستی همیشه یک مبلغ ثابت و رسم بر این بود که چاپارچی‌باشی و بعدها مقاطعه‌کار پست درآمد سالانه‌ی پست را در ازای پرداخت مبلغ معین به دولت برای خود جمع‌آوری می‌کرد. چنان که در سال ۱۳۱۲ قمری که میرزا محسن‌خان معین‌الملك پسر امین‌الدوله به جای پدر خود عهده‌دار اداره‌ی پست گردید، سالانه مبلغ ده هزار تومان به دولت می‌پرداخت و در سال ۱۳۱۶ قمری مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله وزیر پست گردید و سالانه بیست هزار تومان بابت عواید پست به خزانه‌ی دولت پرداخت می‌کرد و این مبلغ به تدریج تا سال ۱۳۱۸ قمری به ۶۰ هزار تومان رسید.

نخستین سری تمبر پست در ایران، در سال ۱۲۸۶ قمری (۷۰-۱۸۶۹ میلادی) در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه در تهران چاپ و الصاق تمبر به نامه‌ها و مرسولات پستی معمول گردیده است. این سری تمبر مرکب از چهار قطعه تمبر یک شاهی و دو شاهی و چهار شاهی و هشت شاهی و نقش اصلی آن شیر و خورشید و در چهارگوشه‌ی تمبر، عدد مشخص بهای آن چاپ شده و امروز مشهور به سری **باقری** است. یک سری تمبر دندانه‌دار نظیر سری باقری در

1- Nause

2- Preim

۳- «گنج شایگان» تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده، چاپ برلین، صفحه‌ی ۱۳۱.

پاریس به چاپ رسیده بود ولی به‌طور رسمی مورد استفاده قرار نگرفت[۱].

تلگراف نیز یکی دیگر از منابع درآمد دولت و این عواید نیز مدت‌ها مانند عواید پست به مقاطعه واگذار می‌شد، چنان‌که تا اوایل مشروطه اداره و مقاطعه‌ی عواید تلگراف در دست خانواده‌ی **علی قلی‌خان مخبرالدوله** بود و مقاطعه‌ی کار سالی بیست هزار تومان به دولت می‌پرداخت ولی مقارن استقرار رژیم مشروطه **ولی‌خان سپهدار** تلگراف ایران را به مبلغ سالانه ۲۳۰ هزار تومان اجاره کرد.

نظارت بر مخابرات تلگرافی، به شرحی که در فصول پیش گفته شد، در شمال در دست روس‌ها و در جنوب در دست انگلیس‌ها و در سال ۱۳۰۶ قمری عایدات دولت از بابت تلگراف‌های داخله و خارجه روی‌هم رفته ۲۱۰/۳۴۸ قران بوده است.

خالصه‌جات - املاک خالصه‌ی دولت تا سلطنت شاه عباس اول صفوی حساب و کتابی نداشت و نخستین بار آن پادشاه دفاتری برای ثبت مشخصات خالصه‌های دولت ترتیب داد. نادرشاه افشار بسیاری از املاک متعلق به مساجد و مدارس قدیمه را از اختیار ملاها و روحانیون بیرون آورد و بر خالصه‌های دولت افزود و آغامحمد خان قاجار نیز آنچه از اموال غیر منقول یاغیان و سرکشان و مخالفان خود به‌دست می‌آورد، به مالکیت دولت می‌افزود و تا زمان ناصرالدین شاه روز به روز دامنه‌ی املاک خالصه وسعت یافت.

در برابر افزایش املاک خالصه‌ی دولت، بعضی از سلاطین قاجار یا از طریق فروش و یا بخشش املاک و یا واگذار کردن آن‌ها به اشخاص به اجاره‌ی چند ساله از عواید آن املاک استفاده می‌کردند. چنان‌که ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۴ قمری به علت احتیاج به پول قسمتی از خالصه‌های دولت را فروخت.

اما واگذاری املاک به اشخاص نیز به دو طریق صورت می‌گرفت و در هر دو صورت منظور دولت، جلوگیری از ویرانی املاک مزبور بود که به علت عدم مراقبت دولت و عمال مالیه، روز به روز رو به خرابی می‌رفت.

یکی از دو طریقه واگذاری این بود که شاه به موجب قباله و فرمان در برابر رسومی چند املاکی را به اشخاص منتقل می‌نمود و در حقیقت شاه خود را مالك اصلی دولت می‌دانست؛ چنان که مظفرالدین شاه قصبه‌ی بزرگ **سیاه دهن** (تاکستان کنونی) واقع بر سر راه قزوین به زنجان و همدان، که دارای ۲۰۰۰ خانه و ده مسجد و هشت حمام و چهار کاروانسرا و ۸۰ باب دکان و مالیات سالانه‌ی آن ۲۰۰۰ هزار تومان نقد و ۱۰۰۰ خروار غله و ۴۵۶ مَن کاه بود، بابت

۱- کاتالوگ سال ۱۳۴۰ تمبرهای ایران، نشریه‌ی انجمن تمبرشناسی ایران.

مصارف آبدارخانه شاهی به امین حضرت آبدارباشی واگذاشت[۱].

طریقه‌ی دیگر، اجاره دادن املاک خالصه به اشخاص بود که هنوز نیز کم و بیش معمول است و مستأجر خالصه علاوه بر مالیات مقرر دیوانی، مبلغی نقد و مقداری جنس بابت مال‌الاجاره سالانه به دولت می‌پرداخت.

ضرابخانه - ضرابخانه‌ی دولتی، به شرحی که در فصل نهم گفته شد، مدتی از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در دست **محمد ابراهیم امین‌السلطان** بود و از سال ۱۳۰۰ قمری اداره آن به حاج محمدحسن اصفهانی امین دارالضرب واگذار گردید و در آن زمان عایدی دولت از ضرابخانه سالانه معادل با ۲۵ هزار تومان و ضرابخانه جزء وزارت مالیه بود.

پس از تأسیس بانك شاهنشاهی ایران به وسیله‌ی انگلیس‌ها در سال ۱۳۰۷ قمری، ضرابخانه زیر نظر آن بانك قرار گرفت و تا سال ۱۳۱۳ قمری وضع به همین منوال باقی بود تا پس از جلوس مظفرالدین شاه اداره‌ی امور ضرابخانه به وزارت داخله سپرده شد.

مستشار خارجی ضرابخانه از سال ۱۳۱۵ قمری **انگلس** بلژیکی بود که برخلاف همکاران دیگر بلژیکی خود (**نوز و پریم**) امور ضرابخانه را با درستی و امانت اداره نمود و در تنظیم امور آن مؤسسه نهایت کوشش را به‌کار برد.

معادن - ناصرالدین‌شاه در اوایل سلطنت خود برای تشویق سرمایه‌داران ایرانی به استخراج معادن مقرر داشت که هر کس معدنی را کشف کند، حق دارد تا مدت پنج سال از پرداخت مال‌الاجاره به دولت معاف باشد و تمام درآمد معدن متعلق به خود او باشد و پس از پنج سال معدن را با تأسیسات آن به دولت واگذارد.

تا سال ۱۳۰۰ قمری مجموع عواید دولت از معادن تا حدود ۱۴/۹۰۰ تومان بوده و پس از آن تاریخ درآمد دولت از معادن افزایش یافته است. چنان‌که مال‌الاجاره معادن فیروزه ایران، که به رسم معمول آن زمان یکجا به صورت مقاطعه به یکی از درباریان و شاهزادگان واگذار می‌شد، در سال ۱۳۰۰ قمری ۹۰۰۰ تومان و از سال ۱۳۰۱ به بعد سالانه ۱۸ هزار تومان و اجاره‌دار معادن **علیقلی‌خان مخبرالدوله** وزیر علوم معادن و تلگراف بود. مخبرالدوله عده‌ای از اعیان و پولداران را با خود شریك ساخت و **هوتم شیندلر** را به مدیریت امور آن معادن برگماشت ولی بعدها مخبرالدوله و شرکایش که معادن مزبور را ۱۵ ساله از شاه اجاره کرده بودند، آن معادن را با مال‌الاجاره سالی ده هزار تومان به حاج ابوالقاسم ملك‌التجار برادر امین‌الضرب اجاره دادند؛ درحالی که بهای فیروزه‌ای که در ظرف یک سال از آن معادن به‌دست آمد، در حدود ۸۰

۱- «گنج شایگان» نوشته‌ی سید محمدعلی جمال‌زاده، صفحه‌ی ۱۳۹.

هزار تومان بود.

معادن زغال سنگ اطراف تهران نیز به صورت مقاطعه به اشخاص واگذار می‌شد، چنان که وزارت فواید عامه مالیات معادن مزبور را در ازای ۳۰۰۰ تومان اجاره داد و مقرر داشت که مستأجر از هر خروار زغال سنگ ۱/۲۰ قران و از هر بار قاطر ۰/۵۰ قران و از هر بار شتر ۵/۶۰ قران مالیات بگیرد(۱).

درآمد متفرقه - مهم‌ترین منبع درآمد متفرقه‌ی دولت صدور تذکره بود که از سال ۱۲۶۷ قمری (دوره‌ی صدارت امیرکبیر) اساس آن گذاشت شد و نخستین بار صدور ورقه جواز عبور از مرز برای مسافران ایرانی به روسیه در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله معمول گردید. مقامات روسیه پس از انقضای مدت جواز، از اتباع ایرانی صاحب جواز مبلغی پول می‌گرفتند و گاهی آنان را مورد آزار قرار می‌دادند؛ به همین جهت به دستور صدراعظم تجدید جواز و تمدید مدت اقامت در خاک روسیه به نمایندگان سیاسی ایران، واگذار گردید.

وزارت علوم و تلگراف و معادن

در سال ۱۳۰۰ قمری این وزارت شامل: **دارالفنون** (با معلمان ایرانی و اروپایی و ۲۶۲ نفر محصل) و مجلس حافظ‌الصحة و مریضخانه دولتی و مدرسه دولتی تبریز و اداره‌ی تلگراف در تهران و شهرستان‌ها و وزارت معادن به سرپرستی **هوتم شیندلر** (سرتیپ مهندس) و نه نفر اعضای آن وزارت بود. وزیر این وزارت در سال ۱۳۰۰ قمری **مخبرالدوله** بود. این وزارت شامل سه قسمت بود:

وزارت انطباعات و دارالترجمه به ویژه

۱- دارالترجمه و انطباعات و اداره‌ی روزنامه‌جات و از آن جمله روزنامه‌ی فرهنگ منطبعه‌ی اصفهان؛

۲- مجلس تألیف نامه دانشوران ناصری؛

۳- اداره‌ی باغات و عمارات و قنوات دولتی.

سرپرستی این وزارت در سال ۱۳۰۰ قمری با **صنیع‌الدوله** بود.

وزارت تجارت و فلاحت

۱- «گنج شایگان» نوشته‌ی سید محمدعلی جمال‌زاده، چاپ برلین، صفحه‌ی ۱۴۲-۱۴۳.

به سرپرستی نصیرالدوله و شامل سه قسمت بود:

۱- حوزه‌ی وزارتی مرکب از وزیر و نایب و چند منشی؛

۲- مجلس محاکمات و مجلس محاسبات و مجلس ترویج؛

۳- مجالس تحقیق در ایالات و ولایات که می‌توان آن‌ها را شعب و ادارات این وزارت در شهرستان‌ها دانست.

دارالشورای کبری دولتی

شرح دارالشورای کبری دولتی یا مجلس دربار اعظم در فصل نهم آمده است. این مجلس با شرکت وزیران و شاهزادگان درجه‌ی اول و رجال و اعیان ظاهراً برای شور در مسائل مهم مملکتی و اظهارنظر تشکیل می‌شد، لیکن باطناً فقط مجری اوامر و دستورهای ناصرالدین شاه و طرح مسائل در شورا به صورتی بود که تمایل شاه به تصویب آن کاملاً نمودار و شورا مکلف بود که آن را تصویب کند.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله که هنگام تأسیس مجلس شورای دولتی لقب امین‌الملك و مدیریت داخلی شورا را داشت، چنین می‌نویسد:

«این اوقات شاه (ناصرالدین شاه) به صراحت خاطر اراده فرمود مجلس کبری تشکیل شود، میرزا علی‌خان امین‌الملك را مدیر مجلس قرار داد. اعضا از وزرا مشغول و معزول و شاهزادگان بزرگ معین کردند. در این مجلس به حکم شاه میز طولانی با پوشش ماهوت سبز صندلی‌ها به تعداد ارکان مشورت گذاشته شد. شاه خود تشریف قدوم ارزانی داشته شورای کبری را مفتوح فرمود.

خطابه‌ی ملوکانه تکلیف مجلس را این‌طور تصریح کرد که خاصه و خلاصه‌ی ارکان دولت اینجا مجتمع‌اند، ما به همه اعتماد داریم. همه را غیرتمند و دولتخواه می‌دانیم، می‌خواهیم امور دولت و مملکت از روی تحقیق و با تصدیق این جمع بگذرد، از خطا و خلاف محفوظ و متفق علیه دولتخواهان باشد. ما کارهای اتفاقی و خیالات خودمان را به این مجلس اظهار می‌کنیم، وزرا مشکل کارهای خود را اینجا مطرح کنند. دیگران هم که مرجع خدمتی نیستند و در شورای دولت سمت عضویت دارند، در اصلاحات و انتظامات آنچه به خاطرشان بگذرد، بگویند. مختصر این‌که این مجمع را وسیله‌ی تصحیح و تنقیح مهام ایران قرار می‌دهیم. هیچ کار کوچك و بزرگ، جزئی و کلی بی‌صوابدید شورای کبری ممضی نیست».

«اعضای مجلس زبان تشکرانه گشودند، محاسن نیات همایونی را ستودند تعهد خدمت و صدق عقیدت کردند. در مجلس دیگر که انعقاد یافت، شاه به توسط میرزا علی‌خان امین‌الملك

تقریری به مجلس فرستاد که موافق معمول سایر دول باید وزرا و اعضای شورا به صداقت و دولتخواهی بی‌غرضی و صلاح‌اندیشی قسم یاد کنند. امین‌الملك به مأموریت خود مختصری نوشت که **جامع تعهدات یک نوکر خاص الفؤاد صادق‌العقیده می‌تواند بود** و با قرآن به حاضران عرضه کرد. همگی به این شرح قسم را چون آب روان خوردند و گویا در همان مجلس هضم شد. اما شاه به اطمینان تعهدات ارکان مجلس باقی ماند و مرجوعات به مجلس از حوصله‌ی وزرا و وسعت وقت ایشان فزونی می‌گرفت».

«مجلس دیگر موسوم به **مجلس تحقیق** تشکیل کردند که بعضی مسائل آنجا ملاحظه شد، نتیجه‌ی غور و دقت مجلس مزبور به شورای کبری بیاید و اعضای مجلس تحقیق از اجزای شورا معین شده بود، با این‌که به اندازه کارها به صحت و درستی می‌گذشت، وزرای مشغول صلاح خود را در اعتبار و اعتنا به شورا ندیدند. سفرهای شاه هم که باعث غیبت امین‌الملك از دارالشورا می‌شد، قوت مجلس را کاست و موافق انتظار شاه نتیجه و ثمر ظهور نکرد[1]».

چندی بعد امین‌الملك به شاه پیشنهاد کرد که در ترکیب اعضای دارالشوری تغییراتی بدهند و از آن جمله کسانی را به عضویت شورا برگزینند که کمتر از وزرا و سایر رجال موظف دولت گرفتار امور باشند تا بتوانند بدون ترس و واهمه عیب و فساد کارها را معلوم و از خلافکاری وزرا و نوکران شاه (کارکنان دولت) جلوگیری کنند. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و به‌طوری که در فصل نهم شرح آن گذشت، در سال ۱۲۹۸ قمری طی فرمانی که صادر کرد، بر اختیارات مجلس افزود و در آن فرمان تصریح نمود که آنچه را مجلس تصویب کند شاه رد نخواهد کرد.

ناصرالدین شاه با حضور جمعی از رجال درجه‌ی اول، که همیشه از وطن‌دوستی و درستی و امانت دم می‌زدند، فرمان را به امین‌الملك سپرد. اما کسانی که برای عضویت این مجلس برگزیده شدند، به جای آن‌که از توجه و انتباه ناصرالدین شاه به سود مملکت استفاده کنند، امین‌الملك را مورد سرزنش قرار دادند و چنین گفتند(۱):

«دیگر این چه رنگ بود، در تمام و فنای ماها وسیله(ای) از این نغز چه می‌شود که با پسرهای شاه و وزرای بزرگ درافتیم، عالمی را با خود دشمن کنیم. در این مملکت کجا امکان دارد حق گفتن و مصلحت‌بینی کردن. مگر خود شاه نمی‌داند عیب در کجاست و از کیست؟ می‌خواهند ما را سنگ روی یخ و شاگرد اتوکش (اطوکش) کنند».

«امین‌الملك گفت: مگر شماها نبودید که در خدمت شاه و در هر مجلس و محفل آه سرد

---

۱ و ۲- خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، چاپ تهران.

می‌کشیدند، برای مصلحت دولت می‌سوختید، به مال و جان (و) عرض و ناموس در کار وطن آماده جهاد بودید. امروز که شاه به این مقام آمده است، مأیوسش نکنید. از اغراض شخصیه خالی شوید، با نیت خالص پیش بیایید، اگر از شاه موافقت دیدید، رشته را محکم بگیرید و این شأن و مقام را برای خود محفوظ دارید. اسم بزرگ و زندگی جاوید خواهید یافت که به اتفاق چند نفر کار مملکت ایران راست شد. پریشانی‌ها به نظام آمد. چنان که شاه همراهی نکرد و از آنچه در این دستخط مندرج است نقض و نکثی مشاهده گردید، به علت بی‌هنری و لاف‌زنی آلوده نشده و در پیش شاه زبان شما دراز و روی شما سفید می‌ماند».

سرانجام دارالشورای کبری با اعضای جدید و به مدیریت امین‌الملك کار خود را آغاز نمود و مانند مجلس سابق صورت ظاهر یک مجلس شورا را حفظ و در عمل از هرگونه اقدام مثبت و مفید به حال مملکت خودداری کرد.

وزارت عدلیه‌ی اعظم

این وزارت نیز مانند دارالشورای کبری فقط اسم بی‌مسمایی بیش نبود. زیرا در دوره‌ی قاجاریه، مانند ادوار دیگر تاریخی ایران بعد از اسلام، دادرسی و رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفر دادن جنایتکاران و دزدان، به‌طور کلی رسیدگی به جرایم جزایی یا برطبق احکام و قوانین شرع اسلام انجام می‌گرفت و یا بر وفق عرف و سنت.

احکام و قوانین شرع ناظر بر کلیه‌ی دعاوی حقوقی و عقود از قبیل ازدواج و طلاق و داد و ستد و نیز ناظر بر قسمتی از جرم‌های جزایی و اعمال خلاف شرع و مجری این احکام و قوانین طبقه‌ی روحانی و فقها و مجتهدین جامع‌الشرایط بودند. اما طبقه‌ی روحانی از رخنه‌ی فساد مصون نمانده و کم و بیش در این صنف و طبقه نیز، مانند طبقات دیگر حاکمه، افراد و عناصر ناصالح و احیاناً خائن به دین و ملت راه یافته و با پشت‌هم اندازی و سازش با مقامات دولت بر مسند قضا تکیه زده بودند.

اما عرف و سنت که بیشتر در امور خلافی و جنایی ملاك قضاوت و رسیدگی و کیفر دادن خلافکاران و مجرمین بود، از دیرباز در ایران سلاح برنده‌ای در دست هیئت حاکمه بوده و هیچ‌گاه اصول و مقررات مدون و لازم‌الرعایه‌ای در این باب به عنوان دستورالعمل حکام و ولات و فرمانروایان وجود نداشته و چگونگی صدور حکم و طرز اجرای آن تابع سلیقه و میل و حب و بغض مقامات دولتی بوده است. مثلاً در یک ایالت یا شهرستان، والی یا حکمران محل، دزد قهار و یا قاتل بی‌رحمی را با چند ضربه شلاق کیفر می‌داد و در شهرستان دیگر حاکم محل کسی را که برای اولین بار بر اثر استیصال دست به دزدی زده بود، دست و یا گوش و بینی می‌برید و

گاهی یک سخن درشت و یا صراحت لهجه محکوم به شلاق، منجر بـه اعـدام او مـی‌شد زیـرا نایره‌ی غضب حضرت والا حکمران و یا والی را شعله‌ور ساخته بود.

دعاوی حقوقی در محاکم شرع و نزد حکام شرع که با صلاحدید مقامات دولتی برگزیده می‌شدند حل و فصل می‌شد و در مواردی که سند کتبی با قراین و امارات و شواهدی برای اثبات حقانیت هیچ‌یک از طرفین دعوی وجود نداشت، حاکم شرع به قسم متوسل مـی‌شد و سـوگند شرعی با تشریفات خاص در محضر حاکم شرع انجام می‌گرفت. افراد متدین و مؤمن به دین هیچگاه به ناحق سوگند یاد نمی‌کردند و معتقد بودند که قسم ناحق موجب ادبار و بدبختی و احیاناً مرگ مفاجات آنان خواهد شد.

مجازات‌هایی که به امر حکام و ولات به دست فراشان و دژخیمان درباره‌ی مجرمین اجرا می‌شد، بسیار ظالمانه و دور از مروت و انسانیت بود. کور کردن، بریدن گوش و بـینی، سـر بریدن، شکم پاره کردن، مثله کردن، زنده در آب جوش انداختن، شمع آجین کـردن و صـدها شکنجه و زجر غیر انسانی که درباره‌ی محکومین بدبخت اجرا می‌شد، نمونه‌ای از قساوت قلب و بی‌رحمی و خوی حیوانی مجریان امر بود[۱].

نکته‌ی مهم در اجرای مجازات و کیفر دادن این بود که مورد جرم بیش از اصل و نوع جرم برای طبقه‌ی حاکمه اهمیت داشت، چنان که اگر مثلاً کسی از روی سهو و خطا سنگریزه‌ای به طرف کالسکه یا موکب شاه یا شاهزاده و یا والی و حکمران محل پرتاب می‌کرد، بـلافاصله و بدون محاکمه و چون و چرا به قتل می‌رسید[۲] ولی اگر کسی از روی اراده و قصد و با تهیه‌ی

۱- یکی از معمرین همدان می‌گفت که احتشام‌الدوله فرزند امیر افخم، حکمران آن شهر برای تفریح خاطر خود دستور می‌داد سر محکومی را با یک ضربه شمشیر بسیار برنده جدا و بلافاصله قطعه آهن مدور سرخ شده در آتش به گردن بریده محکوم می‌گذاشتند و بدین ترتیب رگ‌های بریده شده جوش مـی‌خورد و مـحکوم بدبخت مدتی جان می‌کند و حضرت والا از دیدن آن منظره لذت می‌برد.

۲- به طوری که امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود نوشته است: در آستانه‌ی سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، روزی که شاه به زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) می‌رفت، چند سرباز اصفهانی در راه عـریضه دادنـد و دادخواهی کردند. یکی از پیشخدمات شاه چنین وانمود کرد کـه سـربازان بـه طـرف کـالسکه شـاه سـنگ انداخته‌اند. ناصرالدین شاه علیرغم وساطت مشیرالدوله سپهسالار صدراعظم دستور داد فـوراً عـده‌ای از آن جوانان بی‌گناه را طناب انداختند و خفه کردند و چند ساعت بعد که خشم شاه فرو نشست و بی‌گناهی سربازان محقق شد، شاه سخت پشیمان شد و به قول امین‌الدوله از شئامت و خجالت این گناه مزاجش مختل و با بیماری از پایتخت عازم سفر اروپا گردید (خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صفحه‌ی ۶۱-۶۲).

مقدمات، یکی از افراد مردم عادی را می‌کشت، می‌توانست با پرداخت خونبها به ورثه‌ی مقتول و یا به وسیله‌ی دادن رشوه به حاکم محل از مجازات رهایی یابد و یا در خانه یکی از مجتهدین طراز اول بست بنشیند تا وساطت مجتهد و مرور زمان موجبات استخلاص او را فراهم سازد(۱).

خوانندگان هوشمند و گرامی خوب می‌دانند که وقتی در پناه قانون و در رژیم حکومت پارلمانی و با وجود آزادی‌های فردی و اجتماعی، هزاران مورد برای تبعیض و جور و ستم بتوان یافت، در رژیم استبداد مطلقه شخصی وضع دادخواهی و دادرسی چگونه می‌تواند باشد.

اجمالاً تشکیلات وزارت عدلیه‌ی اعظم در سال ۱۳۰۰ قمری عبارت بود از:

۱- حوزه‌ی مرکزی مرکب از وزیر و مجلس خصوصی وزیر عدلیه؛

۲- مجلس صدر دیوانخانه یعنی مرجع عالی امور حقوقی و شرعی؛

۳- مجلس تحقیق و دعاوی و نقود؛

۴- مجلس جنایات و تجارت؛

۵- مجلس اجرا و یکی دو مجلس دیگر.

مشیرالدوله نایینی که مدتی وزارت عدلیه اعظم را برعهده داشت، تا حدی که می‌توانست در تدوین اصول و مقررات جدید عرفی و مدنی برای بهبود عدلیه اعظم کوشید، لیکن نه شاه با اجرای چنان اصولی موافق بود و نه جامعه‌ی روحانی آن عصر ایران.

۱- به طوری که در فصل مربوط به امیرکبیر گفته شد، امیر با بست نشستن در خانه‌ی ملاها و اماکن مقدسه شدیداً مبارزه کرده و ناصرالدین شاه نیز او را از این بابت سرزنش می‌کرد.



ناصر الدين شاه

فصل شانزدهم

تمدن ایران در دوره‌ی قاجاریه

I
اوضاع اجتماعی

جامعه

جامعه‌ی ایران در دوره‌ی قاجاریه علیرغم تمدن و فرهنگ کهنسال و درخشان دیرین خود، یک جامعه‌ی تقریباً **قرون وسطایی** و واجد قسمت عمده مشخصات قرون وسطی بود و تعصبات ملی و مذهبی شدید بر روح و فکر اکثریت قریب به اتفاق این جامعه حکمفرمایی داشت. افراد این جامعه سخت پابند آداب و سنن و رسوم ملی و شعائر مذهبی خود و بدون تردید از هرگونه نفوذ و تأثیر شیوه‌ی جدید زندگی و تمدن غرب بر کنار مانده بودند.

برای کسانی که به مطالعه‌ی تاریخ دلبستگی دارند، با توجه به این‌که جامعه‌ی ایرانی از اواسط قرن دهم هجری با اروپا در ارتباط بوده، قبول این امر که جامعه‌ی ما تحت تأثیر و نفوذ تمدن جدید اروپایی نرفته تا حدی دشوار است، لیکن باید به این نکات توجه داشت که:

اولاً – ارتباط ایران و اروپا در قرون دهم و یازدهم، یعنی دوره‌ی سلطنت صفویه، تنها یک رشته ارتباطات موقت و غالباً به صورت مبادله‌ی نمایندگانی برای برقرار کردن مناسبات بازرگانی بوده و جامعه‌ی ایرانی به‌طور مستقیم در مسیر این ارتباط قرار نداشته است.

ثانیاً – سیاست حکومت صفویه این بود که جامعه‌ی ایرانی را از تماس مستقیم با بیگانگان، به ویژه اروپاییان، دور نگاه دارند. این حکومت از راه ترویج و تقویت مذهب و تظاهر شدید به دینداری، تعصب مذهبی جامعه‌ی ایران را به پایه‌ای رسانید که ایرانی نه تنها از معاشرت و زندگی با اروپایی دوری می‌جست، بلکه جامعه‌ی مسلمان همسایه‌ی خود، یعنی عثمانی را به

این عنوان که پیرو طریقه‌ی سنت هستند، دشمن خویش می‌پنداشت[۱].

جامعه‌ی ایرانی در فاصله‌ی بین انقراض سلطنت صفویه و تأسیس سلطنت قاجاریه، با همان خصایص روحی و اخلاقی خود باقی ماند و جامعه‌ی عصر قاجاریه نیز وارث همان خصایص گردید. این جامعه در وهله‌ی اول و صرف‌نظر از طبقه‌بندی حرفه‌ای، مرکب از دو طبقه‌ی مشخص و آن دو طبقه عبارت بود از: **طبقات یا طبقه‌ی حاکمه و طبقات یا طبقه‌ی محکوم:**

طبقات حاکمه مرکب بودند از:

۱- **دولت**، که با تمام سازمان‌ها و اقتدارات خود در وجود شخص شاه خلاصه می‌شد و چنان‌که در فصول پیش مکرر اشاره کرده‌ایم، تمام افراد و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی دولت، از آبدارشاهی و فراش حکومتی گرفته تا صدراعظم مملکت، همگی نوکران شاه خوانده می‌شدند.

۲- **روحانیت**، که از دیرباز بر روح و قلب مردم حکومت داشت. افراد و عناصر روحانی از مسئله گو و ملای دهکده گرفته تا مجتهدین طراز اول، با یک رشته‌ی بسیار محکم و استوار نامریی به هم پیوسته و با تمام نفوذ و قدرت معنوی برای حفظ اعتبار و منافع طبقه‌ی خود در راه هدف مشترك می‌کوشیدند.

بین دو جناح طبقه‌ی حاکمه یعنی **دولت** و **روحانیت** بر سر قدرت‌طلبی و بسط نفوذ در میان مردم، یعنی بین طبقه‌ی محکوم، یک مبارزه‌ی پنهانی و مداوم ولی آرام و بدون تظاهر، وجود داشت ولی در این مبارزه همیشه پیروزی با روحانیت بود زیرا که:

اولاً - افراد طبقه‌ی روحانی، چنان که گفته شد، به هم فشرده و به هم پیوسته و دارای منافع و هدف مشترك بودند.

ثانیاً - نفوذ این طبقه ریشه‌های عمیق هزار ساله در روح و قلب مردم داشت و مردم به ویژه عوام‌الناس به سابقه‌ی تعصب مذهبی و عقاید راسخ، خود را پیرو احکام و دستورها و به‌طور کلی خواسته‌ها و تمایلات طبقه‌ی روحانی می‌دانستند.

ثالثاً - افراد و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی دولت، برخلاف طبقه‌ی روحانی، هیچ‌گونه پیوستگی معنوی با یکدیگر نداشتند و همگی از مأمورین عالی‌رتبه تا کارمندان عادی در داخل کادر طبقه‌ی خود برای به‌دست آوردن سود مادی و مقام و منصب و تقرب به دربار و شاه، با یکدیگر

۱- داستان دراویش تبرایی و تولایی دوره‌ی صفویه که جیره‌خوار دولت و مأمور تشدید و تقویت حساسیت مذهبی و تلقین عقاید و افکار خرافی به مردم ساده‌لوح و ایجاد نفاق و کینه نسبت به پیروان طریقه‌ی سنت بودند، مشهور است.

در حال مبارزه بودند و هرگز نتوانستند نیروی متمرکز برای مبارزه با نیروی شگرف روحانیون به‌وجود آورند.

غیر از دو طبقه‌ی مذکور، یعنی دولت و روحانیت، بقیه‌ی افراد جامعه‌ی ایران را باید **طبقه‌ی محکوم** خواند، زیرا به هر تقدیر مبارزه طبقات حاکم برای تحکیم اساس فرمانرویی خود بر طبقه‌ی محکوم بود[1] و در این مبارزه، دولت به سرنیزه و نیروی مسلح خود متکی بود و طبقه‌ی روحانی، که در میان مردم زندگی می‌کرد و افراد آن از خود مردم بودند، با **سلاح تکفیر** و به نیروی نفوذ معنوی خویش متوسل و در هر دو صورت هرگونه لطمه و زیانی که از آن مبارزه ناشی می‌شد، مستقیماً متوجه‌ی افراد طبقه‌ی محکوم می‌گردید.

یک نفر بازرگان از یک طرف محکوم به پرداخت مالیات و عوارض دولت بود و از طرف دیگر می‌بایستی سهم امام و خمس و زکات مال خویش را به طبقه‌ی روحانی بپردازد. او مالیات را با اکراه و به اجبار می‌پرداخت ولی پرداخت سهم امام و زکات و خمس و آنچه را مربوط به روحانیت بود، تکلیف شرعی و وظیفه‌ی مذهبی می‌دانست و به خوبی آگاه بود که اگر به لطایف‌الحیل بتواند از تأدیه مالیات دولت شانه خالی کند ولی خودداری او از انجام تکلیف شرعی به‌طور مسلم سلب اعتماد مردم و شکست قطعی او را در امر داد و ستد دربر خواهد داشت. زیرا همین قدر که این جمله «فلان بازرگان تکلیف شرعی خود را انجام نمی‌دهد» بر زبان مجتهد ذینفع جاری می‌شد، کافی بود که بازرگان را از هستی ساقط کند.

با توجه به رسوخ کامل عقاید مذهبی در ذهن اکثریت مردم و نیز با توجه به این نکته که سنن و آداب ملی ایرانی و حتی اعیاد و جشن‌های خاص ایرانی از قبیل عید نوروز و امثال آن،

۱- یکی از ظرفای معمر اصفهانی حکایت می‌کرد که در دوران فرمانروایی ظل‌السلطان بر اصفهان و لرستان و خوزستان، آقا نجفی مجتهد نیز در اصفهان دم و دستگاهی برای خود داشت و در قبال قدرت ظل‌السلطان قدرت‌نمایی می‌کرد و به این ترتیب همیشه بین این دو مرکز قدرت مبارزه و کشمکش برقرار بود، تا آن‌که روزی یکی از اهالی اصفهان که تحت تعقیب مأمورین حکومت بود، به خانه‌ی آقا نجفی پناهنده شد و وقتی فراشان ظل‌السلطان برای دستگیر کردن او به خانه‌ی آقا نجفی نزدیک شدند، با گروه کثیری از مردم مواجه شدند که در اطراف آن خانه اجتماع کرده بودند. ناچار نزد حضرت والا برگشتند و ماوقع را بیان کردند. ظل‌السلطان ناچار یکی از معتمدین خود را نزد آقا فرستاد تا واسطه‌ی صلح و سازش شود. آقا نجفی به او گفت برو به شاهزاده بگو که پا روی دم (به ضم دال) ما نگذارد. ظل‌السلطان در جواب آقا به او پیغام داده بود که «من حرفی ندارم اما خوب است که آقا حدودی برای دم (به ضم دال) خودشان معین کنند زیرا هر جا که من پا می‌گذارم می‌گویند اینجا دُم آقاست.»

جزئی از شعایر مذهبی محسوب می‌شد، باید جامعه‌ی ایران عصر قاجاریه را یک **جامعه‌ی مذهبی** خواند. اصول زندگی خانواده‌ی ایرانی برپایه‌ی معتقدات مذهبی گذاشته شده و داد و ستد و معاملات و عقود و ایقاعات و به‌طور کلی مناسبات و روابط بین افراد تابع احکام دینی و چنان‌که در فصل پیش اشاره شده، حل و فصل دعاوی حقوقی و رسیدگی به بسیاری از مسائل اجتماعی در حیطه‌ی اختیارات و اقتدار طبقه‌ی روحانی بود. در برابر این طبقه و محاکم شرعی نه قانون وجود داشت و نه دادگاه و محاکم عرفی و طبیعی است که در چنین جامعه‌ای خواه‌ناخواه قدرت حاکمه‌ی حقیقی در دست طبقه‌ای قرار می‌گیرد که بتواند مشکلات مردم را حل کند و در حقیقت پناهگاه و ملجأیی برای اکثریت مردم باشد.

نکته‌ی شایان توجه این است که وجود رژیم استبداد مطلقه‌ی شخصی با مظاهر و جلوه‌های زشت و ناپسندی که داشت و در فصل پیش شرح داده شد، خود مؤید نفوذ معنوی طبقه‌ی روحانی و از موجبات اساسی تقویت این طبقه و باعث بیزاری مردم از دستگاه دولت و توجه روزافزون آنان به دستگاه حاکمه‌ی روحانی بود. تأثیر این عامل مهم در روحانیت به پایه‌ای رسید که گذشته از مردم کوچه بازار، وزرا و رجال کشور نیز برای مصون ماندن از گزند ژریم حکومت که خود نیز از عوامل آن بودند، سرسپردگی به یک مجتهد متنفذ را انتخاب می‌کردند و به همین نحو جنایتکاران عادی نیز برای فرار از مجازات در خانه‌ی مجتهدین بست می‌نشستند. بدین ترتیب **نیروی طبقه‌ی روحانی تنها نیروی مقاوم در برابر رژیم مملکت بود.**

برای اثبات این مدعا که نیروی روحانیت می‌توانست در برابر مطلقه‌ی شاه قاجار مقاومت کند، شواهد تاریخی بسیار می‌توان آورد و شاید بهترین شاهد این مدعا نهضت مشروطه‌خواهی باشد که شرح آن در فصول آینده خواهد آمد. در این مورد به ذکر یک دلیل و یک شاهد از وجود این نیرو و شدت تأثیر آن در جامعه‌ی آن عصر ایران اکتفاء می‌کنیم:

اما دلیل منطقی برای قدرت تأثیر مقاومت نیروی روحانی این است که هرگونه مقاومتی در برابر قدرت دولت در صورتی پیروز می‌شود که به اکثریت مردم متکی باشد و چنان‌که بالاتر گفتیم روح و قلب و ایمان اکثریت مردم در اختیار طبقه‌ی روحانی بود و تنها مقاومتی به ثمر می‌رسید که رهبران و گردانندگان آن، روحانیون بودند.

اما شاهدی که در این مورد ذکر می‌کنیم، از زبان میرزا علی‌خان امین‌الدوله بازیگر سیاسی مشهور عصر ناصری است. امین‌الدوله پس از آن‌که به مسأله‌ی اعطای انحصاری خرید و فروش تنباکو به شرکت انگلیسی اشاره کرد، در انتساب صدور حکم تحریم استعمال توتون و

تنباکو به **حاجی میرزا حسن شیرازی** تردید نموده[۱] و چنین می‌نویسد:

«به جناب حاج میرزا حسن شیرازی فتوایی نسبت داده شده که استعمال دخانیات تا عمل **رژی** و فروش اجباری برقرار باشد، حرام و در حکم محاربه با امام است. استعداد مردم که چند سال آزردگی از دیوان و تخلف از فرمان در مزاج آن‌ها نضج گرفته بود، **حکم موهوم میرزای شیرازی** را بی‌سند معلوم مفترض‌الاطاء و واجب‌الاجرا شمرده، یکباره در تهران و همه بلدان ایران چپق و قلیان ترک شد. فرنگی مآبان یعنی جوانان بی‌مبالات زمان نیز که به فرایض و مستحبات دینی اعتنا و اعتقاد نداشتند، به اهل دین و آیین مقدسین تأسی کرده، سیگار و سیگارت نکشیدند[۲]».

آنگاه شرحی از بلوای تهران و ازدحام مردم ذکر نموده و در پایان چنین می‌نویسد:

«وزیر اعظم نیز دل از دست داده در کنج آبدار خانه هراسان نشسته در چاره‌جویی حیران و منتظر انهدام بنیان. لاجرم تفقد و پیام‌های پی در پی شاه، وزیر جنگ (کامران میرزا) را به تنگ آورد. از جا برخاست و به حضور شاه رفت. واقعه را با مهابتی بی‌نهایت به شاه قصه کرد و پدر تاجدار بزرگوار خود را الزام نمود که به خط و مهر همایونی نسخ و فسخ انحصار دخانیات را مرقوم و مختوم و به **دارالسلطنه میرزای آشتیانی**[۳] بفرستد. توقیع شاهانه را در منابر بخوانند و به بلاد ایران تلگراف کنند. چنین کردند و خونبهای کشتگان معرکه را متعهد شدند. همان طلاب قلاب و سادات فسادات که به امداد دکاکین و حجرات را به زور و زاری می‌بستند، ندای فتح و کامکاری در دادند. علمای اعلام هر یک از گوشه(ای) فرار رفتند و قلیان و چپق حرام را به حلیت اعلام فرمودند. شهر آشفته آرام و کار به کام آقایان شد».

«روز دیگر باد به زخم شاهنشاه خورد، چه فایده که تیر از شست و کار از دست رفته بود. به تدارک قضیه برخاست و هر چه کرد در انظار خلق به قوت علما افزود و از اعتبار و اقتدار سلطنت کاست. مثلاً کنت دو موت فرت، نظم‌الملک، از وزارت پلیس معزول شد. همه گفتند از

۱- «جمعی از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علمای اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه بر آن را نوشتند، لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن‌را به مرحوم حجت‌الاسلام حاج حسن شیرازی دادند (تاریخ بیداری ایرانیان).

۲- خاطرات سیاسی امین‌الدوله.

۳- صادرکننده حکم تحریم، حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی بود ولی نسبت فتوای تحریم را به میرزای شیرازی مقیم سامرا (در عراق عرب) دادند.

ترس ملاهاست، رفع و منع ظلم و جور مباشرین و استحکام و انتظام آیین معدلت و تشیید اساس دیوان عدلیه تأکید می‌شد. می‌گفتند به خاطر ملاهاست و گویا از این راه نبود بلکه شاه در محضر وزرا به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و استیلا و قوت و استعلای ملاها شکایت می‌فرمود».

تربیت و اخلاق عمومی

هرگاه از جنبه‌های قشری بودن اکثریت ملاها و تبلیغات واهی و آلوده به پاره‌ای خرافات آنان در میان توده‌های مردم بگذریم، روی‌هم رفته باید این واقعیت را بپذیریم که پاکی و صفای اخلاق عمومی و وجود بسیاری از صفات پسندیده در میان اکثریت مردم نتیجه‌ی مستقیم رسوخ عقاید مذهبی و وجود مکتب خاص تعلیم و تربیت دینی بوده است.

تربیت خانوادگی، براساس آشنا ساختن اطفال به تکالیف شرعی و اجرای دستورهای مذهبی و انجام عبادات و حفظ طهارت و عفت و ناموس‌پرستی و گریز از مناهی مانند شراب‌خواری و قمار و زنا و به‌طور کلی هدف تربیت در خانواده این بود که کودکان و جوانان از سقوط اخلاقی محفوظ بمانند، و به همین منظور بود که پدران و مادران به محض رسیدن پسران به سن بلوغ و رشد جسمانی، آنان را به ازدواج وا می‌داشتند و نیز دختران خود را برطبق سنت شرعی، از سن ۹ سالگی به بالا شوهر می‌دادند و اصولاً هر پدر و مادری خود را مقید و مکلف به تهیه‌ی مقدمات و وسایل زناشویی فرزندان خود می‌دانستند و شاید بتوان گفت که یکی از بهترین آرزوهای هر خانواده تأمین وسایل ازدواج فرزندان خانواده بوده است.

زن در خانه زندگی می‌کرد. تقریباً هیچ‌گونه ارتباطی با خارج از محیط خانواده نداشت. عقیده‌ی عمومی مردان بر این بود که زن مطلقاً باید مطیع اوامر شوهر خود باشد و بنابراین اصل دختر را در خانه طوری تربیت می‌کردند که وقتی به خانه‌ی شوهر رفت، شخصیت خود را در برابر شخصیت او فراموش کند و تولید نسل و نگهداری و پرورش اولاد را وظیفه‌ی طبیعی و شرعی خود بداند. جلوگیری از باردار شدن زن در نظر شوهر گناهی بزرگ و به اصطلاح دینی، فعل حرام شمرده می‌شد و چون اکثریت مردم معتقد بودند که روزی دهنده‌ی خداست و دهان باز بی‌روزی نخواهد ماند، اکثر خانواده‌ها کثیر الاولاد بودند و اگر در آن عصر بهداشت عمومی تأمین می‌بود، جمعیت ایران در طول یک قرن تا سه برابر افزایش می‌یافت.

در خارج از محیط خانه و خانواده، فعالیت و کوشش اجتماعی منحصر به مردان بود و هیچ‌گاه زنان در این فعالیت‌ها شرکت نداشتند؛ جز این‌که پاره‌ای از مشاغل که در داخل و یا خارج خانه که وجود زن اجتناب‌ناپذیر بود، از زنان استفاده می‌کردند از قبیل کارگری حمام

زنانه و آرایشگری و مشاطه‌گری و حجامت (در مورد حجامت زنان و دختران و پسران خردسال) و مامایی و پرستاری از زنان بیمار و کلفتی و شیر دادن اطفال و امثال آن.

مکتب تربیتی بعد از خانواده عبارت بود از **مسجد** و **منبر** که هم مرکز اجتماع و آشنایی مردم با یکدیگر و هم کانون ارشاد اخلاقی و مذهبی و به هر تقدیر وجود این مکتب بزرگ در طرز تفکر و عقاید عمومی اکثریت ملت ایران مؤثر بود. پدران و مادران علاوه بر آن‌که خود به انجام فرایض دینی اهتمام داشتند و برای ادای نماز و شنیدن وعظ و خطابه‌ی روحانیون و علمای دین به مسجد می‌رفتند. پسران خود را از سن ۵ سالگی به بالا نیز همراه خود به مسجد می‌بردند و در هر مسجدی قسمتی از فضای آن به وسیله‌ی تجیر (امروز پاراول گفته می‌شود) محصور و مخصوص بانوان و دختران بود. در این مکتب که آن را می‌توان تنها مکتب تعلیم و تربیت عمومی و اجتماعی دانست، مردم با احکام و احادیث و اخبار مذهبی آشنا می‌شدند و خوشبختانه در میان وعاظ و اهل منبر، مردمی واقع‌بین و روشنفکر نیز بودند که ضمن وعظ و سخنرانی‌های مذهبی پاره‌ای از فضایل اخلاقی و صفات و ملکات پسندیده را ترویج می‌کردند.

اما تعلیم و تربیت اختصاصی یعنی آموختن سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرآن و شرعیات، برنامه‌ی کار **مکتب‌خانه** و این وظیفه نیز در اکثر نقاط ایران برعهده‌ی ملاها و روحانیون بود و بدین ترتیب تعلیم و تربیت و فرهنگ جامعه‌ی ایرانی تقریباً به‌طور دربست دراختیار طبقه‌ی متنفذ روحانی ولی کسب سواد فارسی هم از لحاظ کیفیت و هم از حیث کمیت بسیار محدود بود. شاهزادگان و اعیان‌زادگان معمولاً به مکتب نمی‌رفتند و معلم اختصاصی یا به اصطلاح آن روز، **معلم سرخانه** به آنان تدریس می‌کرد و در میان این طبقه کسانی بودند که با بعضی از علوم غیر مذهبی نیز آشنا می‌شدند.

اگر از جمود فکری جامعه‌ی ایرانی در این عصر بگذریم، باید اعتراف کنیم که اکثریت این جامعه متصف به صفات خوب و پسندیده و از فساد اخلاق و فحشا برکنار بوده است. حس تعاون و همکاری و همدردی در میان توده‌ی مردم به حد کمال وجود داشت و رحم و مروت و انصاف و دستگیری از بینوایان و رسیدگی به زندگی و وضع مردم پریشان حال وجهه‌ی همت اکثریت مردم بود. هیچ ایرانی مسلمان به خرید و فروش مسکرات و سایر مکاسب حرام و امرار معاش از طرق نامشروع نمی‌پرداخت و این‌گونه مشاغل خاص یهود و ارامنه و آسوری‌های تبعه‌ی ایران بود که جزء بسیار کوچکی از جامعه‌ی ایرانی را تشکیل می‌دادند. تنها شغل نامشروعی که در آن عصر بین اکثریت جامعه رواج داشت و امروزه نیز رواج دارد، گدایی بود و چه بسا کسانی که برای جلب عطوفت مردم ساده‌دل به لباس سید و یا ملا درمی‌آمدند و در مساجد پای منبر واعظ و روضه‌خوان برپای می‌ایستادند و آن‌قدر سماجت می‌کردند تا واعظ یا

روضه‌خوان مردم را به دستیاری و کمك آنان دعوت کند. اما نکته‌ی قابل توجه این است که اکثریت مردم، به ویژه کسبه و پیشه‌وران، گدایی را ننگ می‌شمردند و در همان حال که خود به سائقه‌ی حسیات دینی به سید و ملای متکدی کمك می‌رساندند، عمل آنان را قبیح می‌دانستند.

وجود حس تعاون و همکاری صمیمانه و برادرانه میان مردم، موجب آن شده بود که در رژیم خشن و ناهنجار استبداد قاجاریه و در عصری که هیچ‌گونه سازمان و تشکیلات عام‌المنفعه برای درمان دردهای اجتماعی و گرفتاری‌های روزمره مردم وجود نداشت، مردم خود دامن همت بر کمر بزنند و به کمك و یاری یکدیگر بشتابند و در حفظ جان و مال و ناموس یکدیگر صمیمانه بکوشند. درحقیقت بدون وجود رژیم دموکراسی که اساس آن سپردن کار مردم به خود مردم است، جامعه‌ی ایرانی در عصر قاجاریه این اصل را اجرا می‌کرد و چون هیچ‌گونه مرجع قانون اطمینان قضایی برای رسیدگی به دعاوی و اختلافات مردم وجود نداشت، به‌طوری که در فصل پیش اشاره کردیم، این دعاوی و اختلافات زناشویی و خانوادگی به وسیله‌ی روحانیون و گاهی از طریق کدخدامنشی، بزرگان هر شهر یا محله، حل و فصل می‌شد.

حس اعتماد مردم به یکدیگر به حدی بود که معاملات کوچك و بزرگ فقط با قول و قرار زبانی انجام می‌گرفت و کسی که قصد سفر زیارت عتبات یا مشهد را داشت، خانه و زن و دختر و پسر را به همسایه و یا یکی از اهل محله خود می‌سپرد و این سرپرستی درنهایت امانت و صداقت انجام می‌گرفت ولی استثنائاً گاهی این اعتماد به اشخاص، ناروا و نابجا بود[۱].

معتقدات عمومی

گفتیم که اکثریت جامعه‌ی ایرانی یعنی قریب به ۹۷ درصد مردم بی‌سواد بودند و غیر از کسانی که با علوم جدید سر و کار داشتند و با تمدن غرب آشنا بودند، بقیه با سوادان نیز در حدود خواندن و نوشتن و حساب کردن را می‌آموختند و از همان آغاز ورود به مکتب به فرا گرفتن قرآن و شرعیات می‌پرداختند و به‌طور کلی هیچ‌گونه وسیله‌ی پرورش و رشد فکری برای اکثریت جامعه وجود نداشت و دنیای این اکثریت محصور به حصاری محکم و استوار بود که ارکان آن را معتقدات عمومی تشکیل می‌داد. این معتقدات را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- معتقدات دینی که قبلاً شرح لازم درباره‌ی آن گفته شد. اساس این معتقدات بر تقوی و

۱- روایات و اقوالی از معمرین رسیده که در میان طبقه‌ی روحانی کسانی بوده‌اند که از اعتماد مردم سوءاستفاده کرده و اعمالی خلاف شرع و وجدان و اخلاق مرتکب می‌شدند.

پرهیزکاری و گریز از مناهی و افعال حرام و به‌طور کلی زمینه‌ی مساعد و مفیدی برای پرورش فضایل اخلاقی جامعه بود.

۲- یک دسته از معتقدات خرافی و یا به عبارت دیگر خرافات و اوهام که متأسفانه رنگ مذهب به خود گرفته و در میان مردم به شدت رسوخ یافته بود و اگر کسی با این‌گونه اوهام و عقاید خرافی مخالفت می‌کرد و یا درصدد مبارزه با آن برمی‌آمد، مورد لعن و تکفیر قرار می‌گرفت. بسیاری از ملاها و طرفداران ارتجاع در تبلیغ و رسوخ این‌گونه عقاید در بین مردم می‌کوشیدند تا بدان وسیله سلطه‌ی معنوی خود را در جامعه حفظ کنند. دعا نوشتن روی تخم‌مرغ و آویختن طلسم حاوی **و ان یکاد** از گردن طفل[1] و امثال آن نمونه‌ای از این‌گونه معتقدات و انجام این‌گونه اعمال به منظور تقویت روحی بوده است.

۳- خرافات و اوهام خاص جامعه‌های عقب‌افتاده جاهل که در میان اکثر جوامع بشری به انواع و اشکال مختلف رسوخ داشته و در جامعه‌ی ایرانی به صورت اعتقاد به جن و پری و جادو و یا جلوه‌ها و مظاهر گوناگون رایج بوده است. **گربه سیاه جن است**، روزهای شنبه و چهارشنبه به عیادت بیمار نباید رفت، هنگام شب نباید ناخن پا و دست را چید، پیازی که به نوك سیخ آهنی نصب کرده بالای سر زائو بگذارید تا آل به او صدمه نزند و صدها معتقدات دیگر از این قبیل در میان اکثریت مردم رواج داشت.

اما معتقدات مذهبی که پایه و اساس تعلیم و تربیت عمومی بود، چنان‌که گفته شد، در پرورش وجدان اخلاقی و حسن تعاون اجتماعی مردم کاملاً مؤثر و برای حفظ افراد از خطا و لغزش و آلودگی به فساد و تباهی مفید و ضروری بود، زیرا جز مکتب مذهب هیچ‌گونه مکتب دیگری برای پرورش اخلاقی مردم وجود نداشت. قسمتی از این معتقدات به صورت شعائر مذهبی در جامعه رواج داشت که مهمترین آن‌ها را باید روضه‌خوانی، شبیه‌خوانی، تعزیه‌گردانی و تظاهرات دسته‌جمعی حزن‌انگیز مردم در ایام ماه محرم و بعضی از روزهای عزای عمومی از قبیل ۱۹ تا ۲۳ ماه رمضان و ۲۸ ماه صفر و امثال آن‌ها دانست. خاطره‌ی دردناك شهادت و جانبازی مردانه‌ی حسین بن علی(ع) امام سوم عالم تشیع در کربلا چنان در ذهن جامعه‌ی ایرانی رسوخ یافته بود که دهاتی و شهری، پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و غنی و

۱- از زبان بعضی شنیده می‌شد که می‌گفتند: بهشت جای اغنیاء نیست و هر مسلمانی که لباس و تن او آلوده به جانوران طفیلی مانند شپش نباشد به بهشت راه نخواهد یافت. خواننده‌ی گرامی می‌تواند حدس بزند که تأثیر غیر معقول این‌گونه افکار و معتقدات در میان اکثریت مردم چه بوده است.

حتی پادشاهان وقت[۱]، در اقامه‌ی مراسم عزاداری ماه محرم شرکت می‌جستند و طی همین مراسم بود که همبستگی معنوی و روحی اکثریت جامعه‌ی ایرانی به نحو بارزی پدیدار و اهمیت مکتب دینی در جامعه نمودار می‌گشت.

گروه‌ها و اصناف

طبقه‌ای که ما آن را در برابر طبقات حاکمه بر جامعه طبقه‌ی محکوم خواندیم و اکثریت جامعه‌ی ایرانی را شامل بود، در داخل کادر خود از گروه‌ها و اصناف معین تشکیل و هر گروه و صنف برحسب شغل و حرفه‌ی خود مشخص گردیده بود. برای روشن شدن موضوع باید قبلاً به این نکته توجه کنیم که گروه‌بندی و صنف‌بندی مخصوص جامعه‌های شهری و در وهله‌ی اول، مجموع طبقه‌ی محکوم مرکب بوده است از دو گروه متمایز: ده‌نشین و شهرنشین.

گروه‌های ده‌نشین، که با احتساب جمعیت ایلات و عشایر در حدود ۷۰ درصد سکنه‌ی کشور را تشکیل می‌دادند، در شرایط و وضع خاص ناشی از رژیم ظالمانه‌ی **ارباب و رعیتی**

۱- به دستور پادشاهان قاجاریه در محل تکیه دولت در پایتخت در دهه‌ی اول ماه محرم بساط روضه‌خوانی و شبیه‌خوانی گسترده می‌شد و شاه شخصاً در یکی دو مجلس آن شرکت می‌جست و جای مخصوصی نیز برای زنان حرم شاه در تکیه دولت وجود داشت که همگی در آن جایگاه حضور می‌یافتند. یکی از معمرین داستان‌هایی از این مجالس عزاداری ماه محرم در تکیه‌ی دولت که با حضور ناصرالدین شاه تشکیل شده و ظاهراً روز عاشورا بوده است، از ساعت ۱۰ صبح تا ظهر آنچه روضه‌خوان‌ها بر بالای منبر می‌گویند و هر چه مرثیه می‌خوانند اشک‌های شاه جاری نمی‌شود و درحالی که بغض عجیبی گلوی شاه را می‌فشرده و از این حالت سخت ناراحت بوده است. صدراعظم و محارم و نزدیکان شاه به فکر چاره می‌افتند و هر روضه‌خوانی در شهر سراغ داشته‌اند احضار می‌کنند و بالای منبر می‌فرستند ولی نتیجه‌ای به‌دست نمی‌آید تا آن‌که از روی کمال یأس و نومیدی روضه‌خوان نسبت جوان و تازه‌کار ژولیده‌ای را پیدا و مطلب را به او حالی می‌کنند. روضه‌خوان جوان ژولیده درست هنگامی که عصبانیت شاه به منتها درجه رسیده و بانگ اذان ظهر از گلدسته‌ی مسجد جامع شنیده می‌شد بالای منبر رفته و بدون مقدمه خطاب به شاه کرده و می‌گوید: اعلیحضرتا حسین بن علی در قتلگاه کربلا تنها به نیزه تکیه نموده و می‌فرماید هل من ناصر ینصرنی، چرا به یاری سیدالشهداء نمی‌شتابی. این خطاب که درست با خودپسندی و غرور شاه متناسب بوده بغض او را می‌ترکاند و شاه آن‌قدر می‌گرید که به حال اغماء می‌افتد. راوی اضافه کرد که آن آخوند جوان به عنوان روضه‌خوان مخصوص ناصرالدین شاه انتخاب شد و از آن پس در مجالس روضه همین که آخوند مزبور بالای منبر می‌رفت شاه به گریه می‌افتاد.

یعنی در شرایط نیمه‌بردگی زندگی می‌کردند.

اما در شهرها گروه‌بندی برحسب حرفه و پیشه و جمیعت شهری مرکب بود از گروه‌های پیشه‌وران و اصناف گوناگون از قبیل: صنف بازرگانان و اصناف، نانوا، قصاب، بقال، عطار، سبزی‌فروش، علاف، بزاز، سقط فروش و مانند آن‌ها و گروه‌های حرفه‌ای از قبیل: خیاط، قناد، نجار، حلبی‌ساز، آهنگر، دباغ، رنگرز، بنا و معمار و امثال آن‌ها بین گروه‌های صنفی، صنف بازرگان مقام اول را داشت و مورد تکریم و احترام و اعتماد عمومی بود و این صنف، چنان‌که خواهیم گفت، در نهضت مشروطه‌طلبی نقش موثری برعهده داشت.

شرایط زندگی شهری دارای جهات مشترك بود، بدین معنی که رئیس هر خانواده به نسبت بضاعت و سرمایه‌ی خود خانه‌ی شخصی داشت و خود و فرزندانش همگی در آن خانه زندگی می‌کردند و فقط عده‌ی بسیار معدودی از سکنه‌ی شهرها خانه ملکی نداشتند. مشاغل در میان خانواده‌های هر صنف و گروه تقریباً ارثی بود، بدین صورت که آهنگر، پسران خود را از سن ۷ سالگی در دکان خویش به کار می‌گماشت تا حرفه‌ی پدری را فرا گیرند و چون پسرانش به سن بلوغ می‌رسیدند، سعی می‌کرد تا دخترانی از خانواده‌های هم صنف خود به عقد ازدواج آنان درآورد و کمتر اتفاق می‌افتاد که یک آهنگر یا خیاط برای ازدواج پسران خود درصدد خواستگاری دخترانی از خانواده‌های بازرگانان برآیند. درحقیقت همان‌طور که شغل و حرفه در میان هر گروه و صنف محصور و محدود بود، بر قرار کردن روابط سببی نیز غالباً در کادر محدود هر صنف و گروه دور می‌زند.

اصناف و صاحبان حرفه در کار و حرفه‌ی خود حدود و اندازه نگاه می‌داشتند و نوع کالاهایی که افراد هر صنف می‌فروختند و حدود حرفه‌ای که هر یک از صاحبان حرفه بدان اشتغال داشتند، معلوم و مشخص بود. عطار هیچ‌گاه لبنیات و بقولات و آنچه مربوط به صنف بقال بود، نمی‌فروخت و بقال نیز از داد و ستد قند و شکر و ادویه و چای و کالاهایی که دراختیار صنف عطار بود، خودداری می‌کرد. آهنگر به کار حلبی سازی و حلبی‌ساز به ساختن آلات و ادوات آهن نمی‌پرداختند. بدین ترتیب مشاغل و پیشه‌ها و حرفه‌ها با اصول ثابت و تغییرناپذیر بین سکنه‌ی یک شهر تقسیم شده بود.

علاوه بر مشخص بودن شغل و حرفه، شیوه‌ی زندگی و آرایش خانه و وضع لباس اصناف و گروه‌ها نیز از یکدیگر متمایز بود. مثلاً بازرگانان عمامه‌ی شیر شکری یا مندیل و یا کلاه پوست بخارایی به سر می‌گذاشتند و قبا و لباده‌ی بلند و عبای نایینی اعلا می‌پوشیدند و با طمأنینه راه می‌رفتند. خانه‌های وسیع و بزرگ داشتند و اطاق پذیرایی خود را با مسند و پشتی‌های ساخته شده از قالیچه‌های زیبا و نفیس می‌آراستند. اما افراد گروه‌هایی چون بقال و

عطار و سبزی‌فروش و امثال آنان کلاه نمدی به سر می‌گذاشتند و لباس آنان غالباً از متقال مشکی یا سورمه‌ای بود و شال پهن به کمر می‌بستند و قبای کوتاه بدون چاک[۱] می‌پوشیدند و غالباً به جای عبا، کلیجه‌ی پوستی در زمستان بر تن می‌کردند.

محل کار صاحبان حرفه و صنایع دستی در غالب شهرها معین و متمرکز بود و مجموعه‌ی دکان‌ها و کارگاه‌های صاحبان حرف و پیشه به نام **بازار** خوانده می‌شد و در هر بازار، راسته‌های متعدد مخصوص اصناف و صاحبان حرفه وجود داشت و افراد هر صنف یا حرفه در راسته‌ی مخصوص به خود کار می‌کردند[۲].

خارج از حدود و کادر گروه‌های صنفی و حرفه‌ای، در هر شهر گروه‌های دیگری وجود داشتند که از دیرباز در جوامع شهری مقام و منزلت خاصی برای خود کسب کرده و بنابر اصل **هیرارشی**[۳] (اصل تفوق و برتری) معمول در جامعه‌های **قرون وسطایی** به هیچ وجه با گروه‌ها و طبقات دیگر اختلاط و آمیزش نمی‌کردند. این گروه‌ها عبارت بودند از: اعیان و اشراف و ملاکین بزرگ.

اشراف و اعیان هر شهر کسانی بودند که یا برحسب تمول سرشار و یا به علت تقرب اجدای به دستگاه حاکمه و یا بر اثر خدمات قابل توجه به دولت به کسب لقب نایل گردیده بودند[۴] و این القاب نیز مانند اصل اشرافیت در خانواده‌ی آنان موروثی و شیوه‌ی زندگانی و طرز لباس و نوع معتقدات این گروه‌ها با اصناف و صاحبان حرف از جهات گوناگون کالا متمایز

۱- در میان طبقه‌ی جوان منتسب به بازرگانان جوان و خانواده‌های با سواد و درس خوانده، پوشیدن قبای کوتاه که دامن‌های آن در دو طرف چاک داشت، معمول شده بود و بازاریان و کسبه و سایر مردم به این‌گونه افراد با نظر بدبینی نگاه می‌کردند و آنان را قبا سه چاکی می‌گفتند.

۲- آثار این تمرکز محل کسب و حرفه در غالب شهرها و از آن جمله در تهران هنوز کم و بیش باقی و بازار کفاش‌ها و بازار صندوق‌سازها و امثال آن نمونه‌ای از این راسته‌های قدیمی است.

3- Hierarchie

۴- این گروه اجتماعی را می‌توان نظیر طبقه‌ی نجبا و اصیل‌زادگان جامعه‌های قرون وسطایی اروپا دانست. هنگامی که اروپا دوران تاریک قرون وسطایی خود را طی می‌کرد یعنی از قرن ششم تا چهاردهم میلادی، ایران در درخشان‌ترین دوره‌ی تمدن باشکوه خود، یعنی تمدن عظیم قرن دوم تا قرن هفتم هجری بود ولی هنگامی که جامعه‌های اروپایی دوره‌ی قرون وسطایی را پشت سر گذاشته و در راه گسترش تمدن و فرهنگ جدید گام برمی‌داشتند، جامعه‌ی ایرانی شکل و فرم و مشخصات یک جامعه‌ی قرون وسطایی به خود گرفته بود.

و فقط در معتقدات دینی و اجرای قسمتی از مراسم و شعائر مذهبی با گروه‌های دیگر هماهنگ بود. تمول و مکنت و خدم و حشم که یکی از مشخصات گروه‌های اشراف و عیان بود، بر اثر تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور، در غالب موارد اهمیت و ارزش خود را از دست داد و بسیاری از اعیان و اشراف هر شهرستان تمول و ثروت خود را از دست دادند؛ لیکن به زور لقب و افتخارات اجدادی و تظاهر به تقریب دستگاه‌های دولتی، جنبه‌ی اشرافیت خود را همچنان حفظ کردند.

اما طبقه‌ی ملاکین بزرگ که بیشتر اوقات سال را در شهرها بسر می‌بردند، هم قدرت مالی داشتند و هم سلطه‌ی فرمانروایی بر رعایای ساکن املاک خود و بدین ترتیب با تقدیم هدایا و پیشکشی به شاه و صدراعظم و درباریان در امور سیاسی و اداری کشور نیز رسوخ یافته و از نیروهای انتظامی کشور برای حفظ ثروت و تمول و سلطه‌ی اجتماعی خویش استفاده می‌کردند و این نیروها را در راه سرکوب کردن رعایای بدبخت و تیره‌روز و غصب املاک و اموال خرده‌ی مالکان به کار می‌بردند[۱]. بسیاری از مالکان عمده در صف درباریان و نوکران شاه درآمده و بسیاری از درباریان و نوکران شاه به مرور زمان صاحب املاک فراوان گردیده و در گروه مالکان عمده قرار گرفته بودند. در این طبقه نیز آداب و مراسم عقد و ازدواج و رفت و آمد و معاشرت مانند گروه‌های دیگر محدود و مخصوص به افراد همین طبقه بود.

* * *

از آنچه درباره‌ی گروه‌بندی و طبقه‌بندی جامعه‌ی ایرانی گفته شد، نتایج زیر استنباط می‌شود:

۱- گروه‌های اجتماعی طی قرون متمادی شکل خاص به خود گرفته و تا حدی به صورت طبقات دربسته درآمده بودند و اختلاط و آمیزش بین گروه‌های گوناگون، جز در مورد گروه‌های نزدیک به هم، وجود نداشت.

۲- شیوه و روش زندگی و قسمتی از معتقدات عمومی گروه‌های اجتماعی با یکدیگر متفاوت و اصل تفوق و برتری (هیرارشی) بر ترکیب کلی جامعه حکمفرما بود.

۳- علاوه بر جهات ممتازه‌ای که گروه‌های دربسته را از یکدیگر متمایز ساخته بود، در هر

۱- تا چندی پیش یعنی سال‌ها پس از استقرار رژیم سلطنت مشروطه‌ی در ایران هنوز قسمتی از نیروهای انتظامی به ویژه‌ی پلیس ژاندارمری فقط حافظ منافع نامشروع طبقه‌ی مالکان بزرگ بودند و با اتکا به این نیروها بود که مباشرین مالکان، دهقانان رنجیده و زحمتکش را به چوب می‌بستند و شلاق می‌زدند و از انجام هیچ‌گونه عمل ناروا و جور و تعدی به دهقان و برزگر خودداری نمی‌کردند.

شهرستان و هر شهر کوچک و بزرگ عوامل دیگری برای دور نگاه داشتن مردم و ایجاد اختلاف بین سکنه محلات شهر وجود داشت. بعضی از این عوامل ناشی از تعصب مذهبی بود مانند محدود و محصور شدن اقلیت‌های مذهبی ساکن هر شهر در محله مخصوص. اقلیت یهود و اقلیت مسیحی ارامنه و آسوری در هر شهر به صورت اجتماع در محله‌ی مخصوص به خود زندگی می‌کردند و هیچ‌گاه نمی‌توانستند در محلات مخصوص مسلمان‌نشین سکونت اختیار کنند. مکاسب و مشاغل حرام مانند تهیه و خرید و فروش مسکرات و امثال آن مخصوص اقلیت‌ها بود و اقلیت یهود در هر شهر پست‌ترین و زبون‌ترین گروه اجتماعی شهر را تشکیل می‌دادند. همچنین دشمنی و کینه‌توزی بین فرق اسلام مانند شیعه و سنی، شیخی و متشرع، متصوفه و قشریون و امثال آن‌ها با شدت از طرف بعضی از ملاها و ملانماهای متعصب خودخواه دامن زده می‌شد و شکاف بین گروه‌های اجتماعی را وسیع‌تر می‌ساخت.

دسته‌ی دیگر از عوامل موجد اختلاف بین سکنه هر شهر، ناشی از معتقدات خرافی مردم و این معتقدات نیز قسمتی از آن دسته از معتقدات خرافی بود که رنگ و جلوه‌ی مذهب داشت. مثلاً در اکثر شهرهای مرکزی و غربی ایران سکنه هر شهر به دو دسته‌ی متمایز: **نعمتی** و **حیدری** تقسیم شده بودند و محلات حیدری‌نشین و محلات نعمتی‌نشین شهر مشخص و معلوم بود. اختلاف و کشمکش بین نعمتی‌ها و حیدری‌ها در ایام محرم و روزهای سوگواری و راه انداختن دسته‌ها غالباً بر اثر یک پیش آمد کوچك به زد و خورد و کشتار مبدل می‌شد و جمعی بی‌گناه در آن میان به آتش تعصب جاهلانه همشهریان خود می‌سوختند[۱].

۴- چون شغل و پیشه و فن و صنعت، چنان‌که بالاتر گفته شد، در خانواده‌ها تقریباً

۱- در طفولیت یعنی چهل سال پیش این داستان را از زبان پدرم که مردی روشنفکر و آزادیخواه و درعین حال بسیار دیندار و مقید به آداب مذهبی بود، شنیدم که از قول جدم نقل می‌کرد. جدم گفته بود که در همدان در محله‌ی نعمتی‌ها زندگی می‌کردم و نشانه (آرم) نعمتی‌ها بیل کوچکی بود از طلا که آن را در امامزاده یحیی نگاه می‌داشتند و نشانه‌ی حیدری‌ها توغ یعنی علمی بود که بر سر چوب آن پنجه‌ای از نقره نصب کرده بودند. در یکی از روزهای ماه محرم که دسته‌ی حیدری‌ها به محله‌ی نعمتی‌ها آمده بود اهل محل با شور و اشتیاق و منقل‌های پر از آتش که اسپند بر روی آن می‌پاشیدند به استقبال حیدری‌ها رفتند ولی کمی بعد بین سران حیدری‌ها و بزرگان محله نعمتی بر سر این‌که از بیل و توغ کدامیک نر و کدامیك ماده است، گفتگو درگرفت. نعمتی‌ها بیل را نر و توغ را ماده می‌دانستند و حیدری‌ها خلاف این عقیده را داشتند. سرانجام گفتگو به زد و خورد و نزاع کشید و طرفین با قمه و قداره و چوب به جان یکدیگر افتادند و جمعی بی‌گناه در آن واقعه هلاك شدند. (مؤلف)

موروثی بود و نیز هیچ‌گونه وسیله‌ای برای پرورش ذوق و استعداد فطری اطفال و جوانان وجود نداشت، نیروی انسانی جامعه به مفهوم حقیقی خود به کار نمی‌افتاد و استعدادهای گوناگون جوانان از بروز و رشد طبیعی باز می‌ماند. چه بسا پسران متعدد یک قناد اگر در حرفه‌ها و فنون دیگری مانند نجاری و آهنگری و پارچه‌بافی و امثال آن‌ها کار می‌کردند، استادان برجسته و لایقی از کار درمی‌آمدند ولی غالب این جوانان ناگزیر بودند حرفه‌ی پدری و اجدادی خود را فرا بگیرند و یا برعکس اگر پسران یک نجار یا بافنده به میل و اختیار و برحسب ذوق و استعداد خویش به حرفه‌ای غیر از حرفه‌ی خانوادگی می‌پرداختند، در آن حرفه‌ها سرآمد اقران می‌شدند.

II
اوضاع اقتصادی

کشاورزی

طبقه‌ی کشاورز، اعم از ده‌نشینان و چادرنشینان، در حدود هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند و مهمترین و مشخص‌ترین طبقه‌ی مولد ثروت کشور بودند. اما در شرایط خاص ناشی از سیستم ارباب و رعیتی استعداد تولید در این طبقه چنان‌که لازم بود، به‌کار نمی‌افتاد.

در رشته‌ی کشت و زرع براساس دو روش کشت دیم و کشت آبی، غلات (گندم و جو و ارزن)، برنج، پنبه، توتون و تنباکو، حبوبات و بقولات و محصولات صیفی و میوه و تریاک به دست می‌آمد و از منابع طبیعی نباتی، محصولات جنگلی و کتیرا و انواع دیگر صمغ نباتی فراهم می‌شد و در رشته‌ی دامپروری نگهداری و پرورش گاو، گاومیش، گوسفند، بز، اسب، استر، الاغ، شتر و پرورش مرغان خانگی رواج داشت و ایلات و عشایر فارس و آذربایجان و خراسان مهمترین مولد محصولات حیوانی از قبیل پشم، پوست، گوشت و لبنیات بودند و به مقتضای فصل و به علت کثرت عده‌ی گله‌ها و رمه‌های خود در منطقه‌ی معینی تغییر مکان می‌دادند تا همیشه از چراگاه‌های طبیعی برای تغذیه‌ی دام‌ها استفاده کنند.

کشاورزی، همان‌طور که پایه و اساس ثروت مملکت را تشکیل می‌داد، چنانکه قبلاً اشاره شد با اجرای سیستم مالیات بر اراضی مزروعی، یکی از منابع مهم درآمد دولت بود. دولت طبق فهرست‌های معین از هر جریب، یعنی ده هزار مترمربع، زمین مزروعی مبلغی به نقد و مقداری جنس مالیات می‌گرفت و چون مؤدی مالیاتی مالک و ارباب دهکده بود، در برابر سهمی که به

دولت می‌پرداخت، هر چه دلش می‌خواست از برزگر و دهقان می‌ستاند[۱].

دهقان ایرانی همیشه گرسنه و نیمه برهنه و زندگی مشقت‌بار او نمونه‌ای از پست‌ترین مراحل زندگی اجتماعی بود. کوشش و تلاش برای بالا بردن سطح تولید به هیچ وجه در جامعه‌ی روستایی ایران وجود نداشت زیرا نتیجه‌ای از کوشش دهقان در این راه عاید خانواده‌ی او نمی‌شد. به همین جهت سطح کشت و درختکاری تقریباً و تولید محصولات کشاورزی در حدود احتیاج داخلی بود و در مورد بعضی از مورد مانند پنبه و برنج و تریاک و پشم و پوست مقداری برای صدور به خارج تهیه می‌شد.

وسایل و شرایط کشت و زرع در سراسر کشور تقریباً یکسان و در مراحل ابتدایی بود. دهقان حداقل محصول را از زمین برمی‌داشت و این محصول برطبق عوامل پنج‌گانه کشت و زرع یعنی: زمین و بذر و آب و گاو و انسان بین مالك و زارع تقسیم می‌شد و چون مالکین عمده‌ی خود را صاحب زمین و آب می‌دانستند، به‌طور مسلم $\frac{۲}{۵}$ محصول به آنان تعلق می‌گرفت و این حالت فقط در مواقعی بود که زارع بذر و جفت گاو برای شخم زمین از خود داشته باشد ولی اگر بذر و گاو را هم مالک دراختیار زارع می‌گذاشت، زارع فقط حق استفاده از $\frac{۱}{۵}$ دسترنج خود را داشت و چون زارع هرگز نمی‌توانست بیش از حداقل خوراک سالانه‌ی خود و خانواده‌اش گندم و جو و محصولات دیگر به‌دست آورد و مقداری از آن را برای بذر سال آینده نگه دارد، همیشه بذر را هم از مالک می‌گرفت و چون در بسیاری از روستاها جفت گاو متعلق به مالك یا مباشر و یا کدخدای ده بود، بدین ترتیب اکثر زارعین فقط از $\frac{۱}{۵}$ محصول بهره می‌بردند.

مالك و مباشر او در هر دهکده علاوه بر قسمت عمده‌ی محصول زمین، از میوه‌های درختی، محصول صیفی، مرغ، تخم‌مرغ، گوسفند، میش، بز، لبنیات، پشم و پوست نیز سهم داشتند و سهم خود را به زور از زارعین می‌گرفتند و حتی زارعینی که از کوهستان‌ها کتیرا و صمغ‌های نباتی یا گیاهان خودرو کوهی مانند زرشک و ریواس و امثال آن‌ها جمع‌آوری می‌کردند، مجبور بودند که مقداری از دسترنج خود را به نماینده‌ی مالك تسلیم کنند زیرا مالك یک دهکده علاوه بر اراضی مزروعی دهکده، تا شعاع صدها کیلومتر از حواشی دهکده را ملك مطلق خود می‌دانست.

به‌طور کلی، طبقه‌ی برزگر و ده‌نشین ایران در برابر مظالم و ستمگری مالکین بزرگ

۱- سرپرسی سایکس درباره‌ی یک دهکده از دهات خراسان می‌نویسد: مالیات این قریه ۸۶ لیره (معادل پانصد تومان آن روز) است ولی مبلغی که واقعاً از آن وصول می‌گردید از ۱۴۰ لیره (در حدود هشتصد تومان آن روز) در سال کمتر نبوده است (تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، صفحه‌ی ۶۰۶).

هیچ‌گونه مرجعی برای شکایت و دادخواهی نداشت، زیرا از مظاهر رژیم سلطنت استبدادی، زورگویی و قلدری بود و چنان‌که گفتیم، حتی نیروهای انتظامی کشور نیز حامی طبقات توانگر و مالك بودند.

صنایع

دربارهٔ‌ی صنایع این عصر به‌طول خلاصه می‌توان گفت که تولیدات صنعتی مانند محصولات کشاورزی تقریباً تمام نیازمندی‌های زندگی ساده و محقر اکثریت جامعه‌ی ایران را تأمین می‌کرد و جز در مواردی معدود نیازی به کالاهای بیگانه در پیش نبود. صنایع ایران عموماً دستی بود و ابزار و آلات ساده و مختصر در صنعت به کار می‌رفت و نیروی اساسی مولد عبارت بود از نیروی فکری و قوه‌ی محرک عبارت بود از نیروی جسمی کارگران کارگاه. مثلاً در آهنگری و مسگری و به‌طور کلی صنایع فلزی، در کوره‌هایی که با دمیدن به‌وسیله‌ی یک ابزار ساده مشتعل می‌شد، سنگ فلز یا خود فلز را ذوب و یا گداخته می‌کردند و به ضرب پتك و چکش و امثال آن‌ها فلز گداخته را به هر شکلی می‌خواستند، درمی‌آوردند. در کارگاه‌های ریسندگی و نساجی، برای ریسندگی دوک دستی یا پایی و برای بافندگی نیز دستگاه‌های ساده پایی و دستی به کار می‌رفت و هیچ‌گونه نیروی طبیعی در کار صنعت دخالت نداشت.

صنعتگران در دکان و محل کار خود زیردست استاد و به دستور او کار می‌کردند. چنان که بالاتر گفته شد، کارگاه‌های مربوط به هر صنعت غالباً در یک راسته از بازار یا در یکی از محلات هر شهر کنار یکدیگر قرار داشت. مثلاً راسته‌ی مسگران یا به اصطلاح آن زمان مسگرخانه عبارت بود از مجموعه‌ی دکان‌های مسگری که کارگران و استادکاران همگی با هم چکش می‌زدند و صداهای درهم و بر هم چکش آنان تا مسافت زیادی به گوش می‌رسید.

کارگران صنعتی در هر حرفه و رشته از سن ۷ سالگی به بالا وارد کار شاگردی می‌شدند و با مزد بسیار کم کار می‌کردند و استاد به تناسب سنین خدمت و درجه‌ی کارآموزی و مهارت شاگردان خود بر مزد روزانه‌ی آنان می‌افزود و هر استادی سعی می‌کرد در درجه‌ی اول پسران خود را با هنر و فن خویش آشنا سازد و آنان را طوری تربیت کند که پس از مرگش حرفه و فن او را زنده نگاه دارند.

صنایع این دوره به‌طور اجمال عبارت بود از:

۱- بافندگی، شامل بافت قالی و قالیچه، نسج کرباس و متقال و شال و برک، زری بافی و ترمه‌بافی و مخمل بافی، عبابافی، موتابی (شعربافی). مواد اولیه‌ی بافندگی از قبیل پنبه و پشم و ابریشم در داخل کشور تهیه و تمام محصولات این صنایع نیز در ایران مصرف می‌شد. نمدمالی

و قلمکارسازی و گیوه‌کشی و بافت تافته و امثال آن نیز جزء این رشته از صنایع دستی بوده است.

۲- چرم‌سازی و پوست‌دوزی که در تهران و گرگان و همدان و باختران رواج داشت و مواد اولیه برای کفش‌دوزی و سراجی و صندوق‌سازی و تهیه‌ی انواع لوازم چرمی و تهیه‌ی کلیجه‌های پوستی و کلاه پوستی را فراهم می‌ساخت.

۳- صنایع فلزی ساده در حدود ذوب مس و سرب و نقره و طلا و آهن و تهیه‌ی لوازم فلزی زندگی، آهنگری و حلبی‌سازی و قفل‌سازی و چاقوسازی و شمشیرگری و امثال آن نیز در این رشته از صنایع قرار داشت.

۴- صنایع مربوط به چوب شامل: ساختن قایق و بلم و کشتی کوچک که در غازیان و بندر گز و محمره (خرمشهر کنونی) رواج داشت. خراطی مخصوص تراش و صیقل دادن چوب و ساختن ابزاری مانند میانه‌ی قلیان و دسته چپق و دسته‌ی چکش و مهره‌ی سماور و امثال آن. نجاری برای ساختن انواع در و پنجره و هرگونه آلات و ادوات چوبی.

۵- صنایع ظریفه شامل: جواهرسازی، زرگری، نقره‌کاری، منبت‌کاری، خاتم‌سازی، میناکاری و امثال آن.

۶- صنایع معدنی مانند آجرپزی و تهیه‌ی آهك و گچ و سفال‌پزی و شیشه‌گری.

۷- صنایع روستایی که علاوه بر تهیه لبنیات و پشم خام شامل بافندگی دستی مانند جوراب‌بافی و قالی‌بافی و امثال آن بود و در میان مردان و زنان ده‌نشین و ایلات و عشایر ایران رواج داشت.

۸- صنایع غذایی و دارویی شامل رشته‌های گوناگون مانند نانوایی، قنادی، عصاری (کشیدن عصاره‌ی گیاهان) و تدارك گیاهان دارویی مانند گل گاوزبان و شیرخشت و ترنجبین و خاکشیر و زرشک سیاه و گزانگبین و امثال آن‌ها.

اما صنایع جدید به صورت ساده و ابتدایی آن تقریباً در انحصار دولت و عبارت بود از: کارخانه‌های ضرب سکه، قورخانه و تسلیحات، بلورسازی و چینی‌سازی که بانی و مؤسس آن‌ها میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. صنعت چاپ نیز ابتدا در آذربایجان و سپس در تهران رواج یافت و چاپ سنگی به تدریج به چاپ سربی مبدل گردید و این فن شریف در توسعه‌ی سواد و بالا بردن سطح فکر و اطلاعات عمومی نقش مؤثری داشت.

چنان که گفته شد، اکثریت مردم احتیاجات زندگی خود را از محصولات وطن تأمین می‌کردند و اصولاً شیوه‌ی زندگی بیشتر طوری بود، که جز در مورد نفت و بعضی از مواد غذایی مانند ادویه و شکر و قند و چای و برخی از انواع منسوجات نخی یا پشمی، کلیه‌ی لوازم

زندگی اکثریت از داخل کشور تأمین می‌شد. استفاده از فاستونی انگلیسی و کفش ساخته شده از چرم خارجی و سماور گران قیمت روسی و چینی آلمان و روسیه و قماش پشمی لهستان و اتریش و آلات بلوری ساخت خارج مخصوص اقلیت‌های متمکن و یا افراد متجدد و طبقه‌ی درباری و امثال آنان بود.

بازرگانی

موقعیت مناسب ایران برای بازرگانی خارجی و امور ترانزیتی در غالب ادوار تاریخی موجب بسط تجارت و تمرکز سرمایه در این کشور بوده است. راه مشهور **ابریشم** که مدیترانه را به چین از طریق راه‌های ارتباطی شمال ایران مرتبط ساخته بود و راه **ادویه** که از طریق خلیج‌فارس و بنادر جنوبی ایران می‌گذشت و خریداران کالاهای هندوستان را از طریق ایران با آن شبه قاره مربوط می‌ساخت، از قرن هفتم تا اوایل قرن دهم هجری و تشکیل دولت صفویه، موجب رونق بازار تجارت داخلی و خارجی ایران بوده و بندر **سیراف** (بندر طاهری کنونی) و **گمبرون** (بندر عباس فعلی) **وریشهر** (بندر بوشهر) و بعضی از بنادر دریای عمان و تکیه‌گاه‌های دریایی ایران در خلیج‌فارس از قبیل جزایر هرمز و قشم در دوره‌ی حکومت صفویه به پایه‌ای از فعالیت و رونق تجارتی رسیدند که در آسیای غربی و جنوبی نظایر آن‌ها را در آن دوره نمی‌توان یافت.

سیاست اقتصادی حکومت صفویه براساس حمایت از طبقات مولد ثروت و تشویق تجارت داخلی و خارجی بود و رفتار و مسلوک محبت‌آمیز پادشاهان صفوی با بیگانگان و تضمین جان و مال تجار خارجی از طرف دولت در آن عصر، بازرگانی خارجی ایران را به منتهای بسط و توسط خود رسانید و پرتقالی‌ها، هلندی‌ها، انگلیس‌ها و سپس فرانسویان که در ارتباط و تجارت با شرق جانشین مردم **ونیز**(۱) و **ژن**(۲) ایتالیا شده بودند، تجارتخانه‌های متعدد در بنادر جنوب ایران و شیراز و اصفهان دایر کردند و علاوه بر ابریشم خام، مقداری از محصولات کشاورزی ایران و محصول هنرهای زیبا و ظریف صنعتگران ایرانی را می‌خریدند و با کالاهای تهیه شده از هندوستان به اروپا می‌بردند و ماهوت و پارچه‌ی پشمی و بعضی از مصنوعات دستی اروپا را به بازارهای ایران وارد می‌کردند.

نادرشاه نه تنها در حفظ روابط بازرگانی ایران با مردم تاجرپیشه اروپا کوشید، بلکه

۱- (Venise ونتسیا - بندر فعال ایتالیا در شمال دریای آدریاتیک) Venezia.

۲- (Genoa بندر معتبر ایتالیا در کنار دریای مدیترانه) Gene.

درصدد برآمد که بحریه‌ی تجارتی و نیروی دریایی در دریای خزر و خلیج‌فارس برای کشور خود به‌وجود آورد و در این راه اقداماتی کرد ولی هرج و مرج سیاسی بعد از قتل نادر، اقدامات او را بی‌اثر گذاشت. کریم‌خان‌زند دوست و همنشین بازرگانان خارجی بود و هرگونه تسهیلی را در کار تجارت فراهم می‌ساخت و هلندی‌ها در درجه‌ی اول و انگلیسی‌ها در درجه‌ی دوم از رأفت و عطوفت و جوانمردی و ملایمت طبع پادشاه زندیه برخوردار بودند.

اروپا در قرن هیجدهم میلادی مقارن با قرن دوازدهم هجری با انقلاب صنعتی مواجه گردید و استفاده از نیروهای طبیعی مانند بخار آب برای به‌کار انداختن کارخانه‌ها نخست در انگلستان و سپس در ممالک دیگر اروپا رواج یافت و در رشته‌های گوناگون صنایع، به ویژه نساجی و ریسندگی اختراعات تازه به عمل آمد و تحول جدیدی روی داد که نتیجه‌ی آن بالا رفتن سطح تولید بود. انگلستان در رأس کشورهای صنعتی جدید قرار داشت و روسیه‌ی تزاری نیز به تدریج روش تکنیك صنعت جدید یعنی صنایع ماشینی را از اروپای غربی اقتباس نموده و کارخانه‌های متعدد پارچه‌بافی و شیشه‌گری و چینی‌سازی و امثال آن‌ها دایر کرده بود.

صنعت جدید با تولید زیاد و بسط راه‌های ارتباطی خصوصاً طرق ارتباطیه، به ویژه راه‌آهن در اروپا، بازاریابی برای فروش کالای صنعتی را به دنبال داشت و چون در برابر اروپای صنعتی، آسیای فلاحتی و آفریقای سیاه قرار داشتند، بازرگانان اروپایی قهراً متوجه این دو قاره شدند، تا ضمن تأمین بازار فروش کالای صنعتی خود، بازارهای مناسب برای خریداری مواد خام نباتی و مواد اولیه‌ی معدنی در ممالک آسیایی و آفریقایی به‌دست آورند. کشمکش‌های خونین و جنگ‌های ممتد نیمه‌ی اول قرن نوزدهم اروپا بر محور علل اقتصادی دور می‌زد و بحث درباره‌ی آن جنگ‌ها از بحث ما خارج است. همین‌قدر خوانندگان گرامی را به این مسئله متوجه می‌سازیم که تحول صنعتی و به‌طور کلی تحولات اقتصادی اروپا و جنگ‌های نیمه‌ی اول قرن نوزدهم اروپا در سراسر جهان اثر فراوان بر جای گذاشت و چنان‌که در فصول اولیه‌ی این کتاب اشاره کرده‌ایم، ایران نیز خواه ناخواه در جزر و مد حوادث نامطلوبی قرار گرفت که در حقیقت نتیجه‌ی آن تحولات و جنگ‌ها بود. تذکر این نکته را هم لازم می‌دانیم که تمام فجایع و اعمال زشت و ننگین غیر انسانی دولت‌هایی مانند انگلیس، فرانسه، هلند، روسیه‌ی تزاری، آلمان، پرتقال و بلژیک در قاره‌های آسیا و آفریقا در راه استعمار سرزمین‌ها و استثمار سکنه‌ی آن‌ها نتیجه‌ی مستقیم موجبات و علل و هدف‌های اقتصادی و در قرن نوزدهم هم سلطه‌ی اقتصادی مقدمه‌ی سلطه‌ی سیاسی و مداخله در امور داخلی ممالک آسیا و آفریقا بوده است.

در دوره‌ی اول سلطنت قاجاریه یعنی از ۱۲۱۰ تا ۱۲۵۰ هجری قمری، به شرحی که گفته

شده است، حکومت قاجاریه با یک سلسله جنگ‌های دفاعی در برابر روسیه و عثمانی مواجه گردید و انگلستان پس از راندن رقیب خود فرانسه، از ایران برای بسط نفوذ سیاسی خویش در کشور ما به فعالیت پرداخت و رقابت اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلیس با مظاهر زشت و ناگوار خود به نحو بارزی در ایران تجلی کرد. این رقابت در درجه‌ی اول برای رخنه در امور مالی و اقتصادی ایران و کسب امتیازات اقتصادی و معافیت‌های گمرکی و عقد قراردادهای تجارتی پر سود برای آن دو کشور آغاز گردید و روز به روز شدت یافت و هر دو رقیب برای پیشرفت مقاصد خود از هیچ اقدام و عمل سیاسی خودداری نکردند. بدین ترتیب بازرگانی خارجی ایران به مرور زمان در انحصار دو دولت زورمند روس و انگلیس قرار گرفت و، چنان‌که در فصول پیش گفته‌ایم، امور مالی و گمرکی و سایر شئون اقتصادی ایران استقلال خود را از دست داد.

واردات و صادرات

قبلاً گفته شد که ایران کشور کشاورزی بوده و جز مواد خام نباتی و حیوانی، محصول دیگری برای صدور به خارج نداشته و این حالت هنوز در کشور ما برقرار و قسمت اعظم صادرات ما به خارج، مواد حاصله از کشاورزی و دامپروری است. ممالکی که با ایران داد و ستد داشتند، سعی می‌کردند که مواد خام نباتی و حیوانی را در بازارهای داخلی به حداقل قیمت خریداری کنند و چون ایران راه‌های ارتباطی درجه‌ی اول نداشت، خریداران خارجی کالاهای ایران، حمل کالا را تا بنادر جنوب و شمال بر بازرگانان فروشنده‌ی کالا تحمیل می‌کردند و جنس خریداری شده را در یکی از بنادر شمال یا جنوب ایران تحویل می‌گرفتند و با کشتی‌های نقلیه‌ی خود حمل می‌کردند. مقررات گمرکی نیز، به شرحی که گذشت، درباره‌ی تجارت ایران با روسیه و انگلیس تابع مقررات کشورهای کاملةالوداد و در حداقل تعیین شده بود و بازرگانان انگلیسی و روسی چه از لحاظ خرید کالا در داخل کشور ما و چه از لحاظ وارد کردن کالاهای خود به کشور سود فراوان می‌بردند.

به‌طور کلی همیشه صادرات ایران از واردات کمتر بوده و این امر منحصر به ایران نیست بلکه غالب کشورهای جهان حتی ممالک بزرگ صنعتی نیز پیوسته با کسر صادرات نسبت به واردات مواجه بوده و هستند و این کسر را از طرق دیگر و تأمین اعتبارات تجارتی و یا امتیازات اقتصادی که در ممالک دیگر به‌دست آورده‌اند، جبران می‌کنند.

در تجارت خارجی ایران، روس و انگلیس و هندوستان به ترتیب، مقام اول و دوم و سوم را داشتند و مدت‌ها روسیه مقام اول را در تجارت ایران خود حفظ کرده بود، به‌طوری که قریب به

۴۵ درصد از معاملات خارجی ایران با روسیه انجام می‌گرفت و انگلیس و هند نیز ۲۵ تا ۳۰ درصد داد و ستد خارجی ایران را داشتند و ۳۰ تا ۲۵ درصد بقیه‌ی واردات و صادرات ایران با کشورهای دیگر جهان، صورت می‌گرفت.

ارزش واردات ایران از روسیه غالباً یک برابر و نیم ارزش صادرات و از انگلستان و هند (مستعمره‌ی انگلیس) پنج تا پنج برابر و نیم بهای صادرات ایران به آن دو کشور و بهای صادرات ایران به عثمانی بیش از ارزش واردات از آن کشور بوده است. بدین ترتیب عثمانی از لحاظ خرید کالای ایران در مقام اول و روسیه در مقام دوم قرار داشته‌اند.

واردات ایران عبارت بوده است از: منسوجات پنبه‌ای و پارچه‌ای پشمی خالص و منسوجات پشم و پنبه و بافته‌های ابریشم و پنبه، قند، چای، کبریت، نفت، پوست خام برای تهیه‌ی چرم، نخ پنبه و کتاب، اسباب آهنی و فولادی و ورقه‌های آهن سیاه و آهن سفید (حلبی) و مسکوک طلا و شمش طلا و نقره و امثال آن‌ها. صادرات مهم عبارت بود از: پنبه، میوه‌ی خشک، فرش و قالی و قالیچه، برنج، ابریشم خام، پوست خام، تریاک، صمغ و پشم خام.

ترقی و تنزل واردات[۱]

نام کشور	بهای واردات در سال ۱۳۱۹هجری‌قمری‌به‌قران	بهای واردات در سال ۱۳۲۸ هجری به قران	افزونی به قران	کاستی به قران	نسبت افزونی
روسیه	۱۱۳۷۵۵۵۸۴	۲۱۹۵۵۹۲۰۶	۱۰۵۸۰۳۶۲۲	—	قریب دو برابر
انگلستان با هند	۱۲۵۲۵۳۵۸۱	۱۸۹۶۶۵۱۵۹	۶۴۴۱۱۵۷۸	—	۱ ۱/۲
عثمانی	۱۰۵۱۵۱۷۲	۱۵۲۶۸۳۸۸	۴۷۵۳۲۱۶	—	۱ ۱/۲
آلمان	۲۳۸۲۷۵۵	۱۳۹۷۷۴۴۵	۱۱۵۹۴۶۹۰	—	۶ ۱/۲
فرانسه‌ومستملکات	۲۳۸۸۷۰۷۶	۱۳۶۷۳۸۰۲	—	۱۰۲۱۳۲۷۴	—
اتریش	۱۲۰۸۰۴۶۶	۱۰۸۴۷۸۱۸	—	۱۲۳۲۶۴۸	—
بلژیک	۸۶۷۴۳۰	۸۱۳۶۷۷۳	۸۰۶۹۳۴۳	—	قریب ۸ برابر
هلند و مستملکات	۲۱۶۷۶۱۱	۱۵۴۴۰۱۳	—	۶۲۳۵۹۸	—

جدول بالا نموداری است از فعالیت و کوشش دو دولت روسیه و انگلیس در راه تسلط بر

۱- گنج شایگان، تألیف سید محمدعلی جمالزاده، چاپ برلین.

بازار ایران و بالا بردن حجم و بهای واردات خود به این کشور. بلژیک نیز به علت همبستگی با سیاست خارجی بریتانیا و بدان علت که اتباع آن دولت به عنوان مستشار و مستخدم امور مالی در رأس تشکیلات گمرکی ایران قرار داشتند، توانست واردات خود را به ایران افزایش دهد و از طرف دیگر چون ظرفیت بازار ایران برای قبول کالای خارجی تقریباً ثابت مانده بود، افزایش حجم بهای واردات ممالک روسیه و انگلیس به ایران، قهراً موجب تقلیل واردات کشورهای دیگر مانند فرانسه و اتریش و هلند گردیده و فقط کشور آلمان بوده است که با ایجاد تسهیلات ابتکاری در تجارت خارجی خود و در میدان رقابت اقتصادی با انگلستان و روسیه توانسته است بازرگانان ایران را به خود جلب کند و در مدت ده سال واردات خود را به ایران تا ۶/۵ برابر افزایش دهد.

سید محمدعلی جمال‌زاده در کتاب «گنج شایگان» خود به دنبال جدول ترقی و تنزل واردات چنین می‌نویسد:

«با کمال تأسف باید اقرار نمود که گفته‌ی آنانی که می‌گویند از کاغذ قرآن که دستور آسمانی ماست گرفته تا چلوار کفن اموات خود محتاج به خارجیان هستیم، عین حقیقت است و در انجام این فصل یک حقیقت غم‌افزا را نباید نهفت و آن، این است که گرمی بازار مصنوعات اروپا را که در ظاهر مقبول و قشنگ ولی درحقیقت دشمن پول و مایه‌ی ننگ ایران است، نباید فقط به بی‌مایگی نسبت داد بلکه نتیجه‌ی فرومایگی اولیا و بزرگان ایران است که یوسف متاع وطن را خوار شمرده و ناسنجیده، مفتون رنگ و بوی ساخته‌های بیگانه شده و به قول معروف مرغ همسایه را غاز پنداشته و با کمال مباهات و سربلندی عمارات و پارک‌های خود را به زیورهای کودک فریب خارجی می‌آرایند و از فرط نادانی دامن دامن زر و سیم مملکت را که دارای قیمت ذاتی و دائمی است، در عوض چیزهایی که در اندک زمانی شکسته و دریده و پوسیده و نابود می‌شود، به خارج می‌فرستند و هیچوقت درصدد آن برنیامده‌اند که خودشان کارخانه برپا نموده و مایحتاج خود را خود تدارک کنند».

افزایش واردات که دل نویسنده‌ی حساس ایرانی را آزارده و او را به ابراز تأسف و خرده‌گیری از اولیا و بزرگان مملکت در مورد استقبال از کالاهای خارجی برانگیخته است، علاوه بر آن‌که معلول نفوذ تمدن اروپایی و توجه بعضی از طبقات متمکن و متجدد به کالای بیگانه بوده علل دیگری نیز داشته است در جای خود به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت.

پول و نقش بانک‌ها در اقتصاد ایران

واحد پول ایران **قران** بود که از نقره ضرب می‌شد و هر قران معادل با بیست شاهی و هر

شاهی برابر با پنجاه دینار و درحقیقت هر قران برابر با هزار دینار بود. دو شاهی را صد دیناری و چهار شاهی را **عباسی** می‌خواندند و ده قران مساوی بود با یک تومان. اصطلاح ریال در بعضی از شهرستان‌ها معمول بود و در مورد یک قران پنج شاهی گفته می‌شد و بدین ترتیب دو ریال برابر بود با دو قران و پانصد دینار (۲/۵ قران). در بعضی از ولایات ایران ده شاهی را شاهی پناباد (پناه‌آباد یا پهن‌آباد) می‌خواندند و مدت‌ها سکه‌های سیاه کم‌ارزش به نام **پول و قاز** نیز رایج و یک شاهی معادل بود با دو پول یا پنج قاز ولی به مرور زمان پول و قاز از گردش خارج گردید.

سکه‌های نقره عبارت بود از: سکه‌های ده شاهی و یک قرانی و دو قرانی و پنج قرانی و بعضی سکه‌های کوچک به نام **شاهی سفید** که ارزش آن‌ها به تفاوت زمان از سه شاهی تا یک عباسی (چهار شاهی) در تغییر بوده است و سکه‌ی نقره‌ی دیگر به نام ربعی که قیمت آن پنج شاهی بود. اما ضرب سکه‌ی نقره در مورد پول‌های کوچک از سال ۱۳۱۹ هجری قمری متروک و به جای انواع سکه‌های نقره‌ی خرد فقط سکه‌های یک شاهی و صد دیناری (دو شاهی) نیکلی معمول گردید. علاوه بر سکه‌های مزبور، چون تا تأسیس ضرابخانه‌ی دولتی در زمان ناصرالدین شاه وحدت کامل در سکه و پول بین سراسر نواحی ایران وجود نداشت، در بسیاری از ایالات و ولایات سکه‌های مسی یا نیکلی بین مردم رواج داشته و وسیله‌ی داد و ستدهای محلی و خرده‌فروشی بوده است، مانند **جندک** که سکه‌ای بوده از مس معادل ۱۲/۵ دینار (یک چهارم شاهی) و **قراپول** (سیاه پول) که در دوره‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه رواج داشته و برابر با ۲۵ دینار (نیم شاهی) بوده و تا اوایل پادشاهی محمدشاه نیز معمول بوده است.

سکه‌های طلا که در عهد قاجاریه به ترتیب زمان رواج یافته عبارت بوده است از: **باجاقلی** که براساس سکه‌ی طلای هلندی به نام **دوکا** در دوره‌ی فتحعلی‌شاه ضرب می‌شد و ضمناً مقدار زیادی دوکای طلا نیز در خزانه‌ی دولت و در دست درباریان و احیاناً مردم عادی وجود داشت. **کشورستان** نام سکه‌ی طلا به وزن ۱۸ نخود (برابر با ۳/۴۵۶ گرم) بوده که در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه رواج یافته و سکه‌های طلا که بعداً معمول شده عبارت بوده است از: دو اشرفی و یک اشرفی و پنج هزاری و دو هزاری. دو اشرفی یعنی بزرگ‌ترین سکه‌ی طلا در حدود چهل قران (چهار تومان) ارزش داشته و البته برحسب نوسان‌های پولی کشور و تناسب بازار بهای این سکه و اشرفی و پنج هزاری و دو هزاری طلا در تغییر بوده و ارزش اشرفی تا ۲۵ قران نیز رسیده است.

در اوایل دوره‌ی قاجاریه با آن‌که ضرابخانه‌ی دولتی وجود نداشته و سکه‌های مورد احتیاج بازار در هر ولایت و ایالت به وسیله‌ی خود مردم و بسا نظارت عمال دولت ضرب می‌شد،

در صحت عیار سکه‌ها دقت و اهتمام کافی به‌کار می‌رفت ولی به مرور زمان سودجویان در امر ضرب سکه‌ها وارد و در عیار آن‌ها تقلباتی مرتکب شدند و حتی بعضی از عمال و رجال بزرگ درباری نیز در این امر دخالت می‌کردند. میرزا علی‌خان امین‌الدوله داستانی در این باب آورده است که عیناً نقل می‌کنیم:

«خزانه خود مبلغی باجاقلو داشت و این مسکوک کهنه در میان سایر مسکوکات طلای دول با پاکی طلا معروف و ممتاز است. روزی تمام باجاقلوها را از خزانه بیرون آوردند که به ضرابخانه ببرند تا به تومان ایرانی تبدیل شود. خواص خلوت شاه (ناصرالدین شاه) جسارت کرده، معروض داشتند که برای ذخیره، همین مسکوک به احسن صورت و صحت معنی بهتر است و چه داعی شده است خرج تبدیل سکه بدهید و با عدم احتساب دارالضرب باجاقلو را تومانی کنید و ندانید که عیار واقعی و حقیقی آن چیست. شاه جواب داد که با امین‌السلطان حساب کرده‌ایم شش هزار اشرفی عدداً افزوده می‌شود. گفتند: درصورت کسر وزن و عیب عیار از تکثیر عدد منفعتی نخواهید برد».

«شاه ملتفت نکته نشد. باجاقلوها یکجا به خانه امین‌السلطان رفت و عوض آن اشرفی ناسره و مغشوش از منافع پول مس که بی‌حساب سکه می‌کردند، به شاه دادند. عیب عیار و بی‌اعتدالی گمرک در معاملات عمومیه ضرر خود را آشکار کرد و آنچه تجار از تنزل پول ضرر بردند، به قیمت امتعه افزوده شد. یا وجوه امانات مردم را که نزد آن‌ها بود به دعوی افلاس بردند. نرخ اجناس و اسعار و ماکولات و ضروریات طبعاً بالا رفت و احدی را قدرت آن نبود که باعث این ضرر شایع را به زبان آورد[1]».

مسئله‌ی پول و مسکوک، به علت نبودن مؤسسات صرافی و بانکی معتبر، در کار داد و ستد و تجارت داخلی و خارجی ایران مشکلاتی به‌وجود آورده بود و در بازارهای داخلی مبادله‌ی کالا به وسیله‌ی برات و حواله صورت می‌گرفت و غالباً اتفاق می‌افتاد که کالایی بدون آن که از انبار خارج شود، به مالکیت بازرگانان متعدد درمی‌آمد و برات و حواله‌ای که فروشنده‌ی اولی کالا صادر کرده بود، بین بازرگانان مزبور دست به دست می‌گشت و فروشنده‌ی دوم برات را عهده‌ی خریدار دوم ظهرنویسی می‌کرد و او که بعداً فروشنده‌ی سوم بود، برات را برعهده‌ی خریدار سوم پشت‌نویسی می‌نمود و به همین قیاس مبادله‌ی کالا بین شهرستان‌های دور و نزدیک به وسیله‌ی برات و حواله انجام می‌یافت و چه بسا اتفاق می‌افتاد که صادرکننده‌ی اول برات پس از مدتی در برابر خرید کالای جدیدی برات خود را که قیمت اسمی آن معادل بهای

۱- خاطرات سیاسی میرزا علیخانه امین‌الدوله، چاپ تهران.

کالای خریداری شده بود، دریافت می‌داشت و بدین ترتیب بدون آن‌که پول از صندوق تاجری به صندوق تاجر دیگر منتقل شود، قسمتی از مبادلات کلی کالا صورت می‌گرفت.

تا پیش از تأسیس بانك شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس، که امتیاز اولی را انگلیس‌ها و دومی را دولت تزاری روسیه به دست آوردند، بعضی مؤسسات صرافی به وسیله‌ی اقلیت‌های زرتشتی و یهود در شهرها به‌وجود آمده بود و کار این مؤسسات تبدیل برات و حواله‌های مدت‌دار به نقد و معمولاً نرخ تنزیل برات و حواله‌های معتبر تومانی نیم شاهی و گاهی ربع شاهی بود(۱).

بانک استقراضی روسیه که موجبات تسهیل بازرگانی ایران را به روسیه و بعضی از کشورهای اروپای مرکزی فراهم نموده بود، از لحاظ اعطای اعتبار به بازرگانانی که با روسیه داد و ستد می‌کردند و دادن وام به اصناف و اشخاص متفرقه به تدریج نقش مهم و مؤثری در اقتصاد ایران به دست آورد و چنان که در اصول پیش اشاره شد، وزارت دارایی روسیه‌ی تزاری به وسیله‌ی بانک مزبور به ناصرالدین شاه وام داد و از آن پس وام‌خواهی از دولت روسیه به وسیله‌ی رجال خیانت پیشه‌ای چون میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان و دار و دسته‌ی او در دربار تکرار و عواید گمرکات شمال ایران در رهن و وثیقه‌ی قرض مزبور قرار گرفت.

بانک شاهنشاهی در برابر رقیب زورمند خود که با روش ابتکاری و به اتکای وزارت دارایی کشوری نیرومند مانند روسیه‌ی تزاری، با سرمایه و اعتبارات نامحدود در عرصه‌ی تجارت خارجی ایران قدم گذاشته بود، با سرمایه‌ی کم و با اتکا به سیاست خدعه‌آمیز بریتانیا و هوش و موقع‌شناسی و فرصت‌طلبی مأمورین سیاسی و بازرگانی انگلستان در ایران وارد میدان رقابت گردید. هدف اساسی بانک شاهنشاهی این بود که در برابر بانك استقراضی روس تا حد امکان توجه بازرگانان ایرانی را به داد و ستد با انگلیس و مستعمرات آسیایی بریتانیا جلب نماید و قدرت پولی و امور صرافی را هر چه بیشتر در داخل ایران به‌دست آورد و به همین منظور با تمهید مقدمات و به کمک ایادی خود در دربار توانست امتیاز انحصاری چاپ و نشر اسکناس را در سراسر کشور کسب کند و کمی بعد ضرابخانه‌ی دولتی را نیز زیر نظارت مستقیم خود قرار دهد. در این مورد باید این نکته را یادآوری کنیم که در پیشرفت مقاصد نامشروع بانک شاهنشاهی، علاوه بر بعضی از رجال و درباریان فاسد و سودطلب، سرمایه‌داران و بازرگانان یهود ایران نیز نقش مهمی برعهده داشتند.

۱- غالب بازرگانان مسلمان ایران از کار صرافی و نزول برات بدان علت که رباخواری در شرع اسلام حرام است احتراز می‌جستند.

بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی در همان حال که رقیب یکدیگر بودند، در مورد تأسیس و ایجاد هر نوع مؤسسه صرافی بزرگ ایرانی که ممکن بود به منافع نامشروع و مقاصد سیاسی آن دو مؤسسه لطمه‌ای وارد سازد، با هماهنگی کامل در جلوگیری از تأسیس آن مؤسسه می‌کوشیدند، چنان که ع - دانش‌پور در کتاب «بانک شاهنشاهی و امتیان» کشته شدن **ارباب پرویز** از زرتشتیان ایران مقیم یزد و متوقف و ورشکسته شدن مؤسسه صرافی جمشیدیان را که به مدیریت **ارباب جمشید زرتشتی** در اوایل مشروطیت در تهران تأسیس گردیده بود، به عنوان «فجایع بانک شاهنشاهی» یاد کرده ولی بنابر روایت ع - دانش‌پور از کتاب «پول و بانکداری»، تألیف مصطفی فاتح، متوقف شدن بنگاه صرافی و بانک جمشیدیان نتیجه‌ی فعالیت بانک استقراضی روس بوده است[۱].

ع - دانش‌پور پس از نقل قسمتی از مندرجات کتاب «پول و بانکداری» چنین می‌نویسد:

«آقای فاتح علت اصلی شکست بنگاه صرافی جمشیدیان را منحصراً به بانک استقراضی روس نسبت می‌دهد. برای آنکه خوانندگان ارجمند به علت چنین قضاوت مغرضانه‌ای پی ببرند، لازم می‌دانم به تذکر نکته‌ی زیر بپردازم: در سال ۱۹۳۸ کتابی در انگلستان به وسیله‌ی **ویکتور گلانتز** منتشر شد که نویسنده‌ی آن از یهودیان مهاجر روسی مقیم آمریکا بود. نویسنده‌ی این کتاب که تحصیلات خود را در دانشگاه کلمبیا به پایان رسانیده و ظاهراً از طرز رفتار دانشجویان آمریکایی با محصلین خارجی دل پرخونی داشته در فصل مربوط به رفتار آمریکایی‌ها با خارجی‌ها می‌نگارد: مابین دانشجویان بیگانه در این دانشگاه محصل ایرانی وجود دارد به نام مصطفی که آرزومند است روزی به ایران مراجعت نموده و با دخول در شرکت نفت انگلیس و ایران در میدان سیاست کشور خود، عهده‌دار انجام نقش مهمی گردد».

«آقای مصطفی فاتح بالاخره تحصیلات خود را در دانشگاه کلمبیا به پایان رسانیده و به ایران مراجعت نمود و من از ایشان که امروز به آرزوی دیرین خود رسیده و توانسته‌اند در دستگاه انگلیس‌ها در رأس پست مهمی قرار گیرند و آمال دیرین خود را عملی سازند، جز این هم انتظار ندارم که در واقعه‌ی شکسته و توقف مؤسسه‌ی صرافی جمشیدیان از بانک شاهنشاهی که مؤسسه انگلیسی و عامل اجرای سیاست انگلستان در ایران می‌باشد، ذکری ننموده و تقصیر را فقط و فقط متوجه‌ی بانک استقراضی روس، رقیب نیرومند بانک شاهنشاهی ایران نماید. درصورتی که در آن زمان مسلم بود که جمع‌آوری فته طلب‌های اشخاص از جمشیدیان در بازار به وسیله‌ی بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی روس، هر دو انجام گرفت و این دو

۱- کتاب بانک شاهنشاهی و امتیاز، تألیف ع - دانش‌پور، چاپ دوم، صفحات ۱۷ و ۱۹.

بانک بودند که موجبات ورشکستگی و توقف مؤسسه صرافی جمشیدیان را فراهم آوردند[۱].

تأسیس بانک شاهنشاهی و واگذاری حق انحصاری چاپ و نشر اسکناس با پشتوانه‌ی ۳۰ درصد به آن بانک از چند لحاظ قابل توجه است:

۱- چنان که بالاتر گفته شد، مبادلات کالا در داخل کشور و داد و ستد خارجی به علت نبودن مؤسسه معتبر صرافی و بانکی با دشواری‌های فراوان مواجه بود و تأسیس بانك در تهران و شعب آن در مراکز مهم ایالات و ولایات قسمتی از این دشواری‌ها را برطرف ساخت. مبادلات جنسی و تأمین اعتبار برای بازرگانان ایرانی در انگلستان و هندوستان و سایر مستعمرات انگلیسی به وسیله‌ی بانک شاهی و در روسیه و آلمان و اتریش و سایر کشورهای اروپای مرکزی به وسیله‌ی بانک استقراضی روس تا حدی توسعه یافت.

۲- قدر مسلم این است که هر یک از دو بانک انگلیسی و روسی در میدان رقابت اقتصادی سعی می‌کردند تا هر چه بیشتر برای گشایش اعتبار و تشویق بازرگانان به داد و ستد با کشور متبوع خویش تسهیلاتی فراهم آورند ولی ین تسهیلات در درجه‌ی اول برای واردات و رونق بخشیدن به بازار فروش امتعه و کالاهای انگلیسی و روسی و کشورهای وابسته بـه آن دو کشور صورت می‌گرفت. بدین ترتیب بازرگانان ایرانی برای استفاده از سرمایه و ادامه‌ی کار خود ناگزیر بودند که از سیاست پولی و اعتباری آن دو بانك پیروی کنند.

۳- انتشار انحصاری اسکناس به وسیله‌ی بانک شاهی يك منبع درآمد نامشروع برای آن بانک ایجاد نموده بود زیرا به علت نفوذ سیاسی انگلستان در دستگاه حاکمه‌ی ایران، بانک مزبور در مورد حجم و مقدار اسکناس‌های در جریان زیر بار هیچ‌گونه نظارت از طرف دولت ایران نمی‌رفت[۲] و علاوه بر آن بانک شاهی مطالبات خود را از دولت ایران به حساب سرمایه و اندوخته بانك و به عبارت دیگر به حساب پشتوانه‌ی اسکناس منظور می‌کرد و به نسبت افزایش حجم واردات و مبادلات خارجی و داخلی بر میزان اسکناس در گردش می‌افزود.

۴- بانک شاهی برای هر یک از شهرستان‌های ایران اسکناس جداگانه چاپ و منتشر می‌کرد و عبارت حاکی از این که، این اسکناس فقط در فلان شهرستان ادا خواهد شد، روی اسکناس‌های مربوط به هر شهرستان چاپ می‌شد و شعب بانك در شهرستان‌ها برای تعویض اسکناس‌های مربوط به شهرهای دیگر با اسکناس رایج حوزه‌ی خود مبلغی به عنوان «صرف

۱- همان کتاب، صفحات ۱۹ و ۲۰.

۲- در امتیازنامه‌ی مربوط به انتشار اسکناس فقط حق انتشار اسکناس از دو تومانی به بالا به بانک داده شده بود لیکن در ۲۲ رجب سال ۱۳۰۷ قمری اجازه‌ی نشر اسکناس یک تومانی را نیز بدست آورد.

اسکناس» کسر می‌کردند و فقط تهران از این قاعده مستثنی بود و اسکناس‌های مربوط به کلیه‌ی شهرستان‌ها در پایتخت بدون کسر از طرف بانک پذیرفته می‌شد.

۵- بین سرمایه‌ی بانک و حجم اسکناس در جریان، به مرور زمان تناسب و توازن از میان رفت و به تدریج بهای اسمی اسکناس در جریان با سرمایه‌ی بانک برابر می‌شد.

بانک شاهنشاهی که سرنوشت پول ایران را دراختیار داشت، تا آنجا که ممکن بود در راه کاهش بهای پول ایران در برابر لیره‌ی انگلیسی کوشید؛ به‌طوری که بهای یک لیره انگلیسی که در سال ۱۲۸۰ هجری یعنی ۲۶ سال پیش از تأسیس بانك در بازار ایران در حدود دو تومان بود، در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (سه سال بعد از تأسیس بانک) به ۳۶ قران و در سال ۱۳۲۳ قمری به ۵۹ قران رسید. طبق امتیازنامه، بانک شاهنشاهی مکلف بود که ۶ درصد منافع (سود ویژه) خود را به دولت ایران بدهد مشروط بر آن که مبلغ پرداختی از ۴۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی (معادل ۱۰۰/۰۰۰ فرانک فرانسه) کمتر نباشد اما بانک شاهنشاهی از سال تأسیس تا سال ۱۳۱۸ قمری یعنی در مدت ۱۲ سال با وجود منافع سرشاری که از نشر اسکناس و مبادلات بانکی و ایجاد نوسان در بورس اسعار خارجی در ایران برده بود، سالانه همان ۴۰۰۰ لیره را به دولت ایران می‌پرداخت.

ع - دانش‌پور در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«بانك شاهنشاهی ایران در مدت ۴۲ سال که انحصار صدور اسکناس را در ایران در دست داشت، بیش از ۱۱۱ میلیون ریال تنها از این منبع درآمد به‌دست آورد. اگر این منفعت هنگفت درنتیجه‌ی به‌کار بردن سرمایه‌ی بانک در ایران به دست می‌آمد، نگارنده کمترین اعتراضی نداشت. لکن حق انحصار صدور اسکناس حقی بود که زمامداران فاسد و نالایق عصر بناحق از ملت ایران سلب و برای مدت شصت سال به یک مؤسسه‌ی خارجی واگذار نمودند».

«واگذاری این حق به بانک مزبور آن هم با قید نگاهداری پشتوانه‌ی فلزی فقط به میزان ۳۰ درصد اسکناس‌های منتشر شده به منزله‌ی شرکت دولت ایران در سرمایه‌ی بانک به‌شمار می‌رود زیرا موقعی که به سرمایه‌ی بانک از طرفی و میزان اسکناس‌های در جریان از طرف دیگر نظر افکنید، می‌بینید که به استثنای چند سال اول در کلیه‌ی سال‌ها هفتاد درصد میزان اسکناس‌های در جریان بیش از سرمایه‌ی بانک بوده است. در این صورت آیا عدل و انصاف، مروت و مردانگی حکم می‌نمود که گیرنده‌ی امتیاز لااقل این نکته را درنظر گرفته و دولت ایران را به نسبت هفتاد درصد اسکناس‌های منتشره در منافع شرکت سهیم می‌نمود[۱]».

۱- کتاب بانک شاهنشاهی و امتیاز، تألیف ع - دانش‌پور، چاپ دوم، صفحه‌ی ۳۳.

در سال‌های اولیه‌ی تأسیس بانک برطبق امتیازنامه، دولت ایران حق داشت بر مقدار اسکناس‌هایی که بانک انتشار می‌داد، نظارت کند ولی چون بانک شاهنشاهی می‌خواست، چنان که بالاتر گفته شد از ممر انتشار اسکناس و امور صرافی و فرار از دادن حق الامتیاز دولت سود بیشتر ببرد، در سال ۱۳۱۵ قمری در دوره‌ی وزارت **حاج محسن‌خان مشیرالدوله** در وزارت امور خارجه به وسیله‌ی ایادی خود حق سرکشی و نظارت دولت ایران را بر امور اسکناس لغو نمود و بدین ترتیب مقدرات پول و مبادلات پولی ایران دربست در اختیار بانك شاهنشاهی قرار گرفت.

راه‌ها و وسایل نقلیه

راه‌های ارتباطی ایران در داخل از نوع جاده‌های ارابه‌رو و سواره‌رو و پیاده‌رو و این طرق به‌طور کلی در درجه‌ی اول مخصوص حمل و نقل محمولات پستی بود و این محمولات به وسیله‌ی گاری‌های روباز چهار اسبه در جاده‌های ارابه‌رو و به وسیله‌ی پیک‌های سوار در راه‌های سواره‌رو حمل و نقل می‌شد و در کوره‌راه‌های فرعی پیک‌های پیاده این وظیفه را انجام می‌دادند.

مهمترین راه‌های ارتباطی ایران در داخله که هر یک سابقه‌ی طولانی تاریخی دارد عبارت بود از:

۱- قسمتی از راه ابریشم دوران مغول و تیموری و صفویه یعنی راه تبریز به مشهد از طریق قزوین و تهران و نیشابور. این راه در دوران حکومت قاجاریه نیز یکی از مهمترین راه‌های ارتباطی و از سمت شمال غربی به جلفای روسیه و از طریق جلفا به تفلیس و راه‌های ارتباطی داخلی روسیه مرتبط و از سمت مشرق به افغانستان شمالی مربوط بود. علاوه بر آن، شاهراه سراسری شمال ایران از طریق خوی به مرز ایران و عثمانی و از آنجا به بندر ترابوزان (طرابزان) در کنار دریای سیاه اتصال داشت.

۲ـ راه‌های تهران به کرانه خلیج‌فارس بود که یکی از قم و کاشان و نایین و یزد و کرمان تا بندرعباس امتداد داشت و دیگری تهران را از طریق اصفهان و شیراز به بندر بوشهر اتصال داده بود.

۳- راه‌های تهران به دریای خزر که مهمترین آن‌ها راه تهران - انزلی از طریق قزوین و رشت بود و، چنان‌که در فصول پیش اشاره کرده‌ایم، امتیاز ساختمان و بهره‌برداری از آن را روس‌ها از شاه قاجار گرفتند. این راه و راه تهران به جلفای روسیه مسیر کاروان‌های تجارتی بود که کالاهای روسیه را به بازارهای داخلی می‌رساندند و کالاهای ایران را به انزلی و جلفا

می‌بردند.

۴- راه تهران به بغداد که از همدان و باختران می‌گذشت.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود، راه‌های اصلی ارتباطی ایران در دوره‌ی قاجاریه همان راه‌هایی است که اکنون نیز پایتخت را به مراکز مهم استان‌ها و بنادر شمال و جنوب کشور مرتبط ساخته است. طرح این راه‌ها در حقیقت متناسب با طبیعت ایران، وضع ناهمواری‌ها و مسیر رودها بوده و درحال حاضر نیز، علیرغم پیشرفت‌های شگرفی که در دفن راه‌سازی روی داده مسیر راه‌های شوسه و حتی قسمتی از راه‌آهن‌های ایران بر وفق اقتضای طبیعت کشور انتخاب شده است.

وسایط نقلیه‌ای که در راه‌های داخلی به کار می‌رفت، عبارت بود از گاری چهار چرخ که هم برای حمل مال‌التجاره و هم برای محمولات پستی به‌کار برده می‌شد و مسافرین نیز در فواصل کوتاه از گاری برای مسافرت استفاده می‌کردند. چارپایان از قبیل قاطر و شتر و خر که در هر شهر و به اقتضای وضع بازار به تعداد کافی در دسترس بازرگانان بود و **مکاری‌ها** یعنی دارندگان چارپایان مخصوص حمل و نقل با نرخ تقریباً معین و ثابت، کالای تجار را از شهری به شهر دیگر می‌بردند.

در کشور پهناور و کم جمعیت ایران که آبادی‌ها و شهرها در فواصل دور از یکدیگر قرار گرفته‌اند و با نبودن وسایط نقلیه‌ی سریع‌السیر حمل و نقل کالا در داخل کشور با دشواری‌های بسیار مواجه بود، به ویژه که حفظ امنیت راه‌ها در قسمت مهمی از خاک کشور به علت وجود خان‌های متنفذ(۱) محلی و ایلات و عشایر ساده‌لوح و احتمالاً گرسنه از حدود توانایی عده‌ای معدود **قراسواران** خارج بود و به همین جهت چارپاداران و مکاری‌ها ناگزیر بودند برای حفظ و حراست اموال و امانات مردم و جان و مال خویش عده‌ای مسلح با قافله و کاروان خود همراه کنند و چون در آن زمان حمل اسلحه عملاً منع قانونی نداشت، بعضی از مسافران نیز که همراه کاروان، سواره یا پیاده، حرکت می‌کردند مسلح بودند.

دروازه‌های تجارت خارجی ایران در شمال بنادر دریای خزر و مهمتر از همه‌ی بندر **انزلی**

۱- در غالب راه‌های کاروانی ایران که از قلمرو نفوذ و فرمانروایی خان‌ها و فئودال‌های متنفذ می‌گذشت مأمورین خان‌ها و فئودال‌ها و سران ایلات و عشایر از کاروانیان باج و خراج می‌گرفتند و فقط در چنین حالتی بود که کاروان تجارتی یا مسافری می‌توانست به راه خود ادامه دهد. یکی از بازرگانان معمر نقل می‌کرد که خود چندین بار با کاروان از راه‌های غرب ایران گذشته و به چشم خود دیده بود که در معابر لرستان (شاهراه کنونی همدان به خرم‌آباد) از هر صد شتر بار محصول یک شتر را مأمورین خان از کاروان می‌گرفتند.

بود و مال‌التجاره ایران به مقصد روسیه و لهستان و آلمان و اتریش و بالکان به وسیله‌ی بحریه تجارتی روسیه به **باکو** و یا **استراخان** (هشترخان) و از آنجا به وسیله‌ی راه‌آهن به بازارهای داخلی روسیه و ممالك اروپای شرقی حمل و کالاهای روسیه نیز از همین طریق و نیز از راه جلفا و تبریز به ایران وارد می‌شد و به همین جهت **رشت** و **تبریز** از مراکز عمده‌ی بازرگانی ایران با روسیه و اروپای شرقی و رونق و اهمیت بازارهای آن دو شهر به مراتب از پایتخت بیشتر بود.

بازار عمده‌ی صادراتی و وارداتی ایران در غرب **شهر باختران** بر سر راه ولایات غربی و مرکزی و تهران به بغداد بود و قسمتی از داد و ستد ایران و عثمانی از طریق **باختران** و قسمتی نیز از طریق **خوی** - **بایزید** - **ارزروم** صورت می‌گرفت.

خلیج‌فارس، دریای باز و آزاد و بزرگ‌ترین دروازه‌ی تجارت خارجی ایران تقریباً به‌طور انحصار دراختیار بحریه‌ی تجارتی انگلستان و بنادر ایران در آن دریا به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی آن دولت و بندر **محمره** (خرمشهر کنونی) و بندر **بوشهر** و **بندرعباس** از مراکز ورود و خروج کالا و مال‌التجاره بود و کالای انگلیس و هند و کشورهای تابع بریتانیا از این طریق وارد ایران می‌شد.

پس از اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت جنوب به **دارسی** و انتقال آن امتیاز به انگلیسی‌ها به تدریج بندر محمره و سپس جزیره و قصبه‌ی **آبادان** مرکز فعالیت تجارتی انگلیسی‌ها گردید و مقارن نهضت مشروطه‌طلبی در ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران دامنه‌ی نفوذ خود را در خوزستان و مناطق نفت‌خیز جنوب بسط داد.

III
اوضاع فرهنگی

مقدمه

جمود فکری که بر جامعه‌ی ایرانی از عصر صفویه یعنی از اوایل قرن دهم هجری چیره شده بود، همچنان ادامه یافت و در برابر رونق بازار علوم دینی و منقول (احادیث و اخبار و امثال آن‌ها) رغبت و توجه به علوم عقلی و معقول از قبیل حکمت و فلسفه و علوم طبیعی و ریاضیات روز به روز کمتر شد. زیرا نه تنها محیط اجتماعی برای رشد فکری و عقلی متناسب نبود، بلکه برخلاف دوران پرشکوه پادشاهان آل‌بویه و آل‌زیار و سلاجقه که دربار آنان مرکز تجمع علما و دانشمندان بود و هر امیر و پادشاهی از مصاحبت فضلا و دانشمندان بر دیگر امیران و سلاطین عصر خود مباهات می‌کرد، از جانب پادشاهان صفویه هیچ‌گونه تشویق و پشتیبانی از

علم و دانش به عمل نمی‌آمد و آنچه توجه آنان را به خود جلب می‌کرد علوم دینی و منقول بود.

دوران کوتاه حکومت‌های افشاریه و زندیه، که آن را می‌توان برزخی بین دولت‌های طولانی صفویه و قاجاریه دانست، بیشتر به کشمکش و زد و خورد و جنگ‌های داخلی و خارجی گذشت و از نظر علوم و ادبیات، این دوره را هم باید دنباله‌ی صفویه شمرد؛ با این تفاوت که عامل مرور زمان تا حدی آثار ناشی از سیاست خشک مذهبی صفویه را از میان برد. بار دیگر فعالیت‌های فکری و عقلی در میان جامعه‌ی ایرانی آغاز گردید و ارتباط ایران با اروپا و آشنا شدن بعضی افراد با سواد ایرانی با مظاهر تمدن علمی اروپا به توسعه‌ی نهضت ادبی و علمی ایرانی کمک کرد و در میان شاهزادگان درس خوانده و با ذوق قاجاریه کسانی مانند عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه و برادرش محمدعلی میرزا دولت شاه و امثال آنان به کسب و اقتباس مظاهر فرهنگ و تمدن جدید اروپا همت گماشتند و خوشبختانه اقدامات آنان به وسیله‌ی قائم‌مقام و امیرکبیر دنبال شد و با تأسیس دارالفنون، علیرغم مخالفت مرتجعین متعصب، طبقه‌ی جوان با سواد ایران با علوم عقلی آشنا گردیدند.

ادبیات و هنر در هر جامعه تابع ذوق و سلیقه و احساسات مردم و با توجه و استقبال حکومت‌ها و دولت‌ها قابل رشد و توسعه‌ی سریع است؛ به ویژه که شعر و شاعر همیشه در میان پادشاهان و امرا خریدار فراوان داشته و وسیله ارضای حس خودخواهی سلاطین و ملایم طبعِ تملق پسندِ پادشاهان و امیران و فرمانروایان بوده است. اما رشد علمی جامعه به سهولت و آسانی و بدون وجود مکتب علمی و موجبات دیگر امکان‌پذیر نیست و چنان‌که گفته شد، چنین مکتب علمی موجبات رشد فکری و علمی از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه یعنی از نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری به وجود آمد و مرور زمان لازم بود تا این مکتب گسترش یابد و ذوق و حس کنجکاوی و تجسس علمی و شور اشتیاق به درک مسائل ریاضی و طبیعی و جغرافیایی و طب و امثال آن در طبقه با سواد کشور تهییج شود. بنابراین دوران قاجاریه را هرچند که از لحاظ نهضت ادبی، به ویژه شعر و شاعری، می‌توان نظیر دوره‌ی رنسانس اروپا در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی دانست، لیکن از لحاظ علمی بسیار فقیر است.

۱- علوم

حکمت

حکما را به یک تعبیر می‌توان در ردیف علمای دینی قرار داد، مخصوصاً آن طبقه از حکما که فلسفه و عقاید و آرای فلسفی خود را تابع دین قرار داده‌اند و آنان را متکلمین و یا به تعبیر دیگر متألهین می‌خوانند و از این گروه در دوره‌ی صفویه نیز نمایندگانی برجسته مانند **شیخ**

بهاءالدین عاملی و **میرداماد** (معاصرین شاه عباس اول صفوی) و **ملامحسن فیض کاشانی** (معاصر شاه عباس دوم صفوی) برخاسته‌اند.

اما گروه دیگر از حکما که آراء و عقاید فلسفی خود را از تابعیت محض نسبت به دین رها نموده و به طبیعیات و عالم مادی نیز توجه کرده‌اند، بسیار معدود و انگشت‌شمارند. در دوره‌ی صفویه فقط می‌توان از **ملاصدرای شیرازی** (وفات به سال ۱۰۵۰ هجری قمری) نام برد که کتاب مشهور او به نام **اسفار اربعه** (کتب چهارگانه[1]) مهمترین تألیف در حکمت و مبنا و پایه‌ی آراء و عقاید حکمتی حکمای بعد از ملاصدرا بوده است.

اما در دوره‌ی **قاجاریه** می‌توان از دو حکیم و فیلسوف مشهور ایرانی یعنی **حاج ملاهادی سبزاوری** و **میرزا ابوالحسن جلوه** نام برد.

حاجی ملاهادی سبزواری فرزند مهدی به سال ۱۲۱۲ هجری قمری در سبزوار به دنیا آمد و مدتی در آن شهر و سپس در مشهد و اصفهان به تحصیل پرداخت و پس از سفر به مکه، به کرمان رفت و در آنجا ازدواج کرد و تا پایان عمر خود یعنی تا سال ۱۲۹۵ هجری قمری در آن شهر مقیم بود. مهمترین تألیف او در حکمت «**اسرارالحکم**» است. این حکیم طبع شعر نیز داشته و تخلص شعری او **اسرار** بوده و منظومه‌هایی به عربی در علم منطق و حکمت سروده و نیز حواشی متعدد بر کتاب «**شواهد الربوبیه**» تألیف ملاصدرا و سایر تألیفات این حکیم نوشته است.

میرزا ابوالحسن فرزند سیدمحمد طباطبایی از مردم نایین به سال ۱۲۳۸ هجری قمری در احمد آباد گجرات (در پاکستان غربی بنگلادش کنونی) متولد شد و بعدها با خانواده‌ی خود به ایران آمد و پس از مدتی توقف در اصفهان و فرا گرفتن حکمت اسلامی و فلسفه‌ی شرق به تهران آمد و به تدریج در حکمت سرآمد اقران و در دستگاه سلطنت ناصرالدین شاه مقرب و محرم گردید و به طوری که بعضی از نویسندگان این دوره اشاره کرده‌اند، شاه مکرر به منزل جلوه می‌رفت. جلوه، علاوه بر تبحر در حکمت، طبع شعری نیز داشته و دیوان اشعار او به چاپ رسیده است. مهمترین اثر علمی جلوه حواشی است که بر کتاب اسفار اربعه تألیف ملاصدرا نوشته است.

علوم اجتماعی

فن تاریخ‌نویسی، بدان جهت که سلاطین و فرمانروایان هر عصر به ثبت وقایع و حوادث

۱- اسفار در عنوان کتاب ملاصدرا جمع سفر (کتاب) است نه جمع سفر (و).

دوران سلطنت و فرمانروایی خویش دلبستگی داشتند، در دوره‌ی صفویه و افشاریه و زندیه رواج داشت و در عصر قاجاریه نیز رونق یافت و کتب متعدد در این فن تألیف شد.

سبک تاریخ‌نویسی در دوره‌ی قاجاریه، همان سبک و روش قدیمی و اساس آن بر ثبت وقایع حوادث گوناگون به ترتیب زمان وقوع آن‌هاست. در این کتب ارتباط منطقی وقایع تاریخ و بیان علل و موجبات آن وقایع مورد توجه قرار نگرفته ولی روی‌هم رفته از لحاظ ثبت وقایع و سبک نگارش و ساده‌نویسی بر کتب تاریخی دوره‌های صفویه و افشاریه برتری دارد.

نکته‌ی قابل توجه درباره‌ی تاریخ‌نویسی در دوره‌ی قاجاریه این است که تاریخ‌نویسان این دوره مانند **لسان‌الملک** و **رضاقلی‌خان هدایت** و **محمدحسن خان صنیع‌الدوله** (اعتمادالسلطنه) و امثال آنان، خود از درباریان و بازیگران صحنه‌ی سیاست عصر خویش بوده و حب نفس و جاه و مقام و ترس از خشم و غضب سلطان مستبد وقت قلم آنان را به قلب حقایق و پرده‌پوشی بسیاری از فجایع و زشتکاری‌های عصر خود وا داشته و سعی و کوشش این گروه در راه تملق و چاپلوسی از پادشاه عصر و به منظور جلب منفعت و دفع ضرر به‌کار رفته است و ما از فصول پیش ضمن نقل قسمت‌هایی از کتب تاریخی عصر قاجاریه به این نکته اشاره کرده و شواهدی در مورد انحراف نویسندگان این کتب از حقیقت‌گویی آورده‌ایم. با این همه، این حقیقت را نباید کتمان نمود که تاریخ‌نویسان این دوره به‌طور کلی به تاریخ کشور خود خدمت گرانبهایی انجام داده و عصر قاجاریه را از لحاظ کتب و منابع تاریخی غنی ساخته‌اند. به ویژه که بعضی از تاریخ‌نویسان این عصر مانند **میرزا جعفر خورموجی حقایق نگار** تا حدی بی‌طرفی و بی‌غرضی را در ثبت وقایع و حوادث رعایت کرده‌اند و بعضی از شاهزادگان با ذوق قاجار از قبیل **جهانگیر میرزا** و **سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان** نیز در آثار خود بسیاری از حقایقی را که گروه متملقین پرده‌پوشی کرده‌اند، فاش ساخته‌اند.

ادوارد براون درباره‌ی تاریخ‌نویسی این دوره و دوره‌های افشاریه و صفویه چنین می‌نویسد:

«... به علاوه این تواریخ، تاریخ ملت ایران محسوب نمی‌شود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که پی در پی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده[1] و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربوده‌اند و سالنامه‌ی خستگی‌آور خونریزی‌ها و چپاول‌ها و تطاول‌هایی است که به زحمت می‌توان یک موضوع عمومی گرانبهایی از آن‌ها استخراج کرد. فقط پس از رنج فراوان و صبر بی‌پایان می‌توانیم نکاتی از آن‌ها بیرون بیاوریم که

۱- گویا منظور ادوارد براون از سلاطین و امرای خارجی اشاره به اصل و نسب ترکمانان قاجار بوده است.

نور ضعیفی بر اوضاع و مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی بیفکند و همین مطالب است که اگر در دست مورخی مثل ابن‌خلدون می‌افتاد، نتایج استادانه‌ای از آن‌ها استخراج می‌کرد[۱].

علم جغرافیا، پیش از تأسیس دارالفنون چندان مورد توجه نبود ولی پس از آن‌که رشته‌ی جغرافیا و نقشه‌کشی و مهندسی در دارالفنون زیر نظر معلمین اروپایی تأسیس و حس کنجکاوی محصلین نسبت به آشنایی با احوال و اوضاع ممالک جهان بیدار گردید، به ویژه پس از آن‌که رسالات و جزوه‌های استادان اروپایی به فارسی ترجمه و چاپ و منتشر شد، این علم مورد توجه قرار گرفت و چنان که در فصول پیش اشاره کردیم، برای نخستین بار نقشه‌ای از شهر تهران به وسیله‌ی گروهی از معلمین و محصلین رشته‌ی جغرافیا و مهندسی دارالفنون ترسیم گردید و به نظر ناصرالدین شاه رسید. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه رسالاتی در جغرافیا به دستور امیرکبیر چاپ و منتشر شد و توسعه‌ی روابط سیاسی و بازرگانی ایران با ممالکت دیگر جهان و لزوم آشنایی با اوضاع جغرافیایی آن ممالک، ارزش و مقام علم شریف جغرافیا را بیش از پیش در میان طبقه با سواد و روشنفکر بالا برد.

از کتب جغرافیایی این دوره می‌توان کتاب «**فارسنامه‌ی ناصری**» تألیف حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور به **فسائی** را نام برد که گفتار دوم آن در باب جغرافیای فارس نوشته شده و یک فهرست اعلام جغرافیایی نیز ضمیمه آن است. کتاب «**جام جم**» تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله حاوی جغرافیا و خلاصه‌ای از تاریخ ممالک جهان و جغرافیای ایالات و ولایات ایران «**مرآت‌البلدان**» و «**مطلع‌الشمس**» تألیف اعتمادالسلطنه و کتاب «**گنج دانش**» تألیف محمدتقی خان حکیم، حاوی اطلاعاتی درباره‌ی جغرافیاست.

در سفرنامه‌های نویسندگان داخلی مانند «**سفرنامه‌ی مسعودی**» یا تاریخ سرگذشت مسعودی تألیف مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه و سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و کتاب «**بستان السیاحه**» تألیف حاجی زین‌العابدین شیروانی و یادداشت‌ها و کتب سیاحان و مأمورین سیاسی خارجی که به ایران آمده‌اند، پاره‌ای اطلاعات جغرافیایی در باب ایران و بعضی از ممالك دیگر می‌توان یافت. برای نمونه در این مورد می‌توانیم از کتاب «**مأموریت گاردان در ایران**[۲]» و کتاب «**مسافرت به ایران**» نوشته‌ی پرنس الکسیس سولتیکف[۳] و کتاب

۱- تاریخ ادبیات ایارن از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، تألیف ادوارد براون، ترجمه‌ی رشید یاسمی، چاپ دوم، صفحه‌ی ۳۱۵.

۲- این کتاب به وسیله‌ی عباس اقبال آشتیانی به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

۳- ترجمه‌ی فارسی این کتاب به وسیله‌ی دکتر محسن صبا در تهران به چاپ رسیده است.

«**سه سال در دربار ایران**» تألیف دکتر فووریه[۱] طبیب مخصوص ناصرالدین شاه نام ببریم. در این کتب اطلاعات دقیق از وضع راه‌ها و بعضی از شهرها و نواحی که بر سر راه نویسندگان مزبور قرار داشته است، می‌توان کسب نمود. کتاب **سفرنامه از خراسان تا بختیاری تألیف** «**هانری رنه دالمانی**» حاوی اطلاعات دقیق جغرافیایی درباره‌ی قسمتی از نواحی خراسان و ایران مرکزی و نیز حاوی اطلاعات نفیس درباره‌ی آداب و رسوم و وضع اقتصادی ایران در دوره‌ی اخیر قاجاریه است[۲].

احوال رجال و تذکره‌ها

جمع‌آوری و تدوین ترجمه‌های احوال رجال علم و ادب در دوره‌ی قاجاریه تا حدی رونق یافت و ناصرالدین شاه شخصاً به این امر علاقه نشان داد و شش تن از فضلا و نویسندگان را مأمور نمود تا به تألیف جامع و کاملی از شرح حال کلیه‌ی رجال علم و ادب و دین بپردازند. کار این تألیف زیر عنوان «**نامه‌ی دانشوران**» آغاز گردید و جلد اول این کتاب در سال ۱۲۹۶ قمری و جلد دوم آن در سال ۱۳۱۲ قمری در تهران چاپ سنگی شد ولی تألیف ناتمام ماند. کتاب «**روضات الجنان**» تألیف محمدباقر ابن‌حاجی زین‌العابدین موسوی خوانساری که ترجمه‌ی احوال رجال به ترتیب حروف الفباء در آن کتاب تدوین شده و در سال ۱۳۰۶ قمری در تهران به چاپ رسیده است.

در تدوین احوال رجال نیز بنابر اقتضای زمان و افکار عمومی، تدوین شرح حال علمای مذهب بیشتر مورد توجه مؤلفین قرار گرفته است. کتاب «**قصص‌العلما**» تألیف محمدبن سلیمان تنکابنی که در سال ۱۲۹۰ قمری نوشته شده حاوی شرح حال ۱۵۰ هزار نفر از علمای شیعه و کتاب «**نجوم السما**» نوشته‌ی میرزا محمدعلی که در سال ۱۲۸۶ قمری تألیف شده و شامل ترجمه‌ی احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری است.

تذکره‌نویسی نیز یکی از اشتغالات فکری این دوره بوده و دو کتاب بزرگ به وسیله‌ی رضا قلی‌خان هدایت، مؤلف دنباله‌ی کتاب تاریخ «**روضة‌الصفا**» تدوین گردیده است. یکی از آن‌ها «**ریاض العارفین**» و دیگری تذکره جامع «**مجمع الفصحا**» است که مکرر به چاپ رسیده و یکی از منابع مهم و معتبر اهل ادب در مطالعه‌ی ترجمه‌ی احوال ادبا و عرفا و شعرای بعد از اسلام ایران است.

۱- این کتاب را عباس اقبال آشتیانی ترجمه و چاپ کرده است.

۲- کتاب هانری رنه دالمانی Henry Rene D'allmone فرانسوی به وسیله‌ی همایون فره‌وشی ترجمه و چاپ شده است.

۲ - ادبیات (نظم و نثر)

آثار منظوم

شعر و شاعری، چنان که در مقدمه اشاره کردیم، تابع ذوق و احساس شخصی و نیروی تخیل افراد و با فراهم آمدن محیط مناسب قابل رشد و توسعه‌ی سریع است. فتحعلی‌شاه قاجار بنا بر روایت غالب مورخین دوره‌ی قاجاریه، طبعی ملایم داشته و مشوق شعرا و ادبا بوده و رضا قلی‌خان هدایت در مقدمه‌ی «**مجمع الفصحا**» تجدید حیات شعر و ادب را نتیجه‌ی تشویق و ادب‌دوستی آن پادشاه دانسته و به طبع شعری او اشاره و تخلص شعری وی را «**خاقان**» یاد کرده است.

این نکته را باید تذکر دهیم که اساس نهضت ادبی از زمان کریم‌خان زند که مردی با ذوق و خوش محضر و آرامش‌طلب بوده است، پایه‌گذاری شده و تشویق و ترغیب او از ادبا و دانشمندان و سرایندگان، زمینه را برای ظهور گویندگان دوران قاجاریه آماده ساخته است. «**سید احمد هاتف اصفهانی**» یکی از گویندگان لطیف طبع معاصر کریم‌خان زند به سبب سرودن ترجیع‌بند دلپذیر خود در توحید، مقام بلندی در ادبیات نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری ایران را کسب کرد(۱) و گویندگان دیگر آن عصر(۲) با اشعار نغز و دلکش خود و اختیار سبک خراسانی

۱- ترجیع‌بند مشهور هاتف اصفهانی یکی از نغزترین و شیواترین اشعار عرفانی دوره‌ی زندیه است این ترجیع‌بند در بند اول با این بیت:

ای فدای تو هم دل هم جان — وی نثار رهت هم این و هم آن

آغاز شده و هر بند از آن با این بیت:

که یکی هست و هیچ نیست جز او — وحده لا اله الا هو

پایان می‌یابد. بند دوم با بیت:

از تو ای دوست نگسلم پیوند — ور به تیغم برند بند از بند

بند سوم با بیت:

دوش رفتم به کوی باده فروش — ز آتش عشق دل به جوش و خروش

بند چهارم با بیت:

چشم دل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنی است آن بینی

و بند پنجم با این بیت:

یار بی‌پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولوالابصار

هاتف اصفهانی به سال ۱۱۹۸ در شهر قم بدرود حیات گفت.

(ترکستانی) و عراقی در برابر سبک هندی که در دوره‌ی صفویه معمول بود، به تجدید حیات ادب ایران از لحاظ لفظ و معنی رونق بخشیدند.

ناصرالدین شاه نیز مانند فتحعلی‌شاه شعر دوست و خود او نیز دارای طبع شعری بود و به‌طور کلی انتخاب یک نفر درباری و اعطای القابی چون **ملك‌الشعرا** و **شمس‌الشعرا** و امثال آن‌ها به شاعران درباری می‌توانستند گاه و بی‌گاه اشعاری مناسب حال سلطان بسرایند و یا هنگام لزوم ستایش اعمال و کردار پادشاه وقت و ولی‌نعمت خود را در قالب نظم بریزند.

اینك برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی به ذکر خلاصه‌ای از شرح حال و نمونه‌هایی از اشعار گویندگان درجه‌ی اول این دوره می‌پردازیم:

سحاب – سید محمد اصفهانی متخلص به سهاب پسر سید احمد هاتف اصفهانی شاعر معاصر فتحعلی‌شاه و از قصیده‌سرایان عصر خود، در سال ۱۲۲۲ هجری قمری بدرود حیات گفته و این چند بیت در ذم غرور و اغراق شاعران از اوست:

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست — و آن را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ‌تر — در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگریست — چندین خیال جاه و تمنای مال چیست
شعر اصلش از خیال بود حسنش از محال — تا از خیال این همه فکر محال چیست
گیرم که نظم، بحر در و کان گوهرست — با نثر کلك داور دریا نوال چیست

مجمر – سید حسن طباطبایی اردستانی ملقب به «**مجتهدالشعرا**» شاعر معاصر فتحعلی‌شاه قاجار، به سال ۱۲۲۵ قمری وفات یافته و نسخه‌ای خطی از کلیات اشعار او در موزه‌ی بریتانیا موجود و این لغز درباره‌ی قلم از اوست:

گلبن باغ نفس ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز و هم عبیرافشان — لب دلدار و زلف جانانم
در دُر افشانی و گهر ریزی — طبع دستور و دست سلطانم

صبا – فتحعلی‌خان کاشانی متخلص به صبا، ملك‌الشعرای دربار فتحعلی‌شاه از آثار او **شهنشاه‌نامه** (به تقلید شاهنامه‌ی فردوسی)، خداوندنامه، عبرت‌نامه، گلشن و دیوار اشعار اوست. در جوانی شاگرد صباحی اصفهانی شاعر دوره‌ی زندیه بوده و مدتی از اوایل عمر را نیز به خدمات دیوانی مانند حکومت قم و کاشان گذرانده و سپس مقیم دربار گردیده و به سال

۲– از گویندگان دیگر عصر زندیه نام آقا محمد عاشق اصفهانی معاصر کریم‌خان‌زند در تذکره‌ها آمده و دیوان اشعار او نیز به چاپ رسیده است.

۱۲۳۸ هجری قمری وفات یافته است.

فتحعلی‌شاه صبا بیشتر قدرت طبع و هنر ادبی خود را در راه مداحی از سلطان وقت به کار برده و این چند بیت نمونه‌ای از مدایح او درباره‌ی فتحعلی‌شاه قاجار است:

ببال ای تخت اسکندر بناز ای مسند دارا
که شد اسکندر دیگر به دارایی سریر آرا
زمان را شاه دریا دل زمین را خسرو عادل
زمان بر عهد او مایل زمین بر مهد او شیدا
به تخت آسمان رختش بر اوج آسمان تختش
براست از آسمان تختش که آن پیر است و این برنا

خوانندگان با ذوق و سخن‌سنج این کتاب می‌توانند از مقایسه‌ی چند بیت زیر از شهنشاه‌نامه صبا با شاهنامه‌ی استاد و حکیم بزرگ طوسی به ارزش ادبی گفتار صبا پی ببرند:

سفر دیلم

به دیلم مرا بود وقتی سفر — به فرمان دارای جمشید فر
ز خاک سیه فام و آب سفید — به جان گشتم از زندگی ناامید
به دانگی دوسیم از گذرگاه رود — کشاورز آن مرز را هم نمود
ستم پیشه مردی ندادش درم — به دشنام و چوبش بیازرد هم
من از آب آسان گذشتم چو برق — ستم‌پیشه مسکین به گرداب غرق
رهایی از کشتی بود با خدای — ولیکن مرنجان دل ناخدای(۱)

نشاط - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی از گویندگان عصر فتحعلی‌شاه قاجار و ملقب به **معتمدالدوله**، علاوه بر طبع شعری در خط ترسل مشهور و به ادبیات فارسی و زبان عربی و ترکی آشنا و مردی دست و دل‌باز و مهمان‌نواز بوده است. وی در بذل و بخشش به دراویش و شعرا و ادبای معاصر خویش چندان راه افراط پیمود تا به کلی تهیدست شد. وارستگی نشاط آن است که او به تصوف و عرفان شوق و دلبستگی کامل داشته و در طریق عرفان گام می‌زده است. محفل انس او در اصفهان مجمع پیروان طریقت و ادبا و شعرا بود و او در کمال سخا و جوانمردی، درآمدِ خود را در راه دوستان و مصاحبان خویش صرف می‌کرد تا آن که آوازه‌ی نام او به تهران رسید و فتحعلی‌شاه او را به پایتخت خواند و چون به لطف طبع و هنر او در خط و

۱- نقل از کتاب «نهضت ادب ایران در عصر قاجار»، به قلم ابراهیم صفایی، چاپ دوم، تهران.

انشا و صفات برجسته‌ی اخلاقی وی آشنا شد، او را در سلک درباریان و مقربان خویش درآورد.

نشاط شاید نخستین گوینده‌ی عصر قاجار باشد که با آثار لطیف و شیوای خود به غزلسرایی روح تازه دمیده است. وی در اواخر عمر به بیماری سل دچار شد و به سال ۱۲۴۴ هجری قمری جهان را بدرود گفت. غزل زیر یکی از شیواترین غزلیات نشاط است:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد	در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد
روشنان فلکی را اثری در ما نیست	حذر از گردش چشم سیهی باید کرد
شب‌که‌خورشید جهان‌تاب نهان از نظر است	قطع این مرحله با نور مهی باید کرد
خوش همی می‌روی ای قافله‌سالار براه	نظری جانب گم کرده رهی باید کرد
نه همین صف‌زده مژگان سیه باید داشت	در صف دلشدگان هم نگهی باید کرد
گر مجاور نتوان بود به میخانه‌ی نشاط	سجده از دور به هر صبحگهی باید کرد[1]

وصال - میرزا (محمد) شفیع مشهور به میرزا کوچك متخلص به وصال به سال ۱۱۹۳ قمری در شیراز متولد شد و در سال ۱۲۶۲ قمری وفات یافت. مردی شوخ طبع و زودرنج و به فنون ادب آشنا بود و در خط و موسیقی نیز مهارت داشت و در جوانی غزلیات خود را با آواز دلکش می‌خواند و مردم را شیفته‌ی شعر و آواز خود می‌ساخت. وصال خطاط و ادیب و شاعر و خوش صدا و موسیقی‌دان و با منطق و فلسفه نیز آشنا بود و هنگامی که به حضور فتحعلی‌شاه بار یافت و قرآن نفیسی را که به خط خود نوشته بود به شاه تقدیم کرد و قصیده‌ی خود را در مدح شاه خواند، فتحعلی‌شاه با حضور عده‌ای از ادبا و شعرای دربار و شجاع‌السلطنه فرمانروای فارس وصال را مخاطب ساخت گفت: «جناب وصال در کسب کمال افراط نموده‌اند». سپس او را به شجاع‌السلطنه سپرد و دستور داد که در رفاه حال او بکوشد. ادوارد براون از قول رضا قلی‌خان هدایت نوشته است که وصال از مبالغه فتحعلی‌شاه درباره‌ی کمالات خود رنجیده‌خاطر گشت.

شجاع‌السلطنه به دستور فتحعلی‌شاه در توجه نسبت به وصال دریغ نمی‌ورزید تا آن‌که روزی وصال ضمن قطعه‌ی شعری از شجاع‌السلطنه فضه (نقره یعنی پول) خواست. شاهزاده کنیز سیاه بد قیافه‌ای را به نام فضه به خانه‌ی وصال فرستاد و به او نوشت: جناب وصال فضه را فرستادم تحویل بگیرید. وصال از دیدن کنیزک وحشت کرد و او را در خانه نگه داشت و طی ابیاتی چند شوخی شجاع‌السلطنه را پاسخ گفت و شاهزاده مبلغی پول نقره برای وصال فرستاد و کنیزک را بازگرداند. این روایت که از کتاب «**نهضت ادبی ایران**» به قلم ابراهیم صفایی نقل شد،

۱- نقل از کتاب نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، به قلم ابراهیم صفایی، چاپ دوم، تهران.

تنها از لحاظ یک شوخی بامزده قابل توجه نیست بلکه عنوانی که وصال در خطاب به شجاع‌السلطنه برای او اختیار کرده، قابل دقت است. وصال طی نامه‌ی منظوم خود شجاع‌السلطنه را شاه خطاب کرده و چنین گفته است:

هر زمان رخش بلایی بر سر من سر دهد هر زمانم گوشمالی چرخ بد اختر دهد

کاو هم از طیبت مرا سهمی از آن بدتر دهد دست ازو بر دامن شه می‌زنم وین طرفه بین

تا چه بخشد گر مرا چیزی به جای زر دهد سیم جستم داد شاهم یک کنیز فضه نام

به طوری که ملاحظه می‌شود، وصال در خطاب به شجاع‌السلطنه در ابیات دوم و سوم، او را شاه خوانده است و ما طی فصول گذشته به این نکته اشاره کرده‌ایم که پادشاه قاجار، برطبق سنت ملی و تاریخی، خود را شاهنشاه و فرمانفرمایان ایالات بزرگ یعنی ممالك فارس و آذربایجان و خراسان و کرمان را هم‌ردیف شاهان می‌دانست.

فرزندان وصال شیرازی نیز از ذوق ادب و لطف طبع بی‌بهره نبوده‌اند و روی‌هم رفته خاندان وصال یکی از خاندان‌های ادب‌دوست و ادب‌پرور دوره‌ی قاجاریه بوده است.

قاآنی - میرزا حبیب فرزند میرزا ابوالحسن گلشن، به سال ۱۲۲۲ قمری در شیراز به دنیا آمد و در سی سالگی شاعری توانا بود و ابتدا **حبیب** تخلص می‌کرد. در سفر خراسان با میرزا عباس بسطامی، ادیب و شاعر معاصر خود آشنا شد و چون آن دو به دستگاه فرمانروایی شجاع‌السلطنه والی خراسان و کرمان راه یافتند، شجاع‌السلطنه، به مناسبت نام فرزندان خود اکتای قاآن و فروغ‌الدوله، میرزا حبیب را **قاآنی** و میرزا عباس بسطامی را، که تخلص شعری او مسکین بود **فروغی** تخلص داد.

قاآنی را غالب ادبا و نویسندگان عصر ما بزرگ‌ترین شاعر دوره‌ی قاجاریه و در قصیده‌سرایی بی‌همتا دانسته‌اند و چنین به نظر می‌آید که در نظم به معنی اعم یعنی در پیوستن کلمات موزون و انجام شعری و آهنگ آوردن کنایات و تشبیهات و لطایف و بعضی مضامین تازه و بدیع برتر از شاعران دیگر آن عصر بوده است.

ادوارد براون زیر عنوان «هنرها و عیوب قاآنی» درباره‌ی این سراینده‌ی نامی چنین می‌نویسد:

قاآنی یکی از خوش آهنگ‌ترین و عذب‌البیان‌ترین شعرای ایران است و تسلط او بر لغات حیرت‌انگیز است. لیکن همت و نیت عالی و اصول نجیبه‌ی شریفه در گفتارش نیست. نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانایی می‌ستاید و به آن‌ها تملق می‌گوید و چون ضعیف و معزول شدند، بد گفته و نکوهش می‌کند، بلکه حاضر است ایهام و کنایات قابل سرزنش استعمال کرده، حتی خشن‌ترین هجو و قبیح‌ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد. در قصاید متعدده

مفصلاً محامد صفات و فضایل اخلاق حاج میرزا آغاسی صدراعظم محمد شاه را ستوده اما بعد از او قصیده(ای) در مدح امیرکبیر ساخته و اشاره به وزیر معزول کرده گوید:

به جای ظالمی شقی نشسته عادلی تقی — که مؤمنان متقی کنند افتخارها[۱]

قاآنی زمان سه پادشاه قاجار یعنی فتحعلی‌شاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه و چند شاهزاده‌ی عالی مقام و چند تن از صدور آن دوره مانند حاجی میرزا آغاسی و امیرکبیر و میرزا آقاخان نوری را درک کرده و درباره‌ی آنان مدایحی سروده و درحقیقت شعر و شاعری را وسیله‌ی امرار معاش قرار داده و بدین ترتیب از ارزش مقام ادبی خویش در نظر مردم آزاده و آزادمنش کاسته است.

این شاعر و ناظم بزرگ دوره‌ی قاجاریه، به سال ۱۲۷۰ قمری[۲] در تهران بدرود حیات گفت و علاوه بر دیوان اشعار، مجموعه‌ای حاوی قصص و پند نصایح به سبک گلستان سعدی زیر عنوان **پریشان** از خود به یادگار گذاشت.

چند بیت زیر از قصیده‌ی غرّای قاآنی که درباره‌ی سفر جنگی محمدشاه به هرات سروده شده است، نقل می‌شود:

سخن گزافه چه رانی ز خسروان کهن — یکی ز شوکت شاه جهان سرای سخن
مهین خدیو محمد شه آفتاب ملوک — سپهر عز و معالی جهان فهم و فطن
هزار لجه نهنگ است در یکی خفتان — هزار بیشه هژبر است در یکی جوشن
بزرگ همت او خرد دیده ملك جهان — فراخ دولت او تنگ کرده جای حزن[۳]

فروغی بسطامی - میرزا عباس فرزند آقا موسی، به سال ۱۲۱۳ قمری در عتبات به دنیا آمد. پدرش از ملازمان دربار آغامحمدخان قاجار بود که به سبب صراحت لهجه از دربار اخراج گردید و به عتبات رفت. میرزا عباس تحصیلات مقدماتی را در نجف آغاز نمود و چون پدرش را از دست داد، به ایران آمد و در اوان جوانی مدتی در مازندران نزد عموی خود دوستعلی‌خان که از عمال حکومتی عصر فتحعلی‌شاه بود، بسر برد و غالباً به مطالعه‌ی دیوان اشعار سعدی و حافظ می‌پرداخت و گاهی شعر می‌گفت و تخلص او **مسکین** بود.

دوستعلی‌خان وسیله‌ی شرفیابی مسکین را به حضور فتحعلی‌شاه فراهم ساخت و شاه او را به خراسان نزد شجاع‌السلطنه فرمانفرمای آن ایالت فرستاد و چنان‌که در شرح حال قاآنی

۱- تاریخ ادبیات ایران، تألیف اداورد براون، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، ۱۳۲۹، صفحه‌ی ۲۳۴.
۲- ابراهیم صفایی در «تاریخ نهضت ادبی ایران» تاریخ وفات قاآنی را سال ۱۲۷۲ قمری ثبت کرده است.
۳- تاریخ «نهضت ادبی ایران» به قلم ابراهیم صفایی، چاپ دوم، تهران.

گفته شد، شجاع‌السلطنه او را **فروغی** تخلص داد و با قاآنی آشنا شد. اما برخلاف آن شاعرزاده وی به تصوف گرایید و در عالم سیر و سلوک عرفا قدم گذاشت و طبع لطیف او به تخیلات و افکار نغز و دلکش عرفانی آراسته شد و به سبب پیروی از طریقت و عرفان و شوریدگی حال و غزلیات شیوای عرفانی مورد سوءظن و تعقیب متشرعین قرار گرفت.

فروغی مردی بلند همت و وارسته و دست و دل باز و مهربان و متواضع بود و چون آوازه‌ی شهرت او در سرودن غزلیات عرفانی به گوش ناصرالدین شاه رسید، او را احضار کرد و از آن پس، شاه اشعار خود را برای فروغی می‌خواند و غزلیات فروغی را با شور و اشتیاق می‌شنید. روزی شاه چند بیت از غزلی را که ساخته بود برای فروغی خواند و از او خواست که غزل را تمام کند مطلع غزل ناصرالدین شاه این بود:

دوست نباید ز دوست در گله باشد — مرد نباید که تنگ حوصله باشد

فروغی دنباله‌ی غزل را با این بیت:

دوش به هیچم خرید خواجه و ترسم — باز پشیمان درین معامله باشد

آغاز نموده و با مقطع ذیل پایان داد:

با غزل شاه نکته‌سنج فروغی — من چه بگویم که قابل صله باشد

برای نشان دادن مشرب عرفانی فروغی و لطف طبع این غزل‌سرای شیرین سخن سه بیت از نخستین غزل دیوان او نقل می‌شود:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا — کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور — پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من — با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

چند بیت زیر برگزیده از غزل شیوای فروغی بسطامی است:

یک شب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت

داد خود را زان مه بیدادگر خواهم گرفت

چشم گریان را به طوفان بلا خواهم سپرد

نوک مژگان را به خوناب جگر خواهم گرفت

نعره‌ها خواهم زد و در بحر و بر خواهم فتاد

شعله‌ها خواهم شد و در خشک و تَر خواهم گرفت

انتقامم را ز زلفش مو به مو خواهم کشید

آرزویم را ز لعلش سر به سر خواهم گرفت

یــا بــهار عـمر مـن رو بـر خـزان خـواهـد نـهاد
یــا نــهال قــامت او را بــه بــر خـواهـم گـرفت
یا به پـایش نـقد جـان بـی‌گفتگو خـواهـد فشـاند
یا ز دستش آستین بر چشـم تَـر خـواهـم گـرفت

یغمای جندقی - میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به یغما، شاعر و نویسنده‌ی لطیفه‌گوی اواخر دوره‌ی قاجاریه که هزل و هجو را به حد افراط رسانیده و به روایت ادوارد براون عبارت مخصوص یعنی تکیه‌ی کلام او «زن قحبه» بوده و چنین به نظر می‌آید که این گوینده و میرزا حبیب قاآنی بیش از سایر گویندگان و شعرای ناصری به خصوصیات اخلاقی پادشاه عیاش و شهوت‌ران عصر خود آشنا بوده‌اند(۱).

یغما مدتی از عمر خود را منشی مردی تندخو و هرزه دهان مـوسوم بـه **ذوالفـقار خـان سمنانی** بوده و گویا محض مشغول ساختن خاطر و جلب رضای او غزلیات و ادبـیات کـریه تعرض‌آمیز خود را با تخلص **سردار** سروده و مجموعه‌ی آن را **سرداریه** نام داده است. یـغما علاوه بر هزلیات، آثار زیادی از نظم و نثر جدی بسیار شیوا از خود به یادگار گذاشته و کلیات آثار او به سال ۱۲۸۳ هجری قمری در تهران به چاپ رسیده است.

یغما درعین حال ذوق و قریحه‌ی خود را در سرودن هزلیات به‌کار برده، مردی متدین و

۱- طبع هرزه پسند ناصرالدین شاه را از این روایت که در کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» آمده است می‌توان دریافت: «... یکی از اجزای خلوت پادشاهی می‌گفت که روزی شاه در باغچه‌ی گردش می‌فرمود مرا نزدیک خواست و آهسته گفت که چون تو با مطرب‌های شهر و مردم هرزه‌گو هر جایی مأنوسی، فلان مبلغ از صرف جیب معین می‌کنم، هر ماهه بگیر و هر هفته روزنامه‌ی مشروح از همه جا و همه کس تحصیل کن و مخفیانه به من برسان. گفتم اطاعت می‌کنم در همان هفته از رواة‌ثقه و مردم دقیق مسموعات خود را که از احوال عمومی تهران و پاره‌ی معاملات حکام در ولایات و بعض گفتگوهای دولتی که در مجالس مردم شده بود و اهمیتی داشت مرتب کرده به حضور همایون تقدیم داشتم، گرفتند و در جیب گذاشتند. پس از دور روز باز در گردش باغ مرا طلبیده فرمودند: این روزنامه نامربوط چه بود که دادی؟ عرض کردم از اشخاص معقول درستگو به دست آورده مقدمتاً این‌قدر توانستند اطلاعات بدهند، اگر نقصی دارد بعد از این تکمیل می‌شود. در روی من به تندی نگریسته گفتند: مقصود من این خبرهای متفرقه که مایه‌ی پریشانی حواس است نبود، خواستم از اتفاقات بامزه شهری و این‌که کدام زن را به کدام مجلس بردند یا کدام مرد را در کدام حوزه به‌کار گرفتند، در مستی‌ها چه منازعات شد، از خبرهایی که نشاط خاطر بیاورد و معرفتی به حال اشخاص پیدا شود. «خاطرات سیاسی امین‌الدوله»، صفحه ۵۶-۵۷.

مقید به شعائر مذهبی بوده و در مرثیه‌سازی و نوحه‌سرایی، سبک نو و بدیعی آورده و درحقیقت مراثی خود را با آهنگ و وزن مخصوص توأم ساخته و این مراثی که در نوع خود بی‌نظیر بوده، مدت‌ها مورد استفاده‌ی نوحه‌خوانان و در ایام سوگواری ماه محرم زبانزد مردم بوده است.

قطعه‌ی زیر نمونه‌ای از مراثی سوزناک و مؤثر یغما درباره‌ی فاجعه‌ی جانگداز کربلاست:

می‌رسد خشك لب از شط فرات اکبر من نوجوان اکبر من
سیلانی بکن ای چشمه چشم تَر من نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این خم فیروز نمود لعلی آورد به خون
گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زاده‌ی آزاده نهاد نتوان برد ز یاد
از ازل کاش نمی‌زاد مرا مادر من نوجوان اکبر من

سروش اصفهانی - میرزا محمدعلی متخلص به سروش، به سال ۱۲۲۹ قمری در شهر اصفهان به دنیا آمد و چندی در اصفهان به کسب سواد و دانش پرداخت و با فنون ادب آشنا شد و بعد از مدتی سیر و سیاحت در ولایات مرکزی ایران به تبریز رفت و با شاهزادگان قاجار مقیم دربار ناصرالدین شاه میرزا ولیعهد و سرانجام با ولیعهد که طفل بود، آشنا گردید و از برکت نوازش ولیعهد و سایر شاهزادگان ثروتمند شد و در سلک درباریان و متمکنین درآمد و چون ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۴ قمری به سلطنت رسید، با او به تهران و به القاب خانی و شمس‌الشعرایی ملقب گردید.

یکی از آثار سروش چکامه‌ای است که در سال ۱۲۷۳ قمری پس از تسخیر هرات به دست حسام‌السلطنه سروده و از ناصرالدین شاه یک عصای مرصع و دو هزار تومان صله گرفته است. اینک چند بیت از آن چکامه نقل می‌شود:

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار — ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار
کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد — از بهر شاه مژده فتحی بزرگوار
شهر هری به قهر گرفتن طلسم بود — بشکست این طلسم شهنشاه کامکار[1]

سروش به سال ۱۲۸۵ قمری پس از یک کسالت طولانی در تهران بدرود حیات گفت.

محمدخان ملك‌الشعرا - شاعر و نقاش هنرمند دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه و زندگی او توأم با فراز و نشیب و عزت و تلخکامی، زمانی مقرب درگاه و زمانی مطرود و در

۱- نقل از کتاب «نهضت ادبی ایران در دوره‌ی قاجاریه»، به قلم ابراهیم صفایی، چاپ تهران.

تبعید بوده و سرانجام در دربار ناصرالدین شاه با عنوان ملک‌الشعرایی مقرب و معزز گردیده و با خاطر آسوده به تکمیل هنر نقاشی خویش پرداخته و این هنر و فنون مجسمه‌سازی و منبت‌کاری و خطنویسی را تا حدود استعداد ذاتی خود به کمال رسانیده است.

بعضی از تابلوهای نقاشی محمودخان در موزه‌ی سلطنتی و کاخ گلستان موجود است و این شاعر هنرمند تا حدی نیز پیرو اهل طریقت و سرسپرده، مرد وارسته‌ای به نام **سید علی میرزا** از اهالی لرستان مقیم بروجرد بوده و محمودخان هنگام اقامت خود در لرستان با او آشنا شده و در سلک مریدان او درآمده است.

محمودخان تخلص شعری نداشته و فقط در پایان بعضی از قصاید خود کلمه‌ی محمود را به جای تخلص شعری آورده و در بقیه‌ی اشعار از ذکر این نام نیز خودداری کرده است. وفات او در تهران به سال ۱۳۱۱ قمری اتفاق افتاد.

اینك چند بیت از چکامه‌ی محمود در وصف بهار نقل می‌شود:

از کوه بر شدند خروشان سحاب‌ها   غلطان شدند از بر البرز آب‌ها
باد بهاری آمد و بر بوستان گذشت   بگرفت زلف سنبل از آن باد تاب‌ها
دوشینه بادهای ترا ز سوی بوستان   بر روی زدند سحرگه گلاب‌ها

نثرنویسان

سبك پیچیده و سنگین و پر از ابهام نثرنویسی دوره‌های مغول و تیموری که تا عصر صفویه نیز رواج داشته است و بعضی از نویسندگان دوره‌ی افشاریه و زندیه نیز از آن پیروی کرده‌اند در دوره‌ی قاجاریه به تدریج به ساده‌نویسی مبدل گردیده است و نویسندگانی چون میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و لسان‌الملك سپهر و رضا قلی‌خان هدایت و مورخین دیگر این عصر، به رواج سبک جدید کمک کرده‌اند.

در فصول پیش قسمت‌هایی از کتب مورخین دوره‌ی قاجاریه، مانند ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفای ناصری و منتظم ناصری و امثال آن‌ها نقل کرده‌ایم و خوانندگان گرامی با سبك نگارش کتب مزبور آشنا شده‌اند. در میان کتب مزبور سبك لسان‌الملك سپهر از سبك نویسندگان دیگر شیواتر و علمی‌تر و درعین حال ساده و قابل فهم طبقه‌ی با سواد و نمودار تسلط و احاطه‌ی کامل نویسنده بر زبان فارسی است.

قائم‌مقام - میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، از سادات حسینی از مردم هزاوه فراهان، فرزند میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ بود و به سال ۱۱۹۳ قمری به دنیا آمد و در دستگاه عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه، زیر سرپرستی پدر خود که پیشکار و وزیر ولیعهد

بود، پرورش یافت و ضمن تحصیل فنون ادب، به امور اداری و دیوانی آن عصر نیز آشنا و مدتی وزارت عباس میرزا را داشت و سپس به صدارت محمدشاه دوم (غازی) منصوب شد و به شرحی که در فصول پیش گفته‌ایم، در سال ۱۲۵۱ قمری به امر محمدشاه به قتل رسید.

منشآت قائم‌مقام، نمونه‌ی شیوا و رسایی از نثر سلیس و روان فارسی دوره‌ی قاجاریه است و ما برای نمونه، قسمتی از نامه‌ای را که قائم‌مقام به مناسبت کشته شدن گریبایدوف، سفیر فوق‌العاده روسیه در تهران، از قول فتحعلی‌شاه قاجار به تزار روس نوشته است، در اینجا نقل می‌کنیم:

«اول دفتر به نام ایزد دانا، صانع و پروردگار وحی و توانا، وجودی بی‌مثل و مانند، مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم، پاداش هر نیك و بد را اندازه و حد نهاده، به حکمت بالغه خود بدکاران را اجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامعدود بر روان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذیجاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب و فر شهریار، برو بحر و بر بردار والاگهر خجسته اختر امپراتور ممالک روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خطر است، رایتش با فتح و ظفر مخفی و مستور نماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد...».

قائم‌مقام طبع شعری نیز داشته و تخلص او در شعر **ثنائی** بوده و ابیاتی در قصاید و قطعات و رباعیات سروده و مثنوی کوچکی به نام «جلایرنامه» از او به یادگار مانده است. این دو بیت از سروده‌های قائم‌مقام بسیار مشهور و زبانزد مردم است:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد   چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی‌هنگام آرد   قهر اگر دارد بسی ناز و ناهنجار دارد

صاحب‌دیوان - میرزا محمدتقی علی‌آبادی از مردم علی‌آباد مازندران، از نویسندگان و منشیان زبردست دوره‌ی فتحعلی‌شاه و در دربار آن پادشاه دارای شغل ریاست بیوتات سلطنتی و سمت امین رسائل و واسطه‌ی ابلاغ پیام‌ها و رسائل و فرمان‌های محرمانه‌ی شاه بوده است. این نویسنده‌ی فاضل پیش از قائم‌مقام، سبک تازه‌ی ساده‌نویسی را در نثر فارسی رواج داد و مشوق دانشمندان و فضلا و نویسندگان و گویندگان بود.

صاحبدیوان در اوایل سلطنت محمدشاه نیز مدتی در مقام وزارت فارس خدمت کرد و در شیراز به تشویق دانشمندان همت گماشت ولی پس از مدتی بیمار شده به تهران آمد و به سال ۱۲۵۶ هجری قمری در این شهر درگذشت. نمونه‌ای از نثر صاحب‌دیوان نقل از «کتاب نهضت

ادبی ایران» در دوره‌ی قاجاریه به قلم ابراهیم صفایی:

«در زمان خاقان شهید (آغا محمدخان) عفی‌الله عنه اسمه، که زمان امان و امان زمان بود، امیر ایروان به تسخیر بلاد ارمنیه مأمور گشت که آن ملك را به دست آورد و در آنجا نشست کند با عدت تمام بدانجا تاختن کرد، فتح آنجا میسر و مبشر فتح به سلطان فرستاد، لشکریان اموال به غارت برده و اسیران به قید آورده به امیر عرضه کردند. دختری در غایت جمال در حلقه‌ی اسیران بود، بت کافران و حور اسلامیان، اختران را ماه و پریان را شاه، دل طفل صغیر مرده بر او جنبیدی و خاطر افسرده شیخ کبیر به هوای جوانی برو چمیدی. در حال امیر اسیر و اسیر امیر شد».

فاضل خان گروسی - میرزا محمد از طایفه‌ی بایندر از مردم گروس (بیجار) که دوران طفولیت و اوایل جوانی را به سختی و مشقت گذرانیده بود، به وسیله‌ی فتحعلی شاه صبا، ملك‌الشعرای دربار فتحعلی‌شاه به حضور شاه بار یافت و خط خوش و نثر روان و سلیس او مورد پسند شاه واقع شد و دستور داد که وسایل کسب دانش علوم عصر را برای او فراهم آورند.

میرزا محمد که بر اثر تشویق فتحعلی‌شاه و سرپرستی صبا در کسب دانش و سواد و ممارست در نویسندگی به حد کمال خود رسیده بود، مورد لطف شاه قرار گرفت و به فاضل‌خان ملقب و از جانب شاه به وزارت همدان منصوب گردید ولی پس از مدتی بر اثر افراط در بذل و بخشش و زیاده‌روی در خرج مقروض شد و بار دیگر به تهران آمد و در دوره‌ی سلطنت محمدشاه با سمت منشی مخصوص شاه در دربار به خدمت گماشته شد.

اینک نمونه‌ای از نوشته‌های فاضل خان گروسی[۱]:

«در اوان دولت کریم‌خان زند که عالم همه بازار شکر و قند بود، دختر خوش منظری، سیمین‌بری، عشوه‌گری، شیطانه‌ای، فتانه‌ای، قواده‌ای، قواله‌ای، سحاره‌ای، مکاره‌ای، غداره‌ای، پیمانه‌نوش، مردانه‌پوش، با عالم عام ناز از شیراز به همدان آمد و آتش خرمن پیر و جوان شد».

«به مفاد: قوس ابرو تیر، غمزه دام کید - بهر چه دادت خدا؟ از بهر صید - زاهدان را گرفتار بند خود و عارفان را مگس قند و بسته‌ی کمند نمود. هزار تاجر را فاجر کرده زر و سیم اندوخت. به قوت جاذبه از هر نمی یمی و از هر دانه‌ای، پیمانه‌ای به دست آورد... پس از سفیدی مو و سیاهی رو و زردی دندان و خشکی پستان و قطع عادت و ختم لعنت، متعه چاووشی شده بر درازگوشی نشسته به زیارت کربلا رفته و طیب و طاهر گشته به سلامت باز آمده و **کربلایی ننه**

۱- نقل از کتاب «نهضت ادبی ایران در دوره‌ی قاجاریه»، به قلم ابراهیم صفایی.

طیبه شده و هم‌اکنون در جنب مسجد جامع خانه گرفته و کاشانه ساخته از زرها که به عرق جبین و کد یمین حاصل نموده گاهی بوریای مسجد می‌بافد...».

فاضل خان گروسی به دستور فتحعلی‌شاه کتاب «**انجمن خاقان**» را که تألیف آن به وسیله‌ی **میرزا احمد گرجی** آغاز شده و ناتمام مانده بود، تمام کرد و نسخ متعدد از آن کتاب تذکره را به خط زیبای خود نوشت و به شهرستان‌ها فرستاد. وی در سال ۱۲۵۸ هجری قمری در سن ۵۸ سالگی بدرود گفت.

۳ - نمایش و موسیقی

نمایش

هنر نمایشی یا تئاتر در ایران بعد از اسلام به علت منع مذهبی و مخالفت افکار عمومی جامعه‌ی دینی ایران با بسیاری از امور ذوقی و هنری تا اواخر قرن چهارم هجری به کلی منسوخ و متروک بود. برای اولین بار معزالدوله دیلمی (احمد پسر بویه) شاهنشاهی دیلمی ایران (۳۳۴-۳۵۶ هجری قمری) پس از تسلط بر بغداد، مرکز خلافت عباسی، علیرغم احساسات مذهبی خلیفه و فقها و علمای اهل سنت دستور داد تا در آن شهر مجالس تعزیه‌ی سیدالشهدا حسین بن علی(ع) در دهه‌ی اول ماه محرم برپا شود. بازارها بسته شد و مردم به علامت عزا لباس سیاه پوشیدند و از آن پس این مراسم در غالب شهرستان‌های ایران به ویژه ایالات ساحلی دریای خزر و ری و آذربایجان معمول گردید.

نمایش مذهبی - مراسم عزاداری و سوگواری بر فاجعه‌ی جانگداز کربلا به مرور زمان از صورت ساده و بی‌تکلف اولیه‌ی خود بیرون آمد و پس از حمله‌ی مغول و ترکتاز تیمور با استقرار حکومت مقتدر صفویه در ایران رونق و جلوه‌ی خاصی یافت و در دوره‌ی قاجاریه علاوه بر تشکیل مجالس روضه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیرزنی و امثال آن‌ها نمایش‌های مذهبی براساس وقایع و حوادث فاجعه کربلا نیز معمول گردید.

نمایش مذهبی، که اکسیون و نتیجه‌ی آن هر دو غم‌انگیز و یا به اصطلاح فن تئاتر از نوع **تراژدی** بود، به وسیله‌ی دسته‌های مخصوص در ماه محرم و صفر و گاهی در روزهای آخر ماه ذی‌حجه در دهات و شهرها اجرا می‌شد و همیشه دو تیپ خوب و بد در این نمایش بازی می‌کردند. بازیکنان عموماً مرد بودند و اجرای نقش تیپ زن نیز در این نمایش‌ها با بازیگران مرد بود و کارگردان نمایش سعی می‌کرد تا برای اجرای نقش زنانی حتی‌الامکان از مردانی که صدای نازک داشتند، استفاده کند. محل نمایش غالباً یکی از میدان‌های شهر یا دهکده و یا دیالوگ‌ها (گفتارها) منظوم و با آهنگ و گاهی بدون آهنگ و به صورت گفتگوی معمولی بود.

دو تیپ خوب و بد در نمایش‌های مذهبی عبارت بودند از: تیپ حسین بن علی(ع) و فرزندان و بستگان و یاران او و تیپ یزید بن معاویه خلیفه‌ی اموی و سرداران او و حکمران کوفه و سران لشکر او که با سیدالشهدا وارد جنگ شدند. در تیپ خوب مهمترین نقش با حسین بن علی(ع) و عباس(ع) برادر سیدالشهدا(ع) و زینب(ع) خواهر سیدالشهدا(ع) و در تیپ بد شمر بن ذی‌الجوشن و عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه بود.

در نمایش‌های مذهبی، پیش از شروع نمایش، برای اطلاع و جلب تماشاگران طبل یا آهنگ مخصوص نواخته می‌شد و در وسط نمایش، کارگردان هر چه می‌توانست از تماشاگران پول جمع‌آوری می‌کرد و آن‌گاه بقیه‌ی نمایش اجرا می‌شد، معمولاً در هر روز یکی از صحنه‌های حادثه‌ی کربلا به معرض نمایش گذاشته می‌شد و مهمترین صحنه‌های این فاجعه تلاش و کوشش عباس(ع) برادر سیدالشهدا(ع) برای آوردن آب از نهر فرات برای یاران حسین بن علی(ع) و زنان و کودکان و همراهان و صحابه‌ی سیدالشهدا(ع) بود و این صحنه و صحنه‌ی جنگ حسین بن علی(ع) با دشمنان خود به صورت بارزی شجاعت و مردانگی و قوت قلب و از جان گذشتگی را نشان می‌داد.

نمایش‌های مذهبی، هرچند که فقها و علمای روشنفکر شیعه آن را مردود شناخته بودند، یک نوع سرگرمی برای مردم کوچه و بازار و ده‌نشینان بود و عجیب در این است که اکثریت بازیگران این نمایش‌ها را روستانشینان تشکیل می‌دادند و هر دسته از بازیگران در مدت دو ماه محرم و صفر به صورت سیار، نمایش‌های خود را در شهرها و دهکده‌های نزدیک به هم اجرا می‌کردند.

آنچه مسلم است از میان سلاطین قاجار، ناصرالدین شاه به این گونه نمایش‌ها دلبستگی خاص داشته و در تکیه‌ی دولت در تهران یکی از مجهزترین و ماهرترین گروه‌های نمایشی آن عصر در حضور شاه و زنان حرم و رجال درباری نمایش می‌دادند. بازیگران از خوش صداترین بازیکنان انتخاب می‌شدند و دکور کامل در آرایش صحنه‌ها به کار می‌رفت. در تکیه‌ی دولت صحنه‌ی جنگ سواره بین صحابه‌ی سیدالشهدا(ع) با سربازان عبیدالله بن زیاد و همچنین مبارزه تن به تن حسین به علی(ع) با دشمنان خود و صحنه‌های دیگری از فاجعه‌ی کربلا، مانند آتش زدن خیمه‌ها و اردوگاه سیدالشهدا و به اسارت بردن زنان و دختران آن حضرت و یگانه فرزند او، علی اوسط [امام زین‌العابدین(ع) امام چهارم تشیع که گویا از شهربانو دختر یزدگرد سوم، همسر حسین بن علی(ع) متولد شده بود] و ورود اسرا به دمشق و سخنرانی شجاعانه‌ی زینب(س) در مجلس بزم یزید بن معاویه و امثال آن‌که تجسم آن‌ها برای گروه‌های عادی و معمولی امکان‌پذیر نبود، نمایش داده می‌شد.

در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه، نمایش مذهبی یا **شبیه‌خوانی** نیز وسیله‌ی اظهار تجمل و شکوه و جلال سلطنتی گردید و نقاره‌خانه دولتی نیز در کار نمایش وارد شد و در اواخر عهد ناصری تجمل و تفریح نمایش مذهبی، بیش از جنبه‌ی عزاداری و سوگواری آن گردید و حتی قصه‌ها و داستان‌هایی مانند داستان **درةالصدف** و تعزیه‌ی امیر تیمور و تعزیه‌ی حضرت یوسف و عروسی دختر قریش که هیچ ارتباطی با فاجعه‌ی کربلا نداشت، در این هنر نمایشی وارد شد و بدین ترتیب نمایش مذهبی به صورت یک صنعت و هنر خاص درآمد.

اینك شرح جالب توجه تشریفات تعزیه‌ی تکیه دولت را عیناً از کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» نگارش روح‌الله خالقی در این‌جا نقل می‌کنیم:

«تعزیه‌خوان‌ها که بالغ بر یکصد تن بودند، در یکی از دالان‌های وسیع تکیه‌ی دولت گرد می‌آمدند و جوانان نابالغ خوش آوازی که بچه‌خوان نامیده می‌شدند، اندکی جلوتر از آن‌ها ایستاده به صورت رسا و مؤثری چند بیت از بندهای معروف محتشم (محتشم کاشانی شاعر معاصر شاه طهماسب اول صفوی) را می‌خواندند. سپس نوحه‌ی اجتماعی را سر داده آهسته به راه می‌افتادند و یک دور، دور تخت (تخت مخصوص تعزیه که می‌توان آن‌را **سن تئاتر**، خواند) گردیده بر آن بر می‌شدند و به ردیف می‌ایستادند. معین‌البکاء تعزیه گردان با کلاهی از پوست بخارای گل درشت و جبه‌ی سیاهی در بر و شالی عریض بر کمر، میان عصای بلندی را که جای چوب رئیس ارکستر هم کار می‌کرد، گرفته مقدّم بر همه می‌ایستاد و معاون او که **ناظم‌البکاء** نامیده می‌شد، پشت سرش قرار می‌گرفت. تعزیه‌گردان نسخه‌های نقش تمام شبیه‌خوان‌ها را همراه داشت که به شکل یک دسته کاغذ لوله کرده با ترتیب صحیح جلوی شال خود جا داده بود. این کار محض احتیاط بود که اگر یکی از شبیه‌خوان‌ها نسخه‌ی خود را گم کند، عوضش حاضر باشد. این مرد نقش خود را بسیار خوب اداره می‌کرد. اوامر او نسبت به تمام شبیه‌خوان‌ها و دسته‌ی موزیك بی‌چون و چرا و بی‌اندك وقفه اجرا می‌شد و معاونش هم در فرماندهی به او کمك می‌کرد. فرمان‌ها به تعزیه‌خوان‌ها با اشاره‌ی دست و نسبت به دسته‌ی موزیك، برای نواختن یا ساکت کردن آن، با بلند کردن عصا بود که بدون هیچ دست‌پاچگی با متانت و وقار خاصی تمام کارها را اداره می‌کرد. حتی با حرکات تند و ملایم عصا، به دسته‌ی موزیک نشان می‌داد که چه نوع آهنگی نواخته شود: حزن‌انگیز یا هیجان‌آور».

«علاوه بر دسته‌های موزیک و نقاره‌چیان که درعین اجرای تعزیه وظیفه‌ی نوازندگی را داشتند و در تمام مدت تعزیه در تکیه باقی می‌ماندند. دسته‌های دیگری هم به شرح زیر وارد تکیه می‌شدند که وظایف مقدماتی خود را انجام داده بیرون بروند و کار اصلی نمایش را به تعزیه‌گردان‌ها واگذار کنند:

۱- فراشان قرمزپوش شاهی که هر یک صندلی مطلایی در دست داشتند و صندلی‌ها را روی تخت برای تعزیه‌خوان‌ها می‌چیدند.

۲- فراش‌باشی به همراهی نایب‌های فراشخانه با لباس سیاه، که بعد از این‌که دوری می‌زدند، یک آهنگ «یا حسین» کشیده، سینه‌زنان از تکیه خارج می‌شدند.

۳- دسته‌ی زنبورکچیان که هر یک بر یک شتر سوار و زنبورک او در جلو نصب بود. این‌ها هر یک دو تخته گرد و پهن بر دست داشتند و هنگام نوحه‌خوانی تخته‌ها را به ترتیب خاصی بر هم زده به هوا می‌بردند.

۴- دسته سواران نیزه‌دار، بانی‌های دسته‌ی قرمز که بر بهترین اسب‌های شاهی سوار بودند.

۵- سواران یساول با فراش‌های سوار که چماق‌های طلا بر دوش داشتند.

۶- یخدان‌های (صندوق‌ها) مخمل و مفرش‌های قالیچه‌ای، بار قاطرهای شاهی همراه با آبداری‌های خرجین مخمل زردروی و قبل منقل، بایراق‌های نقره‌ای.

۷- جلوداران شاهی با یدک‌های زیاد که زین و یراق آن‌ها مرصع و زین پوش‌ها گلدوزی و زردوزی بود؛ مخصوصاً اسب‌سواری شاه که دم آن را ارغوانی کرده بودند با زین و قاب طپانچه‌ی مرصع و یراق طلای دانه‌نشان از همه جالب‌تر به نظر می‌رسید.

۸- کالسکه لاکی شبکه‌ی مطلای شاه که هشت اسب سفید بسیار زیبا آن را می‌کشید، درحالی که عده‌ی زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیک‌خانه جلو و عقب آن بودند».

«این تجملات سلطنتی هر یک به نوبت خود دور تخت تکیه گشته خارج می‌شدند. سپس چند دسته موزیك نظامی وارد تکیه می‌شد. دسته‌ی اول حامل موزیك مخصوص نقره‌ای رنگ بود که در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه از طرف ملکه انگلستان هدیه شده بود و میرزا علی‌اکبر خان نقاش‌باشی که در دوره‌ی بعد مزین‌الدوله لقب گرفت، پیشاپیش آن در حرکت بود. دسته‌ی دوم موزیک قزاق که غلامرضا خان سالار معزز (مین باشیان) رئیس کل موزیك جلوی آن حرکت می‌کرد. چند دسته‌ی موزیک دیگر هم دنبال آن‌ها می‌آمدند و همه در جاهای خود می‌ایستادند. دسته‌های موزیک با نواختن مارش وارد می‌شدند و تا قبل از شروع تعزیه به نوبت نوازندگی می‌کردند».

«آخر همه‌ی شترهای نقاره‌خانه شاهی قدم در تکیه می‌گذاردند، گورگه‌های بزرگ به سر حیوان‌ها بسته و سرناچیان با لباس‌های قرمز با سرنا و کرنا و طبق و دهل به نوازندگی مشغول بودند، گاهی هم بنا به اقتضای مجلس، کرناچیان از طبقه‌های بالا، زیر طاق چادر تکیه، باد در کرناها می‌نمودند. پس از سان این دسته‌ها، اندکی سکوت می‌شد و به اشاره‌ی تعزیه گردان،

تعزیه‌ای که مخصوص روز، قبلاً آماده شده بود، شروع می‌گردید. لباس شبیه‌ها نیز با کمال دقت تهیه شده بود و در موارد لزوم به جواهر سلطنتی نیز مزین بود».

«این بود بساط تعزیه‌ی روز که مجدداً پاسی از شب شروع می‌شد، با این تفاوت که چندین هزار چراغ و شمع افروخته می‌شد و به مراتب به جلال و شکوه مجلس افزوده می‌گشت[۱]».

تئاتر - نفوذ تمدن جدید اروپا در میان طبقه‌ی با سواد و روشنفکر و ترجمه‌ی بعضی از آثار نویسندگان خارجی، به ویژه فرانسوی به فارسی چاپ و جزوه‌های علمی معلمین اروپایی دارالفنون و آشنا شدن محصلین اروپا دیده ایرانی با مظاهر ذوقی و فکری اروپاییان، توجه به نمایشنامه‌نویسی و اجرای بعضی از نمایشنامه‌های اروپایی را در ایران به دنبال داشت.

بعضی از مترجمین ایرانی نمایشنامه‌هایی از آثار **مولیر**[۲] کمدی‌نویس مشهور فرانسه را به فارسی ترجمه و چاپ کردند ولی در میان عامه‌ی مردم رواجی نیافت. در این ترجمه‌ها و از آن جمله ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی **میزانتروپ**[۲] اثر مولیر که به سال ۱۲۸۶ هجری قمری در استانبول به چاپ رسیده، به جای اسامی اصلی نام‌های ایرانی انتخاب شده و دیالوگ‌ها تقریباً همگی منظوم و به اصل نزدیک است. برای نمونه قطعه‌ای از نمایشنامه‌ی میزانتروپ را که مترجم ناشناس عنوان «گزارش مردم گریز» برای آن انتخاب کرده با اصل آن قطعه ذیلاً نقل می‌کنیم:

اصل قطعه چنین است:

Si le roi m'avait donne
Paris, sa grand' ville
Et qu'il me fallut quitter
L'amour de ma vie,
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma vie gai
J'aime mieux ma vie!

و مضمون قطعه‌ی بالا چنین است:

۱- «سرگذشت موسیقی ایران»، نگارش روح‌الله خالقی، بخش اول (صفحه‌ی ۳۴۱-۳۴۵).

۲- Jean Baptiste Poquelin مشهور به مولیر Moliere (۱۶۲۲ - ۱۶۷۳ میلادی) هنرپیشه ورزیسور (کارگردان) و کمدی‌نویس نامی فرانسه.

گـر بـه یک مـوی تـرک شـیرازی / بـدهد پـادشه بـه مـن شـیراز
گـویم ای پـادشاه گـرچـه بـود / شـهر شـیراز شـهر بـی‌انـباز
تـرک شـیراز کـافی است مـرا / شهر شیراز خویش بستان بـاز[۳]

مجموعه‌ای از هفت نمایشنامه که اصل آن‌ها تصنیف میرزا فتحعلی دربندی و بـه زبـان ترکی آذربایجانی بوده و به فارسی ترجمه شده در سال ۱۲۹۱ هجری قمری در تهران چـاپ سنگی شده و دارای مـقدمه‌ای است در فـوایـد هـنر نـمایشی بـه قـلم مـیرزا قـراجـعه داغـی. نمایش‌نامه‌هایی نیز به قلم میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در لندن، انتشار یافته که عبارت است از: سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران (سال ۱۲۳۲ هجری قمری) و طریقه‌ی حکومت زمان خان بروجردی در سال ۱۲۳۶ قمری و حکـایت کـربلا رفـتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در باختران نزد شاه‌مراد میرزا حاکم آنجا.

چون هدف اساسی مصنفین نمایشنامه‌ی خرده‌گیری بر وضع سیاسی و اداری کشور و انتقاد از رژیم استبدادی آن عصر بوده، به نکات و دقایق اصلی فن نـمایشنامه‌نویسی تـوجه نکرده‌اند و تقریباً هیچ یک از نمایشنامه‌های مزبور در ایران به مورد اجرا گذاشته نشده است.

موسیقی

استاد هنرمند روح‌الله خالقی در کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» درباره‌ی ارزش موسیقی دوره‌ی قاجاریه چنین می‌نویسد:

«آنچه مسلم است موسیقی ما تا اواسط قرن نهم هجری جنبه‌ی علمی داشته است، چنان که کتاب‌هایی تا آن زمان در دست ما می‌باشد؛ مانند نوشته‌های فارابی، ابـن‌سینا، صـفی‌الدیـن ارموی، قطب‌الدین شیرازی و عبدالقادر مراغه‌ای، ولی از آن به بعد نه تنها کتابی در موسیقی نظری نوشته نشده، از لحاظ عملی هم به واسطه‌ی مساعد نبودن اوضاع اجـتماعی و مـوانـع مذهبی، تشویقی از اهل این هنر به عمل نیامده و به تدریج هنرمندان واقعی دلسرد و افسـرده شده و کمتر کسی به فرا گرفتن این فن رغبت یافته است. درنتیجه موسیقی ما به دست مردم بی‌سواد نادان افتاده که از آن استفاده مطربی کرده‌اند، هرچند گاه به گاه کسانی پدید آمده‌اند که علاقه‌ای به این هنر داشته‌اند ولی تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، مخصوصاً از آغاز صفویه که توجه سلاطین بیشتر معطوف به تحکیم پایه‌های استقلال ایران بوده است و از مبانی مـذهبی برای انجام نیات خود استفاده کرده‌اند و در اسلام هم موسیقی را در خور مقامی نمی‌دانستند،

---

۲ و ۳- «تاریخ‌ادبیات ایران»، تألیف ادوارد براون، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، ۱۳۲۹ شمسی.

سهل است آن را نیز حرام تصور می‌نمودند، این هنر رو به ضعف نهاد. تنها برخی اهل عمل بوده و نوازندگی می‌کرده‌اند آن هم در خفا که مورد تکفیر واقع نشوند و این بزرگ‌ترین لطمه‌ای است که به موسیقی ما رسیده و جلوی پیشرفت آن را گرفته است[۱]».

از دوره‌ی سلطنت کریم‌خان زند که دوران آسایش و امنیت و رفاه عمومی بوده، بر اثر تشویق آن پادشاه ساده‌دل و رعیت‌نواز، بار دیگر موسیقی مورد توجه قرار گرفته و بنا به نقل بعضی از مورخان زندیه، کریم‌خان هنگام عمران شیراز و کشیدن حصار به دور آن شهر، دستور داده بود تا برای رفع خستگی کارگران دسته‌های متعدد از سازندگان و نوازندگان به خوانندگی و نوازندگی در میان کارگران بپردازند و خود آن پادشاه با ذوق نیز از شنیدن الحان موسیقی، به خصوص ترانه‌های محلی لذت بسیار می‌برد و شخصی به نام **پری خان** از موسیقی‌دانان مشهور آن عصر بوده است.

دلبستگی به موسیقی و عشق به شنیدن آهنگ‌ها و الحان روح‌پرور امری فطری و طبیعی است و هیچ عاملی نمی‌تواند آن را از میان بردارد، لیکن موسیقی نیز مانند سایر امور ذوقی و هنری تابع تحولات اجتماعی و سیاسی و نیز تابع وضع اقتصادی است. در هر زمان که زندگی مردم قرین رفاه و آسایش بوده، در برابر موانع و مشکلات اجتماعی و سیاسی، موسیقی نیز دچار تحول و تطور گردیده و به هر تقدیر به صورتی خاص جلوه کرده است. چنان که در دوره‌ی قاجار که جامعه‌ی ایرانی، به شرح مندرج در آغاز این فصل، یک جامعه‌ی مذهبی بود، موسیقی نیز رنگ و جلوه‌ی مذهبی به خود گرفت و گوشه‌ها و آهنگ‌های موسیقی ایرانی از دستگاه‌های مختلف با عبارات منظوم مذهبی توأم گردید و به وسیله‌ی بازیگران (شبیه‌خوانان) نمایش‌های مذهبی (شبیه‌خوانی) که اکثراً دارای صوت خوش و دلنشین بودند، اجرا می‌شد و بدین ترتیب آهنگ‌ها و ترانه‌های غم‌انگیز مذهبی گوش به گوش و سینه به سینه نقل و به وسیله‌ی اطفال و جوانان در کوچه و بازار خوانده می‌شد و در برابر آهنگ‌ها و ترانه‌های شورانگیز و نشاط‌آور محلی، که از دیرباز در میان ایلات و عشایر و مردم روستانشین نواحی مختلف ایران رواج داشته، موسیقی جدیدی به‌وجود آمده که آن را می‌توان **موسیقی مذهبی** نامید.

چنان که بالاتر اشاره کردیم، نمایش مذهبی یا شبیه‌خوانی از نوع نمایش‌های منظوم آهنگ‌دار بود و کارگردان نمایش در کار خود مهارت کامل داشت و چون شبیه‌خوانی مورد توجه و علاقه‌ی خاص ناصرالدین شاه واقع شد و رنگ اشرافیت و تجمل به خود گرفت، رهبران

۱- «سرگذشت موسیقی ایران»، بخش اول، نگارش روح‌الله خالقی، چاپ ۱۳۳۳، صفحه‌ی ۱۴-۱۵.

نمایش درباری[۱] علاوه بر اصلاح نسخه‌های شبیه‌خوانی (یا به اصطلاح امروز، نمایشنامه) در انتخاب گفتارهای منظوم و آهنگ‌های متناسب با پرسوناژها کوشش و سلیقه‌ی زیاد به‌کار بردند. نقاره‌خانه‌ی دولتی وارد دستگاه نمایش شد و برای هر یک از پرسوناژها آهنگ خاصی از یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی انتخاب گردید، مثلاً برای حضرت عباس(ع) آهنگ چهارگاه و برای دیگری آهنگ عراق و حجاز و برای زینب آهنگ کبری. هنگام مکالمه‌ی منظوم سیدالشهداء یا عباس، اگر سیدالشهدا آهنگ شور می‌خواند، عباس نیز با همان آهنگ او را جواب می‌گفت.

تعزیه‌خوانی، هرچند که جنبه‌ی مذهبی و سوگواری داشت، خود موجب حفظ نغمات ملی و ردیف‌ها و گوشه‌ها و دستگاه‌های موسیقی ایران گردید. از آنجا که خواننده‌ی خوش صدا بهتر می‌توانست در دل تماشاچیان تعزیه و عزاداران رخنه کند، کارگردانان تعزیه خوانانی را که صدای گرم و خوش آهنگی داشتند، برای نقشه‌های تعزیه انتخاب می‌کردند و این جوانان مدتی نزد تعزیه‌خوانان استاد و ماهر که به موسیقی ایرانی کاملاً آشنا بودند، طرز صحیح خواندن را فرا می‌گرفتند و تمرین می‌کردند و بدین ترتیب مکتب تعزیه و شبیه‌خوانی، خوانندگانی را پرورش داد که در فن آوازخوانی و تبحر در موسیقی ایرانی به مقام هنرمندی رسیدند.

استاد هنرمند روح‌الله خالقی سعی فراوان برای جمع‌آوری نام خوانندگان هنرمندی که در مکتب شبیه‌خوانی پرورش یافته‌اند، به‌کار برده و نام عده‌ای را در تألیف نفیس خود آورده است. از جمله‌ی این هنرمندان یکی **سید احمدخان** است که در تعزیه نقش **عباس** و **حربن یزید ریاحی** را ایفا می‌کرده و نخستین خواننده‌ای است که آواز او در صفحات موسیقی مخصوص گرامافون ضبط شده و از او به یادگار مانده است. **قلی‌خان شاهی** که به علت داشتن صدای نازک نقش زینب را بازی می‌کرده و آواز دشتی را بسیار خوب می‌خوانده و علاوه بر شرکت در تعزیه خواننده‌ی مجلسی هم بوده و آهنگ‌های ضربی و تصنیف می‌خوانده و چند صفحه موسیقی از او باقی مانده است.

اما موسیقی نظری و علمی، بعد از تأسیس دارالفنون به همت امیرکبیر و استخدام معلم و مربی اروپایی برای فن موسیقی کم‌کم رواج یافت و دسته‌ی موزیک نظامی جای نقاره‌خانه‌ی دولتی را گرفت. اندکی بعد مجموعه‌ی دروس نظری موسیقی که استادان اروپایی در دارالفنون تعلیم می‌دادند، به دو زبان فرانسه و فارسی به صورت کتاب در چاپخانه‌ی دارالفنون به چاپ رسید و در دسترس محصلین فن موسیقی قرار گرفت. دسته‌ی موزیک دارالفنون با نواختن

۱- کارگردان و رهبران تعزیه و شبیه‌خوانی را معین‌البکاء و معاون او را ناظم‌البکاء می‌خواندند.

آلات بادی موسیقی نظامی آشنا شدند و از سال ۱۳۰۴ هجری قمری به بعد در روزهای سلام رسمی، دسته‌ی موزیک به جای نقاره‌خانه در مراسم سلام شرکت می‌کرد و آهنگ سلام رسمی را که **لومر** معلم و مربی موسیقی دارالفنون ساخته بود، می‌نواخت. این آهنگ تا پایان سلطنت محمدعلی شاه قاجار (سال ۱۳۲۷ سال) معمول بود و پس از پیروزی مجاهدین مشروطه بر محمدعلی شاه و افتتاح مجدد مجلس شورای ملی، در زمان احمدشاه قاجار تغییر کرد.

ساختن آهنگ‌های جدید برای آلات موسیقی زهی و سازهای سیمی و پیانو امثال آن‌ها از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه پس از بازگشت آن پادشاه از سفر سوم فرنگ، آغاز گردید و یک نفر فرانسوی به نام **دووال** که به خدمت دولت ایران درآمده و ویولن‌زن بود، به تشکیل ارکستری از آلات زهی اقدام کرد ولی دو سال بعد از ایران رفت و کار موزیک همچنان برعهده‌ی لومر باقی ماند. وی در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه چند آهنگ ایرانی را برای پیانو نوشت که در پاریس به چاپ رسید. این نت‌ها شامل قسمتی از آواز چهارگاه و همایون و ماهور و چند تصنیف و رنگ است.

از موسیقی‌دانان دوره‌ی قاجاریه به نام نوازنده‌ای که به اصطلاح ترکی به **چالانچی خان** ملقب بوده و معاصر فتحعلی‌شاه و دو استاد به نام **زهره** و **مینا** در دوره‌ی محمد شاه و نیز نام فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه و فیروز میرزا نصرت‌الدوله در کمانچه و عبدالعلی معتمدالدوله در نواختن تار در آثار مورخین این دوره برده شده و در کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» به نقل از «تاریخ عضدی» شرحی درباره‌ی استاد مینا و استاد زهره ذکر شده که خلاصه‌ی آن بدین قرار است.

«استاد مینا زن مصطفی‌خان عمو و شاگرد مهراب ارمنی اصفهانی بود و استاد زهره زوجه‌ی جعفرقلی خان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی است و هر یک از این دو زن در علم موسیقی بی‌نظیر بودند و مهراب و رستم استاد آن‌ها از معاریف اهل این فن به‌شمار می‌آیند و بر آقا محمدرضا و رجب‌علی خان و چالانچی مغنیان آن عصر سمت استادی داشتند. بازیگرها که به حسب تعداد متجاوز پنجاه نفر بودند، سپرده به استاد مینا و استاد زهره بود و درحقیقت دو دسته بودند که با تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و سنتور و ضرب و خوانندگان و رقاصان، نصف در دسته‌ی مینا و نصف دیگر در دسته‌ی زهره خوانده می‌شدند. صبح‌ها آقا محمدرضا و رجب‌علی خان و چالانچی خان به معلم خانه می‌آمدند. خواجه‌ها می‌نشستند و شاگردان مدتی پیش استاد مردانه مشق می‌کردند. بعد از آمدن منزل، استاد مینا و استاد زهره هر یک مشغول تعلیم دسته‌ی خود می‌شدند».

با توجه به عشرت‌طلبی ناصرالدین شاه، قدر مسلم این است که در دوران طولانی سلطنت

او، بازار سازندگان و نوازندگان درباری رونق کامل یافته و شاید به همان نسبت بر تعداد مطربان دوره‌گرد بازاری نیز، که غالب آنان از یهود بودند، افزوده شده و در برابر موسیقی مذهبی، موسیقی نشاطانگیز و استفاده از آلات موسیقی ایرانی رواج یافته و در خارج از حدود گروه‌ها و دسته‌های سازنده و نوازنده‌ی دوره‌گرد، که بیشتر در مجالس عیش و طرب درباریان و مجالس عروسی و ختنه‌سوران ثروتمندان و متمکنین هنرنمایی می‌کردند. کسانی نیز بنا بر ذوق و اشتیاق شخصی به فرا گرفتن فن نوازندگی تار و کمانچه و سه تار و سنتور پرداخته ولی هیچگاه نوازندگی را وسیله‌ی امرار معاش قرار نداده و همین دسته از افراد بودند که موسیقی اصیل ایرانی را حفظ کرده و شاگردان ورزیده و ماهری در این فن تربیت کردند.

تصنیف

ابوالقاسم عارف قزوینی شاعر ملی ایران در دوران انقلاب مشروطه درباره‌ی تصنیف در ایران می‌نویسد:

«نه تنها فراموشم نخواهد شد بلکه معاصرین دوره‌ی انقلاب نیز هیچوقت از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم مردم خیال می‌کردند که باید تصنیف برای (فاحشه‌های) دربار یا «ببری‌خان» گربه‌ی شاه شهید مانند (گربه دارم الجه، می‌رود بالای باجه، می‌آرد کله پاچه، گربه مرا پیشش مکن بدش میاد) یا تصنیفی از زبان گناهکاری به گناهکاری در مضمون (شه زاده ظل‌السلطانم، چشم و چراغ ایرانم، شاه بابا گناه من چه بود) که از یک نفر خطاکارتر از خود می‌پرسد گناه من چه بوده؟

... الخ گفته شود، همچنین تصنیف‌های معمولی دیگر مانند:

لیـــلا را بــردند چـــال ســیلانی لیــلا دایه‌اش (براش) آورد سیب و گلابی لیـلا
لیلا گل است خیلی خوشگل است لیلا[۱]

استاد روح‌الله خالقی پس از نقل قسمتی از نوشته‌های عارف درباره‌ی تصنیف، در کتاب خود می‌نویسد:

«هر چند قلم عارف تند بی‌پرواست و کلمات مبتذل و قبیح این تصانیف را هم ذکر کرده که من حذف نمودم ولی مقصود او شرح این نکته است که تصنیف‌های آن زمان از لحاظ شعر، انواع پستی بوده که نماینده‌ی اوضاع آن دوره است. اما به نظر نگارنده چنین می‌رسد که عارف برای این که ارزش خود را بیشتر کند، به تصنیف‌های مبتذل اشاره کرده است درصورتی که قبل از او

۱- «کلیات دیوان عارف قزوینی» به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ چهارم، صفحه‌ی ۳۱۲.

بسی آهنگ‌های دلنشین، به نام تصنیف معمول بوده است که کلمات آن‌ها هم چندان سست و بی‌رویه نیست. پس او خواسته است بدین وسیله خود را یکه‌تاز این میدان و از همه برتر و والاتر جلوه دهد. درصورتی که مطلب چنین نیست[۱].

استاد خالقی سپس به نقل اشعار چند تصنیف در وزن و آهنگ‌های گوناگون پرداخته که اینك یکی از آن‌ها را در این‌جا نقل می‌کنیم:

تصنیف در مایه اصفهان به وزن سه ضربی سنگین:

امشب ببر من است آن مایه‌ی ناز — یارب تو کلید صبح در چاه انداز
امشب شب مهتابه، حبیبم را می‌خوام — حبیبم اگر خوابه، طبیبم را می‌خوام
خوابست و بیدارش کنید — مست است و هشیارش کنید
گویید فلانی آمده — آن یار جانی آمده

آمده حال تو، احوال تو سیه خال تو، ببیند برود
امشب شب مهتابه، حبیبم را می‌خوام، حبیبم اگر...(۱)

خرده‌گیری استاد خالقی بر نوشته‌ی عارف با توجه به این‌که در هر گوشه و کنار ایران ترانه‌ها و تصنیف‌های بسیار زیبا و دلنشین میان روستاییان و کوه‌نشینان این کشور رواج داشته و هنوز هم باقی است، به نظر نگارنده کاملاً وارد و صحیح است. ولی باید دانست که عارف قزوینی به حق بزرگ‌ترین شاعر ملی صدر مشروطه ایران است، ذوق و قریحه‌ی خود را در ساختن تصنیف‌های میهنی و سرودهای ملی به‌کار برده و در مورد اظهار عقیده نسبت به تصنیف نیز قلم تند و بی‌پروای او را بغض و کینه نسبت به دستگاه سلطنت قاجاریه رهبری می‌کرده و به همین جهت است که او به جای انتخاب ترانه‌ها و تصنیف‌های زیبا و خوش آهنگ معمول بین مردم روستاها و شهرها و ایلات و عشایر فقط به تصنیف‌های رکیك و وقیح مخصوص طبقه‌ی فاسد درباری و امثال آن توجه نموده است.

ادوارد براون در مورد تصنیف‌های رایج بین مردم در کتاب خود می‌نویسد:

«گوینده‌ی این تصنیف‌ها ندرتاً معلوم می‌شود و خیلی کم در جایی ثبتشان می‌کنند. رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ هجری قمری) کنسول شیراز بود، از روی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جمله تصانیفی که در شیراز و اصفهان و رشت و تبریز و غیره معروف‌تر و متداول‌تر است، انتخاب نموده برای من بنویسند... اغلب این تصنیف‌ها ابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاهگاه در آن وارد

۱ و ۲- سرگذشت موسیقی ایران، نگارش روح‌الله خالقی.

می‌کنند[۱]».

* * *

این فصل را با نقل قسمتی از چکامه‌ی وطنی سروده‌ی حاجی محمد اسماعیل منیر مازندرانی از کتاب «تاریخ مشروطه‌ی ایران» نوشته‌ی سید احمد کسروی[۲] پایان می‌دهیم.

کسروی سراینده‌ی این چکامه را از گویندگان دوره‌ی ناصری و مظفری دانسته است:

دشمن گرفته دور به دور دیارتان ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان

یاد آورید همت آن خفتگان خاک اسلاف با شرافت عالی تبارتان

تا یارتان شراب شد و کارتان قمار بی‌درد و عار گشته صغار و کبارتان

در ملکتان به سر بدند اهل شرق و غرب

در ملک غیر سیرکنان شهریارتان

کسروی از سراینده‌ی دیگری به نام میرزا حسن‌خان بدیع، ساکن خوزستان و بصره نیز نام برده و این بیت چکامه‌ی وطنی را از او نقل کرده است:

چرا نمی‌نگری حالت فکار وطن

چرا نمی‌شنوی ناله‌های زار وطن

۱- «تاریخ ادبیات ایران»، تألیف ادوارد براون، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، صفحه‌ی ۱۶۹.

۲- «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، نوشته‌ی احمد کسروی، چاپ سوم، صفحه‌ی ۴۷.



محمدتقی بهار (ملک الشعرای بهار)

فصل هفدهم

انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی

«منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز به عون‌الله تعالی از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمونی که روز افتتاح شورای ملی است. مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد، مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است...»

از خطابه‌ی مظفرالدین شاه هنگام افتتاح مجلس شورای ملی

اهمیت و ارزش انقلاب

نهضت مشروطه‌خواهی در میان بعضی از افراد روشنفکر از طبقات مختلف ایران هنگامی آغاز شد که در سراسر قاره‌ی پهناور آسیا، جز کشور ژاپن، همه‌جا رژیم خشن حکومت مطلقه‌ی فردی برقرار و قسمتی از این قاره‌ی عظیم در سلک مستعمرات و مستملاك دول زورمند اروپایی درآمده بود. بریتانیای کبیر پایه‌های قدرت شگرف اقتصادی خود را بر ذخایر طبیعی و انسانی شبه قاره‌ی هند و برمه و قسمتی از شبه جزیره‌ی عربستان و جزایر اقیانوسیه و قسمتی از کرانه‌های چین و شبه جزیره‌ی مالاکا استوار نموده و فرانسه و هلند در آسیای جنوب شرقی بر منابع طبیعی و نیروهای انسانی آن نواحی مسلط بودند و روسیه تزاری امپراتوری مستعمراتی پهناوری از کوه‌های اورال تا کرانه‌ی اقیانوس آرام و از مرزهای ایران و چین تا اقیانوس منجمد شمالی به‌وجود آورده بود.

در آغاز قرن چهاردهم هجری مطابق با آخرین سال‌های قرن نوزدهم میلادی در آسیای غربی یعنی خاورمیانه تنها دو کشور مستقل وجود داشتند و این دو کشور یعنی؛ ایران و عثمانی، هر دو به تفاوت در معرض رقابت شدید سیاسی و اقتصادی اروپایی و هر دو دارای رژیم سلطنت استبدادی بودند، با این تفاوت که امپراتوری عثمانی صحنه‌ی رقابت و کشمکش

سیاسی و نظامی دول روسیه و انگلیس و اتریش و فرانسه بود و ایران دچار تحریکات و دسیسه‌های دو همسایه‌ی زورمند خویش، یعنی روسیه و انگلیس. چنین به نظر می‌آمد که سرنوشت این دو کشور مسلمان از جهت متعدد شبیه به یکدیگر بود؛ چنانکه نهضت فکری و جنبش‌های آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی در هر دو کشور مقارن یکدیگر آغاز و با چند ماه تفاوت زمان، رژیم حکومت پارلمانی، نخست در ایران و سپس در کشور عثمانی برقرار گردید و بدین ترتیب، با توجه به این‌که حکومت پارلمانی در ژاپن بدون انقلاب و فقط بنا بر اراده‌ی شخص امپراتور ژاپن مستقر شد[1]، می‌توان ادعا نمود که ملت ایران نخستین ملت آسیایی است که در راه به‌دست آوردن آزادی سیاسی و محو رژیم حکومت مطلقه‌ی فردی پیروز گردیده است.

I
علل و عوامل انقلاب

آثار نویسندگان داخلی

تجزیه و تحلیل علل و ریشه‌ها و عوامل انقلاب سیاسی ایران برای کسی که بخواهد فقط به نوشته‌ها و منابع مربوط به این دوره از تاریخ ایران متکی باشد، کار دشواری نیست. زیرا در نوشته‌ها و کتب تقریباً به صورت یکنواخت از حوادث و پیشامدهایی که از حیث زمان، مقدم بر تاریخ انقلاب بوده است، سخن رانده شده و نویسندگان یک سلسله حوادث و مسائل گوناگون را به عنوان علل انقلاب ذکر کرده‌اند و نگارنده پیش از آن‌که به تجزیه و تحلیل انقلاب بپردازد، شمه‌ای از نوشته‌های نویسندگان داخلی و خارجی را که در دسترس هست به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» که آن را باید نخستین «مجموعه‌ی مدون از وقایع و حوادث مربوط به انقلاب ایران دانست، از مسائل و وقایعی سخن به میان آورده

۱- موتسو هیتو Mutsu Hito (۱۸۶۷ - ۱۹۱۲ م) امپراتور تجددطلب ژاپن که هدف او اقتباس از تمدن جدید اروپا بود. در سال ۱۸۸۹ میلادی مقارن با سال ۱۳۰۷ هجری قمری پس از غلبه بر فئودال‌ها و عناصر ارتجاعی کشور خود، فرمان تأسیس پارلمان را صادر نمود و از آن تاریخ ژاپن دارای حکومت پارلمانی گردید. به طوری که ملاحظه می‌شود، فاصله‌ی زمانی بین انقلاب سفید ژاپن و انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی ایران بیش از هفده سال نیست.

که هرچند آن‌ها را زیر عنوان مشخص، **علل و ریشه‌های انقلاب**، قرار نداده، لیکن روش فصل‌بندی و طرز نگارش و ترتیب منطقی و تسلسل زمانی که در این نوشته‌ها رعایت شده است، نشان می‌دهد که نویسنده‌ی کتاب، ریشه‌ی انقلاب را به دوران سلطنت ناصرالدین شاه مربوط ساخته و واقعه‌ی اعطای انحصار دخانیات از طرف شاه را به یک نفر خارجی و مقاومت منفی مردم را در برابر اراده و فرمان شاه نخستین نشانه‌ی تنبه و بیداری مردم دانسته است. از کوشش‌ها و خطابه‌ها و نوشته‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، که در عصر ناصرالدین شاه می‌زیست و تأثیر آن‌ها در میان افرادی روشنفکر از طبقه‌ی متوسط مانند شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن‌خان خبیرالملك و امثال آنان و نیز از میرزا ملکم‌خان عضو وزارت امور خارجه و نماینده‌ی سیاسی ایران در فرانسه و ایتالیا و نویسنده‌ی روزنامه‌ی **قانون** و میرزا علی‌خان امین‌الدوله رجل سیاسی عصر ناصرالدین شاه و کسان دیگر در این کتاب به عنوان عوامل بیداری مردم ایران سخن به میان آمده است.

در کتاب «بیداری ایرانیان» شرح جالبی درباره‌ی نخستین شهدای راه آزادیخواهی آمده که عیناً نقل می‌شود:

«در عصر ششم ماه صفر ۱۳۱۴ (هجری قمری) در باغ شمال (تبریز) محمدعلی میرزا ولیعهد خودش با میرغضب بر بالین آن‌ها آمده نخست شروع به استنطاق آن‌ها کرده هر چه پرسید جواب صریح و صحیح به او دادند. عاقبت عاجز شد، بنای رذالت و بدگویی را گذارده که شما بابی و قاتل شاه شهید ناصرالدین شاه هستید. چون حاج شیخ احمد (روحی) حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود، فحش زیادی در جواب او داد، به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند. آن‌وقت خود حاج شیخ احمد، میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود که زود باش اول مرا آسوده کن. همین که میرغضب نزد او آمد، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش، او را رها کرده نزد آقاخان آمده، حاج میرزا حسن‌خان خبیرالملك دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش. مدتی میرغضب در میان آن‌ها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسن‌خان را به قتل رسانید و به موجب حکم امین‌السلطان سرهای آن‌ها را پوست کنده و در آن‌ها آرد کرده به تهران نزد او فرستادند».

ناظم‌الاسلام از میرزا تقی‌خان امیرکبیر و اقدامات او در راه اصلاح امور مالی و اجتماعی و فرهنگی سخن رانده و در مقدمه‌ی شرح حال امیرکبیر می‌نویسد:

«اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ (هجری قمری) شروع کرده‌ایم، لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم،

هرآینه به خوبی مشاهده می‌کنیم که در مجاری سنه‌ی ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع دلالت بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آن‌ها به راه تمدن دارد و باعث و مسبب آن جز مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام (امیرکبیر)، احدی را سراغ نداریم».

مؤلف کتاب «تاریخ بیداری» همچنین نقش عمده‌ای از روحانیون و وعاظ و روزنامه‌نویسان را در امر نهضت فکری و بیداری مردم، تشریح نموده و به‌طور کلی از عوامل متعدد گوناگون در پیروزی این نهضت نام برده است.

اما سید **احمد کسروی** نویسنده‌ی کتاب «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، کتابی که نخستین چاپ آن در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی (۱۳۵۹ هجری قمری) انتشار یافته، زیر عنوان «ایرانیان چگونه بیدار شدند؟» شکست‌های ایران را در برابر روس و انگلیس و رقابت سیاسی آن دو دولت را در ایران در مقدمه‌ی علل بیداری مردم قرار داده و سپس به ترتیب از اقدامات اصلاحی حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) و سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم‌خان سخن رانده و آغاز بیداری در توده‌ی ایران را مانند ناظم‌الاسلام کرمانی، اعطای امتیاز انحصار توتون و تنباکو از طرف ناصرالدین شاه و مقاومت منفی مردم در برابر آن امتیاز و تحریم استعمال توتون و تنباکو از طرف روحانیون دانسته و در این باره چنین می‌نویسد:

«این امتیاز، ایران را بسیار زیانمند بود. زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور چه در درون و چه در بیرون، به یک تن انگلیسی سپرده می‌شد، در برابر آن‌که سالانه پانزده هزاره لیره به دولت پردازد و از سود ویژه یک چهارم یک دولت را باشد، درحالی که در عثمانی که توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد، تنها فروش در درون کشور به یک کمپانی واگذار شده بود، در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیره به دولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنج یک دولت باشد. ببنید جدایی تا به کجاست!»

«مردم این حساب را نمی‌دانستند ولی از آن‌که بیگانگان پا به درون کشور می‌گشایند، بیمناک می‌بودند. سپس هم برایشان سنگین می‌افتاد که توتون و تنباکویی را که می‌کارند به یک بیگانه با بهای کمی بفروشند و سپس با بهای بسیاری باز خرند».

کسروی آنگاه به نقش دبستان‌ها و روزنامه‌ها در بیداری افکار مردم اشاره کرده و روزنامه‌ی فارسی **اختر** چاپ استانبول و غیرت و حمیت نویسندگان آن را ستوده و از خدمات فرهنگی **حاج میرزا حسن رشدیه** در مورد تأسیس مدرسه به سبک جدید و اجرای شیوه و روش جدید تعلیم الفبا به وسیله‌ی او در سال ۱۳۰۵ هجری قمری سخن رانده و سپس شرحی درباره‌ی امین‌الدوله نگاشته و از آن مرد سیاسی به نیکی یاد کرده است. وی پس از آن‌که به گفتگوی مظفرالدین شاه و صدراعظم او میرزا علی‌خان امین‌الدوله در اوایل پادشاهی مظفرالدین

شاه[۱] به نقل از روزنامه‌ی **حبل‌المتین** چاپ هندوستان اشاره کرده چنین می‌نویسد:

«پیداست که این گفتگو در آغاز نشینی شاه (چنان که حبل‌المتین نوشته است) نبوده و دو چیز در اینجا بسیار شگفت است: یکی آنکه با این تشنگی شاه به روان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارها، سستی امین‌الدوله از چه رو بوده؟... دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امین‌الدوله را برداشته و امین‌السلطان را دوباره آورده؟... پیداست که دست‌های نیرومند نهانی در کار بوده و راستی آن است که در این هنگام همسایه‌ی شمالی به کوشش‌هایی برخاسته و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار می‌کرد. هر چه هست امین‌الدوله هم با همه‌ی نیکی، مرد دلیر و توانایی نبوده وگرنه با این همداستانی شاه به سختی‌ها چیره درآمدی[۲].»

احمد کسروی با آنکه در مقدمه‌ی کتاب خود، ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف کتاب «تاریخ

۱- گفتگوی مظفرالدین شاه با امین‌الدوله که احمد کسروی عیناً از روزنامه‌ی حبل‌المتین نقل کرده از این قرار است:
«شاه به می‌گوید: سلطنت ایران برحسب شأن و مقام به مقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به همسایگان و دول همجوار خود برسیم. لذا تعویض در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابداً روا نیست. هر قدر زودتر به اصلاحات پردازیم دیر است باید دواسبه تاخت تا به منزل رسید. جناب امین‌الدوله، ما خود سبب تعلل و تأمل شما را در اجرای اصلاحات می‌دانیم که به ملاحظات اختیارات مطلقه‌ی ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته‌ایم و هرگاه رضا به محدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی به شما نمی‌نمودیم. شما را با کمال اطمینان امر می‌نماییم که با قوت قلب و استقامت رأی به اصلاحات لازمه ولو آنکه منافی با اختیارات مطلقه‌ی ما باشد سریعاً و عاجلاً بپردازید. از این به بعد هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید به حضور آورده امضا نماییم.»
«امین‌الدوله پاسخ می‌دهد: قربان، خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بالاصاله حاوی وسائق جمیع ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست ولی یک مانع دیگر در پیش هست که تا تدارک آن نشود کاملاً کارها را براساس صحیح نتوانیم قائم داشت و آن اصلاح مالیه دولت است و مالیه‌ی دولت بدون مصارف لازمه اصلاح نمی‌پذیرد و از برای آن مصارف فوق‌العاده محتاج به قرض هستیم و امروز قرض ما از داخله ممکن نیست. درصدد هستم که از دولت بی‌طرفی مانند بلژیک یا امثال آن استقراض مختصری کرده، با اساس صحیحی و شالوده‌ی درستی به تدارک کلیه اصلاحات بپردازیم. حسب‌الامر همایون، از امروز به مقدمات عمل پرداخته برحسب حکم مبارک هر امری را به مجری حقیقی خود قرار می‌دهیم.»

۲- مسلماً امین‌الدوله و امثال او، با نیکنامی، مردان مجرب و محافظه‌کاری بوده‌اند و حب ذات و حسن صیانت نفس و حفظ مال و منال آنان را از قدم نهادن در راهی که قائم‌مقام و امیرکبیر را بر مبارزه و فداکاری ترجیح می‌دادند. بدین ترتیب جان عزیز را به سلامت بدر بردند و هم نام نیک و هم سرای زرنگار از خود یادگار گذاشتند.

بیداری ایرانیان» را مورد سرزنش و انتقاد قرار داده و او را متهم کرده است به اینکه «چاپلوسانه امیر اعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده» و «علاءالملك را که از دشمنان به نام آزادی بوده و در میان مردان آزادیخواه یاد کرده» خود در موارد متعدد نوشته‌های ناظم‌الاسلام را مورد استناد قرار داده و نوشته‌های آن مرد آزادیخواه روشن‌دل و پاک‌نهاد را معتبر دانسته است. از جمله به شرحی که در «تاریخ بیداری ایرانیان» دربارهٔی وجود دسیسه‌ها و دسته‌بندی‌ها علیه امین‌الدوله در دربار و میان رجال درباری نوشته شده، اشاره نمود و در پایان چنین می‌نویسد:

«این‌ها همه راست است، ولی چنان‌که گفتیم، جز از این‌ها و جز از کوشش‌ها و کارشکنی‌های امین‌السلطان و کارکنان او، انگیزه‌ی بزرگ دیگری در کار بوده و خود امین‌الدوله هم چاره‌ساز و توانا نبوده است».

مسئله‌ی وام‌های دولت به روس و انگلیس و رنجش مردم از مستشاران بلژیکی، که در امور گمرک و مالیه کار می‌کردند، در کتاب احمد کسروی جزو علل بیداری و نهضت مشروطه‌خواهی ذکر شده و کسروی از اقدامات کسانی چون نویسنده‌ی روزنامه‌ی حبل‌المتین و عبدالرحیم طالبوف (طالب اوف) نویسنده‌ی کتاب‌های «**احمد**» و «**مسالك المحسنین**» و انتشار نوشته‌های آنان و همچنین از انتشار کتاب «**سیاحتنامه‌ی ابراهیم‌بیگ**» سخن رانده و این عوامل را نیز در ردیف انگیزه‌های جنبش فکری مردم قرار داده و توجه روزافزون مردم را به دبستان‌ها و روزنامه‌ها و فزونی تعداد آن‌ها را نشانه‌ی بیداری افکار عمومی دانسته است.

دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب «زندگانی ملك‌المتکلمین» زیر عنوان «عوامل مؤثر در پیدایش مشروطیت» مسائلی را ذکر کرده است که بعضی از آن‌ها را باید علل بیداری افکار مردم و بعضی دیگر را از عوامل مؤثر در پیروزی مشروطه‌خواهان دانست.

این نویسنده بعضی از مسائلی را که ناظم‌الاسلام و سید احمد کسروی در تألیفات خود به عنوان علل بیداری افکار و نهضت مشروطه ایران ذکر کرده‌اند، و شرح آن‌ها بالاتر گذشت، در کتاب خود آورده و علاوه بر آن‌ها به چند موضوع دیگر در این زمینه اشاره کرده است از این قرار:

۱- کشته شدن ناصرالدین شاه به دست آزادمرد فداکار، میرزا رضا کرمانی، که نتیجه‌ی آن ریشه‌کن شدن درخت کهن استبداد و ظلم و این اقدام متهورانه در تمام جهان به خصوص ایران دارای تأثیری بسزا بوده و تنبه قابل توجهی ایجاد و بار سنگین استبداد را که ملتی در زیر فشار آن جان می‌داد سبک‌تر کرده است.

۲- سلطنت مظفرالدین شاه که فطرتاً مهربان و از ستمکاری به دور بود و تمایلی به

سخت‌گیری و استبداد نداشت[۱] و دوره‌ی سلطنت او افق ایران را روشنی بخشیده و ترویج معارف جدید و تأسیس مدارس ملی رونق گرفته و باب آمد و شد با دنیای متمدن باز شده و بسیاری از جوانان ایرانی برای تحصیل و تربیت به اروپا رفته‌اند و نیز مطبوعات خارجی آسان‌تر از دوره‌ی ناصرالدین شاه به دست ایرانیان روشنفکر باسواد می‌رسیده است.

۳- روزنامه‌ی **ثریا** که در **قاهره** انتشار می‌یافته، با آنکه عمرش کوتاه بوده، در روشن کردن افکار ایرانیان و بنیان اساس عدل و داد سهم بزرگی داشته است.

۴- معزول شدن میرزا علی‌اصغر خان اتابک که سرسلسله‌ی مستبدین بوده، از صدارت و روی کار آمدن امین‌الدوله روح تازه‌ای در پیکر پیروان آزادی و ترقی کشور دمیده و زمزمه‌ی تشکیل عدالتخانه و مسئولیت وزرا در میان مردم شنیده شده است.

۵- نهضت‌های انقلابی روسیه و مجاهدت آزاد مردان سرزمین همسایه در برافکندن اساس استبداد که پی در پی از نقاط مختلفه آن کشور پهناور چون شعله‌ی سوزان زبانه می‌کشید، در روشن کردن افکار ایران و تنبه مردمان این سامان سهم مهمی داشته است و آزادیخواهان ایران از مساعدت و همکاری مجاهدین آزادیخواه قفقاز برخوردار بوده‌اند.

۶- ترقیات سریع ژاپن از عوامل مؤثر در تنبه افکار ایرانیان بوده و ثابت کرده است که رستگاری و ترقی جز در سایه‌ی مشروطیت میسر نگردد و بسط تمدن و دانش جز در پرتو نور عدالت و قانون به دست نیاید.

۷- هجوم نیروهای بریتانیا به سرزمین **ترانسوال**، در آفریقای جنوبی، و مقاومت و پایداری رشیدانه‌ی مردم آن سرزمین در برابر قدرت عظیم جنگی بریتانیا، حس اعجاب و تحسین همه ملل دنیا را نسبت به مردم غیور ترانسوال برانگیخته و این فداکاری برای ملل ضعیف سرمشق بزرگی گردیده است.

۸- جنگ ژاپن و روس یکی از مهمترین عوامل بیداری ایرانیان شد[۲] و علت تأثیر آن در ایران این بود که در آن زمان، دولت استبدادی روس به اوج اقتدار رسیده و نفوذ سیاسی و مداخلات غیر مشروع آن دولت در تمام ممالك همجوار روزافزون و قدرت روسیه به پایه‌ای رسیده بود که بیم آن می‌رفت که کشور ایران مورد تاخت و تاز آن دولت مقتدر جابر قرار گیرد و استقلال و تمامیت خود را از دست بدهد و تردیدی برای مردمان آگاه نبود که اگر جنگ روس و

۱- احمد کسروی نیز در کتاب خود نرم‌دلی و نیك فطرتی مظفرالدین شاه را ستوده است.

۲- جنگ روس و ژاپن در خاور دور در سال ۱۹۰۵ میلادی (مطابق با سال ۱۳۲۳ هجری قمری) روی داد.

ژاپن به شکست دولت روسیه خاتمه نمی‌یافت، اضمحلال ایران حتمی و غیرقابل انکار بود. هرگاه دولت استبدادی روسیه در جنگ با ژاپن فاتح می‌شد، ریشه‌ی کلیه‌ی احزاب آزادیخواه روسیه از بیخ کنده می‌شد و آن ستاره‌ی درخشان که انقلاب بزرگ اکتبر (گویا منظور نویسنده، انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ روسیه بوده است) را برپا کرد، برای همیشه نابود می‌گشت.

دکتر ملک‌زاده پس از ذکر مطالبی که با اندک تصرف در عبارات نقل کردیم، همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، شرح و کوشش‌ها و اقدامات مرحوم ملک‌المتکلمین و تفصیل فداکاری و جانبازی آن مرد آزادیخواه و روشن‌دل و شجاع را تشریح و در مقدمه‌ی کتاب خود درباره‌ی ملک‌المتکلمین چنین می‌نویسد:

«مرحوم ملک‌المتکلمین تجلیات جمال محبوب را در آینه‌ی آزادی جلوه‌گر یافته و آزادی را بزرگ‌ترین موهبت الهی و کمال مطلوب می‌دانست. پس او از دلدادگان و عشاق آزادی بود و خالق خود را در پیکر آزادی پرستش می‌کرد و آزادی را مبدأ و مصدر زیبایی و نکویی می‌دانست و عقیده‌مند بود همان‌طور که بشر برای حیات جسم محتاج به استنشاق هواست، زندگانی روح هم بدون آزادی مقدور نیست. او عقیده داشت که کاخ عدالت جز در روی پایه‌ی آزادی استوار نگردد و درخت تمدن جز در سایه‌ی آزادی پرورش نکند... و چون آرزومند بود که ایران از مواهب الهی بهره‌مند شود، این بود که در آن سرزمین ظلمت و جهل و محیط بیدادگری و فساد پرچم آزادی را برافراشت و به هدایت افکار و تنویر ارواح پرداخت و سی سال در طلب محبوب و وصول به مطلوب با تحمل مصائب گوناگون و فداکاری بسیار از پای ننشست عاقبت چون پروانه گرد شمع آزادی سوخت و از سوختنش چراغ آزادی روشن شد».

آثار نویسندگان انگلیسی

در میان نویسندگان خارجی پروفسور ادوارد براون انگلیسی که کتب متعدد درباره‌ی ایران تألیف کرده، با عشق و علاقه‌ی فراوان انقلاب مشروطه‌ی ایران را در کتابی زیر عنوان «انقلاب ایران[1]» مورد بحث و تجزیه و تحلیل دقیق قرار داده و ضمن انتقاد از نویسندگان مغرض اروپایی که مطالبی ناروا درباره‌ی نهضت مشروطه‌خواهی ایران نوشته‌اند و یا پاره‌ای از صفات ناپسند برخی از زمامداران ایرانی را با آب و تاب تمام بیان کرده و آن صفات را به

۱- کتاب «انقلاب ایران» تألیف پروفسور ادوارد گرانویل براون، ترجمه و نگارش احمد پژوه، چاپ تهران، ۱۳۲۹ خورشیدی.

عموم افراد ملت ایران نسبت داده‌اند[۱]، اخلاص و محبت خاص خود را نسبت به ایران و ایرانی به صورت بارزی نشان داده است.

ادوارد براون تقریباً جمیع آنچه را که ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» به عنوان عوامل و موجبات انقلاب ایران آورده در کتاب خود شرح داده و صریحاً نوشته که این مطالب از کتاب بیداری نقل شده است. همچنین مسائلی از قبیل اعطای امتیاز انحصاری توتون و تنباکو از طرف ناصرالدین شاه و کوشش‌ها و اقدامات سید جمال‌الدین اسدآبادی (که براون او را قهرمان اتحاد اسلامی خوانده است) و کشته شدن ناصرالدین شاه و تأثیر آن در محافل درباری و ملی و امثال آن‌که مورد توجه نویسندگان داخلی بوده، و بالاتر به آن‌ها اشاره کرده‌ایم، مورد بحث براون نیز قرار گرفته و به‌طور کلی می‌توان گفت که بین مندرجات کتاب ادوارد براون و آثار ناظم‌الاسلام و کسروی در آن قسمت از مسائل و مطالب که مستقیماً مربوط به علل و عوامل و جریان انقلاب مشروطه است، مشابهت کامل وجود دارد، با این تفاوت که ادوارد براون یک نفر انگلیسی بوده و شخصاً هیچ‌گونه نفع خاصی در جریان انقلاب ایران نداشته و حوادث و عوامل و موجبات انقلاب را از نقطه‌ی دید یک نویسنده‌ی غیر ایرانی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

براون، برخلاف نویسندگان داخلی که کلیه‌ی افراد و عناصر مؤثر در نهضت انقلابی را در یک ردیف قرار داده‌اند، آنان را به دو دسته‌ی متمایز تقسیم کرده و در این باره چنین می‌نویسد:

«کارکنان نهضتی را که من در صفحات آینده نام برده و سعی داشته‌ام از لحاظ پی بردن به آثار تاریخی و رشد آن‌ها گفتگو شد، درست عبارتند از: **مشروطه‌خواهان و ملیون**، یعنی مخالفین حکومت استبداد **مشروطه‌خواه** یعنی کسی که آرزومند قانون و شورویت به جای خودمختاری و

۱- باید دانست آنان که با اهانت و گستاخی درباره‌ی ایرانیان سخن می‌رانند، عموماً یا دروغ‌پرداز یا هوچی منفی‌باقی هستند که برای شهرت خود در سیر اقالیم مجال بررسی و قضاوت بی‌طرفانه‌ای از روی متانت درباره‌ی یک ملت را ندارند یا مسافرین قطبی که در یک گردش شتاب‌زده از خلیج‌فارس تا دریای خزر داستان‌ها و اظهار عقیده‌ی اروپاییانی را که در سر راه خود برخورد کرده گلچین کرده‌اند و برای خوانندگان خود با یک آب و تابی که متکی بر خیالبافی فریبنده و مأخوذ از افسانه‌های شرقی است (که با ایران همان اندازه تفاوت دارد که نروژ با پرتقال) نقل می‌نمایند و یا امتیاز خواهان ناکام و سیاسیون به مراد نرسیده می‌باشند. از طرف دیگر آنان که روابط دوستانه با ایران صفات داشته و کاملاً آشنایی به زبان آنها پیدا کرده‌اند مانند آقای ناپیرملکم (Napier Malcom) صفات دوست داشتنی را در نهاد آن‌ها زیاد دیده و آنچه تحسین کردنی است کم نبوده‌اند. (نقل از کتاب انقلاب ایران، ادوارد براون).

مطلق‌العنانی است که زمام اختیار مقدرات مردم در دست شاه بوده و او ارباب غیر مسئول حیات، حیثیت و دارایی آن‌ها شناخته شود. ملیون مخالف دولتی‌ها یا به اصطلاح قدیم دربار، پس مشروطه‌خواه یا شورا طلب ضد مستبدین است که بهتر بود به آن‌ها لقب کنکاشیون و همایونیون داده می‌شد».

چنین به نظر می‌آید که براون با تفکیک ملیون از مشروطه‌طلبان، به شرحی که در بالا نوشته شده، خواسته است این نکته را تشریح کند که جبهه‌ی آزادی ایران دارای دو جناح بوده: یکی جناح راست که از مشروطه‌خواهان یعنی طرفداران رژیم سلطنت قانونی و پارلمانی تشکیل شده و دیگری جناح چپ که افراد تندرو و افراطی در آن متمرکز شده بودند. دسته‌ی اول یعنی مشروطه‌خواهان بقای سلطنت و اعطای قسمتی از اختیارات قانونی و اجرایی را به شاه لازم می‌شمردند و دسته‌ی دوم استقرار حاکمیت مطلق ملی و سلب هرگونه قدرت و اختیار را از مقام سلطنت ضروری می‌دانستند.

سرپرسی سایکس فصل مربوط به انقلاب مشروطه را زیر عنوان اعطای مشروطه به ایران و با درج این عبارت: هیچ کس نمی‌داند که چگونه مشروطه را به دست آوردیم، به نظر می‌آید که مشروطه خود به خود از زمین سبز شده است «**از گفته‌های عوام**» در جلد دوم کتاب تاریخ ایران آورده و تأسیس خطوط تلگرافی را به دست مأمورین انگلیسی و تماس آنان را با مردم، مهمترین منشاء جنبش مشروطه‌خواهی ایران دانسته و سپس به نقش مبلغین مذهبی انگلیسی و آمریکایی و تعلیمات آنان به هزاران جوان ایرانی از دختر و پسر اشاره کرده و خواسته است چنین نتیجه بگیرد که مأمورین انگلیسی تلگرافخانه به علت تماس نزدیک و دائم با مردم برای بهبود اوضاع، نیروی بزرگی بوده‌اند و مبلغین مذهبی هم که اکثراً انگلیسی بوده‌اند، جوانان ایرانی را تحت تأثیر و نفوذ روح از خودگذشتگی قرار داده و آنان را در مدارس خود با اصول تعلیم و تربیت صحیح پرورش داده و در بیمارستان‌های خود صدها نفر را معالجه نموده و بدین ترتیب بهترین کمك و معاونت عمومی را به توده‌ی ایران نموده‌اند. **سایکس** پس از ذکر مطالب بالا، با نهایت سخا و کرم، به تأسیس دارالفنون و نقش آن در ترویج فرهنگ جدید اروپا و همچنین به ورود هیئت‌های نظامی اروپایی به ایران اشاره کرده و بار دیگر اختیار قلم را به احساسات ملی خویش سپرده و از نفوذ کارمندان بانک (بانک شاهی انگلیس) و کنسولگری‌های انگلیسی در ایران و تأثیر عمده‌ی وجود آنان در روشن ساختن افکار عمومی ایران سخن رانده است. بنابراین نوشته‌ها به عقیده‌ی سایکس، بریتانیای کبیر به‌طور غیرمستقیم مهمترین عامل جنبش مشروطه‌خواهی ایران بوده و ملت ایران استقرار رژیم پارلمانی را در کشور خود مدیون امپراتوری بریتانیاست. به ویژه این نویسنده‌ی بی‌غرض و بی‌طرف! در جای دیگر می‌نویسد:

«شاید عده‌ی معدودی از ایرانیان مفهوم مشروطه را درک می‌نمودند. هنگام مشروطیت یک نفر ایرانی یک افسر انگلیسی را ملامت کرده بود که: «ما سه روز تمام بست نشسته‌ایم و شما هنوز به ما مشروطه نداده‌اید». و منظور سایکس از آوردن این جملات تأیید این نکته است که متحصن شدن جمعی از بازاریان تهران در سفارت انگلیس با علم و اطلاع و وقوف کامل بر این امر بوده است که: مشروطه را باید دولت انگلیس به ایران اعطا کند(۱)».

سایکس که قسمتی از مندرجات این فصل از کتاب خود را از کتاب «انقلاب ایران» پروفسور ادوارد براون اقتباس و خود او نیز به این موضوع اشاره کرده است، به تبعیت از براون وجود سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم‌خان و کوشش‌ها و اقدامات آنان را نیز مؤید جنبش مشروطه‌خواهی دانسته و در مورد میرزا ملکم‌خان، همان‌طور که ناظم‌الاسلام در کتاب تاریخ بیداری آورده، تأسیس فراموش‌خانه در ایران را به میرزا ملکم خان نسبت داده(۲) و می‌نویسد که چون فراموشخانه در ایران تازگی داشت و اسرارآمیز بود، مردم را به خود جلب کرد و بسیاری از اعضای خانواده‌ها وارد آن انجمن شدند(۳) و ناصرالدین شاه به تحریک فرخ‌خان، سفیر سابق ایران در پاریس، رئیس فراموشخانه را که یکی از شاهزادگان اصیل بود و اعضای آن را گرفت و زندانی و ملکم‌خان را از ایران اخراج نمود.

سایکس پیش از آن‌که به شرح نخستین جنبش‌های انقلابی بپردازد، زیر عنوان «ایران قبل از مشروطیت»، قسمتی از یادداشت‌های سفارت انگلیس را در ایران به شرح زیر از کتاب «آبی» نقل کرده است:

«صدراعظم جدیدی انتخاب شده بود و از جمله اصول او آزادی از قید نظارت دول بیگانه بود. اولین اقدام او هم ظاهراً اقدام به بعضی اصلاحات اقتصادی و درنتیجه بی‌نیازی از کمک‌های مالی از دول خارجی بود، اما همین که بر مسند خویش استقرار یافت، معلوم گشت منظور اساسی و اصلی او استفاده‌ی شخصی است. این صدراعظم با مشاور شاه برای تقسیم منافع، تبانی نموده و مشاغل حکومت را به معرض فروش می‌گذاشتند. گندم و جو احتکار شده و به قیمت گزاف به فروش می‌رفت. املاک خالصه یا به دزدی رفته و یا فروخته می‌شد که

۱- درباره‌ی نقش هر یک از دو دولت روسیه و انگلیس در جریان انقلاب مشروطه در جای خود بحث خواهیم کرد.

۲- از فراموشخانه (فراماسیونری) و نقش آن در انقلاب مشروطه بعداً گفتگو خواهیم کرد.

۳- سایکس می‌نویسد که اگر از یک ایرانی راجع به اسرار فراموشخانه سؤال کنید جواب می‌دهد که آن را فراموش کرده است.

استفاده‌ی آن به جیب آن دو نفر می‌رفت. ثروتمندان را از شهرستان‌ها به تهران احضار و از آن‌ها باج و رشوه می‌گرفتند. ظلم و تعدی رایج و اموال و دارایی و حتی جان ملت ایران در دست عمال دولت بود. مردم درصدد توطئه‌ای بودند تا بدان وسیله شاه ضعیف‌النفس و ناتوان و ولیعهد را مخلوع و **شعاع‌السلطنه** پسر کوچک شاه را که حتی در ایران هم ضرب‌المثل ظلم و ستم بود، به سلطنت بنشانند».

«سیاست اتابک و یاران او باعث دشمنی تمام طبقات ایران شده بود. سیاستمداران میهن‌پرست معدودی بودند که می‌دانستند کشور چگونه رو به زوال می‌رود. طبقه‌ی روحانی حس می‌نمود قدرت قدیم و آزادی آن‌ها توأماً با کشورشان در شرف از بین رفتن است. توده‌ی عظیم مردم و طبقه‌ی تاجر هم، هر روزه قربانی ظلم و جور عمال دولت بودند».

آثار نویسندگان روسی

از آثار نویسندگان روس ترجمه‌ی فارسی دو کتاب دراختیار نگارنده هست که هر دو در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در تهران به چاپ رسیده است. یکی زیر عنوان «انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» به قلم **م. پاولویچ** و **و. تریا** و **س. ایرانسکی** ترجمه‌ی **م. هوشیار** و دیگری کتاب «ایرانی که من شناخته‌ام» تألیف **ب. نیکیتین**، کنسول سابق روس در ایران ترجمه و نگارش **فره‌وشی**.

م. پاولویچ و دو نویسنده‌ی دیگر کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» برخلاف نویسندگان انگلیسی و نویسندگان داخلی تجزیه و تحلیل انقلاب ایران را بیشتر برپایه‌ی مسائل اقتصادی قرار داده و درحقیقت این عامل مهم را که دیگر زیاد بدان توجه نکرده‌اند، علت اساسی انقلاب دانسته و شرایط و وضع اقتصاد ایران قبل از انقلاب را مورد بررسی دقیق قرار داده‌اند.د پاولویچ نویسنده‌ی بخش اول این کتاب که از مسائل اقتصادی بحث کرده است، می‌نویسد:

«خرابی وضع مالی همواره مترادف با تیره‌روزی دهقانان بوده است. سنگینی بار مالیات در ایران بر دوش طبقه‌ی دهقان گذارده شده و از بازرگانی داخلی و خارجی نیز کم و بیش مالیاتی اخذ می‌شد. مستغلات شهری و اموال منقول از تأدیه مالیات معاف بوده‌اند».

«مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث در ایران بی‌سابقه بوده است. زمانی دهقان یک دهم محصول خود را به خان (مالك) و یک دهم دیگر را به حکومت می‌داد. اینك درصورتی که دهقان با وسایل شخصی به کشت و زرع بپردازد، باید صدی ۳۳ محصول را به مالک بدهد و درصورتی که مالك، بذر، حیوان (جفت گاو) و وسایل کشاورزی دراختیار زارع بگذارد ۸۵ درصد محصول را می‌برد».

و در جای دیگر چنین می‌نویسد:

«وضعیت زندگی دهقان و خرده مالک به حدی وخیم است که غالباً برای رهایی از زیر چنگال مالکین ستمگر، خود را تیول اشخاص عالی منصب قرار می‌دهند. در این دوره دهقان در مقابل استفاده از زمین زراعتی، تکالیف زیر را انجام می‌دهد:

۱- $\frac{۱}{۵}$ محصول زمین‌های دیمی و $\frac{۱}{۳}$ محصول زمین‌های آبی را به ارباب می‌پردازد.

۲- مالکین برای برداشت بهره‌ی مالکانه برای هر ده، چند سوار و یک مباشر معین می‌کنند مخارج این چند نفر به عهده‌ی زارعین است. این مباشر و سواران، تازیه‌های شکنجه‌ی بالای سر زارعین‌اند».

م. پاولویچ آنگاه تکالیف سنگین دیگری را که برعهده‌ی دهقان و زارع بوده برشمرده که خلاصه‌ی آن از این قرار است:

«حمل سهمیه‌ی ارباب به خانه‌ی وی و یا به بازار فروش، نگهداری اسب‌های مالك در سراسر زمستان به خرج خود زارع، کار بی‌اجر و مزد (بیگاری) برای ارباب هنگام ایجاد ساختمان و امثال آن، تهیه‌ی وسایل سوخت برای ارباب و حمل و نقل هر نوع کالایی که ارباب خریده باشد به منزل وی یا به هر جا که خود او دستور بدهد. انجام خدمت سربازی از یک طرف برای مالك و از طرف دیگر برای دولت درصورتی که تهیه‌ی اسب و اسلحه برعهده‌ی خود زارع است، پرداخت مخارج ارباب و همراهان او (۲۰ تا ۳۰ نفر) هنگام شکار».

پاولویچ پس از ذکر بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌های مالکان و مباشران نسبت به دهقانان به تحول اقتصادی اوایل قرن چهاردهم هجری اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

«از سال ۱۸۸۰ میلادی مطابق با ۱۲۹۸ هجری قمری به بعد وضع دهقانان رو به وخامت می‌گذارد. به علت صدور محصول پنبه و کتان و برنج و میوه و ابریشم ایران به اروپا، مخصوصاً به بازار روسیه، قیمت املاک ترقی کرده، تجارت ایران با روسی سالیانه تا ۲۵-۳۰ میلیون فرانک می‌رسد. صراف‌ها و تجار که صاحبان جدید اراضی و وارثین املاک خان‌ها محسوب می‌شوند، با اصول جدید استثمار شروع به بهره‌برداری از زمین می‌کنند. اصول مورد قبول اینان طاقت‌فرساتر بوده و مالیات‌های جدیدی به دهقانان تحمیل می‌شود و اگرچه مالك نمی‌تواند دهقان را خرید و فروش کند ولی عمل تمام دهقانان را به ضمیمه ده می‌تواند بفروشد».

در این کتاب به نقش بختیاری‌ها در انقلاب و نقش دولت انگلستان و نیز رُل منفی دولت تزاری روسیه و بریگاد قزاق به عنوان تکیه‌گاه ارتجاع، اشاره شد و در بخش دوّم که آن را «و.تریا» نوشته است، بدان جهت که او شخصاً در دفاع از شهر قهرمان تبریز در برابر نیروی استبداد با مجاهدین ایران همکاری داشته، نقش سوسیال دموکرات‌های قفقاز را در انقلاب

تشریح کرده است و مترجم این کتاب در مقدمه‌ای که بر آن نوشته و خلاصه و چکیده مندرجات کتاب را در آن گنجانیده است، در پایان مقدمه خود، می‌نویسد:

«ج - انقلاب مشروطیت ایران از لحاظ ماهیت یک انقلاب بورژوازی بوده و در صورت پیروزی و تحکیم آن، نمی‌توانست غیر از آزادی‌های بورژوازی چیزی برای ملت به ارمغان آورد. درباره‌ی انقلاب مزبور باید با درنظر گرفتن شرایط چهل و چند سال قبل قضاوت نمود، نه شرایط موجود امروز».

«د - برای قضاوت درباره‌ی افراد لازم است موقعیت طبقاتی و وفاداری آنان را در مراحل انقلاب مورد بررسی قرار داد. چه بسا طرفداران دو آتشه‌ی آزادی و مشروطیت که جای خود را در مرحله‌ای از انقلاب عوض کرده، به ضد انقلابیون ملحق می‌شوند. چه بسا افراد دیگری که پس از سال ۱۹۲۶ (سال تألیف کتاب) به جبهه‌ی دشمنان ملت پیوسته و راه خطا و خیانت را در پیش می‌گیرند(۱)».

س - ایرانسکی، نویسنده‌ی بخش سوم کتاب، زیر عنوان «جنبش آزادی ملی در ایران» می‌نویسد:

«اصول استعماری انگلیس و روس، ناصرالدین شاه و جانشین وی مظفرالدین شاه را به صورت عمالی برای اجرای اوامر بیگانگان در ایران درآورد. این امر برای تمام طبقات اهالی ایران شکل زیان‌آوری به خود گرفت. (اصول گمرکی مساعد به حال سرمایه‌ی خارجی، امتیازات، وام‌های خارجی، دیویزیون قزاق با مستشاران و فرماندهان بیگانه، کاپیتولاسیون و غیره) از این‌رو طبقات مهم جامعه‌ی ایرانی، تجار، کارگران، روحانیون و فئودال‌ها علیه حاکمیت شاه سر به شورش برداشتند».

اما، ب. **نیکیتین** نویسنده‌ی کتاب «ایرانی که من شناخته‌ام» همزمان با مبارزه‌ی مجاهدین راه آزادی و مشروطه و قیام در برابر استبداد محمدعلی شاه در ایران سمت کنسولی داشته و مندرجات کتاب او درباره‌ی قرارداد سال ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد تقسیم ایران به مناطق نفوذ و نقش روسیه تزاری در مخالفت با استقرار رژیم پارلمانی در ایران و مداخله‌ی مسلحانه‌ی نیروی روسیه در آذربایجان و مطالبی درباره‌ی سلطنت رضاخان و استعفای او از سلطنت حاوی نکاتی است که در جای خود به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

* * *

اکنون که به حد کافی آثار نویسندگان داخلی و خارجی را درباره‌ی انقلاب ایران مورد

۱- نقل از مقدمه‌ی کتاب به قلم مترجم، م. هوشیار، صفحه‌ی ۴.

بررسی قرار دادیم، لازم است که به تجزیه و تحلیل علل و ریشه‌ها و عوامل انقلاب بپردازیم:

اول - این فصل را با عنوان «انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی ایران» آغاز کردیم، بدان جهت که از شروع سلطنت مظفرالدین شاه یعنی از سال ۱۳۱۳ هجری قمری تا صدور فرمان مشروطه از طرف آن پادشاه، مقدمات رژیم حکومت به تدریج و بدون خونریزی و قیام مسلحانه‌ی عمومی، فراهم شده و جلوه‌های مهم انقلاب آرام ایران، فقط تشکیل بعضی اجتماعات در مساجد و ایراد خطابه‌هایی بر منبرها و یک نوع جنب و جوش ملایم و مسالمت‌آمیز از طرف بازاریان بوده و از این جریان چنین استنباط می‌شود که شخص مظفرالدین شاه بیش از هر درباری بی‌اطلاع، واقعیت تکوین یک نهضت سیاسی را درک کرده و خود را برای مواجه شدن با تغییر رژیم و چشم‌پوشی از اختیارات بی‌حد و حصر سلطنت مطلقه‌ی فردی آماده نموده بود. مقاومت منفی مردم در مورد توتون و تنباکو، کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، سوءقصد به جان مظفرالدین شاه در سفر اروپا، نامه‌ها و شکواییه‌های روحانیون درجه‌ی اول خطاب به شاه، مندرجات روزنامه‌های آن عصر و شاید ملاقات‌ها و گفتگوهای بعضی از نمایندگان سیاسی بریتانیا با شاه و بالاخره نرم دلی و خوش فطرتی شاه که در عرف سلطنت مطلقه‌ی فردی به ضعف نفس تعبیر می‌شود، از عواملی بود که **تحول سیاسی ایران** را در این مرحله به یک انقلاب آرام مبدل ساخت.

دوم - ریشه‌های اصلی انقلاب ایران را، مانند هر انقلاب سیاسی مشابه آن، باید در نفس حکومت مطلقه‌ی فردی جستجو کرد، نه فقط از جنبه‌ی جلوه‌ها و عوامل ظاهری. در فصول گذشته ما ضمن تشریح رژیم حکومت قاجاریه به این نکته اشاره کردیم که عصر ناصرالدین شاه دوره‌ی استحکام بنیان سلطنت مطلقه و دوره‌ای است که قدرت مقام سلطنت بیش از هر زمان بر کلیه‌ی شئون کشور و ملت ایران، از هر صنف و طبقه، سایه انداخته و بسط دامنه نفوذ شاه که مظهر کامل دولت مرکزی بود، در سراسر کشور، طبعاً دایره‌ی نفوذ متنفذین محلی را روز به روز تنگ‌تر می‌ساخت و به عبارت دیگر قدرت دولت مرکزی جانشین قدرت‌های محلی می‌شد. این تحول سیاسی به نفع دولت مرکزی، در میان طبقات جامعه‌ی عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت به شرح زیر:

الف- طبقه‌ای از شاهزادگان قدرت‌طلب قاجار و مالکان عمده و سران ایلات و عشایر و خان‌ها که به خودسری خو گرفته و طبعاً با بسط نفوذ و قدرت حکومت مرکزی مخالف بودند، در این تحول سیاسی به نفع دولت، زوال قدرت و فرمانروایی خود را در آینده‌ی نزدیک پیش‌بینی می‌کردند و بنابر این هماهنگی با هر نهضتی را که هدف آن سلب قدرت و اختیارات از شاه بود، به عنوان یک راه چاره و گریز از سلطه‌ی حکومت مرکزی لازم می‌شمردند. زبده‌ی افراد این

طبقات همین که ناصرالدین شاه کشته شد و مظفرالدین شاه بر جای او نشست، با آگاهی و اطلاع کاملی که از خصوصیات اخلاقی شاه جدید داشتند، در مسیر انقلاب آرام قرار گرفتند و با طرفداران تحول سیاسی همداستان شدند.

ب- ناصرالدین شاه، هرچند که ظاهراً و بنابر مصلحت وقت، اختیاراتی به وزیران و صدراعظم خود می‌داد، اما درحقیقت آنان را نوکران و مجریان دستورها و فرمان‌های خود می‌دانست. در چنین حالتی واخوردگان و شکست دیدگان سیاسی نظیر میرزا علی‌خان امین‌الدوله و امثال او، از خود عکس‌العمل نشان می‌دادند و با توجه به موقعیت سیاسی و نفوذی که از لحاظ سیاسی و مالی در جامعه داشتند، خرده‌گیری‌ها و انتقادات آنان و احیاناً اتهاماتی که به مصادر امور و درباریان مقرب وارد می‌ساختند، در میان روشنفکران و شیفتگان آزادی و طالبان تغییر رژیم حکومت مؤثر بود.

ج- ناصرالدین شاه، چنان که در فصول پیش مکرر اشاره کرده‌ایم، می‌خواست سلطه‌ی خود را بر طبقه‌ی روحانی تحمیل کند. او خود را **ظل‌الله** و خلیفه‌ی عالم تشیع و سلطنت خود را **موهبت الهی** می‌دانست و معتقد بود که علاوه بر سلطنت و زمامداری در سیاست کشور، ریاست فائقه بر روحانیت را باید به‌دست آورد. عکس‌العمل طبقه‌ی روحانی در برابر تمایلات و مقاصد شاه ایجاد نارضایتی در میان مردم و تبلیغ شدید علیه درباریان و اطرافیان شاه و یکی از جلوه‌های نفوذ و قدرت معنوی این طبقه بود. مداخله در امر توتون و تنباکو و تحریم استعمال آن که ناصرالدین شاه را در برابر این نیروی عظیم و مؤثر به زانو درآورد و ما ضمن جریان انقلاب نقش مؤثر این طبقه را در این امر مهم تشریح خواهیم کرد.

سوم - زبونی و حالت تسلیم و رضای سلاطین قاجار در برابر بیگانگان، به ویژه روسیه و انگلیس، و باز گذاردن دست سیاست‌های بیگانه در امور داخلی ایران و وام‌خواهی از خارجیان و قبول تعهدات کمرشکن و منافی استقلال کشور در برابر وام‌های خارجی، از جمله عواملی بود که روحیه‌ی عمومی را به شدت تحت‌تأثیر قرار داد و ایمان مردم را نسبت به سلاطین قاجار متزلزل ساخت. سوءظن و بدبینی عمومی به پایه‌ای رسید که شاه قاجار را دست‌نشانده‌ی خارجی و درباریان و وزرا و مصادر امور را عمال بیگانه می‌دانستند. در این مورد باید به دو نکته مهم اشاره کنیم:

۱- پس از شکست‌های ایران از روسیه در زمان فتحعلی‌شاه، نفوذ نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در ایران به قدری زیاد شده بود که نه تنها زمام امور سیاسی کشور را در دست داشتند، بلکه در امور شخصی افراد نیز به اقتضای سیاست دولت متبوع خویش مداخله می‌کردند. هر وزیری که تحت حمایت یکی از آن دو سیاست قرار می‌گرفت و اوامر آنان را اجرا

می‌کرد، اگر مرتکب امر خلاف قاعده و بی‌عدالتی می‌شد از تعرض مصون بود.

۲- استبداد شخصی پادشاه، به ویژه ناصرالدین شاه و نزدیکان او و سفاکی و طمع‌ورزی هیئت حاکمه به حد کمال خود رسیده بود. شاه بدون آن‌که خود را در پیشگاه هیچ مبدأ و مقامی مسئول بداند و از هیچ قانون و عدالت و جزایی بترسد، به هوای نفس هر کس را می‌خواست به یک اشاره می‌کشت یا کور می‌کرد و مال هر کس را می‌خواست ضبط می‌نمود و در این راه حتی دست رد بر سینه‌ی نزدیک‌ترین کسان خود نیز نمی‌گذاشت و بدین ترتیب افراد طبقات بالا و متوسط در برابر استبداد شاه و هیئت حاکمه هیچ‌گونه تأمین جانی و مالی نداشتند.

با توجه به دو نکته‌ی بالا، باید با کمال تأسف اعتراف کنیم که بعضی از افراد مردم، همین که نمایندگان خارجی را تا این حد در ایران صاحب نفوذ دیدند، برای حفظ جان و مال یا پیشرفت کارهای دنیوی و رسیدن به مقامات یا برای فرار از مجازات و تعقیب دیوان، درصورت ارتکاب جرم و خیانت، به ایشان توسل می‌جستند و نمایندگان سیاسی روس و انگلیس و سپس عثمانی و کشورهای اروپایی این توسل را به حسن استقبال می‌پذیرفتند، زیرا هم وسیله‌ای بود برای مزید نفوذ آنان و هم بهانه‌ی تازه‌ای برای وارد ساختن فشار به شاه و هیئت حاکمه‌ی ایران. اما باید توجه داشت که این توسل به بیگانه از طرف افرادی صورت می‌گرفت که به دستگاه سلطنت و هیئت حاکمه نزدیک و یا به علت تمکن مالی هدف طمع‌ورزی شاه و درباریان بودند. از دسته‌ی اول می‌توان بعضی از شاهزادگان و وزرا و رجال سیاسی مطرود و واخورده و از دسته‌ی دوم بعضی از بازرگانان و ملاکین و فئودال‌ها را نام برد که ننگ تحت‌الحمایگی بیگانه را بر خود هموار می‌ساختند و هرچند که عده‌ی این‌گونه افراد زیاد نبود و اکثریت قریب به اتفاق مردم، به علت تعصب دینی که در آن روزگار بر مزاج آنان غلبه داشت، از قبول چنان عمل ننگینی خودداری می‌کردند. لیکن به هر صورت انعکاس اعمال همان عده‌ی معدود در میان افراد روشنفکر وطن‌دوست بسیار مؤثر و این امر خود سلاح برنده‌ای در دست طبقه‌ی روحانی و آزادیخواهان برای مبارزه با شاه و هیئت حاکمه بود.

چهارم - سازمان فراماسونری[1] ایران که ناظم‌الاسلام کرمانی تأسیس آن را زیر عنوان **فراموشخانه** به میرزا ملکم‌خان نسبت داده و نویسندگان انگلیسی نیز آن را تأیید کرده‌اند، نقش مؤثری در انقلاب آرام ایران داشته و بسیاری از سران مشروطه‌طلب و از آن جمله **سید محمد طباطبایی** عضو آن سازمان بوده‌اند. وی دارای نشان ژنرال فراماسونری بوده است. ناظم‌الاسلام کرمانی چنان‌که گویی از عنوان فراماسونری بدین علت که فراماسونری در غالب

1- Framaconnerie

ممالک جهان و از جمله در ایران مجری نظریات سیاسی انگلیسی بوده، بیم و هراسی داشته، سعی کرده است تا فراموشخانه‌ی میرزا ملکم‌خان را سازمان و انجمنی غیر از فراماسونری معرفی کند و در این باره چنین می‌نویسد:

«اگرچه بر بعضی، امر مشتبه است که می‌گویند میرزا ملکم‌خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد، لکن دانشمندان و خرده‌بینان به خوبی می‌دانند که مقصود ملکم‌خان تشکیل مجلسی بود موسوم به **فراموشخانه**، نه مجمع فراماسون. چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده‌ای از اعضا و صاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است و در آن زمان در تهران بلکه در ایران، آن عده معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان، بلکه درباریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزا فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است[۱]».

اما فراماسونری که یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های سیاسی جهان است و تشکیل آن را به عده‌ای از معماران و کارگران ناراضی عهد سلیمان پیغمبر، پادشاه فلسطین قدیم، نسبت داده‌اند و در ای عصر دوباره رواج یافته و شعار آن عبارت بود از طرفداری از انسانیت و حقوقی طبیعی انسان‌ها و از میان بردن اختلاف مذهب و کمك به تهذیب اخلاق و رشد فکری مردم[۲]، عضویت فراماسونری دارای یازده درجه، و ارتقاء از هر درجه به درجه‌ی بالاتر مستلزم احراز شایستگی و مشروط به شرایط خاصی بود. اعضای فراماسونری رازدار و مقید به حفظ اصول و حیثیت سازمان خود و غالباً از همان دانشمندان و خرده‌بینانی بودند که ناظم‌الاسلام، مرد روشندل و پاک طینت ایران را به اشتباه انداخته بود تا فراموشخانه‌ی میرزا ملکم‌خان را یک انجمن ساده و سازمانی غیر از سازمان فراماسونری بداند.

شعار فراماسونری، صرفنظر از صحت و سقم انتساب آن به انگلستان و سیاست آن کشور، برای هر فرد روشنفکر آزادیخواه و انسان دوستی، جالب و بدون تردید لژ فراماسیونری ایران کانون مؤثری برای آشنایی و تبادل افکار این‌گونه افراد بوده و در آن عصر جهل و بی‌خبری که استبداد مطلقه‌ی ناصرالدین شاه بر تمام شئون کشور و جامعه سایه انداخته بود، عضویت در چنان سازمانی مایه‌ی مباهات و سربلندی به شمار می‌آمده است و ناظم‌الاسلام خود در مورد ملاقات و مذاکره‌ی میرزا ملکم‌خان با آقا سید صادق طباطبایی و فرزندش سید

۱- «تاریخ بیداری ایرانیان»، صفحه ۱۱۸.

۲- بدیهی است که اغراض سیاسی این سازمان در عصر جدید که در قالب شعارهای عوام فریبانه دنبال می‌شده و می‌شود بر خوانندگان پوشیده نیست.

محمد طباطبایی و نتیجه‌ی آن مذاکرات چنین می‌نویسد:

«... مشارالیه (ملکم خان) با حضرت حجت‌الاسلامی خلوت نمود و در را بر روی اغیار بستند، ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید. در این اثنا کراراً میرزا ملکم‌خان عازم رفتن می‌شد و حضرت آقا او را مانع می‌گردید. مذاکرات آن دو را کسی ندانست، لکن از آن روز حالات حجت‌الاسلام تهران به کلی تغییر نموده و در راه مقصود، میرزا ملکم‌خان هم خود را داد و هم پسرش را، از این‌رو گویند مرحوم آقا سید صادق و خلف عالی مقامش آقا میرزا سید محمد را نسبتی بود به فراماسیون. چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبایی می‌توان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است(۱)».

پنجم - نهضت فکری که منشاء بیداری بعضی از مردم شهرنشین ایران گردید، نه تنها در سراسر کشور عمومیت نداشت بلکه در میان شهرنشینان، فقط عده‌ی معدودی را به خود جلب کرد و آنچه بدون تردید باید پذیرفت، این است که جامعه‌ی روستانشین به‌طور کلی از این تنبه و بیداری بهره‌ای نداشت. این طبقه چنان که قبلاً گفتیم، در حدود ۷۰ تا ۷۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌داد و غرق در جهل و بیسوادی و بی‌خبری بود و در نظر افراد این طبقه که بار سنگین تحمیلات و تکلفات طبقات بالاتر را به دوش می‌کشید، ارباب داخلی یا بیگانه تفاوتی نداشت. او نه به ارباب و مالک خودی دلبستگی داشت و نه از مداخلات سیاست‌های بیگانه بیم و هراسی داشت. جامعه‌ای بود مذهبی و فقط حکم فتوای مراجع تقلید و مجتهدین درجه‌ی اول می‌توانست این جامعه را به حرکت و فعالیت برانگیزد. بنابراین طبقه‌ی روستایی ایران هیچ‌گونه نقشی در انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی نداشته و این انقلاب، همان‌طور که نویسندگان روسی نیز اشاره کرده‌اند، یک انقلاب بورژوازی و بازیگران آن طبقات مالکان و فئودال‌ها و تجار اعیان و معدودی از کسبه‌ی شهرنشین بوده‌اند.

برای اثبات این مدعا که طبقه‌ی دهقان ایرانی یعنی ۷۵ درصد سکنه‌ی مملکت از جریان انقلاب آرام بر کنار بوده و قهراً از نتیجه‌ی آن انقلاب نیز بی‌بهره مانده، کافی است که فرمان مشروطیت ایران مورد مطالعه قرار گیرد. در این فرمان، که اصل آن را بعداً نقل خواهیم کرد، تصریح شده است که مجلس شورای ملی از منتخبین **شاهزادگان قاجاریه، علمای اعیان، اشراف، ملاکین، تجار** و **اصناف** باید تشکیل شود، و به هیچ وجه از طبقه‌ی دهقان نامی برده نشده است.

ششم - آخرین مطلبی که باید در زمینه‌ی انقلاب یادآوری کنیم، این است که گروه‌ها و

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، صفحه‌ی ۱۲۰.

افراد وارد در جریان این انقلاب دارای هدف مشترک و نیات و مقاصد یکسان نبودند و اگرچه مبارزه آرام و مسالمت‌آمیز عوامل انقلاب با دستگاه سلطنت و حکومت مظفرالدین شاه، ظاهراً در مسیر واحد جریان داشت، ولی در حقیقت هر دسته و طبقه و گروهی در پیروزی انقلاب، نقش آینده‌ی مخصوص به خود را جستجو می‌کرد. طبقه‌ی فئودال‌ها برای زندگی سراسر آزاد و خودسرانه، ملاک برای فرار از پرداخت مالیات و تحکیم و نفوذ و سلطه‌ی خویش بر طبقه‌ی دهقان و طبقه‌ی روحانی برای به‌دست آوردن راه رخنه در امور سیاسی کشور تلاش می‌کردند. این اختلاف، دو هدف و منظور بین بازیگران دوره‌ی انقلاب آرام، بلافاصله پس از استقرار رژیم مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی آشکار گردید و حتی در میان گردانندگان و رهبران هر یک از طبقات زیر نیز، بر سر مسائل گوناگون اختلاف عقیده پدید آمد و روحانیونی به میدان آمدند که **مشروطه مشروعه** می‌خواستند و به عبارت دیگر این دسته از روحانیون که مورد حمایت عناصر ضد انقلابی و دستگاه حکومت محمدعلی شاه و سیاسی روسیه تزاری بودند، جناح دست راستی یا ارتجاعی انقلاب را تشکیل دادند و به قول سید احمد کسروی «جنبش مشروطه‌خواهی با پاکدلی‌ها آغازید ولی با ناپاک‌دلی‌ها به پایان رسید و دست‌هایی از درون و بیرون به میان آمد و آن را به هم زد و ناانجام گذاشت».

همداستانی بعضی از افراد متنفذ و بستگان دربار و شاه با آزادیخواهان و کمک‌های مادی و معنوی آنان به پیشرفت انقلاب، از مسائل قابل توجه جریان انقلاب مشروطه‌ی ایران است. **سالارالدوله** فرزند مظفرالدین شاه که جوانی پر شور بود و طبعی سرکش و فرمانروایی سراسر ولایات غرب ایران یعنی کردستان و لرستان را داشت، با تلقین معاون خود **حاجی نصرالملك شیرازی** که مردی آزادیخواه بود بر اثر ملاقات و گفتگو با **ملك‌المتکلمین** که به کردستان رفته بود، به طرفداری از مشروطه‌خواهان برخاست و چون بر مناطق عشایرنشین غرب فرمانروایی داشت، می‌توانست هنگام لزوم از استعداد انسانی آن منطقه برای کمک نظامی به آزادیخواهان استفاده کند، همکاری او با نهضت مشروطه ارزش زیادی داشت، اما هدف **سالارالدوله** در حقیقت استقرار حکومت پارلمانی نبود بلکه او می‌خواست به فرض استقرار چنان رژیمی در ازای همکاری و همداستانی با مشروطه‌خواهان به مقام سلطنت و یا لااقل به ریاست وزرایی برگزیده شود و به همین جهت وقتی در پایان **انقلاب بزرگ**(۱) دستگاه ضد انقلابی محمدعلی شاه در هم ریخت و احمد میرزا به عنوان احمد شاه به سلطنت انتخاب گردید، سالارالدوله یعنی همان آزادیخواه پر شور به یکبار تغییر ماهیت داد و نیرویی را که روزی می‌بایست در راه تحقق آمال آزادیخواهان به کار ببرد، در راه انهدام اساس مشروطه و کمك به

۱- شرح جانبازی و فداکاری جوانان دلیر آزادیخواه با نیروی ارتجاعی محمدعلی شاه، زیر عنوان انقلاب بزرگ در فصل آینده خواهد بود.

برادر خود محمدعلی میرزا، پادشاه مخلوع قاجار به‌کار انداخت[1].

نمونه‌ی دیگر از همکاری مصلحتی متنفذین و رجال برجسته‌ی رژیم استبدادی با آزادیخواهان را از قلم دکتر مهدی ملک‌زاده نویسنده‌ی کتاب «زندگی ملك‌المتکلمین» در این‌جا نقل می‌کنیم:

موضوع دیگری که مورد توجه مجمع آزادیخواهان قرار گرفت این بود که از اختلافات سیاسی و دسته‌بندی‌هایی که مابین طبقه‌ی متنفذ در کار بود، به نفع آزادی و برقرار کردن حکومت ملی استفاده نمایند و از همه مهمتر، مخالفت طرفداران **میرزا علی‌اصغر خان اتابك** با **عین‌الدوله** صدراعظم وقت بود، به طوری که در «تاریخ مشروطیت» تألیف دکتر ملك‌زاده، به‌طور مفصل نگاشته شده، عین‌الدوله مردی بود مستبد و متنفذ، شدیدالعمل و مورد کینه‌ی عموم آزادیخواهان... و چون فوق‌العاده صرفه‌جو و خسیس بود، پولی هم به جیب آخوندهای درباری نمی‌ریخت و اعتنای زیادی هم به آن‌ها نمی‌کرد. بنابر همین حقیقت بود که عده‌ی زیادی از متنفذین، علما و اعیان که باطناً طرفدار میرزا علی‌اصغر خان اتابك بودند و از پول سرشاری که از طرف او به آن‌ها داده شده بود، دستگاه ریاست خود را به کار انداخته بودند، از عین‌الدوله ناراضی و بر ضد او اظهار تنفر و مخالفت می‌نمودند.

«به طوری که باصرالسلطنه برای نگارنده حکایت کرد، اتابک در موقع حرکت از ایران مبلغ زیادی مابین علمای متنفذ درباری قسمت کرد و اعتبار زیادی برای پیشرفت منظوری که داشت یا به عبارت دیگر برای این‌که مجدداً مسند صدارت را اشغال کند، دراختیار کارکنان خود گذارد،... این بود که یک هدف مشترك مابین آزادیخواهان و طرفداران میرزا علی‌اصغر خان اتابك پدیدار گشت و آن هدف مشترک، مخالفت با عین‌الدوله بود. پس طبعاً این دو دسته که هر کدام منظور خاصی داشتند و مرام آن‌ها با یکدیگر متباین بود، به حکم اجبار با هم نزدیک شدند».

نکته‌ی قابل ذکر این است که بروز اختلاف و تفرقه در میان افراد و گروه‌هایی که در مدتی از زمان برای پیش بردن انقلاب سیاسی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، در تمام کشورهای جهان و انقلاباتی که در ممالک دیگر دنیا روی داده نظایر زیاد دارد و این امر منحصر به انقلاب ایران نبوده است. کسانی که تاریخ انقلاب فرانسه را در پایان قرن هجدهم و نیمه‌ی اول قرن

۱- یکی از معمرین سوسیال دموکرات همدان می‌گفت که سالارالدوله بار اول که در سیمای مشروطه‌خواه به همدان تاخت اموال منقول یکی از خوانین قراگزلو را که منسوب به دستگاه استبداد بود، غارت کرد و بار دوم که با ماهیت حقیقی خود برای کمك به محمدعلی میرزا پادشاه مخلوع به همدان آمد، باز هم دست به چپاول و غارت اموال همان خان قراگزلو زد، زیرا در این روزگار خان مزبور به حکم اجبار و برای حفظ دارایی و املاک خود به لباس مشروطه‌خواهان درآمده بود.

نوزدهم مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که در انقلاب کبیر فرانسه از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۲ میلادی، چگونه بازیگران صحنه‌ی سیاست و انقلاب با سرعت حیرت‌انگیزی نقش خود را عوض کرده‌اند و چگونه پس از استقرار رژیم پارلمانی، احزاب گوناگون سیاسی به مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با یکدیگر برخاسته‌اند و دست به کشتار بی‌رحمانه رقبای سیاسی خود زده و چه خون‌ها ریخته و چه خاندان‌هایی را بر باد داده‌اند. انقلاب ایران نیز نمی‌توانست از این خاصیت کلی که در نفس انقلابات سیاسی وجود دارد، برکنار باشد. با این تفاوت که ایرانی ذاتاً ظرافت مآب و فیلسوف منش و از خونریزی و کینه‌توزی بیزار و متنفر و بیش از مردم دنیای غرب دارای گذشت و جوانمردی است و به همین جهت نظیر صحنه‌های رقت‌بار و نفرت‌انگیز دوران انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب کبیر روسیه را چه در دوره‌ی انقلاب آرام و چه در دوران انقلاب بزرگ ایران، کمتر می‌توان یافت و این صحنه‌ها که بسیار معدود است، در انقلاب ایران منحصر به زجر و شکنجه‌ها و اعدام عده ای از مردان از جان گذشته و فداکار به دست عمال رژیم استبدادی است و نکته‌ی بسیار جالب توجه این است که آزادیخواهان و ملیون، چه در دوره‌ی انقلاب آرام و چه بعد از پیروزی بر دشمنان آزادی، با آنان در نهایت بزرگواری و گذشت و اغماض رفتار کرده‌اند[۱].

II
جریان انقلاب آرام[۲]

صدارت عین‌الدوله

میرزا علی‌اصغر خان اتابك اعظم، امین‌السلطان که هنگام سفر دوم ناصرالدین شاه به

۱- گذشت و اغماض رهبران انقلاب که پس از پیروزی بر کرسی‌های مجلس شورای ملی تکیه زده بودند در برابر دشمنان مشروطه و آزادی، اگر در عرف اخلاق و مردانگی قابل تحسین باشد، مسلماً از لحاظ سیاسی و اجتماعی مستوجب نکوهش و این نکته‌ای بود که مکرر در مجلس شورای ملی مطرح و مورد بحث و انتقاد اکثریت و اقلیت قرار گرفت و در فصل آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- چون شرح مفصل جریان انقلاب از حوصله‌ی این کتاب خارج است، ما فقط اجمال این جریان را در اینجا آوردیم و خوانندگان ارجمند برای مطالعه‌ی تفصیل این حادثه‌ی مهم تاریخی کشور می‌توانند به کتب متعددی که درباره‌ی تاریخ مشروطه تألیف و چاپ شده و نام و مشخصات آن‌ها را در این فصل و در فهرست منابع این کتاب آورده‌ایم، رجوع کنند و حق این است که هر ایرانی روشندل وطن‌دوستی از تاریخ مشروح این انقلاب آگاه باشد.

اروپا در سال ۱۳۲۰ هجری قمری، زمام امور کشور را در دست داشت، نسبت به آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان، که از مدتی پیش به کوشش و فعالیت برخاسته بودند، به خشونت تمام رفتار کرد و بی‌اعتنایی او به طبقه‌ی روحانی و شعایر مذهبی موجب آن شد که بعضی از روحانیون حکم تکفیر او را صادر کردند. چون مظفرالدین شاه از سفر اروپا بازگشت، با خاطره‌ی ناگواری که از سوءقصد نسبت به جان خود در کشور اتریش داشت، از فعالیت روحانیون و تشکیل انجمن‌های ملیون و آزادیخواهان سخت به هراس افتاد و چون دریافت که امین‌السلطان مورد تنفر اکثریت روحانیون و روشنفکران و بازاریان است، در جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۱ هجری قمری او را از صدارت انداخت و به خارج از کشور تبعید نمود و شاهزاده عبدالمجید میرزا **عین‌الدوله** را به مقام صدارت برگزید و برای آن‌که از جنبش‌ها و فعالیت‌های مشروطه‌خواهان درامان باشد، دور ماندن از ایران را بر توقف ترجیح داد و مقدمات سفر اروپا را فراهم ساخت و در خفا از روسیه تزاری مبلغی وام گرفت.

در غیاب شاه، محمدعلی میرزا ولیعهد، نیابت سلطنت را برعهده داشت و عین‌الدوله که مردی بسیار مغرور و خودپسند و قلدرمآب بود، تقریباً زمام امور کلیه‌ی کشور را در دست گرفت و به صورت یک دیکتاتور واقعی درآمد و بر آن شد که از غیبت مظفرالدین شاه که ممکن بود در برابر خواسته‌های ملیون و مشروطه‌خواهان تسلیم شود، برای سرکوب کردن نهضت آزادی‌طلب استفاده کند. اما آزادیخواهان با گذشت و جوانمردی قابل ستایشی در دوران غیبت شاه از کشور از هرگونه اقدام شدید و حاد علیه عین‌الدوله و دستگاه حکومت خودداری ورزیدند و همین که مظفرالدین شاه از اروپا بازگشت، به کوشش و فعالیت برخاستند.

نخستین جریان نهضت انقلابی

اولین ندای آزادی‌خواهی در محرم سال ۱۳۲۳ هجری قمری از کرمان به وسیله‌ی چند تن از روحانیون آن شهرستان بلند شد. حاکم آن شهر شاهزاده **رکن‌الدوله** به آزار آنان برخاست و طی شورش و بلوا چند تن کشته شدند. محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه حکمران کرمان را به تهران خواست و ظفرالسلطنه را به آن شهر فرستاد. او با شدت و خشونت به فرو نشاندن آتش شورش پرداخت. همین که خبر نهضت کرمان به تهران رسید، انجمن‌های ملیون که چندی بود به ریاست دو تن از علمای مشروطه‌خواه تهران سید **عبدالله بهبهانی** و **سید محمد طباطبایی** تشکیل می‌شد، تصمیم گرفتند از شاه که تازه از سفر اروپا بازگشته بود، عزل ظفرالسلطنه را از حکومت کرمان بخواهند و عریضه‌ای در آن باب به شاه نوشتند.

عین‌الدوله عریضه را توقیف کرد و درصدد جلوگیری از مقاصد ملیون برآمد و چند تن از

اعضای انجمن مخفی ایشان را دستگیر و زندانی نمود[۱].

آزادی‌طلبان به هیجان آمدند و گرد روحانیون که آن زمان کانون توجه و اجتماع مردم بودند، جمع شدند. وعاظ زبردست از قبیل ملک‌التکملین و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و امثال آنان بالای منبرها و در مساجد و محافل، اعمال عین‌الدوله را مورد انتقاد شدید قرار دادند و مردم را به فساد اخلاق و رویه‌ی درباریان آشنا نمودند. در همان اوقات، اجتماعی از مردم طبقات مختلف تهران در مسجد شاه تشکیل گردید، خطابه‌هایی در باب آزادی و حکومت مشروطه‌ی پارلمانی از طرف علما خوانده شد.

سربازان عین‌الدوله مسجد را محاصره و جمعیت را به زور سر نیزه متفرق کردند. علما و روحانیون به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند.

انجمن‌های ملیون و مشروطه‌خواهان و بازاریان و کسبه هر دسته در حدود امکانات خود به فعالیت و کوشش برخاستند و بین سران و رهبران انجمن‌ها و گروه‌ها ارتباط برقرار گردید. **امیربهادر** وزیر دربار، از جانب عین‌الدوله خواست که با خدعه و نیرنگ و تهدید پناهندگان را از حضرت عبدالعظیم به تهران بازگرداند و علما پذیرفتند، لیکن کسانی که به نیات پلید عین‌الدوله و امیر بهادر پی برده بودند و از آن جمله فرزندان طباطبایی، از بازگشت پناهندگان جلوگیری کردند.

میانجی‌گری سفیر عثمانی

بنابر پیشنهاد عین‌الدوله، **سید احمد طباطبایی** برادر سید محمد طباطبایی از طرف پناهندگان برگزیده شد تا حضوراً با صدراعظم و شاه گفتگو کند و چون او از مأموریت خود به حضرت عبدالعظیم بازگشت، نسبت به او بدگمان شدند و به گفته‌های او اعتماد نکردند، اتفاقاً بعدها معلوم شد که بین احمد طباطبایی و عین‌الدوله در نهان سازشی برقرار بوده است[۲].

یکی از اهداف عین‌الدوله این بود که چون از نیک فطرتی و رأفت و عطوفت ذاتی مظفرالدین

۱- آزادیخواهی و افکار بلند و عدالت‌جویی حاجی شیخ هادی نجم‌آبادی و مبارزه او با ریا و سالوس طبقه‌ی روحانی مآب و کمک به ملیون و مشروطه‌خواهان، مورد ستایش غالب نویسندگان تاریخ مشروطه ایران قرار گرفته و به قول دکتر مهدی ملک‌زاده «از تکفیر آخوندهای درباری چون سایر آزادی‌خواهان بی‌نصیب نبوده و او را طبیعی مذهب و بی‌دین خوانده‌اند و بعضی او را منسوب به طبقه بابیه دانسته و در تحقیر آن مرد بزرگ کوتاهی نکرده‌اند.»

۲- عقیده‌ی احمد کسروی، نویسنده‌ی تاریخ مشروطیت ایران.

شاه اطلاع داشت، از ارتباط و مذاکره‌ی مستقیم مشروطه‌خواهان با شاه جلوگیری کند و به همین جهت پناهندگان حضرت عبدالعظیم و سایر رهبران و سران مشروطه‌خواهان، بر آن شدند که عزل عین‌الدوله را از صدارت، از شاه بخواهند و یقین داشتند که با کسب این پیروزی به موفقیت‌های دیگر نایل خواهند گردید. اما چون هنوز نیروی نهضت برای کسب چنان موفقیتی کافی نبود، علمای پناهنده‌ی سفیر عثمانی را واسطه‌ی بین خود و شاه قرار دادند و سفیر نیز این مأموریت را پذیرفت و عریضه‌ی پناهندگان را که متضمن درخواست‌های آنان مبنی بر اجرای قوانین اسلام در سراسر کشور و عزل **نوز** بلژیکی از ریاست گمرک و مالیه و عزل **علاءالدوله** حاکم تهران و تأسیس **عدالتخانه** و پاره‌ای درخواست‌های دیگر بود، نزد **علاءالدوله** حاکم تهران و تأسیس **عدالتخانه** و پاره‌ای درخواست‌های دیگر بود، نزد **مشیرالدوله** وزیر امور خارجه فرستاد و او عریضه را نزد شاه برد و با حضور عین‌الدوله آن را قرائت کرد. مظفرالدین شاه که تا آن روز از خواسته‌های علما و پناهندگان اطلاعی نداشت، به مشیرالدوله ابلاغ کرد که موافقت خود را با خواسته‌های مشروطه‌خواهان به سفیر عثمانی اعلام کند و به عین‌الدوله دستور داد که «آقایان را با احترام به تهران باز گرداند».

عین‌الدوله با خدعه و نیرنگ چهار تن از پیشکاران علما و روحانیون پناهنده در حضرت عبدالعظیم را به بهانه‌ی گفتگو درباره‌ی خواسته‌های آنان به خانه‌ی خود کشانید و آنان را نزد خود نگاه داشت و بدین ترتیب میانجی‌گری سفیر عثمانی نیز به نتیجه نرسید.

فرمان تأسیس عدالتخانه

خبر توقیف نمایندگان علما و روحانیون به وسیله‌ی عین‌الدوله به سرعت در تهران و حضرت عبدالعظیم انتشار یافت و بازار تهران بسته شد و مردم در گوشه و کنار شهر اجتماع کردند و هنگامی که شاه از مهمانی ناهار منزل امیر بهادر، وزیر دربار، به ارک برمی‌گشت، بر سر راه او گرد آمدند و فریاد می‌زدند:

«ما آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم... عقد ما را آقایان بسته‌اند. خانه‌های ما را آقایان اجاره می‌دهند... ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند، شصت کرور ملت ایران، به حکم این آقایان جهاد می‌کنند...».

علاءالدوله حکمران تهران، در خیابان گردش می‌کرد تا از بسته شدن دکان‌ها و مغازه‌های خیابان‌ها جلوگیری کند و امیر بهادر و همراهان او به بازار رفته بودند تا بازاریان را به گشودن مغازه‌ها وادارند، اما تلاش آنان به جایی نرسید و بدرفتاری علاءالدوله با یکی از کسبه‌ی خیابان

و توهین و تازیانه زدن به آن کاسب بی‌گناه، بر خشم عمومی افزود و سرانجام شاه به عین‌الدوله صریحاً گفت: «البته مقاصد آقایان را اجرا کنید و آن‌ها را تا فردا بیاورید به شهر، والا من خودم می‌روم و آن‌ها را می‌آورم». عین‌الدوله در برابر بیان صریح شاه ناچار تسلیم شد و ضمن عریضه‌ای که به شاه نوشت، انجام تقاضاهای آقایان را خواست و شاه با آن درخواست موافقت کرد و فرمان جداگانه‌ای برای تأسیس **عدالتخانه** صادر نمود که عین آن از کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» نگارش احمد کسروی در اینجا نقل می‌شود:

«جناب اشرف اتابک اعظم، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم، ترتیب و تأسیس عدالتخانه‌ی دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است. بالصراحه مقرر می‌فرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود، بر وجهی که میان هیچ‌یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسات به‌طوری که در نظامنامه‌ی این قانون اشاره خواهیم کرد، ملاحظه‌ی اشخاص و طرفداری‌های بی‌وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته‌ی مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را ترتیب و به عرض برسانید تا در تمام ولایات دایر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است، همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید (شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳).

پناهندگان حضرت عبدالعظیم، که در صورت ادامه‌ی تحصن ممکن بود رخنه‌ای در کار آنان پدید آید، به صلاح‌دید طباطبایی و بهبهانی برای بازگشت به تهران آماده شدند و با جلال و شکوه فراوان به وسیله‌ی کالسکه‌های سلطنتی و درباری و در میان استقبال پر شور مردم تهران به پایتخت بازگشتند. اما **عدالتخانه** که مطبوعات خارجی آن را به **پارلمان** تعبیر و درباره‌ی پیروزی قیام علما و روحانیون در برابر رژیم استبدادی مطالبی نوشته بودند، تأسیس نشد و می‌توان گفت که این موقعیت در حقیقت نتیجه یک آزمایش نیروها و روزنه‌ی امیدی برای ملیون و مشروطه‌خواهان در ادامه‌ی کوشش و تلاش اولیه‌ی آنان بود (ذی‌القعده سال ۱۳۲۳ هجری قمری).

دومین مرحله‌ی نهضت

عین‌الدوله، که نابودی جاه و مقام خود را در پیروزی ملیون می‌دید، اگرچه بعد از بازگشت علما و پناهندگان از حضرت عبدالعظیم به دیدن علما (دوسید) رفت و اظهار فروتنی نمود و حتی

علاءالدوله را از حکومت تهران برداشت. لیکن کمی بعد که از تلاش و کوشش مداوم ملیون و آزادیخواهان و انجمن‌های سرّی و مخفی آنان آگاهی یافت، بار دیگر به آزار ملیون پرداخت و بر سخت‌گیری خود افزوده و درصدد برآمد که به زور سرنیزه از اجتماعات مردم جلوگیری کند.

درضمن برخورد عده‌ای از تظاهرکنندگان با نیروی دولت، که برای نجات **حاجی شیخ محمد واعظ** سخنران بی‌باک و آزادیخواه از دست سربازان گارد اجتماع کرده بودند، طلبه‌ای به نام سید حسین به ضرب گلوله‌ی افسر گارد کشته شد اما مردم سرانجام بر نیروی گارد پیروز شدند و واعظ را آزاد و جنازه‌ی **سید حسین** را با خود حمل کردند و در خیابان‌ها به راه افتادند. نیروهای دولتی به طرف مردم شلیك کردند و عده‌ی دیگری از تظاهرکنندگان کشته شدند که از آن جمله شخصی به نام **سید عبدالحمید** بود[۱].

پیش از بیان حوادثی که به دنبال تصادم نیروهای دولتی با مردم روی داد، بی‌مناسبت نمی‌دانیم قسمت‌هایی از نامه‌ی سید محمد طباطبایی خطاب به مظفرالدین شاه و نامه‌ی **ناصرالملك قراگزلو** خطاب به طباطبایی را که حاوی نکاتی درباره‌ی جریان نهضت مشروطه‌ی ایران است، از کتاب «تاریخ مشروطه» نگارش کسروی در اینجا نقل کنیم:

طباطبایی ضمن نامه‌ی مشروح خود، خطاب به شاه می‌نویسد:

«**اعلیحضرتا** مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند، قوه‌ی غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبل‌ها، وجوهات و املاک در اندك زمان از کجا تحصیل شده، تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی‌مکنت‌اند که اعلیحضرت بر حالشان مطلع‌اید در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند. پارسال **دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمان‌ها و ارامنه عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرار کردند.**»

«اعلیحضرتا، تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که

۱- هنگام حمل جنازه سید عبدالحمید تظاهرکنندگان نوحه‌سرایی آغاز کردند و از جمله اشعاری که می‌خواندند این بود:

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی‌خبر	انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
ناگاه بی‌ملاحظه سلطان فوج دون	تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد	عبدالحمید کشته عبدالمجید (عین‌الدوله) شد
بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول	قربانی جدید تو یا ایها الرسول

در آن انجمن به داد عامه مردم برسند. شاه و گدا در آن مساوی باشند. فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند. مجلس اگر باشد، از ظلم‌ها رفع خواهد شد، خرابی‌ها آزاد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد، سیستان و بلوچستان را انگلستان نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند».

«اعلیحضرتا، سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یک نفر نفرمایید، برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید. مطلب زیاد است فعلاً بیش از این مصدع نمی‌شوم. مستدعیم این عریضه را به دقت ملاحظه بفرمایید و پیش از انقطاع، راه چاره بفرمایید تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله‌ی فرزندان اعلیحضرتند، اسیر و ذلیل خارجه نشوند».

مظفرالدین شاه به این نامه پاسخ داده بود به این مضمون که «ما به اتابک دستور دادیم خواسته‌های شما را به انجام رساند. شما هم اشرار را به اندرز خاموش گردانید و شورش و آشوب را فرو نشانید و چنان نکنید که خشم ما همگی را فرا گیرد». مضمون نامه نشان می‌داد که نامه را خود عین‌الدوله نوشته است و حقیقت این بود که بیماری مظفرالدین شاه او را از توجه به امور کشور به کلی بازداشته و قدرت و اختیارات شاه به صدراعظم انتقال یافته و او درصدد آن بود که نهضت انقلابی را به کلی سرکوب کند. بدین ترتیب برای ملیون راهی جز ایستادگی در برابر عین‌الدوله و کوشش برای برانداختن او از صدارت باقی نمانده بود. به همین جهت کوشش و فعالیت ملیون افزایش یافت و دو سید هر کدام در یکی از مساجد شهر بر منبر می‌رفتند و علناً از دستگاه حکومت انتقاد می‌کردند. عین‌الدوله بار دیگر درصدد خدعه و نیرنگ برآمد و ناصرالملك قراگزلو را که تحصیل کرده‌ی انگلستان و مردی دانشمند بود، برانگیخت تا نامه‌ای به طباطبایی بنویسد و چنین وانمود کند که به علت بی‌سواد بودن اکثریت ملت ایران، هنوز مشروطه برای ایران زود است.

ناصرالملک در نامه‌ی خود خطاب به طباطبایی پس از ابراز همدردی و هم‌فکری با ملیون و مقاصد آنان و ستایش رژیم پارلمانی چنین می‌نویسد:

«خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصدم حق‌گویی، توضیح ریشه‌ی مسئله است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابان‌های تهران نیست، کوه دارد، کتل و جنگل دارد، ماهور دارد، سباع دارد، وحوش دارد، الوار و اکراد (لرها و کردها) دارد، شاهسون دارد، قشقایی دارد... این حرف‌ها که در همه جای دنیا عصاره‌ی سعادت و شرافت و افتخار است، به عقیده‌ی بنده در ایران امروز مایه‌ی هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود، زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم... برای که سنگ به سینه می‌زنید؟ مقصودم

این است که حضرتعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است باز دارم؟ نه والله، مقصودم این است که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم؟ نه بالله، بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود... آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم لازم داریم (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله عالم لازم داریم، بالله عالم لازم داریم، به قرآن عالم لازم داریم، به پیغمبر عالم لازم داریم، به مرتضی علی عالم لازم داریم، به اسلام، به کعبه، به دین، به مذهب، عالم لازم داریم...».

ناصرالملك طی نامه‌ی مشروح خود توصیه کرده است که ملیون از استقرار رژیم مشروطه صرف‌نظر کنند و کوشش خود را در راه ایجاد و توسعه‌ی مدارس جدید به‌کار ببرند و سطح فرهنگ عمومی را به آن پایه برسانند که دستگاهی مجهز و کامل، مرکب از افراد عالم به علوم عصر جدید و آشنا به اوضاع و احوال بین‌المللی برای اداره‌ی رژیم پارلمانی در کشور به‌وجود آید. بنابراین به عقیده‌ی ناصرالملك و با توجه به اینکه تهیه و تدارک چنان دستگاهی سال‌های متمادی وقت لازم داشت، ملت ایران می‌بایستی دست از هدف‌ها و مقاصد خود بردارند و بار سنگین رژیم استبداد مطلقه را به دوش بکشند.

چون عین‌الدوله بر سخت‌گیری خود افزود، ملیون به تصویب علما در مسجد شاه اجتماع کردند و عزل عین‌الدوله را از صدارت، از شاه خواستند. در همان اوقات عده‌ای از علمای تهران به قم هجرت کردند و پس از آن عده‌ی زیادی از کسبه و اصناف آزادیخواه تهران که دشمن سرسختی مانند روسیه تزاری را پشت سر رژیم استبدادی قاجاریه می‌دیدند و دست روسیه را در آزار و اذیت مشروطه‌طلبان و تقویت رژیم استبدادی خوانده بودند، علیرغم سیاست آن دولت و برخلاف میل باطنی خود به سفارت انگلستان که به هر صورت آن را نماینده‌ی یک دولت مشروطه‌ی آزادی‌طلب می‌پنداشتند، رفتند(۱).

۱- نخستین دسته از کسبه و اصناف تهران به عده‌ی ۸۵۸ نفر روز جمعه ۲۳ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ پس از کسب موافقت سفارت انگلیس به باغ سفارت رفتند و به تدریج بر تعداد پناهندگان و یا به عبارت بهتر بست‌نشستگان سفارت افزوده می‌شد، به طوری که بنابر مندرجات روزنامه‌ی تایمز لندن پس از یک هفته عده‌ی پناهندگان به ۱۳ هزار نفر رسید. (نقل از «کتاب انقلاب ایران»، تألیف ادوارد براون) کسروی در کتاب خود علت پناهنده شدن مردم را به سفارت انگلیس چنین ذکر کرده است که چون بعضی از مجرمین سیاسی قبلاً به سفارت عثمانی پناهنده شده و با وساطت سفید از تعقیب مصون مانده بودند، آزادیخواهان نیز درصدد برآمدند که از این امر استفاده کنند اما چون در آن اوقات نیروهای عثمانی در مرزهای ایران متمرکز شده و به خاک ایران دست‌اندازی می‌کردند و درحقیقت دولت عثمانی با ایران دشمنی آغاز نموده بود و روسیه خود

زعمای پناهندگان سفارت خلاصه‌ی درخواست‌های خود را که عبارت بود از: بازگرداندن علما و روحانیون از قم، اعطای فرمان امنیت عمومی و جلوگیری از توقیف و شکنجه‌ی اشخاص، افتتاح **عدالتخانه** مرکب از نمایندگان طبقات علما و تجار و اصناف برای رسیدگی به دعاوی و مرافعات مردم و کیفر دادن قاتلین سید حسین و سید عبدالحمید به وسیله‌ی **گرانت دف**[۱] کاردار (شارژدافر) سفارت انگلیس به اطلاع دولت رساندند اما عین‌الدوله و وزرای او، بدون اطلاع شاه به درخواست‌های ملیون چنین جواب دادند:

۱- چند نفر آقایان به اختیار خود عازم عتبات (قم) شده دیگران در شهر هستند، وجود آن‌ها لازم نیست.

۲- دولت کسی را بدون تقصیر نمی‌گیرد.

۳- امنیت در سراسر کشور برقرار است.

۴- عدالتخانه از مدت‌ها پیش باز شده (مقصود دولت، وزارت عدلیه بود) و به عرایض و دعاوی مردم رسیدگی می‌کند.

۵- هیچ وقت در ایران مرسوم نبوده که از طبقات رعایا کسی در دیوانخانه‌ی مبارک

دارای رژیم استبداد و با آزادیخواهان و ملیون کشور خود در حال کشمکش بود. ناگزیر سفارت انگلیس را برگزیدند. کسروی پس از اشاره به مندرجات کتاب «آبی» در باب نامه‌ای که بهبهانی به سفیر انگلیس نوشته و از او یاری خواسته است، چنین می‌نویسد: «پیداست که خواست بهبهانی از یاوری و همراهی که از سفیر انگلیس درمی‌خواسته جز این نبوده که سفیر میانه ایشان با شاه میانجی باشد و پیام‌های آنان را به خود شاه برساند چنان که در زمان بودن در عبدالعظیم، این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند» و سپس می‌نویسد: این گمان هرگز نمی‌رود که بهبهانی یا طباطبایی به پناهیدن مردم به سفارتخانه خرسندی داده‌اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان می‌رفته، چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختی‌ها و بیم‌ها روبرو بودند. با این همه از مسجد بیورن نیامدند و سرانجام که ناگزیر شدند روانه‌ی قم گردیدند. آن رفتار دلیرانه و جانبازانه‌ی آنان کجا و خرسندی به پناهیدن مردم به سفارتخانه‌ی یک دولت بیگانه کجا؟ این اندیشه از خادمان سر زد، و نخست جز کسان اندکی آن را نمی‌خواستند ولی کم‌کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نااندیشیده به کاری برخاستند و کسی چه داند که فریبندگانی در میان نبوده و چنین نخواسته‌اند که در این هنگام که در سایه‌ی کوشش‌های بخردانه و مردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن حکومت ایران و روان گردیدن قانون در آن، آماده گردیده بوده و دیر یا زود چنین کاری خواستی انجام گرفت تنها نام آن دو (دو سید) در میان نباشد؟!

1- Grant Duff

شرکت داشته باشد.

۶- کسی کشته نشده است که قصاص خون او لازم باشد.

در فاصله‌ی بین ارسال درخواست پناهندگان به هیئت وزیران و رسیدن پاسخ فوق‌الذکر، تعداد پناهندگان سفارت به سرعت افزایش یافته و کمیته‌ای از بازرگانان درجه‌ی اول تهران تشکیل گردیده بود تا کلیه‌ی وسایل و هزینه‌ی پذیرایی از پناهندگان باغ سفارت را تأمین کند و بدین ترتیب نیرومندترین گروه صنفی تهران یعنی صنف تجار نیز قدم به میدان مبارزه گذاشت.

از طرف دیگر، به شرحی که سرپرسی سایکس در کتاب خود آورده و در اوایل این فصل به آن اشاره شده است، چون در داخل کادر هیئت حاکمه توطئه‌ای برای عزل **محمدعلی میرزا** از ولیعهدی و انتخاب **شعاع‌السلطنه**، برادر او به ولیعهدی چیده شده بود و عین‌الدوله نیز از آن پشتیبانی می‌کرد، محمدعلی میرزا در تبریز زمزمه‌ی همداستانی با آزادیخواهان را آغاز نمود و به اصرار او علما و روحانیون تبریز در تلگرافخانه اجتماع و تلگراف‌هایی مبنی بر هواداری از علما و روحانیون مهاجر و ملیون به تهران مخابره کردند. چنان‌که پیشتر اشاره کردیم، میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان نیز به وسیله‌ی هواخواهان خود به امید اشغال مجدد مقام صدارت، علیه **عین‌الدوله** دست به فعالیت زده بود. علاوه بر این‌ها در دستگاه دولت نیز کسانی چون **مشیرالدوله** و امثال او وجود داشتند که باطناً طرفدار آزادیخواهان بودند.

مرحله‌ی نهایی انقلاب آرام

انتشار خبر وصول تلگراف‌های روحانیون تبریز به تهران، در شهرستان‌ها موجب تهییج افکار عمومی و دلیری مردم گردید و روحانیون اصفهان و شیراز نیز به مخابره‌ی تلگراف اقدام کردند و نیز تلگراف‌هایی در این زمینه از علما و روحانیون شیعه‌ی مقیم نجف اشرف به تهران رسید.

در صف متشکل سربازان و افسران دولت نیز شکافی پدید آمده و عده‌ای از سربازان و نظامیان باطناً هواخواه مشروطه‌طلبان شده و حتی عده‌ای از آنان که مقابل در ورودی سفارت انگلیس به پاسداری گماشته شده بودند، به پناهندگان سفارت پیوستند. اعضای انجمن‌های مخفی و ملیون نیز در تبلیغ اصول رژیم مشروطه و تماس با مردم و آشنا ساختن آنان با مزایای حکومت قانونی و مضرات و مفاسد رژیم استبدادی می‌کوشیدند و مجموع عوامل فوق‌الذکر موجب قوت قلب پناهندگان سفارت گردید و این بار اهداف نهایی خود را به وسیله‌ی کاردار سفارت به اطلاع مظفرالدین شاه رساندند.

اهداف نهایی ملیون عبارت بود از: عزل عین‌الدوله از صدارت، کیفر دادن قاتلین شهدای وطن، بازگشت دادن علما از قم و عودت دادن تبعیدشدگانی چون **حاجی میرزا حسن رشدیه** و

دیگران به تهران و افتتاح دارالشورای ملی شاه. دستور داد تا جلسه‌ی هیئت وزیران با حضور وزیر خارجه تشکیل و به درخواست‌های ملیون رسیدگی شود اما عین‌الدوله پیش از تشکیل جلسه از صدارت کنار رفت[۱] و جلسه‌ای تشکیل نشد و میرزا **نصرالله خان مشیرالدوله**، که مردی آزادیخواه و روشنفکر بود، به صدارت منصوب گردید.

عین‌الدوله از صدارت دست کشید ولی هنوز طرفداران رژیم استبداد در دربار گرد شاه را گرفته و از وقوف کامل او بر جریان نهضت انقلابی جلوگیری می‌کردند. در این موقع دامنه‌ی شورش عمومی در تهران گسترش می‌یافت و شاه بیمار در قصر صاحب‌قرانیه به خود مشغول بود و چون روز به روز بر عده‌ی پناهندگان سفارت افزوده می‌شد[۲]. سفارت انگلیس رسماً به

۱- درباره‌ی خلع عین‌الدوله از صدارت یا کناره‌گیری خود او از آن مقام روایات گوناگونی در نوشته‌های داخلی هست و ما برای روشن شدن موضوع، قسمتی از نوشته‌های احمد کسروی را در اینجا نقل می‌کنیم. وی می‌نویسد: این روزنامه حبل‌المتین که به پاس پول‌های عین‌الدوله آن دشمنی‌های پست نهادانه را با کوشندگان می‌نموده. چون روتر (رویتر، خبرگزاری انگلیس)، گاهی از افتادن عین‌الدوله داده خودداری کند نتوانسته و چنین نوشته: آنچه را که مخبر رویتر و اخبارات خارجه درباره‌ی خلع شاهزاده عین‌الدوله اتابك و صدراعظم نوشته، مقرون به صواب نیست. شاهزاده را از صدارت خلع نکردند. چنان‌که موثقاً اطلاع داریم از چندی به این طرف مکرر شاهزاده استعفاء از صدارت داده قبول نمی‌شد، این دفعه چون علما و اصلاح‌خواهان هم مخالف بودند، استعفای ایشان را دولت قبول کرد. نه این‌که ایشان را خلع کردند، اما کسروی که نویسنده‌ی حبل‌المتین را به شدت مورد انتقال قرار داده. در جای دیگر از کتاب خود صریحاً می‌نویسد که: «همان روز عین‌الدوله از صدراعظمی کناره‌جویی نمود و شاه جای او را به مشیرالدوله سپرد.»

۲- ادوارد براون از قول یک گواه ناظر بر اجتماع پناهندگان سفارت انگلیس چنین می‌نویسد: در حدود دوازده هزار تن در باغ سفارت خیمه برافراشتند. منظره‌ای بس تماشایی بود و من یقین دارم که شما را نیز خرسند خواهد ساخت. چه تصور فرمایید در هر نقطه از سفارت چادری برپا شده و هزاران تن از هر طبقه، بازرگانان، عالمان، پیشه‌وران درهم فشرده شده باشند روزان و شبان با گردن‌های کشیده و با بردباری گرد هم نشسته پافشاری نمایند که پای از سایه‌ی پرچم انگلیس فراتر نخواهند گذاشت تا به مراد مطلوب خود برسند. آن‌ها با متانت و انضباط شایسته‌ی تحسینی موقعیت گرفته و با وجود شماره‌ی قابل ملاحظه‌شان کمتر مزاحمتی دارند... شاید تماشایی و برجسته‌ترین صحنه‌ی شب باشد. چه به تقریب در هر چادری روضه‌خوانی دارد که درحقیقت تابلویی ستودنی است. در این خیمه‌ها و محفل‌های شنوندگان که روضه‌خوانش در صدر مجلس جای می‌گیرد. داستان‌های کهن حسین و حسن (فاجعه‌ی کربلا و مسموم شدن امام حسن(ع)) نقل می‌شود، در قسمت‌های غم‌انگیز، حضار به رسم ایرانی گریه را سر داده به سر و سینه می‌زنند.

میانجیگری برخاست و از دولت ایران خواست که به درخواست‌های مردم پاسخ دهد و شورش را بخواباند. شاه که تا این زمان از حقایق نهضت انقلابی، بی‌اطلاع مانده و آن‌را یک جریان موقت و زودگذر پنداشته بود، چون به وسیله‌ی سفارت از حقیقت اوضاع آگاه شد. روز چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۳ یا ۱۴ مرداد ماه سال ۱۲۸۵ شمسی فرمان مشروطیت را صادر کرد و اینك عین فرمان که اصل آن به خط احمد قوام (قوام‌السلطنه) و ممهور به مهر مظفرالدین شاه است، در این‌جا نقل می‌شود[۱]:

«جناب اشرف صدراعظم - از آنجا که حضرت باری تعالی جل شأنه، سررشته‌ی ترقی و سعادت ممالك محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه‌ی اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که اراده‌ی همایون ما بر این تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه‌ی اهالی ایران تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقنّنه به مرور در دو اثر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان قاجاریه و علما و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه‌ی تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه‌ی مشاوره و مداقه لازمه را به عمل آورده به هیئت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه‌ی اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ معین و مهیاء خواهد نمود که به صحه‌ی ملوکانه رسیده و به عون‌الله تعالی مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل است، افتتاح و به اصلاحات لازمه‌ی امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارك را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه‌ی اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این مجلس بی‌زوال باشند. در قصر صاحبقرانیه، به تاریخ چهاردهم ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

۱- نقل از «تاریخ مشروطه ایران»، تألیف احمد کسروی، بخش یکم، صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰.

هجری در سال یازدهم سلطنت ما».

تاریخ صدور فرمان مشروطه مقارن با روز تولد مظفرالدین شاه بود و پناهندگان سفارت به عنوان سپاسگزاری از شاه در جشن روز تولد شرکت کردند و سر در سفارت انگلیس با پرچم‌های سه رنگ ایران تزیین و چراغانی مفصل در شهر برپا شد و جمعی از زنان نیز در تهیه و تدارک جشن‌ها شرکت نمودند. اما چون در فرمان مشروطه فقط به طبقات معین از جامعه اشاره شده و نامی از توده و اکثریت مردم به ویژه طبقه‌ی کشاورزان و کارگران یعنی ملت به میان نیامده بود، زعمای پناهندگان شب هفدهم جمادی‌الثانی در خانه مشیرالدوله جلسه‌ای تشکیل دادند و از صدارت اعظم خواستند که فرمان دیگری در تکمیل فرمان مشروطه از طرف شاه صادر شود. درنتیجه این گفتگوها فرمان زیر صادر گردید:

«جناب اشرف صدراعظم - در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه‌ی چهاردهم جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله‌ی ما واقف باشند امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق سریعاً دایر نموده بعد از انتخابات اجزای مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را مطابق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایسته‌ی مملکت و ملت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب بنمایید که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه‌ی مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد(۱)».

از مطالعه‌ی دقیق و مقایسه دو فرمان مظفرالدین شاه درباره‌ی استقرار رژیم پارلمانی دو نکته به نظر می‌آید:

۱- در نخستین فرمان از طبقات معین و مشخصی نام برده شده و به هیچ وجه نامی از طبقه‌ی کشاورز و کارگر یعنی اکثریت ملت به میان نیامده است و در فرمان دوم کلمه ملت جانشین طبقات گردیده و بدین ترتیب گروه‌های انبوه دهقان و کارگر را شامل شده است.

۲- در فرمان دوم،د **مجلس شورای اسلامی**، جای **مجلس شورای ملی** مندرج در فرمان اول را گرفته و به دنبال آن تأکید شده است که در تنظیم و تدوین نظامنامه و قوانین و نظامات، قوانین شرع مقدس اسلام منظور گردد و چنین به نظر می‌آید که عنوان کرد مجلس شورای اسلامی و اصرار و تأکید در توجه به قوانین شرعی در فرمان دوم از یک طرف برای جلب رضای خاطر طبقه‌ی روحانی و از سوی دیگر بدین منظور بوده است که اکثریت ملت ایران را که

۱- نقل از «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، تألیف احمد کسروی، بخش یکم، صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰.

بنابر آنچه پیشتر گفته شد به مذهب و دیانت سخت پابند بودند، با رژیم جدید موافق و هماهنگ سازند.

صدور فرمان مشروطه و تغییر رژیم سیاسی ایران که طی یک نهضت و انقلاب آرام صورت پذیرفت، شور و هیجان فوق‌العاده در میان آزادیخواهان و ملیون و مشروطه‌طلبان به‌وجود آورد. پناهندگان سفارت انگلیس از آنجا خارج و پراکنده شدند و روحانیون و علما در میان استقبال پر شور مردم از قم به تهران بازگشتند و دو شبانه‌روز سراسر تهران غرق در جشن و سرور و شادمانی بود.

تدارک نظامنامه انتخابات

سران مشروطه‌خواهان و ملیون و عده‌ای از وزیران و درباریان به دعوت دربار در محل مدرسه نظام، که یکی از عمارات دربار بود، گرد آمدند و عضدالملك از شاهزادگان سالخورده قاجار، از طرف دولت از مهمانان پذیرایی می‌کرد. در این مجلس که مقدمه‌ی تشکیل انجمن انتخابات به منظور تهیه و تدوین نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی بود، مشیرالدوله و پس از او ملك‌المتكلمين، اولی از جانب دولت و دومی از طرف توده‌ی مردم، سخن گفتند و علیرغم کارشکنی‌های عناصر مرتجع درباری، که هنوز به دوام و بقای رژیم استبداد امیدوار بودند، سرانجام نظامنامه‌ی انتخابات تدوین شد و روز ۱۳ رجب سال ۱۳۲۴ قمری به امضای مظفرالدین شاه رسید.

در خلال مدتی که فرمان مشروطه صادر و اعلام شده بود، تا تهیه و تدوین نظامنامه‌ی انتخابات، غالب شهرستان‌ها از جریان امر بی‌اطلاع مانده بودند، زیرا به دستور دولت تلگرافخانه از مخابره‌ی تلگرافات ملیون و زعمای تهران به شهرستان‌ها خودداری می‌ورزید.

کسروی در کتاب خود در این‌باره چنین می‌نویسد:

«... در تهران این همه داستان‌ها رو داده بود، در تبریز و رشت و مشهد و اسپهان (اصفهان) و شیراز و کرمان، مردم چیزی نمی‌دانستند. جلوگیری از تلگراف به حال خود می‌بود. مشیرالدوله جانشین عین‌الدوله شده و همان رفتار او را می‌کرد: از اینجا دانسته می‌شد، عین‌الدوله تنها نمی‌بوده و دیگرانی - یا بهتر بگویم: دست‌های دیگری هم کار می‌کرده‌اند و جلو توده را می‌گرفته‌اند. دستخط‌های شاه که می‌بایست در همه جا به دیوارها چسبانده شود، نشده و برگزیدن نمایندگان که می‌بایست در همه جا آغازد، نیاغازیده، شهرها به یکبار ناآگاه می‌ماندند...».

قدر مسلم این است که درباریان و ملایان مرتجع و عده‌ای از جیره‌خواران سفره گسترده موقوفات و عناصری نظیر آنان، در برابر ملیون و مشروطه‌خواهان که اینك، نخستین پیروزی بزرگ را در انقلاب آرام به دست آورده بودند، دست به توطئه‌هایی می‌زدند و ساکت و آرام

ننشسته بودند. یکی از اهداف آنان این بود که با استفاده از سستی و فتوری که پس از صدور فرمان مشروطه در فعالیت انقلابی ملیون پدید آمده و با اغتنام فرصت از اشغال رهبران و سران آزادیخواهان به تدوین نظامنامه و تهیه‌ی مقدمات افتتاح مجلس شورای ملی و آرامشی که در وضع عمومی پایتخت حاصل شده بود، به یکباره اساس مشروطه را در تهران بر هم زنند و پیش از آن‌که مردم شهرستان‌ها درصدد همکاری و همدردی با ملیون تهران برآیند، به هر وسیله که باشد، شاه را به نسخ فرمان وادار کنند. اما سران ملیون، به ویژه دو سید و اطرافیان آنان با نهایت هشیاری و واقع‌بینی مراقب اوضاع و احوال بودند و برای آن‌که دشمنان آزادی از عامل زمان برای اجرای نیات خود استفاده نکنند، در تدوین نظامنامه و تهیه‌ی مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی تسریع کردند و حتی، چنان‌که خواهیم دید، پیش از آن‌که انتخابات شهرستان‌ها پایان یابد، همین که نمایندگان تهران برگزیده شدند، مجلس شورای ملی را تشکیل دادند و شاه را برای افتتاح مجلس دعوت کردند.

افتتاح مجلس شورای ملی

همین که نظامنامه‌ی انتخابات به تصویب رسید و انتخابات تهران که با رأی مستقیم صورت گرفت، پایان یافت با ۶۰ نفر نمایندگان تهران، مجلس شورای ملی تشکیل گردید[۱] و پایتخت که قهرمان انقلاب آرام و پیشاهنگ مبارزه برای کسب آزادی بود، این حق تقدم را برای

۱- از ۶۰ نفر نمایندگان تهران؛ ۴ تن از شاهزادگان قاجار، ۴ نفر از علما و طلاب، ۱۰ نفر از بازرگانان، ۱۰ تن از مالکان و کشاورزان و ۳۲ نفر از پیشه‌وران و اصناف بودند و بدین ترتیب اکثریت با بازاریان و اصناف بود و این اکثریت پس از انتخاب نمایندگان شهرستان‌ها نیز همچنان حفظ شد. کسروی به دنبال ذکر اسامی نمایندگان تهران قیافه‌ی مجلس را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و چنین می‌نویسد: در این فهرست آنچه می‌باید نیک دید، نام‌های وثوق‌الدوله و مخبرالملك و دیگر اینگونه لقب‌داران است. اینان مردان به نامی می‌بودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خودکسان کاردانی شمرده می‌شدند. ما می‌پرسیم: آیا اینان را دل به کشور و توده می‌سوخت و هواخواه مشروطه می‌بودند؟ اگر چنین است پس چرا در آن کوشش‌ها که دو سید و همدستان ایشان در راه رسیدن به مشروطه می‌کردند، اینان همراهی ننمودند و در آن روزهای سخت کمترین یاوری نشان ندادند؟ اگر هوادار مشروطه نمی‌بودند پس چگونه اکنون به دلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟ پیداست که اینان را خواسته‌های دیگری در دل می‌بوده و جز در پی سودجویی نمی‌بوده‌اند. در این هنگام که رشته‌ی کارها از چنگ دربار درآورده شده و به دست توده می‌افتاد، مردان کاردان و آزموده می‌بایست که به جایی برسد» اما نکته‌ی جالب توجه این است که وثوق‌الدوله و مخبرالملک و محقق‌الدوله در صف نمایندگان صنف بازرگانان قرار گرفته‌اند و معلوم نیست چگونه بازرگانان تهران به انتخاب آنان به عنوان نمایندگان صنف خویش رضا داده‌اند.

خود حفظ کرد و پس از تشکیل مجلس با حضور نمایندگان شهرستان‌ها هنگام تدوین قانون اساسی نیز حق تقدم را طی، اصل ششم آن قانون، قوت قانونی داد[۱].

منتخبین تهران لدی‌الحضور حق انعقاد مجلس را داشته مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات بـه اکثریت مـناط اعتبار و اجراست».

این اصل و اصول چهارم و پنجم و هفتم و هشتم قانون اساسی و اصل چهل و نهم متمم قانون اساسی در جلسه‌ی مشترک شورا و سنا (کنگره) مورخ ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شمسی مورد تجدیدنظر قرار گرفت و اصل ششم به این صورت در کنگره تصویب شد:

«اصل ششم - پس از آن‌که دو ثلث نمایندگان مجلس شورای ملی در پایتخت حاضر شدند، مجلس منعقد می‌شود».

بدین ترتیب حق تقدم پایتخت، که در آغاز کار رژیم جدید از لحاظ حفظ اسـاس و بـنیان مشروطه لازم و ضروری بود، در سال ۱۳۳۶ شمسی (سال ۱۳۷۶ هجری قمری) یعنی نیم قرن پس از استقرار مشروطه، از میان رفت.

روز یکشنبه، هجدهم ماه شعبان سال ۱۳۲۴ قمری مجلس شورای ملی با حضور وزیران و نمایندگان سیاسی خارجی و طباطبایی و بهبهانی و چند تن دیگر از علما و مجتهدین تهران در کاخ گلستان به وسیله‌ی مظفرالدین شاه رسماً افتتاح شد و شاه که با حال بیماری و نقاهت در مجلس حاضر شده بود، خطابه‌ای را که قبلاً تهیه شده بود، قرائت نمود ولی بنا به نقل ادوارد براون پس از ایراد دو سه جمله از خـطابه، حـال رقت قـلب بـر او دست داد و بـه گـریه افـتاد، **نظام‌الملك** دنباله‌ی خطابه را خواند.

قسمتی از خطابه‌ی مظفرالدین شاه را در آغاز این فصل آورده‌ایم و اینك قسمتی دیگر از آن را که تا حدی معرف نیات و افکار مظفرالدین شاه است نقل می‌کنیم:

«... لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه‌ی اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس، ولی از امـروز شـامل هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمایید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمایید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما خجل و شرمنده نباشید. این پند و نصیحت ما را هیچ‌وقت فـرامـوش نکـنید و آنـی از

۱- در نخستین روزهای عمر مجلس شورای ملی صنیع‌الدوله بریاست و وثوق‌الدوله به نیابت ریاست اول و امین‌الضرب به عنوان نایب رئیس دوم انتخاب شدند.

مسئولیت بزرگی که به عهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت. دست خدا همراه شما».

قانون اساسی مشروطه

مجلس شورای ملی که با حضور نمایندگان تهران افتتاح گردیده بود پس از حضور نمایندگان شهرستان‌ها کار خود را آغاز کرد. مهمترین وظیفه‌ی این مجلس تدوین و تصویب **قانون اساسی مشروطه** بود و مجلس آن قانون را که ابتدا نظامنامه‌ی اساسی خوانده می‌شد، در پنجاه و یک ماده تدوین نمود و روز چهاردهم ماه ذی‌القعده سال ۱۳۲۴ قمری به امضای مظفرالدین شاه و محمدعلی میرزا ولیعهد رسانید.

مظفرالدین شاه مقدمه‌ای بر قانون اساسی نوشته که عیناً آن را نقل می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحیم - آن که مطابق فرمان معدلت بنیان همایونی مورخ چهاردهم جمادی‌الاخر یک هزار و سیصد و بیست و چهار از برای ترقی مرتبت ﷺ ، امر به تأسیس مجلس شورای ملی فرمودیم و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم، علی‌قدر مراتبهم، محقق و سهیم‌اند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی برطبق نیات مقدسه‌ی ما افتتاح شده است، اصول و مواد نظامنامه‌ی اساسی شورای ملی را که مشتمل بر وظایف و تکالیف مجلس مزبور، حدود روابط آن نسبت به ادارات است از قرار اصول زیر مقرر می‌فرماییم - شاه».

قانون اساسی مشروطه از اصل اول تا چهاردهم در **تشکیل مجلس** و از اصل پانزدهم تا سی و یکم در **وظایف مجلس و حدود و حقوق آن** و از اصل سی و دوم تا سی و هشتم در **اظهار مطالب به مجلس شورای ملی** و از اصل سی و نهم تا چهل و دوم **عنوان مطالب از طرف مجلس** و از اصل چهل و سوم تا چهل و هفتم در **شرایط تشکیل مجلس سنا** و بقیه‌ی اصول متضمن مواد مشترک بین دو مجلس و کیفیت و شرایط انحلال مجلسین و اصل پنجاه و یکم چنین است:

«اصل پنجاه و یکم - مقرر آن که سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم، وظیفه‌ی سلطنت خود دانسته در عهده شناسند».

در قانون اساسی مشروطه به هیچ وجه از حقوق طبیعی و فطری و آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت ایران، یعنی از اساسی‌ترین موادی که در قانون اساسی کشورهایی چون فرانسه

و انگلستان و بلژیک و کشورهای متحد آمریکای شمالی (اتازونی) و امثال آن‌ها گنجانیده شده، ذکری به میان نیامده است. اما این امر را نباید بر سهو و اشتباه گردانندگان انقلاب آرام حمل کرد. زیرا در میان گردانندگان و رهبران انقلاب مردانی بودند که کاملاً به اصول و مبانی رژیم دموکراسی کشورهای غربی اروپا آشنایی داشتند و به آزادی‌ها و حقوق طبیعی افراد ملت معتقد بودند. اما، با توجه به آنچه پیشتر درباره‌ی توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمنان انقلاب گفته شد، می‌توان چنین اندیشید که رهبران انقلاب و گردانندگان نخستین دوره‌ی مقننه‌ی ایران در چنان شرایطی مسامحه را در مورد پاره‌ای از اصول مسلم به اصرار و پافشاری ترجیح داده و با علم و وقوف کامل بر لزوم گنجاندن مواد مربوطه به آزادی‌ها و حقوق افراد، برای نجات انقلاب و در دست گرفتن ابتکار عمل با سرعت و عجله قانون اساسی را تدوین کرده و به تصویب مجلس رسانده و درصدد اغتنام فرصت بوده‌اند تا در شرایط مساعد و پس از استقرار کامل قوه‌ی مقننه در تکمیل قانون اساسی بکوشند.

این فرصت در آغاز سلطنت محمدعلی شاه قاجار به دست آمد و چنان‌که در جای خود خواهیم گفت، نقایص قانون اساسی طی قانون جدیدی زیر عنوان اصول متمم قانون اساسی به تصویب مجلس شورای ملی و امضای شاه جدید رسید.

قانون اساسی مشروطه و متمم آن مکرر مورد تجدیدنظر قرار گرفته است. اولین بار در دوره‌ی سلطنت احمدشاه قاجار، اصل هفتم مربوط به شرایط رسمیت مذاکرات مجلس و اکثریت آراء را تفسیر کرده‌اند و قانون تفسیر اصل هفتم قانون اساسی در سال ۱۳۲۹ هجری قمری به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است. دومین بار در جمادی‌الاول سال ۱۳۴۴ قمری آذر ماه ۱۳۰۴ شمسی به مناسبت انتقال سلطنت از خاندان قاجاریه به خاندان پهلوی در مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی در مجلس مؤسسان و بار دیگر در اصول چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم قانون اساسی در مجلس مؤسسان و بار دیگر متمم قانون اساسی در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شمسی به وسیله‌ی کنگره (جلسه‌ی مشترک شورای ملی و سنا) تجدیدنظر شده است[1].

۱- شرح تجدیدنظر در اصل هفتم قانون اساسی مربوط به دوره‌ی سلطنت احمد شاه و مصوبات مجلس مؤسسان در سال ۱۳۴۴ قمری را در جای خود خواهیم آورد، اما خوانندگان گرامی برای اطلاع کامل از قانون اساسی و متمم آن و تجدیدنظرهایی که تا امروز در قوانین مزبور به عمل آمده است، می‌توانند به کتاب «اصول قانون اساسی ایران و متمم و ضمایم آن» که به وسیله‌ی حسن فصیحی شیرازی گردآوری و با خط نستعلیق بسیار زیبا تحریر و چاپ شده است رجوع کنند، این کتاب نفیس مأخذ و مورد استناد نگارنده در نقل اصول و مواد قانون اساسی و متمم و تغییر آن بوده است.



محمد علی شاه

فصل هیجدهم

سلطنت محمدعلی شاه

انقلاب بزرگ

۱۳۲۴-۱۳۲۷ هجری قمری

از خـــون جـــوانـــان وطـــن لاله دمـیده　　　　از مـــاتم ســـروِ قـــدشان ســـرو خـمیده

در سایه گـل بـلبل از ایـن غـصه خـزیده

گل نیز چو من در غـمشان جـامه دریـده

* * *

از دست عـــدو نـاله مـن از سـر درد است　　　　اندیشه هرآنکس کند از مرگ، نه مـرد است

جانبازی عشاق نـه چـون بـازی نـرد است

مردی اگـرت هست کـنون وقت نـبرد است

«عارف شاعر ملی ایران»

* * *

I
نخستین سال حکومت مشروطه

جلوس محمدعلی شاه

مظفرالدین شاه نیمه شب ۲۴ ذی‌القعده ۱۳۲۴، یعنی ده روز پس از امضای قانون اساسی بدرود حیات گفت و محمدعلی میرزا ولیعهد به جای او به سطنت رسید. وی هنگام ولیـعهدی،

چنان‌که اشاره کردیم، با مشروطه‌خواهان همداستانی نشان داده و طی نامه‌ی مشروح خود خطاب به **سید عبدالله بهبهانی** سوگند وفاداری نسبت به رژیم مشروطه یاد و متن قانون اساسی را امضا کرده بود، ولی چنان به نظر می‌آمد که در اندیشه‌ی ویران کردن اساس مشروطه و توطئه‌ی علیه آزادی رژیم دموکراسی است. به همین جهات از همان آغاز سلطنت او، بین ملیون و رهبران مجلس شورای ملی و آزادیخواهان و طرفداران مشروطه در مورد قضاوت راجع به محمدعلی شاه مطالبی اظهار شد که حاکی از بیم و نگرانی نسبت به آینده بود.

جریان تاجگذاری محمدشاه، که روز چهارم ذی‌الحجه ۱۳۲۴ صورت گرفت[۱]، و نشانه‌ای از بی‌اعتنایی او به نمایندگان مجلس شورای ملی بود، بر سوءظن و بدبینی آزادی خواهان نسبت به شاه جدید افزود. در این جریان که به‌طور رسمی انجام گرفت و کلیه‌ی وزرا و سفرا و نمایندگان سیاسی خارجی و روحانیون و اعیان و اشراف حضور داشتند، از نمایندگان ملت دعوت به عمل نیامده بود و صنیع‌الدوله و سعدالدوله نمایندگان مجلس به عنوان اعضای طبقه‌ی اعیان در آن مراسم شرکت کرده بودند.

انعکاس مراسم تاجگذاری محمدعلی شاه، در مجلس شورای ملی، موجب برآشفتگی و اعتراض نمایندگان گردید. میرزا طاهر تنکابنی نماینده‌ی تهران از طبقه‌ی علما گفت: «سلطان، سلطان ملت است. باید از طرف ملت تاج گذارند و مجلس نماینده‌ی ملت است». میرزا محمود کتابفروش نماینده‌ی طبقه‌ی اصناف از تهران ضمن گله و شکایت از بی‌اعتنایی محمدعلی شاه به مجلس گفت: «حالا که اول مجلس است اگر می‌تواند مطالبه‌ی حق خودش را بکند والا بعدها نمی‌تواند کاری از پیش ببرد». نمایندگان دیگر نیز هر یک در این باره مطالبی گفتند. اما محمدعلی شاه که به کلی زیر نفوذ مستقیم روسیه تزاری قرار گرفته و برای رسیدن به تاج و تخت با مشروطه‌خواهان همدردی نشان داده بود، اکنون که تاج و تخت را دراختیار خود و نیروی شگرف روسیه تزاری را پشتیبان خود می‌دید و نیز در داخل کشور به توطئه‌ها و دسیسه‌های استبدادطلبان و طرفداران رژیم سابق نظر داشت، به گفته‌ها و اعتراضات نمایندگان مجلس وقعی ننهاد و همچنان به اقدامات خود برای برانداختن رژیم جدید ادامه می‌داد. بدین ترتیب آغاز سلطنت محمدعلی شاه را باید آغاز مبارزه‌ی واقعی و قطعی بین نیروی ملی و عوامل و عناصر ژریم استبداد دانست. طی این مبارزه‌ی مردانه، شور آزادیخواهی مردان و

۱– کسروی به نقل از کتاب «آبی» می‌نویسد: تاج چون بزرگ و سنگین بود، سر وی تاب نگهداری آن را نداشت. این بود ناگزیر شد که به هر دو دست آن را نگه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و به جای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری را می‌داشت به سر گذاشت.

زنان از جان گذشته به کمال می‌رسد و صحنه‌های پر شور، **انقلاب بزرگ** ایران، با خون جوانان و مردان غیور بر سینه‌ی تاریخ نقش می‌بندد.

فعالیت مجلس

گردانندگان مجلس شورای ملی با پشتیبانی ملیون و آزادیخواهان و مطبوعات درصدد برآمدند که دست عوامل و عناصر دست‌نشانده‌ی سیاست‌های بیگانه را از سازمان‌های دولتی و ملی کوتاه سازند و از هرگونه وام‌خواهی از بیگانگان جلوگیری کنند. نمایندگان پر شور نخستین دوره مجلس با دلیری و بی‌باکی عجیبی در برابر محمدعلی شاه و هیئت دولت او ایستاده بودند، و درحالی که هنوز شاهزادگان قاجار و حکام و ولات دوران استبداد بر ایالات و ولایات حکومت می‌کردند، مجلس می‌خواست کار تصفیه و اصلاح دستگاه‌های دولت را به نفع رژیم خود، از پایتخت آغاز کند. به همین جهت به تدریج زمزمه‌ی اخراج مستشاران خارجی از ایران در مجلس پیچید و در همان اوقات موضوع تأسیس بانک ملی ایران و تجدیدنظر در میزان حقوق و مستمری شاه و شاهزادگان نیز مطرح شد و بدین ترتیب مسائل زیر در برنامه‌ی کار و اقدامات مجلس قرار گرفت:

۱- اخراج مستشاران بلژیکی و سایر مستخدمین بیگانه از ایران؛

۲- تجدیدنظر در حقوق و مستمری شاه و تعیین مبلغ آن و جلوگیری از تجاوز از آن مبلغ؛

۳- تأسیس بانک ملی؛

۴- ممنوعیت هرگونه وامخواهی از روسیه و انگلیس؛

۵- جلوگیری از استفاده‌های نامشروع عمال دولت، به ویژه در مورد وصول مالیات.

محمدعلی شاه، علیرغم خودپسندی و غرور ذاتی و دلبستگی که به اعاده‌ی رژیم استبداد داشت، در برابر فشار مجلس و مطبوعات به خدمت نوز بلژیکی خاتمه داد ولی وزیر دارایی (ناصرالملك) از آوردن فهرست هزینه‌ی دربار به مجلس به منظور تجدیدنظر در حقوق و مستمری شاه خودداری ورزید و این امر همچنان معوق ماند.

اما مسئله‌ی تأسیس بانک ملی که نموداری از روح وطن‌دوستی نمایندگان دوره‌ی اول مجلس و جلوه‌ای از عشق و علاقه‌ی آنان به حفظ ملیت ایران بود، به شرحی که در فصل شانزدهم این کتاب اشاره کردیم، با کارشکنی و دسیسه‌های بانك شاهنشاهی و بانك استقراضی مواجه شد. درست هنگامی که پارسیان زرتشتی ساکن هند با شور و هیجان به جمع‌آوری سرمایه‌ی لازم برای تأسیس بانك ملی ایران مشغول بودند و در مجلس شورا درباره‌ی این امر مهم شور و گفتگو می‌شد و مطبوعات در فواید و مزایای بانك ملی تبلیغ

می‌کردند، ارباب پرویز زرتشتی در یزد به تحریك صنیع حضرت، که مورد حمایت محمدعلی شاه بود کشته شد. این جنایت بزرگ که محرك آن بعد از عزل محمدعلی شاه اعدام گردید، هرچند که مجلس شورا و مطبوعات و اکثریت مردم را عزادار نمود، ولی موجب یأس و دلسردی پارسیان گردید و تأسیس بانك ملی معوق ماند.

در مورد جلوگیری از وام‌خواهی از بیگانگان، مجلس دوره‌ی اول پیروز گردید ولی، چنان که بعدها خواهیم دید، حکومت مشروطه ناگزیر شد که خود برای حفظ رژیم و جلوگیری از افلاس و ورشکستگی کشور از روسیه و انگلستان به وسیله‌ی بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی وام بگیرد.

ادوارد براون از نامه‌ی یک نفر ناظر و شاهد آن روز اوضاع ایران مطالبی آورده که عیناً نقل می‌شود:

«مجلس شورای ملی نیرومند و بی‌باک شده است. بزرگ‌ترین پیروزیش البته بیرون کردن مسیو نوز بود؛ چه حکومت بدون رضا و رغبت بدان موافقت نمود. مجلس تا آنجا که صفت خردکننده‌اش اجازه می‌داد، به خوبی از عهده برآمده که قدرت پیشین تخت سلطنت را کاسته، شاهزادگان را از رسیدن به مقام وزیری ممنوع ساخته، اصل مسئولیت وزیران را استوار داشت، خرید و فروش پست‌های (مقامات) عالیه را که مسئله‌ی بسیار بغرنجی بود از میان برد. اکنون آنچه برای او باقی می‌ماند، دست زدن به کارهای بزرگ و قدرت‌نمایی در سازمان ایرانی نوین، روی ویرانه‌های اسلوب پیشین است. آیا برای انجام این وظیفه‌ی مهم لیاقت دارد؟ گرچه تقریباً همه‌ی اروپاییان مقیم این‌جا بدبین‌اند ولی من خوش‌بین هستم و از یک چیز خاطرم جمع است که این خاندان سطنت هرگز نمی‌تواند مجلس را از میان ببرد. مجلسیان با تفاوت اندکی کلمات میرابو (MIRABEAU) را ادا می‌نماید: «ما به خواست مردم اینجا آمده‌ایم و جز با زور سر نیزه‌ی بیگانه بیرون نخواهیم رفت. مفهوم این فراز پر معنی این است که: مشکل است بتوان دید پادشاه کشوری توانسته باشد با سرنیزه‌های بومی (خودی) نهضت نیرومندی را که حقیقتی عمیق در بردارد و در قلوب مردم جایگزین گردیده، با قدرت کامل خُرد کند، برای این‌که تنها شخص خودش زنده بماند. آنگاه با حرکت مذبوحانه‌ای به دنیای حیرت‌زده بگوید: این است ملتی که نمی‌خواست بمیرد».

مسئله‌ی دیگری که در مجلس شورای ملی مورد بحث قرار گرفت، نامه‌ی مشیرالدوله نخست‌وزیر خطاب به مجلس بود که در آن هیئت وزیران را به مجلس معرفی کرده بود[۱].

۱- مشیرالسلطنه وزیر عدلیه، ناصرالملك وزیر مالیه، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله،

مشیرالدوله ضمن معرفی وزیران نوشته بود: «آن‌ها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آن‌ها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد». حاجی محتشم‌السلطنه که نامه‌ی نخست‌وزیر را به مجلس آورده بود، دو لایحه‌ی درباره‌ی نظامنامه‌ی مجلس سنا و امتیاز بانك ملی ایران به مجلس تقدیم کرد. موضوع مسئولیت وزیران در برابر شاه با مسئولیت و جوابگویی آنان در برابر قوه‌ی مقننه منافات داشت و به همین جهت بعضی از نمایندگان مجلس در این‌باره از محتشم‌السلطنه توضیح خواستند و او جواب داد که «شما هنوز قانونی برای حدود تکالیف و وظایف وزیران ننوشته‌اید تا برطبق آن وزیران جوابگوی مجلس باشند». پاسخ حاجی محتشم‌السلطنه، هرچند که یک نوع مسامحه و طفره از دادن جواب صحیح به نمایندگان مجلس تلقی شد، ولی چندان دور از حقیقت نبود. زیرا در قانون اساسی مشروطه، تفکیك قوای سه‌گانه کشور و تعیین حدود وظایف و مسئولیت‌های هر يك از آن سه قوه گنجانیده نشده بود، و ما پیشتر اشاره کردیم، که مجلس اول بنا بر مصلحت وقت و رعایت احتیاط قانون اساسی را با همه نقایصی که داشت، به سرعت تدوین و تصویب کرد تا به امضای شاه، که آخرین روزهای عمر خود را می‌گذرانید، برسد و اساس رژیم جدید استقرار یابد.

ایراد دیگر نمایندگان به معرفی دبیرالدوله به عنوان وزیر لشکر بود زیرا می‌دانستند که وزیر جنگ حقیقی، کامران میرزا پدرزن محمدعلی شاه است و نخست‌وزیر به جای معرفی او به مجلس، دیگری را به عنوان ساختگی وزیر لشکر به مجلس معرفی کرده، زیرا او خوب دریافته بود که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس با شرکت کامران میرزا در کادر دولت مخالفند.

مذاکرات مجلس در ماه‌های اول تشکیل آن، حقایقی را فاش ساخت که از آن جمله وجود عده‌ای از نمایندگان طرفدار شاه و دولت در مجلس بود، این دسته می‌خواستند اکثریت نمایندگان را زیر نفوذ خود قرار دهند و آنچه را که شاه و نخست‌وزیر اراده می‌کردند، به مجلس برسانند. فاش شدن این حقیقت شکافی در صف متحد و متشکل نمایندگان به‌وجود آورد و تقریباً دو طرز تفکر و دو عقیده در مجلس پدید آمد: یک اقلیت میانه‌رو و معتدل که یا بنا بر مصلحت وقت و یا به سبب بستگی با دستگاه قوه‌ی مجریه طرفدار روش ملایم و معتقد به مدارا با شاه و دولت بودند و يك اکثریت پر شور که می‌خواستند هر چه زودتر زمام اختیار کلیه‌ی امور کشور را در دست گیرند و با هرگونه مدارا و سازش با دستگاه قوه‌ی مجریه مخالف بودند.

این دو طرز تفکر و عقیده از محیط مجلس شورای ملی به محافل سیاسی و مطبوعاتی نیز

علاءالملك وزیر علوم، فخرالملک وزیر تجارت، دبیرالدوله وزیر لشکر، مهندس الممالك وزیر معادن و طرق و شوارع.

سرایت کرده بود و مقدمه‌ی تشکیل احزاب سیاسی برمبنای دو روش و دو عقیده‌ی مختلف در تهران فراهم می‌شد.

متمم قانون اساسی

بحث درباره‌ی گفتگوها و جریان جلسات مجلس شورای ملی از حوصله‌ی این کتاب خارج است و خوانندگان گرامی درصورت تمایل می‌توانند به صورت مذاکرات مجلس از آغاز تشکیل تا این تاریخ که چاپ و تجلید شده و در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی موجود است، رجوع کنند.

اما کار بسیار مهم و پر ارزشی که نمایندگان دوره‌ی اول مجلس شورای ملی در محیط آشفته‌ی عصر خود و علیرغم کارشکنی‌ها و دسیسه‌بازی‌های محمدعلی شاه و طرفداران او به انجام رسانیدند، تدوین و تصویب قانون جدیدی برای رفع نقایص قانون اساسی بود که به نام «**قانون متمم قانون اساسی**» در یکصد و هفت اصل (ماده) از تصویب مجلس گذشت و محمدعلی شاه ضمن توشیح قانون این عبارت را در پایان آن افزود:

> «متمم نظامنامه‌ی اساسی (قانون اساسی) ملاحظه شد، تماماً صحیح است و شخص همایون ما انشاءالله حافظ و ناظر کلیه‌ی آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم انشاءالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند شد. ۲۹ شعبان قوی‌یی‌ل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران».

دستخط محمدعلی شاه در مقدمه‌ی قانون اساسی از این قرار است:

> «بسم الله الرحمن الرحیم - اصولی که برای تکمیل قوانین اساسیه‌ی مشروطیت دولت علیه‌ی ایران بر قانون اساسی که در تاریخ چهاردهم شهر ذیقعدةالحرام یکهزار و سیصد و بیست و چهار به صحه‌ی مرحوم مغفور شاهنشاه سعید مظفرالدین شاه قاجار نورالله مضجعه موشح شده اضافه می‌شود از قرار ذیل است».

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، نقایص قانون اساسی بر نمایندگان با سواد و مطلع مجلس کاملاً روشن و لزوم رفع آن نقایص در مجلس شورای ملی مورد اتفاق اکثریت نمایندگان بود؛ به ویژه که دستگاه سلطنت و عناصر مرتجع نقص قانون اساسی را دست‌آویز و بهانه برای فرار از ریاست و نظارت فائقه‌ی قوه مقننه بر اعمال و کردار خویش قرار می‌دادند. مشیرالدوله، نخست وزیر در جلسه‌ی خصوصی که در منزل او با حضور چند تن از نمایندگان برجسته‌ی مجلس تشکیل گردیده بود، در پاسخ سؤال سعدالدوله نماینده‌ی مجلس که پرسیده بود: «در دولت مشروطه باید وزرا مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی

باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟ مگر دولت به ما مشروطه نداده؟» جواب داده بود: «خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت به شما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است[۱]». حاجی امین‌الضرب در آن جلسه در پاسخ مشیرالدوله گفته بود: «ما خودمان را رسماً مشروطه می‌دانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمی‌تواند از ما پس بگیرد مگر با خون ملت». بدین ترتیب مجلس شورای ملی در تصمیم خود مبنی بر رفع نقایص قانون اساسی راسخ‌تر گردید.

چند تن از نمایندگان، از آن جمله تقی‌زاده نماینده‌ی آذربایجان و حاجی امین‌الضرب نماینده‌ی تهران، یادداشت‌هایی حاوی بعضی مواد و اصول که برای تکمیل قانون اساسی ضروری می‌دانستند، به مجلس دادند ولی گردانندگان مجلس که زیان شتابزدگی در تدوین قانون اساسی را درک کرده بودند، در مورد تدوین متمم آن حوصله و بردباری را لازم شمردند و چون در پاره‌ای از شهرستان‌ها، به ویژه تبریز، کوشش و فعالیت مداوم برای دفاع از مشروطه و حمایت از قوه‌ی مقننه آغاز و موجبات دلگرمی و امید به پیروزی نهایی برای نمایندگان این دوره فراهم آمده بود، مجلس به جای شتابزدگی، در تدوین قانون متمم دقت و مراقبت لازم به‌کار برد و چنان که گفتیم، سرانجام پس از نه ماه کوشش و صرف وقت، متمم قانون اساسی آماده و تصویب شد و به امضای محمدعلی شاه رسید.

قسمت اول این قانون یعنی از اصل اول تا هفتم زیر عنوان **کلیات** حاوی مشخصات مذهب رسمی و پرچم رسمی و پایتخت و حدود و ثغور ایران و مصونیت جان و مال اتباع بیگانه‌ی مقیم ایران و اصل هفتم تصریح این نکته است که «اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل‌بردار نیست». نکته‌ی مهمی که درباره‌ی این قسمت از متمم باید تذکر داده شود، این است که برخلاف قوانین اساسی غالب کشورهای اروپایی که مذهب را به کلی از عرف و سیاست تفکیک نموده، در قانون متمم وجود مذهب رسمی در مملکت و لزوم حضور لااقل پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط در جلسات مجلس شورای ملی تأکید شده و حتی رأی و نظر ناظرین شرع را در مجلس برای کلیه‌ی نمایندگان لازم‌الاجرا و مطاع و متبع دانسته است. قسمت آخر اصل دوم متمم مربوط به این موضوع عیناً نقل می‌شود:

«... مقرر است که در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلم حجج‌الاسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آن‌ها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه

تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود».

از اصل هشتم تا اصل بیست و پنجم را باید مهمترین اصول قانون متمم دانست، زیرا طی این مواد قسمتی از حقوق فطری و طبیعی انسانی گنجانیده شده و ما پس از نقل اصول هشتم و نهم که درحقیقت شاهکار متمم قانون اساسی است، خلاصه‌ی مواد و اصول دیگر را بیان می‌کنیم.

اصل هشتم – اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.

اصل نهم – افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.

اصول دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم مبنی بر حمایت قانون از افراد و حقوق آنان در برابر دادگاه‌ها و جلوگیری از هرگونه مجازات غیر قانونی افراد و آزادی سکونت و امثال آن است.

اصول ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ ناظر بر حق مالکیت و اصول ۱۸ و ۱۹ مربوط به آزادی تحصیل و تعلیم و تعلم و ایجاد مدارس و لزوم اجرای تعلیمات اجباری زیر نظر وزارت علوم و معارف و اصل بیستم درباره‌ی آزادی مطبوعات است که عین آن ذیلاً نقل می‌شود:

اصل بیستم – عامه‌ی مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده‌ی معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.

اصل بیست و یکم مربوط به آزادی اجتماعات است ولی اندکی دقت در کلمات و جملات اولیه اصل که تمام آن ذیلاً نقل می‌شود، هر صاحب‌نظری را نسبت به حسن نیت نویسندگان و واضعین این اصل بدبین می‌سازد:

اصل بیست و یکم – انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه‌ی دینی و دنیوی و

مخل به نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است ولی مجتمعین با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می‌کند باید متابعت نمایند. اجتماعات در شوارع و میدان‌های عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.

مسلم است که هر انجمن و اجتماعی یا هدف دینی دارد و یا سیاسی و اجتماعی دنیوی و هر هیئت حاکمه‌ای قادر است که هر اجتماع و انجمنی را، اگر برخلاف منافع خود دید، مولد فتنه دینی یا دنیوی و مخل به نظم تشخیص بدهد و از آن جلوگیری کند. مفهوم مخالف اصل بیست و یکم این است که فقط انجمن‌ها و اجتماعات دینی و موافق شرع اسلام مثلاً مجالس روضه‌خوانی و اجتماع در مجالس برای اقامه‌ی عزای ماه محرم و راه انداختن دسته و علم و کتل و مانند آن‌ها و همچنین اجتماعاتی که دولت و هیئت حاکمه‌ی وقت برای پیشرفت منظور خود مفید بدانند، آزاد است.

دیگر از مواد مهم قانون متمم، اصول بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم مربوط به قوای مملکت است که آن‌ها را عیناً نقل می‌کنیم:

اصل بیست و ششم - قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه‌ی استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می‌نماید.

اصل بیست و هفتم - قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود:

اول - قوه مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می‌شود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشأ حق انشاء قانون را دارد[1] ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیخ به صحه‌ی همایونی. لکن وضع تصویب قوانین راجع به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است.

شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه‌ی مجلس شورای ملی است.

دوم - قوه‌ی قضاییه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعی در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات.

سوم - قوه‌ی اجراییه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین و احکام به توسط وزرا و مأمورین دولت به نام نامی اعلیحضرت همایونی اجرا می‌شود، به

۱- بنابر این اصل پادشاه علاوه بر ریاست قوه‌ی مجریه بر قوه‌ی مقننه نیز ریاست فائقه دارد.

ترتیبی که قانون معین می‌کند.

اصل بیست و هشتم - قوای ثلاثه‌ی مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.

اصول ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ مربوط به حقوق و اختیارات نمایندگان مجلسین و مهمترین اصل آن اصل ۳۴ است که مذاکرات و تصمیمات مجلس سنا را در مدت انفصال مجلس شورای ملی بی‌نتیجه دانسته است.

از اصل ۳۵ تا ۳۸ حاوی حقوق سلطنت ایران و اصل ۳۵ بدین قرار بود:

اصل سی و پنجم ـ سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.

اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ مربوط به تفویض سلطنت به محمدعلی شاه قاجار و استقرار آن در اعقاب او و چگونگی انتخاب ولیعهد و شرط سن قانونی (۱۸ سال) ولیعهد برای در دست گرفتن زمام سلطنت است. این سه هنگام انقراض سلطنت قاجار، به منظور تفویض سلطنت به رضاخان پهلوی، از طرف مجلس مؤسسان مورد تجدیدنظر قرار گرفت. از آن جمله نام رضاخان پهلوی به جای نام محمدعلی شاه قرار داده شد و سن قانونی ولیعهد برای احراز مقام سلطنت از هیجده سال به بیست سال افزایش یافت و نیز در اصل سی و هفتم تصریح شد که ولیعهد نباید از خانواده‌ی قاجار باشد.

اصل چهل و چهارم مشعر بر مبری بودن پادشاه از مسئولیت و تأیید مسئولیت وزرا در برابر مجلسین و اصل چهل و ششم حاوی اختیارات شاه در عزل و نصب وزیران و بقیه‌ی اختیارات مقام سلطنت که طی اصول ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ تا ۵۷ تعیین شده از این قرار است:

۱- اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون؛

۲- انتخاب مأمورین رئیسه دوایر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول مگر در مواقعی که قانون استثناء کرده باشد، مثلاً در مورد قضات دادگستری؛

۳- صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین بدون این‌که اجرای آن قوانین را به تعویض اندازد؛

۴- فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است[۱]؛

۱- بنابر این حق و اختیار قانونی بود که پادشاه را بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌خواندند.

۵- اعلان جنگ و صلح با پادشاه است[۱]؛

۶- انعقاد عهدنامه‌ی سری طبق اصل بیست و چهارم قانون اساسی[۲] مشروط بر این که بعد از رفع محظور همین که منافع و امنیت مملکت اقتضا نماید، آن عهدنامه با توضیحات لازم از طرف پادشاه به مجلسین اظهار شود؛

۷- صدور فرمان و دستور انعقاد جلسات فوق‌العاده مجلس شورای ملی و مجلس سنا؛

۸- ضرب سکه‌ی موافق قانون به نام پادشاه؛

۹- مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی باید قانوناً معین باشد؛

۱۰- اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

از اصل ۵۸ تا اصل ۷۰ شرایط انتخاب اشخاص به وزارت و حدود وظایف و مسئولیت انفرادی و مسئولیت مشترك وزیران در برابر مجلسین و اتهامات وارده به وزرا و طرز محاکمه‌ی آنان و خلاصه‌ی این اصول عبارت است از:

۱- وزیر باید مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه‌ی ایران باشد و هیچیک از شاهزادگان و برادران و بنی‌اعمام پادشاه نباید به وزارت برگزیده شوند.

۲- وزرا در برابر مجلسین مسئول امور مربوط به وزارت خود و به هیئت اجتماع در برابر مجلسین دارای مسئولیت مشترک هستند و مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزیران را به مقام مؤاخذه و محاکمه درآورند. مسئولیت وزرا و سیاستی را که راجع به آنان می‌شود، قانون معین خواهد کرد.

۳- لقب وزارت افتخاری موقوف است و وزرا موظفاً نمی‌توانند خدمت دیگر غیر از شغل خودشان برعهده بگیرند و هیچ وزیری نمی‌تواند حکم شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسك قرار

۱- شاید بر سبیل مزاح بتوان گفت که محمدعلی شاه قاجار از این حق استفاده کرد. منتهی او به جای اعلان جنگ به دول زورمند روسیه و انگلیس که بر اثر بی‌لیاقتی اجداد محمدعلی شاه هر یک قسمتی از خاك وطن ما را ربودند، به ملت ایران که قدرت و اختیارات را به محمدعلی شاه تفویض کرده بود و اینك برای حفظ حقوق خود برخاسته بود، اعلان جنگ داد.

۲- اصل ۲۴ قانون اساسی از این قرار است بستن عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها و اعطای امتیازات (انحصار) تجاری و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخل باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آن‌ها صلاح دولت و ملت باشد.

داده سلب مسئولیت از خود بکند.

۴- هیئت وزیران یا هر وزیر در برابر عدم رضایت اکثریت مجلس شورای ملی یا مجلس سنا از کار برکنار می‌شوند.

۵- دادرسی وزیران در دیوان عالی تمیز (دیوان کشور) با حضور تمام قضات آن دیوان باید انجام گیرد.

اصول ۷۱ و ۷۲ تا ۸۹ متضمن تشکیلات قوه‌ی قضاییه و شرایط و کلیات مربوط به تشکیل محاکم و استقلال قوه‌ی قضاییه و تفکیک محاکم عرفی از محکمه شرع و لزوم علنی بودن محاکمات، مگر در مورد جرائم منافی عفت یا درصورتی که علنی بودن دادگاه مخل نظم مملکت باشد و امثال آن است.

در اصل ۸۱ و اصل ۸۲ استقلال قضات چنین تشریح شده است:

اصل هشتاد یکم - هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد، مگر اینکه خودش استعفا نماید.

اصل هشتاد و دوم - تبدیل مأموریت حاکم محکمه‌ی عدلیه ممکن نمی‌شود مگر به رضای خود او.

چون اجرای اصل ۸۲ در دادگستری مشکلاتی به‌وجود آورد، در سال ۱۳۱۰ شمسی تفسیری بر اصل مزبور در کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای ملی نوشته شده است به این مضمون که انتقال قاضی از یک محکمه به محکمه و یا از یک شهر به شهر دیگر با رعایت رتبه او امکان‌پذیر گردید. ضمناً در این تفصیر به سنوات خدمت قضات در نقاط بد آب و هوا و مزایای خدمت در این‌گونه نقاط از لحاظ ترفیع رتبه‌ی آنان اشاره شده و شرایط آن تدوین گردیده است.

اصل ۹۰ تا ۹۳ مربوط به تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و طرز انتخاب نمایندگان انجمن‌ها و حدود وظایف آن است.

اصل ۹۴ تا ۱۰۳ طرز برقرار شدن مالیات‌ها و تشکیل دیوان محاسبات و انتخاب اعضای آن از طرف مجلس شورای ملی و مهمترین اصل آن، این است که در مواد مالیاتی نباید هیچ‌گونه تفاوت و امتیاز بین افراد ملت گذاشته شود.

آخرین قسمت قانون متمم یعنی اصول ۱۰۴ تا ۱۰۷ قانون مربوط به قشون (ارتش) است که ترتیب تنظیم و استخدام افراد ارتش را تابع قانون قرار داده و تصریح کرده است که هیچ فرد یا دسته‌ی سپاه خارجی به خدمت دولت ایران پذیرفته نمی‌شود و از هیچ نقطه‌ی مملکت نباید عبور یا توقف کند مگر به موجب قانون و نیز حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمی‌شود مگر به موجب قانون.

بازگشت امین‌السلطان اتابك، به ایران

پس از کناره‌گیری مشیرالدوله از نخست‌وزیری، وزیر افخم مأمور تشکیل کابینه گردید ولی در همان روزها زمزمه‌ی بازگشت میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان به ایران در محافل مطبوعاتی و سیاسی به گوش می‌رسید و این امر در مذاکرات شورای ملی منعکس شد و بعضی از نمایندگان مجلس به طرفداری از اتابك امین‌السلطان سخنانی بر زبان راندند.

اتابك كه با کشتی روسی از باکو بندر انزلی شده بود، برای ورود به خاك ایران با مخالفت مجاهدین گیلان روبرو گردید و این مخالفت کم‌کم به صورت یک شورش عمومی درآمد. فعالیت طرفداران اتابك و درباریان و خود شاه سرانجام به نتیجه رسید و چهار تن از نمایندگان از جانب مجلس تلگرافی به رشت مخابره کردند که مضمون آن چنین بود:

«از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امین‌السلطان ردع و منعی نیست. البته اهالی آنجا به ویژه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند[۱]».

بدین ترتیب اتابك وارد ایران شد تا بار دیگر در صحنه‌ی سیاست این کشور آخرین نقش خود را بازی کند. روز ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ قمری، در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورای ملی، حاجی مخبرالسلطنه از طرف دولت مطالبی بیان داشت و زمینه را برای معرفی دولت جدید که به ریاست اتابك تشکیل یافته بود، آماده کرد و اتابك و هفت تن از وزیران او در جلسه‌ی روز ۲۰ ربیع‌الاول به مجلس معرفی شدند.

جنایت روس و انگلیس
(قرارداد ۱۹۰۷)

پس از جنگ ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۸۷ هجری قمری) میان فرانسه و آلمان (پروس) و شکست فرانسه و از دست رفتن آلزاس و لرن، در تاریخ اروپا دوره‌ای آغاز شده است که مورخین اروپایی آن را دوره‌ی **صلح مسلح** خوانده‌اند. سیاست توسعه‌طلبی آلمان نیرومند و حس انتقامجویی فرانسه از آلمان و کشمکش مستعمراتی روسیه و انگلیس در آسیا و فرانسه و انگلیس در آفریقا و آسیای جنوب شرقی، توأم با مقاصد سیاسی و اهداف اقتصادی، دول اروپا را به تدارک و تجهیز سپاه و تقویت دستگاه جنگی خود برانگیخت و هرچند که در آستانه‌ی قرن بیستم میلادی صلح و آرامش در اروپا برقرار بود، لیکن در حقیقت صلح به خاطر جنگ‌های

۱- «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، نگارش احمد کسروی.

آینده و آرامش برای تجدید قوا و تکمیل تدارکات جنگی بود و چنان که می‌دانیم این دوره‌ی صلح و آرامش به جنگ جهانی اول انجامید.

صحنه‌های شوم رقابت سیاسی و اقتصادی روس و انگلیس را در ایران از دوره‌ی پادشاهی فتحعلی‌شاه تا انقلاب مشروطه در فصول پیش تشریح کرده‌ایم و خواننده‌ی عزیز پس از مطالعه‌ی حوادث و وقایع ناشی از این رقابت و زیان‌های جبران‌ناپذیری که به کشور و ملت ما وارد آمد، به این نکته متوجه می‌شود که خواه و ناخواه آن رقابت و کشمکش در دوره‌ی انقلاب ایران نیز ادامه داشته و به صور مختلف جلوه کرده است. دولت روسیه تزاری که خود در داخل با قیام‌ها و انقلابات پی در پی آزادیخواهان به ویژه مردم رشید قفقازیه مواجه بود، رژیم استبدادی و دستگاه سلطنت قاجار را تقویت می‌کرد و بریتانیا می‌خواست با کمك به نهضت مشروطه‌خواهی و جلب محبت رهبران انقلاب ایران، هم راه را برای نفوذ هر چه بیشتر در رژیم جدید برای خود باز کند و هم با این همدردی ظاهر و توأم با ریا، پرده بر روی جنایات سیاسی خود که تا آن روز در ایران مرتکب شده بود بکشد(۱). اما پیشامدها و حوادث بین‌المللی، انگلستان را به راهی سوق داد که پایان آن ارتکاب بزرگ‌ترین جنایت تاریخی درباره‌ی ایران و آن جنایت عقد قرارداد تقسیم ایران با روسیه‌ی تزاری بود.

اما پیشامدها و حوادثی که بدان اشاره کردیم، مربوط به صف‌آرایی دول زورمند اروپا و سیاست خارجی جمهوری فرانسه بود. شاید اکثر خوانندگان عزیز این کتاب بدانند که پس از شکست فرانسه از آلمان در سال ۱۸۷۰ میلادی، دولت اخیر که همیشه از انتقامجویی فرانسه بیم داشت، درصدد برآمد که به انگلستان نزدیک شود و درصورت امکان، قرارداد اتحاد نظامی با این دولت ببندد و چون از کوشش خود در این راه سودی نبرد، متوجه‌ی امپراتوری مقتدر

۱- اکثر نویسندگان داخلی تاریخ مشروطه ایران، با شرح و بسط کامل جنایات روسیه تزاری را در ایران ذکر کرده و قرارداد ترکمانچای و وام‌خواهی از روسیه و مؤسسات اقتصادی آن دولت را در ایران و سایر اعمال مأمورین سیاسی روسیه را در کشور ما از علل و عوامل مهم نهضت مشروطه‌خواهی دانسته‌اند ولی هیچ‌یک از آنان از قرارداد ننگین پاریس و بانك شاهی و شرکت نفت انگلیس و هزاران دسیسه و سیاست‌بازی عمال بریتانیا در ایران نامی نبرده‌اند و عجیب‌تر آن که تقی‌زاده نیز در سخنرانی‌های خودشان در باشگاه مهرگان چند سال پیش همین رویه را در مورد علل انقلاب مشروطه پیش گرفتند. آیا می‌توان قبول کرد که ایرانی دوره‌ی انقلاب مشروطه، با گذشت و جوانمردی همه‌ی جنایات بریتانیا را فقط به خاطر آن چند هزار آزادیخواه ایرانی را به سفارت خود در تهران راه داده و یا به خاطر آن که نماینده‌ی سیاسی آن دولت به میانجی‌گری بین مردم و شاه برخاسته است فراموش کرده باشد؟

اتریش گردید که هم با آلمان مرز مشترك داشت و هم از لحاظ نژاد و زبان و بعضی خصوصیات اخلاقی به آلمان نزدیک بود.

اندیشه‌ی نزدیک شدن آلمان به اتریش پس از جنگ سال ۱۹۰۵ میلادی بین روس و ژاپن و شکست روسیه و گرفتن وام از فرانسه که نتیجه‌ی نهایی آن نزدیک شدن روسیه و فرانسه به یکدیگر و آماده شدن زمینه‌ی اتحاد نظامی و سیاسی آن دو دولت بود، در مغز سیاستمداران آلمان و اتریش قوت گرفت.

سرانجام از یک طرف روسیه و فرانسه و از سوی دیگر و اتریش به وسیله‌ی انعقاد معاهدات دوستی و اقتصادی و نظامی به یکدیگر پیوستند و نخستین مرحله‌ی صف‌آرایی دولت بزرگ در اروپا صورت پذیرفت. اما انگلستان ظاهراً سیاست مستقلی داشت و می‌خواست مثل قرن نوزدهم سنگ وزنه‌ی سیاسی اروپا باشد و ایتالیا درحال تردید و دودلی بود و به همین جهت صف‌های **متحدین** (آلمان و اتریش) و **متفقین** (فرانسه و روسیه) مدتی به همان حال باقی ماند.

اما فرانسه که از ضربت سهمگین آلمان حیثیت سیاسی خود را در خطر دیده بود و دقیقه‌ای از فکر انتقام نمی‌آسود، با تمام نیروی سیاسی در راه جلب دوستی و همکاری بریتانیا می‌کوشید و بدین منظور به کشمکش مستعمراتی خود با این دولت در آفریقا و آسیای جنوب شرقی پایان داد. در آفریقا، فرانسه از مصر چشم پوشید و بریتانیا دست فرانسه را در تونس و الجزایر و مراکش بازگذاشت که تازیانه‌ی استعمار را آزادانه و بدون رقیب بر پشت مردم غیور آن سرزمین فرود آورد. در آسیای جنوب شرقی نیز اختلافات فرانسه و بریتانیا با تقسیم سرزمین هند و چین به سه منطقه پایان یافت و دو دولت پس از آن که برمه را انگلیس و هندوچین شرقی را، فرانسه تصاحب کردند، برای جلوگیری از تصادم و اصطکاک منافع، کشور نیمه مستقل سیام (تایلند) را به‌وجود آوردند و بدین ترتیب راه الفت و دوستی میان دو دولت استعمارگر هموار گردید اما هنوز مشکلات دیگری در پیش بود که می‌بایستی از میان برداشته شود.

فرانسه که می‌خواست انگلستان را با خود و روسیه متفق سازد با رقابت و کشمکش سیاسی و مستعمراتی روسیه و انگلیس در خاورمیانه و آسیای میانه مواجه و ایران یکی از اهداف بزرگ این رقابت بود. علاوه بر آن، پس از انتزاع افغانستان از ایران و تسلط سیاسی بریتانیا بر آن ناحیه و بعد از تسلط روسیه بر آسیای میانه و جدا شدن قسمتی از مرزهای شمال شرقی ایران و تسلط روسیه بر آن مناطق، روسیه و انگلیس که از لحاظ نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران در اصطکاک بودند در مرزهای شمالی هند و ناحیه‌ی تبت نیز با یکدیگر

روبرو شدند. هرچند که حل این دو مشکل در ابتدای امر امکان‌ناپذیر می‌نمود اما به همت فرانسه و میانجی‌گری آن دولت، مسئله‌ی تبت و ایران به آسانی حل شد. تبت زیر نفوذ سیاسی بریتانیا رفت و ایران نیز مانند هندوچین به سه منطقه، یعنی منطقه‌ی نفوذ روسیه و منطقه‌ی نفوذ انگلیس و یک منطقه‌ی ظاهراً بی‌طرف تقسیم گردید و قرارداد لازم در این باب در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ میلادی (۲۱ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری) در زمان نخست وزیری امین‌السلطان اتابک در پترزبورگ پایتخت روسیه به امضا رسید.

قرارداد ۱۹۰۷ شامل یک مقدمه و پنج ماده است و ما برای عبرت نسل حاضر و نسل‌های آینده عین آن قرارداد را از پاورقی کتاب «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون که به وسیله‌ی مترجم بر اصل کتاب افزوده است نقل می‌کنیم:

«نظر به این‌که دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتگریته[1] (تمامیت) و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض این‌که صمیمانه مایل به حفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح‌آمیز می‌باشند و مایلند که برای سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر یک از دولتین مذکورتین به ملاحظه‌ی ترتیب جغرافیایی و اکونومی اقتصادی اهتمام بخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره‌ی ایران به سرحد روس از یک طرف و به سرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند، برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت به مصالح خودشان در ایالات سابق‌الذکر ایران، به موجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند:

فصل اول - دولت انگلیس متعهد می‌شود که در آن طرف خط که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد به نقطه‌ای از سر حد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع می‌نماید، برای خود یا کمک به رعایای خود یا معاونت به اتباع دولت دیگر، درصدد تحصیل هیچ‌گونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راه‌های آهن و سایر راه‌ها و بانک‌ها و تلگراف‌ها و حمل و نقل و بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت انگلیس متعهد است که وجهاً من‌الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت روس به مقام معاونت به مطالبه‌ی این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی‌آید، ابداً ضدیت ننماید. مسلم است که اماکن مذکوره در فوق، جزء نواحی است که در آن‌ها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید.

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خط که از سرحد افغانستان از راه فاز یک و بیرجند و کرمان رفته و به بندرعباس منتهی می‌شود، برای خود یا کمک به اتباع خود یا

1- Integrité

معاونت به رعایای دول دیگر درصدد تحصیل هیچ‌گونه امتیازات پلیتیکی یا تجارتی از قبیل امتیاز راه‌های آهن و سایر راه‌ها، بانک‌ها، تلگراف‌ها، حمل، نقل، بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من‌الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک به مطالبه‌ی این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی‌آید، ضدیت ننماید. مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آن‌ها دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره در فوق برنیاید.

فصل سوم - دولت روس متعهد می‌شود که بدون این‌که قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد، به هیچ گونه امتیازی که به رعایای انگلیسی در نواحی ایران واقعه فیمابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود ضدیتی نکند. دولت انگلیس نیز به همین نحو در باب امتیازاتی که به رعایای روسی در همان نواحی ایران داده می‌شود، متعهد است. تمام امتیازات موجوده‌ی حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم به حال خود برقرار خواهد بود.

فصل چهارم - مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات فارس و خلیج‌فارس، یعنی عایداتی که به ضمانت اصل و منافع قروض دولت ایران از بانک استقراضی روس تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده، برای همان منظور کمافی‌السابق برقرار خواهد بود و نیز مسلم است که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج‌فارس و همچنین عایدات عمل صیدماهی سواحل ایران در دریای خزر و همچنین عایدات پست و تلگراف برای ادای قروض دولت ایران از بانک شاهنشاهی که تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده است، کمافی السابق برقرار خواهد بود.

فصل پنجم - در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل یا پرداخت منافع قروض ایران از بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد و درصورتی که برای دولت روس لازم شود، در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک استقراضی رهن شده و آن محال در نواحی مذکوره در فصل دوم این قرارداد واقعند، کنترلی بگذارد و نیز درصورتی که برای دولت انگلیس لازم شود، در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرارداد واقعند، کنترلی بگذارد. دولتین انگلیس و روس متعهد هستند که قبلاً دوستانه با یکدیگر مشورت نموده متفقاً قرار اقدام برقراری این کنترل را بدهند و از تمام مداخلاتی که برخلاف اصول و اساس این قرارداد حالیه است احتراز جویند (نیکلسن - ایزولسکی).

این بود سند جنایت روس و انگلیس نسبت به ایران. حال ببینیم نویسندگان و رجال

سیاسی وابسته به این دو دولت دربارهی این قرارداد ننگین چه گفتهاند؟

ادوارد براون انگلیسی در کتاب خود قسمت مهمی از مقالات جراید ایران و اروپا را دربارهی قرارداد نقل کرده و در مقدمهی فصل مربوط به این مسئله چنین مینویسد:

«با اینکه در انگلستان این پیمان مانند پیروزی درخشانی از ناحیهی مردان سیاسی استقبال و حتی از طرف رهبران حزب مخالف تأیید گردید، ولی از ناحیهی پارهای سیاسیون مانند **لردکرزن**(۱) و **مسترلینچ**(۲) که به خوبی از اوضاع ایران آگاه بودند، با خشونت انتقاد شد. اما این انتقاد از آنرو که چرا مستقیماً بر ضد سرنوشت ایران که ظاهراً بدون اعتنا به احساسات، یا بدون مشورت با آن صورت گرفته و برخلاف شئون او، میان دو همسایهی قوی تقسیم شده، سایهی شوم خود را به رویش گسترده نبود. این قرارداد اصول منافی اخلاق حسنه انتقاد نمیگردید، بلکه روی زمینهای که در این معامله انگلستان موقعیت بدتری به خود گرفته بوده است».

آقای لینچ انگلیسی که به قول ادوارد براون به اوضاع ایران آشنا بوده، در مقالهای که در شمارهی ماه آوریل «مجلس آسیایی امپراتوری» انتشار داده است، با نهایت گستاخی و بیشرمی درصدد تحقیر ملت برآمده و چنین مینویسد:

«بیاییم امیدوار باشیم که این پیمان شاید ما را به مناسبات بهتری با روسیه رهبری کرده و بلکه از روی شالودهی دوستی ما را از ترس و نگرانی برهاند. من میترسم تمایل به بهبودی روابط با ایران مشکل بشود؛ چه ایران مانند روح مردهای است که در ضیافتی که به احترام روسیه در این قرارداد برپا ساختهایم، ظاهر شده باشد. وقتی نشاط این جشن اوج گرفته و جامها به دور افتاده به سلامتی یکدیگر مبادله میگردد، این ملت کوچک که آثار هنر و هوش او جهان را منور و توانگر ساخته است و دستکم انتظارات او پیش از اینکه این قرارداد امضا شده باشد تعهد شده بود، میان حیات و مرگ افتاده، پیچیده کنارش انداختهایم، بدون اینکه شرکت داده شده باشد تنها و بیچاره به پای ما افتاده است».

پیمان روس و انگلیس که تا این اندازه به ایران مربوط و آن کشور بدبخت را تحتتأثیر قرار داد و قاعدتاً «نقش بزرگ اساسی و اولیه را برعهده داشته، نه تنها ایران با دیرکرد قابل ملاحظهای از مواد آن مستحضر گردید؛ بلکه در انگلستان نیز در دوم اکتبر ۱۹۰۷ کارت خبر آن چاپ و نقش آن نمایان و به منصهی ظهور رسید. شیر بریتانی و خرس روسیه به میدان آمده، گربهی نالان ایران را در میان گرفته به یکدیگر میگفتند: تو میتوانی با سرش بازی کرده و من

1- Lord Curson   2- H.F.B. Lynch

با دمش. ما هر دو می‌توانیم بهره‌ی اندکی از پشتش برگیریم. در این حال گربه‌ی نالان می‌گوید: من به یاد ندارم که چنین قراری بین ما بوده است.

درباره‌ی اثر انتشار مفاد قرارداد در ایران، ادوارد براون که در همان اوقات مقالاتی انتشار داده است، چنین می‌نویسد:

به طوری که ایرانیان می‌گویند دشمنان بر سه گونه‌اند: دشمنان، دشمنان دوستان و دشمنان دشمنان. روسیه، کاشانه‌ی استبداد بی‌لگام، دشمن دیرین آزادی در تمام شئون، نابودکننده‌ی این همه مللی که قبلاً آزادی داشته‌اند، از طرف مشروطه‌خواهان مانند پر کینه و بی‌عاطفه‌ترین دشمن پنداشته می‌شد و اگر انگلستان در بند دوستی با وی بود، چگونه دیگر می‌توانست دوست قابل اعتمادی ملحوظ گردد. پس بدگمانی (در میان محافل ملی ایران) نمو کرده و با اطلاع از توافق آن‌ها (انگلیس با روس) در مورد قرارداد به حد نصاب رسید. آنان که از انگلستان امیدواری‌ها داشتند و آن را دوست آزادیخواه مشفقی به حساب می‌آوردند، بر اثر این نومیدی سخت متأثر و با تلخکامی در مخالفت و عداوتی تام با او فرو شدند، چه این رفتار با دعوی آزادیخواهی و حمایت مورد انتظار از او منافی بود. شایسته است که مردم انگلستان در پیشگاه قضاوت وجدانی خود، تأثیر قرارداد را در افکار عمومی ایران درنظر گیرند؛ چه اکنون آزادی مطبوعات ایران رشد کرده و در آنجا چنین آزادی در چند سال پیش وجود نداشت».

م. پاولویچ روسی در کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» زیر عنوان رقابت‌های سیاسی انگلیس و روس در ایران، درباره‌ی قرارداد ۱۹۰۷ می‌نویسد:

«پیروزی نهضت مشروطه در ایران کمك فراوانی به اشتعال آتش انقلاب در هندوستان کرد و این موضوع باعث دهشت انگلستان شده، این دولت را وادار کرد که در دیپلماسی خود نسبت به نهضت آزادی‌خواهی ایران تجدیدنظر کند. چنین بود علت اساسی سازش روس و انگلیس و عقد قرارداد معروف سال ۱۹۰۷ در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ معاهده‌ی مزبور به امضا رسید و طبق آن سه منطقه: شمالی و بی‌طرفی و جنوبی در ایران درنظر گرفته شد. قسمت‌های شمالی که شامل ایالات زرخیز و مناطق صنعتی بودند و تهران و شهرهای دیگری از قبیل: تبریز، رشت، قزوین و اصفهان که کانون‌های انقلابی بودند، به یکجا زیر نفوذ روسیه قرار گرفت».

«مسلم است که توده‌های ایران به فرمان انگلیس گردن ننهادند. معاهده‌ای که در غیاب مجلس (شاید منظور نویسنده «بدون اطلاع مجلس» بوده است) به عنوان یک امر انجام یافته بسته شده بود، بدون شک تحقیر بزرگی نسبت به آزادی ایران محسوب می‌شد. در ۱۸ اکتبر سال ۱۹۰۷ مجلس ایران به این معاهده اعتراض کرد و اعلام داشت که این معاهده شرافت ملی ایران را تحقیر کرده و لطمه‌ی جبران‌ناپذیری به تمامیت و استقلال کشور مزبور وارد می‌آورد. فراموش نکنیم که بعدها هرگز دولت و مجلس ایران این معاهده را به رسمیت نشناختند. ورود

سربازان روس از سال ۱۹۰۷ به بعد به ایران و پشتیبانی جدی انگلستان از عملیات روسیه در ایران، نتیجه‌ی معاهده مزبور است».

م. پاولویچ در سال ۱۹۱۱ میلادی یعنی چهار سال پس از انعقاد قرارداد تقسیم ایران، ضمن مقاله‌ای چنین نوشته است:

«اکنون هم عده‌ی زیادی از ایرانیان و حتی کسانی از مردم انگلیس تصور می‌کنند که بین سیاست انگلیس و روس در ایران تفاوت اصولی وجود دارد. این تفاوت یک تفاوت ظاهری بیش نیست. دولت انگلستان برای عوام‌فریبی ترجیح می‌دهد که با دستکش سفید به عملیات بپردازد و روسیه نیز، با درنظر گرفتن منافع صاحبان مال و جاه انگلیس، به عملیات خشن و علنی دست می‌زند».

همانطور که پاولویچ نوشته و قبلاً نیز اشاره کردیم، دولت خیرخواه و آزادی دوست بریتانیا(!!) عملاً نشان داد که هرگز هواخواه رژیم مشروطه‌ی پارلمانی ایران نبوده و فقط می‌خواسته است، به قول پاولویچ جنایات خود را درباره‌ی ایران، همیشه با دستکش سفید مرتکب شود. این دولت همین که پای منافع خاص خود را در میان دید، از پشت سر به ایران خنجر زد و کشور و ملت ایران را به روسیه تزاری، یعنی دشمن سرسخت آزادی و استقلال ایران فروخت. سؤالی که در این مورد ممکن است پیش بیاید، این است که چرا در تقسیم ایران، دولت انگلیس فقط به ناحیه‌ی ظاهراً کوچکی از سرزمین‌های جنوب شرقی و شرقی ایران اکتفا کرده است؟ جواب این سؤال آسان است زیرا دست بریتانیا در خوزستان به وسیله‌ی شرکت نفت انگلیس و ایران برای هرگونه جنایت و خرابکاری و اعمال غرض، باز و دامنه‌ی نفوذ شرکت مزبور تا اصفهان و ناحیه‌ی بختیاری و قسمتی از فارس گسترده بود و دولت انگلیس لازم ندید که این مناطق را جزء منطقه‌ی نفوذ خویش در قرارداد بیاورد و بدنامی بیشتری برای خود کسب کند. در برابر این گذشت و بزرگواری(!!)، دولت انگلیس بیش از یک سوم از زرخیزترین ایالات ایران را به روسیه تزاری بخشیده و دوستی آن دولت را به قیمت محو استقلال ایران به‌دست آورده بود و ما خواهیم دید که بریتانیا در جریان جنگ جهانی اول و عقد دومین قرارداد تقسیم ایران با روسیه تزاری، منطقه‌ی نفوذ خود را تا خوزستان بسط داده است.

دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب «زندگانی ملک‌المتکلمین» درباره‌ی انعکاس قرارداد ۱۹۰۷ در ایران چنین می‌نویسد:

«دولت ایران به وسیله‌ی وزارت خارجه و حسن پیرنیا، مشیرالدوله که در آن زمان سفیر ایران در دربار روسیه بود، به این معاهده اعتراض کرد و مجلس شورای ملی عدم رسمیت این معاهده [را] که برخلاف حق و عدالت و استقلال ایران بود، اعلام نمود ولی کسی به این اعتراضات جوابی نداد».

پس از انتشار خبر قرارداد، کمیته‌ی سران مشروطه، که شرح آن بعداً خواهد آمد: در جلسه‌ی ۲۲ محرم ۱۳۲۶ هجری قمری در برابر این جنایت سیاسی قیام کرد و به‌طوری که دکتر ملک‌زاده می‌نویسد، از رهبران عموم مجامع و انجمن‌های ملت دعوت کرد و ملک‌المتکلمین در آن جلسه نطق پر شوری درباره‌ی قرارداد و مظالم روسیه‌ی تزاری و گله و شکایت از انگلیس ایراد نمود. این نطق چنان هیجانی در شنوندگان پدید آورد که به قول دکتر ملک‌زاده «علاءالدوله که معروف بود مرد دل سختی است، در آن مجلس سر خود را به دیوار می‌زد و بی‌اختیار گریه می‌کرد». دکتر ملک‌زاده در پایان فصل مربوط به قرارداد چنین می‌نویسد:

«خشم و غضب و هیجانی که در میان ملت ایران از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ تولید شده بود و در تمام جهان و جراید ملل آزادیخواه انعکاس پیدا کرده بود، زمامداران لندن و روسیه را بر آن داشت که متفقاً اعلام بدارند که معاهده کمترین لطمه‌ای به استقلال و حق حاکمیت ایران وارد نمی‌آورد و فقط دولت روس و انگلیس برای حسن تفاهم در سیاست این معاهده را منعقد نموده‌اند. ولی دنیا و پیشامدهای بعدی بر همه ثابت کرد که این اعلامیه به کلی خالی از حقیقت بود و هرگاه جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ پیش نیامده بود و انقلاب کبیر روسیه به دست آزادمردان آن کشور چون آفتاب درخشانی در افق روسیه ظاهر نشده بود، استقلال سیاسی و اقتصادی ایران درنتیجه مطامع دولت‌های همجوار سپری شده بود و شاید امروز دیگر اسمی از ایران در نقشه‌ی جهان دیده نمی‌شد».

کشته شدن اتابک

میرزا علی‌اصغر خان اتابک که او را باید رکن مهم رژیم استبداد ایران در این دوره دانست، با همان نیات و افکار دوره‌ی پیشین صدارت خود به ایران بازگشت و بار دیگر بر مسند صدارت نشست و تصور می‌کرد که به آسانی بر آزادیخواهان دست خواهد یافت ولی همین که با جریان روزمره انجمن‌ها و مجلس شورای ملی و جراید و مطبوعات و شور هیجان افکار عمومی مواجه شد، طریق خدعه و نیرنگ را برگزید و خود را مشروطه‌خواه جلوه داد و درصدد جلب محبت ملیون به ویژه ملک‌المتکلمین و مدیران جریاد آزادیخواه برآمد[۱] و چون تلاش او به جایی

۱- دکتر ملک‌زاده می‌نویسد که اتابک کسانی را واسطه قرار داد تا با ملک‌المتکلمین و او را با صدارت خود همراه سازد، از آن جمله مستوفی‌الممالک وزیر جنگ که بین ملیون و آزادیخواهان محبوبیت داشت و همچنین کاردار سفارت روسیه را نزد ملک‌المتکلمین فرستاد ولی ملک به هیچ وجه زیر بار همداستانی با اتابک نرفت. کاردار سفارت روس در پایان ملاقات خود با ملک‌المتکلمین و یأس از جلب موافقت او با اتابک، صریحاً به

نرسید، علناً راه مخالفت و دشمنی با رژیم جدید را پیش گرفت.

دکتر ملک زاده نوشته است که یک هفته پیش از کشته شدن اتابک، هنگامی که ملک‌المتکلمین در انجمن دروازه‌ی قزوین (تهران) خطابه‌ای ایراد می‌کرد، در پایان خطابه‌ی خود چنین گفت:

«ای کسانی که از طرف دربار برای خبرچینی و جاسوسی به اینجا آمده‌اید، از قول من به شاه بگویید، به جای این‌که به حرف‌های بی‌خردانه‌ی اطرافیان خود گوش دهد و به گفته‌ی ناصحان اجنبی که جز بدبختی و آشفتگی ما منظوری ندارند توجه نماید، خوب است تاریخ نهضت اجتماعی و انقلابات ملل دنیا را مطالعه کنید و از سرگذشت گذشتگان عبرت بگیرد. به خدایی که تمام دستگاه آفرینش در تحت قدرت اوست استقلال و ترقی ایران و بقای سلطنت او جز در تحت لوای مشروطیت و احترام به قانون اساسی میسر نیست و هر راهی غیر از این پیش بگیرد، به زوال خود و مملکت ایران منتهی خود شد[۱]».

همین که ملک‌المتکلمین از منبر خطابه پایین آمد، جوانی صف مردم را شکافته پیش رفت و به ملک گفت: جواب آنچه را که گفتید تا یک هفته‌ی دیگر به شما خواهد رسید و این جوان عباس آقا صراف آذربایجانی بود.

اتابک به قصد فریب نمایندگان ساده‌دل و زودباور و تقویت روحی هواداران خود در مجلس، در یک جلسه‌ی خصوصی شرکت جسته بود، هنگامی که پیروزمندانه به همراهی بهبهانی از بهارستان بیرون می‌آمد، عباس آقا صراف آذربایجانی به ضرب سه گلوله ششلول او را از پای درآورد و اتابک یک ربع پس از اصابت گلوله در کالسکه‌ی خود جان سپرد (۲۱ رجب ۱۳۲۵ هجری). عباس آقا چون نتوانست از محاصره‌ی سربازان که در تعاقب او بودند رهایی یابد، یک لوله نیز در مغز خود خالی کرد و به زندگی خویش پایان داد. هنگام جستجوی جیب‌های او این کارت به‌دست آمد. **عباس آقا** صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره‌ی ۴۱ فدایی ملت[۲]».

سربازان دولتی جسد عباس آقا فدایی رشید و جانباز آزادی را با خفت تمام در چاه انداختند، اما رهبران ملیون و آزادیخواهان، به ویژه ملک‌المتکلمین و سلیمان خان میکده و مساوات، رئیس نظمیه (اجلال‌السلطنه) را وادار نمودند که جنازه‌ی عباس آقا را از چاه بیرون آورده با نظارت آزادیخواهان در قبرستان سر قبر آقا دفن نمایند. علاوه بر آن، ملیون شب هفت (هفته) باشکوهی بر مزار عباس آقا برپا و خطبای ملی، از آن جمله ملک‌المتکلمین و سید

شادروان ملک‌المتکلمین گفته بود که شما جان خود را بر سر این کار خواهید گذاشت.

۱- زندگانی ملک‌المتکلمین، نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده، صفحه‌ی ۲۲۳-۲۲۴.

۲- «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، نگارش احمد کسروی، ص ۴۴۷.

جمال‌الدین واعظ اصفهانی سخنانی مهیج ایراد کردند و فریاد «زنده باد مشروطه» و «مرگ بر استبداد» از حلقوم پنجاه هزار نفر مردم کوچه و بازار که در آن مراسم اجتماع کرده بودند، شنیده شد.

کسروی درباره‌ی اقدام دلیرانه عباس آقا روایات و شایعات گوناگونی را که در آن ایام انتشار یافته است، در کتاب خود آورده و به ارتباط عباس آقا با **حیدر عمواغلی** و **سید حسن تقی‌زاده** نماینده‌ی تبریز و نقش حیدر عمواغلی در انقلاب بزرگ اشاره کرده و تصریح می‌کند که حیدر عمواغلی مأموریت کشتن اتابک را در قبال اعضای انجمن ملیون آذربایجان برعهده گرفته و با اطلاع قبلی تقی‌زاده، جوان خونگرم و غیوری به نام عباس آقا را برای انجام این کار انتخاب کرده بود و خود او پس از گلوله خوردن اتابك در جلوی در بهارستان به صورت سربازان ریگ می‌پاشید تا عباس آقا فرصتی برای فرار از دست سربازان داشته باشد. کسروی درضمن این گفتار می‌نویسد:

«یک چیزی که می‌باید در پایان گفتار بیفزاییم، این است که انگلیسی‌ها چون اتابک را ابزار دست سیاست روس می‌شناختند، از او آزرده می‌بودند و باشد که کشته شدن او را آرزو می‌نمودند و به دستیاری آقای **تقی‌زاده** از پیش آگاهی می‌داشتند. هر چه هست پس از کشته شدن او در روزنامه‌های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه‌های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه‌ها نوشته شد».

کسروی درباره‌ی انعکاس کشته شدن اتابك و اهمیت آن واقعه می‌نویسد:

«کشتن اتابک یک شاهکار بی‌شماری است، و چنان‌که خواهیم دید این شاهکار دل‌های درباریان را پر از بیم و ترس گردانید و جایگاه آزادیخواهان را در دیده‌ی بیگانگان والاتر ساخت و پس از همه‌ی این‌ها، کارها را به راه دیگری انداخته یک دور نوینی برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد. **عباس آقا** جانبازی بسیار مردانه‌ای نمود».

روایتی را که ذیلاً از کتاب «زندگانی ملك‌المتکلمین» نقل می‌کنیم، باید نموداری از ناتوانی و درماندگی محمدعلی شاه و درباریان نوکرمآب او در برابر نهضت نیرومند آزادیخواهی ملت ایران دانست که نظایر آن را در جریان انقلابات ملی اکثر ممالك جهان می‌توان دید. دکتر ملك‌زاده مؤلف کتاب مزبور چنین می‌نویسد:

«میرزا صالح‌خان آصف‌الدوله که یکی از مردان وطن‌پرست مشروطه‌خواه و درستکار ایران بود و در آن زمان (زمان صدارت اتابك) حکومت تهران را عهده‌دار بود، چنین نقل می‌کرد: عصر روز هفته عباس‌آقا، محمدعلی شاه مرا احضار کرد... شاه در حال خشم و غضب قدم می‌زد و عده‌ای از درباریان و چاپلوسان در کنار ایستاده بودند. به محض این‌که چشمش به من

افتاد، بنای فحاشی را گذارد و با آن صدای ذیل، (صدای زیر و نازک) که شبیه به صدای خواجگان بود، فریاد کشید: مگر تو حاکم این شهر صاحب مرده نیستی؟ این چه اوضاعی است؟ بازار را چرا تعطیل کرده‌اند؟ این چه بساطی است؟ من عرض کردم: قربان بنده که نمی‌توانم جلو احساسات یک ملتی را بگیرم. از شنیدن لفظ ملت چنان متغیر و آشفته شد که چند قدم به طرف من دوید و یقین دارم اگر اسلحه‌ای در دست داشت مرا می‌کشت. سپس فریاد کرد ملت، ملت... ملت را به شما نشان خواهم داد. یکی از درباریان چاپلوس که بیش از دیگران مقرب درگاه بود برای این‌که خشم شاه را تخفیف بدهد گفت: قربان مردم در این کارها گناهی ندارند و همه قلباً شاه پرستند و از کشته شدن مرحوم اتابك متأسف هستند. این بازی‌ها را ملك‌المتکلمین و سید جمال (سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی) فراهم می‌کنند. از شنیدن اسم ملك‌المتکلمین و سید جمال، محمدعلی شاه چنان برافروخته شد و رنگش سیاه گشت که ما همه ترسیدیم که شاید سکته کند و یا دیوانه شده است، دندان‌هایش را به هم فشار داد و با خشم و غضبی که نظیر آن را هرگز ندیده بودم، گفت: یک نفر باغیرت پیدا نمی‌شود مرا از دست این دو نفر... نجات بدهد[۱]؟»

اما ادوارد براون دربارهٔ اقدام دلیرانه‌ی عباس آقا و نتایج آن چنین می‌نویسد:

«بدیهی است که ترور این وزیر مقتدر و جاه‌طلب تأثیر بسیار عمیقی در رجال نمود. خبرنگاری در نامه‌ی ۵ دسامبر ۱۹۰۷ خود می‌نویسد: «عمده‌ی وقایع چند ماهه‌ی اخیر قتل اتابک بود که مسیر جریان نهضت آزادی را تغییر داده و نشان داد که این بازی کودکانه نیست که اراده‌ی تسلیم‌ناپذیر در کار است که ایرانیان حاضر شده‌اند هر وزیری که دسایسی بر ضد آزادی تازه به‌دست آورده شان بنماید از میانش بردارند. من همیشه از تصویب جنایت سیاسی بیزار هستم ولی از این‌که این قتل، بی‌اندازه به نفع نهضت اصلاح‌طلبانه بوده، تشخیص دیگری غیر ممکن است. از آن پس دیگر کسی جرأت آشکاری در مخالفت با مجلس نکرد و بالاخره مجلس توانست به انجام کارهای سودمندی دست بزند».

«ابتدا در واقع از این عمل نابکارانه در صحنه‌ی مطبوعات ایران هول و هراسی مقرون به اکراه ابراز گردید ولی متعاقب آن به ویژه هنگامی که قرارداد روس و انگلیس آفتابی شد، مجرای احساسات توده قویاً به موضوع قتل و عباس آقا معطوف گردیده او را به نام وطن‌دوستی که جان خود را برای رهایی کشور از دست یک خائن فدا کرده، تقدیس و محترم داشتند و روز چهلم مرگش گروهی انبوه از مردم به قبرش شتافته و به یاد او (عباس آقا) احترامات و سخنرانی‌هایی در ستایش عمل او روی قبر ادا نمودند و حق حرمت او را کاملاً به جای آوردند.

۱- «زندگانی ملك‌المتکلمین» نگارش دکتر ملك‌زاده، ص ۲۲۶.

نکته‌ی عبرت‌انگیز در واقعه‌ی ترور اتابک این است که وی درست در همان روزی که قرارداد شوم تقسیم ایران بین روس و انگلیس در پترزبورگ پایتخت روسیه به امضای نمایندگان مختار آن دو دولت می‌رسید، یعنی روز ۳۱ اوت ۱۹۰۷ برابر با ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ هجری، آخرین ساعات عمر خود را در بهارستان گذرانید و در حدود ساعت هشت و نیم بعدازظهر همان روز به ضرب گلوله عباس آقا آذربایجانی جان سپرد.

II

انقلاب بزرگ

(۱۳۲۷ - ۱۳۲۵)

نقش مطبوعات

پیش از این به روزنامه‌هایی که قبل از صدور فرمان مشروطه در استانبول و هند و مصر به زبان فارسی منتشر می‌شدند اشاره کرده‌ایم[۱]. و این نکته‌ی مسلم را همه کس می‌داند که مطبوعات در رهبری افکار عمومی، در تمام جوامع بشری، نقش مهمی را برعهده داشته و دارند و به همین جهت مطبوعات را رکن چهارم مشروطه خوانده‌اند.

زمزمه‌ی مشروطه‌طلبی و انتقاد از رژیم استبداد را مطبوعات دوره‌ی مظفرالدین شاه آغاز کردند و آن زمزمه‌ها پس از صدور فرمان مشروطه و تشکیل نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی اوج گرفت و چون دستگاه استبداد برای مبارزه با ملیون و آزادیخواهان به تجهیز قوا پرداخت، بعضی از جراید پایتخت در صف مقدم مبارزین راه آزادی قرار گرفتند و نویسندگان این‌گونه جراید جان خود را در راه عقیده و ایمان به آزادی از دست دادند. ما در این مورد قسمتی از مقاله‌ی روزنامه‌ی انقلابی **روح‌القدس**[۲] را که مدیر و نویسنده‌ی آن هنگام نبرد با نیروی استبداد، مردانه از دفتر روزنامه و شرف و آزادی خود دفاع کرد و به دست دژخیمان محمدعلی شاه در باغ شاه جان داد، از کتاب «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون نقل می‌کنیم:

۱- برای اطلاع کامل بر مطبوعات ایران به دوره‌ی کتاب «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره‌ی مشروطیت» و کتاب «تاریخ ادبیات ایران»، تألیف ادوارد براون رجوع شود.

۲- شماره‌ی ۱۳، مورخ ۱۹ رمضان ۱۳۲۵ (برابر با ۵ نوامبر ۱۹۰۷ میلادی).

«مگر به گوش سلیمان ز من رساند باد
نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد»

«ما نه خواب جاه می‌بینیم و نه در اندیشه‌ی مقامیم. ما با همه افراد کوشش در حفظ کشور زایشگاه و صیانت هموطنان خود می‌نمانیم و هرگز پا از جاده‌ی حقیقت فراتر ننهیم. میان اتباع و بندگان زر خرید فرقی است، تسلیم به حصر و از خود خواهان زیبنده‌ی بندگان است نه درخور مردمانی که برده نبوده بلکه آزادگانند، نه بلکه با خود سلطان یکسان می‌باشند. وظیفه‌ی مردم است که فقط شئون پادشاه را از لحاظ سرپرستی محترم شمرده و مراعات نمایند، مشروط بر این‌که شاه نیز به وظایف حراست و شبانی خود قیام و اقدام نماید. گوسفند از برای چوپان نیست، بلکه چوپان برای خدمت اوست».

سلطان‌العلمای خراسانی مدیر با شهامت و نویسنده‌ی انقلابی روح‌القدس طی مقاله‌ی تند و آتشین خود خطاب به شاه چنین می‌نویسد:

«خوب بود پس از مست بازاری اتوکراسی، شما قدری به هوش آمده احساسات خود را بهبودی داده، چشم‌ها را باز نموده، به سلطنت خود و از آن دیگران می‌نگریستید. آیا همه شاهان جهان از وظایف خود تن باز زده، از انجام تکالیف روگردان شده و هم خود را صرف قصابی کرده‌اند؟... آیا ممکن نیست که داستان لویی شانزدهم در این سلطنت تکرار شود؟

به راستی که حق سبحانه تعالی قادر به انتقام است:

سـر شب سـر قـتل و تـاراج داشت
سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت[1]

«آیا می‌داند که از هر قطره خون فدایی شماره‌ی ۴۱ عباس آقا آذربایجانی یک فدایی بزرگتر برای هدفی عالی‌تر برمی‌آید تا امر حق تکمیل گردد؟ بایستی با نظر عبرت بر شاهانه دریافته بفهمد که: با مار و افعیان خوش خط و خال فریبنده که پر از زهر قتاله‌اند، بازی کردن خردمندانه نیست و نباید بی‌مهابا و در پنهانی با نابودکنندگان این سلطنت و نمایندگان دول بیگانه به مشورت پرداخت (اشاره به گفتگوی محمدعلی شاه با سفیر روس) زیرا دزد بازار آشفته می‌خواهد و بیگانه در بند پیشرفت و سود خود است. ایشان باید به خوبی دریابند که میان اتباع این دولت و رعایای سایر دول فرقی نیست، باید ذلت این‌ها هم تبدیل به عزت گردد. چه در برابر سادت اجنبی، فرمانروایی پادشاهی که رؤیای شاهنشاهی را در سایه‌ی بوق و منتشای

۱- لویی شانزدهم در جریان انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۲) به دستور کمیته‌ی انقلابی پاریس به وسیله‌ی گیوتین اعدام شد.

درویش می‌بیند، دوام نخواهد داشت و سلطنت بر رعایای بینوا و دریوزه‌گر افتخاری ندارد».

«اگر اعلیحضرت همایونی و خاندان سلطنت تصور نمایند افتخار و عزت در نوکری و طوق رعیت اجنبی است، مردم کشور در قضاوت خود این سیادت را شرم‌آور، ننگین و نامبارک دانسته محکومش می‌دانند. چه شوق وطنی آن‌ها سبب بقا و ادامه‌ی سلطنت این خاندان بوده وگرنه بستان مشروطیت که دو ماه است آبیاری نشده تشنه است و وقت آن رسیده که با رگبار فدایی ناشناس و نادیده دیگری، به‌طوری سیراب گردد که گل و میوه‌هایش غنچه‌دار و بارآور گردند».

مجله‌ی هفتگی صور اسرافیل که به مدیریت میرزا جهانگیرخان شیرازی و با همکاری میرزا قاسم‌خان تبریزی و میرزا علی‌اکبر خان قزوینی مشهور به دهخدا یا دخو منتشر می‌شد، یکی از برجسته‌ترین نشریه‌های دوران مشروطه بود و در دو جبهه با محمدعلی شاه و روحانیون مبارزه می‌کرد و مدیر مبارز و فداکار آن مانند روح‌القدس خون خود را در راه آزادی ایران نثار کرد.

یکی دیگر از روزنامه‌های تند و انقلابی تهران روزنامه‌ی **مساوات** بود که به قلم سید محمد رضای شیرازی نوشته می‌شد[1] و او نیز مانند **سلطان‌العلما** مدیر روح‌القدس مؤمن به آزادی و مردی مبارز و نفوذناپذیر بود. وی در یکی از شماره‌های روزنامه‌ی خود چنین نوشته شد:

«مگر تصور می‌شود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بی‌مکافات آسوده گذارد. نه والله، نه بالله، هر کس این خیال محال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید، به جمیع انبیا و اولیا و ارواح مقدسه دنیا سوگند و به روح عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح به مقام سلطنت نموده و اگر این قسم‌ها را باور ندارند، به ایران دوستی **شاپشال** و به دانش **امیر بهادر** و به پاکدامنی **سعدالدوله** و دیانت **اقبال‌الدوله** و به عصمت و عفت **آصف افخم** و مروت و رحم **ظفرالسلطنه** و به غیرت و عصبیت **قوام‌الدوله** و به خلق نازنین **حاجب‌الدوله قدیم** و به رساله‌ی عملیه حجةالاسلام **آقا میرزا مصطفی** و به نیکنامی و تقوای **مجتهد تبریزی** و به ارواح طیبه‌ی اعضای **انجمن مقدس فتوت**

۱- در تهیه و چاپ و انتشار روزنامه‌ی مساوات، سید عبدالرحیم خلخالی نیز با سید محمدرضای شیرازی همکاری داشت. روزنامه‌ی مزبور دارای سیاست افراطی و لیبرال بود و پس از انتشار مقالات تندی علیه‌ی محمدعلی شاه توقیف شد و مساوات تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. سید محمدرضا پس از واقعه به توپ بستن مجلس از طرف محمدعلی شاه به قفقاز گریخت و از آنجا به تبریز رفت و روزنامه‌ی مساوات را انتشار داد و سرانجام از شهرستان تبریز به نمایندگی دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی برگزیده شد.

مقدس یاد می‌کنم...».

از مطالعه‌ی سطور بالا برمی‌آید که سید محمدرضا مساوات سبک خاصی در روزنامه‌نویسی داشته که می‌توان اساس آن را، ریشخند و تمسخر دانست. چنان‌که از راه سخریه و استهزای ایران دوستی را به شاپشال مستشار روسی و علم و دانش را به مرد بیسوادی چون امیربهادر و رحم و انصاف را به مرد سفاك و بی‌رحمی چون ظفرالسلطنه نسبت داده و ضمناً مخالفین آزادی را که در لباس روحانیت و مذهب به دادن فتوای تشکیل انجمن و امثال آن مبادرت می‌کردند، سخت مورد انتقاد قرار داده است.

کسروی که ما نوشته‌ی مساوات را از کتاب او نقل کرده‌ایم، بعضی از نوشته‌ها و اقدامات مدیر آن روزنامه را از لحاظ اخلاقی مورد انتقاد قرار داده و از آن جمله نوشته است که مساوات یک چلوار بزرگ به نامه، استشهاد نامه، آماده کرد که در آن گواهی مردم را درباره‌ی بدکاره بودن ام‌الخاقان (مادر محمدعلی شاه) خواستار گردید و آن استشهادنامه را به بازار فرستاد تا مردم گواهی کنند و بدین ترتیب رسوایی به بار آورد. بعدها بعضی از وعاظ نیز بالای منبر، شاه را پسر ام‌الخاقان (کنایه از کسی که پدرش معلوم و مشخص نیست) خواندند. کسروی تندروی مساوات و کسان دیگر را در بدگویی نسبت به محمدعلی شاه عامل مهمی در نزدیک شدن شاه به روس‌ها دانسته می‌نویسد:

«بدین‌سان دشمن (محمدعلی شاه) را به خود برمی‌آغالانیدند[1] بی‌آنکه در اندیشه‌ی ایستادگی نیز باشند و نیرو بسنجند. از یک سو مجلس با محمدعلی میرزا آن سست نهادی را می‌نمود و از یکسو روزنامه این تندی‌های بی‌اندازه را نشان می‌دادند».

جراید ارگان آزادیخواهان و ملیون تبریز در تهییج افکار عمومی و مبارزه با نیروی استبداد که لبه‌ی تیز سلاح خود را به آذربایجان و شهر قهرمان تبریز متوجه ساخته بود، نقش مؤثری داشتند و کسروی ضمن اشاره به روزنامه‌های **مجاهد**[2] و

۱- آغالیدن = تحریك کردن مردم به جنگ و آشوب و انقلاب. فرهنگ شمیم، صفحه‌ی ۳۹.

۲- مدیر و ناشر روزنامه‌ی مجاهد، سید محمد شبستری معروف به ابوالضیا بود که روزنامه‌های الحدید و ایران نور انتشار داده بود. وی چون در روزنامه‌ی خود شرح موهنی درباره‌ی سید کاظم یزدی مجتهد مقیم نجف درج کرد مورد تعقیب متعصبین قرار گرفت و او را چوب و فلك و از تبریز تبعید کردند. روزنامه‌ی مجاهد ارگان سوسیال دموکرات‌های تبریز بود. در رشت نیز روزنامه‌ای به نام مجاهد در سال ۱۳۲۵ قمری منتشر می‌شد که فقط تا ۵ شماره دوام یافت.

اتحاد[۱] و **حشرات‌الارض**[۲] (روزنامه‌ی مصور فکاهی) از روزنامه‌های ترکی که در تبریز انتشار یافته، از آن جمله از روزنامه‌های **ملاعمو**[۳] و **آنادیلی**[۴] نام برده و نکته‌ی بسیار جالبی را تذکر داده که نمودار دلبستگی باطنی و قلبی هموطنان آذربایجانی ما به زبان ملی یعنی زبان شیرین فارسی است. کسروی می‌نویسد:

«در تبریز در این دوره برخی روزنامه‌هایی نیز به ترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید. کسانی می‌گفتند چون تبریزیان ترك زبانند اگر روزنامه‌ها به ترکی باشد، بهتر فهمند و آنگاه یکی که می‌خواند، دیگران نیز گوش دهند. ولی آزمایش وارونه‌ی آن را نشان داد و روزنامه‌های ترکی پیش نرفت».

کمیته‌ی انقلاب ملی

این عنوان را دکتر مهدی ملك‌زاده نویسنده دوره‌ی «تاریخ مشروطیت ایران» و مؤلف کتاب زندگانی «ملك‌المتکلمین» در کتاب اخیرالذکر آورده و ما خلاصه‌ی این قسمت از نوشته‌های ملك‌زاده را در اینجا نقل می‌کنیم.

محمدعلی شاه با کمك درباریان و ایادی خود در میان طبقه‌ی روحانی در برانداختن اساس مشروطه می‌کوشید و دولت تزاری روس از آن دستگاه پشتیبانی می‌کرد و از طرفی مجلس شورای ملی، هر چند که مرکز رسمی کلیه‌ی قوای ملت بود، ولی چون بسیاری از نمایندگان از اصول مشروطه و انقلاب و اهمیت موضوع بی‌اطلاع و علاوه بر آن عده‌ی زیادی از آنان

۱- روزنامه‌ی اتحاد نشریه‌ی دو هفتگی انجمن اتحاد تبریز در سال ۱۳۲۶ هجری انتشار یافت و در سیاست، رادیکال و مشروطه‌طلب و دارای رویه معتدل بود. روزنامه‌های دیگری به نام اتحاد در تهران و یزد نیز در این دوره منتشر می‌شده است.

۲- مؤسس و ناشر روزنامه‌ی مصور و فکاری حشرات‌الارض حاجی میرزا آقا بلوری بود و روزنامه‌ی را به سبک روزنامه ملانصرالدین قفقاز انتشار می‌داده و بعد زیر عنوان «ناله ملت» به وسیله‌ی میرزا آقا منتشر شده است. حشرات‌الارض بار اول فقط یک شماره در تاریخ ۱۴ صفر ۱۳۲۶ قمری انتشار یافته و توقیف شده است.

۳- ملا عمو که ادوارد براون آن را «آی عمو» در کتاب خود آورده، نشریه‌ی مرتجعین تبریز و مخالفین مشروطه بوده و به زبان ترکی منتشر می‌شده است.

۴- (آنادیلی در ترکی به معنی زبان مادری است) روزنامه‌ی مستقلی نبوده و به عنوان بخشی از روزنامه‌ی عدالت منتشر شده و همانطور که کسوری اشاره کرده، به زودی از میان رفته است.

دست‌نشانده‌ی درباریان و جزو ایادی دستگاه استبداد بودند، مجلس به تنهایی نمی‌توانست از تحریکات و مفسده‌جویی طرفداران رژیم سابق جلوگیری کند. بدین جهت آزادیخواهان بر آن شدند که یک مرکز سری از افراد ورزیده و برجسته و مورد اعتماد به‌وجود آورند و تصمیمات آن مرکز را اجرا کنند و طوری ترتیب کار را بدهند که تصمیمات آن مرکز در تمام مراکز ملی و انجمن‌های سیاسی تهران و ولایات و در مجلس شورای ملی و خارج از ایران، با هم‌آهنگی کامل به مورد اجرا درآید.

چون در میان سران مشروطه‌خواهان افراد مورد اعتماد و با شخصیتی چون ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ و صور اسرافیل و مساوات و حکیم‌الملک و امثال آنان، با اصول مشروطه و رژیم پارلمانی و قوانین مربوط به آن و اوضاع بین‌المللی آشنا بودند، هسته‌ی اصلی و اولیه این مرکز را تشکیل دادند و بدین ترتیب **کمیته‌ی انقلاب ملی** به وجود آمد تا نقش مهم و مؤثر خود را در حوادث و وقایعی که می‌بایستی در آینده روی دهد، بازی کند.

کشمکش بین مشروطه‌خواهان و مستبدین روز به روز شدت می‌یافت و بدبین طرفین نسبت به یکدیگر، پس از پرتاب بمب دستی از طرف مشروطه‌خواهان به طرف اتومبیل محمدعلی شاه و جان بدر بردن شاه از آن سوء قصد، شدیدتر شد و هر نوع تفاهم و مسالمت را بین شاه و آزادیخواهان غیر ممکن ساخت و بر هر دو طرف مسلم شد که این کشمکش و مبارزه باید تا حصول نتیجه‌ی قطعی ادامه یابد. به ویژه که در آن ضمن چند نفر از جاسوسان و معتمدین شاه که مأمور ترور رهبران انقلاب بودند، دستگیر شدند و این راز فاش گردید.

اعضای کمیته که تا انهدام مشروطه و انحلال مجلس اول به کار و فعالیت خود ادامه دادند، نه نفر بودند و آن ۹ نفر عبارت بودند از: ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، سید محمدرضا مساوات، حکیم‌الملک، تقی‌زاده، سید عبدالرحیم خلخالی و سید جلیل اردبیلی (دکتر ملک‌زاده نفر نهم را ذکر نکرده است.) اعضای کمیته هر شب از ساعت چهار بعد از نصف شب در منزل حکیم‌الملک واقع در خیابان پستخانه حاضر و پیش از طلوع آفتاب متفرق می‌شدند و وسیله‌ی ارتباط آن کمیته با آزادیخواهان و وابستگان به کمیته، سه تن از جوانان پر شور و مورد اعتماد آن زمان یعنی، میرزا محمد نجات، حسین پرویز و میرزا محسن نجم‌آبادی بودند که در محل کمیته حاضر می‌شدند و دستورها و تصمیمات اجرایی کمیته را به کسانی که لازم بود برسانند، ابلاغ می‌کردند.

از عوامل مهم و مؤثر در پیشرفت انقلابات ملی و نهضت‌های اجتماعی قلم و بیان است و در کمیته‌ی انقلاب ملی ایران، مشهورترین خطبا و شجاع‌ترین نویسندگان عضویت داشتند و آن‌چه در خطابه‌های مهیج ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین بر زبان رانده می‌شد، در صفحات

روزنامه‌های صوراسرافیل و مساوات از قلم تند و آتشین میرزا جهانگیر خان و سید محمدرضا مساوات، تراوش می‌کرد و این هر دو مکمل تأثیر اجتماعی و سیاسی کمیته انقلاب در افکار عمومی مردم بودند و بدین ترتیب کمیته توانست رهبری قسمت عمده کوشش‌ها و فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی محافل آزادیخواه را در تهران و ولایات در دست گیرد و یک نوع هماهنگی بین محافل و مجامع مزبور پدید آورد.

وضع مرزهای کشور

پس از کشته شدن اتابك سعدالدوله کابینه دولت را تشکیل داد ولی دولت او دوام نیافت و کمی بعد (۱۸ رمضان) کابینه‌ای به ریاست وزرایی ناصرالملك تشکیل گردید که کسانی چون میرزا حسن‌خان مشیرالدوله (وزیر امور خارجه) و صنیع‌الدوله و مؤتمن‌الملك پیرنیا و مستوفی‌الممالك در آن عضویت داشتند و مورد اعتماد و احترام مجلس و آزادیخواهان بودند، اما این دولت نیز از شش یا هفت هفته بر سر کار نماند.

در خلال این احوال، سپاه عثمانی وارد خاك آذربایجان شده و قسمتی از نواحی شمال غربی و غرب این ایالت را از سلماس تا مراغه اشغال نموده، به طرف برادوست و ترکور و مرکور پیش می‌آمدند. ترکمانان ساکن نواحی اشغال شده به وسیله‌ی روس‌ها به راه‌های کاروانی خراسان دستبرد می‌زدند و به غارت و چپاول اموال و هتك ناموس و کشتن مردم سر راه خود، سرگرم بودند. در فارس و کرمان نیز آشوب‌هایی برپا شده بود.

محتشم‌السلطنه که از جانب دولت مأمور بود با فرمانده نیروهای عثمانی تماس بگیرد و او را به تخلیه‌ی خاك ایران وادارد، وی نتوانست در مدت مقرر مأموریت خود را انجام بدهد و مدت‌ها در راه تهران - رضاییه ماند. چنین به نظر می‌آید که بین محمدعلی شاه و سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی محرمانه پیام‌هایی رد و بدل شده بود، زیرا دولت و شاه به هیچ اقدام مثبتی برای راندن نیروهای متجاوز عثمانی از خاك ایران متسبث نشدند. شاید اصولاً علت تجاوز نیروی عثمانی به آذربایجان مبارزه با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بوده زیرا در استانبول، پایتخت عثمانی، دسته‌ای از آزادیخواهان ترک، سازمانی به نام «اتفاق و ترقی» تشکیل داده بودند و این همان گروهی است که مقدمات انقلاب مشروطه و تغییر رژیم عثمانی را فراهم ساخت. هنگام تجاوز نیروی عثمانی به آذربایجان[1] سران کمیته‌ی مرکزی اتفاق و

۱- کسروی می‌نویسد که ارفع‌الدوله سفیر ایران در استانبول موضع تجاوز نیروی عثمانی را خاك ایران خالی از حقیقت دانسته و به یک روزنامه‌ی روسی نوشته بود که آنچه در این باره گفته، نوشته می‌شود انجمن تبریز ساخته و منتشر می‌کند.

ترقی، که از خاک عثمانی گریخته و در پاریس به‌سر می‌بردند، و به عنوان همدردی با آزادیخواهان ایران و نیز به نام همسایگی و همجواری، پیام‌های محبت‌آمیزی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستادند و حتی در نبرد مجاهدین تبریز و خوی با نیروهای اعزامی محمدعلی شاه، بعضی از اعضای کمیته‌ی مزبور دوش به دوش مجاهدین ایران وارد مبارزه شدند.

چون سیاستمداران انگلیس و روسیه دریافتند که تجاوز نیروی عثمانی به ایران به تحریک دولت آلمان بوده است، در تهران و استانبول به فعالیت سیاسی پرداختند و سرانجام با وارد کردن فشار بر دولت و سلطان عثمانی از تصادم بین نیروهای ایران و عثمانی جلوگیری کردند و وزیر امور خارجه‌ی ایران به مجلس شورای ملی گزارش داد که درنتیجه‌ی کوشش وزارت خارجی و میانجی‌گری روس و انگلیس قرار شد که نیروهای عثمانی خاک ایران را ترک کنند و اختلاف مرزی دو دولت به وسیله‌ی کمیسیونی مرکب از نمایندگان ایران و عثمانی و روس و انگلیس حل شود. بار دیگر حاجی محتشم‌السلطنه با هیئتی برای شرکت در کمیسیون سرحدی عازم آذربایجان شد اما نمایندگان عثمانی در کمیسیون شرکت نکردند و این کشاکش سیاسی و مرزی تا سال ۱۳۲۹ هجری قمری ادامه یافت و نیروهای عثمانی نیز در نوار مرزی ایران از سلماس تا ساوجبلاغ (شاهین دژ) باقی ماندند.

توطئه‌ی محمدعلی شاه علیه مشروطه

محمدعلی شاه، در برابر نیروی مقاومت ملی و فعالیت‌های مداوم ملیون و آزادیخواهان بیکار ننشسته و پیوسته درصدد توطئه علیه مجلس و در اندیشه برانداختن رژیم جدید بود و در همان حال که در مجلس شورای ملی چهارمین بار حاضر شده و سوگند وفاداری نسبت به مشروطه یاد کرده بود[۱]، با مشاورین روسی و درباریان و عناصر مرتجع روحانی و غیر روحانی مقدمات یک کودتا را فراهم می‌ساخت و در اجرای نقشه‌ی خود، به بریگاد قزاق متکی بود.

بریگاد قزاق، هرچند که ظاهراً ستون اساسی ارتش ایران را تشکیل می‌داد، لیکن با وجود **سرگئی مارکویچ شاپشال**[۲] مستشار نظامی و رئیس بریگاد و **کلنل لیاخوف** افسر فرمانده‌ی

۱- به نقل دکتر ملک‌زاده وقتی به محمدعلی شاه تذکر دادند که شما در مجلس به قرآن سوگند یاد کردی که نسبت به مشروطه وفادار باشی، پس چرا دست به تخریب مجلس زدی گفته بود که من در موقع ادای قسم ناپاک بودم، بنابراین قسم من قدر و قیمت ندارد و صحیح نبوده است.

۲- شاپشال را ادوارد براون یهودی دانسته ولی م. پاولویچ نویسنده‌ی روسی کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» نوشته است که او تبعه‌ی روس و از نژاد قرائی و فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی شرق پترزبورگ مربی محمدعلی‌شاه در زمان ولیعهدی بوده است.

روسی و اختیاراتی که از لحاظ سیاسی و نظامی و مالی به آنان داده شده بود و ارتباط مستقیم و استواری که افسران روس با ستاد فرماندهی نیروهای روسیه تزاری در قفقاز داشتند، این بریگاد در حقیقت پیش قراول ارتش تزاری روس در ایران شمرده می‌شد. افسران روسی بریگاد از خزانه‌ی ایران و از کیسه‌ی فتوت ملت رنجیده و ستم‌کشیده‌ی ایران ارتزاق می‌کردند ولی تابع مستقیم اوامر و دستورهای محمدعلی شاه بودند و او خود چنان شیفته‌ی رژیم استبداد و آرزومند اعاده‌ی آن رژیم بود که پس از بمباران بهارستان و انحلال مجلس و توقیف و تبعید و قتل و کشتار بیرحمانه‌ای که به امر او به دست بریگاد قزاق صورت گرفت، دست کلنل لیاخوف را فشرد و به او گفت «**تاج و تختم را نجات دادی**».

برای آن‌که خوانندگان گرامی به نقش مؤثر افسران روسی و سیاست جنایتکارانه‌ی روسیه‌ی تزاری در جریان سرکوب کردن نیروهای ملی و آزادیخواه کشور ما پی ببرند، عین گزارش محرمانه‌ی کنل لیخوف، فرمانده‌ی روسی گارد سلطنتی را که در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۰۸ (۲۸ صفر ۱۳۲۹) قمری به دایره‌ی ستاد عملیات نظامی قفقاز نوشته است، از کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف م. پاولویچ در اینجا نقل و این نکته را اضافه می‌کنیم که نویسنده‌ی روس، این اسناد را از کتابی که پروفسور ادوارد براون انگلیسی برای اولین بار زیر عنوان «مسئولیت دولت روسیه در هرج و مرج کنونی ایران»، تألیف نموده نقل کرده است:

«تیمسار معظم - پروژه‌ای که از طرف من و مترجم اول سفارت درست شده بود، پس از رد و بدل شدن تلگرافاتی که با پترزبورگ با جزئی تصحیح و می‌توان گفت بدون هیچ اعتراضی تصویب شد. خود محمدعلی شاه مثل یک ایرانی از زد و خورد بیمناک بوده، تردید زیادی به خود راه می‌داد و راه‌های آسان‌تری پیشنهاد می‌کرد. از این‌رو اجباراً به عوامل قطعی دیگری متشبث شدیم».

«متذکر شدیم که طرح ما مناسب‌ترین نقشه‌ای است که در شرایط موجوده قابل اجرا است و ضمناً از طرف حکومت روسیه به تصویب رسیده است. اگر شاه با این طرح موافقت نکند، دولت روسیه دیگر تعهدی برای کمک به شاه قبول نمی‌کند و در آتیه در قضایاتی که پیش‌آمد کند، مسئولیتی نخواهد داشت». این طرز صحبت تأثیر خود را بخشید. شاه بدون درنگ رضایت داد و برای اجرای طرح قول قطعی داد:

«۱- سفارت روس و شاه خواهند کوشید اعضای معتبر مجلس را با پول و وعده خریده و آن‌ها را موظف خواهند ساخت در آخرین جلسات مجلس مطابق دستور عمل کنند».

«۲- تا آمادگی کامل صورت دوستی با مجلس حفظ خواهد شد و طوری وانمود خواهد شد که گویا طرفین با گذشت خود برای اصلاح امر می‌کوشند. به این منظور به مذاکرات پرداخته

می‌شود».

«۳- رؤسای انجمن شهرهای بزرگ بایستی با رشوه جلب شوند تا در روز معینی از خروج اعضا از محل انجمن جلوگیری به عمل آورند».

«۴- یک روز قبل از موعد معین و یا قبل از آن لازم است عده‌ای قزاق با لباس مبدل به مجلس و مسجد سپهسالار فرستاد. این‌ها با تیراندازی هوایی بهانه برای بمباران به دست داده و مدافعین آنجا را بایستی از پای درآورند».

«۵- تدابیر لازمی برای جلوگیری از ورود ناراضیان به سفارت‌های بیگانه مخصوصاً بست‌نشینی در سفارت انگلیس اتخاذ خواهد شد».

«۶- پس از آمادگی تمام، در روز معین بناهای مجلس و انجمن را بریگاد قزاق محاصره و بمباران نموده و مدافعین را تار و مار خواهند کرد».

«۷- پس از بمباران منازل مشروطه‌طلبان و نمایندگان پارلمان از طرف سربازان اشخاص سویل غیر نظامی به غارت خواهد رفت».

«۸- سردسته‌های مشروطه‌طلبان و نمایندگان و طرفداران مجلس محبوس شده و نسبت به اهمیت موقعیت اجتماعی آنان بعضی اعدام و عده‌ای تبعید خواهند شد».

«۹- برای تسکین افکار عمومی و اقناع دولت‌های خارجی درباره‌ی انتخابات مجدد پارلمان فرمانی صادر خواهد شد».

«محمدعلی شاه به این امر رضایت داد و شرکت سربازان ایرانی را در عملیات خواستار شد ولی من صریحاً با این موضوع مخالفت کردم. خودنمایی بریگاد برای اشغال مقام مؤثری در خیانت دولت‌های آینده‌ی ایران و اجرای مقاصد آتیه، در بهترین موقع مناسب لازم است».

«شرکت مستقیم اینجانب در امر بمباران از نظر اعتراض دول دیگر، مورد عدم موافقت جناب سفیر بود. اینجانب بنا به امر تیمسار معظم و از اینکه می‌دانم افسران ایرانی هر قدر هم نسبت به روسیه وفادار باشند، باز هم ایرانی هستند و در دقایق حساسی ممکن است دسته گلی به آب بدهند، در شرکت مستقیم خود اصرار ورزیدم».

«جسارتاً خاطر تیمسار معظم را مستحضر می‌دارد که در بریگادی که به اینجانب سپرده شد، خواه بین افسران و خواه سربازان، عالی‌ترین انضباط و وفاداری حکمفرماست».

«اگر مانع غیر مترقبه‌ای پیش نیاید می‌توانم موفقیت در عملیات را تضمین نمایم. منتظر اوامر عالی، سرهنگ لیاخوف ۳۱ مارس ۱۹۰۸ تهران».

بدین ترتیب، نقشه‌ی توطئه‌ی علیه مشروطه طرح شد، درحالی که ملیون و آزادیخواهان و عده‌ای از نمایندگان روشندل مجلس شورای ملی از ماه‌ها پیش وقوع حوادث ناگوار و

عکس‌العمل شدیدی را از طرف محمدعلی شاه و رژیم استبداد علیه آزادی احساس کرده و در تهران و دو شهر قهرمان ایران، یعنی **تبریز** و **رشت**، جوانان و مردان و زنان دوش به دوش یکدیگر به فرا گرفتن فن جنگ و بکار بردن اسلحه سرگرم و برای جانبازی در راه هدف مقدس ملی آماده بودند.

گزارش لیاخوف، که در بالا نقش شد و گزارش‌های دیگر او به ستاد فرماندهی نیروی روسیه تزاری در قفقاز و تذکر این نکته که «محمدعلی شاه مانند هر ایرانی از زد و خورد بیمناک است»، نشان می‌دهد که شاه ایران در حقیقت آلت اجرای مقاصد و نیات پلید دولت ستمگر روسیه تزاری بوده و در تمام عملیات و اقدامات جنایت‌آمیز بریگاد قزاق و فرماندهان آن، نقش درجه‌ی دوم را داشته و فقط از اوامر ارباب خود، یعنی امپراتوری خورشید کلاه روسیه پیروی کرده است.

نقشه‌ی مانور آزمایشی نیروی استبداد در برابر مجاهدین راه آزادی ماهرانه طرح گردید، اما با موفقیت روبرو نشد. در ذیقعده ۱۳۲۵ قمری، مجلس شورای ملی از شاه خواست که امیر بهادر جنگ و سعدالدوله را از کار برکنار کند. در برابر این پیشنهاد مانور نیروهای استبداد در تهران، پس از چند روز آغاز گردید و یکی از ننگین‌ترین و شرم‌آورترین صحنه‌های انقلاب ملی ایران را به‌وجود آورد. اینک شرح ماجرا از زبان دکتر مهدی ملک‌زاده:

«... ولی عناصر استبداد با کمال زبردستی مشغول کشیدن نقشه‌ی انهدام مشروطیت بودند و قشون معظمی از عده‌ی زیادی روحانیون و طلاب و شاهزادگان و اعیان و اشراف و رؤسای ایلات و کدخداها و سرکش‌های محلات شهر، درشکه‌چی، اوباش و اراذل و شیخ محمود ورامینی و عده‌ی زیادی از اتباع او که در حدود هشتصد نفر می‌شدند، بعضی از ایلات اطراف تهران، عده‌ای از افواج، صاحب منصبان سادات شیرازی، قزاقخانه و غیره تشکیل داده و غفلتاً میدان توپخانه که مرکز پایتخت بود و خیابان بزرگ اطراف آن را اشغال کردند، چادرها برپا کردند، دیگ‌های پلو بار گذاردند و صدای: وادینا، وامحمدا، ما مشروطه نمی‌خواهیم، ما دین نبی خواهیم، از حلقوم هزارها افراد معلوم‌الحال بلند شد. اکثر این افراد بلکه تمام آن‌ها مسلح بودند و چند توپ هم دراختیار داشتند، چنانچه ناطقین آن‌ها اغلب در روی توپ‌ها جای گرفته نطق می‌کردند و مردم را به مخالفت با مشروطیت تشجیع می‌کردند. روحانیون مستبد، مشروطیت را **دین مزدک** اعلام کردند و مشروطه‌طلبان را **بابی** گفتند و ریختن خون و بردن مال آن‌ها را بر مسلمین، حلال فتوی دادند. تمام شهر درحال تعطیل بود و تمام دکان‌ها بسته شده بود. اشرار و الواط که عده‌ی آن‌ها به چندین هزار نفر می‌رسید، به غارت و مجروح و مقتول کردن مردم بی‌گناه دست زدند».

«هر کس را به دست می‌آوردند، اول او را غارت و لخت می‌کردند و سپس یا کشته و یا اقلاً مجروح می‌نمودند. کار بی‌رحمی و شقاوت را به جایی رسانیدند که جوان بی‌گناه **عنایت** نامی را کشتند. هنوز جان داشت که چشم‌هایش را از حدقه بیرون آوردند و تن بی‌گناه او را به یکی از درخت‌های میدان آویختند».

ادوارد براون دو نامه را به عنوان دو سند معتبر درباره‌ی حادثه‌ی میدان توپخانه در کتاب خود آورده که نقل هر دو را اینجا لازم می‌دانیم. زیرا حاوی نکات مهم و قابل درج در تاریخ انقلاب بزرگ ایران است.

سند اول را براون زیر عنوان اخطاریه درج کرده و آن را به یکی از انجمن‌های ملیون و آزادیخواهان نسبت داده و آن اخطاریه چنین است:

«گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که رسیدن به تاج و تختش جز دو تلگرام از دو خط و احضارش به پایتخت پایه‌ای دیگر نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خانم ملك زاییده نشده، و قباله‌ی سطنت مطلقه از آسمان و خدای جهان در دست نداشته، یقیناً اگر لحظه‌ای به اندیشه فرو می‌شد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا روگردانی ملت دارد، و کسانی که او را بدین جایگاه بلند گزیده و به شاهی شناخته‌اند، به برداشتن و گزیدن دیگری به جایش توانا هستند، هرگز راه راست و عدالت و رعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمی‌ورزید. یا شاید به مطالب فوق‌الذکر چندان توجه نداشته و بر خطای مردم که هنوز واقف به حقوق خود در برانداختن او و گزیدن دیگری نیستند، اعتماد دارد».

«ما نیکخواهان این ملت و سلطنت، نگهبانان مقام دین و مقام و دولت و پشتیبانان تاج و تخت پادشاهی، با کمال احترام این آخرین اتمام حجت را تقدیم و بدین وسیله از خودمان و ملت و تشکیلاتمان هرگونه مسئولیت را سلب می‌نماییم».

سند دوم نامه‌ای است که براون آن را به شاپشال روسی نسبت داده و درباره‌ی چگونگی تهیه‌ی پول برای دادن مزد و پاداش به تبهکاران **واقعه‌ی توپخانه**، نوشته شده و براون از آن نامه استفاده کرده چنین می‌نویسد:

«سیاهه چیزهایی است که به رسم گروگان به واسطه‌ی شاپشال‌خان، از طرف اعلیحضرت (به توسط لوطی‌باشی دلقک دربار) به بانک استقراضی روس در تهران برده شده و در برابر شصت هزار تومان وام گرفته‌اند که به مصرف پذیرایی، نوشابه و هزینه‌های دیگر از قبیل مزد

اوباشان و تقسیم میان چند نفر حجت‌الاسلام از خدا بی‌خبر، برای ویرانی مجلس مقدس شورای ملی برسد، به شرح زیر است:

۱- نشان و تمثال‌های شخص اعلیحضرت	۵/۰۰۰ تومان
۲- زر و زیور اعلیحضرت ملکه‌ی جهان (ملکه‌ی ایران)	۲۰/۰۰۰ تومان
۳- سه تسبیح مروارید (از ابوابجمعی خزانه‌دار مخصوص عدل‌السلطنه)	۲۰/۳۰۰ تومان
۴- سه یا چهار قطع جواهر دیگر	۱۵/۰۰۰ تومان
جمع	۶۰/۳۰۰ تومان

«شما نیز باید بدانید که پس از مراجعات تلگرافی که تا ده دوازده روز طول کشید، با آبروریزی و بر بادی حیثیت ایران در انظار مدیر بانک و سفیر روسیه و دادن هزار گونه توضیحات واهی از طرف سلطنت پنج هزار ساله‌ی ایران، روس‌ها ناگزیر به قبول شده، نیم تنه‌ی ملکه ایران را نیز گرفته، آنگاه حاضر شدند مبلغ موضوع بحث را به اعلیحضرت محمدعلی شاه بپردازند».

مانور افتضاح‌آمیز شاه با اراده‌ی نیروی ایمان مجاهدین از جان گذشته، درهم شکسته شد. چند بار قزاقاق در نزدیک بهارستان پیش راندند ولی با مقاومت دلیرانه‌ی مجاهدین، که در بهارستان و مسجد سپهسالار و پشت بام بناهای اطراف میدان به دفاع مردانه ایستاده بودند، مواجه و از بهارستان رانده شدند. از طرف دیگر همین که خبر توطئه‌ی شاه علیه رژیم جدید به شهرستان‌ها رسید، تلگرافات و نامه‌های تهدیدآمیز ملیون و آزادی‌خواهان ولایات به تهران سرازیر گردید و تبریز، قهرمان آزادی، شاه را تهدید کرد که اگر خطری برای مشروطه و مجلس پیش آورد، و جلو اراذل و اوباش را نگیرد، هزاران مجاهد از جان گذشته به پایتخت روانه خواهد ساخت تا خون خود را در راه حفظ آزادی و رژیم جدید نثار کنند.

آمادگی ملیون و مجاهدین تهران و شهرستان‌ها برای دفاع، مقالات تند و آتشین مطبوعات داخلی، مقالات انتقادآمیز جراید خارجی و انعکاس نامطلوب توطئه‌ی شاه در محافل سیاسی و مطبوعاتی اروپا، ناکامی و درماندگی اجتماع میدان توپخانه فتوای سه تن از مجتهدین طراز اول شیعه‌ی مقیم نجف مبنی بر لزوم طرفداری از مشروطه، شاه را از تعقیب نقشه‌ی خود بازداشت و این واقعه به نفع آزادیخواهان و به ضرر و رسوایی عوامل استبداد پایان یافت. در حقیقت شاه در پایان آزمایش شکست‌خورده بود.

شاه برای صلح و سازش با ملیون عضدالملک، رئیس ایل قاجار و از معمرین خاندان سلطنتی را، واسطه قرار داد و روز ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۶ اجتماع باشکوهی از وزیران و

درباریان و نمایندگان مجلس و ملیون و آزادیخواهان و سران و رهبران انجمن‌های ملی و مدیران جراید و امثال آنان در دیوانخانه‌ی عضدالملك تشکیل گردید و ملك‌المتکلمین نطقی پر شور و مهیج ایراد و در پایان نطق خود، برای ایجاد الفت بین مجلس شاه و محمدعلی شاه، خواست که عده‌ای از عناصر مورد تنفر عامه‌ی مردم یعنی امیربهادر جنگ، مختارالدوله، مجدالدوله، مفاخرالملك، شاپشال روسی، موقرالسلطنه، مجلل‌السلطان و امین‌الملك را تبعید کند و چون عضدالملك این پیام را به شاه رسانید، درست هنگامی که ملت برای پیروزی خود جشن گرفته و بازارها و حتی ادارات دولتی تعطیل بود، محمدشاه برای تهیه‌ی مقدمات کودتایی که می‌بایستی سرنوشت او را تعیین کند در فکر و اندیشه بود و ظاهراً پیشنهاد ملت را پذیرفت و به وسیله‌ی وزارت داخله اعلام نمود که اشخاص موردنظر تبعید شدند. اما بعداً معلوم شد که امیر بهادر جنگ به سفارت روسیه پناهنده شده و دیگران همچنان به دسیسه علیه ملیون مشغول بودند.

در پایان این گفتار لازم می‌دانم بار دیگر قسمتی از نوشته‌ی ادوارد براون را که به مناسبت این واقعه تاریخی آورده و نموداری از نجابت ذاتی و علو همت و جوانمردی ملت ایران است، در این اینجا نقل کنم. براون می‌نویسد:

«من باید به یک شکل دیگر از بحران عطف عنان نمایم. در تمام شمال ایران که شاه و ملتش در جنگ آشکاری بودند و پایتخت که به دو اردو تقسیم شده بود، به فردی از اروپاییان دست درازی نشد. این کار تصادف نبود، بلکه اراده‌ی ملیون بر آن نهاده شده بود که مبادا اسباب مداخله‌ی آن‌ها (اروپاییان) گردد. این است کشور خاوری و مملکت اسلامی، یک کشور غیر متمدن، آیا اروپا می‌تواند یک چنین نمونه‌ای از خویشتن‌داری بیاراید؟»

باغشاه و بهارستان

مقدر این بود که **باغشاه**، چنان که نام آن گواهی می‌دهد، ستاد نیروی مهاجم استبداد قرار گیرد و بهارستان، که شکوفه‌های بهار آزادی ملت ایران در آن دمیده بود، ستاد مدافعین و مجاهدین از جان گذشته و با ایمان راه آزادی و استقلال ملی گردد و خون پاك مردان مجاهد بر صحن بهارستان بریزد و شکوفه‌های بهار آزادی را سیراب کند. مقدر این بود که نیروی استبداد آخرین تلاش مذبوحانه‌ی خود را به کار ببرد تا صحنه‌های پر شور و با شکوه مقاومت و جانبازی ملت ایران در نظر جهانیان پدیدار گردد و مشت آهنین به دهان کسانی که مشروطه و آزادی ایران را مخلوق سیاست جنایتکار بریتانیا قلمداد می‌کردند، کوبیده شود.

سحرگاه یکی از روزهای آغاز تابستان سال ۱۳۲۶ قمری (تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی)

محمدعلی شاه پس از مشورت با مشاورین روسی خود، شاپشال و لیاخوف، به همراهی آن دو تن گارد سلطنتی از کاخ شهری خارج شد و به جانب باغشاه روانه گردید. در همان حال برای فریب مردم و انحراف توجه عمومی دستور داد تا واحدهای قزاق و دسته‌های توپچی جلوی بهارستان شروع به مانور کردند، چند روز پیش از آنکه محمدعلی شاه به باغشاه برود، در تبریز بین مستبدین و خواهان رژیم خودسری شاه و آزادیخواهان آن شهر کشمکش آغاز گردیده و هر یک از طرفین به تجهیز قوا و تحکیم مواضع خود سرگرم بودند.

در باغشاه توپخانه‌ی دولتی رو به بهارستان مستقر گردیده و گارد سلطنتی نیز زیر فرمان لیاخوف در انتظار دستور شاه به حالت آماده‌باش درآمده بودند. در حدود ششصد تن مجاهد مسلح به تفنگ و عده‌ای مردم مسلح به سلاح‌های سرد از قبیل شمشیر و قداره و خنجر و مانند آن‌ها در اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار و یکی از عمارات واقع در کنار میدان بهارستان به نگهبانی ایستاده و هر لحظه منتظر حمله‌ی قزاقان و نیروی دولتی بودند و عمارت و باغ کنونی وزارت فرهنگ را که آن زمان متعلق به ظل‌السلطان بود، در دست داشتند.

نیروی مدافع آزادی در برابر افواج قزاق و توپخانه‌ی دولتی بسیار ناچیز به نظر می‌آمد. به ویژه که همه‌ی مجاهدین ورزیده و جنگ دیده نبودند و فقط بین آنان چند تن از افسران سابق قزاقخانه از قبیل **ابوالفتح‌زاده** و چند نفر دیگر، که به یاری مجاهدین شتافته بودند، با فن جنگ آشنایی داشتند؛ ضمناً میرزا صالح‌خان وزیر اکرم حکمران سابق تهران که محمدعلی شاه او را عزل کرده بود، با نوکران و تفنگچیان خود به مجاهدین پیوسته بود. مجاهدین روزها تا پاسی از شب در سنگرهای خود می‌ماندند و شب به خانه‌ی خود می‌رفتند و فقط هفتاد مجاهد برای نگهبانی در بهارستان و سنگرهای اطراف آن تا سحرگاه پای می‌دادند.

در جلسه‌ی روز یکشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ وزرا به مجلس رفتند و از طرف محمدعلی شاه به بهانه‌ی رفع اختلاف و کشمکش بین دولت و ملت سه مطلب را عنوان کردند:

۱- اقتدارات شاه مانند امپراتور آلمان باشد، به این معنی که دولت و وزرا فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق بازرسی و نظارت و عزل و نصب آن‌ها را نداشته باشد.

۲- شاه حق داشته باشد همیشه ده هزار قشون مسلح دراختیار خود در تهران داشته باشد.

۳- شاه اختیار تام در کار قشون داشته باشد و وزیر جنگ را شاه شخصاً انتخاب کند و در مقابل شاه مسئول باشد و از خود اختیاری نداشته باشد.

با آن‌که عده‌ی زیادی از مجلسی‌ها با دربار و شاه راه پیدا کرده و خود را فروخته بودند، هر قدر هم می‌خواستند استرضای خاطر شاه را به عمل بیاورند و خوش خدمتی بکنند، ممکن نبود در مقابل سیل افکار عمومی آزادیخواهانِ از جان گذشته تقاضاهای سه‌گانه‌ی شاه را که نقض

قانون اساسی و از میان بردن مشروطه و حکومت ملی بود، قبول کنند. این بود که مجلس صراحتاً تقاضاهای محمدشاه را رد کرد و وزرای یکه خورده به دربار مراجعت کردند و از آن ساعت رابطه‌ی میان شاه و مجلس و ملت به کلی قطع شد و پیش آمد، آنچه را که از دیر زمانی شاه خائن و دربار روس زمینه‌اش را تهیه کرده بودند[1].

روز سه‌شنبه دوم تیر ماه سال ۱۲۸۷ شمسی (۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری) که در تاریخ انقلاب بزرگ ایران با خون شهدای گمنام راه آزادی ثبت شده است، محمدعلی شاه پس از مشورت با لیاخوف یک دسته ۱۲۰ نفری قزاق را به فرماندهی **میرپنجه علی آقا**[2] مأموریت داد که مدرسه‌ی سپهسالار را اشغال کند و سپس سربازان او در اطراف مجلس و میدان بهارستان دسته دسته شده از اجتماع مردم جلوگیری نمایند. علی آقا مدرسه را تصرف کرد ولی کمی بعد، دسته‌ای از آزادیخواهان و مجاهدین از مدرسه بیرون ریخته، او و سربازانش را از آنجا راندند و او چون دستور تیراندازی نداشت، نتوانست مقاومت کند و سربازانش بیرون مدرسه صف کشیدند.

وقتی لیاخوف از جریان مدرسه‌ی سپهسالار آگاهی یافت، دسته‌های دیگر قزاق مرکب از ۲۵۰ سوار و ۲۵ پیاده و چهار توپ به مجلس فرستاد و این قوا در حدود ساعت ۷ صبح به بهارستان رسیدند و کمی بعد لیاخوف با شش تن از افسران زیردست خود به بهارستان رفت و مواضع نیروی دولتی را بازدید کرد و دستور داد تا دهانه هر چهار توپ را از خیابان شاه‌آباد و خیابان بهارستان به سمت مجلس گردانید. از طرفی مرتب بر شماره‌ی قزاقان و از طرف دیگر بر تعداد مجاهدین و بازاریان و مردم دیگر که به سمت بهارستان و مجلس می‌شتافتند، افزوده می‌شد تا زمانی که قزاقان از ورود مردم به میدان بهارستان و حتی خروج نمایندگان مجلس از عمارت مجلس جلوگیری و کم‌کم کار سختگیری آنان به جایی رسید که از ورود به عمارت مجلس نیز ممانعت کردند. علاوه بر افواج قزاق که عده‌ی آنان به دو هزار نفر می‌رسید، سربازان سیلاخوری نیز در پیرامون مسجد سپهسالار و عمارت بهارستان برای زد و خورد آماده بودند.

۱- «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده، جلد چهارم، ص ۴۱-۴۲.

۲- کسروی در «تاریخ مشروطه» می‌نویسد که میر پنجه علی آقا همان کسی است که بعدها در ارتش ایران به نام سرلشکر نقدی خوانده می‌شد و دو برادر داشته و هر سه افسر قزاق بوده‌اند یکی از برادرانش به نام قاسم آقا در زد وخورد با مجاهدین شرکت داشت و بعداً در قزوین به دست آزادی‌خواهان کشته شد و دیگری کاظم آقا بود که در باسمنج (آذربایجان) به قتل رسید.

بنا به نقل کسروی و بعضی دیگر از نویسندگان تاریخ مشروطه، در آن روز عده‌ای به مجلس نیامده بودند، مثلاً تقی‌زاده که خود از روز و شب پیش از واقعه، نمایندگان را به حضور در جلسه، دعوت کرده و در این باب اصرار ورزیده بود، از خانه بیرون نیامد و چون عمارت بهارستان و مسجد سپهسالار هدف گلوله‌های توپ قزاق گردید، به وسیله‌ی کالسکه‌ای که دو نفر هندی همراه آن بودند، از خانه‌ی خود واقع در پشت مسجد سپهسالار به سفارت انگلیس رفت و همچنین کسروی از کسانی مانند بهبهانی، طباطبایی، حاجی امام جمعه خویی، حاجی میرزا ابراهیم آقا، مستشارالدوله، ممتازالدوله، میرزا محمدصادق طباطبایی و حکیم‌الملك نام برده که در مجلس حضور داشتند.

صف‌آرایی مجاهدین و قزاقان مقدمه‌ی جنگ بود، اما هیچ‌یک به تیراندازی اقدام نمی‌کردند زیرا از یک طرف به قزاقان دستور داده شده بود که حتی‌المقدور از تیراندازی و خونریزی خودداری کنند و از طرف دیگر سران مشروطه و مجاهدین به مردان دلیر و آزاده‌ی خود تأکید کرده بودند که به سوی افسران و افراد روسی قزاق تیراندازی نکنند تا بهانه‌ای برای مداخله‌ی روس‌ها پیش نیاید.

برای نمایاندن صحنه‌ی پر شکوه جانبازی فرزندان دلیر ملت در این روز تاریخی، چند روایت از نویسندگان داخلی و م. پاولویچ در اینجا نقل می‌کنیم:

کسروی می‌نویسد:

«هر دو سو آماده ایستاده ولی جنگی رخ نمی‌داد. در آن میان شادروان سید جمال‌الدین افجه‌ای آن پیرمرد غیرتمند، سوار الاغی از خانه‌ی خود در پامنار بیرون آمده و گروه انبوهی از مردم که به چند صد تن می‌رسیدند، دنبال او افتاده آهنگ مجلس کرده بودند. اینان برای آنکه از راه کم قزاق‌تری روانه شوند، از کوچه‌ی مسجد سراج‌الملك و از تخت بربری‌ها به خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) درآمده از آنجا خود را به جلو خانه‌ی ظل‌السلطان رسانیده بودند. افسران روسی خواستند آنان را باز گردانند و چون دیدند گوش نداده همچنان می‌آیند، برای بیم دادن دهانه‌ی توپی را به سوی آنان برگردانیدند و آتش کردند. این توپ هوایی (یا بی‌گلوله) بود و گزندی از آن به کسی نرسید. ولی از آوایش الاغ افجه‌ای به زانو درآمده و او از روی الاغ پایین افتاده و پیروان او به هم درآمدند. در آن هنگام یک افسر روسی تپانچه‌ی خود را درآورده یک تیری به هوا انداخت، و این نشانه‌ی جنگ شده قزاقان به یکبار به شلیك پرداختند و از آن سوی، مجاهدان نیز پاسخ دادند. بدین‌سان خونریزی آغاز گردیده یک هنگامه‌ی شگفتی برخاست. زیرا از یک سو افجه‌ای و اطرافیانش که زیر آتش مانده بودند، سه تنی از ایشان (که یکی جوان آموزگاری بود) با گلوله‌ی قزاقان از پا افتاد و یک تن نیز زخم سختی برداشت و خود افجه‌ای که

در میانه مانده بود، کسان وزیر اکرم، درِ خانه بانو عظمی را باز کرده، او را با پسران و بستگانش به درون بردند و بدین‌سان از گزند رهانیدند. از یکسو قزاقان که سنگری نمی‌داشتند، تیراندازان زیردست مجلس و انجمن آذربایجان بسیاری از آنان را از پا انداختند، چنانکه قزاقان ایستادگی نتوانسته، خود را به خیابان کشیدند ولی یک افسر روسی در پهلوی توپ دست و پای خود را گم نکرده با توپ به شلیک پرداخت. جنگ سختی درگرفته و رشته از دست رفت. اسب‌های توپخانه که بار گلوله و قورخانه می‌داشتند از زیر درخت‌ها بیرون شتافته میانه میدان پیاپی به خون غلطیدند».

«در گام نخست فیروزی در سوی آزادیخواهان پدیدار گردید. چیرگی اینان تا به جایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپی را بکشند و به سوی مجلس ببرند. اگر خامی را کنار گزارده، افسران روسی را زدندی، بی‌گمان فیروزی بهره‌ی آنان بودی، خودداری از زدن آن‌ها این نتیجه را می‌داد که بی‌باکانه در میدان بایستند و قزاقان، توپچیان را بازگردانند و به شلیك و آتش‌فشانی وا دارند».

«از آن سوی لیاخوف که آگاهی از جنگ یافته بود، شتابزده خود را به میدان رسانید و چون چگونگی را دید، فرمان داد همه توپ‌ها از چپ و راست گلوله‌افشانی کنند و کسانی را به باغشاه دوانید که توپ‌های دیگری نیز بیاورند. توپی که در دهانه‌ی میدان نهاده بود و گلوله‌ی مجاهدان فرصت آتش‌فشانی می‌داد آن را هم کشیده در پناهگاه خیابان جا دادند و به آتش‌فشانی پرداختند».

«یک ساعت کمابیش جنگ می‌رفت و در آن میان بهبهانی و طباطبایی و دیگران که در مجلس می‌بودند، چون کسان جنگ نادیده می‌بودند و گلوله‌های توپ که به مجلس می‌افتاد، مایه‌ی ترس بسیاری از ایشان می‌شد، دیوار پشت مجلس را شکافته از ویرانه‌هایی که آن زمان می‌بود گذشته، خود را به پارك امین‌الدوله رسانیدند و بدین سان مجلس تهی گردید. تفنگدارانی که از آنجا و از مناره‌های مسجد جنگ می‌کردند و خود دسته کمی می‌بودند، این دیده و ایستادگی نتوانسته سنگر تهی گردانیدند و بدین‌سان جنگ از آن‌سو فرو نشست».

«ولی انجمن آذربایجان و میرزا صالح‌خان و کسانش همچنان ایستادگی می‌نمودند و دلیرانه می‌جنگیدند. این بود که لیاخوف دستور داد توپ‌ها را از خیابان شاه‌آباد (جمهوری اسلامی فعلی) به میدان کشیده، روی آن را به سوی انجمن و خانه‌های بانو عظمی گردانیدند نیز دسته‌ای از قزاقان را به پشت‌بام قراولخانه (مقابل مجلس در ابتدای خیابان صفی‌علی شاه) فرستاد که از آنجا جنگ آغاز کنند».

مامانتوف می‌نویسد: «توپ چند گلوله انداخت و به زودی در یکی از پنجره‌های عمارت

ظل‌السلطان (گویا از خانه‌های بانو عظمی می‌بوده) تیرانداز زبردستی با تفنگ ماوزر پیدا شد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتادند. میرپنجه، فرمانده‌ی توپخانه، پهلوی سرهنگ لیاخوف به سختی زخمی گردید. پس از برگردانیدن توپ به این خانه و گلوله‌بارانی‌ها با تفنگ به آنجا بود که توانستند تیرانداز هراس‌انگیز را که بیش از ده تن را زده بود، دور کنند».

بدین‌سان جنگ می‌رفت و در همان هنگام توپ‌های دیگر همچنان مجلس را بمباران می‌کردند و هرگونه ویرانی پدید می‌آوردند. نیم ساعت به نیمروز که جنگ چهار ساعت کشیده بود، انجمن آذربایجان و دستگاه میرزا صالح‌خان نیز خاموش گردید و جنگ به یکباره پایان پذیرفت، لیکن از توپ‌ها همچنان آتش می‌بارید و درها و پنجره‌های خانه‌های بانو عظمی و ظل‌السلطان و حیات انجمن را فرو می‌کوفت. پس از دیری توپ‌ها خاموش گردیده نوبت تاراج رسید. سربازان سیلاخوری و دسته‌های انبوه دیگر به عمارت بهارستان درآمده دست به کندن و برداشتن و بردن گشادند و هرچه یافتند تاراج کردند. همچنان خانه‌های ظل‌السلطان و بانوی عظمی و انجمن آذربایجان را تاراج کرده، درها و پنجره‌ها را کندند. نیز انجمن مظفریه را که یک‌دسته هم از آنجا تیراندازی می‌کردند، تاراج کرده، آسیب رسانیدند. چنان‌که دیده می‌شود آزادیخواهان از بی‌سامانی و بی‌سری (نداشتن فرمانده‌ی سرپرست) زبون گردیدند، وگرنه آنان دلیری‌های نیکی از خود نمودند[۱]».

م. پاولویچ می‌نویسد:

«زد و خورد برای تصرف مجلس ساعت پنج صبح شروع شد. ساعت ۱۲ پس از یک جنگ هفت ساعته مدافعین دلاور مجلس مغلوب شدند. سقف و دیوار مجلس خراب شده بود، نعش صداها فدایی ماوزر به دست در اطراف صحن مقدس مجلس و بنای انجمن تبریز واقع در کوچه ظل‌السلطان نقش زمین شده بود. پیروزی قزاق‌ها درنتیجه‌ی دارا بودن توپخانه بود. اینان سنگرهای دشمن را با خمپاره بمباران می‌کردند. پس از پیروزی قزاقان بر سر نعش دشمن

۱- کسروی به دنبال روایت فوق‌الذکر، نام چند از مجاهدان را که شناخته و می‌دانسته به این شرح آورده است. اسدالله خان ابوالفتح‌زاده افسر سابق قزاق با دو برادرش، حسن‌خان پولادی سرهنگ سابق قزاق، منشی‌زاده کارمند دفتری قزاقخانه، حاجب‌السلطان با یک دسته از تفنگداران مظفرالدین شاهی، اسمعیل‌خان سرابی، حامدالملك، سید عبدالرزاق، خواهرزاده‌ی میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل که گویا نامش اسدالله خان بوده است. شجاع لشکر خلخالی، مسیب‌خان آذربایجانی، میرزا صاحل خان وزیر اکرم (آصف‌الدوله) سلطان العلمای خراسانی مدیر روح‌القدس که از اداره‌ی روزنامه‌ی خود در خیابان چراغ برق با قزاقان جنگید و پس از برداشتن چند زخم گرفتار و به باغشاه برده شد.

وحشتی برپا کردند. خانه‌های تمام مشروطه‌خواهان را غارت کردند و عده‌ی زیادی را به زندان انداختند. بنا به گزارش‌های رسمی ضمن تخریب مجلس متجاوز از سیصد تن (اخلالگر) کشته شده بود ولی در واقع در حدود ۲۵۰۰ تن به قتل رسیده بود.

مدافعین مجلس که غالباً مسلح به اسلحه سرد از قبیل خنجر و غیره بودند، چند بار به توپخانه دشمن هجوم آوردند، حتی تا ۱۵ قدمی توپ‌ها نیز خود را رسانیدند ولی آتش توپخانه آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد. تمام کوچه‌های دور و بَر مجلس با نعش فدایی‌ان پوشیده شده بود.

فعالیت افسران روسی و وضع خونین روز ۲۳ ژوئن (دوم تیر ماه = ۲۳ جمادی‌الاول) در تهران چنین بود. کسی این امر را مخفی نمی‌دارد، حتی روزنامه‌های مرتجع تزاری نیز با رضایت تمام این صحنه‌ها را تشریح می‌کردند[۱]».

اینك دو روایت از شادروان دکتر مهدی ملك‌زاده مؤلف کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» و فرزند مجاهد بزرگ ایران مرحوم ملك‌المتکلمین:

اسدالله خان جهانگیر

این جوان ۲۵ ساله عمه‌زاده میرزا جهانگیرخان بود و در حسن خلق سر سلسلهٔ جوانان مجاهد محسوب می‌شد و با این‌که امور داخلی روزنامه صوراسرافیل را که در آن روزهای خطرناك در مجلس اداره می‌شد، عهده‌دار بود، شب و روز مسلح و در سنگری که حفاظت آن به او سپرده شده بود، قراولی می‌کرد و عاقبت به‌طوری که از نظر خوانندگان خواهد گذشت با شجاعت بی‌نظیری در میدان جنگ شهید شد.

دولت‌آبادی در تاریخ زندگانی یحیی می‌نویسد: «میرزا اسدالله خان در ایام تحصن در بهارستان اغلب با من بود، روزها زحمت روزنامه‌ی صوراسرافیل را تحمل می‌کرد و شب‌ها تا صبح در سنگر پشت بام مجلس کشیك می‌داد. شب دوشنبه ۲۲ جمادی‌الاول که من در بهارستان بودم، این جوان را در نیمه‌شب دیدم، خورجینی بر دوش داشت و به اتاقی که متحصنین در آن بودند، وارد شد. در آن خورجین اوراق آخرین نمره‌ی روزنامه‌ی صوراسرافیل که با هزاران زحمت به طبع رسیده بود، جا داشت.

چون پاسی از نیمه‌شب گذشته بود من به خواب رفتم و سپیدهٔ صبح از خواب بیدار شدم و با کمال تعجب دیدم که آن جوان همچنان به مرتب کردن صفحات روزنامه مشغول است. از او

۱- «انقلاب مشروطیت ایران، تألیف م. پاولویچ - و. تریا - س. ایرانسکی، ترجمه: م. هوشیار، ص ۱۰۸.

پرسیدم مگر نخوابیده‌اید؟ جواب داد: «چون شب را در سنگر بودم و نتوانستم نمرات روزنامه را مرتب کنم، اینک که صبح شده سعی می‌کنم که برای اول آفتاب روزنامه میان مردم منتشر شود.

از غیرت و همت این جوان که سبزه، زنخدانش تازه دمیده حیرت کردم و هیچ وقت چشم‌های معصوم او و صورت برافروخته‌اش از نظر من محو نمی‌شود و به شاخهٔ نورس حکومت ملی به این نظر می‌نگرم که از خون این‌گونه جوانان آبیاری شده». سپس این‌طوری می‌نویسد: «در موقعی که نعش غرقه به خون اسدالله خان را کنار دیوار گذارده بودند، میرزا جهانگیر که از کشته شدن عمه‌زاده و معاون خود بی‌خبر بود می‌رسد و نعش او را می‌بیند. با آن‌که بیش از برادر او را دوست می‌داشت، بدون آن‌که خم به ابرو بیاورد و اظهار تأسف کند، به جوان‌هایی که اطراف نعش بودند می‌گوید: او وظیفه‌ی خودش را در راه وطن انجام داد، حالا نوبت شماست. زود بروید و نگذارید ظلم بر آزادی چیره شود و دشمن بدخواه کامیاب گردد».

و روایت دیگر درباره‌ی سلطان‌العلما خراسانی مدیر روزنامه‌ی روح‌القدس چنین است:

«اداره‌ی روزنامه‌ی روح‌القدس در یکی از بالاخانه‌های خیابان چراغ برق بود و آن نامه‌ی ملی از آن کانون آزادی بیرون می‌آمد. همین که جنگ شروع شد، مدیر روزنامه‌ی روح‌القدس که یک انقلابی واقعی و آزادیخواه و فداکار حقیقی و متعصب در مسلک مشروطه‌طلبی بود و اگر برای لفظ غیور بخواهیم موردی پیدا کنیم باید او را غیور نامید، تفنگ در دست گرفت و یکه و تنها ستون قشونی را که چون سیل به طرف مجلس سرازیر بود، مورد حمله قرار داد و با هر گلوله‌ای که از تفنگ خارج می‌شد، یک نفر از قشون استبداد را به خاک می‌انداخت. این مرد چنان عرصه را بر سربازهایی که آن خیابان را در دست داشتند تنگ کرد که صاحب منصبان را خشمگین نمود و مصمم شدند به هر قیمتی که بود اداره‌ی روزنامه را تصرف (کنند) و مدیرش را بکشند. این بود که چندین دسته که عده‌ی آن‌ها از صدها تجاوز می‌کرد، از خانه‌های پشت اداره‌ی روزنامه و بالاخانه‌های مجاور به اداره‌ی روزنامه راه یافتند و آن آزادمرد فرزانه را که تا آخرین نفس دست از جنگ نکشیده و چندین زخم برداشته بود و خون از سر و بدنش می‌ریخت دستگیر کردند و کت‌بسته با بی‌احترامی به طرف باغشاه بردند و به دست دژخیمان شاهش سپردند».

این گفتار را با نقل روایت دیگری از کتاب «تاریخ مشروطه» کسروی پایان می‌دهیم. کسروی درباره‌ی یکی از مجاهدین که شب‌ها به خانه می‌رفت و سحرگاه به مجلس سنگرهای خود بازمی‌گشت چنین می‌نویسد:

«یکی از آنان تاریخچه‌ای از زندگانی خود نوشته که به دست من افتاد. مَردک در این باره چنین می‌نویسد: صبح که شد خبر آوردند که در مجلس را گرفتند. من به تعجیل رخت سربازی خود را پوشیده همین که خواستم تفنگ خود را از سر میخ بردارم، دیدم نیست. فریاد کردم تفنگ

من کو؟... زنم قرآن روی دست به اتفاق دخترهایم آمد جلو و گفت: آقا جان من می‌دانم کسی با تو همراهی نخواهد کرد، یک تنه خواهی رفت طرف مجلس، در بین راه تو را خواهند کشت... در این بین صدای توپ بلند شد. من رفتم بالای بام خانه رو به مجلس نشستم و مشغول گریه شدم».

فجایع باغشاه و پناهندگی

باغشاه بر بهارستان پیروز شد و محمدعلی شاه نقشی را که امپراتور خورشید کلاه روسیه‌ی تزار برعهده او گذاشته بود، با دست افسران روسی و افواج قزاق و سربازان بی‌رحم سیلاخوری بازی کرد، مجلس شورای ملی به هم خورد و آزادی‌خواهان و ملیون پراکنده شدند و عصر روز دوم تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری) محمدعلی شاه ظاهراً فرمانروای مطلق کشور پهناور ایران و از پیروزی خود شادکام بود و خود را برای تماشای صحنه‌های دلخراشی که با شکنجه و کشتن سران ملیون و رهبران از جان گذشته آزادی‌خواهان به‌وجود می‌آمد، آماده می‌کرد، تا بدان وسیله عقده‌های درونی را که بر اثر مقاومت، پایداری و سرسختی آزادیخواهان بر وجودش استیلا یافته بود تسکین دهد.

نخستین اقدام محمدعلی شاه صدور دستور اکید برای پیدا کردن سران آزادیخواهان و ملیون به ویژه ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دیگران بود، که شرح آن بعداً خواهد آمد و نیز به دستور شاه، شیخ محمود ورامینی و سید محمد یزدی را که از سر جنبانان واقعه‌ی میدان توپخانه بودند و دو سه نفر دیگر را که همگی به دستور عدلیه در زندان بودند، از زندان به باغشاه بردند و به دریافت خلعت از دست شاه سرافراز شدند و مورد تفقد شاه قرار گرفتند.

چنان‌که قبلاً اشاره شد، عده‌ای از سران مشروطه از آن جمله بهبهانی و طباطبایی روز دوم تیر ماه در مجلس حاضر شده بودند و بعضی از نمایندگان دوش به دوش مجاهدان می‌جنگیدند که از جمله آنان باید **حاجی میرزا ابراهیم آقا** را نام برد. اما بقیه‌ی نمایندگان یا به قول دکتر ملک‌زاده، «با کمال پستی و بی‌غیرتی راه فرار پیش گرفته» و یا با علم و اطلاع قبلی در خانه‌ی خود پنهان شده و بعد از شنیدن صدای اولین غرش توپ درصدد پناهگاه برآمدند و مانند تقی‌زاده با **استوکس** کاردار سفارت انگلیس تماس گرفتند و به وسیله‌ی کالسکه‌ای که مأمورین سفارت در آن بودند خود را به جای امن و امان رسانیدند و شگفت این است که اکثر نمایندگان دلیر و وطن‌دوست و سران و رهبران ثابت‌قدم آزادی و حریت به دست دژخیمان محمدعلی شاه شربت شهادت نوشیدند و بسیاری از مردان و جوانان آزادی‌خواه در واقعه‌ی خونریزی بهارستان به‌طور گمنام جان سپردند ولی کسانی که به حریم امنیت سفارت پناهنده شدند بعدها جزو ارکان آزادی و مشروطه به شمار آمدند و چنانچه همه می‌دانند در دستگاه هیئت

حاکمه مقامات عالی را دراختیار داشتند.

اندکی پس از پناهنده شدن طباطبایی و بهبهانی به پارک امین‌الدوله، عده‌ای از سران ملیون مانند ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و قاضی قزوینی و میرزا داودخان علی‌آبادی و قاسم‌خان صور و عده‌ای دیگر از سران مشروطه نیز در یک ساختمان نیمه تمام نزدیک پارک سکونت کردند ولی ساعتی بعد هزار سرباز و قزاق به طرف پارک حمله‌ور شدند و در را شکسته تفنگ به دست با حال خشم و غضب وارد پارک شدند و هر کس را بر سر راه خود دیدند کشتند که از آن جمله حاجی میرزا ابراهیم‌آقا نماینده‌ی آذربایجان بود که هنوز تفنگ در دستش داشت و از خود دفاع می‌کرد تا به دست قزاقان کشته شد.

چگونگی دست یافتن قزاقان به سران آزادی و اهانت‌هایی که درباره‌ی آنان روا داشتند به تفصیل در تواریخ دوره‌ی مشروطه آمده و از حوصله‌ی این کتاب خارج است، همین قدر کافی است به قول حکیم‌الملک که خود از پناهندگان پارک امین‌الدوله و شاهد و ناظر آن صحنه بوده استناد کنیم که گفته است:

«من ناظر آن منظره‌ی فجیع بودم و به چشم خود دیدم که سربازی ریش سفید طباطبایی را می‌کَند و با مشت به سر و صورت او می‌زد».

در باغشاه بر دست و پای بسیاری از زندانیان سیاسی غُل و زنجیر گذاشتند و طی یک گفتگوی تاریخی و پر شور که بین ملک‌المتکلمین و جهانگیر خان با محمدعلی شاه پیش آمد، بنا به نقل دکتر ملک‌زاده، ملک‌المتکلمین با دست به طرف میرزا جهانگیرخان (جوان سی و سه ساله) مدیر روزنامه‌ی صوراسرافیل که با لباس‌های پاره و خون‌آلود و سراپا مجروح در کنارش ایستاده بود اشاره کرد و خطاب به محمدعلی شاه گفت:

«بدبختانه، این است حاصل سلطنت و فرمانفرمایی تو بر ملت ایران و این است حاصل قسم‌هایی که برای حفظ مشروطیت و سعادت ملت خوردی و اما این‌که مرا به کشته شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر نمودی، بدان که از کشته شدن من نتیجه‌ای عاید تو نخواهد شد و منفعتی نخواهی برد، زیرا از قطره‌ی خون من ملک‌المتکلمینی به‌وجود خواهد آمد و پرچم عدالت و مشروطیت خواهند برافراشت».

شادروان ملک‌المتکلمین و شادروان میرزا جهانگیرخان نخستین قربانیان باغشاه بودند که به امر محمدعلی شاه کشته شدند و چون انتشار خبر قتل آن آزادمردان در محافل سیاسی و مطبوعاتی غالب ممالک جهان موجب اعتراض آن محافل به روش استبدادی و اعمال فجیع محمدعلی شاه گردید، وی برای حفظ ظاهر و برای این‌که اعمال خود را قانونی و موجه جلوه دهد، دستور داد تا دادگاهی برای محاکمه و مجازات مجرمین سیاسی تشکیل گردد.

ریاست محکمه فرمایشی و مصلحتی باغشاه را شاهزاده محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه

داشت و اعضای آن عبارت بودند از: **صدرالاشراف**، رئیس انجمن آل‌محمد که از مستبدین تشکیل یافته بود، میرزا احمدخان اشتری، مؤیدالدوله حکمران تهران، ارشدالدوله، غلامرضا خان میرپنج و محقق نظمیه. محکمه در یک پوش بزرگ که گنجایش چند صد نفر را داشت تشکیل یافته بود و وزرا و رجال لشکری و کشوری و شاهزادگان و روحانیون مستبد در آن محکمه حضور داشتند.

در خارج از حیطه‌ی اختیارات محکمه، دژخیمان و فراشان و مأموران رژیم استبداد هر روز و هر شب به سراغ زندانیان می‌رفتند و با شلاق و شکنجه‌های غیرانسانی روح شقاوت خود را نشان می‌دادند. چنان‌که **سلطان‌العلمای خراسانی** مدیر روزنامه‌ی روح‌القدس، مرد مبارز و سرسخت را هر روز شکنجه می‌دادند و حتی نوشته‌اند که او را برهنه کرده روی تاوه‌ی گداخته می‌نشاندند و سرانجام او را خفه کردند و در چاه انداختند. **سید جمال‌الدین واعظ** که دوستانش او را با لباس مبدل به طرف غرب ایران روانه ساختند، در همان با مظفرالدین که سابقه‌ی دوستی با سید داشت، برخورد و به خانه‌ی او رفت. حاکم مزبور که در ظاهر از سید پذیرایی دوستانه می‌کرد، مراتب را محرمانه به محمدعلی شاه اطلاع داد و به دستور دربار، مهمان و دوست قدیم خود را به بروجرد فرستاد و فراشان حاکم او را تحویل امیر افخم، حاکم بروجرد دادند و پس از چند روز نیمه‌شب دژخیمان حاکم وارد زندان سید شدند و با طناب او را خفه کردند.

یکی از نتایج واقعه‌ی دوم تیر ماه و جنایات محمدعلی شاه این بود که بار دیگر درهای سفارت انگلیس به روی پناهندگان باز شد و غیر از حکیم‌الملک و ممتازالدوله، رئیس مجلس که به سفارت فرانسه پناهنده شدند، قریب به هفتاد نفر از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس پناهنده شدند که از آن جمله تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، میرزا علی‌اکبر خان دهخدا، بهاءالواعظین، سید حسن حبل‌المتین و دولت‌آبادی بودند.

به‌طوری که دکتر ملکزاده می‌نویسد: محمدعلی شاه از ترس آن‌که پناهندگی آزادی‌خواهان به سفارت انگلیس ماجراهای تازه‌ای پیش بیاورد، برای جلوگیری از خروج آنان عده‌ای قزاق و سرباز را مأموریت داد که سفارت را محاصره کنند و مانع رفت و آمد اشخاص به آنجا بشوند. قزاق‌ها ضمن انجام مأموریت دست به شرارت زدند و خودسرانه عده‌ای را دستگیر کردند و این عمل موجب اعتراض انگلیس‌ها گردید و محمدعلی شاه که از باده‌ی نخوت و موفقیت سرمست و به نیروی عظیم روسیه‌ی تزاری متکی بود، ضمن تلگراف از رفتار مأمورین سفارت به پادشاه انگلیس شکایت کرد ولی برخلاف انتظار او، از دربار بریتانیا جواب سختی رسید و شاه در برابر نامه‌ی سفیر انگلیس به وزیر امور خارجه که جنبه‌ی اولتیماتوم داشت و ذیلاً درج می‌شود، سر تسلیم فرود آورد:

«جناب اشرف ارفع که برحسب امر اعلیحضرت اقدس شهریاری برای وهنی که در چندین

روز به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده‌اند به نظر اولیای دولت خود رسانیدم. به موجب دستورالعمل که امروز از وزیر امور خارجه انگلستان رسیده مأمورم به جناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی‌احترامی‌های مکروه که با وجود پروتست‌های رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریگاد قزاق نسبت به سفارت شده است، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل مطالب ذیل را طلب می‌نماید:

۱ـ قزاق و پلیس را از اطراف سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس نشوند.

۲ـ وزیر دربار از طرف اعلیحضرت همایونی و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران، هر دو با لباس رسمی به سفارت انگلیس در شهر دارالخلافه آمده، رسماً و کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت به مدت کافی اطلاع بدهند.

۳ـ تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی به سفارت می‌رفته یا از آنجا بیرون می‌آمدند، فوراً مرخص نمایند.

۴ـ ضمانت‌نامه به امضای اعلیحضرت شهریاری برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در این سفارتخانه متحصن هستند، به دوستدار داده شود.

اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی به آن‌ها برود، به استثنای جنایات پلتیکی که حال معفو[۱] است، آن‌ها را به قاعده در حضور یک نفر از اعضا سفارت انگلیس استنطاق نمایند. اینک که این مطالب را به جناب اشرف می‌رسانم، مأمورم اظهار نمایم: اگر فوراً این مطالب به موقع قبول نیاید و از روی دقت مجرا نشود، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را که مناسب بداند برای تحصیل و ترمیم این رفتاری که خود را محق می‌داند بنماید، به دستورالعمل دولت متبوعه‌ی خود شروط فوق را به نظر اعلیحضرت شهریاری می‌رسانم.

دکتر ملک‌زاده پس از نقل نامه‌ی بالا می‌نویسد که مقررات فوق بدون کم و زیاد اجرا شد و عده‌ای متحصنین همراه سفارت انگلیس خارج و عازم اروپا شدند. عده‌ی زیادی از مردم که تسلیم و تمکین شاه را در برابر سفارت انگلیس دیدند، درصدد برآمدند که بار دیگر به حال اجتماع در سفارت پناهنده شوند ولی انگلیس‌ها از پذیرفتن مردم خودداری کردند و به سختی جواب گفتند[۲].

۱ـ مَعفُوّ : بخشوده شده (فرهنگ شمیم، جلد دوم، ص ۱۰۲۸)

۲ـ دکتر ملک‌زاده از قول دولت‌آبادی می‌نویسد که: مشروطه‌خواهان ساده‌لوح و پاک نیت خیال می‌کردند که انگلیس‌ها حامی مشروطه و از توپ بستن مجلس ناراضی هستند و غافل از این بودند که انگلیس‌ها برای مصالح خود قبر مشروطه و آزادی را می‌کندند تا مشروطه و مشروطه‌خواهان را در آن دفن کنند.

چنان‌که اشاره کردیم، فجایع محمدعلی شاه و هواداران رژیم استبداد در محافل سیاسی و مطبوعاتی و میان مردم آزاده‌ی ممالک اروپا انعکاس نامطلوبی داشت و از همه مهمتر عکس‌العملی بود که آزادی‌خواهان روسیه و محافل پارلمانی انگلستان در برابر این حوادث از خود نشان دادند. به‌طوری که دکتر ملک‌زاده نوشته است، سران آزادیخواه روسیه که در کشورهای اروپای مرکزی و غربی پراکنده بودند، به ویژه لنین رهبر و تئوریسین سوسیالیست‌های افراطی با مهاجران آزادیخواه ایران که به اروپا رفته بودند، روابط دوستانه برقرار کرد. به پیروان خود در قفقازیه دستور فرستاد که با مشروطه‌خواهان ایران یاری و همکاری کنند و نیز در روزنامه‌ی خود مقالاتی چند از فجایع دربار ایران و محمدعلی شاه نوشت و مردم آزاده‌ی جهان را به کمک مشروطه‌خواهان ایران دعوت کرد.

اما در برابر دولت انگلیس که آزادی و رژیم جدید ایران را فدای مطامع سیاسی و دوستی خود با روسیه‌ی تزاری کرده بود، عده‌ای از نمایندگان مجلس عوام انگلیس و جمعی از آزادمردان آن کشور چنان از فجایع روس‌ها و محمدعلی شاه متأثر شدند که در مجلس عوام کمیسیونی تشکیل دادند و سیاست دولت متبوع خود را در ایران مورد انتقاد شدید قرار دادند. سخنرانی و ناطق کمیسیون مزبور در مجلس عوام، ضمن سخنرانی بلیغ و مهیج خود «رویه‌ی دولت انگلیس را در سیاست ایران ظالمانه و برخلاف اصول عدالت و انصاف اعلام نمود و از نمایندگان مجلس عوام درخواست کرد که کاری بکنند که دولت روس و انگلیس دست از گریبان ملت ایران بردارند و آن‌ها را در کار خودمختار بگذارند».

دوره‌ی کوتاه کامروایی شاه

محمدعلی شاه پس از پیروزی ناپایدار خود، لیاخوف را به فرمانداری نظامی تهران منصوب و برای جلوگیری از پناهنده شدن آزادی‌خواهان و ملیون به سفارتخانه‌های خارجی و نیز برای آن‌که بر مشروطه‌خواهان دست یابد، فرمان عفو عمومی صادر کرد. صدور عفو عمومی و برقرار شدن حکومت نظامی در تهران موجب آن گردید که عده‌ای از آزادی‌خواهان ساده‌دل از مخفی‌گاه خود بیرون آیند و به دست مأمورین استبداد گرفتار شوند. بدین ترتیب عده‌ی دیگری از مردان آزاده‌ی ایران به دست دژخیمان استبداد افتادند و جان خود را فدا کردند.

متن اعلامیه‌ی لیاخوف فرماندار نظامی تهران و درحقیقت فرمانده‌ی کل قشون ایران چنین بود:

«برای اطلاع عموم مطالب ذیل شمرده می‌شود:

۱ـ استقرار نظم در شهر مخصوصاً به بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی و ژاندارمری و افواج خلج و زرند محول گردیده است.

۲ـ اشخاصی که برخلاف این قوانین رفتار کنند، مورد مؤاخذه سخت واقع خواهند شد.
۳ـ هر کس به دیگری تعدّی نماید، مورد تنبیه قرار خواهد گرفت.
۴ـ هرگاه از خانه‌ای به قراولی تیراندازی شود آن خانه با توپ خراب خواهد شد».

پس از این اعلامیه باز عده‌ای را دستگیر کردند و به باغشاه بردند و جمعی را در انبار دولتی محبوس نمودند. چند نفر از مشروطه‌خواهان که نتوانسته بودند از تهران فرار کنند از ترس آن‌که مبادا گرفتار شکنجه مستبدین قرار گیرند خودکشی کردند[۱].

در این موقع وضع سیاسی ایران شکل خاصی به خود گرفته بود، بسیاری از دول جهان، ایران را یک کشور دموکرات و دارای رژیم پارلمانی شناخته بودند و دولت مشیرالسلطنه که پیش از انحلال مجلس بر سر کار آمده و از مجلس رأی اعتماد گرفته بود به عنوان یک دولت قانونی به کار خود ادامه می‌داد. درحالی که نه مجلسی وجود داشت و نه مرجع قانونی دیگری که در غیاب پارلمان ناظر بر اعمال و رفتار شاه و دولت باشد. در کابینه‌ی مشیرالسلطنه، وزیر امور خارجه، برای ایجاد حسن تفاهم بین شاه و سفارت انگلیس در تلاش و سعدالدوله، رجل کهنه‌کار و دسیسه‌باز، مشاور مخصوص محمدعلی شاه بود و هر روز به ملاقات او می‌رفت. امیر بهادر جنگ هم پیوسته از شرفیابی به حضور شاه سرافراز و بدین ترتیب برای شادکامی و کامروایی شاه تمام مقتضیات موجود و کلیه‌ی موانع، ظاهراً، مفقود و فقط یک اندیشه جانکاه بود که عیش و عشرت و کامروایی را بر شاه حرام می‌کرد و آن بیم و نگرانی عمیقی بود که از قیام آزادمردان دلیر و مبارز آذربایجان به ویژه مجاهدین از جان گذشته تبریز داشت و ما خواهیم دید که این وحشت و نگرانی شاه تا چه حد بجا و درست بوده است[۲].

۱- «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده، جلد چهارم، صفحه‌ی ۱۶۷ و ۱۷۰.

۲- ملک‌الشعراء بهار (محمدتقی) بزرگ‌ترین سخنور دوره‌ی معاصر که از جوانی سری پر شور و دلی آکنده از مهر وطن داشته و دوران کامروایی محمدعلی شاه قصیده‌ی بسیار شیوایی مستزادی سروده که در اینجا چند بیت آن را نقل می‌کنیم:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست — کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست — کار ایران با خداست
شاه مست و میر مست و شحنه مست و شیخ مست — مملکت رفته ز دست
زین سیه مستان به هر سو فتنه و غوغا بپاست — کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز — موج‌های جانگداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست — کار ایران با خداست

«تاریخ احزاب سیاسی، تألیف ملک‌الشعراء بهار»

تبریز «شهر قهرمان»

در فصل پیش به حق تقدم مردم رنجدیدهٔ کرمان در نهضت مشروطه‌خواهی اشاره کرده و نوشته‌ایم که چگونه پس از کشته شدن ناصرالدین شاه که قاتل او یک نفر کرمانی بوده، عده‌ای از فرزندان دلیر و از جان گذشته آن شهر قهرمان در برابر ظلم و ستم رکن‌الدوله بپا خواستند. و چگونه سرانجام به دست محمدعلی میرزا ولیعهد آن روز، شربت شهادت نوشیدند و در راه عقیده و آرمان مقدس خود جان سپردند. این مردان آزاده یعنی **حاج شیخ احمد روحی** و **میرزا آقاخان کرمانی** و **میرزا حسن خبیرالدوله** را باید پیشاهنگان انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی ایران دانست.

پس از کرمان، تهران به کوشش و فعالیت برخاست و چنان‌که دیدیم با خون پاک جوانان و فرزندان دلیر خود نهال آزادی را سیراب کرد. مقارن قیام تهران، در بعضی از شهرستان‌ها نیز جنب و جوش و فعالیت‌هایی به چشم می‌خورد که مهمتر از همه نهضت مردم دلیر **تبریز** و آزادی‌خواهان **رشت** بود.

اما تبریز که سال‌ها ولیعهد را در دامان خود پرورانده بود، دومین هدف و یا شاید اولین هدف محمدعلی شاه برای سرکوب کردن آزادی و آزادی‌خواهی به‌شمار می‌آمد. در آن شهر نیز مانند تهران، روحانیون مرتجع و عناصر ضد آزادی در کنار نیروی دولتی به سرداری **رحیم‌خان** و عده‌ای از افسران روسی صف به‌هم فشرده و نیرومندی در برابر آزادی‌خواهان تشکیل داده بودند و روز دوم تیر ماه که در پایتخت نیروهای آزادی و ضد آزادی در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند، آزادی‌خواهان قربانی‌های زیادی دادند. در آن شهر نیز میان نیروهای دولتی و روحانیون مرتجع و افراد و عناصر طرفدار آنان که در **محلات دوچی** (شتربان) و سرخاب و باغمیشه و ششگلان متمرکز بودند. و نیروی ملیون و مشروطه‌خواهان تبریز که قرارگاه مهم آنان **محلات خیابان** و **امیرخیز** و **نوبر** بود، زد و خورد آغاز گردید و نیروهای ضد آزادی بر سر مجاهدین تاختند. از سران مجاهدین، **ستارخان** و یارانش در محله **امیر خیز** و **باقرخان** و مجاهدین نوبر و خیابان در محله‌ی خیابان سنگر بسته بودند.

سربازان رحیم‌خان از خارج شهر و تپه‌های دوچی تیراندازی و تصور می‌کردند که در مدت دو سه ساعت مقاومت آزادی‌خواهان مجاهد را درهم خواهند شکست. از طرف دیگر وصول تلگراف محمدعلی شاه از تهران خطاب به **میرهاشم دوچی** سردسته روحانیون مرتجع که ذیلاً نقل می‌شود بر دلیری و امیدواری نیروهای ضد آزادی افزود چنین تصور کردند که چون **تهران قهرمان** به زانو درآمده تبریز هم به آسانی تسلیم خواهد شد. تلگراف محمدعلی

شاه که روز دوم یا سوم بمباران مجلس به تبریز رسیده از این قرار است:

«جناب مستطاب شریعتمدار آقا میرهاشم آقا سلمه الله تعالی ـ با کمال قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کرده، سید عبدالله (بهبهانی) را به کربلا فرستادم، سید محمد (طباطبایی) را به خراسان، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم، مفسدین تماماً محبوس، شما هم با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم. منتظر جواب هستم.

جنابان حجج الاسلام سلمهم الله را احوال پرسم. همین تلگراف را به ایشان نشان دهید. محمدعلی شاه قاجار[۱]».

برخلاف انتظار نیروهای استبداد، مقاومت و پایداری دلیرانه مجاهدان تبریز چند هفته به طول انجامید و حتی پس از آن‌که انجمن ایالتی تبریز به هم خورد و بعضی از اعضای آن از ترس جان و دارایی خود که مورد تطاول و تاراج سربازان دولتی و اراذل و اوباش دوچی قرار گرفته بود، به کنسولگری‌های فرانسه و روسیه پناهنده شدند. مقاومت آزادیخواهان ادامه یافت و هنگامی که کانون پایداری دسته‌هایی از مجاهدین در نقاط مختلف شهر رو به خاموشی گذاشته و رحیم‌خان درصدد ورود به شهر و تصرف سنگرهای مجاهدین بود، ستارخان آن آزادمرد دلیر و از جان گذشته، تفنگ را محکم در دست نیرومند خود می‌فشرد و در برابر باران گلوله‌ی دشمن ایستادگی می‌کرد و در آن میان عده‌ای مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران تبریز از قبیل **حسین باغبان** و **حاجی شیخ علی‌اصغر** و **میر کریم** در امیر خیز و ارک دولتی و مسجد صمصام خان هنوز نسبت به ستارخان وفادار مانده و پا به پای آن مرد دلیر ایستادگی نشان می‌دادند.

ورود پیروزمندانه‌ی رحیم‌خان به شهر که پس از ۱۸ روز جنگ با مجاهدین صورت گرفت در اراده و تصمیم ستارخان و همراهانش به مقاومت تأثیر نداشت. او و مجاهدان فوق‌الذکر و آزادی‌خواهان دیگری مانند **علی مسیو** و **حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای** و **حاجی محمد بالا** و **کربلای حسین فشنگچی** همچنان در سنگرهای خود به حالت دفاع نشسته بودند و چون نیروی دولتی به شهر وارد شده و پیروزی خود را قطعی و مسلم می‌دانست، به این مقاومت چندان اهمیتی نمی‌دادند، ولی آخوندها و روحانیان مرتجع قشری همچنان به صدور اعلامیه تکفیر مشروطه‌خواهان و تشویق و ترغیب لوطیان و اراذل و اوباش به تاراج اموال آزادیخواهان و ملیون و آزار و اذیت آنان سرگرم بودند[۲].

۱- «تاریخ مشروطه ایران» نگارش کسروی، بخش سوم، ص ۶۷۶.

۲- حوادث جانگداز از چند هفته مقاومت پر شکوه دلیران و گردان تبریز را در برابر نیروهای ضد آزادی، احمد

ایستادگی مردانه‌ی ستارخان و یارانش که با نقشه و تدبیر و هوشیاری کامل توأم بود، ولی آذربایجان و دولتیان را از پیروزی نهایی ناامید ساخت و در همین اوقات بود که **عین‌الدوله** با سِمت فرمانفرمایی کل آذربایجان و نصرالسلطنه سپهدار با سِمت فرماندهی کل نظام آذربایجان با نیروی عظیمی به سمت تبریز پیش می‌راندند و عین‌الدوله پیش از رسیدن به تبریز نمایندگانی برای گفتگو و مذاکره با ستارخان و سران آزادی به تبریز فرستاده بود (۱۲ رجب ۱۳۲۶) و در همان حال در داخل شهر تبریز زد و خوردهای کوچک بین آزادیخواهان و عناصر ضد آزادی روی می‌داد.

محمدعلی شاه که تصور می‌کرد رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگر مستبدین با نیروهای زیر فرمان خود بر انقلاب تبریز پیروز خواهند شد، چون از فرماندهان مزبور ناامید شد، عین‌الدوله را با اختیارات تام به همراهی سپهدار و نیروی بزرگ برای پایان دادن به مقاومت تبریز به آذربایجان فرستاده بود و عین‌الدوله پس از رسیدن به پیرامون شهر بار دیگر نمایندگانی برای مذاکره نزد ستارخان و باقرخان و سایر سران مجاهدین فرستاد و منظور او این بود که از راه گفتگو و مسالمت بر مجاهدین دست یابد و آنان را به تحمل رژیم خودسری و استبداد وادار سازد و ضمناً مذاکرات را آنقدر بکشاند تا واحدهای نیروی اعزام شده از پایتخت به تبریز برسند. کسروی چنین می‌نویسد:

«کوتاه سخن آن‌که عین‌الدوله در فریبکاری درآمده پیشنهاد می‌کرد که تبریزیان افزارهای جنگی را به او سپارند و خودشان فروتنی نموده، از شاه آمرزش خواهند و نومید می‌داد که اگر چنین کردند او نیز دوباره از شاه، مشروطه برای مردم خواهد گرفت و در این گفته‌های خود پیاپی یاد «رأفت ملوکانه» می‌کرد و از مهربانی و دلسوزی محمدعلی میرزا به توده سخن‌ها می‌گفت. تبریزیان پاسخ داده می‌گفتند: مشروطه دو سال پیش گرفته شده و کسی را نسزد که آن را از میان بردارد و چون محمدعلی میرزا نافرمانی به قانون اساسی کرده و مجلس را به هم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد دوباره مجلس را بگشاید. می‌گفتند: عین‌الدوله اگر یک والی قانونی است، نخست باید شجاع نظام و ضرغام و رحیم‌خان و دیگران را که بر شهر آمده و دست به کشتار و تاراج گشاده دستگیر گردانیده به عدلیه سپارد و اگر قانونی نیست ما نیز او را نتوانیم پذیرفت».

پاسخ آزادمردان تبریز به پیام‌های عین‌الدوله نشان داد که مجاهدین تا پیروزی نهایی

کسروی در کتاب «تاریخ مشروطه‌ی ایران» به تفصیل ذکر کرده و مطالعه‌ی این کتاب نفیس برای همه کس ضروری و مفید است.

دست از ایستادگی و جهاد برنخواهند داشت و جریان‌های بعدی این پیش‌بینی را ثابت کرد. شهر قهرمان تبریز پرچم نبرد علیه رژیم استبداد را آن‌قدر به دوش کشید تا دستگاه محمدعلی شاه در برابر اراده‌ی ملت در هم فرو ریخت.

همکاری با آزادی‌خواهان از خارج

قبلاً به این نکته اشاره کردیم که در نهضت مشروطه‌طلبی، بعضی از محافل آزادی‌خواه قفقازیه و استانبول با وسایلی که دراختیار داشتند به یاری آزادیخواهان ایران برخاستند، زیرا در آن موقع نهضت آزادیخواهی در عثمانی علیه رژیم استبداد سلطان عبدالحمید دوم و در سراسر روسیه به ویژه تفلیس و باکو و ایروان علیه سلطنت مطلقه تزار آغاز گردیده بود و ملل ایران و عثمانی و روسیه در مسیر نهضتی قرار گرفته بودند که هدف آن برای هر سه ملت، با اندک تفاوت یکسان بود.

در استانبول **انجمن سعادت ایران**، به وسیله‌ی عده‌ای از آزادیخواهان مهاجر تأسیس گردیده و با متشکل ساختن عناصر ایرانی و غیر ایرانی مشروطه‌خواه کمک‌های شایان توجه به پیشرفت مقاصد ملیون ایران انجام داده بود و چون چند ماه پس از استقرار رژیم مشروطه در ایران، چنان‌که در مقدمه‌ی فصل پیش گفتیم، در عثمانی نیز رژیم سلطنت مشروطه برقرار گردید. انجمن مزبور از آن پس با آزادی بیشتری اقدامات خود را در مورد ایجاد ارتباط بین ملیون آذربایجان و علمای روشن‌فکر نجف و محافل مطبوعاتی جهان دنبال می‌کرد و این اقدامات مایه‌ی دلگرمی مبارزین و دلیران آذربایجان بود. بنا به نوشته‌ی کسروی، نیروی این انجمن به پایه‌ای رسید که **ارفع‌الدوله** سفیر ایران در استانبول که یکی از بزرگ‌ترین دشمنان مشروطه بود، از ترس خود مشروطه‌خواه شد و درخواست‌های انجمن را پذیرفت و حتی سه هزار منات (روبل روسی) اعانه برای تبریز پرداخت.

نقش ارامنه نیز در انقلاب ایران قابل توجه است. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ میلادی (۱۳۱۰-۱۳۱۱ هجری قمری) در شهر ژنو سویس روزنامه‌ای به نام **دروشاک**[1] به زبان ارمنی انتشار یافت و این روزنامه ناشر افکار فرقه‌ی سوسیالیست ناسیونال ارمنی به نام **داشناک تسوتون** یعنی **اتحاد و اتفاق** بود که به‌طور اختصار **داشناک** خوانده می‌شد و به همت کریستافر میکایی‌لیان نخستین بار در تفلیس تأسیس گردید و کسانی که در انتشار روزنامه دروشاک دست داشتند و هر یک به صورتی در حفظ و تقویت آن می‌کوشیدند به نام

1- Drochak

دروشاکیست معروف شدند.

هدف اصلی داشناک، مبارزه برای رهایی از سخت‌گیری و جور و ستم مأمورین رژیم استبداد عثمانی بود که در کمال بی‌رحمی و شقاوت به قتل‌عام و تاراج اموال ارامنه ساکن مشرق آسیای صغیر دست می‌زدند ولی دامنه‌ی اقدامات داشناک‌ها به تدریج تا مناطق ارمنی‌نشین قفقازیه و سپس آذربایجان ایران گسترده شد[۱].

اما درباره‌ی همکاری مجاهدین مسلمان قفقاز با ملیون و آزادیخواهان ایران قسمت‌هایی از نوشته و. تریا نویسنده‌ی روس را در اینجا نقل می‌کنیم:

«هم در این موقع کمیته‌ی مرکزی انقلاب ایران و انقلابیون تبریز نمایندگانی به کمیته ولایتی سوسیال دموکرات‌های کارگران قفقاز روانه کرده و از آن‌ها یاری می‌طلبند. کارگران سوسیال دموکرات، قبل از انتشار قطعنامهٔ کمیته‌ی ولایتی (منظور کمیته ولایتی تفلیس است) آمادگی خود را برای حرکت به ایران اظهار داشتند. کمیته‌ی ولایتی با در نظر گرفتن افکار عمومی کارگران، تصمیم به مداخله در امور ایران گرفت، کمیته‌ی مزبور قطعنامه‌ای به این ترتیب صادر کرد:

۱ـ لازم است از تشکیلات محلی و نفراتی که سابقه‌ی خدمت نظام دارند و همچنین از تکنیسین‌های ماهر و کارگران مجرب ارتشی بسیج شود.

۲ـ این ارتش با اسلحه و مهماتی از قبیل بمب و مواد منفجره و غیره که دراختیار تشکیلات است، مسلح شده و به صورت دسته‌های مجزا از هم به ایران اعزام خواهند شد.

اولین دسته‌ی سوسیال دموکرات‌ها از تفلیس با راه‌آهن به جلفا واقع در مرز ایران اعزام شده و با احتیاط کامل و بطور اختفاء از ارس عبور کردند[۲]. عبور از این منطقه به علت فعالیت شدید جاسوسان تزاری فوق‌العاده مشکل بود، از این‌رو برای رسیدن به تبریز راه کوهستانی را انتخاب کردند. تمام راه زیر کنترل مستبدین بود. با این حال این دسته خود را به تبریز رسانده و زیر پرچم **ستارخان** به عملیات قهرمانانه‌ای پرداختند.

اینجا بوده که برای اولین مرتب بمب (نارنجک) به‌کار رفت. با پرتاب بمب بود که عده‌ی زیادی از دشمنان، مردم ایران را از پای درآوردند و این امر بود که وحشت مستبدین را فرا گرفت و ستمگران در حال مرگ به گرجی‌هایی که از قفقاز آمده و با خود «رعد و برق» به همراه

۱- اطلاعات مربوط به روزنامه‌ی دروشاک و تأسیس حزب داشناک تسوتون را آقای دکتر آوانس حق نظریان استاد محترم دانشگاه تهران دراختیار نگارنده قرار دادند، از ایشان سپاسگزارم.

۲- کسروی عده‌ی آنان را صد نفر نوشته و تصریح کرده است که همگی آنان گرجی بودند.

آورده بودند، لعنت می‌فرستادند. ایرانیان خبری از مواد منفجره نداشتند.

در اولین زد و خورد تبریز، چند تن از سوسیال دموکرات‌های قفقاز تلف شدند. اینان که اسیر شده بودند، با شکنجه‌های فجیعی به قتل رسیدند. روز به روز تعداد بیشتری از انقلابیون قفقازیه به ایران روانه می‌شدند.

کمیته‌ی ولایتی قفقاز یک نفر برای رهبری سوسیال دموکرات‌های قفقاز که در تبریز بودند، به این شهر اعزام داشت. در این موقع ۲۲ نفر از سوسیال دموکرات‌ها قفقاز (کمیته‌ی باکو) به تبریز وارد شدند[۱]. اینان چهل تفنگ بردانگ و در حدود پنجاه بمب به همراه آوردند. راهی که در زیر کنترل مستبدین و بیش از ۳۰۰ کیلومتر بود، پای پیاده پیمودند.

در ماه دسامبر سال ۱۹۰۸ (ذیقعده‌ی ۱۳۲۶ قمری) ضمن مبارزه با مرتجعین علاوه بر اهالی تبریز ۵ نفر از سوسیال دموکرات‌های قفقاز به قتل رسیدند. در زد و خوردهای «صوفیان» (قصبه‌ای واقع بر سر راه تبریز و مرند) نیز ۷ نفر سوسیال دموکرات را پس از شکنجه‌های طاقت‌فرسا سوزاندند. روی هم رفته ۲۲ نفر از آنان به قتل رسیده و عده‌ی زیادی مجروح شدند. دسته‌ای نیز پس از دستگیری به سیبریه تبعید شدند.

و. تریا در جای دیگر می‌نویسد:

«اینجا نمی‌توان از سکونت رذالت‌آمیز نمایندگان سیاسی اروپا (در تهران) سخنی نگفت، اینان نه تنها هیچ‌گونه اعتراضی به عملیات وحشیانه‌ی نیروی تزاری در ایران نکردند، بلکه تا آنجا که توانستند از وارونه نشان دادن حقایق نیز باز نماندند. در این میان دسته‌ی سوسیال دموکرات قفقاز تحت رهبری کمیته‌ی ایالتی قفقاز به شرق روانه شد. چند تن انقلابی خود را به شهر رشت رساندند. اینان سه ماه در منزل دو تن از خوانین که با هم برادر بودند، مخفی شدند. این دو نفر (خوانین) به علت خصومتی که با شاه داشتند به انقلابیون پیوسته بودند. در ۲۵ ژانویه سال ۱۹۰۹ (دوم محرم سال ۱۳۲۷ قمری) یک مجمع سرّی تحت نظر سوسیال دموکرات‌ها در منزل خان‌ها برپا شد. در این جلسه چند تن دروشاکیست نیز از آن جمله یفرم شرکت داشتند».

مطالعه‌ی نوشته‌های فوق‌الذکر و تأکید آن‌ها از طرف سید احمد کسروی و نویسندگان دیگر تاریخ مشروطه‌ی ایران این حقیقت مسلم را در نظر هر انسان روشندل و صلح‌دوست

۱- کسروی ضمن اشاره به این نکته اطلاعات مربوط به کمک‌های مردم قفقاز را به ایران از نویسندگان روس اقتباس کرده است. درباره‌ی ۲۲ تن مجاهد اعزامی از کمیته‌ی انقلابی باکو می‌نویسد که «گویا اینان همانند که به گیلان فرستاده شده‌اند. ما از آمدن آنان به تبریز آگاهی نمی‌داریم.»

مجسم می‌سازد که: راه ملت‌ها همیشه یکی است و این فقط دولت‌ها و هیئت‌های محاکمه هستند که راه‌هایی خلاف یکدیگر و احیاناً در جهت مخالف منافع و مصالح ملل جهان می‌پیمایند و به گفته‌ی عارف بزرگ ایران مولانا مولوی بلخی:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های شیران خداست

هیئت حاکمه تزاری روس با تمام قوای خود می‌خواهد نهضت انقلابی ایران را که فقط برای رهایی از بیدادگری هیئت حاکمه پدید آمده است، سرکوب کند و سلطان عبدالحمید، سلطان مستبد و مغرور عثمانی، به یاری محمدعلی شاه می‌شتابد و نیرو به مرزهای ایران می‌فرستد ولی در همان حال مردان آزاده، بدون توجه به ملیت و تابعیت و دین و آیین خویش، نادیده و ناشناخته، به هم می‌پیوندند. مسلمان قفقازی و ارمنی، ایروانی و ایرانی و مجاهدان دلیر آذربایجانی و گیلانی دوش به دوش یکدیگر در نبرد علیه هیئت‌های حاکمه خون خود را نثار می‌کنند. این حقیقت پر ارزش بارها به ثبوت رسیده است. **لرد بایرون** شاعر حساس انگلیسی، به یاری آزادی‌خواهان یونان می‌شتابد. **لافایات** و نجبای دیگر فرانسه در نبرد ملت آمریکا علیه استعمار بریتانیا شرکت می‌جویند و هزاران نمونه‌های دیگر از این همدردی بی‌المللی بر صفحه‌ی تاریخ جهان نقش می‌بندد، اما هنوز هیئت‌های حاکمه نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند این حقیقت مسلم را درک کنند.

پیمان‌شکنی محمدعلی شاه

دولت روسیه‌ی تزاری با آنکه رژیم مشروطه‌ی ایران را به رسمیت شناخته بود، برای پشتیبانی از محمدعلی شاه و به بهانه‌ی حفظ منافع خود در حریم امنیتی که طبق قرارداد خائنانه‌ی ۱۹۰۷ میلادی در قسمت عمده‌ی مناطق شمالی و مرکزی ایران به دست آورده بود، عملاً در نبرد نیروی استبداد با مجاهدین دلیر تبریز مداخله و عناصر مرتجع و قلدر آذربایجان را تقویت می‌کرد، اما انگلستان که به علت همکاری با روسیه‌ی تزاری در ایران منفور عامه‌ی مردم به ویژه ملیون و آزادیخواهان گردیده بود، می‌خواست از راه دیپلماسی شاه را به تجدید انتخابات و افتتاح مجلس وادار و اقدامات خود را در این زمینه طوری وانمود کند که بار دیگر مردم ساده‌لوح و زودباور به پشتیبانی بریتانیا از رژیم مشروطه و آزادی امیدوار شوند.

فعالیت مشترک دیپلماسی روس و انگلیس در خلال جنگ‌های تبریز آغاز گردید و نمایندگان آن دولت در تهران بر فشار خود نسبت به محمدعلی شاه برای افتتاح مجلس افزودند.

دکتر ملکزاده چنین می‌نویسد:

«گزارش مستر چرچیل از تهران به وزیر خارجه‌ی انگلستان: موافق دستور شما من امروز به اتفاق مسیو بارناوسکی به باغشاه رفتم. من در راه یادداشتی را که تهیه شده بود تا به شاه داده شود، به بارناوسکی نشان دادم، او موافقت کرد. همین که به حضور شاه رسیدیم، مسیو بارناوسکی پیغام سفارتین را به شاه ابلاغ کرد. شاه در جواب گفت: اطمینان مرا به اطلاع دولت‌های خودتان برسانید که من با افتتاح مجلس مخالف نیستم و اقدامی که در گذشته کردم، بر ضد رولوسیونرها (انقلابیون) و انجمن‌ها و مفسدین، عموماً بوده و مقصودم نگاهداری مشروطیت است که من خود قانون آن را امضا کرده‌ام».

پیام‌ها و فشارهای دیپلماسی و رعب و هراسی که از شکست نیروهای دولتی در برین، بر محمدشاه مستولی شده بود، او را بر آن داشت که بار دیگر به خدعه و نیرنگ متوسل شود. اعمال و رفتار شاه بر کسی پوشیده نبود و همه می‌دانستند که در نظر کسی که سوگند به قرآن را بشکند، پیمان شکستن و زیر بار مهر و امضا خود زدن بسیار آسان است. معذلك صدور دستخط شاهانه در شعبان ۱۳۲۶ قمری بار دیگر روزنه‌ی امیدی در دل آزادی‌خواهان و ملیون به ویژه در تهران که تمام ثقل و فشار دستگاه استبداد بر آن وارد می‌آمد باز کرد.

دستخط محمدعلی شاه از این قرار بود:

«جناب صدراعظم ـ پس از این‌که دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمن‌ها و اشخاص لامذهب که باعث اذیت مردم بودند، مجلس را منحل نمود. ما قول دادیم که پس از اعاده‌ی نظم و قلع و قمع رولوسیونرها و انجمن‌ها و استقرار امنیت و خاموشی اهالی مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن مقتضی با اوضاع مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و مروّج عدالت گردد، تا این‌که ما بتوانیم تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آن‌ها از طرف خدای تعالی به ما واگذار شده در صلح و آسایش نگاه داشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آیین مقدس اسلام را که اولین وظیفه‌ی ماست حفظ و حراست نماییم. حتی به تمام نمایندگان دول متحاربه هم این‌طور اعلان کردیم. اکنون که موقع انعقاد آن مجلس نزدیک شده ما به جناب شما اخطار می‌نماییم کهمجلس با شروط معین و محدود، موافق مقتضیات مملکت که قوانین او بر وفق شرع انور اسلام باشد و از بروز اغتشاش جلوگیری کند در نوزدهم شهر شوال منعقد خواهیم نمود.

لذا به تمام اهالی مملکت و تمام طبقات رعایا اعلام می‌نماید که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و تاج و تخت و حامی مذهب قرار داده و نظر ما این است که طریقه‌ی عدالت پیغمبر را پیش گیریم این است که به مردم امر نموده و حکم می‌کنم که مجلسی مرکب از اشخاص متدین تأسیس شود. به وسیله‌ی این مجلس که موافق شرع خواهد بود مردم راحت

خواهند بود و در قوانین اسلام محفوظ و اجرا خواهد شد و ناامنی و اغتشاشات انجمن‌ها محو خواهد شد و مردم در ظل عنایت و مرحمت ما راحت خواهند شد. این است که به شما حکم می‌کنم که قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای اول شوال حاضر نمایند تا این‌که هر دو مجلس منعقد گردد تا تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز نکنند.

لیکن یاغیان تبریز طوری مقصرند که دولت نمی‌تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد. این است که به همه اعلان می‌شود که تا سر مدتی که نظم در تبریز برقرار نشود و یاغیان قلع و قمع نشوند و اهالی آن شهر از شرّ آن‌ها خلاص نشوند، تبریز از حکم این دستخط خارج است. ۲۷ شعبان ۱۳۲۶ محمدعلی شاه قاجار[۱]».

محمدعلی شاه این دستخط را صادر کرد و درحقیقت مایل بود مجلسی فرمایشی و همان‌طور که خود او در دستخط تصریح کرده، صددرصد از ملاهای درباری و اشراف و مرتجعین و طرفداران استبداد تشکیل بدهد تا بتواند مقاصد پلید خود و از آن جمله استقراض از بیگانگان را به وسیله‌ی آن مجلس پیش ببرد. در برابر تقاضای قرضه از ممالکی چون انگلیس و فرانسه و بلژیک که **سعدالدوله** واسطه‌ی آن بود، ملیون و مشروطه‌خواهان و انجمن‌های ملی به وسیله‌ی نامه و تلگراف اعتراض خود را به گوش جهانیان رسانیدند که در مطبوعات و محافل ملی غالب ممالک جهان منعکس گردید و محمدعلی شاه که در برابر پایداری آذربایجان و قیام مجاهدان گیلان و فعالیت و صف‌آرایی ایل بختیاری و مجاهدان فارس و اصفهان و همدان و قزوین و باختران سخت درمانده و از بی‌پولی در مضیقه بود، دست به یک مانور خائنانه‌ی جدید زد و ملاها و آخوندهای مرتجع را برانگیخت تا حکم به تحریم مشروطه را صادر کنند[۲]. در رأس این طبقه از ملاها و مجتهدین **حاجی شیخ فضل‌الله نوری** و حاجی سید ابوالقاسم امام جمعه و ظهیرالاسلام قرار داشتند و در عریضه‌ی خود که به خاک پای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت اسلامیان پناه تقدیم داشتند، متفق‌الکلمه مجلس شورای ملی را منافی با قواعد اسلام دانستند و محمدعلی شاه برای تکمیل نقشه‌ی خود به وسیله‌ی ایادی خویش جمعی از

۱- «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، نگارش دکتر ملک‌زاده، جلد چهارم، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲- این که امثال شادروان شیخ فضل‌الله نوری حکم به تحریم مشروطه داشتند دلیل به ارتجاعی بودن آن‌ها نیست چه مثلاً مرحوم شیخ فضل‌الله مخالف مشروطه‌ای بود که به دامن اجانب افتاده بود و لذا تِز مشروطه را عنوان کرد. از این گذشته دلیل تاریخی کافی وجود ندارد که شادروان شیخ فضل‌الله به تحریک محمدعلی شاه حکم به تحریم مشروطه کرده باشد.

تجار و اصناف را تشکیل ساخت تا آنان را به مخالفت با مشروطه و مجلس برانگیزد. کارگردان این صحنه **تراژدی ـ کمدی** یکی از تجار تهران به نام ملک‌التجار بود.

دکتر ملک‌زاده در این باره می‌نویسد:

«این جماعت را به تالاری که شاه در آن جلوس کرده بود، بردند. ملک‌التجار که در صف مقدم قرار داشت و ریاست طبقه‌ی تجار را عهده‌دار بود، همین که از دور چشمش به محمدعلی شاه که در روی یک صندلی زرنگار قرار گرفته بود افتاد، دست‌ها را به سوی او دراز کرد و با یک صدایی که آثار عجز از آن هویدا بود گفت: **یاربی اغفرذنوبنا** ای پروردگار من گناهان ما را ببخشای و به خاک افتاد. تجار مشروطه‌خواه به حدی از رفتار این مرد پست فطرت متأثر شدند که **سید مرتضوی** با صدای بلند گفت: **ای کپک اغلو** (یعنی: ای پدر سگ.)

آن جماعت در مقابل تخت محمدعلی شاه دست بسته صف کشیدند و ملک‌التجار عریضه‌ای را که قبلاً با دقت تهیه کرده بود، قرائت کرد. مضمون آن عریضه به حدی تملق‌آمیز بود که شنیدن آن عرق بر جبین شنونده می‌آورد. مفهوم آن بدگویی از مشروطه و قانون اساسی و انزجار عموم تجار و کسبه‌ی تهران از حکومت ملی و مجلس شورا بود... غفلتاً صدایی از میان آن جماعت بلند شد و گفت: قربان آنچه حضور مبارک عرض کردند فقط نظر شخص ایشان بود، ملت ایران مشروطه‌خواه است و طالب مشروطه است و اگر کسی به غیر از این حضور مبارک عرض کرده است. این صدای یک نفر تاجر مشروطه‌خواه به نام **میرزا ابوالقاسم اصفهانی** بود که به قیمت جان خود، صدای آزادیخواهان ایران را بدون خوف و وحشت در دربار ایران منعکس نمود... محمدعلی شاه بعد از یک دقیقه بهت و سکوت به خود آمد و برای آنکه گفته‌ی میرزا ابوالقاسم در خارج انعکاس پیدا نکند، حرف او را نشنیده گرفت و چند کلمه سر و ته شکسته درحالی که خود نمی‌فهمید چه می‌گوید به زبان آورد و سپس با سردی آن جماعت را مرخص کرد و این خیمه‌شب‌بازی هم بدین ترتیب خاتمه یافت».

پس از زد و خوردهای شدید تبریز و رسیدن عین‌الدوله به آن شهر چون آن مرد سنگدل راه آذوقه را بر مردم شهر بست، آزادیخواهان و مردم دلیر آن شهر، سخت در مضیقه افتادند و عده‌ای از نمایندگان آذربایجان که پس از انحلال مجلس به تبریز رفته بودند و جمعی از سران ملیون در تلگرافخانه اجتماع و تلگرافاتی به تهران مخابره کردند. اما در همان اوقات یعنی اوایل فروردین سال ۱۲۷۷ شمسی ماه صفر ۱۳۷۷ قمری **میرزا مصطفی آشتیانی** و عده‌ای پیروانش که در حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند، به دست عده‌ای از اراذل و اوباش و به اشاره‌ی شاه کشته شدند و بار دیگر پایتخت به جوش و خروش درآمد. در تبریز هم چند روز پس از حادثه‌ی تهران **باسکرویل**، معلم مدرسه‌ی آمریکایی تبریز که فوجی از جوانان پر شور را برای

کمک به مشروطه‌خواهان بسیج کرده بود در نبرد با قزاقان کشته شد و تشییع جنازه او با شور و هیجان فوق‌العاده توأم بود[۱].

درست در همان روزهایی که گرسنگی بر مردم تبریز عرصه را تنگ کرده بود، بار دیگر نمایندگان سیاسی روس و انگلیس به میانجیگری برخاستند و کنسول انگلیس نامه‌ای به انجمن تبریز (که قائم‌مقام پارلمان محلی شده بود)، نوشت و اطلاع داد که چون دولت ایران از باز کردن راه وصول آذوقه خودداری می‌کند روس و انگلیس مصمم هستند که خودشان راه خواربار را باز کنند. از طرف دیگر سربازان و نیروهای اعزامی روسیه از قفقازیه از مرز ایران در ارس گذشته، به طرف تبریز پیش می‌آمدند.

در جواب تلگراف‌هایی که از طرف انجمن تبریز و سران ملیون و نمایندگان آذربایجان به شاه و درباره مخابره شد. این تلگراف از طرف شاه به عین‌الدوله رسید:

«توسط حاضرین تلگرافخانه ـ شاهزاده عین‌الدوله، این تلگراف را فوراً به سردارها برسانید. شجاع‌الدوله، امیر تومان، سردار نصرت، امیر معزز، سالار جنگ، سردار ارشد، چون اظهارات از شهر تبریز رسید، حقیقتاً تأثیر بخشید. تبریز و آذربایجان خانه‌ی من است، بیشتر از این گرسنگی و استیصال تبریز را به هیچ وجه نمی‌توانم تحمل و صبر نمایم. به وصول این تلگراف به کلی جنگ را موقوف نمایید و راه آذوقه را باز نمایید و بلکه خودتان هم در سهولت حرکت مال برای حمل آذوقه ساعی و جاهد باشید[۲]».

در برابر تلگراف شاه که در آن موقع دیگر دردی را دوا نمی‌کرد، ملیون و حضار تلگرافخانه یک پیام تلگرافی برای وزرا و درباریان که در تلگرافخانه‌ی تهران حاضر بودند، فرستادند که قسمتی از آن نقل می‌شود:

«حضور آقایان عظام ـ کان الذی خفت ان یکونا ـ بعد از مخابره تلگراف اولی الآن خبر بدبختی غیر متوقع رسید و خاکستر مذلت بر سر مملکت بیخته شد، اناالله و اناالیه راجعون. مغرضین ملک و ملت به سلامت باشند. تمام الحاحات برای این بود که بلانازل نگردد. الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت. تا حال سیصد و پنجاه نفر گذشته و مشغول لشکرکشی‌اند. دیگر هیچ حواسی برای این جمع که چون حلقه‌ی ماتم اشک حسرت به نتایج

۱- کسروی می‌نویسد: هنگامی که باسکرویل گلوله خورد به همراهان خود فرمان درازکش داد و رو به مترجم خود میرزا حاجی آقارضازاده (آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه) کرده گفت: حاجی آقا من تیر خوردم. این را گفت و خاموش شد.

۲- «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، نگارش سید احمد کسروی، بخش سوم، ص ۹۰۴ - ۹۰۵.

جهالت چند نفر مملکت خراب‌کن می‌ریزند، نمانده... حاضرین تلگرافخانه اگر علاجی دارید در تهران بکنید، اگر فرمایشی بدارید بفرمایید[۱]».

نتیجه‌ی خدعه و نیرنگ و پیمان‌شکنی‌های محمدعلی شاه این بود که سربازان روسی روز هشتم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ قمری به حومه‌ی تبریز رسیدند و کنار **پل آجی** (پل روی تلخ‌رود یا آجی‌چای) اردو زدند و فردای آن روز سوار و پیاده روسی در شهر رژه رفتند ولی از طرف ملیون و سران آزادی مورد ملاطفت و مهمان‌نوازی قرار گرفتند و مخصوصاً به مجاهدین دستور سخت داده شد که از هرگونه برخورد با سربازان روسی بپرهیزند. محمدعلی شاه سرانجام در برابر فشارهای دیپلماسی خارجی و ترس از نتایج وخیم خطاهایی که مرتکب شده بود و درست هنگامی که مجاهدین گیلان و اصفهان در شرق حرکت به سوی پایتخت بودند، ناچار در برابر اراده‌ی مردم سر تسلیم فرود آورد و در اواسط ربیع‌الاول ۱۳۲۷ هجری دستخط استقرار مشروطه را صادر کرد و به دنبال آن فرمان عفو عمومی داد. فرماندهان اردوهای مهاجم استبداد، یکی پس از دیگری از دروازه‌های شهر تبریز عقب کشیدند و راه آذوقه و خواربار باز و بار دیگر تبریز غرق در جشن و سرور و شادمانی گردید، اما افسوس که به قول کسروی «درآمدن روسیان به ایران دل‌های همه را پر از اندوه می‌داشت و کسی نمی‌دانست از این میهمانان ناخوانده چه زیان‌هایی پدید خواهد آمد».

پیروزی نهایی

قبلاً اشاره کردیم که علاوه بر نهضت و قیام مردانه مجاهدان تبریز، در اصفهان و بختیاری و گیلان و بسیاری از شهرستان‌های ایران جنب و جوش و فعالیت برای بسیج نیروهای مبارز از افراد طبقه‌ی سوم کشور آغاز گردیده و این کوشش‌ها مقدمه‌ی به هم پیوستن نیروهای انقلاب بزرگ و برای ریشه‌کن کردن دستگاه استبداد محمدعلی شاه بود.

نخستین دسته از مجاهدین که به قصد تسخیر پایتخت از قرارگاه خود خارج شدند، هزار سوار بختیاری بودند که به سرداری حاجی علیقلی‌خان **سردار اسعد** در آغاز ماه جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ (۲۹ خرداد ۱۲۸۸ شمسی) از راه جوشقان و قم عازم تهران شدند و نیروی دولتی را که در کاشان متمرکز شده بودند پشت سر گذاشتند و در همان حال سران دیگر بختیاری در تدارک نیرو و بسیج افراد برای حرکت به سوی پایتخت بودند. وصول خبر حرکت سردار اسعد به تهران چنان رعب و هراسی در دل درباریان و رجال دستگاه استبداد انداخت که کلیه‌ی وزرا غیر

۱- «تاریخ مشروطه‌ی ایران»، نگارش سید احمد کسروی، بخش سوم، ص ۹۰۴ - ۹۰۵.

از سعدالدوله از شغل خود کناره‌گیری کردند و از پیرامون محمدعلی شاه پراکنده شدند. کسروی نویسنده‌ی «تاریخ مشروطه‌ی ایران» در این باره می‌نویسد:

«جز سعدالدوله کسی با محمدعلی شاه نماند. ما از این مرد نکوهش نوشته‌ایم و در این‌جا از ستایش باز نمی‌ایستیم. این کار او مردانه و دلیرانه بود ولی دیگران را هر چه نکوهش کنیم، رواست. اینان آن کسانی‌اند که همیشه در پیرامون محمدعلی میرزا و پدر بر پدر از درباریان بودند و بیشتر ایشان در زمانی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و رشته‌ی کارهای کشور به دست لیاخوف و شاپشال افتاد، عنوان وزارت داشتند. هر روز در باغشاه آن بیدادگری‌های لیاخوف را با دیده دیدند و کالبدهای پیروان میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین را که در راه آزادیخواهی جان باخته بودند، تماشا نمودند و این اندازه مردی از خود نشان ندادند که به آن بیدادگری‌ها ایراد گیرند ولی اکنون بی‌درنگ از کار کناره جستند و این کار را از بهر آن کردند که رو به سوی مشروطه بیاورند و دیگر از دسته‌ی درباریان بیرون باشند[1]».

نیروی زیر فرماندهی سردار اسعد در قم با رسیدن نیروهای جدید از بختیاری و مجاهدین داوطلب اصفهان و فارس تقویت شدند. مقارن این اوقات، قزوین به تصرف نیروی مجاهدین گیلان درآمد که فرماندهی آنان با محمد ولی‌خان نصرالسلطنه **سپهدار** بود[2] حرکت این نیرو از قزوین به سوی تهران تا کرج بدون خونریزی صورت گرفت و اولین برخورد این نیرو با دسته‌ای از قزاقان به فرماندهی بلینف در کنار پل کرج روی داد. یفرم‌خان به همراهی دوست و همکار خود **ابراهام‌خان**[3]، که هر دو اعضای برجسته‌ی حزب «اتحاد و اتفاق» یا **داشناک** ارامنه تابع ایران بودند، با یک حمله نیروی قزاق را درهم شکستند.

کمی بعد بین نیروهای سپهدار و سردار اسعد که اولی در کرجی و دومی در رباط‌کریم موضع گرفته بودند، ارتباط برقرار شد. در این موقع نمایندگان سیاسی انگلستان از جانب سفارت انگلیس در تهران با دو سردار ملیون تماس گرفتند و گفتگو کردند، شاید آنان را از حرکت به سوی تهران بازدارند ولی نتیجه‌ای به دست نیاوردند، جز آن‌که مشاهدات خود را

۱- «تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان» (جلد دوم تاریخ مشروطه)، نگارش سید احمد کسروی، چاپ دوم، ۱۳۳۳، صفحه ۵۱.

۲- در کشاکش تصرف قزوین به دست مجاهدین، عده‌ای از مرتجعین از آن‌جمله شیخ‌الاسلام و قاسم آقا از افراد بریگاد قزاق که در ویرانی بهارستان سهم بسزایی داشتند کشته شدند.

۳- ابراهام خان مشهور به بختیاری بعداً به خدمت ارتش درآمد. وی در سال ۱۳۴۲ شمسی به سن ۸۶ سالگی در تهران درگذشت.

یادداشت کردند که بعداً در کتاب آبی، نشریه رسمی وزرات خارجه‌ی بریتانیا درج گردید.

مجاهدین گیلان و اصفهان و بختیاری طبق قراری که بین فرماندهان آن دو نیرو گذاشته شده بود به سمت تهران پیش راندند. در این آرایش یفرم خان و سربازان ورزیده و جنگ‌دیده‌ی او در مقدمه و بختیاری‌ها در جناح راست و مجاهدین گیلان در جناح چپ پیش می‌رفتند. نبرد با نیروهای دولتی که از تهران تا کاروانسرا سنگی جلو آمده بودند، سه روز طول کشید و نیروی دولتی شکسته شد. آنگاه برای تصرف تمام نقاط حساس پایتخت نیز سه روز جنگ در داخل شهر ادامه یافت تا آن‌که روز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ قمری (۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ شمسی) محمدعلی شاه از تاج و تخت و مقام سلطنت دست کشید و به کعبه‌ی آمال خود یعنی سفارت روس پناهنده شد و بدین ترتیب عمر حکومت استبدادی سیزده ماه پادشاهی که فریب وسوسه‌های شیطانی اطرافیان را خورده و زمام امور کشور را به دست بیگانه سپرده و ملت خود را به خاک و خون کشیده بود، با نکبت و تلخ‌کامی به پایان رسید.

روز تاریخی جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی، روز پیروزی نهایی نیروی ملی بر دشمنان آزادی، تهران غرق در جوش و خروش بود. به ویژه هنگامی که خبر پناهنده شدن لیاخوف به بهارستان در میان مردم منتشر گردید، آزادیخواهان از شادی در پوست نمی‌گنجیدند و اینک دنباله‌ی این ماجرا از زبان کسروی:

«سردار اسعد و سپهدار، بهارستان را نشیمن‌گاه گرفته و مردم دسته دسته به آنجا می‌شتافتند. خیابان سراسر پر از مردم بود. در این میان یک تماشای بسیار پر بهایی بهره‌ی تهرانیان گردید و آن زبونی و خواری لیاخوف بود، که در میان آن شور و خروش از بانک شاهی بیرون آمده، با امیر مجاهد (از سران مجاهدین و آزادیخواهان) در درشکه نشستند و راه خیابان پیش گرفتند. کجا می‌رود این بدترین دشمن آزادی؟ به بهارستان، آری به بهارستان. همان‌جایی که با توپ ویران ساخته بود. می‌رود تا از سران آزادی زینهار خواهد و بر جان خود ایمن گردد و چون بیچاره شده و زبون گردیده از مردم می‌ترسد که بر سرش ریزند و خواستار شده، امیر مجاهد برای بردن او تا بانک شاهنشاهی آمده.

این را سفیر روس خواستار شده بود که لیاخوف به بهارستان آمده، خود را به سرداران آزادی سپارد، زینهار خواهد و آنان زینهارش بخشند و راه دهند از ایران بیرون رود و خواهش کرده بود یکی از سران آزادی تا بانک شاهنشاهی که نزدیک‌ترین جا به میدان توپخانه و قزاقخانه بود، آمده او را بدرقه نماید. بدینسان کشنده‌ی میرزا جهانگیر خان و ملک‌المتکلمین از ایران بیرون رفت و کیفر خود را ندید. ولی پس از چندی در قفقاز به دست گرجیان کشته

گردید[۱]».

ماهیت انقلاب ایران

ملت ایران به‌طوری که دیدیم با یک جنبش مردانه و علیرغم فشارهای سیاسی و نظامی روسیه و کارشکنی و دورویی دیپلماسی بریتانیا، طی انقلاب با شکوهی زمام مقدرات خود را که قرن‌ها در سرپنجه قدرت پادشاهان مستبد و خودخواه بود، در دست گرفت.

رهبران انقلاب مشروطه‌ی ایران غالباً از میان طبقات متوسط برخاستند و مجاهدین و مردم دلیر و فداکار این طبقه بودند که آزادی و حریت را در سایه رشادت و جانبازی خود به دست آوردند ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که انقلاب مشروطه اثر عمیقی در وضع اجتماعی و طبقاتی ملت ایران به‌وجود نیاورد و بر اثر آن انقلاب، شرایط اقتصادی و حتی اجتماعی زندگی مردم تغییری حاصل نکرد و در وضع طبقات کشور و روابط اجتماعی طبقات کارگر و زحمتکش با طبقات ممتازه کارفرما تفاوت محسوسی، نسبت به آنچه در دوران استبداد بود، پدید نیامد. رهبران انقلاب پس از احراز موفقیت و تحکیم اساس مجلس شورای ملی، سرنوشت مشروطه را به مروز زمان و قانون تکامل و ارتقا سپردند و تصور کردند که عامل زمان خود تحولات اساسی و تغییرات محسوسی را که در پی هر انقلاب ریشه‌دار و عمقی طبعاً پیش می‌آید، به وجود خواهد آورد. نتیجه‌ی این‌گونه تفکر و بروز پاره‌ای اختلافات میان سران انقلاب بر سر مسائل سیاسی و سپس اثر رویه و روشی که احزاب مختلف در سیاست خود پیش گرفتند، این شد که سرنوشت حکومت مشروطه نیز به دست کسانی افتاد که مصالح و منافع خود را در رژیم فرسوده استبدادی جستجو می‌کردند، یعنی همان طبقه‌ی حاکمه سابق با تغییر قیافه در دوران بعد از مشروطه نیز زمام قدرت را در دست گرفتند و طبعاً از هرگونه تحول اساسی در شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی طبقات محروم و زحمتکش ایران جلوگیری کردند و علیرغم انتظارات کساعنی که در راه ایجاد حکومت مشروطه فداکاری‌ها و رشادت‌ها نشان داده بودند، امتیازات طبقاتی خود را کماکان در میان جامعه‌ی ایرانی حفظ کردند و به علت انتساب به حکومت آزاد و تظاهر به آزادی‌طلبی و حمایت از ارکان مشروطه، بر وجهه ملی و نفوذ اجتماعی خویش افزودند.

در فصول پیش درباره‌ی تجزیه و تحلیل نهضت مشروطه‌خواهی، اشاره کردیم که طبقه‌ی مولد ثروت کشور یعنی دهقانان ایران که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، اگرچه در مسیر

۱- «تاریخ هیجده سال آذربایجان» نگارش کسروی، چاپ دوم، ص ۶۰ـ۶۱.

انقلاب قرار گرفتند لیکن نه مفهوم مشروطه را درک کردند و نه عملاً در پیروزی انقلاب شرکت داشتند. هنوز برای دهقان ایرانی، ارباب مظهر قدرت و فرمانروایی و دهقان محکوم ارباب و در سرپنجه قدرت او بود. نه دولت می‌شناخت و نه قانون.

حوادث و وقایع شوم دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، چنان آثار عمیقی در روحیه‌ی مردم و احوال اجتماعی ملت ایران باقی گذاشته بود که تنها با تغییر رژیم سیاسی، برطرف کردن آن آثار امکان‌پذیر نبود. ایران در زیر بار قروض کمرشکن و قیود سیاسی و اقتصادی دول استعماری به سختی می‌نالید و در آن ایام تنها یک حکومت مقتدر ملی و متکی به افکار عمومی می‌توانست علاوه بر اصلاح امور داخلی به سیاست خارجی ایران نیز، سر و صورتی بدهد و قیود سیاسی و اقتصادی را از دست و پای مردم بردارد ولی حکومت مشروطه ایران، چنان‌که خواهیم دید، هرچند که رکن اعظم آن، یعنی مجلس شورای ملی را مردمی پر شور و وطن‌دوست و با ایمان تشکیل داده بودند، آن امتیاز را نسبت به حکومت‌های سابق نداشت که از عهده‌ی انجام چنان اصلاحاتی برآید. در واقع جز از جنبه قانون‌گذاری، در ماهیت حکومت ایران نسبت به دوران استبداد و در ماهیت عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن نسبت به هیئت حاکمه دوره‌ی استبداد تغییر اساسی روی نداده بود.



آیت الله بهبهانی

فصل نوزدهم

سلطنت احمدشاه قاجار

(قسمت اول از سال ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۳۸ قمری)

I
از سال ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۳۳

دولت جدید

به دنبال فتح تهران به دست مجاهدین و سقوط دولت و استعفای محمدعلی شاه از سلطنت، اجتماع بزرگی از ملیون و سران مشروطه در بهارستان تشکیل گردید و برای اداره‌ی امور کشور ۲۲ نفر برگزیده شدند که بر هیئت دولت ریاست داشته باشند. این هیئت ۲۲ نفری در حقیقت قائم‌مقام رئیس دولت بودند و چون احمدشاه پسر سیزده ساله‌ی محمدعلی میرزا به سلطنت برگزیده شد و او به سن بلوغ نرسیده بود، عضدالملک رئیس معمر ایل قاجاریه به نیابت سلطنت انتخاب گردید. ترکیب دولت جدید که می‌بایستی زیر نظر هیئت مدیره ۲۲ نفری انجام وظیفه کند، بدین قرار بود:

محمد وزیرخان نصرالسلطنه، سپهدار، وزیر جنگ؛

حاجی علی‌قلی خان سردار اسعد، وزیر داخله؛

ناصرالملك قراگزلو، نامزد وزارت خارجه و مقرر گردید که تا رسیدن او از اروپا، مشارالسلطنه امور وزارت خارجه را اداره کند.

فرمانفرما، وزیر عدلیه؛

مستوفی‌الممالك، وزیر مالیه؛

سردار منصور، وزیر پست و تلگراف.

درضمن صمصام‌السلطنه بختیاری که در فتح اصفهان و بیرون راندن پادگان دولتی آن شهر هنرنمایی کرده بود، به حکومت اصفهان و **یفرم خان** از گیلان به ریاست **نظمیه** تهران منصوب و برای تصدی مشاغل دیگر کسانی از میان ملیّون برگزیده شدند.

کسروی پس از ذکر نام وزیران چنین می‌نویسد:

«اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اندام‌های (اعضای) کمیسیون (هیئت ۲۲ نفری) را می‌شناخت، بایستی چندان شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی میرزا و در باغشاه از همدستان او بودند و این درخور هرگونه شگفت است که پس از آن همه خونریزی، در نخستین گام حکمرانی مشروطه دست اینان در میان باشد. آیا هوادار اینان که بوده؟... آیا چگونه مردم این ناروایی را درنمی‌یافتند؟... از همین جاست که می‌توان پی به راز تاریخ برد».

یکی از کارهای دولت جدید تدارک پول بود که چون نمی‌خواست دست گدایی به سوی دول بیگانه دراز کند و در خزانه‌ی مملکت دیناری وجود نداشت، ناچار توانگران و درباریان متمکن را به زور مجاهدین واداشت تا هر کدام مبلغی به دولت جدید وام بدهند و به طوری که کسروی می‌نویسد: «چون ظل‌السلطان پدر سردار اسعد را کشته بود[1] و بختیاری‌ها نسبت به او کینه در دل داشتند، همین که از خبر سقوط محمدعلی شاه آگاه و او به امید دست یافتن به مقامی از راه دریای خزر وارد گیلان شد، به دستور دولت او را در رشت توقیف و صد هزار تومان از او گرفتند و آزادش کردند و این بزرگترین رقم وامی که از متمکنین گرفته شده بود.»

یکی از مواردی که کسروی را دچار شگفتی گردانید، تبعیضی است که حکومت جدید مشروطه در کیفر دادن تبهکاران و دشمنان آزادی روا داشت، به جای آن‌که چوبه‌های دار در سراسر کشور برپا کند و تبهکاران سرشناس درجه‌ی اول و عمال اصلی آن همه خونریزی را به بالای دار بفرستند، چند تن بی‌دست و پا و تبهکار درجه‌ی دوم را که در حال فرار به سوی مرزهای کشور بودند، دستگیر و تیرباران کرد[2]. اما عین‌الدوله و امثال او، که عامل اصلی آن

۱- پدر سردار اسعد، حسین قلی‌خان ایلخان بختیاری بود که در شعبان سال ۱۳۰۰ قمری به دست ظل‌السلطان کشته شد.

۲- حسن رأفت و جوانمردی و گذشت ملت ایران که ما بارها به آن اشاره کرده‌ایم، باعث شد که بسیاری از دشمنان مشروطه، همین که از اعمال خود اظهار ندامت کردند، بخشوده شدند ولی کسانی که به حکم دادگاه دولت جدید مشروطه محکوم به مرگ گردیدند، عبارت بودند از: مفاخرالممالك قاتل اسماعیل‌خان و میرزا مصطفی آشتیانی، حاجی شیخ فضل‌الله نوری، آجودانباشی، میرهاشم دوچی.

همه فجایع بودند، از کیفر معاف شدند. ما هم مانند کسروی باید بپرسیم کدام سیاست گرداننده این صحنه‌ها و ایفاکننده‌ی این تبعیض‌ها و حامی و پشتیبان تبهکاران بزرگی چون عین‌الدوله بوده؟ شاید در این مورد نیز مانند مواردی که گذشت، به آسانی بتوان دست آلوده و ناپاکی را که از آستین دیپلماسی بریتانیا بیرون آمده بود، شناخت. دیپلماسی خطرناکی را که کشور و ملت ایران را یک بار به روسیه تزاری فروخت و می‌رفت تا بار دیگر جنایت تاریخی خود را با همکاری همسایه زورگو و ستم‌پیشه‌ی شمالی ایران تجدید و تکمیل کند. همان دیپلماسی که برای موجه نشان دادن و گلوله‌باران کردن بندر بوشهر در زمان ناصرالدین شاه گفت که برای جلوگیری از خونریزی بیشتر به این جنایت مبادرت ورزیده است و باز همان دیپلماسی که در دولت جوان مشروطه ایران به پشتیبانی از هیئت حاکمه دوران استبداد برخاست و عناصر و عوامل آن هیئت‌ها را بر مقامات و مشاغل رژیم مشروطه برگماشت و پیشامدهای آینده این حقیقت را اثبات خواهد کرد.

دولت جدید و جوان مشروطه با مسائل پیچیده و مشکلات گوناگون داخلی و خارجی روبرو و مهم‌ترین آن‌ها، ورود سربازان روسیه‌ی تزاری به آذربایجان و سپس به گیلان، درشت‌خویی و عربده‌جویی و ستمکاری و مداخله‌ی آشکار آنان در امور داخلی و هدف روسیه‌ی تزاری از این مداخله، آزمایش دوم برای برانداختن رژیم مشروطه و درصورت امکان تجزیه‌ی ایالات شمالی و شمال غربی از ایران بود و این مداخله‌ی نظامی با آغاز جنگ جهانی اول گسترش یافت و نیروهای عظیم سالدات (سرباز روس) و قزاق و ترک قفقازی و امثال آنان، وابسته به امپراتوری تزار، از اردبیل تا قزوین و همدان و باختران را عرصه‌ی نبرد با نیروهای عثمانی قرار دادند و از هیچ‌گونه فجایع خودداری نورزیدند. بدین ترتیب، درحالی که تهران پیروزی نهایی را جشن می‌گرفت و در مشهد و اصفهان مردم برای فتح تهران به دست مجاهدین به سرور و شادمانی برخاسته بودند، آذربایجان در زیر بار گران فشار سیاسی و نظامی روسیه تزاری دست و پا می‌زد و آزادیخواهان و ملیون آن ایالت با چنان مشکلی روبرو بودند که حتی ستارخان مجبور شد، برای فرو نشاندن شورش اردبیل با مجاهدین خود به آن شهر برود.

مسئله‌ی جواهرات سلطنتی که محمدعلی شاه نزد بانک استقراضی و بانک شاهی و دیگران گرو گذاشته و یا با خود برداشته بود، به این ترتیب حل شد که دو دولت روس و انگلیس استرداد آن‌ها را تضمین کردند و دولت جدید کلیه‌ی املاک محمدعلی شاه را تصرف نمود و قرار شد که او از ایران تبعید و ماهانه یکصد هزار تومان برای مخارج او و خانواده‌اش (به غیر از احمدشاه و برادرش محمدحسن میرزا که بعداً به ولیعهدی برگزیده شد) از طرف دولت ایران

پرداخته شود، مشروط بر آن‌که هرگز به ایران باز نگردد.

موضوع روابط دولت جدید با روسیه و انگلیس و سایر ممالکی که با ایران مناسبات سیاسی داشتند، در آن قسمت که مربوط به روس و انگلیس بود، عنوان شد و احتیاجی به تکرار و تشریح ندارد؛ زیرا گفتیم که آن دو دولت حتی در مناسبات بین رژیم جدید و شاه مخلوع مداخله کردند و روسیه به استناد قرارداد ۱۹۰۷ قسمتی از ایالات شمال و شمال غربی را اشغال نموده بود و سربازان روسی هر روز در تبریز، خوی و شهرهای دیگر آذربایجان در خیابان‌ها و کوچه رژه می‌رفتند و سرود می‌خواندند و به مال مردم دست‌اندازی می‌کردند و آذوقه‌ی مردم زحمتکش روستاها را به تاراج می‌بردند و آزادیخواهان از ترس آن که درگیر شدن با سربازان روسی به زیان مشروطه‌ی جوان کشور تمام شود، آن همه بیدادگری را تحمل می‌کردند. اما بریتانیا، چنان که گویی نبض کار را در دست داشته باشد، در تمام مراحل قدم به قدم مراقب روسیه‌ی تزاری و دولت جدید ایران بود و «کتاب آبی» نشریه‌ی رسمی وزارت خارجه‌ی انگلیس، شاهدی بر این مدعاست.

مجلس دوم و احزاب

پس از فتح تهران، طبق طرحی که انجمن ایالتی آذربایجان به وکالت از طرف کلیه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی ایران قبلاً یعنی در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ تهیه کرده بود، انتخابات در اکثر شهرستان‌ها به صورت مستقیم و دو دوره آغاز شد و چون نمایندگان تهران برگزیده شدند، دومین دوره‌ی اجلاسیه مجلس شورای ملی روز اول ذیقعده ۱۳۲۷ قمری (۲۴ آبان ماه ۱۲۸۸ شمسی) در میان تظاهرات پر شور مردم و درحالی که پایتخت غرق در آیین‌بندی و چراغانی و جشن و سرور بود، افتتاح شد و از سراسر جهان تلگرافات تبریک به مجلس و دولت رسید و نمایندگان سایر ولایات نیز به تدریج انتخاب و عازم تهران شدند.

مجلس دوم از روز هفتم ذیقعده رسماً شروع به کار کرد و همان روز **مستشارالدوله** به ریاست مجلس انتخاب گردید. یکی از مفیدترین اقدامات مجلس این بود که طی یک جلسه‌ی پر شور از همت و فداکاری و جانفشانی مردان آزاد دلیر قدردانی کرد و تقی‌زاده طی نطق مبسوط خود از شهدای راه آزادی نام برد[1]. و حاجی سید نصرالله تقوی از کوشش‌ها و ایستادگی علمای نجف در راه آزادی ایران و فعالیت و مردانگی طباطبایی و بهبهانی سخن راند و

۱- کسروی می‌نویسد که: تقی‌زاده تعداد شهدای آذربایجان را هزار نفر ذکر کرد، درصورتی بیش از دو هزار نفر در تبریز کشته شده بودند.

وثوق‌الدوله همت و دلاوری ستارخان و باقرخان و مجاهدین آذربایجان را ستود و طرحی را که به عنوان قدردانی از ستارخان (سردار ملی) و سایر مجاهدین تبریز تهیه کرده بود و برای تصویب به مجلس تقدیم کرد مجلس فوراً آن را تصویب نمود.

«مجلس شورای ملی جانبازی‌ها و فداکاری‌های جنابان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان می‌داند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم می‌نماید».

به دنبال تصویب طرح وثوق‌الدوله بنا بر پیشنهاد ممتازالدوله، تشکر نامه‌ای بدین شرح درباره‌ی خدمات سپهدار و سردار اسعد به تصویب مجلس رسید:

«تشکر نامه - مجلس ملی از فداکاری‌ها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت سپهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسعد و امرای عظام و رؤسا و افراد ایل جلیل بختیاری، که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند، تشکرات صمیمی عموم ملت را تقدیم مجاهدین و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند، برای این دو وجود محترم از خداوند متعال مسئلت می‌نماید».

بدین ترتیب برای اولین بار نمایندگان ملت، دو تن گمنام را که از میان طبقه سوم و یا به عبارت دیگر از عمق جامعه برخاسته بودند، یعنی ستارخان (دلال اسب) و باقرخان (سنگتراش) را در یک کفه ترازو و دو تن فئودال و ملاك درجه‌ی اول از عالی‌ترین طبقه‌ی جامعه را در کفه‌ی دیگر قرار دادند و شاهین ترازو، آن دو دسته‌ی دو نفری را هم‌سنگ نشان داد. اما متأسفانه بار دیگر باید این حقیقت تلخ را تکرار کنیم که گذشت زمان و تحولات آینده، این همبستگی و هم‌طرازی را که مجلس دوم پایه‌گذاری کرده بود، از میان برد. ستارخان و باقرخان و هزاران مجاهد دیگر هم‌طبقه‌ی آنان به کلی فراموش شدند[۱] ولی فئودال‌ها که فقط رعایا و زر خریدان خود را بسیج کرده و جلو گلوله فرستاده بودند تا موقعیت و قدرت و دارایی و فرمانفرمایی خود را همچنان حفظ کنند، بر کرسی‌های پارلمان تکیه زدند و خود و فرزندانشان

۱- از سرنوشت دردناک ستارخان سردار ملی، بعداً ضمن گفتگوی آشفتگی سیاسی و ترور، آگاه خواهید شد.

از مشروطه و آزادی به حد کمال بهره‌مند شدند.

شور و هیجانی که بر اثر فتح تهرآن به دست مجاهدین در محافل مطبوعاتی و ملی کشور پدید آمده بود، از یک طرف بازار جراید مطبوعات را گرم و از طرف دیگر افراد و عناصر گوناگون را پیرامون دو حزب سیاسی متمرکز ساخت. آن دو حزب یکی **انقلابی** و دیگری **اعتدالی** بود. هر دو حزب در انتخابات مجلس فعالیت کردند و پس از افتتاح مجلس، حزب اولی خود را به نام **دموکرات عامیون** و حزب دوم را به اسم **اجتماعیون اعتدالیون** به مجلس معرفی نمودند. احزابی نیز مانند **اتفاق و ترقی** و امثال آن تشکیل گردیدند. ولی چون در مجلس کرسی‌های زیادی نداشتند، نتوانستند در سرنوشت آینده‌ی کشور مؤثر واقع شوند. اینک شرحی درباره‌ی ماهیت دو حزب بزرگ سیاسی به قلم شادروان ملک‌الشعرای بهار:

«دموکرات‌ها که ۲۸ نفر بودند، مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن می‌شدند ارتجاعی می‌نامیدند، زیرا آن حزب هودار روش ملایم‌تر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعی‌ها نداشت و از این‌رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می‌بردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محبی، دولت آبادی‌ها، سید عبدالله بزرگ بهبهانی، سید محمد بزرگ طباطبایی، دو پیشوای مشروطه و غالب متنفذین و ناصرالملک نایب‌السلطنه و فرمانفرما و غالب اعیان و روحانیون و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو این حزب شدند. این‌ها دموکرات‌ها را انقلابی و تندرو می‌خواندند و در جراید خود از آنان انتقاد می‌کردند و احیاناً از تهمت‌های دینی و تکفیر خودداری نداشتند. حزب اعتدال با ۲۴ نفر مؤتلفه و ۴ نفر اتفاق و ترقی و ۳ تن تراز اول (منظور علمای روحانی طراز اول است که بنابر متمم قانون اساسی می‌بایستی در مجلس حضور داشته باشند) و ۷ نفر بی‌طرف ائتلاف داشتند».

«دموکرات‌ها که یک بند مرامشان انفکاک کامل قوه‌ی سیاسی از قوه‌ی روحانی و بند دیگر ایجاد نظام اجباری و بند دیگر تقسیم املاک بین رعایا و دیگر قانون منع احتکار و تعلیم اجباری و بانک فلاحتی و ترجیع مالیات مستقیم بر غیر مستقیم و مخالفت با مجلس اعیان (مجلس سنا) و غیره و غیره بود، مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفتند. اما نظر به این‌که افراد فعال و صاحب عقیده و با ایمان و حرف زن و چیزنویس در میان آن‌ها زیاد بود و اساساً متنفذ و تندزبان بوده و هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند، موفق شدند که در مجلس فراکسیون ۲۸ نفری به‌وجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیر جوانان طبقه‌ی دوم را به خود جلب نمایند و چند روزنامه‌ی خوش قلم موجه و مشهور مانند **ایران نو** در تهران **شفق** در تبریز، **نوبهار** در خراسان منتشر سازند و مخالفان خود را به نام محافظه‌کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه‌دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد بگیرند».

«رؤسای دموکرات، **سید حسن تقی‌زاده** و **حسین قلی‌خان نواب** و **سلیمان میرزا** و **وحیدالملک** و **سید محمدرضا مساوات** بودند و رؤسای اعتدالیون **میرزا محمد صادق طباطبایی** و **میرزا علی‌اکبرخان دهخدا** و **حاج میرزا علی‌محمد دولت‌آبادی** و **حاج آقا شیرازی** و **قوام‌الدوله شکرالله‌خان** بودند. علمای بزرگ مانند سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و سایر ارباب نفوذ، هوادار حزب اعتدالیون اجتماعیون شده و ناصرالملک نایب‌السلطنه و سپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند. خوانین بختیاری غیر از مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه که در فراکسیون اعتدال عضو بود، مابقی مخصوصاً سردار اسعد با هر دو طرف راه می‌رفتند، زیرا مستوفی‌الممالک که نامزد نیابت و ریاست وزرایی دموکرات‌ها بود، با خوانین بختیاری دوستی داشت[۱]».

آشفتگی سیاسی و ترور

مبارزات قلمی و زبانی محافل مطبوعاتی و احزاب و کشاکش فراکسیون‌های پارلمانی دو حزب دموکرات و اعتدالی در مجلس و خارج از مجلس، بازار تهمت و افترا را رواج داده و کشمکش‌های مرامی احزاب به دسته‌بندی‌ها و دسیسه‌کاری‌ها مبدل گردیده بود. دولت تزاری روسیه احضار ستارخان و باقرخان را از تبریز به تهران از دولت ایران خواسته و چون آن دو مجاهد فداکار به تهران رسیده و در تمام طول راه مورد استقبال پر شور مردم قرار گرفته بودند، دیپلماسی روسیه و شاید بریتانیا و حتی بعضی از سران مشروطه و رجال مانند سردار اسعد و فرمانفرما، توقف آن را در تهران نیز جایز ندانسته، درصدد آن برآمدند که به وسیله‌ی علمای نجف آن دو مرد مبارز را به خارج از ایران بکشانند. فاتحین تهران که روزی در کنار هم یک‌دل و یک جهت وارد پایتخت شده بودند، اینک که رژیم جدید استقرار یافته بود، یک‌دلی را کنار گذاشته و هر یک به راه خود می‌رفتند. **یفرم خان** دسته‌ی جدادگانه داشت، **معزالسلطان** گروه هواداران خود را متشکل ساخته بود، **بختیاری‌ها** گرد سردار اسعد را گرفته و نیروی مستقلی به‌وجود آورده بودند و بدین ترتیب زمینه برای تشتت افکار و انحراف ملیون و آزادیخواهان از هدف مشترکی که برای وصول به آن جانفشانی کرده بودند، آماده می‌شد و آتش نفاق و اختلاف روز به روز تیزتر و شعله‌ی آن با کشاکش سیاسی و مرامی احزاب و مطبوعات سرکش‌تر می‌گردید.

کار آشفتگی سیاسی در پایتخت به جایی رسید که شب نهم رجب ۱۳۲۸ قمری چهار تن

۱- «تاریخ احزاب سیاسی»، تألیف ملک‌الشعرای بهار، جلد اول، صفحات ۹ و ۱۰.

مجاهد به خانه‌ی شادوران **سید عبدالله بهبهانی** ریختند، و آن پیشوای مبارز آزادی را به ضرب گلوله از پای درآوردند[۱] و فردای آن روز جراید وابسته به حزب اعتدالی، ترور ناجوانمردانه‌ی بهبهانی را به حزب مخالف خود یعنی حزب دموکرات نسبت دادند. بازارها تعطیل شد و هیاهو برخاست و مردم ضمن تظاهرات خود، تقی‌زاده از رؤسای دموکرات را عامل اصلی آن ترور معرفی کردند و تبعید او را از ایران از دولت خواستند و او ناگزیر به سردار اسعد پناه برد[۲].

چهارمین کابینه سقوط کرد و مستوفی‌الممالک به نخست‌وزیری منصوب گردید. وی دولت ائتلافی را از سران دو حزب بزرگ و افراد بی‌طرف تشکیل داد و چون برای دومین بار صدای گلوله‌ی ترور در تهران پیچید و **علی محمدخان تربیت** و **سید عبدالرزاق** از اعضای حزب دموکرات کشته شدند، بار دیگر کشمکش و مبارزه‌ی حزبی شدت یافت و گفته شد که ترور آن دو تن از طرف اعتدالیون و برای انتقام خون بهبهانی صورت گرفته است. به هر صورت نتیجه‌ی مبارزات حزبی این شد که تقی‌زاده ناگزیر ایران را ترک گفت و به استانبول و از آنجا بعداً به اروپا رفت و تا آغاز حکومت پهلوی در آنجا ماند.

نمایندگان سیاسی روسیه و انگلیس به دولت فشار می‌آوردند که هر چه زودتر اسلحه را از دست مجاهدین بگیرد ولی مستوفی‌الممالک که انجام این کار را بدون موافقت قبلی سران ملیون و مجاهدین امکان‌پذیر نمی‌دانست و پی برده بود که درصورت استفاده از نیروی دولتی قزاق برای خلع سلاح مجاهدین مسلماً جنگ و خونریزی داخلی پیش خواهد آمد، با سران مجاهدین وارد گفتگو شد و روز ۲۶ رجب ۱۳۲۸ قمری، کلیه‌ی سران مجاهدین را به جلسه‌ی مجلس شورای ملی دعوت کرد و پس از هفت ساعت مذاکره طرحی به تصویب مجلس رسید که طبق آن جز سپاهیان و پاسبانان کسی حق حمل اسلحه نداشته باشد و مجاهدین باید اسلحه‌ی خود را ۴۸ ساعت پس از انتشار آگهی دولت به مأمورین نظمیه یا لشکر تحویل دهند و درصورت امتناع تنبیه شوند. ستارخان و باقرخان در وهله‌ی اول و سایر سران مجاهدین در

۱- کسروی نوشته است که: یکی از کشندگان بهبهانی، رجب سرایی نام داشت که از اهالی قفقاز بوده و در تهران به دسته‌ی حیدر عمو اوغلی پیوسته و سرانجام در جنگ محرم ۱۳۳۰ با سربازان روسی در تبریز گلوله‌ای به دهانش خورد و کشته شد. می‌گویند شادروان بهبهانی را نیز، گلوله را از دهانش زده بودند.

۲- کسروی جای دیگر می‌نویسد که چون دسته‌ای از روحانیون تهران به دشمنی با دموکرات‌های انقلابی برخاسته و چنین انتشار داده بودند که علمای نجف به بی‌دینی تقی‌زاده فتوی داده‌اند، قرار بر این نهاده شده بود که شادروان بهبهانی از طرف علمای نجف به مجلس برود و نظر آنان را اعلام کند و پیداست که چنین کاری بر تقی‌زاده و دسته‌ی او زیان‌ها داشت و شاید همان توده جنبشی به بدخواهی ایشان پدید می‌آورد.

مرحله‌ی دوم با این امر موافقت کردند و دولت قانوع منع حمل اسلحه را اعلان نمود و مردم که از ترورهای سیاسی دچار بیم و هراس شده بودند، اقدام مجلس و دولت را با خرسندی تلقی کردند.

اما قانون منع حمل سلاح، چنانکه انتظار می‌رفت، قابل اجرا نبود زیرا از طرفی خود رئیس دولت و جمعی از وزیران عضو حزب دموکرات (حزب انقلابی) بودند و این حزب می‌خواست به هر قیمت که باشد اسلحه را در دست نگه دارد. سردار اسعد و فرمانفرما سخت از **ستارخان** آزرده‌خاطر بودند، زیرا آن مرد دلیر و فداکار که نماینده‌ی واقعی اکثریت توده‌ی ایران بود، با کمال صراحت و بی‌پروایی زبان به انتقاد از کردار و نیات فئودال‌هایی چون سردار اسعد و فرمانفرما و امثال آنان می‌گشود. **یفرم‌خان** که علاوه بر ریاست نظمیه فرماندهی سپاه را نیز برعهده داشت، عده‌ی زیادی از هوداران ارمنی و مسلمان خود را به لباس سربازی درآورده و در صف نیروی دولتی متشکل ساخته بود. دولت از یک طرف اسلحه‌ی **حیدر عمواوغلی** و دسته‌های او و دیگر اعضای حزب دموکرات انقلابی را گرفت و از طرف دیگر همان افراد را به خدمت نظام پذیرفت و به آنان اسلحه داد.

یکی از دردناک‌ترین صحنه‌های آشفتگی سیاسی این دوره و یا به قول کسروی، یکی از اندوه‌ناک‌ترین داستان‌های تاریخ مشروطه و تلخ‌ترین میوه‌ی تبهکاری‌های سررشته‌داران مشروطه پیش آمد، پارک اتابک بود که کسروی به تفصیل در کتاب هجده ساله آذربایجان (جلد دوم، تاریخ مشروطه) آورده و ما در اینجا خلاصه‌ی آن را ذکر می‌کنیم:

ستارخان همان‌طور که در مجلس قول داده بود، فوراً دستور داد تا مجاهدین همراه او اسلحه‌ی خود را برای تحویل به دولت جمع‌آوری کنند، فردای آن روز (۲۷ رجب ۱۳۲۸ قمری) ستارخان را به مهرآباد دعوت کردند و به دربانان پارک اتابك (محل سکونت ستارخان و باقرخان) سپردند که مجاهدین را از این مهمانی آگاه نکنند ولی دسته‌ای از مجاهدین از این امر اطلاع یافتند و ستارخان را از مهرآباد به پارک برگرداندند. دسته‌ی مجاهدان معزالسلطان نیز به پارک آمدند و از دولت برای تحویل اسلحه سه ماه و نیم مهلت و نیز بهای تفنگ و فشنگ‌های خود را که بایستی تسلیم کنند، خواستند. شور و غوغا در پارک برپا شد و سردار ملی و سالار ملی با کمک شیخ اسماعیل هشترودی و معین‌الرعایا و معتمدالتجار سعی کردند تا مجاهدین را آرام سازند ولی سودی نبخشید و حتی آنان به سخنان وزیر پست و تلگراف و حاج سید نصرالله اخوی که از طرف دولت و مجلس برای اقناع مجاهدین به پارک آمده بودند، اعتنایی نکردند و سخنان درشت بر زبان راندند و به تبعیضی که دولت در اجرای قانون منع حمل اسلحه روا داشته و از گرفتن اسلحه هوداران یفرم‌خان و حیدر عمو اوغلی و سردار اسعد خودداری نموده بود، اعتراض نمودند؛ درحالی که ستارخان و باقرخان نیز از این پیمان‌شکنی یاران قدیم و

رقبای کنونی خود و رفتار دولت ناراضی بودند.

ایستادگی مجاهدین در پارک و امتناع آنان از به کار بستن پند و اندرز سران خود و مأموریت دولت و مجلس، کار را به آنجا رسانید که نیروی دولتی پارک اتابک را محاصره کردند و به مانور نظامی دست زدند تا شاید مجاهدین به تسلیم اسلحه خود راضی شوند. در آن میان معزالسلطان از پارک گریخت و به سفارت عثمانی پناهنده شد و ضرغام‌السلطنه بختیاری نیز به شاه عبدالعظیم پناه برد. پس از گفتگوی بسیار قرار شد دولت نیمی از حقوق پس افتاده مجاهدین را بپردازد و نیم دیگر را ستارخان تضمین کند که پس از چندی بپردازد، مشروط بر آن‌که مجاهدان اسلحه‌ها را تسلیم کنند. حاجی **اسماعیل امیر خیزی** از طرف سردار ملی و سالار ملی با هیئت دولت در این باره گفتگو و موافقت دولت را جلب کرد.

درست هنگامی که مجاهدان اسلحه خود را یک‌یک تحویل نماینده‌ی ستارخان می‌دادند، ناگهان دو تن از اتباع عثمانی به نام **جمیل بیگ** و **جمال بیگ** وارد پارک شدند و یکی از آنان خطاب به مجاهدین گفت: «این مجاهدان در راه آزادی تلاش‌ها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگ‌ها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند. این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است». این گفته‌ها و هجوم و شور و غوغای مردمی که دسته دسته به پارک می‌آمدند اثر ناگوار خود را بخشیده؛ صدای گلوله‌ای در فضا پیچید، یاران و هم‌قدمان چند ماه پیش با یکدیگر به جنگ برخاستند. بختیاری‌ها هوادار سردار اسعد از بیرون پارک حمله بردند و طی جنگ اندوه‌باری عده‌ای از مجاهدین کشته و قریب به دویست نفر دستگیر شدند و **ستارخان سردار دلیر آزادی** گلوله خورد. اندکی بعد آتش جنگ فرو نشست و ستارخان و باقرخان و پسر دو ساله ستارخان را با درشکه به خانه صمصام‌السلطنه بردند[۱].

در برابر این حوادث و شورش‌هایی که در غالب شهرستان‌ها روی داد، کابینه‌ی انقلابی مستوفی‌الممالک سقوط کرد و بار دیگر سپهدار با وزرای اعتدالی بر سر کار آمدند و از مجلس اختیارات گرفتند تا با قدرت کامل به قلع ماده‌ی ناامنی و آشوب بپردازند اما از این اختیارات نیز برای دستگیر کردن و تبعید مخالفان سیاسی خود مانند **یار محمدخان** و **حیدر عمواوغلی** و امثال آنان استفاده کردند و دولت همچنان در برابر دو مسئله‌ی اساسی، یعنی فقر مالی خزانه و ناامنی و عدم ثبات سیاسی کشور مواجه بود و این وضع تقریباً تا آغاز جنگ جهانی اول، کم و

۱- ستارخان که طی آن همه مبارزه‌ی دلیرانه، صفای باطن و ایمان به آزادی و نیک عهدی و وفای به قول و وعده را عملاً نشان داده بود، پس از آن حادثه‌ی ناگوار چند سالی با پای شکسته زندگی کرد.

بیش ادامه یافت و دولت مشروطه ناگزیر شد برای تهیه پول و تدارک و تجهیز نیروهای انتظامی، چنان که خواهیم گفت، به قرضه‌ی خارجه متوسل شود.

آخرین تلاش محمدعلی میرزا

محمدعلی میرزا، شاه مخلوع قاجار، از چند ماه قبل از پایان سال ۱۳۲۷ قمری در تدارک بازگشت به ایران و تصرف تاج و تخت از دست رفته بود و کم و بیش در جراید و محافل ملی زمزمه‌ی تصمیم او به گوش می‌رسید. او در پایتخت‌های اروپا به سیر و سفر پرداخته و با ایادی و هواداران خود از ایرانی و بیگانه ملاقات و گفتگو کرده و در **وینه** پس از گفتگو با یکی از نمایندگان روسیه‌ی تزاری در حرکت به ایران مصمم گردیده بود.

حرکت ناگهانی سپهدار، رئیس الوزرا به رشت و توقف او در آن شهر و نابسامانی کار دولت و دروغ پراکنی و شایعه‌سازی هواداران محمدعلی میرزا در تهران و ولایات و امتناع دولت از توقیف عناصر شناخته شده ضد مشروطه که نام چهل تن از آنان را شهربانی به هیئت دولت فرستاده و تقاضای توقیف آنان را نموده بود، این حقیقت را نشان داد که سپهدار و عده‌ای از وزیران او در نهان از محمدعلی میرزا هواداری می‌کنند. این بود که روز ۲۹ رجب ۱۳۲۹ کابینه‌ی سپهدار سقوط کرد و **حاجی نجفقلی صمصام‌السلطنه**، وزیر جنگ به نخست‌وزیری منصوب شد و وزرای طرفدار شاه مخلوع را کنار گذاشت و وزارت جنگ را نیز شخصاً برعهده گرفت و چون خبر تدارکات محمدعلی میرزا و اقدامات عمال او در میان ترکمانان برای بسیج آنان مرتب به دولت و مجلس می‌رسید، دولت جدید عده‌ای از هواداران به نام محمدعلی میرزا را مانند **مجدالدوله** و **امین‌الدوله** و **ظهیرالاسلام** و امثال آنان دستگیر و زندانی نمود.

شاه مخلوع با لباس مبدل از راه روسیه، خود را به دشت گرگان رسانید؛ درحالی که مقدار زیادی مهمات جنگی در صندوق‌هایی همراه داشت که روی آن‌ها مارک آب معدنی زده شده بود. از طرف دیگر برادر او **سالارالدوله** نیز نیروی داوطلبی از کرد و لر و شهری و دهقان در غرب ایران فراهم کرد و پس از تصرف باختران به همدان تاخت و دست به قتل و غارت و تاراج اموال ملاکان آن نواحی گشود.

دولت سه ستون نیرو برای دفع محمدعلی میرزا و سالارالدوله آماده کرد: یکی را به فرماندهی سران بختیاری به همدان جلو سالارالدوله فرستاد، دسته‌ی دیگر از مجاهدان گیلان را که میرزا کوچک خان جنگلی نیز همراه آنان بود به فرماندهی معزالسلطان به مازندران و فیروزکوه اعزام نمود و دسته‌ی سوم را که به همت یفرم‌خان تجهیز نموده بود، برای کمک و

امداد نیروی دوم مأموریت شاهرود داد. خوشبختانه مقارن آن اوقات اسلحه و مهماتی که از روسیه خریداری شده بود، از راه بندر انزلی و رشت و قزوین به تهران رسید و نیروهای سه‌گانه را تقویت کرد.

مجلس شورای اسلامی اعلامیه‌ای صادر کرد و طبق آن برای اعدام یا دستگیر ساختن محمدعلی میرزا، یکصد هزار تومان و برای شعاع‌السلطنه بیست و پنج هزار تومان و برای سالارالدوله بیست و پنج هزار تومان جایزه نقدی تعیین نمود و این امر بیم و هراسی در دل محمدعلی میرزا و هوداران او انداخت.

اما پایان ماجرا به نفع مشروطه بود. علی‌رغم اخلالگری‌ها و کمک‌های فراوانی که روس‌ها به محمدعلی میرزا می‌کردند و از آن جمله در اکثر نقاط آذربایجان نیروهای ضد آزادی را علیه نیروهای دولتی تقویت می‌نمودند، سرانجام شاه مخلوع خود در محاصره‌ی نیروهای اعزامی دولت قرار گرفت ولی **ارشدالدوله** از سران سپاه او تا ۴۸ کیلومتری پایتخت پیش راند و سالارالدوله نیز به سوی پایتخت در حرکت بود. چالاکی و هنرنمایی یفرم‌خان و سردار بهادر بختیاری به پیشروی نیروی ارشدالدوله پایان بخشید و با اسارت او به دست مجاهدین امید و آرزوی شاه مخلوع بر باد رفت. کسروی درباره‌ی اعدام ارشدالدوله به وسیله‌ی مجاهدین، شرح جالب زیر را از قول **مستر شوستر**، مستشار مالی ایران که از شیفتگان آزادی و یک فرد آمریکایی خدمتگزار ایران بود، آورده است:

«در میان این گفتگوها از سرکردگان درمی‌خواست که بر جان او (ارشدالدوله) بخشایند و نکشند و سپس خواستار گردید گفتگو را به پایان رسانند که او بخوابد. سرکردگان برخاستند و ایمنی دادند که شبانه هیچ آزاری به او نخواهد رسید و او را گزاردند بخوابد ولی بامداد زود برای تیرباران بیرونش آوردند و بیست ژاندارم او را تا نزدیکی دیواری برده و در آنجا ایستانیدند و به شلیک پرداختند. بدبخت دست‌های خود را بالا برده و تکانی داد و برو افتاد ولی دانسته شد یک گلوله بیشتر به او نرسیده و این است که نمرده است. چند دقیقه به همان حالش گزاردند و چون دوباره خواستند تیرباران کنند، این بار دسته‌ای از ارمنیان را برای شلیک فرستادند. در این هنگام ارشدالدوله به زانو بلند شده و با آواز رسا داد زد: زنده باد محمدعلی شاه ولی چون شلیک شد، افتاد و جان داد[۱]».

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان (جلد دوم، تاریخ مشروطه ایران) نگارش کسروی، چاپ دوم، صفحه‌ی ۱۸۵.

در گیر و دار شکست نیروی محمدعلی میرزا، وی و برادرش شعاع‌السلطنه گریختند و خود را به کشتی رسانیده به جانب **گمش تپه** (گومیشان) روانه شدند[1]. عده‌ای از عناصر محلی مازندران از ملا و مرتجع و فئودال که به هواداری محمدعلی میرزا برخاسته بودند، توقیف و بعضی از آنان اعدام شدند.

اما سالارالدوله عده‌ای از فئودال‌های غرب مانند **داود خان کلهر** و پسرانش و **نظرعلی خان پیشکوهی** (پدرزن سالارالدوله) **سردار اشرف** پسر (والی پشتکوه) و عده‌ای از شاهزادگان و عناصر مرتجع مناطق ایل‌نشین غرب ایران که بر اثر تبلیغات ملایان درباری با مشروطه دشمن بودند، به دور خود گرد آورده بر همدان و باختران مسلط گردید و حتی برادر خود **عضدالسلطان** را به حکومت باختران منصوب نمود و چنان‌که قبلاً اشاره شد، در اواخر شعبان ۱۳۲۹ از راه باختران و همدان و نهاوند و بروجرد عازم تهران شد. نیروی اصلی سالارالدوله بیش از سه چهار هزار تن نبودند لیکن هر چه پیش می‌راند بر عده‌ی همراهان او افزوده می‌شد. عده‌ای ماجراجویان شهری و دهقانی و ایلات به او می‌پیوستند. **امیر نظام** حکمران همدان و **امیر افخم بختیاری** حاکم بروجرد که نیروی مسلح و پول کافی دولت را دراختیار داشتند، در جلوگیری از سالار تعلل روا داشتند و هر دو شکست خوردند و توپخانه و مهمات دولتی به دست سالار افتاد.

فرماندهان دولت مشروطه یعنی **سردار محتشم** و **سردار بهادر بختیاری** و **یفرم خان** یکی پس از دیگری با نیروی زیر فرمان خود بر سالارالدوله تاختند و نیروی او را که تا حدود **نوبران** پیش رانده بود، درهم شکستند. او از میدان جنگ به سمت غرب گریخت و بار دیگر بر سر راه خود دست به نهب و غارت اموال مردم زد.

بدین ترتیب آخرین تلاش محمدعلی میرزا و برادران و هوادارنش برای اعاده‌ی رژیم

۱- این ابیات را ادوارد براون و سایکس از زبان محمدعلی میرزا هنگام بازگشت به ایران در کتاب‌های خود آورده‌اند.

اگر سوی تهران نمایم گذر	کنم جمله را شقه قصاب‌وار
همه خلق را از صغیر و کبیر	به توپ شربنل به‌بندم قطار
ببرم سر نایب‌السلطنه	که کار مرا کرده از عقل زار
برآرم به چاقوی ذلت برون	دو چشمان **احمد شه** نامدار
ز سردار اسعد بدرم جگر	سپهدار را می‌کنم یار یار
همان پارلمان را به‌بندم به توپ	که حلوای مشروطه شد زهر مار

استبداد به جایی نرسید. اما باید در نظر داشت که دولت جوان مشروطه تا مدت‌ها با یک چنین کوشش‌ها و تحریکات داخلی و خارجی که به منظور از میان بردن رژیم پارلمانی و یا لااقل تضعیف آن صورت می‌گرفت، مواجه و دچار مشکلات بسیار بود.

وضع مالی و سیاسی کشور

از هم گسیختگی رشته‌ی امور مالی کشور، طی انقلاب بزرگ و سپس تحمیل هزینه‌های سنگین جنگ‌های داخلی و نبرد با عوامل استبداد و بالاخره تدارک سپاه و مهمات برای بیرون راندن محمدعلی میرزا و یارانش از ایران و از همه مهم‌تر هزینه‌ی تجهیز نیروی ژاندارم و تقویت پلیس و تأمین حقوق عقب‌افتاده کارکنان دولت، خزانه را با فقر مالی عجیبی روبرو و دولت جوان مشروطه را با مشکلات بسیار مواجه ساخته بود و در آن میان دول دوست و همجوار ایران (!!) یعنی روسیه و انگلیس، راه هرگونه وام‌خواهی از دول و یا شرکت‌ها و سرمایه‌داران کشورهای بی‌طرف را بر دولت مشروطه بسته بودند و اصرار داشتند که ایران اگر وام می‌خواهد فقط از روس و انگلیس باید بخواهد.

در کابینه مستوفی‌الممالك که دموکرات‌های انقلابی به زمامداری رسیده بودند، دولت ایران با اجازه‌ی مجلس شورای ملی با دولت ایالات متحده‌ی آمریکا، قراردادی برای اعزام یک هیئت مستشاری مالی به ایران امضا کرد و طی آن قرارداد **مستر مورگان شوستر** همراه با هیئتی به ایران آمد و زمام امور مالیه ایران را در دست گرفت. مجلس شورای ملی که به حسن نیت شوستر و همراهانش اطمینان کامل کرده بود، درباره‌ی هر نوع اقدام برای اصلاح امور مالی ایران به او اختیارات داد.

هرچند که سایکس و نویسندگان دیگر انگلیسی نظیر او، مرگان شوستر را «فاقد بصیرت در امور» و متهم به «عدم رعایت نزاکت و آداب نموده» و برای مدعای خود امتناع او را از دید و بازدید تشریفاتی با نمایندگان سیاسی مقیم دربار ایران و اروپاییان ساکن این کشور شاهد آوردند، اما حقیقت امر این است که انگلیس‌ها بدان علت که یک نفر غیر انگلیسی زمام امور مالی ایران را در دست گرفته و روس‌های بهانه‌جو به عنوان آنکه شوستر می‌خواهد املاک شعاع‌السلطنه[۱] یاغی بر دولت مشروطه را که نزد بانک استقراضی روس در گرو وام بوده

۱- سایکس می‌نویسد که شعاع‌السلطنه تبعه‌ی دولت عثمانی بود نه روسیه. بعداً اضافه می‌کند که اصولاً اقدام شوستر در مورد اعزام ژاندارم‌ها به منطقه‌ای که ژنرال قنسول روس در آنجا قراول و پاسبان برای حفظ املاک شعاع‌السلطنه گماشته بود، اشتباه بوده و یک قضیه‌ی ساده و روشنی را پیچیده و خراب کرده و ایران را در یک وضع بحرانی قرار داده است.

است، به وسیله‌ی ژاندارم‌ها به تصرف دولت درآورد، با شوستر مخالفت می‌ورزیدند.

یکی از اقدامات مفید **شوستر** این بود که چون به نیروی قزاق اعتماد نداشت، یک گارد ژاندارم مخصوص گمرک و مالیه تأسیس کرد و فرماندهی آن را به **میجر.س.ب. استوکس**(۱) وابسته‌ی نظامی سابق بریتانیا در ایران سپرد. اما روسیه با این انتصاب به شدت مخالفت ورزید و دولت بریتانیا که هنوز در طرق همکاری با روسیه‌ی تزاری گام برمی‌داشت، به استوکس امر کرد که ایران را ترک گوید و به هندوستان برود. بدین ترتیب شوستر در نخستین اقدام خود با کارشکنی دو دولت همسایه و مخالفت علنی روسیه مواجه گردید.

دو تن از وزیران کابینه یعنی ابراهیم حکیمی وزیر مالیه و وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه نیز با شوستر میانه‌ی خوبی نداشتند و اصولاً وزیران و درباریان و حتی ناصرالملك، نایب‌السلطنه هم بدان علت که شوستر، برحسب انجام وظیفه، از اسراف و تبذیر و ولخرجی دولت جلوگیری می‌کرد، با اختیارات او مخالفت می‌ورزیدند. در این موقع که دولت روسیه نخستین فشار سیاسی خود را برای اخراج شوستر از ایران به دولت و مجلس شورا وارد می‌ساخت، چیزی به پایان دوره مجلس دوم نمانده و مسلم بود که در نبودن مجلس تنها سد راه روس‌ها برای رسیدن به هدف‌های سیاسی و نظامی آنان، از میان برداشته می‌شد. به همین جهت بر اثر کوشش و فعالیت حزب دموکرات انقلابی، مجلس شورای ملی که می‌بایستی در دوم ذیقعده ۱۳۲۹ تعطیل شود، رأی داد که مدت شش ماه، بر دوره‌ی اجلاسیه مجلس دوم افزوده شود و به قول کسروی: «از آنجا که نبودن مجلس را در چنان هنگامی کسی نمی‌خواست، این است که نمایندگان چندان دربند قانون نبوده، همگی رأی به افزودن شش ماه بر زمان مجلس دادند».

شوستر که ناگزیر شده بود به خدمت **میجراستوکس** انگلیسی در گارد ژاندارم خزانه پایان دهد و با آن‌که می‌دانست علی‌رغم همکاری ظاهری میان روس و انگلیس در ایران، آن دو دشمن و رقیب سیاسی یکدیگرند، بار دیگر یک نفر انگلیسی را در خزانه به خدمت گماشت و کسروی اقدام شوستر را در این زمینه چنین توجیه کرده که او می‌خواسته است بدان وسیله پشتیبانی ملت و محافل ملی و مطبوعاتی انگلستان، نه دولت انگلیس را به خود جلب کند تا بتواند در برابر فشار روسیه تزاری بایستد.

دولت تزاری روس ضمن فرستادن دومین اولتیماتوم (اتمام حجت) به مجلس شورای ملی و دولت درباره‌ی اخراج شوستر، نیروهای خود را در آذربایجان و ایالات شمالی و خراسان به

1- Major C.B. Stokes

مانورهای جنگی واداشت. روس‌ها در مشهد آستانه‌ی قدس رضوی را گلوله‌باران کردند و در تبریز و اردبیل و گیلان به جان آزادیخواهان افتادند و ماجراهای دردناکی به‌وجود آوردند که شرح آن محتاج به کتاب جداگانه‌ای است و خوانندگان گرامی برای اطلاع از وضع سیاسی ایران در برابر دو دولت روس و انگلیس می‌توانند به کتاب «اختناق ایران[۱]» نوشته‌ی مستر مرگان شوستر رجوع و شرح بیدادگری‌های سپاه روسیه را در ایران در کتاب «تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان» نگارش احمد کسروی مطالعه کنند. به هر صورت مجلس دوم با اتمام حجت روس‌ها و کشاکش سخت و دو حزب دموکرات و اعتدالی و در میان سیل اعتراضات مردم و جنبش‌ها و شورش‌های ولایات، پیش از آنکه از تمدید شش ماهه استفاده کند، منحل و شوستر از ایران خارج شد.

دولت مشروطه چنانکه گفتیم، جز از روس و انگلیس نمی‌توانست وام بگیرد. به همین جهت در سال ۱۳۲۹ قمری سرانجام پس از گفتگوها و کشاکش بسیار دو فقره وام یکی از دولت روسیه به وسیله‌ی بانک استقراضی و دیگری از دولت انگلیس به وسیله‌ی بانک شاهی به دولت ایران داده شد.

وام اول به مبلغ ۱/۱۱۱/۱۰۰ لیره‌ی انگلیسی نقره (معادل ۶۰ میلیون قرن) به مدت ۱۵ سال با فرع ۷ درصد ضمانت شده روی عایدات گمرکات کلیه‌ی ایران به استثنای فارس و خلیج‌فارس. این وام را بانک استقراضی روس به دولت داد و قرار شد که اولین قسط استهلاکی آن بابت اصل و فرع به مبلغ ۱۲۰/۸۰۰ لیره (معادل ۶/۵۲۴/۵۵۹ قران) پرداخته شود.

وام دوم به مبلغ ۱/۲۵۰/۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی طلا باربح ۵ درصد به مدت ۵۰ سال از بانک شاهنشاهی، ضمانت شده روی عایدات گمرکات خلیج‌فارس و بنادر بوشهر و لنگه و محمره و بندرعباس و شهر اهواز و همچنین عایدات تلگرافخانه تا شعبان سال ۱۳۴۷ قمری در گرو این وام قرار گرفت. دولت ایران می‌بایستی بابت سود این وام در هر سال ۶۲/۵۰۰ لیره انگلیسی طلا بپردازد.

پس از انحلال مجلس، از طرف دولت و ناصرالملك، نایب‌السلطنه، تمام رؤسای حزب دموکرات و جمعی از افراد جناح چپ حزب اعتدالی به قم تبعید شدند. روزنامه‌های وابسته به حزب دموکرات تعطیل و توقیف گردید و روس‌ها در ایالات و ولایات شمالی بر ستم و بیدادگری خود افزودند و جراید آزادیخواه را بستند و نویسندگان آن‌ها را به تهران و ولایات مرکزی و جنوبی تبعید کردند.

۱– Strangling of Persia این کتاب به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

دوران فترت که پس از انحلال مجلس دوم آغاز شد، تا رسیدن احمدشاه به سن رشد قانونی یعنی در حدود سه سال و کسری طول کشید و در این مدت ناصرالملك همچنان زمامدار ایران بود و به میل خود کابینه‌هایی بر سر کار می‌آورد و از صدور فرمان انتخابات و تشکیل مجلس سوم خودداری می‌ورزید. روسیه‌ی تزاری در این مدت روز به روز بر دامنه‌ی نفوذ و مداخله‌ی خود در امور ایران می‌افزود و چنان‌که اشاره کردیم، در مشهد به تحریک مفسدین، آشوبی به راه انداخت و **سید محمد طالب‌الحق** و **یوسف خان هراتی** و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گرد آمده، علیه حزب دموکرات و مشروطه‌خواهان و سرانجام بر ضد حکومت مرکزی و به هواداری محمدعلی میرزا قیام کردند و گروهی بی‌گناه را کشتند و به بهانه‌ی آنکه حکمران مشهد و نیروی دولت از خلع سلاح آشوبگران درمانده‌اند، خود روس‌ها دست به کار شدند و پس از تبعید سران حزب دموکرات انقلاب که **شادروان ملك‌الشعرای بهار** نویسنده‌ی روزنامه‌های **نوبهار** **تازه بهار** از آن جمله بود، صحن آستان رضوی را با نیروی خود اشغال و گنبد آستانه را گلوله‌باران کردند و این امر بیش از پیش بر کینه‌ی مردم نسبت به سیاست جابرانه‌ی روسیه تزاری افزود و این کینه در خلال جنگ جهانی اول به صورت هواداری و پشتیبانی ملت ایران از نیروی عثمانی جلوه‌گر شد.

وام و مساعده‌ی جدید

قوه‌ی مجریه در ایام فترت قوه‌ی مقننه که زمام کلیه‌ی امور ظاهراً در دست احمد شاه و در حقیقت دراختیار ناصرالملك قراگزلو، نایب‌السلطنه بود، در آغاز این دوره بار دیگر دست به یک سلسله استقراض زد که خلاصه آن از کتاب «گنج شایگان» تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده نقل می‌شود:

وام اول به مبلغ ۱۴۰ هزار لیره انگلیسی باربح ۷ درصد از بانک شاهنشاهی که نصف آن را دولت انگلیس و نصف دیگر را حکومت هند پرداخت. بدون تعیین مدت و بدون تعیین اقساط استهلاکی و به عنوان مساعده با تضمین بر روی عایدات گمرک جنوب ایران.

وام دوم به مبلغ ۲۰۰ هزار لیره انگلیسی با تنزیل ۷ درصد به مدت سه سال که به عنوان مساعده از طرف بانک استقراضی روسیه پرداخته شد و وجه‌الضمان آن عایدات گمرکات سراسر ایران غیر از فارس و خلیج‌فارس بود و بایستی در ۶ ماه پرداخت شود. این وام در جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۱ قمری دریافت شد.

وام سوم به مبلغ ۲۰۰ هزار لیره انگلیسی به مدت ۲ سال و نیم که در جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۱ قمری از بانک شاهنشاهی و به عنوان مساعده‌ی دولت انگلیس با ضمانت روی عایدات

گمرکات جنوب دریافت و قرار شد که اگر عایدات گمرک برای استهلاک این وام و وام‌های دیگری که انگلیس‌ها قبلاً به ایران داده بودند، کفایت نکند، از سایر عواید دولتی تأدیه شود. ربح این وام ۷ درصد بود.

وام چهارم به مبلغ ۱۰۰ هزار لیره بدون تعیین مدت و با تنزیل ۷ درصد از بانک شاهنشاهی در تاریخ جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۱ قمری به عمل آمد و شرایط آن مانند وام‌های دیگر پرداختی انگلیس‌ها بود.

علاوه بر وام‌های فوق‌الذکر و قروض دوره‌ی مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه که در تاریخ ۲۴ رجب سال ۱۳۳۱ قمری جمعاً بالغ بر ۶/۷۵۴/۰۰۰ لیره انگلیسی[1] یعنی معادل ۳۶/۴۷۲/۰۰۰ تومان بود. دولت ایران قروض دیگری هم داشت که مهم‌ترین آن‌ها در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۰ (مارس ۱۹۱۲ میلادی) بنا به صورتی که مرنار، خزانه‌دار ایران، به بارکلی[2] سفیر انگلیس در تهران تسلیم کرده بدین قرار بوده است:

طلب شنیدر فرانسوی (بابت خرید اسلحه)	۱۲/۰۰۰/۰۰۰ قران
طلب بانک شاهنشاهی ایران	۳/۳۰۰/۰۰۰ قران
طلب استقراضی	۱/۱۲۰/۰۰۰ قران
بابت جبران دزدی‌های پستی	۲/۰۰۰/۰۰۰ قران
طلب طومانیانس	۵۰۰/۰۰۰ قران
طلب جمشیدیان	۴۰۰/۰۰۰ قران
بابت ادعای جبران خساراتی که در انگلیس موقع انقلاب رعایای خارج‌رسید	۷/۰۰۰/۰۰۰ قران
روس	۱۸/۰۰۰/۰۰۰قران
جمع کل	۴۴/۳۲۰/۰۰۰قران

نکته‌ی تأسف‌آور در فهرست فوق‌الذکر این است که دولت‌های زورگوی روسیه و انگلیس که حقاً می‌بایست در برابر آن همه‌ی صدمات جانی و مالی که به ملت ایران در جریان انقلاب مشروطه و وقایع بعد از آن وارد آوردند، خسارات هنگفت بپردازند؛ با نهایت بی‌پروایی و فقط برای آن‌که پرده بر روی اعمال شوم خود در ایران بکشند، مسئله‌ی خسارات وارده به اتباع خود

۱- از این رقم مبلغ ۴/۷۵۰/۰۰۰ لیره بدهی ایران به دولت روسیه‌ی تزاری و ۲/۰۰۴/۰۰۰ لیره آن بدهی به دولت انگلیس بود.

2- Sir. G. Barclay

را پیش کشیده و مبالغ هنگفتی (۲۵ میلیون قران) به عنوان غرامت از ایران مطالبه کردند. اما واقعاً این ملت ایران بود که به روس و انگلیس خسارت وارد ساخت؟ یا سیاست خائنانه‌ی تقسیم ایران و روش خشن و ناهنجار روسیه و مداخله‌ی نظامی در ایران و دسیسه‌کاری‌ها و نیرنگ بازی‌های دیپلماسی بریتانیا که قلب و روح ملت ایران را آزرد و جان و مال افراد این ملت نجیب و رشید را که گرفتار هیئت‌های حاکمه‌ی زبون و ناتوان گردیده بود، بر باد داد؟ تاریخ حوادث گذشته که شرح آن‌ها گفته شد، جواب این سؤال را می‌دهد.

پس از شروع جنگ جهانی اول که خاک ایران، به شرحی که خواهیم گفت، عرصه‌ی تاخت و تاز و نبرد نیروهای متفقین با متحدین گردید، دولت ایران به ریاست میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالك که از ذیقعده ۱۳۳۲ قمری تا ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ قمری بر سر کار بود، از روس و انگلیس برای اقساط فرع و اصل قروض، درخواست استمهال تا پایان جنگ جهانی نمود و خواست که ماهی ۲۰۰/۰۰۰ تومان که ماهانه در بانک‌ها بابت اقساط مزبور جمع می‌شد، به خزانه‌ی دولت ایران واگذار شود که به مصرف هزینه‌های دولت برسد. پس از مدتی چون و چرا بالاخره آن دو دولت در اواخر ذیحجه ۱۳۳۳ قمری با تقاضای دولت ایران موافقت نمودند ولی قرار شد عوض برگشت دادن ماهی ۲۰۰ هزار تومان به خزانه، ماهانه ۳۰/۰۰۰ لیره انگلیسی برات لندن از روی مظنه وقت کارسازی دارند.

تاجگذاری شاه و مجلس سوم و احزاب

ناصرالملك، نایب‌السلطنه در برابر فشار افکار عمومی و احزاب، به ویژه کوشش و فعالیت انجمن ایالتی تبریز که به منزله‌ی پارلمانی محلی گردیده بود و فعالیت حزب دموکرات، ناگزیر فرمان انتخاب دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی را به نام شاه صادر کرد و اندکی بعد انتخابات آغاز گردید. اما در همان اوقات **احمد شاه** به سن بلوغ قانونی رسید و در ۲۷ شعبان سال ۱۳۳۲ قمری (مرداد ماه ۱۲۹۳ شمسی) رسماً تاجگذاری کرد[1] و دوران نیابت سلطنت ناصرالملك و

۱- در مراسم رسمی تاجگذاری احمدشاه از سفراء و نمایندگان سیاسی خارجی، سفیر کبیر و نماینده‌ی فوق‌العاده سلطان عثمانی، وزیر مختار فرانسه، وزرای مختار بلژیک و بریتانیا و آلمان و اتریش - هنگری و روسیه تزاری و کشورهای متحد آمریکای شمالی (اتازونی) و نمایندگان سیاسی اسپانیا و ایتالیا حضور داشتند و به‌جز مختار اتازونی، هر یک هدایایی به احمد شاه تقدیم کردند و از آن جمله سفیر کبیر عثمانی نشان درجه‌ی اول با گردن‌بند آل‌عثمان را تقدیم داشت و هدایای سفیر روسیه عبارت بود از یک سماور و سایر لوازم چای‌خوری - اقتباس از کتاب «ایران در جنگ بزرگ»، تألیف مورخ‌الدوله سپهر.

زمامداری او به پایان رسید و او سه هفته بعد بدون آنکه نطقی بکند یا گزارشی از دوران زمامداری خود بدهد، ایران را ترک گفت و به اروپا رفت.

اعلان انتخابات دوباره در ماه‌های جمادی‌الاول و رجب ۱۳۳۲ قمری، پیش از تاجگذاری شاه منتشر شده بود و هنگامی که **احمدشاه** خود زمام امور را در دست گرفت، انتخابات در جریان بود و با آنکه حزب دموکرات با انگلیس‌ها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا با این حزب در ولایات روی خوش نشان می‌دادند. چنین گمان می‌رفت که در انتخابات مجلس سوم این حزب شکست خواهد خورد و محافل سیاسی معتقد بودند که این بار از حزب دموکرات که یک حزب دست چپی اصلاح‌طلب و تندرو بود، کسی انتخاب نخواهد شد. در این روزها بر اثر شایعاتی که از طرف ناصرالملك و مأمورین بریتانیا انتشار داده شده بود، همه گمان می‌بردند که این حزب به کلی محو و متلاشی شده است. سفیر انگلیس در بخشنامه‌ی محرمانه‌ی خود، مورخ ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ قمری (۲۳ مارس ۱۹۱۴ میلادی) به نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران نوشت، کلک دموکرات‌ها کنده شده است. اما در حقیقت دموکرات‌ها در ولایات ریشه دوانیده و در خراسان و اصفهان و فارس و کرمان اکثریت با دموکرات‌ها بود و در انقلابات ثانوی تهران هم که به علت شرکت هفت نماینده‌ی تهران در کابینه‌ی وزرا انجام گرفت، اکثریت قطعی نصیب دموکرات‌ها گردید. در پایان انتخابات ترکیب مجلس سوم بدین صورت بود: دموکرات ۳۱ نفر، اعتدالی ۲۹ نفر، هیئت علمیه ۱۴ نفر، بی‌طرف که با دموکرات‌ها ائتلاف کرده بودند ۲۰ نفر. نمایندگان اعتدالی ناچار دو دسته شدند و یک دسته‌ی آنان با فراکسیون دموکرات ائتلاف کردند. مجلس سوم با این ترکیب روز ۱۶ محرم سال ۱۳۳۳ قمری (۱۳ آذر ماه ۱۲۹۳ شمسی) درحالی که آتش جنگ جهانی اول، قسمت عمده‌ی اروپا را فرا گرفته و به ایران نزدیك می‌شد، به وسیله‌ی احمدشاه افتتاح شد.

پس از افتتاح مجلس سوم، حکومت مشروطه که در دوره‌ی نیابت سلطنت ناصرالملك و پس از انحلال مجلس دوم درحقیقت از میان رفته بود، بار دیگر جان گرفت و در وضع جراید و فعالیت آن‌ها نیز گرمی و شور و هیجانی پدید آمد. روزنامه‌ی **نوبهار** ارگان دموکرات‌ها به مدیریت ملك‌الشعرای بهار، روزنامه‌ی **شورا** به مدیریت ناصرالاسلام گیلانی، ارگان اعتدالیون، روزنامه‌ی مستقل **رعد** به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی و روزنامه‌ی هفتگی **عصر جدید** به ریاست متین‌السلطنه در تهران دایر شد و روزنامه‌های دیگری چون **ستاره‌ی ایران** وابسته به حزب دموکرات و **بامداد روشن** هوادار اتحاد اسلام و جرایدی نظیر آن‌ها نیز انتشار می‌یافتند.

II

ایران در جنگ جهانی اول

(سال ۱۳۳۲ - ۱۱۳۶ قمری برابر سال ۱۹۱۴ میلادی)

مقدمه

جنگ جهانی اول چهل و هشت ساعت پس از اولتیماتوم امپراتوری اتریش به دولت صربستان[۱] با اعلان جنگ اتریش به صربستان، روز ۳۰ آوریل ۱۹۱۴ میلادی (برابر با چهارم جمادی‌الاول ۱۳۳۲ قمری) در اروپا آغاز شد. چنانکه درضمن قرارداد ۱۹۰۷ راجع به تقسیم ایران گفته‌ایم، از مدت‌ها پیش در اروپا دول بزرگ برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کردند. آلمان و اتریش و ایتالیا به موجب قراردادهای همکاری نظامی، گروه **متحدین** و فرانسه و روسیه و انگلستان گروه **متفقین** را تشکیل داده بودند، اما پس از شروع جنگ، ایتالیا از صف متحدین خارج شد و به متفقین پیوست و امپراتوری عثمانی جای آن دولت را در صف متحدین گرفت.

امپراتوری اتریش از روز ۲۸ ژوییه ۱۹۱۴ با صربستان و از اول اوت با روسیه و روز سوم اوت با فرانسه و انگلیس و از روز ۴ اوت ۱۹۱۴ (شعبان ۱۳۳۲ هجری قمری) و ژاپن در ۲۳ اوت با آلمان وارد جنگ شدند و بدین ترتیب با ورود آلمان به صحنه‌ی نبرد آتش جنگ سراسر اروپا را فرا گرفت.

با ورود امپراتوری عثمانی به گروه متحدین و همچنین ورود ژاپن و مستعمرات آسیایی بریتانیا به صحنه‌ی نبرد، به تدریج آتش جنگ به آسیا و آفریقا نیز سرایت کرد و متفقین به ویژه انگلیس و روسیه در جبهه‌ی آسیای غربی با نیروهای عثمانی و آلمان وارد جنگ شدند و بدین ترتیب، علیرغم اعلام بی‌طرفی از طرف دولت ایران، نیروهای متحارب متفقین و متحدین قیمت عمده‌ی خاک ایران را اشغال کردند و مناطق غرب و شمال غرب و بعضی از ایالات شمالی ایران برای دول متحارب جنبه‌ی استراتژیکی پیدا کرد و این حوادث هنگامی روی داد که احمدشاه تازه به سن بلوغ رسیده و تاجگذاری کرده و مجلس سوم پس از پایان انتخابات، افتتاح گردیده و

۱- اولتیماتوم امپراتوری اتریش پس از ترور ولیعهد رسمی آن کشور در شهر سرایه و از شهرهای صربستان صورت گرفت.

شروع به‌کار کرده بود.

هشت ماه بحران سیاسی

از روزی که مجلس سوم شروع به کار کرد یعنی از روز ۱۶ محرم ۱۳۳۳ قمری (۱۳ آذر ماه ۱۲۹۴ شمسی) بحران سیاسی در کشور آغاز و کابینه‌های دولت یکی پس از دیگری دچار سقوط گردید. مستوفی‌الممالک که مورد اعتماد فراکسیون حزب دموکرات و موتلفین آن در مجلس بود، پس از هفته‌ها مطالعه سرانجام کابینه‌ی خود را که وزارت داخله‌ی آن با **عین‌الدوله** بود، روز پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ به مجلس معرفی و برنامه‌ی دولت خود را تقدیم کرد.

بحث طولانی در پیرامون برنامه‌ی دولت و دودلی نمایندگان سرانجام به کناره‌گیری مستوفی‌الممالک منجر شد و مشیرالدوله پیرنیا به نخست‌وزیری منصوب گردید و از آن پس به ترتیب عین‌الدوله و مشیرالدوله (بار دوم) کابینه‌هایی تشکیل دادند که هر یک از آن‌ها یکی دو ماه بیشتر بر سر کار نماندند و سرانجام بار دیگر مجلس به مستوفی‌الممالک ابراز تمایل کرد و او که در آغاز جنگ جهانی اول، بی‌طرفی ایران را به همه‌ی دنیا اعلام نموده بود، زمانی روی کار آمد که نیروهای عثمانی از مرزهای غرب ایران گذشته و جاسوسان و مأمورین سیاسی آلمان در جنوب و غرب و شمال غرب ایران به فعالیت و کوشش برخاسته و روسیه تزاری برای مقابله با نیروهای عثمانی و آلمان بر تعداد نیروهای خود در شمال افزوده و انگلیس‌ها، سربازان هندی و مستعمراتی خود را در فارس و خوزستان متمرکز ساخته و در میان بعضی از عشایر عرب تابع ایران، به تبلیغ و تجهیز نیرو سرگرم بودند.

ژاندارمری که یکی از سازمان‌های انتظامی دوران مشروطه بود و به دست مستشاران سوئدی اداره می‌شد و در ایجاد امنیت کشور نقش بسیار مهم و مؤثری را عهده‌دار بود، مورد بغض روس و انگلیس قرار گرفته و بدان بهانه که افسران ژاندارمری، به ویژه افسران سوئدی طرفدار و هواخواه آلمان هستند، در راه انهدام آن سازمان می‌کوشیدند و چون خزانه‌ی کشور در دست مستشاران بلژیکی از قبیل **مرنار** و دیگران و زیر نفوذ مستقیم روس و انگلیس بود، در رسانیدن حقوق و جیره و مواجب و سایر هزینه‌های ژاندارمری به سختی کارشکنی و اخلال می‌کردند. عکس‌العمل‌های شدید ژاندارمری در برابر دیپلماسی روس و انگلیس در این فصل و فصل آینده خواهد آمد. آنچه در این‌جا باید تذکر دهیم این است که نیروی ژاندارم تنها مایه‌ی امیدواری مجلس و ملیون و آزادیخواهان بود و در این نیرو و افسران درس خوانده‌ای چون **محمدتقی خان پسیان** و **مسعودخان** (دکتر مسعود کیهان) و امثال آنان خدمت می‌کردند که علاوه بر عشق به میهن و حفظ رژیم مشروطه، از مظالم و ستمگری‌های روسیه تزاری و خدعه

و نیرنگ و دسیسه‌کاری‌های بریتانیا، خاطرات تلخ و ناگواری داشتند.

نقش مردم ایران در جنگ جهانی اول

دولت متزلزل ایران، که ریاست آن را هر چند هفته یا چند ماه، یکی برعهده داشت، در برابر بحران‌های سیاسی ناشی از مداخله‌ی نظامی متفقین و متحدین در ایران و بی‌حالی و دودلی مجلس سوم هیچ کار مثبتی نمی‌توانست انجام بدهد. بنابراین سرنوشت مردم به دست عواطف و احساسات خودشان سپرده شده بود. برای کسانی که صرفاً دارای روح سپاهی‌گری بودند، چندان فرق نمی‌کرد که برای متفقین و علیه متحدین بجنگند و یا بالعکس، به همین جهت هم متفقین و هم مأمورین و جاسوسان آلمانی موفق شدند که هر کدام در منطقه‌ی نفوذ خود کسانی از این قبیل افراد را مسلح کنند.

اما نقش کلی مردم که دولت و مجلس آنان را به حال خود رها کرده بودند، در جنگ بین نیروهای متحاربین در ایران قابل توجه است. قبلاً اشاره کردیم که احساسات ملت ایران علیه ستمگری‌های روسیه‌ی تزاری و سیاست خائنانه بریتانیا به سختی تحریک و برای مردم بیداردل کشور ما این حقیقت مسلم شده بود که همه‌ی بلایا و مصائب و اراده بر مردم و کشور ناشی از سیاست همسایه‌های شمالی و جنوبی است که آثار شوم آن، چه در زمان رقابت آن دو همسایه و چه هنگام سازش آن دو با یکدیگر، در شئون سیاسی و اقتصادی ایران جلوه‌گر شده و اکنون نیز آن دو دولت زورمند، در نبرد جهانی کنار یکدیگر قرار گرفته بودند. سرپرسی سایکس نویسنده‌ی کتاب «تاریخ ایران» که خود در حوادث و جریان‌های مربوط به دوران جنگ جهانی اول در ایران نقش مهم و مؤثری داشته، نفرت ملت ایران را از انگلیس‌ها چنین توجیه کرده است:

«در میان ایرانیان یک بغض و عداوت آمیخته به خوف و ترس به روس‌ها (روس‌های تزاری) وجود داشت، اما در مراکز و مقامات مطلع، احساسی که وجود داشت این بود که می‌گفتند بریتانیای کبیر مغلوب‌کننده‌ی ناپلئون بالاخره جنگ را خواهد برد. ولی روی‌هم رفته ما از اینکه متفق روسیه‌ی منفور بودیم، خیلی مورد تنفر واقع شدیم».

باید گفت حقیقت غیر از آن است که سایکس در لفافه‌ی کلمات و عبارات فریبنده‌ی خود آورده است؛ ملت ایران جنایات انگلیس‌ها را نسبت به خود و کشور خویش فراموش نکرده و هنوز مرکب امضای قرارداد سال ۱۹۰۷ خشک نشده بود که بار دیگر دست دیپلماسی بریتانیا از آستین روسیه تزاری بیرون آمد و با تقسیم کامل ایران به دو منطقه‌ی نفوذ و اشغال شده در سال ۱۹۱۵ میلادی (۱۳۳۳ قمری) جنایت تاریخی خود را تکمیل کرد.

علیرغم نظر سایکس، باید گفت که هم روسیه‌ی تزاری و هم بریتانیای کبیر در نزد ملت ایران منفور بودند و مردم هوشمند کشور ما، بدون آنکه ذره‌ای کدورت از ملت‌های روس و انگلیس در دل داشته باشند، فقط بدان علت که تا این زمان از آلمان زیان و آسیبی ندیده بودند، به سیاست آن کشور متمایل شده و فعالیت مأمورین و جاسوسان آلمانی را در ایران تسهیل می‌کردند.

برای روشن شدن نقش مردم در جنگ باید نکات زیر را تذکر دهیم:

۱- پشتیبانی مردم از عثمانی، متحد آلمان، علاوه بر حسیات دینی، معلول این امر بود که عثمانی را دشمن دشمنان خود، یعنی روس و انگلیس و نیروی عثمانی را با نیروی آن دو دولت در حال نبرد می‌دیدند و طبیعی است که با کمک‌های مادی و معنوی به نیروی همسایه‌ی مسلمان خود، عثمانی هم حسیات دینی خویش را ارضاء می‌کردند و هم پاسخی به کینه‌ها و عقده‌هایی که از مظالم روس و انگلیس در دل داشتند، می‌دادند.

۲- تمایل محافل ملی به سیاست آلمان و هواخواهی از آن دولت بدان منظور بود که از آلمان اسلحه و مهمات برای نبرد با نیروی روسیه‌ی تزاری تدارک کنند و پشتیبانی مردم از آلمان، چنان‌که بالاتر اشاره کردیم، به سبب آزردگی شدید از سیاست روس و انگلیس و بدان جهت بود که آلمان را با آن دو دولت در حال جنگ می‌دیدند، فکر تدارک اسلحه از آلمان و بسیج نیروهای ملی برای نبرد با روس‌ها و بیرون راندن آنان از ایران چنان قوت گرفت که بین محافل ملی و مأمورین آلمانی ارتباط صمیمانه‌ای برقرار و این مقدمات به تشکیل واحدهایی از سربازان داوطلب از میان مردم برای کمک به آلمان و عثمانی منجر گردید.

۳- ژاندارمری، چنان‌که گفتیم تنها سازمان انتظامی مورد اعتماد محافل ملی بود و بنا به نقل سایکس و نویسندگان دیگر انگلیسی، افسران و مستشاران سوئدی آن نیرو را به نفع متحدین به کار انداخته بودند، در آن موقع نیروی قزاق هنوز زیر فرماندهی افسران روسی و تعداد افراد آن در حدود هشت هزار نفر و مسلم بود که آن نیرو هرگز راهی جز حفظ مصالح روسیه‌ی تزاری را نمی‌پیمود. قزاق‌ها عموماً مردمی خشن و بی‌سواد و نادان، و برخلاف آنچه وانمود می‌کردند، بی‌عرضه و نالایق بودند. درحالی که افسران ژاندارم بیشتر از جوانان پر شور و وطن‌پرست بودند و چون از آغاز تأسیس ژاندارمری بین این نیرو و نیروی قزاق پیوسته کشاکش در میان بود، در این موقع بریگاد قزاق قدمی برخلاف منابع روس‌ها برنمی‌داشت؛ نیروی ژاندارم به هواداری از متحدین برخاسته بود و در خلال جنگ، در غالب شهرستان‌هایی که در محور عملیات جنگی متحدین و متفقین قرار داشتند، دسته‌های ژاندارم و افراد داوطلب

مردم با واحدهای روسی وارد نبرد و زد و خورد می‌شدند[۱].

۴- فعالیت مستمر آلمان‌ها در ایران برای جلب دوستی و همکاری ملت ایران روز به روز بیشتر می‌شد، به طوری که در سال ۱۹۱۵ میلادی (۱۳۲۴ قمری) و سال بعد از آن بعضی از جاسوسان زبردست آلمان که **نیدرمایر**[۲] و **واسموس** مشهورترین آنان هستند، توانستند دسته‌های نیرومندی از مردم را مسلح و مجهز کنند و به یاری سپاه عثمانی که در محور - بغداد قزوین و محور باختران - ساوجبلاغ با نیروهای روسیه‌ی تزاری درحال نبرد بود، بفرستند.

مهاجرت و احزاب

فعالیت آلمان‌ها در ایران و بعضی از سران حزب دموکرات مانند **تقی‌زاده** در برلین و دیگران در استانبول و فشار روس‌ها و نابسامانی کارها و بی‌حالی مجلس سوم، نهضتی در میان سران احزاب و آزادیخواهان برای تشکیل یک جبهه متحد علیه متفقین، به ویژه روسیه‌ی تزاری پدید آورده و از تابستان سال ۱۳۳۳ قمری این فعالیت‌ها به تدریج با سیاست دولت هماهنگی یافته و فرماندهان و رؤسای ژاندارمری نیز با آن همداستان شده بودند.

درنتیجه‌ی این فعالیت‌ها در اواخر ذی‌حجه سال ۱۳۳۳ (آبان ماه ۱۲۹۴ شمسی) نیروهای روسیه قزوین را تصرف و درصدد تدارک مقدمات برای تصرف پایتخت برآمده، اندکی بعد به سمت تهران حرکت کردند. مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر وقت به وسیله‌ی ملک‌الشعراء بهار و

۱- یکی از معمرین همدان روایت می‌کرد که در شب یازدهم ماه محرم سال پر آشوب ۱۳۳۴ یا ۳۵ هجری قمری (نوامبر ۱۹۱۵ یا ۱۹۱۶ میلادی) که یکی از واحدهای سپاه روسیه‌ی تزاری در آن شهر استقرار یافته و در تپه‌ی مرتفعی به نام مصلی در کنار شهر موضع گرفته بود، دسته‌ای از ژاندارم‌ها و همراهان آنان درحالی که به سنت عزاداران لباس سیاه و سر خود را با دستمال سیاه بسته و عبای سیاهی بر دوش داشتند در دسته‌های ده دوازده نفری در کوچه‌های شهر راه افتادند و به مساجد سر راه رفتند و به تدریج از محلات مختلف شهر خود را به پای تپه‌ی مصلی رسانیدند و ناگهان دو ساعت بعد از نیمه شب حمله به قرارگاه و سنگرهای روس‌ها را آغاز کردند و قبل از سپیده‌دم واحد روسی را از جا کنده توپخانه و مهمات آن را تصاحب و عده‌ی زیادی از افراد آن واحد را اسیر کردند. دو روز بعد از آن واقعه نیروهای عثمانی که در محور باختران همدان درحال پیشروی بودند، به همدان رسیدند و مردم با آغوش باز از آنان استقبال کردند. همین شخص می‌گفت که هنگام شکست عثمانی‌ها از روسیه، افراد پادگان عثمانی در همدان را مردم آن شهر در خانه‌های خود پنهان ساختند و بدین ترتیب از اسارت آنان به دست روس‌ها جلوگیری کردند.

2- Nidemayer

سلیمان میرزا به کمیته‌ی حزب دموکرات محرمانه دستور داد که به قم بروند. ژاندارمری با مهمات و از سفرای متحدین، سفیر آلمان، عده‌ای از نمایندگان مجلس و مردم به قم رفتند. مستوفی‌الممالك تصمیم گرفته بودند که به علت حرکت قوای روسیه به تهران، شاه و هیئت دولت را از **تهران به اصفهان** منتقل کند. ملك‌الشعراء بهار که خود حامل پیام نخست‌وزیر به کمیته‌ی دموکرات برای عزیمت به قم بوده است، درباره‌ی انتقال شاه به قم چنین می‌نویسد:

«روز هفتم محرم (سال ۱۳۳۴ قمری مطابق با اواخر آبان ماه ۱۲۹۴ شمسی)، شهر پر از غلغله بود. ژاندارمری دسته دسته سواره و پیاده در تک و تاز بودند، درشکه و اسب ناپیدا، خبر تصمیم دولت که باید امروزه شاه با هیئت وزرا و دربار و دفاتر و ذخایر از تهران عزیمت کنند، در شهر طنین‌انداز، دربار شاهی پر ازدحام، کالسکه‌ی شاه را به دو اسب قوی گلگون بسته و سواران مستحفظ ردیف صف‌زده، آژان و ژاندارم از در اندرون تا درب دروازه‌ی حضرت عبدالعظیم(ع) صف کشیده، خلاصه این که شاه می‌خواهد برود. کجا می‌خواهند بروند؟ به اصفهان[1]».

«این خبر برای من که سابقه داشتم چندان قرع سمع نمی‌کرد، ولی یک شهر چهارصد هزار نفری را به وحشت و تکاپو انداخته بود؛ چه معلوم بود که شاه برای این می‌رود که قشون روس می‌خواهد بیاید! من قبل از ظهر پس از شنیدن این خبر رفتم به مجلس، معلوم شد که قسمت دیگری هم از نمایندگان در این دو روزه حرکت کرده‌اند و در قم اجتماعی است».

«ماندیم، ظهر شد، نواب رئیس از هیئت وزرا بازگشته بودند. نمایندگانی که آنجا ولو بودیم، برای کسب خبر تازه به حالت ازدحام آن‌ها را پیشباز کردیم. رئیس مجلس (موتمن‌الملك) گفته بود که شاه حرکت خواهند کرد. نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را به عمل بیاورند. آیا تکلیف قانونی نمایندگان که شاه و هیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آن هم یک حرکت و نهضت سیاسی) چه خواهد بود؟ بدیهی است رأی داده شد که وکلا نیز بروند».

«با این مقدمات بود که از دروازه تهران تا دروازه قم از کاروان مهاجر و بار و بنهٔ ژاندارم و احمال و اثقال ذخایر و مهمات و قورخانه و اسب و درشکه و گاری و الاغ و حتی پیادگان بینوا به

۱- این گفتگو و صحنه‌های پر هیجانی که ملك‌الشعرای بهار از حوادث آبان ماه ۱۲۹۴ شمسی بیان کرده است، ۲۶ سال بعد یعنی در شهریور ۱۳۲۰ شمسی بار دیگر با نزدیک شدن نیروهای روسیه به تهران تکرار شد، با این تفاوت که این بار نیروهای روسیه‌ی شوروی به سمت پایتخت پیش می‌آمدند و رضاخان پهلوی تصمیم داشت پایتخت را به اصفهان منتقل کند.

شکل بازارچه پر ازدحامی درآمده بود. از جمله مسافران **پرنس رویس**[۱] سفیر آلمان بود که به اعتماد قول رئیس‌الوزرا حرکت کرده و محل مأموریت خود را ترک گفته بود.

سپهسالار وزیر جنگ و کامران میرزا (پدر مادری شاه) و صمصام‌السلطنه بختیاری و عده‌ی دیگر از رجال کهنسال به دربار رفتند تا شاه را از رفتن به اصفهان منصرف کنند. ساعتی بعد سفرای روس و انگلیس نیز به آنان پیوستند و هرچند که احمدشاه بار اول سفرای دو دولت را نپذیرفت ولی سرانجام به حضور او بار یافتند و صریحاً به او یادآوری کردند که در صورت عزیمت از تهران، او را از سلطنت خلع کرده، دیگری را به جای او خواهند نشانید. احمدشاه چنان‌که عادت او بود و بر اصل دموکرات منشی که داشت، اخذ تصمیم در این باره را به هیئت دولت واگذار کرد و عاقبت دولت از تصمیم انتقال به اصفهان منصرف گردید و این مراتب هفته بعد به وسیله‌ی موتمن‌الملك رئیس مجلس به نمایندگان که در قم بودند؛ ابلاغ گردید. عده‌ای از نمایندگان به تهران بازگشتند و عده‌ی دیگر در آن شهر ماندند. ضمناً نیروهای روسیه تزاری از آمدن به تهران خودداری کردند و چون تا حدود کرج پیش آمده بودند، به دستور سفیر روس به قزوین عقب نشستند.

دولت ملی

کمیته‌ی دفاع ملی که در قم از سران دموکرات مانند سلیمان میرزا، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا محمدعلی خان کلوپ (فرزین)، وحیدالملك (شیبانی)، حاج فطن‌الملك (جلالی)، ادیب‌السلطنه سمیعی و عده‌ی دیگر تشکیل شده و با **شونمان** مأمور دولت آلمان همکاری می‌کرد، همین که قوای روسیه از دو طرف به قم هجوم بردند و نیروهای ژاندارم و چریک داوطلب را درهم شکستند، از قم به کاشان و از آنجا به اصفهان رفتند و عده‌ی زیادی از احرار و مجاهدین دوره‌ی انقلاب بزرگ از هر صنف و طبقه نیز با آنان همراه شدند. ضمناً رؤسای احزاب دیگر مانند سید محمد صادق طباطبایی از حزب اعتدالیون و سید حسن مدرس و امثال آنان نیز به اصفهان رفتند. این دسته‌ها و گروه‌ها به تدریج از اصفهان به جانب باختران که آن زمان در تصرف نیروهای عثمانی بود، مهاجرت کردند و در آن شهر نظام‌السلطنه (مافی) نیز به آنان پیوست و یک دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه تشکیل گردید که مدرس وزیر عدلیه و فرزین و فطن‌الملك و صور و سالار لشکر وزرای دیگر آن بودند.

شاید دولت ملی در باختران می‌توانست با کمک نیروهای عثمانی و آلمان و با مساعدت

۱- پرنس هانری سی و یکم دورویس Prince Henri xxxide Reuss

مالی آلمان و با مساعدت مالی آلمان که آن زمان به متحد خود عثمانی نیز کمک مالی می‌داد، هسته‌ی نیرومندی برای مبارزه با متفقین و یا دست‌کم برای دفاع از ولایات غرب ایران در برابر نیروهای روسیه تزاری به‌وجود آورد، اما به زودی بین زعما و سران دو حزب دموکرات و اعتدالی از یک طرف و بین مقامات عثمانی و آلمان از طرف دیگر اختلاف‌نظر و عقیده پدید آمد و عثمانی‌ها به متحد خود آلمان اعتراض می‌کردند که چرا مستقیماً با افراد و محافل ملی ایران تماس گرفته است و حال آنکه می‌بایستی روابط خود را با حکومت ملی به وسیله مقامات دولت عثمانی برقرار سازد. از سران زعمای دولت ملی بعضی با نظر عثمانی‌ها موافق بودند ولی اکثر آنان می‌گفتند که به اعتماد مواعید دولت آلمان نهضت کرده‌ایم و به صمیمیت ترک‌ها اطمینان نداریم و باید با آلمان‌ها به‌طور مستقیم هم عهد و هم‌پیمان شویم. چون نظر دولت مستوفی‌الممالك این بود که ایجاد روابط مستقیم با آلمان امکان‌پذیر نیست و به فرض ایجاد چنین روابطی، به علت دوری آلمان از ایران و ابهامی که در روابط ایران و عثمانی در آن حال وجود داشت، نهضت ملی بدون دخالت مستقیم ترک‌های عثمانی نمی‌توانست از روابط خود با آلمان استفاده کند، سلیمان میرزا، لیدر حزب دموکرات که طرفدار جدی عقد پیمان با آلمان‌ها بود، در آن کشمکش سیاسی شکست خورد.

در گیر و دار مبارزه‌ی سیاسی دو حزب دموکرات و اعتدالی که دولت ملی و مسئله‌ی مهاجرت را زیر نفوذ خود قرار داده بود، نیروهای روسیه‌ی تزاری در خانقین نیروی دولت ملی را شکست دادند و این شکست و مواجه شدن با خطر، به مبارزه دو حزب پایان بخشید و زعمای احزاب دموکرات و اعتدالی با هم کنار آمدند و هر دو حزب را منحل کردند و این حالت تا انقلاب اکتبر روسیه و بازگشت سپاه روسیه از ایران باقی بود تا اینکه بار دیگر دو حزب مزبور در تهران از نو دایر گردیدند.

نفت جنوب

در فصل چهاردهم این کتاب، چگونگی تحصیل امتیاز بهره‌برداری از نفت جنوب را به وسیله‌ی ویلیام ناکس دارسی از مظفرالدین شاه قاجار به تفصیل شرح دادیم و ماجرای نفت به اینجا رسید که دولت بریتانیا بنابر پیشنهاد وزارت دریاداری آن کشور درصدد برآمد که از شرکت نفت انگلیس و ایران سهامی به‌دست آورد و این فکر هر چه دنیا به آستانه‌ی جنگ جهانی اول نزدیک‌تر می‌شد، بیشتر قوت می‌گرفت و سرانجام دولت انگلیس طبق قانونی که در سال ۱۹۱۴ در مجلس مبعوثان آن کشور به تصویب رسید، به وسیله‌ی خریداری سهام عادی و ممتاز و عقد قرارداد خرید نفت از شرکت مزبور و تعیین مدیران شرکت از طرف دولت بریتانیا

در حقیقت سیاست عمومی شرکت و درنتیجه سیاست نفت ایران را در دست گرفت.

انتشار خبر مدخل رسمی دولت انگلیس در امر نفت ایران در اروپا و ایران موجب اعتراضات شدیدی گردید که دامنه‌ی آن به مجلس مبعوثان انگلستان نیز کشید. دولت ایران از طریق وزارت امور خارجه به این امر اعتراض نمود ولی سفارت بریتانیا در تهران جواب داد که «این معامله فقط ترتیب برای فروش نفت است و به هیچ وجه دولت انگلیس نه در اداره کردن امور شرکت و نه در روابط تجاری و سیاسی شرکت با دولت ایران دخالتی نخواهد داشت». درصورتی که حقیقت امر غیر از این بود و چنان‌که گفتیم، دولت بریتانیا حتی برخلاف تعهد ظاهری خود، در برابر شکست در امور بازرگانی و عادی شرکت نیز مداخله داشت.

انقلاب آرام و تغییر رژیم سیاسی ایران و آزادی مطبوعات و قلم، مسئله‌ی نفت جنوب را بر سر زبان‌ها انداخته بود، اما در آن موقع هنوز دولت ایران فقط با یک شرکت بازرگانی طرف بود و مردم اطلاعات کاملی از وضع نفت و اقدامات شرکت نداشتند. به همین جهت در جلسه‌ی مورخ پنجم ذی‌حجه ۱۳۳۴ قمری وزیر معادن ایران برای ادای جواب به پرسش‌های نمایندگان درباره‌ی نفت و روابط شرکت با دولت ایران حاضر شد. امتیازنامه در جلسه خوانده شد و درحین خواندن فصول امتیازنامه دارسی، وزیر معادن به سؤالات نمایندگان که اکثر نموداری از سوءظن آنان نسبت به عملیات شرکت بود، پاسخ می‌داد و سرانجام یک کمیسیون شش نفری برای رسیدگی به امتیاز نفت از طرف مجلس معین شدند.

در میان اعتراضاتی که به مداخله‌ی انگلستان در امر نفت جنوب ایران شده است، اعتراض **شیخ محمد خیابانی** و **رمزی مکدونالد**(۱) پیشوای حزب کارگر انگلیسی قابل توجه است و ما آن را عیناً از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح نقل می‌کنیم:

شادروان خیابانی در یکی از نطق‌های پر هیجان خود در تبریز چنین گفت:

«امتیازی که به دارسی داده شده نباید به دولت امپراتوری انگلستان منتقل شود که موجب پریشانی‌ها و نگرانی‌های ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچ‌گاه توفیق نمی‌یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین دارسی را به میان آورد که او را وسیله‌ی تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد. این عمل خدعه‌آمیز و نادرست و حیله‌گرانه بوده است.

در سال ۱۹۱۴ میلادی در یکی از جلسات مبعوثان انگلیس که چرچیل وزیر دریاداری

1- Ramsay Mac Donald

درباره‌ی مزایا و فواید دولت با شرکت نفت انگلیس و ایران سخن می‌گفت، رمزی مکدونالد، پیشوای حزب کارگر، ضمن نطقی شدیداً به سیاست دولت بریتانیا حمله کرد و گفت:

«دولت مدعی می‌باشد که قرارداد آن با شرکت نفت یک قرارداد تجاری است ولی این برخلاف حقیقت است زیرا اگر اموال و اثاثیه شرکت نفت در ایران از طرف بختیاری‌ها و سایر طوایف مورد تجاوز و حمله قرار گیرد، شرکت قادر به این نخواهد بود که نفت لازم را به وزارت دریاداری تحویل دهد و آن وقت است که امپریالیست‌ها به صدا درآمده و دولت را به حمایت از شرکت تشویق می‌کنند و آن را وادار به این می‌کنند که در امور داخلی ایران دخالت نماید».

«سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه وارد می‌آورد، زیرا شرکت به وسیله‌ی پرداخت‌هایی که به بختیاری‌ها و عرب‌های خوزستان می‌نماید تا اموال وی را حفظ نمایند، قدرت حکومت مرکزی را متزلزل می‌سازد و حکومت‌های خان خانی و ایلی را ترویج می‌نماید. من به دولت پیشنهاد می‌کنم که از چنین سیاست امپریالیستی دست بردارد و دولت مرکزی ایران را تقویت نماید تا دولت ایران مسئولیت حفظ اموال شرکت را به عهده گرفته و در آینده مواقعی پیش نیاید که دخالت دولت انگلیس را در امور داخلی ایران ایجاب نماید(۱)».

در آن جلسه **سرادوارد گری**(۲) وزیر خارجه‌ی انگلیس و عاقد قرارداد تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ با روسیه‌ی تزاری و نیز عاقد قرارداد تقسیم ایران در سال ۱۹۱۵ میلادی با آن دولت، به نمایندگان مجلس اطمینان داد که هیچ‌گاه دولت بریتانیا احتیاجی به مداخله در امور داخلی ایران پیدا نخواهد کرد و برای حفظ لوله‌ی نفت و تأسیسات و اموال شرکت، در صورت لزوم دو تیپ سرباز می‌تواند امنیت را در آن ناحیه برقرار نماید و این قرارداد خدشه‌ای به استقلال و تمامیت ایران وارد نمی‌سازد. مجلس مبعوثان سرانجام پیشنهاد دولت را تصویب کرد.

دولت بریتانیا، علیرغم رمزی مکدونالد، نه تنها دولت مرکزی ایران را که در بحران انقلاب بزرگ با هزاران مشکل سیاسی و مالی روبرو بود، تقویت نکرد بلکه، چنان‌که در فصول پیش گفته شد، با تظاهر به پشتیبانی از مشروطه‌طلبان در خفا با روسیه‌ی تزاری همداستان گردید و تا توانست در تضعیف دولت جوان مشروطه کوشید. در جریان جنگ نیز بار دیگر ایران را

۱- متأسفانه این موارد که دولت بریتانیا را به مداخله در امور داخلی وادار می‌ساخت، مکرر پیش آمد و جای تعجب است که کشتی‌های جنگی بریتانیا برای جلوگیری از اعمال حاکمیت ملی ایران بر منابع نفت خود در سال ۱۳۳۰ شمسی به دستور دولت کارگری انگلیس به آب‌های ایران رهسپار شدند.

2- Sir Edware Grey

دوستانه با روسیه‌ی تزاری تقسیم کرد و سیاست امپریالیستی بریتانیا که رمزی مکدونالد در نطق خود مکرر به آن اشاره کرده بود، حتی از تأدیه حق‌الامتیاز نفت به دولت ایران جلوگیری نمود، و هنگامی که نیروهای هندی و استرالیایی و انگلیسی قسمت عمده‌ای از ایران را اشغال کرده و خسارات فراوان به این کشور و به ملت ایران وارد می‌ساختند، در برابر اعتراض ایران به شرکت نفت مبنی بر تخلف از پرداخت حق‌الامتیاز مدعی شد که چون دولت ایران نتوانسته است امنیت را در خوزستان برقرار سازد، شرکت متضرر شده و نمی‌تواند حق‌الامتیاز بپردازد.

اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن‌که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه‌ی نفت‌خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند **شیخ خزعل** را به‌دست آورد و از آنان نیرویی در برابر نیروی حکومت ملی مشروطه ایران به‌وجود آورد و از آنان نیرویی در برابر نیروی حکومت ملی مشروطه ایران به‌وجود آورد تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه نفت درامان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند. اما حساب سازی شرکت نفت انگلیس برای دولت ایران، به ویژه پیش کشیدن مسئله‌ی خسارت ناشی از عدم امنیت که آن نیز ناشی از جنگ جهانی اول بود، به قدری بی‌شرمانه و دور از مروت و جوانمردی است که نمی‌توان حدی بر آن تصور کرد. دولت بریتانیا خود بی‌طرفی ایران را نقض کرده و قسمت عمده‌ی سرزمین‌های غرب و جنوب غرب و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز اردوگاه سپاهیان مستعمراتی و انگلیسی خود قرار داده، گندم و خواربار و گوسفند و گاو و خلاصه مواد غذایی مردم را به بهای ناچیز از دست ملت ایران ربوده و موجبات قحط و غلا را در سراسر غرب ایران فراهم ساخته بود و اکنون که جنگ پایان یافته و شاهراه ایران در پیروزی بریتانیا نقش مؤثر و مهمی را بازی کرده بود، تازه از ایران ادعای خسارت می‌کرد و از پرداخت حق‌الامتیاز ناچیزی که به خدعه و تزویر مبلغ آن را به حداقل ممکن رسانیده بود، خودداری می‌ورزید.

دولت ایران با دلایل روشن و متقن ادعای شرکت نفت را رد و یادآوری کرد که شرکت از امتیازنامه تخطی نموده است و نیز صریحاً به شرکت نوشت که ایران مطابق مقررات امتیازنامه در تمام منافع حاصله از کلیه‌ی مؤسسات و شرکت‌های تابعه‌ی شرکت نفت از قبیل شرکت بهره‌برداری اولیه و شرکت نفت برمه و کشتی‌رانی و غیره سهیم است، درصورتی که شرکت نفت در مورد پرداخت سهم دولت ایران بعضی از شرکت‌های تابعه را مستثنی کرده است. این اختلافات بین شرکت نفت، یا به عبارت دیگر دولت بریتانیا، و دولت ایران همچنان ادامه یافت تا مسئله‌ی قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی ۱۳۳۷ قمری پیش آمد و ما ضمن تشریح آن قرارداد،

دنباله‌ی این مطلب را ذکر خواهیم کرد.

کمیته‌ی مجازات[۱]

میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، که هر دو از افسران قزاق و در جریان انقلاب بزرگ ایران به آزادیخواهان پیوسته بودند، در کشاکش سومین سال جنگ جهانی اول یعنی در ذیقعده ۱۳۳۴ قمری تصمیم گرفتند که برای مجازات خائنین و افراد ناپاک و بیگانه‌پرست و جاسوسان اجنبی، کمیته‌ای به عنوان کمیته‌ی مجازات تشکیل بدهند و به‌وسیله‌ی صدور نامه‌های تهدیدآمیز، و در صورت لزوم تهدید شدیدتر، آن افراد را از ادامه رویه‌ی خویش باز دارند. کمی بعد محمدنظر خان **مشکوةالممالک** نیز به آن پیوست و **کریم دواتگر** و چند تن از یاران تروریست او برای اجرای منویات کمیته آماده شدند و نخستین ترور در یکی از روزهای ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۵ قمری در تهران صورت گرفت و **اسماعیل‌خان** رئیس انبار غله هنگام بازگشت از انبار به دست دو نفر ناشناس به قتل رسید و از آن پس به تدریج خود کریم دواتگر و **متین السلطنه** مدیر و نویسنده‌ی روزنامه‌ی عصر جدید که او را وابسته به اجانب می‌دانستند[۲] و **میرزا محسن مجتهد** یکی پس از دیگری در مدت چهار ماه کشته شدند. این ترورها که با انتشار بیانیه‌های تند و آتشین کمیته‌ی مجازات توأم بود، رعب و هراسی در دل‌ها انداخت و دستگاه پلیس که این زمان ریاست آن با کلنل **وستداهل** سوئدی بود برای دستگیر کردن اعضا کمیته سخت به تلاش افتاد.

قسمتی از متن نخستین بیانیه‌ی کمیته مجازات از این قرار است:

۱- این عنوان و قسمت عمده‌ی مطالب مربوط به آن از کتاب «ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ الدوله سپهر نقل و اقتباس شده است.

۲- ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد: «مرحوم متین‌السلطنه مدیر عصر جدید در مقاله‌ای به تاریخ پنجشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۴ نوشت: «سال‌های قبل در تهران پایتخت ایران هیئت‌های مسلح از روسی، آلمانی و عثمانی حرکت نمی‌کرد. اسلحه و بمب از اطراف به تهران وارد نشده بود». معلوم است که این عبارت برای رفع بهانه‌ی حرکت قشون روس از کرج به مرکز نوشته شده بود. من در نوبهار بعد از دریافت خبر حرکت قشون روس به سمت تهران مقاله‌ای نوشتم که عنوانش ((دشمن حمله کرد بود) و شماره‌ی بعد مقاله‌ای تحت عنوان «دوست همه حمله کرد» در پاسخ مقاله‌ی عصر جدید که بالاتر ذکر شد، نگاشتم این روزنامه (نوبهار) بلافاصله توقیف گردید و به من اشاره شد که از تهران خارج بشوم) - «تاریخ احزاب سیاسی» تألیف ملک‌الشعرای بهار.

«هموطنان، متین‌السلطنه کشته شد درحالی که با خود بار سنگینی از خیانت و بی‌شرافتی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی‌حیثیت پاک کردیم تا سرمشقی برای سایر اشخاص خیانت پیشه باشد که شاید رویه‌ی خود را عوض نمایند. حقیقتاً کمال سرافکندگی و شرمساری برای ملتی است که دیده شود پایه‌ی مملکت فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و بد خدمات ایران بر باد ده خود را انتقاد می‌کنند و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام دستجات و عناصر میهن‌پرست را تخطئه می‌نمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس مثل امروز که ملل دنیا به میلیون‌ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع می‌کنند. بدبختانه در ایران سرشکسته و آشفته، افراد و اشخاص از طریق جاسوسی مملکت‌فروشی و خیانت و جنایت پیش می‌روند».

«کمیته‌ی مجازات از عموم هموطنان درخواست می‌کند که خیانتکاران را در هر لباس و شغلی که می‌باشند، معرفی نمایند. در پایان، کمیته‌ی مجازات با صدای بلند این جمله‌ی آسمانی و ملکوتی را به گوش خیانتکاران فرو می‌خواند: «سرزمینی که محل سکونت و آقایی ایرانیان با فر و افتخار بوده پیش از این نباید مرکز جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد».

«هرگاه شما نمی‌خواهید به مادر وطن ترحمی کنید، به مادر و فرزندان و همسر خود رحم نمایید و بدانید در قرن بیستم دیگر نمی‌شود به خیانت و جاسوسی ادامه داد. در این قرن جاسوسی و بی‌شرافتی و وطن‌فروشی به اجانب محکوم به مرگ و زوال است».

در خلال اقدامات کمیته‌ی مجازات، کسان دیگری مانند میرزا محمدحسین عمادالکتاب، سیفی قزوینی، میرزا علی‌اکبر خان ارداقی برادر قاضی شهید ارداقی و بهادرالسلطنه از خوانین کُرد به کمیته‌ی مجازات پیوستند و چندی بعد، ارداقی به اطلاع کمیته رسانید که یک عده‌ی ده نفری به تازگی از جبهه‌ی جنگ بین‌النهرین (عراق) به تهران بازگشته و در نظر دارند کمیته‌ای به منظور خدمت به مملکت تأسیس کنند و پیشنهاد کرده‌اند که با کمیته‌ی مجازات همکاری داشته باشند. سران کمیته با این پیشنهاد موافقت قطعی نکردند ولی چند روز بعد ترور میرزا محسن مجتهد اتفاق افتاد، زیرا ارداقی به اطلاع کمیته رسانیده بود که آن هیئت ده نفری تصمیم به ترور مجتهد مزبور دارند و چه کمیته بخواهد و چه نخواهد تصمیم خود را اجرا خواهند کرد. قدر

مسلم این است که این ترور به حساب کمیته‌ی مجازات گذاشته شد و بر فعالیت پلیس افزود.

بهادرالسلطنه اسامی و نشان دقیق اعضای کمیته را بـه کـلنل س.ک. وسـتداهـل، رئـیس نظمیه‌ی ایران، تسلیم کرده و او در تاریخ شوال ۱۳۳۵ هجری اعضای کمیته را دستگیر کـرد. علت افشای اسرار کـمیته بـه وسـیله‌ی بـهادرالسـلطنه ایـن بـوده است کـه او دسـتور تـرور منتخب‌الدوله را صادر کرده و نیز از سرنوشت کریم دواتگر تروریست کمیته، مرعوب و بر جان خود بیمناک شده است.

همین که کابینه صمصام‌السلطنه روی کار آمد، دستور داد زندانیان کمیته‌ی مـجازات را آزاد کردند ولی اندکی بعد کابینه سقوط کرد و وثوق‌الدوله به ریاست وزرایی رسید و فرمان توقیف اعضای کمیته را صادر نمود. مشکوةالممالك که در دوره‌ی آزادی از زندان به مازندران رفته بود تا چند ماه در امان بود. احسان‌الله خان عضو دیگر کمیته به جنگل گریخته و از آنجا به قفقاز رفته بود تا در انقلاب داخلی روسیه شرکت کند. **رشیدالسلطان** را در کن دستگیر کردند و **میرزا عـبدالحسـین سـاعت‌ساز** بـا وسـاطت وثـوق‌الدوله نـجات یـافت. **حسین خـان‌الله** و **رشیدالسلطان** را به دار زدند درحالی که رشیدالسلطان ضمن وداع با تماشاگران فریاد می‌زد: «مرگ بر خائنین».

منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده را که در حقیقت بنیان‌گذار کمیته بودند، در باغ شاه زندانی کردند و پس از چند روز به عنوان تبعید به کلات نادری از تهران بیرون بردند و روز ۲۶ ذی‌قعده ۱۳۳۶ قمری به سمنان رسیدند. فردای آن روز دو اسب بدون زین و یراق و رکاب دراختیار آن دو نفر گذاشتند تا سوار شوند و راه مشهد را همراه با ژاندارم‌ها پیش گیرند. در ۱۲ کیلومتری سمنان، ژاندارم‌ها به آنان پیشنهاد کردند که آهسته از جلو بروند تا ژاندارم‌ها در قهوه‌خانه چای صرف کنند و به دنبال آنان بروند. همین که منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده چـند قـدمی از قـهوه‌خانه دور شدند، ژاندارم‌ها هیاهو به راه انداخته و چنین وانمود کردند که زندانیان گریخته‌اند و بلافاصله شروع به شلیک کردند. ابوالفتح‌زاده بر اثر اصابت گلوله به قلبش در دم جان سپرد و منشی‌زاده با ژاندارم‌ها گلاویز شد ولی سرانجام به ضرب گلوله و قنداق تفنگ آنان، او نیز به دوست خود پیوست.

عمادالکتاب و میرزا علی‌اکبر خان ارداقی و مشکوةالممالك هر یک به پنج سـال تـبعید از تهران و دیگران نیز به ۵ تا ۱۵ سال تبعید یا زندان محکوم شـدند. امـا بـهادرالسـلطنه کـه در جنگ‌های با اسماعیل آقا سمیتقو از طرف قوای دولتی جاسوسی می‌کرد، سرانجام به وضـع فجیعی کشته شد.

انقلاب روسیه

طرح عنوان انقلاب روسیه در این مورد به منظور تشریح علل و جریان آن انقلاب نیست زیرا ارتباطی با موضوع این کتاب ندارد. بلکه اشاره به این موضوع از آن جهت است که انقلاب کبیر روسیه علاوه بر آن‌که رژیم سیاسی و شرایط اجتماعی و اقتصادی همسایه شمالی ایران را دگرگون ساخت، در وضع سیاسی ایران و روابط کشور ما با روسیه و انگلیس چند اثر مهم و قابل توجه داشت:

۱- اثر آنی و فوری انقلاب روسیه، از کار افتادن دستگاه نیروی جنگی آن دولت در ایران بود که بازگشت سپاه روسیه‌ی تزاری را از مناطق شمالی و شمال غربی ایران به دنبال داشت.

۲- اثر دیگر آن انقلاب که در حقیقت ناشی از تغییر رژیم سیاسی روسیه و روی کار آمدن حزب انقلابی بلشویك در آن کشور بود، حرکت نیروهای انگلیسی را از جنوب غربی ایران به سمت آذربایجان و قفقازیه و خراسان به دنبال داشت. زیرا دولت بریتانیا درصدد برآمد که به روس‌های سفید سران آنان که علیه رژیم جدید شوروی قیام کرده بودند، کمک مالی و نظامی بکند. بدین ترتیب نفوذ نظامی انگلیس تا شمال ایران نیز بسط یافت.

۳- چون بنیان رژیم جدید حکومت روسیه یعنی رژیم ساویتی (شوروی) براساس سوسیالیسم و حمایت از طبقات رنجبر و زحمتکش و مبارزه با هر نوع استعمار و امپریالیسم قرار گرفته بود، طبعاً نمی‌توانست با زورگیری رژیم سرنگون شده تزاری موافق باشد. به همین جهت رژیم شوروی پای خود را از قرارداد دو جانبه روس و انگلیس در مورد تقسیم ایران بیرون کشید و بعداً اعلام نمود که هرگونه امتیازات سیاسی دیپلماسی و امثال آن را که رژیم تزاری به عنف و زور از ایران تحصیل کرده است، لغو شده و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌داند.

۴- مجاهدین قفقاز که علیه رژیم استبدادی محمدعلی شاه دوش به دوش برادران ایرانی خود به مبارزه برخاسته و اینك در داخل روسیه با چنان انقلاب بزرگی روبه‌رو شده بودند، بیش از پیش به هم‌دردی با آزادی‌خواهان ایران، با انقلابیون روسیه هم صدا شدند و آزادی‌خواهان ایران را برادران و دوستان صمیمی خویش خواندند و بر اثر این همدردی و اعتقاد به این رژیم ساویتی، تنها راه آزادی و تأمین سعادت و نیکبختی ملت‌هاست، دسته‌های بلشویک قفقاز به تصور خودشان برای آزاد کردن ملت ایران، راه سرحدات ایالات شمالی ما را در پیش گرفتند و عناصر افراطی و انقلابی گیلان را به خود همداستان ساختند و بعداً حکومت بلشویک گیلان را به‌وجود آوردند.

در این مرز تردیدی نیست که انقلاب بزرگ روسیه و یا به قول شادروان ملك‌الشعرای

بهار، «معجزه‌ی سیاسی» در آن لحظات حساس و بحرانی که ارتش روسیه‌ی تزاری تا چند کیلومتری پایتخت پیش آمده و سپاه عثمانی قصد حمله به تهران را داشت و باراتف، فرمانده‌ی سپاه روس در پایتخت ما همه کاره شده بود فکر انتقال شاه و هیئت دولت از تهران به مازندران در میان رجال و زمامداران قوت گرفته بود. انقلاب روسیه، چنان‌که در بالا گفته شد، دستگاه جنگی روس را در ایران از کار انداخت و حکومت مشروطه جوان ایران از فشار طاقت‌فرسای دیپلماسی و مزاحمت روزافزون اشغالگران روسی آسوده شد.

ملک‌الشعرای بهار درباره حوادث بعد از انتشار خبر انقلاب روسیه در ایران چنین می‌نویسد:

«روزی در مسجد شاه جمعی از دموکرات‌ها گرد آمده بودند و من برحسب اشاره انجمن مخفی حزب دموکرات، برای آن‌ها حرف می‌زدم. یکی از سخنان من این بود که گفتم دو دشمن از دو سو ریسمانی به گلوی کسی انداختند که او را خفه کنند، هر کدام یک سر ریسمان را گرفته می‌کشیدند و آن بدبخت در میانه تقلا می‌کرد. آنگاه یکی از آن دو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت. آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرده، لنین است!»

آنچه را در این مورد می‌توان بر نوشته‌ی شادروان بهار افزود، این است که بلافاصله پس از رها شدن دست روسیه‌ی تزاری از ریسمانی که به گلوی ملت ایران انداخته بودند، خصم دیگر یعنی بریتانیا با زبردستی و چالاکی دست دیگر خود را از آستین ناجوانمردی بیرون آورد و کاری را که با همکاری روسیه‌ی تزاری برای اختناق ایران آغاز نموده بود، خود به تنهایی دنبال کرد و از این پس تنها امپراتوری بریتانیا بود که با هر دو دست خود دو سر طناب را می‌کشید، با این تفاوت که سیاست خشن و ناهنجار روسیه‌ی تزاری در کشیدن طناب مجال نفس کشیدن را به ایران نمی‌داد. اما دیپلماسی بریتانیا به اراده‌ی خویش و برحسب مقتضای زمان گاهی دو سر طناب را به شدت می‌کشید و گاهی اندکی آن را رها می‌کرد تا از عامل زمان که انگلیس‌ها آن را یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در اجرای مقاصد خود شناخته‌اند، استفاده کرده باشند.

۵- مهمترین اثر واژگون شدن رژیم تزاری روسیه و روی کار آمدن رژیم شوروی سوسیالیستی که درست در جهت مخالفت کاپیتالیزم بریتانیا پیش می‌رفت، این بود که بریتانیا را در برابر یک مسئله‌ی جدید سیاسی قرار داده و آن مبارزه با ایدئولوژی رژیم شوروی در سراسر مرزهای روسیه و از آن جمله در طول مرزهای دو هزار و پانصد کیلومتری آن کشور با ایران بود. بریتانیا این مبارزه جدی را در رأس برنامه‌ی اساسی دیپلماسی خود قرار داد.

کوشش و تلاش انگلستان در این راه در مداخله‌ی روسیه بی‌نتیجه ماند[۱] و انگلستان مصمم شد که لااقل از نفوذ ایدئولوژی لنین و یارانش در ایران و عثمانی و مرزهای هندوستان به شدت جلوگیری کند، نتایج حاصله از این سیاست را به صورت آشکار در کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی و حوادث دیگر دوره‌ی بعد از کودتا می‌توان دید.

نخستین عکس‌العملی که در ایران پس از انتشار خبر انقلاب روسیه و استعفای تزار نیکلای دوم و تشکیل حکومت موقت بروز کرد، تلگراف تبریکی بود که عده‌ای از نمایندگان سابق دوره‌های اول و دوم و سوم مجلس شورای ملی برحسب اشاره و توصیه‌ی سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه‌ی رعد که آن زمان (مارس ۱۹۱۷، انقلاب اول روسیه، برابر با جمادی الاول سال ۱۳۳۵ قمری) برای انجام مأموریتی از طرف دولت ایران به روسیه رفته بود، به مجلس (دوما) حکومت جدید روسیه مخابره شد و اینک عین آن تلگراف و جواب آن را از کتاب «ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ‌الدوله سپهر، نقل می‌کنیم:

«پتروگراد، توسط آقای رئیس مجلس کبیر دوما - در موقعی که ملت بزرگ روس به واسطه‌ی جانفشانی فرزندان و جسارت فراموش نشدنی نمایندگان خود را در راه منظور عظیمی به پیروزی قاطع نائل گشته، وکلای مجالس سابق ایران حاضر در تهران با نهایت مسرّت، مراتب تحسین و احترام خویش را برای مقاومت فداکارانه‌ای که فقط نزد مدافعین حقیقت یافت می‌شود، به آن هیئت معظم ابراز می‌دارند. مشعلی که چنین دست‌های نیرومندی بین شرق و غرب را استوار ساخته فروغ درخشانی است که بالاخره عالم را منور خواهد کرد و آخرین ظلمت‌ها را برطرف نموده، مللی را که دنبال اصول مشترک می‌باشند، قادر خواهد ساخت در محیط عشق برادرانه همدیگر را بشناسند: زنده باد روسیه آزادی‌خواه».

حاج امام جمعه خویی، میرزامحسن، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و ۸۴ امضای دیگر. ترجمه‌ی پاسخ دومای روسیه به نمایندگان مجلس شورای ملی ایران:

«از پطروگراد به تهران - نمایندگان سابق مجلس - تبریکات و آرزوهایی که شما و همکاران پارلمانی شما در موقع پیروزمندی آزادی در روسیه اظهار

۱- خوانندگان گرامی برای اطلاع از علل و مقدمات و کیفیت انقلاب روسیه می‌توانند به کتاب «تاریخ شوروی» ترجمهٔ مؤلف این کتاب رجوع نمایند.

داشته بودید، موجب تحریك احساسات عمیقه گردید. وظیفه‌ی خویش می‌دانم که به نام مجلس دوما مراتب سپاسگزاری خود را به شما اشعار دارم. در این عقیده قطعی با شما شرکت دارم که عظیم‌ترین اصول عالیه که اینك در این مملکت فرمانروا گردیده دیری نخواهد گذشت که به فتح صلح‌جویانه جهان منجر خواهد گشت و ملل گیتی را با علایق صمیمیت و برادری که بهتر از قوه‌ی سبعانه می‌تواند منافع و آمال آنان را حل و فصل نماید، متحد خواهد ساخت - ردزیانکو، رئیس دوما».

این نکته را باید یادآوری کنیم که نتایج و آثار حاصل از انقلاب روسیه در ایران مربوط به انقلاب اول آن کشور، که منجر به استعفای نیکلای دوم و سپس زمامداری **کرنسکی** گردید، نبود و سیاست دولت موقت روسیه درباره‌ی ایران، هرچند که پشت پا به تمام قیود و امتیازات گذشته زده بود، چندان تغییر نکرد و نتایج مذکور از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ که مقدرات روسیه را به دست حزب بلشویک و رهبر آن لنین سپرد، در ایران پدیدار گردید و ایران نخستین کشوری بود که رژیم جدید یعنی رژیم سوسیالیستی شوروی را به رسمیت شناخت.

به دنبال پیروزی انقلاب کبیر (اکتبر ۱۹۱۷) و روی کار آمدن حزب بلشویک لنین و تأسیس دولت جدید مرکب از کمیساریاهای ملی (کمیساریا به جای وزارت) بیانیه‌ای به شرح زیر در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ میلادی ماه صفر ۱۳۳۶ قمری از طرف حکومت اشتراکی شوروی صادر شد که قسمتی از ترجمه آن‌را از «کتاب ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ‌الدوله سپهر نقل می‌کنیم:

«مسلمانان مشرق، ایرانیان، ترک‌ها، عرب‌ها، هندوها و تمام طوایفی که سباع حریص اروپا زندگی و دارایی و آزادی آن‌ها را در قرون متوالی مال‌الاجاره از برای خود قرار داده و غارتگران جنگجو می‌خواهند ممالک آن‌ها را تقسیم کنند! ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه‌ی سری راجع به تقسیم ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روسی از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهند گردید... در این موقع، حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فشرده شده‌اند و بر ضد ستمکاران شورش می‌کنند، نباید خاموش نشست، فرصت را غنیمت (شمارید) و غاصبین را از اراضی خود دور اندازید. ما زیر پرچم‌های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در این راه تجدید حیات عالم ما از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت را داریم - کمیسر امور مالی: استالین - رئیس شورای کمیسرهای ملی: لنین».

بر اثر کوشش و تلاش عده‌ای از آزادیخواهان ایران مقیم برلین مانند نظام‌السلطنه مافی و نقی‌زاده و حسین‌قلی خان نواب و وحیدالملک شیبانی و تماس و مذاکرات آنان با اولیای دولت آلمان هنگام عقد پیمان متارکه که جنگ آلمان و روسیه در **برست لیتوفسک**[۱] در ماده‌ی دهم پیمان مزبور لزوم تخلیه‌ی کامل خاک ایران از نیروهای روسیه و عثمانی گنجانیده شد، این پیمان در کنگره ساویت‌های (شوراها) رژیم جدید روسیه شوروی با ۷۸۴ رأی موافق به تصویب رسید. ماده‌ی قرارداد مزبور از این قرار است:

«فرماندهان کل قشون عثمانی و روس اساس آزادی و استقلال و تمامیت خاک ایران را مبنی قرار داده، حاضرند قشون خود را از ایران ببرند. فرماندهان مذکور هر چه زودتر با دولت ایران داخل مذاکرات می‌شوند که جزییات امر تخلیه و تصفیه و سایر اموری را که برای انجام اساس مزبور ضروری است، مقرر دارند[۲]».

اما واکنش بریتانیا در برابر این حوادث بسیار عبرت‌انگیز است. نخستین اقدام دولت مزبور این بود که ماده‌ی دهم پیمان برست لیتوفسک را در روزنامه‌ی **تایمز** به صورتی تحریف نمود که اثر مطلوب آن در محافل آزادیخواه انگلستان و مستعمرات آن دولت خنثی شود. اقدام دیگر آن دولت در ایران توقیف چند تن از مأمورین رسمی حکومت جدید شوروی در خراسان بود که بر اثر آن مقامات شوروی کاردار سفارت ایران در پتروگراد، **اسد بهادر** و سر کنسول ایران در حاجی طرخان (استرخان) و کنسول ایران در قفقازیه را توقیف کردند. بدیهی است که اگر حسن نیت ایران بر مقامات رژیم شوروی ثابت نمی‌شد، ممکن بود که این امر آن همه ابراز علاقه را که میان دو کشور پدیدار گردیده بود، به کلی برطرف سازد. مورخ‌الدوله سپهر درباره‌ی تحریفات روزنامه‌ی تایمز لندن از قرارداد برست لیتوفسک می‌نویسد:

> «... عجب آن‌که روس، ایران را آزاد می‌خواهد و استقلال آن را می‌شناسد و انگلیس‌ها که همیشه سنگ حمایت و دلسوزی ملل ضعیف را به سینه می‌زنند و مخصوصاً مدتی با وعده‌های گرم و نرم گوش ایرانیان را پر نموده بودند، امروز چشم دیدن فرمان آزادی ایران را هم ندارند و بدون بیم و خجالت در آن تحریفاتی می‌نمایند که جاودان، اسباب سیه‌رویی خود آن‌ها خواهد شد».

۱- Brest Litovsk این پیمان را رژیم جدید روسیه با آلمان منعقد ساخت تا بتواند در داخل کشور با ضد انقلابیون به مبارزه و نبرد ادامه دهد.

۲- «کتاب ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ‌الدوله سپهر، ص ۴۷۳.

III

از سال ۱۳۳۶ تا ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۹ قمری

دولت و نهضت جنوب

کابینه‌ی اول **وثوق‌الدوله** در ماه رجب سال ۱۳۳۵ سقوط کرد و دولت جدید به ریاست علاءالسلطنه روز چهاردهم شعبان آن سال تشکیل گردید. در این کابینه مستوفی‌الممالك وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، موتمن‌الملك وزیر فواید عامه و تجارت و محتشم‌السلطنه وزیر مالیه بودند. وزارت امور خارجه را خود علاءالسلطنه برعهده داشت. این کابینه تا اواخر سال دوام یافت و چون سقوط کرد، بار دیگر علاءالسلطنه روز ۲۳ محرم ۱۳۳۶ به ریاست وزرایی برگزیده شد و کابینه‌ی دوم خود را بدون شرکت مستوفی‌الممالک و حکیم‌الملك و محتشم‌السلطنه تشکیل داد. درحالی که بقیه‌ی وزیران قبلی در این کابینه نیز شرکت داشتند و قوام‌السلطنه وزارت داخلی را برعهده گرفته بود.

پس از سقوط کابینه‌ی دوم علاءالسلطنه که فقط دوازده روز طول کشید، به ترتیب عین‌الدوله در (ششم صفر ۱۳۳۶ قمری) و مستوفی‌الممالك (سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶) صمصام‌السلطنه (۱۹ رجب ۱۳۳۶ قمری) و وثوق‌الدوله (۲۹ شوال ۱۳۳۶)، کابینه‌هایی تشکیل دادند که هر یک مدتی کوتاه بر کار ماندند. ولی کابینه‌ی دوم وثوق‌الدوله در حدود دو سال دوام یافت.

وضع سیاسی و اجتماعی ایران در این چند ماه فوق‌العاده بحرانی بود. بر اثر ورود نیروهای متفقین و متحدین و اشغال خاک ایران و ربوده شدن آذوقه و خواربار کشور، قحط و غلا و به دنبال آن گرسنگی و بیماری‌های مسری در قسمت عمده‌ی نواحی غرب و شمال غرب ایران روی داد و دسته دسته مردم بینوا را به دیار عدم فرستاد. انگلیس‌ها به عنوان حفظ امنیت راه‌های جنوب که آن زمان در معرض تهدید طوایف قشقایی و سایر ایلات جنوب بود، ولی در حقیقت برای جلوگیری از عملیات واسموس و نیدرمایر، مأمورین زبردست آلمان برای خود نیرویی زیر عنوان پلیس جنوب (S.P.R اسپیار) مرکب از داوطلبان محلی و سربازان هندی و افسران انگلیسی تشکیل دادند. نیروهای انگلیسی، پس از انقلاب روسیه و متوقف شدن عملیات جنگی ارتش روسیه تزاری در مناطق شمالی و غربی ایران، به غرب و شمال غربی و سپس به خراسان روی آوردند و آن نواحی را اشغال کردند و ستون‌هایی از این نیرو برای کمک به

کوچک جنگلی در زمینه‌ی مبارزه با حکومت بلشویکی گیلان تا قزوین پیش آمدند و میسیون‌های نظامی دیگر به سمت قفقازیه روانه شدند. در آذربایجان **شیخ محمد خیابانی** و در گیلان کوچک خان جنگلی و در نواحی دیگر کسانی چون **ماشاءالله خان** و **نایب حسین کاشی** قیام کرده و یا سر به طغیان برداشته بودند. نیروهای چریک دشتستانیان دلیر و مبارز پیوسته بر نیروهای پلیس جنوب هجوم می‌بردند و دقیقه‌ای انگلیس‌ها را آسوده نمی‌گذاشتند(۱). قشقایی‌ها به رهبری **صولت‌الدوله** که شاید از طرف بعضی از وزیران تقویت می‌شد، عناصر قشقایی و دشتی، تنگستانی و کازرونی را برای فتح شیراز و راندن انگلیس‌ها و انحلال پلیس جنوب بسیج کرده بودند. این حوادث چنان وضع پیچیده و مبهمی در کشور به‌وجود آورده بود که هیچ دولتی بیش از چند هفته یا چند ماه نمی‌توانست بر سر کار بماند.

حمله‌ی صولت به شیراز و نهضت ضد انگلیسی مردم فارس، هرچند که به کارگردانی آلمان‌ها صورت گرفت، ولی به هر تقدیر یکی از صحنه‌های پر شور بروز احساسات ضد اجنبی در ایران است. اینک چند قسمت از نوشته‌های سرپرسی سایکس را در این دوره نقل می‌کنیم:

قسمتی از اعلامیه‌ی صولت قشقایی که در تاریخ ۱۱ شعبان ۱۳۳۶ قمری برابر با اول خرداد ۱۲۹۷ شمسی صادر کرده است:

«من به همه اعلام می‌دارم که قشون پلیس جنوب که در نزد حکومت ایران رسمیتی ندارد، باعث آن شده که قشقایی‌ها و ساکنین کازرون، دشتی، دشتستانی و سایر نقاط به موجب دستور دولت ایران برای دفاع از اسلام اقدام نمایند».

صولت به موازات بسیج نیروهای خود برای تصرف شیراز تلگراف‌هایی به پایتخت مخابره می‌کرد که دال بر عدم شناسایی رسمی پلیس جنوب از طرف دولت ایران بود و از طرف دیگر در شیراز و نواحی دیگر فارس اعلامیه‌هایی از زبان روحانیون منتشر می‌شد و مردم را به قیام علیه بیگانگان تهییج می‌کرد. یکی از آن اعلامیه‌ها بدین قرار بود:

«ای مردم شیراز، ای مردم غفلت کار خفته، ای مردم نادان، ای مردم لامذهب و بی‌ناموس و تنبل از زنان پست‌تر می‌باشید! خائنین را به قتل برسانید، دشمنان را در خانه‌شان بکشید، تمام دشمنان خارجی را به قتل برسانید».

۱- نیروهای انگلیسی مقیم شیراز، غیر از واحدهای پلیس جنوب عبارت بودند از: یک اسکادران نیزه‌دار بنگالی (هندی) سه اسکادران از تفنگچیان برمه‌ای و پنجابی، یک آتشبار کوهستانی و یک دسته از راجپوت‌ها و یک دسته بلوچ.

نیروهای قشقایی تعرض و حمله‌ی خود را به شیراز در ماه شعبان ۱۳۳۶ قمری آزاد کرد و موقعیت نیروهای بریتانیا و واحدهای پلیس جنوب که در آن شهر و پیرامون آن سنگر بسته و آماده‌ی دفاع بودند، وخیم‌تر گردید و در یکی دو نبرد که بین نیروهای صولت و قوای انگلیس اتفاق افتاد، قشقایی‌ها پیروز شدند. اما بار دیگر خیانت ناشی از جاه‌طلبی و متکی به بیگانه‌پرستی یکی از خان‌های قشقایی به کمک انگلیس‌ها رسید. اینک ماجرا را از زبان سرپرسی سایکس که خود اداره‌ی عملیات جنگی و استراتژیکی نیروهای بریتانیا را در این حوادث برعهده داشته است، بخوانید:

«وقتی من (سایکس) به شیراز آمدم و متوجه شدم که بایستی با قشقایی‌ها جنگ کنم، دقت نمودم که با **سردار احتشام** برادر بزرگ‌تر و رقیب **صولت‌الدوله** طرح دوستی بریزم. او قبلاً دو بار به ایلخانی منصوب شده بود ولی چون برادر کوچکترش لیاقت بیشتری نشان داده بود، او از مقام کنار رفته بود. از ابتدای خصومت، من به فرمانفرما[۱] اصرار می‌کردم صولت را معزول و برادرش را منصوب کند، ولی شاهزاده پیر و مکار مایل نبود رنجش تهران را فراهم سازد.

خوشبختانه (البته برای بریتانیا) دشمن در ۱۹ ژوئن سیم تلگراف را قطع کرد و من توانستم موافقت فرمانفرما را در این تغییر و تبدیل به‌دست بیاورم. چه متوجهش ساختم که با قطع سیم، او در اجرای منافع حقیقی دولت، مطلق و آزاد است. وقتی این قضیه‌ی اساسی حل شد، **قوام** محققاً تحت تأثیر دو ضربت سختی که به دشمن منفورش وارد شده بود، راضی به اتفاق با ما شد. فرمانفرما بالاترین هنر سیاسی خود را به‌کار زد، **محمدخان کشکولی** دشمن خونین (خونی) صولت با ششصد نفر همراهان خود وارد شد و پس از آن چیزی نگذشت (که) برادر ناتنی صولت به نام **علی‌خان** او را ترک نموده به برادر تنی خود **سردار احتشام** پیوست».

بدین ترتیب صولت‌الدوله و همراهانش در خطوط ارتباطی بین شیراز و آباده و فیروزآباد از نیروهای سرسپرده بریتانیا یعنی همراهان سردار احتشام و قوام و امثال آن که با پشتیبانی نیروهای انگلیس در تعاقب صولت بودند، پی در پی شکست خوردند و نهضت جنوب پایان یافت.

یکی از اقدامات مهم صمصام‌السلطنه در کابینه‌ی دوم خود این بود که به استناد اعلامیه‌های رژیم جدید شوروی مبنی بر لغو کلیه‌ی امتیازات و عهود سابق در یکی از جلسات

۱- از فرمانفرما عکسی در کتاب «تاریخ ایران» سرپرسی سایکس چاپ شده که فرمانفرما به خط خود در کنار عکس چنین نوشته است: «به یادگار به دوست خود مسیو سایکس. این عکس را در سن پنجاه و شش سالگی خود تقدیم نمودم. عبدالحسین فرمانفرما، ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۳۲.»

هیئت دولت در ماه شوال ۱۳۳۶ قمری (مرداد ماه ۱۲۹۷) شمسی، تصویب‌نامه‌ای صادر کرد که قسمتی از آن را از کتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» تألیف کسروی نقل می‌کنیم:

«نظر بر اینکه دولت جدید روسیه، آزادی و مختاریت تام ملل را مقصود و آرزوی خود قرار و بالبه ویژه الغای امتیازات و عهودی را که از ایران تحصیل کرده‌اند، از مجاری رسمی و غیر رسمی به دفعات اعلان کرده است».

«نظر به این‌که امتیازات و عهدنامجات و مقاولات مزبوره[1] علاوه بر این‌که در تحت فشار و زور بر علیه مصالح مملکت اخذ و آن‌هایی که بعد از اعلان مشروطیت برخلاف نص صریح قانون اساسی مملکت تحمیل شده است، یا به موقع اجرا گذارده نشده یا به‌ترتیب خیلی ناقص اجرا و مخالف مواد مصرحه آن‌ها رفتار شده، نه تنها حقوق دولت استیفاء نگشته بلکه نقل و انتقال و یا سوء استعمال مدلول آن‌ها غالباً به بهانه‌های مضر سیاسی و اقتصادی بر ضرر استقلال دولت و حوایج ملت اتخاذ شده است و بالجمله نظر بر این‌که دولت و ملت ایران هم حق دارد مثل سایر دول و ملل عالم از منابع ثروت و آزادی طبیعی خود استفاده بنماید».

«لهذا هیئت دولت در جلسه‌ی شنبه چهارم اسد (مرداد ماه) ۱۲۹۷ شمسی مطابق شوال المکرم ۱۳۳۶ هجری قمری، الغای کلیه‌ی عهدنامجات و مقاولات و امتیازات فوق‌الذکر را قطعاً تصمیم و مقرر می‌دارد که وزارت جلیله‌ی امور خارجه، مأمورین و نمایندگان دول خارجه، مقیمان دربار ایران و سفرای دولت علیه ایران و مقیمان خارجه را از مفاد این تصمیم مستحضر داشته و وزارت جلیله فوائد عامه و تجارت و فلاحت به وسایل مقتضیه برای استحضار عموم اعلان بنمایند».

اقدام کابینه‌ی صمصام‌السلطنه، که بیشتر متکی به عناصر آزادیخواه و حزب احیا شده دموکرات بود، اقدامی بجا و شایسته‌ی تحسین و از لحاظ سیاسی با توجه به انقلاب روسیه و نتایج حاصله از آن در ایران لازم و ضروری بود و چه بسا اگر پای بریتانیا به میان نمی‌آمد و نفوذ سیاسی و نظامی آن دولت جانشین نفوذ روسیه تزاری در سراسر کشور ما نمی‌شد و چنان‌که بریتانیا ادعا می‌کرد، دوست واقعی ایران می‌بود و دولت مرکزی را تقویت می‌کرد،

۱- منظور دولت عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و سایر معاهدات بازرگانی و کلیه‌ی امتیازات اقتصادی و سیاسی بود که تا پیش از انقلاب مشروطه، دولت روسیه‌ی تزاری با ایران امضا و یا از ایران تحصیل کرده بود.

کابینه‌ی صمصام‌السلطنه نتیجه‌ی مطلوب را از تصویب‌نامه‌ی خود به دست می‌آورد.

کسروی علت عدم موفقیت صمصام را صدور تصویب‌نامه‌ی دیگری در زمینه‌ی «الغای کاپیتولاسیون» دانسته و می‌توان گفت که استدلال کسروی در این مورد منطقی و کاملاً درست است. زیرا این حق نخستین بار ضمن معاهده‌ی ترکمانچای به روسیه‌ی تزاری داده شده بود و دول دیگر به استناد جمله‌ی «کاملةالوداد» که در معاهدات خود با ایران گنجانیدند، نظیر آن حق را به‌دست آوردند و اکنون که معاهدات ایران با روسیه‌ی تزاری لغو شده اعلام می‌گردید، طبعاً این حق نیز از روسیه شوروی سلب می‌شد. اما سلب حق از روسیه دلیل بر آن نبود که دول دیگر از حق خود صرف‌نظر کنند، آن هم درحالی که دولت مرکزی ایران، چنان که دیدیم، درنهایت ضعف و ناتوانی بود و در طول سه سال و چند ماه دوره‌ی جنگ جهانی اول دوازده کابینه در ایران روی کار آمدند و دوازدهمین آن‌ها کابینه‌ی دوم صمصام‌السلطنه بود که چند روز پس از صدور تصویب‌نامه‌های مزبور سقوط کرد.

احزاب و مجلس چهارم

پس از انقلاب روسیه، ۱۸ تن از دموکرات‌ها که در تهران مانده و یا از مهاجرت به ایران بازگشته بودند، و از آن جمله ملک‌الشعرای بهار، تصمیم گرفتند که حزب درهم پاشیده‌ی خود را احیا کنند. هدف آنان این بود که به کابینه‌ی اول وثوق‌الدوله نزدیک شوند و به قول ملک‌الشعرای بهار؛ قیافه‌ی سال را عوض کنند و دور و بَر شاه و رجال را بگیرند و از مداخله‌ی اجانب هر کس که باشد، ممانعت به عمل آورند و حکومتی مقتدر که دیگر به مداخله‌ی اجانب ناچار نشود، ایجاد کنند.

کمیته‌ی مرکزی حزب احیا شده دموکرات با دولت قرار گذاشته بود که انتخابات مجلس چهارم را زودتر آغاز کند. اما انشعاب حزبی و تشکیل گروه و دسته‌ی جدیدی به نام «تشکیلات دموکرات‌های ضد تشکیلی» به وسیله‌ی **سید محمد کمره** و یارانش که همگی از اعضای سابق حزب دموکرات بودند، نقشه‌ی حزب دموکرات را برهم زد، به ویژه که ضد تشکیلی‌ها به وسیله‌ی جریده ارگان خویش یعنی روزنامه‌ی «ستاره‌ی ایران» با حزب دموکرات و جراید وابسته به آن مانند «ایران» و «نوبهار» و «زبان آزاد» به مبارزه و مشاجره‌ی قلمی برخاستند و زمینه‌ای را که حزب دموکرات برای پیروزی در انتخابات مجلس فراهم آورده بود، برهم زدند. با وجود این در انتخابات مجلس چهارم که در اواسط سال ۱۳۳۶ در تهران آغاز گردید، هر دو دسته دموکرات یعنی تشکیلی و ضد تشکیلی روی هم رفته اکثریت مجلس را بردند.

ملک‌الشعرای بهار درباره‌ی نتایج شوم این انشعاب و علل آن چنین می‌نویسد:

«ضد تشکیلی خود به خود از بین رفت، اما دو دستگی زشتی بین حزب دموکرات انداخت که در ایالات و ولایات هم نفوذ کرد و تصمیم عالی که افراد دانشمند حزب دموکرات در سال اول انقلاب روس در جلسه‌ی هجده نفری گرفته بودند، باطل شد. هتاکی و فحاشی و دشمن‌کامی جای رفاقت و اتحاد را گرفت و شکی نیست که این عمل یک دسیسه‌ی عمده‌ی سیاسی بود که نه تنها بعضی اعیان محافظه‌کار محرک آن بودند، بلکه بیگانگان هم در این کار بی‌شرکت نبودند. بنای کار هم به هواداری لیدرهایی بود که در سر حد مملکت نشسته یا در اسلامبول و برلن مقیم گشته میل نداشتند دیگران در مرکز جای آن‌ها را بگیرند، این شخص‌پرستی و خودخواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد[۱]».

اندکی پس از انقلاب روسیه، کم‌کم آثار شکست متحدین و پیروزی متفقین در جبهه‌های جنگ پدیدار گردید. در آن اوقات **براوین** از طرف **لنین** با پیام‌های دوستانه به تهران آمد و مورد پذیرایی و استقبال گرم حزب دموکرات قرار گرفت و در جراید این حزب مقالات متعدد در تحسین و ستودن انقلاب روسیه و رهبران آن نوشته شده و در آن مقالات به روابط دوستانه و حسن همجواری ایران و شوروی امیدواری کامل ابراز گردید.

قبلاً اشاره کردیم که با انقلاب روسیه و عقب‌نشینی دیپلماسی روس و پایان یافتن سلطه‌ی سیاسی و نظامی و نفوذ آن دولت در دستگاه‌های مالی و انتظامی ایران، طبعاً میدان برای رقیب دیرین روسیه، یعنی بریتانیا، در ایران خالی مانده بود و حزب دموکرات که مخالفین سیاسی و دشمنانش آن را منتسب بر بریتانیا قلمداد می‌کردند، با توجه به لزوم روی کار آمدن یک حکومت مقتدر به دنبال شخصی که بتواند چنان حکومتی تشکیل بدهد می‌گشتند. بار دیگر **وثوق‌الدوله** که با برادر خود **قوام‌السلطنه** در چند کابینه شرکت و یک‌بار نیز به نخست‌وزیری رسیده بود، در تاریخ ۲۹ شوال ۱۳۳۶ قمری به زمامداری رسید. در کابینه‌ی دوم وثوق‌الدوله، وزارت امور خارجه با مشاورالممالك، وزارت عدلیه با نصرت‌الدوله (این شخص در کابینه‌ی اول وثوق‌الدوله نیز همین سمت را داشت)، وزارت عدلیه با مشارالملک، علوم و اوقاف با نصیرالدوله (بدر)، تجارت و فواید عامه با دبیرالملك، کفالت وزارت جنگ با سردار همایون و کفالت پست و تلگراف با محاسب‌الممالك و اداره‌ی وزارت داخله با خود وثوق‌الدوله بود.

بنابر آنچه بالاتر گفتیم، تنها دولت نیرومندی که در این زمان دوستی یا دشمنی او با ایران در سرنوشت کشور و ملت ما تأثیر داشت، بریتانیا بود و کابینه‌ی وثوق‌الدوله که در آغاز تشکیل با توقیف و مجازات عده‌ای از سران کمیته‌ی مجازات، قدرتی از خود نشان داده و نیز با

۱- «تاریخ احزاب سیاسی» تألیف ملك‌الشعرای بهار، ص ۲۸-۲۹.

تهیه‌ی مقدمات انتخابات مجلس، عناصر ملی و آزادیخواه و بسیاری از زعما و سران حزب دموکرات را به پشتیبانی از دولت برانگیخته بود، باب مذاکره با انگلستان را باز کرد و - چنان‌که خواهیم گفت - دنباله‌ی این گفتگوها که کاملاً بر وفق مصالح بریتانیا بود، تا عقد قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی بین دولت وثوق‌الدوله و امپراطوری بریتانیا کشیده شد.

ملك‌الشعرای بهار درباره‌ی تغییر کابینه و روی کارآمدن وثوق‌الدوله می‌نویسد: «... به جای همه‌ی کارها فقط این شد که کابینه‌ی دوم آقای وثوق‌الدوله به روی کار آمد؛ کابینه‌ای که بایستی وقت را غنیمت شمرده زمام کار را طوری به دست بگیرد که با توپ هم نشود از او پس گرفت... اینجا به قدری اسرار تاریخی داریم که باید ناگفته بماند زیرا درصد مقاله هم از عهده نمی‌توان برآمد... یکی از آن اسرار، شاه است، بلکه مرحوم احمدشاه یکی از موانعی بود که تا آن روز به واسطه‌ی وجود و عقاید خاص او نتوانستیم دولتی که می‌خواستیم تشکیل دهیم، نه ما بلکه هیچ‌کس با طرز افکار آن مرحوم نمی‌توانست به طرزی غیر از طرزهای عادی کار کند(۱)».

۱- از شرحی که اینك از کتاب «ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ‌الدوله سپهر نقل می‌کنیم، تا حدی می توان به طرز فکر و خصوصیات اخلاقی احمد شاه پی برد:

«... تربیت ناصرالملك و عبرت از بدبختی پدر، او را به قانون اساسی و عدم دخالت در امور دولت پای‌بند ساخته بود. جمله‌ی (من مسئول نیستم) ورد زبانش بود. نسبت به اجانب سوءظن داشت و رفتار همسایگان درباره‌ی محمدعلی شاه را هرگز فراموش نمی‌کرد! چنان‌که بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ در مقابل اصرار دولت انگلیس مبنی بر تأیید آن عهدنامه‌ی شوم، استقامت ورزید و در سر میز شام رسمی در جواب نطق شهردار لندن و بیانات لرد کرزن وزیر امور خارجه از هرگونه اشاره به آن موضوع خودداری کرد و این رفتار موجب شد که در مسافرت پاریس با تجلیل و تکریم بسیار از طرف دولت فرانسه پذیرایی شود و علاقه به کشور فرانسه را تا پایان عمر محفوظ داشت. کریستوفر سایکس، مورّخ انگلیسی، از سلطان احمدشاه چنین یاد می‌کند: بی‌تصمیمی این جوان نابالغ فربه دارای چشمان شیرین و خواب‌آلود موجب نجات ایران گردید، هرگاه در آن موقع یک پادشاه با اراده و مقتدری در ایران سلطنت می‌کرد، حتماً این کشور باستانی در پرتگاه مخوفی سقوط نموده بود.

از زندگی خصوصی و اخلاقی شخصی سلطان احمد شاه تا آنجا که اطلاع داریم جوانی مهربان و مؤدب بود و قلبی رئوف داشت. آهسته صحبت می‌کرد، نظر به استبداد فربهی در خوردن امساك می‌نمود به اغذیه ایرانی بیش از خوراک‌های فرنگی رغبت داشت، مشروب الکلی دوست نمی‌داشت، به تشریفات درباری عقیده نداشت، درویش مسلک و دموکرات منش بود، به تعالیم اسلامی ایمان داشت اما نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گرفت، شکار و بازی بیلیارد و تنیس را دوست می‌داشت، به موسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان می‌داد،

رئیس دولت ما هم نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار **آتاتورک**[۱] **یا موسیلینی**[۲] را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت ولی به دست عده‌ای قزاق نه به دست عده‌ای عالم و آزادیخواه».

سرنوشت مجالس مقننه‌ی ایران را از آغاز مشروطه تا سال ۱۳۳۶ هجری قمری ضمن فصول پیش بیان کرده‌ایم و خلاصه‌ی آن گفته‌ها این است که مجلس دوره‌ی اول با گلوله توپ نیروی قزاق زیر فرمان کلنل لیاخوف روسی و به امر محمدعلی شاه از هم پاشید و مجلس دوم بر اثر اولتیماتوم دولت روسیه تزاری منحل گردید و مجلس سوم در خلال سال‌های اولیه جنگ جهانی اول بر اثر ورود نیروهای روس و انگلیس و عثمانی و مهاجرت عده‌ی زیادی از نمایندگان مجلس و به‌طور کلی بر اثر زبونی و ناتوانی دولت‌ها و هرج و مرج و تشنج سیاسی در کشور رو به تحلیل رفت، در صورتی که نمایندگان مجلس اگر نمایندگان واقعی ملت و دارای شهامت اخلاقی و شور عشق به وطن بودند، هرگز سنگر بزرگ آزادی یعنی مجلس شورای ملی را رها نمی‌کردند و با این عمل ناروا دوره‌ی فترت را در ایران پیش نمی‌آوردند.

اما مجلس چهارم سرنوشت عجیبی داشت، زیرا از زمان کابینه‌ی دوم صمصام‌السلطنه (رجب ۱۳۳۶ قمری) پیوسته وعده‌ی انتخابات داده می‌شد و تازه بعد از شروع انتخابات در اوایل کابینه‌ی دوم وثوق‌الدوله باز هم مشکلات دیگری پیش آمد و روی هم رفته تکمیل انتخابات این دوره از مجلس در حدود سه چهار سال طول کشید ولی اکثریت برای تشکیل مجلس در دوره‌ی زمامداری وثوق‌الدوله و قبل از ذیقعده سال ۱۳۳۷ قمری (شهریور سال ۱۲۹۸) شمسی حاصل گردید.

ترسو و محتاط و تودار و محیل و سرّ نگهدار بود، بالفطره ممسك و در فکر گرد آوردن زر و سیم بود، از ماهی سی هزار تومان بودجه درباری قدری کنار می‌گذاشت و از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت، نسبت به خویشان مخصوصاً به پدر و مادر علاقه‌ی زیادی داشت، از انحرافات محمدعلی شاه مبری بود اما در مقابل پریرویان نغز همیشه می‌لغزید.»

«قبل از ازدواج عشق سوزانی نسبت به کنتس لگونتی دختر وزیر مختار اطریش داشت و قصر منظریه را در تابستان به اختیار سفارت اطریش قرار داد تا روزها از نیاوران با آن دوشیزه زیبا به گردش و سواری و بازی تنیس بپردازد.»

۱- اتاتورک، مصطفی کمال پاشا، افسر عثمانی که رژیم جمهوری را در آن کشور برقرار و نام عثمانی را به ترکیه مبدل کرد و مادام‌العمر در مقام ریاست جمهوری ترکیه باقی بود.

۲- Mussolini : زمامدار ایتالیا و رهبر حزب فاشیست ایتالیا پس از جنگ جهانی اول.

نفت شمال[۱]

یک نفر گرجی تبعه‌ی روسیه تزاری بـه نـام **خـوشتاریا**[۲] کـه خـود را دوسـت صـمیمی **سازانف**[۳] وزیر امور خارجه روسیه و عاشق و شیفته‌ی ایران وانمود مـی‌کرد، پس از مـدتی توقف در تهران موفق شد که در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ قمری (بـهمن ۱۲۹۴ شمسی) با **محمد ولی‌خان خلعتبری** ملقب به نصرالسلطنه[۴] که در شعبان سال ۱۳۱۳ قمری اجازه‌ی استخراج نفت را در تنکابن و کجور و کلارستاق مازندران طبق فرمانی از ناصرالدین شاه کسب کرده بود، قراردادی برای استخراج و بهره‌برداری از منابع نفت آن نواحی منعقد کنند.

خلاصـه‌ی قرارداد این است که محمد ولی سپهسالار اعظم حق استفاده از مورد امتیاز خود را در مازندران به خوشتاریا منتقل کرده و خوشتاریا متعهد شده است که حداکثر تا یک سال پس از تعیین تکلیف صلح روسیه با متحدین، تجسسات لازم را در مورد نفت به عمل آورد و اگر نفت پیدا کرد، پنجاه هزار منات بلاعوض به حضرت اشرف سپهسالار اعظم تقدیم کند و همین که شروع به استخراج نفت کرد، صد هزار منات دیگر مساعده بدهد و بعداً از قرار هر پوت نفت یک کپک حساب کند. سپهسالار اعظم حق داشت که یک نفر نماینده در حوضـه‌ی امتیاز بگمارد تا مراقب میزان استخراج نفت باشد.

مدت این قرارداد ۹۹ سال و چون سپهسالار (سپهدار) خود رئیس‌الوزرا و وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه و مجلس شورای ملی تعطیل بود، قرارداد را در دفتر وزارت امور خارجه ایران به ثبت رسانید و بر اثر فشار دولت تزاری روسیه، در همان سال، دولت ایران امتیاز استخراج نفت و گاز طبیعی و قیر و موم طبیعی را در سراسر گیلان و مازندران و استرآباد (گرگان) برای مدت ۷۰ سال به خوشتاریا واگذار و سه ناحیه تنکابن و کجور و کلارستاق را که قبلاً سـپهدار بـه خوشتاریا واگذار نموده بود، از حوضـه‌ی قرارداد جدید مستثنی کرد.

به موجب قرارداد جدید، مورخ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۴ قمری (۱۹۱۶ میلادی)، دولت ایران حق نظارت بر عملیات اکتشاف و بهره‌برداری از نفت شمال و بازرسی را داشت و خوشتاریا

۱- قسمت عمده‌ی مطالب مربوط به نفت شمال از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، چاپ ۱۳۳۵ خورشیدی اقتباس و یا عیناً نقل شده است.

2- Ahaky Mededievitch Khoshtaria 3- Sazanov

۴- محمد ولی‌خان بعداً به لقب سپهدار و سپس به سپهسالار اعظم ملقب گـردید و پس از فـتح تـهران و استقرار مجدد مشروطه مدتی مقام نخست‌وزیری را داشت.

متعهد بود که هر سال و نیز هر زمان که دولت ایران بخواهد، بیلان عملیات شرکتی را که برای استخراج و بهره‌برداری معادن نفت تأسیس خواهد کرد، به دولت ایران بدهد و معادل صدی شانزده از سود ویژه‌ی نفت را به دولت بپردازد و جز کارمندان علمی و فنی شرکت، بقیه‌ی اجزا و عمله‌ی کارگر و غیره را از اتباع ایران استخدام کند. خوشتاریا متعهد بود که در موقع کشف و استخراج هر چشمه‌ی نفت وزارت فواید عامه را مطلع کند و دو نسخه‌ی نقشه حداقل به مقیاس $\frac{۱}{۱۰/۰۰۰}$ از اراضی و نقاطی که به نفت رسیده است، به دولت تقدیم کند و اگر استخراج نفت را مفید تشخیص داد، یکصد هزار منات نقد و یکصد هزار منات اعتباری بدون حق استرداد به وزارت فواید عامه بدهد ولی این پرداخت فقط یک بار خواهد بود.

کلیه‌ی ماشین‌آلات و اسباب و لوازم مورد احتیاج حوضه‌ی نفت از پرداخت گمرک معاف و خوشتاریا متعهد بود که در پایان مدت قرارداد، کلیه‌ی منابع نفت و اراضی و بناها و ماشین‌آلات و تأسیسات حوضه‌ی نفتی و اموال منقول و غیر منقول شرکت را به دولت ایران واگذار نماید و اگر در مدت پنج سال از تاریخ امتیاز شروع به عملیات نکند، امتیاز مذکور از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد شد.

هنوز خوشتاریا از امتیاز کلانی که به زور دولت روسیه تزاری بدست آورده، استفاده نکرده بود که انقلاب بزرگ روسیه، چنانکه گفتیم مشی سیاسی آن دولت را تغییر داد و رژیم جدید، لغو کلیه‌ی امتیازات و قراردادهای دوره‌ی تزاری را اعلام نمود و خوشتاریا برای فروش امتیاز خود عازم اروپا شد. در اروپا با شرکت هلندی **رویال دچ** گفتگو کرد و رؤسای آن شرکت پس از مراجعه به دولت ایران همین که فهمیدند این امتیاز قوت قانونی ندارد، از خرید آن خودداری کردند. شرکت‌های فرانسوی نیز به همین ترتیب و پس از کسب اطلاع از دولت ایران حاضر به خرید امتیاز نشدند و سرانجام خوشتاریا به **لندن** رفت و با شرکت نفت انگلیس و ایران دارنده‌ی امتیاز نفت جنوب ایران وارد مذاکره شد.

انگلیس‌ها که پس از انقلاب روسیه، یکه‌تاز میدان سیاست ایران گردیده و کابینه‌ی دست نشانده‌ی خود یعنی کابینه‌ی وثوق‌الدوله را روی کار آورده بودند، امتیازنامه و نسخه‌ی فرمان ناصرالدین شاه خطاب به سپهسالار و قرارداد بین او و خوشتاریا را در ازای یکصد هزار لیره نقد و وعده پرداخت مبلغ بیشتری در آینده از خوشتاریا خریدند و در ماه مه ۱۹۲۰ میلادی (رمضان سال ۱۳۳۸ قمری) شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت تابعه‌ای به نام «شرکت نفت‌های شمال ایران[۱]» با سرمایه‌ی سه میلیون لیره تشکیل داد و در لندن به ثبت رسانید. **سرچارلز**

1- The North persian Oils co.

گرینوی[1] رئیس هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران و خوشتاریا و **رابرت واتسن**[2]، یکی از مدیران شرکت نفت برمه و یک نفر دیگر به نام **ژاکلی**[3] از مدیران شرکت نفت شمال بودند.

دولت ایران به ریاست مشیرالدوله طی یادداشت رسمی که به سفارت انگلیس فرستاد، متذکر شد که دولت و ملت امتیاز خوشتاریا را که به زور و عنف از دولت‌های گذشته‌ی ایران تحصیل شده است، به رسمیت نمی‌شناسد و آن امتیاز نامه که به تصویب پارلمان ایران نرسیده از درجه‌ی اعتبار ساقط است. از طرف دیگر دولت ایالات متحده‌ی آمریکا که با انگلستان بر سر نفت و منابع و بازار فروش آن به رقابت برخاسته و طرفدار «**دروازه‌ی باز**» و مخالف هر نوع انحصار منابع نفتی به یک یا دو کشور در جهان بود، در زمینه‌ی معامله‌ی انگلیسی‌ها با خوشتاریا به دولت بریتانیا اعتراض نمود و دنباله‌ی این کشمکش و رقابت بین آمریکا و انگلیس سال‌ها ادامه یافت و به پیروزی آمریکا تمام شد.

در پاسخ توضیحی که دولت اتازونی (ایالات متحده‌ی آمریکا) از سفارت ایران در **واشنگتن** درباره‌ی امتیاز خوشتاریا خواست، حسین **علاء** وزیر مختار ایران در آن کشور، اعلامیه‌ای صادر و تصریح کرد که شرکت نفت انگلیس و ایران می‌خواهد امتیاز نفت را در پنج ایالت شمالی ایران به دست آورده و دولت ایران ترجیح می‌دهد که چنین امتیازی را به اتازونی بدهد.

«در همان وقت وزارت خارجه‌ی آمریکا (ایالات متحده‌ی آمریکا) به وزیر مختار خود در تهران دستور می‌دهد که مراتب زیر را به وزارت‌خارجه‌ی ایران اطلاع دهد:

۱- شرکت‌های آمریکایی درصدد برخواهند آمد که امتیاز نفتی در ایالات شمالی ایران تحصیل کنند و وزارت خارجه‌ی آمریکا امیدوار است که در این باب توفیق یابد.

۲- وزارت خارجه‌ی آمریکا خوشوقت است که دولت ایران متوجه‌ی این نکته شده که یک منبع مهم اقتصادی آن نباید به انحصار یک شرکت واحد خارجی درآید.

۳- وزارت خارجه‌ی آمریکا معتقد است که انحصار تولید ماده‌ی خام مهمی مانند نفت توسط یک مؤسسه‌ی خارجی مخالف با اصل رفتار مساوی با اتباع کشورهای خارجی می‌شود.

۴- وزارت خارجه‌ی آمریکا به دولت ایران توصیه می‌کند که از لحاظ منافع ایران و از لحاظ روابط اقتصادی بین‌المللی مصلحت در این است که اعطای امتیاز نفت متوقف گردد تا آن‌که شرکت‌های آمریکایی فرصت این را داشته باشند که درباره‌ی آن با دولت ایران وارد مذاکره شوند.

1- Sir Charles Greenway　　2- Robert Watson

3- C. I. Djakelly

در ملاقاتی که بین وزیر مختار آمریکا و وزیر خارجه‌ی ایران صورت می‌گیرد و مطابق فوق مذاکره می‌شود، وزیر خارجه اظهار می‌دارد که امتیاز خوشتاریا بی‌اعتبار است و درباره‌ی امتیاز نفت به شرکت‌های آمریکایی هم اظهار نظری نمی‌تواند بکند زیرا مجلس شورای ملی تعطیل است و این قضیه پس از آن‌که مجلس رسماً و قانوناً تشکیل شد، باید مورد مذاکره قرار گیرد[۱]».

دو سه ماه پیش از کودتای ۱۲۹۹ شمسی یعنی در ربیع‌الاول سال ۱۳۳۹ قمری (نوامبر ۱۹۲۰ میلادی) از طرف شرکت نفت جنوب ایران نماینده‌ای برای مذاکره با دولت ایران در مورد کسب امتیاز استخراج نفت در **خراسان** و **آذربایجان** و وادار کردن ایران به تأیید امتیاز خوشتاریا به تهران آمد و مذاکرات او با وزارت امور خارجه ایران، بار دیگر موجب اعتراض سفارت آمریکا در تهران گردید. دولت ایران به وزیر مختار آمریکا یادآوری کرد که: چون ایران در مضیقه‌ی مالی قرار دارد و به کمک مالی بریتانیا نیازمند است، دولت آمریکا با اعطای وامی به مبلغ دو میلیون دلار به ایران می‌تواند ایران را از کمک بریتانیایی نیاز کند و البته پرداخت این وام راه کسب امتیازات نفت و معادن دیگر ایران را برای آمریکا، هموار خواهد ساخت.

چون اعتراض دولت آمریکا و امتناع دولت ایران از اعطای امتیاز نفت خراسان و آذربایجان و تأیید امتیازنامه خوشتاریا، هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران را از حصول موفقیت در این امر ناامید ساخت، بار دیگر دیپلماسی بریتانیا از حربه‌ی ناجوانمردانه‌ای که مکرر برای به زانو درآوردن دولت‌ها و هیئت‌های حاکمه‌ی ایران به‌کار برده بود استفاده کرد و به کمیسر نفت دولت ایران در لندن اطلاع دارد که چون قضیه‌ی نفت شمال معوق مانده است، شرکت نفت انگلیس و ایران حق‌الامتیاز دولت ایران را بابت امتیاز دارسی نخواهد پرداخت. منظور بریتانیا به قول مصطفی فاتح این بود که: با این رویه غیر مشروع دولت ایران را تهدید و مرعوب نماید.

در خلال این احوال، یعنی دو ماه پس از این جریان، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی و به دنبال آن حوادثی روی داد که در وضع نفت و امتیازات مربوط به آن تأثیر داشت و شرح آن در فصل آینده خواهد آمد.

قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی برابر با سال ۱۳۷۷ قمری

شادروان ملک‌الشعرای بهار که مسلماً به وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه دو بازیگر صحنه‌ی

۱- این قسمت را مصطفی فاتح مؤلف کتاب «پنجاه سال نفت ایران» از کتاب «روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۲۰» ترجمه و نقل کرده است.

سیاست ایران در آن عصر ارادت می‌ورزیده است، پس از ذکر شمه‌ای از اقدامات مفید دولت مقتدر وثوق‌الدوله (کابینه‌ی دوم) از قبیل تعقیب و کیفر دادن اعضای کمیته‌ی مجازات و جلب و اعدام **ماشاءالله خان** و **نایب حسین کاشی** که در میدان توپخانه‌ی (امام خمینی فعلی) به دار آویخته شدند و قلع ماده‌ی **رجبعلی** و **جعفرقلی** راهزنان مشهور و **رضا جوزانی یاغی** که به دست **سردار جنگ** در اصفهان انجام گرفت می‌نویسد:

«این اقدامات موجب ایجاد امنیت و مقدمه‌ی اصلاحاتی شد که هرگاه دوام کرده بود و تا امروز باقی می‌ماند، دچار مصائب تاریخی گذشته و حال نمی‌شدیم؛ ولی گویا راست است که ایران نفرین کرده است. این سخن خرافی و بی‌بنیاد وقتی که با سیر تاریخ مقابله می‌شود، جای به جای به خاطر شخص متفکر خطور می‌نماید».

«وثوق‌الدوله در سال دوم حکومت خود با تقاضای جدید که زاده‌ی انقلاب روسیه بود و اهل فکر می‌توانند علت حقیقی آن را دریابند، مواجه گردید و آن تقاضا همان بود که به صورت قرارداد (قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران) پیشنهاد گردید».

«اوضاع ایران خطرناک بود، هنوز جنگ بین‌الملل خاتمه نیافته بود، عثمانی‌ها وارد آذربایجان (قفقاز، ایروان، باکو) شده بودند و دولت بریتانیا نیز علاوه بر پلیس جنوب قوایی از خراسان در بین‌النهرین وارد کرده و در حدود زنجان و قفقاز با عثمانی‌ها تماس پیدا کرده بود و در بندر انزلی نیز مهمات گرد آورده بودند و از خراسان نیز قصد داشت به خاك ماورای بحر خزر پیشروی کند. جنگ به نفع متفقین روی به انجام یافتن بود و آتشی از نو به نام **بولشویك** در شمال ایران زبانه می‌زد[۱]».

شادروان ملك‌الشعرای بهار در جای دیگر از لزوم **حکومت قوی و مقتدر**، سخن رانده و اگر آن گفته‌ها را با مطالب نقل شده در بالا مقایسه کنیم، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که ملك‌الشعرای دولت وثوق‌الدوله را همان دولت قوی می‌دانسته و اقدام رئیس دولت را به عقد قرارداد ۱۹۱۹ با بریتانیا جبر تاریخ و تنها راه خروج از بن‌بستی که دولت آن روز با آن مواجه بود وانموده کرده و بر آن اقدام صحه گذاشته است.

اندکی پیش از پایان جنگ جهانی اول در اروپا، **سرچارلز مارلینگ**[۲] وزیر مختار انگلیس در تهران جای خود را به **سرپرسی کاکس**[۳] وزیر مختار جدید آن دولت در ایران سپرد. نماینده‌ی سیاسی جدید بریتانیا سوابق خدمت ممتد در ایران و عثمانی (به ویژه در بین‌النهرین و بغداد) را

۱- تاریخ احزاب سیاسی (انقراض قاجاریه)، تألیف ملك‌الشعرای بهار، ص ۳۴.

2- Sir charles marking　　3- sir percy cox

داشت و به قول سایکس مورد اعتماد مقامات انگلیس بود. مذاکرات مربوط به قرارداد مدت نه ماه طول کشید و در تاریخ نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی (ذیقعده سال ۱۳۷۷ قمری) در تهران به امضا رسید.

این قرارداد شامل شش ماده و یک مقدمه و خلاصه‌ی آن عبارت بود از: تعهدات بریتانیا درباره‌ی احترام مطلق به استقلال و تمامیت ایران و تهیه‌ی مستشاران متخصص انگلیسی برای ادارات ایران و همکاری با ایران در زمینه‌ی احداث خطوط آهن و شبکه‌ی ارتباطی و اعطای وام به ایران (طبق قرارداد جداگانه) و امثال آن.

در ماده‌ی ششم قرارداد، تشکیل یک هیئت مختلط از متخصصین برای مطالعه و تجدیدنظر در تعرفه‌ی گمرکی موجود، پیش‌بینی شده و نیز دولت بریتانیا حاضر شده بود که برای تأمین هزینه‌ی مستشاران مالی و نظامی انگلیسی و متحدالشکل ساختن ارتش ایران، به حساب دولت ایران، مبلغ دو میلیون لیره انگلیسی با سود صدی ۷ به مدت بیست سال به ایران بپردازد.

آنچه از مفاد قرارداد ۱۹۱۹ و قرارداد وام و نامه‌هایی که بین دولت بریتانیا و دولت ایران مبادله شده برمی‌آید، به‌طور خلاصه از این قرار است:

۱- بریتانیای کبیر زمام امور مالیه و ارتش ایران را به وسیله‌ی کارشناسان و مستشاران خود که از بودجه‌ی ایران حقوق خواهند گرفت، در دست گیرد.

۲- بریگاد قزاق و ژاندارمری منحل و ارتش متحدالشکل زیر نظر و فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل شود.

۳- تعرفه‌ی گمرکی، ظاهراً برپایه‌ی حفظ منافع حقه‌ی ایران، و درحقیقت به سود بریتانیا تغییر داده شود.

۴- بریتانیا حاضر شده بود که در قراردادهای موجود بین دو کشور و ترمیم خسارت وارده در ایام جنگ و رسیدگی به هرگونه دعاوی حقه نسبت به سرحدات، با ایران همکاری کند.

۵- بریتانیای کبیر به نهایت کرم و بزرگواری مخصوص به خود(!!!) از مطالبه‌ی هزینه و مخارج نگاهداری سپاه خود در ایران که وجود آن را برای حفظ بی‌طرفی ایران ضروری دانسته بود، صرف‌نظر می‌کرد، مشروط بر اینکه ایران نیز از مطالبه‌ی خسارات وارده از قشون بریتانیا در ایران چشم بپوشد.

توجه کنید: بریتانیا خود بی‌طرفی ایران را در جنگ جهانی اول نقض کرده و خاك ایران را در معرض تاخت و تاز سربازان بنگالی و سنگالی و انگلیسی قرار داده، با خرید و احتکار خواربار و آذوقه‌ی مردم این سرزمین، ملت ایران را با قحط و غلا مواجه ساخته و میلیون‌ها تومان به کشور ما خسارت وارد آورده بود و اکنون با کمال بی‌شرمی، نقض بی‌طرفی را حفظ

بی‌طرفی قلمداد می‌کرد و خود را در برابر آن جنایات، طلبکار ایران می‌دانست. درحقیقت آنچه که بریتانیا می‌بایست به عنوان غرامت جنگ و ترمیم خسارات وارده بر کشور و ملت ایران بپردازد، با این ترتیب و با عقد قرارداد ۱۹۱۹ و قرارداد وام و مقاوله‌نامه‌ها از میان می‌رفت.

اکنون دقت کنید که سرپرسی سایکس درباره‌ی این قرارداد چه نوشته است:

«به نظر قابل تأسف است که این قرارداد گرچه قبل از تصویب عهدنامه‌ی صلح (عهدنامه‌ی ورسای) تنظیم شده بود، به فوریت به مجمع اتفاق ملل تسلیم نشد. به قول **لردگری اف. فالان**، در اینجا مسئله‌ی مساعدت به یک کشور ضعیفی بود که حقاً مجمع اتفاق ملل بایستی در آن مداخله داده شده باشد و جای تأسف بسیار است که دخالتی به انجمن داده نشد. نتیجه‌ی این امر تأثیر غلطی بود که در دنیا مخصوصاً در فرانسه و آمریکا ایجاد گشت مبنی بر آنکه ما ایران را یک لقمه‌ی چرب اختصاصی حساب می‌کنیم».

«انجام هر کاری در کشوری نظیر ایران آن‌قدر دشوار است که دلسوزی مزبور از طرف دو دولت نامبرده‌ی بالا، ممکن بود باعث گسیخته شدن قرارداد شود. قطع‌نظر از این موضوع، چون قرارداد مزبور یک محیط حسن اعتماد ایجاد می‌کرد، بسیار نافع بود. ایران محتاج دست زورمند فداکاری است و بریتانیای کبیر تنها همسایه‌ای است که می‌تواند وی را کمك کند. همچنان‌که به کرات و دفعات در گذشته دیده شده است، دست خود را با سخاوتمندی تمام برای همراهی پیش آورده[۱]. باز هم در این‌جا باید گفت که در کمك و کار کردن برای ایران، صلح آسیا و آرامش مرزهای ما بدون شک نهفته بود».

وثوق‌الدوله درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹ بیانیه‌ای انتشار داد و در روزنامه‌های **ایران** و **رعد** و مرتباً مقالاتی در فواید و محسنات قرارداد نوشته می‌شد و گاهی نیز به دستور وثوق‌الدوله برای حفظ ظاهر، ایراداتی به قرارداد وارد می‌شد تا چنین وانمود شود که هر کسی هر ایرادی می‌داند، می‌تواند آن را به روزنامه‌ها بدهد. ولی این مانورهای سیاسی نتوانست جلوی سیل اعتراضات محافل حزبی و ملی را نسبت به قرارداد مزبور بگیرد[۲].

۱- اگر منظور سایکس از سخاوتمندی بریتانیای کبیر وام دادن به ایران به وسیله‌ی بانک شاهنشاهی است باید گفت که در این صورت جهودان و صرافان این قوم سخاوتمندترین مردم روی زمین هستند. زیرا به همه وام می‌دهند اما با تنزیل کلان. همانطور که بریتانیا به ایران وام می‌داد، با ربح صدی ۷ و شرایط کمرشکن.

۲- شادروان ملك‌الشعرای بهار که در آن ایام اداره و رهبری روزنامه‌ی ایران را برعهده داشته می‌نویسد که «مرا عقیده آن بود که باید مردم را در نوشتن عقاید موافق و مخالف آزاد گذاشت... و در روزنامه‌ی ایران نیز این سلّیقه را مجْری داشته بودم و مقالاتی له و علیه قرارداد انتشار می‌دادم.» (کتاب «تاریخ احزاب سیاسی»، تألیف ملك‌الشعرای بهار).

علاوه بر قرارداد ۱۹۱۹، چنان‌که اشاره کردیم، سرپرسی سایکس نامه‌ای نیز به **وثوق‌الدوله** نوشت و در آن نامه برای ابراز حسن نیت دولت بریتانیا، اعلام نمود که انگلستان حاضر است تقاضاهای ایران را در چهار مورد زیر بپذیرد:

۱- تجدیدنظر در قراردادهای حاضره بین دولتین؛

۲- جبران خسارت مادی وارده بر مملکت ایران به واسطه‌ی دول متخاصم دیگر یعنی (غیر از انگلستان)؛

۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نماید؛

۴-انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسایل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.

مخالفت با قرارداد برای آزادیخواهان و ملیون یک وسیله‌ی سرگرمی سیاسی و برای هوچی‌ها و مردم سیاست‌مآب و سودطلب بهانه‌ی هوچی‌گری و برای بعضی از ملایان و روحانیون مستمسکی برای خودنمایی و ابراز قدرت گردید. در تهران کسانی چون **مستشارالدوله** و **ممتازالدوله** و **حاجی محتشم‌الدوله** و امثال آنان به مخالفت برخاستند و روحانیون در مسجد شیخ عبدالحسین به نام روضه‌خوانی چادر برپا کردند ولی وثوق‌الدوله شبانه چادر آنان را خوابانید و به نام «حکومت نظامی» از اجتماع مردم جلوگیری و مستشارالدوله و همراهانش را از تهران به کاشان **میرزا حسین‌خان صبا** مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را به قزوین تبعید کرد و بدین ترتیب جلو اجتماع و تظاهرات مردم را گرفت. اما مخالفت با قرارداد، با پشتیبانی احمدشاه، به صورت مبارزه جدی با دولت وثوق‌الدوله همچنان ادامه یافت[۱].

۱- میرزاده عشقی شاعر جوان پر شور آن عصر که دانسته یا ندانسته آلت اجرای مقاصد تنی چند از ارباب مطبوعات و رجال ورزیده‌ی سیاست گردیده بود و سرانجام نیز جان خود را بر سر این کار گذاشت درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹ چکامه‌ای سروده است که چند بیت آن نقل می‌شود:

نام دژخیم وطن، دل بشنود خون می‌کند — پس بدین خونخوار اگر شد روبرو چون می‌کند

آنکه گفتی محو قرآن را همی باید نمود — عنقریب این گفته با سر نیزه مقرون می‌کند

وای از این مهمان که پا در خانه ننهاده هنوز — صاحبان خانه را از خانه بیرون می‌کند

داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس — موش را گر گربه برگیرد رها چون می‌کند؟

منظور عشقی از محو قرآن اشاره به نطق لرد گلادستون نخست‌وزیر انگلیس در مجلس عوام است که طی آن پیشرفت نفوذ سیاسی بریتانیا را در ممالک اسلامی و خاورمیانه موکول به محو قرآن از میان مسلمانان کرده بود.

انتخابات تهران برای مجلس چهارم پیش از کابینه‌ی وثوق‌الدوله انجام گرفته و در اوان زمامداری وثوق‌الدوله انتخابات سایر شهرستان‌ها ادامه داشت و هرچند که تکمیل مجلس چهارم و انجام کامل انتخابات این مجلس، چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، در حدود سه چهار سال طول کشید، لیکن مجلس تشکیل گردید و قرارداد ۱۹۱۹ را رد کرد و به همان علت کابینه‌ی وثوق‌الدوله مستعفی و مشیرالدوله بار دیگر به نخست‌وزیری برگزیده شد.

اما احمدشاه هنگام اقامت خود در لندن، در برابر اصرار مقامات بریتانیا در تأیید قرارداد ۱۹۱۹ پافشاری کرده و گفته بود: «من پادشاه دموکرات هستم و تکلیف قرارداد را باید دولت و مجلس ایران معین کنند». و به‌طوری که ملك‌الشعرای بهار به صراحت نوشته: احمد شاه با دولت وثوق‌الدوله سخت مخالف بوده است.

پیش از آن‌که پایه‌های قرارداد سست و خود آن، با مخالفت قوه‌ی مقننه روبه‌رو شود، **رامیتاژ اسمیت**(۱) از دانشمندان و متخصصین برجسته امور مالی انگلستان به ایران آمد تا برای پی‌ریزی بنیان مالی و خزانه و گمرك و مالیه و غیره طرح‌هایی آماده کند و نیز **ژنرال دیکسن**(۲) انگلیسی برای مطالعه‌ی دوباره‌ی امور نظامی و تشکیل ارتش واحد ایران استخدام شد. هر دو مستشار انگلیسی با همکاری مأمورین و افسران ایرانی شروع به کار کردند و طرح‌هایی نیز تهیه شد.

در کمیسیون مطالعه‌ی امور نظامی که با شرکت **دیکسن** و افسران انگلیسی و ایرانی تشکیل گردیده بود، افسران انگلیسی پیشنهاد کردند که در ارتش درجات نظامی از سروان (سلطان) به بالا مختص افسران انگلیسی باشد و ایرانیان حق نداشته باشند از ستوان یکمی به بالا ترفیع یابند. چند تن از افسران ژاندارمری حاضر در کمیسیون به این امر اعتراض کردند. از آن جمله کلنل فضل‌الله خان از افسران مجرب تحصیل کرده انگلستان بود که چون زیر طرح کمیسیون را امضا نکرده بود، مورد اعتراض شدید وزیر جنگ قرار گرفت و روز ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ قمری (اول فروردین ۱۲۹۹ شمسی) در خانه‌ی شخصی خود، خودکشی کرد تا به ننگ تبعیت از بیگانه آلوده نشود.

در اواخر رجب سال ۱۳۳۸ قمری افسران انگلیسی اداره‌ی ژاندارمری را ضبط کردند و خواستند قزاقخانه را نیز در دست بگیرند ولی با آن‌که حقوق قزاقخانه را مدت‌ها بود که بانک شاهنشاهی می‌پرداخت، اداره‌ی قزاق‌خانه زیر بار میسیون انگلیسی نرفت و افسران قزاق مقاومت کردند و جواب دادند که بریگاد متعلق به شخص شاه است و بدون اجازه احمد شاه آن

1- Sydney Armitage Smith 2- Dixon

را تحویل کسی نخواهیم داد.

نفت جنوب

در بخش دوم این فصل، به موارد اختلاف دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران که در حقیقت قائم‌مقام بریتانیا در ایران بود، اشاره کردیم و گفتیم که در قبال مطالبه‌ی نیم میلیون لیره خسارت سوراخ شدن لوله‌ی نفت، دولت ایران به شرکت نوشت که در قرارداد تکلیف این‌گونه اختلافات معین شده و باید موضوع به حکمیت ارجاع شود ولی شرکت جواب داد که اگر حکمیت فقط برای تعیین مبلغ خسارت باشد، آن را می‌پذیرد ولی اگر برای این است که داوران نظر بدهند و بگویند که آیا شرکت حق مطالبه‌ی خسارت را دارد یا ندارد، چنین اظهارنظری از صلاحیت داوران خارج است و بدیهی است که اگر دولت ایران پیشنهاد شرکت را می‌پذیرفت، تصدیق ضمنی کرده بود به این‌که به شرکت خسارت وارد آمده و باید دولت آن را بپردازد.

پس از امضای قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی، نصرالدوله که چندی پس از تشکیل کابینه‌ی وثوق‌الدوله از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه انتقال یافته بود، به لندن رفت و بعد از استخدام **ارمیتاژ اسمیت** برای اداره‌ی امور مالی ایران، درباره‌ی اختلاف دولت ایران با شرکت نفت با او مشورت کرد و به توصیه‌ی اسمیت با یکی از حسابداران قسم خورده و مجرب انگلیسی به نام **سرویلیم مک‌لین تاک** که در تعبیر و تفسیر امتیازنامه و رسیدگی به حساب شرکت‌های صاحب امتیاز تخصص داشت، گفتگو و از او تقاضا نمود که به حساب شرکت نفت رسیدگی و معلوم نماید که در سال‌های گذشته حقوق حقه‌ی دولت ایران بابت درآمد نفت کاملاً پرداخت شده است یا نه؟ و نیز آیا مصلحت ایران در این است که طرز وصول حق‌الامتیاز خود را که براساس صدی شانزده از درآمد خالص شرکت می‌باشد، تبدیل به مبلغی از هر تن نفت استخراج شده بکنند یا خیر؟

ملکین تاک، بدان علت که حسابدار قسم خورده و فقط تابع وجدان اخلاقی خود بود، پس از رسیدگی دقیق به امتیازنامه و بیلان‌های شرکت، گزارش(۱) جامعی تهیه و به دولت ایران تقدیم کرد (جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۸ قمری). خلاصه‌ی نظر و عقیده مکلین تاک که با صراحت کامل در

۱- «متأسفانه گزارش مزبور که اهمیت بسزائی داشت و در موقع ملی شدن نفت استفاده‌های مهمی از آن مقدور بود در دسترس عامه قرار نگرفت و در این ایران منتشر نگردید.» (نقل از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» تألیف مصطفی فاتح.) چنین به نظر می‌آید که از گزارش در دفاع از حقوق و حاکمیت ایران در دیوان داوری بین‌المللی لاهه و شورای امنیت استفاده شده باشد.

گزارش خود بیان کرده، این است که:

اولاً - تبدیل پایه‌ی حق الامتیاز به مبلغی معین در هر تن (که شرکت در آن موقع پیشنهاد دو شیلینگ و نیم در هر تن کرده بود) مقرون به صرفه‌ی دولت نیست.

ثانیاً - شرکت نفت انگلیس و ایران حقوق حقه‌ی دولت را بابت حق‌الامتیاز کاملاً نپرداخته و ۵۳۵/۰۰۰ لیره به دولت ایران باید بپردازد.

نصرت‌الدوله به استناد گزارش ملکین تاك با زعمای شرکت نفت در لندن گفتگو و با آنان توافق کرد که دولت ایران در ازای دریافت ۵۰۰ هزار لیره از شرکت نفت، حساب معوقه‌ی خود را با آن شرکت تصفیه کند. بدین ترتیب اختلافات دولت و شرکت حل گردد و اینك متن ترجمه نامه‌ای که رئیس هیئت مدیره شرکت در لندن به نصرت‌الدوله در این باب نوشته است از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» عیناً نقل می‌شود:

«حضرت والا شاهزاده‌ی نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه‌ی ایران - من خیلی مسرورم که بدین‌وسیله قرارداد ذیل را که راجع به مسائل معوقه بین دولت شما و کمپانی ما است و شما قبول فرموده‌اید، تصدیق نمایم، بدین معنی که دولت شما حاضر خواهند بود:

اولاً - صد شانزده از منافع خالصی که ذکر شده در فصل دهم امتیاز دارسی مورخه‌ی ۲۸ مه ۱۹۰۱ است، برحسب قرارداد مورخه‌ی چهارم ژوئن ۱۹۲۰ که مستر مکلین تاك و مستر للوید اقدام به آن نموده‌اند و جزییات آن هنوز مقرر نشده است، تعبیر و تفسیر شود.

دوم - ادعای راجع به حق دولت در موضوع حمل و نقل نفت به وسیله‌ی کشتی‌ها که شرح آن در قرارداد چهارم ژوئن ۱۹۲۰ ذکر شده، موقوف شود و کمپانی نفت انگلیس و ایران هم متعهد می‌شود که:

۱- به دولت ایران مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی نقد یا ۱۰۰/۰۰۰۰ سهام معمولی کمپانی که دارای حق رأی نیست، در مقابل دعاوی دولت راجع به حقوق و محاسبات تا ۳۱ مارس ۱۹۱۹ بپردازند.

۲- تمام دعاوی خود که راجع به مطالبه‌ی خسارتی است که از قطع لوله‌ی نفت در ماه فوریه‌ی ۱۹۱۹ متوجه‌ی کمپانی شده، پس بگیرد.

۳- ادعای خود را راجع به کسر گذاردن سه درصد از حق‌السهم دولت ایران که این کمپانی مجبور شده به خوانین بختیاری بپردازد، نیز پس بگیرد.

در خاتمه افتخار دارم که یکی از ارادتمندان آن حضرت والا محسوب شوم - س. گرینوی».

نصرت‌الدوله با پیشنهاد هیئت مدیره شرکت نفت طی نامه‌ی مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۲۰ (شوال ۱۳۳۸ قمری) موافقت نمود. اما یک ماه پس از آن موافقت، کابینه‌ی وثوق‌الدوله چنان‌که قبلاً

اشاره کردیم در برابر فشار محافل ملی و پارلمانی و مطبوعات و پشتیبانی احمدشاه از مخالفین قرارداد، سقوط کرد و دولت **مشیرالدوله** که می‌خواست دست ارمیتاژ اسمیت را از امور مالی و گمرکی ایران کوتاه کند، او را مأمور نمود که به لندن برود و اختلافات دولت ایران را با شرکت نفت حل کند.

نتیجه‌ی مأموریت اسمیت این بود که در موافقت‌نامه بین نصرت‌الدوله و رئیس هیئت مدیره شرکت تغییرات مهمی به شرح زیر داده است:

۱- مبلغ پانصد هزار لیره بدهی مقطوع شرکت را به دولت ایران به یک میلیون لیره رسانید.

۲- در محاسبه‌ی صدی شانزده حق‌الامتیاز و سهم دولت ایران از درآمد خالص شرکت تغییراتی به نفع دولت ایران وارد ساخت.

اسمیت ضمن گزارش خود به دولت ایران مراتب زیر را متذکر شده بود:

«۱- به نظر او، صلاح بر این بوده است که اختلافات با شرکت به طریق مسالمت‌آمیزی حل شده و به حکمیت رجوع نشود.

۲- او عقیده نداشت که مبنای احتساب حق‌الامتیاز دولت از صدی شانزده عواید خالص تغییر کند، مگر آنکه شرکت حاضر شود برای هر تن شش شلینگ بپردازد و اطلاع داده بود که به نظر او شرکت حاضر خواهد شد که برای هر تن پنج شلینگ بپردازد.

۳- او مخالف تمدید امتیاز بود.

۴- او معتقد بود که شرکت در معاملات خود با دولت رویه‌ای عادلانه و منصفانه نداشته است».

مصطفی فاتح پس از ذکر مراتب بالا می‌نویسد که دولت ایران قرارداد ارمیتاژ اسمیت را تصویب نکرد و به رسمیت نشناخت اما احتساب حق‌الامتیاز تا هنگام لغو امتیاز دارسی در دوره‌ی سلطنت رضاخان پهلوی (۱۹۳۳ میلادی مطابق با ۱۳۱۲ شمسی) طبق همان قرارداد صورت می‌گرفت. متن قرارداد و توافق اسمیت با شرکت نفت در سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۹۲۲ میلادی) در تهران چاپ و منتشر شد.





میرزا کوچک خان جنگلی

فصل بیستم

از کودتا تا انقراض قاجاریه قسمت
دوم سلطنت احمد شاه

(۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ قمری)

وقایع سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ قمری

نماینده‌ی ایران در کنفرانس صلح پاریس

هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس، که مقدمات تشکیل جامعه‌ی ملل را فراهم می‌ساخت، برای طرح دعاوی ایران به ریاست فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه در کابینه‌ی دوم وثوق‌الدوله به پاریس رفتند. دعاوی ایران عبارت بود از: لزوم حل و فصل مسائل سیاسی به ویژه مسئله‌ی استقلال و تمامیت ایران و مسائل قضایی و الغای اصل کاپیتولاسیون قضایی و مسائل اقتصادی و از آن جمله مسئله‌ی خسارات وارده به ایران بر اثر نقض بی‌طرفی این کشور به وسیله‌ی دول متخاصم. دولت در بیانیه‌ای که حاوی دعاوی حقه‌ی خود بود، به مسئله‌ی استرداد سرزمین‌هایی که دولت‌های روسیه تزاری و بریتانیا به زور و عنف از ایران منتزع کرده بودند، اشاره نمود و الحاق مجدد آن نواحی را به ایران جداً خواسته بود.

درباره‌ی حل و فصل مسائل سیاسی، الغای فوری قرارداد سال ۱۹۰۷ و قرارداد سال ۱۹۱۵ در درجه‌ی اول قرار داشت و چون با تغییر رژیم در روسیه و الغای کلیه‌ی قراردادهای دوره‌ی تزاری، از لحاظ آن دولت دیگر قرارداد مزبور اعتبار و ارزشی نداشت، بریتانیا نیز الغای آن را قهراً پذیرفت.

اما موضوع الغای کاپیتولاسیون قضایی، بریتانیا و فرانسه و دول دیگری که این حق را

برای مأمورین سیاسی خود در ایران به‌دست آورده بودند، مدعی شدند که چون محاکم ایران براساس قوانین شرع استوار گردیده و هنوز تشکیلات قضایی دوره‌ی مشروطه‌ی ایران نضج کامل نگرفته و هنوز امنیت قضایی در ایران برقرار نشده است، دول مزبور این حق را همچنان برای خود حفظ خواهند کرد تا زمانی که شرایط لازم برای تأمین جانی و مالی اتباع آنان در ایران به‌وجود آید.

درباره‌ی تمامیت ایران و اعاده‌ی مرزهای کشور به حدود گذشته، ایران استرداد نواحی مرو و بلخ و خیوه را تا جیحون و ایالات هفده‌گانه‌ی قفقازیه را تا دربند و در مغرب نواحی واقع در ساحل چپ رود دجله یعنی ایالات وان و موصل و دیار بکر را خواسته و این حدود تقریباً حدود طبیعی ایران و منطبق با حدود این کشور در دوره‌ی صفویه و سپس افشاریه و آغاز تأسیس دولت قاجار بود.

مسئله‌ی غرامات و خسارات دوران جنگ که بر اثر نقض بی‌طرفی به کشور و ملت ایران وارد آمده بود، با شرح و جزییات کامل در طرح دعاوی ایران گنجانده شده بود.

سایکس درباره‌ی دعاوی ایران یک جا می‌نویسد:

«... از طرف دیگر شکی نیست که قشون روس ایران را از تسلط ترک‌ها نجات داد و در درجه‌ی دوم استقرار نظم و امنیت در جنوب ایران (البته به وسیله‌ی بریتانیای کبیر!!) و صرف مبالغ خطیر توسط دول متحارب و پیشرفت وسایل ارتباط در ایران جنوبی و شرقی و مرکزی، این کشور را غنی‌تر از سابق ساخت».

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«خیلی جای تأسف است که به هیئت نمایندگی ایران اجازه داده نشد تا تقاضاهای خود را به کنفرانس صلح تقدیم نماید. نپذیرفتن ایشان چنین وانمود شد که بر اعضای هیئت توهین وارد آمده است. ولی بیشتر بایستی از این مسئله تأسف داشت که دولت ایران به علت فقدان کامل سیاستمداران قابل، چنین دعاوی عجیب و غریبی از طرف نمایندگانش اقامه داشت.

روابط ایران و روسیه

پس از آغاز انقلاب روسیه و استعفای تزار نیکلای دوم و تشکیل حکومت **کرنسکی**، در قفقازیه حکومت‌های محلی نیمه مستقل به وسیله‌ی ملیون و احزاب معتدل یا سوسیال دموکرات تأسیس گردید و از آن جمله حکومت آذربایجان قفقاز که مرکز آن باکو و متکی بود به حزب سوسیال دموکرات که رهبری آن را **محمدامین رسول‌زاده** سردبیر سابق روزنامه‌ی ایران نو داشت و این حکومت آماده بود که آذربایجان قفقاز را مجدداً به ایران باز گرداند و در راه

استرداد سرزمین‌های دیگر از دست رفته‌ی قفقاز به ایران با دولت مشروطه ایران همکاری کند و نمایندگانی نیز بدین منظور به تهران فرستاد.

وثوق‌الدوله در کابینه‌ی دوم خود **سید ضیاءالدین طباطبایی** مدیر و نویسنده‌ی روزنامه‌ی رعد را با هیئتی به باکو فرستاد تا درباره‌ی مناسبات آینده دولت مرکزی ایران با حکومت جدید که مشهور به حکومت مساوات (نام حزب سوسیال دموکرات قفقاز) گردیده بود، قراردادهای لازم را منعقد سازد.

سید ضیاءالدین درباره‌ی روابط سیاسی و ترانزیت کالا و امور دیگر با دولت مساوات قراردادی بست و نسخه‌ی آن را برای تصویب به تهران فرستاد اما هیئت دولت نتوانست به سرعت درباره‌ی آن قرارداد تصمیم بگیرد و سید ضیاءالدین را برای ادای توضیحات در اطراف مواد قرارداد که بعضی از آن‌ها به نظر دولت غیر قابل قبول بود، به تهران احضار نمود و اندکی پس از ورود نماینده‌ی ایران به بندر انزلی، دولت مساواتی باکو به دست **بلشویک‌ها** سقوط کرد و حکومت جدید ساویتی جانشین حکومت مساواتی گردید(۱).

رژیم جدید ساویتی، چنان‌که سابقاً اشاره کردیم، از همان آغاز کار در راه بهبود مناسبات خود با ایران اقداماتی نمود و از آن جمله **تروتسکی**(۲) کمیسر امور خارجه‌ی دولت لنین مکرر طی تلگراف نسبت به ایران ابراز دوستی نمود و چند بار مواد و شرایط و مقررات عهدنامه‌هایی را که می‌خواست با ایران منعقد سازد، به وسیله‌ی نمایندگان خود به دولت ایران پیشنهاد کرد. اما چون در آن موقع هنوز نیروهای ضد انقلابی روس‌های سفید به فرماندهی **کلچاک**(۳) و **دنیکین**(۴) با پشتیبانی انگلیس و فرانسه با ارتش سرخ بلشویک‌ها درحال نبرد بودند و هنوز امید آن می‌رفت که ضد انقلابیون پیروز شوند، دولت ایران نسبت به نمایندگان دولت ساویتی چندان روی خوش نشان نداد و به قول ملک‌الشعرای بهار: «فقط حزب دموکرات و روزنامه‌ی ایران و نوبهار که هر دو به قلم ملک‌الشعراء نوشته می‌شد از فرستادگان روس تقدیر کرده نسبت به آن‌ها احتراماتی قائل شده بودند و دولت و دولتیان محض رعایت جانب شاه و دولت بریتانیا روی خوشی نشان نمی‌دادند».

۱- میسیون نظامی بریتانیا که پس از انقلاب روسیه به ریاست ژنرال دنسترویل Dunsterville برای حمایت از نهضت‌های ضد انقلابی روسیه به قفقاز رفته و نیز دولت عثمانی از حکومت مساواتی باکو پشتیبانی می‌کردند. لکن کوشش دنسترویل برای حفظ باکو در برابر کودتای بولشویک‌ها با شکست مواجه شد.

2- Trotsky

3- Koltchak

4- Denikine

در ماه شعبان سال ۱۳۳۸ نیروی شکست خورده دنیکین در دریای خزر مرکب از پانزده کشتی جنگی و نقلیه از باکو به طرف بندر انزلی عقب نشستند و از دولت ایران تقاضای پناهندگی کردند. به دستور دولت و با میانجی‌گری نماینده‌ی نظامی بریتانیا در شمال، قرار شد که کشتی‌ها و سربازان روسی خلع سلاح و توقیف شوند.

وثوق‌الدوله که از شکست روس‌های ضد انقلابی به هراس افتاده و نیز اخبار شکست را در سایر دسته‌های ضد انقلابی کلچاك و امثال او شنیده بود، ضمن تلگرافی به دولت ساویتی اطلاع داد که حاضر است با آن دولت قراردادی ببندد و درحقیقت این قرارداد مقدمه‌ی شناسایی رسمی رژیم جدید شوری باشد. جواب دولت لنین این بود که برای مذاکره درباره‌ی روابط ایران و شوروی، دولت ایران باید نیروهای انگلیس را از خاک خود بیرون کند و درغیر این‌صورت ارتش سرخ به ایران حمله خواهد کرد. مفاد جواب دولت شوروی در روزنامه‌ی ایران شماره‌ی ۲۰ شعبان ۱۳۳۸ انتشار یافت[۱] و کمی بعد بولشویک‌ها که نیروی دریایی دنیکین را در دریای خزر دنبال می‌کردند، به آب‌های ایران رسیدند و به محض ورود با سیزده کشتی جنگی، انزلی را گلوله‌باران کردند. دو ساعت پس از این حمله‌ی ناگهانی، مأموران بندری ایران با پرچم سفید به وسیله‌ی قایق خود را به کشتی‌های روسی رسانیده، علت بمباران را جویا شدند. **گازانف** دریاسالار روس‌های سرخ جواب داد که نیروی دریایی دولت ساویت برای تصرف کشتی‌های دنیکین و مهمات و اسلحه‌ی او و اخراج نیروی انگلیس از خاک ایران به این حمله اقدام کرده است. دریاسالار روسی با درخواست مأمورین ایرانی مبنی بر خودداری از تعرض به خاک ایران موافقت کرد تا مأمورین بندری با تهران به وسیله‌ی تلگرافی تماس بگیرند و در این باب گفتگو کنند. اما پیش از آنکه مهلت به پایان برسد، دسته‌ای از نیروهای سرخ در ده کیلومتری مشرق غازیان پیاده شدند و به سمت غازیان پیش آمدند.

۱- سایکس می‌نویسد: پس از کودتای باکو (سقوط دولت مساوات) روزنامه‌های تهران محققاً با الهام پول بلشویک‌ها تبلیغاتی شروع کردند. مثلاً روزنامه‌ی نیمه رسمی ایران بنا به قول خبرنگار تایمز ثابت می‌کرد که: اصول تعالیم بولشویسم بی‌اندازه شبیه به دستورهای قرآن است و متمم نوظهور کارهایی است که رسول خدا رد عالم مذهب شروع کرده بود.» نوشته‌ی سایکس آن هم از قول خبرنگار روزنامه‌ی تایمز لندن و در چنان شرایط سیاسی، درست و اطمینان‌بخش به نظر نمی‌آید ولی آنچه مسلم است همانطور که شادروان ملك‌الشعراء نویسنده‌ی روزنامه‌ی ایران خود نیز اعتراض کرده و حزب دموکرات و روزنامه‌های زیر نظر شادروان بهار از نمایندگان دولت ساویت در تهران تجلیل کرده‌اند و مسلماً این تجلیل در قبال بی‌اعتنایی دولت به نمایندگان مزبور ضروری بوده است.

ژنرال دنسترویل، به قول سایکس بدان علت که نیروی ضعیفی دراختیار داشت و ملک‌الشعرای بهار بدان جهت که مجادله با بلشویک‌ها را در ایران به مصلحت بریتانیا نمی‌دانست و نیز اجازه‌ی دفاع از گیلان را از دولت ایران نداشت، غازیان و رشت را رها کرده به منجیل عقب نشست و درضمن هرچه توانست از روس‌های سفید را با خود برد و سرانجام نیروی قزاق ایران و قوای دنسترویل تا قزوین عقب نشستند و گیلان به دست بولشویک‌ها افتاد و این امر دولت ایران را به هراس انداخت و به مسکو اعتراض و به مجمع اتفاق ملل (جامعه‌ی ملل) شکایت کرد و نیز انگلیس‌ها را که در دفاع از گیلان با نیروی قزاق همکاری نکرده بودند، مورد سرزنش قرار داد. اما نمایندگان فرانسه در جامعه‌ی ملل صریحاً اظهار داشتند که چون قرارداد دفاعی ایران و انگلیس یعنی قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی در دفتر جامعه به ثبت نرسیده است، به شکایت ایران نمی‌توان رسیدگی کرد و این مسئله از صلاحیت مجمع خارج است. در آن موقع روزنامه‌ی تایمز لندن، این امر را «یک مسخره‌بازی باشکوه» توصیف نمود.

میرزا کوچک‌خان جنگلی که شرح حال و اقدامات او را بعداً خواهیم گفت، از ضعف و ناتوانی دولت مرکزی استفاده کرد و با حزب متشکل از بولشویک‌های قفقازی و روسی و ایرانی در گیلان متحد شد و ادارات دولتی را تصرف کرد و اندکی بعد قلمرو حکومت خود را تا مازندران بسط داد و رژیم جمهوری شمال را اعلام نمود[۱] و کلیه‌ی سفارتخانه‌های خارجی، غیر از سفارت انگلیس موجودیت رژیم جدید را اعلام و دولت مرکزی ایران را به علت عقد قرارداد ۱۹۱۹ غیررسمی قلمداد نمود.

میراز کوچک خان و احسان‌الله خان گرداننده‌ی اصلی صحنه‌ی انقلاب سرخ گیلان، روز ۲۰ رمضان سال ۱۳۳۸ (۱۸ خرداد ۱۲۹۹ شمسی) به وسیله‌ی بیانیه‌ای که عیناً نقل می‌شود، تشکیل هیئت دولت جدید را به مردم گیلان اعلام نمودند:

«به عموم اهالی محترم اعلان می‌شود: کمیته‌ی انقلاب سرخ پس از تشکیل حکومت جدید و ابلاغ رسمی آن، اشخاص ذیل را برای دوایر مملکتی به کمیسری معین نموده و معرفی می‌کند که عموماً در امور مربوطه به آن‌ها مراجعه کرده و از هر دایره‌ی خلاف صحت و قانون مشاهده کنند، بدون ملاحظه ابلاغ نمایند:

کمیسر داخله: میر شمس‌الدین؛

خارجه: سید جعفر (محسنی)؛

۱- جمهوری بولشویکی در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی، رجب ۱۳۳۹ قمری، دارای نیروی منظمی به عده‌ی ۸/۵۰۰ نفر و مجهز به توپخانه‌ی صحرایی و مسلسل و سایر سلاح‌های مؤثر بوده است.

مالیه: میرزا محمدعلی وقارالسلطنه پیربازاری؛

قضایی: محمود آقا؛

پست و تلگراف: نصرالله؛

معارف: حاجی محمد جعفر؛

فواید عامه: میرزا محمدعلی خمامی؛

تجارت: میرزا ابوالقاسم فخرایی».

سرکمیسر و کمیسر جنگ، میرزا کوچك

اینك قسمتی از نوشته‌های شادروان ملك‌الشعرای بهار درباره‌ی روابط ایران و روسیه:

«دولت ایران خود را دچار مخمصه‌ی بزرگی می‌دید. من دو سال بود با رئیس‌الوزرا (وثوق‌الدوله) درباره‌ی پیشرفت دولت شوروی بحث‌ها داشتم و بعد از وصول مواد ۱۸ گانه که از طرف لنین و تروتسکی به ایران رسیده بود، به او می‌تنیدم که هر طور هست باب مجامله و مکاتبه را با مسکو باز کند و یک بار هم این دمدمه اثر خود را بخشیده بود، اکنون معلوم شد که دولت در این باب خیلی پس افتاده است. دولت بعد از واقعه‌ی انزلی توسط نصرت‌الدوله که هنوز با شاه در پاریس اقامت داشت، اعتراض شدید و شکایت مفصلی به جامعه‌ی ملل فرستاد و نیز دستور داد که به وسیله‌ی **کپنهاك** به دولت ساویت هم مراجعاتی بکنند.

روز ۷ شعبان ۱۳۳۷ قمری، از **چچرین**، کمیسر خارجه‌ی ساویت، تلگرافی در جواب تلگراف ماه قبل دولت واصل شد و در آن تلگراف گفته بود که: همان قسم که در ۱۹۱۸ به وزیر مختار ایران گفته‌ایم، حاضریم با دولت ایران باب مودت مفتوح سازیم و هم در روز دهم همین ماه تلگراف مفصل‌تری از کمیساریای خارجه (چچرین) به دولت رسید و از اقدام دریاسالار دولت ساویت تقریباً عذر خواسته و گفته که این اقدام برای استرداد قوای خصم (نیروی دنیکین) بوده است ورنه ما متوجه دوستی دولت ایران بوده و قبلاً در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (۲۹ رمضان ۱۳۳۷ قمری) نیز به وسیله‌ی تروتسکی کمیساریای خارجه‌ی آن عهد، ۱۸ ماده به دولت پیشنهاد کرده‌ایم و اکنون هم بر سر آن پیمان ایستاده‌ایم و امیدواریم همین وقایع که پیش آمده است (حکومت انقلابی گیلان) خود موجب افتتاح ابواب و داد گردد[1]».

۱- «تاریخ احزاب سیاسی»، نگارش ملك‌الشعرای بهار، ص ۴۵-۴۳.

خیابانی و آزادیستان

شیخ محمد خیابانی از آزادیخواهان و مجاهدین دوره انقلاب مشروطه‌ی ایران در تبریز با یاران و دوستان و همفکران خود در تمام مراحل نهضت و انقلاب بزرگ و مبارزه با نیروهای استبداد در کنار رهبران و سران دیگر آزادیخواهان مانند **ستارخان** و **باقرخان** و امثال آنان به کوشش برخاسته بود و چون پس از انقلاب روسیه، در تبریز کنسولخانه‌ی آلمان با اسلحه و مهماتی که برای تحویل به نیروی عثمانی گرد آورده و به علت صلح روس و عثمانی از تحویل آن‌ها منصرف شده بود، به یک کانون ضد ملی و شاید به یک مرکز انقلابی برای واژگون کردن رژیم مشروطه و استقرار رژیم بولشویکی در آذربایجان مبدل گردیده بود و از طرف دیگر برخلاف تمایل ملیون و آزادیخواهان تبریز، دولت مرکزی بار دیگر عین‌الدوله را به فرمانروایی آذربایجان انتخاب و اعزام نموده بود و نیز پاره‌ای مسائل داخلی و اختلاف رأی و عقیده و مسلك سیاسی که بین خیابانی و دیگران بود، به تدریج مقدمات قیام خیابانی علیه دولت مرکزی فراهم گردید.

شیخ محمد خیابانی بدون تردید مردی وطن‌دوست و دارای تعصب ملی شدید و دشمن سرسخت بیگانگان و مخالف با هرگونه مداخله‌ی اجنبی در امور داخلی ایران و طرفدار ایجاد یک حکومت ملی و مستقل و نیرومند بوده و چون رجال آن روز را برای ایجاد چنان حکومتی، ناتوان و نالایق تشخیص می‌داده، می‌خواسته است خود آن حکومت ملی نیرومند و صالح را بوجود آورد و طبیعی است که تحقق آرزوهای خیابانی می‌بایستی از تبریز و آذربایجان آغاز گردد و بر سراسر ایران گسترش یابد. کسروی درباره‌ی خیابانی می‌نویسد:

«... آنچه ما می‌توانیم گفت این است که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سررشته‌های (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نو سازد و قانون‌ها را دیگر گرداند. چنان که در همان هنگام میرزا کوچك‌خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید. آنان نیکی ایران را جز از این راه نمی‌دانستند. از آن سوی خیابانی، این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرفت».

آنچه درباره‌ی آمال و اهداف خیابانی گفته شد، درباره‌ی کوچك جنگلی و کسانی چون او که درد وطن و عرق ملی داشتند، کاملاً صادق است. این افراد، هرچند که گفته شود مردمی جاه‌طلب و خودخواه بوده‌اند، به قول کسروی آرزویی جز نیکی ایران و سربلندی میهن خود نداشتند. اما آیا راهی که برای وصول به هدف خود برگزیدند، در شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن عصر، درست بود؟ و آیا این افراد آنچنان قدرت و نیرویی دراختیار داشتند که

بتوانند راه خود را تا رسیدن به هدف نهایی دنبال کنند؟ حوادث آینده، که شرح آن‌ها خواهد آمد، جواب این پرسش‌ها را روشن خواهد ساخت. آنچه در این مورد باید تذکر دهیم، این است که هیچ نویسنده و مورخی حق ندارد اقدامات میهن دوستانه‌ی **خیابانی** و **کوچك جنگلی** و **پسیان** و امثال آنان را تخطئه کند و این مردان شریف از جان گذشته را در ردیف **اسماعیل آقا سمیتقو** و **ماشاءالله خان کاشی** یا فئودال‌ها و شیوخ متمرد گردنکشی چون شیخ خزعل و سران ایلات لُر و قشقایی و امثال آنان قرار دهد.

اقدامات خیابانی از روز ۱۶ سال ۱۳۳۸ قمری با کمک سردار انتصار، رئیس نظام و برخی از یاران فرهنگی او مانند **فیوضات** سرپرست فرهنگ تبریز و **اسماعیل امیرخیزی** آغاز گردید و یکی از زندانیان سیاسی را از زندان کلانتری نجات داد و روز به بعد عده‌ای از مجاهدین قدیم و بعضی از دموکرات‌ها به خیابانی پیوستند و دانش‌آموزان مدارس به بازارها ریخته و دکان‌ها و مغازه‌ها را تعطیل کردند و چون سربازان و پاسبانان شهربانی چند ماه حقوق نگرفته بودند، آنان را برای دریافت حقوق خود به مرکز قیام خیابانی (اداره‌ی روزنامه‌ی تجدد) دعوت نمودند و بدین ترتیب ارتباط پاسبانان با مرکز شهربانی قطع گردید و مردم به اداره‌ی شهربانی ریختند و رئیس سوئدی شهربانی به نام **کاپیتن بیورلینگ**(۱) و همراهانش به دستور امین‌الملك نایب‌الایاله بدون مقاومت شهربانی را ترک گفته به باسمنج (خارج تبریز بر سر راه تبریز به تهران) رفتند تا به وسیله‌ی تلگراف با تهران تماس بگیرند. بدین ترتیب شهربانی و سر رشته‌ی امور شهر به دست خیابانی افتاد و روز پنجشنبه ۱۸ رجب ۱۳۳۸ قمری (۱۹ فروردین ۱۲۹۹ شمسی) بیان نامه‌ی زیر از طرف «هیئت مدیره اجتماعات» به دو زبان فارسی و فرانسه صادر شد:

«آزادیخواهان شهر تبریز، به واسطه‌ی تمایلات ارتجاعی که در یک سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومت‌های محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یک طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود، به هیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند».

«آزادیخواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامیت پرگرام آنان عبارت است از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه‌ی مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید، به‌طور صادقانه مرعی و مجری دارد. آزادیخواهان کیفیت فوق‌العاده باریک وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را، به

1- Captain Biurling

هر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه‌ی پر گرام آزادیخواهان عبارت از این است: برقرار داشتن آسایش عمومی. از قوه به عمل آوردن رژیم مشروطیت».

احمد کسروی که خود از همفکران و دوستان قدیم خیابانی بوده و در جریان قیام کنار کشیده و به انجام وظیفه‌ی دولتی در دادگستری تبریز ادامه داده و به همین علت مورد بی‌مهری و به قول خودش مورد سختگیری و آزار پیروان خیابانی قرار گرفته است، درباره‌ی نطق‌ها و سخنرانی‌های خیابانی می‌نویسد:

«در این میان هر روز دسته‌های انبوهی در حیاط تجدد گرد می‌آمدند. برای سرگرمی آنان، خیابانی چنین نهاد که هر روز خود به جلو بیاید و گفتاری رانده، ولی کم‌کم این گفتار رانی داستانی پیدا کرد. زیرا هر زمان که گفتاری رانده می‌شد، برخی از پیروان خیابانی و بسیاری از چاپلوسان و رویه‌کاران به نمایش‌هایی برمی‌خاستند. بدین‌سان که در میان گفتار و در پایان آن با سختی کف می‌زدند و یک آوای بزرگی پدید می‌آوردند. در روزنامه‌ی تجدد این را به جمله‌های شگفتی «کف زدن‌های برق‌آسا» و دست زدن‌های رعدآسا یاد کرده، گاهی برخی چاپلوسی بیشتر کرده، خیابانی را از جای خود به سر داشته به روی دست می‌گردانیدند. گاهی چنین می‌گفتند: آمریکا اگر ویلسن دارد ایران خیابانی دارد».

بنابر پیشنهاد **حاجی اسماعیل امیر خیزی**، یار و همکار خیابانی، بدین مناسبت که آذربایجان در کسب آزادی و مشروطه کوشش فراوان به کار برده است. نام آذربایجان به **آزادیستان** مبدل گردید و چون مردم قفقازیه شرقی یعنی سکنه‌ی باکو و شیروان نام جمهوری آذربایجان برای دولت خود انتخاب کرده و آرزومند بودند که آذربایجان ایران را نیز با خود متحد سازند، پیشنهاد امیر خیزی مبنی بر تغییر نام آذربایجان به **آزادیستان** با حسن استقبال مردم که به هیچ وجه حاضر نبودند از ملیت ایرانی خود چشم بپوشند، مواجه گردید و به دستور خیابانی کاغذها و کلیه‌ی اوراق رسمی را با مارک **آزادیستان** چاپ کردند و بعدها خیابانی در مکاتبات خود با تهران، این مطلب را پیش کشید که «باید دولت آزادیستان به رسمیت شناخته شود» و این عنوان در حقیقت جلوه‌ای از تمایلات تجزیه‌طلبی خیابان و مسلماً مقدمه‌ی سقوط و نکبت او بود.

تحولاتی که در روش مسلکی و سیاسی خیابانی روی داده، او را به صورت یک آدم مرموز درآورده است. او در همان حال که با انگلیس‌ها به سختی دشمنی می‌ورزید و با کنسولگری آلمان در تبریز ارتباط داشت و زمزمه‌ی استقلال داخلی آذربایجان (آزادیستان) را آغاز نموده بود، گاهی برای تهدید تهران و دولت مرکزی با بولشویک‌ها که در تبریز گروهی تشکیل داده بودند، همدردی نشان می‌داد و گاهی طی سخنان و اقدامات خود، دشمنی خویش را با مسلک

بولشویکی ابراز می‌داشت.

احمد کسروی، چنان‌که بالاتر اشاره کردیم، در جناح مخالف روش خیابانی قرار داشت و جز او کسان دیگری مانند **سلطان‌زاده** و **علی آقا هیئت** از رهبران دموکرات نیز با روش سیاسی خیابانی و تجزیه‌طلبی او مخالف بودند. کسروی در کتاب «تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان» به گفتگوی خود با **میجرادموند**(۱) رئیس اداره‌ی سیاسی سفارت بریتانیا که به عنوان دیدار از آذربایجان که به تبریز رفته بود و پیشنهاد مأمور انگلیسی درباره‌ی قیام کسروی علیه خیابانی با کمك و دستیاری انگلیس‌ها و سپس به گفتگوی خود با **کربلایی حسین آقا فشنگچی** نماینده‌ی وثوق‌الدوله نخست‌وزیر و پیشنهاد فشنگچی درباره‌ی مبارزه‌ی کسروی و یارانش با خیابانی اشاره کرده و می‌نویسد که به هر دو نفر جواب رد داده و گفته است که چون خیابانی برای آذربایجان قیام کرده است، وی و همراهانش هرگز با او به مبارزه برنخواهند خواست. اما **میجرادموند** به وسیله‌ی **ورامخان ارمنی** از پیروان خیابانی با او ملاقات کرد و قرار بر این نهادند که انگلیس‌ها از مخالفت با خیابانی دست بردارند مشروط بر آنکه خیابانی از ابراز تمایل و همدردی با بلشویک‌ها خودداری کند.

عین‌الدوله در برابر قیام خیابانی به عمد یا به سهو، اقداماتی کرد که به سود خیابانی تمام شد و در پایتخت نیز مشاجره‌ی قلمی شدیدی بین مطبوعات موافق و مخالف قیام درگرفت و روزنامه‌های ایران و رعد، سخت به خیابانی حمله کردند و او در تبریز ضمن سخنرانی‌های خود، به نوشته‌های آن دو روزنامه پاسخ گفت و به‌طور کلی این قیام که می‌رفت به زودی فرو نشیند، بازار مجادله و مشاجره بین احزاب و مطبوعات را برای مدتی گرم نگه داشته بود.

خیابانی که با انگلیس‌ها عهد و پیمان بسته بود، برای به راه انداختن کانون نشر افکار کمونیستی یعنی کنسولخانه‌ی آلمان در تبریز و اخراج **کورت ووستروا**و(۲)، کنسول آلمان، از آن شهر که دستور حرکت او از تبریز به وسیله‌ی سفارت آلمان در تهران صادر شده و او از رفتن امتناع ورزیده بود، اقدام نمود و کنسول آلمان در جریان این حوادث کشته شد (۱۴ رمضان ۱۳۳۸ قمری) و بدین ترتیب کانون خطری که در قلب تبریز به‌وجود آمده بود، از هم پاشید و در تبریز تنها نیرویی که در برابر خیابانی باقی ماند، **قزاقخانه** بود که حفظ شهر و عمارت **عالی‌قاپو** (مقر محمد حسن میرزا ولیعهد و خانواده‌ی او(۳)) را برعهده داشت و چون قزاق‌ها حین گردش در شهر گاهی شرارت می‌کردند، خیابانی در سخنرانی روز پنجم شوال ۱۳۳۸ قمری، خود در

1- Major Edmond

2- Curt Wustrouo

۳- ولیعهد در آن موقع در تهران بود و خانواده‌ی او در تبریز بسر می‌بردند.

تبریز صریحاً اعلام نمود که «از این پس هر قزاقی به مردم تعدی یا دست‌درازی کند، کشته خواهد شد. بنابراین قزاق‌ها هنگام ورود به شهر و بازار باید غیر مسلح باشند و در کاروانسراهای داخل شهر اقامت نکنند».

بر اثر اخطای خیابانی، قزاق‌ها از داخل شهر به قزاقخانه احضار شدند و مقدمه‌ی حمله به پایگاه‌های خیابانی و پیروانش را آماده کردند. **حاجی مخبرالسلطنه** که از طرف **کابینه‌ی مشیرالدوله** با اختیارات تام برای فرو نشاندن قیام به آذربایجان اعزام شده بود، در اواسط ذی‌حجه ۱۳۳۸ به تبریز رسید و نیروهای لازم برای سرکوب کردن قیام و بازگرفتن **عالی‌قاپو** از یاران خیابانی از هر جهت تدارک شده بود. روز ۲۹ ذیحجه نیروهای قزاق به شهر ریختند و ضمن بیرون راندن پیروان خیابانی از **عالی‌قاپو** به خانه‌های سران قیام هجوم بردند و دست به کشتار و غارت زدند و خود خیابانی نیز درحال دفاع در زیرزمین خانه‌ی یکی از دوستان خود، به ضرب گلوله‌ی قزاقان کشته شد و قزاقان جنازه‌ی او را بیرون آوردند و به خیابان انداختند و بدین ترتیب داستان قیام خیابانی پایان یافت.

کسروی در این باره می‌نویسد:

«بدین‌سان شادروان خیابانی کشته گردیده از میان رفت. می‌باید او را کشته آن نمایش‌های رویه‌کارانه مردم و آن کف زدن‌ها و زنده باد گفتن‌های دروغی دانست. یک پستی فراموش نشدنی که در داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گردید، آن بود که چنان‌که در پای گفته‌های خیابانی کف زده بودند، در گرداگرد جنازه‌ی او نیز کف زدند و دژرفتاری بسیار از خود نشان دادند[1]».

یکی از نتایج شوم کشته شدن خیابانی این بود که بعضی از یاران و هواداران او برای انتقام‌جویی، آتش فتنه‌ی اسماعیل آقا سیمیتقو یاغی ستمگر و خونخوار آذربایجان را، که با سیاست وثوق‌الدوله خاموش شده بود دوباره روشن ساختند و در کشاکش و نبرد نیروهای دولتی با آن گردنکش بی‌باک تلفات سنگینی به نیروی دولت و خسارات هنگفتی به مردم ستمدیده آذربایجان غربی وارد آمد و دنباله‌ی این نبردها تا مدتی بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی کشیده شد.

۱- همانطور که کسروی نوشته است چه بسا کسانی، از متظاهرین به دوستی با خیابانی بودند که طناب به پای جسد بی‌جان او بستند و جسد را در خیابان‌ها روی زمین کشیدند تا خود را به دستگاه نیرومند جدیدی که مخبرالسلطنه در رأس آن قرار داشت نزدیك سازند.

II
از کودتای سال ۱۲۹۹ تا آبان ماه سال ۱۳۰۴ شمسی

(جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۹ تا ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۴ قمری)

کابینه‌ی مشیرالدوله

مشیرالدوله که پس از سقوط وثوق‌الدوله از روز ۱۸ شوال ۱۳۳۸ تیر ماه ۱۲۹۹ شمسی روی کار آمده بود، برای تسکین افکار عمومی و از میان بردن عللی که موجب سقوط کابینه‌ی وثوق‌الدوله گردید، اعلام نمود که قرارداد دولت گذشته با انگلستان یعنی قرارداد ۱۹۱۹ موقوف‌الاجرا خواهد ماند. سپس با احمدشاه که تقریباً یک ماه پیش از آن تاریخ از سفر دوم خود به اروپا، به ایران بازگشته بود، برخلاف وثوق‌الدوله رویه‌ی سازش و همکاری را برگزید و شاه و نخست‌وزیر دست به دست هم دادند و برای دفع خطر بلشویک‌های گیلان که تا قسمتی از مازندران نیز پیش رانده بودند نیروی قزاق را به کار انداختند.

یکی از اقدامات اولیه‌ی دولت جدید، چنان‌که بالاتر گفته شد، اعزام **مخبرالسلطنه** به استانداری آذربایجان بود و او با مهارت و تجربیات سیاسی خاصی که داشت پس از ورود به تبریز با دموکرات‌ها کنار آمد، به شرحی که گفتیم به کمك قزاق‌ها به قیام خیابانی پایان بخشید.

اقدام دیگر مشیرالدوله، دنبال کردن شکایت ایران از روسیه شوروی در مجمع اتفاق ملل و طرح تقاضای ایران از مجمع برای بیرون راندن نیروهای شوروی از خاک ایران بود که قبلاً به وسیله‌ی کابینه وثوق‌الدوله آغاز گردیده بود ولی با مقتضیات سیاسی آن عصر اروپا و عدم عضویت شوروی در مجمع اتفاق ملل و بی‌اعتنایی فرانسه، عضو مهم و مؤثر مجمع، به دعاوی و شکایت ایران این اقدام به نتیجه نرسید.

انگلستان برای آنکه بتواند در فرصت مناسب دیگری مقاصد خود را پیش ببرد، در این موقع که قرارداد ۱۹۱۹ موقوف‌الاجراء گردیده و نیروهای قزاق ایران و نیروی انگلیسی در محور قزوین - رشت با نیروهای بلشویک‌ها درحال نبرد بودند و امید موفقیتی می‌رفت، هیئت نظامی خود را به غیر از کلنل **اسمایس**، از ایران فرا خواند و ارمیتاژ اسمیت نیز از کار کنار گرفت و نیروهای انگلیس خراسان را تخلیه کردند و به هندوستان بازگشتند و مقداری مهمات و اسلحه‌ی موجود خود را به دولت ایران فروختند که تحویل ژاندارمری خراسان و مایه‌ی نیرومندی آن قوا گردید.

شیخ حسن‌خان چاکوتاهی فرزند دلیر ایران، که با دلیران تنگستانی علیه پلیس جنوب و نیروهای انگلیس می‌جنگید، در همین ایام در دام انگلیس‌ها افتاد و خود و پسران شجاع و عده‌ی زیادی از یاران وفادارش با وضع فجیعی به قتل رسیدند و این فاجعه به حساب استقرار امنیت در جنوب ایران گذاشته شد و ارزش و مقام دولت مشیرالدوله را که بر قیام خیابانی پیروز گردیده و در مازندران بلشویک‌ها را عقب رانده و امیدوار بود که نهضت بلشویکی شمال را به کلی ریشه‌کن سازد افزود؛ به ویژه که نیروی قزاق ایران در گیلان نیز به نبرد شدیدی علیه بلشویک‌ها دست زده و آنان را تا کرانه‌ی دریای خزر در **انزلی** عقب رانده بود.

اما دولت مشیرالدوله، که پنجاه و پنجمین کابینه‌ی دوره‌ی مشروطه بود، علیرغم اقدامات مفیدی که در راه ایجاد امنیت و مبارزه با قیام‌ها و تجزیه‌طلبی‌ها کرده بود، به تدریج با مخالفت محافل ملی و سیاسی و مطبوعاتی روبه‌رو گردید و کشته شدن خیابانی در تبریز و اقدام خودسرانه‌ی پلیس جنوب در کشتن شیخ حسن‌خان و یارانش در تهران هیجانی فوق‌العاده در مردم و محافل ملی پدید آورد. در همان اوقات دولت مشیرالدوله درصدد برآمد که هرچه زودتر روابط عادی و سیاسی با رژیم شوروی برقرار کند و بدین منظور **مشاورالممالک** سفیر ایران در استانبول را با سمت وزیر مختاری به مسکو فرستاد (ذیقعده ۱۳۳۸) و این اقدام به مذاق انگلیس‌ها خوش نیامد و مسئله‌ی پرداختن مساعده‌ی بانک شاهنشاهی به دولت را پیش کشیده و اظهار داشتند که چون قرارداد ایران و انگلیس به تصویب نرسیده است، بانک دیگر مساعده‌ای به دولت نخواهد پرداخت. مذاکره‌ی ایرانی با انگلیس‌ها به این نتیجه رسید که تا سه ماه دیگر بانک مساعده‌ی ماهانه را بپردازد و نیروی انگلیس، که قزاق ایران را در برابر بلشویک‌های گیلان تنها گذاشته و تا منجیل عقب نشسته بود، به همکاری نظامی خود با نیروی قزاق ادامه دهد و البته این مهلت سه ماهه برای آن بود که دولت قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند، اما مشیرالدوله در برابر ایستادگی نمایندگان مجلس که به وسیله‌ی آبستراکسیون، مجلس را از اکثریت می‌انداختند، موفق به انجام تقاضای انگلیس‌ها نشد و در میان وضع مبهم و پیچیده‌ی سیاسی کشور، که حتی بسیاری از رجال سیاسی نیز از جریان حوادث پشت پرده آن بی‌اطلاع بودند، از کار کناره گرفت.

کابینه‌ی فتح‌الله اکبر (سپهدار)

پس از کناره‌گیری مشیرالدوله، به خود او و مستوفی‌الممالک و فرمانفرما تکلیف شد که ریاست دولت جدید را برعهده گیرند ولی هیچ‌کدام زیر بار نرفتند و سرانجام احمدشاه فتح‌الله اکبر (سردار منصور) را که پس از اعطای لقب **سپهسالار اعظم** به محمد ولی‌خان تنکابنی

سپهدار، اولین نخستن‌وزیر دوره‌ی مشروطه، به **سپهدار** ملقب شده بود، به نخست‌وزیر برگزید و او در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۹ قمری (آذر ماه ۱۲۹۹ شمسی) به ریاست دولت برگزیده شد ولی سه ماه بعد از کار کناره گرفت و بار دیگر به اصرار احمد شاه، ریاست دولت را پذیرفت و روز هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (پنج روز پیش از کودتای سوم اسفند) کابینه‌ی خود را با هفت وزیر به شاه معرفی کرد(۱).

بنابر نوشته‌های شادروان ملک‌الشعرای بهار در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی» کابینه‌های مشیرالدوله و سپهدار هر دو از کابینه‌های به اصطلاح **محلل** بوده‌اند و مقدمات کودتای سوم حوت (اسفند) که می‌بایستی به دست **رضاخان میرپنجه** صورت پذیرد، از ماه‌ها پیش در محافل سیاسی داخلی و دستگاه ارتباطی بریتانیا با مقامات ایرانی در داخل و خارج کشور فراهم شده بود. آنچه در این مورد باید گفته شود، این است که کابینه‌ی متزلزل سپهدار رشتی نه تنها نتوانست دنباله‌ی اقدامات مشیرالدوله را بگیرد، بلکه در میان اوضاع وخیم و تشنجات سیاسی کشور، در حفظ خود نیز درمانده بود.

کودتای سوم حوت (اسفند) سال ۱۲۹۹

پیش از آن‌که به ذکر مقدمات کودتا و جریان آن واقعه‌ی مهم تاریخی بپردازیم، لازم می‌دانیم قسمتی از نوشته‌های **محمدرضا پهلوی** را از کتاب «رضاشاه کبیر» در این‌جا نقل کنیم:

«در طول زمان، حوادث انسان را برای یک تصمیم کلی مهیا می‌سازد و هنگامی که زمینه مهیا شد، آن وقت یک اتفاق یا یک سلسله حوادث، کار جرقه‌ای را می‌کند که به انبار باروت بیفتد. نبرد قوای قزاق با متجاسرین در پاییز ۱۲۹۹ و شکستی که بر اثر خیانت افسران خارجی نصیب قزاق‌ها شد، عقب‌نشینی دردناک و رنج‌آوری که قزاق‌ها و افسران آن‌ها تا منجیل و بعدها تا قزوین متحمل شدند، اتفاقی بود که پدرم را وادار به گرفتن تصمیم قطعی نمود. شك نیست که روزهای قبل از کودتا، یکی از مهم‌ترین مسائلی که فکر او را به خود مشغول می‌داشت، همین مسئله‌ی شکست بود».

این حقیقت تلخ را نمی‌توان پوشیده داشت که هیئت حاکمه‌ی دوره‌ی مشروطه نیز از همان جنس و قماش هیئت‌های حاکمه‌ی دوران استبداد و مردمی خودخواه و سودجو و یا لااقل افرادی

۱- سپهدار اعظم نخست‌وزیر و وزیر داخله، حاج محتشم‌السلطنه وزیر خارجه، سالار لشکر وزیر عدلیه، سردار معتمد وزیر پست و تلگراف، امین‌الملك وزیر معارف و اوقاف، نصرالملك وزیر تجارت و فواید عامه، امیر نظام وزیر جنگ، میرزا عیسی‌خان کفیل وزارت مالیه.

نظیر مستوفی‌الممالك بودند که در مواقع بحران، پند سعدی را به کار بسته، سلامت را در کنار و گریز از مسئولیت می‌دانستند و لازم بود که مردی از عمق اجتماع برخیزد و همت مردانه و تصمیم و اراده‌ی خلل‌ناپذیر داشته و به دردهای مردم و اجتماع آشنا باشد. شخص **رضاخان میرپنجه سوادکوهی**، افسر قزاق و فرمانده‌ی هنگ قزاق پادگان همدان بود که به دستور دولت در محور قزوین - انزلی با بلشویک‌ها می‌جنگید. اینك نمونه‌ای از مراحل خدمت[1] نظامی رضاخان میرپنجه به قلم **محمدرضا پهلوی**.

«یک دفعه با هنگ خود از تهران عازم همدان شد. فقط یک رأس اسب همراه داشتند که آن‌را هم به جای آمبولانس به کار می‌بردند، وقتی که به همدان رسیده بود، از شدت جراحات وارده بر پاهایش مدتی بستری گردید. شاید در آن هنگام که پاهایش از راه رفتن تاول می‌زد، فهمیده بود که مردم چه می‌کشند و شاید همان وقتی که از درد پای خون‌آلود خواب به چشمش نمی‌آمد، با خود قسم یاد کرد که کاری کند تا مردم ایران به آسانی از این شهر به آن شهر بروند و به راحتی بار و محصولات خود را حمل کنند و دیگر به علت کمبود وسائل نقلیه، اطفال چهل روزه‌ی آن‌ها در بیابان خشك نشوند[2]».

اما مسئله‌ی کودتا را ملك الشعرای بهار در کتاب خود به صورتی آورده است که معلوم می‌شود پیش از وقوع کودتای سوم حوت کسان دیگری مانند **سیدحسن مدرس** و **شاهزاده فیروزه میرزا نصرت‌الدوله** و امثال او درصدد چنین کاری بوده‌اند و شاید درست مقارن همان روزهایی که کابینه‌ی سپهدار رشتی بر سر کار بوده و در داخل و خارج کشور نقشه‌هایی برای روی کار آوردن یک حکومت قوی و توانا طرح می‌شده و قدر مسلم که بریتانیا و عمال آن دولت در ایران مانند **مسترنرمان**[3] وزیر مختار انگلیس و **کلنل اسمایس**، تنها مستشار نظامی بریتانیا که پس از خروج هیئت نظامی آن کشور از ایران، در ایران باقی مانده بود و همچنین

۱- خواننده توجه دارد که مؤلف، این کتاب را در سال ۱۳۲۹ شمسی تألیف کرده است و از این‌روگاه خواننده به چنین عباراتی برمی‌خورد با این‌همه درضمن سطور آینده شواهدی تلویحی ارائه شده است که وابستگی رضاخان را به انگلستان نشان می‌دهد. (ناشر)

۲- رضاخان چهل روزه بود که پدرش را از دست داد. مادرش برای ادامه‌ی زندگی او را به تهران آورد تا با کمك خویشان شوهرش زندگی کند. طفل شیرخوار در عرض راه که هوا فوق‌العاده سرد بود، سرمازده شد و چیزی نمانده بود که در همان وقت غنچه‌ی حیاتش پژمرده شود (از کتاب «رضاشاه کبیر» نوشته‌ی محمدرضا پهلوی).

3- M. Normann

عده‌ای از رجال سیاسی و ملیون که از آن همه هرج و مرج سیاسی و بحران به ستوه آمده بودند، با چنین امری موافقت داشتند و اکثریت مردم نیز خواهان حکومت توانا و مقتدری بودند که بتواند امنیت را در سراسر کشور برقرار سازد. مهم‌تر از همه شاه بود که از فکر حکومت بلشویک گیلان و تصور تجاوز نیروی بلشویک از قزوین به پایتخت دقیقه‌ای آرام و قرار نداشت.

درست در لحظاتی که نیروی قزاق ایران در آستانه‌ی پیروزی قطعی بر بلشویک‌های گیلان بود، بر اثر اختلاف بین افسران روسی قزاق و انگلیس‌ها که می‌خواستند نیروی قزاق را دراختیار خود بگیرند و بر اثر سستی و اعمال افسران روسی، قزاق و فرمانده‌ی آن **رضاخان میرپنجه** در انزلی از بلشویک هاشکست خوردند و سرانجام با تحمل هزاران مصیبت تا قزوین عقب نشستند و در دهکده‌ی **آقابابا** متمرکز شدند. ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:

«سردار سپه (عنوان رضاخان میرپنجه بعد از رسیدن به قدرت)، به من (ملک‌الشعرا) می‌گفت که فرماندهان روسی در آخرین جنگ سستی کردند. من عده‌ی خود را از بیراهه در حالی که گاهی در لجن و مرداب فرو می‌رفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده، کفش او را دریده، به پشت پا می‌رسید، از کوه‌های ساخت عبور دادم و لخت و گرسنه به قزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه‌ی خود را گرفته به کوه‌های دوردست بروم و سر به صحرا گذارم».

در آغاز کار کابینه‌ی اول، سپهدار نتایج مذاکرات مشاورالملک نماینده‌ی ایران در مسکو با مقامات شوروی به صورت طرح قراردادی در ۲۶ ماده به دولت ایران مخابره شد و سپهدار پس از مشورت با رجال و سیاستمداران ایرانی موافقت خود را با آن طرح به مسکو اطلاع داد. این عمل احمدشاه را ترساند و از طرف دیگر مأمورین انگلیسی دستور دادند که اتباع انگلیس هر چه زودتر خاک ایران را ترک کنند و بانک شاهی بعضی از شعب خود را در شهرستان‌ها برچیدند و نیز اعلام نمود که هر کس در بانک سپرده‌ای دارد برود بگیرد و اسکناس‌های خود را به بانک بدهد و پول نقد بگیرد. این اقدام انگلیس‌ها مایه‌ی بیم و نگرانی شاه و مردم شد.

شاه می‌خواست مجلس چهارم را افتتاح کند ولی بنابر تقاضای انجمن آذربایجان و یازده نفر از نمایندگان، از افتتاح مجلس تا پایان انتخابات آذربایجان منصرف شد. اما در همان ضمن ۳۹ نفر نمایندگان مجلس لایحه‌ای در روزنامه‌ی **رعد** انتشار دادند و مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس اعلام و نیز با **مستر نرمان** وزیر مختار انگلیس مذاکره و او را قانع نمودند که با افتتاح مجلس چهارم و روی کار آمدن یک دولت قوی و ایجاد روابط دوستی با شوروی، خطر رخنه کردن کمونیسم در ایران به کلی برطرف خواهد گردید و احتیاجی به قرارداد ۱۹۱۹ پیدا نخواهد شد و دوستی با شوروی فرصت کافی به ایران خواهد داد تا بلشویک‌های گیلان را

به کلی از میان بردارد.

ملک‌الشعرا درباره‌ی کودتا می‌نویسد:

«نزدیک غروب یکشنبه ۱۱ ج ۲ و دوم اسفند مخبر روزنامه‌ی ایران برای کسب خبر رفته ساعت ۹ شب باز آمد و خبر آورد که **رضاخان میرپنجه** مقیم قزوین با دو هزار نفر قزاق برای آمدن به تهران و رفتن سر خانه و زندگی خود می‌آیند و خطری در بین نیست. این خبر در شماره‌ی فردای روزنامه‌ی ایران منتشر گردید».

اما روزنامه‌ی ایران روز دوشنبه دوازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۸ برابر با سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، که حاوی خبر فوق‌الذکر بود، هنگامی انتشار یافت که رضاخان میرپنجه با اراده و تصمیم قطعی به جای رفتن سر خانه و زندگی خود، پایتخت را اشغال کرده و تمام ادارات مهم و مؤسسات ارتباطی و نظامی و مالی پایتخت را به اختیار خود درآورده و در حقیقت کودتا کرده بود.

فتح‌الله نوری اسفندیاری زیر عنوان «انقلاب حکومت در ایران دولت جدید ضد بلشویک» از قول خبرنگار روزنامه‌ی تایمز لندن می‌نویسد(۱):

«تایمز ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۱ (۶ اسفند ۱۲۹۹) تلگرافی که در تاریخ ۲۱ فوریه (سوم اسفند) از یک منبع انگلیسی از تهران به لندن رسیده، اشعار می‌دارد که سه هزار نفر از قزاق‌های شجاع ایران از پادگان‌های قزوین و همدان به فرماندهی رضاخان در همان روز (۲۱ فوریه = سوم اسفند) به طرف تهران حرکت کرده‌اند. دولت برای پی بردن به مقاصد آن‌ها نمایندگانی نزدشان فرستاد ولی قزاق‌ها برای ورود به شهر اصرار ورزیدند. رضاخان اظهار داشته قزاق‌ها مصمم‌اند در برابر بلشویک‌ها پایداری کنند و از این جهت وی اجازه نمی‌دهد که دولت بیکاره و بی‌کفایت فعلی بر سر کار باقی بماند. قوای قزاق می‌خواهد یک سازمان اداری مجهز و آبرومندی تشکیل دهند و نسبت به شاه کاملاً وفادار خواهند بود. شکایت آن‌ها فقط از سپهدار اعظم بوده و هیچ‌گونه سوءنظری نسبت به بیگانگان ندارند. قزاق‌ها با نظم و آرامش وارد شهر شدند و تمام ادارات و بنگاه‌های دولتی را اشغال کردند. سپهدار نخست‌وزیر به سفارت انگلیس پناهنده شد و پس از گرفتن تأمین جانی از سفارت بیرون رفت. احتمال می‌رود **سید ضیاءالدین** جانشین وی گردد».

پیش‌بینی خبرنگار تایمز که روز سوم حوت خبر خود را به لندن مخابره کرده درباره‌ی اینکه سید ضیاءالدین نخست‌وزیر خواهد شد با آنچه که ملک‌الشعرای بهار درباره‌ی روابط

۱- کتاب «رستاخیز ایران» گردآورده فتح‌الله نوری اسفندیاری، چاپ تهران، ص ۴.

نزدیک سید ضیاءالدین با **مستر هاروارد**[1]، کنسول بریتانیا در تهران، در کتاب خود آورده مجموعاً این حقیقت را روشن می‌سازد که انگلیس‌ها از چنان کودتایی قبلاً اطلاع داشته و چه بسا که در اقناع احمدشاه و جلب موافقت او با کودتا و روی کار آمدن یک حکومت مقتدر نظامی کوشیده‌اند. ملک‌الشعراء به نقل از نوشته‌های **احمد شهریور** از ملاقات **مستر نرمان** با احمدشاه، پیش از کودتا سخن رانده و نوشته است که بین نماینده‌ی سیاسی انگلیس و شاه ایران قرار بر این شد که دولتی قوی تشکیل گردد و برنامه‌ی کار آن دولت چنین باشد:

۱- قرارداد سال ۱۹۱۹ با نزاکت لغو شود و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد گردد؛

۲- مناسبات دوستی ایران با شوروی تا حدودی باشد که هم از خطر مداخله‌ی نظامی آن دولت جلوگیری شود و هم به منافع بریتانیا لطمه‌ای وارد نیاید؛

۳- دوایر نظامی را متحدالشکل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند.

ملک‌الشعرا ضمن نقل مطالب بالا از قول احمد شهریور می‌نویسد که «در این خبر که می‌نویسم علاوه بر آنکه در تاریخ احمد شهریور موجود است، از چندین نفر مطلع نیز شنیده‌ام که: شاه در آن اوقات به رئیس‌الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شود که این عده فوراً از قزوین به تهران روانه شوند».

کابینه‌ی سید ضیاءالدین

نخستین دولت کودتا به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر و نویسنده‌ی روزنامه **رعد** تشکیل و مدت یک هفته نخست‌وزیر و دستیار نظامی او **رضاخان میرپنجه** بدون هیئت وزیران زمام امور را در دست داشتند. ملک‌الشعرای بهار دو روایت در این باره آورده است که هر دو را در اینجا نقل می‌کنیم:

روایت اول:

«از آغاز صبح به فرمان بازیگران کودتا مطابق نقشه‌ی منظم بگیر بگیر شروع شد، مأمورین تأمینات (کارآگاهی) به اتفاق یک دهه قزاق به حال نظام به راه افتاده بودند. مأمور پیشاپیش و دهه‌ی قزاق در قفای او. لباس قزاقان پارچه‌ی پشمی بخور پر رنگ و ساز و برگ آن‌ها نو نوار و قیافه‌هاشان مطمئن بود. هر دهه از این دستجات مأمور خانه یک نفر از رجال کشور بود که وارد خانه‌ی او شده او را دستگیر و اثاث البیت او را اگر از اعیان بزرگ بود، وارسی و مهر و موم کرده، خود او را به اسیری می‌بردند و احدی نمی‌دانست او را کجا خواهند

1- Mr. Harward

برد و چه بر سرش خواهند آورد. هر کس که سرش به کلاهش ارزید، آن روز گرفتار شد، مگر کسی که امید همفکری به او می‌رفت و یا از دستگیر کردن او خائف بودند و نمی‌شد او را بـه عقیده‌ی حضرات در عداد «**خائنان**» قرار داد و این قبیل اشخاص انگشت‌شمار بوده‌اند از قبیل صمصام‌السلطنه و خوانین بختیاری و مستوفی‌الممالك و موتمن‌الملك و امثال آن‌ها... و بالجمله در یک هفته قریب هشتاد نفر ناجور و از هر دسته و هر طبقه و صنف به محبس افتادند و غالب آن‌ها را در عمارت قزاقخانه مشرف به میدان مشق قدیم حبس کرده و از تنگی مکان هر دسته را در اطاقی جای داده بودند».

«روز پنجشنبه ۱۵ (جمادی الثانی) مطابق ۷ حوت، از دفتر رئیس‌الوزرا به من تلفن شد و مرا به عبارت «**گالاری**» احضار کردند. رئیس الوزرا با کلاه پوست ترکی مانند و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت هنوز دولتی انتخاب نکرده بود. در ملاقات با ایشان «**دست خوش**» گفته شد. رئیس دولت اظهار داشت: اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده، همه‌ی ما را به دار می‌آویخت».

آنچه درباره‌ی توقیف اشخاص و رجال و متمولین و پولداران تـهران در منابع تـاریخی مربوط به این دوره نوشته شده است، امر خارق‌العـاده‌ای نـیست بـلکه اقـتضای طـبیعت هـر کودتایی این است که از هرگونه فعالیت سیاسی و تخریبی عوامل و عناصری که ممکن است موانعی در راه پیشرفت به سوی هدف کودتا ایجاد کنند، جلوگیری شود. سید ضیاءالدین نیز همین کار را کرد: جراید را بست، ادارات دولتی را تا چند روز تعطیل نمود، رجال سرشناس و مخالفین سیاسی خود را توقیف نموده و ضمن اعلام حکومت نظامی در تـهران بـیانیه‌ای بـه امضای رضا صادر نمود که با جمله‌ی **حکم می‌کنم** آغاز شده بود و هرچند که به علت خشـن بودن لحن اعلامیه آن را جمع‌آوری کردند لکن مقررات سخت حکومت نظامی، به ویژه در مورد اجتماعات و مطبوعات به شدت اجرا شد و سرانجام روز دوشنبه ۱۹ جمادی‌الثانی برابر با دهم اسفند ۱۲۹۹ شمسی سید ضیاءالدین کابینه‌ی خود را به شرح زیر به حضور احمد شاه معرفی کرد:

سید ضیاءالدین : رئیس‌الوزرا و وزیر داخله؛
نیرالملك (هدایت) : وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه؛
مدبرالملك (جم) : وزیر خارجه؛
میرزا عیسی خان : وزیر مالیه؛
دکتر مؤدب‌الدوله (نفیسی) : وزیر صحیه و خیرات عمومی؛
مشیر معظم (خواجوی) : وزیر پست و تلگراف؛
موقرالدوله : تجارت و فواید عامه؛

عدل‌الملک (دادگر) : کفیل وزارت داخله؛

منصورالسلطنه عدل : کفیل وزارت عدلیه؛

ماژور مسعود خان (کیهان) : وزیر جنگ.

مسعود خان در هفتم فروردین ۱۳۰۰ شمسی به علت اشکالاتی که در کار وزارتی خود می‌دید، استعفا داد، اما پذیرفته نشد و بر سر کار ماند. بار دیگر در هفتم اردیبهشت از وزارت جنگ کناره‌گیری کرد و **رضاخان سردار سپه** (میرپنجه‌ی سابق) به وزارت جنگ منصوب گردید و ماژور مسعودخان به سمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند. در اردیبهشت ماه تغییرات دیگری نیز در کابینه داده شد، از آن‌جمله مدبرالملک به وزارت مالیه و معززالدوله (نبوی) به وزارت امور خارجه برگزیده شدند.

ملک‌الشعرای بهار درباره‌ی سید ضیاءالدین می‌نویسد:

«سید ضیاءالدین طبعاً مردی انقلابی و با شهامت بود. اما به اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیزم و کمونیزم یا فاشیزم طبق رویه‌ی علمی و از روی منطق کتاب احاطه نداشت و در حزب و دسته‌بندی‌ها هم کار نکرده بود و در امور اجتماعی (طبق قاعده‌ی هر مصنف و نویسنده‌ای) بیشتر به امور نظری متوجه بود، نه امور عملی و به اصول رفیق بازی بیش از اصول فرقه بازی و کمیته چیگری اعتقاد داشت. لذا پس از آنکه با عده‌ای قزاق پایتخت را تصرف کرد، زیادتر خیالات دیرینه در دماغش خلجان می‌کرد و از قزوین تا تهران نیز صاحب منصبان قزاق را که تا آن روز سخنان جدی و مهیج نشنیده بودند، به سخنان هیجان‌آمیز آماده‌ی کار کرد و آن‌ها را برای انتقام‌جویی از رجال تهران، خواه اعیان و خواه تهیدست و فقیر حاضر ساخت و بعد حکم کرد همه را بگیرند و گرفتند. تا اینجا در دنبال «خیالات» و ورزش‌های فکری دیرینه‌ی خود عمل کرد. آن وقت ماند معطل که چه بکند؟ چه اصل معینی نداشت، نه کمونیست بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان‌ها همکاری کند و تندروها و کمونیست‌ها را خاموش سازد و نه حزبی داشت که هم‌مسلکان را کار بدهد و باقی را بیکار سازد، نه ایل و عشیره‌ای داشت که اقوام خود را، که طبعاً بسته او باشند، بر مردم دیگر مسلط کند و نه هم قبلاً، طبق اظهار خود مشارالیه، تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید».

قرارداد ایران و شوروی

بالاتر گفته شد که در دوره‌ی زمامداری فتح‌الله اکبر (سپهدار) نتیجه‌ی مذاکرات مشاورالممالک وزیر مختار و نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی ایران در مسکو با مقامات دولت ساویتی آن بود که قراردادی در ۲۶ ماده تدوین و به وسیله‌ی تلگراف به دولت ایران ابلاغ گردید و سپهدار

پس از مشورت با رجال و سیاستمداران برجسته‌ی ایرانی، موافقت دولت ایران را با آن عهدنامه به وزارت امور خارجه‌ی شوروی و مشاورالممالک اعلام کرد.

عقد پیمان ایران و شوروی، که ناقض کلیه‌ی عهدنامه‌های دوران رژیم تزاری روسیه با ایران بود و پایه و اساس مناسبات جدید رژیم شوروی را با ایران پی‌ریزی نمود، یکی از درخشان‌ترین موفقیت‌های سیاسی است که ایران در آن عصر و با وجود آن همه‌ی مشکلات سیاسی و اقتصادی کسب کرده است. این پیمان که مقارن با کودتای اسفند ۱۲۹۹ (سال ۱۹۲۱ میلادی)، در مسکو به امضا رسید، انگلیس‌ها را سخت به هراس انداخت؛ چنان‌که از ماه‌ها قبل یعنی هنگامی که بین نماینده‌ی ایران و **کاراخان** کمیسر امور خارجه‌ی شوروی مذاکره‌ی عقد پیمان در محیط دوستانه‌ای جریان داشت، خبرنگاران مطبوعات انگلیسی مقیم مسکو هر روز گزارشی در این باره به لندن مخابره می‌کردند و از آن جمله خبرنگار **دیلی هرالد** در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۱ میلادی (۶ بهمن ۱۲۹۹ شمسی) به روزنامه‌ی خود خبر داد که با **کاراخان** مصاحبه کرده و او گفته است که شوروی به هیچ وجه قصد مداخله در امور داخلی ایران را ندارد. روزنامه‌ی **دیلی هرالد** به دنبال گزارش خبرنگار خود در مسکو چنین نوشته بود:

«همان‌طور که حکومت شوروی در تاریخ حکومت‌های جهان بی‌نظیر و منحصر به فرد است، پیمان مزبور (پیمان ایران و شوروی) نیز سند عجیبی می‌باشد. تمام معاهدات و قراردادهایی که پیش از این تاریخ بین روسیه و ایران بسته شده بود و تمام حقوق و امتیازاتی که روسیه از آن برخوردار می‌شد، بر اثر بستن این قرارداد باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌گردد، چنان‌که قرارداد سال ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان که به موجب آن ایران به منطقه‌ی نفوذ تقسیم شده بود، با امضای این پیمان باطل گردیده است».

«زمین‌هایی که در گذشته از ایران به روسیه ملحق شده بود، پس داده می‌شود. دیون ایران به روسیه (که ربح سالانه‌اش به چندین میلیون لیره انگلیس می‌رسد) از عهده‌ی دولت ایران ساقط می‌گردد، بانک‌هایی که زیر نظر رژیم سابق روسیه در ایران تأسیس گردیده و حیات اقتصادی این کشور را شدیداً تحت مراقبت قرار داده بود، رایگان به ایران سپرده می‌شود. راه‌آهن روسیه در ایران به این دولت واگذار می‌گردد و تمام امتیازات لغو می‌شود، ایران حق کشتی‌رانی در بحر خزر را از نو به‌دست می‌آورد، امتیازات توهین‌آمیز اتباع خارجه لغو می‌شود و خساراتی که هنگام حمله‌ی کشتی‌های **دنیکین** بر بندر انزلی وارد گردیده بود، جبران می‌شود. تأدیه چنین غرامت عمل بسیار مهمی است که از روی میل انجام یافته و چیزی که روسیه در مقابل این گذشت‌ها به‌دست می‌آورد، مراوده‌ی دوستانه‌ی توسعه‌ی بازرگانی و ترانزیت آزاد می‌باشد».

«اما راجع به امور نظامی تنها نکته‌ای که روسیه در این قرارداد قید نموده، این است:

درصورتی که خاک ایران از طرف یک قوه‌ی بیگانه پایگاه عملیات خصومت‌آمیز شود و ایران هم نتواند از این تجاوز بر قلمرو حکومت خود جلوگیری کند، روسیه حق خواهد داشت به اقدامات تدافعی در خاک ایران مبادرت ورزد[۱]».

پیمان فوریه ۱۹۲۱ (جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ قمری = اسفند ۱۲۹۹ شمسی) ایران و شوروی برخلاف آنچه خبرنگار انگلیسی **دیلی هرالد** قبل از امضای پیمان مفاد آن را به روزنامه‌ی خود گزارش داد، **یک سند عجیب** نبود بلکه تحولات سیاسی روسیه و مواجه شدن رژیم جدید انقلابی با هزاران مشکلات سیاسی و نظامی و اقتصادی و لزوم ایجاد تأمین در مرزهای آن کشور، به ویژه مرزهای جنوبی مجاور ایران و عثمانی و افغانستان و از همه مهم‌تر دست دوستی گرم و صمیمانه‌ای که از طرف ایران به سوی روسیه‌ی شوروی دراز شد و نیز خاصیت ذاتی رژیم سوسیالیستی شوروی و عوامل دیگر در طرح و تدوین و امضای آن پیمان مؤثر بوده است. البته گذشته‌های سیاسی و اقتصادی و مالی رژیم شوروی در برابر ایران قابل تقدیر و در چنان موقعیت حساسی برای کشور ما بسیار مفید و مؤثر بود و بار سنگینی را از دوش دولت و ملت ایران برداشت و گذشت شوروی در مورد انحصارات و امتیازات، چنانکه گفتیم، نتیجه‌ی منطقی استقرار رژیم سوسیالیستی بود.

آنچه در پیمان فوریه ۱۹۲۱ میلادی ایران و شوروی قابل دقت و تجزیه و تحلیل به نظر می‌آید، دو مسئله است:

۱- رژیم شوروی پیش از آنکه قرارداد ۱۹۲۱ امضا شود، و در همان روزهای اول تسلط بر مسکو یعنی در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی صریحاً اعلام نمود که کلیه‌ی قراردادها و پیمان‌های رژیم تزاری با همسایگان و از آن جمله با ایران از درجه‌ی اعتبار ساقط است و بعد در پیمان فوریه ۱۹۲۱ نیز، چنان‌که خبرنگار دیلی هرالد نوشته، دولت شوروی تصدیق و تأیید کرد که قسمتی از سرزمین‌های اصلی خاک ایران به زور و قوه‌ی قهریه به وسیله‌ی رژیم تزاری تصرف شده و باید به ایران باز داده شود و چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس نیز این مسئله را عنوان و استرداد سرزمین‌های از دست رفته قفقازیه و شمال خراسان را به ایران تقاضا کردند. اما نه بلافاصله پس از عقد پیمان و نه در سال‌های بعد هیچ‌گاه حتی یک وجب از آن سرزمین‌ها و اراضی به ایران باز داده نشد. همچنان که بریتانیای کبیر هم با آن همه تظاهر به دوستی و مودت با ایران کوچک‌ترین قدمی در راه احقاق حق ایران برنداشت. آیا روش و نظر زعمای رژیم ساویتی بعدها در مورد ایران تغییر کرد؟ و آیا تحولات سیاسی ایران بعد از کودتا در این تغییر نظر و روش مؤثر بود؟ پاسخ این پرسش‌ها را باید در تجزیه و

۱- کتاب رستاخیز ایران، گردآورده‌ی فتح‌الله نوری اسفندیاری.

تحلیل و دقیق حکومت ایران از سال‌های ۱۳۰۲ شمسی به بعد به‌دست آورد و این بحث از موضوع کتاب ما خارج است.

۲- رژیم شوروی که در همان روزهای امضای قرارداد با تهدید نیروهای انگلیسی از پایگاه‌های ایران و تهدید نیروهای فرانسه و آمریکا در مرزهای آسیایی و اروپایی خود مواجه بود، به منظور ایجاد حریم امنیت برای آینده‌ی خویش، ماده‌ی مربوط به حق وارد کردن نیرو به ایران را هنگامی که ایران پایگاه عملیات جنگی علیه آن کشور قرار گیرد، در پیمان فوریه ۱۹۲۱ میلادی گنجانید و سیاستمداران آن روز ایران که با آن همه گذشت رژیم شوروی و کسب چنان موقعیت بزرگ سیاسی در عقد یک چنان پیمانی مواجه شده بودند و هرگز امکان کوچک‌ترین خطری را از جانب ایران برای همسایه بزرگ شمالی پیش‌بینی نمی‌کردند، بدون توجه به نتایج حاصله از آن ماده و آثاری که بر آن مترتب می‌شد، آن را می‌پذیرفتند و حق هم همین بود زیرا ایران هیچ‌گاه کشور متجاوزی نبوده و هیچ‌وقت به میل و رضای خود نخواسته است که همسایگانش از همجواری با آن زیان ببینند. به علاوه، آن اندازه دوراندیشی و مآل‌بینی که باید در فکر و اندیشه‌ی سیاستمداران مجرب یک کشور باشد، در رجال و سیاستمداران ایران وجود نداشت.

به هر صورت پیمان فوریه ۱۹۲۱ ایران و شوروی با تصویب دو دولت رسمیت یافت و **تئودور روتشتاین**، که سابقاً عضو هیئت نمایندگی بازرگانی روسیه در لندن بود، به سمت وزیر مختار جدید شوروی در ایران برگزیده شد و برای نظارت در اجرای پیمان مزبور عازم ایران گردید و در کابینه‌ی سید ضیاءالدین به دولت معرفی شد و سپس استوار نامه‌های خود را به احمدشاه تقدیم کرد.

اقدامات سید ضیاءالدین و سقوط کابینه‌ی او

ملک‌الشعرای بهار، سید ضیاءالدین را یک نفر فاشیست معرفی کرده و درباره‌ی او چنین نوشته است:

«سید ضیاءالدین در سخن ماهر بود. او ظاهراً فاشیست بود اما با اصول فاشیزم آشنا نبود. آن روزها **مرض دیکتاتوری** برای جلوگیری از کمونیزم در دنیا مُد شده بود، سید ضیاءالدین برای ضدیت با کمونیزم به‌وجود آمده بود و طبق مُد و مرسوم عمومی دنیا سید یک نفر فاشیست بود. لکن دوستانی که برای این کار ذخیره کرده باشد، نداشت یا از انتخاب آنان غفلت کرد. بنابراین در کار خویش فرو ماند و اتفاقاً خود مشارالیه در مصاحبه‌ای که پس از بیرون شدنش از ایران در فرنگستان با یک نفر کرد و در مطبوعات همان وقت منتشر گردید، به این معنی اعتراف کرده و ناگفته است که: رفیق و همکار نداشته است».

قضاوت شادروان ملك‌الشعرای بهار را درباره‌ی سید ضیاءالدین به صورتی که در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی» آمده و به گفته‌ی خود ملك‌الشعرا قسمت‌های مهمی از آن کتاب از **احمد شهریور** نقل و اقتباس شده است، نمی‌توان تمام و کمال صحیح دانست. زیرا در آن ایام شادروان ملك‌الشعرا از نظر سیاسی در جناح مخالف حکومت وقت قرار داشته و به طوری که خود او نوشته به دستور سید زندانی شده و این امر خواه و ناخواه در قضاوت او نسبت به رئیس دولت کودتا و همچنین نسبت به عامل و مجری کودتا یعنی رضاخان میرپنجه تأثیر داشته و اصولاً شادروان ملك‌الشعراء کودتا را ساخته و پرداخته‌ی سیاست بیگانه(۱) و دارای هدف مشخص به نفع آن سیاست دانسته و نسبت به کلیه‌ی اقدامات دولت کودتا، چه در دوره‌ی زمامداری سید ضیاءالدین و چه در دوران اقتدار **سردار سپه** (رضاخان میرپنجه)، بدبین بوده است. علاوه بر آن چگونه ممکن است کسی فاشیست باشد ولی اصول عقاید فاشیزم را نداند وانگهی هر کس را که ضد کمونیست باشد، نمی‌توان فاشیست نامید و این عنوانی است که بعدها یعنی در دوره‌ی زمامداری استالین در شوروی مانند حربه‌ی تکفیر در مورد مخالفان رژیم شوروی به کار برده می‌شد، نه در دوره‌ی زمامداری سید ضیاءالدین که هنوز اصول تشکیلات و سازمان فاشیستی در ایتالیا و آلمان استقرار نیافته و آن دو دولت دشمنی خود را با مسلك کمونیزم آشکار نساخته بودند.

اما اقدامات کابینه یک صد روزه سید ضیاءالدین، گذشته از توقیف رجال سرشناس مانند تیمورتاش (سردار معظم) و فرمانفرما و تعقیب مصدق‌السلطنه و صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مهیج و آتشین و پاره‌ای اقدامات ظاهری از قبیل بستن میخانه‌ها و منع خرید و فروش مشروبات الکلی و امثال آن از این‌قرار بود:

۱- به دستور سید ضیاءالدین نخست وزیر، کلنل محمدتقی خان پسیان فرمانده‌ی ژاندارمری خراسان، **احمد قوام** (قوام‌السلطنه) والی خراسان را توقیف کرد و تحت‌الحفظ ژاندارمها به تهران فرستاد و قوام‌السلطنه به دستور شاه و دولت در تهران زندانی شد و همین زندانی مطرود و مردود بود که کمی بعد فرمان نخست‌وزیری را از احمدشاه در زندان دریافت کرد.

۲- در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی (رجب ۱۳۳۹ قمری) **ماژور مسعودخان**، وزیر جنگ مأمور شد که به قزوین برود و قزاق‌هایی را که زیر سرپرستی افسران انگلیسی بودند، تحویل بگیرد.

۳- قرار شد نیروهای انگلیسی تا اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ شمسی خاک ایران را به کلی تخلیه کنند و پلیس جنوب را با تمام سازمان و تشکیلات آن به دولت ایران واگذارند. روز هشتم شعبان ۱۳۳۹ قمری (اواخر فروردین ۱۳۰۰ شمسی) اعلامیه‌ی دولت دایر بر تخلیه‌ی قزوین از نیروی

۱- انگلیسی بودن ماهیت کودتای مزبور، البته امروز ثابت و شواهد و دلایل تاریخی آن مبرهن است. (ناشر)

انگلیس در جراید منتشر شد و عده‌ای ژاندارم و قزاق در منجیل برای جلوگیری از بلشویک‌ها و سرکوب کردن **کوچك جنگلی** متمرکز شدند.

۴- در روز سلام عام نیمه‌ی شعبان ۱۳۳۹ قمری (چهارم اردیبهشت ۱۳۰۰ شمسی) رضاخان میرپنجه با عنوان **سردار سپه** که قبلاً از طرف احمدشاه طی فرمانی به وی داده شده بود، به سمت وزیر جنگ در کابینه کودتا به حضور شاه معرفی گردید و فردای آن روز معلوم شد که دولت سید ضیاءالدین به زودی سقوط خواهد کرد.

طبیعی و مسلم بود که با روی کار آمدن نخست‌وزیر جدید، که زندانی سید ضیاءالدین بود دیگر درنگ و توقف سید در ایران جایز نبود. وی روز هفدهم رمضان ۱۳۳۹ قمری (چهارم خرداد ماه ۱۳۰۰ شمسی) پس از انتشار فرمان شاه دایر بر عزل او و از نخست‌وزیری به همراهی **ماژور مسعود خان** و **کلنل کاظم‌خان** حاکم نظامی تهران و رئیس ارکان حزب زیر نظر عده‌ای مستحفظ قزاق از راه بغداد عازم اروپا شدند و مخالفان سیاسی دولت سید ضیاءالدین، کابینه‌ی او را **کابینه‌ی سیاه** نام دادند[1].

۱- بعضی از اقدامات سید ضیاءالدین پشتیبانی عده‌ای از روشنفکران، به ویژه طبقه‌ی عامه را نسبت به او برانگیخت. از آن‌جمله عارف شاعر ملی ایران ضمن یکی از تصنیف‌های پر شور خود از او تجلیل کرده است. در پایان این تصنیف که با بیت:

ای دست حق پشت و پناهت باز آ | چشم آرزومند نگاهت باز آ

آغاز گردیده است عارف چنین می‌گوید:

ایران سراسر پایمان از اشراف
آسایش و جاه و جلال از اسراف
دلالی نفت شمال از اشراف
ای بی‌شرف‌گیری گواهت باز آ
کابینه‌ات از آن سیه شد نامش
هر رو سیاهی را تو بودی دامش
بر هم زدی دست بد ایامش
منحل شد از چند اشتباهت باز آ باز آ
بذری فشاندی تخمی نشاندی رفتی نماندی
باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ

دیوان عارف، چاپ هشتم، صفحه‌ی ۴۱۳.

کابینه‌ی قوام‌السلطنه

احمد قوام (قوام‌السلطنه) خبر نخست‌وزیری خود را در زندان سید ضیاءالدین شنید و پس از عزل سید از ریاست دولت، فرمان ریاست وزرایی را دریافت نمود و روز ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ قمری (۱۴ خرداد ماه ۱۳۰۰ شمسی) یعنی ده روز بعد از سقوط کابینه کودتا، هیئت دولت خود را در قصر فرح‌آباد تهران به حضور احمدشاه معرفی کرد:

قوام‌السطنه: رئیس‌الوزرا و وزیر داخله، سردار سپه: وزیر جنگ، دکتر مصدق‌السلطنه: وزیر مالیه، محتشم‌السلطنه: وزیر امور خارجه، مستشارالدوله: وزیر مشاور، ممتازالدوله: وزیر معارف و اوقاف، عمیدالسلطنه: وزیر عدلیه، مشارالسلطنه: وزیر پست و تلگراف، حکیم‌الدوله: وزیر صحیه و امور خیریه، ادیب‌السلطنه (سمیعی): وزیر فواید عامه و فلاحت و تجارت.

برنامه‌ی دولت قوام‌السلطنه به‌طور خلاصه عبارت بود از: تأمین رفاه طبقه‌ی سوم و اصلاح حال زارع و توجه به فلاحت، به کار انداختن بانک استقراضی که طبق پیمان فوریه ۱۹۲۱ ایران و شوروی به ملکیت دولت ایران درآمده بود، استفاده از منابع ثروت به وسیله‌ی تأسیس شرکت‌ها و به کار انداختن معادن، جلب سرمایه‌های داخلی در امور اقتصادی و استفاده از وام داخلی برای سازمان‌های دولتی، صرفه‌جویی در بودجه و حذف هزینه‌های زائد، تکمیل نیروهای انتظامی، توسعه‌ی فرهنگ، اصلاح عدلیه و **الغای کاپیتولاسیون**، توجه به بهداشت و توسعه‌ی مراکز بهداشتی در کشور.

کابینه‌ی قوام‌السلطنه در مجلس چهارم شورای ملی رأی اعتماد اکثریت را به دست آورد و چون با احمدشاه نیز کنار آمده بود و عده‌ای از مطبوعات و جراید تهران و شهرستان‌ها از دولت پشتیبانی می‌کردند، حمله به سید ضیاءالدین و کودتا در جراید و محافل سیاسی و پارلمانی به شدت آغاز گردید[۱]. هنوز بلشویک‌های گیلان سرکوب نشده بودند و کوچک خان جنگلی در پناه جنگل به مخالفت با دولت مرکزی باقی و از طرف دیگر **کلنل محمدتقی خان پسیان** فرمانده‌ی ژاندارمری خراسان نیز سر از فرمان دولت مرکزی پیچیده بود.

در مجلس شورای ملی بین اکثریت یعنی **اصلاح‌طلبان** و اقلیت از افراد حزب نوبنیاد

۱- سردار سپه وزیر جنگ در برابر حملات جراید به عامل کودتا اعلام نمود که: عجب است با بودن من مردم درصددند که مسبب کودتا را به‌دست آورند. مسبب کودتا منم. «تاریخ احزاب سیاسی»، نگارش ملک‌الشعرای بهار.

سوسیالیست که به رهبری **سید محمد صادق طباطبایی** و **سلیمان میرزا** اداره می‌شد، کشاکش در کار بود و سوسیالیست‌ها خود دارای دو جناح بودند. جناح چپ که به سیاست شوروی متمایل بود و جناح راست که محافظه‌کاری را بر ابراز تمایل آشکار ترجیح می‌داد. سوسیالیست‌های مجلس چهارم و حزب آنان **مستوفی‌الممالک** را برای ریاست وزرایی نامزد کرده و اصلاح‌طلبان یعنی اکثریت مجلس به قوام‌السلطنه متمایل بودند. بدین ترتیب یک اکثریت تقریباً ثابت و یک اقلیت غیر ثابت در برابر دولت قوام‌السلطنه در پارلمان وجود داشت و قوام‌السلطنه با پشتیبانی شاه و اکثریت اصلاح‌طلبان پارلمان فعالیت خود را در داخل و خارج کشور آغاز نمود.

حمله به سید ضیاءالدین و مسببین کودتا با ابراز احساسات شدید ضد انگلیسی در جراید بزرگ آن روز ایران توأم بود. **لرد کرزن** وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا در تاریخ ۲۶ ژوییه ۱۹۲۱ (ذیقعده ۱۳۳۹ قمری = مرداد ماه ۱۳۰۰ شمسی) در مجلس مبعوثان انگلستان نطقی درباره‌ی ایران ایراد و خود را دوست دیرین و غمخوار ایران و طالب ترقی و سعادت ملت ایران قلمداد کرد. انعکاس نطق لرد کرزن در مطبوعات ایران موجی از خشم و نفرت عمومی ملت ایران را علیه لرد مزبور و سیاست جنایتکارانه بریتانیا برانگیخت و در جراید تهران، به ویژه روزنامه‌های **ستاره‌ی ایران** و **ایران** مقالات تند و زننده‌ای علیه بریتانیا و سیاست خارجه‌ی آن دولت در ایران انتشار یافت.

در یکی از مقالات مهیج و آتشین روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران، پس از حمله به لرد کرزن و مقایسه بین پیمان فوریه ۱۹۲۱ ایران و شوروی با قرارداد سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و تجلیل از پیمان اولی و تخطئه‌ی قرارداد دومی چنین نوشته شده بود:

«انگلستان با بستن قرارداد ۱۹۰۷ و اولتیماتوم ۱۹۱۱ و قرارداد ۱۹۱۹، تشکیل پلیس جنوب، فرستادن مستر ارمیتاژ اسمیت، اشغال خاک ایران به وسیله‌ی سربازان هندی، جلوگیری از اصلاحات و قرضه‌های خارجی و عملیات نمایندگان خود در ایران به ملت ایران فهماند که به پیشرفت و عظمت و قدرت ایران علاقه ندارد بلکه برای توسعه‌ی سیاست استعماری خود می‌خواهد ایران را به صورت کشوری شبیه به مصر درآورد. دولت انگلیس می‌خواهد ایران دارای ارتشی منظم ولی مانند پلیس جنوب تحت فرماندهی افسران انگلیسی و مطیع اوامر دولت هند (حکومت انگلیسی هند) باشد. این دولت مایل است وضع مالی ایران صحیح و رضایت‌بخش ولی مانند مصر زیر سرپرستی دولت انگلستان و به دستور مستشاران و مدیران انگلیسی اداره شود».

روزنامه‌ی تایمز لندن در شماره‌ی ۲۰ اوت ۱۹۲۱ (ذیقعده ۱۳۳۹ قمری) درباره‌ی انعکاس

نطق لرد کرزن در مطبوعات و محافل ملی ایران چنین نوشته بود:

«بین تعبیری که لرد کرزن از سیاست انگلستان می‌نماید و تعبیری که روزنامه‌های تهران از آن می‌کنند، فاصله‌ی زیاد و یا شکاف عمیق موجود است که شاید در قعر آن حقیقت آشکاری یافت شود. بدون تردید وجهه‌ی بد سیاست انگلستان از بدنامی حکومت سابق تزار روسیه به مراتب بیشتر و محیطی که یک وقت برای افراد ملت انگلیس مسرت‌بخش بود، اینك به کلی تغییر کرده است[۱]».

پایان کار میرزا کوچك‌خان

چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، میرزا کوچک‌خان جنگلی، یکی از مجاهدان دلیر انقلاب مشروطه و مردی دیندار، با شرف و میهن‌دوست و طالب سربلندی و عظمت ایران بود. او در کشاکش جنگ جهانی اول کمیته‌ی اتحاد اسلام را در گیلان به‌وجود آورد و هدف او ایجاد یك حکومت مستقل از هرگونه نفوذ بیگانه بود. همکاران و دوستانی چون دکتر **حشمت طالقانی** و **حاجی احمد کسمایی** و **سلطان داود خان** افسر ژاندارمری و برادرش **غلامرضا** و **احسان‌الله خان** و **کلنل محمدتقی خان پسیان** فرمانده‌ی ژاندارم مأمور زنجان و طارم و عده‌ای از مردم آزادیخواه گیلان و رشت از او پشتیبانی و در همان اوقت مقامات آلمانی و عثمانی (متحدین) نیز او را در برابر روسیه تزاری تقویت می‌کردند.

میرزا، همان‌طور که قبلاً گفته شد، مدتی نیز با نیروهای انگلیس برای راندن بلشویک‌ها از گیلان همکاری کرد و سپس خود با **احسان‌الله خان** به حکومت انقلابی گیلان پیوست و چون نیروی انقلابیون بلشویک از قوای مشترک قزاق و انگلیس شکست خورد و به انزلی عقب نشست، میرزا در **پسیخان** ناحیه‌ی جنگل، کمین گرفت و علیه‌ی دولت مرکزی ایران قیام کرد.

ژنرال دنسترویل، فرمانده‌ی نیروهای انگلیس در شمال ایران درباره‌ی میرزا کوچک‌خان گفته است: «نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک‌خان انقلابی معروف که یک ایده‌آلیست با شرف و منصفی است، تشکیل یافته... به عقیده‌ی من میرزا از وطن‌دوستان حقیقی می‌باشد و امثال او در ایران کیمیاست[۲]».

تشنجات سیاسی چند ماهه‌ی آخر سال ۱۳۳۸ و اوایل سال ۱۳۳۹ قمری (از فروردین تا دی ماه ۱۲۹۹ شمسی) که شرح آن گذشت، میرزا را در قیام علیه هیئت‌های حاکمه مرکزی ایران

۱- کتاب «رستاخیز ایران» گردآورده‌ی فتح‌الله نوری اسفندیاری.

۲- «ایران در جنگ بزرگ»، تألیف مورخ الدوله سپهر.

دلیرتر و مصمم‌تر گردانید و او به حالت تدافعی در برابر نیروی قزاق در پناه جنگل باقی ماند.

دولت سید ضیاءالدین که وارث موفقیت درخشان کابینه‌های سپهدار و مشیرالدوله درباره‌ی عقد پیمان مودت با رژیم شوروی بود، پس از حصول اطمینان از اینکه دولت شوروی دیگر از رژیم بلشویکی گیلان حمایت نخواهد کرد و در استقرار نفوذ سیاسی نظامی دولت مرکزی ایران در گیلان با مقامات ایرانی همکاری خواهد نمود، تصمیم گرفت که انقلاب گیلان و قیام میرزا کوچک‌خان را ریشه‌کن سازد.

تئودور روتشتاین وزیر مختار و نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی شوروی در ایران روز ۱۹ شعبان سال ۱۳۳۹ (۸ اردیبهشت سال ۱۳۰۰ شمسی) هنگام تقدیم استوارنامه‌های خود به احمدشاه نطقی ایراد کرد و در پایان نطق خود گفت:

«خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می‌سازم که دولت متبوعه دوستدار نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، با نهایت صمیمیت اقدامات لازمه در تسریع تصفیه‌ی مسئله‌ی گیلان اتخاذ خواهد نمود».

عملیات نظامی علیه متجاسرین گیلان، بلافاصله پس از تشکیل دولت قوام‌السلطنه آغاز و قسمت عمده‌ی مازندران از نیروهای متجاسرین پاک گردید. احسان‌الله خان در تنکابن از قوای دولتی شکست خورد و می‌خواست به روسیه برود اما میرزا و **خالوقربان** که اندکی پیش از آن تاریخ از احسان‌الله خان رنجیده بودند، بار دیگر به کمک او شتافتند و نیرویی به عده‌ی دو هزار نفر در محور لاهیجان - سفیدرود در برابر نیروی دولتی تجهیز کردند. این نیرو نیز شکست خورد و بین سران حکومت انقلابی گیلان دشمنی سخت بروز کرد. احسان‌الله خان به باکو گریخت و **خالو قربان** از میرزا جدا شد و **حیدر عمواوغلی** به دست میرزا به قتل رسید و چنان‌که بالاتر اشاره کردیم، میرزا به **پسیخان** در پناه جنگل عقب نشست (محرم سال ۱۳۴۰ قمری - مهر ماه سال ۱۳۰۰ شمسی).

زد و خورد نیروهای دولتی با بقایای حکومت انقلابی گیلان و میرزا به طول انجامید، کابینه‌ی قوام‌السلطنه در مجلس دچار تشنج گردید ولی سردار سپه مقاومت ورزید و تصفیه‌ی کار گیلان را شخصاً برعهده گرفت و با قوای دولتی در اواسط مهر ماه ۱۳۰۰ شمسی عازم شمال شد.

در جریان کشمکش نیروهای دولتی با متجاسرین گیلان در تابستان سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ شمسی)، سفارت شوروی در تهران در جواب مصاحبه‌ی **سعدالله خان**، حکمران مازندران، با خبرنگار روزنامه‌ی ایران و اظهار او که گفته بود هنوز ارتش سرخ در گیلان متوقف است، مراتب را تکذیب کرد و سرانجام مقارن حرکت سردار سپه به شمال باقیمانده‌ی

نیروی سرخ که عبارت بودند از دو فوج ۸۰۰ نفری و ۶۰۰ نفری خاک ایران را تخلیه کردند[۱].

تئودور روتشتاین بنا به قولی که به احمد شاه داده بود، درصدد برآمد که میرزا موچک‌خان را از ادامه‌ی عملیات ضد دولت مرکزی باز دارد و او را به تسلیم در برابر حکومت ایران برانگیزد و نامه‌هایی در این زمینه به او نوشت. اما میرزا در وضع ناگواری قرار گرفته بود، او مایل نبود به دولت ایران تسلیم شود، زیرا به این دولت اعتماد نداشت و نیز نمی‌خواست به خاک شوروی برود چون احساسات دینی و تعصب مذهبی او مانع از انجام چنان عملی بود و از طرف دیگر قدرت پایداری در برابر نیروی مجهز دولتی را که سردار سپه آن را هدایت می‌کرد در خود نمی‌دید. با این همه مقاومت را بر فرار به روسیه و یا تسلیم به دولت ترجیح داد و آن‌قدر پایداری کرد تا تنها ماند. آنگاه که سردار سپه به رشت وارد شده و **خالو قربان** تسلیم گردیده بود، میرزا با یک نفر آلمانی که از دوستان صمیمی او بود، در گردنه‌ی بین طالش و خلخال از سرما هلاک گردید (ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ قمری = آذر ماه ۱۳۰۰ شمسی). یکی از افراد طالش سر میرزا را برید تا به طمع جایزه به فرمانده‌ی نیروهای دولتی تسلیم کند و بدین ترتیب نهضت جنگل پایان یافت.

قیام پسیان و پایان کار او

کلنل محمدتقی خان (پسیان) فرمانده‌ی ژاندارمری خراسان به دستور سید ضیاءالدین، رئیس‌الوزرای وقت، چنان‌که اشاره کردیم، قوام‌السلطنه والی خراسان را توقیف و تحت‌الحفظ ژاندارم به تهران روانه کرد. وی افسری وطن‌خواه، درس خوانده و با هوش و دارای تعصب ملی شدید بود اما این افسر شریف، جاه‌طلب و مغرور نیز بود و چون خبر ریاست وزرایی قوام‌السلطنه انتشار یافت، قهراً بر مقام موقعیت خود بیمناک گردید، به ویژه که اندکی پس از تشکیل دولت جدید به دستور پایتخت میرزا صدرا ملقب به **نجدالسلطنه** به نیابت ایالت خراسان منصوب و کلنل که در دوره‌ی حکومت سید ضیاءالدین اداره‌ی امور ایالت خراسان را در دست داشت، فقط در مقام فرماندهی ژاندارمری باقی ماند و چون این امر را نسبت به خود توهین و یک نوع انتقامجویی از جانب قوام‌السلطنه می‌دانست، درصدد طغیان و قیام علیه دولت مرکزی برآمد.

قیام کلنل با نهضت کوچک جنگلی، هرچند که روزی این دو نفر با هم یار و همکار و همفکر

۱- کیکاتو فرمانده‌ی دو فوج مزبور اندکی قبل از حرکت از رشت در سبزه‌میدان آن شهر نطقی ایراد کرد و وعده داد که باز هم اگر ضرورت پیدا کند به یاری انقلابیون متجاسرین شمال خواهد آمد.

بودند، از جهات گوناگون متفاوت بود. میرزا کوچک‌خان، چنانکه گفته شد، می‌خواست از حوادث و جریان‌های روزمره برای پیش بردن مقاصد خود استفاده کند و او یک فرد عادی بود؛ و همراهانش هم از افراد عادی بودند درصورتی که کلنل خود یک افسر ورزیده و مجرب و درس خوانده و فرمانده‌ی نیرویی مجهزی به عده‌ی هشت هزار نفر بود و می‌توانست در آن ایام بحرانی که سراسر ایران در آتش ناامنی و طغیان‌های محلی می‌سوخت و در پایتخت تجهیز بیش از دو سه هزار نفر سرباز مسلح کار آزموده برای دولت امکان نداشت، دردسر بزرگی برای دولت قوام‌السلطنه ایجاد کند. علاوه بر آن، مردم خراسان، به ویژه اهالی مشهد، کلنل را دوست می‌داشتند و هرچند که او یا به دستور دولت و یا به ابتکار شخص خود کسانی را توقیف و زندانی و یا تبعید کرده بود و طبعاً دشمنان سرسختی در کمین او بودند ولی بیشتر افراد و عناصر روشنفکر و اصلاح‌طلب خراسان از کلنل پشتیبانی می‌کردند، چنانکه پس از وصول خبر انتصاب نجدالسلطنه به نیابت ایالت خراسان طی جلسه‌ای که به دعوت کلنل در دارالایاله (استانداری) در مشهد از وجوه طبقات مردم تشکیل شده بود و پس از آنکه کلنل شمه‌ای از خدمات و مقاصد اصلاح‌طلبانه‌ی خود را بیان کرد، یک کمیسیون شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که اعضای آن عبارت بودند از: حاج فاضل مجتهد، میرزا مرتضی قلی‌خان، حاج شیخ محمد کاظم تاجر، سردار نصرت (امیر تیمور)، حاج حسین‌آقا ملك، شیخ حسن پایین خیابانی. اعضای این کمیسیون در تلگرافخانه اجتماع کردند تا علت قیام کلنل و شرایط موافقت و اطاعت او را از حکومت مرکزی به عرض احمد شاه برسانند.

خلاصه‌ی شرایط کلنل این بود که از بودجه‌ی ژاندارمری خراسان چیزی کسر نشود و درجات افسران ژاندارمری طبق تصویب دولت سابق (کابینه‌ی کودتا) اعطا گردد و به کلنل اجازه داده شود که برای مدت دو سال جهت تکمیل تحصیلات خود به اروپا برود و پاره‌ای شرایط دیگر. همان روز از دربار جواب رسید که احمدشاه تمام شروط کلنل را پذیرفته است ولی اجازه نمی‌دهد که او خدمت خود را ترک کند و مقتضی می‌داند که با امیدواری و استظهار کامل به خدمت سربازی خود ادامه دهد. کلنل از وصول آن جواب راضی و خرسند شد و فوراً امور ایالتی و دارالایاله را به نجدالسلطنه سپرد و خود به خارج شهر مشهد منتقل گردید[۱].

قوام‌السلطنه کاملاً به اهمیت قیام کلنل و موقعیت حساسی که آن افسر در خراسان داشت و خود قوام هنگام استانداری خراسان از چگونگی آن مطلع شده بود و پی برده بود، می‌خواست

۱- این مراتب از قول سردار نصرت (امیر تیمور) در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی» تألیف ملک‌الشعرای بهار نقل شده است.

هر چه زودتر و درصورت امکان بدون برخورد نظامی و جنگ به خودسری کلنل پایان بخشد. او صمصام‌السلطنه بختیاری را به استانداری خراسان برگزید و صمصام‌السلطنه پیش از حرکت از تهران طی تلگراف کفالت استانداری خراسان را به کلنل واگذاشت. کلنل ضمن تلگراف مورخ دهم اسد ۱۳۰۰ شمسی (۲۷ ذیقعده ۱۳۳۹ قمری) خطاب به صمصام‌السلطنه مطالبی را اظهار نموده است که می‌توان از مطالعه‌ی آن‌ها تا حدی به علت اساسی قیام آن افسر پی برد و اینک از کتاب «تاریخ احزاب سیاسی» نوشته‌ی ملك‌الشعرای بهار نقل می‌شود:

«حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام‌السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینك عرایض خود را عرضه داشته و استدعای توجه‌ی مخصوصی را می‌نماید».

«پس از یک رشته تلگرافات متقابله در تحت شرایط و اطمینانی با این‌که هیچ حاضر خدمت نبودم و یقین داشتم هیچ کسی در خیال استفاده از خدمات من نیست فقط و فقط به احترام امر ملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و به ریاست قوای نظامی خدمات صادقانه‌ی خود را ادامه دادم. اینك همانطور که پیش‌بینی شده بود از روز اول در هر دو مورد نامساعدت‌هایی منحوس که شرحش موجب اطاله‌ی کلام است، مرا از کار بازداشته و بزرگ‌ترین قسمت وقت را که بایستی به اصلاحات قوای نظامی مصروف شود، به دفاع گذرانده‌ام».

«کفیل ایالت با این‌که در سایه‌ی قدرت قوای نظامی فرمانفرمایی کرده و با کمال گرامی به عزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود، از ادب و انسانیت و بردباری و اطاعت فوق‌العاده من سوءاستفاده نموده به عناوین مختلفه زبان طعن و لعن مردم را به سوی قوای نظامی دراز نموده و از دادن راپورت‌های غلط و مجعول خودداری نمی‌نمود».

«جواب پیشنهادات و مستدعیات از مرکز همه به طوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خود را در هر آن دچار مخاطرات و صدمات بداند. بالاخره آنچه در مدت این دو ماه در خراسان شد، همه مبتنی بر نظریات خصوصی شخص آقای رئیس‌الوزرا و حس انتقام بوده و لاغیر. پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان رمزاً استدعا کردم که یا از خدمت معافم فرموده و یا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد».

«خلاصه، حیثیت و شرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمی را در خطر دیده پس از آن همه‌ی استغاثه‌ها برحسب تقاضای اهالی پس از کناره‌گیری کفیل ایالت، داخل عملیات مستقیم شدم و چون به کلی از حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا و آقای کفیل تشکیلات مأیوس

بودم، با فدویت خانوادگی که به حضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم در لیله‌ی هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را به عرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه به صدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم. غرض از استدعای تشریف‌فرمایی (یعنی حضور در تلگرافخانه برای مخابره حضوری) این است که علاوه بر این‌که عملیات دولت حاضره و شخص آقای رئیس‌الوزرا اقلاً آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده شخصاً هیچ اعتماد و اطمینان به حضرت ایشان ندارم و به همین دلیل حاضر قبول هیچ خدمتی نیستم و نمی‌توانم با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم‌پوشی کنم».

«از حضرت معظم استغاثه و استرحام می‌کنم وسایل معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند. خدا شاهد است که این وضع پایدار نمی‌ماند و ممکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود. من آنچه تکلیف سربازیم بود، عرض کردم و در مقابل هر پیشامد ناگواری خود را به کلی بی‌گناه می‌دانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خود را با اسناد مثبته به ثبوت برسانم – محمدتقی».

کلنل محمدتقی فرمانده‌ی ژاندارمری خراسان از نظر دولت مرکزی یاغی و متمرد شناخته شده بود و قوام‌السلطنه در همان حال که متنفذین محلی و سران ایلات و عشایر و فئودال‌های خراسان را علیه کلنل برمی‌انگیخت به وسایل غیرمستقیم می‌خواست از بروز جنگ داخلی که طبعاً بین دو دسته از نیروهای دولتی روی می‌داد، جلوگیری و کلنل را به طریق راضی و به راه صلح و مسالمت رهبری کند و حتی به او پیشنهاد کرد که حقوق دو ساله‌ی خودش را بردارد و به اروپا سفر کند ولی کلنل که فرستاده‌ی دولت مرکزی **کلنل گلروپ** رئیس سوئدی ژاندارمری و همراهان او را در نزدیکی مشهد خلع سلاح و از ورود آنان به مشهد جلوگیری کرده و علناً راه طغیان را پیش گرفته بود، به پیشنهادهای دولت وقعی نگذاشت.

درباره‌ی روحیات کلنل و نظر او نسبت به بیگانگان ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد که او نه با خارجیان عداوت داشت و نه تسلیم و نه نوکر آن‌ها می‌شد، اما روابط او با روس‌ها در اوایل حکومت سید ضیاءالدین که رفیق روتشاین (وزیر مختار شوروی در ایران) از خراسان به تهران می‌آمد، کلنل شبی از او پذیرایی خوبی کرد... با انگلیس‌ها هم روابط کلنل بد نبود و حتی می‌گویند که کنسول انگلیس در اصلاح بین کلنل و دولت وساطت کرده بود و قبول نیفتاد. اما بعد از طغیان کلنل و قطع روابط او با دولت، بدیهی است که روابط او با کنسول انگلیس تیره شده و به تقاضای آن وقعی نمی‌گذاشت و تمام کسانی که با کنسولخانه ارتباطی داشتند، حتی صاحب منصبانی که مظنون به مراوده بودند، دستگیر و توقیف کرد و تلگرافچی‌های انگلیسی را از تلگرافخانه مشهد بیرون راند و عملیات کنسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

سرسختی و پایداری کلنل و خودداری از هرگونه سازش با حکومت مرکزی سرانجام فاجعه‌ی خراسان را به‌وجود آورد و کلنل در برابر نیروهای چریک فئودال‌های خراسان و قاینات که روز به روز بر تعداد و قدرت آنان افزوده می‌شد، مدت‌ها با فداکاری و رشادت بی‌نظیر پایداری ورزید و سرانجام در آخرین نبرد دلیرانه‌ی خود با نیروی چریک کردهای قوچانی روز دوشنبه اول ماه صفر ۱۳۴۰ قمری (نهم مهر ماه ۱۳۰۰ شمسی) در **جعفرآباد** پس از آنکه یکه و تنه تا آخرین فشنگ خود جنگید، کشته شد و کردهای قوچانی ضمن تصادف با جسد کلنل از قرینه و علامات نظامی او را شناختند و سرش را از تن جدا کرده به قوچان بردند[۱] و بدین ترتیب کامیابی دیگری در برابر طغیان‌ها و قیام‌های داخلی نصیب دولت قوام‌السلطنه گردید.

ملک‌الشعرای بهار پس از آن‌که خصال پسندیده و بزرگواری و وطن‌دوستی و عزت نفس کلنل محمدتقی خان را ستوده و از ملاقات خود با او یاد کرده است، چنین می‌نویسد:

«این بود آخرین دیدار من با این مرد که به قدر لیاقت بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند و درحقیقت یکی از هزارها افراد مفید ایرانی بود که به شوخی شوخی نفله شده‌اند. نمی‌دانم چه می‌شود که این‌ها نفله می‌شوند؟ مثل آن است که در ایران کِرمی باشد که او را «کرم آدم خورک» می‌نامند، بعضی جوان‌ها که بوی خاصی می‌دهند، یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آن‌ها استشمام می‌شود، این کِرم آن‌ها را زیر نظر می‌گیرد، همه‌ی آن‌ها را پی می‌کند، گاهی در آن‌ها نفوذ می‌کند و زهر می‌ریزد و هرگاه بی‌اثر ماند، در طرف آن‌ها، رئیس آن‌ها، همکاران آن‌ها، رفقای آن‌ها، زهر می‌پاشد. آن‌ها را بر علیه این جوان مسموم می‌کند. خلاصه این جوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال می‌کند تا او را به گور کند یا از کار بیندازد».

نفت شمال و آمریکایی‌ها

مسئله‌ی نفت شمال ایران، یعنی حوزه‌های نفتی خراسان و مازندران و تنکابن در فصل پیش مورد بحث قرار گرفت. پس از کودتا با ورود جدی شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا در زمینه‌ی کسب امتیاز استخراج نفت ایران، مذاکراتی که قبلاً بین سفارت ایران در واشنگتن با مقامات آمریکایی و در تهران بین وزارت امور خارجه و وزیر مختار آمریکا در جریان بود، و در فصل پیش شرح آن‌ها گذشت، به نتیجه رسید. دولت ایران از وزارت امور خارجه‌ی آمریکا

۱- کلنل هنگام کشته شدن فقط سی و دو سال داشت. وی به سال ۱۳۰۹ قمری در تبریز متولد شده است.

استفسار نمود که اگر ایرادی نباشد سفارت ایران با شرکت نفت استاندارد **نیوجرزی**[۱] از شرکت‌های بزرگ نفت آمریکا برای اعطای امتیاز نفت شمال داخل مذاکره شود. وزارت امور خارجه‌ی آمریکا از پیشنهاد ایران حسن استقبال نمود و پس از یک سلسله گفتگو بین سفارت ایران و نمایندگان شرکت مزبور در واشنگتن قرارداد اعطای امتیاز نفت شمال ایران به شرکت **استاندارد اویل**[۲] که همان شرکت استاندارد اویل نیوجرزی است، تدوین و امضا گردید و در جلسه‌ی مورخ ۲۱ ربیع‌الاولی ۱۳۴۰ قمری (۳۰ آبان ۱۳۰۰ شمسی) مجلس شورای ملی (مجلس چهارم) به تصویب رسید.

امتیازنامه واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال ایران، که نخست در جلسه‌ی خصوصی مجلس مورد بحث قرار گرفت و پس از جلب موافقت اکثریت نمایندگان با قید فوریت در جلسه‌ی علنی مطرح گردید، متضمن ۵ ماده به شرح زیر است:

«ماده اول - مجلس شورای ملی واگذاردن امتیاز استخراج نفت را در ایالات آذربایجان و خراسان و گیلان و استرآباد و مازندران به کمپانی استاندارد اویل آمریکایی به شرایط ذیل تصویب می‌نماید:

ماده‌ی دوم - مدت این امتیاز بیش از پنجاه سال نخواهد بود.

ماده‌ی سوم - حقوق دولت بیشتر از صدی ده کلیه‌ی نفت و مواد نفتی است که کمپانی از چاه‌ها خارج می‌نماید، قبل از آن‌که هرگونه خرجی به آن تعلق گیرد.

ماده‌ی چهارم - شرایط دیگر این امتیاز از قبیل تسعیر سهم دولت، درصورتی که دولت صلاح بداند و طرز تأدیه‌ی آن و طرز نظارت دولت ایران و عواید کمپانی و شرایط ابطال‌کننده‌ی امتیاز و سایر شرایط لازم برای حفظ حقوق دولت و مملکت را دولت تهیه و پس از توافق با کمپانی مزبور به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود.

ماده‌ی پنجم - کمپانی استاندارد نمی‌تواند به هیچ‌وجه این امتیاز را به هیچ دولت یا کمپانی یا شخصی انتقال بدهد و همچنین شراکت با سرمایه‌داران دیگر منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران است. عدم این ماده باعث سقوط امتیاز از درجه‌ی اعتبار خواهد بود[۳]».

پس از تصویب امتیازنامه، که به قول ملک‌الشعرای بهار: «مثل بمب ترکید و آواز انفجارش را دنیای آن روز شنید». دو همسایه‌ی شمالی و جنوبی ایران به مخالفت و اعتراض نسبت به قرارداد برخاستند. دولت شوروی با اشاره به اعطای امتیاز نفت شمال از طرف کابینه‌های

1- Standard new - Jersey

2- Standard Oil co

۳- کتاب «پنجاه سال نفت» ایران، نگارش مصطفی فاتح.

دوره‌ی فترت به **خوشتاریا**، تبعه‌ی روسیه معتقد بود که بنابر فصل سیزدهم پیمان ایران و شوروی مورخ ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۲۱ دولت ایران نباید امتیازاتی را که اتباع رژیم تزاری روسیه از ایران کسب کرده‌اند و به موجب پیمان جدید لغو می‌شود، به دیگری واگذار کند و ضمناً دولت شوروی طی یادداشت دیگری از دولت ایران خواست که مجلس شورای ملی ایران در تصویب پیمان ایران و شوروی تسریع کند. دولت بریتانیا معترض بود که خوشتاریا امتیازنامه‌ی خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته است و دولت ایران حق ندارد در حوزه‌ی شمال ایران که مربوط به امتیاز خوشتاریاست، امتیاز نفت به دیگری بدهد.

دولت ایران با استدلال منطقی و صحیح به اعتراضات شوروی و بریتانیا پاسخ داد و خلاصه‌ی استدلال دولت این بود که اصولاً امتیازنامه **خوشتاریا** به هیچ وجه دارای جنبه‌ی رسمی و قانونی نبوده و به تصویب پارلمان ایران نرسیده است تا دولت شوروی آن را به حساب امتیازات رژیم تزاری روسیه بگذارد و دولت بریتانیا مالکیت آن امتیاز را ادعا کند. انتشار خبر اعتراض شوروی و بریتانیا به امتیازنامه‌ی نفت شمال، موجب تهییج افکار و احساسات مردم شد و در مجلس و محافل ملی و مطبوعایت سر و صدای زیادی به راه افتاد، نطق‌های شدید در مجلس ایراد و مقالات تندی در جراید منتشر شد و بار دیگر مطبوعات و مجلس در صف مقدم مبارزه‌ی ضد بیگانه در کنار یکدیگر قرار گرفتند و فرقه‌ی دموکرات، که آن روزها نیرومندترین حزب درجه‌ی اول ایران و در مجلس دارای فراکسیونی قوی و فعال بود، اعلامیه‌ای مبنی بر پشتیبانی از دولت و مجلس در مورد اعطا و تصویب امتیازنامه‌ی نفت شمال انتشار داد و ضمن اظهار تکدر از مداخله‌ی شوروی و انگلیس در این امر، آمادگی حزب را برای دفاع از اقدام دولت و مجلس در این باره صریحاً اعلام نمود.

انگلیس‌ها همین که از اعتراضات بیهوده خود نسبت به قرارداد نفت شمال نتیجه‌ای به دست نیاوردند، برای وصول به مقصود راه دیگری را برگزیدند و **لرد کدمن** مستشار فنی شرکت نفت انگلیس ظاهراً برای شرکت در مجمع سالانه‌ی مؤسسات نفت آمریکا و در حقیقت برای سازش با کمپانی استاندارد اویل از لندن عازم آمریکا شد و از این که آمریکا، به شرحی که در فصل پیش گفته شد، در مورد نفت، طرفدار سیاست **دروازه‌ی باز** و مخالف هر نوع انحصار منابع معدنی برای یک دولت خاص بود، مذاکرات خود را با مقامات آمریکایی و شرکت استاندارد اویل آغاز کرد و سرانجام در تاریخ ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۱ (اول جمادی‌الاول ۱۳۴۰ برابر با دی ماه ۱۳۰۰ شمسی) وزارت امور خارجه آمریکا و سفارت انگلیس در واشنگتن درباره‌ی مراتب زیر توافق حاصل کردند.

«اگر برای هر یک از دولتین آمریکا و انگلیس لازم آید که تقاضای اقدامی درباره‌ی امتیاز

خوشتاریا در ایران بنماید، هیچ یک از دولتین مزبور اقدام قطعی در این موضوع بدون اینکه قبلاً دیگری را مطلع سازد نخواهد کرد[۱]».

بدین ترتیب دیپلماسی کهنه‌کار بریتانیا، سیاستمداران تازه‌کار آمریکایی را به دام انداخت و بار دیگر منافع ملت ایران وجه‌المصالحه دو دولت نیرومند خارجی گردید و این ماجرا تا آنجا کشیده شد که در برابر اعتراض سفیر ایران در واشنگتن مبنی بر اینکه دولت ایران به هیچ وجه راضی نخواهد شد که شرکت نفت انگلیس و ایراندر امتیاز نفت شمال دخالتی بکند، وزارت خارجه‌ی آمریکا به وسیله‌ی کاردار سفارت خود در تهران به دولت ایران یادآوری نمود که بین شرکت استاندارد و شرکت نفت انگلیس قرارداد لازم درباره‌ی همکاری آن دو شرکت در مورد استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال منعقد گردیده و چون دولت آمریکا طرفدار سیاست اقتصادی «**دروازه‌ی باز**» است این قرارداد را تصویب می‌نماید.

مجلس چهارم ایران که به حق باید آن را یکی از بهترین و فعال‌ترین مجالس دوره‌ی مشروطه دانست، و دولت قوام‌السلطنه فوراً واکنش شدیدی در برابر آمریکا و انگلیس نشان دادند. دولت مذاکرات مربوط به دریافت قرضه را از بانک آمریکایی **مرگان**[۲] که با امتیاز نفت شمال وابستگی داشت قطع نمود، و مجلس شورای ملی در یکی از جلسات شوال سال ۱۳۴۰ قمری (۲۵ خرداد ماه ۱۳۰۱ شمسی) مواد اول و پنجم قانون اعطای امتیاز معادن نفت شمال را به صورت زیر اصلاح نمود:

«ماده‌ی اول - مجلس شورای ملی واگذاردن امتیاز استخراج نفت را در ایالات آذربایجان، خراسان، گیلان، استرآباد و مازندران به کمپانی استاندارد اویل (یا کمپانی معتبر مستقل آمریکایی دیگر به شرایط ذیل تصویب می‌نماید)».

«ماده‌ی پنجم - کمپانی استاندارد اویل یا هر یک از کمپانی‌های آمریکایی که مورد قبول واقع شود، نمی‌تواند به هیچ وجه این امتیاز را به هیچ دولت یا کمپانی یا شخصی انتقال بدهد و همچنین شراکت با سرمایه‌داران دیگر منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران است».

گنجانیدن جمله‌ی (یا کمپانی معتبر مستقل آمریکایی دیگر) در ماده‌ی اول قرارداد یکی از شاهکارهای نمایندگان مطلع و بصیر مجلس چهارم و در حقیقت راه تازه‌ای بود که پیش پای دولت برای ایجاد رقابت بین شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا باز گردید و دست دولت و مجلس را

۱- کتاب «پنجاه سال نفت ایران» نگارش مصطفی فاتح، نقل از کتاب «روابط خارجی آمریکا»، جلد دوم، ص ۶۵۵

2- J. P. Morgan co

در رد یا قبول پیشنهادهایی که از آن پس برای بهره‌برداری از نفت شمال می‌رسید، کاملاً باز گذاشت تا دولت بتواند آزادانه با هر شرکتی که شرایط مساعد و مورد قبول به ایران بدهد، قرارداد نفت را امضا کند.

پس از تصویب اصلاحیه‌ی فوق‌الذکر، همان‌طور که انتظار می‌رفت رقابت شدید بین کمپانی‌های نفتی آمریکا بر سر نفت شمال ایران آغاز گردید و پس از آن‌که در ذیحجه‌ی سال ۱۳۴۰ قمری (اوت ۱۹۲۲ میلادی) **کمپانی نفت سینکلر**[۱] نماینده‌ای به تهران فرستاد و پیشنهادهایی برای تحصیل امتیاز نفت شمال به دولت داد، بنا به نوشته‌ی مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» کشمکش عجیبی بین طرفداران استاندارد اویل و سینکلر شروع شد. هواداران استاندارد اویل را شرکت نفت انگلیس و طرفداران سینکلر را تا حدی سفارت شوروی پشتیبانی می‌کردند، وعده‌های زیادی هم به وکیلان و وزیران و متصدیان امور داده می‌شد، مطبوعات و عناصر سودجوی بیگانه‌پرست نیز بیکار ننشسته، هر دسته سنگی یکی از دو کمپانی را به سینه می‌زدند تا به نان و نوایی برسند.

سینکلر طی سفر قبلی خود به شوروی موفق شده بود که زمینه‌ی قراردادی را با دولت شوروی برای بهره‌برداری از منابع نفتی و اداره‌ی صنایع نفت آن کشور فراهم سازد و چون سینکلر با **هاردینگ**[۲] رئیس‌جمهوری آن عصر آمریکا دوست بود، امیدواری زیادی داشت که دولت آمریکا را به شناختن رسمی رژیم شوروی وادار و پشتیبانی جدی شوروی را برای کسب امتیاز استخراج نفت شمال ایران جلب کند، اما هاردینگ در همان روزها درگذشت و سینکلر از کمك او بی‌نصیب ماند و چون اندکی بعد سینکلر به سبب معامله‌ی نفتی نامشروع با وزیر کشور آمریکا تحت تقیب قرار گرفت و محکوم به پرداخت غرامت و زندان شد، دولت شوروی نیز قرارداد خود را با او لغو کرد.

اما مجلس شورای ملی در میان تشنجات شدید سیاسی که از کشمکش طرفداران سردار سپه و مخالفین او در محافل سیاسی و مطبوعاتی و عرصه‌ی پارلمانی بروز کرده بود، قانونی تصویب کرد که حاوی شرایط اساسی اعطای امتیاز نفت شمال به یک شرکت معتبر و مستقل آمریکایی و از آن جمله پرداخت ده میلیون دلار وام از طرف بانک‌های معروف آمریکا به دولت ایران و حوزه‌ی امتیاز محدود بود به خراسان و آذربایجان و دو ایالت از سه ایالت شمالی گیلان و مازندران و گرگان. شرایط مندرج در قانون سابق و اصلاحیه‌ی آن در قانون جدید گنجانده شده بود و دولت توانست طبق قانون جدید قراردادی با نمایندگان سینکلر منعقد سازد (آذر ماه

1- SincLair oil company
2- W. C. Harding

۱۳۰۲ برابر با ربیع‌الثانی ۱۳۴۲ قمری و دسامبر ۱۹۲۳ میلادی) و طبق آن قرارداد، امتیاز نفت خراسان و آذربایجان و مازندران و گرگان را به شرکت نفت سینکلر واگذاشت و سردار سپه نخست‌وزیر وقت در مجلس جشنی که به مناسبت انعقاد قرارداد نفت در تهران برپا شده بود، به کاردار سفارت آمریکا چنین گفت:

«من این موقع را یکی از بهترین مواقع تاریخ ایران می‌دانم، ما می‌خواهیم سلطه‌ی اقتصادی انگلیس و روس را از بین ببریم و امضای این امتیاز با یک شرکت آمریکایی مقدمه‌ی روابط مستحکم‌تری بین ایران و آمریکا خواهد بود[۱]».

پایداری دولت و مجلس چهارم در برابر اعتراضات و کارشکنی‌های دولت انگلیس در مورد نفت شمال همچنان ادامه یافت و درست در آن روزهایی که دولت در انتظار اخذ نتیجه از اقدامات کمپانی سینکلر بود، واقعه‌ی تأسف‌آور کشته شدن **میجر ایمبری**[۲] کنسول آمریکا در تهران روی داد. وی شنیده بود که به عقیده‌ی عوام تهران سقاخانه واقع در خیابان شیخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است و مردم هم برای اطلاع از آن واقعه اطراف سقاخانه گرد آمده‌اند. حس کنجکاوی خاص آمریکایی او را بر آن داشت که از سقاخانه و اجتماع مردم عکس بردارد و همین که خواست به این کار اقدام کند، پاسبانی به او و همراهش فهماند که عکس‌برداری از سقاخانه ممکن است موجب اغتشاش گردد، ایمبری با همراه خود سوار درشکه شد که باز گردد، اما ناگهان زمزمه‌ای در میان جمعیت پیچید و کسانی گفتند که کنسول آمریکا از سقاخانه عکس برداشته است، سیل جمعیت به سمت درشکه سرازیر شد و ایمبری به دست آنان به قتل رسید.

این حادثه که در نوع خود در ایران بی‌سابقه بود، دولت و محافل متجدده را سخت ناراحت و نگران ساخت و هرچند که دولت ایران شصت هزار دلار به ورثه‌ی ایمبری و یک صد و ده هزار دلار به دولت آمریکا بابت کرایه‌ی کشتی جنگی که جنازه‌ی ایمبری را به آمریکا برد، پرداخت و اقدامات جدی برای استرضای خاطر مقامات دولت آمریکا انجام داد و جراید آمریکا و انگلیس پی به حقیقت واقعه برده و آن را نتیجه‌ی بروز احساسات و تعصب مذهبی مردم و بی‌مبالاتی خود ایمبری در عکس‌برداری از سقاخانه دانستند، لیکن مطبوعات و عناصر داخلی و همچنین محافل وابسته به نفت این حادثه را با شاخ و برگ بسیار نقل محافل و مجالس ساختند و دنباله‌ی این ماجرا تا آنجا کشیده شد که بعضی از جراید ترکیه عمال شوروی را محرك قتل ایمبری

۱- «پنجاه سال نفت ایران»، نگارش مصطفی فاتح.

2- Major robert whitney imbrie

دانستند و نیز در بعضی از جراید آمریکا نوشته شد که سرمایه‌داران انگلیس و آمریکا سبب کشته شدن او در ایران بوده‌اند.

در پایان این مقاله قسمتی از نوشته‌ی مصطفی فاتح را درباره‌ی از میان رفتن امتیاز نفت شمال از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» عیناً نقل می‌کنیم:

«این‌که گفته شده است به واسطه‌ی قتل ایمبری امتیاز شمال را کمپانی سینکلر رد کرد، کاملاً پوچ و بی‌معنی است و مقامات رسمی آمریکا که بهترین و بی‌طرفانه‌ترین قضاوت را کرده گفته‌اند که هر شرکت آمریکایی که امتیاز نفت شمال را به دست می‌آورد، ناچار بود یا با انگلیس‌ها بند و بستی کند تا بتواند نفت شمال را از طریق خلیج‌فارس صادر کند و یا با شوروی‌ها قراردادی داشته باشد که از راه قفقاز نفت صادر کند. دولت و ملت ایران از اعطای امتیاز به شرکت استاندارد خودداری کرد زیرا شرکت مزبور با انگلیس‌ها بست و بندی کرده بود و امتیاز را به سینکلر واگذار کرد که مدعی بود مستقلاً به عملیات استخراجی خواهد پرداخت. همین که دولت شوروی قرارداد خود را قبل از قتل ایمبری با کمپانی سینکلر لغو کرد و معلوم شد که شرکت سینکلر نخواهد توانست نفت شمال را از راه قفقاز صادر نماید امتیاز به خودی خود منتفی گردید».

کابینه‌ی مشیرالدوله

قوام‌السلطنه زمام یکی از فعال‌ترین و پرکارترین کابینه‌های دوره‌ی مشروطه را در دست داشت و علاوه بر گذراندن قانون نفت شمال و به تصویب رساندن پیمان مودت ایران و شوروی و عهدنامه‌ی ایران و افغانستان و ایران و چین در مجلس چهارم، چنان‌که قبلاً گفته شد، بر قیام‌ها و طغیان‌های داخلی نیز پیروز گردید و امنیت را تا حدی در کشور برقرار ساخت. اما اقدامات و فعالیت قوام‌السلطنه شاید با طرز تفکر احمدشاه و سوسیالیست‌های انقلابی متمایل به چپ و همچنین روحیه‌ی سربازی سردار سپه سازگار نبود و علاوه بر آن بر اثر طرح مسئله‌ی نفت شمال هم شوروی و هم انگلستان نسبت به دولت قوام‌السلطنه بدبین و ناراضی شده بودند و در مجلس نیز به تدریج اکثریتِ طرفدارِ دولت به اقلیت و اقلیتِ مخالفِ دولت به اکثریت مبدل گردیده بود.

قوام‌السلطنه پس از مشاجره‌ی سختی که در جلسه‌ی چهارشنبه ۲۹ دی ماه ۱۳۰۰ شمسی (۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۴۰ قمری) مجلس شورای ملی بین وزیر مالیه و عده‌ای از نمایندگان مخالف دولت درگرفت، استعفای خود را به احمد شاه تقدیم کرد و احمدشاه که از ماه پیش مقدمات سفر دوم خود را به فرنگستان تدارک دیده بود، استعفای قوام‌السلطنه را پذیرفت و مشیرالدوله پیرنیا

را به نخست‌وزیری برگزید و مشیرالدوله که برای پنجمین بار ریاست دولت را برعهده گرفته بود، روز پنجم بهمن (۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۴۰ قمری) کابینه‌ی خود را به این شرح به حضور شاه معرفی نمود:

مشیرالدوله	نخست‌وزیر و وزیر داخله
سردار سپه (رضاخان)	وزیر جنگ
حکیم‌الملك	وزیر امور خارجه
نیرالملک	وزیر فرهنگ
تیمور تاش (سردار معظم)	وزیر دادگستری
اعتلاءالسلطنه	وزیر پست و تلگراف
ادیب‌السلطنه (سمیعی)	وزیر فواید عامه
مدبرالملك (جم)	کفیل وزارت دارایی

احمدشاه مدتی بود که ظاهراً برای معالجه و درحقیقت برای دور ماندن از تشنجات سیاسی و توقعات نمایندگی سیاسی روس و انگلیس و سایر کشورهای اروپایی، خود را برای مسافرت اروپا آماده می‌کرد ولی زعمای مجلس شورای ملی و رجال و سیاستمداران کهنه‌کار ایران با سفر شاه و دوری او از پایتخت موافق نبودند و چند بار درصدد برآمدند که او را از این تصمیم باز دارند و شاید علت اصرار آنان در انصراف احمدشاه از سفر، این بود که یک سلسله اقدامات و فعالیت‌های سیاسی در داخل کشور برای تهیه مقدمات زمامداری سرداری سپه به عمل می‌آمد و مصلحین آن روز چنان می‌پنداشتند که غیبت شاه از کشور فعالیت‌های سیاسی مخالف سشاه را تشدید و راه را برای سردار سپه، که به تصور رجال و سیاستمداران مزبور می‌خواست زیر پای احمدشاه را جاروب و خود با اقتدار و اراده‌ی شخصی حکومت کند، باز خواهد کرد. لکن احمدشاه در تصمیم خود باقی ماند و سرانجام روز ششم بهمن (۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۴۰ قمری) پس از صدور دستخط مبنی بر احضار ولیعهد به تهران و انتصاب او به نیابت سلطنت و توشیح فرمان نخست‌وزیری مشیرالدوله پیرنیا از راه خانقین و بغداد عازم اروپا شد و سردار سپه موکب شاه را تا خانقین بدرقه کرد.

کابینه‌ی مشیرالدوله با بحران سیاسی و وضع مبهم و پیچیده‌ای مواجه شد که بنا به عقیده‌ی ملك‌الشعرای بهار ناشی از اقدامات سردار سپه وزیر جنگ و یکی از مظاهر آن تشدید

مقررات حکومت نظامی و تعقیب و آزار مدیران بعضی از جراید مانند **فرخی یزدی** مدیر و نویسنده‌ی روزنامه‌ی **طوفان** بوده که با چند تن از روزنامه‌نویسان و آزادیخواهان، بعضی به سفارت شوروی رفتند و بعضی دیگر در حضرت عبدالعظیم بست نشستند و سرانجام عده‌ای از احرار و مخالفین سردار سپه مجلس را برای تحصن اختیار کردند و الغای حکومت نظامی را از دولت خواستند. سفیر شوروی نیز با سردار سپه ملاقات کرد و از او خواست که از تعقیب و آزار روزنامه‌نویسان و آزادیخواهان دست بردارد. اما واقعه‌ی کوچکی که بر اثر نزاع عده‌ای یهود و مسلمانان در محله‌ی جهودان تهران روی داد، بهانه‌ای برای تمدید و تشدید حکومت نظامی گردید.

در گوشه و کنار پایتخت تظاهراتی علیه دولت مشیرالدوله روی داد و نطق‌هایی ایراد گردید و حتی در مجلس شورای ملی نیز از مشیرالدوله به صورت استیضاح درباره‌ی این‌که احمدشاه مقداری از جواهرات سلطنتی را همراه خود به اروپا برده است، سؤال شد و سرانجام روز دهم رمضان ۱۳۴۰ قمری (اردیبهشت ۱۳۰۱ شمسی) کابینه‌ی مشیرالدوله سقوط کرد و مشیرالدوله استعفای خود را تلگرافی به احمدشاه اطلاع داد و سردار سپه، بدون آنکه سمتی داشته باشد، به معاونین وزارتخانه‌ها امر کرد که تا تعیین وزیران جدید به امور وزارتخانه‌ها رسیدگی کنند.

مجلس شورای ملی و مصلحین و سوسیالیست‌ها درصدد برآمدند که مشیرالدوله را در برابر دسیسه‌ها و تحریکات رقبا حفظ کنند و پس از تشکیل کمیسیون‌ها و مذاکرات لازم، بار دیگر رأی اعتماد قطعی مجلس به مشیرالدوله تلگرافی به اطلاع احمدشاه رسید و شاه با ابراز تمایل مجلس موافقت و مراتب را به مشیرالدوله اعلام نمود اما مشیرالدوله نتوانست با سردار سپه کنار بیاید و «ظاهراً بهانه‌ای که وزیر جنگ (سردار سپه) داشت عدم توافق با تعیین وزرا بود و این عجایب است که یک وزیر بعد از استیفای رئیس دولت بر سر کار باقی بماند و حتی در تعیین افراد دولت با رئیس‌الوزرای بعد چون و چرا کند[۱]».

برای آنکه خوانندگان گرامی به بعضی از حقایق اوضاع سیاسی آن روز آشنا شوند، قسمتی از مندرجات روزنامه‌ی تایمز لندن مورخ ۱۸ آوریل (۲۸ فروردین ۱۳۰۱ شمسی) را از کتاب «رستاخیز ایران» گردآوری نوری اسفندیاری، عیناً نقل می‌کنیم:

«مطبوعات ایران طی یک سلسله مقالات، حمله‌های شدید و زننده‌ای به بریتانیای کبیر و روسیه و همچنین به خاندان سلطنتی ایران را آغاز نموده‌اند».

«روتشتین وزیر مختار بلشویک در ایران را مورد سرزنش و انتقاد شدید قرار داده و دو

۱- «تاریخ احزاب سیاسی» نگارش ملک‌الشعرای بهار، ص ۲۱۲.

نخست‌وزیر سابق یعنی سید ضیاءالدین و وثوق‌الدوله را به عنوان **نوکران انگلستان** متهم ساخته‌اند. روزنامه‌ها اعلام داشته‌اند که این دو نفر با مشیرالدوله نخست‌وزیر کنونی و برادرش موتمن‌الملک رئیس مجلس باید به جرم انقلاب علیه مصالح کشور اعدام شوند. شاه و ولیعهد به جرم بر باد دادن ثروت کشور متهم گردیده‌اند، یعنی شاه را به واسطه آمد و شدهایش به اروپا و ولیعهد را به علت هرزگی و خوشگذرانی شخصی گناهکار و نمایندگان مجلس را فرزندان ناخلف کشور می‌دانند که با وضع شرم‌آوری به دستور دربار لندن انتخاب و مصدر کار و قدرت گردیده‌اند.

کابینه‌ی قوام‌السلطنه

در میان بحران سیاسی شدیدی که پس از سقوط کابینه‌ی مشیرالدوله و ناتوانی او در تشکیل مجدد دولت، روی داده بود، مجلس بار دیگر به قوام‌السلطنه متوجه شد و رأی تمایل داد و تلگراف احمدشاه از پاریس دایر بر انتصاب قوام به نخست‌وزیری رسید و در همان اوقات **محمدحسن میرزا ولیعهد** نیز که پس از کودتای ۱۲۹۹ به اروپا رفته و هنگام سفر دوم شاه به اروپا در استانبول بود، به تهران بازگشت.

قوام‌السلطنه روز ۲۵ شوال ۱۳۴۰ قمری (اواخر خرداد ماه ۱۳۰۱ شمسی) دولت خود را تشکیل داد و به این شرح به مجلس شورای ملی معرفی نمود:

قوام‌السلطنه	رئیس الورزاء و وزیر امور خارجه
سردار سپه	وزیر جنگ
محتشم‌السلطنه	وزیر عدلیه
وحیدالملك (شیبانی)	وزیر پست و تلگراف
عمیدالسلطنه	وزیر فواید عامه
فهیم‌الملك	وزیر مالیه
منصور الملك	کفیل وزارت داخله

احمدشاه روز دهم ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ (۸ آذر ۱۳۰۱ شمسی) از سفر دوم اروپا به بندر بوشهر وارد شد و در بوشهر و شیراز و اصفهان مورد استقبال عمومی قرار گرفت و روز جمعه ۲۳ آذر با پایتخت رسید و طبق برنامه‌ای که قبلاً تنظیم و اعلام شده بود، تشریفات لازم در استقبال از موکب شاهانه به عمل آمد.

سلیمان میرزا لیدر اقلیت سوسیالیست و مؤتلفین مجلس، وحیدالملك وزیر پست و تلگراف

کابینه‌ی قوام‌السلطنه را استیضاح کرد و موضوع استیضاح سوءاستفاده‌هایی بود که در انتشار تمبرهای پستی و امثال آن به آن وزارتخانه نسبت داده بودند ولی بر اثر دفاع قوام‌السلطنه مجلس با اکثریت ضعیفی به دولت قوام‌السلطنه رأی اعتماد داد.

میسیون عالی آمریکایی به ریاست دکتر **میلسپو** براساس بودجه‌ی **چهار دیواری** که دکتر مصدق‌السلطنه در کابینه‌ی قبلی قوام‌السلطنه تنظیم نموده بود، برای اصلاح وضع مالی کشور می‌کوشیدند و امیدی به بهبود وضع مالی ایران می‌رفت اما قیافه‌ی مجلس روز به روز به ضرر دولت قوام درحال تغییر بود و سرانجام روز هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۴۱ قمری (پنجم بهمن ۱۳۰۱ شمسی) دولت قوام‌السلطنه سقوط کرد.

کابینه‌ی مستوفی‌الممالک

مستوفی‌الممالک کاندیدای سوسیالیست‌ها و به قول روزنامه‌ی تایمز نامزد شوروی‌ها به نخست‌وزیری برگزیده شد ولی تا مدت بیست روز نتوانست دولت خود را تشکیل بدهد و سرانجام روز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۴۱ قمری (۲۵ بهمن ۱۳۰۱ شمسی) دولت متزلزل مستوفی‌الممالک با پنج وزیر به این شرح تشکیل گردید:

مستوفی‌الممالک	نخست‌وزیر و وزیر کشور
سردار سپه (رضاخان)	وزیر جنگ
نصرالملک	وزیر دارایی
ذکاءالملک (فروغی)	وزیر خارجه
ممتازالملک	وزیر دادگستری
محتشم‌السلطنه	وزیر فرهنگ

کفالت وزارت کشور به ادیب‌السلطنه سمیعی سپرده شد.

روزنامه‌ی **مورنینگ پست**[1] لندن در شماره‌ی ۱۷ مارس ۱۹۲۳ (اسفند ۱۳۰۱ شمسی) به شرح زیر درباره‌ی دولت جدید پیش‌بینی می‌کند:

«از میان این وزیران سردار سپه تنها کسی است که صلاحیت اداره کردن وزارتخانه‌ی خود را داراست. مستوفی‌الممالک از ناچاری به این سمت انتخاب گردید و احتمال نمی‌رود که دولت او مدت زیادی بر سر کار بماند. ایران امروز مردی توانا و میهن‌پرست لازم دارد تا بتواند

1- Morning Post

سکان کشتی شکسته‌اش را در دست گیرد(۱)».

همین روزنامه در شماره‌ی مورخ ۲۳ مه ۱۹۲۳ (خرداد ۱۳۰۲ شمسی) چنین می‌نویسد:
«یکی از اشکالات عمده و خطرناک وضع فعلی ایران، این است که به‌طور قطع نمی‌توان گفت وزیر جنگ این مملکت را به کجا و به کدام سرنوشت می‌کشاند، حتی خود دولت هم چه نسبت به این موضوع و چه نسبت به وزیر جنگ، که نفوذ و شخصیت او با تحریکات سیاسی روزافزون است، اطلاع صحیحی ندارد. رضاخان سردار سپه بدون شک حاضر نیست دایره‌ی اختیارات خود را محدود سازد، تا با قوای بزرگ‌تر و شدیدتر از خود برخورد نکند، سیاست سابق خویش را همچنان ادامه خواهد داد. شخصیت برجسته و با ابهت وزیر جنگ در محیط تیره و تار هیئت وزیران چون خورشید درخشندگی دارد[۲]».

یکی از اقدامات دولت مستوفی‌الممالك، صدور اعلان انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای مالی بود که می‌بایستی از روز ۲۴ فروردین ۱۳۰۲ (۲۷ شعبان ۱۳۴۱ قمری) آغاز شود. در تهران کسانی چون مستوفی‌الممالک و قوام‌السلطنه و مدرس و آشتیانی و سلیمان میرزا و بهبهانی در ردیف نمایندگان انتخاب شدن ولی انتخابات شهرستان‌ها تقریباً به‌طور دربست دراختیار حزب جدیدی که ملك‌الشعرای بهار آن را «**دموکرات مستقل**» و مطبوعات انگلیسی آن را حزب «**رادیکال**» خوانده‌اند و زیر نظر **خدایار خان** دوست و همکار صمیمی سردار سپه اداره می‌شد، قرار گرفت و همین مجلس بود که می‌بایستی به تشنجات و دسیسه‌های سیاسی پایان دهد و درباره‌ی انتخاب یکی از دو نفر، یعنی احمد شاه و سردار سپه و تقویت و پشتیبانی از کسی که برگزیده است، تصمیم قاطعی اتخاذ کند.

کابینه‌ی اول سردار سپه

دولت مستوفی‌الممالك در مجلس با استیضاح روبرو شد و مستوفی در جلسه‌ی علنی مجلس نطق مهمی ایراد کرد که به قول عشقی «مشت همه را وا کرد» و سرانجام در میان طوفانی از امواج موافق و مخالف در مجلس و مطبوعات داخلی و خارجی ناچار از نخست‌وزیری استعفا کرد و بار دیگر مشیرالدوله پیرنیا مأمور تشکیل دولت گردید و روز اول ذیقعده ۱۳۴۱ (خرداد ۱۳۰۲ شمسی) کابینه‌ی خود را با شرکت سردار سپه، دکتر مصدق‌السلطنه، ذکاءالملك، حکیم‌الملك، حکیم‌الدوله و اعتلاءالسلطنه به احمدشاه معرفی کرد.

مجلس چهارم در آخرین جلسات خود، قانون دریافت پنج میلیون دلار وام از بانک‌های

---

۱ و ۲- از کتاب «رستاخیز ایران»، گردآورده‌ی فتح‌الله نوری اسفندیاری.

آمریکایی را تصویب کرد و در جلسه‌ی روز ۲۳ خرداد ماه مشیرالدوله دولت را معرفی و برنامه‌ی دولت خود را به اختصار اعلام نمود. اما این دولت نیز مانند دولت مستوفی‌الممالك نتوانست بر مشکلات داخلی و فشارهای سیاسی خارجی، که از یک طرف ظاهراً به نفع دولت و از طرف دیگر باطناً برای تضعیف آن اعمال می‌شد، پیروز گردد. عمر مجلس چهارم هم به پایان رسید و مجلس پنجم با اکثریتی که هواخواه زمامداری سردار سپه بود تشکیل گردید.

مشیرالدوله روز اول آبان ماه ۱۳۰۲ شمسی (۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ قمری) استعفای خود را به شاه تقدیم کرد و چند روز بعد **سردار سپه** طبق فرمان شاه به نخست‌وزیری برگزیده شد و **شصت و ششمین** کابینه‌ی دوره‌ی مشروطه‌ی پارلمانی را به شرح زیر به حضور شاه معرفی کرد:

سردار سپه (رضاخان)	رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ
ذکاءالملك (فروغی)	وزیر امور خارجه
مدبرالملك (محمود جم)	وزیر مالیه
سلیمان میرزا (اسکندری)	وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
خدایار خان	وزیر پست و تلگراف
معاضدالسلطنه	وزیر عدلیه
میرزا قاسم‌خان صور	کفیل وزارت داخله

روزنامه‌ی انگلیسی **نی‌یر ایست**(۱) در شماره‌ی مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۲ (۷ آذر ۱۳۰۲ شمسی) خود چنین نوشت:

«سردار سپه نخست‌وزیر کنونی ایران مرد قوی‌الاراده و توانایی است که در انجام هر کاری که اراده کند، مهارت و شایستگی دارد. او در تشریح برنامه‌ی دولت موضوع جدیدی را ذکر کرده است: به جای یک رشته اصلاحات پر زحمت فقط همّ و کوشش خود را به حفظ و حمایت مصالح و تمامیت خاک ایران معطوف داشته و معتقد است که قوانین مربوط به آن باید از هر جهت مورد احترام قرار گیرد. امید است که سردار سپه حفظ روابط حسنه با بریتانیای کبیر را جزء مصالح ایران به‌شمار آورد».

نخستین اثر زمامداری سردار سپه این بود که احمدشاه بار سفر سوم خود را به اروپا بست. ولیعهد را به نیابت سلطنت تعیین نموده، در اواخر آبان ۱۳۰۲ شمسی از راه بغداد عازم اروپا شد. وی روز اول آذر ماه به اسکندریه مصر رسید و فردای آن روز با کشتی به مقصد

۱- Near East (شرق نزدیک).

بندر مارسی حرکت کرد و روز هفتم آذر به پاریس رسید.

اقدامات مهم سردار سپه در راه ایجاد وحدت سیاسی و درهم ریختن قدرت‌های محلی، که بعد از کودتای سال ۱۲۹۹ آغاز گردیده بود، طی دو سال دنبال شد. **شیخ خزعل**، شیخ خودسر و گردنکش خرمشهر که بر سراسر خوزستان تسلط یافته بود، به سردار سپه تسلیم گردید و سران یاغی لرستان یکی پس از دیگری سرکوب و دستگیر و اعدام شدند و به همت سردار سپه و سربازان فداکار راه ارتباطی تهران به خوزستان از طریق بروجرد و خرم‌آباد و دزفول کشیده شد. آذربایجان از بقایای یاغیان و سرکشانی چون **اسماعیل آقا سمیتقو** و امثال او پاک گردید و پادگان‌های ارتش جدید ایران به تدریج در مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها و مرزهای کشور متمرکز شدند. این اقدامات، سردار سپه را از یک طرف مورد توجه و علاقه‌ی عده‌ی زیادی از مصلحین و طرفداران امنیت کشور قرار داد و از طرف دیگر دشمنان و مخالفین او را به فعالیت و کوشش علیه او برانگیخت و این کشمکش و مبارزه‌ی سیاسی قریب به دو سال یعنی در سراسر دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی ادامه یافت و به پیروزی سردار سپه انجامید.

کابینه‌ی دوم سردار سپه و جمهوری

از مسافرت احمدشاه به اروپا انتشار شایعه‌ی استعفای او از سلطنت و توجه به این مسئله که سردار سپه، علیرغم تظاهر خود به شاه دوستی، اصولاً با سلطنت خاندان قاجار جداً مخالف بود و نیز با توجه به مقالات تند و زننده‌ای که در جراید ایران و بعضی از مطبوعات خارجی علیه احمدشاه و اسلاف او انتشار می‌یافت، می‌توان چنین اندیشید که زمزمه‌ی استقرار رژیم جمهوری در ایران با مقاصد و نیات سردار سپه موافق و سازگار بوده و سردار سپه می‌خواسته است بدان وسیله دست خاندان قاجار را، که سلطنت آنان جز نکبت و بدبختی برای کشور و ملت ایران چیزی به بار نیاورده بود، از گریبان مردم کوتاه سازد.

در اواسط دی ماه ۱۳۰۲ شمسی (جمادی‌الاول ۱۳۴۲ شمسی) در روزنامه‌ی **مورنینگ پست** لندن از قول خبرنگار آن روزنامه در پاریس خبری انتشار یافت مبنی بر اینکه **رادک**(۱) نماینده‌ی سیاسی شوروی در برلین، تلگراف محرمانه خطاب به **چیچرین**، وزیر امور خارجه‌ی شوروی، شمه‌ای از اوضاع ایران را بیان و اظهار کرده است که مجلس ایران فرمان حکومت جمهوری را صادر و شاه از سلطنت کناره‌گیری نموده است.

دو ماه پس از خروج خبر فوق در روزنامه‌ی انگلیسی، مجلس پنجم در اسفند ۱۳۰۲ شمسی

1- Radek

(رجب ۱۳۴۲ قمری) تشکیل گردید تا به اعتبارنامه‌های نمایندگان رسیدگی کند. مجلس از آغاز سال جدید یعنی فروردین ۱۳۰۳ شمسی (شعبان ۱۳۴۲ قمری) رسمیت یافت و به وسیله‌ی یک هیئت دوازده نفری از وکلا، سردار سپه را که از نخست‌وزیری استعفا کرده بود، به قبول مجدد زمامداری دولت وادار نمود و سردار سپه کابینه‌ی دوم خود را روز نهم رمضان ۱۳۴۲ قمری (اواخر فروردین ۱۳۰۳ شمسی) به این شرح به مجلس پنجم معرفی کرد:

سردار سپه	نخست‌وزیر و وزیر جنگ
ذکاءالملک (فروغی)	وزیر امور خارجه
مدبرالملك (محمود جم)	وزیر مالیه
امیر اقتدار	وزیر پست و تلگراف
معاضدالسلطنه	وزیر عدلیه
مشاورالدوله	وزیر فواید عامه
میرزا قاسم‌خان صور	وزیر داخله

مقارن همین ایام زمزمه‌ی جمهوری‌خواهی در تهران و بعضی از شهرستان‌ها بلند شد. عده‌ای از رجال کشور و اکثریت کارمندان دولت و همچنین جمعیت‌هایی از عوام‌الناس دست به تظاهرات له جمهوری زدند و سخنرانی‌هایی در این زمینه ایراد گردید. در مجلس لردهای بریتانیا، دولت انگلیس مورد سؤال لردها درباره‌ی اوضاع ایران قرار گرفت و وزیر امور خارجه، لرد کرزن، نطق مشروحه درباره‌ی اوضاع سیاسی ایران ایراد نمود. از طرف دیگر هنگام ادای مراسم تحلیف در مجلس شورای ملی، نمایندگان سوسیالیست و مؤتلفین آنان، که طرفدار رژیم جمهوری بودند، از ادای وگند وفاداری نسبت به شاه خودداری کردند، لیکن شصت تن از وکلا که اکثریت داشتند، مراسم سوگند را طبق سنت و آیین رژیم سلطنت مشروطه ادا کردند و به این ترتیب جمهوری‌خواهان در داخل پارلمان شکست خوردند و در خارج از پارلمان نیز پس از انتشار اعلامیه‌های روحانیون و علمای قم در مخالفت با رژیم جمهوری و مبارزه شدید بعضی از جراید با این مسئله[۱] نقشه‌ی استقرار جمهوری در ایران عقیم ماند.

۱- یکی از مخالفین سرسخت جمهوری، میرزاده عشقی شاعر و نویسنده‌ی حساس و پرشور همدانی بود که چند مقاله‌ی تند و آتشین در جراید آن روز به ویژه روزنامه‌ی سیاست منتشر ساخت. وی در یکی از مقالات خود نوشته بود، چیزی که خیلی مضحك به نظر می‌رسد این است که گوسپندچران‌های سقز جمهوری‌طلب

اعطای اختیارات به سردار سپه

سردار سپه، ضمن کوشش در راه استقرار نفوذ و سلطه‌ی دولت مرکزی ایران بر سراسر کشور، به ویژه خوزستان و گرگان، که دو مرکز عمده‌ی قیام و خودسری و گردنکشی علیه دولت بود، ضمن شکایت از مداخلات شاه و ولیعهد در امور مملکت، از مجلس خواست که یا فرماندهی کل قوا را به او بدهد و یا او را از ادامه‌ی زمامداری معاف بدارد. مجلس پنجم در میان موجی شدید از مخالفت اقلیت، فرماندهی کل قوا را که طبق قانون اساسی خاص مقام سلطنت بود، به سردار سپه تفویض و به او اختیارات کامل برای استفاده از مقام فرماندهی داد. بدین ترتیب دیگر برای ولیعهد که در غیاب احمدشاه، نیابت سلطنت را برعهده داشت، مجال درنگ در ایران باقی نماند و به همین جهت به زودی ایران را به مقصد اروپا ترک گفت.

مدت‌ها بود که در جراید خارجی و داخلی اخبار گوناگون درباره‌ی تصمیم احمدشاه به بازگشت به ایران انتشار می‌یافت ولی پس از انتشار هر خبر مبنی بر تصمیم شاه، خبر دیگری مبنی بر انصراف او از آمدن به ایران در مطبوعات خارجی درج می‌شد. برای نمونه دو خبر را از روزنامه‌های خارجی در این‌جا نقل می‌کنیم:

خبر اول از **تایمز لندن** مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۲۵ (اسفند ۱۳۰۳ شمسی) :

«رضاخان سردار سپه، نخست‌وزیر، تصمیم مجلس را دایر بر انتصاب او به فرماندهی کل قوای ایران با اختیارات کامل قانونی و مسئولیت در قبال مجلس قبول نمود و دوباره از شاه دعوت می‌شود تا به ایران مراجعت نماید(۱)...».

خبر دوم از **دیلی تلگراف** لندن مورخ ۱۳ اکتبر ۱۹۲۵ (مهر ماه ۱۳۰۴ شمسی) :

«اکنون که معلوم شده شاه ایران از آمدن به مملکت خود منصرف گردیده، ممکن است

شده‌اند و این گوینده (خود عشقی) با یک‌من فکل و کراوات ضد جمهوری هستم... آیا حقیقتاً گوسفندچران‌های سقز می‌فهمند جمهوری چیست؛ جمهوری خوردنی است؟ جمهوری پوشیدنی است؟ جمهوری را درو می‌کنند و یا با جمهوری نان می‌پزند؟ جمهوری اسم جانور است؟ جمهوری اسم گیاه است؟ بر اثر درج مقالات مزبور و انتشار کاریکاتور انتقادی مظهر «جمهوری» در روزنامه‌ی «قرن بیستم» عشقی بامداد روز دوازدهم تیر ماه ۱۳۰۳ شمسی در خانه‌ی خود به دست دو نفر هدف گلوله قرار گرفت و ظهر آن روز بدرود حیات گفت و جنازه‌ی او با تجلیل و تکریم بسیار و در میان انبوه مردم کوچه و بازار به وسیله‌ی دوستان مسلکی و رفقای سیاسی او در گورستان «ابن‌بابویه» به خاک سپرده شد.

۱- نقل از کتاب رستاخیز ایران، گرد آورده فتح الله نوری اسفندیاری.

جوش و خروش و هیجانی که به تحریك برخی از سلطنت‌طلبان افراطی و علما علیه رضاخان سردار سپه نخست‌وزیر مقتدر ایران تولید گردیده بود، پایان یابد. به راستی جای تعجب است، بلشویک‌ها که در نهضت اخیر جمهوری علیه سطنت و علما از رضاخان پشتیبانی می‌کردن، اینك از طرفداران شاه حمایت می‌کنند. علت این تغییر رویه آن است که رضاخان خودش را در مقابل آن‌ها بسیار زرنگ و باهوش و فوق‌العاده نیرومند نشان داده و به تحریکات آن‌ها مناسبات خود را با انگلیس‌ها برهم نزده است[1]».

نفت کویر خوریان

ناصرالدین شاه قاجار ضمن صدور فرمان‌ها و امتیازنامه‌هایی که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، در سال ۱۲۹۷ قمری سه فرمان به نام **حاجی علی‌اکبر امین معادن** صادر و بهره‌برداری از معادن مس و سرب و کات کبود و ذغال‌سنگ و **نفت کویر خوریان** را در شهرستان سمنان به او واگذار نمود که بعد از ده سال یک دهم منابع را به دولت بدهد.

حاجی علی‌اکبر پیش از آنکه موفق به بهره‌برداری از معادن مزبور بشود وفات یافت و **قهرمان‌خان سردار اعظم** نوه‌ی دختری ناصرالدین شاه که برای حفظ ثروت سرشار خود زیر حمایت روسیه‌ی تزاری رفته بود، به اشاره روس‌ها فرمان ناصرالدین شاه را از ورثه‌ی حاجی علی‌اکبر برای مدت ۷۰ سال به صورت اجاره در ازای مبلغ ۲۵۰۰ تومان نقد خرید و تعهد کرد که تا پنج سال، هر سال ۴۵۰۰ تومان و از سال پنجم به بعد سالی پنج هزار تومان مال‌الاجاره معادن مزبور را به ورثه‌ی حاجی بپردازد و حقوق دولت را خود تأدیه کند و نیز صدی شش منافع خالص معادن را هم به موجرین بدهد (۱۳۳۵ قمری).

بر اثر بروز جنگ جهانی اول استفاده از معادن مزبور غیر ممکن گردید و ورثه‌ی حاجی قرارداد اجاره را با سردار اعظم فسخ و قرارداد جدیدی در سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ شمسی) با **حاج محمد صادق بانکی** درباره‌ی معادن مزبور منعقد کردند و او طبق وکالتنامه‌ای که برای واگذاری حق استفاده از معادن مزبور به دیگران از ورثه‌ی حاجی علی‌اکبر در دست داشت، معادن را به **مرتضی خان فتوحی قیام** (یمن‌الملك) برای مدت ۷۰ سال اجاره داد و کمی بعد **خوشتاریا** که فرمان پوچ و بی‌اعتباری از معادن ایالات شمالی در دست داشت و شرح آن در این فصل و فصل پیش گذشت به میدان آمد و با کمك بعضی از رجال که برای این‌گونه دلالی‌ها و لفت و لیس‌ها آماده بودند، درصدد برآمد که فرمان ورثه‌ی حاجی علی‌اکبر را به هر صورت و به

۱- نقل از کتاب رستاخیز ایران، گرد آورده فتح الله نوری اسفندیاری.

هر قیمت که باشد، در دفاتر دولتی ایران به ثبت برساند و چون در آن اوقات دولت اعلام نموده بود که هر کس فرمان یا امتیازی دربارهٔی منابع ثروت کشور در دست دارد، باید در دفتر وزارت فواید عامه به ثبت برساند، خوشتاریا با نمایندهٔی حاج محمدصادق بانکی که فرمان‌ها را دراختیار داشت، به وزارت فواید عامه رفتند و در تیر ماه ۱۳۰۳ شمسی (ذی‌حجه ۱۳۴۲ قمری) آن‌ها را در دفتر وزارت ثبت کردند.

پس از یک سلسله فعل و انفعالات و کشاکش بین ورثهٔی حاج علی‌اکبر و فتوحی قیام و خوشتاریا، سرانجام خوشتاریا با کمك دوستان و دلالان ایرانی خود موفق شد که شرکتی با سرمایه پنجاه میلیون ریال به نام **شرکت سهامی نفت خوریان** تأسیس کند.

مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» چنین می‌نویسد:

«سهام شرکت مزبور بی‌اسم بود که شصت و پنج درصد در دست بانک روس و سی و پنج درصد به خوشتاریا داده شد که قسمتی از آن حق دلالی خودش بود و بقیه را بین دوستان ایرانی تقسیم کرد. آنانی که مشهور بود در این شرکت سهیم بودند یکی **تیمورتاش** بود که یک میلیون ریال سهم داشت و **آقامیر قفقازی حمزوی** (امیر منظم) که پانصد هزار ریال و **ستوده** که یک‌صد هزار ریال و **امین معادن** یک‌صد هزار ریال و گروهی دیگر که هر یک به تفاوت سهامی به آن‌ها داده شده بود. در آن ایام شهرت داشت که دو میلیون ریال سهام هم به مقامات بالاتری تقدیم شده بود که مورد قبول واقع نشد و همان وقت سهام مزبور به بانک پهلوی (بانک سپه امروز) بخشیده شد». این جریان مربوط به سال ۱۳۰۴ شمسی یعنی آخرین روزهای عمر دولت قاجار بود و بحث دربارهٔی وقایع بعدی از موضوع کتاب ما خارج است. اما همین قدر باید یادآوری کنیم که نفت کویر خوریان هیچ‌گاه به مرحلهٔی بهره‌برداری نرسید و به مرور زمان مسئلهٔی امتیاز و فرمان و شرکت سهامی نفت کویر از میان رفت.

انقراض دولت قاجار

شوروی که علیرغم سردار سپه به حمایت از احمدشاه و خاندان قاجار برخاسته بود، مصلحت خود را در آن دید که از پافشاری در این موضوع دست بردارد. اکثریت قاطعی در مجلس پنجم علیه خاندان قاجار تشکیل گردیده و سیل تلگرافات و نامه‌ها از شهرستان‌ها به مجلس و دولت دربارهٔی خلع احمدشاه از سلطنت سرازیر بود و فعالیت‌های دامنه‌داری در محافل ملی و مطبوعاتی برای این منظور صورت می‌گرفت تا سرانجام مجلس پنجم در اوایل آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی (ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ قمری) با اکثریت ۸۰ رأی موافق در برابر پنج رأی مخالف سلطنت خاندان قاجار را تصویب و اعلام نمود.

همچنین مجلس پنجم تصویب کرد که برای تعیین سرنوشت آینده‌ی کشور، **مجلس مؤسس** (مؤسسان) به نسبت دو برابر عده‌ی نمایندگان مجلس شورای ملی تشکیل گردد. ضمناً تا پایان کار مجلس مؤسسان، مجلس شورای ملی، **حکومت موقت** را به رضاخان سپرد.

مجلس (مؤسسان) که به سرعت تشکیل گردید، در جلسه‌ی مورخ ۲۱ آذر ۱۳۰۴ شمسی (۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۴۴ قمری) با اکثریت ۲۵۷ نفر از ۲۶۰ نفر عده‌ی حاضر طی ماده‌ی واحده‌ای اصول سه‌گانه ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی را طوری اصلاح و تصویب نمود که مطابق آن اصول سلطنت مشروطه‌ی ایران به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شخص رضاخان پهلوی و خاندان او واگذار گردید.

در پایان این فصل تذکر این نکته را لازم می‌دانم که در تمام مدتی که فعالیت‌های سیاسی در تهران برای خلع احمدشاه از سلطنت در جریان بود، او با خونسردی و بی‌اعتنایی خاصی به گردش و سیاحت خویش در اروپا ادامه می‌داد و بنابر نوشته‌ی روزنامه‌ی انگلیسی **دیلی هرالد**: شاه مخلوع مدت‌ها در شهر نیس[1] بسر می‌برد و می‌گویند در سر میزهای **مونت کارلو** به اندازه‌ای باخته بود که ناچار قسمتی از جواهرات خود را به فروش رسانید.

پایان کتاب

۱- Nice از بنادر فرانسه در کنار مدیترانه که دارای پلاژهای بسیار زیبا و محل خوشگذرانی حاکم چناران که بعد از تسلیم به حکومت همان نواحی منصوب شدند.



احمد شاه قاجار

فهرست اعلام

فهرست منابع و مآخذ کتاب

الف ـ منابع داخلی

۱ـ تاریخ نو؛ تألیف جهانگیر میرزا (فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه)، چاپ تهران، شهریور ۱۳۲۷ شمسی، به سعی و اهتمام عباس اقبال، شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ هـ.ق.

۲ـ جام جم؛ تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله، چاپ سنگی، تهران، سال ۱۲۷۲ هـ.ق. حاوی جغرافیا و خلاصه‌ای از تاریخ ممالک جهان و خلاصه‌ای از جغرافیای ایالات و ولایات ایران و اشاره به تاریخ پیش از اسلام ایران و مختصری از شرح حال پادشاهان قاجار تا سال ۱۲۷۰ هـ.ق.

۳ـ تاریخ سرگذشت مسعودی؛ تألیف سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان (پسر دوم ناصرالدین شاه)، چاپ سنگی، تهران، سال ۱۳۲۵ قمری، حاوی قسمت تاریخی و سفرنامه فرنگستان.

۴ـ حقایق‌الاخبار ناصری؛ جلد اول، تألیف میرزا سید جعفرخان حقایق نگار خورموجی، چاپ سنگی، تهران، سال ۱۲۸۴ قمری، شامل وقایع دورهٔ قاجاریه تا سال ۱۲۸۰ قمری.

۵ـ فارسنامه ناصری؛ تألیف حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور به فسائی، چاپ سنگی، تهران، سال ۱۳۱۳ قمری، شامل دو گفتار (گفتار اول در احوال پادشاهان و فرمانروایان و اعیان فارس از صدر اسلام تا سال ۱۳۱۱ هـ.ق. و گفتار دوم در بیان وضع جغرافیایی و تاریخی فارس) و یک فهرست اعلام جغرافیایی.

۶ـ ناسخ‌التواریخ؛ تألیف میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر، چاپ تهران، سال ۱۳۳۷ شمسی، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تاریخ قاجاریه در سه جلد شامل مشروح وقایع دورهٔ قاجاریه تا سال ۱۲۷۳ قمری.

۷ـ روضة‌الصفا؛ مشهور به روضة‌الصفای ناصری که ذیل دورهٔ کتاب روضة‌الصفا تألیف

میرخواند و جلد دهم آن شامل وقایع مربوط به دورهٔ صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه است و به وسیلهٔ رضاقلی خان هدایت تألیف شده و حاوی وقایع دورهٔ قاجاریه تا سال ۱۲۷۳ قمری است.

۸ـ منتظم ناصری؛ تألیف محمدحسن خان صنیع‌الدوله (که پس از مرگ پدر خود، حاجی علی‌خان مقدم مراغه فراشباشی، قاتل امیرکبیر لقب او را که اعتمادالسلطنه بود، گرفت)، چاپ سنگی، تهران و شامل وقایع تاریخی از سال ۱۱۹۴ تا سال ۱۳۰۰ قمری. در این کتاب وقایع تاریخی ایران به ترتیب سال وقوع (به سال هجری قمری و میلادی) نوشته شده و به حوادث بعضی از کشورهای جهان نیز اشاره شده است.

دربارهٔ کتاب‌های شمارهٔ ۶ و ۷ و ۸ که معتبرترین اسناد تاریخی دورهٔ قاجاریه تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه است، باید به این نکته توجه کنیم که مؤلفین کتب مزبور، چون خود از بازیگران سیاسی آن عصر و مقرب درگاه سلطنت قاجاریه بوده‌اند، نتوانسته‌اند در غالب موارد حقایق تاریخی را بیان کنند و شاید به حکم غریزه صیانت نفس و حفظ مقام و دارائی گاهی نیز به قلب حقیقت متوسل شده‌اند و ما در ضمن کتاب، مکرر به این موضوع و موارد آن اشاره کرده‌ایم. کتاب ناسخ‌التواریخ هم مشروح‌ترین و جامع‌ترین تاریخ دورهٔ قاجاریه و هم یکی از بهترین نمونه‌های نثر شیوا و سلیس آن دوره است.

۹ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر؛ تألیف عباس اقبال آشتیانی، به کوشش ایرج افشار، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰ شمسی، از انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۷۰۶، هدیه دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران.

۱۰ـ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران؛ تألیف دکتر علی‌اکبر بینا (جلد اول از ۱۱۳۴ تا ۱۲۴۳ قمری)، چاپ تهران، سال ۱۳۳۷ شمسی، از انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۴۶۶.

۱۱ـ به مناسبت صدمین سال قتل امیرکبیر؛ (زندگی میرزا تقی‌خان امیرکبیر)، نگارش و تألیف حسین مکی، چاپ دوم، مهر ماه ۱۳۲۶ شمسی، تهران.

۱۲ـ تحولات سیاسی نظام ایران؛ از آغاز قرن یازدهم هجری تا سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، چاپ اول ۱۳۲۶، تهران.

۱۳ـ مرزهای ایران؛ نگارش مهندس محمدعلی مخبر، چاپ اول، تهران ۱۳۲۴.

۱۴ـ خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین‌الدوله؛ به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، چاپ

تهران، سال ۱۳۴۱ شمسی. این کتاب که ما در تألیف خود مکرر به آن اشاره و یا مطالبی از آن نقل کرده‌ایم، حاوی نکات بسیار جالب از وقایع و حوادث و خصوصیات دوران سلطنت ناصرالدین شاه است که به صورت خاطرات منتسب به امین‌الدوله بازیگر مشهور عرصهٔ سیاست در عصر ناصرالدین شاه و رقیب سرسخت میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان، تدوین گردیده و کتابی است انتقادی و با ارزش. امین‌الدوله در این کتاب رقبای سیاسی خویش و ناصرالدین شاه را که از آنان حمایت می‌کرده است، سخت به باد انتقاد گرفته و از نسبت دادن هیچگونه عمل خلاف عرف و اخلاق به رقبای خود دریغ نورزیده است و چه بسا که اگر کتابی زیر عنوان خاطرات سیاسی امین‌السلطان به چاپ رسیده و در دسترس ما بود، در آن کتاب می‌خواندیم که امین‌الدوله چه خیانت‌ها که نکرده و چه نعمت‌ها که نبرده است.

۱۵ـ **خلیج‌فارس**؛ تألیف دریابار بایندر، چاپ تهران.

۱۶ـ **گنج شایگان**؛ یا اوضاع اقتصادی ایران، به اهتمام سید محمدعلی جمال‌زاده، چاپ برلین، ۱۳۳۵ قمری.

۱۷ـ **نیم قرن بردگی اقتصادی**؛ نگارش علی دانشپور، چاپ تهران، اسفند ماه ۱۳۲۸ شمسی.

۱۸ـ **بانک شاهنشاهی و امتیاز**؛ نگارش علی دانشپور، چاپ دوم، تهران، مرداد ماه ۱۳۲۶ شمسی.

۱۹ـ **سرگذشت موسیقی ایران**؛ نگارش روح‌الله خالقی، بخش اول، چاپ تهران، اسفند ماه ۱۳۳۳ شمسی.

۲۰ـ **شرح زندگانی من**؛ به قلم عبدالله مستوفی، جلد اول، چاپ اول، تهران.

۲۱ـ **پنجاه سال نفت ایران**؛ نگارش مصطفی فاتح، چاپ تهران، ۱۳۳۵ شمسی.

۲۲ـ **تاریخ بیداری ایرانیان**؛ تألیف محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، مقدمه و جلد اول و دوم و سوم تا رمضان ۱۳۲۴، چاپ دوم، تهران، اسفند ماه ۱۳۳۲ شمسی.

۲۳ـ **تاریخ مشروطه ایران**؛ نوشته سید احمد کسروی، چاپ سوم، تهران، مرداد ماه ۱۳۳۰ شمسی.

۲۴ـ **تاریخ هیجده ساله آذربایجان**؛ (جلد دوم تاریخ مشروطهٔ ایران) نوشتهٔ سید احمد کسروی، چاپ دوم، خرداد ماه ۱۳۳۳ شمسی.

۲۵ـ **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**؛ نگارش دکتر مهدی ملکزاده، جلد چهارم (افول ستارهٔ

آزادی)، چاپ تهران، ۱۳۳۱ شمسی.

۲۶ـ زندگانی ملک‌المتکلمین؛ نگارش مهدی ملک‌زاده، چاپ تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۲۵.

۲۷ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ (انقراض قاجاریه) تألیف ملک‌الشعراء بهار، استاد دانشگاه، جلد اول تاریخ، تألیف ۲۲ـ۱۳۲۱، چاپ تهران، سال ۱۳۲۳ شمسی.

۲۸ـ ایران در جنگ بزرگ؛ تألیف مورخ‌الدوله سپهر، چاپ تهران، سال ۱۳۳۶ شمسی.

۲۹ـ رستاخیز ایران؛ گردآورده فتح‌الله نوری اسفندیاری، چاپ اول، تهران، تیر ماه سال ۱۳۳۵ شمسی.

۳۰ـ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر؛ تألیف سعید نفیسی، مجلد اول، چاپ تهران ۱۳۳۵ شمسی.

۳۱ـ نهضت ادبی ایران در عصر قاجار؛ به قلم ابراهیم صفائی، چاپ دوم، تهران.

۳۲ـ تاریخ تمدن جدید دنیا و ایران؛ تألیف عباس پرویز، چاپ تهران، ۱۳۳۹ شمسی.

۳۳ـ اصول قانون اساسی ایران و متمم و ضمائم آن؛ به اهتمام و خط حسن فصیحی شیرازی (احسان)، چاپ افست، سال ۱۳۴۲ شمسی.

۳۴ـ رضاشاه کبیر؛ نوشته محمدرضا پهلوی، کتاب مصور و حاوی ۱۸ صفحه به خط نستعلیق.

ب ـ از نویسندگان خارجی

۳۵ـ تاریخ ایران؛ تألیف سرجان ملکم انگلیسی، ترجمهٔ میرزا اسماعیل متخلص به حیرت، چاپ عکسی از روی نسخه چاپ سنگی بمبئی، حاوی دو جلد در یک مجلد، شامل تاریخ ایران از دورهٔ پیشدادیان تا پایان سلطنت آغامحمد خان قاجار.

۳۶ـ تاریخ ایران؛ تألیف سرپرسی سایکس انگلیسی، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران سال ۱۳۳۵ شمسی.

۳۷ـ تاریخ قاجار؛ تألیف رابرت گرانت واتسن انگلیسی، ترجمهٔ عباسقلی آذری، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰ شمسی.

۳۸ـ تاریخ ادبیات ایران از آغاز عصر صفویه تا زمان حاضر؛ تألیف پروفسور ادوارد براون انگلیسی، ترجمهٔ غلامرضا رشید یاسمی، چاپ دوم، تهران سال ۱۳۲۹ شمسی.

۳۹ـ انقلاب ایران؛ تألیف ادوارد براون انگلیسی، ترجمه و حواشی به قلم احمد پژوه، چاپ تهران، فروردین ۱۳۲۹ شمسی.

۴۰ـ جنگ ایران و انگلیس؛ تألیف کاپیتن هنت انگلیسی، ترجمه سعادت نوری، چاپ تهران.

۴۱ـ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت؛ تألیف پروفسور ادوارد براون انگلیسی، جلد اول و دوم ترجمه محمد عباسی، چاپ تهران و جلد سوم ترجمه رضا صالح‌زاده، چاپ تهران.

۴۲ـ سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ تألیف هانری رنه آلمانی، ترجمه و نگارش م. فره روشی (مترجم همایون)، چاپ تهران، سال ۱۳۳۵ شمسی.

۴۳ـ سه سال در دربار ایران؛ (از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹) تألیف دکتر فووریه فرانسوی (طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه) ترجمه عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران، سال ۱۳۲۶ هجری شمسی.

۴۴ـ مأموریت گاردان در ایران؛ تألیف دکتر آلفرد دو گاردان فرانسوی، ترجمه عباس اقبال، چاپ تهران، سال ۱۳۱۰ هجری شمسی.

۴۵ـ مسافرت به ایران؛ تألیف پرنس الکسیس سولتیکف روسی، ترجمهٔ دکتر محسن صبا، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ تهران، ۱۳۳۶ شمسی.

۴۶ـ انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن؛ تألیف: م. پالویچ - و.تریا - س. یرانسکی، مؤلفین روسی، ترجمه م. هوشیار، چاپ تهران، سال ۱۳۳۰ شمسی.

۴۷ـ ایرانی که من شناخته‌ام؛ تألیف: ب. نیکیتین روسی، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون سابق)، چاپ تهران.

***

در نقل و اقتباس قسمتی از اشعار، مطالب مربوط به شعرا و نویسندگان از دیوان ملک‌الشعراء بهار، چاپ تهران و دیوان کامل فروغی بسطامی، که به کوشش حسن نخعی در سال ۱۳۴۲ شمسی (چاپ دوم) انتشار یافته و دیوان عارف قزوینی و کلیات مصور میرزاده عشقی، استفاده شده است.